جاوید احمد غامدی

میزان

مترجم
ابو الراحیل

المورد
ادارۂ علم و تحقیق

www.javedahmadghamidi.com
www.al-mawrid.org

میزان

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

www.javedahmadghamidi.com
www.al-mawrid.org

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

جاوید احمد غامدی

میزان

www.javedahmadghamidi.com
www.al-mawrid.org

مترجم

ابو الراحیل

المورد

ادارۂ علم و تحقیق

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

تمام حقوق محفوظ است

چاپ جدید،

بعد از تجدید نظر

www.javedahmadghamidi.com
www.al-mawrid.org

ناشر: المورد

چاپ: مطبعۂ فاین، لاہور

چاپ اول: ۱۴۴۴ ھـ / ۲۰۲۲ء

قیمت:

ISBN: 978-969-681-058-2

Address: Post Box 5185, Lahore, Pakistan
Website: www.al-mawrid.org
Email : info@al-mawrid.org

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست

دیباچه

۱۱

پیش گفتار مترجم

۱۲

مقدمه

(۱)

اصول و مبادی

۱۳ - ۵۳

مبادی تدبر قرآن ۱۴

عربی معلی ۱۵- فصاحت زبان ۱۸- ندرت اسلوب ۱۹- میزان و فرقان۲۱

کتاباً متشابهاً ۳۵- آخرین کتاب دین ۳۷- سرگذشت انذار پیامبر ۴۰

نظم کلام ۴۲- سبع مثانی ۴۴– پس‌منظر تاریخ ۴۵

مبادی تدبر سنت ۴۷

اصل اول ۴۷– اصل دوم ۴۸– اصل سوم ۴۸– اصل چهارم ۴۸

اصل پنجم ۴۹– اصل ششم ۴۹– اصل هفتم ۴۹

مبادی تدبر حدیث ۵۰

سند حدیث ۵۰– متن حدیث ۵۱– ذوق زبان عربی ۵۲– روشنی قرآن ۵۲

موقع و محل ۵۲– نظری بر احادیث باب ۵۳– عقل و وحی۵۳

www.javedahmadghamidi.com
www.al-mawrid.org

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

مقدمه

(۲)

دین حق

۵۴ - ۶۳

الحکمه

ایمانیات

۶۷ - ۱۵۳

ایمان بر الله ۷۱

ذات ۷۵– صفات ۷۶– سنن ۸۴

ایمان بر فرشته‌ها ۹۶

ایمان بر نبی‌ها ۱۰۰

حقیقت نبوت ۱۰۱– ضرورت نبی ۱۰۲– معرفت نبی ۱۰۳

بشریت نبی ۱۰۷– فطرت نبی ۱۰۹– عصمت نبی ۱۱۰– ریاضت نبی ۱۱۲

فضیلت نبی ۱۱۲– اطاعت نبی ۱۱۴– شفاعت نبی ۱۱۶– ختم نبوت ۱۱۷

ایمان بر کتاب‌ها ۱۱۹

تورات ۱۲۰– زبور ۱۲۰– انجیل ۱۲۰– قرآن ۱۲۱

ایمان بر روز جزا ۱۲۳

شواهد ۱۲۴– علامت‌ها ۱۳۷– احوال ۱۴۰– مراحل ۱۴۲

اخلاقیات

۱۵۴ - ۱۹۹

مباحث بنیادین۱۵۴ – اصل الاصول ۱۵۷

فضایل و رذایل ۱۵۹

عبادت الله ۱۶۳– حسن سلوک با والدین ۱۶۵– انفاق در راه الله ۱۷۰

عفت و عصمت ۱۷۴– حرمت جان انسان ۱۷۶– خیانت در مال یتیم ۱۷۷

پابندی بر عهد ۱۷۸– راستکاری در وزن کردن ۱۷۸– پیروی از اوهام ۱۷۹

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

غرور و تکبر ۱۸۱

جمال و کمال ۱۸۶

اسلام ۱۸۶– ایمان ۱۸۷– قنوت ۱۸۹– صدق ۱۸۹– صبر ۱۹۰

خشوع ۱۹۲– صدقه ۱۹۴– روزه ۱۹۴– حفظ فروج ۱۹۴– ذکر کثیر ۱۹۴

الکتاب

قانون عبادات

۲۰۳ – ۳۰۸

نماز ۲۰۳

تاریخ نماز ۲۱۱– مقصد نماز ۲۱۵– شرایط نماز ۲۱۵

اعمال نماز ۲۲۱– اذکار نماز ۲۲۴– اوقات نماز ۲۳۵– رکعت‌های نماز ۲۳۷

رعایت در نماز ۲۳۸– نماز با جماعت ۲۴۰– اشتباه در نماز ۲۴۶– آداب نماز ۲۴۷

نماز جمعه ۲۵۲– نماز عیدین ۲۵۴– نماز جنازه ۲۵۴– نمازهای نفل ۲۵۶

زکات ۲۶۲

تاریخ زکات ۲۶۴– مقصد زکات ۲۶۵– قانون زکات ۲۶۶

روزه ۲۶۹

تاریخ روزه ۲۷۲– مقصد روزه ۲۷۴– قانون روزه ۲۸۹

حج و عمره ۲۸۱

تاریخ حج و عمره ۲۸۴– مقصد حج و عمره ۲۹۰– ایام حج و عمره ۲۹۰

مقامات حج و عمره ۲۹۰– روش حج و عمره ۲۹۳

قربانی ۳۰۴

تاریخ قربانی ۳۰۵– مقصد قربانی ۳۰۷– قانون قربانی ۳۰۷

قانون جامعه

۳۰۹ – ۳۶۴

نکاح ۳۱۰

محرمات ۳۱۱

نسب ۳۱۲– رضاعت ۳۱۳– مصاهرت۳۱٤

www.javedahmadghamidi.com
www.al-mawrid.org

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

حدود و شرایط ۳۱۶– حقوق و فرایض ۳۱۸– تعدد ازواج ۳۲۳

حدود مباشرت ۳۲۷– ایلا ۳۲۹– ظهار ۳۳۰

طلاق ۳۳۲

قبل از طلاق ۳۳۳– حق طلاق ۳۳۴– روش طلاق ۳۳۴

عدت طلاق ۳۴۳– بعد از طلاق ۳۴۵

وفات شوهر ۳۴۸– اختلاط مرد و زن ۳۵۰

والدین ۳۵۸– یتامی ۳۵۹- غلامی ۳۶۱

قانون سیاست

۳۶۵ – ۳۷۴

اصل بنیادین ۳۶۵– مسؤولیت اساسی ۳۶۸– مسؤولیت‌های دینی ۳۶۹–

حقوق مسلمانان ۳۷۰– نظم حکومت ۳۷۲

قانون اقتصاد

۳۷۵ – ۴۰۰

www.javedahmadghamidi.com
www.al-mawrid.org

اکل الاموال بالباطل ۳۷۷

قمار ۳۷۹– سود ۳۸۰

دارایی عامه ۳۸۴– تحریر و شهادت ۳۸۵– تقسیم وراثت ۳۸۹

قانون دعوت

۴۰۱ – ۴۳۳

دعوت پیامبر ۴۰۱

انذار ۴۰۲– انذار عام ۴۰۳– اتمام حجت ۴۰۵– هجرت و برائت ۴۰۶

جزا و سزا ۴۰۷

دعوت ذریت ابراهیم ۴۱۲– دعوت علماء ۴۱۴

دعوت نظم اجتماعی ۴۱۷– دعوت فرد ۴۱۸

شیوهٔ دعوت ۴۲۰

لحاظ استعداد ذهنی ۴۲۲– ملاحظات روانی ۴۲۴– طرز کلام ۴۲۸

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

طرز استدلال ۴۳۰– شیوه‌های دعوت ۴۳۲

قانون جهاد

۴۳۴ – ۴۵۶

اذن جهاد ۴۳۵

حکم جهاد ۴۳۶

ماهیت مسؤولیت ۴۳۶– جذبهٔ محرکه ۴۳۹– حدود اخلاقی ۴۴۲

غایت اقدام ۴۴۵

نصرت الهی ۴۵۰– اسیران جنگ ۴۵۲– اموال غنیمت ۴۵۴

حدود و تعزیرات

۴۵۷ – ۴۷۲

محاربه و فساد فی الارض ۴۵۸

تقتیل ۴۵۹– تصلیب ۴۵۹– قطع بی‌ترتیب دست و پا ۴۵۹– نفی ۴۵۹

قتل و جراحت ۴۶۲– زنا ۴۶۷– قذف ۴۶۹

سرقت ۴۷۱

خوردن و نوشیدن

۴۷۳ – ۴۷۹

رسوم و آداب

۴۸۰ – ۴۸۶

قسم و کفارهٔ قسم

۴۸۷ – ۴۸۸

خاتمه مآخذ

۴۸۹ – ۴۹۱

www.javedahmadghamidi.com
www.al-mawrid.org

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

برای اعجاز ابراهیم میمن،

او نیز از معتقدین "دبستان شِبلی" بود و ترجمهٔ این کتاب را خود تمویل کرد. اما قبل از اینکه کار ترجمه و چاپ کتاب به اتمام رسد، به دعوت اجل لبیک گفت. پس لطفاً برایش دعای سرفرازی در آن دیار ابدی کنید.

او را می‌توانم احساس کنم که به من و همهٔ امت مسلمه با تمام دل‌سوز و خیرخواهی می‌گوید:

آنکه مکنت بیش از آن خواهد که قسمت کرده‌اند
گو طمع کم کن که زحمت بیش باشد بیش را
خمر دنیا با خمار و گل به خار آمیختست
نوش می‌خواهی هلا! گر پای داری نیش را
ای که خواب آلوده واپس مانده‌ای از کاروان
جهد کن تا بازیابی همرهان خویش را

www.javedahmadghamidi.com
www.ghamidi.org

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

دیباچه

نزد الله متعال، دین صرف اسلام است. من هر آنچه راجع به این دین در نتیجهٔ مطالعه و تحقیق کم و بیش ربع قرن فهمیده‌ام، در این کتاب خود بیان نموده‌ام. هر بیان محکم آن را عنایت پروردگار و نتیجهٔ اخذ و استفاده از رشحات فکر استاد جلیل القدرم، امام امین احسن اصلاحی، تلقی کنید. هر آنچه در آن ضعیف به نظر برسد، به کوتاهی علم من محول کنید:

ملکت عاشقی و گنج طرب

هر چه دارم ز یمن همت اوست

www.javedahmadghamidi.com
www.al-mawrid.org

المورد، لاهور ـــــ جاوید

۱۰ اپریل، ۱۹۹۰ عـ

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

پیش‌گفتار مترجم

تردیدی نیست که دین، به عنوان رهنمایی خداوند و تذکیر او، بعد از رسالتمآب «ﷺ» تا روز قیامت پابرجاست، و به همان شکل پابرجاست که در عصر رسول خدا «ﷺ» بود. دین از هر خطا و عیب مبراست چون نازل شدهٔ ذاتی است که منزه از خطاست.

اما آیا راجع به علوم دینی هم می‌توان چنین گفت؟ این سؤال در ذهن همه است. پاسخ آن هم بالعموم در نفی است و هر شخصی که با علوم دینی آشنایی داشته باشد، به آن همین پاسخ را خواهد داد.

غزالی حدود یک هزار سال پیش احساس کرد که علوم دینی باید مورد تجدید نظر قرار گیرند تا به چالش‌های موجود بتواند پاسخ دهد. اقبال لاهوری نیز این صدا را بلند کرد. تعداد علمایی که این آرزو را در سر پروراندند، کم نیست. پس طبیعی است که این تلاش برای گم‌شده، علمایی زیادی را در تاریخ امت مسلمه پیدا کرد که زندگی‌هایی خود را در این راه صرف کردند.

اما، اولین موفقیت در این راستا نصیب امام حمید الدین فراهی شد. او در یک گوشهٔ عزلت خود بر نظم قرآن کار آغاز کرد و بعد از یک عمر پژوهش و عرق‌ریزی شب و روز، خداوند گُهر گرانبهای نظم قرآن را، که آهسته زیر غبار خفته و پنهان شده بود، بر او آشکار کرد. اما او در ۱۹۳۰ میلادی درگذشت و در حالیکه نظم قرآن را ثابت کرد، نتوانست بر اساس نظم تفسیری بنویسد.

تلمیذ رشید او، مولانا امین احسن اصلاحی، کارش را ادامه داد و تمام عمر خود را وقف این راه کرد. او توانست که کار تحقیق بر نظم قرآن را به پایهٔ اکمال برساند و تفسیر "تدبر قرآن" را بنویسد. با نوشتن تدبر قرآن، دیگر به این نزاع بطور دایمی نقطهٔ پایان گذاشته شد که قرآن نظم دارد یا خیر. آرزوی دستیابی به نظم قرآن، بعد از قرنها تلاش تحقق یافت. اثبات نظم قرآن، اولین گام نتیجه‌خیز در راستای احیای علوم دینی بود.

اما دیگر علوم دینی، بجز تفسیر چطور؟

کتاب حاضر، پاسخ این سؤال را ارائه می‌کند. مؤلف کتاب، جاوید احمد غامدی، طبق معمول آن زمان‌ها، علوم دینی را نزد علمای مختلف فرا گرفت. اما بخش عمدهٔ مطالعات خود را با امام امین احسن اصلاحی به سر رساند. چون مسئلهٔ نظم قرآن توسط استاد او و استاد استادش به اثبات رسیده بود، او به سؤال دوم پرداخت و بعد از هفده سال تحقیق، کتاب حاضر را تالیف کرد.

مؤلف، تمام دین را، با جدا کردن آن از علوم دینی مانند فقه و کلام، در این کتاب توضیح می‌دهد. با حاکم ساختن نظم قرآن، و کاری که اکابرش انجام داده اند، مؤلف نظریات کاملاً بدیع و جدیدی در زمینهٔ فهم دین و علوم دینی ارائه می‌کنند، مثلاً قانون اتمام حجت و اصول برای تعیین سنت. با این حال، عمارت تفکرش بر همان بنیادهایی استوار است که توسط علمای سلف و خلف برای تفهیم و تبیین دین گذاشته شده اند و با بسیار تاکید بیان می‌کند که هیچ کس نباید تالیفات و آثار علمای گذشته را نظرانداز کرده سعی کند دین را بفهمد.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

مقدمه

۱

اصول و مبادی

دین هدایت خداوند متعال است که نخست در فطرت انسان الهام بخشید و سپس با تمام تفصیلات لازم از طریق پیامبران خود به انسان داد. آخرین پیامبر این سلسله، محمد «ﷺ» است. بنابراین، اکنون تنها مأخذ دین بر روی زمین صرف ذات والا صفات محمد «ﷺ» است. صرف از هستی ایشان «ﷺ» است که بنی آدم می‌تواند تا قیامت به هدایت پروردگار خود دست یابد و صرف منزلت ایشان «ﷺ» است که هر آنچه را با قول، فعل، تقریر و تصویب خود به حیث دین مقرر نماید، تا روزی که دنیا برقرار است دین پنداشته شود:

هُوَ ٱلَّذِی بَعَثَ فِی ٱلۡأُمِّیِّـۧنَ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ یَتۡلُواْ عَلَیۡهِمۡ ءَایَٰتِهِۦ وَیُزَكِّیهِمۡ وَیُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ. (الجمعه ۲:۶۲)

"اوست که در میان امی‌ها، رسولی از میان آنها برانگیخته است که آیات او را بر آنها تلاوت می‌کند و آنها را تزکیه می‌نماید و بدین بمنظور به آنها قانون و حکمت می‌آموزد."

همین قانون و حکمت، دینی است که به «اسلام» تعبیر می‌گردد. این دین از رسول الله «ﷺ» از طریق اجماع و تواتر قولی و عملی اصحاب منتقل شده و به دو صورت به ما رسیده است:

۱ – قرآن مجید؛

۲ – سنت.

در رابطه به قرآن مجید، هر مسلمان بر این حقیقت آگاه است که الله متعال آنرا بر پیامبر واپسین خویش محمد «ﷺ» نازل کرده و بعد از نزول خود تا وقت حاضر بین مسلمانان بالاجماع با این صراحت وجود دارد که این همان کتابی‌ست که بر محمد «ﷺ» نازل شده بود و اصحاب ایشان «ﷺ» با اجماع و تواتر قولی خود با حفاظت کامل، بغیر از کوچکترین تبدیلی، به دنیا منتقل نموده اند.

مراد ما از سنت، آنعده رسوم دین ابراهیمی است که نبی «ﷺ» بعد از تجدید و اصلاح آن و با برخی اضافات بر آن در بین پیروان خود به حیث دین جاری فرموده است. در قرآن، به پیامبر «ﷺ» حکم شده از ملت ابراهیمی پیروی نماید.

ثُمَّ أَوۡحَیۡنَآ إِلَیۡكَ أَنِ ٱتَّبِعۡ مِلَّةَ إِبۡرَٰهِیمَ حَنِیفٗاۖ وَمَا كَانَ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِینَ إِنَّمَا.(النحل ۱۶:۱۲۳)

"سپس (به همین وجه) به تو وحی کردیم که از طریق ابراهیمی پیروی کن، تماماً یکتاپرست بود و از مشرکان نبود."

دینی که از این راه به ما رسیده، به شرح ذیل است:

عبادات

۱ – نماز – ۲ – زکات و صدقهٔ فطر – ۳ – روزه و اعتکاف – ۴ – حج و عمره – ۵ – قربانی و تکبیرهای ایام تشریق

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

قواعد اجتماعی

۱ – نکاه و طلاق و متعلقات آنها – ۲ – اجتناب از رابطهٔ زناشوهری در جریان حیض و نفاس

خوردن و نوشیدن

۱ – حرمت خوک، خون، حیوان مردار و حیوانی که به نام غیرالله ذبح شده باشد – ۲ – تذکیهٔ حیوانات با ذکر نام الله

رسوم و آداب

۱ – خوردن و نوشیدن با نام الله و با دست راست – ۲ – گفتن «السلام علیکم» حین ملاقات و جواب آن – ۳ – گفتن «الحمد لله» بعد از عطسه و گفتن «یرحمک الله» در جواب آن – ۴ – کوتاه نگه‌داشتن سبیل‌ها – ۵ – تراشیدن موی زیر ناف – ۶ – تراشیدن موی زیر بغل – ۷ – کوتاه کردن ناخن‌های رسیده – ۸ – ختنهٔ پسران – ۹ – پاکی و صفایی بینی، دهن و دندان‌ها – ۱۰ – استنجا – ۱۱ – غسلِ بعد از حیض و نفاس – ۱۲ – غسل جنابت – ۱۳ – غسل میت – ۱۴ – تجهیز و تکفین – ۱۵ – تدفین – ۱۶ عید الفطر – ۱۷ عیدالاضحی.

سنت همین است و در رابطه به آن واقعیت مسلم است که از لحاظ اثبات هیچ تفاوتی بین سنت و قرآن وجود ندارد. همانگونه که قرآن مجید از طریق اجماع و تواتر قولی اصحاب بدست آمده، سنت به همان ترتیب از طریق اجماع و تواتر عملی آنها به ما رسیده است و همانند قرآن نیز در هر زمان با اجماع مسلمانان ثابت می‌گردد. بنابراین، دیگر هیچ جای بحث و نزاع در این زمینه وجود ندارد.

دین، لا ریب، متشکل از همین دو منبع است. صرفنظر از آن، هیچ چیز دیگر نه دین است و نه می‌توان آنرا دین قرار داد. راجع به اخبار آحادِ مربوط به قول، فعل، تقریر و تصویب رسول الله «ﷺ»، که بالعموم به آنها «احادیث» گفته می‌شود، حقیقت غیر قابل تردید است که حضور «ﷺ» در رابطه به تبلیغ و حفاظت آنها هیچگونه ترتیبی روی دست نگرفته بود بلکه این موضوع را به سامعین و حاضرین واگذار نموده بود که اگر خواستند احادیث را به دیگران برسانند و اگر نخواستند، نرسانند. بدین سبب، هیچ چیز توسط آنها بر عقاید و اعمال دین اضافه شده نمی‌تواند. هر آنچه راجع به دین در آنها وارد است، در واقع تفهیم و تبیین همین دین محصور در قران و سنت و بیان اسوهٔ حسنهٔ پیامبر «ﷺ» در زمینهٔ عمل بر آن دوست. محدودهٔ حدیث در این مورد همین است. بنابراین، به حیث دین، هیچ چیز بیرون از این دایره نمی‌تواند حدیث باشد و نه محض بر بنیاد حدیث می‌توان آنرا قبول کرد.

البته، در داخل این محدوده، حجت حدیث بر هر آن شخصی قایم می‌شود که آنرا، بعد از حصول اطمینان بر صحتش، به حیث قول، فعل، تقریر و تصویب رسول الله «ﷺ» بپذیرد. بعد از آن، انحراف از حدیث برای شخص جایز نمی‌باشد، بلکه بر او لازم می‌گردد در برابر حکم یا تصمیمی که در آن صادر شده، سر تسلیم خم کند.

قرآن مجید، سنت و حدیث – هر سه محل تدبر هستند. لهذا، اصولی را که فهم درست قرآن، سنت و حدیث بر آن مبتنی است و به نظر ما هر صاحب علم باید مد نظر داشته باشد، به ترتیب در اینجا بیان می‌کنیم:

مبادی تدبر قرآن

نخست، اصولی را بیان می‌کنیم که جهت تدبر بر قرآن باید لحاظ گردد:

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

عربی معلی

اصل اول این است که قرآن در عربی معلای ام القری نازل شد که در دور جاهلیت، مردم قبیلهٔ قریش در آن سخن می‌گفتند. تردیدی نیست که الله متعال عربی را در کتاب خود معجزهٔ لافانی فصاحت و بلاغت ساخته است، لیکن از لحاظ ماهیت خود، این همان زبانی‌ست که پیامبر خدا در آن سخن می‌گفت و در آن زمان زبان اهل مکه بود:

فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُّدًّا. (مریم ۹۷:۱۹)

"پس، (ای پیامبر)، بی‌تردید این قرآن را بر زبان تو سهل و موزون ساختیه‌ایم تا پرهیزگاران را به وسیلهٔ آن بشارت دهی و این قوم ستیزه‌گران را بیم دهی."

به این دلیل، فهم قرآن حالا بر علم صحیح و ذوق صحیح زبان عربی منحصر و وابسته است. برای تدبر بر قرآن و شرح و تفسیر آن، بر شخص لازم است عالم جید این زبان باشد و بر اسالیب آن چنان احاطه داشته باشد که بمنظور رسیدن به مدعای قرآن، حد اقل زبان مانع او نشود.

اگرچه این حقیقت محتاج وضاحت بیشتر از این نیست، اما هر طالب علم زبان عربی باید خوب بفهمد که زبان قرآن زبانی نیست که حریری و متنبی و زمخشری و رازی با آن نوشته اند یا در روزنامه‌های عصر حاضر مصر و شام به آن تحریر می‌گردد و از قلم شعرا و ادیبان آن جاری می‌شود. زبان مورد استفادهٔ اینها هم یک نوع عربی است، اما بین لب و لهجه، اسالیب و واژه‌ها و اصطلاحات عربی ایکه قرآن در آن نازل شده، و بجاست آنرا عربی معلی گفت، و عربی آنها کم و بیش همان تفاوت وجود دارد که بطور مثال، بین زبان میر و غالب و سعدی و خیام و اردو و فارسی ایکه در روزنامه‌ها و جراید عصر حاضر هندوستان و ایران استفاده می‌شود. لهذا، واقعیت این است که از این عربی نه تنها اینکه ذوق زبان قرآن پیدا نمی‌شود، بلکه بر عکس از آن بیگانه می‌سازد و اگر همین زبان، مرجع و مورد استناد قرار گیرد، پس انسان بسا اوقات از فهم قرآن کاملاً محروم می‌شود.

ازین‌رو، بمنظور فهم زبان قرآن، منبعی که باید بیش از هر چیز دیگر به آن مراجعه شود، خود قرآن است. هیچ شخص در رابطه به قرآن نمی‌تواند از این حقیقت انکار کند که وقتی قرآن در ام القری نازل می‌شد، در حالیکه الهامی بودن آن بدون تردید تا زمان مدیدی در معرض بحث بود، اما ادبیات آنرا هیچ انسانی هرگز نتوانست به چالش بکشاند. قرآن گفت ممکن نیست او کلام عجمی‌ای باشد، چون در عربی مبین نازل شده است. قرآن خود را معجزهٔ زبان و ادبیات و فصاحت و بلاغت قرار داد و قریش را به چالش کشاند که آنها صرف یک سوره را همانند آن ترتیب دهند. قرآن حتی اعلام کرد که برای پاسخ به این چالش، آنها ادیبان، شاعران، کاهنان، تا جاییکه صرف انسانان نه بلکه هر کسی را که از جنات، شیاطین و الهه‌های خود می‌خواهند، جهت کمک دعوت کنند. اما این یک واقعیت غیر قابل انکار تاریخ است که هیچ شخصی از اهل عرب، نه توانست فصاحت و بلاغت ادبیات آن را رد کند و نه هم هیچ شخصی هرگز توانست به چالش آن پاسخ دهد.

وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ. (البقره۲:۲۳)

"(همین است دعوت این کتاب، آن را قبول کنید)، و اگر در آنچه بر بندهٔ خود نازل کرده‌ایم در شک هستید، پس (بروید و) سوره‌ای همانند آن ساخته بیاورید و (برای این کار) جز خداوند، تمام زعمای خود را نیز فراخوانید، اگر (در این گمان خود) راستگویید."

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

قُل لَّئِنِ ٱجْتَمَعَتِ ٱلْإِنسُ وَٱلْجِنُّ عَلَىٰٓ أَن يَأْتُوا۟ بِمِثْلِ هَٰذَا ٱلْقُرْءَانِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِۦ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا. (بنی‌اسرائیل ۸۸:۱۷)

"بگو، اگر انس و جن (همگی) یکجا شوند تا همانند این قرآنی بیاورند، هرگز همانند آن را آورده نخواهند توانست، هرچند آنها مددگار یکدیگر شوند."

افزون بر این، وقتی در ام القری، نقاد ادب مانند ولید بن مغیره قرآن را شنید، بی‌اختیار گفت:

والله ما منكم رجل أعلم بالأشعار مني ، ولا أعلم برجزه ، ولا بقصيده مني ، ولا أعلم برجزه ولا بقصيده مني، و لا بأشعار الجن ، والله ما يشبه الذي يقول شيئا من هذا ، ووالله إن لقوله الذي يقوله حلاوة ، وإن عليه لطلاوة ، وإنه لمثمر أعلاه ، مغدق أسفله ، وإنه ليعلو ولا يعلى ، وإنه ليحطم ما تحته (السيرة النبوية، ابن کثیر ۴۹۹/۱)

"به خدا، هیچ یک از شما بیش از من نه راجع به شعر می‌داند نه در رابطه به رجز و قصیده و الهام جنات. قسم بخدا، کلامی که بر زبان این شخص جاریست، با هیچ یک از اینها مشابهت ندارد. بخدا، در کلام این شخص بسیار حلاوت است و از بسیار تازگی برخوردار است. شاخه‌های آن ثمر بار است و ریشه‌های آن شاداب. این کلام لازماً غالب خواهد شد، هیچ چیز نمی‌تواند بر آن غلبه یابد و این کلام هر چیز تحت خود را خواهد شکستاند."

از میان شعرای سبعه معلقه، لبید در آن زمان زنده بود. این همان شاعر است که شاعری مانند فرزدق بر یک شعر[1] او سجده نمود. اما وقتی حضرت عمر فاروق «رض» از او درخواست شعر کرد، او هم در مقابل آن گنگ شد و فرمود: بعد از بقره و سورهٔ عمران دیگر شعر کجا، "ما كنت لأقول شعراً بعد أن علمنى الله البقرة و آل عمران[2]."

این صرف اعتراف یک شخص نبود. معنای آن این بود که تمام فصاحت و بلاغت عرب‌ها در مقابل آن تسلیم شده است. بر علاوه، این نیز یک حقیقت است که این معجزهٔ زبان و ادبیات بغیر از کوچکترین تغییر و بدون تبدیلی یک حرف، باللفظ به ما رسیده است. بدین سبب، حقیقت مسلم است که قرآن نه تنها اینکه برای دین یک حجت قاطع بر این زمین خداست بلکه برای ادبیات زبان زمان خود نیز قول فیصل و برهان تصمیم‌گیرنده است.

بعد از قرآن مجید، این زبان را می‌توان در احادیث نبوی و ذخایر آثار صحابه دریافت. تردیدی نیست که به دلیل روایت بالمعنی، بخش بسیار کوچک این ذخایر را می‌توان به عنوان سند و حجت در تحقیق ادبیات پیش کرد، لیکن هر آنچه از آن باقی مانده است، برای اهل ذوق متاع بی بهاست. این ذخایر، حاوی زبان افصح العرب والعجم و فصحای صحابه است و از لحاظ واژه‌ها، اصطلاحات و اسلوب بیان، بهترین نمونهٔ زبانی‌ست که قرآن به آن نازل گردیده. چون دعاها، تمثیل‌ها و مکالمات نبی «ﷺ» با صحابه بالعموم به شکل روایات باللفظ منتقل شده اند، نظایر این زبان بیش از همه در روایات مزبور دریافت می‌گردد. بنابراین، اگر طالبان زبان قرآن در این راه سعی کنند، می‌توانند بسیار لؤلؤ و لاله را برای خود جمع‌آوری کنند و این ذخیره می‌تواند برای آنها در حل مشکلات لفظی و معنوی قرآن بسیار ممد واقع شود.

بعد از روایات فوق، بزرگترین مأخذ این زبان ادبیات عرب‌هاست. ادبیات مذکور شامل آثار شعرای مانند امروالقیس، زهیر، عمرو بن کلثوم، لبید، نابغه، طرفه، عنتره، اعشی و حارث بن حلزه و خطیب‌های مانند قس بن

---

[1] شعر این است: و جلا السیول عن الطلول کأنها زبر تجد متونها أقلامها

[2] الاستیعاب، ابن عبدالبر، بهامش الاصابه ۲۳۷/۳.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

ساعده، است. اهل علم می‌دانند که بخش بزرگ آن در دیوان‌های شعرا و "اصمعیات[۳]"، مفضلیات[۴]"، "حماسة[۵]"، "سبعه معلقات[۶]" و در کتاب‌های جاحظ و مبرد و دیگر اهل ادب مانند اینها وجود دارد[۷]. در عصر حاضر، بسیار دیوان‌های شعرای دوران جاهلیت چاپ شده که قبل از این ناپیدا بودند. تردیدی نیست که بخش اعظم لغات زبان عربی به وسیلهٔ اجماع و تواتر اهل زبان نقل گردیده و ذخیرهٔ بزرگ آن در آثار چون: "التهذیب[۸]"، "المحکم[۹]"، "الصحاح[۱۰]"، "الجمهرة[۱۱]" و "النهایة[۱۲]" و دیگر کتب محفوظ است، اما این نیز یک حقیقت است که مستندترین مأخذ برای تحقیق در زمینهٔ لغات عرب که بدین شکل متواتر نیست، همین ادبیات و کلام عرب‌هاست. با وجود اینکه برخی آثار منحول نیز در این مجموعه شامل گردیده، لیکن به همان ترتیبی که علمای نقد حدیث می‌توانند روایات صحیح و سقیم آن را تشخیص دهند، منتقدین این آثار هم می‌توانند به همان شکل بر اساس معیارهای نهایت واضحِ روایت و درایت، خالص و منحول آنها را از هم جدا کنند. به همین دلیل است که دانشمندان زبان و ادبیات همواره بر این نقطه اتفاق نظر داشتند که بعد از قرآن، همین آثار است که می‌توان بر آن اعتماد کرد و بر مبنای صحت نقل و روایت باللفظ، حیثیت سند و حجت را در تحقیق زبان و ادبیات دارد. نویسندهٔ "خزانة الادب[۱۳]" می‌نویسد:

الکلام الذی یستشهد به نوعان: شعر و غیره، فقائل الأول قد قسمه العلماء علی طبقات أربع: الطبقة الأولی: الشعراء الجاهلیون، و هم قبل الإسلام کامرئ القیس والأعشی، والثانیة: المخضرمون، و هم الذین أدرکوا الجاهلیة والإسلام کلبید و حسّان، والثالثة: المتقدمون، و یقال لهم الإسلامیون، و هم الذین کانوا في صدر الإسلام کجریر والفرزدق، والرابعة: المولدون، و یقال لهم المحدثون، و هم من بعدهم إلی زماننا کبشار بن برد و أبي نواس. فالطبقتان الأولیان یستشهد بشعرهما إجماعًا. (۳/۱)

"کلامی که در خصوص معانی واژه‌ها و اصطلاحات زبان از آن استشهاد می‌شود، به دو نوع است: یکی که در شکل شعر است و دیگری که در شکل شعر نیست. نوع اول را اهل علم به چهار گروه منقسم کرده اند: گروه اول از شعرای زمان جاهلیت قبل از اسلام است، مانند امرو القیس و اعشی. گروه دوم از مخضرمین است که در دوران

---

[۳] الاصمعیات، ابو سعید عبدالملک بن قریب الاصمعی.

[۴] المفضلیات، المفضل بن محمد بن یعلی بن عامر بن سالم الضبی.

[۵] الحماسه، ابو تمام حبیب بن اوس الطائی.

[۶] این مجموعهٔ هفت قصیدهٔ منتخب زبان عربی است.

[۷] بطور مثال، "البیان والتبیین" جاحظ و "الکامل فی اللغة والادب" مبرد و غیره. بر علاوهٔ آن، "جمهرة اشعار العرب" ابو زید، "مختارات شعراء العرب" ابن الشجری، "الفحول" ابو تمام و "حماسة" بحتری، خالدیان و ابن الشجری ابو هلال العسکری و "دیوان المعانی" ابو هلال نیز همین نوعی از تألیفات است.

[۸] التهذیب فی اللغة، ابو منصور محمد بن احمد الازهری.

[۹] المحکم والمحیط الاعظم، علی بن سیده.

[۱۰] تاج اللغة و صحاح العربیة، ابو نصر اسمعیل الجوهری.

[۱۱] الجمهره فی اللغة، ابوبکر محمد بن درید الازدی.

[۱۲] النهلیة فی غریب الحدیث والاثر، ابوالسعادات المبارک بن محمد الجزری، ابن الاثیر.

[۱۳] خزانة الادب و لب لباب لسان العرب، عبدالقادر بن عمر البغدادی.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

جاهلیت و اسلام زندگی کردند، مانند لبید و حسان. گروه سوم شامل متقدمین است که به آنها اسلامیین نیز گفته می‌شود. اینها اشخاصی اند که در دور اول اسلام زندگی کردند، مانند جریر و فرزدق. گروه چهارم مولدین است که به آنها محدثین نیز گفته می‌شود. بجز افرادی که شامل سه گروه اول بودند، این گروه متشکل از همه افرادی‌ست که تا عصر ما زنده بودند، مانند بشار بن برد و ابو نواس. از میان این چهار گروه، راجع به دو گروه اول اجماع وجود دارد که از اشعار آنها استشهاد می‌شود."

همین نکته را حضرت عمر فاروق «رض» با مخاطب قرار دادن مسلمانان از منبر خود بیان نموده است:

يا أيها الناس، عليكم بديوانكم، شعر الجاهلية، فأن فيه تفسير كتابكم و معاني كلامكم. (الجامع الاحكام القرآن، القرطبی ۱۰/۱۱۰)

"مردم، شما دیوان‌ها، یعنی اشعار دور جاهلیت خود را حفاظت کنید، چون در آن هم تفسیر کتاب شماست و هم معانی واژه‌های شما."

از میان صحابه، عالم جلیل القدر دین، ابن عباس «رض» می‌فرماید:

إذا خفي عليكم شيئ من القرآن فابتغوه في الشعر، فإنه ديوان العرب. (المستدرک، الحاکم، شماره ۳۸٤٥)

"اگر چیزی از قرآن برای شما مبهم باشد، آنرا در اشعار (دور جاهلیت) جستجو کنید، به دلیل اینکه همین شاعری در حقیقت دیوان اهل عرب است."

این نکته هم باید ملحوظ نظر باشد که کلام مورد بحث مردم دوران جاهلیت صرف در زمینهٔ زبان و اسالیب آن مأخذ نیست، بلکه بر علاوهٔ آن، آیینهٔ تمدن و ثقافت عرب‌ها نیز است که در صورت عدم موجودیت تصور صحیح آن در ذهن، فهمیدن اسالیب اشاره و تلمیح و تعریض و کنایه‌ایکه سرمایهٔ اصلی بلاغت در این شاهکار ادبیات است، مشکل می‌شود. ویژگی‌های اصلی جامعهٔ عرب‌ها چه بود؟ آنها چه چیزها را معروف و چی را منکر می‌دانستند؟ معیارهای خیر و شر در جامعهٔ آنها چی بود؟ ماهیت مذهب و رسوم و سنت‌های آنها چگونه بود؟ بنیادهای فرهنگ و عناصر تشکیل دهندهٔ بافت فابریک آنها چی بود؟ نظریات سیاسی آنها چی بودند و در شب و روز با چه چیزها علاقه داشتند و مصروف چه کارهایی بودند؟ آیا عرب‌ها گروهی بدور از تمدن بودند که اسلام آنها را برگزید و بر منصب فاتحین عالم فایز ساخت یا به رغم وحشت خود، حامل برخی اوصاف و ویژگی‌هایی نیز بودند که بر بنای آن کتابی مانند قرآن به آنها داده شد و از طرف خداوند بر منصب شهادت حق برای تمام دنیا منتخب شدند. تمام این سؤالات است که پاسخ صحیح آن در همین کلام بدست میاید و همین پاسخ‌هاست که در روشنی آن اشارات، تلمیحات، تعریضات و کنایه‌های قرآن مجید با حسن بی‌نظیر ادبی و کمال معنوی خود بر طالبان علم و محققین واضح می‌گردد.

بنابراین، طالبان قرآن نه تنها برای ادبیات زبان عربی، بلکه از بهر فهمدین تمام امور مذکور نیز باید به این آثار مراجعه کنند.

فصاحت زبان

اصل دوم این است که قرآن صرف در زبان عربی نه، بلکه در عربی مبین نازل شده است؛ یعنی در زبانی که نهایت واضح است، زبانی که از هر نوع ابهام عاری‌ست؛ هر واژهٔ آن غیر مبهم و هر اسلوب آن برای مخاطبین خود مأنوس است. قرآن می‌فرماید:

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

نَزَلَ بِهِ ٱلرُّوحُ ٱلۡأَمِينُ، عَلَىٰ قَلۡبِكَ لِتَكُونَ مِنَ ٱلۡمُنذِرِينَ، بِلِسَانٍ عَرَبِيّٖ مُّبِينٖ. (الشعراء ۲۶:۱۹۳-۱۹۵)

"آن را روح الامین بر قلب تو فرود آورده است تا تو نیز همانند دیگر پیامبران از بیم دهنده‌گان شوی، به زبان عربی بسیار واضح."

قُرۡءَانًا عَرَبِيًّا غَيۡرَ ذِي عِوَجٖ لَّعَلَّهُمۡ يَتَّقُونَ ضَرَبَ. (الزمر ۳۹:۲۸)

"به شکل قرآنی که به زبان عربی‌ست، در آن هیچ کژی‌ای وجود ندارد، باشد که آنها از عذاب خداوند نجات یابند."

این یک حقیقت آشکار در مورد قرآن است. چنانچه، نظریهٔ فوق قبول شود، به عنوان نتیجهٔ لازمی آن باید قبول کرد که هیچ لفظ قرآن و هیچ اسلوب آن از لحاظ مفهوم خود، شاذ و نادر نیست. قرآن با الفاظ و اسالیب کاملاً معروف و آشنا برای مخاطبین خود نازل گردیده است. از لحاظ زبان، هیچ چیز آن دارای هیچ نوع غرابت نیست، بلکه تمام محتویات آن از هر بعد روشن و واضح است. لهذا، حین ترجمه و تفسیر آن نیز باید معانی معروف آن پیش نظر باشد. بجز این، هیچ تاویل آن تحت هیچ شرایطی قابل قبول نخواهد بود. معنای "النَّجْم" در آیت "وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ[۱۴]"، تنها ستاره‌گان می‌تواند باشد. معنای واژهٔ "تَمَنَّىٰ" در "إِلَّا إِذَا تَمَنَّىٰ[۱۵]" خواهش و آرزوست. "الْإِبِل" در "أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ[۱۶]" برای شتر آمده است. لغت " بَيْض" در "كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ[۱۷]"، به معنای تخم است. واژهٔ "اِنْحَرْ " در " فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ [۱۸]" برای قربانی استفاده شده است. نمی‌توان از این واژه‌ها مفاهیم "نباتات"، "تلاوت"، "ابرها" و "پوست پنهان تخم" و "دست بستن بر سینه" را افاده کرد.

بر علاوهٔ الفاظ و واژه‌ها، این رویکرد در خصوص وجوه اعراب و اسالیب بلاغت نیز صدق می‌کند. علمای نحو و بلاغت، بسیاری چیزهای قرآن را که به این فنون متعلق است، در زمرهٔ شواذ و مستثنیات قرار داده اند، اما واقعیت امر این است که چنین نتیجه‌گیری‌ها از نقص تتبع و کمبود سعی حکایت می‌کند. تحقیقیاتی که بزرگان مکتب فکری فراهی، امام حمید الدین فراهی و استاد امام امین احسن اصلاحی در عصر ما بر زبان قرآن مجید انجام دادند، این حقیقت را کاملاً واضح ساخت که در تمام موارد مزبور، اسلوب قرآن مجید اسلوب معروف و رایج بین عرب‌هاست. طالبان علم قرآن که با این مباحث علاقه دارند، می‌توانند رهنمایی زیادی برای خود در این زمینه در "مفردات القرآن"، "اسالیب القرآن"، "جمهرة البلاغة"، "مجموعه تفاسیر" امام فراهی و "تدبر قرآن" استاد امین احسن اصلاحی پیدا کنند. رعایت اصول مورد بحث در تفسیر قرآن تقاضای فصاحت آن است. فصیح بودن قرآن، به نحویکه در بالا ذکر شد، با نص خود قرآن ثابت است. در صورت عدم رعایت این اصول، هیچ شرح و تفسیر قرآن ممکن نیست صحیح تلقی شود.

ندرت اسلوب

اصل سوم این است که اسلوب قرآن، اسلوب منحصر به فرد است. سادگی و ربط و تسلسل نثر در آن وجود

---

[۱۴] الرحمن ۵۵:۶.

[۱۵] الحج ۲۲:۵۲.

[۱۶] الغاشیه ۸۸:۱۷

[۱۷] الصافات ۳۷:۴۹

[۱۸] الکوثر ۱۰۸:۱

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

دارد، اما نمی‌توان آن را نثر خواند؛ غنا، آهنگ و حسن تناسب نظم را دارد اما آنرا نظم هم نمی‌توان تلقی کرد. افزون بر این، قرآن همانند سایر کتاب‌هایی هم نیست که ما با آن آشنا هستیم؛ کتاب‌هایی که در ابواب و فصل‌ها تنظیم می‌گردند و بر موضوع یا موضوعات مشخص بحث می‌کنند. اهل عرب، گاه قرآن را شاعری می‌خواندند و گهی به سجع کاهنان تشبیه می‌نمودند. تردد آنها واضح می‌نمود که آنها خود هم بر اظهارات خود مطمئن نبودند. حقیت این است که قرآن از لحاظ اسلوب خود یک کتاب کاملاً منحصر به فرد است. در آن روانی دریاهاست، زور بحرهاست، نوادر حسن استدلال است، روش‌های گوناگون ربط معانیست، مثال‌ها و قصه‌هاست، رجوع مکرر به محراق موضوع است، اسالیب گوناگون تهدید و زجر و توبیخ است، افسوس است، حسرت است، شدت یقین است، اشکال متنوع گریز و شیوه‌های مختلف اعراض است. در مواقع محبت و التفات، کیفیتِ "این چیست که چو شبنم بر سینهٔ من ریزی" است و در مواقع غضب، فضای "طوفانی که دل دریاها را به لرزه آورد" در آن وجود دارد؛ چنان خطاب‌های حیرت‌آور در آن بکار گرفته شده که انسان کاملاً محو آن می‌گردد. با نظرداشت همین ویژگی‌های اسلوب آن است که قرآن می‌فرماید:

لَوْ أَنزَلْنَا هَٰذَا ٱلْقُرْءَانَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُۥ خَٰشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ ٱللَّهِ ۚ وَتِلْكَ ٱلْأَمْثَٰلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ.
(الحشر ۲۱:۵۹)

"(دل‌های آنان از سنگ هم سخترند، و الی حقیقت این است که) اگر قرآن را بر کوهی فرود می‌آوردیم، می‌دیدی که از خشیت خداوند فشرده می‌شد، منفجر می‌شد. این مثال‌ها را برای مردم بیان می‌کنیم، باشد که آنان بیندیشند."

اما این کتاب در چه صنفی قرار می‌گیرد؟ تنها چیزی که در این رابطه می‌توان گفت این است که این کتاب تا یک اندازه با کلام خطبا مشابهت دارد. تردیدی نیست که مشابهت قرآن با این صنف کلام نیز صرفاً به مشابهت محدود است. آنرا نمی‌توان کلام کاملاً خطیبانه هم تلقی کرد. با این حال، قرآن به آن نزدیک است و بدین لحاظ، طالبان علم قرآن باید موارد ذیل را رعایت کنند:

نخست اینکه، جهت فهم قرآن، باید تلاش شود در مورد محیط آن آگاهی بدست آید. یعنی پس‌منظر، حالات و استلزاماتی متعین گردد که یک سورهٔ قرآن با نظرداشت آن نازل گردیده است. برای این کار به چیزی بیرون از قرآن نیاز نیست؛ تمام این موضوعات بطور کامل در روشنی خود قرآن واضح می‌گردند. وقتی انسان هنگام تدبر بر قرآن، بر واژه واژهٔ آن مراقبه می‌کند و جهت فهم زیر و زبر واژه‌ها و ترکیب جملات سعی می‌کند، تمام مواقع کلام سوره با چنان وضاحت بر انسان ظاهر می‌شود و وضاحت این سوره‌ها بر وجود خویش به نحوی دلالت می‌کند که انسان را از سایر دلایل بی‌نیاز می‌کند. استاد امام امین احسن اصلاحی می‌نویسد:

"...روش درست این است که سعی کنید پس‌منظر را از اشاره‌های خود قرآن بفهمید. وقتی بدانید کلام چه کسانی را مخاطب قرار می‌دهد؛ از جملهٔ کسانی که مخاطب قرار می‌دهد، کیها مخاطبین مستقیم و کیها مخاطبین بالواسطه هستند؛ کدام مرحله است که با حالات آن مخاطبین دچار اند و این مرحله چه سؤالاتی را مطرح ساخته که هم دوست و هم دشمن منتظر پاسخ‌های آن است؛ همچنان، مخالفت دشمنان چه ماهیتی اختیار نموده و وضعیت دوستان چگونه است؛ کدام گروه‌ها، با چه حربه‌هایی شامل صف‌های مخالفین شده اند و گروه‌های مختلف متحدین و موافقین چه طرز فکری دارند، پس همهٔ نظم کلام خود بخود بر شما واضح خواهد شد. تمام این نکات خود در فحوای کلام سخن می‌گویند، به این دلیل اگر زحمت کشیده شود تا این موضوعات روشن گردد، نظم کلام بتدریج آشکار می‌شود و با خواندن یک سورهٔ قرآن، احساسی بر دل طاری می‌شود که در اثر شنیدن خطبهٔ خارق‌العاده و مناسب‌حال یک خطیب عالی بر دل طاری می‌شود." (مبادی تدبر قرآن ۲۱۰)

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

دوم اینکه، رخ خطاب آن در هر مورد تعیین شود. رخ خطاب در قرآن با وقفه‌های کوتاه، بلکه گاهی چندین بار در عین آیت، تبدیل می‌شود. در یک مقام، مسلمانان مخاطب می‌باشند که در بعدی مشرکین مخاطب آن قرار می‌گیرند. با اهل کتاب صحبت می‌گردید که ناگهان رخ کلام به سوی مسلمانان تغییر یافت. چنین تغییر در صیغه‌های مفرد و جمع خک بکار رفته است. بر علاوه، این مسئله صرف در خصوص مخاطب نه بلکه در خصوص مصدر خطاب نیز صدق می‌کند. در یک محل، الله متعال صحبت می‌کند که دفعتاً می‌بینید جبرئیل سخن می‌گوید. در یک اثنا، خطاب از زبان جبرئیل جاری‌ست که درمی‌یابید خطاب بر زبان رسول الله «ﷺ» جاری شد. به سخن کوتاه، به نحویکه یک خطیب با تغییر لب و لهجه، گردش چشم و ابرو و تبدیلی شان کلام، مخاطبین خود را بطور مداوم در اثنای کلام خود تغییر می‌دهد، در قرآن هم خطاب به همان ترتیب لحظه به لحظه تبدیل می‌شود. ازین‌رو، لازم است در شرح و تفسیر قرآن به این نکته توجه کامل صورت گیرد و در هر مقام مشخص شود که مصدر خطاب، به گونهٔ مثال، الله متعال است یا جبرئیل است یا پیامبر و یا هم مردم اند. به همین شکل باید تعیین شود که مخاطب الله متعال است یا رسول و یا مردم. اگر مخاطب کلام مردم هستند، باید تعیین شود که آیا مسلمانان هستند یا منافقین، یهود هستند یا نصارا، مشرکین بنی اسماعیل هستند یا دو و سه گروه از اینها یا همهٔ آنان مخاطب هستند. سپس حین خطاب، مواقع التباس نیز وجود دارد؛ با خطاب به نبی «ﷺ»، در واقع به امت خطاب می‌شود. مخاطب کلام پیامبر «ﷺ» می‌باشد، لیکن روی سخن به سوی سرداران قریش یا یهود و نصارا است. مثال‌های این اسلوب در جاهای مختلف قرآن وجود دارد. بنابراین، لازم است چنین خطاب‌ها با دقت کامل تشخیص گردند و بیان شود که مخاطب کلام فی‌الواقع چه کسی است. بغیر از آن، مدعای قرآن را نمی‌توان بطور درست واضح ساخت.

سوم اینکه، خاص و عام آن مشخص گردد. قرآن در جاهای مختلف الفاظ را بظاهر عام بکار برده، اما دلالت سیاق و سباق با قاطعیت تمام واضح می‌سازد که مراد از آن عام نیست. قرآن "النَّاس" می‌گوید، اما تمام دنیا یکطرف، بارها حتی تمام مردم قریش هم مورد نظر آن نمی‌باشد. او تعبیر "عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ" را بکار می‌برد، اما مراد از آن ادیان تمام دنیا نمی‌باشد. او واژهٔ " الْمُشْرِكُون" را استفاده می‌کند، اما آنرا برای افادهٔ مفهوم تمام کسانی که شرک می‌کنند، استفاده نمی‌کند. قرآن الفاظ "اِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ" را استعمال می‌کند، اما منظور اهل کتاب تمام دنیا نیست. او مدعای خود را با لفظ " الْإِنْسَان" بیان می‌کند، لاکن هدف آن همهٔ اولاد آدم نمی‌باشد. این اسلوب معمول در قرآن است که اگر به آن توجه نشود، هدف متکلم در شرح و توضیح قرآن کاملاً از بین می‌رود و سخن از کجا به کجا می‌رسد؛ لهذا لازم است عرف قرآن و سیاق و سباق آن در این مورد تحت هر نوع شرایط بر الفاظ آن حاکم باشد.

میزان و فرقان

اصل چهارم این است که قرآن مجید بر روی این زمین برای حق و باطل "میزان" و "فرقان" است و حیثیت "مهیمن" را برای تمام سلسلهٔ وحی دارد:

ٱللَّهُ ٱلَّذِىٓ أَنزَلَ ٱلْكِتَـٰبَ بِٱلْحَقِّ وَٱلْمِيزَانَ. (الشوری ۱۷:۴۲)

"خداوند است که کتاب خود را با قول فیصل نازل کرده است و (بدین ترتیب، جهت جدا کردن حق و باطل از همدیگر)، میزان خود را نازل کرده است."

در آیت فوق، "و" قبل از " وَٱلْمِيزَانَ" برای تفسیر است. بدین ترتیب، لفظ "الْمِيزَان" در آیت، در واقع به معنای همان واژهٔ "الْكِتَبَ " است. منظور آیت این است که الله متعال، جهت تفکیک بین حق و باطل، قرآن را نازل فرموده

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

که در حقیقت میزان عدل است و به این دلیل نازل شده که هر شخص بتواند به وسیلهٔ آن وزن کرده تشخیص دهد که حق چیست و باطل چیست. بنابراین، امور صرف با قرآن سنجیده می‌شوند و وزن میگردند. در این دنیا، هیچ چیزی وجود ندارد که توسط آن بتوان قرآن را وزن کرد:

تَبَارَكَ ٱلَّذِي نَزَّلَ ٱلْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِۦ لِيَكُونَ لِلْعَٰلَمِينَ نَذِيرًا.(الفرقان ۱:۲۵)

"بسیار بزرگ، بسیار فیض رسان است ذاتی که فرقان را بر بندهٔ خود نازل کرده است تا بیم دهندهٔ جهانیان باشد."

واژهٔ "ٱلْفُرْقَان" هم در همین مفهوم استفاده شده است. یعنی یک کتابی که جهت تشخیص حق و باطل حجت قاطع است. در اینجا نیز هدف، بیان همان حقیقت است که این کتاب در هر موضوع، قول فیصل و صحیفهٔ معیار است. در همهٔ اختلافات، همین کتاب مرجع خواهد بود. هیچ چیز نمی‌تواند بر آن حاکم باشد، بلکه در قلمرو علم و هدایت، همه جا حکومت آن قایم خواهد بود و هر شخص مکلف است هیچ چیز را بر آن مقدم نسازد:

وَأَنزَلْنَآ إِلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ بِٱلْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ ٱلْكِتَٰبِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ، فَٱحْكُم بَيْنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَآءَهُمْ عَمَّا جَآءَكَ مِنَ ٱلْحَقِّ. (المائده ۵:)۴۸

"سپس (ای پیامبر)، این کتاب را بر تو نازل کردیم، با قول فیصل و در تصدیق کتاب پیش از آن و به عنوان نگهبان آن؛ پس، میان آنها طبق قانونی داوری کن که خداوند نازل کرده است و با سرپیچی از حقی که بر تو فرود آمده است، از خواهشات آنها پیروی مکن."

در اینجا، واژهٔ "مُهَيْمِن" بمنظور افادهٔ همین مفهوم استعمال گردیده است. این لفظ، اسم صفت است که از "هیمن فلان علی کذا" ساخته شده و به معنای محافظ و نگران است. در آیت، قران برای صحیفه‌های گذشته "مُهَيْمِن" تلقی گردیده است؛ بدین معنا که اصلاً نسخهٔ قابل اعتماد کتاب الهی تنها قرآن مجید است. چون متن سایر صحیفه‌ها مفقود گردیده و در ترجمه‌های آن هم بسیار تحریفات وارد شده است، جهت تشخیص حق و باطل آنها، قرآن به مثابهٔ میزان و معیار است. هر آنچه بر اساس آن صحیح تشخیص شود درست است و هر آنچه بر اساس آن نادرست تشخیص گردد، یقیناً خطاست و باید لازماً رد شود.

این، جایگاهی‌ست که قرآن مجید برای خود تعیین نموده است. لهذا، بر اساس جای‌گاه مذکور قرآن، اصولی که باید در بارهٔ قرآن مورد نظر باشد، قرار ذیل است:

اصل اول این است که هیچ وحی خفی یا جلی خارج از قرآن، حتی پیامبر خدا نیز که قرآن بر او نازل گردیده، نمی‌تواند هیچ حکم آن را تحدید کند یا تخصیص دهد و نه هم می‌تواند در آن تغییری وارد کند. فیصلهٔ رد و قبول هر امرِ مربوط به دین باید صرف در روشنی آیات بینات قرآن صادر شود. هر بحث ایمان و عقیده با آن شروع و با آن پایان می‌یابد. هر وحی، هر الهام، هر القاء، هر تحقیق و هر نظر تابع آن قرار داده می‌شود و در رابطه به قرآن باید در مقابل این حقیقت سر تسلیم خم کرد که حکومت آن بر ابو حنیفه و شافعی، بخاری و مسلم، اشعری و ماتریدی و جنید و شبلی مسلط است و هیچ چیز آنها در مخالفت با آن قابل قبول نمی‌باشد.

اصل دوم اینکه، دلالت الفاظ آن بر مفهوم خود بالکل قطعی است. هر آنچه که قرآن می‌خواهد بیان کند، با قاطعیت و صراحت تمام بیان می‌کند و در هیچ موردی هم از بیان مدعای خود ابداً قاصر نمی‌ماند. مفهوم آن همان است که الفاظ آن قبول می‌کند، نه از آن مختلف است نه با آن متناقض. برای رسیدن به شهرستان معانی قرآن، تنها یک دروازه وجود دارد که عبارت از الفاظ آن است. الفاظ آن، مفهوم خود را با صراحت تمام و بطور کامل واضح

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

می‌سازد. در آنها هرگز هیچ جایی برای هیچ‌نوع شک و گمان وجود ندارد.

هر دو اصل مذکور، تقاضای لازمی میزان و فرقان بودن قرآن است. در این مورد، رای دومی وجود ندارد. با این حال، یکتعداد سؤالات است که ممکن در این رابطه برای برخی مردم باعث تردد شود:

نخست اینکه، در بعضی مقامات قرآن تفاوت قرائت وجود دارد. این تفاوت صرف در تلفظ واژه‌ها نیست، بلکه در برخی موارد بر معنای آن هم اثر دارد. در نتیجه، بظاهر هیچ چیز نمی‌تواند در مواقع اختلاف فیصله‌کن باشد. به گونهٔ مثال، در آیت ۶ سورهٔ مائده (۵)، اگر واژهٔ " أَرْجُلَكُمْ" را می‌توان با هر دو، نصب و جر قرائت کرد، چگونه می‌توان بر اساس قرآن با قاطعیت کامل گفت که حین وضو پاها باید شسته شوند و نمی‌توان بر آن مسح کرد؟

دوم اینکه، هر آنچه از قرآن می‌فهمیم ناشی از الفاظ و ترکیب جملات آن است. علوم مربوط به زبان و بیان که این فهم ما بر آن وابسته است، یعنی لغت، نحو و بلاغت و غیره، همه علوم ظنی اند. با پذیرفتن چنین نتیجه‌گیری، چطور می‌توان گفت دلالت الفاظ قرآن بر مفهوم خود کاملاً قطعی است؟ امام رازی این سؤال را در تفسیر خود چنین ابراز می‌کند:

> دلالة الألفاظ على معانيها ظنية لأنها موقوفة على نقل اللغات، ونقل الإعرابات والتصريفات، مع أن أول أحوال تلك الناقلين أنهم كانوا آحادا ورواية الآحاد لا تفيد إلا الظن، وأيضا فتلك الدلائل موقوفة على عدم الاشتراك، وعدم المجاز، وعدم النقل، وعدم الإجمال، وعدم التخصيص، وعدم المعارض العقلي، فإن بتقدير حصوله يجب صرف اللفظ إلى المجاز، ولا شك أن اعتقاد هذه المقدمات ظن محض، والموقوف على الظن أولى أن يكون ظناً. (التفسير الكبير ۲۸/۱)

> "دلالت الفاظ بر مفهوم خود ظنی می‌باشد چون واژه‌ها بر انتقال اعراب و تصریفات مبنی است. علاوه بر این، کسانیکه در شروع آنرا نقل می‌نمودند، آحاد بودند و راجع به روایات آحاد مسلم است که صرف ظن را افاده می‌کنند. افزون بر آن، این دلالت بر عدم اشتراک، عدم مجاز، عدم نقل، عدم اجمال، عدم تخصیص و عدم موجودیت تناقض عقلی مبتنی است، زیرا اگر تناقض عقلی وجود داشته باشد، لازم می‌آید واژه در معنای مجازی آن فهمیده شود. تردیدی نیست که تمام این مقدمات بر اساس ظن محض قبول می‌گردد و آنچه بر ظن موقوف باشد، بطور اولی ظنی است."

سوم اینکه، قرآن در یک مقام بیان می‌کند که برخی احکام آن محکم است و برخی متشابه؛ راجع به متشابهات، قرآن خود می‌گوید که معنای آنرا صرف الله متعال می‌داند. این حقیقت هم اجازه نمی‌دهد قرآن یک قول فیصل باشد. اگر ممکن نیست محکم و متشابه از همدیگر تفکیک شوند و همچنان نمی‌توانیم مفهوم متشابهات را درک کنیم، چگونه می‌توانیم منظور قرآن را در آیات متشابه معلوم کنیم و چطور می‌توانیم قرآن را بر مبنای آن بر سایر چیزها حَکم قرار دهیم؟

چهارم اینکه، بعضی احادیث، بظاهر مفهوم قرآن را تغییر می‌دهند. این مسئله را علما در برخی موارد با اصطلاح نسخ و در برخی موارد با اصطلاحات تحدید و تخصیص و تقیید و غیره تعبیر می‌کنند. در صورتیکه این موضوع پذیرفته شود، چطور می‌توان منزلتی را که در بالا برای قرآن تعیین شده، قبول کرد؟

سؤالات فوق است که معمولاً در این بحث مطرح می‌گردد:

اختلاف قرائت

در پاسخ سؤال اول باید گفت که قرآن همان است که در مصحف ثبت شده و بجز چند ساحهٔ آفریقای شمالی،

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

اکثریت بزرگ امت مسلمه در عصر حاضر آنرا تلاوت می‌کنند. بجز تلاوتی که مطابق این قرائت صورت می‌گیرد، هیچ قرائت دیگر نه قرآن است و نه می‌توان آنرا به حیث قرآن مطرح کرد. بنابراین، سؤال مذکور نزد ما به هیچ وجه بروز نمی‌کند.

نظر خود را ذیلاً با جزئیات بیان می‌کنیم:

الله متعال می‌فرماید:

سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنسَىٰٓ إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُ إِنَّهُۥ يَعْلَمُ ٱلْجَهْرَ وَمَا يَخْفَىٰ. (الاعلی ۸۷:۶-۷)

"(قرآن هم یک روز به همین شکل به اتمام خود خواهد رسید، بعد از آن) عنقریب آن را بطور کامل بر تو می‌خوانیم پس تو فراموش نخواهی کرد، مگر آنچه الله بخواهد. او می‌داند آنچه (در این وقت برای تو) آشکار است و نیز آنچه (از تو) پوشیده است."

لَا تُحَرِّكْ بِهِۦ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِۦٓ. إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُۥ وَقُرْءَانَهُۥ. فَإِذَا قَرَأْنَٰهُ فَٱتَّبِعْ قُرْءَانَهُۥ. ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُۥ. (الاعلی۸۷:۶-۷)

"(ای پیامبر، در شتاب اتمام حجت بر آنها)، به منظور زود بدست آوردن قرآن در تلاوت آن عجله مکن. (قرآن همینگونه نازل خواهد شد. اما تو مطمئن باش)، مسؤولیت جمع کردن آن و شنواندن آن، همه بر عهدهٔ ماست. پس، وقتی قرآن را (در آن زمان) بخوانیم، از همان قرائت پیروی کن. پس از آن نیز بر عهدهٔ ماست (که اگر نیاز باشد) آن را (برایت) توضیح دهیم."

برنامهٔ الله متعال در رابطه به نزول و ترتیب و تدوین قرآن که در آیات فوق بیان گردیده، به شکل ذیل است:

اولاً، به نبی «ﷺ» گفته شده که روش درست برای نزول قرآن همین است که با نظرداشت شرایط، کم کم بر شما نازل شود. اما به دلیل این رویکرد، در رابطه به جمع‌آوری، حفاظت و ترتیب آن به هیچ وجه نگران نباشید. بعد از قرائتی که فعلاً در دوران نزول آن صورت می‌گیرد، یک قرائت دیگر آن صورت خواهد گرفت. آنگاه، اگر الله متعال بر بنای حکمت خود بخواهد چیزی از آنرا لغو کند، بعد از لغو آن، قرآن را برای شما به نحوی قرائت خواهد کرد که در آن هیچ امکان سهو و نسیان باقی نخواهد ماند و آنرا در شکل نهایی آن و کاملاً محفوظ به شما تسلیم خواهد کرد.

ثانیاً، به نبی «ﷺ» گفته شد که این قرائت دوم، بعد از جمع کردن قرآن و ترتیبش در شکل یک کتاب، خوانده خواهد شد و سپس شما مؤظف خواهید بود در آینده از همان قرائت پیروی کنید. بعد از آن برای شما جایز نیست قرآن را مطابق قرائت قبلی تلاوت کنید.

ثالثاً، بیان شده که اگر در مورد یکی از احکام قرآن توضیح و شرح لازم باشد، در همین موقع ارائه خواهد شد و بدین ترتیب این کتاب بعد از جمع و ترتیب و تفهیم و تبیین، از هر لحاظ تکمیل خواهد گردید.

همین قرائت نهایی قرآن است که به آن در اصطلاح قرائت "عرضهٔ اخیره" نیز گفته می‌شود. روایت‌ها نشان می‌دهد که جبرئیل امین قرآن را هر سال در ماه رمضان، به هر اندازه ایکه نازل می‌گردید، برای نبی «ﷺ» قرائت می‌نمود. در آخرین سال حیات پیامبر «ﷺ»، وقتی قرائت عرضهٔ اخیره صورت گرفت، جبرئیل امین قرآن را دو بار برای پیامبر «ﷺ» قرائت نمود. ابو هریره «رض» می‌فرماید:

كان يعرض على النبي صلى الله عليه و سلم القرآن كل عام مرة، فعرض عليه مرتين في العام الذي قبض فيه.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

(بخاری، شماره ٤٩٩٨)

"قرآن هر سال یکبار بر رسول الله «ﷺ» قرائت می‌شد، لیکن در سال وفات ایشان «ﷺ»، دو بار بر ایشان خوانده شد."

حین رحلت نبی «ﷺ»، قرائت ایشان همین بود. بعد از رحلت رسول الله «ﷺ»، خلفای راشدین و همهٔ صحابهٔ مهاجرین و انصار قرآن را طبق همین قرائت تلاوت می‌نمودند. هیچ اختلاف نظری در بین آنها در این امر وجود نداشت. بعداً، همین قرائت، به "قرائت عامه" مسمی شد. روایت ابو عبدالرحمن السلمی است:

كانت قراءة أبي بكر و عمر و عثمان و زيد بن ثابت والمهاجرين والأنصار واحدة، كانوا يقرؤن القراءة العامة و هي القراءة التي قرأها رسول الله صلى الله عليه و سلم على جبريل مرتين في العام الذي قبض فيه، و كان زيد قد شهد العرضة الأخيرة، و كان يقريء الناس بها حتى مات. (البرهان، ازرکشی ١/ ٣٣١)

"قرائت ابوبکر و عمر، عثمان، زید بن ثابت و تمام مهاجرین و انصار واحد بود. آنها طبق قرائت عامه قرآن را تلاوت می‌نمودند. این همان قرائت است که طبق آن رسول الله «ﷺ» قرآن را دو بار در سال آخر حیات خود به جبرئیل امین تلاوت نمود. در این قرائت عرضهٔ اخیره، زید بن ثابت نیز موجود بود[١٩]. تا زمان رحلت از دنیا، پیامبر «ﷺ» طبق همین قرائت قرآن را برای مردم قرائت می‌نمودند."

بنابراین، از عصر اصحاب کرام تا امروز، فقط همین قرائت، حامل تواتر قولی مسلمانان بوده است. ظرافت‌های فنی لهجهٔ اهل عرب در این خصوص، از روایت حفص اخذ می‌گردد. علما به همین دلیل به آن "قرائت حفص" می‌گویند، لهذا، چنین پنداشته می‌شود که همانند دیگر قرائت‌ها، قرائت مورد بحث هم انتخاب و اختیار اوست، این در حالیست که قرائت یاد شده "قرائت عامه" است و علمای سلف، به نحویکه در بالا ذکر شد، آنرا با همین شکل معرفی می‌نمودند[٢٠]. روایت ابن سیرین است:

القراءة التي عضت على النبي صلى الله عليه و سلم في العام الذي قبض فيه هي القراءة التي يقرؤها الناس اليوم. (الاتقان، السیوطی، ١٨٤/١)

"قرائتی که بر اساس آن قرآن در سال رحلت نبی «ﷺ» بر ایشان تلاوت گردید، همین قرائت است که در عصر حاضر هم مردم طبق آن قرآن را تلاوت می‌کنند."

اگر بر قرآن کریم در روشنی نظم آن تدبر شود، شواهد داخلی آن نیز با تمام قاطعیت همین فیصله را صادر می‌کند. تحقیقاتی را که اکابر اهل علم مدرسهٔ فراهی در عصر حاضر بر قرآن مجید انجام داده، کاملاً مبرهن ساخته که متن قرآن بغیر از قرائت عامه، هیچ قرائت دیگری را قبول نمی‌کند. اگر کسی بخواهد، می‌تواند در تفسیر "تدبر قرآن" استاد امام امین احسن اصلاحی مثال‌های آن را به کثرت پیدا کند. او می‌نویسد:

"تفاوت قرائت‌ها نیز در این تفسیر رفع گردیده است. قرائت معروف و متواتر همان است که این مصحف بر آن ضبط شده است و در اختیار ما قرار دارد. در این قرائت، تاویل هر آیت و هر واژهٔ قرآن در روشنی ادبیات کلاسیک زبان عربی، نظم کلام و شواهد قرآن به شکلی واضح می‌گردد که در این مورد احتمال هیچ شکی باقی نمی‌ماند. بنابراین، من هر

[١٩] مسلماً که در آن موقع، بر علاوهٔ ایشان، بعض صحابهٔ دیگر نیز موجود بودند. چنانچه، در یک روایت حضرت عبدالله ابن عباس «رض»، همین سخن راجع به عبد الله بن مسعود بیان شده است. ملاحظه بفرمائید: المعجم الکبیر، الطبرانی، شماره ١٢٦٠٢.

[٢٠] برای تفصیلات این موضوع، مراجعه شود به عنوان "اختلاف قرائت" در کتاب ما "مقامات".

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

آیت را بر مبنای همین قرائت تاویل نموده‌ام و با اعتماد کامل عرض می‌کنم که ممکن نیست تفسیر قرآن بر قرائت غیر از این، بدون مجروح ساختن بلاغت، معنویت و حکمت آن صورت گیرد."

در اینجا ممکن است روایت "سبعة أحرف" برای برخی مردم باعث سردرگمی شود. این روایت به شکل ذیل در موطا آمده است:

عن عبد الرحمن بن عبد القاري أنه قال: سمعت عمر بن الخطاب يقول: سمعت هشام بن حكيم بن حزام يقرأ سورة الفرقان في حياة رسول الله صلى الله عليه وسلم فاستمعت لقراءته فإذا هو يقرأ على حروف كثيرة لم يقرئنيها رسول الله صلى الله عليه وسلم فكدت أساوره في الصلاة فتصبرت حتى سلم فلببته بردائه فقلت من أقرأك هذه السورة التي سمعتك تقرأ قال أقرأنيها رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت كذبت فإن رسول الله صلى الله عليه وسلم قد أقرأنيها على غير ما قرأت فانطلقت به أقوده إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت إني سمعت هذا يقرأ بسورة الفرقان على حروف لم تقرئنيها فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم أرسله اقرأ يا هشام فقرأ عليه القراءة التي سمعته يقرأ فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم كذلك أنزلت ثم قال اقرأ يا عمر فقرأت القراءة التي أقرأني فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم كذلك أنزلت... إن هذا القرآن أنزل على سبعة أحرف فاقرءوا ما تيسر منه. (شماره ٥٦٧)

"روایت عبدالرحمن بن عبدالقاری است که عمر بن الخطاب پیشروی من فرمود که هشام بن حکیم بن حزام را شنیدم که سورهٔ فرقان را بر قرائت متفاوت از آنچه ما تلاوت می‌کردیم و رسول الله «ﷺ» خود برای من تلاوت نموده بود، شنیدم. بنابراین، من همان وقت می‌خواستم او را بگیرم، اما برایش مهلت دادم؛ وقتی او نماز خود را تمام کرد پس چادر او را گرفتم و کش کرده به خدمت رسول الله «ﷺ» بردم و عرض کردم: یا رسول الله، او را شنیدم که سورهٔ فرقان را به شکل مختلف از آنچه شما آنرا برایم تلاوت نموده بودید، قرائت می‌نمود. نبی «ﷺ» فرمود، او را رها کن، سپس به هشام فرمود: بخوان، پس او به همان شکل قرائت کرد که او را شنیده بودم. رسول الله «ﷺ» فرمود: به همین شکل نازل گردیده. سپس به من گفت: بخوان. وقتی من هم تلاوت کردم، فرمود: به همین شکل نازل گردیده. قرآن به هفت حرف نازل شده. هر یکی از آنها برای شما سهل باشد، می‌توانید مطابق آن تلاوت کنید."

اگر چند نکتهٔ درج ذیل راجع به روایت فوق مد نظر قرار گیرد، کاملاً واضح خواهد شد که این روایت، کاملاً بی‌معناست و هرگز نباید آنرا در این بحث قابل اعتنا دانست.

نخست اینکه، روایت مذکور اگرچه در امهات کتب احادیث بیان شده، لیکن مفهوم آن معمایی‌ست که هیچ شخص نتوانست در تمام تاریخ این امت در حل آن کامیاب شود. امام سیوطی، در کتاب خود "الاتقان"، اقوال متعدد را در مورد آن نقل نموده، سپس با درک ضعف هر کدام بالآخره در شرح خود بر موطا تحت عنوان "تنوير الحوالک" اعتراف کرد که این روایت را باید از جملهٔ متشابهات دانست که حقیقتش را بجز الله متعال هیچ کس نمی‌داند. او می‌نویسد:

و أرجحها عندي قول من قال: أن هذا من المتشابه الذي لا يدرى تأويله. (١٥٩/١)

"به نظر من بهترین نظریه در این باره، رای کسانی‌ست که می‌گویند این روایت از جملهٔ امور متشابهاتی‌ست که حقیقت آنرا به هیچ وجه نمی‌توان فهمید."

دوم اینکه، اگر هم ممکن بود توجیه معقولی برای آن پیدا شود، همین بود که "سبعة أحرف" بر لهجه‌های مختلف عرب‌ها محمول می‌شد، اما می‌بنیم که متن روایت خود این نظر را مردود قرار می‌دهد. هر شخص می‌داند که دو اکابر، هشام و عمر فاروق، که اختلاف نظرشان در این روایت ذکر گردیده، هر دو قریشی اند؛ روشن است که بین آنها چنین اختلافی متصور نیست.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

سوم اینکه، اگر تفاوت قرائت در بین افراد قبیله‌های مختلف هم می‌بود واژهٔ "أنزل" (نازل گردیده) در این روایت کاملاً غیر قابل توجیه بود، چون قرآن راجع به خود با صراحت کامل بیان فرموده که بزبان قریش نازل شده است. بعد از این، بی‌شک می‌توان قبول کرد که به قبیله‌های مختلف اجازه داده شد آنرا در لهجه‌های خود قرائت کنند، اما چگونه می‌توان قبول کرد که الله متعال خود آنرا در زبان قبیله‌های مختلف نازل فرموده بود؟

چهارم اینکه، راجع به هشام معلوم است که در روز فتح مکه ایمان آورده بود. لهذا، اگر این روایت پذیرفته شود، نیز باید قبول کرد که تا بعد از فتح مکه، اصحاب گرانقدر رسول الله «ﷺ»، حتی دوست شب و روز مانند حضرت عمر «رض» هم نمی‌دانست که نبی «ﷺ» قرآن مجید را به شکل مخفی با قرائت متفاوت از قرائتی تلاوت می‌نمود که آنها تا کم و بیش بیست سال بطور علانیه از زبان رسالتمآب «ﷺ» می‌شنیدند و طبق هدایت ایشان آنرا در سینه‌ها و سفینه‌ها حفظ می‌کردند. هر شخص می‌تواند درک کند که این سخن چقدر سنگین است و اثرات آن تا کجا کجا می‌تواند برسد؟

حقایق مذکور به روایاتی نیز صدق می‌کند که در کتاب‌های احادیث راجع به جمع و تدوین قرآن در دوران حضرت ابوبکر صدیق «رض» و حضرت عثمان «رض» نقل گردیده است. موقف قرآن، به نحویکه در آغاز این بحث بیان شد، در این مورد روشن است، و آن اینکه قرآن به شکل مستقیم طبق هدایت الله متعال و حین حیات رسول الله «ﷺ» مرتب شده است، اما این روایت‌ها، بر خلاف آن، یک داستان کاملاً مختلف را حکایت می‌کنند که نه قرآن آنرا قبول دارد و نه به هیچ وجه عقل عام می‌تواند آنرا بپذیرد. روایت مورد بحث ما در صحاح اصلاً با وساطت شهاب زهری آمده است. بر علاوهٔ اینکه ائمهٔ رجال او را مرتکب تدلیس و ادراج قرار می‌دهند، اگر خصایصی او مدنظر باشد که امام لیث بن سعد نسبت به او در یک نامهٔ خود به امام مالک بیان فرموده، هیچ روایت او را نمی‌توان در چنین امور مهم قابل قبول دانست. او می‌نویسد:

> و كان يكون من ابن شهاب اختلاف كثير إذا لقيناه، و إذا كاتبه بعضنا فربما كتب في الشيء الواحد على فضل رأيه و علمه بثلاثة أنواع ينقض بعضها بعضاً، و لا يشعر بالذي معضى من رأيه في ذلك الأمر. فهوه الذى يدعوني ألى ترک ما أنكرت تركي أياه. (تاريخ يحيى بن معين، الدورى ١٠٩/٤)

> "وقتی ما با ابن شهاب ملاقات می‌کردیم، چیزهای متناقض بسیاری ظاهر می‌شد و یکی از ما وقتی به او نوشته، می‌پرسیدیم، پس با وجود داشتن فضیلت در علم و عقل، در عین مورد سه نوع پاسخ ارائه می‌کرد که هر یکی نقیض دیگری می‌بود و او از این موضوع کاملاً بی‌خبر می‌بود که در این مورد قبلاً چی گفته بود. به دلیل همین چیزها بود که او را ترک کردم، کاری که شما نپسندیدید."

این است حقیقت روایت‌های مورد بحث. بنابراین، کاملاً مسلم است که صرف یک قرائت قرآن وجود دارد که در مصاحف ما ثبت است. سوای آن، قرائت‌هایی که از قرآن در تفاسیر نوشته شده یا در مدرسه‌ها تلاوت می‌شود و آموزش داده می‌شود یا در برخی مناطق مردم اختیار کرده اند، همه باقیات فتنه‌هایی‌ست که، با تأسف، هیچ یک از علوم ما نتوانسته از اثرات آن محفوظ بماند.

امکان دارد ابتدای آن از اصرار برخی مردم بر قرائت قبل از عرضهٔ اخیره و از سهو و فراموشی راویان در آن شده باشد، لیکن بعد از آن، به دلیل محرکاتی که باعث وضع و جعل احادیث شد، این قرائت‌ها به اندازه‌ای فروغ یافتند که تا اختتام حکومت بنو امیه، تعداد آنها به ده‌ها رسیده بود. گفته می‌شود که ابو عبید قاسم بن سلام، که در سال ۲۲۴ هجری وفات یافت، پنجاه قرائت را از آنجمله در کتاب خود انتخاب نمود. هفت قرائتی که در عصر حاضر مشهور است، توسط ابوبکر بن مجاهد در اواخر قرن سوم انتخاب شده بودند. لهذا، بطور عام پذیرفته شده که تعداد آنها مشخص شده

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

نمی‌تواند، بلکه هر آن قرائت قرآن است که سندش صحیح باشد و با مصاحف عثمانی تطابق داشته باشد، خواه این تطابق احتمالی هم باشد، و از یک جهت و به نحوی با زبان عربی قابلیت مطابقت را داشته باشد. برخی از این قرائت‌ها را مردم متواتر تلقی می‌کنند، در حالیکه، بعد از دیدن سندهای‌شان که در کتب درج است، هیچ تردیدی باقی نمی‌ماند که آنها محض آحاد اند و اکثریت راویان آنها نزد ائمهٔ رجال مشکوک هستند. بنابراین، متواتر بودن قرآن یکطرف، یک صاحب نظر نمی‌تواند این روایات را به عنوان حدیث هم به آسانی قبول کند.

دلالت الفاظ

پاسخ سؤال دوم این است که تمام استدلال مربوط به دلالت الفاظ، محل نظر است. مفاهیمی که واژه‌ها و اسالیب هر زبان زندهٔ دنیا برآن دلالت می‌کند همه مبتنی بر متواترات و از هر لحاظ کاملاً قطعی می‌باشند. لغت و نحو و سایر علوم مشابه آن، همین تواتر را بیان می‌کنند. در این مورد، صدق و کذب انتقال دهنده‌گان و تعداد آنها به هیچ وجه مورد بحث نیست. واژه‌ها و اسالیبی که شاذ و نادر گفته می‌شوند، به دلیل مفهوم خود نه، بلکه به دلیل قلت و کثرت استعمال آنها و از لحاظ علم و آگاهی شنونده‌گان و خواننده‌گان شاذ و نادر پنداشته می‌شوند. سفرِ واژه و معنای آن هیچگاه از هم جدا نمی‌باشد؛ تا هر زمانیکه واژه مستعمل است، با معنای خود مستعمل می‌باشد. احتمال دارد از مفهوم یک واژه آگاه نباشیم؛ همچنان می‌توانیم در تعیین مفهوم آن اشتباه کنیم، اما نمی‌توان تصور کرد که واژه بدون قاطعیت مفهوم خود مستعمل است یا در یک زمان مستعمل بوده است. شعور مواقع مجاز، کنایه، و اجمال و تخصیص هم به همین ترتیب متواتر است. در همهٔ زبان‌های دنیا، این علم سرمایهٔ مشترک انسان‌هاست. یک شخص، بدون تردید، می‌تواند در جملات "شیر بادشاه جنگل است" و "او شیر است" در تفکیک مجاز و حقیقت اشتباه کند، اما شعور مجموعی انسان هرگز در رابطه به آن متردد نمی‌شود و ما در روشنی این علم است که یک شخص را به اشتباه او متوجه می‌سازیم. همین حقیقتِ مربوط به زبان است که بر بنای آن هر آنچه می‌گوییم و می‌نویسیم، با این اعتماد می‌گوییم و می‌نویسیم که مردم مفهوم مورد نظر ما را از آن درک خواهند کرد. اگر در بارهٔ اسنادی که هر روز در دنیا ترتیب می شوند، فیصله‌ها و احکامی که صادر می‌گردند، اطلاعاتی که رد و بدل می‌شوند و علومی که منتقل می‌شوند، برای یک لحظه هم خیال شود که دلالت الفاظ آن بر مفهوم خود قطعی نیست، پس هر یکی از آنها بالکل بی‌معنی خواهد شد. این نقطه نظر، مربوط به سوفسطائیت است که در دنیای علم هرگز نمی‌توان هیچ جایگاهی برای آن پیدا کرد[۲۱]. شاه اسماعیل شهید، حین تبصره بر آن در کتاب خود"عبقات" می‌نویسد:

> لا یخفی علی من له أنی ممارسة بأسالیب الکلام أن هذا القول ناش عن جهل متراکم، إذا وضع الألفاظ لمعانیها من المتواترات، فلا مدخل لعصمة الناقلین فیه. (عقبه ٥)

> "بر هر شخصی که کمترین مهارت را در زمینهٔ اسالیب کلام دارد، نمی‌تواند پوشیده باشد که این نقطه نظر، جهالت متراکم است، چون وضع واژه برای معنا از جملهٔ متواترات است. بنابراین، عاری بودن ناقلین از اشتباه در آن مطرح بحث نیست."

ابن قیم می‌نویسد:

> من ادعی أنه لا طریق لنا إلی الیقین بمراد المتکلم، لأن العلم بمراده موقوف علی العلم بانتفاء عشرة أشیها فهو ملبوس علیه ملبس علی الناس؛ فإن هذا لو صح لم یحصل لأحد العلم بکلام المتکلم قط، و بطلت فائدة التخاطب، وانتفت

[۲۱] برای تفصیل آن، بنگرید عناوین "علم اضطراری"، "بنیاد علم"، قطعی الدلاله"، "قطعی و ظنی" و "عام و خاص" در کتاب ما "مقامات".

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

خاصية الإنسان، و صار الناس كالبهائم، بل أسوأ حالاً، و لما علم غرض هذ المصنف من تصنيفه، و هذا باطل بضرورة الحس والعقل، و بطلانه من أكثر من ثلاثين وجهاً مذكورة في غير هذا الموضع. (اعلام الموقعين ۱۰۹/۳)

"اشخاصی که ادعا می‌کنند هیچ راهی وجود ندارد تا با یقین کامل بتوان به منظور متکلم رسید و به عنوان دلیل آن می‌گویند که درک منظور متکلم مشروط بر این است که نخست ده چیز نفی شود، آنها خود هم در سردرگمی قرار دارند و دیگران را هم می‌خواهند در سردرگمی قرار دهند، چون اگر این سخن صحیح می‌بود، علم کلام متکلم هرگز بدست نمی‌آمد، مخاطبت بی‌معنا می‌شد، بلکه انسان خصوصیت انسان بودن خود را از دست می‌داد و مردم از حیوانات هم بدتر می‌شدند. معلوم نمی‌شد که مقصدی که این مصنف می‌خواهد با تصنیف خود بدست آورد چیست. ازین‌رو، فیصلهٔ عقل و حس است که این ادعا بالضروره باطل است. بیش از سی دلیل برای ابطال آن وجود دارد که در جای دیگر مذکور است."

محکم و متشابه

پاسخ سؤال سوم این است که این نظر درست نیست که نمی‌توانیم محکم و متشابه را با اطمینان کامل از همدیگر تفکیک کنیم یا اینکه از درک مفهوم متشابهات قاصر هستیم. تمام آیات قرآن، که هدایتش بر آن وابسته است، محکم است؛ متشابهات صرف آیاتی اند که در آنها یکی از نعمت‌ها یا نقمت‌های آخرت به شکل تمثیل یا تشبیه بیان شده باشد یا افعال و صفات الله متعال و کدام چیزی از کدام عالم او، که ماورای علم و مشاهدهٔ ما است، در اسلوب تمثیل بیان شده باشد، مثلاً دمیده شدن روح خود الله متعال در آدم، یا پیدا کردن عیسی «علیه السلام» بدون پدر یا حالات و مراحل جنت و جهنم و سایر موارد مشابه. تمام چیزهایی که تا هنوز برای آن واژه‌ها بوجود نیامده اند، ممکن است صرف در اسلوب تمثل و تشبیه توضیح داده شود. بیان حقایق جهانی که دیده نشده در ادبیات تمام زبان‌های دنیا به همین شیوه بیان می‌شود. اگر دو صد سال قبل از امروز، یکی از ما علم آینده را بدست آورده راجع به برق صحبت می‌کرد، غالباً به این شکل آنرا بیان می‌کرد که دنیا را چراغهایی روشن خواهد ساخت که نه در آن تیل انداخته خواهد شد و نه به آتش نیاز خواهد داشت. ماهیت آیات متشابه دقیقاً به همین شکل است. نه آنها غیر قابل تعیین اند و نه در مفهوم آنها هیچ ابهامی وجود دارد. واژه‌های آنها، واژه‌های عربی مبین است و معانی آنها را می‌توانیم بدون هر نوع شک و تردید بفهمیم. البته، حقیقت آنها را ما در این دنیا نمی‌توانیم درک کنیم، اما این فهم یا عدم آن چونکه به فهم قرآن هیچ ربطی ندارد، بنابراین، هیچ صاحب ایمان نیز نباید در پی آن شود. استاد امام امین احسن اصلاحی در وضاحت آن می‌نویسد:

"حقیقت بنیادینی که آیات مورد بحث به آن ربط دارند، بجای خود واضح و مبرهن می‌باشد. عقل صرف بخشی از آن را می‌تواند درک کند که درک آن برایش ضروری است. البته، چون به یک عالم نادیده تعلق می‌داشته باشند، قرآن آنرا به شکل تمثیل و تشبیه بیان می‌کند تا طالب علم بقدر استعداد از آن مستفید شود و صورت و حقیقت اصلی آنرا بر علم الهی محول کند. این امور به صفات و افعال یا نعمت‌ها و آلام آخرت ربط می‌داشته باشند. فهم آن تا هر اندازه‌ایکه برای ما لازم باشد، به همان اندازه در گرفت ما می‌آید و از آن در علم و یقین ما اضافه می‌شود، اما اگر ما از حدود خود فراتر رفته سعی کنیم اصل حقیقت و صورت آنرا در گرفت خود بیاوریم، پس این تلاش به فتنه مبدل می‌گردد و نتیجهٔ آن صرف این می‌شود که انسان می‌خواهد یک خار شک و تردید را از ذهن خود برون آرد، اما در عوض خارهای بی‌شماری را در آن می‌کوبد، تا جاییکه در این طلب نایافته، دولت یافتهٔ خود را هم از دست می‌دهد و حقایق بسیار واضح را به این دلیل تکذیب می‌کند که شکل و صورت آن تا هنوز در پیشروی او نمایان نشده است." (تدبر قرآن ۲۵/۲ – ۲۶)

آیت قرآن که برای مردم موجب این سوء تفاهم شده که درک مفهوم متشابهات ممکن نیست، خداوند چنین نفرموده که معنای متشابهات را هیچ کسی بجز او نمی‌داند، بلکه فرموده است که حقیقت آنها را بجز الله هیچ کس

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

نمی‌داند. برای آن از واژهٔ " تَأْوِیل" استفاده شده و دقیق در همان مفهومی استفاده شده که در سورهٔ یوسف آمده است: "وَقَالَ یَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِیلُ رُؤْیَایَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّی حَقًّا[۲۲]"، (یوسف گفت: پدر جان، این تعبیر همان خوابم است که پیش از این دیده بودم. پروردگارم آنرا به حقیقت مبدل کرد.) معنای واژه‌هایی که قرآن خواب یوسف را بدان بیان نموده، بر هر شخص واضح است. یک طالب العلم عادی زبان عربی هم می‌تواند مفهوم این آیت را، که خواب یوسف «علیه السلام» در آن بیان گردیده[۲۳]، بدون هر نوع مشکلی بفهمد. لیکن مصداق شمس و مه و یازده ستاره‌ای که یوسف دید برای او سجده می‌کنند، چی بود؟ هیچ شخص نمی‌توانست تا زمانی آن را بطور کامل درک کند که مصداق آن در صورت اصلی خود در مقابل مردم ظاهر نمی‌شد. قرآن به همینگونه چیزها متشابه گفته است. معنای متشابه، به نحویکه مردم بالعموم فکر می‌کنند، مشتبه و مبهم نیست که در اثر آن این منزلت قرآن که جهت تفکیک بین حق و باطل میزان و فرقان است، مجروح گردد. آیت مورد نظر این است:

هُوَ ٱلَّذِیٓ أَنزَلَ عَلَیۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ مِنۡهُ ءَایَٰتٞ مُّحۡكَمَٰتٌ هُنَّ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ وَأُخَرُ مُتَشَٰبِهَٰتٞۖ فَأَمَّا ٱلَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمۡ زَیۡغٞ فَیَتَّبِعُونَ مَا تَشَٰبَهَ مِنۡهُ ٱبۡتِغَآءَ ٱلۡفِتۡنَةِ وَٱبۡتِغَآءَ تَأۡوِیلِهِۦۖ وَمَا یَعۡلَمُ تَأۡوِیلَهُۥٓ إِلَّا ٱللَّهُۗ وَٱلرَّٰسِخُونَ فِی ٱلۡعِلۡمِ یَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِۦ كُلّٞ مِّنۡ عِندِ رَبِّنَاۗ وَمَا یَذَّكَّرُ إِلَّآ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ. (آل عمران ۷:۳)

"اوست که این کتاب را بر شما نازل کرد، که در آن هم آیت‌های محکم است که بنیاد اصلی این کتاب است (و بر علاوهٔ آن) برخی متشابهات نیز است[۲۴]. پس آنهایی که در دل‌شان کجی وجود دارد، همیشه در پی متشابهات آن می‌شوند، تا فتنه پیدا کنند و حقیقت آنها را معلوم کنند، در حالیکه حقیقت آنها را بجز الله هیچ کس نمی‌داند. بر خلاف آن، کسانی که در این علم رسوخ دارند، می‌گویند ما به آن ایمان آوردیم، همهٔ آن از جانب پروردگار ماست، و حقیقت این است که جز خردمندان پند نمی‌پذیرند."

www.javedanehaghmandi.com
www.al-mujaddid.com

حدیث و قرآن

پاسخ سؤال چهارم این است که مسئلهٔ نسخ قرآن و تحدید و تخصیص آن توسط حدیث محض نتیجهٔ سوء فهم و قلت تدبر است. چنین نسخ یا تحدید و تخصیصی که در نتیجهٔ آن حیثیت میزان و فرقان بودن قرآن، از یک لحاظ، مشتبه قرار گیرد هرگز واقع نشده. وقتی برخی اسالیب قرآن را و موقع و محل برخی آیات آنرا مردم نتوانستند بفهمند، پس ماهیت احادیث نبی کریم «ﷺ» در رابطه به آنها هم بر آنها واضح شده نتوانست. این قضیه به تمام مثال‌هایی صدق می‌کند که در این باره مطرح شده‌اند. بر سند بعضی از روایات مذکور برخی اعتراضات هم وارد گردیده است، اما چون روایات مورد بحث به هر حال در این بحث پیش می‌شوند، بنابراین، قطع نظر از اعتراضات وارد بر آنها، ما نقطه نظر خود را در مورد هر یک از آنها با وضاحت بیان می‌کنیم.

۱- از تمام حیواناتی که الله متعال در دنیا پیدا نموده، برخی قابل خوردن هستند و برخی نیستند. چون حیوانات نوع دوم اگر تناول شوند بر تزکیهٔ انسان اثر می‌کند، خودداری از آن در فطرت انسان وجود دارد. فطرت انسان بالعموم او را

---

[۲۲] ۱۲:۱۰۰.

[۲۳] ۱۲:۴.

[۲۴] واژه‌های محکم و متشابه در این آیت برای مفهوم اصطلاحی خاصی وارد شده که قبلاً توضیح دادیم. این دو واژه در برخی آیات دیگر قرآن، در مفهوم مختلف از این استعمال گردیده است، یعنی محکم برای آیات حامل جامعیت و ایجاز، و متشابه برای مفهوم همرنگ و هم‌آهنگ. ملاحظه فرمایید: هود ۱۱:۱۱ و الزمر ۲۳:۳۹.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

به شکل درست رهنمایی می‌کند و او بدون هر نوع تردد قضاوت می‌کند که چه چیز را بخورد و چه چیز را نباید بخورد. او می‌داند که شیر، پلنگ، فیل، شاهین، کلاغ، لاشخور، عقاب، مار، گژدم و انسان خود، چیزهای قابل خوردن نیستند. او می‌داند که اسب و خر برای لذت دسترخوان نه بلکه برای سواری پیدا شده اند. از نجاست بول و براز این حیوانات هم او بطور کامل آگاه است. تردیدی نیست که فطرت انسان گاه بی گاه مسخ می‌گردد، اما مطالعهٔ عادات انسان‌ها در دنیا نشان می‌دهد که تعداد بزرگ‌شان بالعموم در این مورد دچار اشتباه نمی‌شوند. لهذا، شریعت نیز حلت و حرمت این حیوانات را موضوع بحث خود قرار نداده، بلکه صرف با بیان اینکه تمام طیبات حلال و تمام خبائث حرام اند، انسان را به رهنمایی فطرت خودش تنها گذاشته است. در این مورد، موضوع شریعت تنها آنعده حیوانات و متعلقات آنهاست که تصمیم‌گیری در مورد طیب یا خبیث بودن‌شان تنها با رهنمایی عقل و فطرت برای انسان ممکن نبود. خوک، از بهایم نوع علف‌خور است، اما همانند درنده‌ها گوشت هم می‌خورد، پس آیا او را باید حیوان قابل خوردن دانست یا نه؟ حکم حیواناتی را که ما ذبح کرده می‌خوریم، اگر بدون تذکیه بمیرند، چیست؟ خون این حیوانات، همانند بول و براز آنها، نجس است یا حلال و طیب قرار داده خواهد شد؟ اگر حیوانات بغیر از نام الله به نام کسی دیگری ذبح شوند، آیا باز هم حلال خواهند بود؟ به دلیل اینکه ارایهٔ جواب واضح و قطعی به این سؤالات برای انسان مشکل بود، لهذا او می‌توانست در این مورد دچار اشتباه شود. الفاظ "عَلَىٰ طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ" در آیت ۱۴۵ سورهٔ انعام جهت دلالت بر همین حقیقت آمده اند. بنابراین، الله متعال به وسیلهٔ پیامبران خود برای او واضح ساخت که خوک، خون و حیوانی که مردار شده یا بغیر از نام الله به نام کسی دیگری ذبح شده باشد نیز برای خوردن پاک نیست و انسان باید از آن اجتناب کند.[۲۵]

موضوع شریعت در رابطه به حلت و حرمت حیوانات، چهار مورد مذکور در بالاست. به همین دلیل قرآن در بعضی جاها این موضوع را در الفاظ "قُل لَّآ أَجِدُ فِي مَآ أُوحِيَ إِلَيَّ" و در بعضی مقامات با واژهٔ " إِنَّمَا" با حصر کامل فرموده که الله متعال صرف همین چهار چیز را حرام قرار داده است؛ یعنی از جملهٔ چیزهایی حرام قرار داده است که که ممکن بود مردم پاکیزه پنداشته می‌خوردند.

در سورهٔ بقره است:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ كُلُوا۟ مِن طَيِّبَٰتِ مَا رَزَقْنَٰكُمْ وَٱشْكُرُوا۟ لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ. إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ ٱلْمَيْتَةَ وَٱلدَّمَ وَلَحْمَ ٱلْخِنزِيرِ وَمَآ أُهِلَّ بِهِۦ لِغَيْرِ ٱللَّهِ. (۲: ۱۷۲-۱۷۳)

"اهل ایمان، (اگر آنان بدعت‌های خود را ترک نمی‌گویند، آنها را به حال خود واگذارید، و) از چیزهای پاکیزه‌ای که روزی شما کرده‌ایم (بدون هر نوع تردید) بخورید و خداوند را سپاس گذارید، اگر همانا اوست که می‌پرستید. او تنها مردار و خون و گوشت خوک و ذبیحهٔ نام غیر الله را بر شما حرام کرده است."

در سورهٔ انعام فرموده است:

قُل لَّآ أَجِدُ فِي مَآ أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَىٰ طَاعِمٍ يَطْعَمُهُۥٓ إِلَّآ أَن يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَّسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُۥ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ

[۲۵] خوک به این دلیل که، به نحویکه در بالا ذکر شد، به عنوان درنده‌ها گوشت هم می‌خورد، خون به این دلیل که به طرف درندگی مایل می‌سازد، مردار به این دلیل که به سبب مرگ طبیعی، خون در رگها می‌ماند، و ذبیحه لغیرالله به این دلیل که شرک صریح است و صرف مردمی می‌تواند آنرا مرتکب شود که نسبت به خدا سرکش شده باشند. بنابراین، اگر حیوان پاک هم باشد، نجاست علم و عقیده او را ناپاک می‌کند.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

لِغَيْرِ ٱللَّهِ بِهِۦ.(۶:۱۴۵)

"به آنها بگو (ای پیامبر که) در وحی که به سوی من آمده است، ندیده‌ام چیزی بر خورنده‌ای حرام شده باشد که میل دارد بخورد، بجز اینکه مردار یا خون ریخته شده یا گوشت خوک باشد که ناپاک است، یا حیوانی که با نافرمانی خداوند به نام غیر الله ذبح شده باشد."

در برخی روایت‌ها بیان شده که نبی کریم «ﷺ» خوردن گوشت حیوانات دارای دندان‌های تیز و پرنده‌های دارای چنگال را منع فرموده است[۲۶]. بحث فوق واضح می‌نماید که هدایت مذکور پیامبر «ﷺ»، بیان همان فطرتی‌ست که علم آن در انسان ودیعت شده است. اشتباه مردم این است که هدایت مورد بحث را بجای بیان فطرت، بیان شریعت تلقی نمودند، در حالیکه آن با حرمت‌هایی که در شریعت بیان گردیده هیچ ربطی ندارد تا بر بنیاد آن موضوع نسخ قرآن یا تغییر در مفهوم آن توسط حدیث مطرح شود.

۲- اسلوب رایج زبانی که قرآن بر آن نازل گردیده این است که مفهومی را که دلالت واژه‌ها، قرائن و مقتضیات عقلی حکم خود واضح می‌سازد، در الفاظ بیان نمی‌کند. حذف مقسم علیه، جواب شرط، معطوف علیه جملهٔ معلله و برخی اجزای جمله ایکه در اسلوب تقابل استفاده شده باشند، مثال‌های عام این رویکرد است. بطور مثال، واژهٔای "إِثْنَتَيْنِ" قبل از "فَوْقَ اثْنَتَيْنِ"، بعد از "فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ"، "و لِأَبِيهِ الثُّلُثَانِ" و بعد از "فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ" "لابیه" یا الفاظ هم معنی آن و نیز معطوف علیه "وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ" در آیت میراث سورهٔ نساء[۲۷]، بنابر همین اسلوب حذف گردیده اند. یک آیت در سورهٔ انعام (۶) بدین شکل آمده است:

وَمَا مِن دَآبَّةٍ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَا طَٰٓئِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّآ أُمَمٌ أَمْثَالُكُم. (۶:۳۸)

"(آیا نمی‌بینید که) هر جنبنده‌ای که در زمین بر پاهای خود راه می‌رود و هر پرنده‌ای که در آسمان با بال‌های خود پرواز می‌کند، همه ایشان ملت‌هایی اند همانند شما."

بر آیت فوق دقت کنید، برخی واژه‌های موازی یا مشابه حذف شده اند. مثلاً، اگر در جزء اول جمله "فِي ٱلْأَرْضِ" است، در جزء دوم آن واژهٔ "فی السماء" ذکر نشده. به همین ترتیب، اگر در جزء دوم الفاظ "يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ" آمده، در جزء دوم واژه‌های "تدب علی رجلیها" یا "أرجلها" حذف گردیده. این اسلوب در زبان ما وجود ندارد، لیکن در عربی معلای قرآن، مثال‌های آنرا در جاهای مختلف می‌توان دید. در سورهٔ نساء، در جایی که قرآن زنانی را ذکر نموده که نکاح با آنها جایز نیست، دو بار از این اسلوب کار گرفته. در سورهٔ نساء آمده است:

وَأُمَّهَٰتُكُمُ ٱلَّٰتِيٓ أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَٰتُكُم مِّنَ ٱلرَّضَٰعَةِ.(۴: ۲۳)

"و نیز مادران شما که به شما شیر داده اند و خواهران شما از این رابطهٔ رضاعت."

وَأَن تَجْمَعُوا بَيْنَ ٱلْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ.(۴: ۲۳)

"و این نیز حرام است که دو خواهر را در یک نکاح جمع کنید، مگر آنچه شده است، پس شده است."

در حکم نخست، افزون بر مادر رضاعی، قرآن خواهر رضاعی را نیز حرام قرار داده است. اگر بحث بر مادر رضاعی

---

[۲۶] مسلم، شمارهٔ ۳۴۳۳، ۴۹۹۴.

[۲۷] ۴:۱۱.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

خاتمه می‌یافت، بدون تردید محلی برای افزودن مورد دیگر بر آن موجود نمی‌بود، اما اگر یک شخص به دلیل یکجا شیر نوشیدن با شخص دیگر حایز حرمت خواهر می‌شود، روشن است که سایر روابط مادر رضاعی نیز لازماً حایز این حرمت خواهند شد. اگر شیر خوردن از یک مادر می‌تواند کسی را خواهر سازد، پس چرا نمی‌توان خواهر مادر رضاعی را خاله، شوهر او را پدر، خواهر شوهر او را عمه و دختران پسر و دختر او را خواهرزاده و برادرزاده تلقی کرد. بنابراین، کاملاً واضح است که ازدواج با اشخاص مزبور هم حرام است. منظور قرآن همین است و واژه‌های "وَأَخَوَٰتُكُم مِّنَ ٱلرَّضَٰعَةِ " به نحوی بر آن دلالت می‌کند که بر هیچ صاحب علمی که بر قرآن تدبر می‌کند، پوشیده نمی‌ماند.

این موضوع به حکم دوم نیز صدق می‌کند. تا جاییکه روابط زناشوهری مطرح است، اگر جمع بین دو خواهر در یک نکاه کار فحش است، پس جمع برادرزاده با عمه و خواهرزاده با خاله نیز گویا جمع بین مادر و دختر است. ازین‌رو، منظور قرآن، بدون شک، این است که "أن تجمعوا بين الأختين و بين المرأة و عمتها و بين المرأة و خالتها." قرآن همین موضوع را بیان می‌کند. اما سایر واژه‌ها را بعد از "بَيْنَ ٱلْأُخْتَيْنِ" به این دلیل استفاده نمی‌کند که دلالت الفاظ مذکور، به دلیل اقتضای عقلی خود، چنان بر مفهوم خود واضح است که هر طالب العلمی که با اسلوب قرآن آشنایی دارد، در فهم آن هرگز نمی‌تواند اشتباه کند.

يحرم من الرضاعة ما يحرم من الولادة. (الموطا، شماره ۱۸۸۷)

"هر رابطه‌ای که بر اساس ولادت حرام است، به دلیل رابطهٔ رضاعت نیز حرام می‌گردد."

لا يجمع بين المرأة و عمتها و لا بين المرأة و خالتها. (الموطا، شماره ۱۶۰۰)

"نه یک زن با عمهٔ خود در یک نکاح جمع شده می‌تواند و نه یک زن با خالهٔ خود."

روایت‌های فوق، همین مدعای قرآن است را بیان می‌کند؛ در آنها هرگز از حدود شرح و تبیین تجاوز نشده است.

۳- آیات ۱۱-۱۲ سورهٔ نساء حکم تقسیم وراثت را بیان می‌کند. حین بیان سهم‌های ورثای مختلف، الله متعال این نکته را نیز به شیوهٔ نهایت لطیف واضح نموده که مبنایی که حق وراثت بر آن قایم می‌شود، قرابت نافعه است. آیت چنین است:

ءَابَآؤُكُمْ وَأَبْنَآؤُكُمْ، لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا، فَرِيضَةً مِّنَ ٱللَّهِ، إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا.(۴:۱۱)

"شما نمی‌دانید از میان مادر و پدر و اولاد چه کسی از لحاظ منفعت به شما نزدیکتر است. این اسهام را خداوند بر همین اساس مقرر فرموده است؛ زیرا خداوند دانای حکیم است."

بدیهی است که این منفعت در رابطه با والدین، اولاد، برادران و خواهران، شوهر و زن و دیگر اقارب موجود است و آنها تحت شرایط عادی بر همین مبنا بدون هر نوع شک و تردید وارث تلقی می‌شوند. اما، اگر یکی از آنها، بجای منفعت برای مؤرث، سراپا به منبع اذیت تبدیل شود، علت حکم تقاضا می‌کند که باید از وراثت محروم شود. اگر دقت کنید، استثنای مزبور از بیرون وارد حکم نشده است، بلکه از آغاز ضم آن بوده است، بدین سبب، اگر یک عالم آنرا بیان می‌کند، به هیچ وجه تغییر و تبدیل در حکم نیست، بلکه دقیقاً تعبیر مدعایی‌ست که در الفاظ قرآن مضمر است. نبی کریم «ﷺ» بر همین اساس راجع به مشرکین و یهود و نصارای جزیره نمای عرب فرموده است:

لا يرث المسلم الكافر، و لا الكافر المسلم. (بخاری، شماره ٦٧٦٤)

"نه مسلمان از کافری از میان آنها میراث می‌برد و نه کافر از مسلمانی."

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

یعنی، وقتی این منکرین حق، بعد از اتمام حجت به عنوان دشمن آشکار خدا و رسولش ظاهر شده اند، به حیث نتیجهٔ لازمی آن، منفعت قرابت بین آنها و مسلمانان هم باید برای همیش از بین برود. بنابراین، حالا دیگر آنها وارث همدیگر نخواهند شد.

۴- در آیات ۳۳ – ۳۴ سورهٔ مائده (۵)، الله متعال جزای مجرمین فساد فی الارض را چنین بیان می فرماید که آنها را می‌توان به بدترین شیوه قتل کرد، می‌توان به صلیب کشید، می‌توان دست و پاهای آنها را بی ترتیب قطع کرد و نیز می‌توان آنها را تبعید کرد. نبی کریم «ﷺ»، حکم متذکره را بر زنان قحبهٔ زمان خود اطلاق کرد و فرمود:

خذوا عني، خذوا عني، خذوا عني، فقد جعل الله لهن سبيلاً، البكر بالبكر جلد مائة و نفي سنة، والثيب بالثيب جلد مائة والرجم. (مسلم، شماره ٤٤١٤)

"از من بگیرید، از من بگیرید، از من بگیرید. خداوند راهی برای این زنان کشید. این نوع مجرمین، باکرهٔ آنها با باکره بوده، صد تازیانه زده می‌شوند و تبعید می‌گردند. به همین ترتیب، زنان و مردان متأهل نیز از لحاظ جزا با هم اند: آنها صد تازیانه زده می‌شوند و سنگسار می‌گردند."

منظور نبی کریم «ﷺ» این بود که زنان مذکور، چونکه محض مجرمین زنا نیستند، بلکه بر علاوهٔ آن، به سبب اینکه آواره منشی و انحراف جنسی را معمول خود ساخته اند، مجرمین فساد فی الارض هم هستند، بنابراین، هر یک از آنها که با نظرداشت شرایط خود مستحق نرمی هستند، با نظرداشت آیت ۳۳ سورهٔ مائده صد دره زده شوند و تبعید گردند. به همین شکل، کسانی که مستحق تخفیف در مجازات نیستند، تحت حکم " أَنْ يُقَتَّلُوا[۲۸]" رجم گردند.

این هدایت نبی کریم «ﷺ» هم به هیچ وجه مدعای قرآن را تغییر نمی‌دهد.

۵- یکی از چیزهایی را که الله متعال حرام قرار داده، "مَيْتَة"، یعنی حیوان مردار است. هر شخصی که از اسالیب زبان عربی آگاه باشد، می‌داند که این واژه، بر علاوهٔ مفهوم لغوی خود، یک مفهوم دیگر نیز دارد که از استعمال آن در عرف و عادت منشأ می‌گیرد. در مفهوم اول خود، این واژه برای هر چیزی که مرده باشد، استعمال می‌گردد اما طبق مورد دوم، هر شخصی که با زبان عربی آشنایی دارد، واژهٔ مرده را، برای، ، مثلاً، ملخ مرده یا ماهی مرده استعمال نخواهد کرد. چنانچه، گفته شده که رسول الله «ﷺ» فرموده است:

أحلت لنا ميتتان و دمان: الجراد والحيتان والكبد والطحال.[۲۹] (البيهقي، شماره ١١٢٨)

"برای ما، دو چیز مرده و دو نوع خون حلال است: چیزهای مرده عبارت از ماهی و ملخ است و دو نوع خون عبارت از جگر و طحال هستند."

زمخشری می‌نویسد:

فأن قلت: في الميتات ما يحل و هوالسمک والجراد، قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: أحلت لنا ميتتان و دمان،

---

[۲۸] در روایت، بر علاوهٔ مجازات رجم، جزای صد دره هم ذکر گردیده، اما دلیل آن صرف توضیح قانون است. اگر بر علاوهٔ مجازات مرگ، جزای دیگری وجود داشته باشد، با وجود اینکه در قانون، فیصله یا حکم بیان خواهد شد، لیکن عملاً هیچ‌گاه نافذ نمی‌گردد.

[۲۹] روایتی که این سند توسط آن بیان گردیده است، نزد محدثین موقوف است. به همین شکل، روایتی که در رابطه به سرقت نقل شده است هم مرسل است. یک روایت در این باب، البته محسن است. این روایت تحت شمارهٔ ۴۹۶۰ در سنن نسائی نقل گردیده است.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

قلت: قصد ما يتفاهمه الناس و يتعارفونه في العادة. ألا ترى أن القائل إذا قال: أكل فلان ميتة، لم يسبق الوهم إلى السمک والجراد، كما لو قال: أكل دماً، لم يسبق إلى الكبد والطحال. و لاعتبار العادة والتعارف قالوا: من حلف لا يأكل لحماً فأكل سمكاً لم يحنث، و إن أكل لحمًا في الحقيقة. (الكشاف ١/ ٢٤٠)

"سپس اگر بپرسید که برخی چیزهای مرده هم برای ما حلال است، مانند ماهی و ملخ و اینکه نبی کریم «ﷺ» فرموده است: دو چیز مرده و دو نوع خون برای ما حلال گردیده، در پاسخ خواهیم گفت: واژهٔ "مَيْتَة" در قرآن از لحاظ عرف و عادت استعمال شده است. آیا نمی‌بینید که وقتی کسی می‌گوید: فلان شخص، چیز مردار را خورد، ذهن ما هیچگاه بطرف ماهی یا ملخ نمی‌رود، به همان ترتیبی که اگر او می‌گفت: فلان شخص خون نوشید، پس ذهن هیچگاه طرف جگر یا طحال نمی‌رفت. بنابراین، فقها بر بنای عرف و عادت گفته اند که اگر شخص قسم یاد کند که گوشت نخواهد خورد، بعداً ماهی بخورد، قسم او نمی‌شکند، با وجود اینکه در حقیقت گوشت خورده است."

۶- مجازات سرقت، در سورهٔ مائدهٔ قرآن چنین بیان شده:

وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا، جَزَاءً بِمَا كَسَبَا، نَكَالًا مِنَ اللَّهِ، وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.(۳۸:۵)

"(این شریعت خداوند است، آن را محکم بگیرید) و سارق مرد باشد یا زن، (اگر جرم آنان ثابت شد) دست‌های‌شان را ببرید، در پاداش عمل آنها و به عنوان مجازات عبرتناک از سوی خدا و (بدانید که) خداوند بر هه غالب است، بسیار با حکمت است."

از آیت فوق واضح می‌گردد که مجازات مذکور برای هر دو، سارقِ مرد و زن است. قرآن، واژه‌های "سَارِق" و "سَارِقَة" را برای آن استعمال نموده. هر عالم زبان عربی می‌داند که واژه‌های مذکور، صیغه‌های صفت هستند و بر اهتمام و تکامل در وقوع فعل دلالت می‌کنند. ازین رو، اطلاق آن صرف ممکن است بر چنان یک فعل سرقت شود که ارتکاب آن را بتوان سرقت و مرتکب آن را سارق تلقی کرد. بنابراین، اگر یک طفل از جیب پدر یا زن از جیب شوهر خود یک اندازه پول برمی‌دارد یا یک شخص چیز دارای قدر و قیمت اندک کسی را می دزدد یا از باغ کسی چند میوه یا از مزرعهٔ کسی یک اندازه سبزی می‌گیرد یا مالی را برمی‌دارد که در محل حفاظت ناشده رها گردیده باشد یا گاو یا گاومیشی را که آواره می‌چرد، با خود می‌برد، یا مرتکب این فعل شنیع در حالت اضطرار یا مجبوری‌ای می شود، پس بی‌شک که افعال ناشایسته هستند و باید مرتکب آن تادیب و تنبیه گردد، اما چنین دزدی، سرقتی نیست که حکم آن در آیت مورد بحث بیان گردیده است.

روایتی که با نسبت به نبی کریم «ﷺ» در این مورد بطور عام پیش می‌شود، همین مدعای قرآن را بیان می‌کند. در آن از حدود مذکور به اندازهٔ سر مو انحراف نشده است.

لا قطع في ثمر معلق و لا في حريسة جبل، فإذا آواه المراح أو الجرين فالقطع فيما يبلغ ثمن المجن. (الموطا، شماره ۲۵۹۴)

"در صورتی که میوه از درخت آویزان باشد یا بز در کوه می‌چرد و کسی آنرا به سرقت برد، دست قطع نمی‌گردد. البته اگر بز به محل نگهداری برسد و میوه به خرمن‌گاه، پس دست قطع خواهد شد، مشروط بر اینکه قیمت آن به اندازهٔ قیمت سپر باشد."

کتاباً متشابهاً

مورد پنجم این است که قرآن مدعای خود را با اشکال مختلف و پیرایه‌های گوناگون بیان می‌کند. در نتیجه، قرآن خود تفصیل اجمال‌ش را فراهم می‌کند و بدین ترتیب برای کلام معجزه آسای خود، به شرح و تفسیری مبدل شده که هیچ نظیر و مانند آن را در سایر کتاب‌های دنیا نمی‌توان یافت. بدین سبب، بر اساس همین حقایق است که او خود را با

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

الفاظ "كِتَٰبًا مُّتَشَٰبِهًا" معرفی نموده است. می‌فرماید:

ٱللَّهُ نَزَّلَ أَحۡسَنَ ٱلۡحَدِيثِ كِتَٰبٗا مُّتَشَٰبِهٗا مَّثَانِيَ(الزمر ۳۹: ۲۳)

"(مردم)، خداوند نیکوترین کلام فرود آورده است، در شکل کتابی که هر جزء آن با جزء دیگر هم‌رنگ است و سوره‌های آن جفت جفت اند."

همین حقیقت را قرآن در "وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا[۳۰]"، و سایر آیات مشابه با واژهٔ " تَصْرِيف" واضح ساخته است. تصریف به معنای گردش دادن است، یعنی بیان یک موضوع با شیوه‌های مختلف و اسلوب‌های متنوع. به همین ترتیب، فرموده است:

كِتَٰبٌ أُحۡكِمَتۡ ءَايَٰتُهُۥ ثُمَّ فُصِّلَتۡ مِن لَّدُنۡ حَكِيمٍ خَبِيرٍ.(هود ۱:۱۱)

"این کتابی‌ست که آیاتش نخست محکم ساخته شد، سپس از جانب خداوند حکیم و خبیر تفصیل آن بیان شد."

یعنی نخست، شیوهٔ ایجاز، جامعیت و اختصار اختیار شد و بعد تفصیل همین جملات مؤجز، جامع و مختصر و جملاتِ به اصطلاح "دریا به کوزه" فراهم گردید. استاد امام امین احسن اصلاحی در وضاحت این ویژگی قرآن می‌نویسد:

"...اگر قرآن را تلاوت کنید، احساس می‌کنید یک موضوع در سوره‌های مختلف بار بار تکرار شده است. زمانیکه یک مبتدی آنرا می‌بیند، فکر می‌کند تکرار عین موضوع است، لیکن آنانیکه بر قرآن تدبر می‌کنند، می‌دانند که قرآن از تکرار محض بالکل خالی است. وقتی یک نکته بار بار در آن تکرار می‌شود، با عین پس منظر و متن و با عین لواحق و تضمنات تکرار نمی‌شود، بلکه هر بار، اطراف و جوانب و تعلقات و روابط آن متفاوت می‌باشد؛ با نظرداشت وضعیت‌های مختلف، تبدیلی‌های مناسب حال در آن وارد می‌شود. در یک جا، یک بُعد قضیه پنهان می‌باشد، در جای دیگر روشن می‌گردد، در یک مقام، رخ اصلی آن نامشخص است، اما در سیاق و سباق دیگر مخاطب آن کاملاً آشکار می‌شود. بلکه تجربهٔ شخصی من و تجارب مدت‌های من این است که عین واژه در یک آیت کاملاً مبهم به نظر می‌آید اما در آیت دیگر کاملاً واضح و بی‌نقاب می‌گردد. به همین ترتیب، در یک محل، دلیل سخن را نمی‌توان درک کرد، اما در جای دیگر، مانند آفتاب روشن به نظر می‌رسد. معلوم است که قرآن این اسلوب را اختیار نموده تا هر موضوع آن ذهن نشین طالب شود. ازین‌رو، من محض به عنوان تحدیث نعمت عرض می‌کنم که مشکلات قرآن به اندازه ایکه برای من توسط خود قرآن واضح گردیده‌اند، توسط هیچ منبع و مأخذ دیگری واضح نشده‌اند. میر انیس گفته:

اک پھول کا مضموں ہو تو سو رنگ سے باندھوں

موضوع اگر یک گل باشد، با صد شیوه بیانش کنم

ممکن است سخن انیس در مورد کلامش محض مبالغه آرایی باشد، لیکن در باب قرآن کاملاً حقیقت دارد. در قرآن، یک موضوع با چنان اسلوب‌های گوناگون مطرح می‌گردد که اگر انسان ذهن سلیم داشته باشد حتماً موضوع را می‌گیرد." (تدبر قرآن ۲۸/۱)

این است اظهارات و تجربهٔ تمام عمر بزرگترین عارف قرآن در عصر حاضر بعد از امام حمید الدین فراهی. هر طالب قرآن، که آنرا با تدبر مطالعه کند، این حقیقت را بر ورق ورق آن درج خواهد یافت. بنابراین، در روشنی این ویژگی قرآن، به عنوان یک اصل باید پذیرفت که "القرآن یفسر بعضه بعضًا" (قرآن، خود را تفسیر می‌کند). این اصل تنها به

[۳۰] بنی اسرائیل ۴۱:۱۷. "به راستی ما در این قرآن به اشکال مختلف بیان کرده ایم تا متذکر شوند."

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

احکام قرآن، اشارات تاریخی و تلمیحات آن محدود نیست، بلکه معجزهٔ شگفت‌آور قرآن است که برای حل مشکلات واژه‌ها و اسالیب خود هم ذخیرهٔ بسا گرانبهای نظایر و شواهد را در خود مضمر دارد. استاد امام می‌نویسد:

"در اینجا فرصت ورود به جزئیات نیست، و الی ما نشان می‌دادیم که قرآن چطور یک واژهٔ معمولی را از گفتگوی روزمره برمی‌دارد و در معنای بسیار بلندتر از معنای معروف آن استعمال می‌کند و سپس، با تنوع شیوه‌های استعمال خود، برای آن محیطی ایجاد می‌کند که یک طالب العلم قرآن، بدون رهنمایی "لسان العرب" و "صحاح جوهری"، ماله و ما علیه آن را بطور کامل می‌فهمد، بنحویکه هیچ چیز نمی‌تواند یقین او را تخطئه و تکذیب کند. افزون بر واژه‌های انفرادی، این اصل به اسالیب کلام و ترکیبات نحوی قرآن هم صدق می‌کند. اگر ارباب نحو، مثال‌های آنعده ترکیب‌های قرآن را که در آن گیج مانده اند و به هیچ شکل نتوانستند حل کنند، خود در قرآن جستجو کنند، بیش از یک مثال را برای هر مورد خواهند یافت و با دلایل و قراینی خواهند یافت که هیچ چیز نتواند اطمینان ما را در رابطه به آنها مجروح سازد." (مبادی تدبر قرآن ۶۰)

آخرین کتاب دین

نکتهٔ ششم این است که قرآن، اولین کتاب دینی نیست که بیان می‌کند، بلکه آخرین کتاب آن است. وقتی الله متعال انسان را به دنیا فرستاد، حقایق بنیادین دین را از ابتدا در فطرت او ودیعت فرمود. بعد، با وساطت ابوالآبای او، آدم علیه السلام، به او گفته شد که اولاً او یک خالق دارد که به او وجود بخشیده است، همانا او مالک اوست و به عنوان نتیجهٔ لازمی آن، صرف اوست که باید معبود انسان باشد. ثانیاً، انسان در دنیا برای امتحان فرستاده شده و در این خصوص راه‌های خیر و شر با شعور نهایت واضح به او تفهیم گردیده اند. سپس تنها اراده و اختیار نه، بلکه اقتدار زمین هم به او داده شده است. امتحان او تا آخرین لحظهٔ زندگی او جاری‌ست. اگر انسان در آن کامیاب شد، پادشاهی ابدی خداوند را در پاداش آن بدست خواهد آورد؛ در آنجا نه پشیمانی ماضی وجود خواهد داشت نه بیم آینده. ثالثاً، با نظرداشت نیازهای انسان، خالق او هدایت خود را وقتاً فوقتاً برای وی نازل خواهد کرد. اگر انسان از آن پیروی کند، از هر گمراهی در امان خواهد بود و اگر راه گریز از آنرا در پیش گیرد، شقاوت ابدی در قیامت مقدر او خواهد شد.

بنابراین، پروردگار بر وعدهٔ خود وفا کرد؛ برخی هستی‌ها را از میان انسان‌ها برگزید و هدایت خود را از طریق آنها به بنی آدم رساند. در آن حکمت هم شامل بود و شریعت هم. روشن است که حکمت فارغ از هر نوع تغییرات بعدی بود، اما موضوع شریعت چنین نبود. شریعت بانظرداشت نیازهای هر قوم نازل می‌شد، تا زمانیکه در نبوت ابراهیم «علیه السلام» احکام آن تا حد زیادی شکل یک سنت واضح را برای تمام بشریت بخود اختیار کرد. زمانیکه در عصر موسی «علیه السلام»، مرحلهٔ تأسیس حکومت منظم بنی اسرائیل رسید، تورات، و نیز احکام شریعت در رابطه به زندگی اجتماعی نازل شدند. هنگامی که در نتیجهٔ آن برخی ابعاد حکمت مبهم و کمرنگ شدند، با نزول زبور و انجیل دوباره برجسته گردیدند. سپس، وقتی متون اصلی کتاب‌های آسمانی در زبان اصلی خود باقی نماندند، الله متعال محمد «ﷺ» را به حیث آخرین پیامبر خود مبعوث کرد و قرآن را به او داد: الله متعال فرموده است:

وَأَنزَلْنَآ إِلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ بِٱلْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ ٱلْكِتَٰبِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَٱحْكُم بَيْنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَآءَهُمْ عَمَّا جَآءَكَ مِنَ ٱلْحَقِّ لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَٰحِدَةً وَلَٰكِن لِّيَبْلُوَكُمْ فِى مَآ ءَاتَىٰكُمْ فَٱسْتَبِقُوا۟ ٱلْخَيْرَٰتِ إِلَى ٱللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ.(المائده ۵: ۴۸)

"سپس (ای پیامبر)، این کتاب را بر تو نازل کردیم، با قول فیصل و در تصدیق کتاب پیش از آن و به عنوان نگهبان آن؛ پس، میان آنها طبق قانونی داوری کن که خداوند نازل کرده است و با سرپیچی از حقی که بر تو فرود آمده است، از خواهشات آنها پیروی مکن – ما برای هر یک از شما شریعتی، یعنی لایحهٔ عملی، مقرر کرده‌ایم. اگر خداوند

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

می‌خواست، شما را ملت واحدی قرار می‌داد، اما او چنین نکرد، تا در هر آنچه به شما عطا کرده است شما را آزمایش کند. پس سعی کنید در نیکی از یکدیگر سبقت گیرید. همهٔ شما (یک روز) به سوی او برگشتنی هستید، آنگاه شما را از تمام چیزهایی که در آن اختلاف می‌کردید، آگاه خواهد ساخت."

شرح فوق، تاریخ دین است. بنابراین، مقدماتی که دعوت قرآن بانظرداشت این تاریخ از آن شروع می‌شود، قرار ذیل است:

۱- حقایق فطرت؛

۲- رسوم دین ابراهیمی؛

۳- صحایف انبیاء.

مورد اول با حقایق بنیادین ایمان و اخلاق تعلق دارد و بخش بزرگ آنرا قرآن در اصطلاح خود به معروف و منکر تعبیر می‌کند؛ یعنی اموری که فطرت انسانی آنرا به عنوان خیر می‌شناسد و اموری که فطرت آنرا بد می‌داند و از آن ابا می‌ورزد. قرآن فهرست جامع و مانع آنرا معرفی ننموده، بلکه با قبول این حقیقت که مخاطبین او از ابتدا معروف و منکر را بطور کامل می‌شناسند، از آنها مطالبه می‌کند که معروف را اختیار کنند و منکر را رها:

وَٱلْمُؤْمِنُونَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتُ، بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ بَعْضٍ، يَأْمُرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ.(التوبه ۹:۷۱)

"مردان و زنان مؤمن نیز یار یکدیگرند. (بر خلاف منافقین) آنها به نیکی‌ها ترغیب می‌کنند و از بدی‌ها باز می‌دارند."

برای مورد دوم، قرآن تعبیر ملت ابراهیمی را اختیار نموده. احکام مربوط به نماز، روزه، حج و زکات، همه احکام همین ملت ابراهیمی اند که مخاطبین قرآن بطور کامل از آن آگاه بودند، بلکه تا حد زیادی بر آن عمل می‌کردند. در روایتی که راجع به ایمان آوردن ابو ذر در مسلم بیان شده، او به صراحت می‌گوید که حتی قبل از بعثت رسول الله «ﷺ» نماز را با پابند می‌خواند.[۳۱] راجع به اقامهٔ نماز جمعه معلوم است که برای مخاطبین قرآن امر بیگانه نبود.[۳۲] نماز جنازه را ادا می‌نمودند.[۳۳] آنها به همان شکلی که ما روزه می‌گیریم، روزه می‌گرفتند.[۳۴] زکات برای آنها، همانگونه که فعلاً مشخص است، یک حق تعیین شده بود.[۳۵] هر صاحب علم راجع به حج و عمره می‌داند که قریش چند بدعت را بدون تردید وارد آن ساخته بودند، اما بطور کلی مناسبک آنها همان بود که فعلاً این دو عبادت مطابق آن ادا می‌گردد، بلکه از روایت‌ها معلوم می‌شود که مردم از بدعت‌های وارد شده در آنها آگاه هم بودند. بدین سبب، در بخاری و مسلم روایت شده که رسول الله «ﷺ» حجی را که قبل از بعثت انجام داد، فارغ از بدعت‌های قریش، کاملاً به شیوه‌ای انجام داد که از زمان ابراهیم «علیه السلام» همواره جاری بود.[۳۶]

مردم به همین ترتیب با قربانی، اعتکاف، ختنه و برخی رسوم و آداب دیگر هم آشنا بودند. تمام امور مذکور از قبل رایج، مشخص، معروف و به عنوان رسومی که نسلاً بعد نسلٍ بر آن عمل می‌شد برای همه معلوم بودند. بنابراین، هیچ

---

[۳۱] مسلم، شماره ۶۳۵۹.

[۳۲] لسان العرب ۳۵۹/۲.

[۳۳] المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، جواد علی ۳۳۸/۶.

[۳۴] بخاری، شماره ۲۰۰۲. مسلم، شماره ۲۶۴۱.

[۳۵] المعارج ۲۴:۷۰.

[۳۶] بخاری، شماره ۱۶۶۴. مسلم، شماره ۲۹۵۶.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

لزومی نداشت که قرآن جزئیات آنرا توضیح می‌داد. مصادیق واژه‌هایی که برای این رسوم در قاموس عربی مستعمل بود، در جلو چشمان مردم موجود بود. وقتی قرآن به آنها حکم داد نماز برپا دارند، زکات ادا کنند، روزه بگیرند یا برای حج و عمره بیایند، آنها می‌دانستند که نماز، زکات، روزه و حج و عمره نام‌های چی اموری اند. قرآن هیچ یک از رسوم مورد بحث را بنیان نگذاشت، بلکه آنها را تجدید و اصلاح نمود و مسائل متعلق به آنها را صرف تا حدی توضیح می‌دهد که به نظر آن جهت تجدید و اصلاح آنها ناگزیر باشد. این بخش دین ابراهیمی، که در اصطلاح به سنت تعبیر می‌گردد، طبق قرآن دین خداوند است و هنگامی که او به رسول الله «ﷺ» حکم به پیروی از آن می‌دهد، گویا به قبول آن به شکل عام و تام تلقین می‌کند:

ثُمَّ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ أَنِ ٱتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَٰهِيمَ حَنِيفًا، وَمَا كَانَ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ. (النحل ۱۶: ۱۲۳)

"پس (به همین وجه) ما به سوی تو وحی کردیم که از آیین ابراهیم پیروی کن، بالکل یکتاپرست بود و از مشرکان نبود."

مورد سوم صحیفه‌هایی است که در عصر حاضر در مجموعه‌ای زیر عنوان "بایبل"، به شکل تورات، زبور و انجیل، وجود دارد. با وجود اینکه حاملین نگونبخت آنها یک بخش این صحایف را ضایع نموده اند و تحریف‌های زیاد را در آن وارد کرده اند، اما خزانهٔ بزرگ حکمت و شریعت الله متعال را هنوز می‌توان در اسالیب ویژهٔ بیان او در آنها دید. طالب العلم قرآن می‌داند که قرآن در جاهای مختلف به این مسائل ارجاع داده، به سرگذشت انبیاء «علیهم السلام» که در آنها بیان شده است بالاجمال اشاره نموده و تحریفات یهود و نصارا را در آنها رد و بر تاریخ بیان شده توسط آنها تنقید نموده است. اتمام حجت قرآن بر اهل کتاب مبتنی بر همین صحایف است و او با وضاحت اعلام می‌کند که سرچشمه‌اش همان است که از صحایف مذکور است. خداوند متعال فرموده است:

نَزَّلَ عَلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ بِٱلْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنزَلَ ٱلتَّوْرَىٰةَ وَٱلْإِنجِيلَ مِن قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَأَنزَلَ ٱلْفُرْقَانَ، إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ، وَٱللَّهُ عَزِيزٌ ذُو ٱنتِقَامٍ. (آل عمران ۳:۳-۴)

"(مردم را در امتحان انداخته او نمی‌توانست در مورد هدایت آنها بی‌پروا باشد، بنابراین) او این کتاب را بر تو با قول فیصل فرود آورده است، در تصدیق پیشبینی‌هایی که قبل از این موجود بودند، و تورات و انجیل را نیز قبل از این به عنوان هدایت برای مردم فرستاده بود، و حالا این فرقان را نیز همانا او نازل کرده است. (اینها، آیات خداوند اند، و) کسانی (که قصداً و عمداً) منکر آیات خداوند شوند، عذاب سختی برای آنها در انتظار است، و خداوند بر همه غالب است، او (از چنین مردمی) انتقام گیرنده است."

إِنَّآ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ كَمَآ أَوْحَيْنَآ إِلَىٰ نُوحٍ وَٱلنَّبِيِّـۧنَ مِنۢ بَعْدِهِۦ وَأَوْحَيْنَآ إِلَىٰٓ إِبْرَٰهِيمَ وَإِسْمَٰعِيلَ وَإِسْحَٰقَ وَيَعْقُوبَ وَٱلْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَٰرُونَ وَسُلَيْمَٰنَ، وَءَاتَيْنَا دَاوُۥدَ زَبُورًا.(النساء ۴:۱۶۳)

"(پروای آنها را مکن، ای پیامبر)، ما به تو وحی کردیم چنانیکه به نوح و به پیامبران بعد از او کرده بودیم. ما به سوی ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، فرزندان یعقوب، عیسی، ایوب، یونس، هارون و سلیمان نیز وحی کردیم و به داؤود زبور عطا کرده بودیم."

این پس‌منظر قرآن است که با نظرداشت آن باید چند نکته در شرح و تفسیر قرآن به عنوان اصول پذیرفته شود:

نخست اینکه، تمام دین زمانی کامل می‌گردد که با حقایق مبتنی بر شعور خوب و بد یکجا شود؛ حقایقی که از روز اول در فطرت انسان ودیعت شده اند و قرآن آنها را به معروف و منکر تعبیر می‌نماید. اوامر و نواهی شریعت که بطور مشخص در قرآن بیان شده اند، بعد از معروفات و منکرات مزبور و بر اساس آن بنا یافته اند. هر تصوری که راجع به

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

شریعت بدون در نظر گرفتن آنها قایم شود، از هر لحاظ ناقص و با هدف قرآن کاملاً در تناقض خواهد بود.

دوم اینکه، سنت از لحاظ تاریخی بعد از قرآن نیامده، بلکه بر آن مقدم است و بنابراین، باید لازماً از اجماع و تواتر حاملین آن بدست آید. جزئیات و تفصیل احکامی که در قرآن راجع به سنت بیان شده هم باید از رسوم مبتنی بر همین اجماع و تواتر تعیین گردد. نباید سعی کرد تفصیل آنرا بطور مستقیم از قرآن اخذ نمود، کاری که برخی متفکرینِ به زعم خودِ قرآن در عصر حاضر به آن متوسل شده اند و بدین ترتیب هدف قرآن را مجروح ساخته اند و آنرا به شکل نادرست تفسیر نموده اند.

سوم اینکه، جهت درک اسالیب ویژهٔ ادبیات الهامی، تاریخ یهود و نصارا، و اسالیب و اشارات قرآن در بارهٔ سرگذشت انبیای بنی اسرائیل و سایر موضوعات همانند آن و برای آگاهی از جزئیات اجمال آنها، صحیفه‌های قدیمی حیثیت مأخذ اصلی را دارند. تمام بنیاد بحث و تنقید بر آنها گذاشته خواهد شد. روایت‌هایی که در این باب در کتب تفسیر نقل شده اند و بیشتر بر مسموعات مبتنی اند، به هیچ وجه قابل اعتنا دانسته نمی‌شوند. این روایت‌ها هرگز نمی‌توانند جاگزین روشنی‌ای شوند که از صحیفه‌های قدیمی در رابطه به موضوعات مزبور بدست می‌آید. بر علاوه، این روایت‌ها به هیچ وجه نمی‌توانند جاگزین رویکرد قرآن شوند، بنحویکه او جزئیات مسائل مندرج صحیفه‌های الهامی را تائید می‌کند یا شکل و صورت واقعی رویدادهایی را واضح می‌سازد که در آنها بیان گردیده اند. آنها نه دل طالب العلم قرآن را اطمینان می‌بخشند و نه هم ممکن است از یک بعدی برای پیروان کتاب‌های آسمانی به عنوان حجت مطرح شوند.

سرگذشت انذار پیامبر

مورد هفتم این است که قرآن از لحاظ موضوع خود، سرگذشت انذار یک رسول است. اگر قرآن را از اول تا آخر بخوانید، این حقیقت را بر هر صفحهٔ آن درج می‌یابید. دلیل آن این است که الله متعال قرآن را صرف در شکل قانون و حکمت ترتیب ننموده، بلکه آنرا به عنوان وسیلهٔ انذار بر پیامبر نازل فرموده تا ایشان «ﷺ» قوم خود را با آن بیم دهند. ازین‌رو، فرموده است:

وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَٰذَا ٱلْقُرْءَانُ لِأُنذِرَكُم بِهِۦ وَمَن بَلَغَ.(الانعام ۶:۱۹)

"و به سوی من این قرآن وحی شده تا شما و تمام کسانی را که به آنها می‌رسد به وسیلهٔ آن بیم دهم."

در بارهٔ نبی کریم «ﷺ» معلوم است که ایشان «ﷺ» بر علاوهٔ نبوت، بر منصب رسالت نیز فایز بودند. اشخاصی را که الله متعال بمنظور هدایت بشریت مبعوث می‌فرمایند و آنها را به وسیلهٔ وحی و الهام از جانب خود رهنمایی می‌کند، نبی گفته می‌شوند. اما هر نبی لزوماً منصب رسالت ندارد. رسالت، منصب ویژه است که تعداد محدودی از نبی‌ها برای آن انتخاب گردیدند. طبق قرآن، رسول برای مخاطبین خود به عنوان عدالت خداوند می‌آید و بعد از صدور حکم در مورد آنها از دنیا رحلت می‌کند. قرآن بیان می‌کند که فیصلهٔ رسول از مراحل انذار، انذار عام، اتمام حجت و هجرت و برائت گذشته صادر می‌گردد و به نحوی صادر می‌گردد که عدالت آسمان بر زمین قایم می‌شود، حکم مجازات و مکافات صادر و نافذ می‌گردد و بدین ترتیب، یک قیامت صغرا برای مخاطبین رسول برپا می‌شود. از تاریخی که قرآن برای این دعوت بیان کرده معلوم می‌شود که در این موقع، معمولاً دو نوع شرایط حاکم می‌باشد: نخست اینکه هم تعداد اصحاب رسول انگشت‌شمار می‌باشد و هم دارالهجرتی برای آنها میسر نمی‌باشد. دوم اینکه رسول با تعداد قابل ملاحظه‌ای از اصحاب خود رخت سفر می‌بندد و خداوند قبل از آغاز سفر آنها، سامان و ذرایع زندگی آزادانه و اقتدار سیاسی را برای آنها در یک سرزمین فراهم می‌کند. در هر دو صورت، سنتی که در آیت فوق راجع به رسول‌های خداوند بیان گردیده لازماً تحقق می‌پذیرد.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ.(یونس ۴۷:۱۰)

"و برای هر قوم رسولی‌ست؛ پس زمانی که رسول آنها می‌رسد، میان آنها با انصاف فیصله می‌شود و هیچ ظلمی بر آنها نمی‌شود."

در حالت اول، بعد از اینکه رسول قوم خود را ترک می‌نماید، خواه به دلیل وفات او باشد یا به دلیل هجرت، فیصله به شکلی صادر می‌شود که افواج آسمان‌ها فرود می‌آیند، طوفان ساف و حاصب بر می‌خیزد و لشکر ابر و باد چنان بر قوم او حمله‌آور می‌شوند که هیچ یک از مخالفین رسول بر زمین باقی نمی‌ماند. با این حال، این رویه نسبت به کسانی اتخاذ می‌گردد که قرآن برای آنها در اصطلاح خود "مُشْرِكِين" می‌گوید. با مردمی که اصلاً وابسته به عقیدهٔ توحید می‌باشند، همانند مشرکین برخورد نمی‌شود. در مورد آنها ضابطه این است که بجای استیصال آنها، عذاب ذلت و محکومی بر آنها مسلط می‌گردد. بطور مثال، معلوم است که بنی اسرائیل با همین سرنوشت دچار شدند، در حالیکه قوم نوح، قوم هود، قوم صالح، قوم لوط، قوم شعیب و برخی دیگر اقوامِ همانند آنها، بر خلاف قوم بنی اسرائیل، از روی زمین محو شدند.[۳۷]

در حالت دوم نیز قانون فوق الذکر تطبیق می‌گردد، اما حکم عذاب در آن به وسیلهٔ شمشیرهای رسول و اصحاب او تطبیق می‌شود. بنابراین، در این حالت قوم رسول یک اندازه مهلت اضافی نیز بدست می‌آورد. طی این مدت، رسول بر مخاطبین خود در دارالهجرت اتمام حجت می‌کند و بعد از تربیت، تطهیر و تزکیهٔ پیروان خود، آنها را برای این معرکهٔ حق و باطل به حیث یک گروه منظم آماده می‌کند و اقتدار خود را در دارالهجرت به اندازه‌ای مستحکم می‌سازد که به وسیلهٔ آن بتواند معرکهٔ استیصال منکرین و سرفرازی اهل حق را به انجام برساند.

در رابطه به نبی کریم «ﷺ» حالت دوم پیش آمد. بنابراین، سرگذشت مراحل مختلف انذار، انذار عام، اتمام حجت، هجرت و برائت و جزا و سزای مخالفین پیامبر «ﷺ» موضوع قرآن است. هر سورهٔ آن در همین پس‌منظر نازل شده و تمام ابواب آن با نظرداشت همین پس‌منظر ترتیب گردیده اند. لهذا، با نظرداشت آن، نکاتی که هر طالب العمل قرآن باید حین شرح و تفسیر آن در نظر داشته باشد، قرار ذیل است:

اولاً، با تدبر بر هر سوره، زمان نزول آن با نظرداشت مراحل مزبور دعوت نبی کریم «ﷺ» به نحوی تعیین گردد که با اطمینان کامل بتوان گفت که یک سوره، به گونهٔ مثال در دورهٔ انذار نازل گردیده است یا در دورهٔ هجرت و برائت و جزا و سزا؛ سپس مفهوم هر آیت سوره باید در همان پس‌منظر فهمیده شود.

ثانیاً، در رابطه به هر سوره تعیین شود که مخاطب آن اصلاً مشرکین عصر رسالت هستند یا اهل کتاب، منافقین هستند یا اصحاب اهل ایمان پیامبر «ﷺ» یا اینکه یک گروه خاص آنها مورد خطاب آن است. به همین شکل، باید تعیین شود که بخش‌های مختلف یک سوره، چه کسی را، در چه زمانی، به شکل فرعی مخاطب قرار می‌دهد. سپس مرجع هر ضمیر آن، معهود هر لام تعریف آن و مصداق هر تعبیر آن نیز باید در پرتو همین روشنی مشخص شود.

ثالثاً، راجع به آیات مربوط به غلبهٔ حق، استخلاف فی الارض و جهاد و قتال بالخصوص، باید با تحقیق کامل متعین ساخت که چه مواردی در آنها حکم شریعت و فیصلهٔ ابدی خداوند است و کدام امور به عنوان قانونِ مختص به مخاطبین انذار رسالت بیان گردیده که بر مردم عصر حاضر اطلاق نخواهند شد.

[۳۷] این همان قاعده‌ای‌ست که در روز قیامت مورد عمل قرار خواهد گرفت. درآیت ۴۸ سورهٔ نساء (۴) فرموده شده که الله متعال در آنجا هم شرک را معاف نخواهد کرد؛ کم‌تر از آن، هر گناهی را که برای هر کسی بخواهد، معاف خواهد کرد.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

نظم کلام

مورد هشتم این است که هر سورهٔ قرآن، از نظم کلام مشخصی برخوردار است. قرآن مجموعه‌ای از هدایات جداگانه و متفرق نیست، بلکه دارای یک موضوع است و تمام آیت‌های آن با ترتیب بسیار حکیمانه و تناسب زیاد با همان موضوع ربط دارد. وقتی سوره با نظرداشت موضوع آن مطالعه می‌شود و نظم آن از لحاظ موضوع بطور کامل روشن شود، می‌بینیم که سوره وحدت بسیار زیبایی به خود اختیار می‌کند. قدر و قیمت این نظم کلام چیست؟ استاد امام امین احسن اصلاحی می‌نویسد:

"ا این فکر راجع به نظم کاملاً غلط است که نظم بیشتر به ظرافت‌های علمی می‌ماند و از نقطه نظر مقصد اصلی قرآن، قدر و قیمت خاصی ندارد. نزد ما، قدر و قیمت واقعی آن همین است. به نظر ما، اگر وصول به حکمت قرآن ممکن است، پس صرف به وسیلهٔ نظم آن ممکن است. هر شخصی که بدون رهنمایی نظم قرآن را مطالعه می‌کند، حد اکثر چیزی که ممکن است بدست آورد، یک‌تعداد احکام انفرادی و هدایات مستقل خواهد بود.

اگرچه احکام انفرادی و هدایات مستقل یک کتاب عالی هم دارای قدر و قیمت است، اما از زمین تا آسمان تفاوت است بین اینکه بعضی اثرات و خواص یکتعداد نباتات را از قاموس طب معلوم کنید و اینکه یک طبیب حاذق نسخهٔ کیمیا اثری از آن اجزا ترتیب کند. موادی که در تعمیر تاج محل استعمال گردیده ممکن است به شکل جداگانه در عمارت‌های زیادی در دنیا استعمال شده باشد، اما با وجود آن، صرف یک تاج محل در دنیا وجود دارد. من بلا تشبیه این واقعیت را عرض می‌کنم که واژه‌ها و فقره‌هایی که قرآن حکیم از آن ترکیب یافته، به هر حال بخشی از قاموس و ادبیات زبان عربی اند، اما ترتیب لاهوتی قرآن جمال و کمالی به آنها بخشیده که هیچ چیز این زمین یارای مقابله با آنرا ندارد.

همانگونه که خانواده‌ها شجره دارند، نیکی‌ها و بدی‌ها هم شجره دارند. گاهی یک نیکی را معمولی می‌پنداریم، حالانکه به خانواده‌ای از نیکی تعلق می‌داشته باشد که شاخه‌های تمام نیکی‌های بزرگ از آن سرچشمه می‌گیرد و می‌روید. به همین ترتیب، برخی اوقات یک بدی را معمولی می‌پنداریم، لیکن به خاندانی از بدی‌ها مربوط می‌باشد که تمام بیماری‌های مهلک از آن منشاء می‌گیرند. برای هر شخصی که می‌خواهد حکمت دین را بفهمد لازم است از تمام این مراحل و مراتب خیر و شر بطور کامل آگاه باشد، و الی بیم آن وجود دارد که بیماری‌ای را که نوید دهندهٔ تبرکلوز است، پیشاهنگ زکام تلقی کند و علامات زکام را مقدمهٔ تبرکلوز تصور کند. حکمت قرآن از اجزای کلام نه بلکه تماماً از نظم کلام آن واضح می‌گردد. اگر شخص از آیت‌های مختلف یک سوره آگاه باشد لیکن از نظم حکیمانهٔ آنها در سوره آگاهی نداشته باشد، با حکمت مورد بحث هرگز آشنا نخواهد شد.

به همین ترتیب، قرآن در سوره‌های مختلف دلایلی از آفاق و انفس را در رابطه به موضوعات اصولی بیان نموده است. این دلایل با ترتیب نهایت حکیمانه بیان شده اند. هر شخصی که این ترتیب بر او واضح باشد، وقتی سوره را با تدبر مطالعه می‌کند، احساس می‌کند یک خطبهٔ بسیار جامع، مدلل و مشرحِ صدر را بر موضوع مورد بحث مطالعه نموده است. بر عکس، شخصی که از این ترتیب بی‌خبر باشد، اگرچه در باره اجزاء آگاهی بدست می‌آورد، اما از حکمتی که در سوره بیان شده کاملاً محروم می‌ماند." (تدبر قرآن ۲۰/۱-۲۱)

بعد از این، آنها اهمیت نظم را از بعد سیاسی و اجتماعی اینگونه واضح می‌سازد:

"هر شخص می‌داند که شیرازه‌بندی این ملت مسلمه به وسیلهٔ حبل الله المتینِ قرآن مجید صورت گرفته است و به تمام مسلمانان هدایت داده شده که آنها این ریسمان را یکجا و محکم بگیرند و متفرق نشوند. تقاضای فطری این هدایت است که جهت حل و فصل تمام اختلافاتی که بین ما پیدا شود باید بسوی قرآن رجوع کنیم، لیکن بد بدختی ماست که حتی در مورد خود قرآن هم اتفاق نظر نداریم. در تاویل هر آیت معلوم نیست چه تعداد اقوال وجود دارد که اکثریت آنها با یکدیگر متناقض اند و هیچ چیزی نزد ما وجود ندارد که بتواند فیصله کند کدام قول از میان آنها

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

بر حق است. وقتی راجع به موضوعی اختلاف نظر پیدا شود، آنچه بیش از هر چیز دیگر می‌تواند در رفع آن اطمینان بخش باشد، سیاق و سباق و نظم آن است، اما بدبختی ما در رابطه به قرآن این است که مردم قایل به هیچ نوع نظمی در آن نیستند. نتیجهٔ آن این شد که هر اختلافی که پیدا شد، منجر به ایجاد یک علم مستقل شد. بسیاری اختلافات در فقه ما به دلیل عدم درک موضوع در سیاق و سباق و نظم کلام به وجود آمده اند. اما در صورتیکه سیاق و نظم ملحوظ نظر باشند، در اکثر موارد هیچ جایی برای بیش از یک قول و رای نمی‌ماند.

موضوع وخیم‌تر از اختلافات فقهی، مسئلهٔ ضلالت‌های فرقه‌های گمراه است. هر تعداد فرقه‌های گمراهی که در بین ما بوجود آمده اند، اکثریت آنها از آیات قرآن کمک گرفته اند. یک آیت را از سیاق و سباق آن کشیدند و بعد هر معنایی که دلشان خواست به آن پوشانیدند. واضح است که اگر یک کلام را از نظم و سیاق و سباق آن جدا کنید و بخواهید یک معنای دیگری به آن بدهید، می‌توانید بسیار معانی را به آن منسوب کنید؛ برخی از آنها ممکن است معانی‌ای باشند که گویندهٔ سخن هرگز نمی‌تواند آن را تصور کند. اگر بیم از طوالت کلام نمی‌بود، آیت‌های زیادی را می‌توانم در اینجا ذکر کنم که در تحریرها و تقریرها در معانی بسیار غلط، بلکه حتی گمراه‌کن استعمال می‌گردند، لیکن هیچ کسی زحمت روا نمی‌دارد تا ببیند که آیت به کدام موقع و محل مربوط است و سیاق و سباق آن چی‌ست. مباحث چون نظم، موقع و محل به نظر آنان در بارهٔ قرآن، بنحویکه قبلاً عرض نمودم، هیچ مطرح نیست." (تدبر قرآن ۲۱/۱-۲۲)

از این واضح می‌شود که آنچه قرآن را برهان قاطع می‌سازد و با پایان دادن به تمام اختلافات تاویل، حقیقتی را ثابت می‌سازد که امام فراهی راجع به قرآن در الفاظ "القرآن لا یحتمل إلا تأویلاً واحداً"[۳۸] بیان نموده بود، تنها نظم قرآن است. استاد امام در خصوص تفسیر خود، تدبر قرآن، می‌نویسد:

"چون در این تفسیر خود اهمیت کامل برای نظم کلام قایل شدیم، در هر جا صرف یک قول را اختیار نموده‌ام، بلکه اگر این حقیقت را در الفاظ صحیح بیان کنم، باید بگویم که مجبور شده‌ام صرف یک قول را اختیار کنم، چون بعد از رعایت نظم، هیچ امکانی برای گردش در وادیهای مختلف باقی نمی‌ماند. سخن درست چنان منقح گردیده ظاهر می‌شود که اگر انسان کاملاً کور و کر و متعصب نباشد، اگرچه می‌تواند جان خود را قربان کند، اما انحراف از آن را هرگز نمی‌تواند بپذیرد." (تدبر قرآن ۲۲/۱)

نظم کلام است که بر اساس آن وقتی قرآن مخاطبین خود را به چالش کشاند که مانند او کلامی پیش کنند، آیات متفرق را از آنها مطالبهٔ نکرد بلکه از آنها خواست که یک یا بیش از یک سوره همانند قرآن را پیش کنند.

وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ.(البقره۲:۲۳)

"(همین است دعوت این کتاب، آن را قبول کنید)، و اگر در آنچه بر بندهٔ خود نازل کرده‌ایم، در شک هستید پس (بروید و) سوره‌ای همانند آن ساخته بیاورید و (برای این کار) جز خداوند، تمام زعمای خود را نیز فراخوانید، اگر (در این گمان خود) راستگویید."

أَمْ يَقُولُونَ: افْتَرَاهُ، قُلْ، فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ. (هود۱۱:۱۳)

"آیا می‌گویند پیامبر خود این قرآن را بافته است؟ به آنها بگو، پس شما نیز همانند آن ده سورهٔ بافته شده بیاورید و بجز خداوند هر کسی را می‌توانید فراخوانید، اگر راستگویید."

بعد از اینکه ائمهٔ مدرسهٔ فراهی نظم را در تفاسیر خود مبرهن ساختند، دیگر لزومی برای بحث در مورد وجود و عدم آن باقی نمی‌ماند، اما این سؤال ممکن است مطرح شود که ماهیت نظم مورد بحث چیست؟ پاسخ سؤال را ذیلاً

[۳۸] رسائل الامام الفراهی ۲۳۰. "در قرآن، هیچ گنجایشی برای بیش از یک تأویل وجود ندارد."

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

در چند نکته توضیح می‌دهیم:

۱- هر سوره موضوعی دارد که برای تمام اجزایی که سوره را تشکیل می‌دهد، حیثیت رشتهٔ وحدت می‌داشته باشد. موضوع سوره را همانند روح در تمام وجود سوره سرایت کرده می‌بینیم.

۲- علاوه بر اصل موضوع، سوره‌ها بالعموم دارای مقدمه و خاتمه می‌باشند. موضوع سوره را در بعضی سوره‌ها می‌توانیم به فصول و پاراگراف‌ها و در برخی سوره‌ها صرف به پاراگراف‌ها تقسیم کنیم. پاراگراف‌ها وقفه‌های موضوع و فصول تغییرات آن را نشان می‌دهند. آیات مقدمه و اختتامیه نیز به همین ترتیب از لحاظ موضوع خود در برخی موارد به پاراگراف‌ها تقسیم می‌گردند.

۳- پیره‌ها و فصول مذکور به شیوهٔ ربط آیات نه بلکه از بعد تمثیل، تعلیل، تاصل، تکمیل، سوال، جواب، تفریع، نتیجه، اعتراض، تنبیه، تقابل، تشابه، عود علی البدء، استدراک و از برخی ابعاد مشابه آن با همدیگر مرتبط می‌گردند و سوره را یک کلام واحد و وابسته می‌سازد.

٤- موضوع سوره به شکل تدریجی در پیره‌ها و فصول به اتمام خود می‌رسد. بنابراین، سوره در نتیجه یک شکل منحصر به فرد و مشخصی را به خود اختیار می‌کند و در وجود خود وحدتی می‌گردد که از هر لحاظ مستقل بالذات و کامل می‌باشد.

سبع مثانی

مورد نهم این است که، بر عکس تصور معمول در این مورد، سوره‌های قرآن به شکل نامنظم جمع‌آوری و ترتیب نشده‌اند بلکه الله متعال آنها را تحت نظم خاص ترتیب نموده و همانند نظم کلام سوره‌ها، ترتیب آنها نیز با نظرداشت موضوع آن بسیار متناسب و حکیمانه است. بطور اجمالی، تمام سوره‌های قرآن جفت بوده، در هفت باب مرتب گردیده‌اند. یعنی هر سوره از لحاظ موضوع خود یک جفت و مثنی دارد و بین هر دو همان مناسبت حاکم است که بین زوجین حاکم می‌باشد. چند سوره از آن مستثنی اند. از جملهٔ آنها، فاتحه برای تمام قرآن بمنزلهٔ دیباچه است و سایر آنها به حیث تتمه، تکمله و خاتمهٔ باب آمده اند. تمام سوره‌های قرآن در هفت مجموعه، که ما آنها را به ابواب تعبیر نموده‌ایم، مرتب گردیده اند. قرآن این حقیقت را در سورهٔ حجر به شکل ذیل بیان نموده است:

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَٰكَ سَبْعًا مِّنَ ٱلْمَثَانِى وَٱلْقُرْءَانَ ٱلْعَظِيمَ.(۸۷:۱۵)

"ما به تو هفت مثانی،[۳۹] یعنی قرآن عظیم عطا کرده‌ایم."[۴۰]

هر یک از هفت باب قرآن با یک یا بیشتر از یک سورهٔ مکی شروع و با یک یا بیشتر از یک سورهٔ مدنی ختم می‌گردد.

باب اول با فاتحه شروع و با مائده ختم می‌شود. در این باب فاتحه مکی و باقی چهار سوره مدنی است.

باب دوم، با انعام و اعراف، دو سورهٔ مکی شروع و با دو سورهٔ مدنی، انفال و توبه ختم می‌شود.

در باب سوم، از یونس تا مؤمنون، چهارده سورهٔ اول مکی است و در آخر یک سورهٔ نور است که مدنی است.

باب چهارم با فرقان آغاز و بر احزاب پایان می‌یابد. هشت سورهٔ اول این باب مکی و در آخر یک سوره، یعنی احزاب مدنی است.

---

[۳۹] "مَثَانِی"، جمع "مَثنَی" است و معنای آن است: آنچه جفت یا جوره است.

[۴۰] برای دیدن بحث مفصل بر این آیت، مراجعه کنید: تدبر قرآن، امین احسن اصلاحی ۳۷۷/۴ – ۳۷۸.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

باب پنجم از سبا شروع بر حجرات خاتمه می‌یابد. سیزده سورهٔ اول آن مکی و در آخر سه سوره مدنی است.

باب ششم از سورهٔ ق شروع و با تحریم ختم می‌شود. هفت سوره در این باب مکی و ده سورهٔ بعد از آن مدنی است.

باب هفتم با ملک آغاز و بر سورهٔ ناس ختم می‌شود. در این باب، دو سورهٔ آخر، یعنی معوذتین، مدنی است و تمام سوره‌های دیگر مکی است.

هر یک از این ابواب، موضوع مشخص دارد و سوره‌های آن با نظرداشت موضوع آن مرتب شده اند. موضوع باب اول، اتمام حجت بر یهود و نصاری، تأسیس امت جدید از بنی اسماعیل بجای آنها، تزکیه و تطهیر امت جدید و عقد آخرین عهد و پیمان خداوند با آنهاست.

در باب دوم، اتمام حجت بر مشرکین عرب، تزکیه و تطهیر مسلمانان و بیان آخرین دینونت خداوند است.

موضوع باب‌های سوم، چهارم، پنجم و ششم واحد است که عبارت از انذار و بشارت و تزکیه و تطهیر است.

موضوع باب هفتم، انذار سرداران قریش از قیامت، اتمام حجت بر آنها، در نتیجهٔ آن وعید عذاب برای آنها و بشارت غلبهٔ حق در سرزمین عرب برای نبی کریم «ﷺ» است. این باب را بطور مختصر به باب انذار و بشارت هم می‌توانیم تعبیر کنیم.

به استثنای باب اول، ترتیب ابواب قرآن از خاتمه به آغاز است. بنابراین، باب هفتم بر انذار و بشارت تکمیل می‌گردد. بر علاوهٔ انذار و بشارت، موضوع تزکیه و تطهیر نیز در باب‌های ششم، پنجم، چهارم و سوم شامل شده است. بعد از آن آخرین باب این سلسله است که انذار پیامبر در آن به منتهای خود می‌رسد. بنابراین، بر علاوهٔ اتمام حجت و تزکیه و تطهیر، فیصلهٔ عدالت آسمان نیز در آن صادر شده که ما به آخرین دینونت خداوند قبل از قیامت تعبیر می‌کنیم.

باب اول از این لحاظ کاملاً مختلف است، چون بجای مشرکین عرب، مختص یهود و نصاری شده است، اما وقتی از ابتدای قرآن دیده شود، این باب هم بعد از اتمام حجت و تزکیه و تطهیر، همانگونه به موضوع دینونت در سورهٔ توبه مربوط می‌شود که ابواب بالا، اگر از خاتمه به ابتدا دیده شوند، به آن مربوط می‌شوند. بنابراین، باب دوم گویا یک ذروهٔ سنام است که در آن موضوع واحدی از هر طرف صرف به این دلیل که مخاطبین تغییر نموده اند، به نقطهٔ کمال خود می‌رسد و پایان می‌یابد.

ازین معلوم می‌شود که شیوهٔ ترتیب نزولی از باب دوم به بعد با نظرداشت همین نیاز ربط به باب اول اختیار شده است.

باب اول به این دلیل در ترتیب ابواب مقدم شده که حاملین قرآن حالا اولاً مخاطب همین باب هستند.

به استثنای باب اول، موضوع انذار و بشارت و اتمام حجت بالعموم در مکیات و موضوع تطهیر و تزکیه در مدنیات بیان شده است، لیکن هر دو موضوع در هر باب به شکلی هم‌آهنگ و همرنگ اند که گویا تنه از ریشه و شاخه‌ها از تنه روییده‌اند.

این است ترتیب قرآن. اگر با تدبر بر آن نظر کنیم، مددی که از آن در فهم پس‌منظر و زمانهٔ نزول سوره‌ها و تعیین مخاطبین قرآن، بلکه به حیثیت مجموعی در تعیین موضوع و مفهوم سوره‌ها، بدست می‌آید، خارج از قرآن از هیچ منبع دیگری بدست نمی‌آید.

پس‌منظر تاریخ

مورد نهم این است که قرآن دارای یک تاریخ است که از روی آن او در صدهٔ هفتم عیسوی بر محمد «ﷺ» نازل

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

گردید و سرزمینی را که در آن نازل شد ما به نام جزیره نمای عرب می‌شناسیم. تاریخ قرآن بیان می‌دارد که محمد «ﷺ» مفهوم آن را، هر زمانی که ضرورت آن احساس شد، برای مردم توضیح داد، علمای صحابه همچنان این مسؤولیت را انجام دادند و بعد از آنها علما و محققین این امت همواره وظیفهٔ تعلیم و تعلم آن را انجام دادند و هنوز این مسؤولیت را ادا می‌کنند. این حقایق تاریخی، قطعی و مسلم اند و از طالبان علم قرآن متقاضی برخی نکات اند:

اولاً، شخص باید بطور کامل از تاریخ خطهٔ ارضی که قرآن در آن نازل گردیده، آگاهی داشته باشد. هر طالب العمل قرآن می‌داند که او تباهی قوم‌های گذشتهٔ عرب، مثلاً عاد و ثمود را ذکر کرده. اعتقادات آنها مورد بحث است. دعوت پیامبران آنها و عکسل‌العمل آنها در برابر دعوت آنان مورد بحث قرار گرفته است. رویداد آمدن حضرت ابراهیم به سرزمین عرب، تقدیم فرزند خود، اسماعیل، به قربانی و تعمیر بیت الله در آن آمده است. به اثراتی که این حوادث بر شرایط و اوضاع تمدنی، اخلاقی، اجتماعی و اقتصادی عرب‌ها داشت، اشاره شده. در آن به تحریف‌هایی جلب توجه شده که قریش بعد از او در دین خود وارد ساختند، و اینکه چگونه مرکز بیت‌الحرام را به یک بت‌خانه تبدیل کردند و بدعت‌ها و رسومی که در نتیجهٔ آن به وجود آمدند. به همین ترتیب، حالات، واقعات، رجحانات سیاسی، عقاید و تصورات مذهبی زمانهٔ نزول مورد بحث قرار گرفته اند. برای درک تمام چنین مسائل، لازم است از تاریخ آن ادوار تا هر اندازه‌ای که ممکن باشد استفاده شود، در حالیکه تسلط کامل حکومت الفاظ و نظم قرآن باید در این مورد هم قایم باشد. واقعیت است که چنین رویکردی در فهم برخی اشارات قرآن و گشودن بعضی گره‌های آن، بسیار کمک می‌کند.

ثانیاً، به سخن‌هایی که نسبت به نبی «ﷺ» و صحابه در احادیث و کتاب‌های آثار نقل شده اند، توجه جدی صورت گیرد. شکی نیست که در آنها هر نوع چیزهای رطب و یابس شامل گردیده اند و روایت‌بالمعنی هم موضوع را از کجا بکجا رسانده است، اما اهل نظر می‌داند در جایی که حزف است، در آنجا قلت لعل و جواهر هم نیست. پس رویکرد صحیح در این رابطه چیست؟ استاد امام آنرا در مقدمهٔ تفسیر خود چنین توضیح می‌دهد:

> "مهمترین و پاکیزه‌ترین مأخذها از جملهٔ مأخذهای ظنی تفسیر، ذخیرهٔ احادیث و آثار است. اگر نسبت به صحت آنها اطمینان کامل وجود می‌داشت، اهمیت آنها در تفسیر همانند سنت متواتره می‌بود. اما به دلیل اینکه نسبت به صحت آنها نمی‌توان به این اندازه مطمئن بود، بنابراین، از احادیث صرف تا اندازه‌ای می‌توان استفاده کرد که با اصولی که قبل از این توضیح دادیم، تطابق داشته باشند. کسانی که به احادیث و آثار به اندازه‌ای اهمیت می‌دهند که آنها را خود بر قرآن حاکم می‌سازند، نه مقام قرآن را می‌دانند نه از حدیث را. بر خلاف این موضع، کسانی که احادیث و آثار را به هیچ وجه به حیث حجت نمی‌شناسند و حین تفسیر به آن مراجعه نمی‌کنند، خود را از روشنی‌ای محروم می‌کنند که با ارزشترین روشنی بعد از قرآن است. من احادیث را کاملاً ماخوذ و مستنبط از قرآن می‌دانم، از این لحاظ، صرف به احادیثی مراجعه نکرده‌ام که با صراحت در مورد یک آیت قرآن وارد شده اند، بلکه از تمام ذخیرهٔ احادیث تا حد امکان خود استفاده کرده‌ام. در زمینهٔ حکمت قرآن مخصوصاً، کمکی که از احادیث بدست آورده‌ام، از هیچ منبع دیگری نتوانستم بدست آورم. اگر به حدیثی برخورده‌ام که با قرآن متصادم بنظر رسیده است، تا یک عرصهٔ طولانی بر آن درنگ و تدبر کرده‌ام و در صورتیکه برایم کاملاً روش شده که با قبول آن مخالفت قرآن لازم می‌آید یا با یکی از اصول دین تناقض دارد، به همان ترتیب رهایش نموده‌ام. تا جاییکه احادیث صحیح مطرح اند، نوبت آن بسیار کم آمده که تلفیق‌شان با قرآن ممکن نبوده، اما اگر هم زمانی چنین وضعیتی پیش آمده، من به هر حال به قرآن ترجیح داده‌ام و دلایل ترجیحم را با جزئیات بیان نموده‌ام." (تدبر قرآن ۳۰/۱)

ثالثاً، همیشه باید به آنچه علما و محققین در شرح و تفسیر قرآن نوشته اند توجه شود. علم و فن با استفاده از تحقیقات و فکر و نظر متقدمین خود پیشرفت می‌کند. با صرفنظر کردن از آنها، علوم و فنون هیچ وقت نمی‌توانند منازل پیشرفت را طی کنند. علم صحیح از تمرد و سرکشی نه، بلکه از تواضع و محبت واقعی با حق بدست می‌آید.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

بنابراین، برای طالبان علم قرآن لازم است حین تعلیم و تدریس قرآن و قبل از اینکه نقطه نظری را در بارهٔ یک آیت آن اختیار کند، حد اقل به امهات کتب تفسیر مراجعه کنند. قبل از کاری که ائمهٔ تفسیر مدرسهٔ فراهی در عصر ما بر قرآن انجام دادند، سه تفسیر جایگاه امهات کتب را در زمینهٔ شرح و تفسیر قرآن داشتند: "جامع البیان" ابن جریر، "التفسیر الکبیر" رازی و "الکشاف" زمخشری. اقوال سلف در تفسیر ابن جریر جمع‌آوری شده اند. قیل و قال علم کلام در تفسیر رازی بدست می‌آید. مسائل نحو و اعراب را در الکشاف زمخشری می‌توان دید. سه تفسیر مذکور را می‌توان امهات کتب این فن تلقی کرد. با وجود اینکه طالبان قرآن باید صرف سخنی را بپذیرند که واژه‌ها و نظم قرآن می‌پذیرند، اما تألیفات این اکابر خود را هرگز نباید نادیده بگیرند.

مبادی تدبر سنت

سنن چیست؟ ما آنها را در تمهید این موضوع تعیین و تحریر نمودیم. در ذیل، اصولی را بیان می‌کنیم که بمنظور تعیین سنت‌های مذکور رهنمای ما هستند.

اصل اول

طبق اصل اول، صرف چیزی می‌تواند سنت باشد که از لحاظ ماهیت خود دین باشد.[۴۱] قرآن در این مورد صراحت دارد که پیامبران خداوند، جهت رساندن دین او مبعوث گردیده بودند. محدودهٔ علم و عمل آنها صرف همین رسالت بود. خارج از این دایره، آنها با هیچ چیز اصلاً علاقه‌ای نداشتند. شکی نیست که بر علاوهٔ حیثیت نبوی خود، آنها ابراهیم بن آزر هم بودند، موسی بن عمران و عیسی بن مریم هم بودند و محمد بن عبد الله نیز، اما از لحاظ این جایگاه خود، آنها هیچ‌گاه هیچ مطالبه‌ای از مردم نکردند. تمام مطالبات آنها از این جایگاه آنها ناشی می‌شد که پیامبران الله متعال بودند و به عنوان پیامبران، هر آنچه به آنها داده شد دین است و صرف دین است که رساندن آن به مردم مسؤولیت اصلی آنها بود:

شَرَعَ لَكُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِۦ نُوحًا وَٱلَّذِىٓ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ وَمَا وَصَّيۡنَا بِهِۦٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰٓۖ أَنۡ أَقِيمُواْ ٱلدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُواْ فِيهِۚ.(الشوری۴۲:۱۳)

"او برای شما همان دینی را برگزیده که به نوح توصیه کرده بود و به سوی تو (ای پیامبر) وحی آن را کردیم و ابراهیم و موسی و عیسی را بدان حکم دادیم که این دین را (در زندگی خود) به پا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید."

معلوم است که رسول الله «ﷺ» تیر، شمشیر و وسایل مشابه آن را در جنگ استعمال نموده اند، بر شتر سفر کرده اند، مسجد را تعمیر نموده و چت آن را از تنهٔ درخت خرما ساخته اند، بعضی غذاها را از لحاظ تمدن خود تناول نموده اند که برخی از آنها را پسند نمودند و برخی را ننمودند، لباس خاصی را می‌پوشیدند که در آن زمان در عربستان پوشیده می‌شد که البته در انتخاب آن ذوق شخصی ایشان «ﷺ» هم دخیل بود، لیکن هیچ یک از این موارد سنت نیست و نه یک صاحب علم آماده است آن را سنت تلقی کند. پیامبر «ﷺ» خود این موضوع را در یک موقع بدین شکل واضح فرمودند:

[۴۱] یعنی به عبادات، تطهیر بدن، تطهیر خور و نوش یا تطهیر اخلاق مرتبط باشد؛ چون اگر تمام احکام دین استقصا شود، این حقیقت کاملاً مبرهن می‌شود که تمام احکام دین به همین چهار موضوع مربوط می‌شود.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

إنما أنا بشر، إذا أمرتكم بشيء من دينكم فخذوا به و إذا أمرتكم بشيء من رأيي فإنما أنا بشر... فإني أنما ظننت ظنًا فلا تؤاخذوني بالظن و لكن إذا حدثتكم عن الله شيئًا فخذوا به فإني لن أكذب على الله... أنتم أعلم بامر دنياكم. (مسلم، شماره ٦١٢٦ – ٦١٢٨)

"من نیز یک انسانم. وقتی حکمی را در رابطه به دین به شما می‌دهم، آنرا بگیرید و وقتی رای خود را در مورد چیزی اظهار می‌کنم، پس جایگاه من در آن بیش از این نیست که یک انسانم. یک سخن را با حدس گفته بودم.[۴۲] ازین‌رو، مرا در مواردی که بر حدس و رایم مبتنی اند، پاسخگو قرار ندهید. البته، زمانی که از جانب الله تعالی چیزی به شما بیان می‌کنم، آنرا بگیرید، چون هیچگاه بر خدا دروغ نخواهم بست... شما امور دنیوی خود را بهتر می‌دانید."

اصل دوم

اصل دوم این است که سنت تماماً به امور عملی زندگی، یعنی کارهایی که انجام داده می‌شود، تعلق دارد. مباحث علم و عقیده، تاریخ، شان نزول و سایر چیزهای مشابه، هیچ ربطی به سنت ندارند. در زبان عربی، سنت به معنای راهی‌ست که رفت و آمد بر آن صورت گرفته باشد. قرآن نحوهٔ مجازات و مکافاتی را که الله متعال در بارهٔ قوم‌ها در دنیا اختیار کرد، به "سُنَّةُ اللهِ" تعبیر نموده است. واژهٔ سنت خود از اینکه بر امور همانند ایمانیات اطلاق شود ابا می‌ورزد. لهذا، هیچ چیز دارای ماهیت علمی سنت نیست. محدودهٔ سنت، کارهای عملی‌ای قابل اجراست، هیچ چیز بیرون از این محدوده نمی‌تواند تحت هیچ شرایطی در آن شامل شود.

اصل سوم

طبق اصل سوم، امور دارای ماهیت عملی‌ای نیز سنت نیستند که ابتدای آنها را پیامبر «ﷺ» نه بلکه قرآن نموده باشد. راجع به نبی کریم «ﷺ» معلوم است که ایشان «ﷺ» دست‌های سارقین را بریده‌اند، زانی‌ها را تازیانه زده‌اند، اوباش‌ها را سنگسار نموده‌اند، علیه منکرین حق شمشیر برداشته‌اند، اما هیچ یک از این موارد را هم نمی‌توان سنت خواند. مسائل مذکور، احکامی‌ست که از شروع در قرآن بیان گردیدند و پیامبر «ﷺ» آن را عملی نمودند. به رغم اینکه احکام نماز، روزه، حج، زکات و قربانی در جاهای مختلف قرآن بیان گردیده و قرآن در آنها برخی اصلاحات نیز آورده است، اما قرآن واضح می‌سازد که ابتدای این سنن توسط پیامبر «ﷺ» و با تصویب او بعد از تجدید دین ابراهیمی صورت گرفته است. بنابراین، چنین اعمالی لازماً سنت محسوب می‌گردند؛ قرآن صرفاً بر آنها تأکید نموده است. اگر حکم یک موضوع اصلاً مبتنی بر قرآن باشد و پیامبر «ﷺ» آن را توضیح داده است یا هو به هو بر آن عمل نموده است، پس چنین فعل و قول پیامبر را به سنت نه بلکه به تفهیم و تبیین قرآن توسط ایشان «ﷺ» و اسوهٔ حسنهٔ ایشان در خصوص عمل به آن تعبیر می‌کنیم. سنت صرف اموری اند که بر قول و فعل و تقریر و تصویب پیامبر «ﷺ» مبتنی باشند و نتوان آنها را تطبیق یکی از احکام قرآن یا تفهیم و تبیین آن تلقی کرد.

اصل چهارم

اصل چهارم این است که از عمل بر یک سنت بطور اختیاری سنت جدیدی ایجاد نمی‌شود. ما می‌دانیم که نبی کریم «ﷺ» طبق این گفتهٔ خداوندی که "وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ"،[۴۳] بر علاوهٔ پنج وقت نماز شب و روز، نمازهای نفل را هم ادا نموده‌اند، بر علاوهٔ روزه‌های رمضان، روزه‌های نفلی نیز گرفته‌اند، قربانی نفلی هم کرده‌اند، لیکن هیچ یک

[۴۲] اشاره به رای‌ست که پیامبر «ﷺ» راجع به تابیر نخل بر یک موقع به مردم مدینه داده بود.

[۴۳] البقره ۱۵۸:۲. "و هر کسی از شوق خود کار نیکی انجام دهد، خداوند قبول‌کنندهٔ آن است، از آن کاملاً با خبر است."

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

از موارد متذکره، در این جایگاه خود، سنت جدیدی را به وجود نمی‌آورد. چنانیکه رسول خدا «ﷺ» بر نوافل مذکور با پابندی عمل می‌کردند، اگرچه می‌توان آن را اسوهٔ حسنهٔ ایشان در زمینهٔ عبادات تلقی کرد، اما بعد از شمولیت در سنن، از لحاظ اولین حیثیت خود به عنوان سنت، دیگر نمی‌توان آن را تکراراً در فهرست سنن شامل کرد.

این سخن در مورد انجام یک کار به آخرین درجهٔ کمال آن نیز صدق می‌کند. وضو و غسل نبی کریم «ﷺ» بهترین مثال‌های آن است. بنحویکه نبی کریم «ﷺ» این دو کار را انجام داده‌اند، هیچ چیز در آن از اصل عمل زاید نیست تا بتوان آن را سنت جداگانه محسوب کرد، بلکه اصل عمل است که پیامبر «ﷺ» از هر لحاظ بطور کامل انجام داده است. لهذا، تمام این نوع امور هم تحت عنوان اسوهٔ حسنه قرار می‌گیرند؛ آنها را نمی‌توان سنت قرار داد.

اصل پنجم

اصل پنجم این است که چیزهایی که محض به عنوان بیان فطرت آمده اند هم سنت نیستند، مگر اینکه انبیاء «علیهم السلام» چیزی را از میان آنها برداشته و جزء لاینفک دین ساخته باشند. روایات پیامبر «ﷺ» راجع به حیوانات دارای دندان‌های تیز و پرنده‌گان دارای چنگال[۴۴] از همین قبیل موضوعات است. قبل از این، حین توضیح مبادی تدبر قرآن، زیر عنوان "میزان و فرقان" در بحث مربوط به ارتباط بین حدیث و قرآن با دلایل توضیح دادیم که بعد از حصر قرآن در آیات "لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ"[۴۵] و "إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ"،[۴۶] روایات متذکره بیان همان فطرتی‌ست که انسان طبق آن همواره دانسته که نه شیر و پلنگ و نه فیل چیزهای قابل خوردن است و نه هم اسب و مرکب برای لذت دسترخوان پیدا شده. چیزهای مشابه آن در روایت‌ها بیان گردیده که باید طبق قاعدهٔ مزبور فهمیده شود و جدا از سنت، به عنوان فطرت انسانی معرفی شود.

اصل ششم

طبق اصل ششم، بعضی مسائل را نبی کریم «ﷺ» به مردم جهت رهنمایی آنها بیان نمودند. اما چگونگی رهنمایی با قاطعیت واضح می‌سازد که پیامبر «ﷺ» قصد نداشت آنها را به حیث سنت تعیین کند. یک مثال آن، اذکار قعده در نماز است. از روایت‌ها معلوم می‌شود که نبی کریم «ﷺ» تشهد و درود را به مردم یاد دادند؛ همچنان به مردم تعلیم دادند که دیگر دعاها را در این موقع بخوانند. اما روایت‌های مورد بحث واضح می‌سازد که هیچ یک از این دعاها و مناجات را نه پیامبر «ﷺ» برای این مواقع مقرر نمودند و نه بعد از اینکه به مردم آموزش دادند، خواندن آن را بر آنها لازمی ساخت. دعاها و مناجات مزبور، اذکار پسندیدهٔ پیامبر «ﷺ» است و بهتر از آن را نمی‌توان تصور کرد، اما رویهٔ پیامبر در این مورد نشان می‌دهد که تصمیم نداشت کسی را به آن ملزم کند، بلکه می‌خواست به آنها اختیار دهد که اگر میل دارند، می‌توانند دعاهایی را بخوانند که نبی کریم «ﷺ» آموزش داده است و یا روش دیگری را برای دعا و مناجات خود اختیار کنند. لهذا، سنت صرف این است که در هر رکعت دوم و آخر، نمازگزار بر دو زانو برای قعده بنشیند. جز آن، هیچ چیز دیگر برای این موقع به حیث سنت مقرر نگردیده است.

اصل هفتم

طبق اصل هفتم، به همان شکلی که قرآن به وسیلهٔ خبر واحد ثابت نمی‌شود، سنت هم به آن ثابت نمی‌شود.

---

[۴۴] مسلم، شماره ۳۴۳۳، ۴۹۹۴.

[۴۵] الانعام، ۱۴۵:۶.

[۴۶] البقره ۱۷۳:۲.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

سنت در دین حیثیت مستقل بالذات را دارد. رسول الله «ﷺ» مکلف ساخته شده بود تا آن را بطور کامل، با حفاظت و قاطعیت تمام به انسان‌ها برساند. مانند اخبار آحاد، سنت را نمی‌توانست به تصمیم مردم واگذار کند که اگر خواستند آن را به نسل‌های بعدی منتقل کنند و اگر نخواستند، نکنند. لهذا، همانند قرآن، ماخذ سنت هم اجماع امت است و همانگونه که قرآن از اجماع و تواتر قولی صحابه به امت رسیده است، سنت نیز به همان ترتیب از طریق اجماع و تواتر عملی آنها رسیده است. با وجود اینکه روایات اسوۀ حسنۀ رسول الله «ﷺ» و تفهیم و تبیین دین توسط ایشان «ﷺ» را که از ذرایع کمتر از این دو به ما رسیده باشد، می‌توان به عنوان روایات یا اخبار آحاد قبول کرد، اما آنها را به هیچ وجه نمی‌توان به عنوان قرآن و سنت پذیرفت.

هفت اصل راهنمای فوق برای تشخیص یک امر به عنوان سنت یا بخشی از آن وجود دارد. بجز قرآن، اگر بر تمام آنچه از پیامبر «ﷺ» در مورد دین به این ملت رسیده است، با نظرداشت اصول مذکور تدبر شود، سنت نیز همانند قرآن با اطمینان کامل مشخص خواهد شد.

مبادی تدبر حدیث

راجع به روایات قول و فعل و تقریر و تصویب نبی کریم «ﷺ» که بیشتر به شیوۀ اخبار آحاد نقل شده اند و در اصطلاح به آنها «حدیث» گفته می‌شود، بالکل روشن است که آنها، فی نفسه، هیچ چیزی بر عقاید و اعمال دین اضافه نمی‌کنند. بدین سبب، در تمهید این موضوع بیان کردیم که اصلاً در محدودۀ حدیث نمی‌گنجد که بتواند ماخذ یک حکم جدید در دین شود. اما حقیقت مسلم است که احادیث، بزرگترین و مهمترین منبعی‌ست که سیرت و سوانح نبی کریم «ﷺ»، اسوۀ حسنۀ ایشان و تفهیم و تبیین دین توسط ایشان «ﷺ» در آن جمع‌آوری و درج گردیده است. ناشی از این اهمیت احادیث است که هیچ طالب العمل دین به هیچ وجه نمی‌تواند نسبت به آن بی‌پروا باشد. بعد از بحث راجع به اصول تدبر بر قرآن و سنت، اصول تدبر بر احادیث را در اینجا توضیح می‌دهیم.

نخست، اصولی را بیان می‌کنیم که باید حین رد یا قبول احادیث رعایت گردد:

سند حدیث

آنچه یک سخنِ منسوب به نبی کریم «ﷺ» را به درجۀ حدیث می‌رساند، سند آن است. بر علاوۀ موجودیت علل در سند، عدالت راویان، ضبط آنها و اتصال سلسلۀ روایت سه معیاری‌ست که باید در روشنی تحقیقاتی که ائمۀ رجال با تلاش بسیار زیاد در این زمینه انجام داده‌اند، با دقت نظر بررسی گردد.[۴۷] این معیارها را محدثین جهت تحقیق سند وضع نموده‌اند و چنان منطقی هستند که هیچ چیزی را نمی‌توان بر آن علاوه یا از آن کم کرد.

چون نسبت یک سخن مشتبه به رسول الله «ﷺ» می‌تواند باعث نتایج سنگین در دنیا و آخرت گردد، ضروری‌ست معیارهای فوق بر هر روایتی که به پیامبر «ﷺ» منسوب شده است، بدون هر نوع رعایت و کاملاً بی‌طرفانه اطلاق گردد و صرف روایاتی که شرایط مذکور را از هر لحاظ برآورده سازند، پذیرفته شوند. بجز روایاتی که طبق معیارهای فوق هستند، برای هر چیزی دیگری که به پیامبر «ﷺ» منسوب شده است، حتی اگر در امهات کتب احادیث مانند بخاری و مسلم و موطای امام مالک هم بیان شده باشد، نباید هیچ اهمیتی قایل شد.

---

[۴۷] عدالت اصحاب کرام، البته، از این حکم مستثناست، چون الله متعال خود شهادت آن را در قرآن داده است. مراجعه شود به: آل عمران ۳:۱۱۰.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

متن حدیث

بعد از تحقیق در مورد سند، اصل دوم بررسی متن حدیث است. با وجود اینکه ائمهٔ محدثین برای دسترسی به معلومات صحیح در بارهٔ سیرت و کردار راویان و سوانح و حالات زندگی آنها، برای یک لحظه هم فروگذاشت نکرده‌اند و در این راه زندگی‌های خود را صرف کردند، لیکن با وجود این تلاش، خلاهایی که در روایت حدیث، مثل سایر کارهای انسانی باقی مانده اند،[۴۸] لازم می‌دارد که دو چیز دیگر نیز در متن حدیث بررسی شود.

نخست اینکه، هیچ چیز در آن خلاف قرآن و سنت نباشد؛

دوم اینکه، هیچ چیز در آن خلاف حقایق مسلم علم و عقل نباشد.

ما قبلاً راجع به قرآن وضاحت دادیم که در دین حیثیت میزان و فرقان را دارد. او نگهبان و نگران همه چیز است و به عنوان حکَم جهت تفکیک حق و باطل نازل گردیده است؛ بدین جهت، این نکته مقتضی وضاحت بیشتر نیست که هر چیزیکه با قرآن در مخالفت باشد باید لازماً رد شود.

همینگونه است موضوع سنت. قبل از این توضیح دادیم که نبی کریم «ﷺ» هر هدایت دین را که مربوط به سنت است همانند قرآن با قاطعیت و اطمینان کامل به ما منتقل نموده است. از لحاظ ذرایع اثبات، هیچ تفاوتی بین قرآن و سنت وجود ندارد. همانگونه که قرآن به وسیلهٔ اجماع امت ثابت شده است، سنت نیز از اجماع امت اخذ می‌گردد. چون این واقعیت در رابطه به سنت کاملاً روشن است، در صورتیکه خبر واحد با سنت تناقض داشته باشد و هیچ راهی برای تلفیق آنها وجود نداشته باشد، پس خبر واحد باید لازماً رد شود.

مسلمات علم و عقل هم در این باب همین جایگاه را دارد. قرآن با صراحت بیان نموده که دعوت او کاملاً بر همین مسلمات بنا یافته است. در رابطه به مباحث بسیار بنیادین، همانند توحید و معاد هم استدلال او اصلاً بر مسلمات مذکور مبتنی است و مطالبات و مستلزمات همین مسلمات است که قرآن در آموزه‌های خود برای مردم نمایان می‌سازد. هر طالب العمل قرآن می‌داند که او این حقایق را به عنوان حکَم دعوت خود معرفی می‌کند. قرآن مسلمات علم و عقل را هم به مشرکین عرب و هم به یهود و نصاری به عنوان قول فیصل پیش می‌کند و کسانی را که این حقایق را نمی‌پذیرند، پیروان هوای نفس عنوان می‌کند. حقایق وجدان، واقعات تاریخی، نتایج و پیامدهای تجربیات و مشاهدات را قرآن به عنوان مسلمات علم و عقل ذکر نموده است. ازین‌رو، چطور ممکن است یک خبر واحد در تناقض با چیزی قابل قبول باشد که قرآن خود به عنوان معیار تفکیک حق و باطل تعیین نموده است؟ کاملاً روشن است که خبر واحد باید در چنین حالات رد شود. رای ائمهٔ محدثین نیز در این رابطه همین است. "الکفایة فی علم الروایة" ام الکتاب این فن است. مصنف آن، خطیب بغدادی، می‌نویسد:

> و لا يقبل خبر والواحد في منافاة حكم العقل، و حكم القرآن الثابت المحكم، والسنة المعلومة والفعل الجاري مجرى السنة، و كل دليل مقطوع به. (٤٣٢)
>
> "خبر واحد قبول نمی‌شود در صورتیکه: مخالف حکم عقل باشد، با حکم ثابت و محکم قرآن تناقض داشته باشد، مخالف سنت معلومه یا مخالف عملی باشد که همچون سنت، معمول بِه باشد یا منافات آن با یک دلیل قطعی کاملاً آشکار شود."

بعد از بحث مختصر در رابطه به اصولی که طبق آن خبر واحد رد یا قبول می‌شود، اینک مبادی فهم حدیث را

---

[۴۸] برای دیدن تفصیل آن، مراجعه کنید به تالیف استاد امام امین احسن اصلاحی بر این موضوع: "مبادی تدبر حدیث".

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

توضیح می‌دهیم:

ذوق زبان عربی

نکتهٔ اول اینکه، زبان حدیث، همانند زبان قرآن، عربی معلی است. تردیدی نیست که احادیث اکثراً بالمعنی روایت شده‌اند، اما با وجود این، هر آنچه از الفاظ و اسلوب نبی کریم «ﷺ» و اصحاب ایشان در روایات محفوظ مانده است برای صاحب ذوق کفایت می‌کند تا بتواند واژه‌ها و اسلوب آنان را از گفتار سایر مردم در روایات تفکیک کند. درست مثل قرآن، این زبان هم دارای معیار خاص است که پیوند چیز کمتر از خود را با خود قبول نمی‌کند. بنابراین، لازم است طالبان حدیث با مطالعهٔ زیاد، چنان مهارت این زبان را در خود پرورش دهند که نه در رد چیزهای مانند "الشیخ و الشیخة"[۴۹] محض بر بنیاد ادبیات زبان متردد باشند و نه در فهم اسالیب سختی مانند "البکر بالبکر"[۵۰] دچار مشکل شوند. تسلط کامل بر زبان عربی برای حل مشکلات لغوی و نحوی هم ضروری است. شخص باید بر تمام آثاری که در این زمینه توسط ماهرین مربوطه تالیف شده‌اند، تسلط عالمانه داشته باشد. هیچ فردی نمی‌تواند مشکلات احادیث را بدون داشتن تسلط بر ظرافت‌ها و اسالیب زبان عربی حل کند.

روشنی قرآن

دوم اینکه، حدیث را باید در روشنی قرآن فهمید. منزلتی را که قرآن در دین دارد ما قبل از این توضیح دادیم. قرآن همچنان ماخذ قطعی و حتمی برای تاریخ تمام کارهایی‌ست که نبی کریم «ﷺ» ناشی از جایگاه نبوت و رسالت خود انجام داده‌اند. بدین سبب، رابطهٔ بیشتر موضوعات احادیث با قرآن همان است که یک فرع با اصل و شرح با متن دارد. دانستن فرع بدون اصل آن و شرح بدون متن آن روشن است که به هیچ وجه ممکن نیست. اگر اشتباهاتی که تا اکنون در فهم احادیث رخ داده است با دقت نظر بررسی شود، این حقیقت کاملاً واضح می‌گردد. وقایع رجم در عهد رسالت، قتل کعب بن اشرف، روایت‌های مربوط به عذاب قبر و شفاعت و احکام مانند "أمرت أن أقاتل الناس"[۵۱] و "من بدل دینه فاقتلوه"[۵۲] به این دلیل باعث سردرگمی شدند که سعی نشد به اصل خود در قرآن مرتبط ساخته، فهمیده شوند. اگر این اصل در فهم حدیث رعایت گردد، اکثریت پیچیدگی‌های آن کاملاً هموار خواهد شد.

موقع و محل

سوم اینکه، مفهوم حدیث با تشخیص موقع و محل آن تعیین شود. سخن در چه موقعی گفته شد، راجع به چه موضوعی گفته شد، مخاطب آن چه کسانی بودند؟ اگر این مسائل رعایت نگردند، بسا اوقات موضوعات بسیار واضح به معماهای لاینحل تبدیل می‌شوند. این اصل اهمیت بسیار زیاد در فهم احادیث دارد. "الأئمة من قریش"[۵۳] روایت مشهور است. از ظاهر واژه‌های این حدیث، علمای ما به این سوء تفاهم مبتلا شدند که زعمای مسلمانان باید صرف از قبیلهٔ قریش باشند. اگر این نظر قبول شود، در بین اسلام و برهمانیزم، حد اقل تا جاییکه نظام سیاسی مطرح است، هیچ تفاوتی باقی نمی‌ماند. دلیل مغالطه این بود که سخن مذکور در روایت را پیامبر «ﷺ» در رابطه به شرایط سیاسی‌ای که

---

[۴۹] الموطا، شماره ۲۵۶۸. ابن ماجه، شماره ۲۵۵۳.

[۵۰] مسلم، شماره ۴۴۱۴.

[۵۱] بخاری، شماره ۲۵. مسلم، شماره ۱۲۹. "به من حکم داده شده است که با این مردم بجنگم."

[۵۲] بخاری، شماره ۳۰۱۷. "هر کسی دین خود را تبدیل کند، او را بکشید."

[۵۳] احمد، شماره ۱۱۸۹۸. "حکمرانان باید از میان قریش باشند."

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

قرار بود بعد از رحلت ایشان «ﷺ» به وجود آیند، گفته بودند، در حالیکه علما آن را یک حکم مستقل دین تصور کردند. اینگونه روایات به کثرت در ذخیرهٔ احادیث وجود دارند و موضوعات آنها هم بسیار مهم اند. رعایت این اصل جهت فهم مفهوم آنها ناگزیر است.

نظری بر احادیث باب

اصل چهارم این است که هنگام تعیین مفهوم یک حدیث، تمام احادیث همان باب بررسی گردند. بارها اتفاق می‌افتد که شخص مفهومی را از حدیث اخذ می‌کند، اما بعد از اینکه تمام روایت‌های همان باب مطالعه شود، همان مفهوم در شکل کاملاً دیگری نمایان می‌گردد. یک مثال آن روایت‌های متعلق به عکس است. وقتی برخی روایت‌های مربوط به تصاویر را می‌خوانید، ظاهراً معلوم می‌شود که هر نوع تصاویر ممنوع گردیده‌اند، اما وقتی تمام روایات همان باب را یکجا نموده بررسی می‌کنید، کاملاً روشن می‌شود که حکم ممانعت صرف در رابطه به تصاویری‌ست که برای پرستش ساخته شده باشند. ده‌ها مثال مشابه را می‌توان از ذخیرهٔ احادیث پیش کرد. بنابراین، اگر در مفهوم یک حدیث تردد وجود دارد، لازم است هیچ رای نهایی در مورد آن بدون گردآوری و بررسی تمام احادیث همان باب، قایم نشود.

عقل و وحی

طبق اصل پنجم، همواره باید این حقیقت را در فهم احادیث مد نظر داشت که هیچ نوع اختلاف هرگز نمی‌تواند بین عقل و وحی وجود داشته باشد. حین بحث روی اصول رد و قبول احادیث توضیح دادیم که بنیاد دین بر مسلمات علم و عقل گذاشته شده است. بنابراین، هنگامی که چیزی با این مسلمات در مخالفت به نظر برسد، باید بطور مداوم بر آن فکر و غور صورت گیرد. درینصورت، روش علمی این نیست که شخص فوراً حدیث را رد یا از حقایق علم و عقل چشم‌پوشی کرده معنی غلط یا مرجوح آن را بپذیرد. تجربه نشان می‌دهد که در صورتیکه به یک روایت از بعد درست نگاه شده، بارها تناقض آن از بین رفته و موضوع از هر لحاظ روشن شده است. واضح است که دسترسی به چنین تلفیقی صرف زمانی ممکن است که با یقین کامل قبول شود که عقل و وحی به هیچ وجه نمی‌تواند تناقض داشته باشد. هر محقق سلف و خلفی که این اصل را رعایت کرده، ثمرات آن را در تحقیقات متعدد آنها می‌توان دید. لهذا، این اصل را هرگز نباید در فهم احادیث فراموش کرد.

اللهم أرنا الحق حقًّا وارزقنا اتباعه، و أرنا الباطل باطلاً وارزقنا اجتنابه.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

دین حق

اگر حقیقت دین در یک جمله بیان گردد پس در اصطلاح قرآن «عبادت» الله است. پروردگار عالم اصلاً چیزی را که در این دنیا از بنده‌گان خود می‌خواهد، همین است.

وَمَا خَلَقْتُ ٱلْجِنَّ وَٱلْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ.(الذریات ۵۱:۵۶)

"و من جن و انس را نیافریده‌ام مگر اینکه صرف مرا پرستش کنند."

قرآن مجید در جاهای مختلف با صراحت بیان نموده که خداوند جهانیان پیامبران خود را جهت آگاه ساختن انسان از همین حقیقت فرستاده بود.

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنِ ٱعْبُدُوا ٱللَّهَ، وَٱجْتَنِبُوا ٱلطَّٰغُوتَ.(النحل ۱۶:۳۶)

"همانا ما رسولی به سوی هر قوم با این پیام فرستاده بودیم که خداوند را پرسش کنید و از طاغوت دوری کنید."

مفهوم این عبادت چیست؟ اگر غور کنید، از آیت فوق سورهٔ نحل واضح می‌گردد. در آیت مذکور، از یک طرف به عبادت الله، و از جهت دیگر به اجتناب از طاغوت هدایت داده شده است. واژه‌های "الطاغوت" و "الشیطان" به شکل بالکل هم‌معنی در قرآن استعمال شده‌اند، یعنی کسی که سرکشی، تمرد و استکبار را در برابر خداوند اختیار کند. مخالف آن، معلوم است که عاجزی و خاکساری است. ازین‌رو، معنای "عبادت" را فرهنگ نویسان بالعموم چنین بیان می‌کنند: "أصل العبودیه الخضوع والتذلل"[۱] (عبادت در حقیقت عاجزی و خاکساری است.) اگر این کیفیت با شعور درست از رحمت، قدرت، ربوبیت و حکمت الله متعال پیدا شود، شکل سرافگندگی به آخرین اندازه در برابر خداوند با منتهای محبت و منتهای خوف را به خود می‌گیرد. خشوع، خضوع، اخبات، انابت، خشیت، تضرع، قنوت و سایر الفاظ در قرآن برای تعبیر همین حقیقت استعمال شده اند. در واقع، این یک حالت درونی‌ست که در انسان پیدا می‌شود و بر اعماق وجود او احاطه می‌کند. ذکر، شکر، تقوی، اخلاص، توکل، تفویض و تسلیم رضا – همه مظاهر باطنی این رابطه بین عبد و معبود است. معنای آن این است که بنده در این رابطه، از یاد پروردگار خود اطمینان حاصل می‌کند، بر عنایت‌های او احساسات شکر را در درون خود مانند یک سیل جاری می‌بیند، از نارضایتی او بیم دارد، به او متعلق می‌باشد، بر اعتماد او زندگی می‌کند، هر معاملهٔ خود را به او می‌سپارد و تمام وجود خود را به او تسلیم می‌کند و بر هر فیصلهٔ او رضایت می‌داشته باشد. صورتی را که این رابطه در وجود ظاهری انسان اختیار می‌کند، قرآن چنین بیان می‌کند:

إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِـَٔايَٰتِنَا ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ. تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ ٱلْمَضَاجِعِ،

[۱] لسان العرب ۱۰/۹.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ.(السجده ۳۲:۱۵ – ۱۶)

"بر آیات ما تنها کسانی ایمان می‌آورند (ای پیامبر) که وقتی به وسیلهٔ آن متذکر می‌شوند، به سجده می‌افتند و با حمد رب خود او را تسبیح می‌گویند و آنها هرگز تکبر نمی‌ورزند؛ پهلوهایشان از بسترهایشان جدا می‌باشد. آنها رب خود را با بیم و امید می‌خوانند و از آنچه به آنها داده‌ایم، انفاق می‌کنند."

همین رکوع و سجود، تسبیح و تحمید، دعا و مناجات و قربانی جان و مال بمنظور حصول خوشنودی خداوند "عبادت" حقیقی‌ست. از طرف دیگر چون انسان در این دنیا دارای یک وجود عملی نیز است، پس عبادت از ظهور خود فراتر رفته، با این وجود عملی انسان مرتبط می‌گردد و افزون بر پرستش، شامل اطاعت نیز می‌شود. در این زمان است که عبادت از انسان مطالبه می‌کند که ظاهر او هم در برابر هستی‌ای خم شود که باطنش خم شده؛ به هستی‌ای که او باطناً خود را تسلیم نموده، بر ظاهر او نیز حکم همان هستی جاری شود، تا جاییکه هیچ پهلوی زندگی او از احکام او مستثنی نماند. به بیان دیگر، او از هر لحاظ بندهٔ پروردگار خود شود. قرآن می‌فرماید:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ٱرْكَعُوا۟ وَٱسْجُدُوا۟ وَٱعْبُدُوا۟ رَبَّكُمْ وَٱفْعَلُوا۟ ٱلْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.(الحج۲۲:۷۷)

"اهل ایمان، (دَور آنها تمام شد، اکنون دور شما شروع می‌شود، پس) رکوع و سجود بجا آرید و خدای خود را بندگی کنید و کارهای نیکی انجام دهید تا رستگار شوید."

زمانی که عبادت اساسات مابعدالطبیعیاتی و اخلاقی را در رابطهٔ عبد و معبود بین الله و بنده تعیین می‌کند، مراسم را مشخص می‌سازد و جهت برآوردن مقتضیات این رابطه در دنیا، حدود و قیود وضع می‌کند، در ادبیات قرآن به "دین" تعبیر می‌شود. قرآن به این دین، چنانیکه الله متعال از طریق پیامبران خود برای انسان‌ها واضح ساخته است، "الدِّین" می‌گوید و به انسان‌ها در این خصوص هدایت می‌فرماید که آنرا به شکل صحیح و در زندگی خود بطور کامل مورد عمل قرار دهند و در آن هیچ تفرقه‌ای ایجاد نکنند. در سورهٔ شوری آمده:

شَرَعَ لَكُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِۦ نُوحًا وَٱلَّذِىٓ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِۦٓ إِبْرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰٓ أَنْ أَقِيمُوا۟ ٱلدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا۟ فِيهِ.(۴۲:۱۳)

"او برای شما همان دینی را مقرر کرده است که به نوح توصیه کرده بود و به سوی تو (ای پیامبر) وحی آن را کردیم و ابراهیم و موسی و عیسی را بدان حکم دادیم که این دین را (در زندگی خود) به پا دارید[۲] و در آن تفرقه ایجاد نکنید."

قرآن اساسات ماوراءالطبیعی و اخلاقی را که برای "عبادت" مورد بحث در دین خداوند بیان گردیده، به "الحکمة" و مراسم و حدود و قیود آن را به "الکتاب"، یعنی قانون، تعبیر می‌کند:

وَأَنزَلَ ٱللَّهُ عَلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ، وَكَانَ فَضْلُ ٱللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا.(النساء ۴:۱۱۳)

"و خداوند قانون و حکمت خود را بر تو نازل کرد و بدین شکل چیزی را به تو آموخت که نمی‌دانستی و خداوند را با تو عنایت بزرگ است."

وَٱذْكُرُوا۟ نِعْمَتَ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَآ أَنزَلَ عَلَيْكُم مِّنَ ٱلْكِتَٰبِ وَٱلْحِكْمَةِ، يَعِظُكُم بِهِۦ، وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَىْءٍ

[۲] یعنی در هر گونه شرایط بر آن قایم باشند. صحیح مفهوم اقامت دین همین است. برای دیدن تفصیل بحث، مراجعه کنید به مضمون "اشتباه تاویل" در کتاب ما "برهان".

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

عَلِيمٌ.(البقره ۲:۲۳۱)

"و عنایت خداوند را بر خود به یاد آرید و قانون و حکمتی را که بر شما نازل کرده است، که بدان شما را نصیحت می‌کند و همواره از خداوند بترسید و خوب بدانید که الله به همه چیز داناست."

این "الکتاب" را قرآن شریعت نیز می‌گوید:

ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ ٱلْأَمْرِ فَٱتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَآءَ ٱلَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ.(الجاثیه۴۵:۱۸)

"سپس تو را (ای پیامبر)، بر شریعت واضح قرار دادیم؛ بنابراین از آن پیروی کن و از پی خواهشات کسانی مرو که علم ندارند."

"الحکمة" همواره یکی بوده؛ البته شریعت به دلیل ارتقای تمدن و تغییر در آن بسیار متفاوت بوده است. قرآن می‌فرماید:

لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا، وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَٰحِدَةً.(المائده ۵:۴۸)

"ما برای هر یکی از شما شریعتی، یعنی لایحهٔ عملی مقرر کرده‌ایم. اگر خداوند می‌خواست، شما را ملت واحدی قرار می‌داد."

با مطالعهٔ کتب و ادبیات الهامی معلوم می‌شود که در تورات بیشتر شریعت و در انجیل بیشتر حکمت بیان شده است. زبور، به عنوان تمهید این حکمت، مزمور تمجید خداوند عالَم است و قرآن برای هر دو به عنوان یک شاه‌کار ادبیات و صحیفهٔ انذار و بشارت نازل گردیده است. این حقیقت راجع به قرآن در آیات سورهٔ بقره و سورهٔ نساء که بالا ذکر شدند، در الفاظ نهایت واضح بیان گردیده است. الله متعال، حین نقل مکالمهٔ خود با حضرت مسیح «علیه السلام» در روز قیامت، راجع به تورات و انجیل می‌فرماید:

وَإِذْ عَلَّمْتُكَ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ، وَٱلتَّوْرَىٰةَ وَٱلْإِنجِيلَ.(المائده ۵:۱۱۰)

"و زمانی که ما قانون و حکمت را به تو آموختیم، یعنی تورات و انجیل را آموختیم."

تعبیر "الحکمة" اساساً برای دو نوع مباحث بکار رفته است:

نخست، ایمانیات؛

دوم، اخلاقیات.

مباحثی که تحت "الکتاب" بیان شده، عبارت اند از:

۱- قانون عبادات؛ ۲- قانون اجتماع ؛ ۳- قانون سیاست؛ ۴- قانون اقتصاد؛ ۵- قانون دعوت؛ ۶- قانون جهاد؛ ۷- حدود و تعزیرات؛ ۸- خوردن و نوشیدن؛ ۹- رسوم و آداب؛ ۱۰- قسم و کفارهٔ قسم.

تمام دین همین است. به پیامبران خداوند که این دین را آوردند، نبی گفته می‌شود. از قرآن معلوم می‌شود که برخی از آنها بر علاوهٔ "نبوت" بر منصب "رسالت" نیز فایز گردیده بودند.

"نبوت" آن است که یک شخص از میان انسان‌ها با گرفتن وحی، حق را به مردم بیان کند و به کسانی که آن را می‌پذیرند مژدهٔ پیامد خوب در روز قیامت بدهد و کسانی را که منکر آن می‌شوند از نتایج بد آن آگاه سازد. قرآن این را به "انذار" و "بشارت" تعبیر می‌کند:

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

كَانَ ٱلنَّاسُ أُمَّةً وَٰحِدَةً فَبَعَثَ ٱللَّهُ ٱلنَّبِيِّـۧنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ.(البقره ۲:۲۱۳)

"مردم ملت واحد بودند. پس وقتی (میان آنها اختلاف پیدا شد)، خداوند پیامبران فرستاد، بشارت دهنده‌گان و بیم دهنده‌گان."

"رسالت" آن است که یک شخص فایز بر منصب نبوت چنان به عنوان عدالت خداوند برای قوم خود بیاید که اگر قومش وی را تکذیب کند، فیصلهٔ خداوند را در همین دنیا بر آنها نافذ خواهد ساخت و غلبهٔ حق را عملاً بر آنها قایم خواهد نمود:

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَآءَ رَسُولُهُمْ قُضِىَ بَيْنَهُم بِٱلْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ.(یونس ۱۰:۴۷)

"(قانون او همین است که) برای هر قوم رسولی‌ست. پس زمانی که رسول آنها می‌رسد، میان آنها با انصاف فیصله می‌شود و هیچ ظلمی بر آنها نمی‌شود."

إِنَّ ٱلَّذِينَ يُحَآدُّونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ أُو۟لَٰٓئِكَ فِى ٱلْأَذَلِّينَ كَتَبَ ٱللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا۠ وَرُسُلِىٓ إِنَّ ٱللَّهَ قَوِىٌّ عَزِيزٌ.(المجادله ۵۸:۲۰ – ۲۱)

"(بر شما معلوم باشد که) کسانی که با خداوند و رسول او دشمنی می‌کنند، همانها از زمرهٔ بیشترین ذلیل شونده‌گان خواهند بود. چون خداوند مقدر کرده است که من و رسولم غالب خواهیم شد؛ بی‌تردید خداوند بسیار نیرومند و توانای شکست‌ناپذیر است."

طبق قانون مزبور رسالت است که قرآن خاص راجع به نبی کریم «ﷺ» می‌فرماید:

هُوَ ٱلَّذِىٓ أَرْسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلْهُدَىٰ وَدِينِ ٱلْحَقِّ لِيُظْهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْمُشْرِكُونَ.(الصف ۶۱:۹)

"همانا اوست که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان (این سرزمین) غالب گرداند، اگرچه مشرکان آن را هرچند ناپسند دارند."

سنت مربوط به رسالت چنین است که خداوند متعال رسولان را برای ظهور جزا و سزای خود منتخب می‌فرماید، سپس قبل از قیامت، یک قیامت صغری را در همین دنیا به وسیلهٔ آنها برپا می‌سازد. به رسل گفته می‌شود که اگر بر عهد خود با خداوند پابرجا بمانند، جزای آن و اگر از آن انحراف کنند، سزای آن در دنیا به آنها داده خواهد شد. در نتیجه، وجود آنها برای مردم به نشانی و آیت خداوند مبدل می‌شود و گویا مردم خداوند را با آنها در حال گشت و گذار و اجرای عدالت می‌بینند. بر علاوه، به آنها حکم داده می‌شود که نشانی‌های حق را که با چشم سر دیده‌اند، تبلیغ کنند و هدایت الله متعال را بی کم و کاست و با صراحت و قاطعیت تمام به مردم برسانند. قرآن این را به "شهادت" تعبیر می‌کند. زمانی که شهادت تکمیل گردد، در دنیا و آخرت اساس فیصلهٔ الهی قرار می‌گیرد. بنابراین، الله متعال به رسولان غلبه و پیروزی عنایت می‌فرماید و بر منکرین دعوت آنها عذاب خود را نازل می‌نماید. قرآن بر همین مبنا نبی کریم «ﷺ» را "شَاهِد" و "شَهِید" خوانده است. الله متعال فرموده است:

إِنَّآ أَرْسَلْنَآ إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَٰهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَآ أَرْسَلْنَآ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا.(الزمل ۷۳:۱۵)۵

"یقیناً ما به سوی شما (ای قریش مکه) رسولی را شاهد ساخته فرستادیم، چنانیکه به فرعون رسولی فرستاده بودیم."

منصب شهادت، بر علاوهٔ رسولان به ذریت ابراهیم «علیه السلام» نیز عطا گردید. با درنظرداشت این منصب ایشان است که قرآن آنها را بین رسول خدا و بنده‌های وی به عنوان یک جماعت "أُمَّةً وَسَطًا"[۳] تعیین کرده و بیان

[۳] البقره ۲:۱۴۳.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

کرده که آنها به همان نحو برای منصب شهادت برگزیده شدند که خداوند برخی هستی‌های جلیل القدر را از میان انسان‌ها برای نبوت و رسالت بر می‌گزیند. قرآن بیان می‌کند:

وَجَٰهِدُوا۟ فِى ٱللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِۦ ۚ هُوَ ٱجْتَبَىٰكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِى ٱلدِّينِ مِنْ حَرَجٍ ۚ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَٰهِيمَ ۚ هُوَ سَمَّىٰكُمُ ٱلْمُسْلِمِينَ مِن قَبْلُ وَفِى هَٰذَا لِيَكُونَ ٱلرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا۟ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ.(الحج ۷۸:۲۲)۵

"و (بر علاوه، بمنظور ادای مسؤولیت‌های منصب خود) در راه خداوند جد و جهد کنید، چنانکه حق جد و جهد کردن است. او شما را برگزیده است و در شریعتی (که به شما عطا کرده) هیچ مشقتی بر شما روا نداشته است. ملت پدر شما – ابراهیم – را برای شما پسند فرموده است. او شما را مسلم نامیده بود، قبل از این، و در این قرآن نیز (نام شما مسلم است). به این دلیل برگزیده است که رسول شهادت (این دین) را بر شما دهد و شما شهادت دهنده‌گان (آن) برای تمام مردم دنیا شوید."

الله متعال با نبی‌ها و رسول‌ها بالعموم کتاب‌های خود را نازل فرموده است. مقصد از نزول آنها در قرآن مجید چنین بیان شده که برای حق و باطل میزان باشند تا مردم بتوانند اختلافات خود را از طریق آنها حل و فصل کنند و بدین ترتیب در خصوص حق، انصاف را بطور کامل برپا دارند. در البقره آمده است:

وَأَنزَلَ مَعَهُمُ ٱلْكِتَٰبَ بِٱلْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ ٱلنَّاسِ فِيمَا ٱخْتَلَفُوا۟ فِيهِ.(البقره ۲۱۳:۲)

"و کتاب خود را با آنها به شکل قول فیصل نازل کرد تا میان مردم در آنچه اختلاف می‌ورزند، قضاوت کنند."

وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْمِيزَانَ لِيَقُومَ ٱلنَّاسُ بِٱلْقِسْطِ.(الحدید ۲۵:۵۷)

"و با آنها کتاب خود، یعنی میزان را نازل کرد تا مردم (در امر حق و باطل) به انصاف قیام کنند."

این سلسلهٔ نبوت و رسالت با آدم «علیه السلام» آغاز و با محمد «ﷺ» پایان یافت. بعد از رحلت ایشان «ﷺ» از دنیا، درهای وحی و الهام برای همیشه بسته شدند و به سلسلهٔ نبوت نقطهٔ پایان گذاشته شد.[۴] ازین لحاظ، به منظور قایم نگه‌داشتن مردم بر دین، مسؤولیت "انذار" را اکنون تا روز رستاخیز علمای این امت ادا خواهند کرد. مسؤولیت انذار علما در سورهٔ توبه چنین بیان گردیده است:

وَمَا كَانَ ٱلْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا۟ كَآفَّةً ۚ فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا۟ فِى ٱلدِّينِ وَلِيُنذِرُوا۟ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوٓا۟ إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ.(۱۲۲:۹)

"این ممکن نبود که تمام مسلمانان برون شوند، اما چرا دسته‌ای از هر گروه برون نشدند تا در دین بصیرت حاصل می‌کردند و مردم قوم خود را (بر رویه‌هایشان) بیم می‌دادند، وقتی به سوی آنها بر می‌گشتند، باشد که از گرفت خداوند نجات میافتند."

الله متعال هدایت داده که این انذار باید ذریعهٔ قرآن صورت گیرد. قرآن این مسؤولیت را با جملات "فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ"[۵] و "وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا"[۶] بیان می‌کند. رسول الله «ﷺ» بر مبنای همین مسؤولیت برای تمام دنیا نذیر است و علما در واقع همین انذار پیامبر را به مردم می‌رسانند: "تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ

---

[۴] الاحزاب ۴۰:۳۳.

[۵] ق (۵۰) آیهٔ ۴۵. "پس با قرآن پند ده، کسانی را که از تنبیه من می ترسند."

[۶] الفرقان (۲۵) آیهٔ ۵۲. "به وسیلهٔ همین قرآن پیوسته با آنها جهاد کبیر را انجام ده."

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا".[۷] در سورهٔ انعام آمده است:

وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَٰذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُم بِهِ وَمَن بَلَغَ.(الانعام ۱۹:۶)

"و به سوی من این قرآن وحی شده تا شما و تمام کسانی را که به آنها می‌رسد به وسیلهٔ آن بیم دهم."

نام این دین "اسلام" است و الله متعال راجع به آن در کتاب خود فرموده است که او هرگز هیچ دین دیگری بجز آن را از بنی آدم نخواهد پذیرفت:

إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ ... وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ.(آل عمران ۱۹:۳، ۸۵)

"بدون تردید، دین نزد الله، صرف اسلام است... و هر کسی بخواهد دینی بجز اسلام اختیار کند، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و در روز قیامت از جملهٔ نامرادان خواهد بود."

به همان شکلی که کلمهٔ "اسلام" برای تمام دین استعمال می‌گردد، ظاهر دین نیز برخی اوقات با واژهٔ "اسلام" تعبیر می‌شود. دین از لحاظ این ظاهر خود عبارت از پنج چیز است:

۱- شهادت داده شود که بجز الله، هیچ الهی وجود ندارد و محمد «ﷺ» رسول اوست؛

۲- نماز برپا شود؛

۳- زکات پرداخته شود؛

۴- روزه‌های رمضان گرفته شود؛

۵- حج بیت الله شود.

www.javedahmadghamidi.com
www.al-mawrid.org

قرآن مجید در جاهای مختلف بر احکام فوق تاکید کرده است. تمام این موارد، یکجا در یک حدیث نبی کریم «ﷺ» بدین شکل بیان شده اند:

الأسلام أن تشهد أن لا إله إلا الله و أن محمدًا رسول الله، و تقيم الصلوة، و تؤتي الزكوة، و تصوم رمضان، و تحج البيت. (مسلم، شماره ۹۳)

"اسلام این است که شهادت دهید هیچ الهی بجز الله وجود ندارد و محمد «ﷺ» رسول اوست، نماز برپا دارید، زکات ادا کنید، در رمضان روزه بگیرید و حج بیت الحرام را انجام دهید."

باطن دین، ایمان است. با نظرداشت جزئیات آن، به نحویکه در قرآن بیان شده اند، ایمان نیز عبارت از پنج مورد است:

۱- ایمان بر الله متعال؛

۲- ایمان بر فرشته‌ها؛

۳ – ایمان بر نبی‌ها؛

۴- ایمان بر کتاب‌ها؛

---

[۷] الفرقان (۲۵) آیهٔ ۱. "بسیار بزرگ، بسیار فیض‌رسان است ذاتی که این قرآن را بر بندهٔ خود نازل کرده است، تا برای اهل عالم، بیم دهنده باشد."

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

۵- ایمان بر روز جزا.

در سورهٔ بقره آمده است:

ءَامَنَ ٱلرَّسُولُ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيْهِ مِن رَّبِّهِۦ وَٱلْمُؤْمِنُونَ، كُلٌّ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ، لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِۦ، وَقَالُوا۟: سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا، غُفْرَانَكَ رَبَّنَا، وَإِلَيْكَ ٱلْمَصِيرُ.(۲۸۵:۲)

"پیامبر بر آنچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده، ایمان آورده، و نیز کسانی که بر او ایمان آورده‌اند. همهٔ آنان بر الله و بر فرشته‌گان او و بر کتاب‌های او و بر پیامبران او ایمان آورده‌اند. (آنها اعتراف می‌کنند که) بین پیامبران خداوند هیچ فرقی قایل نمی‌شویم و گفتند: شنیدیم و سر اطاعت خم کردیم؛ پروردگارا، ما مغفرت تو را خواهانیم و (می‌دانیم که) برگشت ما به سوی توست."

رسول الله «ﷺ» با شامل ساختن یک فرع ایمان بالله، یعنی خیر و شر تقدیر، در این فهرست، آن را به شکل ذیل بیان فرموده:

الإیمان أن تؤمن بالله، و ملائکته، و کتبه، و رسله، والیوم الاخر، و تؤمن بالقدر خیره و شره. (مسلم، شماره ۹۳)

"ایمان این است که بر خداوند ایمان آورید و بر فرشته‌های او، کتاب‌های او، رسولان او و نیز بر آخرت و خیر و شر تقدیر از جانب پروردگار خود."

چون ایمان در حقیقت وارد دل شود و تصدیق خود را از آن بدست آورد، به دلیل وجود خویش متقاضی دو چیز می‌گردد:

نخست، عمل صالح؛

دوم، "تواصی بالحق" و "تواصی بالصبر".

خداوند متعال فرموده است:

وَٱلْعَصْرِ، إِنَّ ٱلْإِنسَٰنَ لَفِى خُسْرٍ، إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ، وَتَوَاصَوْا۟ بِٱلْحَقِّ وَتَوَاصَوْا۟ بِٱلصَّبْرِ.(العصر ۱۰۳:۱ - ۳)

"زمانه شهادت می‌دهد، که انسان در خساره خواهد افتاد. مگر کسانی که ایمان آوردند و اعمال نیک انجام دادند و یکدیگر را به حق نصیحت کردند و بر ثابت قدم ماندن بر حق نصیحت کردند."

منظور از "عمل صالح" هر عملی‌ست که در نتیجهٔ تزکیهٔ اخلاق صادر می‌شود. تمام اساسات آن در عقل و فطرت وجود دارد و شریعت خداوند به منظور رهنمایی انسان به سوی همین عمل نازل شده است.

منظور از "تواصی بالحق" و "تواصی بالصبر"، نصیحت یکدیگر در محیط خود به حق و ثابت قدمی بر آن است. این مسؤولیت، تقاضای بدیهی قبول حق است که قرآن به "امر بالمعروف" و "نهی عن المنکر" نیز تعبیر نموده است؛ یعنی اینکه مردم محیط نزدیک خود به چیزهایی ترغیب گردند که از روی عقل و فطرت معروف اند و از اموری منع شوند که منکر اند:

وَٱلْمُؤْمِنُونَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ بَعْضٍ، يَأْمُرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ.(التوبه ۷۱:۹)

"مردان و زنان مؤمون نیز یار یکدیگرند. (بر خلاف منافقین) آنها به نیکی‌ها ترغیب می‌کنند و از بدی‌ها باز می‌دارند."

این تقاضای ایمان را هر مسلمان باید با احساس خیرخواهی برآورده سازد. هیچ شخص نمی‌تواند این مسؤولیت

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

دینی را با روح درست آن در عدم موجودیت چنین احساس خیرخواهی ادا کند. رسول الله «ﷺ» می‌فرماید:

الدین النصیحة، لله، و لکتابه، و لرسوله، و لأئمة المسلمین و عامتهم. (مسلم، شماره ۱۹۶)

"دین خیر خواهی است؛ خیرخواهی برای الله، برای کتاب او، برای رسول او، برای حکمرانان مسلمانان و برای مردم عام."

در شرایط عادی، مقتضیات دین همین است، اما به دلیل اینکه حالات مختلف ممکن است در دنیا به انسان لاحق آید، بنابراین، بر علاوهٔ مقتضیات مزبور، سه مطالبهٔ دیگر نیز از ایمان ناشی می‌شود:

نخست، هجرت؛

دوم، نصرت؛

سوم، قیام بالقسط.

در صورتیکه پابندی بر عبادت پروردگار در یک جای، زندگی بندهٔ مؤمن را با خطر مواجه سازد یا او بخاطر دین مورد اذیت و آزار قرار گیرد، تا جاییکه برای او ممکن نباشد حتی اسلام خود را آشکار سازد، ایمان از او تقاضا می‌کند که چنین جایی را ترک و به سویی نقل مکان کند که در آن بتواند آشکارا بر دین خود عمل کند. قرآن به آن "هجرت" می‌گوید. قرآن به آنعده مردمی که در زمانهٔ رسالت از هجرت اعراض می‌کردند، در حالیکه از طرف الله و رسول او به آن دعوت شدند، وعید دوزخ داده است:

إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَفَّىٰهُمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ ظَالِمِىٓ أَنفُسِهِمْ، قَالُوا۟: فِيمَ كُنتُمْ؟ قَالُوا۟: كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِى ٱلْأَرْضِ. قَالُوٓا۟: أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ ٱللَّهِ وَٰسِعَةً فَتُهَاجِرُوا۟ فِيهَا، فَأُو۟لَٰٓئِكَ مَأْوَىٰهُمْ جَهَنَّمُ وَسَآءَتْ مَصِيرًا.(۹۷:۴)

"(به کسانی که به دلیل دین خود مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند، اما هنوز آماده نیستند دیار خود را ترک کنند، بگو ای پیامبر که) فرشته‌گان از اشخاصی که آنها را در این حالت قبض روح می‌کنند که (با در خطر انداختن ایمان خود) بر جان خود ظلم می‌کردند، خواهند پرسید که شما در چه حالی قرار داشتید؟ آنها پاسخ خواهند داد که ما در این سرزمین کاملاً بی‌بس بودیم. فرشته‌ها خواهند گفت: آیا زمین خداوند چنان فراخ نبود که در آن هجرت می‌کردید؟ پس همین مردم اند که جایگاه‌شان جهنم است و آن چه جایگاه بدی‌ست."

به همین ترتیب، اگر دین برای فروغ یا حفاظت خود اقدامی لازم داشته باشد، تقاضای ایمان است که با جان و مال به دین کمک شود. طبق تعبیر قرآن این "نصرت" پروردگار عالَم است. بعد از اینکه رسول الله «ﷺ» در مدینه اقتدار بدست آورد، وقتی ضرورت آن پیش آمد و از مردم جهاد و قتال مطالبه شد، قرآن در یک موقع با الفاظ ذیل به آن دعوت نمود:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟، هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَٰرَةٍ تُنجِيكُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ؟ تُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتُجَٰهِدُونَ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمْوَٰلِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ، ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ، إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ. يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ وَمَسَٰكِنَ طَيِّبَةً فِى جَنَّٰتِ عَدْنٍ، ذَٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ. وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا، نَصْرٌ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ، وَبَشِّرِ ٱلْمُؤْمِنِينَ. يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟، كُونُوٓا۟ أَنصَارَ ٱللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ٱبْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّـۧنَ: مَنْ أَنصَارِىٓ إِلَى ٱللَّهِ؟ قَالَ ٱلْحَوَارِيُّونَ: نَحْنُ أَنصَارُ ٱللَّهِ.(الصف۶۱: ۱۰- ۱۴)

"اهل ایمان، آیا تجارتی را به شما نشان دهم که شما را از عذاب دردناکی نجات دهد؟ (بر خلاف رویه‌ای که یهود در پیش گرفتند)، شما بر الله و رسول او ایمان می‌آورید، چنانیکه حق ایمان آوردن است و با جان و مال خود در راه الله جهاد می‌کنید. این برای شما بهتر است، اگر بدانید. در پاداش آن، خداوند گناهان شما را می‌آمرزد و شما را در باغهایی وارد می‌کند که در آن نهرها جاری خواهد بود و بهترین مسکن‌ها به شما عطا خواهد کرد که در باغهای ابد

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

قرار خواهند داشت؛ همین است کامرانی بزرگ. و نعمت دیگری را نیز عطا خواهد کرد که شما دوست دارید، یعنی نصرت خداوند و فتحی که عنقریب بدست خواهد آمد؛ و بشارت آن را به اهل ایمان ده، (ای پیامبر). ای اهل ایمان، ناصر خداوند شوید، همانگونه که عیسی بن مریم به حواریون گفته بود: چه کسی در راه الله ناصر من می‌شود؟ حواریون پاسخ دادند: ما ناصر خداوند هستیم."

تمام تلاش‌ها و کارهایی که در گذشتهٔ دور و نزدیک بمنظور حفاظت، بقا و تجدید و احیای دین انجام داده شده، برای برآوردن همین تقاضای دین بوده. ماخذ و منبع هر نوع جد و جهدی که برای دین در تاریخ ملت با زبان و قلم، تیغ و سنان و درهم و دینار صورت گرفته، همین "نصرت" است. اگر زمانی ایمان چنین تقاضایی کند، هیچ چیز این دنیا نباید برای بندهٔ مؤمن از آن عزیزتر باشد. ازین‌رو، زمانیکه در دعوت نبی کریم «ﷺ» موقع آن رسید، قرآن فرمود:

قُلْ: إِن كَانَ ءَابَآؤُكُمْ وَأَبْنَآؤُكُمْ وَإِخْوَٰنُكُمْ وَأَزْوَٰجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَٰلٌ ٱقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَٰرَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَٰكِنُ تَرْضَوْنَهَآ أَحَبَّ إِلَيْكُم مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَجِهَادٍ فِى سَبِيلِهِۦ فَتَرَبَّصُوا۟ حَتَّىٰ يَأْتِىَ ٱللَّهُ بِأَمْرِهِۦ ۗ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْفَٰسِقِينَ.(التوبه ۹:۲۴)

"به آنها بگو (ای پیامبر) که اگر پدران و پسران شما، برادران شما، همسران شما، خانوادهٔ شما و مالی که کسب کرده‌اید و تجارتی که از بی‌رونقی آن می‌ترسید و خانه‌های شما که می‌پسندید، نزد شما از الله و رسول او و جهاد در راه او عزیزتر هستند، پس در انتظار باشید، تا زمانی که خداوند فیصلهٔ خود را صادر کند. و (بدانید که) الله چنین مردم بدعهد را راه یاب نمی‌سازد."

اگر احساسات، تعصبات، جانبداری‌ها و منافع و خواهشات انسان سعی کند او را از راه انصاف منحرف کنند، مطالبهٔ همین ایمان است که بندهٔ مؤمن نه تنها اینکه بر حق و انصاف پابرجا بماند، بلکه اگر ایمان مطالبهٔ ادای گواهی کند، پس با بهای جان باید این مطالبهٔ آن را برآورده سازد، حق بگوید و در مقابل حق سر خم کند، انصاف کند، بر انصاف شهادت دهد و در عقیده و عمل خود بجز انصاف هیچ‌گاه هیچ چیز دیگر را اختیار نکند. قرآن تعبیر «**قیام بالقسط**» را برای آن انتخاب نموده است:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ كُونُوا۟ قَوَّٰمِينَ بِٱلْقِسْطِ شُهَدَآءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمْ أَوِ ٱلْوَٰلِدَيْنِ وَٱلْأَقْرَبِينَ ۚ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَٱللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا ۖ فَلَا تَتَّبِعُوا۟ ٱلْهَوَىٰٓ أَن تَعْدِلُوا۟ ۚ وَإِن تَلْوُۥٓا۟ أَوْ تُعْرِضُوا۟ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا.(النساء ۴:۱۳۵)

"ای اهل ایمان، عدالت برپا دارید، با ادای شهادت آن برای خداوند، هرچند علیه نفس خود شما یا پدر و مادر و اقارب باشد. توانگر باشد یا نادار، صرف خداوند نسبت به هر دو ذیحق‌تر است (که قانون او رعایت شود)، پس (با رها کردن هدایت خداوند)، از خواهشات پیروی نکنید که در نتیجهٔ آن از حق دور شوید و (به خاطر داشته باشید که) اگر سعی کنید (سخن حق و انصاف را) تحریف کنید یا (از آن) اعراض کنید، لازماً برای آن مجازات خواهید شد، چون هر آنچه انجام می‌دهید، خداوند از آن خوب آگاه است."

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ كُونُوا۟ قَوَّٰمِينَ لِلَّهِ شُهَدَآءَ بِٱلْقِسْطِ ۖ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَـَٔانُ قَوْمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعْدِلُوا۟ ۚ ٱعْدِلُوا۟ هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ ۖ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرٌۢ بِمَا تَعْمَلُونَ.(المائده ۵:۸)

"ای اهل ایمان، (تقاضای این عهد و میثاق است که) برای خداوند قیام کنید، با ادای شهادت به عدل، و دشمنی یک قوم هم شما را بر آن ندارد که از انصاف دور شوید. انصاف کنید، که به تقوا نزدیک‌تر است و از خداوند بترسید، بی‌شک خداوند از آنچه می‌کنید آگاه است."

هدفی که برای این دین در قرآن بیان شده، در اصطلاح قرآن "تزکیه" است. منظور از آن این است که زندگی انفرادی و اجتماعی انسان از آلایش‌ها پاک گردیده، فکر و عمل او در سمت صحیح و درست نشو و نما داده شود. در

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

جای جای قرآن مجید بیان شده که هدف نهایی انسان بهشت برین و پادشاهی "رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً" است و ضمانت رسیدن به این مقامِ فوز و فلاح صرف برای کسانی وجود دارد که نفس خود را در این دنیا تزکیه کنند:

قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّىٰ وَذَكَرَ ٱسْمَ رَبِّهِۦ فَصَلَّىٰ. بَلْ تُؤْثِرُونَ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا. وَٱلْأَخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰٓ.(الاعلی ۱۴:۸۷ – ۱۷)

"بی‌تردید فلاح یافت کسی که پاکیزگی اختیار کرد و برای این کار نام رب خود را یاد کرد، سپس نماز خواند. (مردم، شما هیچ دلیلی ندارید)، بلکه زندگی دنیا را ترجیح می‌دهید، در حالیکه آخرت از آن بهتر است و پایدار نیز."

بنابراین، همین تزکیهٔ نفس است که غایت و هدف نهایی را در دین دارد. پیامبران خدا برای همین هدف فرستاده شدند و تمام دین به منظور دستیابی به همین هدف و رهنمایی انسان در رسیدن به آن نازل شده است. خداوند متعال فرموده است:

هُوَ ٱلَّذِى بَعَثَ فِى ٱلْأُمِّيِّـۧنَ رَسُولًا مِّنْهُمْ، يَتْلُوا۟ عَلَيْهِمْ ءَايَـٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلْكِتَـٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ.(الجمعه ۲:۶۲)

"اوست که در میان امی‌ها، رسولی از میان آنها برانگیخته است که آیات او را بر آنها تلاوت می‌کند و آنها را تزکیه می‌نماید و بدین بمنظور به آنها قانون و حکمت می‌آموزد."

سلوک و رویه‌ای که باید پیروان این دین برای عمل به آن در پیش گیرند، "احسان" نامیده می‌شود. احسان به معنای انجام یک کار به بهترین شکل و صورت آن است. هنگامی که یک عمل در دین به شکلی انجام داده شود که روح و شکل آن با توازن کامل با همدیگر مطابقت داشته باشند و هر جزء تشکیل دهندهٔ عمل رعایت و در نظر گرفته شود و در جریان آن انسان فکر کند که در حضور خداوند ایستاده است، به آن "احسان" گفته می‌شود:

وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُۥ لِلَّهِ، وَهُوَ مُحْسِنٌ، وَٱتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَٰهِيمَ حَنِيفًا.(النساء ۱۲۵:۴)

"(منافقین، مشرکان را بر اهل ایمان ترجیح می‌دهند) و (نمی‌دانند که) دین چه کسی می‌تواند بهتر از شخصی باشد که خود را به خداوند تسلیم کرد و نیکوکار بود و از آیین ابراهیم پیروی کرد، که کاملاً یکتا پرست بود."

نبی کریم «ﷺ» این موضوع را در اسلوب بلیغ خود چنین بیان فرموده:

الإحسان أن تعبد الله كأنك تراه، فإن لم تكن تراه فإنه يراك. (مسلم، شماره ۹۳)

""احسان" این است که عبادت خداوند را به شکلی انجام دهید که گویا او را می‌بینید، چون اگر او را نمی‌بینید، او به هر حال شما را می‌بیند."

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

www.javedahmadghamidi.com
www.al-mawrid.org

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

حصۂ اول

الحکمہ

www.javedahmadghamidi.com
www.al-mawrid.org

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

www.javedahmadghamidi.com
www.al-mawrid.org

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

ایمانیات

ایمان یک اصطلاح قدیمی دینی است. مادهٔ "امن" در زبانی عبرانی نیز وجود دارد و برای افادهٔ مفهوم صدق و اعتماد استفاده می‌شود. واژهٔ "آمین" از همین کلمه گرفته شده که توسط آن ما چیزی را تصدیق می‌کنیم. قرآن، واژهٔ ایمان را در همین مفهوم استفاده نموده است. بنابراین، زمانیکی یک چیز با یقین کامل دل قبول شود، به آن ایمان گفته می‌شود. اصل آن ایمان بر خداوند است. اگر انسان پروردگار خود را به نحوی قبول کند که دل و ذهن خود را بالکل در آخرین درجهٔ تسلیم و رضا به او بسپارد، در اصطلاح قرآن او مؤمن است. امام حمید الدین فراهی در تفسیر خود تحریر نموده:

"...پس یقینی که با همهٔ لوازم و شرایط خشیت، توکل و اعتقاد حاصل شود، ایمان است. هر شخصی که بر الله متعال، آیات او و احکام او ایمان آورد، همهٔ امور و دار و ندار خود را به او تسلیم کند، بر فیصله‌های او راضی شود، مؤمن است."

همین حقیقت ایمان است که بر مبنای آن قرآن تقاضا می‌کند که بر علاوهٔ تصدیق دل، قول و فعل انسان هم باید بر آن شاهد باشد؛ بدین جهت هر نیکی را او ویژهٔ ایمان می‌داند و وصف لازم دارنده‌گان ایمان قرار می‌دهد. در روایاتی که موضوعاتی چون: مسلمان کسی‌ست که از دست و زبان او دیگران در امان باشند،[۱] ایمان دارای بیش از هفتاد شاخه است که یکی از آن شرم و حیاست،[۲] هر کسی که بر الله و روز قیامت ایمان دارد، باید با همسایه حسن سلوک داشته باشد، به مهمان احترام کند و سخن نیک گوید و یا خاموش بماند،[۳] بیان گردیده اند، به همین جوهر ایمان اشاره می‌کنند. از این معلوم می‌شود که ذکر عمل صالح بعد از ایمان در قرآن مجید، به عنوان یک نوع وضاحت می‌آید و دقیق همانند این است که بعد از عام، خاص ذکر می‌شود. امام فراهی می‌نویسد:

"... محل ایمان دل و عقل است و در امور عقل و دل انسان نه صرف اینکه می‌تواند دیگران را فریب دهد، بلکه بسا اوقات خود نیز در فریب قرار می‌داشته باشد. او تصور می‌کند که مؤمن است، حالانکه مؤمن نمی‌باشد. به این سبب، دو شاهد برای ایمان مقرر گردیده اند: یک قول، دوم عمل. چونکه قول هم ممکن است دروغین باشد، کسی که محض به زبان بر ایمان اقرار می‌کند، مؤمن قرار داده نمی‌شود، بلکه لازم شد عمل انسان نیز ایمان او را تصدیق کند." (نظام القرآن، ۳۹۶)

خداوند متعال می‌فرماید:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ. الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ. أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ. (الانفال ۸:۲ – ۴)

---

[۱] بخاری، شماره ۱۰. مسلم، شماره ۱۶۲.

[۲] بخاری، شماره ۹. مسلم، شماره ۱۵۳.

[۳] بخاری، شماره ۶۰۱۹. مسلم، شماره ۱۷۶.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

"(بدان)، اهل ایمان کسانی اند که چون خداوند ذکر شود، دل‌هایشان بترسد، و چون آیات او بر آنان خوانده شود، یفزاید و (در هر مسئله‌ای) بر پروردگار خود توکل می‌کنند. کسانی که نماز برپا می‌دارند و از آنچه به ایشان روزی داده ایم، (در راه ما) انفاق می‌کنند. اینانند که مسلمانان واقعی اند. برای آنان نزد پروردگارشان درجات است، مغفرت است و رزق نیکو است."

به همین ترتیب، خداوند متعال فرموده است:

إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَٰهَدُوا بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ.(الحجرات ۱۵:۴۹)

"(به خاطر داشته باشید)، مؤمنان در حقیقت کسانی اند که بر خداوند و رسول او ایمان آوردند، سپس در شک قرار نگرفتند و با مال و جان خود در راه خداوند جهاد کردند. همینها اهل راستی اند."

تردیدی نیست که از لحاظ قانونی هر شخصی که به زبان خود بر اسلام اعتراف می‌کند، مؤمن است. همچنان، این ایمان او را نمی‌توان زیاد یا کم خواند. اما تا جاییکه ایمان حقیقی مطرح است، آن به هیچ وجه چیز جامد نیست. آیت سورهٔ انفال که در فوق نقل شده واضح می‌سازد که با ذکر خداوند و تلاوت آیات او و ظهور آنها در آفاق و انفس، ایمان فزونی میابد. قرآن مجید ایمان را به درختی تشبیه نموده که ریشه‌های آن در اعماق زمین فرو رفته و شاخ‌های آن در پهنای آسمان گسترش یافته باشد:

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِى ٱلسَّمَآءِ تُؤْتِىٓ أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍۭ بِإِذْنِ رَبِّهَا ۗ وَيَضْرِبُ ٱللَّهُ ٱلْأَمْثَٰلَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ.(ابراهیم ۲۴:۱۴ – ۲۵)

"آیا ندیده‌ای که خداوند مثل کلمهٔ طیبه را چگونه بیان کرده است؟ کلمهٔ طیبه همانند شجرهٔ طیبه است که ریشه‌های آن در زمین فرو رفته باشد و شاخ‌های آن در آسمان گسترش یافته باشد. او میوه‌اش را در هر فصل با اذن پروردگار خود می‌دهد. (این مثل کلمهٔ طیبه است) و خداوند مثل‌ها را برای مردم بیان می‌کند تا متذکر شوند."

استاد امام امین احسن اصلاحی، این ارشاد خداوندی را چنین توضیح می‌دهد.

"مراد از کلمهٔ طیبه در آیت فوق، واضح است که کلمهٔ ایمان است. الله متعال، آن را با چنان یک درخت ثمرباری تمثیل نموده که ریشه‌های آن در اعماق زمین فرو رفته باشند و شاخ‌های آن بطور کامل در فضا گسترش یافته باشند و در هر فصل به فضل پروردگار خود مستمراً ثمرباری می‌کند. مقصود از فرو رفتن ریشه‌ها در اعماق زمین، رسوخ و استحکام آن در فطرت انسانی‌ست؛ یعنی همانند نباتی نیست که در کثافات روییده و دارای هیچ ریشه‌ای نیست، لطمهٔ معمولی حوادث هم او را ریشه‌کن نموده دور افگند، مانند کلمهٔ کفر که قرآن در رابطه به آن فرموده: "اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ"[۴] (که از زمین کنده شده و قراری ندارد)، بلکه بر عکس، ایمان همانند یک درخت تناوری‌ست که ریشه‌های آن به اندازه‌ای عمیق و پایدار می‌باشند که اگر طوفانی هم بر آن بگذرد، ذره‌ای بر آن اثر نکند. بعد از آن راجع به فیض‌بخشی و ثمرباری آن فرموده که همانند یک درخت خشکیده و بی‌ثمر نیست که نه کسی از سایهٔ آن مستفید شده بتواند نه از میوهٔ آن، بلکه تحت سایهٔ شاخ‌های او، که در فضا گسترش یافته اند، قافله‌ها آرام می‌کنند و در هر فصل از آن غذا و آسودگی بدست می‌آورند. روشن است که اشاره به فیوض و برکاتی شده که از ایمان یک شخصِ با ایمان در زندگی خودش و زندگی کسانی پیدا می‌شود که به نحوی با او

[۴] ابراهیم ۲۴:۱۴.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

شرف قرابت پیدا می‌کنند. این فیوض و برکات لازماً صورت علم و عمل، هر دو را بخود می‌گیرد؛ آنها بر ایمان شخص مؤمن شهادت می‌دهند و به سبب آنها مؤمن از جانب الله متعال رفعت و سرفرازی بدست می‌آورد." (تزکیهٔ نفس ۳۲۵)

همینگونه است موضوع کمی در ایمان. اگر انسان به جای اینکه ایمان خود را بطور مداوم با علم نافع و عمل صالح ارتقا دهد، شروع به عمل در تناقض با مقتضیات آن کند، پس کم هم می‌شود، بلکه در برخی حالت‌ها بکلی از بین می‌رود. از آیت "هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ[۵]" (آن روز آنها به کفر از ایمان نزدیک‌تر بودند) و دیگر آیات مشابه آن، همین حقیقت را واضح می‌سازند. قرآن توضیح می‌دهد که ایمان مردمی که گناه را پیشهٔ خود قرار می‌دهند و گناهانشان بر زندگی آنان احاطه می‌کنند یا به اندازه‌ای سرکش می‌شوند که حدود الهی را دانسته و خواسته پامال می‌کنند یا مسلمانی را عمداً به قتل می‌رسانند، اعتبار ندارد و برای ابد در جهنم انداخته خواهند شد، الا اینکه الله متعال بنابر حکمت خود برای کسی فیصلهٔ عفو و درگذر کند. از این لحاظ، قرآن در یک موقع فرموده است که بعد از اجتناب از اطاعت پیامبر «ﷺ»، هیچ دعوای ایمان نزد الله متعال قابل قبول نمی‌باشد:

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا.(النساء۴:۶۵)

"اما نخیر، (ای پیامبر)، سوگند به پروردگارت، آنان هیچ‌گاه مؤمن نخواهند شد، مگر اینکه تنها تو را در حل اختلافات خود به قضاوت بپذیرند، سپس هر آنچه تو فیصله کنی، هیچ دلتنگی‌ای در دل خود بر آن احساس نکنند و با دل و جان در مقابل آن سر تسلیم خم کنند."

برخی ارشادات نبی کریم «ﷺ» هم این حقیقت را واضح می‌سازد. پیامبر «ﷺ» فرموده است:

زمانیکه زانی مرتکب زنا می‌شود، مؤمن نمی‌باشد و هنگامیکه سارق ارتکاب سرقت می‌کند، مؤمن نمی‌باشد، وقتی شخصی شراب می‌نوشد، مؤمن نمی‌باشد.

هیچ یک از شما، تا زمانی که من از پسر، پدر و تمام سایر مردم برایش عزیزتر نشوم، نمی‌تواند مؤمن باشد.

قسم به ذاتی که جانم در اختیار اوست، بنده تا زمانی نمی‌تواند مؤمن باشد که آنچه را به خود می‌پسندد برای برادر خود نپسندد.

انسان اگر (در دایرهٔ اختیار خود) بدی ببیند، پس باید با دست خود از آن جلوگیری کند، اگر جرأت آن را ندارد، سعی کند با زبان از آن جلوگیری کند، اگر این کار را نیز نمی‌تواند انجام دهد، پس در دل از آن نفرت کند، لیکن بعد از این ایمان هیچ درجه‌ای ندارد.

از این معلوم می‌شود که ایمان و عمل، لازم و ملزوم یکدیگرند. لهذا، چنانیکه لازم است ایمان همرا با عمل باشد، عمل نیز باید با ایمان یکجا شود. این نکته را قرآن در همه جا به حیث شرط اولیه برای نجات تعیین نموده است. دلیل آن این است که انسان اگر دانسته و قصداً از ایمان بر پروردگار یا آیت‌های او انکار کند و یا بر او افترا

[۵] آل عمران ۳: ۱۶.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

ببنند و شریکی برایش قایل شود، این کار او استکبار است و قرآن در مورد استکبار با صراحت گفته است که اگرچه شتر می‌تواند از سوراخ سوزن درآید، اما یک شخص متکبر نمی‌تواند وارد جنت شود:

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا بِـَٔايَـٰتِنَا وَٱسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَٰبُ ٱلسَّمَآءِ وَلَا يَدْخُلُونَ ٱلْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ ٱلْجَمَلُ فِى سَمِّ ٱلْخِيَاطِ. وَكَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلْمُجْرِمِينَ. لَهُم مِّن جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِن فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ. وَكَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلظَّـٰلِمِينَ.(الاعراف ۴۰:۷ - ۴۱)

"مسلم است که کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و تکبر ورزیده، از آن روی برتافتند، درهای آسمان به روی آنها گشوده نخواهد شد و آنها هرگز به جنت وارد نخواهند شد، مگر اینکه شتر از سوراخ سوزن درآید. (گوش فرا دهید)، اینچنین مجازات می‌کنیم مجرمین را. برای آنها بستر دوزخ و روی آنها پوشش‌ها خواهد بود. (بشنوید)، اینچنین کیفر می‌دهیم ظالمان را."

الله متعال فرموده است که بعد از محرومی از ایمان، هر عمل بی‌بنیاد است. اینگونه اعمال، به خاکستری می‌ماند که تندباد یک روز طوفانی بطور کامل آن را محو نموده باشد. روز قیامت، این اعمال ذره‌ای هم ارزش نخواهند داشت تا آنها بتوانند آن را در حضور خداوند پیش کنند. تمام آنچه کسب کرده اند در آنجا به خاک تبدیل خواهد شد و تنها وبال آن باقی خواهد ماند:

مَّثَلُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَـٰلُهُمْ كَرَمَادٍ ٱشْتَدَّتْ بِهِ ٱلرِّيحُ فِى يَوْمٍ عَاصِفٍ. لَّا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَىْءٍ. ذَٰلِكَ هُوَ ٱلضَّلَـٰلُ ٱلْبَعِيدُ.(ابراهیم ۱۸:۱۴)

"کسانی که بر پروردگار خود کفر ورزیدند، مثال اعمال‌شان مانند خاکستری‌ست که باد تند و تیزی در روز طوفان بر آن وزیده باشد. هر آنچه آنها انجام داده باشند، هیچ چیزی از آن حاصل آنها نخواهد شد. همین است گمراهی دور و دراز."

در سورهٔ نور، اعمال اشخاص محروم از ثروت ایمان به سراب یک صحرای غیر قابل زیست تشبیه گردیده که بجز فریب نظر، هیچ حقیقتی ندارد. شخص تشنه آن را آب فکر نموده به سوی آن می‌شتابد، اما وقتی به آن می‌رسد، حقیقت ظاهر می‌شود و می‌داند که چیزی را که او امواج آب فکر می‌کرد در واقع ریگ درخشنده بود:

وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا أَعْمَـٰلُهُمْ كَسَرَابٍۭ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ ٱلظَّمْـَٔانُ مَآءً حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَهُۥ لَمْ يَجِدْهُ شَيْـًٔا وَوَجَدَ ٱللَّهَ عِندَهُۥ فَوَفَّىٰهُ حِسَابَهُۥ. وَٱللَّهُ سَرِيعُ ٱلْحِسَابِ.(۳۹:۲۴)

"بر خلاف این، مثل اعمال کسانی که منکر (این روشنی) هستند مانند سرابی‌ست در صحرای وسیع، که تشنه آن را آب پندارد، وقتی به آن نزدیک شود، آن را هیچ یابد. البته خداوند را نزد خود یابد، که حسابش را کامل و تمام دهد و خداوند هیچ‌گاه در محاسبه دیر نمی‌کند."

این است ایمانی‌که قرآن از پیروان خود مطالبه می‌کند. ایمان مشتمل بر پنج مورد ذیل است.

۱- ایمان بر الله؛

۲- ایمان بر فرشته‌ها؛

۳- ایمان بر پیامبران؛

۴- ایمان بر کتاب‌ها؛

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

۵- ایمان بر روز جزا.

خداوند متعال می‌فرماید:

ءَامَنَ ٱلرَّسُولُ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِ مِن رَّبِّهِۦ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَۚ كُلٌّ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ لَا نُفَرِّقُ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّن رُّسُلِهِۦۚ وَقَالُواْ سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَاۖ غُفۡرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيۡكَ ٱلۡمَصِيرُ.(البقره ۲۸۵:۲)

"پیامبر بر آنچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده، ایمان آورده، و نیز کسانی که بر او ایمان آورده اند. همهٔ آنها بر الله و بر فرشته‌های او و بر کتاب‌های او و بر پیامبران او ایمان آوردند. (آنها اعتراف می‌کنند که) ما بین پیامبران خداوند هیچ فرقی قایل نمی‌شویم و گفتند: شنیدیم و سر اطاعت خم کردیم؛ پروردگارا، ما مغفرت تو را خواهانیم و (می‌دانیم که) برگشت ما به سوی توست."

ایمان بر الله

هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِۖ هُوَ ٱلرَّحۡمَٰنُ ٱلرَّحِيمُ. هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ. ٱلۡمَلِكُ ٱلۡقُدُّوسُ ٱلسَّلَٰمُ ٱلۡمُؤۡمِنُ ٱلۡمُهَيۡمِنُ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡجَبَّارُ ٱلۡمُتَكَبِّرُۚ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يُشۡرِكُونَ. هُوَ ٱللَّهُ ٱلۡخَٰلِقُ ٱلۡبَارِئُ ٱلۡمُصَوِّرُ. لَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ يُسَبِّحُ لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ.(الحشر ۲۲:۵۹ – ۲۴)

"(آنها همواره به خاطر داشته باشند که) اوست خداوندی که جز او هیچ معبودی وجود ندارد، غیب و حاضر را می‌داند، سراسر رحمت است، شفقت او ابدی‌ست. اوست خداوندی که جز او هیچ الهی وجود ندارد، پادشاه، آن هستی منزه، تماماً سلامتی، امن دهنده، نگهبان، غالب، بسیار قدرتمند، مالک کبریائی. پاک است خداوند از آنچه آنها شریک او قرار می‌دهند. همانا اوست خداوند، ایجاد کننده، نوآفرین، صورتگر. تمام نام‌های نیک از آن اوست. تمام آنچه در آسمان‌ها و زمین است تسبیح او را می‌گویند و او قدرتمند است، بسیار با حکمت است."

الله نام هستی‌ای است که خالق زمین و آسمان و تمام مخلوقات است. الف لام در آن برای تعریف آمده و این نام از آغاز برای پروردگار عالم مختص شده بود. نام الله قبل از نبی «ﷺ» در عرب جاهلیت هم در همین مفهوم استفاده می‌شد. در باقیات دین ابراهیمی‌ای که برای عرب‌ها در میراث مانده بود، این واژه نیز شامل بود. الله متعال در سورهٔ عنکبوت فرموده است:

وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَسَخَّرَ ٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ لَيَقُولُنَّ: ٱللَّهُۖ. فَأَنَّىٰ يُؤۡفَكُونَ ؟ ٱللَّهُ يَبۡسُطُ ٱلرِّزۡقَ لِمَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦ وَيَقۡدِرُ لَهُۥۚ. إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ. وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّن نَّزَّلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَحۡيَا بِهِ ٱلۡأَرۡضَ مِنۢ بَعۡدِ مَوۡتِهَا لَيَقُولُنَّ: ٱللَّهُۚ. قُلِ: ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِۚ. بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡقِلُونَ.(العنکبوت ۶۱:۲۹ – ۶۳)

"و اگر از آنان بپرسی که آسمان‌ها و زمین را چه کسی آفریده و مهتاب و آفتاب را چه کسی مسخر کرده است، لازماً خواهند گفت که الله. پس چگونه منحرف می‌شوند! (آیا معبودهایشان به آنها غذا می‌دهند؟ هرگز نه)، خداوند رزق هر کی را بخواهد از میان بنده‌گان خود، وسعت می‌دهد و از هر کی را بخواهد، تنگ می‌گیرد. بی‌تردید، خداوند همه چیز را می‌داند. و اگر از آنها بپرسی که چه کسی از آسمان آب نازل کرد، سپس زمین را بعد از مردن آن زنده کرد، لازماً خواهند گفت که الله. بگو، سزاوار سپاس نیز صرف خداوند است، اما بیشتر آنان نمی‌دانند."

قرآن ما را آگاه می‌سازد که اعتراف بر ربوبیت خداوند چیزی‌ست که از ازل در فطرت انسان ودیعت شده است.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

قرآن بیان می‌دارد که این رویداد به شکل یک عهد و میثاق صورت گرفت. این عهد را قرآن به عنوان یک واقعهٔ حقیقی ذکر می‌کند. انسان برای آزمایش به این دنیا فرستاده شده است، لذا در حالیکه رویداد مذکور از خاطرهٔ وی محو گردید، اما حقیقت آن بر صفحهٔ قلب وی نقش بسته و به اعماق ذهن وی ضمیمه شده است؛ هیچ چیز نمی‌تواند آنرا محو کند. اگر در محیط چیزی مانع نشود و این واقعه به خاطر انسان آورده شود، او به طرف آن به همان صورت شتابان خواهد رفت که یک طفل به سوی مادر با شتاب می‌رود، در حالیکه طفل هرگز خود را در حال بیرون آمدن از شکم مادر ندیده است؛ او با این یقین به سوی مادر می‌شتابد که گویا از قبل مادر خود را می‌شناخت. انسان احساس می‌کند که این اعتراف بر وجود خداوند، پاسخی‌ست برای مطالبهٔ یک نیاز فطری‌ای که در درون او موجود است. زمانی که انسان این پاسخ را درمی‌یابد، گویا با آن تمام نیازهای روان وی نیز جای خود را یافته‌اند. قرآن ادعا می‌کند که شهادت مذکور نفس انسان چنان قطعی است که تا جاییکه ربوبیت خداوند مطرح است، هر انسان تنها بر مبنای همین شهادت در حضور خداوند مسؤول خواهد بود. الله متعال فرموده است:

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِيٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ ؟ قَالُوا: بَلَىٰ شَهِدْنَآ أَن تَقُولُوا يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَٰذَا غَٰفِلِينَ أَوْ تَقُولُوٓا: إِنَّمَآ أَشْرَكَ ءَابَآؤُنَا مِن قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِّن بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ ٱلْمُبْطِلُونَ؟ وَكَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلْآيَٰتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ.(الاعراف ۷: ۱۷۲ – ۱۷۴)

"(ای پیامبر)، زمانی را نیز به آنها یادآوری کن که پروردگار تو نسل‌های بنی آدم را از پشت‌های آنان برگرفت و ایشان را بر خودشان شاهد قرار داد. (او پرسید): آیا رب شما نیستم؟ آنها پاسخ دادند: بلی، (بی‌تردید رب ما هستی)، ما شهادت می‌دهیم. این کار را به این دلیل انجام دادیم تا مبادا روز قیامت بگوئید که ما از این بی‌خبر بودیم یا عذر پیش کنید که پدران و نیاکان ما از پیش شرک آورده بودند و ما بعداً اولاد آنها شدیم، پس آیا در پاداش این اعمال نادرست ما را هلاک خواهی کرد؟ و اینچنین آیات خود را با تفصیل بیان می‌کنیم تا بر مردم حجت قایم باشد و به این دلیل که آنها رجوع کنند."

بر علاوهٔ رهنمایی باطن انسان، به او توانایی اعطا شده که از آنچه با حواس ظاهری خود می‌بیند، می‌شنود، احساس می‌کند، بعضی حقایق را استنباط کند که فراتر از حواس اوست. یک مثال سادهٔ آن، قانون جاذبه است. اگر سیب از درخت کنده می‌شود پس بر زمین می‌افتد. سنگ را اگر بخواهید از زمین بردارید، باید از نیرو کار بگیرید. بالا رفتن از زینه‌ها در مقایسه با فرود آمدن از آنها همیشه مشکل‌تر است. مهتاب و ستاره‌ها در آسمان گردش می‌کنند. انسان این چیزها را برای قرن‌ها مشاهده می‌کرد، تا زمانی که نیوتن یک روز کشف کرد که همهٔ اینها نتیجهٔ قانون جاذبه است. این قانون در ذات خود غیر قابل مشاهده است، اما اکنون تمام دنیا آن را به عنوان یک حقیقت علمی می‌پذیرد چون این نظریه با تمام حقایق معلوم مطابقت دارد. با این نظریه می‌توان همهٔ مشاهدات را توجیه کرد و هیچ نظریهٔ دیگری تا هنوز بیان نشده که تا این اندازه با حقایق مطابقت داشته باشد.

روشن است که این استنباطِ غیر محسوس از محسوس است. وقتی انسان این استعداد خود را بکاربرده، کائنات گسترش یافته در گرد و پیش خود را مطالعه می‌کند، مطالعهٔ او نیز بر این حقیقتِ نهفته در باطن وی شهادت می‌دهد.

انسان می‌بیند که هر چیز دنیا ظهور معجزه‌آسای حسنِ تخلیق است؛ هر چیز دارای هدف نهایت بلند است و در همه چیز تدبیر خارق‌العاده وجود دارد؛ حکمت، منفعت و نظم و ترتیب حیرت انگیز وجود دارد؛ میخانیک و ریاضی بی‌مثالی وجود دارد که هیچ توجیه آن بجز این شده نمی‌تواند که او یک خالق دارد و خالق آن نیروی نابینا و ناشنوا

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

نیست بلکه یک ذهن لایتناهی‌ست. چون اگر ظهور قدرت توسط هستی علیم و حکیم صورت نگرفته باشد، باید جبر محض باشد، اما این یک حقیقت است که چنین نیست، بلکه در آن توازن بی اندازه وجود دارد، مناسبت و تطابق بی‌نهایت وجود دارد، منافع خارق‌العاده و تغییرات نادر و شگفت‌انگیز از آن ناشی می‌شود که هیچ‌گاه ممکن نیست بدست نیروی بدون سمع و بصر ایجاد شود.

این یک حقیقت غیر قابل تردید است. عقل انسان به هیچ وجه نمی‌تواند بغیر از پذیرفتن آن آرام گیرد و مطمئن شود. بدین سبب، قرآن می‌فرماید که صرف ایمان بر خداوند است که زمین و آسمان را روشن می‌سازد. سینهٔ انسان از ایمان بر خداوند مطلع انوار می‌گردد. اگر ایمان بر خداوند وجود نداشته باشد، دنیا عالَم تاریکی‌ها و یک ظلمت‌کده است:

ٱللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ مَثَلُ نُورِهِۦ كَمِشۡكَوٰةٖ فِيهَا مِصۡبَاحٌۖ ٱلۡمِصۡبَاحُ فِي زُجَاجَةٍۖ ٱلزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوۡكَبٞ دُرِّيّٞ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٖ مُّبَٰرَكَةٖ زَيۡتُونَةٖ لَّا شَرۡقِيَّةٖ وَلَا غَرۡبِيَّةٖ يَكَادُ زَيۡتُهَا يُضِيٓءُ وَلَوۡ لَمۡ تَمۡسَسۡهُ نَارٞۚ نُّورٌ عَلَىٰ نُورٖۗ يَهۡدِي ٱللَّهُ لِنُورِهِۦ مَن يَشَآءُۚ وَيَضۡرِبُ ٱللَّهُ ٱلۡأَمۡثَٰلَ لِلنَّاسِۗ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ.(النور ۳۵:۲۴)

"خداوند نور آسمان‌ها و زمین است. مثال نورش (در دل انسان) مانند چراغ‌دانی‌ست که در آن چراغ است؛ و آن چراغ در میان قندیل بلورین است. قندیل بلورین همانند یک ستارهٔ درخشان است. از روغن چنان یک درخت شاداب زیتون افروخته می‌شود که نه از شرق است و نه از غرب. روغن آن (به حدی شفاف است) گویا بدون لمس آتش خواهد گرفت. نور بر فراز نور. هر کسی را خداوند بخواهد، هدایت این نور را به او عطا می‌کند. خداوند این مثل‌ها را جهت رهنمایی مردم بیان می‌کند و خداوند از همه چیز آگاه است."

علی رغم اینکه شواهد مزبور کافی بودند، اما جهت اتمام حجت بر مردم، خداوند متعال ترتیب اضافی تدارک دیدند و آن اینکه بشریت را با انسانی آغاز کردند که سخن خداوند را شنید، فرشته‌های او را دید و به اینصورت، در مورد مشاهدهٔ بدون واسطهٔ حقیقت گواهی داده از این دنیا رفت تا این علم او نسلاً بعد نسلٍ به اولاد او برسد و تصور خداوند در هیچ عصر و دورهٔ زندگی بشریت، در هیچ نقطهٔ زمین، در هیچ قریه‌ای و برای هیچ نسلی هرگز بی‌گانه نشود. قرآن بیان می‌کند که بعد از تخلیق آدم و حوا، به برخی مخلوقات برتر از آنها حکم داده شد که در مقابل آنان سجده کنند. مقصود از آن، آگاه ساختن آنان از این حقیقت بود که فلاح اصلی به دلیل خلق شدن از نور یا نار نیست، بلکه در اطاعت و فرمانبرداری از الله متعال است. قرآن بیان می‌کند که همهٔ آنها سجده کردند، مگر ابلیس؛ او از سجده کردن ابا ورزید. بعد از آن، به آدم و حوا گفته شد در یک باغی زندگی کنند که سامان لازم برای تمام نیازهای آنها در آن مهیا بود، اما میوهٔ یک درخت برای آنها ممنوع قرار داده شد. این درخت، همان شجرهٔ تناسل بود که ثمر آن وسیلهٔ بقای ما در دنیاست. الله متعال آدم و حوا را از این درخت منع فرمود و آنها را خبردار کرد که ابلیس دشمن آشکار شماست؛ او حتماً سعی خواهد کرد شما را به نافرمانی وادارد. آخرکار، همین کار شد و ابلیس در لباس یک ناصح مشفق و خیرخواه به آنها آمد و گفت که راز زندگی جاودان وپادشاهی ابدی در میوهٔ همین درخت است که از آن محروم شده‌اید. آنان در نتیجهٔ ترغیب و تحریص ابلیس آماده شدند و از هیجان غیر معمولی‌ای که در خواهش این میوه بر انسان طاری می‌شود، مغلوب گردیده، از آن خوردند. از این واضح می‌شود که بزرگ‌ترین امتحانی که به آنها پیش خواهد آمد، از راه غرور و خواهش جنسی خواهد بود. بنابراین، به آنها حکم داده شد که از این باغ برون شوید و در جای دیگری بر زمین برای خود جای استقرار انتخاب کنید. آدم بر این کار خود نادم شد و به سوی پروردگار خود متوجه شد. بعد از رجوع او، الله متعال توفیق توبه به او عنایت کرد و کلمات بسیار متناسب را به او القا

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

فرمود و توبهٔ او را پذیرفت:

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَٰٓئِكَةِ ٱسْجُدُوا۟ لِـَٔادَمَ فَسَجَدُوٓا۟ إِلَّآ إِبْلِيسَ. أَبَىٰ وَٱسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ ٱلْكَٰفِرِينَ. وَقُلْنَا: يَٰٓـَٔادَمُ ٱسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ ٱلْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَٰذِهِ ٱلشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ. فَأَزَلَّهُمَا ٱلشَّيْطَٰنُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ. وَقُلْنَا: ٱهْبِطُوا. بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ. وَلَكُمْ فِى ٱلْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَٰعٌ إِلَىٰ حِينٍ. فَتَلَقَّىٰٓ ءَادَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَٰتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ. إِنَّهُۥ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ.(البقره ۲: ۳۴ – ۳۷)

"و (از بهر فهمیدن امتحان انسان در برنامهٔ ما) واقعه‌ای را نیز به آنها به یادآور که به فرشته‌های خود گفتیم به آدم سجده کنید، پس همگی سجده کردند، بجز ابلیس. او سر باز زد و تکبر ورزید و بدین شکل از جملهٔ منکرین شد. و گفتیم: ای آدم، تو و همسرت، هر دو در این باغ تمسکن گزینید و از هر جای آن بخواهید، با آسودگی خاطر بخورید. البته، به این درخت نزدیک نشوید، که از ظالمان خواهید شد. سپس شیطان آنها را فریب داد و از حالتی که در آن قرار داشتند، آنها را کشیده ماند. و ما گفتیم: (از اینجا) بیرون روید، حالا شما دشمن یکدیگر هستید و تا یک زمان مشخص در زمین خواهید بود و در همانجا نیز زندگی خواهید کرد. سپس آدم چند کلمه (توبه را) از پروردگار خود آموخت (و به وسیلهٔ آنها) توبه کرد. پس توبهٔ او را خداوند با شفقت زیاد قبول کرد. بی‌شک، همانا او عفوکنندهٔ بزرگ است، شفقت او ابدی‌ست."

تنها این نه، بلکه بعد از فرستادن آدم و حوا به دنیا به عنوان اولین انسان‌ها، این اهتمام نیز تا یک مدت روی دست گرفته شد که اگر ابنای آدم بخواهند در بارهٔ قبولیت و عدم قبولیت ایمان و عمل خود در همین دنیا آگاه شوند، بتوانند این کار را انجام دهند. گویا این، حقیقت را برای هر شخصِ آن زمان به درجهٔ تجربه و مشاهده می‌رساند تا آنها هم با مادر و پدر خود در شهادت شامل شوند. برای این کار، مردم قربانی را به خداوند تقدیم می‌نمودند، سپس از آسمان آتش می‌آمد و به عنوان نشانهٔ قبولیت، آن را می‌خورد. آیت ۱۸۳ سورهٔ آل عمران این نوع قربانی را ذکر می‌کند. پسر آدم، هابیل، به دلیل چنین قربانی به قتل رسید. در بایبل آمده که هابیل چوپان بود و قابیل دهقان. یک روز، قابیل یک اندازه از محصول زمین خود و هابیل هدیهٔ زاده‌های اولیهٔ مواشی خود و یک اندازه از چربی آنها را به خداوند پیش کرد. هابیل و هدیهٔ او قبول شدند اما قابیل و هدیه‌اش شرف قبولیت حاصل نکردند. قابیل در نتیجه بسیار خشمگین شد و برادر خود را کشت. قرآن می‌فرماید:

وَٱتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ٱبْنَىْ ءَادَمَ بِٱلْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ ٱلْءَاخَرِ. قَالَ: لَأَقْتُلَنَّكَ. قَالَ: إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ ٱللَّهُ مِنَ ٱلْمُتَّقِينَ. لَئِن بَسَطتَ إِلَىَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِى. مَآ أَنَا۠ بِبَاسِطٍ يَدِىَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ. إِنِّىٓ أَخَافُ ٱللَّهَ رَبَّ ٱلْعَٰلَمِينَ. إِنِّىٓ أُرِيدُ أَن تَبُوٓأَ بِإِثْمِى وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَٰبِ ٱلنَّارِ وَذَٰلِكَ جَزَٰٓؤُا۟ ٱلظَّٰلِمِينَ. فَطَوَّعَتْ لَهُۥ نَفْسُهُۥ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُۥ فَأَصْبَحَ مِنَ ٱلْخَٰسِرِينَ.(المائده ۵:۲۷ – ۳۰)

"به آنها، حکایت دو پسر آدم را بازگو کن، درست درست، هنگامی که هر دو قربانی پیش کردند، قربانی یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. (پس، کسی که قربانی‌اش قبول نشد)، گفت: من تو را خواهم کشت. دیگری پاسخ داد: خداوند صرف قربانی کسانی را قبول می‌کند که از او بیم دارند. حتی اگر تو دست خود را به قصد کشتن من دراز کنی، باز نیز من دست خود را بمنظور قتل تو بر تو نخواهم گذاشت، من از خداوند رب‌العالمین می‌ترسم. می‌خواهم که (چون ارادهٔ قتل مرا کرده‌ای پس) بار گناه خود و مرا تو به دوش کشی و به عنوان دوزخی زندگی کنی. مجازات چنین ظالمان همین است. (بر این هم او دست از قصد خود نکشید) و نفس او بالآخره او را به قتل برادر خود آماده کرد و با کشتن برادرش شامل کسانی شد که خساره خواهند کرد."

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

از این معلوم می‌شود که وجود خداوند یک حقیقت فطری‌ست که تصور آن را انسان از آبای خود با خود آورده است و نفس و ماده با وجود خود بر آن شهادت می‌دهند. اما ذات خداوند چیست؟ صفات او چیست؟ کدام سنن است که او برای ذات خود مقرر فرموده است؟ اگر انسان بخواهد معرفت پروردگار خود را بدست آورد، این سؤالات لازماً در ذهن او بروز می‌کنند. معرفت مذکور برای ایمان ضروری است. وقتی قرآن ایمان بر خداوند را مطالبه نموده است، پاسخ همچون سؤالات را نیز داده است. پاسخ‌های مورد بحث کدام اند؟ ما در اینجا آنها را توضیح می‌دهیم.

ذات

قرآن در مورد ذات خداوند با صراحت تمام فرموده است که هرگز در حیطهٔ ادراک انسان آمده نمی‌تواند، چون هستی‌ای که ذرایع و اسباب ادراک را خلق کرده، اگرچه خود می‌تواند آنها را درک کند و بر آنها احاطه حاصل کند، اما این اسباب به هیچ وجه نمی‌توانند هستی‌ای را احاطه کنند که خالق آنهاست و بر آنها احاطه دارد. نیز باید مد نظر باشد که ادراک ما محض منفعل اند. از جمله حواسی که الله متعال به انسان عطا فرموده، مهم‌ترین آن بصارت است. برای آن به او چشم داده شد، اما وضعیت آنها هم این است که اگر از یک چیز نور منعکس نشود، از دیدن آن قاصر می‌ماند. در سورهٔ انعام آمده است:

لَّا تُدْرِكُهُ ٱلْأَبْصَٰرُ وَهُوَ يُدْرِكُ ٱلْأَبْصَٰرَ ۖ وَهُوَ ٱللَّطِيفُ ٱلْخَبِيرُ.(الانعام ۶:۱۰۳)

"او را دیده‌ها نمی‌تواند دریابند، اما او دیده‌ها را در می‌یابد. او بسیار باریک بین و بسیار با خبر است."

www.javedahmadghamidi.com www.al-mawrid.org

واقعهٔ درخواست دیدن الله متعال از طرف حضرت موسی «علیه السلام» را قرآن به این دلیل نقل نموده که انسان از حدود خود آگاه باشد و همیشه به خاطر داشته باشد که در صورتیکه دیدن الله متعال برای پیامبری ممکن نبود که شرف کلام با خداوند متعال را داشت، پس چی رسد به دیگران. الله متعال فرموده است:

وَلَمَّا جَآءَ مُوسَىٰ لِمِيقَٰتِنَا وَكَلَّمَهُۥ رَبُّهُۥ ۚ قَالَ رَبِّ أَرِنِىٓ أَنظُرْ إِلَيْكَ ۚ قَالَ لَن تَرَىٰنِى وَلَٰكِنِ ٱنظُرْ إِلَى ٱلْجَبَلِ فَإِنِ ٱسْتَقَرَّ مَكَانَهُۥ فَسَوْفَ تَرَىٰنِى ۖ فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُۥ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُۥ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا ۚ فَلَمَّآ أَفَاقَ قَالَ سُبْحَٰنَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلْمُؤْمِنِينَ.(الاعراف ۷:۱۴۳)

"زمانی که موسی بر وقت مقرر شدهٔ ما رسید و پروردگارش با او سخن گفت، التجا کرد: پروردگارا، به من فرصت ده تو را ببینم. فرمود: تو هر گز مرا دیده نمی‌توانی. البته، به این کوه بنگر، اگر بر جای خود برقرار ماند، تو نیز مرا خواهی دید. پس وقتی پروردگار او بر آن تجلی کرد، آن را ریزه ریزه کرد و موسی بی‌هوش شد و افتید. هنگامی که به هوش آمد، گفت: تو پاکی، من در پیشگاهت توبه می‌کنم و (شهادت می‌دهم که) من قبل از همه ایمان آوردم."

استاد امام امین احسن اصلاحی در تفسیر آیات فوق می‌نویسد:

"... الله متعال بمنظور اطمینان‌دهی به حضرت موسی «علیه السلام» به کوه تجلی نمود تا نشان دهد که تاب تجلی ذات خداوند را اگر کوه و جبل ندارد که از هر چیز دیگر سخت‌تر و محکم‌تر است، پس تو که انسان ضعیف البنیان هستی چطور می‌توانی تاب تجلی او را داشته باشی. قوت برداشت انسان محدود است. چشم‌های او روشنی را می‌بیند، اما اگر روشنی از یک حد خاص تجاوز کند، چشم‌ها خیره شده می‌ماند، بلکه بعضی اوقات بینایی در نتیجهٔ آن بکلی سلب می‌شود. گوش‌های او آواز را می‌شنوند، لیکن توان شنوایی آنها هم محدود است؛ اگر صدای رعد یک ذره از حد تجاوز کند، پرده‌های گوش از کار می‌افتند. آفتاب ضرورت ناگزیر زندگی اوست، اما روشنی و حرارت آن صرف تا زمانی برای او حیات‌بخش است که از فاصله‌های دور و دراز و معلوم نیست از چه تعداد پرده‌های و لایحه‌های فضایی گذشته

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

به او برسد؛ اگر روزی به کرهٔ ارض قریب آمده نظری بر او بندازد، تمام جاندارها سوخته به خاک و خاکستر تبدیل شوند. پس وقتی قوت برداشت انسان در برابر مخلوق کائنات به این اندازه ناچیز است، او چطور می‌تواند تاب ذات خداوندی را بیاورد که نور مطلق و از تمام چون و چرا ماوراء و بالاتر است." (تدبر قرآن ۳۶۰/۳)

تردیدی وجود ندارد که اهل ایمان در قیامت پروردگار خود را خواهند دید. از آیت "كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ"[۶] قرآن همین حقیقت معلوم می‌شود. اما دیدن هم درجات مختلف دارد. بنابراین، این روئیت هم به معنای درک خداوند نیست. ماهیت آن غالباً چنین خواهد بود که حجاب‌ها برداشته خواهند شد و مردم پروردگار خود را به شکلی خواهند دید که آفتاب و مهتاب و نجوم و کواکب را می‌بینند؛ حقیقت آن بیش از این نیست که انسان روشنی‌ای را مشاهده می‌کند که از این اجرام فلکی منعکس گردیده به آنها می‌رسد. نبی کریم «ﷺ»، بر اثر استفسار مردم، همین مثال را جهت فهماندن آنها آورد[۷] و فرمود که شما پروردگار خود را به نحوی خواهید دید که بجز یک ردای کبریائی هیچ چیز دیگر در میان حایل نخواهد بود.[۸]

بعد از این، صرف شیوهٔ تشبیه و تمثیل باقی می‌ماند. قرآن همین شیوه را برای توصیف جنت و دوزخ اختیار نموده است. نفس انسان برای مشاهدات عالم رؤیا و مشاهدات روحانی در عالم بیداری نیز شیوهٔ تشبیه و تمثیل را اختیار می‌کند. اما اسلوب مذکور هم ممکن نیست در رابطه به ذات الله متعال اختیار شود. دلیل آن این است که انسان از طریق تشبیه و تمثیل می‌تواند یک نوع تصور را صرف راجع به چیزهایی قایم کند که مانند یا مماثل آن به یک شکلی در وجود او یا بیرون از او موجود باشد. هیچ چیز مانند آن نزد انسان راجع به ذات باری تعالی وجود ندارد، لهذا، دروازهٔ آن هم به روی انسان برای همیشه بسته است. الله متعال فرموده است:

فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ. إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ.(النحل ۷۴:۱۶)

"پس (با قیاس بر خود) برای خداوند مثل‌ها نزنید. حقیقت این است که (ذات و صفات خود را) خداوند می‌داند، شما نمی‌دانید."

www.javedahmadghamidi.com www.al-mawrid.org

صفات

البته صفات الله متعال تا یک اندازه برای انسان قابل درک است. دلیل آن این است که برخی چیزهای متعلق به صفات، اگرچه به اندازهٔ بسیار حقیر و کم باشد، در انسان هم موجود است. الله متعال یک اندازه علم و فهم، قدرت، ربوبیت و رحمت و حکمت خود را به ما نیز عطا فرموده است. با قیاس از آن می‌توانیم تا اندازه‌ای راجع به صفات خداوند آگاهی بدست آوریم. این نکته را به این شکل هم می‌توان فهمید که وجود انسان منفعل است. وجود، اثر فعلی‌ست که در قرآن به اراده، قول، مشیت، کلمه و امر تعبیر گردیده و از فاعل حقیقی صادر می‌شود.[۹] حقیقت شیء

---

[۶] المطففین ۸۳: ۱۵. "هر گز نه، آن روز آنها از پروردگار خود محروم ساخته خواهند شد." قرآن این سخن را در رابطه به منکرین حق فرموده است. بناً، معلوم می‌شود که اهل ایمان از آن محروم نخواهند شد. تمام پرده‌ها و حجاب‌ها برای آنها در آنجا برداشته خواهد شد.

[۷] بخاری، شماره ۴۵۸۱. مسلم، شماره ۴۵۱.

[۸] بخاری، شماره ۴۸۷۸. مسلم، شماره ۴۴۸.

[۹] آیت ۸۲ سورهٔ یس (۳۶) همین حقیقت را بیان می کند: "إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ" (جز این نیست که چون ارادهٔ چیزی کند، می‌گوید که شو، پس می‌شود).

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

همین اراده است. شیء نام خود را از آن بدست آورده. صفاتی که در شی پدیدار می‌شود، در حقیقت صفات این واژه است. حقیقت وجود انسان نیز همین مشیت است. انسان چونکه از وجود خود آگاهی دارد، صفات خالق و فاعل خود را هم می‌تواند تا اندازه‌ای درک کند. تا هم، لازم است برای این کار عقل خود را بیدار نگه‌دارد و در رهنمایی وحی الهی پیوسته بر آیات خداوند در انفس و آفاق تامل کند. قرآن بر همین مبنا مخاطبین خود را بار بار به تعقل، تفکر و تذکر دعوت نموده است. استاد امام امین احسن اصلاحی تعبیرات متذکره را توضیح داده است. او می‌نویسد:

"هدف تعقل این است که انسان در امور زندگی، صرف احساسات، شهوات و خواهشات را راهنمای خود نسازد و نه خود را به اوهام و خیالات بسپارد، بلکه عقلی را که خداوند به او هدیه داده رهنمای خود قرار دهد و بر رهنمایی او اعتماد کند.

منظور از تفکر این است که در بارهٔ قوانین و احکام نظام عالم و مطالبات و مقتضیات فطرت انسانی حکیمانه غور شود و اصولی که از آن برای زندگی پیدا می‌شود، با ایمانداری و صداقت کامل پذیرفته شود.

مفهوم تذکر این است که انسان بدیهیاتی را که به آن باور دارد در طوفان احساسات و شهوات هم به یاد داشته باشد و نتایجی را که بطور فطری از آن نشأت می‌گیرند، بدون هر گونه دل‌نادلی بپذیرد." (تزکیهٔ نفس ۹۲)

وقتی به این شیوه غور شود، هر چیز انفس و آفاق شهادت می‌دهد که خدا محض علت‌العلل و واجب‌الوجود نیست که سلسلهٔ علت و معلول از او شروع شده باشد و به هر حال وجود داشت و دارد و خواهد داشت، بلکه یک هستی‌ای صاحب اراده و ادراک است که دارای تمام صفات اعلی می‌باشد.

این موضوع را ذیلاً توضیح می‌دهیم:

۱ – ماده فاقد اراده است؛ فاقد علم و عقل نیز است. علم نفس و اراده و سایر قوای آن هم به دلیل ضعف و فراموشی و قلت عزیمت نفس ممکن نیست از آنِ او باشد، اما از هر دو، فواید و تغییرات عجیب و غریبی پیدا می‌شود که ممکن نیست هیچ قدرت کور و کر آن را پیدا کند. بدین سبب، هر دو مخلوق اند و هر مخلوق متقاضی یک خالق است:

أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ ؟ أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ؟ بَل لَّا يُوقِنُونَ.(الطور ۳۵:۵۲ – ۳۶)

"(از آنها بپرس، آنها قیامت را نمی‌پذیرند) پس آیا بدون خالقی پیدا شده‌اند یا خود خالق خویش هستند؟ یا آسمان‌ها و زمین را آنها پیدا کرده‌اند؟ نخیر، چنین نیست، بلکه آنها یقین نمی‌کنند."

ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ. خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ. لَّا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ. فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ.(المؤمن ۶۲:۴۰)

"همین است خداوند، پروردگار شما، خالق همه چیز، جز او هیچ معبودی نیست. پس چگونه منصرف می‌شوید؟"

۲ – این خالق زمین و آسمان محتاج هیچ چیز بوده نمی‌تواند، بنابراین، تخلیق صرف یک علت دارد و آن ارادهٔ رحمت اوست. وقتی او اراده کرد که انعام کند، دنیا را بوجود آورد و در آن به مخلوق خود نعمت‌هایی ارزانی فرمود که ممکن نیست آن را حساب کرد. ازین‌رو، به همان ترتیبی که نام او الله است، رحمان نیز است:

الرَّحْمَٰنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ. خَلَقَ الْإِنسَانَ. عَلَّمَهُ الْبَيَانَ. الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ. وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ. وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ. أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ. وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ. فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ. وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ. فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ. (الرحمن ۱:۵۵ – ۱۳)

"رحمن، قرآن را تعلیم داد، به این دلیل که او انسان را آفریده است، به او توان نطق و بیان عطا فرموده است. (شما

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

نشانی می‌خواهید، پس بنگرید)، آفتاب و مهتاب با یک حساب مشخص در گردش هستند و ستاره‌گان و درختان، همه سر به سجده اند. و او آسمان را بلند کرد و در آن میزان نهاد تا شما نیز (در داخل دایرهٔ اختیار خود)، خللی در میزان وارد نکنید و ترازو را به عدالت به پا دارید و از ترازو مکاهید. و او زمین را برای مخلوقات خود فرش نمود. در آن میوه است و درخت خرما که میوه‌هایش در غلاف‌ها پوشیده می‌باشد و دانه‌های سبوس‌دار و گل‌های خوشبودار نیز. پس، ای جن و انس، کدام یکی از نعمت‌های خداوند را تکذیب می‌کنید!"

۳ – علم نیست مگر علم قوه‌های پنهان، بنابراین، هر علم بر قوه‌های پنهان شهادت می‌دهد. اگر این قوا از طرف یک هستی‌ای صاحب اراده و ادراک نباشد، پس باید جبر محض باشد، اما نظم و ترتیب عالَم و هدفمندی آن چنین نتجیه‌گیری را رد می‌کند. هیچ یک از این چیزها ممکن نیست بدون تصرف علم و عقل صورت گیرد. بناً، خالق صرف قدیر نیست، بلکه او علیم و حکیم هم است:

قُلْ: أَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِٱلَّذِى خَلَقَ ٱلْأَرْضَ فِى يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُۥٓ أَندَادًا؟ ذَٰلِكَ رَبُّ ٱلْعَٰلَمِينَ. وَجَعَلَ فِيهَا رَوَٰسِىَ مِن فَوْقِهَا وَبَٰرَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَآ أَقْوَٰتَهَا فِىٓ أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَآءً لِّلسَّآئِلِينَ. ثُمَّ ٱسْتَوَىٰٓ إِلَى ٱلسَّمَآءِ وَهِىَ دُخَانٌ. فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ: ٱئْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا. قَالَتَآ: أَتَيْنَا طَآئِعِينَ. فَقَضَىٰهُنَّ سَبْعَ سَمَٰوَاتٍ فِى يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِى كُلِّ سَمَآءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا ٱلسَّمَآءَ ٱلدُّنْيَا بِمَصَٰبِيحَ وَحِفْظًا. ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ ٱلْعَزِيزِ ٱلْعَلِيمِ.(حم السجده ۹:۴۱ – ۱۲)

"از آنها بپرس: آیا شما منکر هستی‌ای می‌شوید که زمین را در دو روز آفرید، و برای او شریک قایل هستید؟ همانا اوست که پروردگار جهانیان است و بر زمین کوه‌ها کوبید و در آن برکت‌ها قرار داد و غذاهای تمام ضرورت‌مندان را به شکل مساوی در آن ودیعت کرد؛ تمام اینها در چهار روز. آنگاه به سوی آسمان توجه کرد (که یکجا با زمین به وجود آمده بود) و در آن زمان در شکل دود بود. پس به او و زمین حکم داد که تعمیل کنید، خواه می‌خواهید یا نمی‌خواهید. هر دو گفتند: ما با خوشی حاضر هستیم. سپس در دو روز، فیصله به ساختن آن در هفت آسمان کرد و در هر آسمان قانون آن را وحی کرد و آسمان نزدیک شما را با چراغ‌ها رونق دادیم و آن را خوب امن ساختیم. این، برنامهٔ خدای عزیز و علیم است."

۴ – قیام و انصرام انفس و آفاق یک حقیقت است. انجام یافتن این کار را بدون یک هستی زنده و قایم بالذات هرگز نمی‌توان تصور کرد. بدین جهت، خالق زنده و قایم بالذات است و نیز به همه زندگی می‌بخشد و زنده نگه‌می‌دارد:

ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلْحَىُّ ٱلْقَيُّومُ. لَا تَأْخُذُهُۥ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ. لَّهُۥ مَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ. مَن ذَا ٱلَّذِى يَشْفَعُ عِندَهُۥٓ إِلَّا بِإِذْنِهِۦ. يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ. وَلَا يُحِيطُونَ بِشَىْءٍ مِّنْ عِلْمِهِۦٓ إِلَّا بِمَا شَآءَ. وَسِعَ كُرْسِيُّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَلَا يَـُٔودُهُۥ حِفْظُهُمَا. وَهُوَ ٱلْعَلِىُّ ٱلْعَظِيمُ.(البقره ۲۵۵:۲)

"(در آن روز، معامله صرف با الله خواهد بود). الله، که جز او هیچ معبودی وجود ندارد، زنده و نگهدارندهٔ همه. نه خستگی به او لاحق می‌شود نه خواب. هر آنچه در زمین و آسمان هاست، همه از اوست. کیست که در پیشگاهش بدون اذنش سفارش کسی را کند؟ او بر هر چیز پیش‌رو و پشت‌سر مردم آگاه است و آنها به چیزی از علم او احاطه ندارند، مگر آنچه او بخواهد. پادشاهی او بر زمین و آسمان‌ها گسترش یافته است و حفاظت از آنها ذره‌ای هم بر او گران نمی‌گذرد، و او بلند است، بسیار با عظمت است."

۵ – زمان چیست؟ زمان یک تصور منتزع از صفت بقای همین خالق حی و قیوم است. به این دلیل، او اول است، قبل از او هیچ چیز نیست؛ او آخر است، بعد از او هم هیچ چیز نیست؛ او ظاهر است، بالاتر از او هیچ چیز

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

نیست؛ او باطن است؛ پایینتر از او هیچ چیز نیست. زمان و مکان نمی‌تواند او را محدود کند. علم او، البته، بر زمان و مکان احاطه نموده است:

هُوَ ٱلۡأَوَّلُ وَٱلۡأٓخِرُ وَٱلظَّٰهِرُ وَٱلۡبَاطِنُۖ وَهُوَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٌ.(الحدید ۵۷:۳)

"همانا او اول هم است و آخر هم، و ظاهر هم است و باطن نیز و او بر همه چیز داناست."

۶ – تصور ذات بدون صفات محض مفروضه است. منازعاتی که در رابطه به آن بالعموم صورت گرفته، همه لفظی اند. بنابراین، تمام صفات حسنه – خلاقیت، عدل، رحمت، رأفت و علم و حکمت – به حیث محاسن ذاتی الله متعال برای او ثابت و بر آثار خویش مقدم اند، به دلیل اینکه علت یک شیء همیشه بر او مقدم می‌باشد. بدین سبب، الله متعال فرموده است که بعد از فنا شدن دنیا هم جلال و اکرام خداوند با شکوه کامل خود، باقی خواهد بود:

كُلُّ مَنۡ عَلَيۡهَا فَانٖ وَيَبۡقَىٰ وَجۡهُ رَبِّكَ ذُو ٱلۡجَلَٰلِ وَٱلۡإِكۡرَامِ.(الرحمن ۵۵:۲۶ – ۲۷)

"هر آنچه بر زمین وجود دارد فانی‌ست و صرف ذات با عزت و جلالت پروردگار تو باقی ماندنی‌ست."

۷ – یکی از مواردی که باید به منظور فهم صفات الهی مد نظر باشد، بُعد حسن این صفات است؛ چون قدرت تنها زمانی مستحق ستایش است که با رحمت، بخشندگی و عدالت یکجا باشد. اگر بروز غصه، انتقام و قهر و غضب در مقابل ظلم و عدوان باشد باز هم شایستهٔ ستایش است. رحمت، مغفرت و سخا و بخشندگی هم تنها در جای خود مستحق تعریف و توصیف است. در قرآن مجید، صفت حمید با غنی، حکیم با علیم و غفور با عزیز جهت نشان دادن همین بُعد حسن بکار رفته است:

وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَاۖ وَذَرُواْ ٱلَّذِينَ يُلۡحِدُونَ فِيٓ أَسۡمَٰٓئِهِۦۚ سَيُجۡزَوۡنَ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ.(الاعراف ۷:۱۸۰)

"(اهل ایمان، به خاطر داشته باشید که) صرف نام‌های نیکو برای خداوند است؛ پس او را با آنها صدا کنید و کسانی را رها کنید که کج‌روی را در نام‌های او اختیار می‌کنند. هر آنچه آنها انجام می‌دهند، پاداش آن را عنقریب خواهند یافت."

۸ – هر تصوری که راجع به الله متعال قایم میشود، نمی‌تواند خالی از جلال و جمال و کمال باشد. ازین‌رو، "الْوَاحِد"، "الأَحَد"، "الصَّمَد"، مثلاً، صفات کمال هستند. "الْقُدُّوس"، "السَّلَامَ" "الْمُؤْمِنُ"، صفات جمال و "الْمَلِك"، "الْعَزِيز"، "الْجَبَّار"، صفات جلال اند. از صفات جلال، احساسات خوف، تعظیم و ستایش و از صفات جمال، احساسات حمد، رجا و محبت در دل انسان پیدا می‌شود. سپس صفات جلال بیشتر برای حواس ملموس و قابل درک اند و صفات جمال بیشتر به عقل و دل نزدیک‌تر می‌باشند. اگر پروردگار را در نظر داشته باشیم، غلبهٔ صفات جمال بیشتر احساس می‌شود و اگر نفس انسانی را در نظر داشته باشیم، بُعد جلال بیشتر محسوس می‌باشد. انسان بر همین اساس با ترس از خدا به خداوند می‌شتابد و سعی می‌کند در دامن صفات جمال او پناه بگیرد. "اللهم أعوذ بک منک"[۱۰] همین حقیقت را بیان می‌کند. این دعای بنده‌ای‌ست که از محبت پروردگار خود سرشار است، از استغنا و کبریائی او لرزان است، مشتاق ملاقات با اوست و در مقابل فیصله‌های او با کمال ادب تسلیم گردیده است. وقتی قرآن مجید بیان می‌کند که همهٔ اسم‌های خوب از آن اوست، منظور قرآن همین است که هر آن نامی که جلال و جمال و کمال خداوند را بیان می‌کند، خوب است و می‌توان خداوند را با آن صدا کرد.

[۱۰] مسلم، شماره ۱۰۹۰. "خداوندا، از تو، پناه تو را می‌خواهم."

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

قُلِ ٱدْعُوا۟ ٱللَّهَ أَوِ ٱدْعُوا۟ ٱلرَّحْمَـٰنَ ۖ أَيًّا مَّا تَدْعُوا۟ فَلَهُ ٱلْأَسْمَآءُ ٱلْحُسْنَىٰ ۚ.(بنی اسرائیل ۱۷:۱۱۰)

"به آنها بگو که خواه الله بگوئید یا رحمن، با هر نامی که او را صدا زنید، تمام نام‌های خوب از آن اوست."

امام حمید الدین فراهی، بعد از بحث مفصل روی این موضوعات در کتاب خود "القائد الی عیون العقائد" نوشته است:

"تصور پروردگار در دل شما، باید تصور هستی‌ای باشد که کریم است، رحیم است، عفو و درگذر کننده است، بخشنده است، با کمال حسن و رأفت می‌خندد، تبسم می‌کند و نرمی روا می‌دارد، از تمام آنانی که کریم اند کریم‌متر است، از همهٔ آنهایی که رحم می‌کنند، رحیم‌تر است، او حامی توست و از دشمنان تو انتقام می‌گیرد. دلیل آن این است که شما از طریق او تسکین حاصل کنید، سعی کنید قرب او را بدست آورید و مشتاق ملاقات با او باشید. سپس شما می‌دانید که او قدوس و سراسر حق هم است، لهذا عقلاً محال است که او بین خوب و بد فرق نکند و یک شخص خبیث، افتاده در غلاظت، ظالم، معاند، شخصی که از خوبی‌ها منع و از حدود تجاوز می‌کند، کسی که نسبت به حق مشکوک است و بر مخالفت با حق و خیر اصرار می‌کند، بتواند قرب او را حاصل کند. بلی، او بر بنده‌ای رحم می‌فرماید و توبهٔاش را می‌پذیرد که به او رجوع کند و بدی را رها کرده راه نیکی اختیار کند، بعد از آن کمال عظمت و کبریائی او را همیشه به یاد داشته باشد تا در مقابل او ادب را لحاظ کند، در حضور او متواضع باشد و به خاطر داشته باشد که پروردگار نسبت به عالَم غنی‌ست، او به هیچ یک از مخلوقات خود احتیاج ندارد و در تدبیر امور نهایت عالی مرتبه‌ست. سپس، با وجود اینکه هر فیصلهٔ او سراسر حق و سراسر رحمت است، مخلوقات او راجع به آن صرف تا اندازه‌ای می‌دانند که برای آنها مناسب است. بنابراین، ضروری‌ست که هر فیصلهٔ او پذیرفته شود و بنده‌های او بر هر امر و نهی او راضی باشند." (۳۳)

۹ – عظمت خداوند با صفات کمال او نمایان می‌شود. وقتی انسان تصور درست راجع به آنها قایم می‌کند، در نتیجه بر چنان یک خدایی ایمان می‌آورد که یگانه و یکتا و بی همتاست؛ برای همه کوه پناه است؛ تنها مالک زمین و آسمان و تمام سایر چیزهای بین آنهاست؛ در پادشاهی او هیچ کسی دیگری شریک نیست؛ در کارخانهٔ قدرت او هیچ همکار دیگری وجود ندارد؛ هیچ چیز دنیا از نگاه او پوشیده نیست؛ هیچ امر عالم خارج از حکم او نیست؛ همه چیز محتاج اوست؛ اما او به هیچ کس احتیاج ندارد؛ جمادات، نباتات، حیوانات، همه در حضور او سر به سجود و مشغول تسبیح و تهلیل او هستند؛ قدرت او بی‌کران، وسعت او غیر محدود و مشیت او در ذره ذرهٔ کائنات حاکم است؛ او هر زمانی بخواهد و هر آنچه را که بخواهد، به باد فنا می‌سپارد و هر زمانی بخواهد، دوباره آن را پدید می‌آورد؛ عزت و ذلت همه در دست اوست؛ همه فانی اند، صرف اوست که باقی‌ست، او وراءالوراء است، اما از رگ جان نزدیک‌تر است؛ علم او و قدرت او بر همه چیز احاطه نموده است؛ او حتی رازهای سینه‌ها را می‌داند؛ ارادهٔ او بر هر اراده نافذ و حکم او از هر حکم بالاتر است؛ او از همه عیوب پاک، از هر بدی منزه و از هر الزام بری‌ست:

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ۖ. لَهُۥ مُلْكُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ يُحْىِۦ وَيُمِيتُ ۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ۖ. هُوَ ٱلْأَوَّلُ وَٱلْـَٔاخِرُ ۖ وَٱلظَّـٰهِرُ وَٱلْبَاطِنُ ۖ وَهُوَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ ۖ. هُوَ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ فِى سِتَّةِ أَيَّامٍ ۖ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ ۖ. يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِى ٱلْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا ۖ وَمَا يَنزِلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا ۖ وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ ۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۖ. لَّهُۥ مُلْكُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ وَإِلَى ٱللَّهِ تُرْجَعُ ٱلْأُمُورُ ۖ. يُولِجُ ٱلَّيْلَ فِى ٱلنَّهَارِ وَيُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِى ٱلَّيْلِ ۚ وَهُوَ عَلِيمٌۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ.(الحدید ۵۷:۱ – ۶)

"هر آنچه در آسمان‌ها و زمین است، تسبیح خداوند را بیان می‌کنند و او پیروزمند است، بسیار با حکمت است. پادشاهی آسمان‌ها و زمین صرف از اوست. همانا او زنده می‌کند و می‌میراند و او بر همه چیز قادر است. او اول نیز

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

است و آخر نیز، و ظاهر است و باطن نیز و او بر همه چیز داناست. اوست که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید و سپس (جهت تدبیر امور آنها) بر عرش جلوه فرما شد. او می‌داند هر آنچه به زمین می‌رود و هر آنچه از آن خارج می‌شود و هر آنچه از آسمان نازل می‌شود و هر آنچه به آن بالا می‌رود و هر جایی که شما باشید، او با شماست، و هر آنچه شما انجام می‌دهید، خداوند می‌بیند. پادشاهی زمین و آسمان‌ها از اوست و تمام امور به او ارجاع داده می‌شود. همانا اوست که شب را در روز داخل می‌کند و روز را در شب داخل می‌کند و او به آنچه در سینه‌هاست آگاه‌ست."

۱۰ – از جملهٔ صفات کمال خداوند، مهمترین آن توحید الله متعال است. قرآن مجید، این صفت را در مقایسه با سایر صفات الله متعال با تأکید و وضاحت بیشتر بیان نموده است، تا جایی‌که الله متعال پیامبر خود را در سورتی که آخرین باب این صحیفهٔ آسمانی از لحاظ موضوع خود بر آن ختم گردیده، هدایت فرموده است که آن را برای مردم آشکارا اعلام کند:

قُلْ: هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ. ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ. لَمْ يَلِدْ. وَلَمْ يُولَدْ. وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ.(الاخلاص ۱:۱۱۲ – ۴)

"تو اعلام کن (ای پیامبر) حقیقت این است که الله یکتاست. الله ناصر همه است. او نه پدر است نه پسر و او هیچ همسری نیز ندارد."

تمام هدف جد و جهد انبیاء «علیهم السلام» قیام توحید است. هر واژهٔ تاریخی که قرآن در رابطه به توحید بیان نموده، بر این واقعیت شهادت می‌دهد. استاد امام می‌نویسد:

"... آنها به دنیا برای همین هدف می‌آیند که بنده‌های خداوند را از بندگی دیگران آزاد ساخته خالص بندهٔ خداوند بسازند تا آنها صرف او را خالق بدانند، همانا او را پادشاه بگویند، صرف برای او بندگی کنند، تنها از او اطاعت کنند، صرف بر او اعتماد و توکل کنند و فقط از او کمک بخواهند. چنانچه نعمتی حاصل شود، صرف او را سپاس گویند، مصیبتی پیش آید، تنها از او استغاثه کنند. طمع باشد یا خوف، امید باشد یا بیم، نگاه آنها باید در هر حال به سوی او باشد و خود را به او تسلیم کنند. محبت آنها تابع محبت او باشد و پسند آنها تابع پسند او. یکتایی او را در ذات او، صفات او و حقوق او بپذیرند و از هیچ پهلو کسی را در آنها شریک او قرار ندهند، نه فرشته‌ای را، نه جنی را، نه پیامبری را، نه ولی‌ای را، نه کسی دیگری را، نه خود را." (حقیقت شرک و توحید ۳۱۰)

بنابر همین اهمیت توحید است که قرآن بیان فرموده که بدون آن هیچ عمل انسان قابل قبول نیست و با آن توقع بخشش هر اشتباه می‌رود. فرموده است:

إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِۦ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُ. وَمَن يُشْرِكْ بِٱللَّهِ فَقَدِ ٱفْتَرَىٰٓ إِثْمًا عَظِيمًا.(النساء ۴:۴۸)

"قطعاً خداوند این را که کسی (دانسته و قصداً) شریک او قرار داده شود، نمی‌بخشد. البته، غیر از آن، هر گناه را برای هر کسی بخواهد، (طبق قانون خود) عفو می‌کند، و (هیچ شکی در این نیست که) هر کسی شریکی برای خداوند قرار می‌دهد، افترای گناه بزرگی را مرتکب می‌شود."

دلیل آن این است که با ایمان به توحید، بنده نه می‌تواند بر ارتکاب گناه مصر باشد و نه ممکن است بعد از ارتکاب آن از توفیق توبه و طلب مغفرت محروم بماند. او لازماً به سوی پروردگار بر می‌گردد و بدین شکل قبل از اینکه قیامت بر او سبقت گیرد، امکان عفو و درگذر را برای خود به ارمغان می‌آورد. نبی کریم «ﷺ» بر همین اساس فرموده است که اقرار بر توحید، ضمانت جنت است. الله متعال هیچ بندهٔ خود را با آن در دوزخ نمی‌اندازد.[۱۱]

[۱۱] بخاری، شماره ۵۹۶۷. مسلم، شماره ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

برای استدلال در این خصوص همینقدر سخن بسنده می‌کند که برای شریک دانستن کسی در خدایی خداوند، نزد هیچ شخص هیچ دلیلی وجود ندارد. قرآن از مخاطبین خود در چندین جای خواسته که اگر از روی عقل و نقل می‌توانند برای این عقیده دلیلی ارائه کنند، ضرور ارائه کنند. شهادت واقعی در بارهٔ اینکه آیا خداوند شریک دارد یا نه صرف ممکن است توسط خداوند خودش داده شود و تنها راه دانستن شهادت خداوند، کتاب‌های نازل شدهٔ او و روایات و آثار پیامبران و رسولان اوست که از یک نسل به نسل دیگر بشریت منتقل شده است. در آنها هیچ‌گونه شهادتی برای تائید شرک وجود ندارد:

قُلْ: أَرَءَيْتُم مَّا تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ. أَرُونِى مَاذَا خَلَقُوا۟ مِنَ ٱلْأَرْضِ. أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ. ٱئْتُونِى بِكِتَٰبٍ مِّن قَبْلِ هَٰذَآ أَوْ أَثَٰرَةٍ مِّنْ عِلْمٍ. إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ.(الاحقاف ۴۶:۴)

"(آنها به چه دلیلی اعراض می‌کنند)؟ به آنها بگو، آیا کسانی را که بجز خداوند می‌خوانید، به من نیز نشان دهید که آنها چه چیزی را در زمین آفریده اند یا آنها مشارکتی در آفرینش آسمان‌ها دارند (که معبود قرار داده شوند)؟ کتابی قبل از این قرآن را به من پیش کنید یا روایتی را که اساس آن بر علم باشد، اگر راستگویید."

بر علاوهٔ نکات فوق، دلائلی که برای توحید در قرآن آمده، بسیار دلنشین و مبنی بر مسلمات علم و عقل اند. استاد امام امین احسن اصلاحی این موضوع را در مقام‌های مختلف در تفسیر خود "تدبر قرآن" توضیح داده است. ما چند آیت را به عنوان مثال در اینجا پیش می‌کنیم.

در سورهٔ بقره آمده است:

وَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَٰحِدٌ. لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلرَّحْمَٰنُ ٱلرَّحِيمُ. إِنَّ فِى خَلْقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱخْتِلَٰفِ ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ وَٱلْفُلْكِ ٱلَّتِى تَجْرِى فِى ٱلْبَحْرِ بِمَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ. وَمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن مَّآءٍ فَأَحْيَا بِهِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا. وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَآبَّةٍ. وَتَصْرِيفِ ٱلرِّيَٰحِ وَٱلسَّحَابِ ٱلْمُسَخَّرِ بَيْنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ.(۲:۱۶۳ - ۱۶۴)

"(اهل ایمان، بگذارید آنها فیصله کنند) و (با صرف‌نظر از آنها، این حقیقت را خوب بدانید که) خداوند شما، خداوند یکتاست، هیچ معبودی جز او وجود ندارد، او سراسر رحمت است، شفقت او ابدی‌ست. تردیدی نیست که در ساختن آسمان‌ها و زمین و در تبدیلی شب و روز، و در کشتی‌هایی که سامان منفعت مردم را حمل می‌کنند و در آبی که خداوند از آسمان نازل کرده، سپس زمین را با آن بعد از مردنش زنده گردانید و هر نوع جنبده‌گان را در آن پراکنده کرده – و در گردش بادها و در ابرهای تابع حکمِ میان آسمان و زمین، نشانی‌های زیادی (جهت درک این حقیقت) وجود دارد، برای کسانی که از عقل خود کار می‌گیرند."

"اگر بر این آیات تدبر شود، این حقیقت آشکار می‌گردد که در آن از شروع تا آخر اجزا و عناصر متقابل، بلکه متضاد این کائنات ذکر گردیده و افزون بر آن، به اتحاد و اتفاق و بهم‌آمیزی و سازگاری بی‌مثال آنها اشاره شده است که برای خدمت مجموعی این کائنات در آنها وجود دارد. زمین با آسمان، روز با شب، دریا با کشتی؛ اگر ظاهراً دیده شود این چیزها متضاد همدیگرند، اما اگر با دقت نگریسته شود، معلوم می‌شود که اگر از یکطرف با همدیگر متضاد هستند، از طرف دیگر، از بعد خانه‌آبادی این کائنات، رابطه و اتصال همانند زوجین را نیز دارند. اگر آسمان، و آفتاب و مهتاب درخشان آن نباشد، تمام بهارها و رونق‌های زمین از بین خواهند رفت، بلکه وجود آن کاملاً نابود خواهد شد. به همین ترتیب، اگر زمین وجود نداشته باشد، چه کسی می‌تواند بگوید که خانهٔ کدام یک از ستاره‌ها و سیاره‌های بی‌شمار این فضای لایتناهی نابود خواهد شد. علی هذا القیاس، همانگونه که زندگی ما و زندگی تمام جانداران این دنیا محتاج حرارت، روشنی و نشاطانگیزی روز است، به همان ترتیب محتاج سردی، لطافت، آرام‌بخشی و خواب‌آوری شب نیز است. هر دو مشترکاً این خانه را آباد ساخته اند. به همین شکل، به بحر نگاه کنید، وسعت آن تا

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

چه حد هوش‌ربا و ناپیداکنار است و موج‌های آن تا چه اندازه مهیب و هولناک اند، اما اگر دقت کنید، می‌بینید که به رغم سرکشی و طغیان خود، آنها برای کشتی‌های ما جاده‌های هموار و مصفا را بر سینه‌های خود ساخته اند تا کشتی‌های ما روز و شب بر آنها رفت و آمد کنند و بدین صورت در زمینهٔ تجارت و اقتصاد، تمدن و فرهنگ و علوم و فنون، مشرق و مغرب را به هم متصل نموده اند.

بعد از این، بارش آسمان و در نتیجهٔ آن از سر نوع باغ و بهار و معمور و آباد شدن زمین ذکر گردیده است. اگر دقت کنید، زمین کجا و آسمان کجا. اما با وجود دوری آنها، چه ربط و اتصال عمیقی بین آنها وجود دارد. زمین در درون خود، خزانه‌های روئیدگی و زندگی را پنهان نموده می‌باشد. اما تمام آنها تا زمانی در سینهٔ آن مدفون می‌مانند که از آسمان بارش نازل نشود و آنها را برون نیاورد. رابطهٔ مشابهی بین ابر و هوا وجود دارد. ابرهای مملو از نم، بادبان‌های خود را برافراشته منتظر می‌باشند، اما یک ذره نمی‌توانند از جای خود حرکت کنند، تا زمانیکه هوا آنها را از جای خود حرکت ندهد و به سمت مقرر شده برای آنها پیش نبرد. این هواست که ابرها را به مشرق و مغرب و شمال و جنوب روانه می‌کند، هر زمانی بخواهد آنها را غایب می‌کند و هر وقت بخواهد آنها را بر افق پدیدار می‌سازد.

حالا سؤال این است که قضاوت نگاه غور و تدبر در مورد این دنیا چیست؟ آیا این دنیا رزمگاه عناصر متضاد و متناقض است که کشمکش اراده‌ها و قدرت‌های مختلف در آن برپاست یا تنها یک ارادهٔ حکیم و مدبر بر تمام آنها حاکم و فرمان رواست که تمام این عناصر مختلف را طبق حکمت خود بر اساس یک نظام و برای یک مقصد مجموعی استعمال می‌کند؟ روشن است که مشاهدهٔ این کائنات صرف نتیجه‌گیری دوم را ثابت می‌سازد. سپس اگر غور شود، این مشاهده منجر به نتیجه‌گیری دیگری نیز می‌شود و آن اینکه دنیا خود بوجود نیامده و نه هم ارتقایی که در آن صورت گرفته، خودسر بوده است. اگر چنین می‌بود، چطور ممکن است در عناصر مختلف آن سازگاری‌ای بوجود می‌آمد که اکنون در هر گوشهٔ این کائنات وجود دارد؟" (تدبر قرآن ۴۰۱/۱)

در بنی اسرائیل آمده:

قُل: لَّوْ كَانَ مَعَهُۥٓ ءَالِهَةٌ. كَمَا يَقُولُونَ. إِذًا لَّٱبْتَغَوْا۟ إِلَىٰ ذِى ٱلْعَرْشِ سَبِيلًا.(۴۲:۱۷)

"به آنها بگو، (ای پیامبر) که اگر معبودانی دیگری با خداوند وجود می‌داشتند، به نحویکه این مردم می‌گویند، لازماً سعی می‌کردند راهی به سوی مالک عرش پیدا کنند."

"مشرکین عرب، در حالیکه الله متعال را با قیاس بر پادشاها و پادشاهی‌ها صاحب تخت و تاج، یعنی معبود اعظم قبول می‌کردند، لیکن قایل به موجودیت بسیار خداها و الهه‌های دیگر زیر دست او نیز بودند؛ نسبت به این معبودها گمان می‌کردند که در خدایی خدا شریک هستند و برای عبادت کننده‌گان خود وسیلهٔ تقرب به صاحب عرش می‌گردند و آرزوها و نیازهای آنها را توسط او برآورده می‌سازند. آیت فوق، این واهمهٔ آنها را رد می‌کند. خداوند فرموده است که اگر خداوند شریک و سهیمی می‌داشت، به نحویکه گمان دارید، آنها حتماً روزی سعی می‌کردند راه منازعت و مخاصمت را با صاحب عرش اختیار کنند و بدین ترتیب تمام این نظام زمین و آسمان درهم و برهم می‌شد. منظور این است که شما می‌بینید که در پادشاهی‌های زمینی‌ای که با قیاس به آنها این خیال را آراسته اید، نقشهٔ حکومت‌ها هر روز تغییر می‌کند. اگر خداوند نیز به همین ترتیب شریک و سهیم و حریف می‌داشت، آخر آنها چرا خاموش مانده‌اند، چرا برای اینکه صاحب عرش شوند تلاش نمی‌کنند، اما شما می‌بینید که نه آفتاب روزی از محور خود بی‌جا شد و نه زمین از مدار خود خارج شد. این حقیقت را در جای دیگر به این شکل واضح ساخته است: "لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا"[۱۲] (اگر در آسمان و زمین، بجز الله، معبودهای دیگری هم وجود می‌داشتند،

[۱۲] الانبیاء ۲۱:۲۲.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

درهم و برهم می‌شدند)." (تدبر قرآن ۵۰۸/۴)

در سورهٔ حج آمده است:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلْأَرْضِ وَٱلشَّمْسُ وَٱلْقَمَرُ وَٱلنُّجُومُ وَٱلْجِبَالُ وَٱلشَّجَرُ وَٱلدَّوَآبُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ ٱلنَّاسِ. وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ ٱلْعَذَابُ. وَمَن يُهِنِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُ مِن مُّكْرِمٍ. إِنَّ ٱللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَآءُ.(۱۸:۲۲)

"آیا نمی‌بینید که هر آنچه در آسمان‌ها و زمین است در مقابل خداوند سر به سجده است و آفتاب و مهتاب و ستاره‌گان و کوه و درخت و حیوانات و بسیاری مردم نیز. و بسیار اند کسانی که عذاب خداوند بر آنها لازم شده است، (به این دلیل که آنها این ذلت را قبول کردند که در مقابل کسی دیگری سر خم کنند). حقیقت این است که هر کسی را که خداوند ذلیل کند، هیچ کسی وجود ندارد که به او عزت دهد چون خداوند (طبق قانون خود) هر آنچه بخواهد، انجام می‌دهد."

"آیات فوق دلیل توحید را بیان می‌کند که شهادت آن را هر چیز کائنات با وجود خود می‌دهد. ما... به این واقعیت اشاره نموده‌ایم که هر چیز کائنات، در حیثیت تکوینی خویش، طبیعت ابراهیمی دارد. آفتاب، مهتاب، ستاره‌ها، کوه و حیوانات همه تحت امر و حکم خداوند مسخر هستند. هیچ یک از آنها به اندازهٔ سر مو از قوانین مقرر خداوند انحراف نمی‌کنند. آفتاب، که مردم نادان آن را معبود خود ساخته بیش از هر چیز دیگر عبادت نموده اند، با وجود خود شهادت می‌دهد که شب و روز در حضور رب خود قیام و رکوع و سجده می‌کند: هنگام طلوع، از سجده سر بر می‌دارد؛ تا ظهر در قیام می‌باشد. بعد از زوال به رکوع می‌رود و هنگام غروب به سجده رفته تمام شب را در حالت سجده سپری می‌کند. مهتاب با عروج و محاق خود و ستاره‌ها با طلوع و غروب خود همین حقیقت را نشان می‌دهند. کوه‌ها، درخت‌ها و حیوانات هم عین وضعیت را دارند. سایهٔ هر یک از آنها همواره در قیام، رکوع و سجده قرار دارد. اگر دقت کنید، به این حقیقت نیز پی می‌برید که فطرت سایهٔ آنها نیز چنان ابراهیمی است که همواره در سمت مخالف آفتاب قرار می‌داشته باشد. اگر آفتاب در سمت مشرق است، سایه به سوی مغرب گسترش می‌یابد و اگر آفتاب در سمت مغرب است، سایهٔ همه چیز به طرف مشرق گسترش می‌یابد؛ گویا سایهٔ همه چیز با وجود خود به ما این حقیقت را بیان می‌کند که سزاوار واقعی سجده، آفتاب نه، بلکه خالق آفتاب است.

این دلیل توحید، به سبیل اشاره بیان شده است؛ بنابراین، در گرفت منطق نمی‌آید، اما چنین اشارات نزد کسانی که بر نظام کائنات تدبر می‌کنند، بسیار قدر و قیمت دارد:

آن کس است اهل بشارت که اشارت داند" (تدبر قرآن ۲۲۹/۵)

سنن

در قرآن مجید، رفتار الله متعال با بنده‌گان خود و چگونگی آن، به «سنت الهی» تعبیر گردیده است. خداوند متعال می‌فرماید که سنن مذکور غیر قابل تغییرند، در آنها هرگز هیچ تبدیلی‌ای رخ نمی‌دهد. لهذا، همانگونه که آگاهی از صفات خداوند برای معرفت او لازم است، آگاهی از سنن الهی هم ضروری است. ما سنن مذکور را ذیلاً با تفصیل توضیح می‌دهیم، اما قبل از آن لازم است بعضی نکات به عنوان تمهید واضح گردد.

استاد امام می‌نویسد:

"۱ – الله متعال انسان را از بدو فطرت با سرشک نیک آفریده است، به او امتیاز خیر و شر بخشیده و برایش آزادی داده تا هر یکی از آنها را که می‌خواهد، اختیار کند. بعد از این، نیک شدن یا بد شدن او بر رفتارش و توفیق الهی منحصر است. اگر او سعی کند راه نیکی را اختیار کند، الله متعال به او توفیق نیکی می‌بخشد و اگر می‌خواهد راه شر را انتخاب کند، الله متعال، اگر خواسته باشد، او را رها می‌کند بر راه شر برود.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

۲ – خداوند جهت انتخاب چیزهایی که انسان را به سبب آن مؤاخذه خواهد کرد یا اجر خواهد داد، به انسان اختیار و آزادی اراده عنایت فرموده و انسان‌هایی را که حامل اختیار و اراده نیستند، از مؤاخذه نیز مبرا ساخته است. اختیار و اراده چیز شخصی انسان نیست، بلکه الله متعال آن را به او عطا نموده و انسان نیز آن را تحت مشیت الله متعال بکار می‌برد. الله متعال، هر ارادهٔ انسان را که بر اساس مشیت و حکمت خود بخواهد، اجازه نمی‌دهد به پایهٔ تکمیل برسد. البته اگر او طبق حکمت خود ارادهٔ نیک یک انسان را اجازه ندهد تکمیل شود، از اجر آن او را محروم نمی‌سازد. به همین ترتیب، اگر الله متعال اجازه ندهد برنامهٔ شر انسان به پایهٔ تکمیل برسد، بدین معنی نیست که او را از خمیازهٔ اخروی برنامهٔ خود نیز لازماً مبرا قرار خواهد داد.

۳ – در هر جای قرآن مجید که مشیت مطلق الله متعال بیان گردیده، معنای آن صرف این است که مشیت او را بجز خودش هیچ کسی دیگری نمی‌تواند تبدیل کند. مفهوم آن این نیست که مشیت الله متعال تحت هیچ عنوانی پابند عدل و حکمت نیست. خداوند متعال عادل و حکیم است، هیچ کار او از عدل و حکمت خالی نیست. بنابراین، در هر جایی که او مشیت خود را بیان فرموده، باید آن را طبق همان قانون عدل و حکمت فهمید که بر اساس آن ادارهٔ نظم دنیا را پسند فرموده است. این خیال به هیچ وجه درست نیست که یک سنت الهی را که خود جاری فرموده و قانون عدلی را که خود پسند فرموده، با نیروی مشیت خود نقض خواهد کرد. به عنوان مثال، وقتی الله متعال فرموده است که هر کسی را که او بخواهد هدایت می‌بخشد و هر کی را بخواهد گمراه می‌سازد، معنای آن این نیست که او هیچ قانون و قاعده‌ای مبتنی بر عدل و حکمت را برای هدایت و ضلالت مقرر ننموده، بلکه معنای آن این است که هدایت و ضلالت مذکور مطابق سنتی واقع می‌شود که او برای هدایت و ضلالت مقرر نموده و هیچ موجود دیگری قادر نیست این سنت را نقض یا تبدیل کند.

۴ – خداوند متعال برخی افعال را در قرآن مجید به خود منسوب کرده، لیکن هدف اصلی از آنها، به نحویکه در فوق به آن اشاره نمودیم، نسبت آن افعال نیست، بلکه نسبت ضوابط و قواعدی‌ست که مطابق آن افعال مورد ذکر واقع می‌گردند. چونکه ضوابط و قواعد مزبور توسط الله متعال مقرر شده‌اند، در برخی مواقع، الله متعال افعالی را که تحت قواعد مذکور واقع می‌شوند نیز به خود منسوب نموده است. مثلاً فرموده است: "فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ"[۱۳] (چون کج شدند، خداوند دل‌های‌شان را کج کرد) یا فرموده است: "وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ"[۱۴] (و ما دل‌ها و دیده‌های آنها را بر می‌گردانیم). در همچون مواقع، قرآن مجید اصلی را نیز بیان می‌کند که فعل مورد بحث مطابق آن واقع می‌شود. به گونهٔ مثال، چنین یک جمله‌ای بیان می‌شود که الله تعالی گمراه نمی‌کند مگر فاسقان را. منظور از این نوع اشارات این است که قاری متوجه اصل حقیقت شود و از ظاهر الفاظ در مغالطه قرار نگیرد.

۵ – علم ازلی و ابدی و محیط کلِ الله متعال، هیچ یک از سنن تعیین شدهٔ او را نفی نمی‌کنند. شکی نیست که خداوند از ازل راجع به هر انسان می‌داند که او راه هدایت را اختیار خواهد کرد یا گمراهی را، اما الله متعال همچنان می‌داند که او هدایت و گمراهی را طبق همان سنتی اختیار خواهد کرد که خداوند برای هدایت و گمراهی مقرر نموده است." (تدبر قرآن ۱۱۴/۱)

بر علاوهٔ این، دو نکتهٔ دیگر باید واضح شود:

نخست اینکه، برخی چیزها به این دلیل به خداوند منسوب می‌گردند که او علت العلل است و هیچ چیز نمی‌تواند بدون اذن و مشیت او به وقوع بپیوندد، و بعضی چیزها به ما منسوب می‌گردند چون گاهی ما مستحق آنها می‌شویم.

---

[۱۳] الصف ۶۱:۵.

[۱۴] الانعام ۶:۱۱۰.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

بدین سبب، فرموده است:

وَإِن تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا: هَٰذِهِ مِنْ عِندِ ٱللَّهِ. وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا: هَٰذِهِ مِنْ عِندِكَ. قُلْ: كُلٌّ مِّنْ عِندِ ٱللَّهِ. فَمَالِ هَٰٓؤُلَآءِ ٱلْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا. مَّآ أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ ٱللَّهِ وَمَآ أَصَابَكَ مِن سَيِّئَةٍ فَمِن نَّفْسِكَ. وَأَرْسَلْنَٰكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا. وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدًا.(النساء ۴:۷۸ – ۷۹)

"(آنها به زبان بر رسالت تو اعتراف می‌کنند) و اگر آنان کامیابی‌ای بدست آورند، می‌گویند: این از جانب خداوند است و اگر ضرری به ایشان می‌رسد، می‌گویند: این به دلیل توست. بگو، هر چیز صرف از جانب خداوند است (چون هر آنچه واقع می‌شود، با اذن او واقع می‌شود). آخر این مردم را چه شده که آماده نیستند سخنی بشنوند. (بی‌گمان) هر خیری که به شما می‌رسد، به عنایت خداوند می‌رسد و هر مصیبتی که می‌رسد، از جانب نفس خود شما می‌رسد. (بیماری اصلی آنها این است که در مورد رسالت تو متردد هستند. پروای آنها را مکن)، ما تو را به عنوان رسول به مردم فرستاده‌ایم و شهادت خداوند کافی‌ست (در این زمینه)."

استاد امام امین احسن اصلاحی در تفسیر خود نوشته است:

"...نخست مردمی را که کامیابی‌ها را به الله تعالی و ناکامی‌ها را به رسول الله «ﷺ» منسوب می‌نمودند، مخاطب قرار داده و فرموده است که واقعیت این است که خیر و شر، همه بر اساس مشیت خداوند واقع می‌شود. بدون حکم و اذن او هیچ چیز نمی‌تواند پدید آید. اما در بین خیر و شر این فرق وجود دارد که خیر به عنوان اقتضای رحمت خداوند ظهور می‌کند و شر صرف بر اعمال انسان مترتب می‌شود. از این پهلو، شر به نفس خود انسان تعلق دارد.

این حقیقت باید ملحوظ نظر باشد که الله متعال خیر مطلق است. او دنیا را برای رحمت خود به وجود آورده است. به این وجه، نسبت هر نوع شر به او منافی صفات پاکیزهٔ اوست. شر، به هر اندازه‌ای که ظهور می‌کند، صرف از سوء استعمال اختیار توسط انسان ظهور می‌کند. الله تعالی در یک محدودهٔ مشخص به انسان آزادی بخشیده است. این آزادی، نعمت بس گرانبهای الله متعال است. بنیاد همهٔ شرف انسان بر آزادی‌ست. انسان بر اساس همین آزادی در آخرت مستحق مجازات و مکافات خواهد شد. اگر انسان آزادی نمی‌داشت، هیچ تفاوتی بین او و حیوان وجود نمی‌داشت. اما راجع به آزادی باید این نکته را به خاطر داشت که آزادی غیر محدود و غیر مقید نیست، بلکه به نحویکه اشاره کردیم، در یک دایرهٔ خاص محدود شده؛ سپس در داخل این دایره نیز تابع مشیت و حکمت اوست. بدون اذن و مشیت خداوند، انسان هیچ ارادهٔ خود را نمی‌تواند جامهٔ عمل بپوشاند. اراده‌های نیک صرف به توفیق‌بخشی او متحقق می‌شود و اراده‌های بد نیز با مهلت‌دهی او به روی کار می‌آیند. اگر الله متعال اجازه می‌دهد که ارادهٔ بد کسی بروی کار آید، پس اگرچه عمل از این پهلو به خداوند منسوب می‌گردد که تحقق آن با اذن و مشیت خداوند صورت گرفته است، اما از طرف دیگر فعل انسان است، چون انسان خود ارادهٔ آن را کرده است.

این نیز یک حقیقت است که وقتی الله متعال به شر یک فرد یا گروه اجازه می‌دهد که سر بلند کند، به این دلیل اجازه می‌دهد که در آن شر بطور کلی برای مخلوق او مصلحت و حکمتی مد نظر می‌باشد. بعضی اوقات، با این مهلت، اهل حق امتحان می‌شوند تا خامی‌های آنها به سبب آن رفع و خوبی‌های آنها نشو و نما کنند. گاهی، مقصد از آن اتمام حجت بر اهل باطل و لبریز ساختن پیمانه‌های آنها می‌باشد. بعضی اوقات، خداوند خود چنین حالات را ایجاد می‌کند تا به وسیلهٔ آن آنچه در طبیعت‌انسان‌ها پوشیده‌ست، ظاهر شود. در نتیجه، هم نیکی‌های پنهان انسان‌ها آشکار می‌شوند و هم بدی‌های مضمر آنها." (تدبر قرآن ۳۴۴/۲)

دوم اینکه، مبنای حکم خیر و شر و حسن و قبح این است که چه چیز مطابق صفات الله متعال است و چه با آن در مخالفت است. ما عدالت را خوب می‌دانیم، چون عدل یکی از صفات خداوند است و بر همین اساس تحسین آن در فطرت ما ودیعت شده است. تردیدی نیست که این حکم، یک حکم نسبی است، اما با وجود آن، برای ابد وجود

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

دارد چون صفات خداوند ابدی اند. بر علاوه، هیچ تناقضی بین صفات الله متعال وجود ندارد؛ بنابراین، هرگز ممکن نیست خداوند گاهی چیزی بخواهد که با او و صفات او مطابقت داشته باشد و گاهی چیز متناقض با آنها را اراده کند. او در هر حال و همواره قایم بالقسط است:

شَهِدَ ٱللَّهُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَٱلْمَلَٰٓئِكَةُ وَأُو۟لُوا۟ ٱلْعِلْمِ قَآئِمًۢا بِٱلْقِسْطِ ۚ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ.(آل عمران ۱۸:۳)

"خداوند، فرشته‌های او و تمام حاملین علم حقیقی (در این دنیا) شهادت داده اند که هیچ الهی بجز او وجود ندارد، او بر پا دارندۀ عدل است، هیچ الهی بجز او وجود ندارد، قدرتمند است، بسیار با حکمت است."

استاد امام می‌نویسد:

"... صفت قایم بالقسط بودن الله تعالی از اجزای بسیار مهم ایمان است و به اندازه‌ای با حقیقت اسلام مرتبط است که گویا اسلام به معنای همین عدالت است. بنابراین، اهمیت عدالت تقاضا می‌کند که چند نکتۀ استاد امام (حمید الدین فراهی) در بارۀ آن در اینجا ذکر شود تا اشخاصی که می‌خواهند بر حکمت دین غور کنند، از آن مستفید شوند. نزد مولانا، صفت مذکور از ابعاد ذیل اهمیت دارد:

اول اینکه، ایمان از مادۀ امن گرفته شده؛ معنای آن این است که اعتماد و اعتقاد در فطرت آن شامل است. از این نکته لازم می‌آید که برای ایمان ناگزیر است انسان بر وجود الله متعال یقین راسخ داشته باشد. اما تا زمانی نمی‌توان به این یقین دست یافت که پذیرفته نشود که عقل اصلاً بمنظور رهنمایی آفریده شده نه برای گمراه ساختن؛ یعنی قبول شود که عقل از لحاظ فطرت خود، ترازوی عدالت در وجود انسان است. سپس، این امر مستلزم نتیجۀ دیگری نیز است و آن اینکه فطرت را فاطر آن بر اصول حق و عدل استوار نموده است. چونکه الله تعالی از هر لحاظ عادل و قایم بالقسط است، عدل و قسط را دوست دارد و عدل و قسط را برپا می‌دارد. همۀ این نتایج عقلاً لازم اند، بلکه از جملۀ بدیهیات اند. از این معلوم شد که تا زمانی که حق و عادل بودن فاطر فطرت قبول نشود، حق بودن یک چیز ممکن نیست ثابت شود. در نتیجۀ این اعتراف است که حق و عادلانه بودن تمام افعال او ثابت می‌گردد. همانگونه که نتیجه‌گیری مذکور عقلاً لازم است، ثبوت آن نیز به همان ترتیب از مسلمات اخلاقی فراهم می‌شود؛ بدین ترتیب که الله متعال نیکی را در فطرت انسان شامل ساخته و سپس رغبت قبول آن و احترام به آن را در دل‌ها ودیعت فرموده است. بنابراین، چطور ممکن است ما خود نیکی را دوست داشته باشیم اما خداوند را دوست‌دارندۀ نیکی نپنداریم. چگونه می‌توانیم بر صحت و اصابت خیرپسندی خود اطمینان داشته باشیم اگر دل ما بر خیرپسندی خود فاطر مطمئن نباشد. ما به این دلیل می‌خواهیم با انجام نیکی او را خوشحال کنیم که اعتقاد داریم او نیکی را دوست دارد. بر همین مبنا او را با صفات خوب توصیف می‌کنیم که بر فطرت خود در خصوص دوست داشتن این صفات اعتماد کامل داریم.

دوم اینکه، اصل و جوهر ایمان محبت با خداوند است. ما بر معبودی ایمان داریم که با او محبت می‌کنیم، از او امید داریم و طالب خوشنودی او هستیم. این تا زمانی امکان ندارد که ما یقین نداشته باشیم او از هر شائبۀ ظلم و بی‌انصافی پاک است، صرف بر کسانی انعام می‌کند که از او اطاعت می‌کنند و تنها کسانی را مجازات خواهد نمود که مستحق آن گردند. محبت با یک مالک ظالم و غیر منصف کاملاً مخالف فطرت انسانی‌ست.

سوم اینکه، بنیاد آرزویی که در فطرت انسان برای ایمان آوردن بر الله متعال در نتیجۀ غور و تدبر بر انعامات و احسانات او پیدا می‌شود، احساس شکرگزاری‌ست. این شکر زمانی لازم می‌شود که ما قبول کنیم شکرگزاری حق منعم و اقتضای انعام اوست. قرآن به همین دلیل شرک را ظلم و ایمان را شکر قرار داده است. بر اساس این اصل است که مطالبۀ حقوق توسط یک فرد بر وجوب عدل بنا نهاده شده است. این امر، حقیقت بدیهی شریعت و قانون است. بنابراین، اساس و بنیاد هر شریعت عدالت است.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

چهارم اینکه، ثمر ایمان اطاعت الهی است و ثمر اطاعت خوشنودی الله متعال. خداوند متعال در بین تمام افعال و اثرات آن این رابطهٔ علت و معلول را با تدبیر و امر و حکم خود ایجاد نموده و با شیوه‌های مختلف ما را به طرف آن رهنمایی فرموده است. چون ما اعتقاد داریم که همه اعمال نتایجی در پی دارند، با ایمان به وعدهٔ او و از او اطاعت می‌کنیم. اگر ایمان نمی‌داشتیم که الله متعال خلاف وعدهٔ خود نمی‌کند، بنیاد همه اعمال با خاک یکسان می‌شد و بعد از آن صرف بر یکی از دو مورد ممکن بود اعتماد شود: یا همانند نصاری بر شفاعت دروغینی که بر حضرت مسیح «علیه السلام» اتکاء دارد، انسانی که آنها معبود خود ساخته عبادت می‌کنند و بیش از خدا به او محبت می‌ورزند و یا هم مثل یهود، بر سرگشتگی و ناعاقبت اندیشی کامل. آنها کشتی خود را به بادها رها کردند، به دلیل تکبر و حسد خود بر فیصلهٔ خداوند راضی نشدند، گویا به نظر آنها خداوند هیچ ضابطه و قاعده‌ای جهت امتیاز بین نیک و بد ندارد. برای نجات از این گمراهی لازم است بطور کامل باور داشت که الله متعال قایم بالقسط است، هر حکم او عادلانه و هر وعدهٔ او به حق است. به نحویکه فرموده است:"وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا."[۱۵] (تدبر قرآن ۵۵/۲)

حالا سنن الهیه را در روشنی مطالب فوق مطالعه فرمائید. سنن الهی درج ذیل اند:

۱ – ابتلاء

الله تعالی این دنیا را برای امتحان آفریده است. به عنوان یک قاعدهٔ فراگیر خداوند، این امتحان بر تمام عالم بشریت احاطه نموده. تمام آنچه در فطرت انسان به ودیعت گذاشته شده، با این امتحان نمایان می‌شود، اسرار نفس با آن نمایان می‌شوند و درجات علم و عمل از طریق همین امتحان تعیین می‌گردد. قرآن می‌فرماید که این کارخانهٔ فوت و حیات به این دلیل ایجاد شده که پروردگار آن ببیند چه کسی سرکشی اختیار می‌کند و چه کسی طبق پسند او زندگی می‌کند. تردیدی نیست که خداوند علم همه چیز را دارد، اما او این سنت را مقرر فرموده که معاملهٔ جزا و سزا را با مردم محض بر بنیاد علم خود انجام نخواهد داد. این امتحان برای همین هدف برپا شده است:

ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلْمَوْتَ وَٱلْحَيَوٰةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ۚ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْغَفُورُ.(الملک ۲:۶۷)

"(همانی) که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را امتحان کند که چه کسی از میان شما بهتر عمل می‌کند. و او توانای شکست ناپذیر است و عفو کننده نیز."

حالت‌های رنج و راحت، غربت و غناء و اندوه و مسرتی که در این دنیا به انسان پیش می‌آیند، به دلیل همین قانون است. الله متعال بنده‌های خود را از طریق آن مورد آزمایش قرار می‌دهد و بین خوب و بد آنها امتیاز می‌فرماید. او اگر کسی را با مال و دولت و عزت و جایگاه می‌نوازد، شکرگزاری او را امتحان می‌کند و اگر کسی را اسیر فقر و مسکنت می‌کند، پس صبر او را امتحان می‌نماید:

وَنَبْلُوكُم بِٱلشَّرِّ وَٱلْخَيْرِ فِتْنَةً ۖ وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ.(الانبیاء ۳۵:۲۱)

"و (آنها به دلیل مقام خود تکبر نکنند)، ما شما را با حالات خوب و بد امتحان می‌کنیم، جهت تمییز و (یک روز) همهٔ شما صرف به سوی ما برگردانده خواهید شد."

استاد امام امین احسن در تفسیر خود در یک جا می‌نویسد:

"...او اگر به کسی مال و مقام می‌دهد، به این دلیل است که می‌خواهد ببیند با حصول نعمت خدا داده، او بندهٔ شکرگزار، متواضع و فرمان‌بردار خداوند می‌شود و یا مغرور و متکبر، خودنما، خود بزرگ‌بین و با غربا بد رفتاری کننده

[۱۵] الانعام ۱۱۵:۶. "سخن پروردگارت (در حق این مردم) با حق و انصاف به کمال رسید."

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

شده خود را اجاره‌دار نعمت‌های خداوند محسوب خواهد کرد. به همین ترتیب، اگر غربت را نصیب کسی می‌سازد، به این دلیل است که می‌خواهد ببیند آیا او بر غربت خود صابر، بر نعمت‌های دست داشته و نان جوی خود قانع، بر تقدیر خود راضی و در فقر خود با وقار می‌ماند یا مایوس و دلشکسته شده، بی‌همت، بی‌حوصله، شاکی از تقدیر، بی‌زار از خدا و ذلیل و خوار شده زندگی می‌کند." (تدبر قرآن ۶۰/۳)

تمام ساز و سامان زمین نیز که انسان از آن فریفته است، برای همین امتحان مهیا گردیده. این ساز و برگ، اسباب عیش نه، بلکه وسیلهٔ امتحان است که انسان را در میان آن قرار داده الله متعال مشاهده می‌کند که او به وسیلهٔ آن معرفت پروردگار خود را حاصل می‌کند و در نتیجهٔ آن فوز و فلاح آخرت را بدست می‌آورد یا غرق دل فریبی‌های آن شده، راه خود را گم می‌کند:

إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى ٱلْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا.(الکهف ۷:۱۸)

"هر آنچه بر زمین است، ما به عنوان زینت زمین ساخته ایم، تا مردم را آزمایش کنیم که چه کسی از آنها بهتر عمل می‌کند."

"...این دنیا دارالامتحان است. در آن ما می‌بینیم که چه کسی عقل و تمییز خود را استعمال نموده، طالب آخرت می‌شود و کی در پی خواهشات خود پرستار همین دنیا گردیده، زندگی بسر می‌کند. بنابر تقاضای این امتحان، ما بر صورت دنیا لبادهٔ حسن و زیبایی فریبنده برافراشته ایم. در مال و اولاد آن، در مزارع آن، در باغها و چمن‌زارهای آن، در خودروها و ویلاهای آن، در قصرها و ایوان‌های آن و در صدارت‌ها و وزارت‌های آن بسیار جذابیت و دلفریبی وجود دارد. لذت‌های آن نقد و در دسترس و تلخی‌های آن پس پرده اند. در مقابل آن، تمام کامرانی‌های آخرت نسیه است و طالبان آن باید مصیبت‌های جان‌کاه بی‌شماری را برای آن نقد نقد در این دنیا تحمل کنند. این امتحان، یک امتحان سخت است. کامیابی در آن، برای هر بوالهوسی مقدور نیست. در این امتحان صرف کسانی سرفرازی بدست می‌آورند که بصیرت آنها به حدی عمیق و تیز باشد که این دنیا هرچند در مقابل آنها عشوه‌گری کند، اما آنها این عجوزهٔ هزارداماد را در هر شکل آن تشخیص دهند و هرگز در دام عشق آن اسیر شده برای قربان کردن انعام ابدی آخرت آماده نشوند." (تدبر قرآن ۵۵۸/۴)

این قانون عام ابتلاء است. یک بعد خاص آن در قرآن مجید چنین بیان شده که در واقعهٔ جزا و سزایی که در نتیجهٔ بعثت رسول‌ها از جانب الله متعال برپا می‌شود، کسانی که دعوای ایمان و اسلام می‌کنند باید از بعضی آزمایش‌هایی بگذرند که برای مردم عادی بطور عام پیش نمی‌آیند. خداوند متعال فرموده است:

أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَن يُتْرَكُوٓا۟ أَن يَقُولُوٓا۟ ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ؟ وَلَقَدْ فَتَنَّا ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ صَدَقُوا۟ وَلَيَعْلَمَنَّ ٱلْكَٰذِبِينَ.(العنکبوت ۲۹: ۲ – ۳)

"آیا مردم گمان می‌برند که صرف با گفتن این رها خواهند شد که ما ایمان آورده ایم و آنها آزمایش نخواهند شد؟ حقیقت این است که کسانی را که قبل از آنها بودند، امتحان کردیم. پس خداوند لازماً کسانی را خواهد دانست که راستگویانند و نیز دروغگویان را خواهد شناخت."

بعد از اتمام حجت از طرف رسول‌های الله متعال، این آزمایش‌ها قبل از نزول عذاب بمنظور تزکیه و تطهیر پیش می‌آیند. همین حقیقت است که در آیات فوق در الفاظ "فَلَيَعْلَمَنَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ صَدَقُوا۟ وَلَيَعْلَمَنَّ ٱلْكَٰذِبِينَ" بیان گردیده است. منظور این است که قبل از صدور آخرین فیصله، از هر لحاظ واضح شود که چه کسی در کجا قرار دارد. این سنت الهی با همین تأکید در مقام‌های دیگر قرآن هم بیان شده. خداوند متعال در یک جا فرموده است:

وَلَنَبْلُوَنَّكُم بِشَىْءٍ مِّنَ ٱلْخَوْفِ وَٱلْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ ٱلْأَمْوَٰلِ وَٱلْأَنفُسِ وَٱلثَّمَرَٰتِ وَبَشِّرِ ٱلصَّٰبِرِينَ ٱلَّذِينَ إِذَآ أَصَٰبَتْهُم مُّصِيبَةٌ

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

قَالُوٓاْ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ.(البقره ۱۵۵:۲ – ۱۵۶)

"ما (در این راه) شما را لازماً با اندی از خوف، گرسنگی و و نقصان جان و مال و محصولات خواهیم آزمود. و کسانی که (در این راه) ثابت قدم باشند (ای پیامبر)، به آنها بشارت پیروزی (در دنیا و آخرت) بده؛ (کسانی) که اگر مصیبتی به آنان برسد، بگویند که لا ریب ما از خداییم، و برگشت مان (یک روز) همانا به سوی اوست."

۲- هدایت و گمراهی

طبق این امتحان از انسان خواسته شده که از گمراهی اجتناب و راه هدایت را برای خود انتخاب کند. قرآن بیان نموده که این هدایت در فطرت او به ودیعت گذاشته شده است. سپس بعد از رسیدن به شعور، نشانی‌های موجود در زمین و آسمان او را به سوی آن متوجه می‌سازد. اگر انسان قدر این هدایت را بجا آورد، از آن فایده بگیرد، و برای آن شکرگزار خداوند باشد، سنت خداوند است که روشنی آن را برای او افزایش می‌دهد، در وجود او طلب هدایت بیشتر ایجاد می‌کند و در نتیجهٔ آن توفیق بهره‌مند شدن از هدایت آورده شده توسط انبیاء «علیهم السلام» را به وی عطا می‌کند:

نُّورٌ عَلَىٰ نُورٖۚ يَهۡدِي ٱللَّهُ لِنُورِهِۦ مَن يَشَآءُۚ وَيَضۡرِبُ ٱللَّهُ ٱلۡأَمۡثَٰلَ لِلنَّاسِۗ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ.(النور ۳۵:۲۴)

"نور بر فراز نور! خداوند هر کسی را بخواهد به این نور هدایت می‌کند. خداوند این مثل‌ها را برای رهنمایی مردم بیان می‌کند و خداوند از همه چیز آگاه است."

وَٱلَّذِينَ ٱهۡتَدَوۡاْ زَادَهُمۡ هُدٗى وَءَاتَىٰهُمۡ تَقۡوَىٰهُمۡ.(محمد ۱۷:۴۷)

"بر خلاف این، کسانی که راه هدایت را انتخاب کرده اند، هدایت‌شان را خداوند (با این قرآن) افزایش داد و پرهیزگاری سهم آنها را به آنها عطا کرد."

این اتمام هدایت است و قرآن مجید با صراحت کامل واضح فرموده که بدون مشیت خداوند، طلب آن هم در دل شخص پیدا شده نمی‌تواند. مشیت خداوند نیز به قانون هدایت وابسته است. خداوند علیم و حکیم است. او این نعمت را صرف به کسانی می‌دهد که هدایت ودیعت شدهٔ خداوند در فطرت خود را قبول می‌کنند:

إِنَّ هَٰذِهِۦ تَذۡكِرَةٞۖ فَمَن شَآءَ ٱتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِۦ سَبِيلٗا. وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمٗا. يُدۡخِلُ مَن يَشَآءُ فِي رَحۡمَتِهِۦۚ وَٱلظَّٰلِمِينَ أَعَدَّ لَهُمۡ عَذَابًا أَلِيمَۢا.(الدهر ۲۹:۷۶ – ۳۱)

"بی گمان این آیات صرف یادآوری‌ست. بنابراین، هر کسی بخواهد راه رسیدن به پروردگار خود را برگزیند. و شما نمی‌خواهید، مگر اینکه خداوند (طبق قانون خود) بخواهد. بی‌شک، خداوند علیم و حکیم است. او هر کسی را بخواهد (بر اساس همین علم و حکمت) داخل رحمت خود می‌کند و برای این ظالمان، عذاب دردناکی آماده کرده است."

اگر انسان تصمیم بگیرد از این رهنمایی فطری اعراض کند، از عقل خود کار نگیرد و دانسته و عمداً از حق انحراف کند، در اصطلاح قرآن این ظلم و فسق است و خداوند هیچ‌گاه ظالم و فاسق را هدایت نمی‌بخشد، بلکه او را برای سرگردانی در تاریکی‌های گمراهی رها می‌کند:

وَمَا كَانَ لِنَفۡسٍ أَن تُؤۡمِنَ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ وَيَجۡعَلُ ٱلرِّجۡسَ عَلَى ٱلَّذِينَ لَا يَعۡقِلُونَ.(یونس ۱۰۰:۱۰)

"(خوب بدانید) که برای هیچ شخص ممکن نیست بدون اذن خداوند (بر پیامبر) ایمان آورد. (صرف کسانی چنین اذنی را بدست می‌آورند که از عقل خود کار گیرند) و کسی که از عقل خود کار نمی‌گیرد، خداوند نجاست گمراهی را

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

بر آنها قرار می‌دهد."

در نتیجهٔ چنین رفتار این نوع مجرمین، لجاجت و کله‌شقی آنها افزایش می‌یابد و آنها از توان تفکر و فهمیدن به شکل درست محروم می‌گردند تا حدی که در پاداش این جرم الله تعالی بالآخره بر دل‌های آنها مهر می‌گذارد:

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا سَوَآءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ خَتَمَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰٓ أَبْصَٰرِهِمْ غِشَٰوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ.(البقره ۲: ۶ – ۷)

"بر خلاف این، کسانی که تصمیم گرفتند (بر این کتاب) ایمان نیاورند، برای آنها یکسان است، خواه خبر دهی آنها را یا نه، آنها ایمان نمی‌آورند. خداوند حالا (طبق قانون خود) بر دل‌هایشان مهر گذاشته است و بر چشمان آنها پرده قرار گرفته است. و (روز قیامت) عذاب بزرگی در انتظار آنهاست."

در جای دیگری فرموده است:

وَأَقْسَمُوا بِٱللَّهِ جَهْدَ أَيْمَٰنِهِمْ لَئِن جَآءَتْهُمْ ءَايَةٌ لَّيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا ٱلْـَٔايَٰتُ عِندَ ٱللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَآ إِذَا جَآءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ وَنُقَلِّبُ أَفْـِٔدَتَهُمْ وَأَبْصَٰرَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِۦٓ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِى طُغْيَٰنِهِمْ يَعْمَهُونَ.(الانعام ۱۰۹:۶ – ۱۱۰)

"آنها سوگندهای محکم بر خداوند یاد کرده می‌گویند که اگر آیتی نزد آنها بیاید، لازماً بر آن ایمان خواهند آورد. بگو، آیات صرف نزد خداوند است، لیکن، (مسلمانان)، به شما چه معلوم که اگر آیتی برسد هم آنان ایمان نخواهند آورد. ما آن وقت هم دل‌ها و دیده‌گانشان را دگرگون خواهیم کرد، همانگونه که بار نخست بر این (قرآن) ایمان نیاوردند، و آنها را رها می‌کنیم که در سرکشی خود سرگردان بگردند."

استاد امام امین احسن اصلاحی در تفسیر این آیات نوشته است:

"...این، بیان سنت الهی است که طبق آن ایمان نصیب یک شخص می‌گردد و شخص دیگر از آن محروم می‌ماند... در این کائنات و نیز در وجود خود انسان، خالق کائنات نشانی‌های بی‌شماری جابجا ساخته است؛ کسانی که بر آنها غور می‌کنند و حقایق بدیهی‌ای را که در نتیجهٔ آن بر آنها ظاهر می‌شود، حرز جان خود می‌سازند، دولت ایمان نصیب‌شان می‌شود. بر عکس این، مردمی که با وجود دیدن تمام نشانی‌ها کور و کر می‌مانند، در خود پرستی‌های خود مشغول می‌باشند و بعد از تذکیر مکرر قرآن و پیامبر هم چشم‌های خود را باز نمی‌کنند، الله متعال دل‌ها و چشم‌های آنها را از حق منحرف می‌سازد و در نتیجهٔ آن آنها از ظرفیت فکر و نظر درست محروم شده می‌مانند. بعد از آن، بزرگ‌ترین نشانی و بزرگ‌ترین معجزه هم بر آنها اثر نمی‌کند. قانون الله متعال این است که دل و فکر اشخاصی را که بجای دیدن به شکل مستقیم کج می‌بینند و بجای اختیار راه مستقیم راه معکوس را اختیار می‌کنند، کج می‌سازد. سپس، آنها همانند احول همه چیز را از زاویهٔ مخصوص خود می‌بینند. در واژه‌های "فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ"[۱۶]، به همین سنت الهی اشاره شده است. در آیات فوق، حین ارجاع به سنت معروف خداوندی فرموده شده که شما چطور باور می‌کنید که اگر به آنها معجزهٔ مطابق درخواست آنها هم نشان داده شود، آنها مؤمن خواهند شد. آخر وقتی هیچ یک از تمام نشانی‌های آفاق و انفس، که قرآن بار بار بطرف آنها اشاره نموده و مضمرات و دلایل آنها را واضح ساخته، در اصلاح زاویهٔ دل و نگاه‌های آنها کارگر نشد، پس یک نشانی جدید چطور می‌تواند رویهٔ آنها را تغییر دهد؟ حجابی که امروز وجود دارد، فردا چگونه برداشته خواهد شد و نابینایی‌ای که امروز مانع دیدن آنها شده، هنگام ظهور نشانی جدید کجا خواهد رفت؟ همانگونه که آنها تمام نشانی‌ها را تا امروز تکذیب نموده اند، نشانی جدید را به همان شکل تکذیب خواهند کرد و دگرگونی‌ای را که امروز در دل و دیده‌گان آنها می‌بینید، هنگام

[۱۶] الصف ۵:۶۱. "لیکن (با وجود این تنبیه) چون کج شدند، خداوند دل‌های‌شان را کج ساخت."

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

ظهور نشانی جدید هم وارد عمل خواهد شد." (تدبر قرآن ۱۴۰/۳)

۳- تکلیف ما لا یطاق

خداوند در شریعتی که از طریق انبیاء «علیهم السلام» به انسان‌ها داده است، از طرف خود هیچ حکمی را که از تحمل و توان انسان خارج باشد، نمی‌دهد. این قاعده در همه کارهای او همواره موجود بوده که هیچ بار سنگین‌تر از توان انسان‌ها بر آنها مانده نشود و هر حکمی که داده می‌شود باید در مطابقت با فطرت انسان و بعد از اندازه‌گیری توانایی آنها داده شود. بنابراین، فراموشی، سوء تفاهم و اشتباهِ بلا اراده طبق شریعت مورد بازپرس قرار نمی‌گیرد؛ مطالبهٔ شریعت از مردم این است که احکام آن را در ظاهر و باطن با کمال صداقت و امانتداری عملی کنند. "لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا"[۱۷] (خداوند بر هیچ انسانی بیشتر از طاقتش بار نمی‌ماند) و آیات مشابه آن همین سنت را بیان می‌کنند. با این حال، معنای آن این نیست که اگر بنده‌ها سرکشی و تمرد اختیار کنند هم الله متعال به آنها هیچ چنین تکلیفی نخواهد داد. از قرآن معلوم می‌شود که بمنظور تادیب و تربیت،[۱۸] جهت تعذیب[۱۹] یا به منظور نشان دادن نتایج بد اعمال مردم به آنها[۲۰] یا نشان دادن عجز انسان‌ها در برابر خداوند،[۲۱] چنین تکلیفی قطعاً می‌تواند داده شود.

٤- عزل و نصب

به همان شکلی که الله متعال افراد را طبق قانون ابتلاء برای امتحان صبر یا شکر، به نحویکه قبل ازین بیان شد، انتخاب می‌کند، ملت‌ها را نیز انتخاب می‌کند. وقتی یک ملت در نتیجهٔ این گزینش کامیابی و سرفرازی بدست میآورد، تا زمانیکه از لحاظ علم و اخلاق خود را در پستی قرار ندهد، خداوند رویهٔ خود را با آن تغییر نمی‌دهد. این سنت غیر قابل تغییر خداوند است؛ وقتی خداوند بعد از تنبیهات مکرر، فیصلهٔ ذلت و نگون‌بختی را برای یک ملت طبق این سنت صادر می‌کند، فیصلهٔ او با سعی کسی به تعویق نمی‌افتد و هیچ قدرت دنیا نمی‌تواند در برابر خداوند به آن ملت هیچ کمکی کند. تمام تاریخ بشر بر ظهور این سنت در خصوص عزل و نصب ملت‌ها شهادت می‌دهد:

إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا۟ مَا بِأَنفُسِهِمْ وَإِذَآ أَرَادَ ٱللَّهُ بِقَوْمٍ سُوٓءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُۥ وَمَا لَهُم مِّن دُونِهِۦ مِن وَالٍ.(الرعد ۱۱:۱۳)

"(آنها عجله نکنند)، خداوند تا زمانی رویکرد خود را با قومی تغییر نمی‌دهد که آنها خود در رویهٔ خود تغییر نیاورند و وقتی خداوند اراده کند شامت قومی را بیاورد، با معطل ساختن کسی به تعویق نمی‌افتد و نه آنها در مقابل خداوند مددگاری خواهند داشت."

بنابراین، الله متعال فرموده است که با هر ملت و قوم دنیا چنین عملکردی صورت می‌گیرد و در نتیجهٔ آن یک قوم هلاک و قوم دیگر با عذاب شدید دچار می‌شود. تاریخ نشان می‌دهد که نخست اولاد حام و سام انتخاب شدند و از پنج صد سال بدین سو، اولاد یافث انتخاب شده اند. او.لاد یافث، آخرین قوم است و تاریخ بر آن ختم خواهد شد. قرآن توضیح می‌دهد که بعد از این قیامت برپا خواهد شد:

---

[۱۷] البقره ۲۸۶:۲.

[۱۸] پیشتر در همان آیت سورهٔ بقره که در فوق به آن ارجاع داده شده است، این الفاظ هم وارد شده اند که پروردگارا، باری را بر ما نگذار که بر مردمان قبل از مان گذاشته بودی.

[۱۹] این، موضوع عام قرآن است که در جاهای مختلف می‌توان دید.

[۲۰] القلم ۴۲:۶۸. النساء ۱۵۵:۴.

[۲۱] البقره ۴: ۲۳ – ۲۴.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

وَإِن مِّن قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا. كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا.(بنی اسرائیل ۱۷:۸۵)

"(آنها برای عذاب عجله نکنند. حقیقت این است که) هیچ قریه‌ای وجود ندارد که قبل از قیامت آن را هلاک نکنیم یا دچار عذاب شدیدی نکنیم. این در نوشتهٔ خداوند تحریر شده است."

۵- نصرت الهی

زمانیکه خداوند یک ماموریت خود را به فرد یا گروه می‌سپارد و حکم تکمیل آن را می‌دهد، پس به آن فرد یا گروه کمک هم می‌رساند. ماموریت مذکور ممکن است دعوت باشد و ممکن است جهاد و قتال. در آیت "كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ"[۲۲] (نصرت اهل ایمان بر ما لازم بود) و دیگر آیت‌های مشابه آن بیان گردیده که برای تکمیل چنین ماموریتی، خداوند بر خود لازم فرموده که با پیروان ایمان یاری کند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ.(محمد ۴۷:۷)

"اهل ایمان، اگر شما یاور خداوندی شوید، او یاور شما خواهد شد و (در مقابل این دشمنان)، گام‌های شما را استوار خواهد ساخت."

کمک مورد بحث، تصادفی نیست؛ برای آن دستور و قاعده‌ای وجود دارد و نصرت الهی طبق آن ظهور می‌کند. جزئیات آن را ما بعداً تحت عنوان "قانون جهاد" بیان خواهیم کرد. البته، یک موضوع باید در اینجا واضح شود و آن اینکه مهم‌ترین چیز برای بدست آوردن نصرت خداوند، صبر و تقواست. قرآن بیان می‌دارد که زمانیکه رسول الله «ﷺ» در موقع جنگ احد بمنظور تشویق مسلمانان به آنها امید داد که الله متعال با سه هزار فرشته به شما کمک خواهد نمود، الله تعالی وعدهٔ او را تائید فرمود و با عنایت خود دو هزار فرشته را بر این تعداد افزود؛ اما، علاوه بر آن واضح ساخت که کمک یاد شده مشروط بر این است که مسلمانان ثابت قدم بمانند و از نافرمانی خدا و رسول اجتناب کنند:

بَلَىٰ. إِن تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَٰذَا. يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُم بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ.(آل عمران ۳:۱۲۵)

"آری، اگر صبر کنید و از خداوند بترسید و دشمنان شما همین هنگام بر شما فرود آیند، پروردگار شما با پنج هزار فرشته شما را یاری خواهد کرد که نشان ویژه خواهند داشت."

٦- توبه و استغفار

وقتی انسان مرتکب گناهی شود، امکان طلب مغفرت و توبه از آن وجود دارد. ارشاد الله متعال است که پروردگار شما رحمت را بر خود لازم ساخته، بنابراین، او هرگز کسانی را که بعد از ارتکاب گناه توبه نماید و خود را اصلاح کنند، مجازات نمی‌کند.[۲۳] در این رابطه قاعده این است که او اگر بعد از گناه فوراً توبه کند، خداوند لازماً او را عفو می‌کند، اما توبهٔ آنعده اشخاصی را هرگز قبول نمی‌کند که تمام عمر غرق گناه می‌باشند و هنگامی که می‌بینند مرگ بر سر آنها ایستاده است، شروع به خواندن دعای توبه می‌کنند. به همین شکل توبهٔ کسی قبول نمی‌شود که دانسته و عمداً از حق انکار می‌کند و تا وقت مرگ بر این انکار خود مانده باشد. این سنت الهی راجع به توبه و استغفار در قرآن چنین بیان شده:

---

[۲۲] الروم ۳۰:۴۷.

[۲۳] الانعام ۶:۵۴

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

إِنَّمَا ٱلتَّوْبَةُ عَلَى ٱللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ ٱلسُّوٓءَ بِجَهَٰلَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِن قَرِيبٍ فَأُوْلَٰٓئِكَ يَتُوبُ ٱللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا. وَلَيْسَتِ ٱلتَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ ٱلسَّيِّـَٔاتِ حَتَّىٰٓ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ ٱلْمَوْتُ قَالَ: إِنِّى تُبْتُ ٱلْـَٰٔنَ. وَلَا ٱلَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ. أُوْلَٰٓئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا.(النساء ۱۷:۴ – ۱۸)

"(این سخن، البته، باید واضح باشد که) پذیرش توبهٔ کسانی بر خداوند است که با مغلوب شدن از احساسات، مرتکب گناهی می‌شوند، سپس زود توبه می‌کنند. پس همانها کسانی اند که توبه ایشان را خداوند با شفقت زیاد می‌پذیرد و خداوند دانا و حکیم است. بر خلاف اینان، برای کسانی که بر ارتکاب گناه استمرار می‌کنند تا زمانی که وقت مرگ یکی از آنها فرا می‌رسد، می‌گوید: حالا توبه کرده‌ام، هیچ توبه‌ای نیست. برای کسانی نیز هیچ توبه‌ای نیست که در حال کفر از دنیا می‌روند. اینانند که عذاب دردناکی برایشان آماده کرده ایم."

۷- جزا و سزا

جزا و سزای بعد از مرگ یک حقیقت مطلق است، اما از قرآن معلوم می‌شود که بعضی اوقات جزا و سزا در این دنیا هم داده می‌شود. این جزا و سزا، مقدمهٔ ظهور عدالت خداوند است که در روز قیامت با انتهای کمال خود واقع خواهد شد. صورت‌ها و اشکال آن را که الله متعال بیان فرموده، عبارت اند از:

نخست، گروه آنعده مردم است که طالب دنیا هستند، برای آن زندگی می‌کنند، برای همان می‌میرند و بدون پروای آخرت زندگی بسر می‌کنند. خداوند در این دنیا، به هر اندازه‌ای که رضای او باشد، به آنها می‌دهد و آنها ثمر همه کارهایشان را در این دنیا بدست می‌آورند:

مَن كَانَ يُرِيدُ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَٰلَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ.(هود ۱۵:۱۱)

"(اینان به این دلیل منکر می‌شوند که زندگی دنیا آنها را فریفته است؛ به آنها بگو) کسانی که زندگی دنیا و زینت آن را می‌خواهند، پاداش اعمال آنها را در همین دنیا به آنها می‌دهیم و چیزی از آنها کم نخواهد شد."

دوم، بعد از اتمام حجت توسط رسولان، الله متعال بر منکرین آنها در همین دنیا عذاب نازل می‌کند و برای کسانی که بر آنها ایمان می‌آورند دروازه‌های برکات زمین و آسمان را باز می‌کند:

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ. فَإِذَا جَآءَ رَسُولُهُمْ قُضِىَ بَيْنَهُم بِٱلْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ.(یونس ۴۷:۱۰)

"(قانون او همین است که) برای هر قوم رسولی‌ست. پس زمانی که رسول آنها می‌رسد، میان آنها با انصاف فیصله می‌شود و هیچ ظلمی بر آنها نمی‌شود."

این سنت تبدیل نشدنی خداوند است. واقعات قوم نوح، قوم لوط، قوم شعیب، عاد و ثمود و دیگر قوم‌های همانند آنها که در قرآن بیان گردیده، سرگذشت همین سنت مجازات و مکافات الهی‌ست. در تاریخ بشر، این دینونت برای آخرین بار برای قوم محمد الرسول الله «ﷺ» بر پا شد و بعد از آن برای همیشه ختم گردید:

وَمَآ أَرْسَلْنَا فِى قَرْيَةٍ مِّن نَّبِىٍّ إِلَّآ أَخَذْنَآ أَهْلَهَا بِٱلْبَأْسَآءِ وَٱلضَّرَّآءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ. ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ ٱلسَّيِّئَةِ ٱلْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوا وَّقَالُوا: قَدْ مَسَّ ءَابَآءَنَا ٱلضَّرَّآءُ وَٱلسَّرَّآءُ فَأَخَذْنَٰهُم بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ. وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ ٱلْقُرَىٰٓ ءَامَنُوا وَٱتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَٰتٍ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ. وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَٰهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.(الاعراف ۹۴:۷ – ۹۶)

"ما به هیچ قریه‌ای نبی‌ای را رسول ساخته نفرستادیم، مگر اینکه اهلش را به مصیبت‌های مالی و جسمانی دچار ساختیم تا مگر تضرع کنند. سپس غم آنها را به خوشحالی تبدیل کردیم، تا زمانی که افزون شدند و گفتند که بی‌گمان رنج و راحتی به پدران و نیاکان مان نیز رسیده بود. بالآخره، آنها را ناگهان گرفتیم در حالیکه بی‌خبر بودند.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

حقیقت این است که اگر اهل این قریه‌ها ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، ما درهای برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشودیم، اما آنها تکذیب کردند و ما نیز در پاداش اعمال‌شان، آنها را گرفتیم."

سوم، وعدهٔ خداوند به ذریت ابراهیم «علیه السلام» است که اگر آنها بر حق قایم باشند، امامت ملت‌ها به آنها تعلق خواهد داشت و در صورتیکه از حق انحراف کنند، از این منصب معزول و به عذاب ذلت و محکومیت مبتلا خواهند شد. با الفاظ "وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ "[۲۴] (شما به پیمان من وفا کنید، من به پیمان شما وفا خواهم کرد)، قرآن به همین عهد خود با بنی اسرائیل ارجاع داده است. در تهدید "وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا" [۲۵] (ولی اگر بازگردید، باز می‌گردیم) که در سورهٔ بنی اسرائیل آمده نیز اشاره به همین وعدهٔ خداوند است. صحایف بایبل نیز بیشتر جزئیات آن را بیان می‌کنند. خداوند متعال در سورهٔ بقره فرموده است:

وَإِذِ ٱبْتَلَىٰٓ إِبْرَٰهِـۧمَ رَبُّهُۥ بِكَلِمَٰتٍ فَأَتَمَّهُنَّ ۖ قَالَ إِنِّى جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا ۖ قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِى ۖ قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِى ٱلظَّٰلِمِينَ.(۱۲۴:۲)

"و به یاد آورید، وقتی پروردگار ابراهیم او را با چند سخنی آزمود، او از آنها پیروز بدر آمد، فرمود: من فیصله کرده‌ام که تو را پیشوای مردم سازم. عرض کرد: و از اولاد من؟ فرمود: این عهد من شامل ظالمان نمی‌شود."

همین وعدهٔ الله متعال است که بر مبنای آن خاص در بارهٔ بنی اسرائیل فرموده است:

وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا ٱلتَّوْرَىٰةَ وَٱلْإِنجِيلَ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْهِم مِّن رَّبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِم ۚ مِّنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ ۖ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ سَآءَ مَا يَعْمَلُونَ.(المائده ۵:۶۶)

"و اگر آنها (در حیثیت اجتماعی خود) تورات و انجیل و آنچه را که از جانب پروردگارشان بر آنها نازل گردیده است، برپا دارند، از بالای سر خود و از فرود پاهای خود رزق خواهند یافت. (تردیدی نیست که) یک گروه آنان بر صراط مستقیم قرار دارد، اما بیشتر آنان اعمال بدی انجام می‌دهند."

در تثنیه آمده است:

"و اگر تو سخن خداوند، خدای خود را با جان‌فشانی قبول کرده، بر تمام فرامینی که من امروز به تو می‌دهم، با احتیاط عمل کنی، آنگاه خداوند، خدایت، تو را بر تمام ملت‌های جهان بلند خواهد گردانید. و چنانچه تو سخن خداوند، خدای خود را قبول کنی، تمام این برکت‌ها بر تو نازل خواهد شد و تو را خواهد دریافت. در شهر نیز مبارک خواهی بود و در صحرا نیز مبارک خواهی بود. خداوند دشمنان تو را که بر تو حمله می‌کنند، در مقابل تو شکست خواهد داد. از یک راه خواهند آمد، و از هفت راه خواهند گریخت... و جمیع امت‌های زمین خواهند دید که نام خداوند بر تو خوانده شده است، و از تو خواهند ترسید... و خداوند تو را سر خواهد ساخت نه دم، و بلند خواهی بود نه پست... اما اگر تو چنین نکردی که سخن خداوند، خدای خود را قبول کرده، بر تمام احکام و اوامری که من امروز به تو می‌دهم، با احتیاط عمل کنی، پس جمیع این لعنت‌ها بر تو نازل خواهد شد و تو را خواهد دریافت. در شهر هم ملعون خواهی بود و در صحرا هم ملعون خواهی بود... خداوند تو را در مقابل دشمنانت شکست خواهد داد. تو برای مقابله با آنها از یک راه خواهی رفت، اما از هفت راه از نزدشان خواهی گریخت و در تمام ممالک جهان مایهٔ وحشت خواهی بود." (۲۸: ۱ – ۲۵)

---

[۲۴] البقره ۲:۴۰.

[۲۵] ۸:۱۷.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

ایمان بر فرشته‌ها

ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ فَاطِرِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ جَاعِلِ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ رُسُلًا أُوْلِيٓ أَجۡنِحَةٖ مَّثۡنَىٰ وَثُلَٰثَ وَرُبَٰعَۚ يَزِيدُ فِي ٱلۡخَلۡقِ مَا يَشَآءُۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ.(فاطر ۱:۳۵)

"سپاس تنها برای خداوند است، خالق آسمان‌ها و زمین، که فرشته‌گان را رسولان قرار داد، که دارای بال‌های دو گانه، سه گانه، چهار گانه هستند. او هر چه بخواهد به مخلوقات می‌افزاید. بی‌شک خداوند بر همه چیز قادر است."

به هستی‌هایی که الله متعال از طریق آنها حکم خود را برای مخلوقات نازل می‌کند، فرشته‌ها گفته می‌شود. در قرآن برای آنها اصطلاح "الْمَلَٰٓئِكَة" آمده. این واژه، جمع "ملک" است که اصل آن "ملأک" و بمعنای پیام رسان است. در آیت سورۀ فاطر که در فوق ذکر شد، قرآن اشاره نموده که به آنها نام ملائکه با نظرداشت همین مفهوم داده شده است. بدین سبب، از خود قرآن معلوم می‌شود که رابطۀ این عالم ناسوت با آن عالم لاهوت با وساطت آنها تأمین می‌شود و همۀ امور این عالم را الله متعال از طریق آنها انجام می‌دهد؛ بدین ترتیب که فرشته‌ها حکمی را که از بارگاه خداوندی به آنها القا می‌گردد، به عنوان محکوم محض در مخلوقات او جاری می‌کنند. در آن هیچ اختیار و ارادۀ شخصی آنها وارد نمی‌شود. فرشته‌ها سراپا اطاعت هستند، همیشه در حمد و ثنای پروردگار خود مصروف می‌باشند و از حکم او به اندازۀ سر مو انحراف نمی‌کنند:

وَهُمۡ لَا يَسۡتَكۡبِرُونَ. يَخَافُونَ رَبَّهُم مِّن فَوۡقِهِمۡ وَيَفۡعَلُونَ مَا يُؤۡمَرُونَ.(النحل ۴۹:۱۶ - ۵۰)

"آنان هرگز تکبر نمی‌ورزند. آنان از پروردگار خود بر فرازشان بیم دارند و آنچه فرمان می‌یابند، انجام می‌دهند."

استاد امام امین احسن اصلاحی دلایلی را که بر اساس آن ایمان بر فرشته‌ها مطالبه شده، در تفسیر خود چنین بیان فرموده است:

"...ایمان بالملائکه جزء انفکاک ناپذیر ایمان بالکتب و ایمان بالرسل است. بغیر از ایمان بر ملائکه، واسطه میان خداوند و نبی‌های او غیر واضح و نا مشخص می‌ماند. با مبهم بودن این واسطه، نه تنها اینکه یک حلقۀ نهایت مهم سلسلۀ علم و هدایت گم‌شده می‌ماند، بلکه راه‌های گمراهی بسیاری در زمینۀ هدایت آسمانی نیز برای عقل انسانی فراهم می‌گردد. دنیا همواره قبول نموده که خدا وجود دارد و این را نیز همیشه احساس کرده که وقتی او وجود دارد، پس باید بنده‌های خود را از آنچه او را راضی می‌کند، آگاه سازد، اما وقتی او بی‌نقاب و رو در رو شده در مقابل ما ظاهر نمی‌گردد، این پرسش ایجاد می‌شود که آخر ذریعه و واسطه‌ای که از طریق آن او خلق را از احکام و هدایات خود آگاه می‌سازد چیست؟ اگر برای این هدف، او بنده‌های خاص خاص خود را منتخب می‌کند، که به آنها انبیاء و رسل گفته می‌شوند، پس بعینه همین سؤال در این مورد هم مطرح می‌شود که جهت آگاه ساختن نبی‌ها و رسل از پیام خود، او چه ذریعه‌ای را اختیار می‌کند. آیا رو در رو، خود با آنها هم‌کلام می‌شود، یا راه دیگری را انتخاب می‌کند؟ پاسخ این سؤال چنین است که واسطۀ علم بین الله متعال و پیامبران او، وحی است که او از طریق فرشته‌های خود، بالخصوص فرشتۀ مقرب خود جبرئیل، نازل می‌کند. فرشته‌ها، پاکیزه‌ترین و برترین تمام مخلوقات خداوند اند. فرشته‌ها می‌توانند وحی را به شکل مستقیم از خداوند اخذ کنند... به دلیل این رابطۀ عمیق فرشته‌ها با وحی و رسالت است که ایمان بر آنها برای ایمان آوردن بر پیامبران و کتاب‌ها لازم قرار داده شده است. فرشته‌ها فریضۀ رسالت را بین خداوند و نبی‌ها و رسول‌های او انجام می‌دهند؛ از این لحاظ وقتی دیده شود، نقش آنها حیاتی است چون فرشته‌ها تنها مخلوقاتی اند که می‌توانند هم با عالم لاهوت و هم با عالم ناسوت بطور یکسان ارتباط برقرار کنند؛ به دلیل نورانیت خود می‌توانند متحمل انوار و تجلیات خداوند شوند و از بعد مخلوقیت خود می‌توانند با انسان‌ها نیز اتصال پیدا کنند. بغیر از فرشته‌ها، هیچ مخلوق دیگری نمی‌تواند چنین مقام و درجۀ نزدیکی به خداوند

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

را داشته باشند. به این وجه لازم شد که بر علاوهٔ ایمان بر رسول‌ها و نبی‌ها، بر رسولانی نیز ایمان آورده شود که واسطهٔ رسالت بین خداوند و رسول‌های او هستند." (تدبر قرآن ۴۲۳/۱)

فرایض و مسؤولیت‌هایی که برای آنها در قرآن بیان گردیده، عبارت اند از:

۱ – آنها حکم خداوند را در مخلوقات او نافذ می‌کنند:

تَنَزَّلُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ وَٱلرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِم مِّن كُلِّ أَمْرٍ.(القدر ۴:۹۷)

"در آن روز فرشته‌گان و روح الامین، با اذن پروردگار خود، حکم هر امر را گرفته نازل می‌شوند."

۲ – به همان ترتیبی که آنها حکم را گرفته فرود می‌آیند، برای حاضری در بارگاه خداوندی به همان ترتیب عروج هم می‌کنند:

تَعْرُجُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ وَٱلرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُۥ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ.(المعراج ۴:۷۰)

"(آنها همه چیز را بر اساس محاسبات خود می‌سنجند و سپس عجله می‌کنند. به آنان بگو که) فرشته‌ها و روح الامین در یک روزی که (طبق معیار شما) برابر با پنجاه هزار سال است، عروج کرده در حضور پروردگار خود حاضر می‌شوند."

۳ – آنها بر پیامبران وحی نازل می‌کنند:

يُنَزِّلُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةَ بِٱلرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِۦ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦٓ أَنْ أَنذِرُوٓا۟ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱتَّقُونِ.(النحل ۲:۱۶)

"او بر هر کسی از میان بنده‌گان خود بخواهد، با وحی حکم خود فرشته‌گان را نازل می‌کند، با این هدایت که مردم را خبردار سازید که جز من، (شما) هیچ معبودی ندارید، پس از من بترسید."

از قرآن معلوم می‌شود که وحی را معمولاً جبرئیل امین می‌آورد. از میان فرشته‌ها، در بارگاه الهی او از همه مقرب‌تر است و مرتبهٔ او از همه بلندتر. او به بارگاه خداوند دسترسی مستقیم دارد. هیچ موجودی بین او و صاحب عرش حایل شده نمی‌تواند. در قرآن به او صاحب قوت، امین و اطاعت شونده هم گفته شده. معنای آن این است که او با نظرداشت مسؤولیت‌هایی که به او سپرده شده، صاحب تمام قوت‌ها و صلاحیت‌های لازم است. لهذا، هیچ امکانی وجود ندارد که قدرت دیگری یا ارواح خبیثه‌ای بتواند به شکلی او را تحت تاثیر قرار دهد یا مرعوب سازد یا بر خیانت آماده کند یا او خود چیزی در وحی خلط کند یا در آن اشتباه کند. الله متعال او را از تمام چنین چیزها محفوظ داشته است. خداند متعال فرموده است:

عَلَّمَهُۥ شَدِيدُ ٱلْقُوَىٰ، ذُو مِرَّةٍ فَٱسْتَوَىٰ، وَهُوَ بِٱلْأُفُقِ ٱلْأَعْلَىٰ، ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ، فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ، فَأَوْحَىٰٓ إِلَىٰ عَبْدِهِۦ مَآ أَوْحَىٰ.(النجم ۵:۵۳ – ۱۰)

"او را صاحب قوت‌های عظیم تعلیم داده است، که بسیار با درایت، بسیار صاحب حکمت است. او نمودار شد، به شکلی که بر افق بلند آسمان بود. سپس نزدیک شد و خم شد، تا جایی که به اندازهٔ دو کمان یا کمتر از آن فاصله ماند. سپس خداوند وحی فرمود به بندهٔ خود آنچه را وحی فرمود."

۴ – آنها نگهبانان علم و عمل انسان‌ها هستند و دفتر اعمال آنها را نگهداری می‌کنند:

وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَٰفِظِينَ، كِرَامًا كَٰتِبِينَ، يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ.(الانفطار ۱۰:۸۲ – ۱۲)

"در حالیکه نگهبانانی بر شما گماشته شده اند، نویسنده‌گان بسیار گرامی، آنان می‌دانند آنچه انجام می‌دهید."

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

۵ – آنها به مردم بشارت و عذاب فرو می‌آورند:

وَلَقَدْ جَآءَتْ رُسُلُنَآ إِبْرَٰهِيمَ بِٱلْبُشْرَىٰ قَالُوا۟ سَلَٰمًا ۖ قَالَ سَلَٰمٌ ۖ فَمَا لَبِثَ أَن جَآءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ ۖ فَلَمَّا رَءَآ أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً ۖ قَالُوا۟ لَا تَخَفْ إِنَّآ أُرْسِلْنَآ إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ (هود ۱۱:۶۹ – ۷۰)

"و (در رابطه به لوط چنین شد که نخست) فرشته‌گان ما نزد ابراهیم با مژده رسیدند. آنها گفتند: سلامتی باشد. ابراهیم پاسخ داد: بر شما نیز سلامتی باشد. دیری نگذشت که ابراهیم گوسالهٔ بریان (برای ضیافت آنها) آورد. اما وقتی دید که دستان آنها به طرف غذا دراز نمی‌شود، احساس بی‌گانگی کرد و در دل از آنها احساس حراس کرد. آنها گفتند: مترس، ما به سوی قوم لوط فرستاده شده ایم."

از آیات فوق سورهٔ هود ضمناً معلوم می‌شود که فرشته‌ها صورت انسان‌ها را اختیار می‌کنند، اما با وجود آن از نیازهای انسانی مانند خوردن و نوشیدن و سایر نیازهای مشابه منزه می مانند.

۶ – آنها در تسبیح و تهلیل خداوند مصروف می‌باشند و برای ساکنین زمین در حضور او دعای مغفرت می‌کنند:

وَٱلْمَلَٰٓئِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَن فِى ٱلْأَرْضِ ۗ أَلَآ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ (الشوری ۴۲:۵)

"و فرشته‌گان، (به سبب خشیت) پروردگار خود، با حمد او، تسبیح او را می‌گویند و برای اهل زمین، دعاهای مغفرت می‌کنند. بشنوید، حقیقت این است که صرف خداوند بخشنده و رحم کننده است."

۷ – آنها روح‌های انسان‌ها را قبض می‌کنند:

قُلْ يَتَوَفَّىٰكُم مَّلَكُ ٱلْمَوْتِ ٱلَّذِى وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ (السجده ۳۲:۱۱)

"به آنها بگو، جان‌های شما را همان فرشتهٔ مرگ قبض خواهد کرد که بر شما مقرر گردیده است، سپس شما به سوی پروردگار خود برگردانده خواهید شد."

۸ – آنها در دنیا و آخرت رفیق اهل ایمان هستند و هنگام مرگ به آنها بشارت جنت را می‌دهند:

إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُوا۟ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسْتَقَٰمُوا۟ تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا۟ وَلَا تَحْزَنُوا۟ وَأَبْشِرُوا۟ بِٱلْجَنَّةِ ٱلَّتِى كُنتُمْ تُوعَدُونَ ۝ نَحْنُ أَوْلِيَآؤُكُمْ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَفِى ٱلْءَاخِرَةِ ۖ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِىٓ أَنفُسُكُمْ ۖ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ (حم السجده ۴۱:۳۰ – ۳۱)

"بر خلاف اینان، کسانی که اعتراف کردند که رب ما الله است، بعد (با بی‌پروا شدن نسبت به تمام مخالفت‌ها) بر آن ثابت قدم ماندند، (برای تسلی آنها در روز قیامت، قبل از اینکه فیصله صادر شود) بر آنها یقیناً فرشته‌گان نازل خواهند شد و خواهند گفت که حالا دیگر نه بیمی داشته باشید نه غم، و مژدهٔ جنتی را قبول کنید که به آن وعده داده می‌شدید. ما در زندگی دنیا هم دوست شما بودیم و در زندگی آخرت نیز دوست شما هستیم. (جنتی را که به شما مژده می‌دهیم)، برای شما در آن هر چیزی که دل شما می‌خواهد و هر چیزی که شما طلب می‌کنید، فراهم است."

۹ – روز قیامت، آنها در بارگاه خداوندی حاضر باش ایستاده و تخت الهی را بر دوش خواهند داشت:

وَتَرَى ٱلْمَلَٰٓئِكَةَ حَآفِّينَ مِنْ حَوْلِ ٱلْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ (الزمر ۳۹:۷۵)

"(روزی که زمین از نور رب خود روشن می‌باشد) و فرشته‌ها را می‌بینی که بر عرش الهی حلقه زده اند و با حمد رب خود تسبیح او را می گویند."

وَٱلْمَلَكُ عَلَىٰٓ أَرْجَآئِهَا ۚ وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَٰنِيَةٌ (الحاقیه ۶۹:۱۷)

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

"و فرشته‌گان بر کناره‌های آن (ایستاده) می‌باشند، و هشت فرشته در آن روز تخت پروردگار تو را بر دوش حمل می‌کنند."

۱۰ – نظم و نسق دوزخ هم تسلیم آنها خواهد شد:

عَلَيْهَا مَلَٰٓئِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَّا يَعْصُونَ ٱللَّهَ مَآ أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ.(التحریم ۶:۶۶)

"که فرشته‌های تند خو و سخت گیر بر آن مقرر می‌باشند. هر سخنی را که خداوند به آنها خواهد گفت، در تعمیل آن نافرمانی نخواهند کرد و کاری را انجام خواهند داد که بدان حکم داده خواهند شد."

از اشارات قرآن معلوم می‌شود که نظم و نسق جنت همچنان به آنها سپرده خواهد شد.

علاوه بر ذکر فرایض و مسؤولیت‌های مذکور، قرآن مجید در جاهای مختلف تصوراتی را همچنان تخطئه نموده که مردم در مورد فرشته‌ها قایم کرده بودند. بنابراین، الله متعال فرموده است که آنها هرگز دختران خداوند نیستند، چنانیکه این احمق‌ها فکر می‌کنند، بلکه بنده‌های مقرب او هستند. آنها به این دلیل مقرب خداوند نیستند که می‌توانند سخنی را با زور و نفوذ یا ناز و تدلل به خداوند بقبولانند، بلکه به دلیل برآورده ساختن تمام معیارهای بندگی و وفاداری خداوند است که این جایگاه را بدست آورده اند. قبولاندن یک موضوع به این شکل یکطرف، آنها حتی به صحبت در حضور خداوند سبقت هم نمی‌کنند و صرف زمانی سخن می‌گویند که برایشان اجازت داده شود. سپس، جواب هر پرسشی را که مطرح می‌شود در حدود ادب می‌دهند و هیچ سخن خلاف حق گفته نمی‌توانند. آنها نه می‌توانند سفارش کسی را کنند و نه از طرف خود اقدامی کنند، بلکه همیشه منتظر حکم بوده، از خوف خداوند لزران و ترسان می‌باشند:

قَالُوا: ٱتَّخَذَ ٱلرَّحْمَٰنُ وَلَدًا. سُبْحَٰنَهُ. بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِٱلْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ٱرْتَضَىٰ وَهُم مِّنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ. وَمَن يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّىٓ إِلَٰهٌ مِّن دُونِهِۦ فَذَٰلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلظَّٰلِمِينَ.(الانبیاء ۲۶:۲۱ – ۲۹)

"آنان می‌گویند که خداوند رحمان فرزند دارد. او (از این تهمت) منزه است. (فرشته‌ها، که این نادانان دختران خداوند می‌پندارند)، آنها اولاد او نه، بلکه بنده‌های مقربند. آنان هرگز در در سخن از او پیشی نمی‌گیرند، و فرمان او را تعمیل می‌کنند. خداوند آنچه پیشروی آنهاست و پشت سر آنهاست، همه را می‌داند. آنها جز برای کسی که خداوند بپسندد، شفاعت نمی‌کنند، و از هیبت او لرزه بر اندام اند. هر کسی از میان آنها جسارت این سخن کند که بر علاوهٔ خداوند من معبودم، ما به او کیفر جهنم می‌دهیم. ما ظالمان را اینچنین مجازات می‌کنیم."

استاد امام می‌نویسد:

"...عقل انسانی همیشه در جستجوی ارواحی بود که با عالم لاهوت رابطه دارد و این ضرورت را با چنان شدتی احساس کرده که اگر چیز صحیح در این راه بدست او نرسیده، پس به غلط ترین چیزی نیز تمسک کرده که بدست او رسیده است. کاهنان و ساحران عرب، جنات، شیاطین و هاتفان غیبی را ذریعهٔ رابطه با عالم لاهوت می‌دانستند؛ منجمین هندوستان، اسرار غیب را در گردش ستاره‌ها تلاش می‌نمودند. عابدین عبادت‌گاه‌های چین، از طریق ارواح‌های پدران و نیاکان خود با عالم غیب توسل می‌جستند. قرآن تمام این وسائل و واسطه‌های غلط را نفی کرد و علم بدست آمده از طریق آنها را مجموعهٔ رطب و یابس قرار داد؛ بر علاوه، این حقیقت را واضح فرمود که وسیلهٔ قابل اعتماد علم الهی، صرف ملائکه است که نزد پیامبران می‌آیند و هر اندازه علمی را که خداوند به آنها می‌دهد بدون کم و کاست به پیامبران می‌رسانند." (تدبر قرآن ۴۲۴/۱)

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

ایمان بر نبی‌ها

إِنَّآ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ كَمَآ أَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ نُوحٖ وَٱلنَّبِيِّـۧنَ مِنۢ بَعۡدِهِۦۚ وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ وَٱلۡأَسۡبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَٰرُونَ وَسُلَيۡمَٰنَۚ وَءَاتَيۡنَا دَاوُۥدَ زَبُورٗا ١٦٣ وَرُسُلٗا قَدۡ قَصَصۡنَٰهُمۡ عَلَيۡكَ مِن قَبۡلُ وَرُسُلٗا لَّمۡ نَقۡصُصۡهُمۡ عَلَيۡكَۚ وَكَلَّمَ ٱللَّهُ مُوسَىٰ تَكۡلِيمٗا ١٦٤ رُّسُلٗا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةُۢ بَعۡدَ ٱلرُّسُلِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمٗا ١٦٥(النساء ۴:۱۶۳ - ۱۶)

"(پروای آنها را مکن، ای پیامبر)، ما به تو وحی کردیم چنانکه به نوح و به پیامبران بعد از او کرده بودیم. ما به سوی ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، فرزندان یعقوب، عیسی، ایوب، یونس، هارون و سلیمان نیز وحی کردیم و به داؤود زبور عطا کرده بودیم. و به پیامبرانی نیز چنین وحی کردیم که سرگذشت آنها را قبل از این برای تو بیان کرده‌ایم و نیز به پیامبرانی که سرگذشت آنها را بیان نکردیم و خداوند با موسی سخن گفت، به شکلی که سخن گفته می‌شود؛ پیامبرانی که به عنوان بشارت دهنده و بیم دهنده فرستاده شدند تا بعد از آمدن این پیامبران هیچ عذری برای مردم باقی نماند که به خداوند پیش کنند. خداوند پیروز مند است، بسیار حکیم است."

به هستی‌هایی که خداوند متعال از طریق آنها برای بنی آدم اهتمام اتمام هدایت را فرموده، پیامبران گفته می‌شود. پیامبران انسان بودند، اما الله متعال آنها را بر اساس علم و حکمت خود برای این منصب انتخاب فرمود. این یک موهبت ربانی است، با تعلیم و تربیت و اکتساب هیچ ربطی ندارد.[۲۶] واقعهٔ اعطای نبوت به موسی «علیه السلام» را قرآن بیان نموده. حین برگشت از مدین، زمانیکه او با خانم و اولاد خود به وادی سینا رسید، وقت شب بود. راه به آسانی دیده نمی‌شد و سردی نیز، معلوم می‌شود، که بسیار سخت بود. در این وقت، چیزی شعله‌مانند در یک سمتی به چشم خورد. شاید بجز موسی «علیه السلام» کسی دیگری به آن متوجه هم نشده بود. موسی به خانوادهٔ خود گفت که شما در اینجا بمانید، من چیز مشابه شعله را دیدم؛ آنجا می‌روم تا برای گرم شدن آتشی بیاورم، یا اگر مردمی در آنجا بودند، راجع به راه از آنها معلوم خواهم کرد. وقتی موسی به آنجا رسید، ندا شد که موسی! من پرودرگار تو ام، پس کفش‌هایت را در آور؛ تو در وادی مقدس طوی قرار داری. من تو را برای فریضهٔ نبوت و رسالت برگزیده‌ام، بنابراین، وحی را که بر تو می‌شود، با توجه کامل بشنو. قرآن می‌گوید که بعد از آن، به او همان پیامی داده شد که برای تمام نبی‌ها داده شد:

إِنَّنِيٓ أَنَا ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدۡنِي وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِذِكۡرِيٓ ١٤ إِنَّ ٱلسَّاعَةَ ءَاتِيَةٌ أَكَادُ أُخۡفِيهَا لِتُجۡزَىٰ كُلُّ نَفۡسِۭ بِمَا تَسۡعَىٰ ١٥ فَلَا يَصُدَّنَّكَ عَنۡهَا مَن لَّا يُؤۡمِنُ بِهَا وَٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ فَتَرۡدَىٰ ١٦(طه ۲۰:۱۴ - ۱۶)

"تردیدی نیست که من الله هستم، جز من، هیچ الهی نیست. پس تنها مرا بندگی کن و برای یاد من، نماز برپا دار. حقیقت این است که قیامت لازماً آمدنی‌ست – من آن را پنهان می‌دارم – به این دلیل می‌آید که پاداش عمل هر شخص به او داده شود. پس مبادا کسی که بر آخرت ایمان ندارد و پیروی هوس‌های خود است تو را از نماز باز دارد، که هلاک شوی."

این شرف، خاص موسی «علیه السلام» است که الله متعال مستقیماً با او هم‌کلام شد. واقعهٔ اولین وحی برای نبی کریم «ﷺ» در سورهٔ نجم قرآن مجید بیان شده است. از آن معلوم می‌شود که منصب رسالت به نبی کریم «ﷺ» از طریق فرشتهٔ مقرب الله متعال، جبرئیل امین، داده شد. قرآن بیان می‌کند که در این موقع، جبرئیل در صورت اصلی

[۲۶] الانعام ۶:۱۲۴.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

خود بر افق اعلی ظاهر شد و رسول الله «ﷺ» با چشمان باز او را دید. بعد از آن، جبرئیل امین جهت آموزش به پیامبر «ﷺ» نزدیک شد و همانند یک استاد شفیق که با نهایت شفقت بر شاگرد خود خم می‌شود، بر پیامبر «ﷺ» خم شد و به اندازه‌ای به او نزدیک شد که صرف فاصلهٔ دو یا کمتر از دو کمان بین آنها باقی ماند. سپس آنچه را که به او هدایت داده شده بود به نبی کریم «ﷺ» وحی نمود:

عَلَّمَهُ شَدِيدُ ٱلْقُوَىٰ، ذُو مِرَّةٍ فَٱسْتَوَىٰ، وَهُوَ بِٱلْأُفُقِ ٱلْأَعْلَىٰ، ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ، فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ، فَأَوْحَىٰٓ إِلَىٰ عَبْدِهِۦ مَآ أَوْحَىٰ.(النجم ۵۳:۵ – ۱۰)

"او را صاحب قوت‌های عظیم تعلیم داده است، که بسیار با درایت، بسیار صاحب حکمت است. او نمودار شد، به شکلی که بر افق بلند آسمان بود. سپس نزدیک شد و خم شد، تا جایی که به اندازهٔ دو کمان یا کمتر از آن فاصله ماند. سپس خداوند وحی فرمود به بندهٔ خود آنچه را وحی فرمود."

الله متعال پیامبران را به سوی هر ملت فرستاد. خداوند به آدم «علیه السلام» وعده داده بود که جهت رهنمایی اولاد او، از طرف خود هدایت نازل خواهد کرد. این هدایت به وسیلهٔ همین پیامبران به بنی آدم داده شد. آنها با گرفتن وحی از آسمان به مردم حق می‌گفتند، به قبول کننده‌گان آن مژدهٔ فرجام نیک می‌دادند، و کسانی را که آن را قبول نمی‌کردند از نتایج بد آگاه می‌ساختند. قرآن، در یک مقام پیامبر «ﷺ» را مخاطب قرار داده و فرموده است:

إِنَّآ أَرْسَلْنَٰكَ بِٱلْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا، وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ.(فاطر ۳۵:۲۴)

"یقیناً ما تو را به حق بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده فرستادیم. (قبل از این هم) هیچ امتی نبود که در آن بیم دهنده‌ای نگذشته باشد."

ذیلاً حقایقی را به ترتیب بیان می‌کنیم که راجع به پیامبران در قرآن بیان گردیده و باید مد نظر کسانی باشد که بر آنها ایمان می‌آورند:

حقیقت نبوت

نبوت چیست؟ نبوت انتخاب یک شخص برای مخاطبهٔ الهی‌ست. معنای آن این است که وقتی الله متعال کسی را از میان بنده‌گان خود انتخاب می‌کند، با او کلام می‌فرماید. قرآن بیان نموده که انسان صرف به دو شکل شرف آن را بدست آورده است:

اول، از طریق مخاطبت عام که از پس پرده صورت می‌گیرد. در این صورت، بنده صدایی می‌شنود، اما گوینده را نمی‌بیند. با موسی «علیه السلام» به همین شکل مخاطبت شد. در دامن طور، از درخت به گوش او صدا می‌رسید، آما گوینده به او معلوم نمی‌شد.[۲۷]

دوم، از طریق وحی. این واژه برای القای سخن در دل یک شخص استعمال می‌شود. وحی خود به دو شکل می‌باشد: اولاً، اینکه الله متعال به شکل مستقیم سخن خود را در دل پیامبر القا کند. ثانیاً، اینکه فرشته را مامور کند و او از طرف خداوند سخنی در دل پیامبر القا کند. این کار هم در خواب و هم در بیداری ممکن است. سپس، بعضی اوقات سخنی که بدین ترتیب القا می‌شود، در خواب هم ممثل می‌گردد. کیفیات نزول آن بر نبی کریم «ﷺ» در روایت‌ها بیان شده است؛ از آن معلوم می‌شود که در شدیدترین صورت وحی، صدای چون زنگ قبل از وحی پیدا

[۲۷] القصص ۲۹ – ۳۰: ۲۸.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

می‌شد، تا جایی که در سردترین هوا هم پیامبر «ﷺ» از عرق تر می‌شد.[۲۸] بجز این توضیحات، اصلاً حقیقت وحی چیست؟ قرآن می‌فرماید که درک آن از حدود علم انسان خارج است. خداوند متعال می‌فرماید:

وَيَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلرُّوحِ ۖ قُلِ ٱلرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّى وَمَآ أُوتِيتُم مِّنَ ٱلْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا.(بنی اسرائیل ۸۵:۱۷)

"از تو در رابطه به روح می‌پرسند (که بر تو وحی می‌شود). به آنها بگو، روح حکم پروردگار من است و جز اندکی از دانش به شما داده نشده است."

چونکه وحی به انبیاء «علیهم السلام» از بخش الهی نفس آنها و بدون خواهش و آروزی آنها می‌آید، بنابراین راجع به صحت آن هیچ وقت تردید احساس نمی‌کنند. با وجود این، الله متعال برای اطمینان قلب آنها وقتاً فوقتاً مشاهدات فوق العاده‌ای به آنها نشان می‌دهد. یک مثال آن، رؤیای سفر نبی کریم «ﷺ» از بیت الحرام به مسجد اقصی است.[۲۹] این نوع مشاهدات با چشمان باز هم صورت می‌گیرد. یک مثال آن در قرآن چنین بیان شده:

وَلَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ عِندَ سِدْرَةِ ٱلْمُنتَهَىٰ عِندَهَا جَنَّةُ ٱلْمَأْوَىٰٓ إِذْ يَغْشَى ٱلسِّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ مَا زَاغَ ٱلْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ ءَايَـٰتِ رَبِّهِ ٱلْكُبْرَىٰٓ.(النجم ۱۳:۵۳ – ۱۸)

"و او بار دیگر او را نزد سدرة المنتهی، که جنت الماوی در نزدیکی آن است، در حال فرو آمدن دید، وقتی بر سدره احاطه می‌کرد آنچه احاطه می‌کرد. نه دیده‌های او خطا کرد و نه از حد در گذشت. او نشانی‌های بسیار بزرگ پروردگار خود را دید."

همه شیوه‌های مذکور مخاطبهٔ الهی با انبیاء «علیهم السلام» را قران در یک آیت بیان نموده: در سورهٔ شوری فرموده است:

وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُكَلِّمَهُ ٱللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِن وَرَآئِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِىَ بِإِذْنِهِۦ مَا يَشَآءُ إِنَّهُۥ عَلِىٌّ حَكِيمٌ.(الشوری۵۱:۴۲)

"(آنها اصرار دارند که چرا خداوند روبرو با آنها سخن نمی‌گوید؟ به آنها بگو)، هیچ انسانی چنین مقامی ندارد که خداوند با او به شکل مستقیم سخن گوید، مگر به وسیلهٔ وحی یا از عقب پرده‌ای یا فرشته‌ای را بفرستد که با اذن او آنچه بخواهد، وحی کند. یقیناً او بسیار والا مقام، بسیار با حکمت است."

از الفاظ آیت واضح است که القا به دل پیامبر «ﷺ» محض در صورت فکر و خیال نمی‌شود، بلکه در شکل کلامی که او می‌شنود، می‌فهمد و حفظ می‌کند، صورت می‌گیرد. البته الفاظ و اسالیب آن معمولاً همان انتخاب می‌شود که از قبل در داشتهٔ علم پیامبر موجود می‌باشد تا وحی برای او چیز نا آشنا و غیر قابل فهم نماند. به همین دلیل است که با نظرداشت احوال و وقایع و استعداد و توانایی‌های انبیاء «علیهم السلام»، در وحی آنها نیز از لحاظ الفاظ و معانی تفاوت بسیار زیاد واقع شده است.

ضرورت نبی

به همان ترتیبی که به انسان توانایی داده شده که از طریق تمثیل و استقراء استنباط کند، از جزئیات به کلیات برسد، سپس از کلیات برای جزئیات حکم اخذ کند، از بدیهیات نظریات وضع کند و نا محسوس را بر محسوس قیاس کند، به همان ترتیب به او استعداد عطا شده که بین خیر و شر فرق کند و نیکی و بدی را از هم بشناسد، بلکه

[۲۸] بخاری، شماره ۲. مسلم، شماره ۶۰۵۹.

[۲۹] بنی اسرائیل ۱:۱۷

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

فراتر از آن، او معرفت پروردگار خود را دارد و از عدالت او آگاه است. این حقایق مربوط به انسان را ما قبل از این توضیح دادیم. لهذا، بعثت پیامبران برای این لازم نبود که انسان را از حقایق متذکره آگاه کنند. تمام این چیزها بخشی از خلقت انسان و از روز اول تخلیق در فطرت او به ودیعت گذاشته شدند. از آیت قرآن که در ابتدای موضوع ذکر گردید واضح می‌شود که ضرورت بعثت پیامبران بمنظور آگاه ساختن انسان از این چیزها نه، بلکه به دو دلیل ذیل بود:

نخست، جهت اتمام هدایت. یعنی برای اینکه آنچه بالاجمال در فطرت انسان ودیعت شده بود و او همیشه می‌دانست برایش یادآوری می‌شد و با تفصیلات لازم برایش کاملاً روشن ساخته می‌شد:

وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا. وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ. وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ.(الانبياء ۲۱:۷۳)

"و ما امامت را به آنها عطا کردیم که طبق هدایت ما (مردم دنیا را) رهنمایی می‌کردند و به آنها حکم به انجام اعمال نیک، برپا داشتن نماز و ادای زکات فرستادیم و آنان پرستندهٔ ما بودند."

ثانیاً، برای اتمام حجت. یعنی انسان از غفلت خود بیدار ساخته می‌شد و بعد از شهادت علم و عقل، یک شهادت ثانی از طریق پیامبران، به ویژه به وسیلهٔ رسولان، قایم می‌شد تا حق را به اندازه‌ای واضح می‌ساخت که برای هیچ شخصی جای هیچ عذری باقی نمی‌ماند:

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ. أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا. قَالُوا: شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنفُسِنَا. وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا. وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ. ذَٰلِكَ أَن لَّمْ يَكُن رَّبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ.(الانعام ۶:۱۳۰ – ۱۳۱)

"ای گروه جن و انس، آیا از میان خود شما پیامبرانی نیامدند که آیات مرا برای شما تلاوت می‌کردند و شما را از ملاقات شما در این روز خبردار می‌کردند؟ آنها خواهند گفت: ما خود علیه خود شاهدیم. (افسوس بر آنها)، زندگی دنیا آنها را فریب داد و حالا خود علیه خود شهادت می‌دهند که منکر هستند. (ما) این (پیامبران) را به این دلیل (فرستادیم) که پروردگار شما قریه‌ها را در پاداش ظلم آنان هلاک نمی‌کند، در حالیکه باشنده‌گان آن (از حقیقت) بی‌خبر باشند."

معرفت نبی

شخصیت نبی، مظهر اتم انسانیت و دعوت او بر فطرت انسانی مبتنی می‌باشد. سرچشمهٔ همه نیکی‌ها، دو چیز است: نخست، یاد خداوند، دوم، مهربانی با غریبان. نبی خود هم تجسم این دو ارزش است و دیگران را هم به آن دعوت می‌کند. نبی هر چیزی را که به مردم می‌گوید، با رعایت بلندترین معیارهای عقل و بصیرت می‌گوید، و صرف راجع به چیزهایی صحبت می‌کند که انسان از آن غافل باشد یا آنرا فراموش کرده باشد. سپس نبوت او نتیجهٔ هیچ گونه اخذ و اکتساب هم نمی‌باشد. ازین‌رو، در شناخت پیامبر، یک انسان سلیم الفطرت دچار هیچ مشکلی نمی‌گردد. اگر قلب و ذهن انسان بیدار باشد، پس روی و آواز پیامبر معجزه‌ست:

قُل: لَّوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُم بِهِ. فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِ. أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟(یونس ۱۰:۱۶)

"بگو، اگر خداوند می‌خواست نه این قرآن را به شما تلاوت می‌کردم، نه خداوند خبر آن را به شما می‌داد. این فیصلهٔ اوست، چون قبل از این من یک عمر را در میان شما گذرانده ام. (آیا گاهی چنین سخنی گفته ام؟) پس آیا شما از عقل خود کار نمی‌گیرید."

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

با وجود آن، الله متعال به او بیناتی عطا می‌فرماید که اگرچه معاندین به زبان خود اعتراف نکنند، اما بجز یقین بر صداقت او چاره‌ای برای آنها باقی نمی‌ماند. قرآن بر همین اساس در رابطه به اهل کتاب زمانهٔ رسالت فرموده که هر یک از آنها قبل از مرگ خود قبول خواهد کرد که سخن پیامبر واقعاً حق بود.[۳۰] از قرآن معلوم می‌شود که بینات مذکور به هر پیامبر با درنظرداشت وقت و شرایط عصر او داده می‌شود. برخی از آنها را ما در اینجا ذکر می‌کنیم.

۱ – پیامبر عموماً مطابق پیشبینی پیامبر قبل از خود و به عنوان مصداق آن می‌آید. بدین سبب، او یک شخص نا آشنا نمی‌باشد. مردم با او هم آشنایی می‌داشته باشند و هم منتظر او می‌باشند. در مورد مسیح «علیه السلام» معلوم است که یحی «علیه السلام» در اورشلیم، قبل از بعثت ایشان، از او سخن گفته بود.[۳۱] بشارت رسول الله «ﷺ» در تورات و در انجیل بیان شده؛[۳۲] بلکه یکی از مقاصد اهم بعثت مسیح «علیه السلام» این بیان شده که او برای بشارت نبی اُمی آمده بود.[۳۳] قرآن به عنوان یک برهان قاطع جهت اثبات صداقت خود ذکر نموده که علمای بنی اسرائیل نبی کریم «ﷺ» را چنان می‌شناسند که یک پدر مهجور پسر موعود و مورد انتظار خود را می‌شناسد.[۳۴] معنای آن این است که آنها رسول الله «ﷺ» را به خوبی می‌شناختند:

وَإِنَّهُۥ لَتَنزِيلُ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ. نَزَلَ بِهِ ٱلرُّوحُ ٱلْأَمِينُ عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ ٱلْمُنذِرِينَ. بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ. وَإِنَّهُۥ لَفِى زُبُرِ ٱلْأَوَّلِينَ. أَوَلَمْ يَكُن لَّهُمْ ءَايَةً أَن يَعْلَمَهُۥ عُلَمَٰٓؤُا۟ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ؟(الشعراء ۱۹۲:۲۶ – ۱۹۷)

"بی‌گمان این کلام نازل شدهٔ پروردگار جهانیان است. آن را روح الامین بر قلب تو فرود آورده است تا تو نیز همانند دیگر پیامبران از بیم دهنده‌گان شوی، به زبان عربی بسیار واضح – و این حقیقت در صحایف پیشینیان نیز مذکور است. آیا همین نشانی برای آنان کافی نیست که علمای بنی اسرائیل از آن آگاهند."

۲ – در هر آنچه پیامبر از سوی خداوند و به عنوان کلام خداوند بیان می‌کند، هیچ تضاد و اختلافی موجود نمی‌باشد. در دنیا هیچ نابغه‌ای، در هر سطحی که باشد، خواه سقراط و افلاطون باشد یا کانت و آینستاین، غالب و اقبال باشد یا رازی و زمخشری، نمی‌تواند راجع به آثار و تخلیقات خود چنین ادعایی کند. لیکن قرآن این ادعا را در بارهٔ خود می‌کند و با تمام تاکید کرده است که کوچکترین تناقض را از لحاظ فکر و خیال نمی‌توان در آن پیدا کرد. آیا ممکن است انسانی در دنیا وجود داشته باشد که برای سال‌های سال در حالات مختلف و در مواقع مختلف بر موضوعات متنوع بحث و تقریر کند و وقتی تمام تقریرهای او از آغاز تا پایان مرتب گردد، چنان یک مجموعهٔ کلامِ هم‌رنگ و دارای مطابقت را به خود اختیار کند که در آن نه تضاد فکر باشد و نه آثار کیفیت‌های مختلفی در آن به نظر برسد که در دل و ذهن متکلم پیدا می‌شود و نه هم اثری از تغییر رای و نقطه نظر در جایی به چشم بخورد؟ این ویژگی صرفاً مختص به قرآن است:

أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلْقُرْءَانَ. وَلَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ ٱللَّهِ لَوَجَدُوا۟ فِيهِ ٱخْتِلَٰفًا كَثِيرًا.(النساء ۸۲:۴)

"پس آیا آنها بر قرآن تدبر نمی‌کنند؟ اگر از جانب کسی جز الله می‌بود، مسلماً اختلاف زیادی در آن می‌یافتند."

استاد امام می‌نویسد:

---

[۳۰] النساء ۱۵۹:۴.

[۳۱] آل عمران ۳۹:۳.

[۳۲] الاعراف ۱۵۷:۷.

[۳۳] الصف ۶:۶۱.

[۳۴] الانعام ۲۰:۶.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

"هر سخن قرآن، در اصول و فروع خود به اندازه‌ای مستحکم و با هم مرتبط است که فورمول‌های ریاضی و هندسه هم نمی‌توانند به اندازهٔ آن مستحکم باشد. عقایدی را که قرآن آموزش می‌دهد به شکلی با همدیگر وابسته و پیوسته اند که اگر یکی از آنها هم جدا شود، تمام سلسله درهم و برهم می‌گردد. عباداتی که قرآن به آن حکم می‌دهد، به نحوی از عقاید نشأت می‌کنند که شاخها از درخت می‌رویند. اعمال و اخلاقی را که قرآن به آن ترغیب می‌کند از اصول خود به شکلی ناشی می‌شوند که لوازم فطری یک چیز از آن ناشی می‌شود. نظام زندگی که در اثر آموزش‌های مجموعی قرآن به وجود می‌آید به شکل یک بنیان مرصوص ظاهر می‌شود؛ هر خشت آن بنیان با خشت دیگر به شکلی اتصال یافته که جدایی یک خشت بدون ایجاد خلاء در تمام تعمیر ممکن نمی‌باشد." (تدبر قرآن ۳۴۷/۲)

۳ – الله متعال معجزات و خوارق را به پیامبر عطا می‌فرماید. قرآن راجع به معجزات خارق العاده‌ای که به موسی «علیه السلام» و مسیح «علیه السلام» داده شده بودند، می‌فرماید که معجزات مذکور جهت دلالت بر رسالت آنها، بر علاوهٔ دیگر موارد، به آنها عطا شده بود. بنابراین، بعد از ذکر عصای موسوی و ید بیضا، خداوند فرموده است:

فَذَٰنِكَ بُرْهَٰنَانِ مِن رَّبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَإِيْهِۦٓ. إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَٰسِقِينَ.(القصص ۳۲:۲۸)

"پس از جانب پرودگار تو، این دو نشانی است برای رفتن به فرعون و درباریان او. حقیقت این است که آنها مردم بسیار نا فرمانند."

هیچ شخص نمی‌تواند معجزات را سحر و جادو تلقی کند یا آن را نتیجهٔ علم و فن قرار داده رد کند. برای هیچ فردی ممکن نیست حقیقت این نوع علوم و فنون را بهتر از متخصصین آنها بفهمد؛ این در حالیست که متخصصین آنها هم مجبور شده اند در مقابل معجزات پیامبران بر عجز خود اعتراف کنند. فرعون همین کار را جهت از بین بردن اثر دو معجزهٔ موسی «علیه السلام» که قبلاً ذکر شد، انجام داد. قرآن بیان می‌دارد که او در تمام کشور پیک‌ها فرستاد و جادوگران ماهر را دعوت کرد و در روز میله آنها را برای مسابقه پیش کرد. او توقع داشت که در این اقدام خود کامیاب خواهد شد، لیکن آنچه رخ داد این بود که وقتی جادوگران دیدند که عصای موسوی طلسم آنها را بلعید، پس بی‌اختیار سجده کردند و اعلان کردند که بر رب موسی و هارون ایمان آورده اند. چون ایمان آنها در نتیجهٔ دیدن حقیقت به چشم سر پیدا شده بود، به اندازه‌ای راسخ بود که زمانیکه فرعون به آنها اخطار داد که دست‌ها و پاهای‌شان را بی ترتیب قطع خواهد کرد و آنان را بر درخت‌های خرما در ملاء عام اعدام خواهد کرد، پس همان جادوگرانی که لحظات قبل با بسیار لجاجت از او درخواست انعام می‌کردند،[۳۵] فریاد کشیدند که بعد از دیدن این تفاوت بین ماه‌نخشب و خورشید جهان‌تاب، دیگر پروای هیچ چیزی را ندارند:

قَالُوا: لَن نُّؤْثِرَكَ عَلَىٰ مَا جَآءَنَا مِنَ ٱلْبَيِّنَٰتِ وَٱلَّذِى فَطَرَنَا. فَٱقْضِ مَآ أَنتَ قَاضٍ. إِنَّمَا تَقْضِى هَٰذِهِ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَآ. إِنَّآ ءَامَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَيَٰنَا وَمَآ أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ ٱلسِّحْرِ. وَٱللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰٓ.(طه ۷۲:۲۰ – ۷۳)

"ساحران پاسخ دادند: ما هر گز تو را بر نشانی‌های روشنی ترجیح نخواهیم داد که نزد ما آمده است و نه بر ذاتی که ما را آفریده است. بنابراین، هر چه می‌خواهی، انجام ده. تو هر چیزی می‌توانی انجام دهی، صرف با زندگی این دنیا می‌توانی انجام دهی. ما بر پروردگار خود ایمان آورده ایم، تا از خطاهای مان درگذر کند و جادویی را نیز ببخشد که ما را به آن مجبور کردی. خداوند بهتر است و همانا اوست که باقی می‌ماند."

معجزه ایکه به پیامبر «ﷺ» اعطا شد، قرآن است. کسانی که ذوق ادبی دارند و از اسالیب بلاغت زبان عربی و

[۳۵] الاعراف ۱۱۳:۷.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

از تاریخ علم و ادب آن واقف هستند، وقتی قرآن را مطالعه می‌کنند آشکارا احساس می‌کنند که ممکن نیست کلام انسان باشد. قرآن بیش از یک بار مخاطبین خود را به چالش کشیده است که اگر در این گمان خود صحیح هستند که قرآن کلام خداوند نیست، بلکه محمد آن را خود ساخته است، پس صرف یک سوره را به اندازهٔ عظمت آن بسازند و پیش کنند. اگر به قول آنها یک شخص از قوم‌شان، که دارای سابقهٔ علمی و ادبی هم نیست، این کار را می‌تواند انجام دهد، آنها هم نباید در این کار دچار مشکل شوند.

این ادعای قرآن، یک ادعای حیرت انگیز بود. معنای آن این بود که قرآن کلامی است که تخلیق مانند آن برای هیچ ذهن انسانی ممکن نیست. این یک دعوای خارق العادهٔ انفرادیت قرآن از لحاظ فصاحت و بلاغت و حسن بیان خود بود. معنای ادعای قرآن این است که آنها کلامی پیش کنند که همانند قرآن، خدا در حال سخن گفتن در آن به نظر رسد، حقایقی را واضح کند که وضاحت آن شدیدترین نیاز انسانیت است و هرگز از کلام هیچ انسانی واضح نشده باشند و در اموری رهنمایی فراهم کند که هیچ ذریعه‌ای جهت کسب رهنمایی در آن موجود نباشد؛ کلامی که وژدان در حق آن شهادت دهد، مسلمات علم و عقل آن را تصدیق کند، دل‌های ویران را به شکلی سیراب کند که زمین مرده را بارش سیراب می‌کند، در آن همان عظمت و تاثیر باشد که خوانندهٔ قرآن، اگر با زبان و ادبیات آن آشنایی داشته باشد، در هر واژهٔ آن احساس می‌کند:

وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ. فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَن تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ.(البقره ۲:۲۳ – ۲۴)

"(همین است دعوت این کتاب، آن را قبول کنید)، و اگر در آنچه بر بندهٔ خود نازل کرده ایم، در شک هستید پس (بروید و) سوره‌ای همانند آن ساخته بیاورید و (برای این کار) جز خداوند، تمام زعمای خود را نیز فراخوانید، اگر (در این گمان خود) راستگویید. پس اگر نتوانستید، و هر گز نخواهید توانست، از آتشی بترسید که هیزم آن مردم (که منکر هستند) و سنگ‌هاست (که می‌پرستیدند)، و برای همین کافران آماده شده است."

این کتاب خداوند هنوز هم نزد ما موجود است. کم و بیش چهارده قرن بر آن گذشته است. در این عرصه، دنیا از کجا به کجا که رسید. بنی آدم چه تعداد بت‌های فکر و نظر را که تراشید و سپس خود آنها را شکستاند. در نظریات انسان راجع به انفس و آفاق تا چه اندازه تغییر و تبدیلی ایجاد شد و چه مراحلِ ترک و اختیار را پشت سر گذاشته است. او از چه راه‌هایی که عبور کرد و بالآخره به کجا رسید؛ اما این کتاب، در تمام ادبیات دنیا تنها کتابی‌ست که در حال حاضر هم به همان شکل قطعی و محکم است که چهارده صد سال قبل از امروز بود، در حالیکه بسیاری مواردی نیز که در قرن‌های آخر موضوع خاص علم و تحقیق بودند در آن ذکر گردیده است. به همان ترتیبی که علم و عقل در آن زمان مجبور بود در برابر قرآن بر عاجزی خود اعتراف کنند، هنوز هم مجبورند در برابر آن بر عجز خود اعتراف کنند. هر بیان قرآن در عصر حاضر نیز با کمال عظمت بر مقام خود پابرجاست. با وجود انکشافات حیرت‌آور علمی، دنیا نمی‌تواند در آن هیچ امکانی برای ترمیم و تغییر پیدا کند:

وَبِالْحَقِّ أَنزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ. وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا.(بنی اسرائیل ۱۰۵:۱۷)

"ما این قرآن را به حق نازل کردیم و این با حق نازل شده است (ای پیامبر)، و تو فرستاده نشده‌ای جز اینکه (برای کسانی که ایمان می‌آورند) مژده دهی و (کسانی را که ایمان نمی‌آورند) بیم دهی."

۴ – الله متعال پیامبر را از بعضی چیزهایی مطلع می‌سازد که دانستن آن برای انسان ممکن نمی‌باشد. یک مثال آن، پیشبینی‌های وحی الهی است که بطور حیران‌کننده کاملاً دقیق و صحیح از آب درآمدند. برخی این پیشبینی‌ها

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

در قرآن و برخی در روایات ذکر شده است. هر طالب قرآن از پیشبینی آن راجع به غلبهٔ رسول الله «ﷺ» در سرزمین عرب، فتح مکه و داخل شدن گروه گروه مردم در دین، آگاه است. پیشبینی پیروزی دوبارهٔ رومیان بعد از شکست بدست ایرانیان هم به همین شکل خارق العاده بود. پیشبینی پیروزی رومیان در قرآن بدین شکل بیان گردیده است:

غُلِبَتِ ٱلرُّومُ فِيٓ أَدۡنَى ٱلۡأَرۡضِ وَهُم مِّنۢ بَعۡدِ غَلَبِهِمۡ سَيَغۡلِبُونَ فِي بِضۡعِ سِنِينَۗ لِلَّهِ ٱلۡأَمۡرُ مِن قَبۡلُ وَمِنۢ بَعۡدُۚ وَيَوۡمَئِذٖ يَفۡرَحُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ بِنَصۡرِ ٱللَّهِۚ يَنصُرُ مَن يَشَآءُۖ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ۝ وَعۡدَ ٱللَّهِۖ لَا يُخۡلِفُ ٱللَّهُ وَعۡدَهُۥ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ. (الروم ۲:۳۰ – ۶)

"رومی‌ها در سرزمین نزدیک مغلوب شدند، اما بعد از مغلوبیت‌شان، به زودی غالب خواهند شد، در چند سال آینده. هر آنچه قبل از این واقع شده به اذن خداوند واقع شده است و هر چه بعد از این رخ خواهد داد نیز به حکم خداوند خواهد بود و اهل ایمان در آن روز از مدد خداوند مسرور خواهند شد. خداوند هر کی را بخواهد یاری می‌کند و او بسیار نیرومند است و بسیار مهربان نیز. وعدهٔ حتمی خداوند است، و خداوند هرگز خلاف وعدهٔ خود نمی‌کند، اما اکثر مردم نمی‌دانند."

زمانیکه این پیشبینی شده بود، به بیان ایدورد گیبن، مصنف کتاب «زوال روم»: «هیچ خبر قبلی نمی‌توانست به این اندازه بعید از امکانِ وقوع باشد، چون یازده سال نخست هرقل، نوید خاتمهٔ سلطنت رومیان را می‌داد.»[۳۶] اما این پیشبینی، درست در زمان خود به وقوع پیوست و در ماه مارچ سال ۶۲۸، حکمران رومیان با این شکوه به قسطنطنیه برگشت که ارابه‌اش را چهار فیل حمل می‌کرد و مردم بی‌شماری با چراغ‌ها و شاخه‌های زیتون بیرون از دارالسلطنت برای خوش آمدید گفتن به قهرمان خود ایستاده بودند.

۵ – از جملهٔ پیامبران، کسانیکه بر منصب رسالت فایز گردیدند، به عنوان عدالت خداوند آمدند و در خصوص قوم خود فیصله نموده از دنیا رخصت شدند. این واقعه به شکلی رخ می‌دهد که اگر رسولان بر عهد خود با خداوند پابرجا بمانند، جزای آن و اگر از آن انحراف کنند، سزای آن به آنها در همین دنیا داده می‌شود. در نتیجه وجود آنها برای مردم به یک آیت الهی مبدل می‌شود و گویا مردم خداوند را با او بر روی زمین در حالت گشت و گذار و اجرای عدالت می‌بینند. همین چیز است که برای قوم‌های مذکور در دنیا و آخرت اساس فیصلهٔ الهی قرار می‌گیرد. در نتیجه، الله متعال به رسولان غلبه عطا می‌فرماید و بر منکرین دعوت آنها عذاب خود را نازل می‌نماید:

وَلِكُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولٞۖ فَإِذَا جَآءَ رَسُولُهُمۡ قُضِيَ بَيۡنَهُم بِٱلۡقِسۡطِ وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ.(یونس ۴۷:۱۰)

"(قانون او همین است که) برای هر قوم رسولی‌ست. پس زمانی که رسول آنها می‌رسد، میان آنها با انصاف فیصله می‌شود و هیچ ظلمی بر آنها نمی‌شود."

بشریت نبی

نبی انسان می‌باشد. او بالکل همانند تمام انسان‌ها می‌خورد و می‌نوشد، راه می‌رود، می‌خوابد و بیدار می‌شود، ازدواج می‌کند، به دنیا می‌آید و لذت مرگ را چشیده از دنیا رخصت می‌شود. هیچ یک از آنها خداوند، تجسم خداوند، اله یا فرشته نبود. قرآن در آیات مختلف واضح نموده که از لحاظ خلقت بین پیامبران و انسان‌های عادی، هیچ تفاوتی وجود ندارد. قرآن مجید مطالبات مخاطبین نبی کریم «ﷺ» را نقل کرده که اگر تو پیامبر خدا هستی، پس برای ما از طلا خانه‌ها بساز، نهرها و چشمه‌ها را جاری کن، فصل بهار را بر بیابان‌های ما نازل کن، باغ‌های انگور و

[۳۶] زوال روم، ایدورد گیبن ۷۸۸/۲.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

خرما را برای ما به ارمغان بیاور، پارچه‌های آسمان را بر سر ما فرود آور، خداوند و فرشته‌ها را به ما نشان بده، به آسمان برو و از آنجا با نوشته‌ای در مقابل چشمان ما بر زمین نازل شو. هیچ یک از این چیزها محال نه بود؛ اگر خداوند می‌خواست تمام این کارها را برای پیامبر خود انجام می‌داد، اما به پیامبر «ﷺ» گفته شد که واضحاً به آنها بگویید که شما صرف یک انسان هستید، هستی فوق بشر نیستید که چنین چیزها از شما طلب شود:

قُلْ: سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنتُ إِلَّا بَشَرًا رَّسُولًا؟ وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَن يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَن قَالُوا: أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَّسُولًا. قُل: لَّوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَّسُولًا.(بنی اسرائیل ۹۳:۱۷ – ۹۵)۹۵

"به آنها بگو: منزه است پروردگار من، آیا من جز بشری فرستاده شده هستم؟ هنگامی که هدایت نزد آنان رسید، پس همین مانع ایمان آوردن آنها شد که گفتند آیا خداوند بشری را رسول فرستاده است؟ به آنها بگو که اگر فرشته‌ها بر زمین می‌بودند که با آرامش خاطر راه می‌رفتند، ما فرشته‌ای از آسمان رسول می‌فرستادیم."

با وجود آن، معنای آن این نیست که آنها از لحاظ علم و عمل، قلب و ذهن و اخلاق و روحانیت خود هم همانند انسان‌های عادی می‌باشند. هر گز نه، مطالعهٔ زندگی آنها نشان می‌دهد که در این اوصاف و ویژگی‌ها، آنها گل سر سبد بشریت، بهترین ثمرهٔ نخل فطرت و مظهر کامل کمال انسانیت می‌باشند. قرآن بیان نموده که اگر پروردگار آنها خواسته باشد، آنها را برای این هدف با علم و حکمت خاص خود هم می‌نوازد.

راجع به حضرت یحیی «علیه السلام» فرموده است:

يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا وَحَنَانًا مِّن لَّدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُن جَبَّارًا عَصِيًّا. (مریم ۱۲:۱۹ – ۱۴)

"ای یحی، کتاب ما را محکم بگیر. ما در طفولیت به او توانایی فیصله (بین حق و باطل) عطا کردیم و خاص از جانب خود سوز و گداز و پاکیزگی (ظاهر و باطن را) عطا کردیم و او بسیار پرهیزگار و فرمانبدار والدینش بود، سرکش و نافرمان نبود."

در بارهٔ موسی «علیه السلام» فرموده است:

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا. وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ.(القصص ۱۴:۲۸)

"(با پرورش یافتن زیر سایهٔ فرعون، همین) موسی زمانی که به جوانی رسید و از هر لحاظ پخته شد، ما او را با علم و حکمت نوازیدیم. مردم خوب را ما اینچنین پاداش می‌دهیم."

افزون بر آن، روشنی و بصیرتی را که الله متعال در فطرت انسان ودیعت نموده، بدرجهٔ کامل در آنها وجود دارد. آنها لبهٔ آن را تیز نگه‌می‌دارند و در برابر هر طوفانی که در نفس انسان ایجاد می‌شود، از آن محافظت می‌کنند. بدین ترتیب، قلب و ذهن آنها حتی قبل از بهره‌یاب شدن از نعمت وحی هم نهایت پاکیزه و حق برای آنها تا حد زیادی مبرهن می‌باشد. قرآن این حالت پیامبران را به "بَيِّنَة" تعبیر نموده است. از وقایع انبیاء «علیهم السلام» معلوم می‌شود که آنها وحی الهی را برای این روشنی و بصیرت باطن خود به عنوان شاهد پیش می‌کنند.

قرآن در مورد حضرت نوح «علیه السلام» می‌فرماید:

قَالَ: يَا قَوْمِ. أَرَءَيْتُمْ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَآتَانِي رَحْمَةً مِّنْ عِندِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ. أَنُلْزِمُكُمُوهَا وَأَنتُمْ لَهَا كَارِهُونَ.(القصص ۳۲:۲۸)

"نوح پاسخ داد: مردم قوم من، اندکی تامل کنید، اگر من بر دلیل روشنی از جانب پروردگار خود هستم، سپس او

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

خاص از جانب خود بر من رحمت نیز عطا کرده و آن از شما پوشیده مانده است، پس آیا می‌توانیم شما را به (پذیرش آن) اجبار کنیم، در حالیکه شما از آن بی‌زارید؟"

در رابطه به حضرت صالح «علیه السلام» فرموده است:

قَالَ: يَٰقَوْمِ أَرَءَيْتُمْ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَءَاتَىٰنِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَن يَنصُرُنِي مِنَ ٱللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُۥ (هود ۱۱:۶۳)

"او گفت: مردم قوم من، اندکی تامل کنید، اگر من از جانب پروردگار خود بر دلیل روشن هستم و او مرا از جانب خود (خاص) با رحمت (خود) نیز نوازیده است، چه کسی مرا از گرفت خداوند نجات خواهد داد، اگر مرتکب نافرمانی او شوم."

در ذکر شعیب «علیه السلام» آمده است:

قَالَ: يَٰقَوْمِ أَرَءَيْتُمْ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَآ أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَآ أَنْهَىٰكُمْ عَنْهُ (هود۱۱:۸۸)

"او گفت: مردم قوم من، اندکی غور کنید، اگر من از جانب پروردگار خود بر دلیل روشنی قرار دارم، سپس او (به شکل وحی) از جانب خود به من رزق حسن نیز عطا کرده است، به چه چیزی جز این دعوت دهم؟ من هرگز نمی‌خواهم با مخالفت کردن با شما، کاری انجام دهم که شما را از آن منع می‌کنم."

فطرت نبی

فطرت نبی، فطرت یک انسان کامل می باشد. در اشارات صحایف الهامی راجع به انبیاء «علیهم السلام» به خوبی معلوم می شود که در شخصیت آنها هم رحمت می‌باشد و هم غصه. آنها رنج و الم، ملالت و اضطراب هم احساس می‌کنند و حسرت و افسوس را نیز. آنها دلگرفته هم می‌شوند و اگر اشتباهی از آنها سربزند، احساس ندامت هم می‌کنند. همانند بنده‌های عاجز خداوند، پیامبران در حضور او توبه و استغفار هم می‌کنند و روش مجادله و اصرار را نیز اختیار می‌نمایند. آنها باید دارای تمام خصایص متذکره باشند تا بین آنها و مخاطبین‌شان، که جهت اتمام حجت بر آنها مبعوث گردیده اند، مطابقت وجود داشته باشد و مخاطبین از آنها اثر پذیر باشند. اگر پیامبران همانند فرشته‌ها عاری از چنین احساسات می‌بودند، سخن آنها بر هیچ کسی اثر نمی‌کرد.

بر علاوهٔ اینکه پیامبران مظهر کامل بشریت می‌باشند، آنها کامل‌ترین افراد قوم خود نیز می‌باشند. مطالعهٔ زندگی آنها واضح می‌سازد که هر پیامبر، عطر و خلاصهٔ قوم خود، امین رسوم تمدن آن و مجموعهٔ محاسن اخلاقی آن می‌باشد.

تردیدی وجود ندارد که آنها از تمام بدی‌های قوم خود پاک می‌باشند، اما در عادات و شمایل به اندازه‌ای با آن مشابهت دارند که پیامبران و قوم‌شان همانند دو آئینه به نظر می‌رسند که یکی را می‌توان در دیگری دید. قرآن بر همین اساس فرموده است که اگر الله متعال فرشته‌ها را به عنوان رسول می‌فرستاد، پس در جامهٔ بشریت می‌فرستاد، چون بغیر از آن ممکن نبود بین پیامبران و مخاطبین آنها ارتباط مؤثر افهام و تفهیم برقرار شود:

وَلَوْ جَعَلْنَٰهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنَٰهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبِسُونَ (الانعام ۶:۹)

"و (نمی‌دانند که) اگر ما او را فرشته‌ای قرار داده می‌فرستادیم هم او را به صورت یک انسان می‌فرستادیم و به این شکل آنها را در همان شبهه‌ای قرار می‌دادیم، که فعلاً در آن قرار دارند."

البته قضیهٔ پیامبرانی که محض بمنظور اتمام حجت آمدند، تا حدی مختلف است. یک مثال آن حضرت یحی و حضرت مسیح است. از لحاظ فطرت خود، آنها به فرشته‌ها نزدیک‌تر به نظر می‌رسند. بنابراین، مردم نیز کم‌تر از آنها

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

بهره گرفتند.

عصمت نبی

صرف اشخاصی به عنوان پیامبران انتخاب می‌گردند که نفس خود را از ترغیبات نفس و شیطان حفاظت می‌کنند، خود را از گناهان محافظت می‌کنند و از هر لحاظ صالحین و نیکوکاران قوم خود می‌باشند. قرآن مجید، در سورهٔ انعام، نام بسیار پیامبران را گرفته و فرموده است: "كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ"[۳۷] (همهٔ آنها از جملهٔ نیکوکاران بودند).

الله متعال در جای دیگری فرموده است:

وَٱذْكُرْ عِبَٰدَنَآ إِبْرَٰهِيمَ وَإِسْحَٰقَ وَيَعْقُوبَ أُو۟لِى ٱلْأَيْدِى وَٱلْأَبْصَٰرِ. إِنَّآ أَخْلَصْنَٰهُم بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى ٱلدَّارِ وَإِنَّهُمْ عِندَنَا لَمِنَ ٱلْمُصْطَفَيْنَ ٱلْأَخْيَارِ. وَٱذْكُرْ إِسْمَٰعِيلَ وَٱلْيَسَعَ وَذَا ٱلْكِفْلِ وَكُلٌّ مِّنَ ٱلْأَخْيَارِ. (ص ۴۵:۳۸ – ۴۸))

"و بنده‌گان ما، ابراهیم و اسحق و یعقوب را به یاد آورید، صاحبان قدرت و بصیرت. ما آنها را برای کار خاصی – یادآوری آن دیار – منتخب کرده بودیم و آنها یقیناً نزد ما از بنده‌گان برگزیده و نیک بودند. و اسماعیل و یسع و ذوالکفل را به خاطر آورید. همهٔ آنان از زمرهٔ اخیار بودند."

به عنوان صلهٔ تقوا و احتیاطی که پیامبران می‌کنند، خداوند از آنها حفاظت می‌کند. قضیه ایکه از جانب خانم عزیز مصر به یوسف «علیه السلام» پیش آمد، نشان می‌دهد که قبل از نبوت هم اگر واقعه‌ای پیش آید که حفاظت نفس در برابر آن آسان نباشد، خداوند متعال خاص با برهان خود آنها را رهنمایی می‌فرماید. این برهان، همان نور یزدانی است که اگرچه خداوند به هر انسان عطا می‌کند، اما سنت الهی چنین است که این نور در اشخاصی که قدر آن را بجا می‌آورند و رهنمایی آن را در نشیب و فراز زندگی قبول می‌کنند، به حدی قوی می‌شود که در همچون مواقع نازک هم مثل مه و آفتاب می‌درخشد و تمام پرده‌های ظلمت را از مقابل چشم‌ها دور کرده، پاهای آنها را بر راه هدایت استوار می‌سازد:

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِۦ. وَهَمَّ بِهَا لَوْلَآ أَن رَّءَا بُرْهَٰنَ رَبِّهِۦ. كَذَٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ ٱلسُّوٓءَ وَٱلْفَحْشَآءَ. إِنَّهُۥ مِنْ عِبَادِنَا ٱلْمُخْلَصِينَ. (یوسف ۲۴:۱۲)

"حقیقت این است که آن زن قصد یوسف کرده بود، و اگر او هم برهان پروردگار خود را نمی‌دید، قصد وی می‌کرد. اینچنین شد تا بدی و بی‌حیایی را از او دور سازیم، تردیدی نیست که او از جملهٔ بنده‌گان برگزیدهٔ ما بود."

هیچ شخص نباید در این خصوص از لغزش حضرت آدم «علیه السلام» که در قرآن ذکر گردیده دچار سوء تفاهم شود. شکی نیست که قرآن مجید برای آن هم واژهٔ "عِصيَان" را بکار برده است، لیکن خداوند متعال خود در قرآن واضح فرموده که سبب آن فراموشی او بود. از این معلوم می‌شود که نافرمانی آنان، در نتیجهٔ پیروی از هوا و هوس نفس نبود و نه هم او عمداً مرتکب آن شد. قرآن توضیح می‌دهد که وقتی ابلیس بار بار قسم یاد کرده به آدم یقین داد که خیرخواه اوست و به او قبولاند که پادشاهی ابدیت در نتیجهٔ خوردن میوهٔ درختی حاصل می‌شود که از آن منع شده، او در دام فریب شیطان آمد و از احساسات خود مغلوب گردیده به نافرمانی خداوند کشانده شد. بعد، بر لغزش خود مصر هم نماند، بلکه شدیداً نادم شد، توبه کرد و بنابراین، الله متعال توبهٔ او را با کمال عنایت قبول فرمود و منصب نبوت را به او بخشید:

وَلَقَدْ عَهِدْنَآ إِلَىٰٓ ءَادَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِىَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُۥ عَزْمًا. وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَٰٓئِكَةِ ٱسْجُدُوا۟ لِـَٔادَمَ فَسَجَدُوٓا۟ إِلَّآ إِبْلِيسَ. أَبَىٰ. فَقُلْنَا:

---

[۳۷] ۶:۸۵

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

يَٰٓـَٔادَمُ إِنَّ هَٰذَا عَدُوٌّ لَّكَ وَلِزَوۡجِكَ فَلَا يُخۡرِجَنَّكُمَا مِنَ ٱلۡجَنَّةِ فَتَشۡقَىٰٓ. إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعۡرَىٰ. وَأَنَّكَ لَا تَظۡمَؤُاْ فِيهَا وَلَا تَضۡحَىٰ. فَوَسۡوَسَ إِلَيۡهِ ٱلشَّيۡطَٰنُ. قَالَ: يَٰٓـَٔادَمُ. هَلۡ أَدُلُّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ ٱلۡخُلۡدِ وَمُلۡكٖ لَّا يَبۡلَىٰ. فَأَكَلَا مِنۡهَا فَبَدَتۡ لَهُمَا سَوۡءَٰتُهُمَا وَطَفِقَا يَخۡصِفَانِ عَلَيۡهِمَا مِن وَرَقِ ٱلۡجَنَّةِ. وَعَصَىٰٓ ءَادَمُ رَبَّهُۥ فَغَوَىٰ. ثُمَّ ٱجۡتَبَٰهُ رَبُّهُۥ فَتَابَ عَلَيۡهِ وَهَدَىٰ. (طه ۲۰:۱۱۵ - ۱۲۲)

"ما قبل از این، عهدی با آدم بسته بودیم پس او فراموش کرده بود و ما استواری اراده را در او نیافتیم. و به یاد آور، وقتی به فرشته‌گان گفتیم به آدم سجده کنید، آنها سر به سجده شدند، مگر ابلیس، که سر باز زد. گفتیم ای آدم، این دشمن تو و همسر توست، پس نشود که هر دو را از این باغ اخراج کند، که محروم شده خواهی ماند. در اینجا برای تو آسایش است که نه در آن گرسنه می‌مانی و نه ضرورتی برای لباس وجود دارد، نه تشنگی تو را در آن آزار می‌دهد و نه گرما احساس می‌کنی. اما شیطان او را فریب داد. گفت: آدم، آیا درختی به تو نشان دهم که زندگی ابدی در آن است و راه پادشاهی‌ای را به تو نشان دهم که هرگز زوالی بر آن نه آید؟ پس (آدم و حوا به سبب وسوسهٔ او) میوهٔ آن درخت را خوردند پس عورتشان بر آنها آشکار شد و (جهت پوشانیدن آن) هر دو شروع کردند به چسباندن برگ‌های درختان باغ بر خود. به این شکل، آدم پروردگارش را نافرمانی کرد و از راه راست منحرف شد. سپس پروردگارش او را برگزید. پس توبهٔاش را با شفقت پذیرفت و راه را برای او نشان داد."

قضیهٔ موسی «علیه السلام» هم از حکایت ابوالبشر زیاد مختلف نیست. ایشان عمداً و قصداً کسی را قتل نکرد. در واقعهٔ حضرت موسی، محض تصادف بود که به دلیل کمک او به مظلوم، یک قبطی ظالم بنابر رعونت خود با او درگیر شد. موسی «علیه السلام» او را با مشت زد. از بدقسمتی، ضربهٔ مشت او را بر زمین زد و کارش را همانجا تمام کرد:

وَدَخَلَ ٱلۡمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفۡلَةٖ مِّنۡ أَهۡلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيۡنِ يَقۡتَتِلَانِ. هَٰذَا مِن شِيعَتِهِۦ وَهَٰذَا مِنۡ عَدُوِّهِۦ. فَٱسۡتَغَٰثَهُ ٱلَّذِي مِن شِيعَتِهِۦ عَلَى ٱلَّذِي مِنۡ عَدُوِّهِۦ فَوَكَزَهُۥ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيۡهِ. قَالَ: هَٰذَا مِنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِ. إِنَّهُۥ عَدُوّٞ مُّضِلّٞ مُّبِينٞ. قَالَ: رَبِّ إِنِّي ظَلَمۡتُ نَفۡسِي فَٱغۡفِرۡ لِي فَغَفَرَ لَهُۥٓ. إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ. (القصص ۲۸:۱۵ - ۱۶))

"(سپس یک روز، از روی تصادف) زمانی به شهر داخل شد که مردم شهر بی‌خبر بودند، دو مرد را در آنجا در حال نزاع با همدیگر دید. یک از قوم او بود و دیگری از قوم دشمنان او. پس آنکه از قوم او بود، علیه شخصی که از دشمنانش بود، از او یاری خواست. موسی او را با مشتی زد و کارش را تمام ساخت. (به محض اصدار این عمل) موسی گفت: این، کار شیطانی از من سر زد. تردیدی نیست که شیطان دشمن آشکارا گمراه کننده است. او دعا کرد که پروردگارم، من بر خود ظلم کرده‌ام، مرا عفو کن، پس پروردگارش او را عفو کرد. حقیقت این است که همانا او بخشنده است، شفقت او ابدی‌ست."

استاد امام می‌نویسد:

"...حضرت موسی نه هیچ اراده‌ای برای قتل قبطی داشت و نه هرگز گمان می‌برد که چنین واقعه‌ای در حال رخدادن است. زمانیکه واقعه بدون ارادهٔ او رخ داد، او فوراً بر اشتباه خود سخت پشیمان شد و از رب خود مغفرت خواست که ای رب، بر نفس خود ظلم سختی رواداشته ام، تو از من درگذر فرما. چون اشتباه بالکل بی‌اراده از او سر زده بود، سپس بلاتاخیر طالب مغفرت نیز شد، الله تعالی او را فوراً عفو فرمود و به شکل غیبی بشارتش هم به او داده شد. الله متعال غفور و رحیم است." (تدبر قرآن ۶۶۳/۵)

هر دو حادثهٔ مذکور، قبل از نبوت آنها واقع شد. قرآن می‌فرماید که بعد از فایز شدن بر منصب نبوت، آنها همواره در نگهبانی و حفاظت فرشته‌ها قرار می‌داشته باشند. الله متعال در پیشرو و پشت سر آنها محافظین خود را توظیف می‌نماید. تمام امور و همه چیز آنها شمرده شده و زیر نظر می‌باشد، و پرودرگار پیوسته می‌بیند که آیا آنها پیام‌های او را بی کم و کاست می‌رسانند یا خیر؟ روشن است که در موجودیت تمام این تدابیر، قایم ماندن آنها بر

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

کوچکترین لغزش هم بعید از امکان است:

إِلَّا مَنِ ٱرْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُۥ يَسْلُكُ مِنۢ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِۦ رَصَدًا لِّيَعْلَمَ أَن قَدْ أَبْلَغُوا۟ رِسَٰلَٰتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَىْءٍ عَدَدًا. (الجن ۲۷:۷۲ – ۲۸)

"اما کسانی که او به عنوان رسول برمی‌گزیند، آنها نمی‌توانند هیچ چیزی از خود گویند، در جلو و پشت سر آنها نگهبان می‌گمارد تا معلوم باشد که پیام‌های رب خود را رسانیده اند و او محیط آنها را در تصرف خود و تمام امور آنها را شمرده نگه‌میدارد."

ریاضت نبی

با نظرداشت مسؤولیتی که پیامبران برای آن مبعوث می‌گردند، پابندی و توجه زیاد در عبادت و ریاضت از آنها مطالبهٔ می‌شود. مقصود از آن، تضمین آسودگی خاطر آنها، تطهیر قلب و نظر آنها به وسیلهٔ تبتل الی الله و نیز تحکیم استقامت در علم و عمل آنها می‌باشد. قرآن در بارهٔ موسی «علیه السلام» حکایت می‌کند که وقتی تصمیم گرفته شد که الواح تورات به او داده شود، برای آمادگی ذهنی و قلبی لازم برای متقبل شدن بار عظیم وحی، به مدت چهل روز در کوه طور به اعتکاف نشست.[۳۸] حضرت یحیی «علیه السلام» و حضرت مسیح «علیه السلام» تا حد رهبانیت زهد و تجرد را اختیار نموده بودند، چون می‌خواستند هر لحظهٔ زندگی را در جد و جهد اتمام حجت بر قومی مصرف کنند که قرار بود فیصلهٔ الهی در موردشان صادر شود. نبی کریم «ﷺ» به همین منظور هر سال اعتکاف می‌نمودند و وقتاً فوقتاً روزه می گرفتند . وقتی به پیامبر «ﷺ» حکم به انذار عام داده شد، بر علاوهٔ پنج وقت نماز، یک نماز اضافی بر او فرض گردید. خداوند متعال وقت تهجد را برای آن مقرر کرد و به پیامبر «ﷺ» هدایت داد که در آن کمتر از نصف شب یا بیشتر از آن قرآن را تلاوت کند. حکم آن در الفاظ "وَمِنَ ٱلَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِۦ نَافِلَةً لَّكَ"[۳۹] (و در شب، تهجد را برپا دار، این برای تو بر علاوهٔ نماز است) سورهٔ بنی اسرائیل بیان گردیده است. به همین ترتیب، خداوند متعال در سورهٔ مزمل می فرماید:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلْمُزَّمِّلُ قُمِ ٱلَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا نِّصْفَهُۥٓ أَوِ ٱنقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ ٱلْقُرْءَانَ تَرْتِيلًا إِنَّا سَنُلْقِى عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا إِنَّ نَاشِئَةَ ٱلَّيْلِ هِىَ أَشَدُّ وَطْـًٔا وَأَقْوَمُ قِيلًا إِنَّ لَكَ فِى ٱلنَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا وَٱذْكُرِ ٱسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا. (۱:۷۳ – ۸)

"ای جامه بر خود پیچیده، شب را جز اندکی، بپا خیز. نصف شب یا چیزی از آن کم کن یا بر آن اضافه کن و (در این نماز خود) قران را با ترتیل و مکس کرده تلاوت کن. به این دلیل که ما عنقریب بار سخن گران را بر تو خواهیم ماند. شب زنده‌داری در حقیقت برای جمعیت دل و درستی سخن بسیار مناسب است. چون در روز (به دلیل مسؤولیت منصبت) بسیار مشغله داری. پس (در این وقت تلاوت کن) و ذکر نام رب خود را بخوان و (در تنهایی شب) از هر کسی بریده صرف به او دل ببند."

فضیلت نبی

پیامبران نسبت به تمام سایر انسان‌ها بطور عمومی فضیلت دارند. بنابراین، قرآن در یک مقام بعد از ذکر انبیاء «علیهم السلام» فرموده است: "وَ كُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ"[۴۰] (و هر یکی از آنها را بر مردم دنیا فضیلت بخشیده

---

[۳۸] الاعراف (۷) ۱۴۲ – ۱۴۵.

[۳۹] ۷۹:۱۷.

[۴۰] الانعام ۸۶:۶.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

بودیم). لیکن قرآن بیان می‌کند که بر علاوهٔ برتری عمومی آنها نسبت به مردم، پیامبران، به ویژه رسولان، نسبت به همدیگر نیز از یک بعدی صاحب برتری خصوصی هستند و به دلیل آن نسبت به همدیگر ممتاز می‌باشند. خداوند در سورهٔ بقره فرموده است:

تِلْكَ ٱلرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ. مِّنْهُم مَّن كَلَّمَ ٱللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَٰتٍ. وَءَاتَيْنَا عِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ ٱلْبَيِّنَٰتِ وَأَيَّدْنَٰهُ بِرُوحِ ٱلْقُدُسِ. (البقره ۲:۲۵۳)

"(بنی اسرائیل نیز از این سخن آگاه هستند، اما به این دلیل نمی‌پذیرند که) ما این رسولان را بر یکدیگر فضیلت دادیم، (به این شکل که) از آنان کسی بود که خداوند با او سخن هم گفت و درجات برخی از آنان را او (از ابعاد دیگر) بالا برد و (در آخر) نشانی‌های بسیار روشن را به پسر مریم، عیسی، دادیم و او را با روح القدس تائید کردیم."

آیت فوق واضح می‌سازد که الله متعال با موسی «علیه السلام» کلام فرمود. این فضیلت او از بعد خاص است. به مسیح «علیه السلام» معجزات آشکار عطا کرد و با روح القدس او را تائید کرد. این از ویژگی‌های او است. درجات و مراتب سایر پیامبران را نیز می‌توان بر آن قیاس کرد. نبی کریم «ﷺ» راجع به خود می‌فرماید:

فضلت على الأنبياء بست: أعطيت جوامع الكلم، و نصرت بالرعب، و أحلت لي المغانم، و جعلت لي الأرض طهورًا و مسجدًا، و أرسلت إلى الخلق كافة، و ختم بي النبيون. (مسلم، شماره ۱۱۶۷)

"برای من در شش مورد بر سایر پیامبران فضیلت داده شده: توان سخن جامع و مختصر برایم عطا شده؛ از طریق رعب برایم نصرت بخشیده شده؛ مال غنیمت برایم حلال گردیده؛ تمام زمین برایم مسجد و وسیلهٔ پاکی قرار داده شده؛[41] من برای تمام دنیا به عنوان پیامبر فرستاده شده ام؛ نبوت بر من خاتمه داده شده است."

به فضیلت انبیاء و رسول‌ها باید از همین نگاه دیده شود. نبی کریم «ﷺ» در برخی مواقع مردم را در این زمینه متوجه فرموده است. یک روز یک صحابی پیامبر «ﷺ» را با گفتن "یا خیر البریه" (ای بهترین خلایق) خطاب کرد. پیامبر فرمود: اما آن که ابراهیم «علیه السلام» بود.[42] بر یک موقع پرسیده شد که چه کسی از میان مردم معزز است؟ فرمود: یوسف پیامبر بن پیامبر بن پیامبر بن ابراهیم خلیل الله.[43] یک روز یک مسلمان در قسم خود فضیلت پیامبر «ﷺ» را نسبت به تمام مردم دنیا ذکر کرد، یک یهودی در جواب گفت: قسم به ذاتی که موسی را بر تمام مردم دنیا فضیلت داده است. مسلمان وقتی این را شنید، غصه شد و یهودی را به سیلی زد. هنگامی که یهودی به پیامبر رفته شکایت کرد، پیامبر «ﷺ» فرمود: مرا بر موسی فضیلت ندهید. روز قیامت وقتی به هوش می‌آیم، او یک گوشهٔ عرش را گرفته می‌باشد. شاید او بی‌هوش نمی‌باشد یا ممکن قبل از من به هوش آید.[44]

موضع اسلام در این باره تا این حد واضح است. لیکن امت‌های انبیاء «علیه السلام» عموماً هدایات مربوطه را را قبول نکردند، بلکه رویهٔ کاملاً اشتباه را اختیار نمودند که به سبب آن دیوارهای تعصب بین آنها ایجاد شدند و دشمن یکدیگر شده در جنگ و جدل با همدیگر مصروف شدند. استاد امام می‌نویسد:

---

[41] منظور این است که در شریعت من، نماز صرف در عبادت‌گاه‌های مخصوص نه، بلکه بر هر جای روی زمین می‌تواند ادا شود و اگر آب پیدا نشود، با انجام تیمم، ضرورت وضو و غسل را می‌توان رفع ساخت.

[42] مسلم، شماره ۶۱۳۸.

[43] بخاری، شماره ۳۳۵۳. مسلم، شماره ۶۱۶۱.

[44] بخاری، شماره ۲۴۱۲.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

"...روشی را که امت‌های پیامبران اختیار کردند این است که هر ملتی که بر یک پیامبر ایمان آورد، صرف او را جامع تمام فضایل و خصوصیات تلقی کرد و قبول هر نوع فضیلت برای نبی یا رسول دیگر نزد آنها منافی ایمان قرار گرفت. نتیجهٔ اینگونه تعصب و تنگ‌نظری این شد که هر امت قبلی در جعبهٔ خود محصور ماند و راه بهره‌یاب شدن از برکات پیامبران و رسولان دیگر برای آنها مسدود شد. اگر آنها روش درست را انتخاب می‌کردند، هر رسول، رسول آنها و هر هدایت، هدایت آنها می‌بود و از هدایتی که در صورت قرآن به عنوان آخرین هدایت به دنیا داده شده نیز مستفید می‌شدند. در سورهٔ بنی اسرائیل هم به این حقیقت اشاره شده است: "وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا"[45] (و از میان انبیا برخی را بر برخی فضیلت داده ایم و به داؤود زبور عنایت کردیم)." (تدبر قرآن ۵۸۳/۱)

اطاعت نبی

نتیجهٔ لازمی ایمان بر نبی است که به حکم خداوند از او اطاعت شود. الله متعال در کتاب خود واضح فرموده که نبی صرفاً محور اعتقاد نیست، بلکه مرجع اطاعت نیز می‌باشد. پیامبر برای این نمی‌آید که مردم وی را به عنوان نبی و رسول قبول کند و دیگر مسؤولیتی نداشته باشند. جایگاه او صرف به عنوان یک واعظ و ناصح نیست، بلکه دارای حیثیت هدایت‌کنندهٔ واجب الاطاعت می‌باشد. هدف از بعثت او این است که هدایاتی را که در تمام امور زندگی می‌دهد، بی چون و چرا عملی شوند. ارشاد خداوند متعال است:

وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذۡنِ ٱللَّهِ. (النساء ۴:۶۴)

"(به آنها بگو که) ما هیچ رسولی نفرستادیم مگر به این دلیل که با اذن خداوند از او اطاعت شود."

دلیل آن این است که الله تعالی به شکل مستقیم با بنده‌های خود تعامل نمی کند. او هدایت خود را به وسیلهٔ نبی‌ها و رسول‌های خود می دهد. شکی نیست که مقصود اصلی اطاعت خداوند است، اما روش آن همین است که از پیامبران او اطاعت شود. الله متعال در آیت "مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ"[46] (هر کسی از رسول اطاعت کرد در واقع از خداوند اطاعت کرده است) و دیگر آیت‌های مشابه همین حقیقت را بیان نموده. در این زمینه، آخرین حد اطاعت را هم واضح ساخته که حتی در نزاعاتی که بین شما پیدا می‌شود لازم است فیصله‌های نبی بی چون و چرا و با اطمینان کامل قلب قبول شود. خداوند متعال در سورهٔ النساء فرموده است:

فَلَا وَرَبِّكَ، لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ. ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا. (النساء۴:۶۵)

"اما نخیر، (ای پیامبر)، سوگند به پروردگارت، آنان هیچ گاه مؤمن نخواهند شد، مگر اینکه تنها تو را در حل اختلافات خود به قضاوت بپذیرند، سپس هر آنچه تو فیصله کنی، هیچ دلتنگی‌ای در دل خود بر آن احساس نکنند و با دل و جان در مقابل آن سر تسلیم خم کنند."

استاد امام می‌نویسد:

"...الله متعال به ذات خود قسم خورده و فرموده است که این مردم تا وقتی مؤمن شده نمی‌توانند که صرف شما را در تمام نزاعاتی که بین آنها پیدا می‌شود، به عنوان حکم قبول نکنند و اضافه بر آن، این تغییر ذهنی در آنها ایجاد نشود که فیصلهٔ شما را بی چون و چرا و با اطمینان کامل قلب قبول کنند و خود را بدون هر گونه استثناء و شرط به شما تسلیم کنند. اطاعت رسول، هم معنی اطاعت خداوند است، بنابراین، حق او صرف با اطاعت ظاهری ادا شده

---

[45] ۵۵:۱۷.

[46] النساء ۴:۸۰.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

نمی‌تواند، بلکه اطاعت دل نیز در آن شرط است." (تدبر قرآن ۳۲۹/۲)

بنابراین، اطاعت مورد بحث، یک امر رسمی و تشریفاتی نیست. مطالبهٔ قرآن است که این اطاعت باید با احساس پیروی، اخلاص کامل، محبت تمام و با کمال اعتقاد و احترام صورت گیرد:

قُلْ: إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِى. يُحْبِبْكُمُ ٱللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ. وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ. (العمران ۳۱:۳)

"به آنها بگو، اگر خداوند را دوست دارید، از من پیروی کنید، خداوند شما را دوست می‌دارد و گناهان شما را آمرزش می‌کند و خداوند بخشنده است، شفقت او ابدی‌ست."

رسول الله «ﷺ» خود هم این موضوع را به طرق مختلف واضح فرموده است. در یک روایت نقل شده که ایمان هیچ شخص تا وقتی متحقق نمی‌شود که مرا از پدر، اولاد خود و تمام سایر مردم بیشتر دوست نداشته باشد.[۴۷]

این مقام نبی کریم «ﷺ» را آداب بارگاه رسالت که در سورهٔ حجرات با خطاب به مردم قبایل بدوی‌ای بیان گردیده که از گرد و نواح مدینه می‌آمدند، از هر لحاظ واضح می‌سازد. الله متعال فرموده است:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟. لَا تُقَدِّمُوا۟ بَيْنَ يَدَىِ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ. إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟. لَا تَرْفَعُوٓا۟ أَصْوَٰتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ ٱلنَّبِىِّ وَلَا تَجْهَرُوا۟ لَهُۥ بِٱلْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَٰلُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ. إِنَّ ٱلَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَٰتَهُمْ عِندَ رَسُولِ ٱللَّهِ. أُو۟لَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ ٱمْتَحَنَ ٱللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ. لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ. (۴۹:۱ – ۳)

"اهل ایمان، رای خود را در مقابل خداوند و رسول او مقدم نسازید و از خداوند بترسید. بی‌شک، الله سمیع و علیم است. اهل ایمان، نگذارید صدای شما از صدای پیامبر بلندتر شود و نه او را به شکلی صدا زنید که یکدیگر خود را صدا می‌زنید. مبادا تمام آنچه انجام داده اید، نابود شود و شما احساس هم نکنید. (به یاد داشته باشید)، کسانی که صدای خود را در مقابل صدای رسول خداوند پایین نگه‌میدارند، آنانند که خداوند دل‌هایشان را برای افزایش تقوی منتخب کرده است. برای آنها هم مغفرت است و هم اجر عظیم."

استاد امام می‌نویسد:

"آیات مذکور آدابی را آموزش می‌دهند که هر صاحب ایمان باید در بارهٔ رسول الله «ﷺ» اختیار کند. خداوند فرموده است که او صرف دل‌های مردمی را جهت افزایش تقوی انتخاب کرده که صدای خود را در مقابل رسول خدا پایین نگه‌می‌دارند. واژهٔ "اِمْتَحَنَ" در اینجا بر واژهٔ "اِصطَفی" یا لفظ مشابه متضمن است. از این معلوم می‌شود که نزد الله متعال، هر دل برای تخم‌ریزی تقوا و افزایش آن موزون نیست، بلکه خداوند متعال دل‌ها را امتحان کرده برای آن انتخاب می‌کند و چیزی که اصلاً در این انتخاب دلیل ترجیح می‌شود این است که آیا در دل انسان احساس حقیقی برای اطاعت خداوند و رسول و شعور صحیح فروتنی در مقابل آنها وجود دارد یا خیر. به هر اندازه‌ای که این ظرفیت در شخص موجود باشد، به همان اندازه به او نعمت تقوا عطا می‌گردد و به هر اندازه‌ای که شخص از آن محروم باشد، به همان اندازه از تقوی بعید می‌باشد. صدای بلند، به نحویکه اشاره کردیم، به حیث مخبر باطن انسان ذکر گردیده. وقتی یک شخص صدای خود را از صدای شخص دیگر بلند می‌کند، این عمل او شهادت می‌دهد که به نظرش او نسبت به آن شخص برتر است. چنین رویکردی، راه اکتساب فیض را به کلی می‌بندد. اگر این طرز عمل را شاگرد در مقابل استاد خود اختیار کند، از فیض استاد خود محروم می‌ماند؛ به همین ترتیب، اگر آن را نسبت به رسول خدا اختیار کند، نه تنها از فیض رسول، بلکه از توفیق الله متعال هم محروم می‌گردد، به دلیل اینکه رسول نمایندهٔ الله متعال است." (تدبر قرآن ۴۸۹/۷)

---

[۴۷] بخاری، شماره ۱۵. مسلم، شماره ۱۶۸ – ۱۶۹.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

شفاعت نبی

فریضهٔ اصلی پیامبر، انذار و بشارت است، اما بر علاوهٔ آن، در حضور خداوند شفاعت بنده‌ها را هم می‌کند. شفاعت چیست؟ شفاعت به معنای درخواست مغفرت از الله متعال یکجا با بنده‌ای است که می‌خواهد برای خود طلب مغفرت کند. مفهوم اصلی شفاعت همین است. بنابراین، در صورتیکه بنده خود توبه و استغفار نکند، شفاعت به هیچ وجه مطرح نمی‌گردد. شفاعت کننده، فرد ثانی و زبان درخواست کنندهٔ مغفرت در استغفار می‌باشد و وسیلهٔ او در دعا و مناجات و خضوع و تذلل می‌گردد. قرآن می‌فرماید:

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ: تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُءُوسَهُمْ، وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُم مُّسْتَكْبِرُونَ. (المنافقون ۶۳:۵)

"(چنان نگون بخت اند که) وقتی به آنان گفته شود بیائید تا رسول خدا برای شما دعای مغفرت کند، سرهای خود را تکان می‌دهند و تو آنها را می‌بینی که با غرور زیاد اعراض می‌کنند."

در اولین مرحله، شفاعت وقتی مطرح می‌گردد که بنده ایمان می‌آورد و پیامبر برای او درخواست مغفرت می‌کند. مرحلهٔ دوم شفاعت وقتی می‌آید که انسان مرتکب گناه می‌شود و بعد از آن تایب گردیده از خداوند مغفرت می‌خواهد. قرآن در یک مقام به منافقین زمانهٔ رسالت نصیحت نموده که اگر می‌خواهند گناهانشان معاف شود، باید خود هم مغفرت بخواهند و از پیامبر هم درخواست کنند برای مغفرت آنها دعا کند. رجوع آنها به این شکل، باعث توجه رحمت خداوند به سوی آنها خواهد شد. خداوند می‌فرماید:

وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ جَآءُوكَ فَٱسْتَغْفَرُوا۟ ٱللَّهَ وَٱسْتَغْفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُوا۟ ٱللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا. (النساء ۴:۶۴)

"اگر آنها زمانی که این ظلم را بر خود کرده بودند، در خدمت تو حاضر می‌شدند، سپس از خداوند بخشش طلب می‌کردند و رسول نیز برای آنها درخواست مغفرت می‌کرد، خداوند را بسیار قبول کنندهٔ توبه و بسیار مهربان می‌یافتند."

الله متعال در آیات مختلف قرآن بنده‌ها را به توبه و استغفار دعوت نموده. فرموده است که بنده‌های من، اگر شما بر نفس خود ستم کرده اید، از رحمت من مایوس نشوید. پروردگار شما غفور و رحیم است، چنانچه به سوی او رجوع کنید، تمام گناهان شما را خواهد بخشید. به یاد داشته باشید که اهل ایمان هرگز از رحمت او نا امید نمی‌شوند.[۴۸] بعد از این، سنت مربوط به توبه و استغفار را واضح نموده؛ بر اساس آن، بعد از ارتکاب گناه هرچه زودتر ممکن باشد باید توبه شود، چون صرف حق توبهٔ اشخاصی بر او عاید می‌شود که از احساسات خود مغلوب شده، مرتکب گناه می‌گردند و بعد فوراً راه توبه درپیش می‌گیرند. توبهٔ اشخاصی که تمام عمر غرق گناه می‌باشند و هنگامی که می‌بینند مرگ بر سر آنها ایستاده است، شروع به خواندن دعای توبه می‌کنند، نزد خداوند هیچ ارزشی ندارد.[۴۹]

اگر دقت کنید، الله متعال در بارهٔ مردمی خاموشی اختیار نموده که اگرچه نتوانسته اند سعادت توبهٔ فوراً بعد از ارتکاب گناه را حاصل کنند، اما آنقدر دیر هم ننموده اند که وقت مرگ‌شان فرا رسیده باشد. این قبیل مردم اند که در موردشان امید شفاعت وجود دارد. قرآن این موضوع را تائید نموده و علاوه بر آن تصورات نادرستی را با صراحت تمام رد کرده که مردم در بارهٔ شفاعت قایم کرده اند؛ تصوراتی که وجوب عدل و مجازات و مکافات خداوند را نفی

---

[۴۸] الزمر ۳۹:۵۳. یوسف ۱۲:۸۷.

[۴۹] النساء (۴) ۱۷ – ۱۸.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

می‌کند.

نخست، فرموده است که صرف الله متعال صلاحیت شفاعت را دارد. هیچ کس نمی‌تواند بدون اذن او شفاعت کند. حتی فرشته‌های مقرب خداوند هم نمی‌توانند خود پیش آمده سخن گویند. بنابراین، اول لازم است خداوند راضی گردد تا اجازهٔ شفاعت داده شود و سپس قبول هم شود:

أَمِ ٱتَّخَذُوا مِن دُونِ ٱللَّهِ شُفَعَآءَ ۚ قُلْ أَوَلَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْـًٔا وَلَا يَعْقِلُونَ؟ قُل لِّلَّهِ ٱلشَّفَٰعَةُ جَمِيعًا ۖ لَّهُۥ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ. (الزمر ۳۹:۴۳ – ۴۴)

"آیا غیر از خدا، شفاعت کننده‌گانی پذیرفته اند؟ به آنها بگو: حتی اگر آنها هیچ اختیاری نداشته باشند و نه هم چیزی بفهمند؟ بگو، شفاعت تمامش در اختیار خداوند است. پادشاهی آسمان‌ها و زمین از آن اوست. سپس شما به سوی او بازگردانده می‌شود."

وَقَالُوا ٱتَّخَذَ ٱلرَّحْمَٰنُ وَلَدًا. سُبْحَٰنَهُۥ ۚ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ. لَا يَسْبِقُونَهُۥ بِٱلْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِۦ يَعْمَلُونَ. (الانبیاء ۲۱:۲۶ – ۲۷))

"آنها می‌گویند که خداوند رحمان فرزند دارد. او (از این تهمت) منزه است. (فرشته‌ها، که این نادانان دختران خداوند می‌پندارند)، آنها اولاد او نه بلکه بنده‌های مقربند. آنها هرگز در سخن از او پیشی نمی‌گیرند، و فرمان او را تعمیل می‌کنند."

دوم، فرموده است که بعد از اذن الهی هم صرف راجع به کسانی که خداوند بخواهد و پسند کند سخن گفتن مجاز خواهد بود. هیچ شخصی نمی‌تواند به میل خود در حق کسی سخنی بگوید:

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ ۖ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ٱرْتَضَىٰ وَهُم مِّنْ خَشْيَتِهِۦ مُشْفِقُونَ. (الانبیاء ۲۱:۲۸)

"او بر تمام آنچه در پیشروی آنان و پشت سر آنان قرار دارد، آگاه است. آنها برای هیچ شخصی شفاعت نمی‌کنند، مگر برای کسی که خداوند بپسندد و از هیبت او لرزان اند."

يَوْمَئِذٍ لَّا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحْمَٰنُ وَرَضِىَ لَهُۥ قَوْلًا. يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ ۖ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِۦ عِلْمًا. (طه ۲۰:۱۰۹ – ۱۱۰)

"در آن روز، شفاعت سودی نخواهد داشت، مگر اینکه رحمن به کسی اجازه دهد و پسند فرماید او سخن گوید. (چون) او به تمام آنچه پیشرو و پشت سر آنها قرار دارد داناست و علم آنها نمی‌تواند او را احاطه کند."

سوم اینکه، راجع به کسی که خداوند پسند فرماید نیز صرف سخنی گفته خواهد شد که از هر لحاظ صحیح باشد:

لَّا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحْمَٰنُ وَقَالَ صَوَابًا. (النبا ۷۸:۳۸)

"آن روز، وقتی صرف کسی سخن خواهد گفت که رحمان به او اجازت دهد و او سخن درست گوید."

چنین است موضع قرآن در بارهٔ شفاعت. روایت‌های مربوط به این موضوع را باید در همین روشنی فهمید و هر چیزی را که متجاوز از این حدود به نظر برسد باید تصرفات راویان پنداشته رد کرد.

ختم نبوت

نبی برای هر قوم و برای قرن‌های متمادی آمدند. مقصد بعثت آنها هدایت مردم و اتمام حجت بود. زمانی که این هدف با حفاظت قرآن و ظهور دینونت خداوند به سطح جهانی تأمین شد، سلسلهٔ نبوت هم برای همیشه ختم

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

پایان داده شد. سلسلهٔ نبوت از آدم «علیه السلام» شروع شده بود. این سلسله ادامه داشت تا زمانی که محمد الرسول الله «ﷺ» در یک شاخهٔ ذریت ابراهیم «علیه السلام»، بنی اسماعیل، مبعوث شد و قرآن اعلام کرد که ایشان آخرین پیامبر است؛ بعد از رسول الله «ﷺ» دیگر هیچ نبی و رسولی نخواهد آمد. اگرچه این موضوع از پیشبینی‌های انبیاء «ﷺ» هم واضح بود، لیکن ضرورت ذکر آن در قرآن زمانی پیش آمد که الله متعال به پیامبر حکم داد با خانم طلاق شدهٔ زید «رضی الله عنه» ازدواج کند. این حکم بمنظور اصلاح یک رواج عصر جاهلیت در رابطه به پسر خوانده‌ها داده شده بود. قرآن فرمود که چون نبی کریم «ﷺ» آخرین پیامبر است، لازم بود این رواج بد به وسیلهٔ ایشان اصلاح می‌شد. اگر بعد از نبی کریم «ﷺ» قرار بود پیامبری مبعوث گردد، ممکن الله متعال این قضیه را تا آن زمان معطل قرار می‌داد. اما چون قرار نبود که پیامبر دیگری بعد از او می‌آمد، این مسؤولیت را باید نبی کریم «ﷺ» ادا می‌کرد:

مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَآ أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَٰكِن رَّسُولَ ٱللَّهِ وَخَاتَمَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ ۗ وَكَانَ ٱللَّهُ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمًا۟ (الاحزاب ۳۳:۴۰)

"(حقیقت این است که) محمد پدر هیچ یکی از مردان شما نیست، بلکه رسول خداوند و خاتم النبیین است. (بنابراین، باید همانا او این وظیفه را به انجام می‌رساند) و خداوند از همه چیز باخبر است."

در آیت فوق، کلمهٔ "خَاتَمَ النَّبِيِّنَ" استعمال شده است. توجه شود که حرف "ت" در آن کسره نه، بلکه فتحه دارد. واژه "خَاتَمَ" در زبان عربی به معنای مهر است. نبی کریم «ﷺ» در آیت فوق، "خَاتَمَ النَّبِيِّنَ"، یعنی مهر پیامبران خوانده شده. در صورتیکه واژهٔ "خاتم" در این اسلوب استعمال شود، همیشه بمعنای ختم کردن یک چیز یا پایان دادن به آن می‌باشد. مفهوم آن در آیت فوق هم این است که سلسلهٔ نبوت از طریق نبی کریم «ﷺ» مهر بند گردید. دیگر هیچ امکانی برای آمدن نبی یا رسول دیگر وجود ندارد. این همان مفهومی‌ست که در زبان انگلیسی با اصطلاح "Seal of the Prophets" ادا می‌کنیم.

تردیدی نیست که مهر برای تصدیق یک امر نیز بکار می‌رود. از لحاظ ادبیات زبان عربی، واژهٔ مورد بحث به هیچ وجه معنی مذکور را افاده کرده نمی‌تواند، اما اگر بنابر اصرار کسی و صرف از سبیل تنزل این مفهوم را قبول کنیم، نتیجه با وجود آن مختلف نخواهد بود. در این صورت، معنای آیت چنین خواهد بود که بغیر از تصدیق نبی کریم «ﷺ»، نبوت هیچ شخص را نمی‌توان پذیرفت. شکی نیست که ما پیامبران قبل از محمد رسول الله «ﷺ» را به سبب تصدیق ایشان قبول می‌کنیم، اما این نیز حقیقت است که نبی کریم «ﷺ» نه بشارت نبی بعد از خود را داده، نه هم آن را تصدیق فرموده، بلکه در الفاظ بالکل واضح و با صراحت تام بار بار اعلام نموده که ایشان «ﷺ» آخرین پیامبر است. هیچ پیامبری بعد از او آمدنی نیست. افزون بر آن، پیامبر «ﷺ» همچنان واضح ساخته که نه تنها منصب نبوت، بلکه حقیقت آن نیز ختم گردیده، لهذا بعد از این، نه امکان آمدن وحی و الهام و نه هم مخاطبه و مکاشفه برای هیچ انسانی وجود دارد. بعد از ختم نبوت، به تمام این مسائل هم نقطهٔ پایان گذاشته شد.

روایت‌های پیامبر «ﷺ» در این باره درج ذیل اند:

۱. كانت بنو إسرائيل تسو سهم الأنبياء، كلما هلک نبي خلفه نبي، و إنه لا نبي بعدي و سيكون خلفاء. (بخاری، شماره ۳٤٥٥)

"قیادت بنی اسرائیل را پیامبران آنها به عهده داشتند. وقتی یک پیامبر از دنیا رخصت می‌شد، پیامبر دیگری جانشین او می‌گردید. اما بعد از من، هیچ پیامبری نخواهد بود، بلکه خلفا خواهند بود."

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

۲. إن مثلي و مثل الأنبياء من قبلي كمثل رجل بنى بيتًا فأحسنه و أجمله إلا موضع لنبة من زاوية، فجعل الناس يطوفون به و يعجبون له و يقولون: هلا وضعت هذه اللبنة؟ قال: فأنا اللبنة و أنا خاتم النبيين. (بخاری، شماره ۳۵۳۵)

"مثال من و پیامبران قبل از من چنین است که یک شخص تعمیر ساخت، بسیار زیبا و جمیل، اما در گوشهٔ آن جای یک خشت خالی مانده بود، مردم از آن دور می‌زدند و بر خوبی آن اظهار حیرت می‌کردند، اما می‌گفتند که این خشت چرا مانده نشده؟ فرمود که آن خشت منم و من خاتم النبیین هستم."

۳. لم يبق من النبة إلا المبشرات. قالوا: و ما المبشرات؟ قال: الرؤيا الصالحة. (بخاری، شماره ٦٩٩٠)

"هیچ چیز از نبوت باقی نمانده، بجز مبشرات. پرسیدند: مبشرات چیست؟ فرمود: رؤیای خوب."

ایمان بر کتاب‌ها

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ ءَامِنُوا۟ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِ وَٱلْكِتَٰبِ ٱلَّذِى نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَٱلْكِتَٰبِ ٱلَّذِىٓ أَنزَلَ مِن قَبْلُ. وَمَن يَكْفُرْ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ. فَقَدْ ضَلَّ ضَلَٰلًۢا بَعِيدًا. (النساء ۴:۱۳۶)

"اهل ایمان، بر خداوند ایمان آورید و بر رسول او ایمان آورید و بر کتاب او که بر رسول خود نازل فرموده است و نیز بر کتابی که قبل از این نازل گردیده است و (بدانید که) هر کسی منکر خداوند و فرشته‌های او و کتاب‌های او و رسولان او و (پیش شدن در حضور او در) روز قیامت است، به گمراهی دور و درازی دچار شده اند."

چنانیکه پیامبران بمنظور هدایت انسان فرستاده شدند، الله متعال به همان نحو با آنها کتاب‌های خود را هم نازل نموده است. این کتاب‌ها نازل شدند تا هدایت خداوند به شکل نوشته و در الفاظ او نزد مردم موجود باشد تا برای حق و باطل میزان قرار گیرد، مردم بتوانند از طریق آن اختلافات خود را حل و فصل کنند و بدین ترتیب در خصوص دین کاملاً بر انصاف استوار بمانند. در سورهٔ بقره فرموده است:

وَأَنزَلَ مَعَهُمُ ٱلْكِتَٰبَ بِٱلْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ ٱلنَّاسِ فِيمَا ٱخْتَلَفُوا۟ فِيهِ. (البقره ۲:۲۱۳)

"و کتاب خود را با آنها به شکل قول فیصل نازل کرد تا میان مردم در آنچه اختلاف می‌ورزند، قضاوت کنند."

وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْمِيزَانَ لِيَقُومَ ٱلنَّاسُ بِٱلْقِسْطِ. (الحدید ۵۷:۲۵)

"و با آنها کتاب خود، یعنی میزان را نازل کرد تا مردم (در امر حق و باطل) به انصاف قیام کنند."

در عصر حاضر، از مجموعه صحائفی که بنام «بایبل» موجود است، بظاهر معلوم می‌شود که کتاب‌های آسمانی به یک شکلی به همهٔ پیامبران داده شدند. قرآن به نحویکه تورات و انجیل را ذکر می‌کند، صحف ابراهیم را هم ذکر می‌کند.[۵۰] از آیت‌های سورهٔ بقره و سورهٔ حدید که در فوق ذکر گردیده اند نیز این حقیقت تائید می‌گردد. همهٔ این کتاب‌ها، کُتب خداوند اند. قرآن بدون اینکه فرقی بین آنها قایل شود، ایمانِ بالاجمال بر همه را مطالبه می‌کند. البته از جملهٔ کتب آسمانی، چهار کتاب دارای اهمیت فوق العاده است: تورات، زبور، انجیل و قرآن. این کتاب‌ها را ذیلاً معرفی می‌کنیم:

[۵۰] الاعلی ۸۷:۱۹.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

تورات

تورات بر حضرت موسی «علیه السلام» نازل شد. تورات معمولاً مشتمل بر پنج صحیفه‌ای دانسته می‌شود که در شروع "بایبل" درج و به خمسهٔ موسوی (Pentateuch) تعبیر می‌گردند؛ یعنی پیدایش، خروج، لاویان، اعداد و تثنیه. اگر این صحف با تدبر مطالعه شوند، آشکارا معلوم می‌شود که محتویات چهار صحیفهٔ نخست، وقایع تاریخی‌ای است که با ترتیب نزولی بیان گردیده و در تثنیه، تورات به صورت یک کتاب مرتب شده، دقیق به همان شکلی که قرآن ترتیب یافته است. در شکل فعلی خود، تورات غالباً زمانی در قرن پنجم قبل از میلاد مرتب شده است. با وجود آن، به نحویکه حضرت عیسی «ﷺ» آن را ذکر نموده، می‌توان گفت که او تا اندازه‌ای تورات را تصدیق نموده است. به متن عبرانی آن که در حال حاضر در شکل چاپی و مخطوطات وجود دارد، متن ماسوری(Massoretic Text) گفته می‌شود. معمولاً پذیرفته می‌شود که بر علاوهٔ متن حاضر، نسخه‌های دیگر تورات نیز در ایام قدیم وجود داشتند و در برخی موضوعات اختلافات مهمی با هم داشتند. اختلافات آنها را می‌توان در نسخهٔ تورات سامری و مخصوصاً نسخهٔ سبعین یونانی (Septuagint)، که قدیم‌ترین نسخه‌ها اند، مشاهده کرد.

هدایتی را که بنی آدم از طریق انبیاء «علیهم السلام» بدست آورده، دو بخش دارد: بخش اول آن قانون و بخش دوم آن حکمت است. در تورات، بیشتر قانون بیان گردیده و نام آن هم با نظرداشت همین ماهیت آن مانده شده است. قرآن به تورات "هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ"[۵۱] (هدایت برای بنی اسرائیل) و "تَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ"[۵۲] (تفصیل همه چیز) می‌گوید. قرآن می‌فرماید که در آن حکم الله است،[۵۳] هدایت و روشنی است،[۵۴] برای مردم رحمت است.[۵۵] تردیدی نیست که قرآن تحریفاتی را ذکر می‌کند که یهود در تورات کردند،[۵۶] لیکن بر علاوهٔ آن، این نیز حقیقت است که قرآن بطور عمومی نسخهٔ آن را که در زمانهٔ رسالت نزد یهود و نصاری موجود بود، تصدیق می‌کند.

زبور

زبور نام کتابی‌ست که بر حضرت داوود «علیه السلام» نازل شد. از لحاظ موضوع خود، زبور مجموعهٔ نغمه‌های الهی است که به مزامیر تعبیر می‌شود. کتابی که تحت عنوان زبور در مجموعهٔ صحائف بایبل وجود دارد، حاوی ۵ دیوان و ۱۵۰ مزمور است. اگرچه مزامیر اشخاص دیگر هم به آن راه یافته و خلط گردیده، اما هر صاحب ذوق می‌تواند عظمت کلام الهی را در آنعده از مزامیری احساس کند که مشخصاً به داوود «علیه السلام» منسوب گردیده اند. زبور، همانند انجیل صحیفهٔ حکمت است و قرآن آن را به حیث کتاب نازل شدهٔ خداوند تصدیق می‌کند.

انجیل

انجیل بر مسیح «علیه السلام» نازل گردید. یکی از اهداف مهم بعثت حضرت مسیح «ﷺ»، بشارت آخرین نبوت بود. انجیل بمعنای بشارت است و این نام به همین دلیل بر صحیفهٔ او مانده شده است. همانند شیوهٔ معمول

---

[۵۱] بنی اسرائیل ۲:۱۷.

[۵۲] الانعام ۱۵۴:۶.

[۵۳] المائده ۴۳:۵.

[۵۴] المائده ۴۴:۵.

[۵۵] الاعراف ۱۵۴:۷.

[۵۶] المائده ۱۳:۵.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

کتاب‌های الهامی، انجیل نیز با نظرداشت نیازها و مقتضیات انذار، وقتاً فوقتاً نازل می‌شد. قبل از اینکه انجیل در شکل یک کتاب مرتب می‌شد، حضرت مسیح «علیه السلام» به دلیل سرکشی قوم خود از دنیا برداشته شد. بنابراین، انجیل در شکل یک کتاب مرتب نه، بلکه به شکل خطبه‌های پراکنده بود که از طریق روایت‌های زبانی و یادداشت‌های تحریری به مردم منتقل شد. سال‌ها بعد، وقتی مردم به نوشتن رسایل در خصوص سیرت مسیح «علیه السلام» شروع کردند، خطبات مذکور را حسب موقع در رسایل خود درج نمودند. همین رسایل است که حالا به انجیل مسمی گردیده. در اوایل مسیحیت، انجیل‌ها در تعداد زیادی وجود داشتند. در سال ۳۸۲ میلادی، پیشواهای مذهبی کلیسا چهار نسخهٔ آن را در جلسه‌ای تحت رهبری پوپ دماسس (Damasus)انتخاب کردند و سایر نسخه‌ها را غیر مؤثق (Apocryphal) قرار دادند. این نسخه‌ها تحت عناوین متی، مرقس، لوقا و یوحنا در مجموعهٔ بایبل درج شده اند و از آغاز به زبان یونانی نوشته شده بودند، در حالیکه زبان مسیح «علیه السلام» آرامی (Aramaic)بود و موعظه‌های خود را در همین زبان ایراد فرموده بود. نویسنده‌گان رسایل هم بعد از حضرت مسیح «علیه السلام» ایمان آوردند. بنابراین، هیچ یک از اناجیل قبل از سال ۷۰ میلادی نوشته نشد، و انجیل یوحنا در واقع یک قرن بعد از مسیح «علیه السلام» غالباً زمانی در شهر افسس آسیای صغیر نوشته شد. با وجود این، الهامی بودن خطبات، سخن‌ها و تمثیل‌های مسیح «علیه السلام» که در آن درج است، به حدی نمایان است که هر شخصی که با اسالیب ادبیات الهامی آشنایی داشته باشد، می‌تواند آن را تشخیص دهد. بنابراین، می‌توان گفت که یک بخش بزرگ انجیلی که قرآن ایمان بر آن را مطالبه می‌کند، در کتاب‌های مزبور سیرت مسیح «علیه السلام» محفوظ است.

قرآن

قرآن بر آخرین پیامبر خداوند، محمد «ﷺ» نازل شده است. الله متعال می فرماید که قرآن میزان و فرقان است[۵۷] و حیثیت "**مهیمن**" را برای کتاب های قبل از خود دارد. "**مهیمن**" اسم صفت ساخته شده از "**هیمن فلان علی کذا**" و به معنای محافظ و نگهبان است. منظور این است که نسخهٔ اصلی قابل اعتماد کتاب الهی دیگر صرف قرآن است، پس در امور دین، تصمیمِ مبنی بر رد و قبول همه چیز در روشنی قرآن گرفته خواهد شد. خداوند می‌فرماید:

وَأَنزَلْنَآ إِلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ بِٱلْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ ٱلْكِتَٰبِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ. فَٱحْكُم بَيْنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَآءَهُمْ عَمَّا جَآءَكَ مِنَ ٱلْحَقِّ. (المائده ۵:۴۸)

"سپس (ای پیامبر)، این کتاب را بر تو نازل کردیم، با قول فیصل و در تصدیق کتاب پیش از آن و به عنوان نگهبان آن؛ پس، میان آنها طبق قانونی داوری کن که خداوند نازل کرده است و با سرپیچی از حقی که بر تو فرود آمده است، از خواهشات آنها پیروی مکن."

قرآن ۱۱۴ سوره دارد که اکثریت آنها از لحاظ موضوع خود، جفت یکدیگر اند. سوره‌ها با نظرداشت مراحل دعوت نبی کریم «ﷺ»، در هفت باب ترتیب گردیده اند. زبان قرآن عربی است و بر حکم الله متعال توسط جبرئیل امین بر قلب رسول الله «ﷺ» نازل شده. پیامبر «ﷺ» آن را به قوم خود رساند و بعد از آن از طریق اجماع و تواتر قولی و تحریری منتقل شد. در ادبیات الهامی دنیا، در حال حاضر صرف قرآن است که در رابطه به آن با یقین کامل می‌توان گفت که بدون کوچک‌ترین تغییر بالکل به همان شکلی که به پیامبر «ﷺ» داده شود بود، در همان زبان و به همان ترتیب، در حال حاضر نزد ما موجود است. تواتر قرآن، خود یک معجزه است، زیرا تنها کتاب روی زمین

[۵۷] الشوری ۱۷:۴۲. الفرقان ۱:۲۵.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

است که آن را در عصر حاضر هم صدها هزار مسلمان از الحمد گرفته تا والناس از یاد قرائت کرده می‌توانند. تاریخ گواه است که در چهارده صد سال گذشته، این سلسلهٔ تلاوت و انتقال متن قرآن، برای یک روز هم منقطع نشد. روشن است که تمان این تدابیر و اهتمام برای حفاظت قرآن صرف از جانب پروردگار عالم صورت گرفته است. ازین رو، در سورهٔ الحجر می‌فرماید:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ. (الحجر ۱۵:۹)

"بی‌گمان همانا ما این ذکر را فرود آورده ایم و همانا ما از آن محافظت می کنیم."

همین حقیقت را در سورهٔ حم السجده چنین بیان فرموده:

وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ. لَّا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ. تَنزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ. (حم السجده ۴۱:۴۱ – ۴۲)

"حقیقت این است که این یک کتاب ارجمند است. باطل نه می‌تواند از پیشرو به آن راه یابد و نه می‌تواند از پشت سر به آن راه یابد. این کتاب با اهتمام زیاد از جانب هستی‌ای نازل گردیده که سراسر حکمت است، ستوده صفات است."

ابعاد حفاظت قرآن مجید که در این آیت به آن اشاره شده، در الفاظ استاد امام امین احسن اصلاحی، قرار ذیل است:

"نخست اینکه، الله متعال در زمانهٔ نزول قرآن، خاص اهتمام فرمود تا شیاطین نتوانند در وحی قرآن مداخله کنند. با وجود اینکه از قبل در نظام کائنات تدابیری گرفته شده تا شیاطین نتوانند سخن‌های ملأ اعلی را بشنوند، اما... در زمانهٔ نزول قرآن تدابیر خاص گرفته شد تا شیاطین نتوانند در وحی الهی مداخلت کنند و تا فرصت بدست نیاورند که چیزی را از پیشروی قرآن (من بین یدیه) در آن وارد کنند.

دوم اینکه، صفت فرشته‌ای که برای مسؤولیت انتقال وحی انتخاب گردیده در قرآن "ذِي قُوَّةٍ"، مطاع، قوی، امین و "عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ" وارد شده است. یعنی او به اندازه‌ای قوی‌ست که ارواح‌های خبیثه نمی‌توانند بر او غالب شوند، رئیس همه فرشته هاست، ممکن نیست او چیزی را فراموش کند؛ هر امانتی را که از طرف الله متعال به او سپرده می‌شود، به شکل درست ادا می‌کند. امکان ندارد در آن فرق زیر و زبر هم از طرف او واقع شود. او مقرَب خداوند است و این خود دلیل است که او از لحاظ توانایی‌های خود بر همه مخلوقات برتر است. روشن است که این اهتمام هم به دلیلی شده که امکان ورود هر گونه باطل در قرآن در بوتهٔ آن خشکیده شود.

سوم اینکه، الله متعال بشری را که برای امانت قرآن انتخاب فرمود، اول اینکه او خود از هر پهلو خیرالخلائق بود، ثانیاً، مسؤولیت حفظ و حفاظت و ترتیب آن را صرف به دوش او نگذاشت، بلکه مسؤولیت آن را خود به عهده گرفت. در سورهٔ قیامه فرموده است: "لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْءَانَهُ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْءَانَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ" (ای پیامبر، در شتاب اتمام حجت بر آنها)، به منظور زود بدست آوردن قرآن در تلاوت آن عجله مکن. (قرآن همینگونه نازل خواهد شد. اما تو مطمئن باش)، مسؤولیت جمع کردن آن و شنواندن آن، همه بر عهدهٔ ماست. پس، وقتی قرآن را (در آن زمان) بخوانیم، از همان قرائت پیروی کن. پس از آن نیز بر عهدهٔ ماست (که اگر نیاز باشد) آن را (برایت) توضیح دهیم."[۵۸] از روایات معلوم می‌شود که نبی کریم «ﷺ» و صحابهٔ مقرب او هر اندازه قرآنی را که نازل می‌شد، حفظ می‌کردند و پیامبر «ﷺ» در هر رمضان آن را به جبرئیل امین تلاوت می‌کرد یا از او می‌شنید تا بدین ترتیب بیم سهو و نسیان از بین برود؛ تلاوت و شنود مذکور قرآن بر اساس ترتیبی صورت می‌گرفت که الله

[۵۸] ۷۵: ۱۶ – ۱۹.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

متعال برای آن پسند فرموده بود. از روایات همچنان معلوم می‌شود که قرآن در آخرین رمضان زندگی مبارک پیامبر «ﷺ» دو بار به این شکل تلاوت شد. سپس، تمام قرآن طبق ترتیب و قرائت مذکور به تحریر درآمد؛ مدت‌ها بعد از آن، خلفای راشدین همین نسخه‌های قرآن را به شهرهای دیگر خلافت فرستادند. چنین تدابیری برای هیچ یک از صحیفه‌های قبلی گرفته نشد. مثلاً، راجع به تورات هیچ کس نمی‌داند که صحیفه‌های مختلف آن در چه زمانی و توسط چه کسی مرتب گردیدند.

چهارم اینکه، قرآن از لحاظ فصاحت الفاظ و بلاغت معنای خود، معجزه است و بدین سبب کلام غیر با آن خلط شده نمی‌تواند. حتی کلام نبی کریم «ﷺ» که خود قرآن را آورده و افصح العرب والعجم است هم نمی‌تواند با آن برابری کند. لهذا، به هیچ وجه ممکن نیست کلام شخص دیگر با آن خلط شود. بر این اساس، نمونه‌های مزخرفات مدعیانی که جسارت کردند به چالش قرآن پاسخ دهند، در ادبیات و کتاب‌های تاریخ موجود است. آنها را با قرآن مقایسه کنید، معلوم خواهد شد که بین آنها تفاوت کُهر و سنگ وجود دارد. به همین ترتیب گویا از عقب نیز (و من خلفه) راه دست‌کاری در قرآن مسدود گردیده است.

پنجم اینکه، بر علاوهٔ حفاظت قرآن، الله متعال وعدهٔ نموده که زبان قرآن را نیز تا قیامت حفاظت خواهد کرد. به دلیل از بین رفتن زبان‌های اصلی سایر صحیفه‌های آسمانی، تحریف‌های بی‌شماری از راه ترجمه‌ها به آنها راه یافتند که دیگر سراغ آن ناممکن است، لیکن زبان اصلی قرآن محفوظ است و تا قیامت محفوظ خواهد ماند. بدین جهت، ورود باطل به قرآن از راه ترجمه‌ها و تفاسیر هم ممکن نیست. اگر کسی سعی کند باطل را در آن وارد کند، اهل علم می‌توانند با مقایسهٔ آن با اصل متن، آن را از قرآن جدا کنند." (تدبر قرآن ۱۱۲/۷)

ایمان بر روز جزا

إِذَا زُلْزِلَتِ ٱلْأَرْضُ زِلْزَالَهَا. وَأَخْرَجَتِ ٱلْأَرْضُ أَثْقَالَهَا. وَقَالَ ٱلْإِنسَـٰنُ: مَا لَهَا؟ يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا. يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ ٱلنَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيُرَوْا أَعْمَـٰلَهُمْ. فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُۥ. وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُۥ (الزلزال ۱:۹۹ – ۸)

"وقتی زمین به لرزه درآورده شود، به شکلی که باید به لرزه درآورده شود و زمین تمام بارهایش را کشیده بیرون ریزد، و انسان گوید: آن را چه شده؟ در آن روز، او تمام حکایتش را بازگو می‌کند، زیرا که پروردگارت به او وحی کرده است. در آن روز، مردم جدا جدا خارج خواهند شد تا اعمال‌شان به آنها نشان داده شود. پس هر کسی ذره‌ای نیکی انجام داده باشد هم می‌بیند و هر کسی ذره‌ای بد کرده باشد نیز می‌بیند."

از جمله حقایقی که دین تصدیق آن را مطالبه می‌کند، روز جزا از اهمیت خارق العاده‌ای برخوردار است. در دعوت انبیاء «علیهم السلام»، روز جزا دارای حیثیت بنیادین است. عقیدهٔ روز جزا، اساس تمام شریعت، نیکی و خیر است. اساس نبوت و رسالت بر همین استوار است. نبی به این دلیل نبی است که او خبر این نبإِ عظیم را می‌دهد. رسول به این دلیل رسول است که او پیام آن را می‌آورد. یوحنا و مسیح و ابراهیم و موسی، همه منادی آن را کردند. اشاره‌های آن در تورات وجود دارد و در زبور نیز. حضرت مسیح در انجیل خبردار کرد که در آن روز صرف مردمی در پادشاهی خداوند داخل خواهند شد که طبق رضای پدر آسمانی من زندگی می‌کنند. قرآن برای همین روز جزا یک صحیفهٔ انذار و بشارت است. او به مردم می‌گوید به همان نحویکه شما بعد از خواب بیدار می‌شوید؛[۵۹] به همان شکلی که آب بر زمین مرده می‌ریزد و در مقابل چشمان شما زنده می‌گردد؛[۶۰] همانگونه که شما چیزی نمی‌باشید اما از یک قطرهٔ

[۵۹] الزمر ۴۲:۳۹.

[۶۰] الاعراف ۵۷:۷. فاطر ۹:۳۵.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

آب به انسان زنده مبدل می‌شوید،[۶۱] به همان ترتیب، یک روز از قبرها برخیزانیده و زنده گردانیده خواهید شد. در انجام دادن این کار هیچ مشکلی برای پروردگار شما پیش نخواهد آمد. مخاطبین قرآن این کار را بدور از امکان می‌دانستند و می‌گفتند که چه کسی این استخوان‌های پوسیده را زنده می‌گرداند. قرآن پاسخ داد که همان هستی‌ای که برای بار اول آنها را ساخته بود.[۶۲] این کار برای او به اندازه گفتن یک واژه آسان است:

فَوَرَبِّ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ إِنَّهُۥ لَحَقّٞ مِّثۡلَ مَآ أَنَّكُمۡ تَنطِقُونَ. (الذاریات ۵۱:۲۳)

"پس سوگند به پروردگار آسمان و زمین، آمدن آن بدون شک حق است، همانگونه که سخن می‌گوئید."

قرآن می‌گوید که ایمان بر روز جزا تقاضای فطرت شماست، تقاضای شعور خیر و شر ودیعت شده در وجود شماست، تقاضای آرزوی شما برای انصاف است. شما بر خداوند ایمان دارید، پس روز جزا تقاضای عدل اوست، تقاضای ربوبیت اوست، تقاضای رحمت، قدرت و حکمت اوست، تقاضای قوانین و سنن اوست. بغیر از ایمان بر روز جزا، دین هیچ چیز جز خواهش نفس نیست. تمام مفاهیم و تصورات نیکی، تقوا، عدل و قسط و جزا و سزا بغیر از آن کاملاً بی‌معنی می‌شود. اگر روز قیامت نباشد، کائنات را صرف می‌توان بازی یک بازیگوش و تماشاگاه یزدان تلقی کرد.

شواهد، علامات و احوال و مراحل این روز در قرآن و احادیث ذکر گردیده اند. این مفاهیم را ما ذیلاً بیان می‌کنیم.

شواهد

نخست، شعور خیر و شری‌ست که در انسان وجود دارد. نتیجهٔ همین شعور است که در وژدان او یک نگهبان همیشه او را برای بدیهای خود تنبیه می‌کند. این یک محکمهٔ کوچک است که در انسان وجود دارد و در هر موقع بی‌طرفانه و بی‌دریغ فیصله صادر می‌کند. وژدان بعد از هر لغزشِ فکر و خیال و علم و عمل این فیصله را لازماً صادر می‌کند، خواه انسان آن را قبول کند یا نکند. این روند تا وقتی ادامه میابد که عصیان انسان به اندازه‌ای برسد که سیاهی اعمال او بر قلب‌ش احاطه کرده او را بکلی کور و کر سازد. اصدار این فیصله توسط این محکمه، گواهی باطن خود انسان است بر او که به "شهادت نفس لوامه" تعبیر شده است. قرآن این شهادت را مطرح کرده به انسان می‌گوید که شتر بی‌مهار نیستی تا هر چی دلت خواست انجام دهی و هیچ مورد بازپرس قرار نخواهی گرفت. باید برایت معلوم باشد که همانگونه این قیامت صغری در وجودت برپاست، به همان شکل یک قیامت لازماً برای تمام کائنات نیز برپا خواهد شد؛ در آن روز در برابر پروردگار خود پاسخگو خواهی بود و طبق اعمالت فیصلهٔ جزا و سزا برایت صادر خواهد شد. اگر تو آن را قبول نداری، پس خود را تکذیب می‌کنی و در حضور و پیش‌روی وژدان خود بدی می‌کنی:

لَآ أُقۡسِمُ بِيَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ. وَلَآ أُقۡسِمُ بِٱلنَّفۡسِ ٱللَّوَّامَةِ. أَيَحۡسَبُ ٱلۡإِنسَٰنُ أَلَّن نَّجۡمَعَ عِظَامَهُۥ؟ بَلَىٰ قَٰدِرِينَ عَلَىٰٓ أَن نُّسَوِّيَ بَنَانَهُۥ. بَلۡ يُرِيدُ ٱلۡإِنسَٰنُ لِيَفۡجُرَ أَمَامَهُۥ. يَسۡـَٔلُ أَيَّانَ يَوۡمُ ٱلۡقِيَٰمَةِ؟ فَإِذَا بَرِقَ ٱلۡبَصَرُ وَخَسَفَ ٱلۡقَمَرُ وَجُمِعَ ٱلشَّمۡسُ وَٱلۡقَمَرُ يَقُولُ ٱلۡإِنسَٰنُ يَوۡمَئِذٍ: أَيۡنَ ٱلۡمَفَرُّ؟ كَلَّا. لَا وَزَرَ. إِلَىٰ رَبِّكَ يَوۡمَئِذٍ ٱلۡمُسۡتَقَرُّ. يُنَبَّؤُاْ ٱلۡإِنسَٰنُ يَوۡمَئِذِۭ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ. بَلِ ٱلۡإِنسَٰنُ عَلَىٰ نَفۡسِهِۦ بَصِيرَةٞ وَلَوۡ أَلۡقَىٰ مَعَاذِيرَهُۥ. (القیامه ۷۵:۱ – ۱۵)

---

[۶۱] القیامه ۷۵: ۳۶ – ۴۰.

[۶۲] یس ۳۶: ۷۸.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

"(آنان قیامت را تکذیب می‌کنند)؟ نخیر، من روز قیامت را در شهادت پیش می‌کنم، و نخیر، من نفس ملامت کننده (در وجود شما) را در شهادت پیش می‌کنم. آیا انسان فکر می‌کند ما استخوان‌های او را جمع کرده نمی‌توانیم؟ چرا نه؟ ما ذره ذرهٔ آن را می‌توانیم درست کنیم. (نخیر، چنین نیست)، بلکه حقیقت این است که انسان می‌خواهد فراروی وژدان خود بدی کند. می‌پرسد: قیامت کی خواهد آمد؟ پس وقتی دیده‌ها خیره شوند و مهتاب دچار کسوف شود و آفتاب و مهتاب به هم جمع شوند، همین انسان در آن روز خواهد گفت: راه گریز کجاست – هر گز نه، دیگر هیچ جای پناه نیست! آن روز باید در مقابل رب خود رفته بایستید. آن روز به انسان گفته خواهد شد که او چه چیزی را پیش فرستاده و چه چیزی را پشت سر مانده است. بلکه حق این است که انسان خود بر خود شاهد است، اگر هم او بسیار بهانه‌ها بتراشد."

استاد امام امین احسن اصلاحی این استدلال قرآن را در تفسیر خود توضیح می‌دهد:

"حالا سؤال این است که وقتی انسان خود در ضمیر خود یک نگهبان دارد که او را بر هر بدی‌ای که از او صادر می‌شود سرزنش می‌کند، برای او چگونه معقول است تصور کند که یک شتر بی‌مهار است، به هر شکلی که بخواهد زندگی کند و به هر اندازه‌ای که بخواهد در مخالفت با این نگهبان عمل‌کند، لیکن هیچ کس حق بازپرس از او را نداشته باشد؟ اگر انسان واقعاً شتر بی‌مهار است، این نفس لوامه از کجا در وجود او پیدا شد؟ اگر خالق او نسبت به نیکی و بدی مردم بی‌تفاوت است، چرا و از کجا در وجود انسان برای نیکی، احساس تحسین و برای بدی احساس خلش را جهت سرزنش او ودیعت کرده؟ از همین‌جا این سؤال نیز پیدا می‌شود که در صورتیکه خداوند در وجود هر انسان عدالت کوچک را جابجا کرده، چرا همانند آن یک عدالت کبری را برای تمام عالم ایجاد نکند که در آن احتساب خیر و شر تمام دنیا صورت گیرد و به هر شخص مطابق اعمال او مجازات یا مکافات داده شود؟ هر شخصی که از خواهشات نفس خود فارغ شده بر این سؤالات تامل کند، همین پاسخ را خواهد داد که بی‌شک وجود خود انسان گواهی می‌دهد که او با شعور خیر و شر پیدا شده است. او شتر بی‌مهار نیست، بلکه یک روز حسابدهی لازماً برای او فرا خواهد رسید که در آن جزای بدی‌های او به او داده خواهد شد، اگر او مرتکب آن شده، و مکافات نیکی‌های خود را هم بدست خواهد آورد، اگر نیکی کرده باشد. خالق انسان برای یادآوری این روز، نمونهٔ کوچک آن را به نفس او ضمیمه ساخته تا انسان از آن غافل نماند و اگر روزی از آن غافل شود، در درون نفس خود نگاه کرده، تصویر آن را ببیند. حکیمان و عارفان این حقیقت را چنین بیان نموده اند که انسان یک عالم اصغر است که در درونش عکس کامل آن عالم اکبر وجود دارد. اگر انسان خود را بطور درست بشناسد، خداوند و آخرت و همهٔ چیز را خواهد شناخت." (تدبر قرآن ۸۰/۹)

دوم، فطرت انسان است که او عدالت می‌خواهد و از ظلم متنفر است. تردیدی نیست که با وجود این، انسان به ارتکاب ظلم دست می‌زند؛ اما به این وجه نیست که از تمیز بین ظلم و عدالت قاصر است یا ظلم را دوست دارد، بلکه دلیل آن این است که مغلوب احساسات و خواهشات شده، توازن نفس خود را از دست می‌دهد. هر شخص می‌داند که انسان به رغم اینکه در خانهٔ دیگری نقب می‌زند، هیچ وقت نمی‌خواهد شخص دیگر در خانهٔ او نقب بزند، دیگری را قتل می‌کند، اما هیچ وقت خوش ندارد کسی زندگی او و یا زندگی یکی از عزیزان و اقارب او را بگیرد؛ برای دیگری کم تول می‌کند، اما هیچگاه راضی نیست برای او کم تول شود. اگر از سارقین، قاتلین و فریبکاران در مورد اعمال مذکور سؤال شود، اعتراف خواهند کرد که هر یکی جرم است و باید از بین برده شود. لهذا، هیچ انسانی که از هوش و حواس سالم برخوردار است، ممکن نیست راضی گردد که نیک و بد یکسان تلقی شود و به هر دو به یک دیده نگریسته شود. قرآن این حقایق را در میان می‌گذارد و از منکرین قیامت می‌پرسد:

أَفَنَجْعَلُ ٱلْمُسْلِمِينَ كَٱلْمُجْرِمِينَ؟ مَا لَكُمْ . كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟ (القلم ۳۵:۶۸ – ۳۶)

"(شما فکر می‌کنید که چنین نخواهد شد) پس آیا ما بنده‌گان فرمانبردار خود را با مجرمین برابر خواهیم ساخت؟ شما

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

را چه شده است، چگونه قضاوت می‌کنید؟"

سوم، ناتمامی انسان و کائنات است. وقتی به اینها از هر پهلو نگاه می‌کنیم، واضح به نظر می‌رسد که از یکسو از تک تک اجزای آن قدرت عظیم و حکمت عظیم خالق آن نمایان است. موجودیت هدف عالی، نظم و ترتیب بی‌نظیر، ریاضی و میخانیک بی‌مثال و اهتمام خارق العاده و حسن تخلیق بی‌حد در همه چیز، علم و عقل را شگفت‌زده می‌سازد. از طرف دیگر، اگر سعی کنیم بطور کلی هر دو را بفهمیم، ناتمامی و بلا هدفیِ تا آخرین حد مأیوس کننده بر انسان ظاهر می‌شود.

بنابراین، انسان می‌بیند که هر چیز با وجود خود فریاد دارد که برای انسان پیدا شده، اما او خود برای چه مقصدی آفریده شده است؟ هیچ چیز دنیا پاسخ آن را نمی‌دهد.

بر علاوه، هیچ راه‌کاری وجود ندارد تا قضاوت کند که اگر تخلیق انسان مقصدی دارد، چه کسی از ابنای نوع طبق آن زندگی کرده و آن را برآورده ساخته و کی نسبت به آن بی پروا بوده.

توام با هر نعمت، شعور مسؤولیت نیز در فطرت انسان ودیعت گردیده؛ اما او همانند یک شتر بی‌مهار رها شده است. انسان بغیر از اینکه حساب نعمت‌هایی را بدهد که خدا به او بخشیده، با خاطر آسوده از دنیا رخصت می‌شود. هیچ کسی از او بازپرس نمی‌کند.

قایم نگه‌داشتن مردم بر حق و صداقت نیاز بشریت است، اما محرک حقیقی آن برای انسان در وجود او و در دنیای گرد و پیش او به نظر نمی‌رسد. بر علاوه، چیزی را که ضمیر او می‌خواهد، حالات موجود در دنیا از آن مختلف است. او فطرتاً احساس می‌کند که بین ظلم و انصاف و خیر و شر باید تفاوت وجود داشته باشد، اما این احساس او در دنیا همواره و با تمام شدت پامال می‌شود. بسیاری انسان‌ها به شکلی از دنیا رفتند که هیچ مکافاتی برای خوبی‌های خود بدست نیاوردند و بسیار مردم بد و سرکش از دنیا رخصت شدند اما بخاطر بدی و سرکشی خود هیچ مجازاتی ندیدند.

بر خلاف تمام مخلوقات دیگر، انسان شعور آینده را دارد. هیچ چیز از جملهٔ نباتات، جمادات و حیوانات این آگاهی را ندارند. اما آیندهٔ او نیز همواره با او فاصله دارد.

آرزوهای بزرگی در نهان‌خانهٔ وجود او پوشیده است، اما بسیار کمِ آن برآورده می‌شوند؛ و اگر هم بسیار آرمان‌های او برآورده شوند، باز هم کم برآورده می‌شوند. افزون بر آن، بعد از ایمان به خداوند، در دل انسان آرزوی شدیدی پیدا می‌شود که ببیند خداوند، امور هستی را چگونه تنظیم می‌کند؛ اما این آرزوی او نیز هرگز در این دنیا برآورده نمی‌شود.

به هر جایی که وجود انسان بتواند رسایی داشته باشد، همیشه از تصور و خیال او بسیار پایین می‌باشد. او می‌خواهد به وسعت‌های آسمان و پهناهای زمین برسد و در باطن وجود خود نفوذ کند. برای تحقق این آرمان، او سعی کرده آفتاب را در آغوش بگیرد و ذرات را از هم جدا کند، لیکن همین جد و جهد او بر او واضح ساخته که هیچ مطابقتی بین وسعت فکر و توانایی‌های او وجود ندارد.

او همواره در تلاش دنیایی بوده که در آن زندگی مملو از خوشی و رضایت را، فارغ از مشکلات و مصائب و محدودیت‌های این دنیا، سپری کند. این آرزو از ایام قدیم در او موجود است. اما هرگز به چنین یک دنیای مطلوب دست نیافت، بلکه با این آرزوهای دلنواز و زیبای خود به آغوش مرگ می‌رود.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

هر واژه‌ای که از زبان او و اعمالی که از اعضا و جوارح او صادر می‌شود به شکلی بر پردهٔ کائنات نقش می‌بندند که در هر زمان با آسانی می‌توانند تکرار شوند. هر چیزی را که او فکر می‌کند و هر خیال خوب یا بدی که در دل او خطور می‌کند به نحوی بر صفحهٔ وجود او ثبت می‌شود که دیگر هیچ وقت از بین نمی‌رود. نه گذشت زمان و نه تبدیلی حالات بر آن اثر می‌کند. اما غایت این تدابیر چیست؟ هیچ چیز دنیا این سؤال را واضح نمی‌سازد.

شخصیت انسان، جدا از جسم او، وجود مستقل خود را دارد. سیلول‌های بی‌شماری که جسم او را تشکیل می‌دهند، پیوسته در حال فروپاشی اند و بعد از اینکه فرسوده می‌شوند، مکرراً از سر نو تازه می‌گردند، اما شخصیت او به رغم آن همیشه باقی می‌ماند. علم، حافظه، آرزوها، و عادات و خیالات او همان می‌باشند، هیچ تبدیلی‌ای در آن رخ نمی‌دهد. این شخصیت او از کجا می‌آید و بکجا می‌رود؟ پاسخ این سؤال بدست نمی‌آید.

زمین‌های صدها هزار مرتبه بزرگ‌تر از زمینی که انسان بر آن زندگی می‌کند در آسمان در حال گردش اند، اما هیچ اثر زندگی در آن به نظر نمی‌رسد. پس زمین برای چه هدفی پیدا شده؟ انسان نمی‌داند.

حقایقی که بدان اشاره کردیم، غیر قابل تردید هستند. بنابراین، صرف دو حالت ممکن است وجود داشته باشد: یکی اینکه، کارخانهٔ هستی عبث تلقی گردیه فیصله شود که بازی و تفریح کدام بازیگوش است، بیش از آن هیچ هدف و جایگاهی ندارد. دوم اینکه، این دنیا را با روز جزا و آن پادشاهی ابدی خداوند که منادی‌اش را انبیاء «علیهم السلام» کردند، یکجا ساخته و فهمیده شود. قضاوت علم و عقل چیست؟ هر شخص می‌تواند بفهمد:

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ؟ فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ. لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ. رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ. (المؤمنون ۲۳:۱۱۵ - ۱۱۶)

"(مردم، شما از این دین بی‌پروا نشسته اید) پس آیا فکر کرده اید ما شما را بدون مقصدی آفریده‌ایم و شما به سوی من برگردانده نخواهید شد؟ پس بسیار برتر است خداوند، پادشاه حقیقی، هیچ معبودی جز او وجود ندارد، مالک عریش کریم."

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ. لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْوًا لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ. (الانبیاء ۲۱:۱۶ - ۱۷)

"ما زمین و آسمان را و آنچه در میان آنهاست، برای لعب نیافریده ایم. اگر می‌خواستیم بازی‌ای بسازیم، از خود ترتیب آن را می‌دادیم، اگر چنین می کردیم."

استاد امام می‌نویسد:

"...در آیت فوق توضیح داده شده که اگر بعد از دنیا، هیچ روز جزا و سزایی نخواهد آمد، دنیا از ابد وجود داشته و به همین شکل همیشه وجود خواهد داشت، کسی نیکی کند یا بدی، ظلم کند یا انصاف، خالق آن هیچ کاری با خیر و شر آن ندارد، معنای آن این شد که خداوند برای مصروفیت و دلخوشی خود یک بازی و تماشا ایجاد کرده، تا هر زمانیکه بخواهد، از آن لذت خواهد برد و هر وقتی از آن خسته شد، بساط آن را برمی‌چیند و برای دلخوشی و وقت‌گذرانی خود، بازی جدیدی ایجاد می‌کند. الله متعال فرموده است که ما زمین و آسمان و تمام چیزهای بین آنها را محض برای بازی نساخته ایم. این کارخانهٔ کائنات با وجود خود شهادت می‌دهد که توسط هستی عادل و حکیم و رحمن و رحیم ساخته شده. کائنات نه بازی‌ای بازیگوش است، نه رزمگاه خدایان و نه هم تیاتر کدام دارگونه‌ای، بلکه هر چیز این کارخانهٔ پر حکمت شاهد است که پروردگار آن را برای یک مقصد و غایت بسیار بزرگ پیدا کرده و تقاضای بدیهی عدل و حکمت اوست که یک روزی فرا رسد که مقصد آن در آن روز ظاهر شود." (تدبر قرآن ۵/۱۳۲)

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

قضاوت علم و عقل همین است. بنابراین، به محض اینکه معلوم شود که با دنیا، آخرت هم وجود دارد، انگار که تمام خلاها پر شدند، جواب هر سؤال بدست آمد، همه شواهد معلوم توجیه شدند و همه چیز به شکل درست در جای خود قرار گرفت. دنیایی که به دلیل قبول نداشتن آخرت نا مکمل معلوم می‌شد، کامل به نظر می‌رسد. حسن و جمال اصلی کائنات آشکار می‌شود؛ بعد از آن انسان می‌تواند با این یقین در دنیا زندگی کند که چیز مطلوبی را که او قبل از مرگ نتوانست حاصل کند، بعد از مرگ لازماً بدست خواهد آورد. با ایمان به آخرت، انسان نیز یقین و تسکینی را بدست خواهد آورد که در سایر کائنات وجود دارد. بمنظور رسیدن به آرزوها و امیدهای نامحدودی که در او وجود دارد، یک دنیای نامحدود برای همیشه به او داده خواهد شد؛ دنیایی که از یکطرف در آن بهشت ابدی، لذت، نفاست و هدفمندی وجود دارد و از طرف دیگر دوزخی‌ست که ظالمان مجازات گناهان خود را در آن خواهند چشید.

در نتیجه، همان رابطه بین دنیا و آخرت ایجاد می‌شود که هر جزء یک جفت با همدیگر دارد. بنابراین، این حقیقت واضح می‌گردد که اگر علل با معلولات خود، قوه‌ها با آلات، طبایع با اراده‌ها و ارواح‌ها با اجسام یکجا ساخته شده است و به همین دلیل هدفمندی آنها بر ما ظاهر می‌شود، پس آخرت نیز برای دنیا حیثیت زوج را دارد که با آن یکجا گردیده، به آن هدف و معنی می‌بخشد:

وَمِن كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ. (الذاریات ۵۱:۴۹)

"و ما برای هر چیز، جفتی آفریده‌ایم تا شما متذکر شوید."

بعد از آن، دل هر انسان حساس از تصور جزا و سزا به لرزه می‌آید و او گویا قیامت را در جلو چشمان خود در حال وقوع می بیند. او احساس می کند که زمین و آسمان این بار را به شکل حمل یک حامله به دوش می‌کشد که نمی‌توان در بارهٔ آن گفت چی زمانی ظاهر خواهد شد:

يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلسَّاعَةِ. أَيَّانَ مُرْسَىٰهَا؟ قُلْ: إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ رَبِّي. لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَآ إِلَّا هُوَ. ثَقُلَتْ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ. لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً. (الاعراف ۷:۱۸۷)

"آنان از تو در رابطه به قیامت می‌پرسند، (بمنظور تمسخر تو) که آخر آن ساعت چه زمانی نازل خواهد شد؟ بگو: علم آن صرف با پروردگار من است. همانا او آن را بر وقتش ظاهر خواهد ساخت. زمین و آسمان از آن سنگین شده اند. اگر بر شما بیاید، بی‌خبر بر سرتان خواهد آمد."

او فریاد می‌کشد که پروردگارا! این کارخانه را تو عبث نیافریده‌ای؛ منافی شأن علم و حکمت توست که کار بی‌هدفی انجام دهی. من می‌دانم که این جهانِ رنگ و بو لازماً با یک روز جزا خاتمه میآبد؛ در آن روز مردمی که دنیای تو را بازی یک بازیگوش دانسته در آن زندگی می‌کنند، دچار عذاب و رسوایی خواهند شد. از سرانجام آنها از تو پناه می‌خواهم:

إِنَّ فِي خَلْقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱخْتِلَٰفِ ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ لَءَايَٰتٍ لِّأُو۟لِى ٱلْأَلْبَٰبِ. ٱلَّذِينَ يَذْكُرُونَ ٱللَّهَ قِيَٰمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ. رَبَّنَا. مَا خَلَقْتَ هَٰذَا بَٰطِلًا. سُبْحَٰنَكَ. فَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ. (العمران ۳:۱۹۰ – ۱۹۱)

"(اینان از عقل کار نمی‌گیرند، به این دلیل برای ایمان آوردن بر پیامبر نشانی می‌خواهند، و الی) حقیقت این است که در خلقت آسمان‌ها و زمین و گردش شب و روز، نشانی‌های بسیاری است برای کسانی که بصیرت دارند، برای کسانی که در حالت ایستاده و نشسته و خوابیده بر پهلوهایشان، در هر حال، خداوند را یاد می‌کنند و پیوسته بر خلقت زمین و آسمان‌ها تفکر می‌کنند. (دعای آنها این است که) پروردگارا، تو تمام اینها را بی‌مقصد نیافریده‌ای. تو منزهی از اینکه کاری را بدون مقصد انجام دهی. پس ما را از آتش دوزخ نجات ده."

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

چهارم، صفات الهی است که آثار آن در ذره ذرهٔ کائنات نمایان است. صفات ربوبیت و رحمت، بالخصوص، از آن جمله قابل توجه اند. بعد از دیدن ترتیبات خارق‌العاده‌ای که از جانب پروردگار عالم جهت پرورش انسان روی دست گرفته شده اند، یک عاقل چگونه می‌تواند باور کند که خالق، او را بدون مسؤولیت رها خواهد کرد؟ چطور ممکن است از خداوند رحمان و رحیم توقع شود به مردمی که این دنیا را خانهٔ ظلم و ستم ساخته اند، هیچ مجازاتی نخواهد داد؟ قرآن بر همین اساس در آیات مختلف بیان نموده که صفات رحمت، ربوبیت، قدرت و حکمت الله متعال متقاضی قیامت اند. بعد از ایمان بر خداوند، هیچ شخص نمی‌تواند از آن انکار کند.

خداوند متعال در سورهٔ انعام فرموده است:

كَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ. لَا رَيْبَ فِيهِ. (۱۲:۶)

"او رحمت را بر خود لازم کرده است. او همهٔ شما را جمع کرده لازماً به سوی روز قیامت خواهد برد، که شکی در آن نیست."

در سورهٔ نبا آمده است:

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا. وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا؟ وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا؟ وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا؟ وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا. وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا؟ وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا؟ وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا؟ وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا. وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا؟ إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا. (۷۸:۶ – ۱۷)

"(نگاه کنید)، آیا زمین را گهواره و کوه‌ها را میخ‌ها (ی آن) قرار ندادیم؟ و شما را جفت نیافرید؟ و خواب شما را برای شما باعث راحت نساختیم؟ و شب را لباس و روز را وقت معاش مقرر نکردیم؟ و هفت آسمان محکم را بر فراز شما بنا نکردیم؟ و چراغ فروزان را در آن نیافرید؟ و از ابرهای باران‌زا، آب ریزان نازل نکردیم تا با آن دانه و گیاه و باغ‌های پردرخت سبز کند؟ (تمام اینها منادی دارند که) روز فیصله قطعاً یک وقت مقرر است."

به همین شکل، در سورهٔ ق بیان گردیده:

أَفَلَمْ يَنظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ؟ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِن فُرُوجٍ؟ وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ. تَبْصِرَةً وَذِكْرَىٰ لِكُلِّ عَبْدٍ مُّنِيبٍ. وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا فَأَنبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ. وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَّهَا طَلْعٌ نَّضِيدٌ. رِّزْقًا لِّلْعِبَادِ. وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا. كَذَٰلِكَ الْخُرُوجُ. (۵۰:۶ – ۱۱)

"(اینان نمی‌پذیرند) پس آیا آنها آسمانِ بر سر خود را ندیده اند؟ ما چگونه آن را بنا و تزئین کردیم و در هیچ جای آن هیچ رخنه‌ای وجود ندارد. و زمین را فرش قرار دادیم و کوه‌ها را در آن افکندیم و هر نوع چیزهای خوش منظر را در آن رویاندیم، برای بصیرت و تذکر هر بنده‌ای که توجه کننده باشد. و آب دارای برکت‌ها را از آسمان فرو ریختیم، سپس باغ و دانه‌های درو شدنی با آن رویاندیم و درختان بلند و بالای خرما را که خوشه‌های ته بر ته می‌گیرند؛ برای روزی بنده‌گان. و زمین مرده را با همین آب زنده گردانیدیم. برآمدن (مرده‌ها از زمین) نیز به همین شکل خواهد بود."

استاد امام می‌نویسد:

"در این آیات، الله متعال تکذیب کننده‌گان قیامت را به نشانی‌های قدرت، ربوبیت و حکمت خود متوجه ساخته که در آسمان و زمین به چشم می‌خورند و بمنظور یادآوری و ایجاد بصیرت در هر انسانی که در سینهٔ او دل اثرپذیر و متوجه شونده وجود داشته باشد، کفایت می‌کنند.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

قبل از همه، به قدرت و حکمت عظیم خود توجه را جلب کرده و پرسیده که آیا آنها هیچ گاه به آسمان نگاه ننموده اند تا می‌دیدند که چطور آن را بلند نمودیم و با ستاره‌ها مزین ساختیم؛ معجزهٔ قدرت ماست که آنها نمی‌توانند هیچ رخنه‌ای در این سقف ناپیدا کنار پیدا کنند. منظور این است که آیا تخلیق دوبارهٔ این معجزهٔ قدرت و حکمتی که آنها در بالای سر خود می‌بینند، بعد از مرگ آنها برای خداوند دشوار خواهد شد؟

بعد از جلب توجه به قدرت و حکمت خود، خداوند به نظام ربوبیت و پرورش خود توجه را جلب نموده. فرموده است که آنها به پایین نگاه کنند. ما چگونه زمین را زیر قدم‌های آنها هموار ساخته ایم و جهت تأمین توازن آن، کوه‌ها را همچون میخ‌ها بر آن کوبیده‌ایم و در آن هر نوع چیزها را سبز کرده ایم که از آن غذا می‌گیرند و مناظر خوش آن، دیده‌های آنها را می‌نوازد. منظور این است که آیا برای پرودرگاری که این همه نشانی‌های پروردرگاری و عظمت قدرت و حکمت او را می‌بینند، دشوار است که آنها را بعد از مرگ‌شان دوباره به وجود آورد؟ آیا پروردگاری که تمام این نظم و انتظام را برای پرورش آنها به وجود آورده است، آنها را به همین شکل رها خواهد کرد که بخورند، بنوشند، عیش کنند و در این باب هیچ پرسشی از آنها نخواهد شد." (تدبر قرآن ۵۳۸/۷)

پنجم، ظهور قانون جزا و سزای خداوند در دنیا است. این ماموریت به وسیلهٔ هستی‌هایی انجام داده شد که از زمرهٔ نبی‌ها بر منصب رسالت فایز شده بودند. الله متعال معجزات خارق العاده به آنها عطا فرمود، با روح القدس آنها را تائید فرمود و قبل از قیامت یک قیامت صغری را به وسیلهٔ آنها در همین دنیا برپا کرد. هدف، اثبات تصور آخرت با همان معیارها بود که حقایق ساینسی در تجربیات لابراتوارها با آنها به اثبات می‌رسند. بدیهی است که بعد از آن هیچ کس نمی‌توانست عذری داشته باشد که در حضور الله متعال پیش کند.

چگونگی وقوع دینونت خداوند این بود که رسولان، دعوت حق را پیش نمودند، بعد اعلام کردند که برای قوم خود به عنوان عدالت خداوند آمده اند. آنچه در مورد جزا و سزای مبنی بر ایمان و عمل در قیامت واقع خواهد شد، قرار بود با قوم آنها در همین دنیا صورت گیرد. همانگونه که قوانین طبیعی قطعی اند و در هر حالت منجر به نتیجه می‌گردند، قانون اخلاقی خداوند نیز بعد از اتمام حجت از سوی رسولان، به همان ترتیب منجر به نتیجه خواهد شد. لهذا، کسانی از قوم رسول که دعوت او را بپذیرند، در دنیا و آخرت نجات خواهند یافت و بر مخالفین رسول غلبه حاصل خواهند کرد و کسانی که دعوت او را قبول نکنند، ذلیل خواهند شد و عذاب خداوند بر آنها نازل خواهد شد.

در هر زمان و در هر قومی که پیشبینی فوق شد، تحقق آن کاملاً محال و غیر قابل باور بود، اما واقعهٔ حیرت آور تاریخ است که هر بار تحقق یافت و چنان صحیح از آب درآمد که مردم خداوند را در حال اجرای عدالت دیدند و زمین و آسمان از جلال او معمور شد. در آیت "لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ"،[۶۳] قران همین حقیقت را بیان نموده. سپس به عنوان یک قاعدهٔ کلی فرموده است:

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ. فَإِذَا جَآءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُم بِٱلْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ. (یونس ۴۷:۱۰)

"(قانون او همین است که) برای هر قوم رسولی‌ست. پس زمانی که رسول آنها می‌رسد، میان آنها با انصاف فیصله می‌شود و هیچ ظلمی بر آنها نمی‌شود."

از قرآن معلوم می‌شود که واقعهٔ جزا و سزا برای اولین بار با قوم نوح «علیه السلام» رخ داد. حضرت نوح «علیه السلام» مردم قوم خود را خبردار ساخت که اگر از شرک توبه نکنند و صرف بندگی خداوند را برنگزینند، عنقریب با عذابی دچار خواهند شد که آنها را از صفحهٔ هستی محو خواهد کرد. بزرگان قوم به او گفتند: بنا بر همین گفته‌های

[۶۳] النساء ۴: ۱۶۵. "تا برای مردم بعد از این رسول‌ها، هیچ عذری در مقابل الله باقی‌نماند."

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

توست که به نظر ما در گمراهی آشکاری قرار داری. تو پدران و نیاکان ما را تحقیر نمودیه‌ای و حالا اخطار عذاب الهی را نیز به ما می‌دهی. پیروان تو هم از طبقه‌های پایین جامعهٔ ما هستند که بدون فکر و کورکورانه از تو پیروی می‌کنند. نوح «علیه السلام» در جواب گفت که این بد قسمتی شماست که مرا شخص گمراه فکر می‌کنید. من به عنوان پیامبر خداوند به شما آمده ام، و هر چیزی را که به شما بیان می‌کنم، بدون کم و کاست و صرف از جانب پروردگار بیان می‌کنم. آنچه که بیان می‌کنم هم پیام خداوند است و هم انتهای خیرخواهی از جانب من در حق شما. من این پیام را با وجود ضد، لجاجت، ناسپاسی، دل‌آزاری و دشمنی و بی‌زاری شما به شما می‌رسانم؛ بنابراین، محرک آن جز این نیست که برای شما اندوه‌گینم و بیم دارم که خداناخواسته در گرفت خداوند آیید و به عذاب او دچار شوید.

قرآن توضیح می‌دهد که او تا نو و نیم صد سال در میان قوم خود بود و با همین دردمندی و خیرخواهی پیوسته آنها را تنبیه و متوجه می‌نمود. اما هنگامی که مردم قومش او را، با وجود جد و جهد طولانی او، تکذیب کردند و آماده نشدند رفتار خود را اصلاح کنند، الله متعال حکم فرمود که کشتی‌ای ساخته شود. گویا حکم مزبور برای مردم قوم او ضرب الاجل بود مبنی بر اینکه به محض تکمیل کشتی، پیمانهٔ عمر آنها نیز لبریز خواهد شد. در نهایت، زمانی که کشتی آماده شد و اهل ایمان در آن سوار شدند، طوفان عظیمی برخاست. به زمین حکم داده شد که همه آب‌های خود را بیرون ریزد و به آسمان حکم داده شد که تمام آب‌های خود را فرو ریزد. آب بر علامتی که برای آن تعیین شده بود رسیده توقف کرد؛ قوم نوح غرق شد؛ حتی پسر نوح، کنعان، هم به سبب لجاجت خود نذر سیل شد. واقعهٔ طوفان نوح، منظر عبرت‌انگیزی بود. بادهای طوفانی می‌وزید. باران فواره‌مانند می‌بارید. امواج چون کوه برمی‌خاست. کشتی نوح با موجها دست و گریبان بود که در این حال پدر دید که پسر او حیران و مبهوت ایستاده است. نوح وقتی پسر خود را در این حال دید، شفقت پدری‌اش فوران شد، صدا کرد که جان پدر! هنوزم دیر نشده، منکرین حق را رها کن و سوار کشتی شو. اما ضد او در آستانهٔ چنین منظر هولناک هم هیچ تغییر نکرد. او گفت: من در کوهی پناه خواهم گرفت. نوح «علیه السلام» گفت: این آب نه، قهر الهی‌ست؛ امروز، بجز خدا، هیچ کس نمی‌تواند کسی را از آن نجات دهد. این گفتگو ادامه داشت که ناگهان موجی فرارسید و پسر را با خود برد. تمام منکرین قوم نوح «علیه السلام» به همین سرنوشت دچار شدند. این فیصلهٔ بی‌تأخیر عدالت خداوند بود. صرف کسانی که اهل ایمان بودند از آن نجات یافتند.[۶۴]

واقعهٔ نوح، نخستین قیامتی بود که بمنظور مبرهن ساختن تصور آخرت به اندازهٔ اتمام حجت، برپا شد. بعد از آن، همین سرنوشت دامنگیر هر قوم دنیا شد. قصه‌های عاد، ثمود، قوم لوط، قوم شعیب، قوم یونس و دیگر قوم‌های همانند آنها که در قرآن بیان گردیده، مثال‌های این سنت الهی بود. خداوند متعال فرموده است:

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ؟ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ. لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ. جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا: إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ. قَالَتْ رُسُلُهُمْ: أَفِي اللَّهِ شَكٌّ، فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؟ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِن ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى. قَالُوا: إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا، تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا. فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ. قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ: إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ. وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ... وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ: لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ مِن بَعْدِهِمْ. ذَٰلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ..

---

[۶۴] الاعراف ۷: ۵۹ – ۶۴. یونس ۱۰: ۷۱ – ۷۳. هود ۱۱: ۲۵ – ۴۹. المؤمنون ۲۳: ۲۳ – ۳۰. الشعراء ۲۶: ۱۰۵ – ۱۲۲. العنکبوت ۲۹: ۱۴ – ۱۵. الصافات ۳۷: ۷۵ – ۸۲. القمر ۵۴: ۹ – ۱۶.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

(ابراهیم ۹:۱۴ – ۱۴)

"آیا خبر کسانی به شما نرسیده که قبل از شما گذشتند؟ قوم نوح، عاد و ثمود و کسانی که بعد از آنها آمدند، که هیچ کس جز خداوند آنها را نمی‌شناسد. رسولان آنها، با نشانی‌های روشن نزد آنها آمدند پس مردم دستان خود را در دهن آنها انداختند (که ساکت شوید) و گفتند هر آنچه به تو اعطا گردیده و فرستاده شده‌ای، ما آن را قبول نداریم، و به آنچه تو ما را فرا می‌خوانی، ما راجع به آن در چنان شکی افتاده‌ایم که گیج کننده‌است. رسولان آنها گفتند: آیا راجع به خداوند شکی‌ست که به وجود آورندهٔ آسمان‌ها و زمین است؟ او شما را فرا می‌خواند تا از گناهان شما ببخشد (که قبل از این از شما صادر شده) و به شما تا مدت معینی مهلت دهد. آنها پاسخ دادند: شما نیستید، بجز بشر همانند ما. می‌خواهید ما را از بندگی چیزهایی باز دارید که پدران و نیاکان ما می‌پرستیدند. (اگر چنین است) پس برای ما دلیل آشکاری بیاورید. رسولان‌شان به آنها گفتند: بی‌تردید، همانند شما، جز بشر نیستیم، اما خداوند از میان بنده‌گان خود بر هر کسی بخواهد فضل می‌کند. در اختیار ما نیست که بدون اذن الهی دلیلی را آورده به شما نشان دهیم... بر این، کافران به رسولان خود گفتند: ما شما را از این سرزمین خود لازماً بیرون خواهیم کرد یا اینکه به آیین ما بازگردید. پس پروردگارشان به آنها وحی فرستاد که ما این ظالمان را هلاک خواهیم کرد و بعد از آن شما را در این سرزمین سکونت خواهیم داد. این بشارت است برای کسانی که از ایستاد شدن در حضور من بیم دارند و از وعید من بترسند."

داستان موسی «علیه السلام» هم سرگذشت دینونت است. هنگامی که حضرت موسی دعوت خود را به فرعون و اعیان و اکابر او پیش کرد و آنها آماده نشدند دعوت او را بپذیرند، موسی «علیه السلام» به فرعون گفت که می‌خواهد با قوم خود از سرزمین مصر هجرت کند و به آنها اجازت داده شود. فرعون نه تنها اینکه دعوت او را قبول نکرد، مطالبهٔ حضرت موسی مبنی بر هجرت را نیز رد کرد. سپس خداوند تنبیهات خود را پی در پی نازل کرد که در نتیجهٔ آن فرعون به سختی آماده شد برای چند روز به او اجازت دهد. اما زمانیکه موسی «علیه السلام» با قوم خود روانه شد، نیت فرعون تغییر کرد و با عساکر خود به تعقیب آنها برآمد. فرعون فکر کرده بود که حضرت موسی «علیه السلام» و قوم او را به برگشت مجبور خواهد کرد. اما حالا دیگر زمان اصدار حکم رسیده بود. بنابراین، حکم صادر شد و با چنان عظمتی صادر شد که بنی اسرائیل را گویا خداوند متعال در آغوش گرفته از دریا عبور داد و فرعون، آن پادشاه با جبروت وقت خود با اردوی خود در همان دریا غرق شد.[۶۵] سپس از بطن این نشانی عظیم خداوند، نشانی دیگری ظاهر شد و آن اینکه دریا جسدش را قبول نکرد و او را، برای اینکه به نشانهٔ عبرت تبدیل شود، بیرون انداخت تا همواره فرعون‌های هر دور را به زبان حالش متنبه کند:

وَجَٰوَزۡنَا بِبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱلۡبَحۡرَ فَأَتۡبَعَهُمۡ فِرۡعَوۡنُ وَجُنُودُهُۥ بَغۡيًا وَعَدۡوًا حَتَّىٰٓ إِذَآ أَدۡرَكَهُ ٱلۡغَرَقُ. قَالَ: ءَامَنتُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱلَّذِيٓ ءَامَنَتۡ بِهِۦ بَنُوٓاْ إِسۡرَٰٓءِيلَ وَأَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ. ءَآلۡـَٰٔنَ؟ وَقَدۡ عَصَيۡتَ قَبۡلُ وَكُنتَ مِنَ ٱلۡمُفۡسِدِينَ. فَٱلۡيَوۡمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنۡ خَلۡفَكَ ءَايَةٗۚ. وَإِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلنَّاسِ عَنۡ ءَايَٰتِنَا لَغَٰفِلُونَ. (یونس ۹۰:۱۰ – ۹۲)

"(سر انجام) بنی اسرائیل را از دریا گذراندیم، پس فرعون و لشکریانش از روی سرکشی و شرارت در پی آنها رفتند، چون وقت غرق شدن فرعون فرارسید، گفت: من قبول کردم که هیچ الهی بجز او وجود ندارد که بنی اسرائیل بر او ایمان آورده است و من نیز از زمرهٔ کسانی هستم که سر اطاعت خم کرده اند – چه، حالا؟ قبل از این نافرمانی

[۶۵] برای تفصیلات آن، بنگرید: الاعراف ۷: ۱۰۳ – ۱۳۶. یونس ۱۰: ۷۵ – ۹۲. بنی اسرائیل ۱۷: ۱۰۱ – ۱۰۳. طه ۲۰: ۴۰ – ۷۹. المؤمنون ۲۳: ۴۵ – ۴۸. الشعراء ۲۶: ۱۰ – ۶۸. القصص ۲۸: ۳۶ – ۴۰. الصافات ۳۷: ۱۱۴ – ۱۱۹. الزخرف ۴۳: ۴۶ – ۵۶. الذاریات ۵۱: ۳۸ – ۴۰. النازعات ۷۹: ۱۵ – ۲۶.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

می‌کردی و از کسانی بودی که فساد برپا می‌کردند. پس ما امروز بدن تو را نجات می‌دهیم تا برای کسانی که بعد از تو می‌آیند (به عنوان) نشانی (عذاب خداوند) باقی بمانی. حقیقت این است که بسیاری مردم از نشانی‌های ما غافل می‌مانند."

بعد از بعثت حضرت ابراهیم «علیه السلام»، الله متعال ذریت ابراهیم را نیز تا قیامت نمونهٔ دینونت قرار داد. قرآن اعلام نمود که اگر آنها بر حق قایم باشند و آن را پیوسته و بدون کم و کاست به تمام قوم‌های دنیا برسانند، در صورت عدم قبول حق توسط آنها، به ذریت ابراهیم بر آنها غلبه عطا خواهد فرمود و اگر از این مسؤولیت خود انحراف کنند، در عذاب ذلت و محکومی بدست این قوم‌ها مبتلا خواهند شد. تین و زیتون، طور سینین و شهر امین مکه، مقامات ظهور همین دینونت اند. بعد از اینکه حضرت مسیح «علیه السلام» از زمین برداشته شد، کوهی که حکم عذاب بر منکرینش بر آن اعلام شد، زیتون بود. الله متعال فرمود که بعد از این پیروان حضرت مسیح «علیه السلام» همیشه بر بنی اسرائیل غالب خواهند بود[۶۶] و وقتاً فوقتاً مردمی بر بنی اسرائیل مسلط خواهند شد که چاشنی عذاب بسیار بد را به آنها خواهند چشاند.[۶۷] تین، نام قریه‌ای‌ست که بر کوه زیتون واقع است. در لوقا آمده که حضرت مسیح «علیه السلام» وقتی به اورشلیم آمد، قبل از اینکه به شهر داخل شود، در آنجا توقف کرد.[۶۸] راجع به کوه طور معلوم است که بنی اسرائیل زندگی خود را به عنوان یک ملت در آنجا آغاز کردند. شاخهٔ دوم ذریت ابراهیم «علیه السلام»، بنی اسماعیل، زندگی قومی خود را در ام القری مکه آغاز کردند و تولیت اولین مرکز عبادت بر روی زمین خدا، بیت الحرام، به آنها سپرده شد. قرآن، مقامات مذکور را شاهد ساخته و فرموده است که بعد از دیدن رویداد جزا و سزای ذریت ابراهیم در این مقامات، چه چیزی‌ست که می‌تواند جزا و سزای خداوند را در روز قیامت تکذیب کند. خداوند متعال فرموده است:

وَٱلتِّينِ وَٱلزَّيْتُونِ. وَطُورِ سِينِينَ. وَهَٰذَا ٱلْبَلَدِ ٱلْأَمِينِ. لَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَٰنَ فِىٓ أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ. ثُمَّ رَدَدْنَٰهُ أَسْفَلَ سَٰفِلِينَ. إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ. فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِٱلدِّينِ؟ أَلَيْسَ ٱللَّهُ بِأَحْكَمِ ٱلْحَٰكِمِينَ؟. (التین ۱:۹۵ – ۸)

"کوه تین و زیتون شهادت می‌دهد و طور سینین و این شهر امین تو نیز که انسان را وقتی ما (بر این مقامات) پیدا کردیم، بر نیکوترین ساخت خود بود. سپس او را در پستی انداختیم، وقتی او خود خواست در پستی افتد. اما کسانی که بر ایمان قایم ماندند و آنها اعمال نیک انجام دادند، پس برای آنان اجری‌ست که هرگز ختم نخواهد شد. پس، (ای پیامبر)، چه چیزی بعد از این تو را در رابطه به روز جزا تکذیب می‌کند؟ (از آنها بپرس)، آیا خداوند فیصله‌کنندهٔ بهتر از تمام فیصله کننده‌گان نیست؟"

جزا و سزا برای آخرین بار در قرن هفتم عیسوی برپا شد. این واقعهٔ حیرت‌انگیز تاریخ بشر به دلیلی دارای اهمیت فوق العاده است که در روشنی تاریخ صورت گرفت. حتی جزئیات آن کاملاً محفوظ است و تمام مراحل آن گویا در مقابل چشمان ما واقع شده، به نحویکه هر انسان هر وقت بخواهد می‌تواند آن را با ورق زدن تاریخ ببیند.

پیامبری که برای دینونت نهایی برگزیده شد، محمد «ﷺ» است. ایشان از لحاظ سیرت و کردار، از همه انسان‌ها برتر، بهترین فرد نسل بشر بود و به آخرین درجه یک انسان کامل بود. ایشان «ﷺ» در چهل سالگی مبعوث به پیامبری شدند. قبل از آن، زندگی‌اش از لحاظ اخلاقی به اندازه‌ای خجسته بود که مردم قومش او را صادق

---

[۶۶] آل عمران ۳: ۵۵.

[۶۷] الاعراف ۷: ۱۶۷.

[۶۸] ۱۹: ۲۹.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

و امین خطاب می‌کردند. هر فرد قوم او شهادت می‌داد که بر امانتداری و دیانتداری او نمی‌توان شک کرد و او هرگز نمی‌تواند دروغ بگوید. بعد از بعثت هم افراد قوم او، در حالیکه دشمن جان او شده بودند، در هر موقع به صداقت او شهادت می‌دادند.

هنگامی که برای اولین بار به پیامبر «ﷺ» وحی شد و او پریشانی خود را به ام المؤمنین خدیجه اظهار کرد، خدیجه به او تسلی داد و گفت: بخدا، خداوند هرگز شما را رسوا نخواهد کرد، بخاطریکه شما صلهٔ رحمی بجا می‌آورید، همیشه حقیقت می‌گویید، بار مردم را به دوش می‌کشید، بر غربا انفاق می‌کنید، مهمان‌نواز هستید، با آفت‌زده‌ها کمک می‌کنید.[۶۹]

پیامبر «ﷺ» از هیچ کس برای خود انتقام نگرفت. حتی بعد از فتح نیز به بدترین دشمن‌های خود فرمود که آزاد هستید، علیه شما هیچ گونه اقدامی نخواهم کرد.[۷۰]

زندگی پیامبر «ﷺ»، نمونهٔ بی‌مثل بی‌غرضی بود. قریش مال و دولت، سرداری، پادشاهی، همه چیز را به او پیشنهاد کرد، لیکن پیامبر «ﷺ» به هیچ یکی از این چیزها تمایل نشان نداد. بلکه گفت که اگر مردم در یک دستم آفتاب و در دست دیگرم مهتاب را بگذارند هم حاضر نخواهم شد از مسؤولیت خود دامن رها کنم.[۷۱]

حکومت پیامبر «ﷺ» در مدینه ایجاد شد، اما شرایط زندگی او بسیار ساده بود. با وجود چنین تغییر بزرگ، در طرز بود و باش و شیوهٔ زندگی او کوچک‌ترین تبدیلی‌ای واقع نشد.

خلاصه اینکه در هر دور و هر امر زندگی خود، پیامبر «ﷺ» یک انسان بی‌نظیر بود. هیچ کس نمی‌تواند در تمام تاریخ بشر مثال یک انسان را پیش کند که اصول و معیارهای اخلاقی‌ای را که به مردم بیان می‌کرد، در زندگی خود با چنین کمال و جمال عملی نموده باشد. به بیان یک عالم و مصنف معاصر: انسانیتِ پیامبر «ﷺ» به اندازه‌ای بلند و عالی مرتبه بود که اگر به دنیا نمی‌آمد، تاریخ مجبور بود می‌نوشت که چنین انسانی نه پیدا شده و نه هم ممکن است پیدا شود.[۷۲]

پیامبر «ﷺ» دعوت خود را با چنین شخصیت و سیرت به مردم پیش کرد، اما قومش از پذیرفتن آن ابا ورزید. پیامبر «ﷺ» آنها را خبردار ساخت که بر علاوهٔ نبوت، ایشان بر منصب رسالت نیز فایز اند و به عنوان عدالت خداوند آمده اند؛ لهذا قیامت صغرایی که برای قوم نوح، قوم لوط، قوم شعیب و عاد و ثمود برپا شد، بعد از اتمام حجت از طرف پیامبر، برای قوم او هم برپا خواهد شد.

این یک اعلام خارق‌العاده بود. معنای آن این بود که بر منکرین پیامبر عذاب خداوند نازل خواهد شد و پیروان او لازماً در سرزمین عرب غلبه بدست خواهند آورد. زمانیکه این اعلام شد، بجز چند فرد نزدیک به پیامبر، هیچ کسی حامی او نبود. بعد از آن هم مراحل بسیار حساس و نازک در جد و جهد پیامبر پیش آمد. جهت محفوظ ماندن از آزار و اذیت مخالفین، اصحاب پیامبر مجبور شدند به حبشه حجرت کنند، آنها مجبور شدند برای همیشه مکه را ترک کنند. روزهایی هم رسید که بعد از رفتن به مدینه، همه عرب‌ها در پی از بین بردن پیامبر و دعوت او شدند.

---

[۶۹] بخاری، شماره ۴۹۵۳. مسلم، شماره ۴۰۳.

[۷۰] السیره النبویه، ابن هشام ۴۳/۴.

[۷۱] السیره النبویه، ابن اسحاق ۱۱۷. السیره النبویه، ابن کثیر ۴۷۴/۱.

[۷۲] مذهب اور جدید چیلنج، وحید الدین خان ۱۴۳.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

زور، سرمایه، پروپاگند و توطئه‌های داخلی، همه آزموده شد. هر لحظه احساس می‌شد که دشمنان پیامبر، که از هر سو او را حاطه کرده بودند، بر او غالب خواهند شد و او را از بین خواهند برد. در چنین وضعیتی، کاملاً غیر قابل یقین بود که پیامبر بر دشمنان خود غالب خواهد شد، اما قرآن در هر مقام با همین اعتماد و قاطعیت بیان می‌کرد که شما رسول خدا هستید، خداوند به شما به رغم تمام مخالفت‌ها غلبه عنایت خواهد فرمود:[۷۳]

يُرِيدُونَ لِيُطْفِؤُا نُورَ ٱللَّهِ بِأَفْوَٰهِهِمْ. وَٱللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِۦ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْكَٰفِرُونَ. هُوَ ٱلَّذِىٓ أَرْسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلْهُدَىٰ وَدِينِ ٱلْحَقِّ لِيُظْهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْمُشْرِكُونَ. (الصف ۶۱:۸ – ۹)

"آنها می‌خواهند نور خداوند را با دهن‌هایشان خاموش کنند در حالیکه فیصلهٔ خداوند است که او نور خود را کامل خواهد ساخت، اگرچه این منکرین آن را ناپسند دارند. همانا اوست که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان (این سرزمین) غالب گرداند، اگر هم مشرکان آن را هرچند ناپسند دارند."

إِنَّ ٱلَّذِينَ يُحَآدُّونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ أُو۟لَٰٓئِكَ فِى ٱلْأَذَلِّينَ. كَتَبَ ٱللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا۠ وَرُسُلِىٓ. إِنَّ ٱللَّهَ قَوِىٌّ عَزِيزٌ. (المجادله ۵۸:۲۰ – ۲۱)

"(بر شما باید معلوم باشد که) کسانی که با الله و رسول او دشمنی می‌ورزند، همانها در زمرهٔ بیش از همه ذلیل شونده‌گان خواهند بود. زیرا خداوند نوشته است که من و رسول من غالب خواهیم شد. حقیقت این است که خداوند دارای قدرت کثیر است و او توانای شکست ناپذیر است."

بیت الله نشان سیادت مردمی بود که پیامبر «ﷺ» در بین آنها مبعوث شد. آنها متولی بیت الله بودند. با نظرداشت اثر و رسوخی که آنها در ام القری مکه و در نواحی آن داشتند، هیچ شخص تصور کرده نمی‌توانست که یک روز پیامبر آنها را از تولیت مکه معزول خواهد ساخت و تمام قیادت قریش هلاک خواهند گردید. لیکن دقیق در زمانی که مردم قریش در تلاش بیرون کردن پیامبر از مکه بودند، قرآن اعلام کرد:

إِنَّآ أَعْطَيْنَٰكَ ٱلْكَوْثَرَ. فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَٱنْحَرْ. إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ ٱلْأَبْتَرُ. (الکوثر ۱۰۸:۱ – ۳)

"ما این خیر کثیر را به تو عطا کردیم، (ای پیامبر)، بنابراین (حالا در این بیت عتیق) نماز خداوند خود را برپا دار و برای او قربانی کن. تردیدی نیست که دشمن تو خود بدون تبار است، هیچ نام و نشانی از او باقی نخواهد ماند."

قرآن اجمال آیت فوق را در جای دیگر واضح ساخت و با گرفتن نام بزرگترین دشمن دعوت پیامبر، ابو لهب، فرمود:

تَبَّتْ يَدَآ أَبِى لَهَبٍ وَتَبَّ. مَآ أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُۥ وَمَا كَسَبَ. سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ. وَٱمْرَأَتُهُۥ حَمَّالَةَ ٱلْحَطَبِ. فِى جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ. (اللهب ۱۱۱:۱ – ۵)

"بریده باد دستان ابو لهب و هلاک باد او خود. نه مال او به کارش آمد و نه خیری که او کسب کرد. این (شعله رو) حالا در آتش شعله زن خواهد افتید و (با او) همسر او نیز که (در جهنم برای خود) هیزم‌کشی خواهد کرد. در گردن او ریسمان ضخیم تابیده از لیف خرما خواهد بود."

بعد از این چه خواهد شد؟ قرآن هر مرحلهٔ آن را چنین بیان کرد که نصرت خداوند خواهد رسید، مکه فتح خواهد شد و پیامبر «ﷺ» با چشمان خود خواهد دید که مردم قوم او گروه گروه در دین خداوند داخل می‌شوند:

---

[۷۳] الانعام ۶: ۴ – ۵، ۶۶ – ۶۷. یونس ۱۰: ۱۳، ۱۰۲ – ۱۰۳. هود ۱۱: ۸. الرعد ۱۳: ۴۰ – ۴۱. بنی اسرائیل۱۷: ۷۷. الکهف ۱۸: ۵۸ – ۵۹. النمل ۲۷: ۷۱ – ۷۲. الصفت ۳۷: ۱۷۱ – ۱۷۳. المؤمن ۴۰: ۵۱، ۷۷ – ۷۸. الزخرف ۴۳: ۴۱ – ۴۲. الاحقاف ۴۶: ۳۵. الفتح ۲۸: ۲۲ – ۲۵. القرم ۵۴: ۴۳ – ۴۵. اللیل ۹۲: ۲۱. الضحی ۹۳: ۵. الم نشرح ۹۴: ۵ – ۶.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا. فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا. (النصر ۱۱۰:۱ – ۳)

"آنگاه که نصرت خداوند و فتح برسد و تو مردم را ببینی که گروه در گروه در دین خداوند وارد می‌شوند، با حمد پروردگار خود تسبیح او را بخوان و از او عفو بخواه. بی‌شک، او بسیار عفو کننده است."

سپس در یک آیت دیگر، با وضاحت بیشتر از این فرمود:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا. يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا. وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ. (النور ۲۴:۵۵)

"با کسانی از شما که ایمان آوردند و اعمال نیک انجام دادند، وعدهٔ خداوند است که در این سرزمین لازماً به همان شکل به آنان اقتدار عطا خواهد کرد که به مردم قبل از آنها عطا کرده بود و دین آنان را، که برایشان پسند کرده، برای آنان بطور کامل استوار خواهد کرد و بعد از این حالت خوف ایشان، آن را لازماً به امنیت مبدل خواهد کرد. آنان مرا عبادت خواهند کرد، هیچ چیزی را با من شریک قرار نخواهند داد. و هر کسی بعد از آن هم منکر باشد، همانها نافرمانان هستند."

این اظهارات یک انسان نبود که با حسرت ابدی در هوا به تحلیل رفتند. این الفاظ خداوند بود که بر زبان پیامبر او جاری شدند، بنابراین، در چند روز جزئی از تاریخ شدند، تاریخی که هیچ مثال آن را در تاریخ دنیا نمی‌توان پیش کرد. در نتیجه، نصرت خداوند رسید، حکومت رسول الله «ﷺ» در مدینه قایم شد، جنگ بدر رخ داد و تمام معاندین دعوت پیامبر که قیادت قریش را به عهده داشتند در آن هلاک شدند.[۷۴] ابو لهب سعی کرد از این عذاب نجات یابد و در جنگ اشتراک نکرد، لیکن پیشبینی قرآن صرف هفت روز بعد از معرکهٔ بدر تحقق یافت و این سردار بنی هاشم به شکلی در اثر بیماری عدسه مرد که تا سه روز بعد از مرگش کسی به جسد او نزدیک نشد تا اینکه جسد او پوسید و متعفن شد. آخر کار، جسدش را زیر دیوار ماندند و با سنگ‌ها پوشانیدند.[۷۵] مکه فتح شد، تولیت بیت الله به مسلمانان انتقال یافت، خانهٔ خداوند از بت‌ها پاک شد و نماز و قربانی برای خداوند مختص شد، تمام مردم سرزمین عربستان مسلمان شدند و مردم با چشمان سر دیدند که عین مطابق تعبیر قرآن، مردم گروه در گروه دین خداوند را قبول می‌کنند. بدین ترتیب، دین اقتدار بدست آورد، شریعت خداوند نافذ شد و اقتدار هیچ دین دیگر در سرزمین عربستان باقی نماند. سپس به تاریخ ۹ هجری، در موقع حج اکبر، راجع به مردمی که بر انکار خود پابرجا مانده بودند اعلان شد که بعد از سپری شدن ماه‌های حرام، عذاب خداوند دامنگیر آنها نیز خواهد شد؛ به این ترتیب که مسلمانان مشرکین آنها را در هر جایی که پیدا کنند، به قتل خواهند رساند و اهل کتاب آنها را محکوم خود ساخته، از آنها جزیه خواهند گرفت.[۷۶] بعد از رحلت رسول الله «ﷺ»، جانشینان ایشان فقط در چند سال سلطنت‌هایی را نیز فتح کردند که نبی کریم «ﷺ» به حکمرانان آن خط نوشت و به اسلام دعوت کرده گفت که اگر سلامتی خود را می‌خواهند پس دعوت او را قبول کنند، چون بعد از اتمام حجت از طرف رسول خدا آنها لازماً مغلوب خواهند شد؛ سلطنت آنها بعد از آن باقی نخواهد ماند. در جملهٔ پادشاهی‌های مذکور، سلطنت‌های عظیم روم و ایران هم بودند که در یک موقع قرآن هنگام کشمکش بین آنها پیشبینی نموده بود که در حالیکه رومیان مغلوب شده اند، اما زود بر

[۷۴] السیره النبویه، ابن هشام ۱۹۷/۲.

[۷۵] السیره النبویه، ابن کثیر ۴۷۹/۲.

[۷۶] التوبه ۹: ۵.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

سلطنت ایران غلبه حاصل خواهند کرد و این پیشبینی قرآن هم مانند سایر پیشبینی‌های حیرت انگیز آن مو به مو تحقق یافت.[۷۷]

علامت‌ها

این روز چه زمانی می‌آید؟ قرآن واضح ساخته که بجز الله متعال هیچ کسی نمی‌داند. زمان آن صرف برای او معلوم است و هیچ پیامبر یا فرشتهٔ خود را هم از آن مطلع نمی‌سازد.[۷۸] آثار و علامت‌های آن، البته در قرآن و احادیث و صحیفه‌های قدیمی بیان شده اند. برخی از آنها، ماهیت عمومی دارند و برخی به حیث وقایع و حوادث مشخص ذکر گردیده اند. هیچ گونه علامتی از نوع نخست در قرآن بیان نشده. ذکر این نوع علامت‌ها در روایات آمده است. از نوع دوم نیز صرف یک علامت در قرآن ذکر شده که عبارت از خروج یاجوج و ماجوج است. بنابراین، علامت قطعی همین است. افزون بر آن، برخی از علاماتی که بالعموم زبانزد مردم هستند، در روایاتی بیان شده که در اصطلاح محدثین معیارهای احادیث صحیح را برآورده می‌سازند. برخی نشانه‌های قیامت ظاهر شده اند و نشانه‌های دیگر، در صورتیکه در نسبت آنها به رسول الله «ﷺ» اشتباهی رخ نداده باشد، لازماً ظاهر خواهند شد.

علامات نوع نخست انحطاط اخلاقی‌ای را بیان می‌کنند که قبل از قیامت در تمام دنیا پیدا خواهند شد. مثلاً، بیان شده که علم از زمین برداشته خواهد شد، جهالت افزایش خواهد یافت، زنا، شراب‌نوشی و قتل و غارت‌گری عام خواهد شد، تا جاییکه مردم بدون هیچ گناهی کشته خواهند شد، تعداد مردها نسبت به زنان به قدری کم خواهد شد که امور پنجاه زن به یک مرد تعلق خواهد گرفت، صرف اشرار در دنیا باقی خواهند ماند، دنیا از کسانی که خدا را یاد می‌کنند، خالی خواهد شد.[۷۹]

از علامت‌های نوع دوم، مهمترین آن خروج یاموج و ماجوج است. در سورهٔ الانبیاء فرموده است:

حَتَّىٰٓ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُم مِّن كُلِّ حَدَبٍ يَنسِلُونَ. وَٱقْتَرَبَ ٱلْوَعْدُ ٱلْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَٰخِصَةٌ أَبْصَٰرُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا. يَٰوَيْلَنَا. قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَٰذَا. بَلْ كُنَّا ظَٰلِمِينَ. (الانبیاء ۲۱:۹۶ – ۹۷)

"حتی وقتی یاجوج و ماجوج آزاد شوند و آنها از هر بلندی فرو ریزند و وعده برحق (قیامت) نزدیک شود پس ناگهان چشمان این کافران باز بماند و فریاد کشند که وای بدبختی ما! ما در غفلت از این بسر می‌بردیم، بلکه ما ستمکار بودیم."

یاجوج و ماجوج اولاد یافث، پسر نوح «علیه السلام»، هستند که در گذشته‌های دور در ساحات شمالی آسیا مسکن‌گزین شدند. سپس، برخی قبایل آنها به اروپا رفتند و بعد از آن آمریکا و آسترالیا را آباد ساختند. صحیفهٔ حزقی ایل، آنها را به عنوان فرمان‌روای روس، ماسکو و توبالسک معرفی نموده است. در حزقی ایل گفته شده:

"و کلام خداوند بر من نازل شد و فرمود: ای آدمی زاد، رو به سوی سرزمین جوج، که از سرزمین ماجوج و فرمان‌روای روش و مسک و توبل است، بایست و علیه او نبوت کن." (حزقی ایل ۳۸: ۱–۲)

"پس ای آدمی زاد، علیه جوج نبوت کن و بگو خداوند، خدا می‌فرماید: ببین ای فرمانروای جوج، روش، مسک و توبل، من علیه تو هستم. من تو را بر می‌گردانم، و تو را گرفته بر می‌گردم و از اطراف دور شمال می‌آورم." (حزقی

---

[۷۷] الروم ۳۰: ۱ – ۶

[۷۸] الاعراف ۷: ۱۸۷. طه ۲۰: ۱۵. حم السجده ۴۱: ۴۷.

[۷۹] بخاری، شماره ۸۰، ۸۱. مسلم، شماره ۳۷۵، ۶۷۸۵، ۷۳۰۴.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

ایل ۳۹: ۱-۲)

از مکاشفهٔ یوحنا معلوم می‌شود که خروج یاجوج و ماجوج حدود یک هزار سال بعد از بعثت نبی کریم «ﷺ» آغاز خواهد شد. نزدیک به قیامت، آنها زمین را از چهار طرف آن در محاصره خواهند داشت. زمانیکه فساد آنها به انتهای خود برسد، آتشی از آسمان نازل و زلزلهٔ قیامت برپا خواهد شد:

"همینکه این هزار سال به پایان برسد، شیطان از زندان آزاد خواهد شد و او برای گمراه ساختن قوم‌هایی که در چهار طرف زمین خواهند بود، یعنی جوج و ماجوج، و جمع کردن آنها برای جنگ، بیرون خواهد رفت. تعداد آنها با شن‌های دریا برابر خواهد بود و آنها در تمام زمین پخش خواهند شد و لشکرگاه قدیسین و شهر عزیز[۸۰] را از چهار سو محاصره خواهند نمود و از آسمان آتش نازل شده آنها را خواهد بلعید." (مکاشفهٔ یوحنا ۲۰: ۷-۹)

علامات قرب قیامت که نبی کریم «ﷺ» در پاسخ سؤال جبرئیل امین بیان فرمود نیز به همین عصر اشاره می‌کنند. این واقعه وقتی پیش آمد که جبرئیل امین برای آموزش اصحاب به شکل یک انسان نزد پیامبر آمد. پیامبر «ﷺ» در پاسخ او فرمود:

أن تلد الأمة ربتها، و أن ترى الحفاة العراة العالة رعاء الشاء يتطاولون في البنيان. (مسلم، شماره ۹۳)

"یک نشانی این است که کنیز، صاحب خود را به دنیا خواهد آورد و نشانی دیگر این است که شما چوپان‌های مفلس پابرهنه و تن‌برهنهٔ (عرب) را در حال رقابت با همدیگر در ساخت تعمیرهای بلند خواهید دید."

از جملهٔ علامات مذکور در این روایت، علامت دوم بالکل واضح است. هر شخص می‌تواند تحقق آن را از قرن گذشته بدینسو به چشم سر ببیند. در تعیین مصداق علامت دوم، البته، مردم با اشکال روبرو شده اند. به نظر ما، مفهوم آن هم کاملاً روشن است. مراد از آن خاتمهٔ غلامی به عنوان یک نهاد است. هر دو علامت مذکور در روایت در یک زمان ظاهر شدند. بنابراین، پیشبینی‌های مزبور، زمان قرب قیامت را بالکل مشخص می‌سازند.

نبی کریم «ﷺ» نشانی‌هایی را که بعد از علامات فوق الذکر ظاهر خواهند شد، در یکجا، با شامل ساختن علامت خروج یاجوج و ماجوج با آنها، بیان کرده است. پیامبر فرموده است:

إن الساعة لا تكون حتى تكون عشر آيات: خسف بالمشرق، و خسف بالمغرب، و خسف في جزيرة العرب، والدخان، والدجال، و دابة الأرض، و ياجوج و ماجوج، و طلوع الشمس من مغربها، و نار تخرج من قعر عدن ترحل الناس، و ريح تلقي الناس في البحر. (مسلم، شماره ۷۲۸٦)

مدعا این است که قیامت ده علامت دارد. تا زمانیکه آنها ظاهر نشوند، قیامت برپا نخواهد شد:

۱ – فرو رفتن زمین در مشرق؛

۲ – فرو رفتن زمین در مغرب؛

۳ – فرو رفتن زمین در جزیره نمای عرب؛

۴ – دود، مراد از آن انفجار بزرگ اتمی هم بوده می‌تواند؛

۵ – دجال؛ اسم صفت است به معنای فریب‌کار و مکار بزرگ. ذکر آن به نام "المسیح الدجال" هم شده است.

---

[۸۰] مراد از "لشکرگاه مقدسین"، مدینه و مراد از "شهر عزیز"، شهر امین مکه است. این تعبیرات به اندازه‌ای واضح است که هر شخصی که از اسالیب صحائف الهامی و از تاریخ این شهرها واقف باشد، در فهم آن با هیچ مشکلی روبرو نمی‌شود.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

منظور این است که یک شخص با بعضی کمالات خود مردم را فریب خواهد داد. او از تصوری که راجع به آمدن حضرت مسیح «علیه السلام» در بین مسلمانان، یهودیان و عیسویان وجود دارد، استفاده کرده دعوا خواهد کرد که مسیح موعود است. در برخی روایات آمده که او از یک چشم کور خواهد بود و فریب او برای اهل ایمان به قدری واضح خواهد بود که گویا بر پیشانی او کفر نوشته شده است.[۸۱]

۶ – حیوان زمین؛ که غالباً به شکل مستقیم از شکم زمین پیدا خواهد شد، به همان نحویکه تمام مخلوقات در ابتدای خلقت خود از آن پیدا شدند.

۷ – خروج یاجوج و ماجوج؛ این روند شروع شده و حالا تدریجاً در حال رسیدن به نقطهٔ اوج خود است.

۸ – طلوع آفتاب از مغرب؛

۹ – آتشی که از یک خندقی در شهر عدن یمن خارج می‌شود و مردم را به جلو سوق خواهد داد؛ و

۱۰ – بادی که آنها را بلند کرده به دریا خواهد افگند.

بر علاوهٔ علامات فوق، ظهور مهدی و نزول مسیح «علیه السلام» از آسمان را هم در علامات قیامت شمار می‌کنند. ما آنها را ذکر نکردیم. دلیل آن این است که روایت‌های مربوط به ظهور مهدی معیارهای تنقید محدثانه را برآورده نمی‌سازند. برخی از آنها ضعیف و برخی موضوع اند. تردیدی نیست که در بعضی روایاتی که از لحاظ سند قابل قبول هستند، آمدن خلیفهٔ سخاوتمند هم ذکر شده،[۸۲] اما اگر آنها با دقت بررسی شوند، واضح معلوم می‌شود که مصداق آن حضرت عمر بن عبدالعزیز بود که در اواخر خیرالقرون خلیفه شد. پیشبینی رسول الله «ﷺ» در مورد او مو به مو تحقق یافته است. برای آن لازم نیست منتظر کدام مهدی موعود بود. با وجود اینکه روایت‌های مربوط به نزول مسیح را محدثین بالعموم پذیرفته اند، اما اگر آنها را در روشنی قرآن ببینید، آنها نیز محل نظر هستند.

اولاً، به این دلیل که شخصیت مسیح «علیه السلام» از ابعاد مختلف در قرآن مورد بحث قرار گرفته است. قرآن در آیات زیادی بر دعوت و شخصیت او تبصره کرده. کشمکش روز قیامت هم موضوع خاص قرآن است. نازل شدن یک پیامبر جلیل القدر از آسمان حادثهٔ معمولی نیست. لیکن با وجود اینکه موقع بیان آن چندین بار پیش آمده، کوچک‌ترین اشاره‌ای هم به آن در هیچ جای بین الدفتین قرآن مذکور نیست. آیا علم و عقل می‌تواند بر این خاموشی قرآن مطمئن شود؟ باور کردن آن آسان نیست.

ثانیاً، به این سبب که قرآن مجید مکالمهٔ الله متعال را که در روز قیامت با حضرت مسیح «علیه السلام» واقع خواهد شد، در سورهٔ مائده نقل نموده. طی این مکالمه، الله متعال از او در مورد گمراهی نصارا می‌پرسد که آیا به آنها هدایت داده بودی که مرا و مادر مرا با خداوند معبود قرار دهید. در پاسخ آن، حضرت مسیح بر علاوهٔ اشاره به موضوعات دیگر، عرض خواهد کرد که من به آنها صرف سخنی گفته بودم که تو بدان حکم فرموده بودی و تا زمانیکه میان آنها بودم، می‌دیدم که چه می‌کردند. اما بعد از آنکه مرا برداشتی، نمی‌دانم آنها چه را آباد و چه را ویران ساختند. بعد از آن، تنها تو نگهبان آنها بودی. بر این مکالمه دقت کنید، اگر واقعاً مسیح «علیه السلا» دوباره به دنیا آمده است، جملهٔ آخر به هیچ وجه مناسب نیست. در این صورت، او باید بگوید که نسبت به گمراهی آنها به خوبی آگاهم و تازه آنها را برای رفتارشان متنبه ساخته آمده‌ام. الله متعال فرموده است:

---

[۸۱] بخاری، شماره ۱۸۸۲، ۳۴۳۹، ۷۱۳۱. مسلم، شماره ۴۲۵، ۷۳۶۳، ۷۳۷۵، ۷۳۷۷.

[۸۲] مسلم، شماره ۷۳۱۸.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَآ أَمَرْتَنِي بِهِۦٓ أَنِ ٱعْبُدُوا ٱللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ ۚ وَكُنتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ ۖ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنتَ أَنتَ ٱلرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ ۚ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ. (المائده ۵:۱۱۷)

"من چیزی نگفته‌ام به آنها، مگر آنچه بدان حکم کرده بودی که بندگی خداوند را کنید که پروردگار من هم هست و پروردگار شما هم. تا زمانیکه در میان آنها بودم مراقب آنان بودم. پس وقتی مرا برگرفتی، صرف تو مراقب آنان بودی و تو بر همه چیز گواهی."

ثالثاً، به این دلیل که قرآن مجید در یک آیت سورهٔ ال عمران، تمام برنامهٔ مربوط به حضرت مسیح «علیه السلام» را تا روز قیامت بیان فرموده. وقتی الله متعال با ذکر الفاظ تا قیامت، همهٔ واقعاتی را بیان می‌فرمود که با حضرت مسیح و پیروان او تا روز قیامت رخ خواهند داد، موقع مناسب بود که همچنان تصریح می‌فرمود که من قبل از قیامت تو را بار دیگر به دنیا خواهم فرستاد، اما الله متعال چنین نکرد. اگر حضرت مسیح «علیه السلا» آمدنی است، پس تمام این خاموشی چرا؟ هیچ دلیل آن به ذهن نمی‌آید. آیت قرار ذیل است:

إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوكَ فَوْقَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ ۖ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ. (۳:۵۵)

"من فیصله کرده‌ام که تو را وفات می‌دهم و به سوی خود بر می‌دارم و تو را از این منکرین تو پاک خواهم کرد و پیروان تو را تا روز قیامت بر این منکرین غالب خواهم کرد. سپس، برگشت همه‌ای شما به سوی من است. آنگاه میان شما در رابطه به آنچه در آن اختلاف داشتید، داوری خواهم کرد. "

احوال

قیامت چگونه برپا خواهد شد؟ تفصیل آن در چندین جای قرآن بیان شده. بر زمین و آسمان چه خواهد گذشت، با مه و خورشید و نجوم و کواکب چه خواهد شد، مخلوقات ساکن بر زمین با چه وضعیتی دچار خواهند شد، مردم چگونه از قبرها بیرون آمده در حضور پروردگار خود جمع خواهند شد؟ منظر آن در چندین جای قرآن به تصویر کشیده شده. با مطالعهٔ ادبیات جاهلی عرب معلوم می‌شود که عرب‌ها با تصویر علاقهٔ بیشتری نسبت به تشبیه داشتند. قرآن تمایل آنها را رعایت نموده و بمنظور انذار از قیامت، نقشهٔ کشمکش آن را چنان به تصویر کشیده که قاری گویا آنرا در مقابل چشمان خود در حالت برپا شدن می‌بیند. ترتیب حوادثی که از آن ظاهر می‌شود، قرار ذیل است:

۱- مردم با کمال اطمینان مصروف و مشغول کار و بار خود می‌باشند. کسی در راه می‌باشد، کسی در بازار، یکی در مجلس می‌باشد دیگری در خانهٔ خود. در ذهن کسی نخواهد بود که نظم عالم در حال درهم و برهم شدن است که یکدم در صور دمیده می‌شود و زلزلهٔ قیامت برپا می‌گردد:

وَيَوْمَ يُنفَخُ فِي ٱلصُّورِ فَفَزِعَ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلْأَرْضِ إِلَّا مَن شَآءَ ٱللَّهُ. (النمل ۲۷:۸۷)

"(مردم) به روزی فکر کنید که در صور دمیده خواهد شد، پس آنچه در آسمان‌هاست و آنچه در زمین است همه وحشت کنند، بجز کسی که خداوند بخواهد."

صور چیست؟ در زبان ما به نفیر، بوق یا کرنا تعبیر می‌گردد. حقیقت اصلی آن را نمی‌توان درک کرد چون از جملهٔ امور متشابهات است. با این حال، می‌توان از واژه‌ای که استعمال شده تصوری مجسم ساخت. الله متعال، بمنظور فهماندن نظم کائنات خود، الفاظ و اصطلاحاتی را استعمال می‌کند که بین انسانها برای نظم مشابه آن

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

استعمال می‌گردد. مقصود، نزدیک ساختن فکر و تصور ما به اصل موضوع است، نه اینکه آن را دقیقاً چیزی تلقی کنیم که در دنیا دیده می‌شود. در ایام قدیم، در جلسات شاهی یا در موقع اعلان جنگ، در بوق دمیده می‌شد. از قرآن معلوم می‌شود که چیز مشابه برای برپا کردن قیامت دمیده خواهد شد، که ماهیت آن مشابه بوق ما است. در نتیجهٔ آن، ترس و خوف شدید بر تمام مخلوقات طاری می‌شود، مردم از عزیزترین چیزهای خود بی‌خبر خواهند شد، حیوان‌های جنگلات گیج شده یکجا جمع خواهند شد.[۸۳] تمام مخلوقات از صدای خوفناک آن بی‌هوش خواهند شد:

وَنُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا مَن شَآءَ ٱللَّهُ. (الزمر ۶۸:۳۹)

"(در آن روز، حالت تمام عالم هستی چنین خواهد بود که) در صور دمیده خواهد شد، پس هر آنچه در آسمان‌ها و زمین است، همه بی‌هوش شده خواهند افتید، بجز کسانی که خداوند بخواهد."

تصویر آنچه را که بر آبادی روی زمین خواهد آمد، قرآن مجید در مقامات مختلف کشیده است. از آن معلوم می‌شود که وقتی تکان‌های زلزله یکی بعد از دیگری بر زمین وارد شوند، حالت زمین به مانند کشتی‌ای می‌شود که لطمه‌های موج را خورده و در حال جول و جنبش است، پس دل‌ها در لرزه خواهند بود، دیده‌ها خوف زده خواهند بود و مردم چنان مدهوش خواهند شد که گویا خوف عذاب الهی همه را دیوانه ساخته است. خداوند فرموده است:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمۡ. إِنَّ زَلۡزَلَةَ ٱلسَّاعَةِ شَيۡءٌ عَظِيمٌ. يَوۡمَ تَرَوۡنَهَا تَذۡهَلُ كُلُّ مُرۡضِعَةٍ عَمَّآ أَرۡضَعَتۡ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمۡلٍ حَمۡلَهَا وَتَرَى ٱلنَّاسَ سُكَٰرَىٰ وَمَا هُم بِسُكَٰرَىٰ. وَلَٰكِنَّ عَذَابَ ٱللَّهِ شَدِيدٌ. (الحج ۱:۲۲ – ۲)

"مردم، از پروردگار خود بترسید. بی‌گمان زلزلهٔ قیامت بسیار هولناک است. روزی که آن را ببینید، هر شیر دهنده، پسر شیرخوارش را فراموش خواهد کرد و هر بارداری بار خود را بر زمین خواهد گذاشت، و شما مردم را مست خواهید دید، در حالیکه آنها مست نیستند، بلکه اصلاً عذاب الهی اینچنین سخت خواهد بود."

۲– در این وقت است که روند درهم و برهم ساختن نظم عالم آغاز می‌گردد. در همهٔ کائنات چنان یک زلزله‌ای عظیم برپا می‌شود که در نتیجهٔ آن کوه‌ها ذره ذره خواهند شد، بحرها جوشان جاری خواهند شد، همهٔ کهکشان‌ها و اجرام فلکی جای خود را رها و در همدیگر خلط خواهند شد. در هر سو چنان اختلال و هرج و مرج خواهد بود که ذهن از تصور آن و الفاظ از بیان آن قاصر می‌باشد. این روند تا یک مدتی که صرف برای خداوند معلوم است، ادامه خواهد یافت:

إِذَا ٱلشَّمۡسُ كُوِّرَتۡ. وَإِذَا ٱلنُّجُومُ ٱنكَدَرَتۡ. وَإِذَا ٱلۡجِبَالُ سُيِّرَتۡ. وَإِذَا ٱلۡعِشَارُ عُطِّلَتۡ. وَإِذَا ٱلۡوُحُوشُ حُشِرَتۡ. وَإِذَا ٱلۡبِحَارُ سُجِّرَتۡ ... عَلِمَتۡ نَفۡسٞ مَّآ أَحۡضَرَتۡ. (التکیر ۱:۸۱ – ۶، ۱۴)

"وقتی بساط آفتاب برچیده شود، وقتی ستاره‌ها بی‌نور شوند، وقتی کوه‌ها به حرکت درآورده شوند، و هنگامی که ماده شتران باردار رها شود، وقتی حیوانات وحشی (همه دشمنی‌های خود را فراموش کرده) در یکجا جمع شوند، هنگامی که دریاها برافروخته شود،... در آن وقت (مردم، هر) شخص (از شما) خواهد دانست چه چیز را با خود آورده است."

إِذَا ٱلسَّمَآءُ ٱنشَقَّتۡ وَأَذِنَتۡ لِرَبِّهَا وَحُقَّتۡ. وَإِذَا ٱلۡأَرۡضُ مُدَّتۡ وَأَلۡقَتۡ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتۡ. وَأَذِنَتۡ لِرَبِّهَا وَحُقَّتۡ. (الانشقاق ۱:۸۴ – ۵)

"هنگامی آسمان شکافته شود و حکم پروردگار خود را تعمیل کند، و همین برای او سزاوار است و هنگامی که زمین گسترده شود و هر آنچه در درون آن است، بیرون ریخته تهی گردد و حکم پروردگار خود را تعمیل کند و برای او

[۸۳] التکویر ۸۱: ۴ — ۵.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

زیبا همین است، آن روز، روز ملاقات با پروردگار شما خواهد بود."

۳- بعد از این، مرحله‌ای آغاز می‌گردد که قرآن به "اعادهٔ خلقت" تعبیر نموده است. از بطن همین اختلال، نظام طبیعت جدیدی، بالتدریج به وجود خواهد آمد:

يَوْمَ نَطْوِي ٱلسَّمَآءَ كَطَيِّ ٱلسِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَآ أَوَّلَ خَلْقٍ نُّعِيدُهُۥ وَعْدًا عَلَيْنَآ إِنَّا كُنَّا فَٰعِلِينَ. (الانبیاء ۲۱:۱۰۴)

"روزی که ما آسمان را درهم می‌پیچیم، به شکلی که اوراق در طومار درهم پیچیده می‌شود، همانگونه که ابتدای خلقت را کرده بودیم، به همان شکل آن را اعاده خواهیم کرد. این یک وعدهٔ حتمی بر ذمهٔ ماست، به یقین انجام دهندهٔ آن هستیم."

این کار، چگونه انجام می‌پذیرد؟ الله متعال فرموده است که تمام اجرام فلکی، زمین، آفتاب، مهتاب، و میلیاردها کهکشان‌های متشکل از ستاره‌ها و سیارات، به یک زمین جدید و آسمان جدید و دارای قوانین و نوامیس جدید مبدل خواهد شد: "يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ"[۸۴] (روزی را به یاد داشته باشید که این زمین به زمین دیگری تبدیل شود و آسمان نیز.). قرآن بیان می‌کند که در این مرحله دوباره در صور دمیده می‌شود و در نتیجهٔ آن همه مردم زنده خواهند شد و از قبرهای خود بیرون آمده برای پیش شدن در محکمهٔ عدالت پروردگار عالم حاضر خواهند شد:

ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنظُرُونَ. (الزمر ۳۹:۶۸)

"سپس دوباره در آن دمیده خواهد شد، ناگهان آنان بر پای ایستاده می‌نگرند."

وَنُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَإِذَا هُم مِّنَ ٱلْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنسِلُونَ. (یس ۳۶:۵۱)

"و (به همین شکل یک روز) در صور دمیده خواهد شد، پس یکدم آنها از قبرها بیرون شده به سوی پروردگار خود به راه می‌افتند."

www.javedahmadghamidi.com
www.al-mawrid.org

مراحل

جزئیات مراحلی که انسان در این روز جهت حاضر شدن در محکمهٔ الهی از آن می‌گذرد و مقاماتی که در آن توقف داده خواهد شد، در قرآن بیان شده است. انسان، کشان کشان به همان سمت پیش می‌رود. اولین مرحلهٔ این سفر مرگ است. بعد از زندگی چند روزهٔ دنیا، انسان لاجرم با مرگ خود روبرو می‌شود. هیچ شخص را از آن فراری نیست. الله متعال فرموده است: "كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ"[۸۵] (هر نفس مزهٔ مرگ را می‌چشد). این مرحله می‌تواند صبح برسد یا شام. انسان ممکن است قبل از تولد خود و یا هم به مجرد تولدش با آن مواجه شود. این مرحله می‌تواند در طفولیت، جوانی، پیری یا در هر زمان دیگر برسد و هر شخص چار و ناچار باید در مقابل آن سر تسلیم خم کند. طبق قرآن، شخصیت حقیقی انسان، که قرآن به "نفس" تعبیر نموده، و آنکه از زندگی حیوانی او وجود مستقل و مجزا دارد، از جسم جدا می‌گردد. الله متعال فرموده است که این شخصیت برای اولین بار هم به او زمانی داده شد که وجود حیوانی او مراحل مختلف تسویه را طی کرده به پایهٔ تکمیل رسید و حالا نیز کم و بیش ۱۲۰ روز بعد از استقرار حمل به او داده می‌شود.[۸۶] مرگ نام جدا کردن این شخصیت از بدن است. یک فرشتهٔ خاص برای این ماموریت

---

[۸۴] ابراهیم ۱۴: ۴۸.

[۸۵] آل عمران ۳: ۱۸۵.

[۸۶] السجده ۳۲: ۶ – ۹. المؤمنون ۲۳: ۱۲ – ۱۴. بخاری، شماره ۷۴۵۴. مسلم، شماره ۶۷۲۳.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

گماشته شده که اردوی کامل فرشته‌ها زیر دست او فعالیت می‌کند.[۸۷] آنها نفس را به همان ترتیب وصول می‌کنند که یک کارکن امین دولت چیزی را در قبضهٔ خود می‌گیرد:

قُلْ: يَتَوَفَّىٰكُم مَّلَكُ ٱلْمَوْتِ ٱلَّذِى وُكِّلَ بِكُمْ. ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ. (السجده ۳۲:۱۱)

"به آنها بگو، جان شما را همان فرشتهٔ مرگ قبض خواهد کرد که بر شما مقرر شده است، سپس شما به سوی پروردگارتان برگردانده می‌شوید."

آنچه در این مرحله با انسان صورت می‌گیرد نیز در قرآن ذکر گردیده است. بعد از اتمام حجت از طرف انبیاء «علیهم السلام»، فرشته‌ها با لت و کوب منکرین، ارواح‌هایشان را قبض می‌کنند و در همان موقع مرگ به آنها می‌گویند که به دلیل کارهایی که کردند حالا عذاب ذلت در انتظارشان است:

وَلَوْ تَرَىٰٓ إِذْ يَتَوَفَّى ٱلَّذِينَ كَفَرُوا ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَٰرَهُمْ. وَذُوقُوا عَذَابَ ٱلْحَرِيقِ. ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ. وَأَنَّ ٱللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّٰمٍ لِّلْعَبِيدِ. (الانفال ۸:۵۰ – ۵۱)

"اگر دیده می‌توانستید، (می‌دیدید که در آن زمان چه جریان می‌داشته باشد)، هنگامی که فرشته‌گان روح‌های این منکرین را قبض می‌کنند، بر صورت و پشت آنان می‌زنند و می‌گویند که حالا بچشید عذاب سوختن را. این پاداش چیزی‌ست که شما با دستان خود پیش فرستاده بودید و به این دلیل است که خداوند یک ذره هم بر بنده‌گان خود ظلم نمی‌کند."

از سوی دیگر، فرشته‌ها به کسانی که بر پیامبران ایمان میاورند و از هر نوع آلایش کفر، شرک، ظلم و عدوان کاملاً پاک می‌باشند، سلام عرض کرده بشارت جنت را به آنها می‌دهند:

ٱلَّذِينَ تَتَوَفَّىٰهُمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ طَيِّبِينَ. يَقُولُونَ: سَلَٰمٌ عَلَيْكُمُ. ٱدْخُلُوا ٱلْجَنَّةَ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ. (النحل ۱۶:۳۲)

"آنانی که فرشته‌گان روح‌شان را در حالی قبض می‌کنند که پاک هستند، فرشته‌ها می‌گویند: سلامتی باد بر شما، به بهشت درآیید و زندگی کنید، در پاداش اعمال خود."

بعد از این، مراحلی‌ست که به نام برزخ، محشر، دوزخ و جنت تعبیر می‌شود.

برزخ

برزخ معرب واژهٔ "پردهٔ" فارسی‌ست و بمعنای حد فاصلی‌ست که مرده‌ها تا قیامت در آن می‌مانند. برزخ گویا مانعی‌ست که از برگشت آنها جلوگیری می‌کند: "مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ"[۸۸] (و پیشاپیش آنان برزخ است تا روزی که برانگیخته شوند). اصطلاح "عالم برزخ" از همین واژه به وجود آمده است. در روایات، کلمهٔ "قبر" بطور مجازی برای این عالم استفاده شده است. انسان در آن زنده می‌باشد، اما این زندگی بدون جسم است و کیفیت شعور، احساس، مشاهدات و تجربیات روح کم در آن کم و بیش همان است که در حالت خواب می‌باشد. فرموده شده که خواب آنها با صور قیامت به پایان می‌رسد و مجرمین وقتی خود را یکدم در میدان حشر با جسم و روح زنده ببینند، خواهند گفت که: "يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا"[۸۹] (ای وای بر ما! چه کسی ما را از آرامگاه‌مان برانگیخت). از قرآن معلوم می‌شود که یک نوع عذاب و ثواب برای مردمی که وضعیت آنها بالکل روشن است، خواه حق وفادری را

[۸۷] النساء ۴: ۹۷. الانعام ۶: ۹۳. النحل ۱۶: ۲۸.

[۸۸] المؤمنون ۲۳: ۱۰۰.

[۸۹] یس ۳۶: ۵۲.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

تا آخرین حد اداء کرده باشند یا تکذیب کننده‌گانِ سرکش و متکبر و واضحاً نافرمان باشند، از همین عالم شروع می‌شود. دلیل آن این است که برای محاسبه با آنها و فیصله در مورد خیر و شر آنها ضرورتی وجود ندارد.

مثال اشخاص نوع اول اصحاب کرام است که در معیت رسول الله «ﷺ» جنگیدند و با خون مقدس شهادت خود، کشت حق را سیراب ساختند. قرآن می‌فرماید که آنها زنده اند و از عنایت‌های پروردگار خود بهره‌یاب می‌گردند:

وَلَا تَحْسَبَنَّ ٱلَّذِينَ قُتِلُوا۟ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمْوَٰتًۢا ۚ بَلْ أَحْيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ۝ فَرِحِينَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِۦ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِٱلَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا۟ بِهِم مِّنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۝ يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ ٱلْمُؤْمِنِينَ. (آل عمران ۳:۱۶۹ – ۱۷۱)

"(پروای این سخنان را مکن، ای پیامبر)، و کسانی که (در جریان این جنگ) در راه خداوند کشته شدند، هرگز آنها را مرده مپندار. آنها مرده نیستند، بلکه در حضور پروردگار خود زنده هستند، آنها روزی بدست می‌آورند. هر آنچه خداوند از فضل خود به آنها عطا کرده است، بر آن شادان و فرحان، و کسانی که تا هنوز از میان اخلافشان به آنها نپیوسته اند، در رابطه به آنها خوشحالی کننده که (درین پادشاهی ابدی خداوند) نه خوفی برای آنهاست و نه آنها هرگز غمزده خواهند شد، بر نعمت‌های خداوند و فضل او خوش‌وقت و از این که اجر اهل ایمان را خداوند هرگز ضایع نمی‌کند."

مثال اشخص نوع دوم، فرعون و پیروان اوست که بعد از اتمام حجت از سوی موسی «علیه السلام» هم ایمان نیاوردند. بنابراین، در پاداش جرم شان، هم در دنیا دچار عذاب گردیدند و هم در عالم برزخ صبح و شام دوزخ برایشان نشان داده می‌شود:

وَحَاقَ بِـَٔالِ فِرْعَوْنَ سُوٓءُ ٱلْعَذَابِ ۝ ٱلنَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا ۚ وَيَوْمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ ۖ أَدْخِلُوٓا۟ ءَالَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ ٱلْعَذَابِ. (المؤمن ۴۰:۴۵ –۴۶)

"اما فرعونیان را (بعد از این) عذاب بدی احاطه کرد. آتش دوزخ، که صبح و شام به آن پیش می‌شوند، و روزی که قیامت بر پا شود حکم داده خواهد شد که فرعونیان را در بدترین عذاب درآورید."

عذاب و ثواب قبر که در روایات ذکر شده به همین موضوع اشاره می‌کنند.[۹۰] نبی کریم «ﷺ» همچنان فرموده است که اولین سؤال از مردمی که بعثت پیامبر در بین آنها شده بود این خواهد بود که راجع به پیامبر «ﷺ» چی می‌گویند؟[۹۱] دلیل آن هم کاملاً واضح است. بعد از بعثت خود، رسول تنها ذریعهٔ تفکیک بین حق و باطل برای قوم خود می‌باشد، بنابراین، بعد از ایمان بر رسول لازم نیست از هیچ کس راجع به چیز دیگر سؤال شود.

محشر

مقام بعد از این را محشر می‌گویند. قرآن شرح داده که بعد از نفخ دوم در صور، همهٔ انسان‌هایی که از تخلیق آدم تا قیامت پیدا شده اند و می‌شوند، از سر نو زنده می‌شوند. این مرحله در قرآن به نام محشر تعبیر شده. ما قبل از این ذکر کردیم که بعد از زلزلهٔ قیامت، یک زمین جدید به وجود خواهد آمد و حشر بر روی آن برپا خواهد شد. جزئیات واقعاتی که در آن رخ می‌دهد، درج ذیل است:

۱ – همهٔ انسانها زنده می‌شوند و از قبرها بر می‌خیزند. این زندگی با روح و جسم می‌باشد. در قرآن، این مرحله

[۹۰] بخاری، شماره ۱۳۷۹. مسلم، شماره ۷۲۱۱.

[۹۱] بخاری، شماره ۱۳۷۴. مسلم، شماره ۷۲۱۶.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

به «زندگی بار دوم» تعبیر شده است.[۹۲] در این مرحله، جسم دنیوی انسان به جسمی مبدل می‌شود که برای زندگی در همه حالات نعمت و عقوبت در پادشاهی ابدی خداوند، مناسب خواهد بود، اما بالکل با همان شخصیتی که فعلاً با آن زنده است:

وَنُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَإِذَا هُم مِّنَ ٱلْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنسِلُونَ. (یس ۳۶:۵۱)

"و (به همین شکل یک روز) در صور دمیده خواهد شد، پس یکدم آنها از قبرها بیرون شده به سوی پروردگار خود به راه می‌افتند."

وَقَالُوٓاْ: أَءِذَا كُنَّا عِظَٰمًا وَرُفَٰتًا، أَءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا؟ قُلْ: كُونُواْ حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا أَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ، فَسَيَقُولُونَ: مَن يُعِيدُنَا؟ قُلِ: ٱلَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ، فَسَيُنغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ: مَتَىٰ هُوَ؟ قُلْ عَسَىٰٓ أَن يَكُونَ قَرِيبًا. (بنی اسرائیل ۱۷:۴۹ – ۵۱)

"آنان می‌گویند که هنگامی که استخوان‌های پوسیده و ریزه ریزه شویم، آیا از سر نو آفریده و برانگیخته خواهیم شد؟ بگو که شما سنگ شوید یا آهن شوید یا چیز دیگری که به نظر شما (برای پذیرش زندگی) از این هم سخت تر باشد (باز هم). پس آنها خواهند گفت: ما را چه کسی باز می‌گرداند؟ بگو، همانی که برای اولین بار شما را آفرید. سپس آنها سرهای خود را (به سبیل تمسخر) در مقابل تو می‌جنبانند و می‌پرسند که خوب، آن چه زمانی خواهد بود؟ بگو که چه بسا وقت آن نزدیک شده باشد."

۲ – قوت‌ها و توانایی‌های انسان در نتیجهٔ اعادهٔ خلقت بطور فوق‌العاده افزایش می‌یابند و چندین برابر می‌شوند، تا جاییکه در جای خود نشسته هر کسی را که بخواهد می‌تواند ببیند و با او صحبت کند، صرفنظر از اینکه او چقدر دور است. قرآن بیان نموده که وقتی یک جنتی شخصی را که در دنیا دوست او بود یاد می‌کند، او را در همانجا نشسته در اعماق دوزخ خواهد دید و در این کار با هیچ مشکلی روبرو نخواهد شد:

قَالَ: هَلْ أَنتُم مُّطَّلِعُونَ؟ فَٱطَّلَعَ فَرَءَاهُ فِي سَوَآءِ ٱلْجَحِيمِ. قَالَ: تَٱللَّهِ إِن كِدتَّ لَتُرْدِينِ. وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنتُ مِنَ ٱلْمُحْضَرِينَ. (الصافات ۳۷:۵۴ – ۵۷)

"او خواهد گفت: آیا می‌توانید به دوزخ سربکشید (که او کجا و در چه وضعیتی‌ست)؟ با گفتن این او به دوزخ سر می‌کشد پس او را در وسط دوزخ می‌بیند. (سپس بی‌اختیار) خواهد گفت: سوگند به خدا، نزدیک بود مرا به هلاکت افگنی! اگر فضل پروردگارم شامل حالم نمی‌شد، من نیز از احضار شده‌گان بودم."

۳ – این یک عالم جدید می‌باشد که زمین آن از نور پروردگار خود روشن خواهد بود. جلال خداوند برای همه ظاهر و قابل مشاده می‌باشد و فرشته‌ها از عرش او حلقه کرده می‌باشند. در آن، همه هستی حمد خداوند را می‌خواند، حتی مجرمین هم حمد و ثنای او را خوانده به حضور او خواهند رسید:

ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنظُرُونَ. وَأَشْرَقَتِ ٱلْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا. (الزمر ۳۹:۶۸ – ۶۹)

"پس هنگامی که دوباره در آن دمیده شود، ناگهان بر پای ایستاده، می‌نگرند و زمین از نور رب خود روشن می‌باشد."

يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا. (بنی اسرائیل ۱۷:۵۲)

[۹۲] المؤمن ۴۰: ۱۱.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

"به یاد داشته باشید، روزی که خداوند شما را فراخواند، با حمد او حکم او را اجابت خواهید کرد و گمان شما آن وقت همین خواهد بود که جز مدت کوتاهی (در این حالت) نبودید."

وَتَرَى ٱلْمَلَٰٓئِكَةَ حَآفِّينَ مِنْ حَوْلِ ٱلْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ۚ وَقُضِىَ بَيْنَهُم بِٱلْحَقِّ ۚ وَقِيلَ: ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ. (الزمر ٣٩ :٧٥)

"و فرشته‌گان را می‌بینی که گرد عرش الهی حلقه زده با حمد رب خود تسبیح او را می‌گویند. آن روز بین مردم به حق داوری خواهد شد و (از هر سو) صدا بلند خواهد شد که سزاوار سپاس خداوند است، پروردگار جهانیان."

۴ – در آن روز، زمین و آسمان تحت فرمان و سیطرهٔ خداوند خواهد بود. آن روز، برای کسانی که در دنیا منکر قیامت بودند، روزی خواهد بود که سختی آن اطفال را پیر می‌سازد:

وَٱلْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُۥ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ وَٱلسَّمَٰوَٰتُ مَطْوِيَّٰتٌۢ بِيَمِينِهِۦ ۚ سُبْحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ. (الزمر ٣٩:٦٧)

"روز قیامت، تمام زمین (گویا) در مشت او خواهد بود و آسمان‌ها درهم پیچیده در دست راست او. او پاک و برتر است از آنچه آنان شریک قرار می‌دهند."

فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِن كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ ٱلْوِلْدَٰنَ شِيبًا ۝ ٱلسَّمَآءُ مُنفَطِرٌۢ بِهِۦ ۚ كَانَ وَعْدُهُۥ مَفْعُولًا. (المزمل ٧٣:١٧ – ١٨)

"بنابراین، اگر شما هم قبول نمی‌کنید، از روزی که اطفال را پیر می‌کند چگونه خود را در امان می‌دارید. آسمان از بار آن در حال منفجر شدن است و وعدهٔ خداوند شدنی است."

اعمال مردم از چهره‌های آنها نمایان می‌باشد. در هر سو، عالم نفسی نفسی حاکم می‌باشد. نه برادر فریاد برادر را می‌شنود نه اولاد به صدای مادر و پدر گوش فرا خواهد داد نه کسی از حال زن و اولاد پرسان خواهد کرد:

فَإِذَا جَآءَتِ ٱلصَّآخَّةُ ۝ يَوْمَ يَفِرُّ ٱلْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ۝ وَأُمِّهِۦ وَأَبِيهِ ۝ وَصَٰحِبَتِهِۦ وَبَنِيهِ ۝ لِكُلِّ ٱمْرِئٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ۝ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ۝ ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ ۝ وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ ۝ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ ۝ أُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْكَفَرَةُ ٱلْفَجَرَةُ. (عبس ٨٠:٣٣ – ٤٢)

"بنابراین، هنگامی که آن کر کنندهٔ گوش‌ها فرارسد پس از آنها بپرس که در آن زمان به کجا خواهند رفت؟ روزی که انسان از برادرش می‌گریزد و از مادرش و پدرش و از زنش و از اولادش. آن روز، هر یکی از آنان را کاری‌ست که او را به خود مشغول می‌کند. چه چهره‌هایی که آن روز روشن است، خندان، هشاش بشاش! و چه چهره‌هایی که آن روز بر آنها غبار نشسته، سیاهی آنان را فرا گرفته است. همینها منکر، همینها نافرمان خواهند بود."

مجرمین در آن روز از موهای پیشانی گرفته و کش شده احضار خواهند شد. پیشواهایی که برخی انسان‌ها در دنیا از آنها پیروی می‌کنند، قیادت آنها را به عهده خواهند داشت. آنها از چهره‌ها شناخته خواهند شد و از قبرها بلند شده به شکلی به میدان محشر آورده می‌شوند که یک فرشته آنها را از عقب به جلو رانده و یک فرشته برای ادای شهادت علیه آنها با آنها خواهد بود. برای تحقیر آنها برایشان گفته خواهد شد که سجده کنید، اما توان آن را نخواهند داشت:

يُعْرَفُ ٱلْمُجْرِمُونَ بِسِيمَٰهُمْ فَيُؤْخَذُ بِٱلنَّوَٰصِى وَٱلْأَقْدَامِ ۝ فَبِأَىِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ. (الرحمن ٥٥:٤١ – ٤٢)

"مجرمان آنجا از علامت‌هایشان شناخته می‌شوند، پس از موهای پیشانی و پاها گرفته می‌شوند (و در جهنم افکنده می‌شوند). پس کدام یکی از نعمت‌های رب خود را تکذیب می‌کنید."

فَٱتَّبَعُوٓا۟ أَمْرَ فِرْعَوْنَ ۖ وَمَآ أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ ۝ يَقْدُمُ قَوْمَهُۥ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ فَأَوْرَدَهُمُ ٱلنَّارَ ۖ وَبِئْسَ ٱلْوِرْدُ ٱلْمَوْرُودُ. (هود ١١:٩٧ – ٩٨)

"آنها سخن فرعون را قبول کردند، در حالیکه سخن او درست نبود. روز قیامت، او جلو قوم خود است و آنها را برده به جهنم وارد می‌کند. چه جایگاه بدی‌ست که آنها بر آن وارد می‌شوند."

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

وَنُفِخَ فِي ٱلصُّورِ ذَٰلِكَ يَوْمُ ٱلْوَعِيدِ. وَجَآءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّعَهَا سَآئِقٌ وَشَهِيدٌ. (ق ۵۰:۲۰ – ۲۱)

"و (آن ببینید) در صور دمیده شد. این همان روزی‌ست که وعیدش را به شما شنوانده بودیم. هر شخص حاضر گردیده، به این شکل که با او یک سوق‌دهنده است و یک شهادت دهنده."

يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى ٱلسُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ خَٰشِعَةً أَبْصَٰرُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى ٱلسُّجُودِ وَهُمْ سَٰلِمُونَ. (القلم ۶۸:۴۲ – ۴۳)

"آنان روزی را به یاد داشته باشند که آشوب بزرگی واقع خواهد شد و دعوت به سجود شوند اما نتوانند. دیده‌گان‌شان فرو افتاده، ذلت و خواری بر آنها طاری است. (کمرهای چنین ظالمان سفت خواهد بود)، اینان پیش از این هم برای سجود فرا خوانده می‌شدند، هنگامی که بسیار سالم بودند."

۵ – تمام بنی بشر آن روز به سه گروه تقسیم می‌شوند: اول، سبقت کننده‌گان برای حق؛ دوم، صالحین عادی که نامهٔ اعمال آنها در دست راست‌شان داده خواهد شد؛ سوم، مجرمینی که دست‌های‌شان بسته می‌باشند و نامهٔ اعمال‌شان از عقب در دست چپ آنها داده خواهد شد:

وَكُنتُمْ أَزْوَٰجًا ثَلَٰثَةً. فَأَصْحَٰبُ ٱلْمَيْمَنَةِ مَآ أَصْحَٰبُ ٱلْمَيْمَنَةِ! وَأَصْحَٰبُ ٱلْمَشْـَٔمَةِ مَآ أَصْحَٰبُ ٱلْمَشْـَٔمَةِ! وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلسَّٰبِقُونَ. أُولَٰٓئِكَ ٱلْمُقَرَّبُونَ. (الواقعه ۵۶:۷ – ۱۱)

"و شما آن روز به سه گروه تقسیم می‌شوید. سپس یاران دست راست، چه بلند مرتبه اند یاران دست راست و گروه دست چپ، چه چه دون پایه اند گروه دست چپ و پیشی‌گیرنده‌گان که پیشی گیرنده‌گان اند. اینان مقربند."

وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَٰبَهُ وَرَآءَ ظَهْرِهِ. فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا وَيَصْلَىٰ سَعِيرًا. (الانشقاق ۸۴:۱۰ – ۱۲))

"و اما کسی که نامهٔ اعمالش از پشت سرش (در دستان بستهٔ او) داده شود، به زودی مرگ خود را خواهد و در جهنم درآید."

۶ – حقیقت اختلافات مردم برملا می‌شود. وقتی آنها برای حساب و کتاب پیش شوند، هر عمل آنها با انصاف کامل و با وزن حقیقی آن پیش‌روی آنها مانده خواهد شد. در این موقع، هیچ خرید و فروشی صورت نمی‌گیرد، دوستی هیچ کسی به کار نمی‌آید، هیچ معاوضه‌ای قبول نمی‌شود، هیچ شفاعتی نفع نخواهد داشت، به هیچ کسی هیچ ظلمی نمی‌شود؛ همه چیز بطور کامل واضح و روشن خواهد شد:

إِلَى ٱللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ. (المائده ۵:۴۸)

"همهٔ شما یک روز به سوی پروردگارتان باز می‌گردید، آنگاه از آنچه در آن اختلاف می‌کردید به شما خبر می‌دهد."

وَنَضَعُ ٱلْمَوَٰزِينَ ٱلْقِسْطَ لِيَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ. فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْـًٔا. وَإِن كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَىٰ بِنَا حَٰسِبِينَ. (الانبیاء ۲۱:۴۷)

"(به آنها بگو که) در روز قیامت، ترازوهای انصاف را می‌نهیم. پس بر هیچ کسی ذره‌ای هم ظلم نخواهد شد و اگر کسی به اندازهٔ یک دانه هم عمل داشته باشد آن را حاضر می‌کنیم. و ما برای حساب گرفتن (از مردم) کافی هستیم."

وَٱتَّقُوا يَوْمًا لَّا تَجْزِي نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَيْـًٔا. وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَٰعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ. (البقره ۲:۴۸)

"و از روزی بترسید که هیچ کسی به هیچ کار کسی نه آید و نه شفاعتی از او قبول شود و نه معاوضه‌ای از او گرفته شود و نه به کسی یاری‌ای شود."

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

۷ – جهت اتمام حجت، شهود حاضر ساخته می‌شوند. انبیاء «علیهم السلام» هم برای ادای گواهی خواسته می‌شوند. زبان‌های انسان‌ها، دست‌ها، پاها، گوش‌ها، چشم‌ها و حتی جلد بدن آنها شهادت خواهند داد. بعد از این، فیصله صادر می‌شود:

وَأَشْرَقَتِ ٱلْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ ٱلْكِتَٰبُ وَجِا۟ىٓءَ بِٱلنَّبِيِّۦنَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَقُضِىَ بَيْنَهُم بِٱلْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ. (الزمر ۳۹:۶۹)

"و زمین از نور رب خود روشن می‌شود و کتاب اعمال نهاده می‌شود و پیامبران (جهت ادای شهادت) حاضر می‌شوند و آنان نیز که بر منصب شهادت فایز شده بودند و بین مردم با انصاف داوری می‌شود، و هیچ ظلمی بر آنان نمی‌شود."

يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم بِمَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ. (النور ۲۴:۲۴)

"روزی که زبان‌ها و دست‌ها و پاهای آنان علیه‌شان شهادت اعمال آنان را بدهد."

حَتَّىٰٓ إِذَا مَا جَآءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَٰرُهُمْ وَجُلُودُهُم بِمَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ. وَقَالُوا۟ لِجُلُودِهِمْ: لِمَ شَهِدتُّمْ عَلَيْنَا؟ قَالُوٓا۟: أَنطَقَنَا ٱللَّهُ ٱلَّذِىٓ أَنطَقَ كُلَّ شَىْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ. (حم السجده ۴۱:۲۰ – ۲۱)

"حتی زمانی که تا دوزخ برسند، پس هر آنچه می‌کردند، گوش‌های‌شان و دیده‌گان‌شان و پوست بدن‌شان علیه آنان گواهی می‌دهد. آنان از جسم‌های خود می‌پرسند: چرا علیه ما گواهی دادید؟ آنها پاسخ می‌دهند: ما را همان خداوندی گویا ساخت که هر چیز را گویا ساخته است. (به این شکل گواهی خواهند داد؛ و مردم، این سخن را نیز به خاطر داشته باشید که) همانا او شما را بار اول آفریده بود و حالا به سوی او برگردانده می‌شوید."

۸ – در این موقع است که معبودهای مشرکین آنها را تکذیب می‌کنند، پیشواها از پیروان خود اظهار بی‌زاری می‌کنند و دشمن ازلی انسان، شیطان، پیروان خود را گنهکار خوانده از آنها اظهار برائت می‌کند:

وَإِذَا رَءَا ٱلَّذِينَ أَشْرَكُوا۟ شُرَكَآءَهُمْ. قَالُوا۟: رَبَّنَا. هَٰٓؤُلَآءِ شُرَكَآؤُنَا ٱلَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا۟ مِن دُونِكَ. فَأَلْقَوْا۟ إِلَيْهِمُ ٱلْقَوْلَ: إِنَّكُمْ لَكَٰذِبُونَ. (النحل ۱۶:۸۶)

"و کسانی که شرک ورزیدند هنگامی که (آن روز) شریکان خود ساختهٔ خود را ببینند پس (با منسوب کردن جرم خود به آنها) خواهند گفت که ای پروردگار ما، اینان همان شرکای ما هستند که ما بجای تو می‌خواندیم. پس معبودان‌شان سخن آنان را پس به روی آنان می‌زنند: به راستی که شما دروغگو هستید."

إِذْ تَبَرَّأَ ٱلَّذِينَ ٱتُّبِعُوا۟ مِنَ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوا۟ وَرَأَوُا۟ ٱلْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ ٱلْأَسْبَابُ. (البقره ۲:۱۶۶)

"هنگامی که رهبران از پیروان خود بی‌زاری می‌جویند و دچار عذاب شوند و روابطشان قطع شود."

وَقَالَ ٱلشَّيْطَٰنُ لَمَّا قُضِىَ ٱلْأَمْرُ: إِنَّ ٱللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ ٱلْحَقِّ وَوَعَدتُّكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِىَ عَلَيْكُم مِّن سُلْطَٰنٍ إِلَّآ أَن دَعَوْتُكُمْ فَٱسْتَجَبْتُمْ لِى فَلَا تَلُومُونِى وَلُومُوٓا۟ أَنفُسَكُم. مَّآ أَنَا۠ بِمُصْرِخِكُمْ وَمَآ أَنتُم بِمُصْرِخِىَّ. إِنِّى كَفَرْتُ بِمَآ أَشْرَكْتُمُونِ مِن قَبْلُ. إِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. (ابراهیم ۱۴:۲۲)

"و هنگامی که فیصله صادر شود، شیطان گوید: حقیقت این است که خداوند به شما وعدهٔ راستین داده بود، (پس او به آن وفا کرد) و من نیز با شما وعده کرده بودم، اما با شما وعده خلافی کردم و من البته هیچ قدرتی بر شما نداشتم، من جز این کاری نکردم که به شما دعوت دادم و شما بر دعوت من لبیک گفتید. بنابراین، مرا ملامت نکنید، صرف خود را ملامت کنید. حالا دیگر نه من می‌توانم به فریاد شما رسم نه شما می‌توانید به فریاد من رسید. شما که مرا شریک قرار داده بودید، من از قبل آن را رد کرده بودم. حقیقت این است که همین ظالمان اند که برایشان عذاب دردناک است."

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

دوزخ

دوزخ جای مجازات و تزکیه و تطهیر برای مجرمین است. نام‌های متعدد آن در قرآن ذکر شده. در بعضی جاها "جَهَنَّم" خوانده شده، در برخی آیات "سَقَر" و در آیات دیگر الفاظ "السَّعِیر"، "النَّار"، "النَّارُ الکُبرَی" برای آن وارد شده. دوزخ بدترین جای قرار و بود و باش است.[۹۳] الله متعال فرموده که دوزخ هفت دروازه دارد که یک بخش مشخصی از مجرمین برای هر دروازه آن معین شده.[۹۴] آنچه که قران مهلکات اصلی قرار داده، اگر شمار شوند، تحت هفت عنوان می‌گنجند.[۹۵] شیطان انسان را در یکی از آنها یا همهٔ آنها مبتلا کرده بر راه جهنم قرار می‌دهد. طبقه بندی مذکور مجرمین غالباً با نظرداشت گناهان فوق صورت گرفته است. با طبقه بندی مجرمین به این شکل، تبیین وسعت جهنم هم مد نظر است، بدین ترتیب که جهنم به اندازه‌ای وسیع خواهد بود که هفت دروازه خواهد داشت و از هر دروازهٔ آن مجرمین با نظرداشت جرایم آنها داخل خواهند شد. نیز فرموده است که نزده فرشته به عنوان نگهبان در جهنم مؤظف می‌باشند:

وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا سَقَرُ. لَا تُبۡقِي وَلَا تَذَرُ. لَوَّاحَةٞ لِّلۡبَشَرِ. عَلَيۡهَا تِسۡعَةَ عَشَرَ. (المدثر ۷۴:۲۷ - ۳۰)

"و شما چه دانید دوزخ چیست؟ او نه ترحم می‌کند نه رها می‌کند. خراب کنندهٔ پوست. نزده بر آن گمارده شده اند."

قرآن مجید در آیات مختلف بیان نموده که برای کسانی که دانسته و عمداً مرتکب شرک و کفر می‌گردند، عذاب دایمی‌ست. به همین ترتیب، مجازات شخصی که یک انسان را عمداً قتل کند هم عذاب دایمی‌ست. این وعید به اشخاصی همچنان داده شده که قانون میراث را نقض می‌کنند. برای مجرمین برخی گناهان کبیره نیز مجازات دوزخ ابدی اعلان شده. تردیدی نیست که مردمی هم در دوزخ خواهند بود که بعد از سپری کردن مدت جزای خود از آن خارج خواهند شد، اما از اظهارات قرآن بظاهر معلوم می‌شود که جهت تعذیب برخی مجرمین، دوزخ برای همیشه وجود خواهد داشت. با وجود آن، می‌توان توقع داشت که یک روز بساط دوزخ برچیده شود. دلیل این طرز فکر ما این است که عذاب آن وعده نیست، بلکه وعید است و پروردگار عالم یقیناً حق دارد با رحمت بی‌پایان خود در مجازات همچون مجرمین تخفیف آورد یا آنها را خاک و خاکستر ساخته برای ابد در خاک آن دفن کند:

فَأَمَّا ٱلَّذِينَ شَقُواْ فَفِي ٱلنَّارِ. لَهُمۡ فِيهَا زَفِيرٞ وَشَهِيقٌ. خَٰلِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلۡأَرۡضُ إِلَّا مَا شَآءَ رَبُّكَ. إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٞ لِّمَا يُرِيدُ. (هود ۱۱:۱۰۶ - ۱۰۷)

"پس کسانی که بدبخت هستند، به دوزخ خواهند رفت. آنان باید در آنجا ناله و فریاد کشند. در آن جاودانه خواهند ماند، تا آسمان‌ها و زمین (آن عالم) وجود داشته باشد، مگر اینکه پروردگار تو چیز دیگری بخواهد. در این شکی نیست که پروردگار تو هرچه بخواهد، انجام دهندهٔ آن است."

بر علاوه، قرآن مجازات روانی و جسمانی‌ای را هم ذکر می‌کند که در دوزخ به مجرمین داده خواهد شد. مثلاً فرموده است که در آن عذاب آتش می‌باشد.[۹۶] این آتش چهره‌ها را می‌سوزاند،[۹۷] صورت‌ها را خراب می‌کند،[۹۸]

---

[۹۳] البقره ۲: ۱۲۶، ۲۰۶. آل عمران ۲:۱۵۱. ابراهیم ۱۴: ۲۹.

[۹۴] الحجر ۱۵: ۴۴.

[۹۵] بنی اسرائیل ۱۷: ۲۲ – ۳۹.

[۹۶] الحج ۲۲: ۹.

[۹۷] المدثر ۷۴: ۲۹.

[۹۸] المومنون ۲۳: ۱۰۴.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

پوست را از بدن جدا می‌سازد[۹۹] و تا دل می‌رسد.[۱۰۰] شعله‌های آن از قصرها بلندتر می‌باشند؛[۱۰۱] در آن نه مرگ به شخص می‌رسد، نه راحت نصیب کسی می‌شود؛[۱۰۲] برای نوشیدن، چنان آب گرم به مجرمین داده می‌شود که روده‌ها را تکه و پاره می‌کند؛[۱۰۳] همین آب بر سر آنها ریخته خواهد شد؛[۱۰۴] برای نوشیدن، آبی به آنها داده می‌شود که زخم‌ها در آن شسته شده باشند؛[۱۰۵] نباتات خاردار و درخت زقوم برای خوردن به آنها داده می‌شود که در شکم همانند آب جوشان، جوش می‌کند؛[۱۰۶] نه از آن انرژی می‌گیرند نه گرسنگی را رفع می‌کند،[۱۰۷] لباس آنها از آتش می‌باشد؛[۱۰۸] در گردن طوق‌ها و در پاها زنجیرها می‌باشد؛[۱۰۹] همه چیز برای اهل دوزخ به حسرت تبدیل خواهد شد.[۱۱۰] از همه بدتر اینکه مردم در آن روز از جلوه‌ها و نگاه التفات الله متعال محروم می‌باشند.[۱۱۱] او خوش نخواهد داشت به سوی برخی از این مجرمین حتی نگاه کند:[۱۱۲]

إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا. لِّلطَّاغِينَ مَئَابًا. لَّابِثِينَ فِيهَا أَحْقَابًا. لَّا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا. جَزَاءً وِفَاقًا. إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا. وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَّابًا. وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا. فَذُوقُوا فَلَن نَّزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا. (النبا ۷۸:۲۱ – ۳۰)

"بی‌گمان جهنم گمین‌گاه است، جایگاه سرکشان. آنان برای مدت‌ها در آنجا خواهند ماند. نه در آن لذت سردی را می‌چشند، نه لذت نوشیدنی را، بجز آب گرم و چرک جاری. پاداش آنان طبق عمل‌شان. آنان امید هیچ محاسبه‌ای نداشتند و آیات ما را بی‌دریغ تکذیب کردند و در اینجا ما همه چیز (آنان را) به شمارش می‌نوشتیم. بنابراین، حالا بچشید، که برای شما چیزی جز عذاب نمی‌افزاییم."

جنت

جنت اقامتگاه صالحین است. حضرت مسیح «علیه السلام» از تعبیر "پادشاهی آسمان" برای آن استفاده نموده.[۱۱۳] در قرآن اسم‌های "رَوْضَة" (چمن)، "فِرْدَوْس" (باغ)، "جَنَّةُ النَّعِيم" (باغ نعمت)، "جَنَّةُ الْخُلْدِ" (باغ بقای ابدی)، "جَنَّاتُ عَدْن" (باغ تمسکن دایمی) و نام‌های مشابه برای آن بکار رفته. وسعت آن، وسعت همهٔ کائنات است.[۱۱۴]

---

[۹۹] المعارج، ۷۰: ۱۶.

[۱۰۰] الهمزه ۱۰۴: ۶ – ۷.

[۱۰۱] المرسلات ۷۷: ۳۲.

[۱۰۲] فاطر ۳۵: ۳۶. الاعلی ۸۷: ۱۲ – ۱۳.

[۱۰۳] محمد ۴۷: ۱۵.

[۱۰۴] الحج، ۲۲: ۱۹.

[۱۰۵] الحاقه ۶۹: ۳۶ – ۳۷. النبا ۷۸: ۲۴ – ۲۵.

[۱۰۶] الغاشیه ۸۸: ۶. الدخان ۴۴: ۴۳ – ۴۶.

[۱۰۷] الغاشیه ۸۸: ۷.

[۱۰۸] الحج ۲۲: ۱۹.

[۱۰۹] المومن ۴۰: ۷۱. الدهر ۷۶: ۴.

[۱۱۰] مریم ۱۹: ۳۹.

[۱۱۱] المطففین ۸۳: ۱۵.

[۱۱۲] آل عمران ۳: ۷۷.

[۱۱۳] متی ۵: ۱۹ – ۲۰، ۷: ۲۱.

[۱۱۴] آل عمران ۳: ۱۳۳. الحدید ۵۷: ۲۱.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

جنت، جای خوشی و سرور مداوم است. بر خلاف این زندگی دنیوی، در آن هیچ تصور مرگ با زندگی، درد با لذت، غم با خوشحالی، اضطراب با اطمینان، تکلیف با راحت و نقمت با نعمت وجود ندارد. آرام آن دایمی‌ست، لذت آن بی انتهاست، شب و روز آن جاودان است، سلامتی آن ابدی‌ست، مسرت آن غیر قابل فناست، جمال آن بدون زوال و کمال آن بدون انتهاست:

وَأَمَّا ٱلَّذِينَ سُعِدُوا۟ فَفِى ٱلْجَنَّةِ خَٰلِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلْأَرْضُ إِلَّا مَا شَآءَ رَبُّكَ عَطَآءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ (هود ۱۱: ۱۰۸)

"اما نیک‌بختان، در جنت جاودانه خواهند ماند. آنها در آن بسر خواهند کرد، تا زمانیکه آسمان‌ها و زمین (آن عالم) وجود داشته باشد، مگر اینکه پروردگار تو چیز دیگری بخواهد، از جانب او به عنوان عطایی که هرگز منقطع نخواهد شد."

اهل ایمان با چنان شکوهی به آن برده خواهند شد که پیشرو و پشت سر و به طرف راست و چپ آنها فرشته‌های خداوند خواهند بود. فرشته‌ها، اهل ایمان را بدرقه کرده به جنت می‌رسانند و در آنجا پاسبان‌های جنت با سلام و تحیت آنها را پذیرایی خواهند کرد:

وَسِيقَ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوْا۟ رَبَّهُمْ إِلَى ٱلْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَٰبُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَٰمٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَٱدْخُلُوهَا خَٰلِدِينَ (الزمر ۳۹:۷۳)

"بر خلاف این، کسانی که از پروردگار خود بیم داشتند، گروه در گروه به سوی جنت برده می‌شوند، هنگامی که به آن نزدیک شوند و درهای آن به روی آنان گشوده شود و نگهبانانش به آنان گویند: سلامتی بر شما، خوش باشید و برای ابد به آن وارد شود."

قرآن اسباب و وسایل پادشاهی را بمنظور بیان نعمت‌های جنت مستعار گرفته تا انسان بتواند نعمت‌های جنت را در این دنیای فانی درک کند. بنابراین، ذکر باغ‌های خرم و پر از میوه، نهرهای جاری، چمن زارهای سرسبز و شاداب، قصرهای بلند، ظروف زر و جواهر، غلام‌های دارای کمربندهای زرین، تخت‌های طلا، لباس‌های اطلس و دیبا، پیاله‌های بلورین، مجالس عیش و طرب و باکره‌های مه جبین به همین دلیل است:

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا حَدَآئِقَ وَأَعْنَٰبًا وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا وَكَأْسًا دِهَاقًا لَّا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَّٰبًا جَزَآءً مِّن رَّبِّكَ عَطَآءً حِسَابًا (النبا ۷۸:۳۱ – ۳۶)

"البته برای کسانی که از خداوند می‌ترسند در آن روز کامیابی بزرگی‌ست. باغ‌ها (برای زندگی کردن) و انگور (برای خوردن) و حوریان جوان و همسن (برای دلربایی آنان) و جام های لبریز برای نوشیدن (در صحبت آنان). در آنجا نه هیچ سخن بی‌هوده‌ای و نه بهتانی می‌شنوند. این پاداش است از جانب پروردگار شما، عنایت او از روی حساب."

فَوَقَىٰهُمُ ٱللَّهُ شَرَّ ذَٰلِكَ ٱلْيَوْمِ وَلَقَّىٰهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا وَجَزَىٰهُم بِمَا صَبَرُوا۟ جَنَّةً وَحَرِيرًا مُّتَّكِـِٔينَ فِيهَا عَلَى ٱلْأَرَآئِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَٰلُهَا وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا وَيُطَافُ عَلَيْهِم بِـَٔانِيَةٍ مِّن فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرَا قَوَارِيرَا مِن فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنجَبِيلًا عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّىٰ سَلْسَبِيلًا وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَٰنٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنثُورًا وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا عَٰلِيَهُمْ ثِيَابُ سُندُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوٓا۟ أَسَاوِرَ مِن فِضَّةٍ وَسَقَىٰهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا إِنَّ هَٰذَا كَانَ لَكُمْ جَزَآءً وَكَانَ سَعْيُكُم مَّشْكُورًا (الدهر ۷۶:۱۱ – ۲۲)

"پس خداوند آنان را از مصیبت آن روز نجات داد و آنان را تازگی و سرور بخشید و در پاداش صبری که کردند باغ‌ها را (برای زندگی کردن) و لباس‌های ابریشمی را (برای پوشیدن) به آنان عطا می‌کند. آنان در آنجا بر تخت‌ها تکنیه

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

کرده اند، نه حدت گرما را می‌بینند نه شدت سرما را. سایه‌های درختان آن بر آنان خمیده و خوشه‌های آن کاملاً در دسترس آنان می‌باشد. ظروف نقره در مقابل‌شان (برای خوردن) و جام‌های شیشه (برای نوشیدن) در گردش می‌باشد – شیشه نیز از نقره، که خدام آنان (برای هر مقصد) به اندازه‌های بسیار مناسب آماده کرده اند. و (تنها این نه)، در آنجا به آنان جام‌های شرابی نوشانیده می‌شود که آمیزش آب زنجبیل در آن خواهد بود. آن، چشمه‌ای است در جنت که سلسبیل نامیده می‌شود. نوجوانانی که همواره در یک حالت قرار خواهند داشت (برای خدمت آنان) بر گردشان می‌چرخند؛ هرگاه آنان را ببینی، گمان می‌بری مروارید اند که به هر سو پراکنده شده اند و به هر سمتی می‌بینی، نعمت بزرگ و پادشاهی بزرگی را می‌بینی. بر آنان لباس‌های سبز رنگ از دیبای نازک و دیبای ضخیم خواهد بود. با دست‌بندهایی از نقره آراسته شده اند و پروردگارشان به آنها (در حضور خود) شراب طهور می‌نوشاند. یقیناً این پاداش عمل شماست و (به شما مبارک باشد که) سعی شما قدردانی شده است."

به همین ترتیب فرموده شده که ساکنین جنت هر چه آرزو کنند، بدست می‌آورند، هر چه بخواهند حاصل می‌کنند.[۱۱۵] سینه‌های آنها از حسد، کینه و بغض پاک می‌گردند. آنها همانند برادران در مقابل همدیگر بر تخت‌ها نشسته می‌باشند.[۱۱۶] نه هی‌چگاه از آنجا رانده می‌شوند، نه دلتنگ شده خواهند خواست از آنجا خارج شوند و نه آزار و اذیتی در آنجا خواهند دید.[۱۱۷] نعمت‌های آن هر بار با حسن جدید، لذت نو و ذائقهٔ جدید ظاهر می‌شود. وقتی عین میوه برای آنها داده می‌شود، هر بار یک جهان جدیدی از لذت، حسن و ذائقه را با خود خواهد داشت.[۱۱۸] هر طرف پاکیزگی، هر طرف نزاهت خواهد بود.[۱۱۹] در آنجا نه پشیمانی گذشته و نه اندیشهٔ آینده وجود دارد.[۱۲۰] بهتر از همه، رضوان خداوند شامل حال اهل جنت می‌شود و در جواب آن سرود و زمزمه‌های حمد، ثنا و تسبیح و تهلیل بنده‌ها، شب و روز محیط و فضای جنت را معمور خواهند ساخت.[۱۲۱]

نبی کریم «ﷺ» فرموده است که ساکنین جنت می‌خورند و می‌نوشند، اما نه لعاب دهن تف می‌کنند و نه ضرورت رفع بول و براز احساس می‌کنند، نه آب از بینی خواهد آمد، نه بلغم و سایر چیزهای همانند آن در آنجا وجود خواهد داشت. در جنت، عرق بوی مشک می‌دهد. اهل جنت در نعمت‌هایی بسر می‌برند که هرگز هیچ تکلیفی را احساس نخواهند کرد. نه لباس آنها کهنه می‌شود، نه جوانی آنها روی زوال را می‌بینند. منادی در آنجا صدا می‌کند که در اینجا صحتی‌ست که بیماری با آن وجود ندارد؛ زندگی‌ای است که مرگ با آن وجود ندارد، جوانی‌ای است که پیری را در پی ندارد. در آنجا، چهره‌های مردم همانند مهتاب و ستاره‌ها درخشش خواهند کرد.[۱۲۲]

تمام این توضیحات و تصویر کشی برای فهم ما است. اما حقیقت چه خواهد بود؟ بهترین تعبیر آن همان است که رسول الله «ﷺ» اختیار فرموده که در جنت الله متعال چیزهایی برای بنده‌های خود مهیا کرده که چشم آن را

---

[۱۱۵] حم السجده ۴۱: ۳۱. الزخرف ۴۳: ۷۱. ق ۵۰: ۳۵.

[۱۱۶] الاعراف ۷: ۴۳. الحجر ۱۵: ۴۷.

[۱۱۷] الحجر ۱۵: ۴۸. الکهف ۱۸: ۱۰۸. فاطر ۳۵: ۳۴ – ۳۵.

[۱۱۸] البقره ۲: ۲۵.

[۱۱۹] الواقعه ۵۶: ۲۵.

[۱۲۰] البقره ۲: ۶۲، ۱۱۲، ۲۶۲، ۲۷۴، ۲۷۷.

[۱۲۱] التوبه ۹: ۷۲. یونس ۱۰: ۱۰. مریم ۱۹: ۶۲. الحج ۲۲: ۲۴. الزمر ۳۹: ۷۳.

[۱۲۲] بخاری، شماره ۳۳۲۷. مسلم، شماره ۷۱۴۹، ۷۱۵۶ – ۷۱۵۷.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

ندیده، گوش نشنیده و نه هرگز خیال آن در دل انسانی خطور کرده است.[۱۲۳] همین اسلوب را قرآن نیز اختیار نموده:

فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّآ أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَآءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. (السجده ۱۷:۳۲)

"پس هیچ کسی نمی‌داند چه اجر عظیمی که مایهٔ روشنی چشم‌های آنان است در پاداش عمل‌شان برای آنان نهفته شده است."

www.javedahmadghamidi.com
www.al-mawrid.org

[۱۲۳] بخاری، شماره ۳۲۴۴، ۴۷۷۹. مسلم، شماره ۷۱۳۲.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

اخلاقیات

بعد از ایمان، مهمترین تقاضای دین تزکیهٔ اخلاق است؛ بدین معنا که انسان عمل خود را در رابطه به خلق و خالق پاکیزه گرداند. این همان چیزی‌ست که به "عمل صالح" تعبیر می‌گردد. تمام شریعت فرع آن است. شریعت بدون شک با ایجاد تغییرات در تمدن، تبدیل هم شده، اما ایمان و عمل صالح اصل دین است، در آن هیچ‌گاه هیچ تغییر و ترمیمی وارد نشده. قرآن در این مورد بالکل واضح است که هر شخصی که در حضور خداوند بیاید و ایمان و عمل صالح را دارا باشد، برایش بهشت است و همیشه در آن زندگی خواهد کرد. خداوند در سورهٔ طه فرموده است:

وَمَن يَأْتِهِۦ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ. فَأُو۟لَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلدَّرَجَٰتُ ٱلْعُلَىٰ. جَنَّٰتُ عَدْنٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا. وَذَٰلِكَ جَزَٰٓؤُا۟ مَن تَزَكَّىٰ. (طه ۲۰:۷۵ – ۷۶)

"بر خلاف آن، کسی که مؤمن نزد او آید، در حالیکه کارهای شایسته انجام داده باشند، پس ایناننند که برایشان درجات بلند است. باغهای ابدی که نهرها زیر آن جاری‌ست، جاودانه در آن زندگی خواهند کرد. و همین است پاداش کسانی که پاکیزگی بدست آوردند."

عمل صالح به فضایل اخلاق و در مقابل آن اعمال غیر صالح به رذایل اخلاق تعبیر می‌شوند. نبی کریم «ﷺ» فرموده است: "إنما بعثت لأتمم صالح الأخلاق"[۱] (من مبعوث شده ام تا اخلاق عالیه را به اتمام آن برسانم). در روایتی دیگر فرموده است که بهترین شما کسانی اند که از لحاظ اخلاق از دیگران بهتر باشند.[۲] همین مردم بیش از دیگران برای من محبوب‌تر اند.[۳] روز قیامت، سنگین‌ترین چیز در ترازوی انسان، اخلاق خوب می‌باشد[۴] و بندهٔ مؤمن از طریق اخلاق، مرتبه‌ای بدست می‌آورد که یک شخص با هر روز روزه گرفتن و تمام شب نماز خواندن بدست می‌آورد.[۵]

مباحث بنیادین

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّىٰهَا. فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَىٰهَا. قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّىٰهَا. وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّىٰهَا. (الشمس ۹۱:۷ – ۱۰)

"و به نفس و به شکلی که آنرا درست کرد، سپس بدی و نیکی‌اش را به او الهام کرد که روز قیامت شدنی است، (بنابراین) رستگار شد کسی که نفس خود را پاک کرد و نامراد شد کسی که آن را آلوده ساخت."

وسیلهٔ دانستن خیر و شر برای انسان چی‌ست؟ این سؤال، بنیادی‌ترین پرسش فلسفهٔ اخلاق است. قرآن مجید در آیت فوق واضح کرده که الله متعال، همانگونه که به انسان چشم عطا فرموده تا با آن ببیند و گوش داده تا با آن بشنود، بالکل به همان ترتیب جهت تشخیص خوب و بد، به او یک حس اخلاقی نیز عطا فرموده. انسان صرف یک

---

[۱] احمد، شماره ۸۷۲۹.

[۲] بخاری، شماره ۳۵۵۹. مسلم، شماره ۶۰۳۳.

[۳] بخاری، شماره ۳۷۵۹.

[۴] ابو داؤود، شماره ۴۷۹۹. ترمذی، شماره ۲۰۰۲.

[۵] ابو داؤود، شماره ۴۷۹۸. ترمذی، شماره ۲۰۰۳.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

موجود حیوانی و عقلی نیست، بلکه یک موجود اخلاقی نیز است؛ بدین معنا که امتیاز خیر و شر و احساس خیر بودن خیر و شر بودن شر به محض تخلیق در دل و ذهن او الهام شده است. آیات دیگر ای‌ن حقیقت را با الفاظ "إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ"[۶] (ما به او راه خیر و شر را نشان دادیم) و "وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ"[۷] (آیا ما هر دو راه را به او نشان ندادیم؟)، توضیح داده اند. قوهٔ تمیز خیر و شر، حقیقت جهانی است. ازین‌رو، یک انسان بدتر از بد هم وقتی مرتکب گناه می‌شود، در مرحلهٔ اول سعی می‌کند آنرا مخفی نماید. زمانیکه پسر آدم «علیه السلام»، قابیل، برادر خود هابیل را قتل کرد و سعی نمود جسدش را پنهان کند، روشن است که به دلیل همین احساس گناه بود. همین طور است نیکی. انسان آنرا دوست دارد، در وجود خود برای آن احساسات عزت و احترام میابد و هر زمانیکه برای خود جامعه‌ای تشکیل می‌دهد، لازماً نظامی را جهت تأمین حق و انصاف در آن ایجاد می‌کند. این دلیل قطعی برای فطری بودن قوهٔ تمیز خیر و شر است. بی‌شک انسان بعضی اوقات برای بدی بهانه‌تراشی هم می‌کند، اما هر زمانیکه این کار را انجام می‌دهد، می‌داند که این کار را در مخالفت با فطرت خود انجام می‌دهد، چون اگر همان بدی را شخص دیگر علیه او کند، بدون تردید آن را بدی گفته، بر خلاف آن سراپا اعتراض خواهد شد. نبی «ﷺ» فرموده است: نیکی، حسن اخلاق است و گناه آن است که در دل شما خلشی ایجاد کند و شما خوش نداشته باشید دیگران از آن آگاه شوند.[۸] همین بعد نفس انسان است که قرآن به نفس لوامه[۹] تعبیر کرده و با صراحت تمام بیان فرموده است:

بَلِ ٱلْإِنسَٰنُ عَلَىٰ نَفْسِهِۦ بَصِيرَةٌ. وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُۥ (القیامه ۱۴:۷۵ - ۱۵)

"بلکه حق این است که انسان خود بر خود شاهد است، اگر هم او بسیار بهانه‌ها بتراشد."

البته ممکن بود با درنظرداشت اشخاص، زمان و حالات، تفاوت بسیار در تعبیر و تفسیر الهام نفس لوامه وجود داشته باشد. فضل و عنایت الله متعال است که او در این مورد هم خلاء باقی نگذاشت و در هر جایی که بیم اختلاف مهمی می‌رفت، خیر و شر را از طریق پیامبران خود بالکل واضح ساخته است. هدایت پیامبران خداوند حالا تا قیامت در قرآن مجید محفوظ است. قرآن، هر آنچه را که انسان در وجود خود میابد، تصدیق می‌کند؛ علم وجدانی انسان، بلکه علم تجربی او، علم استنباط شده از قوانین حیات و حالات وجود، و علم عقلی، همه و همه آنرا تصدیق می‌کنند. بنابراین، فضائل و رذائل اخلاق در نتیجه با قاطعیت تمام واضح می‌گردد.

این نکته در روایات از طریق یک تمثیل چنین بیان شده که یک راه مستقیم به منزلی که شما می‌خواهید برسید در مقابل شما قرار دارد و در هر دو طرف آن دیوارها بلند شده اند. دروازه‌های هر دو دیوار باز اند و پرده‌ها بر آن آویزان است. در سر راه، منادی صدا دارد که داخل بیا و مستقیم برو. اگر شخص با وجود آن بخواهد پرده‌های دروازه‌های راست و چپ را بردارد، یک منادی از بالا صدا می‌کند: خبردار! پرده را برنداری!. چنانچه پرده را برداری، داخل خواهی رفت. پیامبر «ﷺ» فرمود که آن راه مستقیم، اسلام است، دیوارها حدود الله متعال اند، دروازه‌ها حرمت‌های قایم شده توسط خداوند هستند، منادی‌ای که از بالا صدا می‌کند واعظ خداوند است که در دل هر انسان وجود دارد و منادی‌ای که در سر راه قرار دارد، قرآن است:[۱۰]

---

[۶] الدهر ۷۶: ۳.

[۷] البلد، ۹۰: ۱۰.

[۸] مسلم، شماره ۶۵۱۶.

[۹] القیامه ۷۵: ۲.

[۱۰] ترمذی، شماره ۲۸۵۹. احمد، شماره ۱۷۱۸۲.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

إِنَّ هَٰذَا ٱلْقُرْءَانَ يَهْدِى لِلَّتِى هِىَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ ٱلْمُؤْمِنِينَ ٱلَّذِينَ يَعْمَلُونَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا

"(مردم)، بی‌گمان این قرآن راهی را نشان می‌دهد که کاملاً راست است. و مؤمنان را که عمل نیک انجام می‌دهند، بشارت می‌دهد که برای آنان پاداش بزرگی‌ست." . (بنی اسرائیل ۹:۱۷)

سؤال دوم این است که محرک اصلی‌ای که انسان را به تزکیهٔ اخلاق وامی‌دارد، چیست؟ طبق قرآن، محرک یاد شده این احساس انسان است که پیامدهای هر دو برای او یکسان بوده نمی‌تواند. او میداند که احساس خیر بودن خیر و شر بودن شر با وجود خود تقاضا می‌کند که پیامد هر خیر، خوب و پیامد هر شر، بد خواهد بود. در نتیجهٔ درک این واقعیت بر او واضح می‌گردد که شتر بی‌مهار نیست و در نتیجهٔ اعمال خود لازماً با جزا و سزا دچار خواهد شد. قرآن همین حقیقت را در آیت سر عنوان با "رسیدن به مراد و نامراد شدن" تعبیر نموده است. از این توضیحات آشکار می‌شود که احساس خوف و طمع در وجود انسان پیدا می‌شود و انسان را ترغیب می‌کند که با وجود رجحانات طبیعی خود، اخلاق خود را پاکیزه سازد. سپس، وقتی انسان ایمان می‌آورد، این احساس او به خداوند هم متعلق می‌شود. در این وقت قرآن از او مطالبه می‌کند که محرک اصلی پابندی به اخلاق خوب و اجتناب از اخلاق بد باید محبت خداوند، طلب رضای او و خوف از نارضایتی او باشد که عالم الغیب است، دانای رازهاست، آگاه بر اسرار است و از هر حرکت وجود و هر جنبش قلب و نظر بطور کامل باخبر است. قرآن در چندین آیت به آن اشاره نموده. در یک آیت، بعد از تأکید بر ادای حقوق، الله متعال فرموده است:

فَـَٔاتِ ذَا ٱلْقُرْبَىٰ حَقَّهُۥ وَٱلْمِسْكِينَ وَٱبْنَ ٱلسَّبِيلِ ۚ ذَٰلِكَ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ ٱللَّهِ ۖ وَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ. (الروم ۳۸:۳۰)

"پس (اگر در رزق وسعت حاصل شود) حق قرابت‌مند و مسکین و مسافر را ادا کنید. این برای کسانی بهتر است که رضای خداوند را می‌خواهند و همانها (در آخرت) فلاح خواهند یافت."

بهترین نمونهٔ آن، انبیاء «علیهم السلام» هستند. قرآن راجع به نبی کریم «ﷺ» تصریح دارد:

ٱلَّذِى يُؤْتِى مَالَهُۥ يَتَزَكَّىٰ. وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُۥ مِن نِّعْمَةٍ تُجْزَىٰٓ. إِلَّا ٱبْتِغَآءَ وَجْهِ رَبِّهِ ٱلْأَعْلَىٰ. (اللیل ۱۸:۹۲ – ۲۰)

"کسی که مال خود را می‌بخشد تا پاک شود و هیچ عنایت او بر هیچ کسی به این وجه نیست که معاوضه‌ای بدست آورد، بلکه برای بدست آوردن رضای پروردگار برتر خود."

بالعموم قبول می‌شود که اساس عمل خوب، ارادهٔ نیک است. رسول الله «ﷺ» هم در الفاظ بلیغ "إنما الاعمال بالنیات"[۱۱] (اعمال انسان به نیت آنها موقوف است) همین نکته را بیان فرموده اند. این محرک، نیت انسان را تا آخرین درجه پاکیزه می‌سازد. بنابراین، هیچ عمل او بعد از آن برای فخر، نمایش، ریا و تظاهر نمی‌باشد، و اگر چنین آلایش‌ها در نیت او وجود داشته باشند، پس زود یا دیر سعی می‌کند نیت خود را از آنها پاک کند.

هدایت قرآن در این مورد به مؤثرترین شکل از ابو هریره «رض» نقل گردیده. او می‌گوید که رسول خدا «ﷺ» فرمود: روز قیامت، قبل از همه راجع به مردمی فیصله می‌شود که علمای قرآن بودند یا در جهاد کشته شدند یا الله متعال به آنها مال و دولت عطا نموده بود. آنها احضار می‌گردند، سپس خداوند متعال نعمت‌های خود را به آنها یادآوری می‌کند. زمانیکه آنها بر نعمت‌های خداوند اعتراف کنند، خداوند می‌پرسد: با آن نعمت‌ها چه کردید؟ عالم خواهد گفت: من علم آموختم و به مردم آموزش دادم و برای دعوت مردم به راه تو قرآن را برای آنان توضیح می‌دادم؛ مجاهد می‌گوید: من در راه تو جهاد کردم و کشته شدم؛ دولت مند عرض می‌کند: من در هر آن موقع انفاق کردم که فکر

[۱۱] بخاری، شماره ۱. مسلم، شماره ۴۹۲۷.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

می‌کردم تو را خوش خواهد کرد. الله متعال می‌فرماید: شما همه دروغگویید. این کارها را انجام می‌دادید تا مردم شما را عالم و شجاع و سخی پندارند. پس در دنیا این القاب برایتان داده شد. بنابراین، حکم داده خواهد شد و آنها بر صورت‌هایشان کش شده در جهنم افکنده خواهند شد.[۱۲]

سوم مهمترین سؤال فلسفهٔ اخلاق این است که مقصد و غایت این سعی و عمل چیست؟ اهل علم پاسخ‌های مختلفی برای این سؤال ارائه کرده اند: طبق یک گروه، غایت آن خوشحالی است. طبق گروه دیگر، رسیدن به کمال است. نزد گروه سوم، مکلیفت است، فی‌نفسه. از آیت سورهٔ شمس که در شروع این بحث ذکر گردید کاملاً واضح می‌شود که مقصد آن تزکیه است که در نتیجهٔ آن پادشاهی ابدی خداوند نصیب انسان می‌شود. اگر دقت کنید، پاسخ قرآن به این سؤال، مواضع و پاسخ‌های علمای اخلاقیات را نیز احتوا می‌کند، چون پاکیزگی علم و عمل است که انسان از طریق آن به کمال خود می‌رسد، خوشحالی واقعی نیز از طریق آن بدست می‌آید و اگر ممکن است زمانی مسؤولیت‌ها با چنان بی‌غرضی‌ای ادا شود که بتوان آنرا ادای مسؤولیت برای مسؤولیت خواند، پس صرف در نتیجهٔ تزکیهٔ نفس ممکن است. پاداش چنین علم و عمل را انسان وقتی بدست می‌آورد که به پروردگار خود برگردد و بشارت "رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً" به او داده شود:

يَٰٓأَيَّتُهَا ٱلنَّفْسُ ٱلْمُطْمَئِنَّةُ. ٱرْجِعِىٓ إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً. فَٱدْخُلِى فِى عِبَٰدِى وَٱدْخُلِى جَنَّتِى. (الفجر ۸۹:۲۷ – ۳۰)

"ای نفس مطمئن، به سوی رب خود برگرد، در حالی که تو از او راضی هستی و او از تو. پس در بنده‌گان من شامل شو و در جنت من داخل شو."

استاد امام امین احسن اصلاحی در وضاحت آیات فوق می‌نویسد:

"..."رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً"، کلمهٔ تحسین و آفرینی از جانب پروردگار است. با خطاب به چنین مردم گفته خواهد شد که شاباش! در میدان امتحانی که پروردگارتان شما را فرستاده بود، سرخرو شدید. حالا بسوی پروردگار خود با این سرخرویی برگردید که ثابت ساختید در هر نوع شرایط آسان و سخت از رب خود راضی و مطمئن بودید؛ بر علاوه، این سرفرازی را هم بدست آوردید که پروردگارتان از شما راضی شد. همانگونه که در هیچ مرحله از رب خود گله‌مند نشدید، پروردگار شما نیز به همان ترتیب در هیچ مرحله‌ای شما را از معیار خود فروتر نیافت. شما از او راضی، او از شما راضی." (تدبر قرآن ۳۶۲/۹)

اصل الاصول

إِنَّ ٱللَّهَ يَأْمُرُ بِٱلْعَدْلِ وَٱلْإِحْسَٰنِ وَإِيتَآئِ ذِى ٱلْقُرْبَىٰ. وَيَنْهَىٰ عَنِ ٱلْفَحْشَآءِ وَٱلْمُنكَرِ وَٱلْبَغْىِ. يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ. (النحل ۱۶:۹۰)

"بی‌شک، خداوند (در آن) به عدل و احسان و دادن به قرابت‌مندان فرمان می‌دهد و از بی حیایی، بدی و سرکشی منع می‌کند. او به شما نصیحت می‌کند تا پند بپذیرید."

در آیات فوق، قرآن اصل بنیادین خود را در زمینهٔ اخلاقیات بیان کرده است. در آنها، اساسات فضایل اخلاقی‌ای که فطرت انسان می‌خواهد بدست آورد و رذایلی اخلاقی‌ای که می‌خواهد از آن اجتناب کند، بیان گردیده اند. این اصل خیر و شر، کاملاً فطری است، بنابراین، در دین خداوند هم همواره وجود داشته و مسلم بوده. احکام عشرهٔ تورات بر همین اصل بنا نهاده شده و قرآن هم در همه احکام اخلاقی خود، تفصیل این اصل را شرح داده است.

[۱۲] مسلم، شماره ۴۹۲۳.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

ما در اینجا اصل مذکور را توضیح می‌دهیم:

اول، عدل است. معنای آن این است که هر شخصی که حقِ واجب دیگری بر او عاید می‌گردد، بدون کم و کاست و به شکل بی‌طرفانه آن را ادا کند، چه اینکه صاحب حق ضعیف باشد یا قوی و چه اینکه او را خوش داشته باشد یا نداشته باشد. خداوند متعال فرموده است:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ كُونُوا۟ قَوَّٰمِينَ بِٱلْقِسْطِ شُهَدَآءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمْ أَوِ ٱلْوَٰلِدَيْنِ وَٱلْأَقْرَبِينَ ۚ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَٱللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا ۖ فَلَا تَتَّبِعُوا۟ ٱلْهَوَىٰٓ أَن تَعْدِلُوا۟ ۚ وَإِن تَلْوُۥٓا۟ أَوْ تُعْرِضُوا۟ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا. (النساء ۴:۱۳۵)

"ای اهل ایمان، عدالت برپا دارید، با ادای شهادت آن برای خداوند، هرچند علیه نفس خود شما یا پدر و مادر و اقارب باشد. توانگر باشد یا نادار، صرف خداوند نسبت به هر دو ذیحق‌تر است (که قانون او رعایت شود)، پس (با رها کردن هدایت خداوند)، از خواهشات پیروی مکن که در نتیجهٔ آن از حق دور شوی و (به خاطر داشته باش که) اگر سعی کنی (سخن حق و انصاف را) تحریف کنی یا (از آن) اعراض کنی، لازماً برای آن مجازات خواهی شد، چون هر آنچه انجام می‌دهید، خداوند از آن خوب آگاه است."

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ كُونُوا۟ قَوَّٰمِينَ لِلَّهِ شُهَدَآءَ بِٱلْقِسْطِ ۖ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَـَٔانُ قَوْمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعْدِلُوا۟ ۚ ٱعْدِلُوا۟ هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ ۖ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرٌۢ بِمَا تَعْمَلُونَ. (المائده ۵:۸)

"ای اهل ایمان، (تقاضای این عهد و میثاق است که) برای خداوند قیام کنید، با ادای شهادت به عدل، و دشمنی یک قوم هم شما را بر آن ندارد که از انصاف دور شوید. انصاف کنید، که به تقوا نزدیک‌تر است و از خداوند بترسید، بی‌گمان خداوند از آنچه می‌کنید آگاه است."

دوم، احسان است. احسان چیز بیشتر از عدل و حسن و کمال تمام اخلاقیات است. مراد از آن صرف این نیست که حق ادا شود، بلکه علاوه بر ادای حق، باید با دیگران رویهٔ دلسوزی و سخاوت را اختیار کنیم؛ کمی بیشتر از حقشان به آنها بدهیم و در خصوص حقوق خود بر کمتر از حق خود راضی شویم. در نتیجهٔ چنین رویه‌ایست که ارزش‌های چون محبت و مودت، ایثار و اخلاص، سپاسگزاری، اخلاق والا و خیرخواهی در جامعه رشد می‌کند و لطف و حلاوت در زندگی به وجود می‌آید.

سوم، انفاق بر خویشاوندان است. انفاق بر خویشاوندان، فرع بسیار مهم احسان است و یک شکل خاصِ آن را نشان می‌دهد. طبق این اصل، خویشاوندان صرف این حق را ندارند که با آنها رویهٔ عدل و احسان اختیار شود، بلکه حق دارند مردم در مال خود برای آنها سهمی قایل شوند، آنها را در هیچ حال گرسنه و بدون البسه نمانند، و تا جاییکه ممکن است سعی کنند نیازهای آنان را، بر علاوهٔ نیازهای اولاد خود، با سخاوتمندی رفع کنند.

در برابر سه اصل بالا، سه چیز است که از آن منع شده:

نخست، "فَحشَآء" است. مراد از آن زنا، لواطت و متعلقات آنهاست.

دوم، "مُنکَر" است. یعنی کارهایی که انسان معمولاً آن را بد می‌داند و همیش آن را بد گفته. بدی آنها چنان واضح است که برای اثباتش به هیچ استدلال نیازی نیست؛ منکرات در هر دستور خوب مذهب و فرهنگ بد دانسته می‌شوند. قرآن در یک جا با استفاده از واژهٔ "منکر" و در جای دیگر با استعمال واژهٔ "اثم" واضح ساخته که منظور از آن کارهایی است که در اثر آن حقوق دیگران تلف می‌شود.

سوم، "بَغیِ" است. یعنی انسان از قوت، قدرت و زور و نفوذ خود سوء استفاده کند، از حدود تجاوز نماید و سعی

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

کند حقوق دیگران را نقض کند، خواه حقوق مذکور متعلق به خداوند باشند یا مربوط به مخلوق.

خداوند در سورهٔ اعراف فرموده است:

قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ ٱلْفَوَٰحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَٱلْإِثْمَ وَٱلْبَغْيَ بِغَيْرِ ٱلْحَقِّ (الاعراف ۷:۳۳)

"بگو، پروردگار من صرف فواحش را حرام کرده است، خواه آشکارا باشد یا پنهان و حق تلفی و سرکشی بناحق را حرام کرده است."

فضایل و رذایل

لَّا تَجْعَلْ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوٓا۟ إِلَّآ إِيَّاهُ وَبِٱلْوَٰلِدَيْنِ إِحْسَٰنًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِندَكَ ٱلْكِبَرَ أَحَدُهُمَآ أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُل لَّهُمَآ أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُل لَّهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا وَٱخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ ٱلذُّلِّ مِنَ ٱلرَّحْمَةِ وَقُل رَّبِّ ٱرْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِى صَغِيرًا رَّبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِى نُفُوسِكُمْ إِن تَكُونُوا۟ صَٰلِحِينَ فَإِنَّهُۥ كَانَ لِلْأَوَّٰبِينَ غَفُورًا وَءَاتِ ذَا ٱلْقُرْبَىٰ حَقَّهُۥ وَٱلْمِسْكِينَ وَٱبْنَ ٱلسَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا إِنَّ ٱلْمُبَذِّرِينَ كَانُوٓا۟ إِخْوَٰنَ ٱلشَّيَٰطِينِ وَكَانَ ٱلشَّيْطَٰنُ لِرَبِّهِۦ كَفُورًا وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ٱبْتِغَآءَ رَحْمَةٍ مِّن رَّبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُل لَّهُمْ قَوْلًا مَّيْسُورًا وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ ٱلْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَن يَشَآءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُۥ كَانَ بِعِبَادِهِۦ خَبِيرًۢا بَصِيرًا وَلَا تَقْتُلُوٓا۟ أَوْلَٰدَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَٰقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْـًٔا كَبِيرًا

وَلَا تَقْرَبُوا۟ ٱلزِّنَىٰٓ إِنَّهُۥ كَانَ فَٰحِشَةً وَسَآءَ سَبِيلًا وَلَا تَقْتُلُوا۟ ٱلنَّفْسَ ٱلَّتِى حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلْحَقِّ وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِۦ سُلْطَٰنًا فَلَا يُسْرِف فِّى ٱلْقَتْلِ إِنَّهُۥ كَانَ مَنصُورًا وَلَا تَقْرَبُوا۟ مَالَ ٱلْيَتِيمِ إِلَّا بِٱلَّتِى هِىَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُۥ وَأَوْفُوا۟ بِٱلْعَهْدِ إِنَّ ٱلْعَهْدَ كَانَ مَسْـُٔولًا وَأَوْفُوا۟ ٱلْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا۟ بِٱلْقِسْطَاسِ ٱلْمُسْتَقِيمِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ إِنَّ ٱلسَّمْعَ وَٱلْبَصَرَ وَٱلْفُؤَادَ كُلُّ أُو۟لَٰٓئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْـُٔولًا وَلَا تَمْشِ فِى ٱلْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ ٱلْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ ٱلْجِبَالَ طُولًا كُلُّ ذَٰلِكَ كَانَ سَيِّئُهُۥ عِندَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا

ذَٰلِكَ مِمَّآ أَوْحَىٰٓ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ ٱلْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَتُلْقَىٰ فِى جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا. (بنی اسرائیل ۲۲:۱۷ – ۳۹)

"(بشنو)، هرگز کسی دیگری را با خداوند معبود قرار مده که (روز قیامت) ملامت‌زده و بی‌یار و مددگار خواهی ماند. پروردگار تو فیصله کرده است که صرف او را عبادت کنید و به مادر و پدر نیکی کنید. هر گاه یکی از آن دو یا هر دوی آنها نزد تو به پیری رسند، نه به آنها اف بگو و نه با عصبانیت به آنها پاسخ بده، با آنها با ادب سخن بگوی و بال عاجزی را با نرمی در مقابل آنان فرود آور و دعا کن که پروردگارا، بر آنان رحم کن، همانگونه که مرا در طفولیت (با رحمت و شفقت) پرورش داده بودند. (مردم)، خداوند هر آنچه را که در دل شماست خوب می‌داند. اگر صالح باشید، پس او برای توبه کنندگان آمرزنده است. به قرابت‌مند حق او را بده و به مسکین و مسافر نیز، و مال را بی‌جا مصرف مکن. چون مصرف کنندگان بی‌جای مال، برادران شیاطین هستند و شیطان نسبت به پروردگار خود بسیار ناسپاس است. و اگر در انتظار رحمت پروردگار خود که به آن امیدواری، لازم باشد از این (ضرورت‌مندان) اعراض شود، پس سخن نرمی به آنها بگو. نه دست‌های خود را به گردن ببند و نه آن را کاملاً آزاد رها کن که ملامت‌زده و درمانده شده بنشینی. بی‌شک، پروردگار تو برای هر کسی بخواهد رزق را گشاده و برای هر کسی بخواهد تنگ می‌دارد. بی‌گمان او از بنده‌گان خود آگاه است، آنها را می‌بیند. شما اولاد خود را از بیم تنگدستی قتل مکنید. ما به آنان هم رزق می‌دهیم و به شما هم. قتل آنان بی‌شک جرم بزرگ است."

آیات فوق، شرح و تفصیل اصل بنیادینی است که قبل از این ذکر شد و فضایل و رذایل اخلاق را کاملاً واضح

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

می‌سازند. اگر دقت کنید، معلوم می‌شود که سلسلهٔ بیان در آن با ممانعت از شرک آغاز و با تأکید بر ممانعت از آن خاتمه یافته است. این اسلوب در قرآن برای روشن ساختن اهمیت یک موضوع اختیار می‌شود. منظور در آیات فوق این است که عقیدهٔ توحید برای موضوعاتی که در بین آن ذکر گردیده گویا به مثابهٔ یک شهرِ پناه است که از وجود آن شهر قایم و مستحکم می‌باشد و اگر در آن رخنه‌ای پیدا شود تمام شهر در معرض خطر قرار می‌گیرد. شکی نیست که جایگاه توحید در حکمتی که در آیات فوق بیان گردیده همین است. توحید بزرگ‌ترین و بنیادی‌ترین تقاضای عدالتی‌ست که قرآن بدان حکم فرموده است. شرک بر همین اساس ظلم عظیم خوانده شده است.[۱۳] قرآن با صراحت بیان نموده که شرک نزد خداوند جرم غیر قابل عفو است و به عنوان جزای آن، مردم رانده و ملامت‌زده در جهنم افکنده خواهند شد. خداوند متعال فرموده است:

إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُ. وَمَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَقَدِ ٱفۡتَرَىٰٓ إِثۡمًا عَظِيمًا. (النساء ۴:۴۸)

"بی‌گمان خداوند این را که (دانسته و عمداً کسی) شریک او قرار داده شود، نمی‌بخشد. پایینتر از آن، البته هر گناهی را برای هر کسی بخواهد (طبق قانون خود) می‌بخشد و (البته تردیدی نیست) که هر کسی برای خداوند شریک قایل است، افترای گناه بزرگی را مرتکب شده است."

شرک چیست؟ اگر با الله متعال کسی اله قرار داده شود قرآن در اصطلاح خود آن را به "شرک" تعبیر می‌کند. مفهوم آن این است که کسی با ذات خداوند یکجا یا خداوند با ذات کسی یکجا تلقی شود یا نقشی به کسی در خلقت یا در تدبیر امور مخلوقات داده شود و بدین ترتیب او، در یک حدی، شریک خداوند ساخته شود.

مثال مورد اول، عقاید عیسویان و مشرکین عرب در مورد مسیح، بی بی مریم و فرشته‌هاست. عقیدهٔ وحدت الوجود صوفی‌ها هم از همین قبیل است.

مثال مورد دوم، عقیدهٔ برهما، وشنو، شیوا در هندوها و عقیدهٔ مربوط به شخصیت‌های چون غوث، قطب، ابدال، داتا، و غریب‌نواز در بین مسلمانان است. باور به ارواح‌های خبیثه، نجوم و کواکب و تصرفات شیاطین را نیز باید تحت این طبقه عقاید دانست.

خداوند متعال فرموده است:

قُلۡ: هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ. ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ. لَمۡ يَلِدۡ وَلَمۡ يُولَدۡ. وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدٌ.. (الاخلاص ۱:۱۱۲ – ۴)

"تو اعلام کن (ای پیامبر) حقیقت این است که الله یکتاست. الله ناصر همه است. او نه پدر است نه پسر و او هیچ همسری نیز ندارد."

إِنَّ رَبَّكُمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٖ. ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ. يُغۡشِي ٱلَّيۡلَ ٱلنَّهَارَ يَطۡلُبُهُۥ حَثِيثٗا. وَٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ وَٱلنُّجُومَ مُسَخَّرَٰتِۭ بِأَمۡرِهِۦٓ. أَلَا لَهُ ٱلۡخَلۡقُ وَٱلۡأَمۡرُ. تَبَارَكَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ. (الاعراف ۷:۵۴)

"(مردم)، بی‌گمان پرودرگار شما الله است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید، سپس بر عرش خود مستقر شد. شب را بر روز می‌پوشاند که شتابان از پی آن می‌آید. و آفتاب و مهتاب و ستاره‌گان را آفرید که در تعمیل حکم او مصروف هستند. آگاه باشید که آفرینش نیز از آن اوست و حکم نیز از آن اوست. بسیار با برکت است الله، مالک جهانیان."

حاملین چنین عقاید، بالعموم می‌پذیرند که خداوند به شرکای خود صلاحیت عطا کرده که هر وقت بخواهند

[۱۳] لقمان ۳۱: ۱۳.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

می‌توانند بر غیب اطلاع حاصل کنند و می‌توانند تصامیم الله متعال را با سفارش خود در دنیا و آخرت تبدیل کنند. قرآن هر دو موضوع را رد نموده:

در رابطه به موضوع اول فرموده است:

قُل لَّا يَعْلَمُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ٱلْغَيْبَ إِلَّا ٱللَّهُ ۚ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ. (النمل ۲۷:۶۵)

"(آنان برای عذاب عجله می‌کنند). به آنان بگو، (این سخنان غیب است و) جز الله، هرچه در آسمان‌ها و زمین است، این غیب را نمی‌داند و نه می‌داند که (بعد از مردن) چه زمانی برانگیخته خواهند شد."

راجع به موضوع دوم فرموده شده:

قُل لِّلَّهِ ٱلشَّفَٰعَةُ جَمِيعًا ۖ لَّهُۥ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ. (الزمر ۳۹:۴۴)

"بگو که شفاعت همه در اختیار خداوند است. پادشاهی آسمان‌ها و زمین از آن اوست. سپس به سوی او برگردانده می‌شوید."

این مردم اوهام خود را در قالب تصویرها و مجسمه‌ها نیز می‌ریزند. قرآن آن را نجاست اصنام و اوثان تلقی کرده و هدایت داده که از آن اجتناب شود: "فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ"[۱۴] (پس از نجاست بت‌ها دوری کنید و از سخن دروغ نیز که راجع به آنها بر خدا می‌بندید). رسول الله «ﷺ» بر همین اساس فرموده که پدید آورندگان چنین تصویرها و مجسمه‌ها در روز قیامت با شدیدترین عذاب دچار خواهند شد و از آنها مطالبه خواهد شد که حالا در تصویرهای موجوداتِ به زعم خود نافع و ضار را که آنها می‌ساختند، روح بندازند. روایت نبی کریم «ﷺ» است:

إن الذين يصنعون هذه الصور يعذبون يوم القيمة، يقال لهم: أحيوا ما خلقتم. (بخاری، شماره ۵۹۵۱)

"مردمی که همچون تصویرها را می‌سازند، در قیامت دچار عذاب خواهند شد؛ به آنها گفته خواهد شد که آنچه را ساخته اید، حالا زنده گردانید."[۱۵]

تعاویذ مبنی بر استمداد از اینگونه موجودات هم به همین شکل نجس هستند. رسول الله «ﷺ» فرموده که این نوع دم و تعویذ و نیز تعاویذی که بین شوهر و زن جدایی ایجاد می‌کند، شرک است.[۱۶]

قسم بر موجودی غیر از الله را هم نبی کریم «ﷺ» شرک قرار داده، چون وقتی انسان به نام کسی سوگند یاد می‌کند، او را در حقیقت بر یک واقعه شاهد قرار می‌دهد و به این شکل گویا او را همانند خداوند عالم الغیب تلقی می‌کند. پیامبر «ﷺ» می‌فرماید:

من حلف بغير الله فقد أشرك. (ابو داؤود، شماره ۳۲۵۱)

"هر کسی که به نام کسی بغیر از خداوند قسم یاد کند، مرتکب شرک شده."

در این ضمن، بعضی رفتارهای مشرکانه نیز باید مد نظر باشد:

الله متعال تمثیل شخصی را بیان نموده که در غرور دولت و ثروت، جمعیت و عصبیت و خدم و حشم خود مبتلا گردیده به این فکر افتاده است که هر آنچه را او بدست آورده در نتیجهٔ ظرفیت و قابلیت‌ها و ثمرهٔ علم و تدبیر اوست؛ او

---

[۱۴] الحج ۲۲: ۳۰.

[۱۵] همین تصویرهاست که رسول الله «ﷺ» منع فرموده اند. این ممانعت هیچ ربطی به تصاویر عادی ندارد.

[۱۶] ابو داؤود، شماره ۳۸۸۳.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

همواره آن را خواهد داشت. او فکر می‌کند که قیامت نمی‌آید و اگر هم آمد تمام این چیزها را، بلکه بسیار بیشتر از آنها را در آنجا هم بدست خواهد آورد. قرآن بیان می‌کند که وقتی باغ سبز و شاداب او یک روز تباه شد، پس حقیقت این چیزها بر او آشکار شد و او فریاد کشید که وای بدبختی من! چرا این چیزها را با پروردگار خود شریک قرار داده بودم:

وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِۦ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَىٰ مَآ أَنفَقَ فِيهَا وَهِىَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَٰلَيْتَنِى لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّىٓ أَحَدًا. (الکهف ۴۲:۱۸)

"(بنابراین، همین شد) و تمام میوه‌هایش را (عذاب) در بر گرفت. پس بر تمام آنچه بر باغ مصرف کرده بود، پیوسته دست‌هایش را به هم می‌مالید، در حالیکه داربست‌های آن فرو ریخته بود و می‌گفت: ای کاش، کسی را با پروردگار خود شریک قرار نداده بودم."

موضوع ریا نیز به همین شکل است. اگر کاری که باید صرف برای الله انجام داده شود، برای شخص دیگر صورت گیرد، بدین معناست که او جاگزین خداوند شده است. ارشاد نبی کریم «ﷺ» است که الله متعال فرموده است: من بیش از همه شریکان نسبت به شراکت بی‌نیازتر هستم، بنابراین، هر شخص کسی را در کاری با من شریک سازد، من از او جدا هستم، و او از کسی‌ست که شریک من قرار داده است.[۱۷]

حقیقت توهمات انسان هم چنین است. نبی کریم «ﷺ» مردم را در این خصوص متوجه ساخته است. به همین شکل، طبق اصل سد ذریعه، از برخی چیزهایی هم منع شده که اگرچه شرک نیست، اما می‌تواند باعث مبتلا شدن به آن شود.

ابن عباس روایت می‌کند که وقتی یک شب شهاب را دید، پیامبر «ﷺ» پرسید: در زمانهٔ جاهلیت راجع به آن چه می‌گفتید؟ مردم عرض کردند: ما فکر می‌کردیم وقتی یک شخص بزرگ بمیرد یا پیدا شود، شهاب دیده می‌شود. نبی کریم «ﷺ» فرمود که نخیر، دلیل آن پیدا شدن یا مردن شخصی نیست.[۱۸]

زید بن خالد می‌گوید که هنگام صلح حدیبیه، تصادفاً بارش شد. وقت نماز صبح پیامبر «ﷺ» مردم را مخاطب قرار دادند و فرمودند: آیا می‌دانید پروردگار شما چه گفت؟ مردم عرض کردند: خداوند و رسول خدا بهتر می‌دانند. نبی کریم «ﷺ» فرمود: خداوند فرموده است که امروز صبح برخی بنده‌های من مؤمن از خواب برخاستند و برخی کافر. آنکه گفت باران به فضل و رحمت خداوند بارید، بر من مؤمن شد و بر ستاره‌گان منکر و آنکه گفت باران از فلان محل از آسمان بر ما بارید، بر من منکر و بر ستاره‌ها مؤمن شد.[۱۹]

ابن عمر می‌گوید که رسول الله «ﷺ» فرمود: کسوف و خسوف به دلیل مردن یا تولد شخصی واقع نمی‌شود؛ آنها دو نشانی از نشانی‌های خداوند هستند، بنابراین، هنگامی که آنها را دیدید، نماز بخوانید.[۲۰]

یکی از ازواج پیامبر «ﷺ» بیان می‌کند که نبی کریم «ﷺ» فرمود: هر کسی بمنظور دریافت معلومات یک چیز مربوط به خود نزد اعراف[۲۱] برود و او را راستگو پندارد، چهل روز نماز او قبول نخواهد شد.[۲۲]

---

[۱۷] مسلم، شماره ۷۴۷۵.

[۱۸] مسلم، شماره ۵۸۱۹.

[۱۹] بخاری، شماره ۸۴۶. مسلم، شماره ۲۳۱.

[۲۰] بخاری، شماره ۱۰۴۲. مسلم، شماره ۲۱۲۱.

[۲۱] اعراف، اشخاصی بودند که دعوای دستیابی به معلومات در بارهٔ سرقت می‌کردند.

[۲۲] مسلم، شماره ۵۸۲۱. احمد، شماره ۱۶۲۰۲.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

روایت حضرت عایشه «رض» است که وقتی مردم راجع به کاهنان پرسیدند، پیامبر «ﷺ» فرمود: آنها هیچ چیز نیستند. مردم عرض کردند: یا رسول الله، اما برخی سخنان آنها به واقعیت تبدیل می‌شوند. فرمود: شیطان نکته‌ای چند می‌شنود و همانند مرغ قد قد کرده آن را در گوش دوستان خود می‌خواند. سپس، کاهنان صد دروغ را با آن یکجا کرده به مردم می‌گویند.[۲۳]

ابو هریره روایت می‌کند که رسول الله «ﷺ» فرمود: نه انتقال فزیکی است، نه نگون بختی، نه در شکم مار گرسنگی وجود دارد و نه هم از جمجمهٔ شخص مرده پرنده‌ای بیرون می‌شود.[۲۴]

روایت جابر «رض» است که پیامبر بر علاوهٔ آن فرمود که غول بیابانی هم حقیقت ندارد.[۲۵]

حضرت عمر «رض» بیان می‌کند که پیامبر «ﷺ» را شنیدم که فرمود: در شأن من مبالغه‌ای نکنید که نصارا در شان حضرت مسیح «علیه السلام» کردند. من فقط بندهٔ خداوند هستم؛ بنابراین، مرا صرف بندهٔ خدا و رسول او خطاب کنید.[۲۶]

ابن عباس رویات می‌کند که شخصی در مجلس رسول الله «ﷺ» حاضر شد و حین صحبت پیامبر گفت: هر آنچه خدا بخواهد و شما بخواهید. پیامبر «ﷺ» فوراً او را تصحیح کرد و فرمود: آیا مرا با خدا شریک قرار داده‌ای؟ نخیر، بلکه بگو که آنچه صرف خداوند بخواهد.[۲۷]

بر علاوهٔ موارد فوق، جزئیات احکامی که در آیات زیر بحث بیان گردیده، درج ذیل است:

عبادت الله

حکم اول این است که در صورتیکه الهی بجز الله وجود ندارد، پس باید صرف او را عبادت کرد. قبل از این راجع به عبادت در همین کتاب تحت عنوان "دین حق" توضیح دادیم که ماهیت آن خضوع و تذلل است که نخست در شکل پرستش ظاهر می‌گردد. با اذعان به وجود عملی انسان، همین پرستش شامل اطاعت نیز می‌گردد. مظاهر حالت اول تسبیح و تحمید، دعا و مناجات، رکوع و سجود، نذر، نیاز، قربانی و اعتکاف است. در حالت دوم، انسان برای یک هستی قایل به اختیارات خداوندی می‌شود و در مقابل حکم او به عنوان شارع و حاکم مستقل بالذات، سر تسلیم خم می‌کند. فیصلهٔ الله، پروردگار عالم است که انجام هیچ یکی از کارهای مذکور برای هیچ کسی جز او جواز ندارد. الله متعال این فیصلهٔ خود را در الفاظ "وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ" صادر نموده. لهذا، اگر شخصی تسبیح و تحمید کسی را می‌کند، یا مناجات و دعا را به او مختص می‌کند، یا برای او رکوع و سجود بجا می‌آورد، یا در حضور او نذر، نیاز یا قربانی پیش می‌کند، یا برای او اعتکاف می‌کند، یا برای او اختیارات خدایی قایل شده از او اطاعت می‌کند، معنای آن این است که از قبول کردن فیصلهٔ خداوند ابا ورزیده است. خداوند متعال، اشتباه کسانی را که از جملهٔ مخاطبین قرآن مرتکب این جرم می‌شدند، با همین صراحت واضح فرموده است.

با خطاب به کسانی که برای آفتاب و مهتاب سجده می‌کردند، فرموده است:

---

[۲۳] بخاری، شماره ۷۵۶۱. مسلم، شماره ۵۸۱۷.

[۲۴] بخاری، شماره ۵۷۵۷. مسلم، شماره ۵۷۸۸. این، اوهام عرب‌های زمان جاهلیت بود که مردم در آن زمان به آن مبتلا بودند.

[۲۵] مسلم، شماره ۵۷۹۵.

[۲۶] بخاری، شماره ۳۴۴۵.

[۲۷] احمد، شماره ۱۹۶۵.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ. (حم السجده ۴۱:۳۷)

"نه به آفتاب سجده کنید و نه به مهتاب، بلکه به خداوندی سجده کنید که آنان را آفریده است، اگر واقعاً همانا او را می‌پرستید."

با مخاطب قرار دادن اشخاصی که برای نیاکان خود مناجات می‌کردند، فرموده است:

وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ. أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ. (النحل ۱۶:۲۰ - ۲۱)

"آنانی را که بر علاوهٔ خداوند می‌پرستند، هیچ چیزی را نمی‌آفرینند، بلکه خود آفریده شده اند. مرده اند نه زنده و نمی‌دانند چه زمانی برانگیخته خواهند شد."

به اشخاصی که برای پیشواهای مذهبی اختیارات خدایی قایل هستند و از آنها اطاعت می‌کنند و استعانت می‌خواهند، یادآوری نموده:

اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ. (التوبه ۹:۳۱)

"بجای خداوند، آنها فقها و راهبان خود را رب خود قرار داده اند و مسیح ابن مریم را نیز. در حالیکه به آنها حکم داده شده بود صرف یک معبود را پرستش کنند، بجز او هیچ الهی وجود ندارد، او پاک است از آنچه آنان شریک او قرار می‌دهند."

کسانی را که محصولات و مواشی پیدا شده توسط خداوند را برای نذر و قربانی در حضور موجودات فوق الذکر مختص می‌سازند، متنبه نموده:

وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَٰذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَهَٰذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَىٰ شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ. (الانعام ۶:۱۳۶)

"(ظلم آنان به حدی رسیده است که) برای خداوند از آنچه از زراعت و مواشی پیدا کرده است سهمی برای او تعیین کردند و به زعم خود گفتند که این از خداوند است و این برای شریکان مقرر شدهٔ ماست. سپس آنچه برای شریکان مقرر شدهٔ آنها خاص شده، به خداوند نمی‌رسد و آنچه از خداوند است به شریکان آنها می‌رسد.[۲۸] چه حکمی بدی که این مردم می‌کنند."

تحلیل و تحریم به این شکل را قرآن مطلقاً باطل خواند و بطور واضح بیان کرد که ممانعتی را که اهل عرب برای حیونات به نام‌های بحیره، سائبه، وصیله و حام قایل بودند، هیچ حقیقت ندارد.

"بحیرة" به شتر ماده‌ای گفته می‌شد که پنج شتر از آن متولد می‌شد و آخرین آنها نر می‌بود؛ گوش آن را می‌دریدند می‌کردند و آزاد می‌ساختند.

"سائبة" شتر ماده‌ای بود که بعد از برآورده شدن یک نذر، آزاد ساخته می‌شد.

"وصیلة"، برخی مردم نذر می‌بستند که اگر بز اولاد نر به دنیا آورَد، آن را در حضور بت‌ها تقدیم خواهند کرد و اگر اولاد ماده به دنیا آورد آن را خود نگه خواهند کرد. اگر بز هم اولاد نر و هم ماده را همزمان به دنیا می‌آورد، به آن

[۲۸] این آیت، حماقت در حماقتی را ذکر می‌کند که اگر بزی که سهم بت‌هاست بمیرد، باید لازماً از حصهٔ خداوند جبران شود، اما اگر چنین آفتی بر سهمی بیاید که برای خداوند خاص شده است، تلافی آن از سهم بت‌ها صورت نمی‌گیرد.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

"وصیلهٔ" می‌گفتند و این نوع اولاد نر را نذر بت‌ها نمی‌کردند.

"حام" به گاو نری گفته می‌شد که از صلب آن چندین نسل پیدا می‌شد. اهل عرب آن را هم آزاد می‌ساختند.

در سورهٔ المائده آمده است:

مَا جَعَلَ ٱللَّهُ مِن بَحِيرَةٍ وَلَا سَآئِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ. وَلَٰكِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلْكَذِبَ وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ. (المائده ۵:۱۰۳)

"خداوند نه بحیره‌ای قرار داده است، نه سائبه‌ای، نه وصیله‌ای، نه حام، مگر این منکرین بر خداوند دروغ می‌بندند و اکثر آنان از عقل کار نمی‌گیرند."

بنابر حکم "أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ" در مورد عبادت الله متعال است که بر اساس آن نبی کریم «ﷺ» از اینکه از قبرها سجده‌گاه ساخت شود منع کرد و فرمود که خداوند یهود و نصارات را لعنت کند، آنها از قبرهای پیامبران خود مساجد ساختند.[۲۹]

این آخرین نصیحت نبی کریم «ﷺ» قبل از رحلت ایشان بود؛ می‌توان اهمیت این موضوع را از آن درک کرد.

حسن سلوک با والدین

حکم دوم این است که با والدین راه سلوک نیک در پیش گرفته شود. در همهٔ صحائف الهامی بدان حکم داده شده است. قرآن مجید در اینجا و، بر علاوهٔ آن، در آیت ۸ سورهٔ عنکبوت (۲۹)، آیات ۵ – ۱۴ سورهٔ لقمان (۳۱) و آیت ۱۵ سورهٔ احقاف (۴۶) به آن تلقین کرده. تردیدی نیست که حقوق والدین بر حقوق همه انسان‌های دیگر اولویت دارد. بنابراین، بعد از عبادت خداوند، بر ادا کردن حقوق والدین حکم شده است. دلیل آن این است که والدین انسان وسیلهٔ به وجود آمدن و پرورش او می‌شوند. به نحویکه این حکم در سوره‌های لقمان و احقاف بیان گردیده، معلوم می‌شود که حق مادر بیشتر است. نصیحت خداوند راجع به هر دو، مادر و پدر، این است که انسان باید بعد از پروردگار خود بیش از همه شکرگزار آنها باشد. شکرگزاری آنان محض به زبان ادا نمی‌شود. شکرگزاری شامل چند مطالبهٔ ضروری است که در قرآن بیان گردیده است:

وَوَصَّيْنَا ٱلْإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيْهِ. حَمَلَتْهُ أُمُّهُۥ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ. وَفِصَٰلُهُۥ فِى عَامَيْنِ أَنِ ٱشْكُرْ لِى وَلِوَٰلِدَيْكَ. إِلَىَّ ٱلْمَصِيرُ. (لقمان ۳۱:۱۴)

"(تردیدی نیست که) ما به انسان راجع به والدین او هم نصیحت کردیم. مادر او با تحمل مشقت بر مشقت او را در شکم داشت و (بعد از تولدش) در دو سال او را از شیر بازگرفت. (ما به او نصیحت کردیم) که شکرگزار من و والدین خود باش، (و بدان که سرانجام) بازگشت به سوی من است."

در پرورش اولاد، شفقت پدر هم چندان کم نیست، لیکن در مشقتی که مادر در مراحل مختلف حمل، ولادت و رضاعت متحمل می‌شود، یقیناً که هیچ کس نمی‌تواند با او برابری کند. پیامبر «ﷺ» بر همین اساس حق مادر را سه برابر حق پدر قرار داده.[۳۰] به رغم این تفاوت، نصیحت خداوند راجع به هر دو، مادر و پدر، این است که انسان باید بعد از پروردگار خود بیش از همه شکرگزار آنها باشد. شکرگزاری آنان، محض به زبان ادا نمی‌شود. شکرگزاری شامل چند مطالبهٔ ضروری‌ست که قرآن در آیات سورهٔ بنی اسرائیل بیان نموده.

---

[۲۹] بخاری، شماره ۴۳۶. مسلم، شماره ۱۱۸۴، ۲۲۵۱.

[۳۰] بخاری، شماره ۵۹۷۱. مسلم، شماره ۶۵۰۱.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

مطالبهٔ اول این است که انسان با والدین خود بنحوی رفتار کند که در ظاهر و باطن احترام آنها را بجا آورد، هیچ نوع بیزاری را نسبت به آنها به دل راه ندهد، هیچ واژهٔ منافی ادب را در مقابل آنها به زبان نیاورد، بلکه رویهٔ نرم، پر از محبت، شرافت و سعادت‌مندی را اختیار کند، سخن آنها را قبول کند و در ناتوانی پیری، همواره به آنها دلداری و تسلی دهد.

استاد امام امین احسن اصلاحی دلیلی این را که قرآن بطور خاص به پیری اشاره کرده، چنین توضیح می‌دهد:

"...در این زمان است که مردم قربانی‌ها و جان فشانی‌هایی را فراموش می‌کنند که مادر و پدر در جریان طفولیت در حق اولاد می‌کنند. فرزندان احساس می‌کنند که مادر و پدر بار دوش آنها شده اند. اما، اولاد سعادت‌مند کسانی اند که به خاطر داشته باشند همانگونه که من در آغوش والدین به عنوان یک مضغهٔ گوشت انداخته شده بودم، حالا به همان صورت والدین من به عنوان یک چارچوب استخوان‌ها به من تسلیم داده شده اند و مسؤولیت من است که در پاداش احسانات آنها با آنها احسان کنم. اما هر شخص این نکته را به یاد نمی‌داشته باشد. آیات متذکره همین موضوع را خاطر نشان می‌سازد، و الی حقیقت این است که والدین در هر وقت مستحق محبت، تعظیم و احسان هستند." (تدبر قرآن ۴۹۶/۴)

مطالبهٔ دوم این است که همیشه باید در برابر والدین، رویهٔ اطاعت و فرمانبرداری اختیار شود. این اطاعت و فرمانبرداری باید با احساس مهر و محبت، رحمت و شفقت صورت گیرد. قرآن برای آن تعبیر "وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ" را بکار برده است. این جمله تلمیحاً می‌رساند که به شکلی که والدین اولاد خود را همانند پرنده‌ها در آغوش خود پنهان می‌کنند، برای اولاد هم لازم است در پیری آنها را در آغوش محبت و اطاعت خود بگیرند؛ چون اگر امکان دارد حق شفقت والدین تا اندازه‌ای ادا شود، با همین احساس ممکن است ادا شود. ادا کردن حق آنها بدون این احساس برای هیچ انسانی ممکن نیست.

مطالبهٔ سوم این است که بر علاوهٔ موارد مزبور، برای آنها همیشه دعا شود که پروردگارا به نحویکه آنها ما را در طفولیت با شفقت و محبت پرورش دادند، به همان صورت تو رحمت خود را در ایام پیری بر آنها نازل فرما. این دعا حق والدین است؛ افزون بر آن، به انسان یادآوری می‌کند که حقوقی را که نسبت به والدین بر اولاد عاید می‌شود، باید ادا کند. این دعا، همچنان محرک احساس محبتی‌ست که الله متعال در مورد حسن سلوک با والدین از انسان مطالبه نموده است. بر علاوه، حدود حسن سلوک هم در سورهٔ لقمان بیان گردیده. اما چون آنها موضوع شریعت اند، ما آن را بعداً تحت عنوان "قانون جامعه" توضیح می‌دهیم.

برخی احادیث نبی کریم «ﷺ» در این زمینه درج ذیل است:

ابن مسعود روایت می‌کند که از پیامبر خدا «ﷺ» پرسیدم: کدام عمل نزد خداوند از همه پسندیده تر است؟ نبی کریم «ﷺ» فرمود: نماز خواندن بر موقع. پرسیدم: بعد از آن؟ گفت: رویهٔ نیک با والدین.[۳۱]

از ابو هریره روایت است که رسول الله «ﷺ» فرمود: برای او ذلت است، برای او ذلت است، برای او ذلت است. مردم پرسیدند: برای چه کسی یا رسول خدا؟ فرمود: کسی که مادر و پدر او یا یکی از آنها نزد او به پیری رسد و او با وجود آن نتواند وارد جنت شود.[۳۲]

عبدالله بن عمرو روایت می‌کند که یک شخص از رسول الله «ﷺ» اجازت خواست در جهاد اشتراک کند. پیامبر «ﷺ»

---

[۳۱] بخاری، شماره ۵۲۷. مسلم، شماره ۲۵۲.

[۳۲] مسلم، شماره ۶۵۱۰.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

پرسید: والدین تو زنده اند؟ عرض کرد: بلی. فرمود: پس در خدمت آنها باش، همین جهاد است.[۳۳]

ابو سعید خدری می‌گوید که یک شخص از مردم یمن غرض جهاد هجرت کرده در خدمت نبی کریم «ﷺ» حاضر شد. پیامبر «ﷺ» پرسید: آیا اقاربی در یمن داری؟ گفت: مادر و پدر من هستند. فرمود: آیا آنها اجازت داده اند؟ عرض کرد: نخیر. فرمود: برو و از آنها اجازت بگیر، اگر اجازت دادند، جهاد کن و الی به آنها خدمت کن.[۳۴]

معاویه از پدر خود جاهمه روایت می‌کند که او در خدمت نبی کریم «ﷺ» حاضر شد و عرض کرد: یا رسول الله، می‌خواهم به جهاد بروم و برای مشوره نزد شما آمده ام. پیامبر «ﷺ» پرسید: ایا مادر تو زنده‌ست؟ عرض کرد: بلی. فرمود: پس در خدمت او باشد چون جنت زیر پاهای اوست.[۳۵]

روایت عبدالله بن عمرو است که رسول الله «ﷺ» فرمود: خوشحالی پروردگار در خوشحالی پدر و نارضایتی او در نارضایتی پدر است.[۳۶]

ابو الدرداء می‌گوید که پیامبر «ﷺ» را شنیدم که فرمود: بهترین دروازۀ جنت پدر است، بنابراین، اگر خواستید، آن را ضایع کنید و اگر خواستید، از آن محفاظت کنید.[۳۷]

عمرو بن شعیب از مادر خود و او از پدر کلان خود روایت می‌کند که یک شخص در خدمت پیامر «ﷺ» حاضر شد و عرض کرد: من یک اندازه مال و دولت دارم و اولاد هم دارم اما پدر من به آن مال ضرورت دارد: پیامبر «ﷺ» فرمود: تو و مال تو از پدرت است.[۳۸]

بر علاوۀ والدین، رویۀ انسان در سایر روابطی م که در دنیا پیدا می‌شود، هم باید درجه به درجه به همین شکل باشند. قرآن این نکته را در جای دیگری با صراحت تمام بیان کرده. خداوند متعال فرموده است:

وَٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡـٔٗاۖ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنٗا وَبِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱلۡجَارِ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡجَارِ ٱلۡجُنُبِ وَٱلصَّاحِبِ بِٱلۡجَنۢبِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ مُخۡتَالٗا فَخُورًا. (النساء ۴:۳۶)

"و شما همه خداوند را بندگی کنید و هیچ کسی را با او شریک قرار ندهید، با والدین حسن سلوک داشته باشید و با خویشاوندان، یتیمان، مساکین و همسایه‌های خویشاوند و همسایه‌های بیگانه نیز حسن سلوک داشته باشید. به همین شکل با مسافرین و کنیزان و غلامانی که مالک آنها هستید. بی‌گمان خداوند کسانی را دوست ندارد که تکبر می‌کنند و فخر فروشند."

اعزه و اقربا

در آیت می‌توان دید که در روابط مذکور، بعد از والدین، حق اعزه و اقرباست. اعزه و اقربا کسانی اند که حسن سلوک با آنها به صلۀ رحمی تعبیر گردیده است. دلیل تعلق بین انسان‌ها می‌تواند هم‌عمری باشد یا هم‌درسی، همسایگی، همنشینی، هم‌پیشگی و هموطنی، لیکن مهمترین رابطه، رابطه‌ای‌ست که از اشتراک رحِم مادر پیدا

[۳۳] بخاری، شماره ۳۰۰۴.
[۳۴] ابو داؤود، شماره ۲۵۳۰.
[۳۵] نسائی، شماره ۳۱۰۶.
[۳۶] ترمذی، شماره ۱۸۹۹.
[۳۷] ترمذی، شماره ۱۹۰۰.
[۳۸] ابو داؤود، شماره ۳۵۳۰.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

می‌شود. صلهٔ رحم، گرهی است که خالق فطرت خود منعقد ساخته و از بین بردن آن برای هیچ انسانی هرگز زیبا نیست؛ ازین‌رو، حفاظت از و ادای حقوق ناشی از آن هم نسبت به دیگر حقوق اولویت دارد:

وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ ٱلَّذِى تَسَآءَلُونَ بِهِۦ وَٱلْأَرْحَامَ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا. (النساء ۴:۱)

"از خداوندی بترسید که با واسطه قرار دادن او از همدیگر کمک می‌خواهید و بترسید از بریدن روابط. بی‌شک، خداوند بر شما نگهبان است."

اهمیت این روابط از احادیث رسول الله «ﷺ» هم واضح می‌گردد:

روایت ابو هریره است که نبی کریم «ﷺ» فرمود: رحم از رحمن گرفته شده، لهذا خداوند با خطاب به آن گفته است که هر کسی تو را وصل کرد، او را من با خود وصل می‌کنم و هر کسی تو را برید، او را من هم از خود جدا ساختم.[۳۹]

ابو هریره همچنان روایت می‌کند که پیامبر «ﷺ» روش ظریف‌تر حسن تعبیر را در یک موقع دیگر اختیار کرد و فرمود: وقتی الله متعال روند تخلیق مخلوقات را تمام کرد، رحم در بارگاه الهی ایستاده شد و عرض کرد: این (رحم) جای شخصی‌ست که از قطع رحمی به تو پناه می‌برد. الله فرمود: بی‌شک، آیا تو خوش نیستی که هر کسی که تو را وصل کرد، من او را با خود وصل کنم و هر کسی تو را قطع کند، او را من هم از خود جدا کنم.[۴۰]

ابو ایوب انصاری می‌گوید که یک شخص در خدمت پیامبر حاضر شد و عرض کرد: یا رسول الله، مرا بر چیزی آگاه سازید که به جنتم ببرد. پیامبر «ﷺ» فرمود: بندگی خداوند کن، کسی را شریک او قرار نده، نماز را قایم کن، زکات بپرداز و حقوق قرابت‌مندان را ادا کن.[۴۱]

جبیر بن مطعم بیان می‌کند که پیامبر «ﷺ» فرمود: هر شخصی که قطع رحمی کند به جنت داخل شده نمی‌تواند.[۴۲]

انس «رض» روایت می‌کند که پیامبر «ﷺ» را شنیدم که فرمود: هر کسی می‌خواهد در رزق او وسعت و در روزی او برکت آید، باید صلهٔ رحمی داشته باشد.[۴۳]

کمال آن را نبی کریم «ﷺ» چنین بیان می‌کند که حتی با کسانی هم باید صلحهٔ رحمی شود که با شما صلهٔ رحمی نمی‌کنند.[۴۴]

یتاما و مساکین

بعد از اعزه و اقربا، یتیمان و مساکین در این حکم شامل گردیده اند. از این معلوم می‌شودکه آنها نیز در زمرهٔ قرابت‌مندان قرار دارند، بنابراین هر مسلمان باید به آنها با همین نظر نگاه کند و با همین احساس به آنها خدمت کند و از آنها سرپرستی کند. قرآن در یک مقام بیان کرده که اولین قدم در رسیدن به هدف نیکی و خیری که در دنیا

---

[۳۹] بخاری، شماره ۵۹۸۸.

[۴۰] بخاری، شماره ۵۹۸۷. مسلم، شماره ۶۵۱۸.

[۴۱] بخاری، شماره ۵۹۸۳. مسلم، شماره ۱۰۴.

[۴۲] بخاری، شماره ۵۹۸۴. مسلم، شماره ۶۵۲۰ – ۶۵۲۱.

[۴۳] بخاری، شماره ۵۹۸۶. مسلم، شماره ۶۵۲۳.

[۴۴] بخاری، شماره ۵۹۹۱.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

برای انسان تعیین گردیده، این است که غلام‌ها آزاد و نیازهای یتیمان و مساکین برآورده شوند. خداوند می‌فرماید:

فَلَا ٱقْتَحَمَ ٱلْعَقَبَةَ. وَمَآ أَدْرَىٰكَ مَا ٱلْعَقَبَةُ؟ فَكُّ رَقَبَةٍ أَوْ إِطْعَٰمٌ فِى يَوْمٍ ذِى مَسْغَبَةٍ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ. (البلد ۹۰:۱۱ – ۱۶)

"اما او به آن گردنهٔ سخت وارد نشد. و تو چی دانی که آن گردنهٔ سخت چیست؟ همین که گردن کسی رها شود یا در روز گرسنگی به یتیم خویشاوند یا مسکین خاک‌آلودی غذا داده شود."

اسلوبی که در سورهٔ فجر برای بیان این مطلب اختیار شده نشان می‌دهد که مقصود صرف این نیست که با یتیمان و مساکین تا یک حدی کمک شود، بلکه مقصد اصلی این است که آنها دارای جایگاه عزت و احترام در اجتماع باشند:

كَلَّا بَل لَّا تُكْرِمُونَ ٱلْيَتِيمَ وَلَا تَحَٰٓضُّونَ عَلَىٰ طَعَامِ ٱلْمِسْكِينِ. (۸۹:۱۷ – ۱۸)

"هرگز نه، بلکه حال شما این است که قدر یتیم را نمی‌دارید و یکدیگر را به غذا دادن به مسکینان ترغیب نمی‌کنید."

پیامبر «ﷺ» اجر آن را چنین بیان فرموده که من و کفالت کننده‌گان یتیمان به شکلی در جنت با همدیگر نزدیک خواهیم بود که دو انگشت با هم نزدیک هستند.[۴۵]

همسایه، مسافر و غلام

بعد از آن، همسایه، مسافر و غلام ذکر گردیده و هدایت داده شده که با آنها هم به همین ترتیب حسن سلوک صورت گیرد. با وجود تبدیلی در تمدن، مسافرین حالا نیز به یک شکلی ضرورت‌مند می‌شوند، اما غلامی در عصر حاضر خاتمه یافته است. جزئیات تدابیری را که اسلام برای از بین بردن آن گرفت، ما در این کتاب تحت عنوان "قانون جامعه" بیان نموده ایم. البته موضع قرآن در رابطه به همسایه، موضع کاملاً منحصر به فرد در تاریخ اخلاق و مذهب است. مردم معمولاً فکر می‌کنند که همسایه کسی‌ست که خانهٔ او متصل به خانهٔ شخص باشد یا به آن نزدیک باشد، اما طبق قرآن، همسایه بر سه نوع است:

یکی، شخصی که بر علاوهٔ همسایگی، قرابت‌مند هم است. این نوع همسایه به "الْجَارِ ذِي الْقُرْبَ" تعبیر گردیده و قبل از سایر همسایه‌ها ذکر شده است. منظور این است که در مقایسه با سایر همسایه‌ها، چنین همسایه‌ای بیشتر مستحق حسن سلوک است.

دوم، شخصی که همسایه است اما قرابت‌مند نیست. قرآن او را به "الْجَارِ الْجُنُبِ" تعبیر نموده، یعنی همسایهٔ بی‌گانه. این بی‌گانگی می‌تواند از لحاظ رابطه و قرابت باشد و ممکن است به دلیل متفاوت بودن دین و مذهب او. بعد از همسایهٔ قرابت‌مند، این نوع همسایه اولویت دارد.

سوم، شخصی‌ست که حین سفر و حضر هم‌نشین کسی می‌شود. قرآن از تعبیر "الصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ" برای او کار گرفته و همانند سایر همسایه‌ها، به حسن سلوک با او هم هدایت فرموده است.

روایات نبی کریم «ﷺ» در این باب قرار ذیل اند:

ابو شریح روایت می‌کند که نبی کریم «ﷺ» فرمود: سوگند به خدا او مؤمن نیست، سوگند به خدا او مؤمن

[۴۵] بخاری، شماره ۶۰۰۵ مسلم، شماره ۷۴۶۹.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

نیست. مردم پرسیدند: چه کسی یا رسول الله؟ فرمود: کسی که همسایه‌اش از شر او محفوظ نیست.[۴۶]

ابو شریح بیان می‌کند که پیامبر «ﷺ» فرمود: هر شخصی که بر خداوند و روز قیامت ایمان دارد باید همسایهٔ خود را احترام کند.[۴۷]

حضرت عایشه «رض» روایت می‌کند که نبی کریم «ﷺ» فرمود: جبرئیل به اندازه‌ای روی ادای حقوق همسایه تأکید کرد که فکر کردم به زودی او را در میراث مستحق قرار خواهد داد.[۴۸]

ابو ذر غفاری بیان می‌کند که پیامبر «ﷺ» او را نصیحت کرد: ابو ذر، زمانیکه شوربا پختی، در آن آب بیشتر بریز و برای همسایه‌های خود بفرست.[۴۹]

ابو هریره می‌گوید که زن‌ها را نیز به همین نصیحت کرد و فرمود: زنان مسلمان، هیچ یکی از شما تحفه‌ای را برای همسایهٔ خود حقیر نپندارد، اگرچه آن سم یک بز هم باشد.[۵۰]

انفاق در راه الله

حکم سوم، انفاق در راه الله است. منظور این است که بنحویکه انسان نعمت‌های اعطا شده توسط الله متعال را بر خود مصرف می‌کند، باید بعد از رفع نیازهای شخصی و نیازهای مربوط به کار و بار خود، بر دیگر انسان‌ها هم خرج کند. از قرآن معلوم می‌شود که برای زندگی کردن به عنوان بندهٔ خداوند در دنیا دو چیز لازم است: یکی اینکه، رابطهٔ انسان با خالق به شکل درست و صحیح قایم شود. دوم اینکه رابطهٔ او با مخلوق بشکل درست برقرار شود. مورد اول با نماز بدست می‌آید که اولین مظهر محبت با الله متعال است و مورد دوم با انفاق بدست می‌آید که اولین مظهر محبت با مخلوق اوست. سپس پاداش انفاق بر مخلوق هم محبت خداوند است چون انسان هر آنچه را که خرج می‌کند، در حقیقت در آسمان ذخیره می‌کند و به گفتهٔ حضرت مسیح «علیه السلام»، دل انسان هم در نتیجهٔ آن با همانجا وابسته می‌ماند.[۵۱] قرآن با اسالیب بسیار مؤثر در مواقع مختلف بدان ترغیب داده. در سورهٔ المنافقون فرموده است:

وَأَنفِقُوا مِن مَّا رَزَقْنَٰكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِىَ أَحَدَكُمُ ٱلْمَوْتُ. فَيَقُولَ: رَبِّ. لَوْلَآ أَخَّرْتَنِىٓ إِلَىٰٓ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُن مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ. (المنافقون ۶۳:۱۰)

"و از آنچه به شما عطا کرده ایم، (در راه خداوند) مصرف کنید، قبل از اینکه مرگ یکی از شما فرا رسد، پس او (با حسرت) بگوید که پروردگارا، چرا برایم یک اندازه مهلت بیشتری ندادی تا در راه تو انفاق می‌کردم و اگر چنین می‌کردم، حالا از جملهٔ صالحان می‌بودم."

انفاق، حق اعزه و اقربا و یتیمان و مساکین است که ادا کردن آن ضروری‌ست. در آیات زیر بحث قرآن، همین تعبیر برای آن اختیار شده. از آن معلوم می‌شود که کوتاهی در این زمینه ممکن است آدم را نزد خداوند مجرمِ غصب حقوق قرار دهد. قرآن در یک مقام دیگر واضح ساخته که اگر کسی در خصوص این حقوق بی‌پروا بوده، به اندوختن مال و دولت بپردازد، این کار او "کنز" است و جزای آن آتش جهنم است که هر بندهٔ مؤمن باید پناه خداوند خود را

---

[۴۶] بخاری، شماره ۶۰۱۶.

[۴۷] بخاری، شماره ۶۰۱۹.

[۴۸] بخاری، شماره ۶۰۱۴. مسلم، شماره ۶۶۸۵.

[۴۹] مسلم، شماره ۶۶۸۸.

[۵۰] بخاری، شماره ۶۰۱۷.

[۵۱] متی ۶: ۱۹ – ۲۱.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

از آن بخواهد:

وَٱلَّذِينَ يَكْنِزُونَ ٱلذَّهَبَ وَٱلْفِضَّةَ وَلَا يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ. يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ. هَٰذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَكْنِزُونَ. (التوبه ۹:۳۴ – ۳۵)

"پس به مردمی که طلا و نقره می‌اندوزند و آن را در راه خداوند مصرف نمی‌کنند، مژدهٔ عذاب دردناک بده. روزی که این طلا و نقرهٔ آنان در آتش دوزخ گرم شود، سپس پیشانی‌ها و پهلوها و پشت‌های‌شان با آن داغ شود – همین است که برای خود اندوختید، پس بچشید آنچه برای خود می‌اندوختید."

قرآن مجید به دلیل اهمیت این حکم فرموده که اگر شخصی که این حق بر او عاید می‌شود زمانی در شرایطی قرار داشته باشد که ناچار باید از کمک کردن به اعراض کند و امید داشته باشد که شرایط در آینده بهتر خواهد شد، پس به آنها دل‌داری بدهد و با وعدهٔ کمک در آینده رخصت کند: "وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا".

الله تعالی می‌فرماید که او از هر ذرهٔ انفاق، خواه آشکارا صورت گرفته باشد یا در خفاء، آگاه است. معنای آن این است که خداوند پاداش آن را هم لازماً مطابق وعدهٔ خود خواهد داد:

وَمَآ أَنفَقْتُم مِّن نَّفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُم مِّن نَّذْرٍ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُهُۥ وَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ. إِن تُبْدُوا ٱلصَّدَقَٰتِ فَنِعِمَّا هِىَ وَإِن تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا ٱلْفُقَرَآءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنكُم مِّن سَيِّـَٔاتِكُمْ. وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ. (البقره ۲:۲۷۰ – ۲۷۱)

"(این را بفهمید) و (مطمئن باشید که) پاداش هر آنچه را شما انفاق می‌کنید یا هر نذری که قبول می‌کنید، لازماً بدست می‌آورید، زیرا خداوند آن را می‌داند و کسانی که (با روگردانی از این هدایت خداوند) بر جان خود ظلم می‌کنند هیچ یار و یاوری نخواهند داشت. اگر صدقه‌های خود را علانیه دهید چه خوب، و اگر آن را پنهان دارید و به غربا دهید، پس این در حق شما بهتر است. (خداوند پاداش آن را به شما می‌دهد) و گناهان بسیاری را از شما (به وسیلهٔ آن) می‌زداید و حقیقت این است که هر آنچه انجام می‌دهید، خداوند از آن بطور کامل آگاه است."

الله متعال فرموده است که او در چنین انفاق برکت قرار می‌دهد و یک ذرهٔ آن را به کوه تبدیل می‌کند:

مَّثَلُ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَٰلَهُمْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنۢبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ. فِي كُلِّ سُنۢبُلَةٍ مِّاْئَةُ حَبَّةٍ. وَٱللَّهُ يُضَٰعِفُ لِمَن يَشَآءُ. وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ. (البقره ۲:۲۶۱)

"مثل عمل کسانی که مال خود را در راه الله انفاق می‌کنند مانند دانه‌ای است که هفت خوشه از آن بروید، به شکلی که هر خوشهٔ آن صد دانه داشته باشد. الله (طبق حکمت خود) برای هر کسی بخواهد، به همین شکل افزایش می‌دهد. و حقیقت این است که الله گشایشگر است، او از همه چیز آگاه است."

استاد امام می‌نویسد:

"آیت، تمثیل افزایشی را بیان می‌کند که در پاداش مال خرج شده در راه خداوند، صورت می‌گیرد. خداوند متعال فرموده است که همانگونه که از یک دانه، هفت خوشه می‌روید و هر خوشه صد دانه می‌داشته باشد، به همان شکل پاداش یک نیکی در روز آخرت تا هفت صد برابر داده خواهد شد. پیامبر «ﷺ» همچنان فرموده است که پاداش نیکی از ده برابر تا هفت صد برابر داده خواهد شد. واضح است که تفاوت در پاداش بر ماهیت عمل و شرایط ظاهری و باطنی شخص مبتنی خواهد بود. اگر یک نیکی در شرایط سخت و با وجود کمی وسائل انجام داده شود، اجر آن بیشتر خواهد بود و اگر در شرایط آسان و در حالت گشاده‌دستی صورت گیرد، اجر آن کمتر خواهد بود. سپس، حالت روانی نیکی‌کننده هم بر آن تأثیر خواهد داشت. یک نیکی با خوش‌دلی و جوش و خروش کامل صورت می‌گیرد و

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

یک نیکی با سردمهری و بی‌میلی. معلوم است که در اجر و ثواب هر دو بسیار فرق خواهد بود. در آیت حد اکثر پاداش بیان شده و فرموده است که "الله برای هر شخصی که بخواهد، به همین شکل افزایش می‌دهد". هدف، اشاره به سنت و قاعده‌ای است که قبلاً به آن اشاره کردیم. خواست خداوند هم هرگز در مخالفت با عدل و حکمت نمی‌باشد، بنابراین، افزایش را او صرف برای شخصی می‌خواهد که طبق قاعده و سنت تعیین شدهٔ او مستحق آن شود." (تدبر قرآن ۶۱۳/۱)

حکم مزبور در آیات دیگر بیشتر توضیح داده شده است؛ بدین ترتیب که اگر انفاق برای رضایت خداوند و تربیت نفس صورت گیرد، مثال آن همانند شخصی‌ست که به جای کشت باغ بر زمینی که در معرض سیلاب‌ها قرار دارد، آن را بر زمینی بلند کشت کند که هموار و دارای آب و هوای بسیار مناسب است. در نتیجه، اگر بارش شود باروری آن را دو برابر می‌کند و اگر نشود پس به دلیل خوبی زمین و آب و هوای آن، بارش خفیف هم برای آن کفایت خواهد کرد:

وَمَثَلُ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُمُ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَّهِ وَتَثۡبِيتٗا مِّنۡ أَنفُسِهِمۡ كَمَثَلِ جَنَّةِۭ بِرَبۡوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٞ فَـَٔاتَتۡ أُكُلَهَا ضِعۡفَيۡنِ فَإِن لَّمۡ يُصِبۡهَا وَابِلٞ فَطَلّٞ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٌ. (البقره ۲۶۵:۲)

"مثل کسانی که مال خود را برای خوشنودی خداوند و بخاطر استوار کردن نفس‌شان بر حق، انفاق می‌کنند همانند بوستانی‌ست که بر زمین بلند و هموار واقع است. اگر باران تند به آن رسد، ثمر خود را دو چندان کند و اگر باران تندی به آن نرسد، پس باران ملایمی هم کفایت کند. (این مثل را در ذهن داشته باشید) و (مطمئن باشید که) خداوند به هر آنچه انجام می‌دهید، بیناست."

اما، پاداش صرف در مقابل انفاقی‌ست که انسان از بهترین و پاکیزه‌ترین مال خود کند، سپس در پی آن نه دل‌آزاری کند و نه احسان خود را یادآوری. پیش کردن چیزی به خداوند که انسان برای خود نپسندد کار بسیار دنی و پست است. تمام آنچه ما داریم، صرف بخشش خداوند است. اگر در انفاق آن در راه خدا این رویهٔ پستی را اختیار کنیم، پس کسب خوشنودی خداوند و تربیت نفس یک طرف، به گفتهٔ استاد امام امین احسن اصلاحی، بیم آن می‌رود که حتی دوری و مهجوری در نتیجهٔ آن افزایش یابد. به همین ترتیب، اگر شخص بر کسی انفاق می‌کند و بعد احسان خود را به او یادآوری می‌کند و به دل‌آزاری او دست می‌زند، معنای آن این است که اگرچه خداوند به او مال داده، اما برابر آن به او ظرفیت نداده، چون بعد از بدست آوردن توفیق نیکی و خیر، چنین رویه را صرف مردم بسیار لئیم و کم‌ظرف اختیار می‌کنند که به نظرشان اگر بر کسی انفاق کرده اند، حالا باید تا آخر عمر ممنون احسانات آنها باشد. در نتیجه، اگر این خواهش آنها برآورده نشود، مردم را در هر جا نشانهٔ طعنه‌های خود ساخته سعی می‌کنند آنها را تذلیل کنند.

الله متعال می‌فرماید:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَنفِقُواْ مِن طَيِّبَٰتِ مَا كَسَبۡتُمۡ وَمِمَّآ أَخۡرَجۡنَا لَكُم مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ وَلَا تَيَمَّمُواْ ٱلۡخَبِيثَ مِنۡهُ تُنفِقُونَ وَلَسۡتُم بِـَٔاخِذِيهِ إِلَّآ أَن تُغۡمِضُواْ فِيهِ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ. (البقره ۲۶۷:۲)

"اهل ایمان، از چیزهای پاکیزهٔ خود مصرف کنید و از آن نیز که از زمین برای شما بیرون آورده ایم و فکر هم نکنید چیز ناپاک از میان آن را (در راه الله) انفاق کنید. شما از چنین چیزها انفاق می‌کنید، در حالیکه خود حاضر نیستید آن را بپذیرید مگر اینکه قیمت آن را کاهش دهید، و بدانید که خداوند (از چنین صدقهٔ شما) بی‌نیاز است، او ستوده صفات است."

به همین ترتیب، در سورهٔ البقره فرموده است:

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَٰلَهُمْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَآ أَنفَقُوا۟ مَنًّا وَلَآ أَذًى ۙ لَّهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّن صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَآ أَذًى ۗ وَٱللَّهُ غَنِىٌّ حَلِيمٌ. يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَا تُبْطِلُوا۟ صَدَقَٰتِكُم بِٱلْمَنِّ وَٱلْأَذَىٰ كَٱلَّذِى يُنفِقُ مَالَهُۥ رِئَآءَ ٱلنَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ ۖ فَمَثَلُهُۥ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُۥ وَابِلٌ فَتَرَكَهُۥ صَلْدًا ۖ لَّا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَىْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا۟ ۗ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْكَٰفِرِينَ ... أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ أَن تَكُونَ لَهُۥ جَنَّةٌ مِّن نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ ۙ لَهُۥ فِيهَا مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ وَأَصَابَهُ ٱلْكِبَرُ وَلَهُۥ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَآءُ فَأَصَابَهَآ إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَٱحْتَرَقَتْ ۗ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلْءَايَٰتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ. (البقره ۲:۲۶۲ - ۲۶۶)

"کسانی که اموال خود را در راه خداوند انفاق می‌کنند، سپس نه منتی دنبال آن می‌آورند و نه دل‌آزاری می‌کنند، برای آنان نزد پروردگارشان اجر است، و نه هیچ بیمی برای آنان در آنجاست و نه هم گاهی اندوهگین می‌شوند. سخن نیکو و (اگر وضعیت نامطلوب باشد پس) یک اندازه چشم‌پوشی بهتر از صدقه‌ایست که دنبالش اذیت باشد. و (بدانید که) خداوند (از چنین خیراتی) بی‌نیاز است. (او به دلیل این رفتار، شما را محروم می‌کرد، اما) او بسیار بردبار نیز است. اهل ایمان، با منت و دل‌آزاری (دیگران)، صدقات خود را چون کسانی ضایع نکنید که مال خود را برای نشان دادن به دیگران انفاق می‌کنند و آنان نه بر خداوند ایمان دارند و نه بر روز قیامت. پس مثل آنها مانند سنگی‌ست که بر آن اندکی خاک باشد، سپس باران تندی به آن برسد و آن را صاف و سخت بر جای گذارد. (روز قیامت) هیچ چیزی از آنچه کسب کرده اند به دست نمی‌آورند. و حقیقت این است که خداوند هرگز چنین اشخاص ناسپاس را هدایت نمی‌کند... آیا کسی از شما دوست دارد باغی از خرما و انگور داشته باشد که زیر آن نهرها جاری باشد. در آن برای او هر نوع میوه فراهم باشد و او پیر شود و اولادش هنوز ناتوان باشد و آنگاه گردبادی که در آن آتش است به باغ برخورد و سوخته خاکستر شود. (سرانجام کسانی که انفاق خود را با منت و دل آزاری دیگران برباد می‌کنند، همین خواهد بود). خداوند آیات خود را برای شما به همین شکل واضح می‌سازد تا تامل کنید."

استاد امام امین احسن اصلاحی در وضاحت آن می‌فرماید:

"در آیات فوق، تمثیل شخصی بیان شده که باغ انگور و خرما را کشت کرد. زیر باغ او، جویباری جاری بود که شادابی و طراوت آن را تضمین می‌نمود. انواع دیگر میوه‌جات هم در باغ وجود داشتند و محصولات مختلف نیز از آن بدست می‌آمد. مالک باغ پیر شد و فرزندان او تا هنوز کوچک بودند. در این دوران، تند بادی از باغی او گذشت که در نتیجهٔ آن باغ کاملاً تباه و برباد شد. فرموده شده که مردمی که انفاق خود را از آفت‌های تباه‌کن نجات نمی‌دهند، در آخرت با عین سرنوشت دچار خواهند شد. برق برای خرمن آنها در آستین‌های خودشان پنهان می‌باشد و دقیق وقتی بیرون می‌آید و بر باغ‌شان چون آفت نازل می‌شود که بعد از دست دادن باغ، دیگر هیچ امکان بدست آوردن دوبارهٔ آن برای آنها وجود نداشته باشد." (تدبر قرآن ۶۱۹/۱)

قرآن در آیت‌های مورد بحث سورهٔ بنی اسرائیل همچنان واضح نموده که توفیق انفاق را کسانی حاصل می‌کنند که در اخراجات خود اعتدال اختیار می‌کنند و رزقی را که الله متعال به آنها عطا می‌کند، نتیجهٔ تدبیر و حکمت خود نه بلکه نتیجهٔ عنایت خداوند تلقی می‌کنند. افزون بر این، دو مورد دیگر را بیان فرموده است:

اول این که اصراف در خرج کردن مال جایز نیست. مال نعمت خداوند است و روش درست در بارهٔ آن این است که انسان آن را با اعتدال و در حد تکافو بر ضروریات مشروع خود مصرف کند و هر آنچه را که از آن می‌ماند، امانت حق‌داران تلقی کرده با نهایت احتیاط ادا کند، چون کسی که در زمینهٔ ضروریات خود اعتدال و توازن را رعایت نمی‌کند، از تامین شوق خود فرصت نمی‌یابد تا بتواند حقوق دیگران را ادا کند. فرموده شده که کسی که مال خود را به این نحوه مصرف می‌کند، برادر شیطان است و شیطان نسبت به خداوند خود بسیار ناسپاس است. شیطان آنها را گمراه ساخته به راه خود می‌آورد و آنها را وادار می‌کند دارایی را در کارهایی مصرف کنند که به دلیل آن بجای

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

بدست آوردن خوشنودی خداوند، نارضایتی او را بدست می‌آورند. در این خصوص، اعتدال را چنین توضیح نموده که انسان نه دست‌های خود را کاملاً بسته کند و نه کاملاً باز بماند که در اوقات ضرورت درمانده و ملامت‌زده بنشیند؛ بلکه باید با میانه‌روی مصرف کند و همیشه چیزی پس انداز داشته باشد که حقوق خود و دیگران را بر وقت بتواند ادا کند: "وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا".

دوم اینکه تنگی و فراخی رزق تحت حکمت و مشیت الله متعال است. مسؤولیت انسان این است که با تمام محنت اسباب آن را پیدا کند. کسانی که این حقیقت را نمی‌فهمند، خرج کردن بر دیگران یک طرف، بارها آنقدر سنگ‌دل می‌گردند که از بیم تنگدستی حتی اولاد خود را قتل می‌کنند. در این رابطه بطور خاص به رسم زنده بگور کردن سنگ دلانهٔ عرب جاهلیت اشاره شده است. آنها فکر می‌کردن که چون زن توان کسب درآمد ندارد، چرا باید بار پرورش آنها به دوش گرفته شود. قرآن فرموده است که آنها را قتل نکنید؛ ما هم به آنها و هم به شما رزق می‌دهیم و مطمئن باشید که خداوند در هر حالت مواظب و نگهبان بنده‌های خود است؛ او از آنها بی‌خبر نیست.

خداوند متعال همین حقیقت را در آیات دیگر به این شکل بیان فرموده است:

ٱلشَّيْطَٰنُ يَعِدُكُمُ ٱلْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِٱلْفَحْشَآءِ ۖ وَٱللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلًا ۗ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ ۝ يُؤْتِى ٱلْحِكْمَةَ مَن يَشَآءُ ۚ وَمَن يُؤْتَ ٱلْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِىَ خَيْرًا كَثِيرًا ۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّآ أُو۟لُوا۟ ٱلْأَلْبَٰبِ ۝ (البقره ۲:۲۶۸ - ۲۶۹)

"شیطان شما را از تهی‌دستی می‌ترساند و راه‌های بی‌حیایی را (برای مصرف کردن) هموار می‌کند و خداوند از جانب خود به شما وعدهٔ مغفرت و فزونی می‌دهد، الله بسیار گشایشگر و داناست. او (طبق قانون خود) به هر کسی می‌خواهد، فهم این وعده را عطا می‌کند و به هر کسی این فهم داده شد، در حقیقت خزانهٔ خیر کثیر به او داده شد. اما، صرف دانشمندان (از این سخنان) پند می‌پذیرند."

www.javedahmadghamidi.com
www.al-mawrid.org

عفت و عصمت

مورد چهارم این است که هیچ کس به زنا نزدیک نشود، چون طبق قرآن، زنا بی‌حیایی آشکار و رفتار نهایت بد است؛ بدین مفهوم که برای اثبات بد و بی‌حیا بودن آن هیچ دلیل و حجت لازم نیست. فطرت انسان آن را همواره گناه بزرگ و جرم سنگین دانسته و تا زمانیکه فطرت او بطور کامل مسخ نگردد، آن را چنین خواهد دانست. در خصوص انسان این حقیقت بالکل غیر قابل تردید است که نهاد خانواده برای او همانند آب و هوا یک ضرورت ناگزیر است. ادارهٔ خانواده تنها زمانی ممکن است با احساسات صحیح فطری قایم شود و قایم بماند که رابطهٔ دوجانبهٔ زوجین، دارای ماهیت رفاقت مستقل باشد. در صورتیکه این خصوصیت آن از بین برود، اگرچه ممکن است یک گلهٔ جانوران عاری از احساسات فطری و روحانی به وجود آید، اما تشکیل جامعهٔ سالم و ایجاد تمدن صالح امکان پذیر نمی‌باشد. مؤلف تفسیر "تفهیم القرآن"، سید ابوالاعلی مودودی، می‌نویسد:

"بد بودن این فعل از لحاظ اخلاق، یا گناه بودن آن از روی دین و یا معیوب و قابل اعتراض بودن آن از لحاظ اجتماعی چیزی‌ست که تمام جوامع از عصرهای گذشته تا امروز بر آن اتفاق نظر داشته اند، و بجز مردم انفرادی‌ای که عقل خود را محکوم و تابع نفس‌پرستی خود ساخته اند، یا کسانی که چیزهای جدیدی اختراع می‌کنند و بعد به فلسفه طرازی در مورد آنها می‌پردازند، هیچ کسی تا امروز در مورد آن اختلاف نظر نداشته است. دلیل چنین اتفاق نظر جهانی این است که فطرت انسان خود متقاضی حرمت زناست. بقای نوع انسانی و قیام تمدن انسانی بر این منحصر است که زن و مرد محض بمنظور لطف‌اندوزی و لذت بردن آزاد نباشند تا با هم یکجا و از هم جدا شوند، بلکه رابطهٔ هر جفت باید بر عهد مستقل و پایداری استوار باشد که در جامعه معلوم و معروف هم باشد و از طرف جامعه تضمین هم شده باشد. بغیر از آن، تمدن انسانی برای یک روز هم نمی‌تواند ادامه یابد، چون بچهٔ انسان برای

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

زندگی و نشو و نمای خود به چندین سال نگه‌داری و پرورش دردمندانه نیاز دارد و صرف زن نمی‌تواند این بار را به عهده بگیرد تا زمانیکه مردی که سبب به وجود آمدن طفل می‌گردد با او همکار نشود. به همین ترتیب، تمدن انسانی نیز نمی‌تواند بدون این معاهده پابرجا بماند، چون تمدن اصلاً از یکجا زندگی کردن یک مرد و یک زن، ایجاد خانواده توسط آنها و سپس ایجاد روابط و تعلقات بین خانواده‌ها به وجود آمده است. اگر مرد و زن از مسؤولیت ایجاد خانه و فامیل شانه خالی کرده صرف برای لذت بطور آزادانه با هم ملاقات کنند، تمام انسانیت از هم خواهد پاشید، ریشه‌های زندگی اجتماعی بریده خواهد شد و بنیادی که عمارت تمدن بر آن استوار است از بین خواهد رفت. انسان‌ها، برای این وجوه، این عمل را در هر زمان عیب بزرگ، بد اخلاقی بزرگ و در اصطلاح دینی، گناه شدید پنداشته است." (تفهیم قرآن ۳۱۹/۳)

شناعت این فعل است که بر اساس آن الله متعال صرف به گفتن این اکتفا نکرده که مرتکب زنا نشوید، بلکه فرموده است که به آن نزدیک هم نشوید. مفهوم آن این است که از تمام چیزهایی دور باشید که محرک زنا می‌شوند، به آن تشویق می‌کنند و به آن نزدیک می‌کنند. آدابی که در زمینهٔ اختلاط مرد و زن در سورهٔ نور بیان گردیده، برای دور نگه‌داشتن انسان از همین قبیل امور تعیین شده اند. خلاصهٔ آن این است که مرد و زن، هر دو، در مورد مطالبات جسمی و روانی خود، نگاه‌های خود را هر چه بیشتر محافظت کنند و اعضای حساس بدن خود را هر چه بیشتر بپوشانند و سخنی نگویند که احساسات جنسی یکدیگر را تحریک کند. دلیل آن این است که وقتی شیطان می‌خواهد زنا را در یک جامعه عام سازد، تهاجم خود را معمولاً با همین چیزها آغاز می‌کند. از قرآن معلوم می‌شود که شیطان از این راه بر آدم و حوا حمله آور شده بود. خداوند متعال فرموده است:

يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ لَا يَفۡتِنَنَّكُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ كَمَآ أَخۡرَجَ أَبَوَيۡكُم مِّنَ ٱلۡجَنَّةِ يَنزِعُ عَنۡهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوۡءَٰتِهِمَآ إِنَّهُۥ يَرَىٰكُمۡ هُوَ وَقَبِيلُهُۥ مِنۡ حَيۡثُ لَا تَرَوۡنَهُمۡ إِنَّا جَعَلۡنَا ٱلشَّيَٰطِينَ أَوۡلِيَآءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ (الاعراف ۲۷:۷)

"ای فرزندان آدم، هرگز نشود که شیطان شما را در فتنه اندازد، به همان شکلی که مادر و پدر شما را از آن باغ (که خداوند آنان را در آن مسکن‌گزین ساخته بود) بیرون کرد، با درآوردن لباس‌شان تا شرم گاه‌های آنان را بر آنها آشکار سازد. (بدانید که)، او و دوستان او از جایی شما را می‌بینند که شما نمی‌بینید. بی‌گمان ما شیاطین را دوستان کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند."

این حملهٔ را شیطان چگونه انجام می‌دهد؟ استاد امام امین احسن اصلاحی می‌نویسد:

"...او قبل از وسوسه اندازی‌های خود، مردم را از لباس تقوا و خشیتی محروم می‌کند که الله متعال به بنی آدم همراه با لباس ظاهری او، بمنظور تعالی باطن وی به او عطا کرده است. هنگامی که این جامهٔ باطنی درآورده می‌شود، حیایی که محرک اصلی لباس ظاهری است، از بین می‌رود. بعد از آن، لباس ظاهری صرف یک بار اضافی به نظر می‌رسد. بی‌حیایی برای عریان شدن در اعضای جنسیتی، که پوشیدن آن تقاضای فطرت است، مضطرب می‌شود؛ سپس مد او را کمک می‌کند و او در ساخت لباس‌ها، با اختراعات رنگارنگ مدهایی ایجاد می‌کند که پسران و دختران آدم با وجود داشتن لباس، از لحاظ هدف اصلی لباس، که سترپوشی‌ست، گویا باز هم برهنه می‌باشند. بعد از آن، صرف بُعد زینت و آرایش در لباس باقی می‌ماند و هدف آن نیز این می‌باشد که بی‌حیایی از زوایای هرچه بیشتر دل‌کش و زیبا به مردم نشان داده شود. بعد عقل به تدریج چنان ماؤف می‌گردد که عریانی نام تمدن را به خود می‌گیرد و لباس ساتر نام وحشت را. سپس، شیاطین خوانا و دانا برمی‌خیزند و در روشنی تاریخ، فلسفهٔ دیگری پیدا می‌کنند مبنی بر اینکه فطرت اصلی انسان اصلاً عریانی‌ست و لباس را او صرف به دلیل محدودیت‌های ناشی از رسوم و عادات تمدن اختیار نموده. در این مرحله است که آب دیده‌ها به فنا می‌رود و تمام تمدن از زهر شهوت مسموم می‌شود." (تدبر قرآن ۲۴۶/۳)

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

بدین سبب، الله متعال سعی برای عام ساختن زنا و ایجاد محرک‌های آن را جرم بزرگ قرار داده است. قرآن بیان می‌کند که زمانیکه منافقین و اشرار در مدینه به این کار دست زدند، خداوند متعال فرمود:

إِنَّ ٱلَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ ٱلْفَٰحِشَةُ فِى ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْءَاخِرَةِ ۚ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ. (النور ۱۹:۲۴)

"بی‌گمان کسانی که می‌خواهند فحشا در میان مسلمانان عام شود، برای آنان عذاب دردناکی در دنیا و آخرت است. خداوند همهٔ آنان را می‌شناسد اما شما نمی‌شناسید."

پیامبر «ﷺ» به همین منظور زنان را از بیرون رفتن با عطر تیز، نشستن در تنهایی با مردان یا سفر کردن به تنهای با آنان منع فرمود.[۵۲] هنگامی که مردم راجع به برادر شوهر پرسیدند، پیامبر «ﷺ» فرمود که نشستن در تنهایی با او، دعوت به مرگ است.[۵۳] هدف از حکم سفر با اقارب محرم در مسیرهای طولانی نیز همین است.[۵۴] به همین دلیل حکم داده شده که بعد از نگاه بار اول، از دیدن برای بار دوم خودداری شود.[۵۵] از بعضی صورت‌های غنا و موسیقی هم به همین دلیل منع شده که ممکن است محرک فحشا شوند.[۵۶] پیامبر «ﷺ» می فرماید که پسران آدم لازماً سهمی از زنا بدست می‌آورند. بنابراین، خیره شدن به همدیگر زنای چشم است، صحبت شهوت‌آمیز زنای زبان، لذت بردن از این نوع صحبت، زنای گوش و لمس کردن و قدم زدن به این هدف، زنای دست و پاهاست. بعد از این، دل و ذهن آرزوی آن را می‌کنند و شرم‌گاه برخی اوقات آن را تصدیق می‌کند و برخی اوقات تکذیب.[۵۷]

تمام احکام فوق، مربوط به اصل سد ذریعه اند و به این دلیل داده شده اند که از زنا در محلی جلوگیری شود که سفرش از آنجا آغاز می‌گردد.

حرمت جان انسان

حکم پنجم این است که هیچ انسان، انسان دیگر را قتل نکند. این حکم، حرمتی را بیان می‌کند که زندگی انسان همیشه از روی مذهب و اخلاق دارای آن بوده. قرآن توضیح می‌دهد که در این رابطه قبلاً به بنی اسرائیل نیز تأکید شده بود و الله متعال برای آنها واضح ساخته بود که قتل یک انسان در حقیقت قتل تمام بشریت است. این حکم هنوز هم با کم و بیش همین واژه‌ها در تالمود وجود دارد.[۵۸] قرآن مجید در سورهٔ مائده به آن ارجاع داده است:

مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ أَنَّهُۥ مَن قَتَلَ نَفْسًۢا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِى ٱلْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ ٱلنَّاسَ جَمِيعًا ۚ وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَآ أَحْيَا ٱلنَّاسَ جَمِيعًا. (۳۲:۵)

"به سبب همین (سرکشی انسان) است که هنگامی که (به موسی شریعت دادیم، در آن) بر بنی اسرائیل نیز مقرر داشتیم که هر کسی یک انسان را قتل کرد، بدون اینکه او کسی را کشته باشد یا فسادی در زمین برپا کرده باشد، گویا همهٔ انسان‌ها را قتل کرده است و هر کسی به یک انسان زندگی بخشید، گویا به تمام انسان‌ها زندگی بخشیده

---

[۵۲] بخاری، شماره ۱۰۸۸، ۳۰۰۶. مسلم، شماره ۹۹۷، ۳۲۷۲. ابو داؤود، شماره ۴۱۷۳.

[۵۳] بخاری، شماره ۵۲۳۲. مسلم، شماره ۵۶۷۴.

[۵۴] بخاری، شماره ۱۰۸۶. مسلم، شماره ۳۲۷۰.

[۵۵] مسلم، شماره ۵۶۴۴. ابو داؤود، شماره ۲۱۴۹.

[۵۶] بخاری، شماره ۵۵۹۰.

[۵۷] بخاری، شماره ۶۲۴۳. مسلم، شماره ۶۷۵۴.

[۵۸] شرح تالمود بابلی ۱۸۳/۲۳.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

است."

حکم فوق واضح می‌سازد که صرف در دو حالت می‌توان جان انسان را گرفت: نخست اینکه، او کسی را قتل کند، دوم اینکه، با سرکشی از نظم اجتماعی، در پی زیرپا کردن جان، مال و آبروی دیگران شود. اصطلاح ترویج فساد در زمین را قرآن برای افادهٔ همین مفهوم بکار برده است. بغیر از این دو حالت، هر قتل، قتل ناحق است و جزای آن طبق قرآن جهنم ابدی‌ست.[۵۹] قرآن، مسلمانانی را که مرتکب این جرم علیه برادران مسلمان خود می‌گردند، به این شکل متنبه نموده است:

وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَآؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا. (النساء ۹۳:۴)

"البته مجازات شخصی که مسلمانی را قصداً قتل می‌کند، جهنم است، او جاودانه در آن خواهد ماند، غضب خداوند و لعنت او بر اوست و عذاب بزرگی را برای او آماده کرده است."

افزون بر آن، قرآن واضح ساخته که مرتکبین قتل صرف با الله متعال طرف معامله نیستند بلکه با اولیای مقتول هم طرف معامله اند و الله متعال به آنها اختیار کامل داده است؛ بنابراین، هیچ محکمه‌ای در دنیا نمی‌تواند بدون رضایت آنها با قاتل هیچ نوع رعایتی کند. دادگاه مسؤولیت دارد در صورت اصرار اولیای مقتول بر قصاص، به آنها کمک کند و هر آنچه آنها بخواهند، با قدرت کامل و به شکل درست نافذ کند.

اما این بدین معنا نیست که اگر مسلمانان در یک منطقه حکومت منظم نداشته باشند و قضیهٔ قصاص صرف به اولیای مقتول متعلق شود، آنها از حدود خود تجاوز کنند و، به گونهٔ مثال، در آتش انتقام، بر علاوهٔ قاتل، سعی کنند دیگران را هم به قتل برسانند یا در زعم نجابت و برتری خود، در بدل غلام، قتل آزاد یا در بدل زن، قتل مرد را مطالبه کنند یا قاتل را شکنجه کرده به قتل برسانند یا بعد از قتل، جسد او را هدف خشونت قرار دهند یا برای قتل او شیوه‌هایی انتخاب کنند که خداوند منفع فرموده است. الفاظ "فَلَا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ" در اینجا به همین حدود اشاره می‌کنند.

از این معلوم می‌شود که مقتول هم در روز قیامت همین اختیار را خواهد داشت و در آنجا هم بدون رضایت او هیچ رعایتی با قاتل صورت نخواهد گرفت.

خیانت در مال یتیم

حکم ششم این است که هیچ نوع تصرف غیر قانونی و غیر مجاز نباید در مال یتیم صورت گیرد. در این حکم، همان الفاظی استفاده شده اند که در بالا برای ممانعت از زنا بکار رفته اند. یعنی به مال یتیم، بجز به ارادهٔ بهبود و بهتر ساختن امور، نزدیک هم نشوید؛ بدین مفهوم که در مال یتیم صرف تصرفی مجاز است که غرض رشد آن و حفاظت از آن صورت گیرد، و تنها تا زمانی صورت گیرد که یتیم به سن رشد نرسیده و قابلیت برآورده ساختن مسؤولیت‌های مربوط به مال خود را بدست نیاورده است. الله متعال برخی هدایات مشخص را در این باره در سورهٔ نساء بیان فرموده، اما چون با مباحث شریعت ارتباط دارند، بنابراین ما بعداً آن را در همین کتاب تحت عنوان "قانون جامعه" بیان می‌کنیم. در اینجا البته باید واضح سازیم که از عملی که در آیهٔ زیر بحث منع ساخته شده، از روی قرآن یک جرم بسیار سنگین است. این عمل نباید جرم معمولی پنداشته شود. خداوندل متعال فرموده است:

إِنَّ ٱلَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَٰلَ ٱلْيَتَٰمَىٰ ظُلْمًا. إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا. (۱۰:۴)

---

[۵۹] الفرقان ۲۵: ۶۸ – ۶۹.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

"بی‌گمان مردمی که مال یتیمان را به ناحق می‌خورند، در شکم‌های خود آتش فرو می‌برند و آنان عنقریب در آتش شعله‌زن دوزخ افگنده می‌شوند."

پابندی بر عهد

حکم هفتم این است که وقتی عهدی صورت گیرد باید تحت هر نوع شرایط برآورده شود. فرموده شده که راجع به آن پرسش خواهد شد. این حکم در سورهٔ بقره با تاکید ویژه بیان شده است: "وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا"[۶۰] (و وفاداری، وفاداری مردمی‌ست که چون عهد می‌بندند، بر عهد خود وفا می‌کنند.) معلوم است که هر نوع عهد تحت این حکم قرار می‌گیرد. استاد امام می‌نویسد:

"...هر نوع حقوق و فرایض کوچک و بزرگ تحت عنوان ایفای عهد قرار می‌گیرد، خواه مربوط به مخلوق باشد یا خالق، خواه از معاهدهٔ مکتوب ناشی شده باشد یا از کدام نسبت، تعلق یا رابطهٔ خویشاوندی، خواه اعلام و اظهار شده باشد یا در هر جامعهٔ خوب بغیر از اینکه اعلام شوند، درک و قبول می‌شوند. ما، به یک شکلی، در معاهدهٔ مخفی یا آشکار با الله و رسول او، پدر و مادر، زن و اولاد، اقارب و خویشاوندان، کنبه و فامیل، همسایه و ساکنین محل، استاد و شاگرد، کارکن و رئیس و کشور و ملت قرار می‌داشته باشیم و تقاضای لازمی بِر و تقواست که حقوق ناشی از تمام این نوع معاهدات را ادا کنیم. گویا روح اصلی ایفای عهد، ایفای حقوق است و این مسؤولیت ایفای حقوق، تمام حقوق بزرگ و کوچک انسانی را در بر می‌گیرد." (تدبر قرآن ۴۲۹/۱)

در بعضی آیات دیگر قرآن هم این حکم با همین تأکید بیان گردیده است.[۶۱] مهمترین هدایتی که در مورد جهاد و قتال در قرآن بیان شده، پابندی بر عهد است. سورهٔ توبه، سورهٔ عذاب بر منکرین حق است و در آن به رسول الله «ﷺ» و دوستان او حکم داده شد که همه معاهدات را با مشرکین خاتمه دهند و آخرین اقدام را علیه آنها اتخاذ کنند؛ اما در آن موقع هم واضح ساخته شد که اگر معاهده‌ای با قید زمان منعقد شده باشد، مدت آن لازماً تکمیل گردد.[۶۲] به همین شکل در سورهٔ انفال به صراحت بیان شده که اگر یک گروه طرف معاهده، بر مسلمانان ظلم هم می‌کنند، نمی‌توان با نقض معاهدهٔ منعقده با آنها، به مسلمانان کمک کرد. آیت قرار ذیل است:

وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَلَمْ يُهَاجِرُوا۟ مَا لَكُم مِّن وَلَٰيَتِهِم مِّن شَىْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا۟ ۚ وَإِنِ ٱسْتَنصَرُوكُمْ فِى ٱلدِّينِ فَعَلَيْكُمُ ٱلنَّصْرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَٰقٌ ۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٧٢:٨﴾

"و کسانی که ایمان آوردند، اما هجرت کرده (به مدینه) نیامدند، شما هیچ گونه رابطهٔ حمایت و نصرت با آنان ندارید، تا زمانی که هجرت کرده نیایند. بلی، اگر در امر دین طالب یاری شما شوند، پس بر شما فرض است به آنان یاری رسانید، اما نه علیه گروهی که میان آنها و شما معاهده‌ای است. (بدانید که)، خداوند می‌بیند هر آنچه انجام می‌دهید."

راستکاری در وزن کردن

حکم هشتم این است که در وزن کردن کمی و بیشی نشود. الله متعال می‌فرماید که او آسمان و زمین را بر میزان استوار نموده است؛ بنابراین، لازم است انسان هم در دایرهٔ اختیار خود بر انصاف قایم باشد و با پیمانهٔ صحیح پیمانه کند و با ترازوی درست تول کند. در سورهٔ رحمن ذکر شده:

---

[۶۰] ۲: ۱۷۷.

[۶۱] المعارج ۷۰: ۳۲. المومنون ۲۳: ۸.

[۶۲] ۹: ۴.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

وَٱلسَّمَآءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ ٱلْمِيزَانَ أَلَّا تَطْغَوْا فِي ٱلْمِيزَانِ وَأَقِيمُوا ٱلْوَزْنَ بِٱلْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا ٱلْمِيزَانَ. (۵۵:۷ - ۹)

"و او آسمان را بلند کرد و در آن میزان نهاد تا شما نیز (در داخل دایرهٔ اختیار خود)، خللی در میزان وارد نکنید و ترازو را به عدالت به پا دارید و از ترازو مکاهید."

از حکم قرآن در این مورد هویداست که صداقت در وزن کردن حکم مهم است و از لحاظ ماهیت خود، فرع همان ترازوی انصاف است که دنیا بر آن استوار است. اگر شخصی از آن انحراف می‌کند، معنایش این است که مفهوم عدل و قسط نقض شده و عقیدهٔ قائم بالقسط بودن خداوند دیگر وجود ندارد. روشن است که بعد از این، تمام نظام اقتصاد و اجتماع درهم و برهم می‌گردد و هیچ خشت تمدن در جای خود باقی نمی‌ماند. قوم حضرت شعیب «علیه السلام» به همین بیماری مبتلا بود. نصیحت او به قوم خود در بیش از یک آیت قرآن نقل شده است. در سورهٔ شعراء خداوند متعال فرموده است:

أَوْفُوا ٱلْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ ٱلْمُخْسِرِينَ وَزِنُوا بِٱلْقِسْطَاسِ ٱلْمُسْتَقِيمِ وَلَا تَبْخَسُوا ٱلنَّاسَ أَشْيَآءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي ٱلْأَرْضِ مُفْسِدِينَ. (۲۶:۱۸۱ - ۱۸۳)

"(من به شما می‌گویم که) پیمانه را کامل بدهید و ضرر رساننده به کسی نشوید و با ترازوی درست وزن کنید و به مردم چیزهای آنها را کم کرده ندهید. و در زمین فساد برپا ساخته مگردید."

موضوع خلط یک چیز در چیز دیگر نیز همینگونه است. اگر کسی در شیر آب، در بوره شن و در گندم جو خلط کرده می‌فروشد، مرتکب همین جرم می‌گردد، چون به رغم اینکه مال را به شکل کامل اندازه می‌کند، اما در واقع اشیای خریده شده را به خریدار بطور کامل نمی‌دهد. این در حقیقت، دست درازی در حق دیگران است که نتیجهٔ آن در دنیا و آخرت یقیناً بد خواهد بود. بنابراین، خداوند متعال فرموده است که اگر پیمانه می‌دهید، آن را بطور کامل پر کنید و اگر تول می‌کنید، با ترازوی درست تول کنید، چون همین رویهٔ درست است و از لحاظ فرجام هم خوب است.

پیروی از اوهام

حکم نهم این است که انسان در پی آنچه علم آن را ندارد، نشود. قرآن متوجه می‌سازد که حکم مذکور را نباید سخن معمولی دانست، چون سمع و بصر و دل و ذهن انسان روزی در حضور خداوند پاسخگو خواهد بود. برای هیچ مسلمانی جایز نیست بدگمانی کند یا بر کسی تهمت ببندد یا بدون تحقیق علیه کسی اقدام کند یا صرفاً بر اساس شبهات، افواه پخش کند یا نقطه نظری راجع به ذات و صفات و احکام و هدایات پروردگار خود بر اساس ظن، اوهام و قیاس‌های بی‌هوده، اختیار کند. برخی از این نکات در سورهٔ حجرات با همین صراحت بیان گردیده اند. خداوند متعال فرموده است:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ إِن جَآءَكُمْ فَاسِقٌۢ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوٓا۟ أَن تُصِيبُوا۟ قَوْمًۢا بِجَهَٰلَةٍ فَتُصْبِحُوا۟ عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَٰدِمِينَ. (۴۹:۶)

"اهل ایمان، اگر فاسقی (از میان این صدا دهنده‌گان) خبر مهمی برای شما آورد، پس در رابطه به آن خوب تحقیق کنید. مبادا با مغلوب شدن از احساسات، بر گروهی تاخت کنید، سپس بر کردهٔ خود نادم شوید."

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ٱجْتَنِبُوا۟ كَثِيرًا مِّنَ ٱلظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ ٱلظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا۟. (۴۹:۱۲)

"اهل ایمان، از گمان زیاد بپرهیزید، چون برخی گمان‌ها، گناه آشکار است. و در امور (دیگران) تجسس مکنید."

اقدام بدون تحقیق

اولین چیزی که در آیات فوق بیان شده این است که اگر یک شخص فاسق شما را از موضوع مهمی مطلع

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

سازد، هیچ اقدامی را نباید بدون تحقیق در مورد واقعه اتخاذ کنید؛ مبادا از احساسات مغلوب گردیده اقدامی کنید که بعداً پشیمان شوید.

حکم متذکره بطور ضمنی می‌رساند که اگر اطلاع‌دهنده شخص مجهول باشد که نه فسق او معلوم است و نه وثوقش، در آن صورت هم باید تحقیقات لازم در مورد واقعه انجام داده شود. محدثین ما بر اساس همین اصل حالات و شرایط روایت کننده‌گان علم و عمل نبی کریم «ﷺ» را مورد تحقیق قرار دادند و اگر در تحقیقات خود مربوط به یک راوی مؤفق نشدند، او را مجهول تلقی کرده روایات او را رد کردند.

اجتناب از گمان زیاد

نکتهٔ دوم این است که از گمان زیاد اجتناب شود، چون برخی از گمان‌ها، گناه واضح و آشکار می‌باشد. استاد امام امین احسن در وضاحت این حکم می‌نویسد:

"...خطور گمان خوب یا بد در دل راجع به افرادی که انسان در زندگی با آنها تعلق و رابطه‌ای پیدا می‌کند، امر بدیهی است. همین گمان انسان را با انسان یکجا یا از او جدا می‌کند. وقتی از این بعد دیده شود، گمان بنیاد وصل و فصل در جامعه است. بنابر همین اهمیت آن است که انسان در رد و قبول آن هم نباید بی‌پروا و سهل انگار باشد، بلکه باید بسیار هوشیار و بیدار ذهن باشد. اسلام به اهل ایمان در این باب رهنمایی نموده که برای یک مسلمان لازم است همیشه نسبت به مسلمان دیگر گمان نیک داشته باشد، مگر اینکه ثابت شود او شایستهٔ گمان نیک نیست. چنین نیک‌گمانی تقاضای لازمی اخوت ناشی از ایمانی‌ست که قرآن بنیاد اجتماع را بر آن نهاده است. ما قبلاً این مسئله را توضیح دادیم. بر عکس آن، اگر شخص هر گمان رطب و یابسی را که در دل او پیدا می‌شود، ارزش قایل شود پس چنین شخصِ علاقه‌مند گمان‌ها به شکاری‌ای می‌ماند که در شوق گرفتن ماهی چنان کور شده که در وقت شکار آن، مار را هم می‌گیرد. واضح است که هنگامی که شخص در شوق ماهی‌گیری به این شکل کور می‌شود، بیم آن می‌رود که یک روز در این شوق خود زندگی خود را از دست خواهد داد. قرآن در آیات مورد بحث مسلمانان را به دلیل همین خطر منع فرموده که زیاد در پی گمان‌ها نباشید، چون برخی گمان‌ها گناه آشکار هستند و انسان را در هلاکت میندازند. از این احکام می‌توان فهمید که یک مؤمن نباید مریض بد گمانی‌ها شود، بلکه باید راجع به برادران مسلمان خود حسن ظن داشته باشد. اگر عمل یا قولی از کسی صادر شود که بدگمانی ایجاد می‌کند، پس باید حتی الامکان سعی شود به شکل مثبت توجیه گردد، اگر توجیه مثبت آن ممکن باشد. قبول مفهوم بد آن صرف در صورتی جایز است که توجیه مثبت آن ممکن نباشد. بهتر است یک انسان نسبت به شخصی که سزاوار بد گمانی است، گمان نیک داشته باشد تا اینکه نسبت به شخصی گمان بد کند که در واقع مستحق گمان نیک است." (تدبر قرآن ۵۰۹/۷)

کنجکاوی

نکتهٔ سوم این است که مردم نسبت به زندگی همدیگر کنجاو نباشند. استاد امام می‌نویسد:

"...در اینجا مراد کنجاویی است که با سوء نیت توام باشد. یعنی تلاش شود که چیزی مربوط به امور شخصی کسی بدست آید تا از طریق آن بتوان در رابطه به خامی‌های دیگران آگاهی بدست آورد و به رازهای درونی خانهٔ آنها آگاه شد. این کار، گاهی ناشی از حسد می‌شود. بنابراین، شخص می‌خواهد که یک بعدی از زندکی حریف بر او آشکار شود که آتش دل او را خاموش کند. برخی اوقات، شدت بغض و عناد باعث آن می‌شود تا شخص بتواند، عند الضرورت، با تشهیر راز شخص مخالف را رسوا کند. در عصر حاضر، این کار صورت یک پیشه و مسلک را به خود اختیار کرده که روزنامه نویسی و ژورنالیزم امروزی آن را بسیار ترویج داده است. برخی روزنامه نویسان شب و روز تلاش می‌کنند که به یک افتضاح دسترسی پیدا کنند و از جملهٔ این افراد، هوشیارترین ژورنالیست کسی است که بتواند به افتضاح مربوط به زندگی یک شخص مشهور آگاهی یابد که به سبب آن روزنامه یا مجلهٔ آنها به پیمانهٔ

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

وسیع به فروش برسد. تجسس به این شکل، روشن است که با اخوت و همدردی متقابلی کاملاً منافی‌ست که اساس جامعهٔ اسلامی است. بنابراین، خداوند اهل ایمان را از آن منع نموده. اما تجسسی را که یک مسلمان بخاطر آگاه شدن بر حالات برادر مسلمان خود به این هدف انجام می‌دهد که بتواند در رفع مشکلات و نیازهای او با او کمک کند، یا تجسسی را که حکومت اسلامی به این دلیل انجام می‌دهد که بتواند از شرایط اتباع خود بطور کامل آگاه شود، نه در اینجا زیر بحث است و نه ممنوع قرار داده شده، بلکه برای هر همسایه کار نهایت نیک است که از شرایط و وضعیت همسایهٔ خود آگاه باشد تا بتواند در مشکلات با آنها کمک کند و برای حکومت این کار عمل نیک نه، بلکه مکلفیت آن است که نظامی را بمنظور مطلع شدن از شرایط خوب و بد اتباع خود ایجاد کند تا بتواند مسؤولیت‌های خود را بطور درست ادا کند." (تدبر قرآن ۵۱۰/۷)

غرور و تکبر

حکم دهم این است که هیچ کس بر زمین خداوند خرامان راه نرود، چون این نوع رفتار، رفتار اشخاص مغرور و متکبر است. ازین‌رو، خداوند متعال فرموده است که شما به هر اندازه‌ای که پاه به زمین کوبیده راه روید، نمی‌توانید آن را بدرید و به هر اندازه‌ای که خرامان و با سرِ بلند راه روید، نمی‌توانید به بلندای کوه‌ها برسید. استاد امام می‌نویسد:

"...منظور این است که نشانی‌های عظیم قدرت خداوند را شما می‌بینید که چنان زمین طویل و عریض را زیر پاهای شما فرش کرده که حیثیت شما بر آن همانند یک مور و حشره‌ای هم نیست و کوه‌های فلک‌بوس را در مقابل چشمان شما بر زمین غرس کرده که حیثیت شما در مقابل آن همانند یک سنجاب هم نیست، پس معنای خرامان رفتن و غرور ورزیدن شما بر زمین او چیست؟ جایگاه خود را بشناس و همیشه در مقابل عظمت و جلال او سرافگنده باش." (تدبر قرآن ۵۰۲/۴)

روشن است که این نوع رفتار، ترجمان باطن انسان می‌باشد. غروری که در انسان به دلیل دولت، اقتدار، حسن، علم و قدرت و سایر چیزهای از این قبیل پیدا می‌شود، با نظرداشت سرچشمهٔاش، شکل و صورت ویژه‌ای به خود می‌گیرد. غرور بر این دلالت می‌کند که دل انسان از شعور بندگی خالی‌ست و او هیچ تصوری از عظمت خداوند ندارد. دلی که در آن شعور بندگی و تصور عظمت خداوند وجود داشته باشد، در سینه‌های افرادی می‌تپد که حالت تواضع و فروتنی بر آنها طاری باشد. آنها بجای اینکه با غرور قدم بزنند و خرامان راه روند، سر خود را خم کرده راه می‌روند. لهذا، این نوع رفتار خصلت نهایت بد است و مجازات آن هم بسیار سخت می‌باشد. روایت نبی کریم «ﷺ» است که انسانی که در دل او به اندازهٔ یک دانهٔ خردل هم غرور وجود داشته باشد، نمی‌تواند داخل جنت شود.[۶۳] پیامبر «ﷺ» همچنان فرموده که عزت ازار پرودرگار و بزرگی ردای اوست. به هر کسی در آنها با او برابری کند، عذاب داده خواهد شد.[۶۴]

لازم است این نکته نیز در اینجا واضح گردد که غرور و تکبر انسان صرف در رفتار و سلوک انسان ظاهر نمی‌شود، بلکه در گفتگو، شکل و صورت، لباس و نشست و برخاست، خلاصه در همه ابعاد زندگی او نمایان می‌شود. خداوند متعال در سورهٔ لقمان فرموده است:

وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي ٱلْأَرْضِ مَرَحًا. إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ. وَٱقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَٱغْضُضْ مِن صَوْتِكَ. إِنَّ أَنكَرَ ٱلْأَصْوَٰتِ لَصَوْتُ ٱلْحَمِيرِ. (لقمان ۱۸:۳۱ – ۱۹)

"و با بی‌اعتنایی از مردم روی مگردان و بر زمین تکبر کرده راه مرو، زیرا خداوند هیچ متکبر و فخرفروشی را دوست

---

[۶۳] مسلم، شماره ۲۶۵، ۲۶۶.

[۶۴] مسلم، شماره ۶۶۸۰.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

ندارد. در رفتار خود، میانه‌روی برگزین و از صدای خود بکاه، بی‌گمان که بدترین صداها، صدای خر است."

بدین سبب، پیامبر «ﷺ» استفاده از تمام چیزهایی را ممنوع قرار داده است که به وسیلهٔ آن دولت به نمایش گذاشته می‌شود یا ویژهٔ رفتار کسانی باشند که خود را بزرگ جلوه می‌دهند، خودستایی می‌کنند، لاف می‌زنند، رعب خود را بر دیگران می‌نشانند، و یا همانند اوباش‌ها نفوذ خود را بر مردم می‌نشانند. از پوشیدن لباس ابریشمی، ساختن غلاف از چرم قیمتی و خوردن و نوشیدن در ظروف نقره و طلا به همین دلیل منع شده.[۶۵] پیامبر «ﷺ» حتی به کسانی که ریش کوتاه داشتند و سبیل‌های دراز نصیحت کرد که چنین شکل و صورت متکبرانهٔ خود را تغییر دهند و فرمود که ریش خود را بلند کنند و سبیل‌ها را در هر حالت کوتاه نگه‌دارند.[۶۶] روایت پیامبر «ﷺ» است: هر شخصی که لباسی را بمنظور نشان دادن بزرگی خود بپوشد، الله متعال در روز قیامت لباس ذلت را به او می‌پوشاند و بعد آتش را در آن می‌افروزد.[۶۷] به همین ترتیب فرموده است: الله متعال در روز قیامت به شخصی که ته بند خود را به دلیل غرور کش کرده راه می‌رود، خوش نخواهد داشت حتی نگاه کند.[۶۸]

تنها این نه، بلکه چنین حالت روانی انسان باعث برخی گناهان بسیار بزرگ می‌گردد. در واقع، این یک واقعیت است که اصلاً پندار نفس انسان و غرور و تکبر اوست که محرک برخی گناهانی می‌شود مانند تکذیب حق با دانستن اینکه حق است، برتر دانستن خود به دلیل رنگ و نسل و حسب و نسب، دیگران را حقیر دانسته آنها را مورد تمسخر قرار دادن، بر آنها طعنه بستن، نسبت دادن القاب بد و عیب گویی در غیاب آنها. الله متعال از تمام این گناهان به سختی منع فرموده است.

اعراض از حق

قرآن کسانی را که از حق اعراض می‌کنند و در برابر آن رویهٔ استکبار را اختیار می‌کنند متنبه فرموده که این عمل خود را جرم معمولی تلقی نکنند. جزای آن این است که دروازه‌های جنت خداوند به روی آنها بسته است. صرف جنهم است که از بالا و پایین ردای آنها خواهد بود و آنها برای ابد در آن می‌مانند:

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا۟ بِـَٔايَـٰتِنَا وَٱسْتَكْبَرُوا۟ عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَٰبُ ٱلسَّمَآءِ وَلَا يَدْخُلُونَ ٱلْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ ٱلْجَمَلُ فِى سَمِّ ٱلْخِيَاطِ ۚ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلْمُجْرِمِينَ ۝ لَهُم مِّن جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِن فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ ۚ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلظَّـٰلِمِينَ ۝ (الاعراف ۴۰:۷ – ۴۱)

"مسلم است که کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و تکبر ورزیده، از آن روی برتافتند، درهای آسمان به روی آنها گشوده نخواهد شد و آنها هرگز به جنت وارد نخواهند شد، مگر اینکه شتر از سوراخ سوزن درآید. (گوش فرا دهید)، اینچنین مجازات می‌کنیم مجرمین را. برای آنها بستر دوزخ و روی آنها پوشش‌ها خواهد بود. (بشنوید)، اینچنین کیفر می‌دهیم ظالمان را."

فخر بر حسب و نسب

قرآن مجید به کسانی که بر حسب و نسب خود فخر می‌کنند، یادآوری نموده که تمام انسان‌ها اولاد آدم و حوا هستند. هیچ شخص سفید بر سیاه، سیاه بر سفید، عربی بر عجمی و عجمی بر عربی هیچگونه برتری ندارد. بنیاد

---

[۶۵] بخاری، شماره ۵۶۳۳، ۵۶۳۵، ۵۸۳۷. مسلم، شماره ۵۳۸۷ – ۵۳۸۸.

[۶۶] بخاری، شماره ۵۸۹۲، مسلم، شماره ۶۰۲. محل درست این نصیحت همین بود، اما مردم آن را حکم ریش ماندن دانستند و به این شکل چیزی را در دین وارد ساختند که به هیچ وجه نمی‌تواند به آن ربط داشته باشد.

[۶۷] ابن ماجه، شماره ۳۶۰۷.

[۶۸] بخاری، شماره ۵۷۸۳. مسلم، شماره ۵۴۵۵.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

عزت و شرف نزد خداوند خانواده، قبیله یا رنگ و نسل شخص نه، بلکه تقوای اوست. صرف شخصی که بیش از همه از او می‌ترسد و بیش از همه پابند حدود اوست، نزد او عزت می‌یابد، اگرچه از یک فامیل بسیار حقیر و گمنام هم باشد. هر شخصی که رویهٔ سرکشی و استکبار را اختیار کند، ضرور با ذلت دچار خواهد شد، اگرچه او یک قریشی یا هاشمی بزرگ هم باشد. خانواده‌ها محض برای تعارف و شناخت از همدیگر به گروه‌های مختلف تقسیم شده اند. به شکلی که الله متعال در صورت‌های مردم و رنگ و قد و قامت آنها فرق گذاشته تا آنها همدیگر را بشناسند، خانواده‌ها را نیز به همین ترتیب برای عین مقصد به گروه‌های مختلف تقسیم نموده. تقسیم بندی خانواده‌ها بیش از این هیچ حیثیتی ندارد:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْۚ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٞ (الحجرات ۱۳:۴۹)

"مردم، (اگر همدیگر را حقیر می‌پندارید، در همین زشتی‌ها قرار خواهید داشت، بنابراین خوب بدانید که) ما شما را از یک مرد و یک زن آفریدیم و شما را به تیره‌ها و قبیله‌ها تقسیم کردیم تا یک دیگر را (جدا جدا) بشناسید. حقیقت این است که نزد خداوند، گرامی‌ترین شما پرهیزگارترین شماست. (او در روز قیامت بر همین اساس داوری خواهد کرد). بی‌گمان الله دانای آگاه است."

تمسخر

به کسانی که دیگران را مورد تمسخر قرار می‌دهند، تلقین گردیده که شریف یا رذیل بودن شخص نزد خداوند بر ایمان و عمل او انحصار دارد و وزن صحیح آن را صرف میزان عدل خداوند نشان خواهد داد. هیچ نمی‌توان گفت که اشخاصی که خود را در این دنیا هستی‌های بزرگ تلقی می‌کنند در روز قیامت در چه مقام ذلت خواهند بود و کسانی که در این دنیا ذلیل پنداشته می‌شوند، در پادشاهی خداوند بر چه مقام بلندی فائز خواهند شد. بنابراین، هر مسلمان باید متوجه باشد که بعد از بهره‌یاب شدن از نعمت ایمان، او در پیوند "إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ"[۶۹] با برادران مسلمان خود بسته شده است. به هیچ وجه برای او شایسته نیست آنها را حقیر پندارد، مورد تمسخر و هدف طنز و تعریض قرار دهد:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا يَسۡخَرۡ قَوۡمٞ مِّن قَوۡمٍ عَسَىٰٓ أَن يَكُونُواْ خَيۡرٗا مِّنۡهُمۡ وَلَا نِسَآءٞ مِّن نِّسَآءٍ عَسَىٰٓ أَن يَكُنَّ خَيۡرٗا مِّنۡهُنَّۖ (الحجرات ۱۱:۴۹)

"اهل ایمان، (همین اخوت تقاضا می‌کند که) نه مردان (شما) مردان دیگر را تمسخر کنند، چه بسا آنها از ایشان بهتر باشند و نه زنان (شما) زنان دیگر را تمسخر کنند، چه بسا آنها از ایشان بهتر باشند."

طعن و تشنیع

خداوند متعال کسانی را که برادران خود را موضوع طعن و تشنیع قرار می‌دهند متوجه نموده که از این کار اجتناب کنند. در سورهٔ حجرات برای آن از الفاظ "لَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ" استفاده شده است. از آن معلوم می‌شود که هر مسلمانی که مسلمان دیگر را مورد طعن قرار می‌دهد مانند این است که خود را مورد طعن قرار می‌دهد. قرآن واژهٔ "لَمز" را در آیت مورد بحث استعمال نموده است. واژه مذکور برخی مفاهیم دیگر را نیز در بر می‌گیرد مانند، عیب‌چینی کردن، استهزاء کردن، ملامت کردن، اتهام بستن و کسی را از سبیل کنایه یا به شکل آشکارا موضوع

[۶۹] الحجرات ۴۹: ۱۰.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

اعتراضات قرار دادن. واضح است که در تمام این اعمال، احساس بزرگی‌بینی خود و تحقیر و تذلیل دیگران کارفرماست. یک جرم دیگر با ماهیت مشابه، برچسب زدن و نسبت القاب بد به دیگران است. عرب‌های دور جاهلیت این کار را بسیار خوش داشتند و آن را هنر مهمی می‌پنداشتند. بزرگ‌ترین شاعر و خطیب قبیله کسی دانسته می‌شد که در بیان مفاخر قبیلهٔ خود در مقابل دیگران و هجو و تحقیر آنها دست بالا داشت. قرآن مجید از این کار هم منع کرد و فرمود که تمسخر، طعن و تشنیع و نسبت القاب سراسر فسق است و بعد از ایمان، نام فسق هم بد است. لهذا، برای هیچ مسلمانی روا نیست یکی از این اعمال را مرتکب شود:

وَلَا تَلْمِزُوٓا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ ۖ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ ۚ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ. (الحجرات ۱۱:۴۹)

"و نه عیب‌ها را به یکدیگر منسوب کنید و نه یکدیگر را به القاب بد بخوانید. (تمام اینها، سخنان فسق اند)، و بعد از ایمان، نام فسق هم بسیار بد است. و هر کسی (بعد از این تنبیه هم) توبه نکرد، پس آنانند که بر جان خود ظلم می‌کنند."

غیبت

غیبت کننده‌گان را فهمانده که غیبت یک فعل نهایت پست است. مثال آن این است که یک شخص گوشت برادر مردهٔ خود را می‌خورد. خوردن گوشت شخص مرده بجای خود منفور است. اما اگر گوشت از تن برادر باشد، کدام شخص می‌خواهد آن را بخورد؟ اگر غور شود، در تمثیل، ناتوانی شخص در دفاع از خود هم نمایان است. قرآن این تشبیه را پیش کرده می‌پرسد که اگر حاضر نیستید این کار را کنید، پس یک عمل دیگری را که همانند آن مکروه و قابل نفرت است، چطور می‌توانید انجام دهید؟

غیبت چیست؟ استاد امام می نویسد:

"...غیبت به معنای بیان بدی شخص در غیاب اوست. در واژهٔ غیاب این مفهوم شامل است که غیبت‌کننده نمی‌خواهد شخصی که بد او را بیان می‌کند، از عمل او آگاه شود. با این خیال، و در غیاب غیبت شونده، او صرف در حضور اشخاصی این کار را انجام می‌دهد که یا هم‌راز و هم‌خیال و شریک مقصد او می‌باشند یا حد اقل این بیم نسبت به آنها وجود نمی‌داشته باشد که با کسی که غیبت او صورت می‌گیرد، اظهار همدلی خواهند کرد و راز او را بر وی فاش خواهند ساخت." (تدبر قرآن ۵۱۰/۷)

غیبت را اگر تجزیه و تحلیل کنید، همان استکباری در پشت سر آن پنهان شده به نظر خواهد رسید که انسان را به تحقیر و تذلیل دیگران وامی‌دارد. به این دلیل، الله متعال از آن منع نموده و فرموده است که هر انسان باید در رابطه به آن از پروردگار خود بیم داشته باشد:

وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا ۚ أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۚ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ. (الحجرات ۱۲:۴۹)

"و نه کسی از میان شما، شخص دیگری را غیبت کند. آیا کسی از میان شما دوست دارد گوشت برادر مردهٔ خود را بخورد؟ پس البته آن را ناپسند می‌دارید، (بنابراین، غیبت را چگونه می‌پسندید!) از خداوند بترسید. یقیناً، خداوند بسیار توبه‌پذیر است، شفقت او ابدی‌ست."

همانند احکام تورات، این ده مورد، احکام عشرهٔ قرآن اند. تمام اخلاقیات، فرع این ده حکم است. گناهانی را که خداوند "كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ"،[۷۰] یعنی به گناهان بسیار بزرگ و کارهای بی‌حیایی تعبیر نموده، در نتیجهٔ نقض همین احکام پیدا می‌شوند. قرآن با صراحت کامل بیان فرموده که ممکن است مردم جزای نقض این احکام را در روز قیامت

[۷۰] الشوری ۴۲: ۳۷. النجم ۵۳: ۳۲.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

ببینند. در نتیجه، لازم است هر مسلمان در خصوص آنها متوجه باشد. در این زمینه، سه نکته باید مد نظر باشد:

اول اینکه، اگر یکی از احکام متذکره به شکل غیر عمدی نقض شده باشد، الله متعال بر آن مؤاخذه نخواهد کرد. قانون اوست که اگر سخنی که بظاهر فعل ممنوع باشد بلا اراده گفته شود، اما در حقیقت نیت آن فعل ممنوع در آن موجود نباشد، بر آن مؤاخذه نخواهد کرد. حین بیان حکم در رابطه به پسرخوانده‌ها، قرآن فرموده است:

وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَآ أَخْطَأْتُم بِهِۦ وَلَٰكِن مَّا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا. (الاحزاب ۵:۳۳)

"هیچ گرفتی بر شما به دلیل اشتباهی که از شما سر زده، نیست، اما بر آنچه دل‌های شما اراده کرد، لازماً گرفته خواهید شد. و خداوند بخشنده است، شفقت او ابدی‌ست."

دوم اینکه اگر کسی از نقض این احکام اجتناب می‌کند، نتیجهٔ آن این است که الله متعال گناهان کوچک او را با رحمت بی‌پایان خود عفو می‌فرماید؛ و الی همهٔ گناهان، چه کوچک باشند چه بزرگ، در نامهٔ اعمال او درج می‌گردد و او باید حساب آن را بدهد. در سورهٔ النساء آمده است:

إِن تَجْتَنِبُوا۟ كَبَآئِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّـَٔاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُم مُّدْخَلًا كَرِيمًا. (النساء ۳۱:۴)

"(از این گناهان اجتناب کنید، چون) آنچه از آن منع شده اید، اگر از گناهان بزرگ آن خود را نجات دهید، گناهان کوچک شما را از حساب شما می‌زداییم و شما را به جایگاه عزت وارد می‌کنیم."

سوم اینکه اگر یک شخص توسط احساسات خود مغلوب شود و یکی از این احکام را نقض کند، باید توبه کرده رفتار خود را اصلاح کند. برای این کار، لازم است هر چه زودتر توبه کند. الله متعال در قرآن واضح ساخته که تنها حق توبهٔ کسانی بر او عاید می‌شود که از احساسات مغلوب شده مرتکب گناه می‌گردند، سپس بدون تأخیر راه توبه در پیش می‌گیرند. توبهٔ آنعده مردم نزد خداوند هیچ ارزشی ندارد که همهٔ عمر در گناه غرق می‌باشند و هنگامیکه می‌بینند مرگ به دهلیزشان رسیده است، به خواندن وظایف توبه شروع می‌کنند. به همین ترتیب، توبهٔ کسانی که عمداً و قصداً از حق انکار می‌کنند و تا وقت مرگ بر انکار خود باقی می‌مانند، ارزش ندارد. الله متعال می‌فرماید:

إِنَّمَا ٱلتَّوْبَةُ عَلَى ٱللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ ٱلسُّوٓءَ بِجَهَٰلَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِن قَرِيبٍ ۖ فَأُو۟لَٰٓئِكَ يَتُوبُ ٱللَّهُ عَلَيْهِمْ ۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا. وَلَيْسَتِ ٱلتَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ ٱلسَّيِّـَٔاتِ حَتَّىٰٓ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ ٱلْمَوْتُ قَالَ إِنِّى تُبْتُ ٱلْـَٰٔنَ وَلَا ٱلَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا. (النساء ۱۷:۴ – ۱۸)

"(این سخن، البته، باید واضح باشد که) پذیرش توبهٔ کسانی بر خداوند است که با مغلوب شدن از احساسات، مرتکب گناهی می‌شوند، سپس زود توبه می‌کنند. پس همانها کسانی اند که توبه ایشان را خداوند با شفقت زیاد می‌پذیرد و خداوند دانا و حکیم است. بر خلاف اینان، برای کسانی که بر ارتکاب گناه استمرار دارند تا زمانی که وقت مرگ یکی از آنها فرا می‌رسد، می‌گوید: حالا توبه کرده‌ام، هیچ توبه‌ای نیست؛ برای کسانی نیز هیچ توبه‌ای نیست که در حال کفر از دنیا می‌روند. اینانند که عذاب دردناکی برایشان آماده کرده ایم."

دو حالت مذکور قبولیت و عدم قبولیت توبه را قرآن مشخص ساخته است. بعد از آن صرف حالتی باقی می‌ماند که طبق آن اگرچه شخص نتوانسته سعادت توبهٔ فوراً بعد از ارتکاب گناه را بدست آورد، اما آنقدر دیر هم نکرده که لحظهٔ مرگ فرا رسیده باشد. قرآن در این مورد ساکت است و به بیان استاد امام، این خاموشی، به همان شکلی که امید را ایجاد می‌کند، خوف را نیز پیدا می‌کند و به نظر می‌رسد موقف قرآن این است که موضوع بین خوف و رجا بماند. او می‌فرماید که با وجود آن، این خیال گاه‌گاهی در ذهن خطور می کند که امید است این قبیل مردم ملت اسلامی با شفاعت نبی کریم «ﷺ» نجات یابند چون هیچ دلیلی مبنی بر منع بودن شفاعت در خصوص آنها وجود ندارد.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

جمال و کمال

إِنَّ ٱلْمُسْلِمِينَ وَٱلْمُسْلِمَٰتِ، وَٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ، وَٱلْقَٰنِتِينَ وَٱلْقَٰنِتَٰتِ، وَٱلصَّٰدِقِينَ وَٱلصَّٰدِقَٰتِ، وَٱلصَّٰبِرِينَ وَٱلصَّٰبِرَٰتِ، وَٱلْخَٰشِعِينَ وَٱلْخَٰشِعَٰتِ، وَٱلْمُتَصَدِّقِينَ وَٱلْمُتَصَدِّقَٰتِ، وَٱلصَّٰٓئِمِينَ وَٱلصَّٰٓئِمَٰتِ، وَٱلْحَٰفِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَٱلْحَٰفِظَٰتِ، وَٱلذَّٰكِرِينَ ٱللَّهَ كَثِيرًا وَٱلذَّٰكِرَٰتِ، أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُم مَّغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا. (الاحزاب ۳۳:۳۵)

"بی‌گمان مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان مؤمن و زنان مؤمن، مردان فرمانبردار و زنان فرمانبردار، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان صابر و زنان صابر، مردان با خشوع و زنان با خشوع، مردان صدقه‌دهنده و زنان صدقه‌دهنده، مردان روزه‌دار و زنان روزه‌دار، مردانی‌که از شرمگاه‌های خود محافظت می‌کنند، و زنانی‌که از شرمگاه‌های خود محافظت می‌کنند، و مردانی‌که الله را بسیار یاد می‌کنند، و زنانی‌که الله را بسیار یاد می‌کنند، الله برای آنان نیز آمرزش و پاداش عظیمی آماده کرده است."

زمانیکه حسن وجود اخلاقی انسان در رابطه به خالق و مخلوق به درجهٔ کمال می‌رسد، اوصافی که در نتیجهٔ آن پیدا می‌شود یا باید طبق قرآن پیدا شود، توسط الله متعال در یکجا بیان گردیده اند. الله متعال فرموده است که مغفرت خداوند منتظر چنین مردم قدسیه است و او اجر عظیمی برای آنها آماده کرده است. تردیدی نیست که منتهای کمال تمام جد و جهد در مذاهب صوفیانه، سعی برای تبدیل شدن به مظهر صفات خداوند است: خداوند علیم و خبیر است، پس او هم باید خود را به عالم الغیب والشهاده تبدیل کرده زندگی کند؛ شأن خداوند تجرد است، پس او هم باید این صفت را در خود پیدا کند؛ خداوند بی‌نیاز است، به این وجه او هم باید از نیازها و ضروریات بشری بی‌نیاز گردد؛ خداوند در انفس و آفاق تصرف می‌کند پس او هم باید بر آب راه رود، با آتش بازی کند، مریضان را لمس کرده شفا ببخشد، مرده را زنده کند و هر تصرفی را که بخواهند در روح‌ها و قلب‌ها بکنند. اما نقطه نظر قرآن چنین نیست. بزرگترین درجهٔ کمالی را که قرآن بیان نموده این است که انسان خود را با مقتضیات صفات خداوند عیار کند که یکجا در آیت مورد بحث بیان گردیده اند و به عنوان حامل آنها زندگی کند. این اوصاف ده اند و در تمام قرآن بر آن هیچ چیز اضافه نشده است. جمال و کمال دین طبق قرآن همین است. قرآن کسانی را که آن را قبول دارند، دعوت می‌کند این اوصاف را در خود پیدا کنند. بعد از این، اگر درجه‌ای است، درجهٔ نبوت است و در بارهٔ آن معلوم است که به وسیلهٔ اخذ و اکتساب بدست نمی‌آید، بلکه به هر کسی که خداوند خواسته، آن را عطا نموده است.

اوصاف مورد بحث را ذیلاً توضیح می‌دهیم:

اسلام

صفت اول اسلام است. وقتی اسلام به شکلی با ایمان ذکر می‌گردد که در اینجا ذکر گردیده، مراد از آن ظاهر دین می‌باشد؛ یعنی کیفیت تسلیم شدن به خداوند که از قول، فعل و اعضا و جوارح انسان آشکار می‌باشد. بنابراین، اگر دن انسان آماده است بر حکم الله و رسول باز شود و بسته شود، اگر چشمان او آماده است به اشارهٔ آنها ببیند و به اشارهٔ آنها از دیدن اجتناب کند، اگر گوش‌های او آماده است به هدایت آنها بشنود و یا از شنیدن اجتناب کند، اگر دستان او آماده اند با سخن آنها بلند شوند و پایین آیند و اگر پاهای او به فرمان آنها از راه رفتن و متوقف شدن گریز نکند، پس همین اسلام است. واژه های "أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ"[۷۱] و " أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ"[۷۲] بر زبان انبیاء «علیهم

[۷۱] آل عمران ۳: ۲۰. "من خود را به خداوند تسلیم کرده ام."

[۷۲] البقره ۲: ۱۳۱. "من خود را به پروردگار عالم تسلیم کرده ام."

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

السلام» بمنظور بیان همین حقیقت وارد شده اند. از قرآن معلوم می‌شود که بهترین نمونهٔ آن خود انبیاء «علیهم السلام» هستند. لهذا هدایت شده که جهت رسیدن به چنین مرحلهٔ تسلیم و رضا، مردم از هستی‌هایی پیروی کنند که الله متعال به عنوان پیامبران برای انسان‌ها فرستاده است. خداوند فرموده است:

قُلْ: إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ ٱللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ. وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ. (آل عمران ۳:۳۱)

"به آنها بگو اگر خداوند را دوست می‌دارید، پس از من پیروی کنید، خداوند شما را دوست خواهد داشت و از گناهان شما درگذر خواهد کرد و خداوند بخشنده است، شفقت او ابدی‌ست."

شعور و احساسی را که باید پیروی مذکور با آن صورت گیرد، استاد امام امین احسن اصلاحی به این شکل توضح می‌دهد:

"...رسول، مظهر کامل معرفت خداوند و هر یک عمل او نشان معرفت الهی می‌باشد، بنابراین، هر شخصی که با رسول خدا محبت دارد، با هر ادا و عمل رسول نیز محبت می‌داشته باشند. آنها علمی را در وجود رسول می‌بینند که از معرفت خداوند حاصل می شود، عاداتی را می‌بینند که خداوند را خوش می‌سازد، صفاتی را می‌بینند که محبوب خداوند است، جمالی را می‌بینند که پرتو جمال خداوندی بر آن می‌باشد. بنابراین، آنها هر نقش و اثر رسول را با تلاش زیاد پیدا می‌کنند و از آن پیروی می‌کنند و چون تمام این کارها را در محبت خداوند انجام می‌دهند، نتیجهٔ آن این می‌شود که آنها محبوب خداوند می‌گردند." (تزکیهٔ نفس ۱۱۷)

ایمان

صفت دوم ایمان است. ایمان باطن دین است و در اینجا مراد از آن یقینی است که راجع به الله متعال و وعده‌های او با معرفت صحیح آن بدست آید. کسی که خداوند را به نحوی قبول کند که دل و ذهن خود را بالکل در آخرین درجهٔ تسلیم و رضا به او بسپارد، در اصطلاح قرآن مؤمن است. دل طهارت را، عقل روشنی را و اراده‌ها پاکیزگی را از ایمان بدست می‌آورند. ایمان است که بر علم و عمل یکجا تاثیر می‌گذارد و بر تمام وجود انسان حاوی می‌شود. سپس ایمان با ذکر الله و تلاوت آیات او و ظهور آنها در انفس و آفاق افزایش میابد. الله متعال می‌فرماید:

إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ. وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتُهُۥ زَادَتْهُمْ إِيمَٰنًا. وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ. (الانفال ۸:۲)

"(بدان که)، اهل ایمان کسانی اند که چون خداوند ذکر شود، دل‌هایشان ترسان گردد و چون آیات او بر آنها خوانده شود، ایمان‌شان را افزایش دهد و آنان (در هر امر) بر پروردگار خود توکل می‌کنند."

پیامبر «ﷺ» بر همین اساس فرموده که شخصی که بر رب بودن خداوند، بر دین بودن اسلام و رسول بودن محمد «ﷺ» راضی گردید، حلاوت ایمان را بدست آورد.[۷۳] قرآن مجید، ایمان را به درختی تشبیه نموده که ریشه‌های آن در اعماق زمین فرو رفته باشد و شاخ‌های آن در پهناهای آسمان گسترش یافته باشد:

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلًا. كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ. أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي ٱلسَّمَآءِ. تُؤْتِيٓ أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا. وَيَضْرِبُ ٱللَّهُ ٱلْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ. لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ. (ابراهیم ۱۴:۲۴ – ۲۵)

"آیا ندیده‌ای که خداوند مثل کلمهٔ طیبه را چگونه بیان کرده است؟ کلمهٔ طیبه همانند شجرهٔ طیبه است که ریشه‌های آن در زمین فرو رفته باشد و شاخ‌های آن در آسمان گسترش یافته باشد. او میوه‌اش را در هر فصل با اذن پروردگار خود می‌دهد. (این مثل کلمهٔ طیبه است) و خداوند مثل‌ها را برای مردم بیان می‌کند تا متذکر شوند."

[۷۳] مسلم، شماره ۱۵۱.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

استاد امام امین احسن اصلاحی در وضاحت آیات فوق می‌فرماید:

"مراد از کلمهٔ طیبه در آیات، واضح است که کلمهٔ ایمان است. الله متعال، آن را با چنان یک درخت ثمرباری تمثیل نموده که ریشه‌های آن در اعماق زمین فرو رفته باشد و شاخ‌های آن بطور کامل در فضا گسترش یافته باشد و در هر فصل به فضل پروردگار خود مستمراً ثمرباری می‌کند. مقصود از فرو رفتن ریشه‌ها در اعماق زمین، رسوخ و استحکام آن در فطرت انسانی است؛ یعنی همانند بته‌ای نیست که در کثافات روییده و دارای هیچ ریشه‌ای نیست، لطمهٔ معمولی حوادث هم او را برکنده دور افکند، مثل کلمهٔ کفر که قرآن راجع به آن فرموده است: "اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ"[۷۴] (که از زمین کنده شده و قراری ندارد)، بلکه، بر عکس، ایمان همانند یک درخت تناوری‌ست که ریشه‌های آن تا اندازه‌ای عمیق و پایدار می‌باشند که اگر طوفان هم بر آن بگذرد، ذره‌ای هم بر آن اثر نکند. بعد از این راجع به فیض‌بخشی و ثمرباری آن فرموده است که همانند یک درخت خشکیده و بی‌ثمر نیست که نه کسی از سایهٔ آن مستفید شده بتواند نه از میوهٔ آن، بلکه تحت سایهٔ شاخ‌های آن، که در فضا گسترش یافته، قافله‌ها آرام و در هر فصل از آن غذا و آسودگی حاصل می‌کنند. روشن است که اشاره به فیوض و برکاتی شده که از ایمان یک شخص با ایمان در زندگی خود او و زندگی کسانی پیدا می‌شود که به نحوی با او شرف قرابت پیدا می‌کنند. فیوض و برکات مذکور لازماً در هر دو صورت علمی و عملی می‌باشند؛ آنها بر ایمان شخص مؤمن شهادت می‌دهند و به سبب آنها او از جانب الله متعال رفعت و سرفرازی بدست می‌آورد." (تزکیهٔ نفس ۳۲۵)

قرآن بیان می‌کند که تقاضای ایمان است که هیچ چیز دنیا نباید برای حاملین آن از الله و رسول او عزیزتر باشد. در سورهٔ توبه آمده است:

قُلْ: إِن كَانَ ءَابَآؤُكُمْ وَأَبْنَآؤُكُمْ وَإِخْوَٰنُكُمْ وَأَزْوَٰجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَٰلٌ ٱقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَٰرَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَٰكِنُ تَرْضَوْنَهَآ أَحَبَّ إِلَيْكُم مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَجِهَادٍ فِى سَبِيلِهِۦ فَتَرَبَّصُوا۟ حَتَّىٰ يَأْتِىَ ٱللَّهُ بِأَمْرِهِۦ. وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْفَٰسِقِينَ. (التوبه ۲۴:۹)

"به آنها بگو (ای پیامبر) که اگر پدران و پسران شما، برادران شما، همسران شما، خانوادهٔ شما و مالی که کسب کرده‌اید و تجارتی که از بی‌رونقی آن می‌ترسید و خانه‌های شما که می‌پسندید، نزد شما از الله و رسول او و جهاد در راه او عزیزتر هستند، پس در انتظار باشید، تا زمانی که خداوند فیصلهٔ خود را صادر کند. و (بدانید که) الله چنین مردم بد عهد را راه یاب نمی‌سازد."

رسول الله «ﷺ» نیز همین حقیقت را با اشکال مختلف واضح ساخته است. پیامبر فرموده است که هیچ شخص نمی تواند تا وقتی مؤمن واقعی شود که مرا بیش از اولاد، والدین و عزیزان و اقارب خود دوست نداشته باشد.[۷۵] در حدیث دیگر فرموده است که چنین محبت است که بعد از آن شخص می‌تواند با لذت اصلی ایمان آشنا شود.[۷۶]

اما این محبت چگونه محبتی‌ست؟ چون مردم در رابطه به آن دچار سوء تفاهمات و افراط و تفریط زیاد شده اند، لازم است پاسخ هر دو سؤال فوق را هم به شکل درست فهمید. استاد امام می‌نویسد:

"مقصود از آن محض محبت احساساتی‌ای نیست که انسان بطور فطری با خانم و اولاد خود و یا با دیگر عزیزان خود دارد، بلکه مراد از آن محبت منطقی و اصولی‌ای نیز است که شخص با برخی اصول و یا یک مسلک می‌داشته باشد و بر مبنای آن اصول یا مسلک مورد بحث را هرجا در زندگی خود مقدم قرار می‌دهد. هر چیز، هر اصل و هر مسلک دنیا را بر آنها قربان می‌کند، لیکن آنها را بر هیچ چیز دنیا قربان نمی‌کند. او هر چیز دیگر را برای برتری آنها

---

[۷۴] ابراهیم ۱۴: ۲۶.

[۷۵] بخاری، شماره ۱۵. مسلم، شماره ۱۶۹.

[۷۶] بخاری، شماره ۱۶، ۲۱. مسلم، شماره ۱۶۵.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

پست و حقیر می‌سازد، لیکن هرگز آماده نمی‌شود آنها را پست و حقیر ببیند. اگر خواهشات و آرزوهای نفس او هم با مسلک او مخالفت و در راه آن مزاحمت ایجاد کنند، با آنها هم می‌جنگد، اگر مردم فرا راه مسلکش مزاحمت ایجاد کنند، با آنها هم رویارو خواهد شد. حتی اگر خواست زن، اولاد و عزیزان و اقارب او زمانی با مطالبات مسلکش تصادم کنند، او به اصول و مسلک خود وفادار می‌ماند و بدون هر گونه تردد خواهشات زن و اولاد و فامیل و قوم خود را نظر انداز می‌کند." (تزکیهٔ نفس ۱۱۹)

این حقیقت ایمان و اسلام است که صورت دعای ذیل را به زبان پیامبر «ﷺ» اختیار کرد:

اللهم، أسلمت وجهي إليک و فوضت أمرِ إليک و ألجأت ظهري إليک، رغبة و رهبة إليک، لا ملجأ و لا منجا منک إلا إليک. اللهم، امنت بکتابک الذی أنزلت، و بنبیک الذي أرسلت. (بخاری، شماره ۲٤۷)

"ای الله، من خود را به تو تسلیم کرده‌ام، و امر خود را به تو سپرده‌ام و در حالت لرزان از عظمت تو و با افزایش در شوق تو، به تو پناه برده‌ام. با فرار از تو، هیچ جای پناه نیست و اگر هست، نزد توست. پروردگارا، من بر کتابی که تو نازل کرده‌ای، ایمان آورده‌ام، و بر پیامبری که به عنوان رسول فرستاده‌ای."

قنوت

صفت سوم قنوت است. قنوت عبارت از کیفیت قلبی‌ای است که انسان را با اخلاص کامل بطور مداوم بر اطاعت پروردگار خود قایم نگه‌می‌دارد. روشنترین مظهر رابطهٔ عبد و معبود در اعماق وجود بندهٔ مؤمن، قنوت است. ازین‌رو، "قانتین" اشخاصی اند که همیشه خداوند را بندگی کنند. در هیچ حالت غم، خوشحالی، جوش، هیجان، لذت و الم نسبت به خالق خود سرکش نشوند. فشار شهوت، یورش احساسات و هجوم خواهشات هم هیچ‌گاه آنها را در مقابل خداوند بی‌ادب نسازد. دل آنها عرش خداوند باشد و شریعت او را حکمی تلقی کنند که به شکل حضوری به آنها داده شده است؛ حکمی که هیچ شخص ایستاده در دربار پروردگار، حتی تصور سرپیچی از آن را هم نمی‌تواند به ذهن راه دهد. اگر دقت کنید، این همان کیفیتی‌ست که تمام عالم و همهٔ مخلوقات آن به زبان حال اظهار می‌کند:

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ يَتَفَيَّؤُا ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِّلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ. وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِن دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ. يَخَافُونَ رَبَّهُم مِّن فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ. (النحل ۱٦:٤۸ – ۵۰)

"آیا آنها به چیزهایی که خداوند خلق کرده است نمی‌نگرند که سایه‌هایشان از راست و چپ برگردیده به خداوند سجده می‌کنند و بر (هر آنچه این سایه را دارد)، فروتنی طاری‌ست. و آنچه در آسمان‌ها و زمین از جنبنده‌گان وجود دارد، همه صرف برای خداوند سجده می‌کنند و فرشته‌گان خداوند نیز و آنان هرگز سرپیچی نمی‌کنند، آنان از پروردگار خود، که بر فرازشان است، می‌ترسند و صرف کاری را انجام می‌دهند که بدان مامور شده اند."

صدق

صفت چهارم صدق است. این صفت، برای بیان مطابقت و سازگاری قول، فعل و اراده استفاده می‌شود. هیچ حرف خلاف صداقت از دهن انسان صادر نشود، در قول و فعل او هیچ تضادی نباشد و او هر حرف خود را عملی کند، پس این صداقت زبان و عمل است. اما صداقت نیت و اراده هم باید لازماً با آن شامل باشد. قرآن آن را به "اخلاص" و رویهٔ مخالف آن را به "نفاق" تعبیر نموده است. سپس در مقامات مختلف وضاحت فرموده که پیکر اصلی عمل نزد خداوند همان است که در کارخانهٔ قلب آماده شده باشد. بنابراین، درجهٔ کمال صدق با سازگاری قول و فعل و اراده بدست می‌آید. واژه‌های "صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ"[۷۷] (که بدانچه با خداوند عهد بستند، وفا کردند) در

[۷۷] الاحزاب، ۳۳: ۲۳.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

قرآن مجید همین حقیقت را بیان می‌کند. یعنی سخن زبان، ارادهٔ دل و هر جنبش عمل به مظهر حق و صداقت تبدیل شود. ارشاد الله متعال است:

إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَٰهَدُوا بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ أُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ. (الحجرات ۱۵:۴۹)

"(بدانید که)، مؤمنان در حقیقت کسانی اند که بر خداوند و رسول او ایمان آوردند، سپس در شک قرار نگرفتند و با مال و جان خود در راه خداوند جهاد کردند. همینها اهل راستی اند."

صبر

صفت پنجم، صبر است. صبر در مفهوم حفظ نفس از اضطراب و نارامی آمده است. صبر در آیت "وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ"[۷۸] (و اگر آنان با صبر انتظار می کشیدند تا زمانیکه تو برایشان خارج شوی.) در همین مفهوم ابتدائی خود استعمال گردیده است. سپس مفهوم استوار ماندن بر موقف خود با استقلال و ثابت قدمی به رغم مشکلات و موانع نیز در آن پیدا شده است. صبری که در آیت زیر بحث ذکر گردیده، چیز مانند عجز و تذلل نیست که ناچار باید در حالت بی‌بسی و درماندگی اختیار گردد، بلکه سرچشمهٔ عزم و همت و جمال و کمال تمام سیرت و کردار است. از صبر است که در انسان حوصله پیدا می‌شود بجای شکایت یا فریاد کشیدن بر تجربیات ناخوشگوار زندگی، آنها را با رضامندی قبول کند و از طرف خدا دانسته از آنها پذیرایی کند. با نظرداشت این مفهوم صبر، "صابر" شخصی است که در برابر هر خوف و طمع، بر موقف خود پابرجا بماند و بر تصامیم رب خود راضی و مطمئن باشد.

سه موقع آن در قرآن بیان گردیده است: غربت، بیماری، جنگ. اگر دقت شود، معلوم می‌شود که منبع تمام مشکلات و مصائب این سه چیز است. در سورهٔ بقره آمده است:

وَٱلصَّٰبِرِينَ فِى ٱلْبَأْسَآءِ وَٱلضَّرَّآءِ وَحِينَ ٱلْبَأْسِ. (البقره ۱۷۷:۲)

"به ویژه کسانی که در تنگ‌دستی و بیماری و هنگام جنگ، ثابت قدم هستند."

در آیت فوق، قرآن با برجسته ساختن صبر با اسلوب "نصب علی المدح" واضح نموده که صبر در سیرت و کردار انسان چه اهمیت فوق العاده‌ای دارد. وضاحت بیشتر این لفظ از مواقع مختلف استفادهٔ آن در قرآن بدست می‌آید.

زمانیکه نبی کریم «ﷺ» دعوت خود را آغاز کرد، به ایشان هدایت داده شد که پروای عداوت و دشمنی مردم را نکند و تا زمانیکه فیصلهٔ خداوند صادر می‌شود، با پشت کار تمام به ادای مکلفیت خود بپردازد. پیامبر «ﷺ» باید تحت هر نوع شرایط، برای صدور فیصلهٔ خداوند انتظار می‌کشید؛ قبل از آن نمی‌توانست هیچ اقدامی کند. این مفهوم را خداوند با واژهٔ صبر در قرآن افاده کرده است:

وَٱتَّبِعْ مَا يُوحَىٰٓ إِلَيْكَ وَٱصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ ٱللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ ٱلْحَٰكِمِينَ. (یونس ۱۰۹:۱۰)

"(ای پیامبر)، از چیزی پیروی کن که به سویت وحی می‌شود و صبر کن، تا خداوند داوری کند و او بهترین داوران است."

طوفان‌های مصائب بر ایوب «علیه السلام» نازل شد، اما او هر گز دامن تسلیم و رضا را رها نکرد. وقتی الله متعال برای این کار او را مورد مدح و ستایش قرار داد، همین تعبیر را برای آن بکار برد:

---

[۷۸] ۴۹: ۵.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

إِنَّا وَجَدْنَٰهُ صَابِرًا ۚ نِّعْمَ ٱلْعَبْدُ ۖ إِنَّهُۥٓ أَوَّابٌ. (ص ۴۴:۳۸)

"بی‌گمان ما او را (در هر حالت) شکیبا یافتیم. چه بندهٔ خوبی بود! یقیناً او بسیار رجوع‌کننده به سوی پروردگار خود بود."

نصیحت لقمان حکیم در قرآن مجید نقل گردیده است. او پسر خود را برای مقابله کردن با مصیبت‌های راه حق به شکل مردانه وار، به صبر تلقین کرد:

وَأْمُرْ بِٱلْمَعْرُوفِ وَٱنْهَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَٱصْبِرْ عَلَىٰ مَآ أَصَابَكَ ۖ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ ٱلْأُمُورِ. (لقمان ۱۷:۳۱)

"به نیکی تشویق کن و از بدی باز دار، و (در این راه) بر هر مصیبتی که به تو رسد، صبر کن. زیرا همین کار است که بر آن تاکید شده است."

قرآن کسانی را که برای جد و جهد دعوت بر می‌خیزند، هدایت داده که بهتر است از بی‌ادبی مخاطبینی که دست به ظلم و اذیت و آزار آنها می‌زنند، چشم‌پوشی کنند و پاسخ بدخواهی آنها را هم با نیکی بدهند. واضح است که این یک امر معمولی نیست. قرآن برای صفت برداشت، تحمل و عفو و درگذری که باید انسان در خود پیدا کند، واژهٔ صبر را بکار برده است:

ٱدْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلْحِكْمَةِ وَٱلْمَوْعِظَةِ ٱلْحَسَنَةِ ۖ وَجَٰدِلْهُم بِٱلَّتِى هِىَ أَحْسَنُ ۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِۦ ۖ وَهُوَ أَعْلَمُ بِٱلْمُهْتَدِينَ. وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا۟ بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُم بِهِۦ ۖ وَلَئِن صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِّلصَّٰبِرِينَ. (النحل ۱۲۵:۱۶ – ۱۲۶)

"تو، (ای پیامبر)، به سوی راه پروردگار خود دعوت ده، با حکمت و نصیحت نیکو، و با آنها به شکلی سخن گو که پسندیده است. یقیناً پروردگار تو خوب می‌داند چه کسی از راه او دور شده است و او کسانی را نیز خوب می‌شناسد که راه یافتگان هستند. اگر شما (زمانی) انتقام می‌گیرید پس صرف به اندازهٔ ستمی انتقام گیرید که به شما شده است، لیکن اگر صبر کنید، پس این کار برای صبر کننده‌گان بسیار بهتر است."

وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّن دَعَآ إِلَى ٱللَّهِ وَعَمِلَ صَٰلِحًا وَقَالَ إِنَّنِى مِنَ ٱلْمُسْلِمِينَ. وَلَا تَسْتَوِى ٱلْحَسَنَةُ وَلَا ٱلسَّيِّئَةُ ۚ ٱدْفَعْ بِٱلَّتِى هِىَ أَحْسَنُ فَإِذَا ٱلَّذِى بَيْنَكَ وَبَيْنَهُۥ عَدَٰوَةٌ كَأَنَّهُۥ وَلِىٌّ حَمِيمٌ. وَمَا يُلَقَّىٰهَآ إِلَّا ٱلَّذِينَ صَبَرُوا۟ وَمَا يُلَقَّىٰهَآ إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ. (حم السجده ۳۳:۴۱ – ۳۵)

"(تو آنها را به سوی خداوند فرا می‌خوانی، ای پیامبر)، و سخنی چه کسی می‌تواند از سخن شخصی بهتر باشد که به سوی خداوند فرا می‌خواند و اعمال نیک انجام دهد و بگوید که من مسلمانم! بی‌گمان که نیکی و بدی یکسان نیست. (تردیدی نیست که این منکرین تو حالا در پی بدی اند، اما) تو در مقابل بدی کاری انجام ده که از آن بهتر است پس خواهی دید که ناگاه کسی که میان او و تو عداوت است، گویا یک دوست صمیمی شده است. و (بدان که) این دانش را صرف کسانی بدست می‌آورند که ثابت قدم بمانند و این حکمت صرف به کسانی عطا می‌شود که نصیب بزرگی دارند."

زمانیکه هنگام جنگ، مرگ در مقابل چشمان قرار داشته باشد، جان به گلو برسد و چشم‌ها از خوف به سنگ تبدیل شوند، برای کسانی که با شجاعت و استقامت با دشمن مقابله کنند و پای استقلال آنها دچار لغزش نشود، نیز واژهٔ صبر استفاده شده است:

فَإِن يَكُن مِّنكُمْ مِّاْئَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا۟ مِاْئَتَيْنِ ۚ وَإِن يَكُن مِّنكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوٓا۟ أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ ٱللَّهِ ۗ وَٱللَّهُ مَعَ ٱلصَّٰبِرِينَ. (الانفال ۶۶:۸)

"بنابراین، اگر از شما صد نفر ثابت قدم باشند، بر دو صد نفر چیره خواهند شد و اگر هزار نفر باشند، پس بر حکم خداوند بر دو هزار چیره خواهند شد. و خداوند با کسانی‌ست که (در راه او) ثابت قدم بمانند."

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

برای اینکه مسؤولیت‌ها و فرایضی که خداوند بر انسان عاید ساخته تمام عمر با پایداری و بطور کامل ادا شود نیز تعبیر صبر استفاده شده است. به بیان استاد امام، همانگونه که یک دهقان در مزرعهٔ خود شخم می‌زند، در آن بذرافشانی می‌کند، به آن آب می‌دهد و بطور مداوم از آن نگهداری و نگهبانی می‌کند، اگر بندهٔ مؤمن به همان ترتیب از این مزرعهٔ مبارک خود بطور کامل حراست و محافظت کند، برای آن هم تعبیر صبر بکار رفته است:

رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَا فَٱعۡبُدۡهُ وَٱصۡطَبِرۡ لِعِبَٰدَتِهِۦ. (مریم ۱۹:۶۵)

"اوست مالک آسمان‌ها و زمین و هر آنچه میان آنها قرار دارد، پس صرف او را پرستش کنید و صرف بر بندگی او ثابت قدم بمانید."

چنانچه انسان در هر نوع شرایط رنج و راحت و حزن و مسرتی که به انسان در زندگی پیش می‌آید، از ضبط نفس کار بگیرد، خوشی و مسرت در او غرور پیدا نکند و در حالت غم و اندوه در او مایوسی و بددلی پیدا نشود، برای آن هم در قرآن واژهٔ صبر استفاده شده است:

وَلَئِنۡ أَذَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ مِنَّا رَحۡمَةٗ ثُمَّ نَزَعۡنَٰهَا مِنۡهُ إِنَّهُۥ لَيَـُٔوسٞ كَفُورٞ. وَلَئِنۡ أَذَقۡنَٰهُ نَعۡمَآءَ بَعۡدَ ضَرَّآءَ مَسَّتۡهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ ٱلسَّيِّـَٔاتُ عَنِّيٓۚ إِنَّهُۥ لَفَرِحٞ فَخُورٌ إِلَّا ٱلَّذِينَ صَبَرُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ. أُوْلَٰٓئِكَ لَهُم مَّغۡفِرَةٞ وَأَجۡرٞ كَبِيرٞ. (هود ۱۱:۹ – ۱۱)

"حال انسان این است که اگر از سوی خود رحمتی به او بچشانیم، سپس او را از آن محروم سازیم، لازماً شکایت می‌کند، زیرا او به زودی مایوس‌شونده و بسیار ناسپاس است. و اگر بعد از تکلیفی که به او رسیده بود، لذت نعمت را به او بچشانیم، قطعاً می‌گوید که تمام مصیبت‌هایم از من دور شد (و در لباس نخواهد گنجید)، مسلماً در آن حال بسیار شادمان و خودستا می‌شود. مگر کسانی که صبر کردند و کارهای نیک انجام دادند. برای آنان مغفرت هم است و اجر بزرگ هم."

از این معلوم می‌شود که صبر، به معنای عفو به دلیل مجبوری یا خاموشی به دلیل بی‌بسی نیست، بلکه نام صفتی است که طبق آن بندهٔ مؤمن بر هر فیصلهٔ رب خود راضی می‌باشد، از تاخیر در نتیجهٔ عمل پریشان نمی‌شود، از اضطراب و نارامی خود را حفظ می‌کند، اجازه نمی‌دهد هیچ گونه احساس انتقام در دل او حتی برای کسانی که در حق او بدی می‌کنند هم پیدا شود، اگر موقع دفاع از حق باشد، مرگ را در مقابل خود دیده هم ثابت قدم می‌ماند، در هر حالت رنج و راحت از ضبط نفس کار می‌گیرد و بدانچه فرض و واجب می‌داند، تمام عمر پابند می‌ماند.

از همین بُعد سیرت انسان، رابطه‌ای بین خدا و بنده ایجاد می‌شود که به "توکل" تعبیر شده است؛ یعنی در هر حال بر خدا اعتماد شود. "إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ" کلمهٔ همین واگذاری و تسلیمی‌ست. قرآن بیان می‌دارد که الله متعال برای مردمی که بر صبر ثابت قدم می‌مانند و بر آن از این دنیا رخصت می‌شوند، لطف و التفات خاصی دارد. خداوند متعال فرموده است:

وَبَشِّرِ ٱلصَّٰبِرِينَ ٱلَّذِينَ إِذَآ أَصَٰبَتۡهُم مُّصِيبَةٞ قَالُوٓاْ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ. أُوْلَٰٓئِكَ عَلَيۡهِمۡ صَلَوَٰتٞ مِّن رَّبِّهِمۡ وَرَحۡمَةٞۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُهۡتَدُونَ . (البقره ۲:۱۵۵ – ۱۵۷)

"و به کسانی که (در این) ثابت قدم باشند، (ای پیامبر)، مژدهٔ (کامیابی در دنیا و آخرت) بده. (کسانی) که چون آسیبی به آنان برسد، گویند که بی‌شک از خداوندیم و برشگت ما (روزی) به سوی اوست. اینانند که عنایت‌ها و رحمت پروردگارشان بر آنان است و اینانند که از هدایت او بهره‌یاب می‌گردند."

خشوع

صفت ششم، خشوع است. تواضع، عجز و فروتنی‌ای که از تصور درست هیبت و عظمت و جلال الله متعال در

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

وجود انسان پیدا می‌شود، در قرآن به خشوع تعبیر گردیده است. خشوع کیفیت قلبی‌ای است که انسان را هم در مقابل خداوند متعال خم می‌کند و هم احساسات رحمت و رأفت را در دل او برای سایر انسان‌ها پیدا می‌کند.

در صورت اول، بهترین اظهار آن نماز، مخصوصاً نمازهای شب است، زمانیکه بندهٔ مؤمن از هر چیز دنیا بریده تنها با پروردگار خود راز و نیاز می‌کند و تنهایی‌های خود را با ذکر و شکر او معمور می‌سازد. در برخی آیات دیگر قرآن، اسالیب چون "وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ"[۷۹] (و آمرزش‌خواهان در سحرگاهان) و "وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا"[۸۰] (آنانی که شب‌ها را در سجده و قیام در برابر پروردگار خود می‌گذرانند.) همین مفهوم را توضیح داده است. قرآن با این ترتیب بیان که خشوع را قبل از صدقه و روزه ذکر نموده، به همین موضوع اشاره کرده و خشوع را گویا حقیقت نماز قرار داده است. در نماز تهجد، به نحویکه بیان شد، این حقیقت بیش از نمازهای دیگر برجسته می‌گردد. از آیات قرآن و احادیث نبی کریم «ﷺ» معلوم می‌شود که هنگام نماز تهجد بنده در حضور خداوند قرار می‌داشته باشد و کسانی که با خداوند محبت دارند، همیشه آن را دوست داشته اند. استاد امام می‌نویسد:

"...از لحاظ آرام بودن و آرام‌بخش بودن، هیچ وقت دیگر در بیست و چهار ساعت شب و روز نمی‌تواند با آن برابری کند. از آسمان تا زمین، سراسر آرامش وجود می‌داشته باشد. در این وقت، همه در خواب می‌باشند. شاید شیطان هم در خواب می‌باشد. صرف رب غفار و رحیم بیدار می‌باشد که هیچ وقت نمی‌خوابد و یا کسی که بخت‌ش بیدار باشد. وقتی بیدار شوید و در سایهٔ ستارگان ایستاده شوید، فی الواقع احساس می‌شود که دریچه‌های آسمان باز هستند و از آسمان دنیا به توبه و رحمت دعوت داده می‌شود. کیفیات این وقت به اندازه‌ای واضح می‌باشد که دنیا دار و دین دار و رند و زاهد همه آن را می‌دانند. اشخاصی که می‌خوابند آن را بهترین وقت برای خواب و کسانی که بیدار می‌مانند، آن را بهترین وقت برای بیدار ماندن می‌دانند و در حقیقت هر دو صحیح فکر می‌کنند. وقتی که برای خوابیدن از همه عزیز و محبوب باشد، برای بیدار ماندن هم بیش از همه عزیز و محبوب می‌باشد. صرف قربانی آن که عزیز و محبوب است، قبول می‌شود. بنابراین، این وقت را الله متعال برای نماز مقربین مختص ساخته است. جهت شنیدن التجاها و دعاهای کسانی که لذلت بستر را در این وقت ترک می‌کنند، الله متعال خود به آسمان دنیا می‌آید و می‌فرماید که هست توبه کننده‌ای که توبه‌اش را قبول کنم؟ هست کسی که طالب رحمت من باشد تا او را در دامن رحمت خود بگیرم؟" (تزکیهٔ نفس ۲۴۳)

در شکل دوم، این کیفیت بر تمام شخصیت بندهٔ مؤمن اثر می‌کند و او را برای اهل و عیال خود سراپا شفقت، برای دوستان، همسایگان و ملاقات کننده‌گان خود سراسر رحمت و برای جامعهٔ خود سرچشمهٔ هدایت می‌سازد. در نتیجه، با همینگونه انسان‌های حلیم و مهربان تمدنی به وجود می‌آید که بر زمین جنت خداوند بوده و مطمح نظر و محور آرزوهای هر انسان سلیم الفطرت می‌باشد. قرآن مجید، آنها را چنین بیان می‌کند:

وَعِبَادُ الرَّحْمَٰنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا: سَلَامًا. وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا وَالَّذِينَ يَقُولُونَ: رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ. إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا. إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ... وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا. (الفرقان ۲۵:۶۳ – ۷۲)

"(همانا او رحمن است) و بنده‌گان رحمان کسانی اند که بر زمین با عاجزی راه می‌روند و هنگامی که جاهلان سعی کنند با آنها دربیفتند، با عرض سلام از آنها جدا می‌شوند. کسانی که شب‌ها را در سجده و قیام در مقابل پروردگار خود می‌گذرانند. کسانی که دعا می‌کنند که ای پروردگار ما، عذاب دوزخ را از ما دور کن. بدون تردید که آن، جایگاه

[۷۹] آل عمران ۳: ۱۷.

[۸۰] الفرقان ۲۵: ۶۴.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

بسیار بد برای زندگی کردن و اقامت است... و هنگامی که بر چیز بیهوده‌ای گذر آنها بفتد، با وقار از آن می‌گذرند."

صدقه

صفت هفتم، صدقه است. یک درجهٔ انفاق در راه الله این است که انسان از مال خود زکات فرض بپردازد. درجهٔ دوم این است که انسان هر آنچه را که از ضروریات شخصی و تجارتی او اضافی باشد، حق جامعه تلقی کند و هنگامی که نیازی ایجاد شود، آن را با فراخ‌دلی مرفوع سازد. درجهٔ سوم این است که شخص بر خواهشات خود پا مانده و در خصوص نیازهای خود ایثار کرده نیازهای دیگران را رفع کند. قرآن همین درجه را با واژه‌های "وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ"[۸۱] بیان نموده است. مفهوم صدقه کننده‌گان می‌تواند همهٔ این حالات را شامل شود، اما وقتی این تعبیر حین بیان اوصاف اختیار می‌شود، اشاره اصلاً به درجهٔ کمال آن می‌باشد، یعنی کسی که سخی و فیاض باشد و هیچ فرصت خرج کردن در راه الله را از دست ندهد. در خصوص بنده‌ها، این درجهٔ سوم صدقه، اظهار همان خشوعی‌ست که قبل از این ذکر کردیم. نماز و انفاق به همین اساس در قرآن یکجا ذکر می‌گردد.

روزه

صفت هشتم، روزه است. روزه عبادت خاص برای ضبط نفس و پرورش صبر است. مقصد روزه در قرآن حصول تقوی بیان شده است. بنابراین، مراد از "صَائِمِينَ" مردمی اند که چنان حریص تقوی می‌باشند که برای آن بیشتر اوقات روزه می‌گیرند. از این تعبیر خود بخود معلوم می‌شود که آنها از منکرات و فواحش نیز اجتناب می‌کنند و در زندگی خود بهترین نمونهٔ تمام اخلاق عالیه می‌باشند.

حفظ فروج

صفت نهم، حفظ فروج است. یعنی کسانی که شرم گاه‌های خود را حفاظت می‌کنند. صفت حفظ فروج ثمرهٔ ضبط نفس و تقوی است. این تعبیر در چندین جای قرآن کریم برای کسانی که در آخرین درجه از برهنگی، عریانی و فواحش اجتناب می‌کنند، استفاده شده است. مفهوم آن این است که آنها از عفت و عصمت خود تا آخرین حد حفاظت می‌کنند. ازین‌رو، بجز مواقعی که الله متعال اجازه داده است، آنها در خفا و آشکارا، ستر خود را در مقابل هیچ کسی نمایان نمی‌کنند و نه هرگز لباسی می‌پوشند که اعضای دارای جذابیت جنسی در آن نمایان شود. همین درجهٔ خودداری از فواحش است که در نتیجهٔ آن جامعه‌ای پیدا می‌شود که در آن حیا فرمان‌روایی می‌کند و مرد و زن بجای بیشتر برجسته ساختن جسم خود، تا جاییکه ممکن باشد، برای پنهان کردن هرچه بیشتر آنها مضطرب می‌باشند.

ذکر کثیر

صفت دهم، ذکر کثیر است. یعنی الله متعال بسیار زیاد یاد شود. وقتی در دل بندهٔ مؤمن فکر پروردگار خود بطور کامل جابجا شود، پس او عبادت در اوقات تعیین شده را به هیچ وجه کافی نمی‌داند، بلکه زبان خود را همه وقت با ذکر خداوند تر نگاه می‌کند. اگر نشانه‌ای از نشانه‌های خداوند را می‌بیند، "سبحان الله" می‌گوید؛ اگر کاری را آغاز می‌کند، با "بسم الله" شروع می‌کند؛ اگر نعمتی بدست می‌آورد، پس "الحمد لله" گفته شکر خداوند را بجا می‌آورد؛ بدون "إن شاءالله" و "ماشاءالله" هیچ اراده یا عزم خود را اظهار نمی‌کند؛ در هر کار خود، از خداوند کمک می‌خواهد؛ با آمدن هر آفت، طلب‌گار رحمت او می‌شود؛ در هر مشکل، به او رجوع می‌کند؛ اگر می خوابد، او را به یاد آورده می‌خوابد و اگر بیدار می‌شود، با

[۸۱] الحشر ۵۹: ۹.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

ذکر نام او بیدار می‌شود؛ به سخن کوتاه، در هر موقع و حین انجام هر کار بر زبان او ذکر الله می‌باشد. تنها این نه، او اگر نماز می‌خواند، الله را یاد می‌کند، روزه می‌گیرد، الله را یاد می‌کند، قرآن تلاوت می‌کند، الله را یاد می‌کند، انفاق می‌کند، الله را یاد می‌کند، از بدی‌ها اجتناب می‌ورزد، الله را یاد می‌کند، اگر مرتکب آن می‌شود، باز نیز الله را یاد می‌کند و فوراً برای رجوع به او بی‌تاب می‌گردد.

یک شکل ذکر، تفکر و اندیشیدن است. وقتی این دنیای خداوند را می‌بینید، در آن هزارها مخلوق است، رنگارنگی و تنوع آنهاست، سپس عقل انسانیو معجزه‌های آن است، امواج بحرهاست، روانی دریاهاست، علفزارهای سبز و خرم است، آب ریزان از آسمان است، گردش شب و روز است، تصرفات هوا و ابرهاست، خلقت زمین و آسمان و ساخت شگفت‌آور آنهاست، نفع‌رسانی و فیض بخشی آنهاست، مقصد و حکمت آنهاست، سپس در انفس و آفاق نشانه‌های خداوند است که هر آن با شکوه جدید نمودار می‌شوند. وقتی بندهٔ مؤمن بر این آیات الهی غور و فکر می‌کند، دل و ذهن او را مملو از یاد خداوند می‌سازد. در نتیجه، انسان فریاد می‌کشد که پروردگارا! این کارخانه را تو عبث نیافریده‌ای؛ منافی شأن علم و حکمت توست که کار بی‌هدفی انجام دهی. من می‌دانم که این جهانِ رنگ و بو لازماً با یک روز جزا خاتمه میابد؛ آن روز، مردمی که این دنیای تو را بازی بازیگوش دانسته در آن زندگی می‌کنند، دچار عذاب و رسوایی خواهند شد. از سرانجام آنها از تو پناه می‌خواهم:

إِنَّ فِي خَلْقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱخْتِلَٰفِ ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ لَءَايَٰتٍ لِّأُو۟لِى ٱلْأَلْبَٰبِ. ٱلَّذِينَ يَذْكُرُونَ ٱللَّهَ قِيَٰمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ. رَبَّنَا. مَا خَلَقْتَ هَٰذَا بَٰطِلًا. سُبْحَٰنَكَ فَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ(آل عمران ۳:۱۹۰ - ۱۹۱)

"(اینان از عقل کار نمی‌گیرند، به این دلیل، برای ایمان آوردن بر پیامبر نشانی می‌خواهند، و الی) حقیقت این است که در خلقت آسمان‌ها و زمین و گردش شب و روز، نشانی‌های بسیاری‌ست برای کسانی که بصیرت دارند، برای کسانی که در حالت ایستاده و نشسته و خوابیده بر پهلوهایشان، در هر حال، خداوند را یاد می‌کنند و پیوسته بر خلقت زمین و آسمان‌ها تفکر می‌کنند. (دعای آنها این است که) پروردگارا، تو تمام اینها را بی‌مقصد نیافریده‌ای. تو منزهی که کاری را بدون مقصد انجام دهی. پس ما را از آتش دوزخ نجات ده."

دعاها و اذکار زیاد مانند این از پیامبر «ﷺ» نقل گردیده اند. بهترین شیوهٔ یاد کردن خداوند بعد از نماز، خواندن چنین دعاهاست. ما مسلمانان خوش‌بختیم که این دعاها و اذکار در کم و بیش عین الفاظ پیامبر «ﷺ» نزد ما موجود هستند. حسن، لطافت و معنویت آنها معجزهٔ ادبیات و زبان است. بعید است چیز بهتر از آن را برای پیش کردن در بارگاه الهی پیدا کرد. هر شخصی که ذوق و علاقهٔ ذکر و فکر خداوند را داشته باشد، باید از آن مستفید شود.

برخی دعاها و اذکار منتخب را ذیلاً نقل می‌کنیم:

۱. سُبْحَانَ اللهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، وَاللهُ أَكْبَرُ.[۸۲]

"الله پاک است، سپاس مختص اوست، هیچ الهی بجز الله وجود ندارد، الله از همه بزرگتر است."

پیامبر «ﷺ» می‌فرماید که این ذکر را از تمام آنچه آفتاب بر آن طلوع می‌کند، بیشتر دوست دارم.

۲. سُبْحَانَ اَللَّهِ وَ بِحَمْدِهِ.[۸۳]

"الله پاک است و ستوده صفات است."

---

[۸۲] مسلم، شماره ۶۸۴۷

[۸۳] بخاری، شماره ۶۴۰۵ مسلم، شماره ۶۸۴۳

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

پیامبر «ﷺ» فرموده است که هر کسی این ذکر را روزانه صد بار بخواند، گناهانش معاف می‌شود، اگرچه برابر کف دریا هم باشند.[۸۴]

۳. سُبْحَانَ اَللَّهِ وَ بِحَمْدِهِ سُبْحَانَ اَللَّهِ اَلْعَظِيمِ.[۸۵]

"الله پاک و ستوده صفات است، الله پاک است، صاحب عظمت."

نبی کریم «ﷺ» فرموده است که این دو واژه، بر زبان سبک و در ترازو سنگین و نزد خداوند بسیار محبوب اند.

٤. لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وحْدهُ لاَ شَرِيكَ لهُ، لَهُ المُلْكُ، ولَهُ الحَمْدُ، وَهُو عَلَى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ.[۸۶]

"هیچ الهی بجز الله وجود ندارد، او تنهاست، هیچ کسی شریک او نیست، پادشاهی صرف از اوست و حمد نیز صرف برای اوست و او بر همه چیز قادر است."

پیامبر «ﷺ» فرموده است که هر شخص این ذکر را صد بار در روز بخواند، برای او اجر آزاد کردن ده غلام داده می‌شود؛ بر علاوهٔ آن، صد نیکی در نامهٔ اعمال او نوشته می‌شود و صد گناه او بخشیده می‌شود[۸۷] و تا شام از شیطان محافظت می‌شود.

٥. لا حَولَ و لا قُوَّةَ إلّابالله.[۸۸]

"همت و قدرت صرف با عنایت الله متعال است."

نبی کریم «ﷺ» فرموده که این کلمه، یک خزانه از خزانه‌های جنت است.

٦. اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ خَلَقْتَنِي وَ أَنَا عَبْدُكَ وَ أَنَا عَلَى عَهْدِكَ وَ أَبُوءُ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ وَ أَبُوءُ لَكَ بِذَنْبِي فَاغْفِرْ لِي إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْت.[۸۹]

"خداوندا، تو پروردگار من هستی؛ هیچ خدایی بجز تو وجود ندارد؛ تو مرا خلق کرده‌ای و من بندهٔ تو هستم و تا توان خود بر عهد و وعدهٔ تو قایم هستم؛ من از بدی اعمال خود پناه تو را می‌خواهم، بر نعمت‌های تو بر خود اعتراف می‌کنم و بر گناهان خود اقرار؛ تو از من درگذر، چون بجز تو هیچ کسی گناهان را نمی‌بخشد."

نبی کریم «ﷺ» فرموده است که هر کسی این دعا را در روز از صدق دل کند و قبل از شام بمیرد، برای او جنت است، و هر کسی که آن را در شب بخواند و قبل از صبح بمیرد برای او نیز جنت است.

۷. الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ.[۹۰]

"صرف الله سزاوار شکر است، کسی که بعد از مرگ دوباره برای ما زندگی عطا کرد و یک روز برگشت نیز بسوی او خواهد بود."

---

[۸۴] یعنی گناهانی که مربوط به حقوق العباد نمی‌شود یا گناهانی که توبه و تلافی یا ادای کفاره برای آن ضروری نباشد.
[۸۵] بخاری، شماره ۶۶۸۲. مسلم، شماره ۶۸۴۶.
[۸۶] بخاری، شماره ۳۲۹۳. مسلم، شماره ۶۸۴۲.
[۸۷] مراد از این هم گناهانی است که قبلاً توضیح دادیم.
[۸۸] بخاری، شماره ۴۲۰۲. مسلم، شماره ۶۸۶۲.
[۸۹] بخاری، شماره ۶۳۰۶.
[۹۰] بخاری، شماره ۶۳۱۲. مسلم، شماره ۶۸۸۷.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

۸. أَمْسَيْنَا وَأَمْسَى الْمُلْكُ لِلَّهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، وَحْدَهُ لَا شَرِيکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، رَبِّ أَسْأَلُکَ خَيْرَ مَا فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ وَخَيْرَ مَا بَعْدَهَا، وَأَعُوذُ بِکَ مِنْ شَرِّ مَا فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ وَشَرِّ مَا بَعْدَهَا، رَبِّ أَعُوذُ بِکَ مِنَ الْكَسَلِ وَسُوءِ الْكِبَرِ، رَبِّ أَعُوذُ بِکَ مِنْ عَذَابٍ فِي النَّارِ وَعَذَابٍ فِي الْقَبْرِ.[۹۱]

"ما شام کردیم و پادشاهی خداوند نیز وارد شام شد. صرف خداوند سزاوار شکر است و بجز الله هیچ معبودی وجود ندارد؛ او تنهاست، هیچ شریکی ندارد؛ پادشاهی از آن اوست و ستایش نیز صرف برای اوست و او بر همه چیز قادر است. خداوندا، من خیر این شب را می‌خواهم و نیز خیر آنچه در آن هست؛ و از شر شب پناه تو را می‌خواهم و نیز از شر آنچه در آن وجود دارد؛ پروردگارا، از سستی، پیری، بدی پیری، آزمایش دنیا و عذاب قبر از تو پناه می‌خواهم."

۹. بِسْمِ اللهِ اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْلَمْتُ نَفْسِی اِلَیْکَ وَوَجَّهْتُ وَجْهِی اِلَیْکَ وَفَوَّضْتُ اَمْرِی اِلَیْکَ وَاَلْجَأْتُ ظَهْرِی اِلَیْکَ وَتَوَکَّلْتُ عَلَیْکَ رَهْبَةً مِنْکَ وَرَغْبَةً اِلَیْکَ لا مَلْجَأَ وَلا مَنْجا مِنْکَ اِلّا اِلَیْکَ آمَنْتُ بِکِتابِکَ الَّذِی اَنْزَلْتَ وَبِرَسُولِکَ الَّذِی اَرْسَلْتَ. [۹۲]

"ای الله، من خود را به تو تسلیم کرده‌ام، و امر خود را به تو سپرده‌ام و در حالت لرزان از عظمت تو و با افزایش در شوق تو، به تو پناه آورده‌ام. با فرار از تو، هیچ جای پناه نیست و اگر هست، نزد توست. پروردگارا، من بر کتابی که تو نازل کرده‌ای ایمان آورده‌ام، و بر پیامبری که به عنوان رسول فرستاده‌ای."

پیامبر «ﷺ» فرموده است که هر کسی این دعا را در شب خواند و در همان شب از دنیا رفت، بر اسلام مرده است.

۱۰. اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَوَاتِ وَرَبَّ الأَرْضِ وَرَبَّ كُلِّ شَيْءٍ، فَالِقَ الْحَبِّ وَالنَّوَى، وَمُنْزِلَ التَّوْرَاةِ وَالإِنْجِيلِ وَالْفُرْقَانِ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ كُلِّ شَيْءٍ أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهِ، اللَّهُمَّ أَنْتَ الأَوَّلُ فَلَيْسَ قَبْلَكَ شَيْءٌ، وَأَنْتَ الآخِرُ فَلَيْسَ بَعْدَكَ شَيْءٌ، وَأَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَيْسَ فَوْقَكَ شَيْءٌ، وَأَنْتَ الْبَاطِنُ فَلَيْسَ دُونَكَ شَيْءٌ، اقْضِ عَنَّا الدَّيْنَ وَأَغْنِنَا مِنَ الْفَقْرِ.[۹۳]

"ای الله، پروردگار زمین و آسمان و پروردگار همه چیز؛ شکافندهٔ حب و نوی، نازل کنندهٔ تورات و انجیل و قرآن؛ از شر تمام چیزهای شری که پیشانی آن در دست توست، پناه تو را می‌خواهم، تو اول هستی، هیچ چیز قبل از تو نیست و تو آخر هستی، هیچ چیز بعد از تو نیست؛ تو ظاهر هستی، هیچ چیز فوق تو نیست، تو باطن هستی، هیچ چیز از تو نیست. قرض‌هایم را ادا فرما و احتیاجم را دور کرده مرا غنی کن."

۱۱. سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ؛ اللَّهُمَّ إِنَّا نسألُكَ فِي سفرِنَا هذا البرَّ والتَّقوى، وَمِنَ العملِ ما تَرْضَى، اللَّهُمَّ هَوِّن عَلَيْنَا سَفَرَنَا هَذَا، وَاطْوِ عَنَّا بُعْدَهُ؛ اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ، والخَلِيفَةُ فِي الأَهْلِ؛ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعْثَاءِ السَّفَرِ، وَكَآبَةِ المَنْظَرِ، وَسُوءِ المُنْقَلَبِ فِي المالِ والأَهْلِ.[۹۴]

"ذاتی که این سواری را تابع فرمان ما ساخته پاک است، و الی ما نمی‌توانستیم بر آن غلبه حاصل کنیم، و بی‌گمان ما بسوی رب خود بر می‌گردیم. ای الله، ما توفیق نیکی و تقوا را در این سفر از تو می‌خواهیم و توفیق عملی را می‌خواهیم که تو را راضی سازد. پروردگارا، این سفر را بر ما سهل گردان و طوالت آن را برچین. خداوندا، تو در سفر صاحب هستی و نیز نگهبان اهل و عیال. ای الله، از مشقت این سفر پناه تو را می خواهم، و نیز از اینکه با یک منظر بد روبرو شوم و نیز از اینکه زمانیکه به اهل و عیال و اموال خود برگردم و خرابی‌ای در مورد آنها منتظر من

---

[۹۱] مسلم، شماره ۶۹۰۹.

[۹۲] بخاری، شماره ۲۴۷. مسلم، شماره ۶۸۸۲.

[۹۳] ابو داؤود، شماره ۵۰۵۱.

[۹۴] مسلم، شماره ۳۲۷۵.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

باشد."

نبی کریم «ﷺ» معمولاً سفر خود را با دعای فوق آغاز می‌کرد.

۱۲. اللَّهُمَّ رَحْمَتَكَ أَرْجُو فَلاَ تَكِلْنِيْ إِلَى نَفْسِيْ طَرْفَةَ عَيْنٍ، وَأَصْلِحْ لِيْ شَأْنِيْ كُلَّهُ، لاَ إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ.[۹۵]

"ای الله، من به رحمت تو امید دارم، مرا برای یک لحظه هم به نفسم واگذار مکن و تمام معاملات و امورم را درست کن. (پروردگارا) هیچ معبودی جز تو وجود ندارد."

۱۳. اللهم اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْهَمِّ وَالْحَزَنِ، وَالْعَجْزِ وَالْكَسَلِ، وَالْجُبْنِ وَالْبُخْلِ ، وَضَلَعِ الدَّيْنِ، وَغَلَبَةِ الرِّجَالِ.[۹۶]

"ای الله، من پناه تو را می‌خواهم از فکر، از غم، از عاجزی، سستی، بزدلی و بخل، از بار قرض و از غلبهٔ مردم."

١٤. اللَّهُمَّ إِنِّي أعُوذُ بكَ مِنَ الكَسَلِ والهَرَمِ، والمَغْرَمِ والمَأْثَمِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أعُوذُ بكَ مِن عَذابِ النَّارِ وفِتْنَةِ النَّارِ، وفِتْنَةِ القَبْرِ وعَذابِ القَبْرِ، وشَرِّ فِتْنَةِ الغِنَى، وشَرِّ فِتْنَةِ الفَقْرِ، ومِنْ شَرِّ فِتْنَةِ المَسِيحِ الدَّجَّالِ، اللَّهُمَّ اغْسِلْ خَطايايَ بماءِ الثَّلْجِ والبَرَدِ، ونَقِّ قَلْبِي مِنَ الخَطايا كما يُنَقَّى الثَّوْبُ الأبْيَضُ مِنَ الدَّنَسِ، وباعِدْ بَيْنِي وبيْنَ خَطايايَ كما باعَدْتَ بيْنَ المَشْرِقِ والمَغْرِبِ.[۹۷]

"ای الله، پناه تو را از سستی، پیری و تاوان و گناه می‌خواهم. ای الله، من پناه می‌خواهم از عذاب آتش، از آزمایش آتش، از آزمایش قبر، از عذاب قبر، از شر آزمایش دولت، از شر آزمایش فقر و از آزمایش مسیح دجال. پروردگارا، گناهانم را با آب برف و تگرگ بشوی و دلم را از گناهان پاک گردان، همانند تکهٔ سفیدی که از کثافت پاک می‌شود، و بین من و خطاهای من به اندازه‌ای دوری پیدا کن که بین مشرق و مغرب پیدا کرده‌ای."

١٥. اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بكَ مِن عِلْمٍ لا يَنْفَعُ، وَمِنْ قَلْبٍ لا يَخْشَعُ، وَمِنْ نَفْسٍ لا تَشْبَعُ، وَمِنْ دَعْوَةٍ لا يُسْتَجَابُ لَهَا.[۹۸]

"ای الله، از علمی که نفع نرساند و از دلی که خشوع در آن نباشد و نفسی که سیر نباشد و دعایی که قبول نشود پناه تو را می‌خواهم."

١٦. اللهمَّ اغفِرْ لي خطيئَتي وجَهلي ، وإسرافي في أمري ، وما أنت أعلمُ به مني ، اللهمَّ اغفرْ لي خطَئي وعَمْدي ، وهَزْلي وجِدّي ، وكلُّ ذلك عندي ، اللهمَّ اغفرْ لي ما قدَّمتُ وما أخَّرتُ ، وما أسررتُ وما أعلنتُ ، أنت المقدِّمُ وأنت المؤخِّرُ ، وأنت على كلِّ شيء قديرٌ.[۹۹]

"ای الله تو خطا و نادانی مرا و اسراف در امورم را عفو بفرما و نیز تمام چیزهایی را که تو بیش از من می‌دانی. پروردگارا، تمام آنچه را که من دانسته و فهمیده انجام داده‌ام، و آنچه را به شوخی و مزاح انجام داده‌ام، و آنچه را نادانسته و دانسته انجام داده‌ام، ببخش، همهٔ آنها از جانب من است. خداوندا، آنچه را قبل از خود فرستاده ام، ببخش و آنچه را بعد از خود مانده ام و آنچه را پنهان و آشکارا انجام داده ام، و نیز آنچه را که تو بیش از من می‌دانی. تو مقدم می‌سازی، تو مؤخر می‌سازی و تو بر همه چیز قادری."

---

[۹۵] ابو داؤود، شماره ۵۰۹۰.

[۹۶] بخاری، شماره ۶۳۶۹.

[۹۷] بخاری، شماره ۶۳۷۵.

[۹۸] مسلم، شماره ۶۹۰۶.

[۹۹] مسلم، شماره ۶۹۰۱.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

۱۷. اللَّهُمَّ إِنِي أَسْأَلُكَ الهُدَى، وَالتُّقَى، وَالعفَافَ، والغِنَى.[۱۰۰]

"ای الله، از تو درخواست هدایت، تقوا، پاکی نفس و استغنا می‌کنم."

۱۸. اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي ، وَارْحَمْنِي ، وَاهْدِنِي ، وَعافِنِي وَارْزُقْنِي.[۱۰۱]

"ای الله، مرا ببخش، بر من رحم کن، به من هدایت ده، عافیت ده و رزق عطا فرما."

۱۹. اللهمَّ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ .[۱۰۲]

"ای الله، در دنیا برای ما نیکی عطا کن و در آخرت نیز، و ما را از عذاب آتش نجات ده."

۲۰. اللهمَّ بعِلْمِكَ الغيبَ وقُدْرَتِكَ عَلَى الخَلقِ ، أَحْيِنِي ما عَلِمْتَ الحياةَ خيرًا لِي ، وتَوَفَّنِي إذا عَلِمْتَ الوفَاةَ خيرًا لي ، اللهمَّ إِنِّي أسألُكَ خشْيَتَكَ في الغيبِ والشهادَةِ ، و أسأَلُكَ كَلِمَةَ الْحَقِّ فِي الرِّضَا والغضَبِ ، وأسألُكَ القصدَ في الفقرِ والغِنَى، وأسألُكَ نعيمًا لَا ينفَدُ ، و أسالُكَ قرَّةَ عينٍ لا تنقَطِعُ ، وأسألُكَ الرِّضَى بعدَ القضاءِ ، وأسألُكَ بَرْدَ العيشِ بعدَ المَوْتِ، وأسألُكَ لذَّةَ النظرِ إلى وجهِكَ ، والشوْقَ إلى لقائِكَ في غيرِ ضراءَ مُضِرَّةٍ ، ولا فتنةٍ مُضِلَّةٍ ، اللهم زيِّنَّا بزينَةِ الإيمانِ، واجعلنا هُداةً مهتدينَ.[۱۰۳]

"ای الله، به وسیلهٔ علم غیب و قدرت خود بر مخلوقات، تا وقتی مرا زنده نگه‌دار که زندگی را برایم بهتر می‌دانی و زمانی بمیران که مرگ را برایم بهتر دانی. خداوندا، در آشکارا و خفا خشیت تو را استدعا می‌کنم؛ و در خوشحالی و رنج توفیق سخن درست از تو درخواست می‌کنم؛ و در فقر و غنا میانه‌روی را از تو طلب می‌کنم؛ و نعمتی از تو می‌خواهم که پایان نیابد و خنکی چشمی که هرگز خاتمه نیابد. حوصلهٔ راضی بودن بر فیصله‌های تو را می‌خواهم و راحت زندگی بعد از مرگ را می‌خواهم؛ لذت دیدار تو و شوق ملاقات تو را می‌خواهم، به شکلی که نه در سختی تکلیف دهنده باشم و نه در فتنه‌های گمراه کننده. الهٰا، به ما زینت ایمان عطا فرما و ما را چنان ساز که خود هم بر هدایت باشیم و دیگران را نیز هدایت دهیم."

www.javedahmadghamidi.com
www.al-mawrid.org

---

[۱۰۰] مسلم، شماره ۶۹۰۴.

[۱۰۱] مسلم، شماره ۶۸۵۰.

[۱۰۲] بخاری، شماره ۴۵۲۲. مسلم، شماره ۶۸۴۰.

[۱۰۳] نسائی، شماره ۱۳۰۶.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

www.javedahmadghamidi.com
www.al-mawrid.org

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

حصۂ دوم

ـــــــ الکتاب ـــــــ

www.javedahmadghamidi.com
www.al-mawrid.org

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

www.javedahmadghamidi.com
www.al-mawrid.org

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

قانون عبادات

هدف دین تزکیه است. راه رسیدن به منتهای کمال آن، قایم شدن رابطهٔ عبد و معبود بین الله و بندهٔ او به شکل صحیح و درست است. به هر اندازه‌ای که این رابطه مستحکم باشد، انسان به همان اندازه در پاکی علم و عمل خود پیشرفت می‌کند. محبت، خوف، اخلاص و وفا و درک نعمت‌های بی پایان و احسانات نامحدود الله متعال و اعتراف بر آنها مظاهر باطنی این رابطه است. ظهور آن در شب و روز انسان بالعموم به سه شکل صورت می‌گیرد: پرستش، اطاعت و حمیت و حمایت. عبادات جهت یادآوری همین رابطه در دین انبیاء «علیهم السلام» مقرر شده اند. نماز و زکات پرستش است. حقیقت قربانی و عمره هم همین است. روزه و اعتکاف علامت اطاعت و حج اظهار نمونوی حمیت و حمایت برای الله متعال است.

ذیلاً احکام شریعت را در رابطه به عبادات مذکور توضیح می‌دهیم.

www.javedahmadghamidi.com
www.al-mawrid.org

نماز

اِنَّ الصَّلٰوۃَ کَانَتْ عَلَی الْمُؤْمِنِیْنَ کِتٰبًا مَّوْقُوْتًا (النساء ۴:۱۰۳)

"بی‌گمان که نماز بر مسلمانان با پابندی بر وقت آن فرض گردیده است."

نماز از جملهٔ مهمترین عبادات در اسلام است. اگر دقت کنید، حقیقت دین عبارت از معرفت معبود و خضوع و تذلل در حضور او با احساس محبت و خوف است. روشنترین مصداق این حقیقت، پرستش است. تسبیح و تحمید، دعا و مناجات و رکوع و سجود اشکال عملی پرستش اند. نماز همین است و همهٔ ویژگیهای مذکور را با حسن تناسب خارق العاده در خود جمع می‌کند.

نماز در دین دارای اهمیت بسیار زیاد است. توضیح چند نکته جهت درک اهمیت آن ضروری است:

نخست اینکه، اهمیتی را که توحید در ایمانیات دارد، نماز در اعمال دارد. از قرآن معلوم می‌شود که اولین ثمرهٔ معرفت خداوند که از ذکر آیات الهی بدست می‌آید و در نتیجهٔ آن احساسات محبت و شکرگزاری در انسان برای الله متعال پیدا می‌شود یا باید پیدا شود، نماز است. خداوند متعال می‌فرماید:

اِنَّمَا یُؤْمِنُ بِاٰیٰتِنَا الَّذِیْنَ اِذَا ذُکِّرُوْا بِھَا خَرُّوْا سُجَّدًا وَّسَبَّحُوْا بِحَمْدِ رَبِّھِمْ وَھُمْ لَا یَسْتَکْبِرُوْنَ. تَتَجَافٰی جُنُوْبُھُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ یَدْعُوْنَ رَبَّھُمْ خَوْفًا وَّطَمَعًا وَّمِمَّا رَزَقْنٰھُمْ یُنْفِقُوْنَ. (السجدہ ۳۲:۱۵ – ۱۶)

"بر آیات ما تنها کسانی ایمان می‌آورند (ای پیامبر) که وقتی به وسیلهٔ آن متذکر می‌شوند، به سجده می‌افتند و با حمد رب خود او را تسبیح می‌گویند و آنها هرگز تکبر نمی‌ورزند؛ پهلوهایشان از بسترهایشان جدا می‌باشد. آنها رب خود را با بیم و امید می‌خوانند و از آنچه به آنها داده‌ایم، انفاق می‌کنند."

این جایگاه نماز از آیات ذیل سورهٔ روم نیز واضح می‌گردد:

فَاَقِمْ وَجْھَکَ لِلدِّیْنِ حَنِیْفًا. فِطْرَتَ اللّٰہِ الَّتِیْ فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْھَا. لَا تَبْدِیْلَ لِخَلْقِ اللّٰہِ. ذٰلِکَ الدِّیْنُ الْقَیِّمُ وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ لَا

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

يَعْلَمُوْنَ. مُنِيْبِيْنَ اِلَيْهِ. وَاتَّقُوْهُ وَاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ وَلَا تَكُوْنُوْا مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ. (۳۰:۳۰ - ۳۱)

"پس (همانند پدر خود ابراهیم حالا) رخ خود را حق گرایانه به سوی این دین کن. تو از فطرت ساخته شدهٔ خداوند پیروی کن (ای پیامبر)، که مردم را بر آن آفریده است. هیچ تبدیلی‌ای نمی‌تواند در این فطرت خدا ساخته رخ دهد. همین دین درست است، اما اکثر مردم نمی‌دانند. همهٔ شما (از همین دین پیروی کنید) با روی آوردن به خداوند، و از او بترسید و نماز برپا دارید و از مشرکین مشوید."

در جایی که قرآن اسلوب اجمال را ملحوظ داشته، بدون تردید بعد از ایمان، الفاظ "عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ" آمده است، اما در مواقعی که تفصیل اجمال فراهم گردیده، قبل از همه مسائل دیگر، نماز ذکر شده است:

اَلَّذِيْنَ يُؤْمِنُوْنَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيْمُوْنَ الصَّلٰوةَ. (البقره ۳:۲)

"کسانی که بدون دیدن ایمان می‌آورند و نماز برپا می‌دارند."

اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ. (البقره ۲۷۷:۲)

"بلی، کسانی که ایمان آوردند و اعمال نیک انجام دادند."

جهت وصول به تزکیه، که قرآن به عنوان غایت و هدف دین مقرر نموده، قبل از همه به نماز هدایت داده شده است:

قَدْ اَفْلَحَ مَنْ تَزَكّٰى وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهٖ فَصَلّٰى. (الاعلی ۱۴:۸۷ - ۱۵)

"رستگار شد کسی که پاکیزگی برگزید و برای آن نام پروردگارش را یاد کرد، سپس نماز خواند."

افزون بر آن، در جایی که قرآن اعمالی را ذکر نموده که در روز قیامت موجب فوز و فلاح می‌گردند، در آنجا نیز نماز را قبل از سایر اعمال ذکر نموده. در سورهٔ مؤمنون مذکور است:

قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُوْنَ الَّذِيْنَ هُمْ فِيْ صَلَاتِهِمْ خٰشِعُوْنَ. وَالَّذِيْنَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُوْنَ. وَالَّذِيْنَ هُمْ لِلزَّكٰوةِ فٰعِلُوْنَ. وَالَّذِيْنَ هُمْ لِفُرُوْجِهِمْ حٰفِظُوْنَ... وَالَّذِيْنَ هُمْ لِاَمٰنٰتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رٰعُوْنَ. وَالَّذِيْنَ هُمْ عَلٰى صَلَوٰتِهِمْ يُحَافِظُوْنَ. (۱:۲۳ - ۹)

"مؤمنان به مراد خود رسیدند، کسانی که در نماز خود فروتن هستند، و کسانی که از لغو خود را حفظ می‌کنند و زکات می‌پردازند و از شرم‌گاه‌های خود حفاظت می‌کنند... و کسانی که امانت‌ها و عهد خود را مراعات می‌کنند و کسانی که بر نمازهای خود مواظبت می‌کنند."

به همین شکل، در سورهٔ معارج فرموده است:

اِنَّ الْاِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوْعًا. اِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوْعًا وَاِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوْعًا اِلَّا الْمُصَلِّيْنَ الَّذِيْنَ هُمْ عَلٰى صَلَاتِهِمْ دَآئِمُوْنَ. وَالَّذِيْنَ فِيْ اَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُوْمٌ لِّلسَّآئِلِ وَالْمَحْرُوْمِ. وَالَّذِيْنَ يُصَدِّقُوْنَ بِيَوْمِ الدِّيْنِ. وَالَّذِيْنَ هُمْ مِّنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُّشْفِقُوْنَ. اِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَاْمُوْنٍ. وَالَّذِيْنَ هُمْ لِفُرُوْجِهِمْ حٰفِظُوْنَ... وَالَّذِيْنَ هُمْ لِاَمٰنٰتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رٰعُوْنَ. وَالَّذِيْنَ هُمْ بِشَهٰدٰتِهِمْ قَآئِمُوْنَ. وَالَّذِيْنَ هُمْ عَلٰى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُوْنَ. اُولٰٓئِكَ فِيْ جَنّٰتٍ مُّكْرَمُوْنَ. (۱۹:۷۰ - ۳۵)

"(اینها به همین شکل عجله خواهند کرد، تو پروای آنها را نداشته باش). حقیقت این است که انسان بسیار بی‌صبر آفریده شده است. چون مصیبتی به او برسد، بی‌تاب می‌شود و چون راحتی به او می‌رسد، بسیار بخیل می‌شود، مگر نمازگزاران، آنانی که بر نماز خویش مداومت می‌کنند، و کسانی که در اموال‌شان حق مشخص برای سائل و محروم است، و کسانی که روز جزا را حق می‌دانند، کسانی که از عذاب پروردگار خود همواره می‌ترسند – زیرا که عذاب پروردگارشان چیزی نیست که بتوانند از آن در امان باشند – و کسانی که از شرم‌گاه‌های خود حفاظت می‌کنند... و

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

کسانی که (در خصوص خلق و خالق) امانت‌ها و عهدشان را رعایت می‌کنند، و کسانی که بر شهادت‌های خود متعهد هستند و کسانی که از نمازهای خود محافظت می‌کنند. اینانند که در باغ‌های (بهشت) خواهند بود، با اکرام و عزت."

ابن مسعود روایت می‌کند که از رسول الله «ﷺ» پرسیدم: چه عملی را الله متعال بیش از همه دوست دارد؟ پیامبر «ﷺ» فرمود: خواندن نماز با پابندی بر وقت آن.[1]

حضرت عمر «رض» در یکی از نامه‌های خود به والیان نوشته است: در معاملات دینی شما، مهمترین عمل به نظر من نماز است. هر آنکه از آن محافظت می‌کند، از تمام دین محافظت می‌کند و هر آنکه آن را ضایع کند، سایر احکام دین را بیشتر ضایع خواهد کرد.[2]

ثالثاً، نماز از شرایط مسلمان دانسته شدن است. قرآن با صراحت فرموده که در حکومت‌های مسلمانان، صرف مردمی می‌توانند حقوق خود را به عنوان مسلمانان مطالبه کنند که نماز را برپا می‌دارند و زکات می‌پردازند. در سورهٔ توبه، حین جنگ علیه مشرکین، اعلام نمود:

فَإِن تَابُوا۟ وَأَقَامُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُا۟ ٱلزَّكَوٰةَ فَإِخْوَٰنُكُمْ فِى ٱلدِّينِ. (۱۱:۹)

"پس اگر توبه کنند و نماز برپا دارند و زکات بپردازند، در دین برادران شما هستند."

از این مباحث معلوم می‌شود که در قیامت نیز با مردم به همین شیوه رفتار خواهد شد. قرآن، این موضوع را با اسلوب بسیار بلیغ در سورهٔ قیامت بیان کرده است:

فَلَا صَدَّقَ وَلَا صَلَّىٰ. وَلَٰكِن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ. ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰٓ أَهْلِهِ يَتَمَطَّىٰٓ. أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ. ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰٓ. (۳۱:۷۵ – ۳۵)

"لیکن (انسان را ببین)، نه او انجام خوب قیامت را حق دانست نه نماز خواند، بلکه تکذیب کرد و روی گرداند. سپس با تکبر به سوی مردم خود رفت. افسوس است، بر تو افسوس است، باز افسوس است، بر تو افسوس است!

از استفادهٔ الفاظ "تَوَلَّىٰ" و " ذَهَبَ إِلَىٰٓ أَهْلِهِ يَتَمَطَّىٰٓ" در مقابل واژه‌های "صَلَّىٰ" به صورت ضمنی معلوم می‌شود که این جایگاه به نماز به این دلیل داده شده که نخواندن آن در حقیقت استکبار است علیه خداوند و قرآن مجید در آیت دیگر بیان داشته که شتر اگرچه می‌تواند از سوراخ سوزن درآید اما مستکبرین نمی‌توانند وارد جنت شوند.[3]

نبی کریم «ﷺ» فرموده است:

بین الرجل و بین الشرک والکفر ترک الصلوة.

"حد فاصل بین کفر و شرک و ایمان انسان، ترک نماز است."

به همین ترتیب، در حدیث دیگری بیان شده:

خمس صلوت افترضهن الله تعالی عزوجل: من أحسن وضوء هن و صلاهن لوقتهن و أتم رکعهن و خشوعهن کان له علی الله عهد أن یغفر له، و من لم یفعل فلیس له علی الله عهد، إن شاء غفر له و إن شاء عذابه. (ابو داؤود، شماره ٤٢٥)

---

[1] بخاری، شماره ۵۲۷.

[2] الموطا، شماره ۶.

[3] الاعراف ۷: ۴۰.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

"این پنج نماز است که الله متعال بر مردم فرض گردانیده: برای هر کسی که به شکل درست برای آنها وضو کرد، آنها را بر وقت ادا کرد و ظاهر و باطن خود را در آنها بطور کامل در مقابل پروردگار خود خم کرد، عهد خداوند است که او را می‌بخشید و برای هر کسی که این کار را انجام نداد، هیچ عهدی از طرف الله متعال وجود ندارد. اگر خداوند بخواهد، او را عفو خواهد کرد و اگر خواست، به او عذاب خواهد داد."

سوم اینکه، نماز وسیلهٔ قایم ماندن بر دین است. قرآن می‌فرماید بر کسانی که از یاد خداوند غافل می‌شوند و از آن روی می‌گردانند، شیطانی مسلط می‌شود که شب و روز دوست آنها می‌باشد: "وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ".[۴] نماز انسان را از چنین غفلت و روگردانی نجات می‌دهد و از او در برابر شیطان محافظت می‌کند. در آیات سورهٔ مؤمنون و سورهٔ معارج که قبلاً ذکر شدند، می‌توانید ببینید که مباحثی که با نماز آغاز می‌شوند، با نماز خاتمه می‌یابند. از این اسلوب اشارتاً معلوم می‌شود که صرف نماز تضمین می‌کند که انسان بر دین خود قایم بماند. در این تردیدی نیست که حملات شیطان بعد از آن هم جاری می‌باشد، لیکن در نتیجهٔ مداومت بر نماز، ممکن نیست شیطان بتواند برای همیشه در قبل انسان جای قرار پیدا کند. نماز او را بطور مسلسل فراری می‌سازد و همانند یک حصار، از دل و ذهن انسان محافظت می‌کند. به همین دلیل تأکید شده که حتی در صورت موجودیت خطر هم، به هر شکلی که ممکن باشد، خواه شخص پیاده باشد یا بر سواری‌ای قرار داشته باشد، نماز را ضرور ادا کند. این موضوع در خاتمهٔ فصل قانون و شریعت سورهٔ بقره چنین بیان شده است:

حَٰفِظُوا۟ عَلَى ٱلصَّلَوَٰتِ وَٱلصَّلَوٰةِ ٱلْوُسْطَىٰ وَقُومُوا۟ لِلَّهِ قَٰنِتِينَ. فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا. فَإِذَآ أَمِنتُمْ فَٱذْكُرُوا۟ ٱللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا۟ تَعْلَمُونَ. (۲:۲۳۸ - ۲۳۹)

"(این شریعت خداوند است. اگر می‌خواهید بر آن ثابت قدم باشید) از نمازهای خود محافظت کنید، به ویژه نمازی که در بین (نمازهای روز و شب) می‌آید، (هنگامی که فارغ شدن از مصروفیت‌های خود برای شما آسان نیست)، و (با رها کردن همه چیز) با نهایت ادب در حضور خداوند ایستاده شوید. پس اگر در حالت خطر قرار دارید، پیاده یا بر سواری، به هر نحویکه بخواهید، بخوانید. اما هنگامی که در امنیت قرار گیرید، خداوند را همانگونه یاد کنید که به شما آموخته است و شما نمی‌دانستید."

قرآن مجید به همین دلیل در سورهٔ مریم، پیروی از شهوات را به شکلی ذکر کرده که گویا آن نتیجهٔ لازمی ضایع کردن نماز است:"فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ"[۵] (آنگاه بعد از آنها، ناخلفانی جانشینان آنها شدند که نماز را ضایع کردند و از هوس‌ها پیروی کردند). در سورهٔ عنکبوت، با الفاظ واضح‌تر فرموده است:

وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ. إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ تَنْهَىٰ عَنِ ٱلْفَحْشَآءِ وَٱلْمُنكَرِ. (۲۹:۴۵)

"و نماز برپا دارید. بی‌گمان نماز از بی‌حیایی و بدی باز می‌دارد."

یعنی نماز، انسان را همانند یک واعظ متوجه می‌سازد که نباید هنگام غلبهٔ احساسات، یورش شهوات و هجوم خواهش‌ها، فراموش کند که یک روز با خداوند روبرو خواهد شد و در حضور او ایستاده از اعمال خود دفاع خواهد کرد. استاد امام امین احسن اصلاحی در وضاحت آن می‌نویسد:

"کسانی که نماز را با آداب و شرایط آن ادا می‌کنند، خواه نماز خلوت باشد یا نماز آشکارا، نمازشان با ظاهر و باطن

---

[۴] الزخرف ۴۳: ۳۶.

[۵] ۱۹: ۵۹.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

خود حقایقی را به آنها یادآوری می‌کند که برای قایم نگه‌داشتن زندگی بر شاهراه درست ضروری‌ست. نماز خلوت به ویژه، بیش از سایر نمازها بر زندگی انسان تاثیر می‌گذارد. مثال شخصی که نماز نمی‌خواند همانند راننده‌ای است که اگرچه موتر زندگی خود را با رفتار تیز می‌راند، اما از علاماتی که در راست و چپش بمنظور آگاه ساختن او از خطرات و نشان دادن راه صواب نصب شده اند، بالکل بی‌پروا و بی‌خبر می‌باشد. چنین راننده‌ای، هیچ نمی‌توان گفت، چه زمانی موتر خود را در گودال خواهد انداخت." (تدبر قرآن ۵۳/۶)

چهارم اینکه، نماز گناهان را محو می‌کند. وقتی بنده با شعور درست برای نماز ایستاده می‌شود، عهد خود را با خداوند مبنی بر اینکه از معصیت او اجتناب خواهد کرد، تجدید می‌کند. در نتیجهٔ آن، او لازماً بر لغزش‌های خود از یک نماز تا نماز دیگر ندامت احساس می‌کند و برای اجتناب از آن، با یک عزم و ارادهٔ جدید به سوی مصروفیت‌های زندگی بر می‌گردد. اگر دقت کنید، حقیقت توبه نیز همین است؛ راجع به توبه معلوم است که بنده‌ها را از گناهان پاک می‌سازد. ازین‌رو، الله متعال در سورهٔ هود فرموده است:

وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ طَرَفَيِ ٱلنَّهَارِ وَزُلَفًا مِّنَ ٱلَّيۡلِۚ إِنَّ ٱلۡحَسَنَٰتِ يُذۡهِبۡنَ ٱلسَّيِّـَٔاتِۚ ذَٰلِكَ ذِكۡرَىٰ لِلذَّٰكِرِينَ وَٱصۡبِرۡ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ. (هود ۱۱۴:۱۱)

"و (ای پیامبر، برای ثابت قدمی در این راه) در هر دو حصهٔ روز نماز برپا دار و در اوایل شب نیز. حقیقت این است که نیکی ها بدی‌ها را از بین می‌برند. این تذکر است برای کسانی که متذکر می‌شوند."

روایت ابو هریره «رض» است که رسول الله «ﷺ» فرمود: شما بگوئید، اگر نهری در پیش‌روی خانهٔ یکی از شما جاری باشد و او هر روز پنج بار در آن خود را می‌شوید، آیا چیزی بنام آلودگی بر جسمی او باقی خواهد ماند؟ مردم عرض کردند که در اینصورت هیچ شائبه‌ای از کثافت باقی نخواهد ماند. پیامبر «ﷺ» فرمود: مثال پنج نماز نیز همین است. الله متعال به همین شکل گناهان را به وسیلهٔ آنها محو می‌کند.[۶]

پنجم اینکه، نماز مشکل کشاست. هنگامی که الله متعال یهود را به تجدید عهد دعوت کرد، هدایت فرمود که در تحمل مسؤولیت‌های ناشی از آن، از نماز کمک بگیرند.[۷] الله متعال دقیقاً همین هدایت را به اهل ایمان بنی اسماعیل داد. فرموده است:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱسۡتَعِينُواْ بِٱلصَّبۡرِ وَٱلصَّلَوٰةِۚ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلصَّٰبِرِينَ. (البقره ۱۵۳:۲)

"اهل ایمان، (بعد از اینکه این نعمت به شما عطا گردید، هرچند مشکلاتی که از طرف مخالفین فراروی شما قرار گیرد، در آن) از ثابت قدمی و نماز کمک بخواهید. شکی نیست که خداوند با کسانی‌ست که (در مقابل مشکلات) ثابت قدم می‌مانند."

بمنظور صبر و استقامت در برابر دل‌آزاری‌ها و شرارت‌های معاندین و اشرار، خداوند پیامبر «ﷺ» را به قایم نگه‌داشتن نماز ترغیب کرد:

فَٱصۡبِرۡ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ قَبۡلَ طُلُوعِ ٱلشَّمۡسِ وَقَبۡلَ ٱلۡغُرُوبِ. وَمِنَ ٱلَّيۡلِ فَسَبِّحۡهُ وَأَدۡبَٰرَ ٱلسُّجُودِ. (ق ۳۹:۵۰ - ۴۰)

"پس بر آنچه آنها می‌گویند صبر کن (ای پیامبر)، و با حمد پروردگار خود، تسبیح او را گوی، قبل از طلوع و غروب آفتاب و در شب نیز تسبیح او را گوی و بعد از سجده کردن آفتاب نیز."

---

[۶] بخاری، شماره ۵۲۸. یعنی گناهانی که مربوط به حقوق العباد نمی‌شود یا توبه و تلافی یا ادای کفاره برای آن ضروری نباشد.

[۷] البقره ۲: ۴۵.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

این بدین معناست که نماز مؤثرترین راه جلب رحمت خداوند متعال است. از مطالعهٔ سیرت پیامبر «ﷺ» معلوم می‌شود که هر وقتی ایشان «ﷺ» مسئلهٔ مهمی در پیش می‌داشتند، به نماز متوسل می‌شدند.[۸] وقتی مردم برای بارش درخواست کردند، پیامبر «ﷺ» نماز برپا کرد و برای بارش دست به دعا شد. هنگامی که در موقع آفتاب و مهتاب گرفتکی، بیم گرفت خداوند احساس شد، پیامبر «ﷺ» نماز خواند. زمانیکه در جنگ بدر و احزاب، مسلمانان در مقابل دشمنان خود صف‌آرا شدند، رسول خدا «ﷺ» بر نماز تکیه کرد و به وسیلهٔ آن طالب مدد خداوند شد.

ششم اینکه، نماز هویت و شناخت دعوت حق است. قرآن فرموده است که نزد آن مصلحین صرف مردمی اند که کتاب الهی را به عنوان میثاق خداوند و میزان او برای حق و باطل هر چه محکمتر می‌گیرند و از نمازهای خود حفاظت می‌کنند. خداوند متعال می‌فرماید:

وَٱلَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِٱلْكِتَٰبِ وَأَقَامُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ ۚ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ ٱلْمُصْلِحِينَ. (الاعراف ۷:۱۷۰)

"اما کسانی که کتاب الهی را محکم می‌گیرند و نماز برپا می‌دارند، (آنانند اصلاح‌گران و) ما اجر اصلاح‌گران را ضایع نمی‌کنیم."

استاد امام امین احسن اصلاحی در وضاحت آن نوشته است:

"آیات فوق قرآن حکیم، ترازویی را برای ارزیابی تمام جنبش‌ها و تمام دعوت‌ها فراهم می‌سازد. از آن معلوم می‌شود که تنها دعوتی که مبداء و مفهوم، ابتداء و انتها، عمل و عقیده، هدف و برنامهٔ آن نماز باشد و اقامت نماز را همان اولویت و جایگاه اساسی‌ای بدهد که فی الواقع از روی قرآن بمنظور جد و جهد در زمینهٔ عهد خداوند و اقامت آن لازم است، دعوت صحیح اصلاح ملت است. هر دعوت و جنبشی که چنین اهمیت و اولویت را برای نماز قایل نمی‌شود، از نقطه نظر تجدید دین و اصلاح ملت، کار بی‌برکت، بلکه لاحاصل است، زیرا از بدو، از یک طرف از ستون فقراتی محروم است که قالب دعوت تجدید دین بر آن قایم است، و از جهتی از روحی محروم است که قالب مذکور زندگی خود را بدان مدیون است." (تدبر قرآن ۲۰۳/۱)

هفتم اینکه، نماز وسیلهٔ استقامت در راه حق است. پیروان این راه می‌دانند که استقامت در آن با معیت خداوند بدست می‌آید و نماز به اندازه‌ای به خداوند نزدیک است که گویا قایم مقام خداوند بر روی زمین است. قرآن، در سورهٔ علق با الفاظ "وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ"[۹] (سجده کن و بدان وسیله به من نزدیک شوی) همین حقیقت را واضح ساخته است. بنابراین، اگر ممکن است معیت خداوند برای جد و جهد در راه خداوند بدست آید، صرف از راه کتاب او و نماز در حضور او ممکن است. بمنظور دستیابی به این هدف، بیشترین اهمیت به قیام الیل، یعنی نمازهای تهجد داده شده است. لهذا، وقتی الله متعال پیامبر «ﷺ» را حکم به انذار عام نمود، فرمود که اگر تحمل این قول ثقیل و برآوردن مسؤولیت‌های ناشی از آن مد نظر است، پس در نمازهای شب باید قرآن تلاوت شود. دلیل آن را چنین بیان کرد که وقت شب برای دل و ذهن و فهم قرآن بیشتر مناسب است. به بیان استاد امام، چونکه این وقت، وقت خاص سکون ذهن و بیداری دل می‌باشد، هر سخنی که از ذهن خارج می‌شود، به عنوان مصداق "تیر به هدف" و "از دل خیزد و بر دل ریزد" خارج می‌شود. انسان خود هم آن را به عنوان شهادت قلب خود می‌پذیرد و تاثیر آن هم بر شنوندگان بدون خطا می‌باشد.[۱۰] قرآن حکیم می‌فرماید:

---

[۸] تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر ۷۸/۱.

[۹] ۹۶: ۱۹.

[۱۰] تدبر قرآن ۲۵/۹.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمُزَّمِّلُ. قُمِ ٱلَّيۡلَ إِلَّا قَلِيلٗا. نِّصۡفَهُۥٓ أَوِ ٱنقُصۡ مِنۡهُ قَلِيلًا أَوۡ زِدۡ عَلَيۡهِ وَرَتِّلِ ٱلۡقُرۡءَانَ تَرۡتِيلًا. إِنَّا سَنُلۡقِي عَلَيۡكَ قَوۡلٗا ثَقِيلًا. إِنَّ نَاشِئَةَ ٱلَّيۡلِ هِيَ أَشَدُّ وَطۡئٗا وَأَقۡوَمُ قِيلٗا. إِنَّ لَكَ فِي ٱلنَّهَارِ سَبۡحٗا طَوِيلٗا. وَٱذۡكُرِ ٱسۡمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلۡ إِلَيۡهِ تَبۡتِيلًا. (المزمل ۷۳:۱ – ۸)

"ای جامه بر خود پیچیده، شب را جز اندکی، بپا خیز. نصف شب یا چیزی از آن کم کن یا بر آن اضافه کن و (در این نماز خود) قران را با ترتیل و مکس کرده تلاوت کن. به این دلیل که ما عنقریب بار سخن گران را بر تو خواهیم ماند. شب زنده‌داری، در حقیقت برای جمعیت دل و درستی سخن بسیار مناسب است. چون در روز (به دلیل مسؤولیت منصبت) بسیار مشغله داری. پس (در این وقت تلاوت کن) و ذکر نام رب خود را بخوان و (در تنهایی شب) از هر کسی بریده صرف به او دل ببند."

در برخی روایت‌ها وارد است که شب، وقت توجه ویژهٔ الله متعال به این دنیا است. ابو هریره «رض» روایت می‌کند که رسول الله «ﷺ» فرمود: الله متعال هر شب به آسمان نزدیک ما نزول می‌فرماید، وقتی یک سوم شب باقی می‌ماند، ارشاد می‌فرماید: چه کسی دعا می‌کند تا قبول کنم؟ چه کسی می‌خواهد، تا به او ببخشم؟ چه کسی مغرفت می‌خواهد، تا او را عفو کنم؟[۱۱]

هشتم اینکه، نماز فطرت کائنات است. انسان چشم داشته باشد، هیچ تردیدی در فهم این حقیقت نخواهد داشت که ذره ذرهٔ این عالم در واقع تسبیح و تحمید پروردگار خود را می‌کند و در برابر او سر به سجود است. او اگرچه این تسبیح و تحمید را نمی‌فهمد، اما می‌تواند ببیند که به همان ترتیبی که ظاهر همه چیز هر لحظه در مقابل خداوند سرافگنده و مصروف تعمیل حکم اوست، باطن آنها نیز نمی‌تواند از ظاهر آنها مختلف باشد. حیوانات روان بر زمین، درخت‌های سبز در باغ‌ها، پرنده‌گان جیر جیر کننده در فضا، ماهی‌های شناور در بحرها و ستاره‌گان درخشان در آسمان و آفتاب و مهتاب با وجود خود بر آن گواهی می‌دهند:

تُسَبِّحُ لَهُ ٱلسَّمَٰوَٰتُ ٱلسَّبۡعُ وَٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهِنَّ. وَإِن مِّن شَيۡءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمۡدِهِۦ وَلَٰكِن لَّا تَفۡقَهُونَ تَسۡبِيحَهُمۡ. (بنی اسرائیل ۴۴:۱۷)

"هفت آسمان و زمین و هر آنچه بین آنهاست، همه تسبیح او را می‌گویند. هیچ چیزی نیست که با حمد او تسبیح او را نگوید، اما شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید."

همهٔ آنها از نماز و تسبیح خود به شکل کامل آگاه هستند و برای یک لحظه هم از آن غافل نمی‌شوند. انسان اگر دقت کند، می‌تواند ببیند که وقتی پرنده‌ها با بال‌های گشودهٔ خود در فضا محو پرواز می‌باشند، در واقع با کمال عجز در مقابل خداوند خود در حالت تعظیم می‌باشند:

أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱلطَّيۡرُ صَٰٓفَّٰتٖۖ كُلّٞ قَدۡ عَلِمَ صَلَاتَهُۥ وَتَسۡبِيحَهُۥۗ وَٱللَّهُ عَلِيمُۢ بِمَا يَفۡعَلُونَ. (النور ۴۱:۲۴)

"آیا ندیده‌ای که هر آنچه در آسمان‌ها و زمین است، همه تسبیح خداوند را می‌گویند و پرنده‌ها نیز با بال‌های گسترده؟ هر یک از آنان نماز و تسبیح خود را خوب دانسته است. (خیر اگر شما نمی‌دانید، اما) خداوند می‌داند آنچه آنها انجام می‌دهند."

استاد امام می‌نویسد:

" هر چیز کائنات، در حیثیت تکوینی خویش، طبیعت ابراهیمی دارد. آفتاب، مهتاب، ستاره‌گان، کوه‌ها و حیوانات همه

[۱۱] بخاری، شماره ۱۱۴۵. مسلم، شماره ۱۷۷۳.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

تحت امر و حکم خداوند مسخر اند. هیچ یک از آنها به اندازهٔ سر مو از قوانین مقرر خداوند انحراف نمی‌کنند. آفتاب، که مردم نادان معبود خود ساخته بیش از هر چیز دیگر عبادت نموده اند، با وجود خود شهادت می‌دهد که شب و روز در حضور رب خود قیام و رکوع و سجده می‌کند؛ هنگام طلوع، از سجده سر بر می‌دارد، تا ظهر در قیام می‌باشد، بعد از زوال به رکوع می‌رود و هنگام غروب، به سجده رفته تمام شب را در حالت سجده می‌گذراند. مهتاب با عروج و محاق خود و ستاره‌ها با طلوع و غروب خود، به همین حقیقت اشاره می‌کنند. کوه‌ها، درختان و حیوانات هم عین وضعیت را دارند. سایهٔ هر یک از آنها همواره در قیام، رکوع و سجده است. اگر دقت کنید، به این حقیقت نیز پی می‌برید که حتی فطرت سایهٔ آنها چنان ابراهیمی‌ست که همواره در سمت مخالف آفتاب قرار دارد. اگر آفتاب در سمت مشرق است، سایه به سوی مغرب گسترش می‌یابد و اگر آفتاب در سمت مغرب است، سایهٔ همه چیز به طرف مشرق گسترش می‌یابد؛ گویا سایهٔ همه چیز با وجود خود به ما این حقیقت را بیان می‌کند که سزاوار حقیقی سجده، آفتاب نه، بلکه خالق آفتاب است." (تدبر قرآن ۲۲۹/۵)

خداوند متعال فرموده است:

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ يَتَفَيَّأُ ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِّلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ؟ وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِن دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ. (النحل ۴۸:۱۶ - ۴۹)

"آیا آنها به چیزهایی که خداوند خلق کرده است نمی‌نگرند که سایه‌هایشان از راست و چپ برگردیده به خداوند سجده می‌کنند و بر (هر آنچه این سایه را دارد)، فروتنی طاری است. و آنچه در آسمان‌ها و زمین از جنبنده‌گان وجود دارد، همه صرف برای خداوند سجده می‌کنند و فرشته‌گان خداوند نیز و آنان هرگز سرپیچی نمی‌کنند."

زمانیکه انسان برای نماز می‌ایستد، گویا بر این دعوت تسبیح و تحمید و رکوع و سجودی که تمام عالم پیش می‌کند، لبیک می‌گوید. او ساز فطرت خود را با این ساز هم آهنگ می‌سازد و با این عمل خود اعلام می‌کند که او نیز از کسی عقب نخواهد ماند و نه تنها جسم خود، بلکه روح خود را همچنان در حضور خداوندی خم می‌کند که او را آفریده. با بریدن از تمام کائنات، او راهی در آن اختراع نمی‌کند که هیچ هم‌سفری در آن نداشته باشد و اگر هم داشته باشد، همان است که عذاب خداوند برایش قطعی شده است:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ؟ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ. وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ. (الحج ۱۸:۲۲)

"آیا نمی‌بینید که هر آنچه در آسمان‌ها و زمین است در مقابل خداوند سر به سجده است و آفتاب و مهتاب و ستاره‌گان و کوه و درخت و حیوانات و بسیاری مردم نیز. و بسیار اند کسانی که عذاب خداوند بر آنها لازم شده است."

نهم اینکه، نماز زندگی واقعی‌ست. پیامی را که انبیاء «علیهم السلام» می‌آورند، در قرآن به زندگی تعبیر شده است:"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ"[۱۲] (ای اهل ایمان، بر دعوت الله و رسول او لبیک گوئید، در حالیکه رسول شما را به چیزی فرا می‌خواند که به شما زندگی می‌بخشد.) دلیل آن این است که به گفتن، هر شخص زندگی می‌کند، اما زندگی حقیقی‌ای که به نور، سکینت و ایمان تعبیر شده، صرف از یاد خداوند به دست می‌آید. انبیای خدا، مردم را به همین نوع زندگی دعوت می‌کنند و در این تلاش خود، قبل از هر چیز دیگر به نماز دعوت می‌کنند. نماز چیست؟ هنگامی که معرفت خداوند، ذکر و فکر او و آرزوی قربت او به منتهای کمال خود می‌رسد، به نماز تبدیل می‌شود. تمام عارفان دنیا اعتراف می‌کنند که زندگی حقیقی، زندگی قلب است و زندگی قلب،

[۱۲] الانفال ۸: ۲۴.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

همین معرفت، ذکر و فکر و قربت الهی‌ست. انسان صرف از راه نماز می‌تواند به این نوع زندگی برسد و صرف با نماز می‌تواند آن را نگه‌دارد. قرآن مجید، در یک مقام، با گذاشتن زندگی در مقابل نماز و مرگ در مقابل قربانی، همین حقیقت را بیان می‌کند. در سورهٔ انعام می‌فرماید:

قُلْ: إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. (الانعام ۶:۱۶۲)

"بگو که نماز من و قربانی من، زندگی من و مردن من، همه برای خداوند پروردگار عالم است."

انسان اگر این حقیقت را درک کند، در شب و روز خود به همان شکل به نماز چشم به راه خواهد بود که برای خوردن و نوشیدن صبح و شام انتظار می‌کشد و به همان شکل برای آن بی‌تاب خواهد بود که شخص تشنه برای آب و گرسنه برای نان بی‌تاب می‌باشد. نماز برای او به رزقی از جانب خداوند تبدیل می‌شود؛ او از نماز آسودگی به دست می‌آورد و از همان نیز قوت قلب. حضرت مسیح «علیه السلام» فرموده است: انسان صرف با نان زنده نیست، بلکه با هر سخنی که از خداوند صادر می‌شود.[۱۳] چنانیکه مردم با انواع و اقسام غذاها لذت کام و دهن خود را فراهم می‌کنند، از مقامات مختلف و تسبیحات و دعاهای متنوع قرآن نیز به همان ترتیب سامان لذت روح خود را فراهم می‌کنند. در محبس مصائب، صرف نماز است که نسیم جان فزاست؛ در آلایش‌های گناه صرف نماز است که عطر بیز است، در خزان مأیوسی‌ها، صرف نماز نوید بهار است و در هجوم مخالفت‌ها، صرف نماز کوه پناه است. این بیانم را شعرسرایی تلقی نکنید. زیرا این بیان کیفیات همان مقامی‌ست که رسول الله «ﷺ» با الفاظ چون "قم یا بلال، فأرحنا بالصلوة"[۱۴] (بلال، برخیز و با نماز بمان راحت ببخش) و "جعلت قرة عيني فی الصلوة"[۱۵] (روشنی چشمانم در نماز قرار داده شده است.) بیان فرموده است.

www.javedahmadghamidi.com
www.al-mawrid.org

تاریخ نماز

تاریخ نماز به همان اندازه قدیمی است که تاریخ مذهب است. تصور آن در همهٔ مذاهب وجود داشته و مراسم و اوقات آن هم کم و بیش به همین شکل متعین بوده اند. بهجن‌های هندوها، زمزمه‌های فارسی‌ها، دعاهای عیسویان، مزامیر یهودیان، همه یادگار نماز اند. قرآن می‌فرماید که تمام پیامبران الله متعال به آن حکم داده اند. جایگاه نماز در دین ابراهیمی هم، که نبی کریم «ﷺ» بمنظور تجدید آن مبعوث گردیده بود، بیش از سایر احکام نمایان بود. حضرت ابراهیم «علیه السلام» زمانیکه پسر خود، اسماعیل را در وادی غیر ذی زرع ام القری مسکن گزین ساخت، هدف تصمیم خود را چنین بیان کرد که "رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ"[۱۶] (پروردگارا، تا او در اینجا نماز برپا دارد). در این موقع، او دعا کرد: "رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي"[۱۷] (خداوندا، مرا برپا دارندهٔ نماز قرار ده و از فرزندان من نیز). قرآن در رابطه به حضرت اسماعیل «علیه السلام» می فرماید که "كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ"[۱۸] (و خاندان خود را به نماز حکم فرمان می‌داد). قوم شعیب «علیه السلام» به او طعنه داد که "أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا

[۱۳] متی ۴: ۴.
[۱۴] ابو داؤود، شماره ۴۹۸۶.
[۱۵] نسائی، شماره ۳۳۹۲.
[۱۶] ابراهیم، ۱۴: ۳۷.
[۱۷] ابراهیم ۱۴: ۴۰.
[۱۸] مریم ۱۹: ۵۵.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

يَعْبُدُ آبَاؤُنَا"[19] (آیا نماز تو به تو حکم می کند که آنچه را پدران ما پرستیده بودند، رها کنیم). قرآن مجید در رابطه به پیامبران نسل حضرت اسحق و حضرت یعقوب «علیهم السلام» می‌فرماید: "وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ"[20] (و به آنان حکم به انجام دادن کارهای نیک و برپاداشتن نماز فرستادیم). زمانیکه به حضرت موسی «علیه السلام» پیامبری عطا شد، به او حکم داده شد که: "وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي"[21] (و نماز را برای یاد من برپا دار). قرآن راجع به ذکریا «علیه السلام» می‌فرماید: "وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ"[22] (در حالیکه وی در محراب ایستاده نماز می‌خواند). حضرت مسیح «علیه السلام» راجع به خود می‌فرماید: "وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ"[23] (مرا به نماز نصیحت کرده). لقمان، حکیمی بود میان عرب‌ها. قرآن می‌فرماید که او به پسر خود نصیحت کرد که: "يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ"[24] (پسرم، نماز برپا دار). وعدهٔ خداوند بود با بنی اسماعیل که: "إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ...لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ)[25] (من با شما هستم اگر نماز برپا دارید... و یقیناً گناهانتان را از شما می‌زدایم). قرآن خود شهادت می‌دهد که صالحین یهود و نصارا در زمان رسالت، نماز را به شکل منظم می‌خواندند:

مِّنْ أَهْلِ ٱلْكِتَٰبِ أُمَّةٌ قَآئِمَةٌ يَتْلُونَ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ ءَانَآءَ ٱلَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ. (آل عمران ۳:۱۱۳)

"گروهی از آنان بر عهد خود قایم هستند. آنها آیات خداوند را در شب تلاوت می‌کنند و (در حضور او) سجده می‌کنند."

قرآن، همین سخن را در بارهٔ مشرکین عرب آن زمان نیز بیان فرموده است:

فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ ٱلَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ. (الماعون ۱۰۷:۴ – ۵)

"پس بربادی است برای این نمازگزاران (متولی حرم) که از حقیقت نماز خود غافل هستند."

شاعر دوران جاهلیت، جران العود می‌گوید:

و أدركن أعجازاً من الليل بعد ما أقام الصلوة العابد المتحنف

"و این سواری‌ها، آخرین حصهٔ شب رسیدند، وقتی عابد حنفی از نماز فارغ شده بود."

شعر اعشی وائل است:

و سبح على حين العشيات والضحى ولا تعبد الشيطان، والله فاعبدا

"و صبح و شام تسبیح کن[26]، و شیطان را عبادت مکن، بلکه خداوند را عبادت کن."

---

[19] هود ۱۱: ۷۸.

[20] الانبیاء ۲۱: ۷۳.

[21] طه ۲۰: ۱۴.

[22] آل عمران ۳: ۳۹.

[23] مریم ۱۹: ۳۱.

[24] لقمان ۳۱: ۱۷.

[25] المائده ۵: ۱۲.

[26] قرینه دلیل است که واژهٔ "تسبیح" در اینجا برای نماز استعمال شده است. این واژه در آیات مختلف قرآن مجید هم در همین مفهوم بکار رفته است.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

همچنان در روایت‌ها نماز یهود و نصارا و پیروان دین ابراهیمی ذکر گردیده است.

روایت عبدالله بن عمر است که حضرت عمر «رض» یا غالباً نبی کریم «ﷺ» فرمود: اگر یکی از شما دو تکه داشته باشد، با هر دو نماز بخوانید و اگر صرف یک تکه داشته باشد از آن به عنوان ته بند استفاده کند نه اینکه همانند یهودی ها بر دور خود مثل چادر بپیچاند.[۲۷]

ابو ذر غفاری «رض» بیان می‌کند که سه سال قبل از دیدن نبی کریم «ﷺ» من نماز می‌خواندم. از او پرسیدند، برای چه کسی؟ پاسخ داد: برای خداوند.[۲۸]

نماز یهود و نصارا را بایبل (کتاب مقدس) در مقام‌های مختلف ذکر نموده و به همان شکلی که قرآن نماز را به خواندن قرآن، دعا کردن، تسبیح کردن و رکوع و سجود کردن تعبیر نموده است، انجیل نیز به همان شکل نماز با ارکان آن تعبیر می‌کند.

در پیدایش آمده:

"پس، از آنجا به کوهی که به شرقی بیت‌ئیل است، کوچ کرده، خیمهٔ خود را برپا نمود. و بیت‌ئیل بطرف غربی و عای بطرف شرقی آن بود. و در آنجا مذبحی برای خداوند بنا نمود و نام خداوند را خواند." (۸:۱۲)

"آنگاه ابرام به روی در افتاد و خدا به وی خطاب کرده، گفت."(۱۷:۳)

"آنگاه آن مردان از آنجا بسوی سدوم متوجه شده، برفتند. و ابراهیم در حضور خداوند هنوز ایستاده بود." (۱۸:۲۲)

"آنگاه ابراهیم، به خادمان خود گفت: شما در اینجا نزد الاغ بمانید، تا من با پسر بدانجا رویم، و سجده کرده، نزد شما بازآییم." (۲۲:۵)

"و (اسحاق) در آنجا قربان‌گاهی آباد کرد و نام خداوند را گرفت." (۲۶:۲۵)

در خروج است:

"قوم ایمان آوردند. و چون شنیدند که خداوند از بنی‌اسرائیل تفقد نموده، و به مصیبت ایشان نظر انداخته است، به روی در افتاده، سجده کردند." (۳۱:۴)

در زبور بیان گردیده:

"ای خداوند، صبحگاهان آواز مرا خواهی شنید؛ بامدادان بعد از نماز در حضورت، انتظار تو را می‌کشم." (۳:۵)

"و اما من از کثرت رحمت تو به خانه‌ات داخل خواهم شد، و از ترس تو بسوی هیکل قدس تو رخ کرده عبادت خواهم نمود." (۵:۷)

در اعمال آمده:

"پطرس و یوحنا، هنگام وقت نماز، یعنی در ساعت نهم روز،[۲۹] به سوی هیکل می رفتند." (۱:۳)

"وز دیگر چون از سفر نزدیک به شهر می‌رسیدند، قریب به ساعت هفتم،[۳۰] پطرس به بام خانه برآمد تا نماز

---

[۲۷] ابو داؤود، شماره ۶۳۵.

[۲۸] مسلم، شماره ۳۵۹.

[۲۹] مراد از آن، وقت عصر است.

[۳۰] منظور، وقت ظهر است.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

بخواند." (۹:۱۰)

"چون این را دریافت، به خانهٔ مریم، مادر یوحنای ملقب به مرقس آمد و در آنجا بسیاری جمع شده، نماز می‌خواندند." (۱۲:۱۲)

"و در روز سبت از شهر بیرون شده و به کنار رودخانه جایی که نماز می‌گذاردند، نشسته با زنانی که در آنجا جمع می‌شدند سخن راندیم." (۱۳:۱۶)

"اما قریب به نصف شب، پولس و سیلاس نماز خوانده، خدا را تسبیح می‌خواندند و زندانیان ایشان را می‌شنیدند." (۱۳:۱۶)

"این بگفت و زانو زده، با همگی ایشان نماز خواند."[۳۱] (۳۶:۲۰)

این نکته نیز واضح باشد که نماز همیشه پنج وقت بوده. در یک حدیث ابو داوود، جبرئیل امین خود این نکته را به رسول الله «ﷺ» گفته بود.[۳۲] تردیدی نیست که در حال حاضر، نزد یهودی‌ها نماز صرف سه وقت است و در اقتباساتی که قبلاً ذکر شد، هم صرف سه وقت نماز ذکر گردیده است، لیکن لوئی گنزبرگ در تحقیقات خود بر تالمود اورشلیم واضح ساخته که این سه وقت نماز به همان ترتیب بین یهودی‌ها رایج شد که اهل تشیع به شیوهٔ جمع بین الصلوتین، نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشاء را یکجا کرده، پنج نماز را عملاً به سه نماز تبدیل نموده اند. او می‌گوید که در دوران تالمود، یهود برای پنج وقت نماز جمع می‌شدند. سه وقت برای نمازهایی که فعلاً هم ادا می‌شوند و دو بار برای تلاوت "شیما". با وجود این، بعداً بر اساس برخی دشواری‌های عملی، آنها با جمع ساختن نمازهای شام و صبح، شکلی به آن دادند که فعلاً رایج است.[۳۳]

بعد از نزول قرآن، سورهٔ فاتحه دعای نماز است. از بایبل معلوم می‌شود که چنین دعا در تمام کتاب‌های الهامی نازل شده بود.

دعای تورات درج ذیل است:

"خداوند، خداوند، خدای رحیم و مهربان، دیر قهر کننده و در شفقت و وفا غنی. نگاه دارندهٔ رحمت برای هزاران، و آمرزندهٔ خطا و عصیان و گناه؛ لکن گناه را هرگز بی‌سزا نخواهد گذاشت، بلکه خطایای پدران را بر پسران و پسران پسران ایشان تا پشت سوم و چهارم خواهد گرفت." ۳۴ (خروج ۶:۳۴ – ۷)

دعای زبور، قرار ذیل است:

" ای خداوند گوش خود را فراگرفته، مرا مستجاب فرما زیرا مسکین و نیازمند هستم. جان مرا نگاه دار زیرا من متقّی هستم. ای خدای من، بندهٔ خود را که بر تو توکل دارد، نجات بده. ای خداوند بر من کرم فرما زیرا که تمامیِ روز تو را می‌خوانم! جان بندهٔ خود را شادمان گردان زیرا ای خداوند جان خود را نزد تو برمی‌دارم. زیرا تو، ای خداوند، نیکو و غفار هستی و بسیار رحیم برای آنانی که تو را می‌خوانند. ای خداوند، دعای مرا اجابت فرما و به آواز تضرع من توجه نما! در روز تنگی خود تو را خواهم خواند زیرا که تو مرا مستجاب خواهی فرمود. ای خداوند در

---

[۳۱] تمام این اقتباسات بایبل، طبق ترجمهٔ عربی آن است که به شکل مستقیم از زبان یونانی برگردانده شده است.

[۳۲] ابو داؤود، شماره ۳۹۳.

[۳۳] Judaism in Islam ، ابراهام کیتش ۱۰.

[۳۴] ارجاع به قانون ویژهٔ الله متعال در خصوص ذریت حضرت ابراهیم است که مطابق آن، آنها به حیث یک ملت برای جرایم خود در همین دنیا مجازات می‌شوند.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

میان خدایان مثل تو نیست و صنعت‌های تو بی‌مثال اند. ای خداوند، همهٔ امت‌هایی که آفریده‌ای آمده به حضور تو سجده خواهند کرد و نام تو را تمجید خواهند نمود. زیرا که تو بزرگ هستی و کارهای عجیب می‌کنی. تو تنها خدا هستی. ای خداوند طریق خود را به من بیاموز تا به راستی بر راه تو روم. دل مرا واحد ساز تا از نام تو ترسان باشم. ای خداوند، خدای من، تو را به تمامی دِل حمد خواهم گفت و نام تو را تمجید خواهم کرد تا ابدالآباد. زیرا که رحمت تو به من عظیم است و جان مرا از هاویهٔ اسفل رهانیده‌ای. ای خدا، متکبران بر من برخاسته اند و گروهی از ظالمان قصد جان من دارند و تو را در مد نظر خود نمی‌آورند. و تو ای خداوند، خدای رحیم و کریم هستی. دیر غضب و پر از رحمت و راستی. بسوی من التفات کن و بر من کرم فرما. قوت خود را به بنده‌ات بده و پسر کنیز خود را نجات‌بخش. علامت خوبی را به من بنما تا آنانی که از من نفرت دارند آن را دیده، خجل شوند زیرا که تو ای خداوند، مرا اعانت کرده و تسلی داده‌ای." (۸۶:۱ – ۱۷)

دعای انجیل چنین است:

"ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد. ملکوت تو بیاید. ارادهٔ تو چنانکه در آسمان است، بر زمین نیز کرده شود. نان کفاف ما را امروز به ما بده. و قرضهای ما را ببخش چنانکه ما نیز قرضداران خود را می‌بخشیم. و ما را در آزمایش میاور، بلکه از بدی رهایی ده. زیرا ملکوت و قوت و جلال تا ابدالآباد از آن تو است، آمین." (متی ۶:۹ – ۱۳)

این است تاریخ نماز. وقتی قرآن مردم را به نماز حکم داد، برای آنها چیز بیگانه نبود. مردم با آداب و شرایط و اعمال و اذکار نماز بطور کامل آشنا بودند. بدین سبب لازم نبود قرآن جزئیات آن را بیان کند. پیامبر «ﷺ» بعد از وارد ساختن برخی تعدیلات در نماز طبق حکم قرآن، آن را همانگونه بین مسلمانان جاری فرمود که به حیث یک سنت دین ابراهیمی قبل از آن ادا می‌شد و مسلمانان نسلاً بعد نسلٍ آنرا از آن زمان تا کنون به همان صورت ادا می‌کنند. در نتیجه، حالا مأخذ آن اجماع مسلمانان و تواتر عملی آنهاست. جزئیات نماز را ما از این اجماع اخذ کرده، در مباحث بعدی بیان می‌کنیم.

www.javedahmadghamidi.com
www.al-mawrid.org

مقصد نماز

خداوند متعال ما را به دوام ذکر، یعنی همه وقت در یاد او بودن، حکم داده است:"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا. وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا"[۳۵] (ای کسانی که ایمان آورده اید، خداوند را یاد کنید، یاد بسیار و صبح و شام او را تسبیح گویید) بهترین شکل آن نماز است، چون بنده در آن پروردگار خود را با تمام وجود خود یاد می‌کند، بلکه به شکلِ مجسمِ این یاد تبدیل می‌شود. نماز بمنظور قایم داشتن همین یاد پنج وقت لازم شده است. قرآن می‌فرماید که وقتی الله متعال موسی «علیه السلام» را با نعمت نبوت نوازید، به او فرمود:

إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى. وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى. إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي. (طه ۲۰:۱۲ – ۱۴)

"یقیناً که من پروردگار تو ام، پس کفش‌هایت را بیفکن، زیرا در وادی مقدس طوی قرار داری. و من تو را برگزیده‌ام، بنابراین، وحی را که به سویت می‌شود، با توجه بشنو. تردیدی نیست که صرف من الله هستم، بجز من هیچ الهی وجود ندارد. پس صرف مرا بندگی کن و برای یاد من نماز را برپا دار."

شرایط نماز

مواردی که رعایت آن برای نماز لازم است، عبارت اند از:

[۳۵] الاحزار ۳۳: ۴۱ – ۴۲.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

– کسی که نماز ادا می‌کند در حالت نشه نباشد؛

– در صورتیکه نمازگزار زن باشد، در حالت حیض و نفاس نباشد؛

– او وضو گرفته باشد و بعد از حیض و نفاس یا جنابت،[۳۶] غسل نموده باشد؛

– در صورتیکه وضو و غسل حین سفر، مریضی یا در صورت نبود آب مشکل باشد، او تیمم کند؛

– برای نماز رو به قبله ایستاده شود.

شرایط مذکور همیشه برای نماز ضروری پنداشته شده اند. با وجود این، چونکه مردم عربستان تا صدها سال از هدایت انبیاء «علیهم السلام» محروم بودند، در خصوص برخی این شرایط سهل‌انگار شده بودند، به این دلیل، قرآن خود بسیاری این نوع امور را با وضاحت تمام برای تذکیر آنها بیان نمود.

در رابطه به سه چیز نخست، فرموده است:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَا تَقْرَبُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنتُمْ سُكَٰرَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا۟ مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِى سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا۟ وَإِن كُنتُم مَّرْضَىٰٓ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَآءَ أَحَدٌ مِّنكُم مِّنَ ٱلْغَآئِطِ أَوْ لَٰمَسْتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَلَمْ تَجِدُوا۟ مَآءً فَتَيَمَّمُوا۟ صَعِيدًا طَيِّبًا فَٱمْسَحُوا۟ بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا (النساء ۴:۴۳)

"اهل ایمان، (بزرگ‌ترین مظهر حکم بندگی خداوند که به شما پیش از این داده شده است، نماز است، بنابراین) در صورتیکه در حالت مستی هستید، به جای نماز نزدیک هم نشوید، تا زمانی که بفهمید چه می‌گویید، و در حالت جنابت نیز، تا زمانیکه غسل نکرده‌اید، مگر اینکه صرف عبور از آنجا مد نظر باشد. و اگر مریض بودید یا در سفر قرار داشتید یا یکی از شما از مکان رفع حاجت آمده باشد یا با زنان آمیزش کرده‌اید، سپس آب دستیاب نشود پس خاک پاک را پیدا و صورت‌ها و دست‌های خود را مسح کنید. (خداوند با شما رعایت کرده است)، زیرا خداوند درگذرکننده و بخشش‌کننده است."

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ إِذَا قُمْتُمْ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ فَٱغْسِلُوا۟ وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى ٱلْمَرَافِقِ وَٱمْسَحُوا۟ بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى ٱلْكَعْبَيْنِ وَإِن كُنتُمْ جُنُبًا فَٱطَّهَّرُوا۟ وَإِن كُنتُم مَّرْضَىٰٓ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَآءَ أَحَدٌ مِّنكُم مِّنَ ٱلْغَآئِطِ أَوْ لَٰمَسْتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَلَمْ تَجِدُوا۟ مَآءً فَتَيَمَّمُوا۟ صَعِيدًا طَيِّبًا فَٱمْسَحُوا۟ بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُم مِّنْهُ مَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُم مِّنْ حَرَجٍ وَلَٰكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُۥ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (المائده ۵:۶)

اهل ایمان، (همین پاکیزگی در روز ملاقات با خداوند نیز لازم است، پس) وقتی برای نماز برخاستید، صورت و دستان خود را تا آرنج‌ها بشوئید و بر سر خود مسح کنید و پاهای خود را نیز تا دو قوزک بشوئید، و اگر در حالت جنابت قرار دارید، خود را شسته پاک سازید. و اگر (زمانی) مریض یا در سفر هستید یا یکی از شما از مکان قضای حاجت آید یا با زنان آمیزش کرده اید و آب دستیاب نشود، پس خاک پاک را پیدا و با آن بر صورت و دستان خود مسح کنید. خداوند نمی‌خواهد هیچ تنگی‌ای بر شما قرار دهد، اما لازماً می‌خواهد شما را پاکیزه گرداند، (بنابراین، شما را به وضو و غسل مکلف می‌سازد) و می‌خواهد نعمتش را بر شما تمام کند، (پس، در حالت مجبوری به تیمم اجازه می‌دهد) تا شکرگزار او باشید."

به همین ترتیب، راجع به قبله فرموده است:

قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِى ٱلسَّمَآءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَىٰهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنتُمْ فَوَلُّوا۟ وُجُوهَكُمْ

[۳۶] یعنی حالتی که در نتیجهٔ مجامعت یا انزال لاحق می‌شود.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

شَطْرَهُ (البقره ۱۴۴:۲)

"ما بار بار بلند کردن روی تو را به آسمان می‌بینیم (ای پیامبر)، پس فیصله کرده‌ایم که تو را به سوی قبله‌ای باز گردانیم که می‌پسندی. بنابراین، دیگر رویت را به طرف مسجد حرام بگردان و شما هر جایی که باشید، (در نماز) روی خود را به سوی همان بگردانید."

طبق آیات مذکور، مستی و جنابت بطور یکسان مفسد نماز اند. الله متعال فرموده است که در این حالات، به نماز و جای نماز نزدیک هم نشوید. از این حکم معلوم می‌شود که هر دو حالت، حالت‌های نجاست هستند. تنها تفاوت بین آنها این است که نشه نجاست عقل است و جنابت نجاست بدن. هر شخص می‌داند که به همان شکلی که شراب عقل را معطل می‌سازد، انقباض جنابت نیز به همان شکل انشراح و حضور قلبی‌ای را از بین می‌برد که برای نماز مطلوب است. البته، در این مورد، خداوند صرف همینقدر رعایت فرموده است که اگر شخص در این حالت‌ها بنابر ضرورتی لازم داشته باشد از مسجد عبور کند، می‌تواند این کار را انجام دهد. فرموده است که بعد از حالت جنابت، غسل ضروری است. بدون آن نمی‌توان نماز را خواند. الفاظ "تَغتَسِلُوا" و "فَاطَّهَّرُوا" در آیات مذکور برای این غسل وارد شده اند؛ به این معنا که غسل را باید به شکل درست انجام داد. ذیلاً، اسوۀ نبی کریم «ﷺ» را، که از روایات بدست آمده است، در این رابطه توضیح می‌دهیم:

نخست، دست‌ها شسته شود؛

سپس شرم‌گاه با دست چپ به شکل درست شسته و پاک شود؛

بعد از آن، وضو گرفته شود، بجز پاها که باید برای شستن در آخر غسل مانده شود؛

سپس انگشتان را در موها انداخته، آب به شکلی بر سر ریخته شود که به ته مو برسد؛

بعد از آن آب بر تمام بدن ریخته شود؛

در آخر، پاها شسته شود.

حضرت عایشه «رض» روایت می‌کند که پیامبر «ﷺ» وقتی غسل جنابت می‌نمود، نخست هر دو دست را می‌شست، سپس آب را با دست راست بر دست چپ می‌ریخت و شرمگاه خود را می‌شست، سپس همانند وضوی نماز، وضو می‌گرفت، بعد انگشتان خود را در موها قرار می‌داد و تا وقتی بر آن آب می‌ریخت که مطمئن می‌شد آب به جلد رسیده است، بعد از آن سه کف پر از آب را بر سر می‌ریخت، سپس بر تمام بدن خود آب می‌ریخت و بعد از آن پاهای خود را می‌شست.[۳۷]

حضرت ابن عباس «رض» روایت می‌کند که خالۀ من، حضرت میمونه بیان می‌کند که وقتی برای غسل جنابت رسول الله «ﷺ» آب آماده کردم، نبی کریم «ﷺ» اول دست‌های خود را دو یا سه بار شست. سپس دست خود را در ظرف انداخت و از آن بر شمگاه خود آب ریخت و آن را با دست چپ شست، سپس آن دست را بر زمین خوب سایید، بعد همانند وضوی نماز، وضو گرفت، سپس سه کف آب را بر سر خود ریخت، بعد از آن تمام بدن خود را شست، سپس از آنجا دور شد و پاهای خود را شست.[۳۸]

طریقۀ وضو در آیت چنین بیان شده که نخست دهن را شسته شود، سپس دست‌ها تا آرنج‌ها شسته شود، بعد از

---

[۳۷] مسلم، شماره ۷۱۸.

[۳۸] مسلم، شماره ۷۲۲.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

آن بر تمام سر مسح شود و بعد از آن پاها شسته شود. مسح تمام سر به این دلیل لازم است که الفاظ "وَٱمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ" در آیت استعمال شده اند و کسانی با ظرافت‌های زبان عربی آشنایی دارند، می‌دانند که "ب" در چنین مواقع، دلیل بر احاطه است. به همین ترتیب، حکم مربوط به پاها، اگرچه بظاهر معلوم می‌شود تحت "وَٱمْسَحُوا" قرار دارد، اما "أَرْجُلَكُمْ" منصوب است و استعمال واژه‌های "الی الکعبین" بعد از آن قاطعانه فیصله می‌کند که معطوف به "ایدیکم" است. چون اگر معطوف به "بِرُءُوسِكُمْ" می بود، قید "إِلَى ٱلْكَعْبَيْنِ" برای آن غیر ضروری می‌بود. اگر دقت کنید در آیات مربوط به تیمم، در جاییکه به مسح حکم داده شده است، قید "إِلَى ٱلْمَرَافِقِ" به همین دلیل استفاده نشده است. بنابرین، پاها باید لازماً شسته شوند. در آیت، ذکر آن صرف به این دلیل مؤخر ساخته شده که ترتیب اعضای بدن حین وضو گرفتن بر مردم واضح شود.

پیامبر «ﷺ» معمولاً به چه شکل وضو می‌گرفتند؟ تصویری که بعد از غور بر تمام روایات در این زمینه بدست می آید این است که پیامبر «ﷺ» دندان‌های خود را پاک می‌نمود، سپس وضو را از راست شروع می‌کرد، نخست هر دو دستان خود را می‌شست، سپس سه بار با آب غرغره می‌کرد، سپس سه بار در بینی آب می‌انداخت و بینی خود را خوب پاک می‌نمود، بعد دهن خود را سه بار می‌شست و ریش خود را خلال می‌نمود، سپس دست‌ها را تا آرنج‌ها می‌شست و سپس آب دیگر می‌گرفت و مسح می‌کرد و با مسح نیز بیرون و داخل گوش‌های خود را پاک می‌کرد، بر سر به این شکل مسح می‌کرد که هر دو دستان خود را از پیشانی تا عقب سر خود می‌برد و بعد پس می‌آورد، بعد از آن پای راست و سپس پای چپ خود را می‌شست.[۳۹]

اعضای وضو را رسول الله «ﷺ» برخی اوقات یک بار و در مواقع دیگر، دو بار هم شسته اند.[۴۰]

از روایات معلوم می‌شود که پیامبر «ﷺ» فضیلت خواندن "أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا ٱللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ و رَسُولُ ٱللَّهِ"[۴۱] و ادای دو رکعت نماز را بعد از وضو بیان فرموده اند.[۴۲]

از روایات همچنان معلوم می‌شود که پیامبر «ﷺ» تشویق کرده که قبل از خوابیدن،[۴۳] بالخصوص خوابیدن، خوردن و نوشیدن در حالت جنابت و مباشرت دوباره، وضو گرفته شود و این کار را پسند نموده است.[۴۴]

برخی روایاتی که از پیامبر در خصوص فضیلت وضو نقل شده اند، قرار ذیل اند:

عبدالله «رض» روایت می‌کند که رسول الله «ﷺ» فرمود: هنگامی که بندهٔ مؤمن وضو می‌گیرد و آب غرغره می‌کند، گناه دهن او می‌ریزد؛ وقتی در بینی خود آب می‌ریزد، گناه بینی او می‌ریزد؛ وقتی چهرهٔ خود را می‌شوید، گناه چهرهٔ او می‌ریزد، حتی از زیر پلک‌ها هم خارج می‌شود؛ وقتی هر دو دستان خود را می‌شوید، گناه دستان او می‌ریزد، تا جاییکه از زیر ناخن‌های او خارج می‌شود؛ وقتی بر سر خود مسح می‌کند، گناه سر او می‌ریزد؛ تا جاییکه از گوش‌های او خارج می‌شود؛ وقتی پاها را می‌شوید، گناه پاها می‌ریزد، تا جاییکه از زیر ناخن‌ها خارج می‌شود. پیامبر «ﷺ»

---

[۳۹] بخاری، شماره ۱۵۹، ۱۸۵. مسلم، شماره ۵۳۸، ۵۵۵.

[۴۰] بخاری، شماره ۱۵۷، ۱۵۸.

[۴۱] "من شهادت می دهم که جز الله، هیچ الهی وجود ندارد، او تنهاست، او را هیچ شریکی نیست و من شهادت می‌دهم که محمد «ﷺ» بنده و رسول اوست."

[۴۲] مسلم، شماره ۵۵۳ – ۵۵۴.

[۴۳] بخاری، شماره ۲۴۷، مسلم، شماره ۶۸۸۲.

[۴۴] بخاری، شماره ۲۸۸. مسلم، شماره ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۷.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

فرموده است: سپس رفتن او به مسجد و خواندن نماز اضافه بر آن است.[۴۵]

ابو هریره «رض» بیان می‌کند که رسول الله «ﷺ» فرمود: زمانیکه در روز قیامت، مردمِ ملت من فراخوانده شوند، پیشانی‌ها و دست و پاهای آنها در اثر وضو نورانی و تابان می‌باشند. پس هر کی بخواهد، این نور خود را افزایش دهد.[۴۶]

وقتی وضو گرفته شود، تا زمانی باقی می‌ماند که حالت ناقض آن حادث انسان نشود. پس احکام مذکور در خصوص وضو گرفتن برای حالتی‌ست که وضو باقی نمانده باشد، اما اگر کسی بخواهد برای نشاط خاطر خود وضو را تازه کند، اجازه دارد. در این حالت، شریعت وضو را لازم نکرده، بلکه صرف عملِ دارای فضیلت قرار داده است.

نواقض وضو درج ذیل اند:

۱- پیشاب کردن؛

۲- خارج کردن مدفوع؛

۳- خارج شدن ریح، خواه با صدا باشد یا بدون آن؛

۴- خارج شدن مذی یا ودی.

اگر موارد فوق بنابر مریضی واقع نشده باشند، وضو را باطل می‌سازند. خواب و بی‌هوشی در ذات خود ناقض وضو نیستند، اما چونکه انسان نمی‌تواند به حفظ وضوی خود در آن متوجه باشد، احتیاط تقاضا می‌کند که انسان بعدا از آن هم لازماً وضو بگیرد.

اگر در سفر یا مرض یا در صورت نبود آب، وضو و غسل مشکل باشد، در آیاتی که از سورهٔ نساء و سورهٔ مائده نقل گردیده، الله متعال فرموده است که شخص می‌تواند تیمم کند. طریقهٔ آن طبق آیات مزبور چنین است که جای پاکی دیده شود و صورت و دست‌ها با آن مسح شوند. در رابطه به پیامبر «ﷺ» بیان شده که ایشان «ﷺ» دو دست خود را بر زمین زد و سپس آن را پف کرد و نخست پشت سر دستان خود را با روی دستان خود و بعد روی دستان خود را با پشت سر دستان خود مسح کرد و بعد چهرهٔ خود را با هر دو دست مسح کرد.[۴۷] قرآن با صراحت گفته که تیمم برای هر نوع نجاست کفایت می‌کند. اگر برخی از نواقض وضو پیش آید، می‌توان تیمم کرد و بعد از مباشرت هم ممکن است بجای غسل جنابت تیمم کرد؛ قرآن همچنان به صراحت گفته که در مریضی و سفر اگر آب موجود هم باشد انسان می‌تواند تیمم کند.

استاد امام می‌نویسد:

> "...در مرض، بیم وجود می‌داشته باشد که وضو یا غسل منجر به ضرری خواهد شد؛ به همین دلیل خداوند در این مورد رعایت فرموده است. بر علاوه، در سفر ممکن است حالت‌های مختلفی به انسان پیش آید که در آن او مجبور باشد بر تیمم قناعت کند. مثلاً اگرچه آب نایاب نیست، اما کمیافت است، بیم وجود دارد که اگر آب را برای غسل و دیگر کارها استفاده کند، برای نوشیدن باقی نخواهد ماند، یا اندیشه وجود دارد که اگر در گرفتن غسل مصروف شد،

---

[۴۵] الموطا، شماره ۶۷. معلوم است که مراد از آن گناهی نیست که مربوط به حقوق العباد است یا توبه و تلافی کردن یا ادای کفاره برای آن ضروری است.

[۴۶] بخاری، شماره ۱۳۶. مسلم، شماره ۵۷۹.

[۴۷] بخاری، شماره ۳۳۸، ۳۴۷. ابو داؤود، شماره ۳۲۱، ۳۲۲.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

از دوستان قافلهٔ خود جدا خواهد شد یا سفر قطار و هواپیماست و غسل کردن باعث مشقت بسیار زیاد می‌شود."
(تدبر قرآن ۳۰۳/۲)

پیامبر «ﷺ» بر همین حکم قیاس نموده، بر موزه‌ها و عمامهٔ خود مسح کردند[۴۸] و به مردم اجازت دادند که اگر موزه‌ها را بعد از وضو به پا کرده اند، پس برای یک شب و روز و مسافرین برای سه شب و روز می‌توانند موزه‌ها را بکشند و بجای شستن پاها بر آن مسح کنند.[۴۹]

به همین ترتیب، خداوند در بارهٔ غسل رعایت فرموده که اگر موی زنان کثیف شده باشد، لازم نیست باز شود، صرف آب انداختن بر آن کفایت می‌کند،[۵۰] و چیزهایی که منجر به وجوب غسل می‌گردند اگر شکل مریضی را به خود اختیار کنند، پس بعد از یک بار غسل کردن، می‌توان سایر نمازها را بدون غسل مجدد خواند.[۵۱]

اگرچه در نتیجهٔ تیمم ظاهراً پاکی‌ای بدست نمی‌آید، اما اگر دقت شود، از لحاظ حفظ و نگهداشتن طریقهٔ پاکی در ذهن، تیمم دارای اهمیت زیاد است. این امر در شریعت بالعموم رعایت شده که اگر عمل بر یک حکم در شکل اصلی آن ممکن نیست یا بسیار دشوار است، یادگار آن باید در یک صورت مشابه در ذهن انسان بماند. فایدهٔ این کار این است که به محض اعادهٔ امور به حالت عادی، طبیعت انسان برای برگشت به شکل اصلی حکم نیز آماده می‌شود.

لازم است برای نماز قبله هم تعیین شود. بدیهی است که هیچ نوع نظامی را نمی‌توان بدون آن برای نماز با جماعت ایجاد کرد. به همین دلیل، در شریعت‌های الهی، حکم تعیین قبله همواره وجود داشته است. در سورهٔ یونس بیان گردیده که وقتی حضرت موسی «علیه السلام» جنبش مذهبی بنی اسرائیل را در مصر آغاز کرد، الله متعال به او حکم داد که برخی جاها را در نقاط مختلف مصر برای نماز اختصاص دهند و در هر جاییکه مکانی را برای آن تعیین می‌کنند، آن را قبلهٔ خود قرار دهند و نماز با جماعت را برپا دارند.[۵۲] بعد از آن، تا زمان تعمیر بیت المقدس، این جایگاه را تابوتی داشت که در سورهٔ بقره ذکر گردیده است. زمانیکه رسالت‌مآب «ﷺ» مبعوث گردید، یهود به سوی بیت المقدس نماز می‌خواندند. خداوند به پیامبرش حکم داد که او نیز در همان جهت نماز بخواند، و حکمت این حکم را امتحان بنی اسماعیل بیان فرمود. مقصود این بود که دیده شود آیا آنها از پیامبر خود پیروی می‌کنند یا بر اساس تعصبات خود، از حکم او و خداوند روگردانی می‌کنند.[۵۳] وقتی این هدف برآورده شد، حکم تعویض قبله نازل شد و بیت الحرام برای همیشه به عنوان قبله برای مسلمانان تعیین گردید.

آیت سورهٔ بقره که قبلاً ذکر شد همین حکم را بیان می‌کند. منظور از مسجد حرام در آیت مذکور عبادت‌گاهی است که بیت الله در میان آن واقع است. الفاظ "فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ" برای رخ کردن به آن وارد شده اند. از این معلوم می‌شود که هدف، رخ کردن بسوی بیت الله است؛ خداوند حکم نکرده که باید کاملاً رو به رو با آن ایستاده شود. با وجود این، در آیت با تأکید بسیار زیاد بیان شده که داخل مسجد باشد یا بیرون از آن، مسلمان هر جاییکه باشد، رخ به سوی همین مسجد نماز بخواند. تأکید به این دلیل ضروری پنداشته شد که یهود و نصارا بیت

---

[۴۸] بخاری، شماره ۱۸۲، ۲۰۳، ۲۰۵. مسلم، شماره ۶۲۲، ۶۳۳.
[۴۹] مسلم، شماره ۶۳۹.
[۵۰] مسلم، شماره ۷۴۴.
[۵۱] بخاری، شماره ۲۲۸، ۳۰۶. مسلم، شماره ۷۵۳.
[۵۲] یونس ۱۰: ۸۷.
[۵۳] البقره ۲: ۱۴۳.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

المقدس را وقتی داخل آن می‌شدند به عنوان قبله انتخاب می‌کردند اما بیرون از آن، مشرق یا مغرب را قبلهٔ خود می‌ساختند. بنابراین، به مسلمانان هدایت داده شد که آنها در سفر باشند یا در حضر، داخل بیت الحرام باشند یا بیرون از آن، در هر جا رخ به همین مسجد نماز بخوانند.

روشن است که حالاتی که تعیین قبله در آن مشکل است یا شخص در شرایط غیر عادی مجبور شود در حالت قدم زدن یا بر سواری نماز بخواند، از این حکم مستثنی خواهند بود. در رابطه به پیامبر «ﷺ» روایت شده که ایشان نمازهای نفل را، از بیم اینکه خواندن آن باعث زحمت قافله خواهد شد، بر پشت سواری خویش و در سمت رفتار قافله می‌خواندند.[۵۴]

اعمال نماز

اعمالی که برای نماز در شریعت مقرر شده، قرار ذیل اند:

نماز با رفع یدین، یعنی بلند بردن هر دو دست به طرف بالا، آغاز شود؛

قیام شود؛

سپس رکوع شود؛

بعد از آن برای قومه ایستاده شود؛

سپس بطور مسلسل دو سجده شود؛

در هر رکعت دوم و آخر، نمازگزار بر دو زانو برای قعده بنشیند؛

اگر بر ختم کردن نماز اراده باشد، در حالت قعده با رو دور دادن تمام شود.

اعمال مذکور نماز، به وسیلهٔ اجماع و تواتر ثابت شده اند. پیامبر «ﷺ» فرموده است: "صلوا کما رأیتموني أصلي"[۵۵] (نماز را به شکلی بخوانید که مرا به خواندن آن می‌بینید). جزئیات نحوهٔ انجام این اعمال توسط پیامبر «ﷺ» را ما در اینجا بیان می‌کنیم:

رفع یدین

پیامبر «ﷺ» رفع یدین را گاهی یکجا با تکبیر، گاهی قبل از آن و گاهی بعد از آن انجام می‌داد.[۵۶] دست‌های ایشان باز می‌بودند و انگشتان دستان خود را نه کاملاً با هم وصل می‌نمودند و نه هم بطور کامل از هم جدا می‌گرفتند.[۵۷] دستان خود را به شکلی بلند می‌کرد که بعضی اوقات تا شانه‌ها و برخی اوقات تا حصهٔ بالای گوش‌ها می‌رسیدند.[۵۸]

از روایت‌ها معلوم می‌شود که برخی اوقات رفع یدین را قبل از رکوع و بعد از آن نیز انجام می‌دادند.[۵۹] به همین

---

[۵۴] بخاری، شماره ۱۰۰۰، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹. مسلم، شماره ۱۶۱۸.

[۵۵] بخاری، شماره ۶۳۱.

[۵۶] بخاری، شماره ۷۳۵، ۷۳۷. مسلم، شماره ۸۶۲، ۸۶۴، ۸۶۵.

[۵۷] ابو داؤود، شماره ۷۵۳. ابن خزیمه، شماره ۴۵۹. السنن الکبری البیهقی، شماره ۲۳۱۷. نسائی، شماره ۸۸۴.

[۵۸] بخاری، شماره ۷۳۶ – ۷۳۸. مسلم، شماره ۸۶۵. ابو داؤود، شماره ۷۲۶. نسائی، شماره ۸۸۱.

[۵۹] بخاری، شماره ۷۳۷. مسلم، شماره ۸۶۱.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

ترتیب، گاهی حین ایستادن برای رکعت سوم[۶۰] و گاهی حین رفتن به سجده و برخاستن از آن رفع یدین می‌نمودند.[۶۱]

قیام

رسول الله «ﷺ» در قیام راست[۶۲] و با دستان بسته ایستاده می‌شد.[۶۳] دستان را به شکلی می‌بست که یک حصهٔ دست راست بر پشت دست چپ، یک حصه بر مچ و یک حصه پایین از دست قرار می‌گرفت.[۶۴] پیامبر «ﷺ» مردم را از اینکه دست چپ را بر دست راست قرار داده در قیام ایستاد شوند، منع فرموده است.[۶۵]

رکوع

پیامبر «ﷺ» کف‌های دست را به شکلی بر زانوها قرار می‌داد که به نظر می‌رسید آنها را گرفته است.[۶۶] انگشتان خود را پایین از زانوها می‌گرفتند و باز می بودند،[۶۷] آرنج‌ها را از پهلوهایش جدا می‌گرفت،[۶۸] هر دو دست را همانند کمان دراز می‌نمودند،[۶۹] نه سر خود را پایین می‌گرفت و نه آن را به طرف بالا می‌گرفت، بلکه کمر خود هموار می‌کرد[۷۰] و می‌فرمود که هر کسی کمر خود را حین رکوع و سجده راست نکند، نماز او نمی‌شود.[۷۱]

قومه

از رکوع برای قومه ایستاده می‌شد و کاملاً راست می‌ایستید، تا وقتی که هر استخوان ستون فقرات در جای خود قرار می‌گرفت.[۷۲] بطور عام، طول قومه برابر با رکوع می‌بود، اما گاهی آنقدر در قومه ایستاد می‌بود که فکر می‌شد شاید فراموش کرده باشند.[۷۳] می فرمودند: نماز شخصی که بعد از برخاستن از رکوع، کمر خود را راست نمی‌کند و به سجده می‌رود، از نگاه التفات خداوند محروم است.[۷۴]

سجود

در سجده، انگشتان خود را یکجا و کف‌های دست را هموار می‌نمودند،[۷۵] انگشتان خود را قبله‌رو[۷۶] می‌ماندند و

---

[۶۰] بخاری، شماره ۷۳۹.

[۶۱] نسائی، شماره ۱۰۸۶.

[۶۲] ابو داؤود، شماره ۷۳۰. ابن ماجه، شماره ۸۶۲.

[۶۳] مسلم، شماره ۸۹۶. ابو داؤود، شماره ۷۵۹.

[۶۴] مسلم، شماره ۸۹۶. نسائی، شماره ۸۹۰.

[۶۵] مسلم، شماره ۸۹۶.

[۶۶] بخاری، شماره ۸۲۸. ابو داؤود، شماره ۷۳۴.

[۶۷] احمد، شماره ۱۰۴۲۰.

[۶۸] ابو داؤود، شماره ۷۳۴.

[۶۹] ابو داؤود، شماره ۷۳۴.

[۷۰] مسلم، شماره ۱۱۱۰. ابو داؤود، شماره ۷۳۰.

[۷۱] ابو داؤود، شماره ۸۵۵. نسائی، شماره ۱۰۲۸. ابن ماجه، شماره ۸۷۰ – ۸۷۱.

[۷۲] بخاری، شماره ۸۲۸.

[۷۳] بخاری، شماره ۸۰۰. مسلم، شماره ۱۰۶۰.

[۷۴] احمد، شماره ۱۰۴۲۰.

[۷۵] ابن ابی شیبه، شماره ۲۷۱۶.

[۷۶] ابن ابی شیبه، شماره ۲۷۱۲، ۲۷۱۶.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

دست‌ها را برخی اوقات با شانه‌ها برابر و گاهی هم نزدیک گوش‌ها[۷۷] قرار می‌دادند؛ دستان او به اندازه‌ای باز می‌بودند که نوزاد بز می‌توانست از آن بگذرد.[۷۸] بازوهای ایشان «ﷺ» به شکلی از پهلوهایش جدا می‌بودند که مردم نشسته در پشت سر، رنگ سفید بغل‌های او را می‌دیدند.[۷۹] پاهای او ایستاده می‌بودند[۸۰] و انگشتان پاهای خود را رو به قبله می‌کردند. در یک روایت همچنان ذکر شده که پیامبر «ﷺ» پاشنه‌های خود را هم در این حالت یکجا کرده است.[۸۱] پیامبر «ﷺ» می‌فرمود که به من حکم شده بر پیشانی و بینی، هر دو دست، هر دو زانو و پنجه‌های هر دو پا سجده کنم.[۸۲]

جلسه

در بین دو سجده، پیامبر «ﷺ» پای چپ خود را فرش کرده، با اطمینان خاطر بر آن می‌نشستند.[۸۳] ایشان «ﷺ» در جلسه، سجود و قومه، وقت کم و بیش یکسان را سپری می‌کردند.[۸۴] اما همانند قومه، برخی اوقات در جلسه نیز به اندازه‌ای می‌نشست که گمان می‌شد شاید فراموش کرده باشند.[۸۵] نیز روایت شده که بعد از سجدهٔ دوم، برخی اوقات بجای ایستاد شدن، می‌نشستند و بعد از آن برای رکعت دیگر برمی‌خیستند.[۸۶]

قعده

در قعده به همان شکل می‌نشست که در جلسه پای چپ خود را فرش می‌نمودند و بر آن می‌نشستند.[۸۷] پای راست ایستاد می‌بود،[۸۸] دست راست را دراز کرده بر زانوی راست و دست چپ را دراز کرده بر زانوی چپ قرار می‌داد و با انگشتی که با آن اشاره می‌شود، اشاره می‌نمود.[۸۹] این کار را به شکلی انجام می‌داد که بعد از نشستن، تمام سایر انگشتان خود را جمع می‌کردند، انگشت شست خود را بر انگشت وسطی قرار می‌دادند و گاهی از هر دو، حلقه‌ای تشکیل می‌دادند.[۹۰]

گاهی در رکعت آخر نماز، به شکلی هم می‌نشست که کفل چپ را بر زمین قرار می‌داد و پای چپ را به طرف پای راست بیرون می‌کشید.[۹۱]

www.javedshmadghamidi.com
www.al-mawrid.org

---

[۷۷] ابو داؤود، شماره ۷۳۴. نسائی، شماره ۸۹۰.

[۷۸] مسلم، شماره ۱۱۰۷.

[۷۹] بخاری، شماره۸۰۷. مسلم، شماره ۱۱۰۶، ۱۱۰۸.

[۸۰] مسلم، شماره ۱۰۹۰.

[۸۱] ابن خزیمه، شماره ۶۵۴. ابن حبان، شماره ۱۹۳۳.

[۸۲] بخاری، شماره ۸۱۲. مسلم، شماره ۱۰۹۸.

[۸۳] ابو داؤود، شماره ۷۳۰، ۷۳۴.

[۸۴] بخاری، شماره ۷۹۲. مسلم، شماره ۱۰۵۷.

[۸۵] بخاری، شماره ۸۲۱. مسلم، شماره ۱۰۶۰.

[۸۶] بخاری، شماره ۸۲۳. ابو داؤود، شماره ۷۳۰.

[۸۷] بخاری، شماره ۸۲۸. ابو داؤود، شماره ۷۳۱، ۷۳۴.

[۸۸] بخاری، شماره ۸۲۸. ابو داؤود، شماره ۷۳۰، ۷۳۴.

[۸۹] مسلم، شماره ۱۳۰۷. ابو داؤود، شماره ۷۳۴.

[۹۰] مسلم، شماره ۱۳۰۹ – ۱۳۱۱. دلیل این اشاره چه بود؟ چون پیامبر «ﷺ» در رابطه به این مسئله، وضاحتی نفرموده است، بنابراین، قرین قیاس همین است که عمل مذکور، ویژهٔ ایشان «ﷺ» بود و در نظر نداشتند آن را به حیث سنت جاری کنند.

[۹۱] بخاری، شماره ۸۲۸. ابو داؤود، شماره ۷۳۰. ۷۳۱.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

برای ختم کردن نماز، رخ خود را بالعموم به طرف راست و چپ دور می‌داد.[۹۲]

پیامبر «ﷺ» تمام اعمال نماز را با اعتدال فوق العاده و به آرامی انجام می‌داد و مردم را نیز به آن ترغیب می‌کرد.[۹۳]

اذکار نماز

اذکار نماز درج ذیل اند:

نماز با "اَللهُ اَکبَرُ" آغاز شود؛

در قیام، سورهٔ "فاتحه" تلاوت شود، بعد از آن حسب توان، آیات قرآن شریف تلاوت گردد؛

حین رفتن به رکوع "اَللهُ اَکبَرُ" گفته شود؛

حین برخاستن از رکوع "سَمِعَ اللهُ لِمَن حَمِدَهُ" گفته شود؛

با رفتن به سجده‌ها و بالا آمدن از آنها "اَللهُ اَکبَرُ" گفته شود؛

حین بلند شدن از قعده برای قیام هم "اَللهُ اَکبَرُ" گفته شود؛

جهت تمام کردن نماز «السلام علیکم و رحمت الله» گفته شود.

جملات آتی را امام همواره بالجهر، یعنی با آواز بلند می‌گوید: "الله اکبر" (خداوند از همه بزرگ‌تر است)، "سمع اللهُ لمن حمده" (خداوند سخن کسی را که حمد او را گفت، شنید) و "السلام علیکم و رحمت الله" (سلامتی و رحمت باد از جانب الله بر شما). در دو رکعت نخست نمازهای مغرب و عشاء و در نمازهای فجر، جمعه و عیدین، قرائت بالجهر صورت می‌گیرد. در رکعت سوم مغرب و در رکعت‌های سوم و چهارم عشاء با اخفات قرائت می‌شود. در نمازهای ظهر و عصر هم همین شیوه اختیار می‌شود. در هر چهار رکعت آن با اخفات قرائت می‌گردد.

اذکار تعیین شده توسط شریعت برای نماز قرار شرح فوق اند؛ زبان آنها عربی و همانند اعمال نماز، با اجماع و تواتر ثابت شده اند. نمازگزار می‌تواند بجز این اذکار، اذکارِ از نوع تسبیح و تحمید و دعا و مناجات را در نمازهای خود در هر زبانی که میل دارد، بخواند. آنچه را که پیامبر «ﷺ» در این رابطه فرموده و اختیار نموده، با ترتیب مناسب بر اساس روایات بیان می‌کنیم:

در قیام

۱ – در رکعت اول نماز، بعد از تکبیر و قبل از قرائت، پیامبر «ﷺ» گاهی دعا می‌نمودند و گاهی حمد و ثنای خداوند را بیان می‌کردند.

ابو هریره روایت می‌کند که بعد از تکبیر تحریمه و قبل از قرائت، پیامبر «ﷺ» برای یک مدت زمانی خاموش می‌بودند. عرض کردم: یا رسول الله، مادر و پدرم فدایت، هنگامی که بین تکبیر و قرائت خاموش هستید، چه می‌گویید؟ پیامبر خدا «ﷺ» فرمود: من این دعا را می‌خوانم:

اللَّهُمَّ بَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، اللَّهُمَّ نَقِّنِي مِنْ خَطَايَايَ كَمَا يُنَقَّى الثَّوْبُ

---

[۹۲] مسلم، شماره ۱۳۱۵.

[۹۳] بخاری، شماره ۷۹۳، ۶۶۶۷. مسلم، شماره ۱۱۱۰.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

الأَبْيَضُ مِنْ الدَّنَسِ، اللَّهُمَّ اغْسِلْنِي مِنْ خَطَايَايَ بِالثَّلْجِ وَالْمَاءِ وَالْبَرَدِ.[۹۴]

"پروردگارا، بین من و خطاهای من به اندازه‌ای دوری پیدا کن که بین مشرق و مغرب پیدا کرده‌ای و مرا از گناهانم چنان پاک کن که تکهٔ سفید از ناپاکی‌ها پاک می‌شود. بار الها، گناهانم را با آب و برف و تگرگ بشوی."

علی «رض» بیان می‌کند که زمانیکه نبی کریم «ﷺ» نماز را شروع می‌کرد، بعد از تکبیر می‌گفت:

وَجَّهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ حَنِيفًا، وَما أَنَا مِنَ المشْرِكِينَ، إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي، وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ العَالَمِينَ، لا شَرِيكَ له، وَبِذلكَ أُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ المسْلِمِينَ، اللَّهُمَّ أَنْتَ الملِكُ لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، أَنْتَ رَبِّي وَأَنَا عَبْدُكَ، ظَلَمْتُ نَفْسِي، وَاعْتَرَفْتُ بذَنْبِي، فَاغْفِرْ لِي ذُنُوبِي جَمِيعًا، إِنَّه لا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ، وَاهْدِنِي لأَحْسَنِ الأَخْلَاقِ، لا يَهْدِي لأَحْسَنِهَا إِلَّا أَنْتَ، وَاصْرِفْ عَنِّي سَيِّئَهَا، لا يَصْرِفُ عَنِّي سَيِّئَهَا إِلَّا أَنْتَ، لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ، وَالْخَيْرُ كُلُّهُ فِي يَدَيْكَ، وَالشَّرُّ لَيسَ إِلَيْكَ، أَنَا بكَ وإِلَيْكَ، تَبَارَكْتَ وَتَعَالَيْتَ، أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ.[۹۵]

"من روی خود را یک سو شده به طرف هستی‌ای کرده‌ام که آسمان‌ها و زمین را پدید آورده است و من هرگز از جملهٔ مشرکان نیستم. نماز من و قربانی من، زندگی من و مرگ من، همه برای خداوند، پروردگار عالمیان، است. او هیچ شریکی ندارد؛ من به همین حکم داده شده‌ام و من نخستین مسلمانم. بار الها، تو پادشاهی، جز تو هیچ الهی نیست. تو پروردگارمی و من بندهٔ تو. من بر خود ظلم روا داشته ام و حالا بر گناهانم اعتراف می‌کنم. پس تو تمام گناهانم را ببخشا؛ بی‌گمان، صرف تویی که گناهان را می‌بخشد. مرا به اخلاق نیکو هدایت فرما، صرف تویی که به آن هدایت می‌کنی و اخلاق بد را از من دور کن، هیچ کس بجز تو آن را از من دور نمی‌کند. من حاضرم، پروردگارا، برای تعمیل حکم تو بطور کامل آماده. خیر همه بدست توست و هیچ بدی منسوب به تو نیست. من به دلیل تو زنده‌ام و برگشتم به سوی توست. تو با برکتی و بلند مرتبه. من از تو درخواست عفو و بخشش دارم و به تو رجوع می‌کنم."

از ام المؤمنین، عایشه «رض» روایت است که رسول الله «ﷺ» نماز را با کلمات ذیل آغاز می‌نمودند:

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ وَتَبَارَكَ اسْمُكَ وَتَعَالَى جَدُّكَ وَلَا إِلَهَ غَيْرُكَ.[۹۶]

"ای الله، تو پاکی و ستوده صفات. نام تو بسیار با برکت است، شأن تو بسیار والا و ارجمند و جز تو هیچ معبودی وجود ندارد."

روایت دیگری از ام المؤمنین، حضرت عایشه «رض» است که پیامبر «ﷺ» نماز شب را با دعای ذیل شروع می‌کرد:

اللهُمَّ، رَبَّ جَبْرَائِيلَ، وَمِيكَائِيلَ، وَإِسْرَافِيلَ، فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ، اهْدِنِي لِمَا اخْتُلِفَ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِكَ، إِنَّكَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.[۹۷]

"بار الها، ای پروردگار جبرئیل، میکائیل و اسرافیل، خالق آسمان‌ها و زمین، عالم پیدا و پنهان، تو میان بنده‌گانت در آنچه اختلاف می‌ورزیدند قضاوت می‌کنی. تو با توفیق خود مرا در تمام اختلافاتی که در امر حق وجود دارند، رهنمایی فرما. شکی نیست که تو هر کسی را بخواهی، (طبق قانون خود) هدایت راه مستقیم می‌بخشی."

---

[۹۴] بخاری، شماره ۷۴۴.

[۹۵] مسلم، شماره ۱۸۱۲.

[۹۶] ابو داؤود، شماره ۷۷۶.

[۹۷] مسلم، شماره ۱۸۱۱.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

روایت ابن عباس «رض» است که چون پیامبر «ﷺ» برای نماز تهجد بر می‌خاست، این دعا را می‌خواند:

اللَّهُمَّ لكَ الحَمْدُ أنْتَ قَيِّمُ السَّمَوَاتِ والأرْضِ ومَن فِيهِنَّ، ولَكَ الحَمْدُ لكَ مُلْكُ السَّمَوَاتِ والأرْضِ ومَن فِيهِنَّ، ولَكَ الحَمْدُ أنْتَ نُورُ السَّمَوَاتِ والأرْضِ ومَن فِيهِنَّ، ولَكَ الحَمْدُ أنْتَ مَلِكُ السَّمَوَاتِ والأرْضِ، ولَكَ الحَمْدُ أنْتَ الحَقُّ ووَعْدُكَ الحَقُّ، ولِقَاؤُكَ حَقٌّ، وقَوْلُكَ حَقٌّ، والجَنَّةُ حَقٌّ، والنَّارُ حَقٌّ، والنَّبِيُّونَ حَقٌّ، ومُحَمَّدٌﷺ حَقٌّ، والسَّاعَةُ حَقٌّ، اللَّهُمَّ لكَ أسْلَمْتُ، وبِكَ آمَنْتُ، وعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ، وإلَيْكَ أنَبْتُ، وبِكَ خَاصَمْتُ، وإلَيْكَ حَاكَمْتُ، فَاغْفِرْ لِي ما قَدَّمْتُ وما أخَّرْتُ، وما أسْرَرْتُ وما أعْلَنْتُ، أنْتَ المُقَدِّمُ، وأَنْتَ المؤَخِّرُ، لا إلَهَ إلَّا أَنْتَ وَ لاَ حَولَ وَ لاَ قُوةَ إلاَ بِالله.[۹۸]

"ای الله، حمد برای توست. محافظ آسمان‌ها و زمین و تمام آنچه میان آنها وجود دارد تویی و حمد صرف برای توست. پادشاهی آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آنهاست، برای توست و حمد نیز از آن توست. روشنی آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آنهاست، تویی و حمد نیز برای توست. تو حق هستی، وعدهٔ تو حق است، ملاقات تو حق است، کلام تو حق است، جنت حق است، دوزخ حق است، همهٔ پیامبران حق هستند، محمد «ﷺ» حق است، قیامت حق است. خداوندا، سر اطاعت را برای تو خم کردم، بر تو ایمان آوردم، بر تو توکل کردم، به تو رجوع نمودم، با کمک تو با دشمنان جنگیدم و فریاد خود را به تو آوردم. تو هر آنچه را که قبل از خود فرستاده‌ام ببخشا و هر آنچه را نیز که پشت سر گذاشته‌ام و هر آنچه را که پنهان و آشکارا انجام داده‌ام. تو مقدم می‌سازی و تو مؤخر می‌سازی. جز تو هیچ معبودی وجود ندارد و همت و قدرت، همه به عنایت خداوند است."

بر علاوهٔ این دعاها، بعضی دعاهای استفتاح و اذکار دیگر هم در روایات نقل شده اند. به همین شکل، واقعاتی نیز نقل شده که وقتی کلمات مشابه بر زبان مردم در شروع نماز جاری شدند، پیامبر «ﷺ» آن را تحسین کرد و فرمود که دروازه‌های آسمان برای آنها باز شد و من دوازده فرشته را دیدم که سعی می‌کردند برای بردن آنها از یکدیگر سبقت کنند.[۹۹]

۲ – قرائت سورهٔ فاتحه را بعد از آن با "الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ" شروع می‌کرد.[۱۰۰]

پیامبر فرموده است:

"هر کسی سورهٔ فاتحه را تلاوت نکرد، گویا نماز نخواند."[۱۰۱]

"بدون فاتحه، نماز ناتمام است، ناتمام است، تکمیل نمی‌گردد."[۱۰۲]

"الله متعال می‌فرماید که نماز را برای خود و بندهٔ خود به شکل مساوی تقسیم نموده‌ام و بنده هر آنچه در آن می‌خواهد، بدست می‌آورد. وقتی او "الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ" می‌گوید، الله متعال می‌فرماید: بندهٔ من حمد مرا بیان کرده، وقتی "الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ" می‌گوید، الله متعال می‌فرماید: بندهٔ من ثنای مرا خوانده و وقتی "مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ" می‌گوید، الله متعال می‌فرماید: بندهٔ من مرا تمجید کرده و وقتی "إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ" می‌گوید، الله متعال می‌فرماید: این بین من و بندهٔ من است، و بنده هر چیزی که می‌خواهد، بدست خواهد آورد. زمانیکه او "اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ"

---

[۹۸] بخاری، شماره ۱۱۲۰، ۶۳۱۷.

[۹۹] مسلم، شماره ۱۳۵۷.

[۱۰۰] مسلم، شماره ۱۱۱۰.

[۱۰۱] بخاری، شماره ۷۵۶.

[۱۰۲] مسلم، شماره ۸۷۸.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

می‌گوید، خداوند می‌فرماید: این برای بندهٔ من است و من هر آنچه بندهٔ من خواست، به او بخشیدم."[۱۰۳]

۳ – هر حصهٔ قرآن را که بعد از سورهٔ فاتحه تلاوت می‌کرد، طویل هم می‌بود و گاهی حسب احوال، بسیار مختصر نیز.[۱۰۴] اغلب می‌فرمودند: من با این اراده نماز را شروع می‌کنم که آن را طولانی خواهم خواند، در این حال، صدای گریهٔ بچه‌ای را می‌شنوم و از بیم پریشانی مادر او به دلیل گریهٔ طفلش، نماز را مختصر می‌سازم.[۱۰۵]

با ترتیل قرائت می‌کرد، به شکلی که هر حرف کاملاً واضح می‌بود.[۱۰۶] مردم را تشویق می‌کرد با صدای خوب و غنا قرائت کنند.[۱۰۷] از روایات معلوم می‌شود که پیامبر «ﷺ» حین قرائت، به قرآن پاسخ نیز می‌داد. بنابراین، بر حکم تسبیح، تسبیح می‌کرد،[۱۰۸] بر آیات سجده، سجده می‌نمود،[۱۰۹] بر آیات رحمت، طالب رحمت می‌کرد و بر آیات عذاب، پناه خداوند را از آن می‌خواست و اگر در آیات دعایی وجود می‌داشت، بر آن آمین می‌گفت.[۱۱۰]

پیامبر «ﷺ» فرموده است که وقتی امام "غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ" بگوید، شما "آمین" بگوئید، بخاطر اینکه، آمین هر کسی با آمین فرشته‌ها هم‌صدا شود، گناهان گذشتهٔ او بخشیده می‌شود.[۱۱۱]

پیامبر «ﷺ» بالعموم در آخرین رکعت نماز تهجد نیز بعد از قرائت آیات قرآن مجید، دعاها می‌خواند.[۱۱۲] به آنها دعاهای قنوت گفته می‌شود. پیامبر «ﷺ» یک دعا را به همین منظور به حضرت حسن «رض» به شکل ذیل آموزش داد:

اللَّهُمَّ اهْدِنِي فِيمَنْ هَدَيْتَ وَ عَافِنِي فِيمَنْ عَافَيْتَ وَ تَوَلَّنِي فِيمَنْ تَوَلَّيْتَ وَ بَارِكْ لِي فِيمَا أَعْطَيْتَ وَ قِنِي شَرَّ مَا قَضَيْتَ إِنَّكَ تَقْضِي وَ لاَ يُقْضَى عَلَيْكَ إِنَّهُ لاَ يَذِلُّ مَنْ وَالَيْتَ تَبَارَكْتَ رَبَّنَا وَ تَعَالَيْتَ.[۱۱۳]

"خداوندا، مرا با آنانیکه هدایت بخشیده‌ای، شامل ساخته هدایت عطا فرما؛ و مرا با اشخاصی که عافیت بخشیده‌ای، عافیت عطا فرما و با کسانی که دوستِ خود ساخته‌ای دوست خود ساز و در آنچه به من عطا فرموده‌ای، برکت قرار ده و از شر آنچه برایم مقدر نموده‌ای، حفظم کن. تردیدی نیست که تو قضاوت می‌کنی و نسبت به تو قضاوت نمی‌شود؛ شکی نیست که هر کسی را که دوست خود سازی، هرگز ذلیل نمی‌شود. ذات تو بسیار بزرگ، بسیار با برکت است ای خداوندگار ما و بسیار والا مقام و ارجمند نیز."

---

[۱۰۳] مسلم، شماره ۸۷۸.

[۱۰۴] احمد، شماره ۱۳۲۸۹.

[۱۰۵] بخاری، شماره ۷۰۷.

[۱۰۶] احمد، شماره ۲۵۹۳۱.

[۱۰۷] بخاری، شماره ۷۴۸۲. نسائی، شماره ۱۰۱۵.

[۱۰۸] مسلم، شماره ۱۸۱۴.

[۱۰۹] بخاری، شماره ۱۰۶۷، ۱۰۷۴.

[۱۱۰] مسلم، شماره ۱۸۱۴. ابو داؤود، شماره ۸۷۱، ۹۳۶.

[۱۱۱] بخاری، شماره ۷۸۲. مسلم، شماره ۹۱۵. یعنی گناهانی که مربوط به حقوق العباد نمی‌باشد یا توبه و تلافی یا ادای کفاره برای آن ضروری نمی‌باشد.

[۱۱۲] ابو داؤود، شماره ۱۴۲۷.

[۱۱۳] ابو داؤود، ۱۴۲۵.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

در رکوع

پیامبر «ﷺ» از قرائت در رکوع منع فرموده[۱۱۴] و به مردم هدایت داده که بجای تلاوت آیات قرآن، عظمت پروردگار خود را بیان کنند.[۱۱۵] بنابراین، پیامبر «ﷺ» هم گاهی در آن "سُبحَانَ رَبِّیَ العَظِیمِ" (پاک است پروردگار من، بسیار با عظمت) را تکرار می‌کرد[۱۱۶] و گاهی یکی از اذکار ذیل را تکرار می‌کرد:

سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ، رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ.[۱۱۷]

"از هر عیب و بدی منزه است، پروردگار روح الامین و ملائکه."

سُبْحانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي.[۱۱۸]

"ای الله، ای پروردگار ما، تو پاکی و ستوده صفات. بار الها، مرا عفو کن."

اللَّهُمَّ لَكَ رَكَعْتُ وَ بِكَ آمَنْتُ وَ لَكَ أَسْلَمْتُ وَ عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ، وَ أَنْتَ رَبِّي، خَشَعَ سَمْعِي وَبَصَرِي وَلَحْمِي وَدَمِي وَعَظْمِي وَعَصَبِي لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ.[۱۱۹]

"الها، برای تو رکوع کردم و بر تو ایمان آوردم و خود را به تو سپردم و بر تو تکیه کردم. تو پروردگار منی، گوش و دیده‌ام، خون و گوشتم و استخوان و پی‌ام در حضور خداوند، پروردگار عالم، خاکسار اند."

پیامبر «ﷺ» جملات ذیل را نیز در رکوع نماز شب گفته است:

سُبْحَانَ ذِي الجَبَرُوتِ وَالمَلَكُوتِ وَالكِبْرِيَاءِ وَالعَظَمَةِ.[۱۲۰]

"پاک است ذاتی که مالک قهر و تصرف و بزرگی و عظمت است."

در قومه

وقتی پیامبر «ﷺ» از رکوع بر می‌خاست، بعد از "سَمِعَ اللهُ لِمَن حَمِدَهُ" برخی اوقات "رَبَّنَا، لَکَ الحَمدَ" (پروردگارا، حمد صرف برای توست) و گاهی "رَبَّنَا، وَ لَکَ الحَمدَ" (پروردگارا، و حمد صرف برای توست) می‌گفت و بعضی اوقات در شروع آن "اَللّٰهُمَّ" (ای الله) را اضافه می‌نمود.[۱۲۱] در برخی روایات، بعد از "رَبَّنَا، وَ لَکَ الحَمدَ" الفاظ ذیل نیز نقل گردیده اند:

مِلْءَ السَّمواتِ ومِلْءَ الأرضِ ومِلْءَ ما شِئْتَ مِن شيءٍ بعدُ أهلَ الثَّناءِ والمجدِ أحقُّ ما قال العبدُ وكلُّنا لك عبدٌ لا مانعَ لِما أعطَيْتَ ولا مُعطيَ لِما منَعْتَ ولا ينفَعُ ذا الجَدِّ منك الجَدُّ.[۱۲۲]

"... به اندازه‌ای که آسمان‌ها و زمین از آن پر شود و بعد از آن هر چه تو خواهی نیز پر شود. (پروردگارا)، ثنا از آن

---

[۱۱۴] مسلم، شماره ۱۰۷۶.

[۱۱۵] مسلم، شماره ۱۰۷۴.

[۱۱۶] مسلم، شماره ۱۸۱۴.

[۱۱۷] مسلم، شماره ۱۰۹۱.

[۱۱۸] بخاری، شماره ۷۹۴.

[۱۱۹] نسائی، شماره ۱۰۵۲.

[۱۲۰] ابو داؤود، شماره ۸۷۳.

[۱۲۱] بخاری، شماره ۷۸۹، ۷۹۵ – ۷۹۶.

[۱۲۲] مسلم، شماره ۱۰۷۱.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

توست و بزرگی نیز. برای این سخن بنده‌ها، صرف تو احقی و ما همه صرف بنده‌گان تو هستیم. الها، آنچه تو عطا کنی، کسی مانع آن شده نمی‌تواند و آنچه تو منع کنی، کسی را یارای بخشش آن نیست و عظمت و بزرگی هیچ کسی در برابر گرفت تو به او سودی نمی‌رساند."

این اضافه، با الفاظ کم و بیش از این هم نقل شده است.[۱۲۳] به همین شکل، روایت شده است که پیامبر «ﷺ» برای حدوداً یک ماه در قومهٔ رکعت آخر نماز برای برخی مردم با گرفتن نام آنها دعا و برای برخی دیگر بددعا هم کرده اند. همچنان بیان شده است که رسول الله «ﷺ» با دستان بلند و صدای بلند دعا می‌نمودند و مردم آمین می‌گفتند.[۱۲٤]

پیامبر خدا «ﷺ» می‌فرماید: وقتی امام "سَمِعَ اللهُ لِمَن حَمِدَهُ" بگوید، در پاسخ او ""اَللَّهُمَّ، رَبَّنَا لَکَ الحَمدَ" بگوئید، چون گناهان هر شخصی که سخنش با سخن فرشته‌ها هم آهنگ شود، بخشیده می‌شود.[۱۲۵]

هنگامی که شخصی از میان اصحاب کرام بعد از آن الفاظ "حَمداً کَثِیراً طَیِّباً مُبَارَکاً فِیهِ" (حمد زیاد، پاکیزه و بسیار با برکت) را گفت، پیامبر «ﷺ» فرمود: من بیش از سی فرشته را دیدم که برای نوشتن این واژه‌ها سعی می‌کردند از همدیگر پیشی‌گیرند.[۱۲٦]

در سجده

همانند رکوع، رسول الله «ﷺ» از تلاوت قرآن در سجده هم منع فرموده است.[۱۲۷] همچنان فرموده است که در حالت سجده، بنده به رب خود نزدیک‌تر می‌باشد، بنابراین، در آن بیشتر دعا کنید.[۱۲۸] خواندن "سُبحَانَ رَبِّیَ الأَعلیَ" (پاک است پروردگار من، برتر از همه) هم در حالت سجده از پیامبر «ﷺ» منقول است[۱۲۹] و اذکار دیگر بجای آن هم ذکر شده اند. برخی دعاها و اذکاری که در روایات نقل شده اند، قرار ذیل اند:

سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ، رَبُّ الْمَلَائِکَةِ وَالرُّوحِ.[۱۳۰]

"از هر عیب و ناشایستی منزه است، پروردگار روح الامین و ملائکه."

سُبْحانَکَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي.[۱۳۱]

"خداوندا، ای پروردگار ما، تو پاکی و ستوده صفات. بار الها، مرا ببخشا."

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي ذَنْبِي کُلَّهُ، دِقَّهُ وَجِلَّهُ، وَأَوَّلَهُ وَآخِرَهُ، وَعَلَانِیَتَهُ وَسِرَّهُ.[۱۳۲]

---

[۱۲۳] ابو داؤود، شماره ۷۶۰.

[۱۲۴] بخاری، شماره ۱۰۰۲، ۴۰۸۸. ابو داؤود، شماره ۱۴۴۳. احمد، شماره ۱۱۹۹۴.

[۱۲۵] بخاری، شماره ۷۹۶. یعنی گناهانی که به حقوق العباد مربوط نمی‌شود یا توبه و تلافی یا ادای کفاره برای آن ضروری نباشد.

[۱۲۶] بخاری، شماره ۷۹۹.

[۱۲۷] مسلم، شماره ۱۰۷۶.

[۱۲۸] مسلم، شماره ۱۰۸۳.

[۱۲۹] مسلم، شماره ۱۸۱۴. ابو داؤود، شماره ۸۷۱.

[۱۳۰] مسلم، شماره ۱۰۹۱.

[۱۳۱] بخاری، شماره ۷۹۴.

[۱۳۲] مسلم، شماره ۱۰۸۴.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

"الهی، تمام گناهانم را ببخشا، چه خورد و چه بزرگ، اول آن را و آخر آن را، آشکار آن را و نیز پنهان آن را."

اللَّهُمَّ لَكَ سَجَدْتُ وَبِكَ آمَنْتُ وَلَكَ أَسْلَمْتُ سَجَدَ وَجْهِي لِلَّذِي خَلَقَهُ وَصَوَّرَهُ وَشَقَّ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ.[۱۳۳]

"الها، من صرف برای تو سجده کردم و تنها بر تو ایمان آوردم و خود را صرف به تو سپردم. صورت من در مقابل ذاتی سجده ریز است که او را خلق کردد، سپس در آن گوش و چشم قرار داد. بسیار بزرگ است خداوند، بسیار با برکت است، بهترین تمام خلق کننده‌گان است."

دعاهای ذیل در نماز شب نیز از رسول خدا «ﷺ» منقول است:

سُبْحانَكَ وَ بِحَمْدِكَ لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنتَ.[۱۳٤]

"تو پاک هستی و ستوده صفات نیز. جز تو، هیچ معبودی وجود ندارد."

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ.[۱۳۵]

"ای الله، تو همهٔ گناهان مخفی و آشکار مرا بیامرز."

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ ، وَبِمُعَافَاتِكَ مِنْ عُقُوبَتِكَ ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْكَ ، لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ ، أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ.[۱۳٦]

"خداوندا، من از نارضایتی تو به رضای تو و از عذاب تو به عفو تو پناه می‌برم. و (پروردگارا)، از تو به تو پناه می‌برم. برای من ممکن نیست حق ثنای تو را ادا کنم. تو چنانی که ثنای خود بیان کرده‌ای."

اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِي قَلْبِي نُورًا، وَفِي بَصَرِي نُورًا، وَفِي سَمْعِي نُورًا، وَعَنْ يَمِينِي نُورًا، وَعَنْ يَسَارِي نُورًا، وَفَوْقِي نُورًا، وَتَحْتِي نُورًا، وَأَمَامِي نُورًا، وَخَلْفِي نُورًا، وَاجْعَلْ لِي نُورًا.[۱۳۷]

"بار الها، در دل من نور قرار ده و در گوش‌هایم و در چشمانم نور قرار ده و در راست و چپم نور قرار ده و در پیش‌رویم و پشت سرم و بالای سرم و زیر پایم نور قرار ده، و (پروردگارا) مرا سراپا نور بساز."

در جلسه

رسول الله «ﷺ» در جلسه هم دعاها کرده اند. مثلاً، بیان شده که ایشان «ﷺ» در جلسه، "رَبِّ اغفِرلِي" (پروردگارا، مرا ببخشا) را به تکرار می‌گفتند.[۱۳۸]

در قعده

قعدهٔ نماز، برای دعاها مختص شده است. نماز گزار می‌تواند هر دعایی را که بخواهد، در آن بخواند. رهنمایی‌ای که از سیرهٔ پیامبر «ﷺ» در این خصوص بدست آمده، قرار ذیل است:

---

[۱۳۳] مسلم، شماره ۱۸۱۲.

[۱۳۴] مسلم، شماره ۱۰۸۹.

[۱۳۵] نسائی، شماره ۱۱۲۵.

[۱۳۶] مسلم، شماره ۱۰۹۰.

[۱۳۷] مسلم، شماره ۱۷۹۴.

[۱۳۸] ابن ماجه، شماره ۸۹۷.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

۱ – حضرت عبدالله بن مسعود بیان می‌گوید که ما با پیامبر «ﷺ» در نماز می‌بودیم، چنین می‌گفتیم: سلامتی باشد بر الله از جانب بنده‌های او؛ بر فلان و فلان سلامتی باشد. نبی کریم «ﷺ» وقتی این را شنید، فرمود: چنین نگوئید که سلامتی باشد بر الله، زیرا خداوند خود سراسر سلامتی‌ست. بجای آن باید گفت: "اَلتَّحَیّاتُ لِلّهِ وَ الصَّلَواتُ وَ الطَّیِّباتُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ، اَلسَّلامُ عَلَیْنا وَ عَلی عِبادِ اللهِ الصّالِحِینْ"[۱۳۹] زمانیکه چنین می‌گوئید، دعای شما به هر بنده‌ای می‌رسد که در آسمان است یا جایی در میان زمین و آسمان. (سپس فرمود): اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلهَ اِلَّااللهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ"،[۱۴۰] بعد از این، بنده هر دعایی را که بخواهد می‌تواند برای خود کند.[۱۴۱]

همین دعا، با تفاوت معمولی توسط حضرت عمر، حضرت عایشه، عبدالله بن عمر، عبدالله بن عباس و ابو موسا اشعری «رض» نیز نقل شده است.[۱۴۲] از روایات معلوم می‌شود که بعد از آن، پیامبر «ﷺ» دعای مذکور را منظماً به اصحاب آموزش می‌داد.[۱۴۳]

۲ – ابو مسعود انصاری روایت می‌کند: ما در مسکن سعد بن عباده نشسته بودیم. وقتی رسول خدا «ﷺ» به آنجا تشریف آورد، بشیر بن سعد از ایشان «ﷺ» پرسید: ای رسول خدا، خداوند ما را حکم داده بر شما رحمت بفرستیم، شما بگویید چطور می‌توانیم بر شما رحمت بفرستیم؟ پیامبر بر این خاموش شد، تا زمانی که ما همه پشیمان شدیم که ای کاش او چنین سؤالی نمی‌کرد، سپس فرمود: بگویید:"اَللّهُمَ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ عَلی اَلِ مُحَمَّدٍ کَمَا صَلَّیْتَ عَلی اِبْرَاهِیْمَ وَ عَلی اَلِ اِبْرَاهِیْمَ وَ بارِکْ عَلی مُحَمَّدٍ وَ عَلی اَلِ مُحَمَّدٍ کَمَا بَارَکْتَ عَلی اِبْرَاهِیْمَ وَ عَلی اَلِ اِبْرَاهِیْمَ اِنَّکَ حَمِیْدٌ مَجِیْدٌ"،[۱۴۴] (فرمود): و شیوهٔ فرستادن سلام را که البته شما می‌دانید.[۱۴۵]

در کلمات دعای مذکور نیز برخی اختلافات وجود دارند. به رغم آن، موضوع واحدی‌ست که به طرق مختلف بیان شده است. افزون بر این، روایت شده که نبی کریم «ﷺ» فرموده است: هر کسی یکبار بر من رحمت بفرستد، خداوند ده مرتبه بر او رحمت می‌فرستد.[۱۴۶]

حکم الله متعال که در روایت ذکر شده، بدین ترتیب در سورهٔ احزاب بیان گردیده است:

إِنَّ ٱللَّهَ وَمَلَٰٓئِكَتَهُۥ يُصَلُّونَ عَلَى ٱلنَّبِيِّۚ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ صَلُّواْ عَلَيْهِ وَسَلِّمُواْ تَسْلِيمًا. (۵۶:۳۳)

"(این منافقین نمی‌دانند). حقیقت این است که خداوند و فرشته‌گان او بر پیامبر رحمت می‌فرستند. اهل ایمان، (رویهٔ

---

[۱۳۹] "همهٔ نیاز، دعاها و اعمال پاکیزه، صرف برای الله است. بر شما سلامتی باد، ای نبی، و رحمت خداوند و برکات او. بر ما نیز سلامتی باد و بر تمام بنده‌های نیک خداوند نیز."

[۱۴۰] "من شهادت می‌دهم که جز الله، هیچ الهی وجود ندارد و من شهادت می‌دهم که محمد «ﷺ» بنده و رسول اوست."

[۱۴۱] بخاری، شماره ۸۳۵. مسلم، شماره ۸۹۷.

[۱۴۲] الموطا، شماره ۲۴۶ – ۲۴۹. بخاری، شماره ۸۳۱. مسلم، شماره ۸۹۷، ۹۰۲، ۹۰۴. ابو داؤود، شماره ۹۷۱. ابن ابی شیبه، شماره ۲۹۸۲ – ۲۹۹۷.

[۱۴۳] مسلم، شماره ۹۰۳.

[۱۴۴] ای الله، تو بر محمد و خاندان او رحمت فرما، همانگونه که بر ابراهیم و خاندان ابراهیم کرده بودی و برکت خود را بر محمد و خاندان او نازل فرما، چنانیکه در تمام عالم بر خاندان ابراهیم برکت نازل کرده بودی. شکی نیست که تو بزرگ و ستوده صفاتی.

[۱۴۵] مسلم، شماره ۹۰۷.

[۱۴۶] نسائی، شماره ۱۲۹۷.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

درست برای شما نیز این است که) شما هم بر او درود و سلام بفرستید."

۳ – بر علاوهٔ آن، دعاهایی که نبی کریم «ﷺ» در قعده خوانده یا به آن تشویق کرده، درج ذیل است:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِن عَذَابِ جَهَنَّمَ، وَمِنْ عَذَابِ القَبْرِ، وَمِنْ فِتْنَةِ المحْيَا وَالْمَمَاتِ، وَمِنْ شَرِّ فِتْنَةِ المسِيحِ الدَّجَّالِ.[۱۴۷]

"خداوندا، از عذاب دوزخ به تو پناه می‌برم و از عذاب قبر و از فتنهٔ مرگ و زندگی و از شر فتنهٔ مسیح دجال."

اللَّهُمَّ إِنِّيْ ظَلَمْتُ نَفْسِيْ ظُلْماً كَثِيْراً، وَلاَ يَغْفِرُ الذُّنُوْبَ إِلاَّ أَنْتَ، فَاغْفِرْ لِيْ مَغْفِرَةً مِنْ عِنْدِكَ وَارْحَمْنِيْ إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُوْرُ الرَّحِيْمُ.[۱۴۸]

"بار الها، من بر خود بسیار ظلم کرده‌ام، و (می‌دانم که) هیچ کس جز تو، گناهانم را نمی‌بخشد. پس، (ای پروردگار) از گناهانم خاص با بخشش خود درگذر فرما و بر من رحم کن. تردیدی نیست که تو بخشنده‌ای، شفقت تو ابدی‌ست."

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا عَمِلْتُ، وَمِنْ شَرِّ مَا لَمْ أَعْمَلْ.[۱۴۹]

"خداوندا، از شر تمام آنچه انجام داده‌ام و انجام نداده‌ام، پناه تو را می‌خواهم."

اللَّهُمَّ بِعِلْمِكَ الْغَيْبَ، وَقُدْرَتِكَ عَلَى الْخَلْقِ، أَحْيِنِي مَا عَلِمْتَ الْحَيَاةَ خَيْرًا لِي، وَتَوَفَّنِي إِذَا عَلِمْتَ الْوَفَاةَ خَيْرًا لِي، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَشْيَتَكَ فِي الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، وَأَسْأَلُكَ كَلِمَةَ الْحَقِّ فِي الرِّضَا وَالْغَضَبِ، وَأَسْأَلُكَ الْقَصْدَ فِي الْغِنَى وَالْفَقْرِ، وَأَسْأَلُكَ نَعِيمًا لاَ يَنْفَدُ، وأَسْأَلُكَ قُرَّةَ عَيْنٍ لاَ تَنْقَطِعُ، وَأَسْأَلُكَ الرِّضَا بَعَدَ الْقَضَاءِ، وَأَسْأَلُكَ بَرْدَ الْعَيْشِ بَعْدَ الْمَوْتِ، وَأَسْأَلُكَ لَذَّةَ النَّظَرِ إِلَى وَجْهِكَ، وَالشَّوْقَ إِلَى لِقَائِكَ، فِي غَيْرِ ضَرَّاءَ مُضِرَّةٍ، وَلاَ فِتْنَةٍ مُضِلَّةٍ، اللَّهُمَّ زَيِّنَّا بِزِينَةِ الإِيمَانِ، وَاجْعَلْنَا هُدَاةً مُهْتَدِينَ.[۱۵۰]

"الهی، به وسیلهٔ علم غیب و قدرت خود بر مخلوقات، تا وقتی مرا زنده نگهدار که زندگی را برای من بهتر دانی و وقتی مرا بمیران که مرگ را برایم بهتر دانی. خداوندا، در آشکارا و خفا خشیت تو را استدعا می‌کنم و در خوشحالی و رنج توفیق سخن درست را از تو درخواست می‌کنم و در فقر و غنا میانه‌روی را از تو طلب می‌کنم و نعمتی از تو می‌خواهم که پایان نیابد و نور چشمی که هرگز منقطع نگردد. حوصلهٔ راضی بودن بر فیصله‌های تو را می‌خواهم و راحت زندگی بعد از مرگ را می‌خواهم؛ لذت دیدار تو و شوق ملاقات تو را می‌خواهم، به نحوی که نه در سختی تکلیف‌دهنده باشم و نه در فتنه‌های گمراه کننده. بار الها، به ما زینت ایمان عطا فرما و ما را چنان ساز که خود هم بر هدایت باشیم و دیگران را نیز هدایت دهیم."

اللَّهمَّ إِنِّي أسألُكَ مِنَ الخيرِ كُلِّهِ عاجلِهِ وآجلِهِ ، ما عَلِمْتُ منهُ وما لم أعلَمْ ، وأعوذُ بِكَ منَ الشَّرِّ كُلِّهِ عاجلِهِ وآجلِهِ ، ما عَلِمْتُ منهُ وما لم أعلَمْ ، و أسألك الجنةَ و ما قرَّب إليها من قولٍ أو عملٍ ، و أعوذُ بك من النَّارِ و ما قرَّب إليها من قولٍ أو عملٍ و أسألُكَ من الخيرِ ما سألَكَ عبدُكَ وَ رَسولُک محمدٌ ﷺ، وَ أَستَعِيذُک مِمَا استعاذَکَ مِنهُ

---

[۱۴۷] بخاری، شماره ۱۳۷۷.

[۱۴۸] بخاری، شماره ۸۳۴. مسلم، شماره ۶۸۶۹.

[۱۴۹] مسلم، شماره ۶۸۹۵.

[۱۵۰] نسائی، شماره ۱۳۰۶.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

عَبْدُکَ وَ رَسُولُکَ محمدٌ ﷺ وَ أَسأَلُکَ مَا قَضَیتَ لِی مِن أَمرٍ أَن تَجعَل عَاقِبَتَهُ رُشدًا.[۱۵۱]

"خداوندا، از تو خواهان هر نوع خیرم؛ خیری که فوراً بدست می‌آید و آن نیز که برایش وقت مقرر فرموده‌ای؛ آنچه من بدان آگاهم و آنچه نمی‌دانم؛ و از هر نوع شر به تو پناه می‌جویم؛ شری که عنقریب به من خواهد رسید و آن نیز که برایش وقت مقرر فرموده‌ای؛ شری که بدان آگاهم و نیز شری که من نمی‌دانم؛ و از تو جنت می‌خواهم و توفیق قول و عملی که باعث نزدیک شدن به آن شود و از دوزخ به تو پناه می‌برم و از قول و عملی که باعث نزدیک شدن به آن شود. (پروردگارا)، از تو نیکی‌ای می‌خواهم که بنده و رسولت، محمد «ﷺ»، خواسته است و از چیزهایی پناه می‌خواهم که بنده و رسولت، محمد «ﷺ»، از آن پناه خواسته است و در قضایی که برایم مقرر فرموده‌ای، درخواست انجام خوب می‌کنم."

حضرت علی «رض» روایت می‌کند که آخرین دعای پیامبر «ﷺ» در قعده معمولاً دعای ذیل می‌بود:

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِی مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ وَمَا أَسْرَفْتُ وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّی أَنْتَ الْمُقَدِّمُ وَأَنْتَ الْمُؤَخِّرُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ.[۱۵۲]

"الهی، گناهانم را ببخشا؛ گناهانی که در گذشته انجام داده‌ام و آن نیز که در آینده مرتکب خواهم شد و آنچه آشکارا و آنچه در خفا انجام داده‌ام و اسرافی را عفو کن که از من سر زده است و آنچه نیز که تو بر آن از من آگاهتری. تو مردم را سبقت می‌دهی و تو آنها را مؤخر می‌سازی. هیچ معبودی جز تو وجود ندارد."

وائل «رض» روایت می‌کند که پیامبر «ﷺ» حین سلام به طرف راست، برخی اوقات واژهٔ "وَ بَرَکَاتُهُ" (و برکات او) را به "السَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُ اللهِ" اضافه می‌نمود.[۱۵۳]

بعد از نماز

پیامبر «ﷺ» بعد از فراغت از نماز هم معمولاً در ذکر و دعا می‌بود.[۱۵۴]

عبدالله بن عباس «رض» روایت می‌کند که من وقتی می‌دانستم نماز پیامبر تمام شده که "اَللهُ أَکبَرُ" را می‌شنیدم.[۱۵۵]

حضرت عایشه «رض» می‌فرماید که رسول خدا «ﷺ» بعد از سلام، صرف برای همینقدر وقت می‌نشست که بتواند ذکر ذیل را بخواند:

اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ، تَبَارَكْتَ يا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ.[۱۵۶]

"خداوندا، تو سراسر سلامتی هستی و سلامتی همه از طرف توست. ذات تو بسیار با برکت است، ای مالک عزت و جلال."

ثوبان «رض» می‌گوید که پیامبر «ﷺ» قبل از آن سه بار استغفار می‌گفت.[۱۵۷]

---

[۱۵۱] احمد، شماره ۲۴۶۱۳..

[۱۵۲] مسلم، شماره ۱۸۱۲.

[۱۵۳] ابو داؤود، شماره ۹۹۷. ابو یعلی، شماره ۵۷۵۶. المعجم الاوسط، الطبرانی، شماره ۵۷۶۸.

[۱۵۴] مراد از آن ذکر و دعا بطور انفرادی است نه به این شکل که امام دعا می‌کند و مقتدیان در پاسخ آن "آمین" می‌گویند.

[۱۵۵] بخاری، شماره ۸۴۲. مسلم، شماره ۱۳۱۶.

[۱۵۶] مسلم، شماره ۱۳۳۵.

[۱۵۷] مسلم، شماره ۱۳۳۴. ترمذی، شماره ۳۰۰.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

روایت مغیره بن شعبه است که پیامبر «ﷺ» بعد از نماز، چنین دعا می‌کرد:

لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌاللَّهُمَّ لَامانِعَ لِما أَعْطَيْتَ، وَلَا مُعْطِيَ لِما مَنَعْتَ، وَلَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ.[۱۵۸]

"هیچ معبودی جز الله وجود ندارد، او یکتاست، هیچ شریکی ندارد. پادشاهی از آن اوست و حمد و ثنا نیز برای اوست و او بر همه چیز قدرت دارد. خداوندا، آنچه تو عطا کنی، کسی مانع آن شده نمی‌تواند و آنچه تو منع کنی، کسی را یارای بخشش آن نیست. و عظمت و بزرگی هیچ کسی در برابر گرفت تو به او سودی نمی‌رساند."

عبدالله بن زبیر روایت می‌کند که نبی کریم «ﷺ» بعد از اینکه سلام می‌داد و نماز را تمام می‌کرد، این ذکر را می‌خواند:

لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ له، له المُلْكُ وَلَهُ الحَمْدُ وَهو علَى كُلِّ شيءٍ قَدِيرٌ، لا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا باللَّهِ، لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَلَا نَعْبُدُ إِلَّا إِيَّاهُ، له النِّعْمَةُ وَلَهُ الفَضْلُ، وَلَهُ الثَّنَاءُ الحَسَنُ، لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصِينَ له الدِّينَ ولو كَرِهَ الكَافِرُونَ.[۱۵۹]

"هیچ معبودی جز الله وجود ندارد، او یکتاست، هیچ شریکی ندارد. پادشاهی از آن اوست و حمد و ثنا نیز برای اوست؛ و او به همه چیز قادر است. تمام همت و توان از عنایت اوست، هیچ معبودی جز الله وجود ندارد و ما صرف او را عبادت می‌کنیم. نعمت و عنایت، صرف از اوست و ثنای خوب هم برای اوست. هیچ معبودی جز الله وجود ندارد. ما اطاعت را برای او خاص می‌گردانیم، اگرچه منکرین نپسندند."

در رابطه به سعد «رض» بیان می‌شود که او الفاظ ذیل را به اولاد خود آموزش می‌داد و می‌فرمود که نبی کریم «ﷺ» بعد از هر نماز به وسیلهٔ آن پناه خداوند را می‌خواست:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ البُخْلِ، وَأَعوذُ بِكَ مِنَ الجُبْنِ، وَأَعُوذُ بِكَ أَنْ أُرَدَّ إِلَى أَرْذَلِ العُمُرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْيَا، وَ عَذَابِ القَبْرِ.[۱۶۰]

"بار الها، از بخل به تو پناه می‌برم و از بزدلی به تو پناه می‌برم و از برگشت بسوی عمر ارذل از تو امان می‌خواهم، و از آزمایش دنیا و عذاب قبر به تو پناه می‌آورم."

ابو هریره روایت می‌کند که رسول الله «ﷺ» به فقرای مهاجرین آموزش داد که بعد از هر نماز ۳۳ بار "سُبحَانَ اللهِ"، ۳۳ بار "اَلحَمدُ لِلَّهِ" و ۳۳ بار "اَللهُ اَکبَر" را همواره ورد زبان داشته باشند.[۱۶۱]

همچنان از ابو هریره «رض» روایت است که اگر این ۹۹ با علاوه کردن کلمات ذیل به صد تبدیل شود، پس تمام گناه انسان معاف می‌شود، اگرچه به اندازهٔ کف روی دریا هم باشد.

لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ له، له المُلْكُ وَلَهُ الحَمْدُ وَهو علَى كُلِّ شيءٍ قَدِيرٌ.[۱۶۲]

---

[۱۵۸] بخاری، شماره ۶۳۳۰.

[۱۵۹] مسلم، شماره ۱۳۴۳. نسائی، شماره ۱۳۳۹.

[۱۶۰] بخاری، شماره ۲۸۲۲، ۶۳۹۰.

[۱۶۱] بخاری، شماره ۸۴۳. مسلم، شماره ۱۳۴۷.

[۱۶۲] مسلم، شماره ۱۳۵۲.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

"هیچ الهی بجز الله وجود ندارد، او یکتاست، هیچ شریکی ندارد. پادشاهی از آن اوست، حمد و ثنا نیز برای اوست و او بر همه چیز قادر است."

در روایتی از ابن عجره، ۳۳ بار "سُبحَانَ اللهِ"، ۳۳ بار "اَلحَمدُ لِلّهِ" و ۳۴ بار "اَللهُ اَکبَر" گفتن هم ذکر شده.[۱۶۳]

زید بن ثابت روایت می‌کند که یکی از انصار پیش‌روی پیامبر «ﷺ» گفت که شخصی او را در خواب تلقین کرد که ۲۵ بار "سُبحَانَ اللهِ"، ۲۵ بار "اَلحَمدُ لِلّهِ" و ۲۵ بار "لَا اِلَهَ اَلَّا اللهُ" بگوید. پیامبر «ﷺ» فرمود، همین کار را انجام بده.[۱۶۴]

اوقات نماز

نماز در شب و روز بر هر مسلمان پنج وقت فرض شده است. این اوقات درج ذیل اند:

فجر، ظهر، عصر، مغرب و عشاء.

هنگامیکه خط سفید صبح از خط سیاه آن جدا شود، وقت فجر است؛

بعد از زوال آفتاب از نصف النهار، وقت ظهر است؛

بعد از اینکه آفتاب از مرآی العین پایین آید، وقت عصر است؛

وقت غروب آفتاب، مغرب است؛

بعد از اینکه سرخی شفق تمام شود، وقت عشاء است.

وقت فجر تا طلوع آفتاب، از ظهر تا عصر، از عصر تا مغرب، از مغرب تا عشاء و وقت عشاء تا نصف شب است. چون حین طلوع و غروب آفتاب، عبادت آفتاب می‌شد، این دو وقت برای نماز ممنوع قرار داده شد. اوقات نماز به این شکل هم از طریق اجماع و تواتر عملی مسلمانان ثابت می‌گردد. ما قبلاً ذکر کردیم که اوقات نماز در دین انبیاء علیهم السلام همواره چنین بوده اند. قرآن مجید، در آیات مختلف با اشاره به آن فرموده است:

وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ طَرَفَيِ ٱلنَّهَارِ وَزُلَفًا مِّنَ ٱلَّيۡلِۚ إِنَّ ٱلۡحَسَنَٰتِ يُذۡهِبۡنَ ٱلسَّيِّـَٔاتِۚ ذَٰلِكَ ذِكۡرَىٰ لِلذَّٰكِرِينَ. (هود ۱۱:۱۱۴)

"و (ای پیامبر، برای ثابت قدمی در این راه) در هر دو حصهٔ روز نماز برپا دار و در اوایل شب نیز. حقیقت این است که نیکی ها بدی‌ها را از بین می‌برند. این تذکر است برای کسانی که متذکر می‌شوند."

أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ ٱلشَّمۡسِ إِلَىٰ غَسَقِ ٱلَّيۡلِ وَقُرۡءَانَ ٱلۡفَجۡرِۖ إِنَّ قُرۡءَانَ ٱلۡفَجۡرِ كَانَ مَشۡهُودٗا، وَمِنَ ٱلَّيۡلِ فَتَهَجَّدۡ بِهِۦ نَافِلَةً لَّكَ، عَسَىٰٓ أَن يَبۡعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامٗا مَّحۡمُودٗا. (بنی اسرائیل ۱۷:۷۸ – ۷۹)

"از زوال آفتاب تا تاریکی شب نماز برپا دار، به ویژه قرائت فجر را، زیرا که قرائت فجر روبرو می‌باشد و پاسی از شب را نیز بیدار باش (و نماز برپا دار). این، بر علاوهٔ نمازهای دیگر است برای تو. امید است که پروردگارت (در روز قیامت) تو را به شکلی برانگیزد که این برانگیختن، محمود خلائق باشد."

وَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ قَبۡلَ طُلُوعِ ٱلشَّمۡسِ وَقَبۡلَ غُرُوبِهَاۖ وَمِنۡ ءَانَآئِ ٱلَّيۡلِ فَسَبِّحۡ وَأَطۡرَافَ ٱلنَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرۡضَىٰ. (طه ۲۰:۱۳۰)

"و با حمد پروردگار خود، تسبیح او را گوی، قبل از طلوع آفتاب و غروب آن و در اوقات شب نیز تسبیح گوی و بر

---

[۱۶۳] مسلم، شماره ۱۳۴۹.

[۱۶۴] احمد، شماره ۲۱۰۹۰، ۲۱۱۵۰.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

اطراف روز نیز تا (در پاداش آن از عنایت‌های خداوند) خشنود شوی."

فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ، وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ. (الروم ۱۷:۳۰ – ۱۸)

"پس تسبیح خداوند را گویید، هنگامی که شام می‌کنید و هنگامی که صبح می‌کنید – در زمین و آسمان‌ها ستایش همانا او می‌شود – و هنگام عشا نیز و وقتی ظهر می‌کنید."

وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ، وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَارَ السُّجُودِ (ق ۳۹:۵۰ – ۴۰)

"و با حمد پروردگار خود، تسبیح او را گوی، قبل از طلوع و غروب آن و در شب نیز تسبیح او را گوی و بعد از سجده ریز شدن آفتاب نیز."

ذیلاً رهنمایی‌ای که در این باب از سیرت پیامبر «ﷺ» بدست آمده است، ذکر می‌گردد:

۱ – نماز فجر را پیامبر «ﷺ» معمولاً در تاریکی می‌خواند. بیان می‌شود که وقتی زنان بعد از نماز مسطر با چادرها بر می‌گشتند، شناخته نمی‌شدند.[۱۶۵]

۲ – پیامبر از خواندن نماز ظهر در عین نصف النهار منع کرده و فرموده است که نصف النهار، وقت بجوش آوردن جهنم است.[۱۶۶] نبی کریم تلقین می‌کرد که ظهر در فصل گرما در وقت سرد خوانده شود.[۱۶۷]

۳ – نماز عصر را زمانی می‌خواند که آفتاب بر بلندی و بطور کامل روشن می‌بود.[۱۶۸]

۴ – نماز مغرب را زودتر می‌خواند و در عشاء تاخیر را دوست داشت. بیان شده که خوابیدن قبل از عشاء و نشستن و صحبت بعد از آن را دوست نداشت.[۱۶۹]

۵ – در صورتیکه یک رکعت نماز قبل از ختم شدن وقت آن خوانده شود، پیامبر «ﷺ» هدایت فرموده که نماز تکمیل شود؛ این نماز ادا می‌گردد. مثلاً، فرموده است که هر کسی یک رکعت نماز فجر را قبل از طلوع آفتاب خواند و یا یک رکعت نماز عصر را قبل از غروب بخواند، اطمینان داشته باشد که نمازش ادا گردیده.[۱۷۰] به همین ترتیب، فرموده است که اگر شخص در خواب باشد نیز تقصیری به او منسوب نیست. البته، اگر کسی بیدار باشد و نماز را ترک کند، بدون شک مسؤول است. بنابراین، اگر یکی از شما نماز خواندن را فراموش کند و یا در اوقات نماز در خواب بماند، به محض اینکه متوجه شود، نماز خود را ادا کند.[۱۷۱]

۶ – پیامبر «ﷺ» تشویق کرده که در خصوص اوقات ممنوع برای نماز باید بسیار احتیاط شود. پیامبر «ﷺ» هدایت فرموده که بعد از نماز فجر تا طلوع آفتاب و بعد از نماز عصر تا غروب آن، هیچ نمازی خوانده نشود.[۱۷۲]

۷ – اگر کسی از حکمرانان مسلمانان در نماز تاخیر کند، پیامبر «ﷺ» هدایت فرموده که مردم باید به شکل

---

[۱۶۵] بخاری، شماره ۵۷۸. مسلم، شماره ۱۴۵۸.

[۱۶۶] مسلم، شماره ۱۹۳۰.

[۱۶۷] بخاری، شماره ۵۳۳. مسلم، شماره ۱۳۹۷.

[۱۶۸] بخاری، شماره ۵۵۰. مسلم، شماره ۱۴۰۸.

[۱۶۹] ابو داؤود، شماره ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۲۲. ترمذی، شماره ۱۶۷. بخاری، شماره ۷۷۱.

[۱۷۰] بخاری، شماره ۵۷۹. مسلم، شماره ۱۳۷۴.

[۱۷۱] بخاری، شماره ۵۹۷. مسلم، شماره ۱۵۶۲، ۱۵۶۶. نسائی، شماره ۶۱۶.

[۱۷۲] بخاری، شماره ۵۸۶. مسلم، شماره ۱۹۲۱.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

انفرادی نماز بخوانند و بعداً در جماعت او شامل شوند.[۱۷۳]

این اوقات نماز، به گفتهٔ استاد امام، اگر تامل کنید برای عبادت بسیار مناسب، برای قبولیت دعا بسیار سازگار و برای ذهن بندهٔ مؤمن اطمینان بخش اند، با اوقات تسبیح و تهلیل سایر عناصر کائنات هم‌صدا و با اوقات رکوع و سجود شمس و قمر و شجر و حجر هماهنگ اند. او می‌نویسد:

"وقت فجر، وقت خاص برای فراغت خاطر و اطمینان قلب است. هنگامی که انسان در شب بعد از خواب می‌خیزد، قلبش بطور کامل آسوده می‌باشد. تلاش جدید برای عبادت آغاز می‌شود، زندگی به عزم جدید محتاج می‌باشد و عزم جدید، طلب‌گار توفیق مجدد و هدایت تازه از سوی پروردگار است.

وقت ظهر، اگر انسان دیدهٔ بینا داشته باشد، حقیقت دیگری را بر ملا می‌سازد و آن نیز انسان را به رکوع و سجود دعوت می‌کند. در وقت ظهر، آفتاب، که نادانان درجهٔ معبود را به او دادند و مسجود خود قرار دادند، خود در مقابل خالقش کمر خود را خم می‌کند و با عمل خود بیان می‌کند که او خالق نه، بلکه مخلوق است و معبود نه، بلکه عابد است.

وقت عصر، منادی حقیقت جدیدی را می‌آورد: برای هر عروج، زوال، برای هر جوانی، پیری و برای هر مد، جزر مقرر گردیده است. هیچ چیز کائنات از این حکم مستثنی نیست، تنها ذات واحد و یکتاست که برای همیشه باقی ماندنی است، بجز او، برای هیچ کس بقا نیست. به همان شیوه‌ای که روز درخشید، سپس پیشینِ آن شروع شد و حالا بر کنار غروب خود ایستاده است، دنیا نیز به همان شکل پیدا شد، به جوانی خود رسید و یک روز به خاتمهٔ خود خواهد پیوست. تذکیر خاموشانه حین عصر، بنده را وا می‌دارد تا آخرت را یاد کند و در حضور رب خود برای توبه و استغفار سجده‌ها بجا آورد.

وقت مغرب، زندگی به دروازهٔ جدیدی وارد می‌شود. این دروازه به دروازهٔ مرگ بعد از حیات و برزخ بعد از وفات، مشابه است. تصرف کنندهٔ کائنات، بعد از نشانی روز، نشانی شب و بعد از تابانی خورشید، درخشش ماه را بر صفحه می‌کشد. از یک سو، هنگامه‌های روز به سردی می‌گرایند و از سوی دیگر اما، بزم ستاره‌ها آراسته می‌شود، تلخی گرمی و نمی و غوغای روز کم می‌شود و انسانی که خستگی تمام روز او را فراگرفته، کیفیت جدیدی را در لالایی‌های خنکی شب احساس می‌کند. مردم بلید و بی‌احساس ممکن است چنین تبدیلی بزرگی را هیچ احساس نکنند، لیکن هر انسانی که احساس در او موجود باشد، چطور می‌تواند از این حقایق بی‌خبر بگذرد؟ بعد، چطور ممکن است انسان چنین قدرت و حکمت عظیم را مشاهده کند و نسبت به ذات قدیر و حکیمی که آن را نشان داده است، بی‌پروا و بی‌نیاز باشد! اگر به اندازهٔ یک نفس هم زندگی در دل او موجود باشد، لازماً در چنین حالاتی متوجه خواهد شد و در برابر خالق و مالکی سر نیاز خود را خم خواهد کرد که تمام دنیا را در یک چشم به هم زدن در چادر شب پنهان کرد.

عشاء، زمان احتساب است. با تشدید خود، تاریکی همه آثار تحرک و فعالیت را از بین می‌برد. انسان با انزوا از همه چیز، طالب آرام می‌باشد تا برای سفر منزل دیگر، تجدید نیرو کند و تازه شود. عشاء، وقت بسیار مناسب است برای اینکه انسان قبل از رفتن به بستر خواب، در حضور خداوند خود حاضری دهد. ممکن است این فرصت، آخرین فرصت باشد و بعد از خوابیدن امشب، برخیستن از آن نصیب او نشود." (تزکیهٔ نفس ۲۴۲)

رکعت‌های نماز

رکعت‌هایی که برای نماز در شریعت مقرر گردیده، قرار ذیل است:

فجر: ۲ رکعت؛

---

[۱۷۳] مسلم، شماره ۱۴۶۵.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

ظهر: ۴ رکعت؛

عصر: ۴ رکعت؛

مغرب: ۳ رکعت؛ و

عشاء: ۴ رکعت.

رکعت‌های فرض نماز قرار شرح فوق است که بر ترک آن در روز قیامت مؤاخذه خواهد شد. بنابراین، بغیر از حالاتی که در آن قصر مجاز است، رکعت‌های فوق باید لازماً خوانده شود. بغیر از این رکعت‌ها، تمام سایر نمازها نفل اند که خواندن آن اجر دارد، اما بر ترک آن بیم هیچ گونه مؤاخذه از طرف الله متعال نیست.

رعایت در نماز

در صورتیکه وقت نماز هنگام خطر برسد، الله متعال اجازه داده که پیاده، سوار، یا به هر شکلی که ممکن باشد، نماز خوانده شود. معلوم است که در این حالات، جماعت برپا نخواهد شد و مسؤولیت رو به قبله بودن هم وجود نخواهد داشت؛ در برخی حالات، بجا آوردن اعمال نماز طبق شیوهٔ مقرر شده هم ممکن نخواهد بود. خداوند متعال فرموده است:

فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا، فَإِذَا أَمِنتُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ. (البقره ۲:۲۳۹)

"پس اگر در حالت خطر قرار دارید، پیاده یا بر سواری، به هر نحویکه بخواهید، بخوانید. اما هنگامی که در امنیت قرار گیرید، خداوند را همانگونه یاد کنید که به شما آموخته است و شما نمی‌دانستید."

بر علاوه، اگر اینگون وضعیت حین سفر پیش آید، قرآن فرموده که مردم می‌توانند رکعت‌های نماز را کاهش دهند. این رعایت در اصطلاح به "قصر" تعبیر شده است. رسول الله «ﷺ» در این مورد این سنت را تعیین نموده که صرف نمازهای دارای چهار رکعت به دو رکعت کاهش داده شود. نمازهایی که دو رکعت یا سه رکعت دارند، قصر نمی‌گردند. لهذا، نمازهای فجر و مغرب در چنین مواقع هم بطور کامل ادا می‌شوند، چون فجر از اول دو رکعت است و مغرب وِتر روز است؛ این جایگاه آن تبدیل شده نمی‌تواند.

الله متعال، حکم قصر را در سورهٔ فجر به شکل ذیل بیان فرموده:

وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ، إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا، إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا. (۴:۱۰۱)

"چون (برای این جهاد) به سفر برایید، هیچ ایرادی بر شما نیست که از نماز بکاهید، اگر بیم دارید که منکرین به شما آزار خواهند رساند، زیرا که این مشرکین دشمنان آشکار شما هستند."

کاهش رکعت‌های نماز و یا اجازه به خواندن آن در حال قدم زدن یا بر سواری در اینجا با شرط "إِنْ خِفْتُمْ" بیان گردیده است. از روایات معلوم می‌شود که پیامبر «ﷺ»، پریشانی، سختی و سردرگمی سفرهای عادی زمانهٔ خویش را بر آن قیاس فرمود و در چنین شرایطی بالعموم نماز را قصر ادا می‌کرد. به همین شکل، بمنظور جلوگیری از مشقت توقف قافله، نمازهای نفل را نیز بر سواری ادا نموده اند.[۱۷۴] حضرت عمر «رض» بیان می‌کند که من بر این نحوهٔ قصر کردن نماز بدون موجودیت هیچ بیمی تعجب کردم. بنابراین، وقتی پرسیدم، پیامبر «ﷺ» فرمود: خداوند بر شما عنایت کرده، پس عنایت خداوند را قبول کنید.[۱۷۵]

---

[۱۷۴] بخاری، شماره ۱۱۰۴. مسلم، شماره ۱۶۱۹.

[۱۷۵] مسلم، شماره ۱۵۷۳، ۱۵۷۴. از این جواب واضح می‌شود که استنباط نبی کریم «ﷺ» توسط خداوند متعال نیز تصویب شده بود.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

از اجازت تخفیف در نماز، رسول الله «ﷺ» تخفیف در اوقات آن را هم استنباط فرموده و نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشا را در اینگونه سفرها جمع نموده و ادا کرده اند. حضرت معاذ بن جبل روایت می‌کند که در سفر غزوۀ تبوک، اگر آفتاب قبل از کوچ زوال می‌کرد، پیامبر «ﷺ» معمولاً ظهر و عصر را جمع می‌نمود و اگر قبل از زوال آفتاب کوچ می‌کردند، ظهر را تا زمان فرارسیدن عصر و توقف قافله مؤخر می‌ساختند. نماز مغرب نیز چنین بود. چنانچه آفتاب قبل از کوچ غروب می‌کرد، مغرب و عشاء را جمع می‌نمودند و اگر قبل از غروب آفتاب کوچ می‌کردند، مغرب را تا رسیدن وقت عشاء، به تعویق میانداختند و سپس هر دو نماز را جمع می‌نمودند و ادا می‌کردند.[۱۷۶]

همین گونه است حج. چون در حج، جنگ علیه شیطان با زبان علامت‌ها تمثیل شده است، پیامبر «ﷺ» بنابر تقاضای تمثیل، سنتی را قایم کرد که بر اساس آن خواه مردم مقیم باشند یا مسافر، در منی نماز را قصر و در مزدلفه و عرفات نماز را هم جمع و هم قصر کرده ادا کنند.

اشاره به استنباط فوق در مورد جمع کردن نمازها در قرآن موجود است. الفاظ "إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا" که آیات مورد بحث بر آن خاتمه می‌یابند، از لحاظ ادبیات زبان عربی تقاضا می‌کنند که جملۀ "و به وقت پابند باشید" یا جملۀ همانند آن مفروض دانسته شود. در نتیجه، خود بخود واضح می‌گردد که بعد از اجازت برای نمازهای قصر، ممکن است مردم بر علاوۀ رکعت‌های نماز، اوقات آن را نیز کاهش دهند. بنابراین، هدایت داده شده که وقتی مردم در امان شدند، نماز را بطور کامل بخوانند و به اوقات مقرر شده برای آن پابند باشند چون نماز با اوقات آن فرض شده است.

حین حیات پیامبر «ﷺ» یک مسئله مهم این بود که زمانیکه در میدان جنگ نماز جماعت برپا می‌شد و ایشان «ﷺ» امامت آن را بر عهده می‌داشتند، هیچ مسلمانی نمی‌توانست بر محرومی از اشتراک در آن راضی شود. هر جنگجو می‌خواست در اقتدای رسول خدا نماز ادا کند. این یک آرزوی فطری بود، اما موجودیت یک موضع دفاعی نیز ضروری بود. یک راه حل مسئله این بود که رسول الله «ﷺ» خود چهار رکعت کامل بخوانند و اردو به دو گروه تقسیم شده هر گروه در دو رکعتِ جماعت با پیامبر «ﷺ» شامل شوند. در برخی مواقع، این گزینه اختیار هم شد،[۱۷۷] اما چون پیامبر «ﷺ» را در مشقت قرار می‌داد، قرآن پیشنهاد کرد که هر دو، امام و مقتدی، صرف نماز قصر بخوانند، و هر دو گروه، یکی بعد از دیگری صرف در نصف نمازِ با جماعت اشتراک کنند و نصف دیگر را بطور انفرادی ادا کنند. ازین‌رو، یک گروه بعد از سجده‌های رکعت اول پشت سر رفته به تأمین امنیت بپردازند و گروه دیگر که نماز را نخوانده اند، پیش آیند و در رکعت دوم جماعت با پیامبر «ﷺ» شامل شوند. قرآن مجید می‌فرماید:

وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ، فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ، وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا، فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ. وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً. وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ. إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا. فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَاذْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِكُمْ. فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ. إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا. (النساء ۱۰۲:۴ – ۱۰۳)

"و، (ای پیامبر)، هنگامی که در میان آنها هستی و (در عرصه‌های خطر) برای امامت نماز آنان برخیزی، پس باید گروهی از آنان همراهت به نماز ایستند و سلاح خود را با خود داشته باشند. هنگامی که آنها سجده کردند، پشت

[۱۷۶] مسلم، شماره ۱۶۳۱. ابو داؤود، شماره ۱۲۲۰.

[۱۷۷] مسلم، شماره ۱۹۵۰.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

سرتان قرار گیرند و گروه دومی که هنوز نماز نخوانده اند، آیند و با تو نماز بخوانند. آنان نیز سامان حفاظت از خود و اسلحهٔ لازم را با خود داشته باشند. این منکرین می‌خواهند که شما از اسلحه و سامان خود غافل شوید، پس به یکبارگی بر شما بتازند. هیچ ایرادی نیست که اگر از باران در مشقت هستید یا مریض هستید، اسلحهٔ خود را بر زمین اندازید. البته لازم است سامان حفاظت را با خود داشته باشید. یقیناً که خداوند برای این منکرین عذاب ذلت را آماده کرده است. پس وقتی از نماز فارغ شوید، خداوند را در حال ایستاده و نشسته و خوابیده بر پهلوهای خود (و در هر حالت) یاد کنید. اما وقتی مطمئن شوید، نماز را بطور کامل برپادارید (و بر اوقاتی که برای آن مقرر شده است پابندی کنید)، زیرا نماز بر مسلمانان با پابندی بر اوقات آن فرض گردیده است."

از روایات معلوم می‌شود که برای ادا کردن یک رکعت نمازی که باقی می‌ماند، شیوه‌های مختلفی با نظرداشت حالات اختیار شد. گاهی پیامبر «ﷺ» توقف می‌نمودند و مردم نماز را تکمیل نموده پشت سر می‌رفتند[۱۷۸] و چنین هم شد که مردم بعداً نماز را تکمیل نمودند.[۱۷۹] ضرورتی برای بیان جزئیات آن وجود ندارد. دلیل آن این است که این تدبیر، به نحویکه از الفاظ "وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ" پیداست، مربوط به موجودیت نبی کریم «ﷺ» و به آن خاص بود. بعد از نبی کریم «ﷺ»، آرزوی اقتدا به هیچ امامی نمی‌تواند به این اندازه شدید باشد و نه هم دارای چنین اهمیتی است. در عصر حاضر، هر زمانیکه وقت قیام جماعت برسد، مردم می‌توانند در اقتدای امامان مختلف به راحتی نماز ادا کنند.

نماز با جماعت

نماز را اگرچه می‌توان به تنهایی ادا کرد، اما این سنت همیشه در دین انبیاء «علیهم السلام» وجود داشته که بمنظور تزکیهٔ گروه، نماز با جماعت ادا شود یا اگر امکان داشته باشد به معبد رفته ادا شود. نبی کریم «ﷺ» وقتی به یثرب رسیدند به همین منظور قبل از هر چیز مسجد را تعمیر کردند؛ با تعمیر مسجد در یثرب، فرهنگ ساخت مساجد در هر قریه و هر محلهٔ مسلمانان به وجود آمد. حالا در هر جای دنیا می‌توان مساجد را دید. دین هیچ شکل خاصی را برای تعمیر آن مشخص نساخته است. با وجود این، مسلمانان با برخی اختلافات، شکل آن را کم و بیش مشخص ساخته اند. وقتی حین حیات رسول الله «ﷺ»، برای ادا نماز در امامت پیامبر «ﷺ» اذان داده می‌شد، برای تمام افرادی که صدای آذان به آنها می‌رسید، لازم بود در مسجد حاضر شوند. هنگامی که اقدامات مختلف بمنظور تطهیر مسلمانان و جدا ساختن آنها از منافقین طبق قانون اتمام حجت الله متعال اتخاذ شد، شخص نابینایی از پیامبر «ﷺ» درخواست کرد او را از حاضر شدن در جماعت معذور بدارد، رسول خدا «ﷺ» نخست اجازت داد، بعد پرسید که آیا اذان را می‌شنوی؟ وقتی پاسخ داد که بلی، پیامبر «ﷺ» فرمود: پس به جماعت رسیدن لازم است.[۱۸۰] نبی کریم «ﷺ» در همین موقع تنبیه فرمود که می‌خواهم خانهٔ کسانی را که به جماعت نمی‌آیند، بر آنها بسوزانم.[۱۸۱] ابن مسعود «رض» روایت می‌کند که در آن زمان، حتی بیماران هم با کمک دو نفر در نماز با جماعت اشتراک می‌کردند.[۱۸۲] روشن است که بعد از رسول خدا «ﷺ»، وضعیت مربوط به این حکم دیگر وجود نداشت، اما اشتراک در جماعت در عصر حاضر نیز بسیار فضیلت دارد و هیچ مرد مسلمانی نباید بدون عذر از آن محروم بماند.

احادیث پیامبر «ﷺ» در این رابطه، درج ذیل است.

---

[۱۷۸] بخاری، شماره ۴۱۲۹. مسلم، شماره ۱۹۴۷.

[۱۷۹] بخاری، شماره ۹۴۲. مسلم، شماره ۱۹۴۲.

[۱۸۰] مسلم، شماره ۱۴۸۶.

[۱۸۱] بخاری، شماره ۶۴۴. مسلم، شماره ۱۴۸۱.

[۱۸۲] مسلم، شماره ۱۴۸۸.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

"نماز با جماعت نسبت به نماز انفرادی، ۲۷ برابر فضیلت بیشتر دارد."[۱۸۳]

"اگر مردم می‌دانستند که رسیدن به مسجد در وقت اذان و ایستادن در صف اول چه فضیلتی دارد، اگر لازم می‌شد برای آن قرعه بندازند هم این کار را انجام می‌دادند و اگر مردم می‌دانستند که پیشی‌کردن برای جماعت ظهر چه اجری دارد، برای این کار از همدیگر سبقت می‌کردند و چنانچه می‌دانستند حاضر شدن به جماعت در وقت فجر و عشاء چه اجری دارد، اگر لازم می‌بود با سینه‌های خود برای اشتراک در آن حاضر می‌شدند."[۱۸۴]

"هر کسی نماز عشاء را با جماعت خواند، گویا برای نصف شب قیام کرد و هر کسی نماز صبح را با جماعت خواند، گویا تمام شب را در قیام سپری کرده است."[۱۸۵]

زنان البته از این حکم مستثنی قرار داده شده اند. در حالیکه زنان می‌توانند برای نماز به مسجد بروند، اما سنت برای آنها این است که اگر در جماعت حاضر هم نشوند، ایرادی ندارد. نبی کریم «ﷺ» فرموده است: زنانِ خود را از آمدن به مسجد منع نکنید، اما بر آنها واضح باشد که خانه‌هایشان برای این کار مناسبتر است.[۱۸۶]

روش تعیین شدهٔ شریعت برای قیام جماعت درج ذیل است:

۱- قبل از نماز اذان داده می‌شود تا مردم با شنیدن آن بتوانند برای اشتراک در جماعت حاضر شوند. کلماتی را که بدین منظور رسول الله «ﷺ» تعیین فرموده، قرار ذیل است:

اَللهُ اَکْبَرُ، اَشْهَدُ اَنْ لاَّ اِلهَ اِلاَّ اللهُ، اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَّسُوْلُ اللهِ، حَیَّ عَلَی الصَّلوةِ، حَیَّ عَلَی الْفَلَاحِ، اَللهُ اَکْبَرُ، لَا اِلهَ الاَّ اللهُ .

"الله از همه بزرگ است؛ شهادت می‌دهم که بجز الله هیچ الهی وجود ندارد؛ شهادت می‌دهم که محمد رسول خداست؛ به سوی نماز آیید؛ به سوی کامرانی آیید؛ الله از همه بزرگ است؛ بجز الله، هیچ الهی وجود ندارد."

۲- در صورتیکه تنها یک مقتدی وجود داشته باشد، بجانب راست امام در پهلوی او می‌ایستد و در صورتیکه بیش از یک مقتدی باشد، امام در میان و مقتدیان پشت سر او صف بسته ایستاده می‌شوند.

۳- جهت آغاز نماز، اقامت خوانده می‌شود. در اقامت، الفاظ اذان تکرار می‌شود. البته این تفاوت وجود دارد که اقامت گوینده بعد از "حَیَّ عَلَی الْفَلَاحِ"، "قَدْ قَامَتِ الصَّلَوةِ" (نماز برپا شده است) را هم می‌گوید.

۴- کلمات اذان بیش از یک بار تکرار می‌شود.

۵- کلمات اقامت هم به همین ترتیب اگر ضرورت باشد، تکرار می‌شود.

شیوهٔ مذکور قیام جماعت، با اجماع و تواتر عملی ثابت شده است. جزئیات آن را که در روایات بیان گردیده اند، ذیلاً با ترتیب بیان می‌کنیم.

اذان

در رابطه به چگونگی آغاز اذان، خواب اصحاب کرام در روایات نقل گردیده است. پیامبر «ﷺ» دستور فرمود که

---

[۱۸۳] بخاری، شماره ۶۴۵، مسلم، شماره ۱۴۷۷.

[۱۸۴] بخاری، شماره ۶۵۳، ۶۵۴ مسلم، شماره ۹۸۱.

[۱۸۵] مسلم، شماره ۱۴۹۱.

[۱۸۶] بخاری، شماره ۸۶۵، ۸۷۳. مسلم، شماره ۹۹۰. ابن خزیمه، شماره ۱۶۸۳.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

مردم طبق آن اذان دهند و اقامت کنند. کلمات اذان در یکی از روایت‌ها به این ترتیب نقل گردیده است:

اللهُ أَکْبَرُ، اللهُ أَکْبَرُ، اللهُ أَکْبَرُ، اللهُ أَکْبَرُ، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلّا اللهُ، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلّا اللهُ، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُوْلُ اللهِ، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُوْلُ اللهِ، حَیَّ عَلَی الصَّلاةِ، حَیَّ عَلَی الصَّلاة، حَیَّ عَلَی الفَلٰاحِ، حَیَّ عَلَی الفَلٰاحِ، اللهُ أَکْبَرُ، اللهُ أَکْبَرُ، لا إِلٰهَ إِلّا اللهُ.[۱۸۷]

روایت شده است که در عصر رسالت، کلمات اذان دو بار تکرار می‌شد.[۱۸۸]

ابو محذوره روایت می‌کند که وقتی پیامبر «ﷺ» به او اذان آموزش داد، فرمود: به این شکل بگو:

أَکْبَرُ، اللهُ أَکْبَرُ، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلّا اللهُ، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلّا اللهُ، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُوْلُ اللهِ، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُوْلُ اللهِ. سپس این را تکرار کن: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلّا اللهُ، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلّا اللهُ، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُوْلُ اللهِ، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُوْلُ اللهِ. بعد از آن، بگو: حَیَّ عَلَی الصَّلاةِ، حَیَّ عَلَی الصَّلاة، حَیَّ عَلَی الفَلٰاحِ، حَیَّ عَلَی الفَلٰاحِ، اللهُ أَکْبَرُ، اللهُ أَکْبَرُ، لا إِلٰهَ إِلّا اللهُ.[۱۸۹]

همچنان ابو محذوره روایت می‌کند که پیامبر «ﷺ» به من هدایت داد که "أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلّا اللهُ، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُوْلُ اللهِ" را دو بار با آواز آهسته و دو بار با آواز بلند بخوانم. نیز به من فرمود که اگر اذان برای نماز صبح باشد، بعد از "حَیَّ عَلَی الفَلٰاحِ"، "الصلوة خیر من النوم، الصلوة خیر من النوم" (نماز از خواب بهتر است) را همچنان بگو.[۱۹۰]

در روایات آمده است که اگر بارش می‌بارید یا هوا بسیار سرد می‌بود، پیامبر «ﷺ» از طریق مؤذن خود در اذان شب اعلام می‌کرد که: "ألا، صلوا في الرحال"[۱۹۱] (مردم، در خانه‌های خود نماز بخوانید).

به همین ترتیب، بیان شده که برای بلند کردن صدا و رسانیدن آن به هر سو، بلال «رض» انگشتان خود را در گوش‌ها قرار می‌داد و صورت خود را به طرف راست و چپ دور می‌داد.[۱۹۲]

عثمان بن ابی العاص می‌گوید که وقتی از نبی کریم «ﷺ» اجازت امامت خواستم، به من فرمود که شخصی را به عنوان مؤذن تعیین کنم که دستمزد نگیرد.[۱۹۳]

پیامبر «ﷺ» تشویق کرده که کلمات اذان با مؤذن تکرار شود و مکرراً بر او درود خوانده شود و فرموده است که بعد از اذان دعا کنید که خداوند مقام تقرب را به من عطا کند؛ مقام محمود مقامی‌ست در جنت، که خداوند صرف برای یکی از بنده‌های خود خاص ساخته و آرزو دارم که آن بنده من باشم. پس هر کسی چنین دعا کند، مستحق شفاعت من خواهد شد.[۱۹۴]

در روایت حضرت عمر وضاحت بیشتر داده شده است. طبق آن، رسول خدا «ﷺ» هدایت داده که در پاسخ "حی علی

---

[۱۸۷] ابو داؤود، شماره ۴۹۹.

[۱۸۸] بخاری، شماره ۶۰۵. مسلم، شماره ۸۳۸.

[۱۸۹] ابو داؤود، شماره ۵۰۳.

[۱۹۰] ابو داؤود، شماره ۵۰۰. ابن ماجه، شماره ۷۱۶. نسائی، شماره ۶۳۳.

[۱۹۱] بخاری، شماره ۶۳۲. مسلم، شماره ۱۶۰۰.

[۱۹۲] بخاری، شماره ۶۳۴. ترمذی، شماره ۱۹۷.

[۱۹۳] ابو داؤود، شماره ۵۳۱.

[۱۹۴] مسلم، شماره ۸۴۹.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

الصلوت" و "حی علی الفلاح"، "لا حوله و لا قوت الا بالله" (همت و قدرت همه به عنایت خداوند است) بگویید. رسول خدا «ﷺ» فرموده است که برای هر شخصی که با صدق و خلوص دل به اذان جواب دهد، بشارت جنت است.[۱۹۵]

برخی از دعاهای بعد از اذان، که از پیامبر «ﷺ» نقل گردیده، قرار ذیل است:

۱ – اَللَّهُمَّ رَبَّ هَذِهِ الدَّعْوَهِ التَّامَّهِ وَالصَّلاهِ القآئِمَهِ آتِ مُحَمَّداً الْوَسِیْلَهَ وَالْفَضِیْلَهَ وَ ابْعَثْهُ مَقاماً مَحْمُوداً الَّذی وَعَدْتَه.[۱۹۶]

"بار الها، پروردگار این دعوت کامل و در نتیجه نمازی که برپا خواهد شد، تو محمد «ﷺ» را فضیلت ببخش و مقام تقرب را به او عطا فرما، و او را در روز قیامت به همان شکل ممدوح خلائق ساخته برخیزان که وعده داده‌ای."

۲ – أَشْهَدُ أَنَّ لاَ إِلٰهَ إِلاَّ الله وَحْدَهُ لاَ شَرِیكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ رَضِیتُ بِاللهِ رَبّاً و بِمُحَمَّدٍ رَسُولًا وَ بِالْإِسْلاَمِ دِیناً.[۱۹۷]

"شهادت می‌دهم که هیچ معبودی جز الله وجود ندارد. او یکتاست، هیچ شریکی ندارد و شهادت می‌دهم که محمد «ﷺ» رسول و بندهٔ اوست. راضی و مطمئنم بر اینکه الله پروردگارم است و محمد «ﷺ» رسول اوست و اسلام دینم است."

نبی کریم «ﷺ» راجع به دعای نخست فرموده است که هر کسی آن را به شکل منظم خواند، مستحق شفاعت من خواهد بود[۱۹۸] و راجع به دعای دوم فرموده که گناه او بخشیده خواهد شد.[۱۹۹]

اقامت

اقامت معمولاً یک بار گفته می‌شد.[۲۰۰] کلمات اقامت در رؤیای صحابی‌ای که قبلاً ذکر شد، به این شکل روایت شده اند: اللهُ أَكْبَرُ، اللهُ أَكْبَرُ، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلّا اللهُ، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُوْلُ اللهِ، حَيَّ عَلَى الصَّلاةِ، حَيَّ عَلَى الفَلاحِ، قَد قَامَتِ الصَلوٰةُ، اللهُ أَكْبَرُ، اللهُ أَكْبَرُ، لَا إِلٰهَ إِلّا اللهُ.[۲۰۱]

ابو محذوره می‌گوید که نبی کریم «ﷺ» به او هفده کلمهٔ ذیل را برای اقامت یاد داد: اللهُ أَكْبَرُ، اللهُ أَكْبَرُ، اللهُ أَكْبَرُ، اللهُ أَكْبَرُ، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلّا اللهُ، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلّا اللهُ، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُوْلُ اللهِ، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُوْلُ اللهِ، حَيَّ عَلَى الصَّلاةِ، حَيَّ عَلَى الصَّلاةِ، حَيَّ عَلَى الفَلاحِ، حَيَّ عَلَى الفَلاحِ، قَد قَامَتِ الصَلوٰةُ، قَد قَامَتِ الصَلوٰةُ، اللهُ أَكْبَرُ، اللهُ أَكْبَرُ، لَا إِلٰهَ إِلّا اللهُ.[۲۰۲]

امام

نماز در امامت هر مسلمانِ نیک و بد خوانده می‌شود. با این حال، اگر قرار باشد کسی برای امامت آن انتخاب

---

[۱۹۵] مسلم، شماره ۸۵۰.

[۱۹۶] بخاری، شماره ۶۱۴.

[۱۹۷] مسلم، شماره ۸۵۱.

[۱۹۸] بخاری، شماره ۶۱۴.

[۱۹۹] مسلم، شماره ۸۵۱. یعنی گناهانی که مربوط حقوق العباد نباشند یا برای آن توبه و تلافی یا ادای کفاره ضروری نباشد.

[۲۰۰] بخاری، شماره ۶۰۵. مسلم، شماره ۸۳۸.

[۲۰۱] ابو داؤود، شماره ۴۹۹.

[۲۰۲] ابو داؤود، شماره ۵۰۲.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

شود، رسول خدا «ﷺ» هدایت فرموده که این مسؤولیت به شخصی سپرده شود که نسبت به سایر مردم بیشتر قرآن می‌خواند. اگر همه به شکل مساوی قرآن تلاوت می‌کنند، به شخصی که بیشتر بر سنت آگاه باشد، سپرده شود، اگر علم آنها از سنت هم برابر باشد، کسی که قبل از دیگران هجرت کرده باشد، و اگر در این نیز برابر باشند پس به کسی که عمرش از دیگران بیشتر است، واگذار شود. همچنان فرموده است که هیچ شخص در دایرهٔ اختیار کسی امامت نکند، بلکه در امامت هر شخصی که به مسکنش رفتید، نماز بخوانید.[۲۰۳]

پیامبر «ﷺ» فرموده است که امام نماز را کوتاه کند؛ چون بیماران، ضعیفان و مردم پیر ممکن است در امامت او نماز بخوانند.[۲۰۴] انس «رض» روایت می‌کند که من هیچ کسی را ندیدم که چون رسول خدا نماز با جماعت را بطور کامل، اما کوتاه بخواند. حال او چنان بود که وقتی صدای گریهٔ طفلی را می‌شنید، از بیم تشویش مادر او، نماز را بیشتر کوتاه می‌ساخت.[۲۰۵]

امام باید به منظم ساختن صف‌ها توجه خاص داشته باشد. نعمان بن بشیر روایت می‌کند که رسول الله «ﷺ» صف‌های ما را به شکلی منظم و برابر می‌ساخت، گویا تیر را با آن راست می‌سازند.[۲۰۶]

مقتدی

پیامبر «ﷺ» به مردمی که پشت سر امام برای نماز ایستاده می‌شند، تأکید فرموده که سعی نکنند از امام خود پیشی گیرند، بلکه بعد از تکبیر آنها تکبیر بگویند و بعد از اینکه امام "سمع الله لمن حمده" بگوید، "ربنا و لک الحمد" بگویند و در اعمال نماز نیز همواره از او پیروی کنند.[۲۰۷] انس «رض» بیان می‌کند که پیامبر «ﷺ» یک روز بعد از نماز به ما رو کرد و فرمود: مردم، من امام شما هستم؛ هیچ گاه قبل از من به رکوع نروید و نه به سجده و نه در قیام و نه در تمام ساختن نماز از من سبقت کنید.[۲۰۸]

به همین شکل، تأکید شده که صف‌های نماز راست و مستقیم نگه‌داشته شوند،[۲۰۹] شانه‌ها برابر باشد، در میان آنها خلائی موجود نباشد و مردم با نزدیک به همدیگر برای نماز ایستاده شوند.[۲۱۰] عاقل و بالغ قبل از همه صف ببندند، سپس کسانی که از آنها جوان‌تر اند و بعد کسانی که از آنها کوچکتر اند.[۲۱۱]

نخست، صف اول تکمیل گردد، بعداً صف دوم و سپس صف سوم.[۲۱۲] برابر ساختن صف‌ها را پیامبر «ﷺ» تقاضای اقامت نماز قرار داد[۲۱۳] و فرمود که ای مردم، نسبت به برادران خود نرم‌خو باشید و در صف‌ها جایی برای

---

[۲۰۳] مسلم، شماره ۱۵۳۲.

[۲۰۴] بخاری، شماره ۷۰۳. مسلم، شماره ۱۰۴۶.

[۲۰۵] بخاری، شماره ۷۰۶. مسلم، شماره ۱۰۵۶.

[۲۰۶] مسلم، شماره ۹۷۹.

[۲۰۷] بخاری، شماره ۷۳۳. مسلم، شماره ۹۲۱.

[۲۰۸] مسلم، شماره ۹۶۱.

[۲۰۹] بخاری، شماره ۷۱۷. مسلم، شماره ۹۷۸.

[۲۱۰] ابو داؤود، شماره ۶۶۶.

[۲۱۱] مسلم، شماره ۹۷۲.

[۲۱۲] احمد، شماره ۱۳۰۲۷.

[۲۱۳] بخاری، شماره ۷۲۳. مسلم، شماره ۹۷۵.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

شیطان باقی نگذارید و به یاد داشته باشید که هر کسی صف را متصل ساخت، خداوند او را وصل خواهد کرد و هر کسی صف را شکست، رابطهٔ او را خداوند با مردم قطع خواهد کرد.[۲۱۴] پیامبر «ﷺ» همچنان فرموده است که مانند فرشته‌ها صف‌آرایی کنید، آنها همیشه در حضور خداوند خود یکجا ایستاده می‌شوند و قبل از همه صف‌های پیش‌رو را کامل می‌سازند.[۲۱۵]

باید کوشش کرد که به صف اول رسید. در روایت‌ها، فضیلت آن ذکر گردیده است.[۲۱۶] با این حال، اگر زمانی برای نماز دیر شده باشد، شخص باید با آرامش و وقار به مسجد حاضر شود و به هر اندازه نمازی را که می‌تواند بدست آورد، بخواند و باقی‌مانده را بطور انفرادی ادا کند.[۲۱۷]

صف‌ها را باید بعد از آمدن امام بست.[۲۱۸] اگر در صف زنان، فقط یک زن هم موجود باشد، می‌تواند تنها در صف ایستاده شود. انس «رض» روایت می‌کند که زمانیکه رسول الله «ﷺ» در یک موقع نماز با جماعت برپا کرد، دو نفر در صف نخست قرار داشتند و صرف ام سلیم پشت سر آنها به تنهایی ایستاده بود.[۲۱۹]

مساجد

قدیمی‌ترین مسجد در دنیا، مسجد بیت الحرام است؛ این مسجد را حضرت ابراهیم «علیه السلام» بنیان گذاشت. تعمیر مسجد اورشلیم بدست حضرت داوود «علیه السلام» صورت گرفت[۲۲۰] و مسجد یثرب را آخرینِ پیامبران تعمیر کرد. هر سه مسجد حامل جایگاه ویژه اند. نبی کریم «ﷺ» فرموده است که همین سه مسجد است که مردم می‌توانند برای زیارت آن و ادای نماز در آن عازم سفر شوند.[۲۲۱] خواندن نماز در آنها، فضیلت بزرگ دارد. در این خصوص از پیامبر «ﷺ» روایت شده که یک بار نماز خواندن در بیت الحرام برابر با صد هزار بار نماز خواندن در مساجد دیگر است. به همین شکل، در رابطه به مسجد خود فرموده است که نماز در آن در مقایسه با سایر مساجد، بجز مسجد بیت الحرام، هزار برابر بهتر است.[۲۲۲] بغیر از این سه مسجد، تمام سایر مساجدی که در دنیا ساخته شده یا ساخته خواهند شد، از لحاظ منزلت مساوی اند. مساجد برای خرید و فروش، میله‌ها و جشن‌ها و تفریحات ساخته نمی‌شوند، بلکه برای عبادت خداوند ساخته می‌شوند. خداوند مساجد را بیش از تمام تعمیرات روی این زمین دوست دارد.[۲۲۳] نشستن در انتظار نماز در آنها، خود نماز است.[۲۲۴] به هر اندازه‌ای که مردم در آن از فاصله‌های طولانی برای عبادت بیایند، اجرشان به همان اندازه زیاد خواهد بود.[۲۲۵] به عنوان یکی از آداب آمدن به

---

[۲۱۴] ابو داؤود، شماره ۶۶۶.

[۲۱۵] مسلم، شماره ۹۶۸.

[۲۱۶] بخاری، شماره ۶۱۵. مسلم، شماره ۹۸۱.

[۲۱۷] بخاری، شماره ۶۳۶. مسلم، شماره ۱۳۵۹.

[۲۱۸] بخاری، شماره ۶۳۷. مسلم، شماره ۱۳۶۵.

[۲۱۹] بخاری، شماره ۳۸۰. مسلم، شماره ۱۴۹۹.

[۲۲۰] این مسجد را حضرت سلیمان «علیه السلام» تکمیل کرد، بدین سبب، به آن هیکل سلیمانی هم گفته می‌گویند.

[۲۲۱] بخاری، شماره ۱۱۹۷. مسلم، شماره ۳۳۸۴.

[۲۲۲] بخاری، شماره ۱۱۹۰. مسلم، شماره ۳۳۷۴. ابن ماجه، شماره ۱۴۰۶.

[۲۲۳] مسلم، شماره ۱۵۲۸.

[۲۲۴] بخاری، شماره ۶۴۷.

[۲۲۵] بخاری، شماره ۶۵۱. مسلم، شماره ۱۵۱۳، ۱۵۱۸، ۱۵۱۹.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

مساجد به ما آموخته شده که اگر عذری موجود نباشد، شخص دو رکعت نماز را بعد از ورود به مسجد ادا کرده بنشیند. در روایت‌ها بر آن بسیار تأکید شده است.[۲۲۶] همچنان نقل شده که حین ورود به مسجد، پیامبر «ﷺ» طلب استغفار می‌کرد. الفاظ تعوذ قرار ذیل است:

أَعُوذُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَبِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ وَسُلْطَانِهِ الْقَدِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ.[۲۲۷]

"من از شیطان رانده شده به خداوند عظیم، ذات بخشندهٔ او و قدرت ازلی و ابدی او پناه می‌برم."[۲۲۸]

همچنان روایت شده که پیامبر «ﷺ» فرمود: هر شخصی از شما که به مسجد داخل شود، بگوید: "اللهم، افتح لی ابواب رحمتک" (خداوندا، دروازه‌های رحمت خود را به رویم بگشا) و حین خروج بگوید: "اللهم، إني أسألک من فضلک" (الهی، از تو، عنایتت را می‌طلبم).

اشتباه در نماز

اگر در اعمال و اذکاری که برای نماز مقرر شده اشتباهی رخ دهد یا گمان شود که اشتباهی رخ داده است، در صورتیکه جبران اشتباه ممکن باشد، بعد از جبران آن و اگر ممکن نباشد بدون آن در آخر نماز دو سجدهٔ اضافی شود.

جزئیات رخدادهایی که در حیات پیامبر «ﷺ» واقع شدند و به نحویکه پیامبر گرامی «ﷺ» سجده‌های سهو آن را بجا آورده اند، درج ذیل است:

ابن بحینه می‌گوید که پیامبر «ﷺ» نماز جماعت ظهر را امامت کرد، اما بعد از دو رکعت نخست، در قعده ننشست و برای رکعت سوم برخاست. مردم هم با ایشان «ﷺ» برخاستند؛ وقتی نماز به پایان نزدیک شد و مردم منتظر سلام بودند، پیامبر خدا «ﷺ» تکبیر گفت و دو سجده بجا آورد، بعد با سلام نماز را تمام کرد.[۲۲۹]

ابن مسعود «رض» روایت می‌کند که رسول خدا «ﷺ» یک روز نماز ظهر را پنج رکعت خواند. مردم عرض کردند: آیا در نماز اضافه شده است؟ فرمود: چرا، چی شده؟ مردم عرض کردند: شما «ﷺ» پنج رکعت خواندید. رسول خدا «ﷺ» بر شنیدن آن پاهای خود را و رخ خود را در همان حالتِ نشسته رو به قبله کرد و دو سجده بجا آورده سلام داد. سپس رو به مردم کرد و فرمود: چنانچه حکم جدیدی در رابطه به نماز داده شده بود، به شما می‌گفتم. من نیز همانند شما انسانم. چنانیکه شما فراموش می‌کنید، من نیز فراموش می‌کنم. لهذا، اگر فراموش کنم، به خاطرم بیاورید. به خاطر داشته باشید که اگر یکی از شما نسبت به نماز در تردید قرار گیرد، آنچه را که درست است، حدس بزنید، سپس طبق آن نماز خود را تکمیل کنید، سپس سلام دهید و بعد از آن دو سجده بجا آرید.[۲۳۰]

ابو هریره بیان می‌کند که نبی کریم «ﷺ» نماز ظهر یا عصر را دو رکعت خواند و با سلام نماز را تمام کرد. در گوشهٔ دیگر مسجد یک چوب بود. پیامبر «ﷺ» رفت و در حالت غصه بر آن تکیه کرد. ابوبکر و عمر نیز میان مردم بودند، اما نمی‌توانستند از هیبت رسول خدا «ﷺ» چیزی بگویند. در این موقع، برخی مردمِ احساساتی از مسجد بیرون رفتند و آوازه‌ای به راه انداختند که گویا نماز کاهش داده شده است. در نتیجه، یک شخص که به ذوالیدین مشهور

---

[۲۲۶] بخاری، شماره ۴۴۴. مسلم، شماره ۱۶۵۴.

[۲۲۷] ابو داؤود، شماره ۴۶۶.

[۲۲۸] مسلم، شماره ۱۶۵۲.

[۲۲۹] بخاری، شماره ۱۲۲۴ – ۱۲۲۵. مسلم، شماره ۱۲۶۹.

[۲۳۰] بخاری، شماره ۴۰۱، ۴۰۴. مسلم، شماره ۱۲۷۴، ۱۲۸۱.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

بود، برخاست و همت کرده از رسول خدا «ﷺ» پرسید: آیا فراموش کرده اید یا نماز کم شده است؟ پیامبر خدا «ﷺ» فرمود: نه فراموش کرده‌ام و نه کم شده است. او عرض کرد: چیزی که شده یا رسول الله. پیامبر «ﷺ» از مردم پرسید. وقتی آنها سخن ذولیدین را تائید کردند، پیامبر «ﷺ» دو رکعت دیگر خواند، سپس سلام داد، سپس تکبیر گفت و بعد طبق معمول یا طولانی تر از آن، سجده کرد. سپس از سجده برخاست و تکبیر گفت، دوباره تکبیر گفت و طبق معمول یا طولانی تر از آن سجده کرد، سپس از آن برخاست و تکبیر گفت.[۲۳۱]

عمران بن حصین می‌گوید که رسول الله «ﷺ» نماز عصر را ادا کرد و بعد از سه رکعت سلام داد. بعد به حجرهٔ خود رفت. شخصی که به او خرباق می‌گفتند و دستان بسیار دراز داشت، به پیامبر یادآوری کرد. رسول خدا «ﷺ» چادر خود را در حالت غصه کش‌کرده بیرون تشریف آوردند و از مردم پرسیدند: آیا او درست می‌گوید؟ وقتی مردم تصدیق کردند، پیامبر «ﷺ» یک رکعت خواند، سپس سلام داد و دو سجده بجا آورد و بعد از آن دوباره سلام داد.[۲۳۲]

پیامبر فرموده است:

"اگر به کسی از شما در نماز شبهه ایجاد شود که سه رکعت خوانده است یا چهار، باید بر آنچه یقین دارد تکیه کند و آنچه را که در آن تردید دارد، رها کند؛ سپس قبل از سلام دو سجده کند. اگر او پنج رکعت خوانده باشد، سجده‌ها آن را جفت می‌سازد و اگر چهار رکعت خوانده باشد، باعث ذلت شیطان خواهد شد."[۲۳۳]

اگر امام اشتباه کند و متوجه آن نشود، مقتدی می‌تواند او را متوجه سازد. سنت پیامبر در این رابطه این است که مقتدی "سبحان الله" بگوید. اگر زنان نخواهند صدای خود را بلند کنند، پیامبر «ﷺ» می‌فرماید که یک دست را بر دست دیگر خود بزنند و بدین شکل امام را متوجه کنند.[۲۳۴] پیامبر «ﷺ» همچنان فرموده است که اگر اشتباهی در قرائت رخ دهد، شنونده‌گان امام را متوجه کنند.[۲۳۵]

آداب نماز

نماز، پرستش معبود و دعا و مناجات در حضور اوست. بنابراین، در هر مقامی که قرآن بر حفاظت از نمازها حکم داده، در آنجا نیز فرموده است که :"وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ"[۲۳۶] (و در حضور خداوند با نهایت ادب ایستاده شوید.)

هدایات پیامبر «ﷺ» را که در وضاحت این حکم به ما رسیده است، ذیلاً ذکر می‌کنیم:

۱ – در نماز نباید با هیچ شخص صحبت شود. فرموده است: نماز صرف تسبیح و تکبیر و تلاوت قرآن است، هیچ چیز همانند صحبت مردم در آن جایز نیست.[۲۳۷] زید بن ارقم می‌گوید که در اوایل، ما برخی اوقات با هم‌پهلوی خود در نماز سخنی می‌گفتیم، اما وقتی حکم "وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ" نازل شد، از آن منع شدیم و هدایت داده شد که نماز را با خاموشی ادا کنیم.[۲۳۸] روایت ابن مسعود «رض» است که در نماز به رسول خدا «ﷺ» سلام می‌دادیم و ایشان

---

[۲۳۱] بخاری، شماره ۱۲۲۹. مسلم، شماره ۱۲۸۸.

[۲۳۲] مسلم، شماره ۱۲۹۳.

[۲۳۳] مسلم، شماره ۱۲۷۲.

[۲۳۴] بخاری، شماره ۶۸۴، ۱۲۰۴. مسلم، شماره ۹۴۹، ۹۵۴.

[۲۳۵] ابو داؤود، شماره ۹۰۷.

[۲۳۶] البقره ۲: ۲۳۸.

[۲۳۷] مسلم، شماره ۱۱۹.

[۲۳۸] بخاری، شماره ۱۲۰۰. مسلم، شماره ۱۲۰۳ – ۱۲۰۴.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

پاسخ می‌دادند، اما بعد از برگشت ما از سوی نجاشی وقتی سلام دادیم، پیامبر خدا «ﷺ» پاسخ نداد. پرسیدیم: ای رسول خدا، در نماز به سلام پاسخ میدادید. پیامبر «ﷺ» فرمود: در نماز صرف یک مشغولیت می‌تواند وجود داشته باشد.[۲۳۹]

۲ – در نماز نباید به این سو و آن سو نگاه کرد. ام المؤمنین، حضرت عایشه «رض» روایت می‌کند که وقتی از رسول خدا «ﷺ» در این رابطه پرسیدم، فرمود: شیطان به این وسیله نماز شما را می‌رباید.[۲۴۰] به همین ترتیب، پیامبر «ﷺ» در رابطه به دیدن به آسمان حین نماز، مردم را به سختی متنبه نموده. فرموده است: مردم چرا حین نماز به آسمان نگاه می‌کنند. آنها از این عمل خود باز آیند، وگرنه بیم آن می‌رود که چشمان‌شان از حدقه‌هایشان برون آورده شوند.[۲۴۱]

۳ – نماز را باید با آرامش کامل خواند. پیامبر «ﷺ» فرموده است: این چیست که شما را می‌بینم دستان خود را به شکلی بر می‌دارید که اسبان سرکش دم خود را بر می‌دارند. در نماز همیشه آرام باشید.[۲۴۲]

۴ – در نماز، موها و لباس مرتب نشود. پیامبر «ﷺ» فرموده است: به من هدایت داده شده که بر هفت عضو سجده کنم و در نماز، موها و لباس خود را مرتب نکنم.[۲۴۳]

۵ – چیزی که باعث ایجاد تغییر در دل شود نباید در مقابل نمازگزار وجود داشته باشد. انس «رض» روایت می‌کند که ام المؤمنین، حضرت عایشه «رض» پرده‌ای را در خانه آویزان کرده بود. چون پیامبر «ﷺ» آن را دید، فرمود: این پرده را دور کن، زیرا تصاویر آن حین نماز به چشمم می‌خورد.[۲۴۴]

۶ – اگر غذا پیش‌رو باشد، بعد از تناول آن با خاطر آرام نماز خوانده شود تا انسان در جریان نماز به فکر غذا خوردن نباشد، بلکه هنگام غذا خوردن باید در فکر نماز بود. این هدایت به حالتی نیز صدق می‌کند که انسان احساس رفع حاجت داشته باشد. پیامبر «ﷺ» فرموده است: اگر غذا پیش‌رو باشد یا ضرورت رفتن به محل قضای حاجت احساس شود، نباید نماز خوانده شود.[۲۴۵]

۷ – چنانچه لازم شود انسان کاری را حین ادای نماز انجام دهد، نباید در آن افراط کند. بیان شده است که پیامبر «ﷺ» به شخصی که خاک را در جای سجده هموار می‌کرد، فرمود: اگر هم لازم است این کار را انجام دهی، پس صرف یک بار انجامش ده.[۲۴۶]

۸ – در حالت قیام، هیچ شخص نباید بر پهلوی خود دست بماند و نه هم در قعده بدون ضرورت بر دست‌های خود تکیه کرده بنشیند. پیامبر «ﷺ» از چنین کارها منع فرموده است.[۲۴۷]

---

[۲۳۹] بخاری، شماره ۳۸۷۵. مسلم، شماره ۱۲۰۱.

[۲۴۰] بخاری، شماره ۷۵۱.

[۲۴۱] بخاری، شماره ۷۵۰. مسلم، شماره ۹۶۷.

[۲۴۲] مسلم، شماره ۹۶۸.

[۲۴۳] بخاری، شماره ۸۱۲. مسلم، شماره ۱۰۹۶.

[۲۴۴] بخاری، شماره ۳۷۴.

[۲۴۵] مسلمف شماره ۱۲۴۶.

[۲۴۶] بخاری، شماره ۱۲۰۷. مسلم، شماره ۱۲۱۹.

[۲۴۷] بخاریف شماره ۱۲۱۹. مسلم، شماره ۱۲۱۸. ابو داؤود، شماره ۹۴۷، ۹۹۲.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

۹ – در نماز، شخص نباید فاجه بکشد. پیامبر «ﷺ» می‌فرماید: هر کسی از شما مجبور شود در نماز فاجه بکشد، سعی کند حتی المقدور از آن جلوگیری کند و الی بر دهن دست بماند.[۲۴۸]

۱۰ – حین ادای نماز، باید لباس شایسته و مهذب پوشیده شود. پیامبر «ﷺ» فرموده است که اگر تنها یک تکه وجود داشته باشد، نباید آن را به شکلی بر خود بپیچانید که یک حصهٔ آن بر شانه‌ها قرار نداشته باشد.[۲۴۹] همچنان فرموده است که اگر زنان بالغ بدون چادر نماز بخوانند، خداوند آن را قبول نمی‌کند.[۲۵۰]

این ظاهر نماز است. طبق حکم "وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ"، نماز دارای برخی آداب باطنی هم است که هر مسلمان باید در نظر داشته باشد. این آداب درج ذیل است:

۱ –کسالت و سستی در نماز وجود نداشته باشد. کسالت و سستی در نماز، بیماری عام نماز است و به هر شخصی که لاحق شود، برایش ممکن نیست بر اوقات نماز پابند بماند، نه هم می‌تواند به شکل منظم در جماعت سهم بگیرد و نه می‌تواند با حضور دل در مقابل پروردگار خود ایستاده شود. سبب آن به ظاهر می‌تواند خواب یا مصروفیت باشد یا علاقه به دنیا و امور و معاملات آن، اما اگر به باطن امر نگریسته شود، آشکارا معلوم می‌شود که سبب اصلی آن در دل قرار دارد و هر مسلمان باید سعی کند قبل از هر چیز آن را دور کند. تدابیری را که می‌توان برای آن اختیار کرد، به بیان استاد امام قرار ذیل است:

> "نخست اینکه، شخص باید اهمیت نماز را چنانیکه دین برای آن قایل است به شکل کامل در دل جا دهد. نماز، نخستین مظهر ایمان است. اولین چیزی که از ایمان پیدا می‌شود، نماز است؛ سپس از نماز است که تمام دین پیدا می‌شود. اولین ستون دین بعد از ایمان، نماز است. به این دلیل، هر شخصی که این ستون را از دست دهد، گویا تمام دین را از دست داده است. اصحاب کرام، نماز را به عنوان حد فاصل بین کفر و ایمان تلقی می‌کردند. حضرت عمر «رض» به والیان و کارکنان خود هدایت داده بود که بزرگ‌ترین مسؤولیت شما قیام و اهتمام نماز است. هر کسی نماز را ضایع کرد، سایر دین را بطریق اولی ضایع می‌کند، زیرا منبع و سرچشمهٔ دین نماز است؛ به این سبب، نماز مهمترین نقش را در محافظت از دین به عهده دارد. انسان با اهتمام بر نماز خود، از تمام دین خود محافظت می‌کند. اگر او در زمینهٔ آن سستی کند یا آن را از دست دهد، لاجرم تمام حدود دین را خواهد شکستاند و لگام خود را به شهوات خواهد سپرد. قرآن مجید در بارهٔ اهل کتاب می‌فرماید که آنها نماز را ضایع کردند و در شهوات مصروف شدند.
>
> افزون بر این، باید به خاطر داشت که در دین، هر موضوع دارای جایگاه مشخص است که خداوند متعال خود برایش مقرر فرموده است. هر آنچه جایگاه ستون را در دین دارد، به هر حال ستون دین است. بنابراین، تا زمانیکه آن را انجام ندهیم، دین را نمی‌توانیم قایم کنیم. شخص، اگر نماز را قایم نکند، اگرهم بزعم خود شب و روز در خدمت اسلام مصروف باشد، تمام سعی و تلاش او از دیدگاه اقامت دین لا حاصل خواهد ماند، چون او یک عمارت را بدون موجودیت بنیاد آن تعمیر می‌کند. به همان شکلی که هیچ چیز نمی‌تواند جاگزین بنیاد در یک عمارت شود، نماز نیز در دین هیچ بدیلی ندارد. این حقیقت در حدیث چنین بیان شده که الله متعال تا زمانی نوافل یک شخص را قبول نمی‌کند که فرایض را ادا نکرده باشد.
>
> مورد دوم که برای از بین بردن کسالت لازم است این است که انسان خود را به سعی الی ذکر الله خو دهد. مفهوم

---

[۲۴۸] مسلم، شماره ۷۴۹۱، ۷۴۹۳.

[۲۴۹] بخاری، شماره ۳۵۹. مسلم، شماره ۱۱۵۱.

[۲۵۰] ابو داؤود، شماره ۶۴۱. ابن حبان، شماره ۱۷۱۱.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

سعی الی ذکر الله این است که انسان اذان را ندای خداوند تلقی کند و به محض اینکه صدای اذان به گوشش برسد، همه چیز خود را ترک کرده در آماده‌گی نماز و رفتن به مسجد مصروف شود. این آماده‌گی را نباید با کسالت گرفت، بلکه باید آنرا چون یک انسان مستعد و چاق و چالاک گرفت. به همان ترتیبی که یک غلامِ فرمانبردار برای حکم آقای خود گوش بر آواز می‌باشد و با شنیدن صدای او تمام کارهای دیگر را رها کرده برای تعمیل حکم حاضر می‌گردد، انسان هم باید به همان شکل با شنیدن صدای اذان برای نماز برخیزد. باید به یاد داشت که نماز، در وقت خود بر همه چیز مقدم است و از هر چیز دیگر ضروری‌تر است؛ نماز از تمام سایر فرایض مهم‌تر است. بغیر از حالات اضطرار و مجبوری، هیچ چیز دیگر نمی‌تواند بر آن مقدم باشد حتی اگر مربوط به دین باشد. اگر انسان خود را عادت کنند که به محض شنیدن اذان، تمام کارها را رها کرده برای نماز برخیزد، پس عجب نیست که خداوند این کار را عادت محبوب او قرار دهد و کسالت او در زمینهٔ نماز از بین برود.

پیامبر «ﷺ» بهترین علاج کسالتی را بیان می‌فرماید که از خواب پیدا می‌شود... خواب بدون شک تا زمانی که انسان در بستر خود قرار دارد، بسیار سنگین است. اما، چنانچه یکبار همت کرده از بستر برخیزد، خداوند را یاد کند، سپس وضو بگیرد و نماز بخواند، از سستی تدریجاً برآمده به خوشحالی و نشاطی می‌رسد که در آن دیگر حسرت خوابیدن برای او وجود نمی‌داشته باشد، بلکه اگر حسرتی باقی می‌ماند این است که چرا نتوانست این لذت و راحتِ بیدار ماندن را زودتر حاصل کند. باید خوب به خاطر داشت که انسان هرگز بر قربان کردن خواب برای نماز پشیمان نمی‌شود. بعد از مشق یک مدت کوتاه، یاد لذت بعد از بیدار شدن چنان بر طبیعت انسان غالب می‌شود که او را از عمیق‌ترین خواب‌ها بیدار می‌کند." (تزکیهٔ نفس ۲۵۰)

۳ – نماز را باید از هجوم وسواس نجات داد. هر شخص می‌داند که آسان نیست از آن در امان بود. دلیل آن این است که به همان اندازه‌ای که خداوند نماز را دوست دارد، شیطان به همان اندازه از آن متنفر است. بنابراین، هنگام شروع نماز، شیطان با تمام نیروی خود بر دل و ذهن انسان حمله‌آور می‌شود. استاد امام، تدابیر محفوظ ماندن از این حملهٔ شیطان را توضیح می‌دهد:

"هنگامی که انسان دچار چنین حالتی شود، معمولاً باید به خدا پناه ببرد و برای حفاظت از نماز خود و رساندن آن به پایهٔ اکمال، همانند شخصی آماده شود که بر حملهٔ دشمن مطلع ساخته شده است و او عزم کرده که با وجود حملهٔ او، نماز خود را تکمیل خواهد کرد و به هیچ وجه به چنین وسوسه اندازی‌ها اهمیتی قایل نخواهد شد. این رویکرد انسان برخی اوقات به تنهایی کفایت می کند که تمام طلسم شیطان باطل شود.

دوم اینکه کلمات نماز را صرف در دل خود نخواند، بلکه به شکلی بخواند که او خود بتواند آن را بشنود و بر معانی آن تدبر کند. البته احتیاط لازم را باید به خرج داد که نماز مقتدی هم‌پهلو آسیب نبیند و در آن خللی واقع نشود. این نوع قرائت، در دور ساختن وسواس بسیار مؤثر است. وقتی ذهن انسان مصروف فهم معانی باشد، تا حد زیادی از گردش در وادی‌های وسواس محفوظ می‌ماند.

مورد سوم، که از تمام سایر اقدامات مؤثرتر است این است که انسان سعی کند افکار خود را در زندگی عادی، هر چه بیشتر پاکیزه گرداند و به مقام بلند برساند. او همیشه در مورد چیزهایی فکر کند که هم برای او در دین و دنیا نافع باشد و هم به دیگران نفع برساند و باعث بهبود زندگی آنها شود. انسان باید به خاطر داشته باشد که آسیاب ذهن او همیشه در گردش است. اگر او همواره غلهٔ پاک و با کیفیت در آن بندازد، او همان غلهٔ پاک و با کیفیت را آسیاب خواهد کرد و آرد نهایت با کیفیت در نتیجه بدست خواهد آمد. عکس آن، وسوسه اندازی‌های شیطان است. او به محض اینکه فرصت بدست می‌آورد، مشت پر از سنگریزه‌ها را در آن میندازد و آسیاب به خورد کردن آن شروع می‌کند. در نتیجه، تمام نظام و کارکرد آسیاب درهم و برهم می‌گردد. اگر این واقعه بار بار تکرار شود، آسیاب به اندازه‌ای خراب خواهد شد که دیگر ظرفیت و توان تولید آرد با کیفیت در آن باقی نخواهد ماند. در آن صورت، اگر

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

بهترین گندم را هم در آن بریزید، صرف آرد غیر معیاری را تولید خواهد کرد.

به شخصی که در ذهن خود به پرورش خیالات خوب عادی شود، در نماز کمتر دچار وسوسه‌ها می‌شود، چون غذای روحانی‌ای را که با آن مانوس است در نماز نیز بدست می‌آورد. اگر برخی خیالات پیدا هم می‌شوند، چنان پست نمی‌باشند که با مقصد بلند نماز در تناقض قرار داشته باشند. حالات بیرونی حتی به نماز شخص صاحب حضور و شهودِ مانند حضرت عمر «رض» هم راه می‌یافتند. گاهی، حین نماز، ذهن او به ترتیب عساکر جنگنده مصروف می‌شد. یک شخص می‌تواند بگوید که این نیز نوعی از گم شدن در خیالات است اما بسیار تفاوت است بین گم شدن در قریهٔ بی‌گانه‌ای و گم شدن در کوچهٔ شخصی که در تلاش خانهٔ او هستیم." (تزکیهٔ نفس ۲۵۳)

۳ – هر چیزیکه در نماز قرائت می‌گردد، با توجه کامل و دانسته قرائت شود. اگر در اذکاری که فوقاً بیان کردیم دقت کنید، حمد و ثنای خداوند است، بیان بزرگی اوست، اعتراف بر پاک بودن او از هر عیب و اظهار آن است، دعا و مناجات از اوست، سپس مهمتر از همه، تلاوت سورهٔ فاتحه و بعد از آن تلاوت یک بخشی از قرآن است. رابطه بین هر دو، رابطهٔ دعا و پاسخ به دعاست و منظور از ترتیبی که آنها با آن خوانده می‌شود، یادآوری این حقیقت است که در این دنیا، آنچه باید قبل از هر چیز دیگر خواسته شود، هدایت الله متعال است و اگر ممکن است هدایت او حصل شود، تا روز قیامت صرف از طریق قرآن ممکن است حاصل شود. استاد امام می‌نویسد:

"...این (سورهٔ فاتحه) دعایی است که بهتر از آن در زیر آسمان وجود ندارد. این دعا را خداوند عالم خود یاد داده است. روش بهتر از درخواستی را که بنده در آن می‌کند، نمی‌توان تصور کرد و چیز بهتر از آنچه در آن می‌خواهد، ممکن نیست وجود داشته باشد. خداوند خود توضیح داده که شیوهٔ خواستن از او چگونه است و هم او بیان فرموده که آنچه باید اصلاً خواسته شود، چیست. زمانیکه تمهید سؤال درست باشد و آنچه خواسته شده هم شایستهٔ خواسته شدن باشد و صرف از ذاتی که خواسته می‌شود ممکن است خواسته شود و عطا کننده نیز بیش از هر بخشنده‌ای بخشنده‌تر باشد، پس در قبولیت آن چطور می‌توان تردید کرد." (تزکیهٔ نفس ۲۴۶)

بعد از آن، او در رابطه به تلاوت قرآن می‌نویسد:

"صرفنظر از اینکه چه بخشی از قرآن تلاوت می‌شود، معجزهٔ قرآن است که در هر بخش آن، مادهٔ اصلی‌ای که قرآن برای دعوت به آن و آموزش آن نازل گردیده، موجود می‌باشد. تعریف درست خداوند، طریقهٔ درست بسر کردن زندگی، بیان آخرت و ذکر جزا و سزا در هر بخش آن موجود است. اسلوب و انداز بیان در هر جا متفاوت می‌باشد. در جایی، سخن به شکل قانون ذکر شده، گاهی به شکل موعظت، در جایی به شکل قصه، گهی در پیرایهٔ تمثیل، در جایی اخطارگونه بیان شده است و گاهی به شکل محبت آمیز، اما ممکن نیست یک بخش قرآن خوانده شود – حتی اگر سه آیت هم باشد – و به او حقیقتی را به شکل دل‌آویز و زیبا یادآوری نکند که نقش حیاتی را در نگهداشتن رخ زندگی او بر سمت درست دارد." (تزکیهٔ نفس ۲۴۸)

بحث فوق نشان می‌دهد که دانستن آنچه شخص در نماز می‌خواند، تا چه اندازه مهم است. پیامبر «ﷺ» فرموده است: نمازگزار با پروردگار خود سرگوشی می‌کند، بنابراین، باید بداند با چی سرگوشی می‌کند.[۲۵۱] استاد امام می‌نویسد:

"نباید خیال شود که چون یک نوع دعاها و سوره‌ها همیشه در نماز خوانده می‌شوند و آنها مشخص هستند، پس چرا لازم است هر روز و هر وقت بر آن غور و فکر شود؛ همینکه یک بار فهمیده شوند، کفایت می‌کند. کسانیکه بر این موضع اند، از حقیقت نماز و دعاهای نماز ناواقف اند. نماز، برای افزایش معلومات خوانده نمی‌شود، بلکه بمنظور تجدید عهد با خداوند، طلب رهنمایی و استعانت از او و برای توبه و استغفار خوانده می‌شود. آخر چگونه ممکن است

[۲۵۱] احمد، شماره ۴۹۰۹.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

این هدف را با تکرارِ بدون درک و فهم الفاظ به دست آورد، در حالیکه انسان حضور ذهن نداشته باشد."

۴ – نماز را باید از ریاء حفاظت کرد. این یک واقعیت است که عامترین و خطرناکترین آفت نماز، ریاست. در الفاظ استاد امام، ریا عام است به این دلیل که دارای انواع مخفی‌ای زیاد است و حتی محتاط‌ترین اشخاص هم نمی‌توانند نماز خود را از حملات برخی انواع آن محافظت کنند و خطرناک به این دلیل که اخلاص شرط نماز است و ریا با اخلاص در تناقض است. برای علاج آن، طبق استاد امام، دو چیز لازم است. او می‌نویسد:

"نخست اینکه، شخص از اشکال مختلف ریا واقف باشد. مطالعهٔ "احیاء العلوم" غزالی «رح» و کتاب‌های مشابه آن بمنظور کسب آگاهی در رابطه به اقسام ریا نهایت مفید است. صرف بعد از کسب آگاهی کامل از یک پدیده است که ممکن است از شخص توقع داشت بتواند آن را تشخیص دهد و اگر بخواهد، اصلاح کند. علمای دین و اهل تقوا بسیار بیشتر از مردم عادی به این آگاهی نیاز دارند، چون ریا کمتر در جامهٔ دنیاداری می‌آید، بلکه بیشتر در جامهٔ دین‌داری به انسان می‌آید و با چنان اشکال پرفریب می‌آید که علمای بزرگ دین و مشایخ بزرگ وقت خود در جال فریب آن گرفتار می‌شوند و در نتیجهٔ آن بسا اوقات دارایی یک عمر ذهد و ریاضت خود را از دست می‌دهند.

چیز دومی که در این راستا مؤثر است، نماز تهجد است. تهجد در تنهایی شب خوانده می‌شود و برای نفس نهایت دشوار است و تأکید شده که باید رازش پنهان بماند. بنابراین، کسانی که صرف برای نمایش نماز می‌خوانند، همت خواندن آن را ندارند. تنها مردمی می‌توانند به آن همت گمارند که یا عاری از ریا هستند یا از فتنه‌های ریا آگاه هستند و برای محافظت نفس خود در برابر آن، در گوشهٔ خلوتِ تهجد پنهان شده باشند. تهجد، مؤثرترین علاج ریا است، بشرطیکه انسان بتواند آن را محرم نگه‌دارد. برخی مردم در این خصوص نیز به ریا مبتلا می‌شوند. آنها، یا خود به تشهیر شب‌زنده‌داری و تهجدخوانی خود در پیرایه‌های مختلف می‌پردازند یا شاگردان و مریدان او این کار را برایش انجام می‌دهند. در اینصورت، نه تنها اینکه تهجد برای از بین بردن ریا فایده‌ای ندارد، بلکه بر عکس، خود ریاپرور می‌شود.

نمازی که در نتیجهٔ رعایت آداب مذکور به وجود می‌آید، به بیان استاد امام چنین است:

"...وقتی انسان برای نماز برمی‌خیزد، به تصویر عجز و نیازمندی تبدیل می‌شود. با دستان بسته، با نگاه‌های پایین، با گردن خم، پاهای برابر شده، کاملاً بی‌تعلق به راست و چپ و پشت‌سر و و پیش‌رو، تصویر سنجیدگی و خاموشی، تجسم ادب و وقار، گاهی در مقابل خالق و مالک خود سر خم می‌کند، گاهی بینی و پیشانی خود را بر زمین می‌ماند و گاهی با دراز کردن دستان خود، از او دعا و التجا می‌کند. خلص اینکه، هر چند صورت‌ها و اشکال عاجزی و تذلل را که بنده می‌تواند اختیار کند، تمام آنها را با ادب و وقار در نماز اختیار می‌کند. در نتیجه، تصویر نمازگذاری که در ذهن مجسم می‌شود به صراحت شهادت می‌دهد که بنده مالک و مولای خود را می بیند و اگر او مولای خود را نمی‌بیند حتماً یقین دارد که مالک و مولای او، او را می‌بیند. همین نماز است که به نماز احسان تعبیر می‌شود. این نماز، از نماز فقهی مزاج متفاوت‌تری دارد. از نقطه نظر تزکیهٔ نفس، نماز معتبر همین نماز است. این نماز، تصویر باطن نمازگذار می‌باشد. چنین نمازی، خضوع و خشوع نمازگذار را منعکس می‌سازد. در این نماز، نه تنها اینکه کمر انسان در مقابل خداوند خم می‌شود، بلکه دل او نیز خم می‌شود؛ صرف پیشانی او نیست که خاک آلود می‌شود، بلکه روح او نیز سجده می‌کند." (تزکیهٔ نفس ۲۴۴)

نماز جمعه

بر مسلمانان لازم شده در روز جمعه بجای نماز ظهر، اهتمام یک نماز اجتماعی ویژه را روی دست گیرند. روش نماز جمعه قرار ذیل است:

این نماز دو رکعت خوانده می‌شود؛

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

بر خلاف نماز ظهر، در هر دو رکعت آن قرائت بالجهر می‌باشد؛

برای نماز، تکبیر گفته می‌شود؛

قبل از نماز دو خطبه جهت تذکیر و نصیحت حاضرین خوانده می‌شود. خطبات در حالت ایستاده خوانده می‌شوند. بعد از خطبهٔ اول و قبل از شروع خطبهٔ دوم، امام برای چند لحظه می‌نشیند؛

برای نماز زمانی اذان داده می‌شود که امام به محل ایراد خطبه بیاید؛

به محض اینکه اذان داده شود، بر همه مردان مسلمان لازم است در صورتیکه عذری نداشته باشند، مصروفیت‌های خود را رها و برای نماز حاضر شوند؛

خطاب و امامت نماز جمعه را ارباب حل و عقد مسلمانان به عهده دارند و صرف در محلاتی ادا می‌شود که از طرف آنها برای جماعت آن تعیین گردد و آنها یا نمایندهٔشان برای امامت آن موجود باشد.

نماز جمعه را قرآن به این شکل ذکر می‌کند:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ إِذَا نُودِىَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَوْمِ ٱلْجُمُعَةِ فَٱسْعَوْا۟ إِلَىٰ ذِكْرِ ٱللَّهِ وَذَرُوا۟ ٱلْبَيْعَ ۚ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ۝ فَإِذَا قُضِيَتِ ٱلصَّلَوٰةُ فَٱنتَشِرُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ وَٱبْتَغُوا۟ مِن فَضْلِ ٱللَّهِ وَٱذْكُرُوا۟ ٱللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۝ (الجمعه ۶۲: ۹ – ۱۰)

"اهل ایمان، (قدر پیامبر را بدانید و) چون روز جمعه (از طرف او) برای نماز اذان داده شود، پس به طرف ذکر خداوند بشتابید و داد و ستد را رها کنید. این برای شما بهتر است، اگر بدانید. پس وقتی نماز پایان یابد، در زمین پراکنده شوید و فضل خداوند را تلاش کنید و خداوند را با کثرت یاد کنید تا رستگار شوید."

رسول خدا به امامان نماز جمعه هدایت فرموده که نماز را طولانی بخوانند و خطبه را مختصر. پیامبر «ﷺ» فرموده است که این کار بر دانا بودن شخص دلالت می‌کند.[۲۵۲]

از روایات معلوم می‌شود که در دین انبیاء «علیهم السلام»، همین روز برای تذکیر و نصیحت مردم و برای عبادت اجتماعی مقرر گردیده بود.[۲۵۳] مؤرخین توضیح می‌دهند که قبل از بعثت نبی کریم «ﷺ» ، کعب بن لوی یا قصی بن کلاب نیز در این روز اجتماع مردم قریش را تشکیل می‌داد.[۲۵۴] دلیل انتخاب این روز را نبی کریم چنین بیان کرده که آدم «علیه السلام» در همین روز خلق شد، در همین روز به باغ وارد شد، در همین روز از آن اخراج شد و قیامت نیز در همین روز واقع خواهد شد.[۲۵۵] پیامبر «ﷺ» می‌فرماید که روز جمعه، ساعتی نیز می‌آید که اگر بنده در آن طالب خیری از پروردگار خود شود، به او داده خواهد شد.[۲۵۶] پیامبر «ﷺ» فرموده است که اگر مردم به نماز جمعه نیایند، دل‌های آنها مهر خواهند شد و غافل خواهند گشت.[۲۵۷] بر خلاف آن، مردمی که غسل بگیرند، خود را پاک کنند و با تزئین کامل خود را به نماز برسانند، سپس سعی نکنند بین دو شخص خود را به زور جا کنند، به اندازهٔ توفیقی که خداوند به آنها می‌دهد، نماز خود را ادا کنند و خطبهٔ امام را با خاموشی بشنوند، پیامبر «ﷺ» بشارت داده که

---

[۲۵۲] مسلم، شماره ۲۰۰۹.

[۲۵۳] بخاری، شماره ۸۷۶. مسلم، شماره ۱۹۸۰.

[۲۵۴] لسان العرب ۳۵۹/۲.

[۲۵۵] مسلم، شماره ۱۹۷۷.

[۲۵۶] بخاری، شماره ۹۳۵. مسلم، شماره ۱۹۶۹، ۱۹۷۰، ۱۹۷۵.

[۲۵۷] مسلم، شماره ۲۰۰۲.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

خداوند گناهانی را که آنها از یک جمعه تا جمعهٔ دیگر مرتکب شده باشند، معاف می‌فرماید.[۲۵۸] نیز فرموده است که روز جمعه، فرشته‌ها بر درهای مسجد ایستاده می‌باشند و نام‌های مردم را با ترتیب آمدن آنها به مسجد می‌نویسند. بنابراین، کسی که صبح وقت می‌آید، مثال شخصی را دارد که شتر را برای قربانی می‌فرستد، سپس کسی که گاو می‌فرستد، بعد از او کسی که گوسفند می‌فرستد، بعد کسی که مرغ می‌فرستد و سپس شخصی که تخم مرغ می‌فرستد. بعد از آن، وقتی امام برای خطبه می‌ایستد، آنها دفتر خود را می‌بندند و به نصیحت گوش می‌کنند.[۲۵۹]

نماز عیدین

در روز عید الفطر و عیدالاضحی هم بر مسلمانان لازم است بعد از طلوع آفتاب و قبل از زوال آن، همانند جمعه یک نماز اجتماعی را ترتیب دهند. روش آن قرار ذیل است:

این نماز، دو رکعت خوانده می‌شود؛

قرائت در هر دو رکعت به جهر می‌باشد؛

نمازگزاران در حالت قیام، چند تکبیر اضافی می‌گویند؛

برای نماز نه اذان داده می‌شود نه تکبیر گفته می‌شود؛

بعد از نماز، امام دو خطبه را برای تذکیر و نصیحت حاضرین می‌خواند. خطبه‌ها در حالت ایستاده خوانده می‌شوند. بعد از خطبهٔ اول و قبل از خطبهٔ دوم، امام برای چند لحظه می‌نشیند؛

خطاب نماز عیدین و امامت آن را همانند نماز جمعه ارباب حل و عقد مسلمانان به عهده دارند و صرف در محلاتی ادا می‌شود که از طرف آنها برای جماعت آن تعیین می‌گردد و خود یا نمایندهٔشان برای امامت آن موجود باشد.

سنت برای نماز عیدین همین است.

البته باید واضح باشد که هیچ تعدادی برای تکبیرهای آن مقرر نشده است. مسلمانان می‌توانند طبق سهولت خود، قبل از قرائت یا بعد از آن، هر چند باری که بخواهند، تکبیر بگویند و می‌توانند با آن رفع یدین هم کنند. از روایت‌ها معلوم می‌شود که پیامبر «ﷺ» در برخی مواقع، هفت تکبیر در رکعت اول و پنج تکبیر در رکعت دوم گفته است.[۲۶۰]

به همین شکل، باید واضح باشد که زنان هم می‌بایست، همانند مردان، با اهتمام کامل در نماز عیدین اشتراک کنند. ام عطیه «رض» روایت می‌کند که نبی کریم «ﷺ» در رابطه به زنان حائضه فرمود: آنها نماز نخوانند، اما در اجتماع مسلمانان و در دعای آنها لازماً سهم بگیرند.[۲۶۱]

نماز جنازه

در دین انبیاء «علیهم السلام»، ادای نماز جنازه برای کسانی که می‌میرند هم ضروری است.[۲۶۲]

بعد از شستن و تجهیز و تکفین میت، نماز جنازه به شیوه‌ای که ادا می‌گردد، قرار ذیل است:

---

[۲۵۸] بخاری، شماره ۸۸۳. یعنی گناهانی که مربوط حقوق العباد نمی باشند یا توبه و تلافی کردن یا ادا یکفاره برای آن ضروری نباشد.

[۲۵۹] بخاری، شماره ۸۸۱. مسلم، شماره ۱۹۶۴.

[۲۶۰] ابو داؤود، شماره ۱۱۴۹، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲.

[۲۶۱] بخاری، شماره ۳۵۱. مسلم، شماره ۲۰۵۶.

[۲۶۲] این قانون مربوط به شرایط عام است. اگر ترتیب نماز جنازه تحت شرایط غیر معمولی باعث زحمت شود، میت را می‌توان بدون ادای نماز جنازه دفن کرد. از روایات معلوم می‌شود که رسول الله «ﷺ» شهدای احد را بر همین اساس بدون غسل و نماز جنازه دفن کردند، سپس بعد از چندین سال زمانی بر مقابر آنها تشریف بردند و نماز جنازهٔ آنها را خواندند. (بخاری، شماره ۱۳۴۳، ۱۳۴۴)

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

مرده را بین خود و قبله گذاشته، مقتدیان پشت سر امام صف می‌بندند؛

با رفع یدین "الله اکبر" گفته نماز شروع می‌شود؛

همانند عیدین، در این نماز هم چند تکبیر اضافی گفته می‌شود؛[۲۶۳]

بعد از تکبیرات و دعاها، در حالت قیام سلام داده نماز ختم می‌گردد.

طریقهٔ مزبور نماز جنازه از طریق اجماع و تواتر عملی مسلمانان ثابت می‌گردد. احادیث پیامبر «ﷺ» را که در رابطه به جنازه و نماز جنازه منقول است، ذیلاً به ترتیب نقل می‌کنیم.

ابو هریره روایت می‌کند که رسول خدا «ﷺ» فرمود: هر شخصی که با ایمان و احتساب با جنازهٔ مسلمانی قدم می‌زند، سپس تا فراغت از نماز جنازه و تدفین او را همراهی می‌کند، برابر با دو قیراط ثواب را، که بزرگی هر یکی مانند کوه احد است، بدست آورده بر می‌گردد و شخصی که نماز جنازه را می‌خواند اما قبل از تدفین بر می‌گردد، یک قیراط را بدست آورده بر می‌گردد.[۲۶۴]

باز از ابو هریره روایت است که روزی که نجاشی درگذشت، پیامبر «ﷺ» در همان روز جنازهٔ او را اعلام کرد، سپس با مردم به محل نماز رسید، صف‌ها را بست و چهار تکبیر در نماز خواند.[۲۶۵]

ابن ابی لیلی بیان می‌کند که زید بن ارقم در نماز جنازه‌های ما بالعموم چهار تکبیر می‌گفت؛ اما بر یک جنازه پنج تکبیر گفت. چون پرسیدیم، فرمود: نبی کریم «ﷺ» گاهی چنین می‌کرد.[۲۶۶]

طلحه بن عبدالله روایت می‌کند که در امامت ابن عباس «رض» نماز جنازه خواندم، او در آن سورهٔ فاتحه را هم تلاوت کرد، سپس فرمود: من به این دلیل آن را خواندم که به شما معلوم باشد که این روش پیامبر بود.[۲۶۷]

ام المؤمنین، حضرت عایشه «رض» روایت می‌کند که رسول الله «ﷺ» فرمود: بد کسی را که مرده، نگویید چون او به جایی رسیده که باید با اعمال خود می‌رفت.[۲۶۸]

دعاهایی که برای نماز جنازه از پیامبر «ﷺ» نقل گردیده، قرار ذیل است:

۱ – اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَهُ وَارْحَمْهُ، وَعَافِهِ، وَاعْفُ عَنْهُ، وَأَكْرِمْ نُزُلَهُ، وَوَسِّعْ مُدْخَلَهُ، وَاغْسِلْهُ بِالْمَاءِ وَالثَّلْجِ وَالْبَرَدِ، وَنَقِّهِ مِنَ الْخَطَايَا كَمَا نَقَّيْتَ الثَّوْبَ الأَبْيَضَ مِنَ الدَّنَسِ، وَأَبْدِلْهُ دَاراً خَيْراً مِنْ دَارِهِ، وَأَهْلاً خَيْراً مِنْ أَهْلِهِ، وَزَوْجاً خَيْراً مِنْ زَوْجِهِ، وَقِهِ فِتنَةَ القَبر وَ عَذَابَ النَّارِ.[۲۶۹]

"خداوندا، او را ببخش، و بر او عنایت کن، و او را معاف کن. (پروردگارا)، به او عافیت ده، و مهمانی‌اش را گرامی دار، و قبر او را کشاده ساز، و او را با آب و برف و تگرگ بشوی، و او را از گناهان پاک گردان، درست به شکلی که تکهٔ

---

[۲۶۳] حکم این تکبیرها همان است که قبلاً در رابطه به تکبیرهای عیدین بیان شد.

[۲۶۴] بخاری، شماره ۴۷. مسلم، شماره ۲۱۸۹، ۲۱۹۶.

[۲۶۵] بخاری، شماره ۱۲۴۵. مسلم، شماره ۲۲۰۴.

[۲۶۶] مسلم، شماره ۲۲۱۶.

[۲۶۷] بخاری، شماره ۱۳۳۵.

[۲۶۸] بخاری، شماره ۱۳۹۳.

[۲۶۹] مسلم، شماره ۲۲۳۲.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

سفیدی از آلودگی پاک می‌شود. خداوندا، و خانه‌اش را با خانهٔ بهتری و خاندانش را با خاندان بهتری و زنش را به زن بهتری برایش تبدیل کن، و او را از آزمایش قبر و عذاب آتش نجات عطا بفرما."

۲ – اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِحَيِّنَا وَمَيِّتِنَا، وَشَاهِدِنَا وَغَائِبِنَا وَصَغِيرِنَا وَكَبِيرِنَا وَذَكَرِنَا وَأُنْثَانَا، اللَّهُمَّ مَنْ أَحْيَيْتَهُ مِنَّا فَأَحْيِهِ عَلَى الْإِسْلَامِ، وَمَنْ تَوَفَّيْتَهُ مِنَّا فَتَوَفَّهُ عَلَى الْإِيمَانِ، اللَّهُمَّ لَا تَحْرِمْنَا أَجْرَهُ وَلَا تُضِلَّنَا بَعْدَهُ.[۲۷۰]

"بار الها، زنده و مردهٔ ما را ببخشا؛ کسانی را که موجود هستند و کسانی را که موجود نیستند، ببخش و خورد و بزرگ و مرد و زن ما را ببخش. خداوندا، به هر یکی از ما که زندگی عطا می‌کنی، زندگی اسلام عطا کن و هر یکی از ما را می‌میرانی، با ایمان بمیران. خداوندا، ما را از اجر این متوفی محروم مگردان و بعد از این ما را در گمراهی قرار مده."

۳ – لَلَّهُمَّ إِنَّ فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ فِي ذِمَّتِكَ وَحَبْلِ جِوَارِكَ فَقِهِ مِنْ فِتْنَةِ الْقَبْرِ وَعَذَابِ النَّارِ وَأَنْتَ أَهْلُ الْوَفَاءِ وَالْحَقِّ اللهم فَاغْفِرْ لَهُ وَارْحَمْهُ إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ.[۲۷۱]

"بار الها، فلان پسر فلان حالا در امان تو و عهد پناه توست. پس، (پروردگارا!)، او را از آزمایش قبر و عذاب آتش نجات ده. سزاوار حق تویی و نیز سزاوار اینکه وعده‌های تو به حقیقت بپیوندند. پس، خداوندا، او را ببخشا و بر او عنایت فرما. بی‌شک تو بخشنده‌ای، شفقت تو بی‌انتهاست."

نمازهای نفل

در شکل نماز، حد اقل همین عبادات اند که مسلمانان بدان مکلف شده‌اند. با وجود این، قرآن بیان می‌دارد که:"وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ"[۲۷۲] (و هر کسی به میل خود کار نیکی انجام دهد، خداوند آن را قبول می‌کند، از آن بطور کامل آگاهست.) قرآن به همین ترتیب فرموده است که در حالت مصیبت از صبر و نماز کمک بگیرید:" وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ".[۲۷۳] بنابراین، با نظرداشت هدایات قرآن، مسلمانان بر علاوهٔ نمازهایی که توضیح دادیم، بالعموم نوافل نیز می‌خوانند. جزئیات این نوع نوافل را که رسول الله «ﷺ» خوانده است یا مردم را بر خواندن آن ترغیب فرموده است، ذیلاً بیان می‌کنیم:

قبل از نماز

رسول الله «ﷺ» قبل از نماز فجر، بالعموم دو رکعت کوتاه ادا می‌کرد و سپس برای نماز به مسجد می‌رفت.[۲۷۴] حضرت حفصه بیان می‌دارد که پیامبر خدا «ﷺ» این رکعت‌ها را به محض داخل شدن وقت فجر، می‌خواند.[۲۷۵] حضرت ام المؤمنین، عایشه «رض» روایت می‌کند که من ندیده‌ام پیامبر «ﷺ» هیچ کاری دیگری را با مداومت بیش از آن انجام دهد.[۲۷۶] همچنان حضرت عایشه «رض» روایت می‌کند که رسول خدا «ﷺ» فرمود: این رکعت‌های فجر از تمام دنیا و هر آنچه در آن هست، بهتر است.[۲۷۷]

---

[۲۷۰] ابن ماجه، شماره ۱۴۹۸.

[۲۷۱] ابو داؤود، شماره ۳۲۰۲.

[۲۷۲] البقره ۲: ۱۵۸.

[۲۷۳] البقره ۲: ۴۵.

[۲۷۴] بخاری، شماره ۶۱۸، ۶۱۹. مسلم، شماره ۱۶۷۶.

[۲۷۵] مسلم، شماره ۱۶۸۰.

[۲۷۶] بخاری، شماره ۱۱۶۳. مسلم، شماره ۱۶۸۶.

[۲۷۷] مسلم، شماره ۱۶۸۸.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

قبل از ظهر، پیامبر «ﷺ» برخی اوقات دو و برخی اوقات چهار رکعت می‌خواند.[۲۷۸]

پیامبر «ﷺ» قبل از مغرب، خود غالباً نمازی نخوانده است اما مردم را تشویق کرده که اگر الله توفیق نصیب کند، در این وقت هم دو رکعت نماز بخوانند.[۲۷۹] در روایات بیان شده که اصحاب کرام معمولاً در عصر رسالت آن را می‌خواندند.[۲۸۰]

بعد از نماز

پیامبر «ﷺ» معمولاً بعد از اینکه از نماز ظهر، مغرب و عشاء فارغ می‌شدند، به خانه بر می‌گشتند و دو رکعت نماز ادا می‌کردند.[۲۸۱] ایشان «ﷺ»، بعد از نماز جمعه هم معمولاً این دو رکعت را ادا می‌کردند.[۲۸۲] ابو هریره روایت می‌کند که پیامبر «ﷺ» به مردم همچنان گفت که بعد از نماز جمعه، چهار رکعت نفل بخوانند.[۲۸۳] به همین ترتیب، فضیلت خواندن چهار رکعت بعد از نماز ظهر نیز در روایات بیان گردیده است.[۲۸٤]

پیامبر «ﷺ» در رابطه به دو رکعت فجر، شش رکعت ظهر و دو رکعت بعد از مغرب و عشاء می‌فرماید که هر کسی آن را به شکل منظم ادا کند، برایش خانه‌ای در جنت ساخته خواهد شد.[۲۸۵]

در وقت اشراق

پیامبر «ﷺ» مردم را ترغیب نموده که هنگام اشراق نیز دو رکعت نماز بخوانند.[۲۸٦] فرموده است: با آمدن صبح، بر هر بند انسان صدقه لازم می‌شود. اگر انسان بخواهد، هر تسبیح صدقه است، هر تکبیر صدقه است، تشویق مردم به انجام نیکی‌ها صدقه است، جلوگیری از بدی صدقه است و اگر در وقت اشراق دو رکعت نماز خوانده شود، برای همهٔ این موارد کفایت می‌کند.[۲۸۷]

با وجود آن، روایت‌های مربوط به اینکه پیامبر «ﷺ» خود این نماز را خوانده است یا خیر، متناقض اند؛ بنابراین، نمی‌توان بر بنیاد آن قاطعانه قضاوت کرد.

حین کسوف و خسوف

زمانیکه حین حیات پیامبر «ﷺ» کسوف و خسوف واقع شد، پیامبر «ﷺ» دو رکعت نماز را با جماعت ادا کرد. در روایات آمده است که پیامبر «ﷺ» در این نماز، قرآن را با صدای بلند تلاوت کرد، رکوع و سجود طولانی بجا آورد و در قیام هم برای مدت زمان طولانی حمد و ثنا و تسبیح و تهلیل و دعا و مناجات کرد، بلکه در انتظار پایان یافتن

---

[۲۷۸] بخاری، شماره ۱۱۸۰، ۱۱۸۲. مسلم، شماره ۱۶۹۸، ۱۶۹۹.

[۲۷۹] بخاری، شماره ۱۱۸۳. ابو داؤود، شماره ۱۲۸۱.

[۲۸۰] بخاری، شماره ۱۱۸۴. مسلم، شماره ۱۹۳۸، ۱۹۳۹.

[۲۸۱] بخاری، شماره ۱۱۸۰. مسلم، شماره ۱۶۹۹.

[۲۸۲] بخاری، شماره ۹۳۷، ۱۱۶۹. مسلم، شماره ۲۰۳۹.

[۲۸۳] مسلم، شماره ۲۰۳۶.

[۲۸۴] ابن ماجه، شماره ۱۱۶۰.

[۲۸۵] مسلم، شماره ۱۶۹۴، ۱۶۹۵.

[۲۸٦] بخاری، شماره ۱۱۷۸. مسلم، شماره ۱۶۷۲.

[۲۸۷] مسلم، شماره ۱۶۷۱.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

خسوف و کسوف، بیش از یک بار در هر دو رکعت رکوع و قیام کرد. بعداً وقتی از نماز فارغ شد، فرمود: آفتاب و مهتاب دو نشانی خداوند است؛ خسوف و کسوف به دلیل مردن و پیدا شدن کسی واقع نمی‌شود، بلکه خداوند بندهٔ خود را با چنین چیزها متوجه می‌سازد. ازین رو، هنگامی که آن را دیدید، در حضور خداوند دعا کنید، بزرگی او را بیان کنید، نماز بخوانید و در راه او صدقه کنید.[۲۸۸]

برای دعای بارش

ذکر دو رکعت نماز با جماعت برای بارش نیز از پیامبر «ﷺ» منقول است. به آن نماز استسقا گفته می‌شود. در روایات آمده که نماز استسقا هم با جهر خوانده شد و قبل از نماز، پیامبر «ﷺ» رو به قبله و با دستان بلند برای مدت طولانی دعا کرد.[۲۸۹] یکی از دعاهایی که پیامبر «ﷺ» در این موقع کرده است، به شکل ذیل است:

اللَّهُمَّ أَسْقِنَا غَيْثاً مُغِيْثاً مَرِيْئاً مَرِيْعاً، نَافِعاً غَيْرَ ضَارٍّ، عَاجِلاً غَيْرَ آجِلٍ.[۲۹۰]

"بار الها، ما را با بارشی سیراب کن که فریادرسی ما را کند؛ انجام آن خوب باشد؛ منجر به ارزانی شود؛ از آن نفع برسد، نقصان نرسد؛ زود آمدنی باشد، دیر نکند."

در تنهایی شب

بر علاوهٔ پنج نماز شب و روز، یک نماز دیگر هم در شب بر پیامبر «ﷺ» فرض شده بود. معمولاً به آن صلوت اللیل یا نماز تهجد می‌گویند. الله متعال در سورهٔ بنی اسرائیل با الفاظ "نَافِلَةً لَكَ "[۲۹۱] آن را تصریح فرموده است. سپس، وقتی الله متعال به پیامبر «ﷺ» حکم به انذار عام داد، در سورهٔ مزمل بیشتر وضاحت داد و ایشان«ﷺ» را بطور خاص به نماز تهجد هدایت فرمود. قرآن می‌فرماید:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلْمُزَّمِّلُ. قُمِ ٱلَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا. نِّصْفَهُۥٓ أَوِ ٱنقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا. أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ ٱلْقُرْءَانَ تَرْتِيلًا. إِنَّا سَنُلْقِى عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا. إِنَّ نَاشِئَةَ ٱلَّيْلِ هِىَ أَشَدُّ وَطْـًٔا وَأَقْوَمُ قِيلًا. إِنَّ لَكَ فِى ٱلنَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا. وَٱذْكُرِ ٱسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا. (۷۳:۱ – ۸)

"ای جامه بر خود پیچیده، شب را جز اندکی، بپا خیز. نصف شب یا چیزی از آن کم کن یا بر آن اضافه کن و (در این نماز خود) قران را با ترتیل و مکس کرده تلاوت کن. به این دلیل که ما عنقریب بار سخن گران را بر تو خواهیم ماند. شب زنده‌داری، در حقیقت برای جمعیت دل و درستی سخن بسیار مناسب است. چون در روز (به دلیل مسؤولیت منصبت) بسیار مشغله داری. پس (در این وقت تلاوت کن) و ذکر نام رب خود را بخوان و (در تنهایی شب) از هر کسی بریده صرف به او دل ببند."

تهجد برای مسلمانان دیگر صرف نماز نفل است و به هر کسی که الله متعال توفیق دهد، کار پر سعادت است که در پیروی پیامبر «ﷺ» آن را ادا کند. روایت شده است که پیامبر «ﷺ» نماز تهجد را حد اکثر ۱۱ رکعت می‌خواند و رکوع و سجود و قیام را در آن بسیار طولانی می‌ساخت. تردیدی نیست که در برخی روایات سیزده رکعت نیز ذکر

---

[۲۸۸] بخاری، شماره ۱۰۴۴. مسلم، شماره ۲۰۹۶.

[۲۸۹] بخاری، شماره ۱۰۲۳، ۱۰۲۵. مسلم، شماره ۲۰۷۳. در روایات، تحویل ردا هم در این موقع ذکر شده است و مردم بالعموم آن را بخشی از عبادت قرار داده اند. نزد ما، این موقف محل نظر است، زیرا نمی‌توان بدون صراحت پیامبر «ﷺ» در این خصوص، به هیچ چیزی چنین جایگاهی قایل شد.

[۲۹۰] ابو داؤود، شماره ۱۱۶۹.

[۲۹۱] ۱۷: ۷۹. "این برای تو بر علاوهٔ نماز است."

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

گردیده، اما نظر صواب همین است که چون نماز تهجد بر پیامبر «ﷺ» فرض شده بود، ایشان «ﷺ» برخی اوقات دو رکعت نماز نفل را قبل یا بعد از آن می‌خواند درست به شکلی که ما قبل از فجر یا بعد از مغرب آن را می‌خوانیم، لیکن برخی مردم آن را اشتباهاً جزء اصل نماز تهجد پنداشتند.[۲۹۲] روایت ذیل نقش اساسی را در این خصوص دارد:

عن أبي سلمة بن عبدالرحمن أنه أخبره أنه سأل عائشة رضي الله عنها: كيف كانت صلوة رسول الله صلى الله عليه و سلم في رمضان؟ فقالت: ما كان رسول الله صلى الله عليه و سلم يزيد في رمضان و لا في غيره على إحدى عشرة ركعة. (بخاری، شماره ۱۱٤۷)

"پسر عبد الرحمن، ابو سلمه، می‌گوید که او از حضرت عایشه پرسید: نماز پیامبر «ﷺ» در رمضان چی بود؟ ام المؤمنین پاسخ داد: پیامبر «ﷺ» نه در ماه رمضان گاهی بیش از یازده رکعت می‌خواند نه بغیر از رمضان (در ماه دیگر)."

به شکلی که رسول الله «ﷺ» بالعموم تهجد را خوانده یا به خواندن آن هدایت فرموده، قرار ذیل است:

۱ – دو دو رکعت خوانده سلام داده شود، سپس با یک رکعت، نماز به وتر تبدیل شود؛[۲۹۳]

۲ – دو دو رکعت خوانده سلام داده شود، سپس پنج رکعت به شکلی خوانده شود که صرف در آخرین رکعت آن قعده شود؛[۲۹٤]

۳ – بطور عام، چهار چهار رکعت خوانده و سلام داده شود، سپس سه رکعت مسلسل بدون قعده خوانده شود و در آخرین رکعت آن قعده شود و بعد از آن سلام داده شود.[۲۹۵]

۴ – دو یا چهار یا شش رکعت بدون قعده خوانده شود، در رکعت آخر قعده شود، سپس بدون سلام برخاسته یک رکعت خوانده شود و بعد از قعده سلام داده شود.[۲۹٦]

از روایات معلوم می‌شود که در آغاز، قرآن مجید هم سراً و هم جهراً تلاوت می‌شد، بعداً خداوند حکم فرمود که روش بینابین اختیار شود. الله متعال فرموده است:

وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا. (بنی اسرائیل ۱۷:۱۱۰)

"و (نمازی که صرف تو را، ای پیامبر، بدان حکم دایم)، نه آن را با صدای بسیار بلند بخوان، نه با صدای بسیار آهسته، بلکه راه میانه بین این دو را انتخاب کن."

رسول الله «ﷺ» بعد از آن اصحاب خود را هم به حکم مزبور مقید فرمود. ابو قتاده روایت می‌کند که پیامبر «ﷺ» به حضرت ابوبکر «رض» فرمود: از تو می‌گذشتم، قرآن را (در نماز شب) با صدای بسیار آهسته تلاوت می‌نمودی. او پاسخ داد: من به کسی می‌شنوانم که سرگوشی‌های مرا می‌شنود. پیامبر «ﷺ» فرمود: آن را با آواز بلندتر بخوان. سپس به عمر فاروق «رض» فرمود: از تو می‌گذشتم، قرآن را با صدای بسیار بلند (در نماز شب) تلاوت می‌نمودی. او پاسخ داد: من کسانی را که در خواب اند، بیدار می‌کنم و شیطان را می‌رانم. پیامبر «ﷺ» فرمود:

---

[۲۹۲] بخاری، شماره ۱۱۳۸ – ۱۱۴۰. مسلم، شماره ۱۷۸۸.

[۲۹۳] بخاری، شماره ۹۹۲، ۱۱۳۷. مسلم، شماره ۱۷۱۷، ۱۷۴۸.

[۲۹٤] مسلم، شماره ۱۷۲۰. ابو داؤود، شماره ۱۳۳۸، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹.

[۲۹۵] بخاری، شماره ۱۱۴۷. مسلم، شماره ۱۷۲۳.

[۲۹٦] مسلم، شماره ۱۷۳۹.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

آن را با آواز آهسته‌تر بخوان.[۲۹۷]

وقت درست و اصلی نماز تهجت، به شکلی که از سورهٔ بنی اسرائیل و سورهٔ مزمل واضح است، بیدار شدن بعد از خوابیدن است و به همین دلیل به آن نماز تهجد می‌گویند. قرآن این وقت را، وقت حضور دل قرار داد و نبی کریم «ﷺ» فرمود که خداوند هر شب به این دنیای ما متوجه می‌شود؛ زمانی که یک سوم شب باقی می‌ماند، می‌فرماید: کیست در این وقت که مرا بخواند، تا صدای او را پاسخ دهم، کیست که از من بخواهد تا به او عطا کنم، کیست که از من مغفرت بخواهد تا او را ببخشم.[۲۹۸]

با وجود این، اگر شخص نتواند به دلیلی این سعادت را بدست آورد، می‌تواند نماز تهجد را قبل از خوابیدن نیز بخواند. این اشاره هم از آیهٔ تخفیف مربوط به نماز تهجد که در سورهٔ مزمل ذکر شده بدست می‌آید. الله متعال فرموده است:

إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِن ثُلُثَيِ ٱلَّيْلِ وَنِصْفَهُۥ وَثُلُثَهُۥ وَطَآئِفَةٌ مِّنَ ٱلَّذِينَ مَعَكَ ۚ وَٱللَّهُ يُقَدِّرُ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ ۚ عَلِمَ أَن لَّن تُحْصُوهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ ۖ فَٱقْرَءُوا۟ مَا تَيَسَّرَ مِنَ ٱلْقُرْءَانِ ۚ عَلِمَ أَن سَيَكُونُ مِنكُم مَّرْضَىٰ وَءَاخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِى ٱلْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِن فَضْلِ ٱللَّهِ وَءَاخَرُونَ يُقَٰتِلُونَ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ ۖ فَٱقْرَءُوا۟ مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ ۚ (۷۳:۲۰)

"پروردگار تو خوب می‌داند که تو گاهی نزدیک به دو سوم شب، گاهی نصف شب و گاهی یک سوم شب (در حضور او) بپا می‌خیزی و یک گروه از میان اصحاب تو نیز. (با نظرداشت نیاز مردم)، خداوند شب و روز را اندازه می‌کند. او می‌داند که شما به آن وفا کرده نمی‌توانید، پس با نظر عنایت به شما نگریست. بنابراین، حالا به هر اندازه‌ای که ممکن است از قرآن (در این نماز) بخوان. او می‌داند که در میان شما مریض هم است و نیز اشخاص دیگر که در تلاش فضل خداوند سفر می‌کنند و نیز دیگرانی که برای جهاد در راه خداوند برخیسته اند. پس، به هر اندازه‌ای که ممکن باشد، در آن بخوان."

به این دلیل، پیامبر «ﷺ» فرموده است:

أيكم خاف أن لا يقوم من اخر الليل فليؤتر ثم ليرقد، و من وثق بقيام من الليل فليؤتر من اخره، فإن قراءة اخر الليل محضورة، و ذلک أفضل. (مسلم، شماره ۱۷٦۷)

"بر هر یکی از شما که بیم داشته باشد در بخش آخر شب بیدار شده نمی‌تواند، لازم است قبل از خوابیدن نماز خود را وتر سازد، مگر کسی که می‌داند حتماً بیدار خواهد شد، پس او باید این نماز را صرف در بخش آخر شب بخواند. به دلیل اینکه قرائت آخر شب روبرو می‌باشد و همان نیز افضل است."

نبی کریم «ﷺ» نماز تهجد را همیشه به تنهایی می‌خواند. با این حال، زمانی که پیامبر «ﷺ» در یکی از ماه‌های رمضان برای تهجد برخیست و از اتاقی که در این ماه از بوریا در مسجد می‌ساخت، بیرون آمده در مسجد شروع به خواندن نماز کرد، مردم دیگر نیز به دلیل اشتیاق‌شان برای ادای نماز در اقتدای پیامبر «ﷺ»، برای نماز جمع شدند. پیامبر «ﷺ» با دیدین این وضعیت، از بیم اینکه مبادا تهجد بر سایر مسلمانان همانند او فرض شود، خواندن آن به این شکل را متوقف فرمود. عروه بین زبیر روایت می‌کند:

أن عائشة رضي الله عنها أخبرته أن رسول الله صلى الله عليه و سلم خرج ليلة من جوف الليل فصلى في المسجد

[۲۹۷] ابو داؤود، شماره ۱۳۲۹. ترمذی، شماره ۴۴۷.

[۲۹۸] بنی اسرائیل ۱۷: ۷۹. بخاری، شماره ۱۱۴۵. مسلم، شماره ۱۷۷۲.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

و صلى رجال بصلوته، فأصبح الناس فتحدثوا فاجتمع أكثر منهم فصلوا معه، فأصبح الناس فتحدثوا فكثر أهل المسجد من الليلة الثالثة، فخرج رسول الله فصلى فصلوا بصلوته. فلما كانت الليلة الرابعة عجز المسجد عن أهله حتى خرج لصلوة الصبح، فلما قضى الفجر أقبل على الناس فتشهد، ثم قال: "أما بعد، فإنه لم يخف علي مكانكم، و لكني خشيت أن تفرض عليكم فتعجزوا عنها". (بخاری، شماره ۲۰۱۲)

"حضرت عایشه «رض» بیان نموده که رسول الله «ﷺ» نیم شب بیرون شد و در مسجد نماز خواند. در آنجا برخی مردم با ایشان یکجا شدند. وقتی صبح شد، مردم از آن سخن گفتند، پس مردم بیشتر برای آن جمع شدند. پیامبر «ﷺ» برای شب دوم هم در مسجد نماز خواند، مردم با او نماز خواندند. صبح وقتی دوباره ذکر آن شد، یک تعداد بزرگ نمازگزاران در شب سوم به مسجد آمدند. پیامبر «ﷺ» زمانیکه برای بار سوم هم بیرون رفت، مردم در اقتدای او نماز خواندند. شب چهارم، مسجد از مردم به شکلی پر شد که برای هیچ شخص، دیگر جای باقی نماند، لیکن پیامبر «ﷺ» آن شب بیرون نرفت، بلکه هنگام نماز فجر بیرون آمد. بعد از نماز فجر، پیامبر به مردم متوجه شد، توحید خداوند را در خطبه بیان کرد و فرمود: من از آمدن شما بی‌خبر نبودم، لیکن بیم داشتم که بر شما فرض گردد و سپس شما از ادا کردن آن عاجز شوید."

تا زمان خلافت حضرت عمر «رض»، مردم تهجد را حتی در ماه‌های رمضان نیز در خانه‌ها و مساجد بالعموم به تنهایی ادا می‌کردند، تا جاییکه یک روز او به مسجد آمد و دید که مردم آن را در گروه‌های مختلف به شکلی می‌خوانند که یک تعداد مردم به تنهایی تلاوت می‌کند و برخی دیگر در اقتدای امام. چون تلاوت در آن با آواز بلند صورت می‌گیرد، فضای جالب بی‌نظمی بر مسجد طاری بود. حضرت عمر «رض»، با نظرداشت آداب قرآن مجید، این وضعیت را نپسندید و ابی بن کعب را برای نماز تهجد امام مردم مقرر کرد. بعد از این، وقتی عمر شب دیگر به مسجد تشریف آورد و مردم را در حال نماز خواندن دید، فرمود: این کار جدید، چیزی خوبی است اما آنچه اینها ترک کرده در خواب می‌باشند، از این بهتر است.[۲۹۹]

از روایات معلوم می‌شود که عمر «رض» نه تنها اینکه با مردم در جماعت آن اشتراک نکرد، بلکه تهجد را بعد از بیدار شدن در بخش آخر شب بهتر خواند.

رسول الله «ﷺ» این نماز را، به شکلی که در بالا ذکر شد، هر گز بیش از یازده رکعت نخوانده. با وجود آن، چونکه هیچ تعداد مشخصی برای رکعت‌های آن تعیین نگردیده، زمانیکه برای آن امام تعیین شد، مردم در رمضان تحت عنوان نام تراویح، آن را بیست و سه رکعت، بلکه بیشتر از آن هم می‌خواندند. بعد از آن تا عصر حاضر، روش عام مسلمانان همین است و اکثریت آنها از این حقیقت واقف هم نیستند که تراویح اصلاً نماز تهجد است که آنها با نماز عشاء یکجا کرده می‌خوانند.

بر علاوهٔ این نوافل، فضیلت نماز بعد از وضو هم از پیامبر «ﷺ» روایت شده است.[۳۰۰] همچنان در روایات ذکر گردیده که نبی کریم «ﷺ» بعد از برگشت از سفر هم دو رکعت خوانده.[۳۰۱] برای توبه از گناه و استخاره هم رسول الله «ﷺ» هدایت فرموده که دو رکعت نماز خوانده شود و دعا شود.[۳۰۲] دعای استخاره درج ذیل است:

---

[۲۹۹] بخاری، شماره ۲۰۱۰.

[۳۰۰] بخاری، شماره ۱۱۴۹. مسلم، شماره ۶۳۲۴.

[۳۰۱] بخاری، شماره ۳۰۸۷، ۳۰۸۸. مسلم، شماره ۱۶۵۹.

[۳۰۲] ابو داؤود، شماره ۱۵۲۱. بخاری، شماره ۱۱۶۲.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ وَأَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ وَأَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِيمِ فَإِنَّكَ تَقْدِرُ وَلَا أَقْدِرُ وَتَعْلَمُ وَلَا أَعْلَمُ وَأَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ خَيْرٌ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي (عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ) فَاقْدُرْهُ لِي وَيَسِّرْهُ لِي ثُمَّ بَارِكْ لِي فِيهِ وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي (عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ) فَاصْرِفْهُ عَنِّي وَاصْرِفْنِي عَنْهُ وَاقْدُرْ لِيَ الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ ثُمَّ أَرْضِنِي.[۳۰۳]

"بار الها، به واسطهٔ علمت از تو طلب خیر می‌کنم و به واسطهٔ قدرتت توانایی می‌جویم و از تو خواهان فضل و بخشش بی‌کرانت هستم. به یقین، تو توانایی و من ناتوان؛ و تو می‌دانی و من نمی‌دانم و تو دانای اسرارى. خداوندا، اگر این کار را به خیر دین، دنیا و فرجام کارم می‌دانی، برایم ممکن و آسانش گردان و سپس در آن برایم برکت قرار ده؛ و اگر آن را برای دین، دنیا و عاقبت کارم زیانبار می‌دانی، آن را از من و مرا از آن دور کن و خیر را هر جا که هست، برایم مقدر فرما و آنگاه بدان خوشنودم کن."

زکات

وَأَقِيمُوا ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُوا ٱلزَّكَوٰةَ وَأَقْرِضُوا ٱللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا. وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُم مِّنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِندَ ٱللَّهِ هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا. (المزمل ۷۳:۲۰)

"و (در شب و روز خود) نماز برپا دارید و زکات بپردازید و (برای نیازهای دین و ملت) به خداوند قرض دهید، قرض نیکو. و (به خاطر داشته باشید که) هر نیکی‌ای که قبل از خود می‌فرستید، آن را نزد خداوند بهتر و در ثواب برتر خواهید یافت."

در آیات فوق، و در مقامات مختلف دیگر، قرآن به مسلمانان حکم داده که از اموال خود زکات بپردازند. زکات، دوم مهمترین عبادت بعد از نماز است. یکی از آدابی که انسان عموماً در پرستش معبودهای خود اختیار نموده این است که از مال، مواشی و محصولات خود یک حصه را به عنوان نذر به آنها تقدیم کند. آنچه تقدیم می‌گردد به صدقه، نیاز، نذر و قربانی تعبیر می‌شود. در دین انبیاء «علیهم السلام»، حیثیت زکات اصلاً همین است و بر این مبناست که عبادت قرار داده شده است. ازین‌رو، قرآن در چندین جای برای زکات کلمهٔ «صدقه» استعمال نموده و وضاحت فرموده است که با فروتنی و خشوع دل ادا شود. خداوند متعال فرموده است:

ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمْ رَٰكِعُونَ. (المائده ۵:۵۵)

"کسانی که با عجز و فروتنی نماز برپا می‌دارند و زکات می‌پردازند."

وَٱلَّذِينَ يُؤْتُونَ مَآ ءَاتَوا وَّقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ. أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَٰجِعُونَ. (المؤمنون ۲۳:۶۰)

"و کسانی که در راه او می‌بخشند و هر آنچه می‌بخشند، در حالی می‌بخشند که دل‌های‌شان (از فکر اینکه) به سوی پروردگار خود برگشتنی هستند، در لرزه می‌باشد."

زکات، حق مال است که برای خداوند خاص گردانیده شده است. حکم "وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ"[۳۰۴] همین حقیقت را واضح می‌سازد. شیوهٔ عام در این زمینه این بوده که بعد از نذر، آنچه نذر می‌شد از معبد گرفته، به خدام داده می‌شد تا به وسیلهٔ آن به کسانی که جهت عبادت به معبد می‌آمدند، خدمت کنند. این روش دیگر در شریعت باقی نمانده.

---

[۳۰۳] بخاری، شماره ۱۱۶۲.

[۳۰۴] الانعام ۶: ۱۴۱. "و حقش را روز بهره‌داری بپردازید."

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

بجای آن به ما هدایت داده شده که مال زکات را به ارباب حل و عقد بمنظور برآورده ساختن نیازهای نظم اجتماعی تسلیم کنیم. به رغم آن، هیچگونه تغییری در ماهیت و حقیقت زکات به دلیل این هدایت ایجاد نگردیده است. زکات برای خداوند مختص شده است و وقتی بنده‌های او آنرا ادا می‌کنند، تصمیم پذیرائی آن هم در همان بارگاه گرفته می‌شود. الله متعال فرموده است:

أَلَمْ يَعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ ٱلتَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِۦ وَيَأْخُذُ ٱلصَّدَقَٰتِ. (التوبه ۹:۱۰۴)

"آیا نمی‌دانند که صرف خداوند است که توبهٔ بنده‌گان خود را می‌پذیرد و از صدقات آنان پذیرائی می‌کند."

اهمیت زکات در دین به اندازه‌ای است که الله متعال آن را همانند نماز، از شرایط مسلمان دانسته شدن مقرر فرموده است. خداوند متعال می‌فرماید:"فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ"[۳۰۵](پس اگر توبه کنند و نماز برپا دارند و زکات بپردازند، در دین برادران شما هستند) از قرآن معلوم می‌شود که بعد از نماز، ثمرهٔ دوم ایمان زکات است.

آیات سورهٔ معارج و سورهٔ مؤمنون را که ما قبل از این حین صحبت در بارهٔ اهمیت نماز نقل نمودیم، بطور کامل واضح می‌سازند که در فهرست اعمال صالح، بعد از نماز درجهٔ زکات است.

بنابراین، زکات در قرآن به همین شکل ذکر گردیده و خداوند، حین ذکر مشرکین در یک مقام، می‌فرماید که آنها زکات نمی‌پردازند، بنابراین، منکرین اصلی حسابدهیِ روز قیامت نیز همانها هستند:

وَٱسْتَغْفِرُوهُ وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُم بِٱلْءَاخِرَةِ هُمْ كَٰفِرُونَ. (حم السجده ۴۱: ۶ – ۷)

"و (بدانید که) برای این مشرکین تباهی است، کسانی که (حقوق مردم را، که به شکل) زکات (بر آنها عاید می‌شود،) ادا نمی‌کنند و آخرت را انکار می‌کنند."

نبی کریم «ﷺ» این اهمیت آن را در روایات مختلف توضیح داده است.

ابو هریره روایت می‌کند که پیامبر «ﷺ» فرمود: هر کسی که خداوند به او مال بخشید و او زکات آن را نپرداخت، مال او برایش به مار کَل تبدیل می‌شود که بر چشمانش دو خال سیاه می‌باشد و در روز قیامت از آن طوق ساخته می‌شود و در گردن او انداخته می‌شود. سپس مار او را از گونه‌هایش می‌گیرد و به او می‌گوید: من مال تو ام، من خزانهٔ تو ام.[۳۰۶]

ابو ذر غفاری روایت می‌کند که نبی کریم «ﷺ» فرمود: هر شخصی که شتر، گاو و بز دارد و او حق آنها را ادا نمی‌کند، در روز قیامت به شکلی آورده خواهد شد که بسیار بزرگ و فربه خواهد بود. آنها او را زیر پا له می‌کنند و با شاخ‌های خود می‌زنند. وقتی یگ گروه آنان به این شکل می‌گذرند، گروه دیگر می‌آیند. مجازات او به این شکل تا زمانی ادامه می‌یابد که نسبت به مردم قضاوت شود.[۳۰۷]

قرآن توضیح می‌دهد که با مردم در بارهٔ تمام حقوق، مطالبات و مصارف خیر نیز که خداوند آنها را بدان حکم فرموده نیز به همین نحوه رفتار خواهد شد. قرآن مجید می‌فرماید:

وَٱلَّذِينَ يَكْنِزُونَ ٱلذَّهَبَ وَٱلْفِضَّةَ وَلَا يُنفِقُونَهَا فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ. يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِى نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا

[۳۰۵] التوبه ۹: ۱۱.

[۳۰۶] بخاری، شماره ۱۴۰۳.

[۳۰۷] بخاری، شماره ۱۴۶۰. مسلم، شماره ۲۳۰۰.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ. هَـٰذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَكْنِزُونَ. (التوبه ۹:۳۴ – ۳۵)

"پس به مردمی که طلا و نقره می‌اندوزند و آن را در راه خداوند مصرف نمی‌کنند، مژدهٔ عذاب دردناک بده. روزی که طلا و نقرهٔ آنان در آتش دوزخ گرم شود، سپس پیشانی‌ها و پهلوها و پشت‌های‌شان با آن داغ شود – همین است که برای خود اندوختید، پس بچشید آنچه برای خود می‌اندوختید."

تاریخ زکات

تاریخ زکات همان است که از نماز است. از قرآن معلوم می‌شود که حکم آن نیز همیشه در شریعت انبیاء «علیهم السلام» موجود بوده. وقتی الله متعال به مسلمانان هدایت داد زکات بپردازند، برای آنها امر بی‌گانه‌ای نبود. همهٔ پیروان دین ابراهیمی از احکام آن بطور کامل آگاه بودند. قرآن به همین اساس آن را به "حَقٌّ مَعْلُومٌ"[۳۰۸] (حق تعیین شده) تعبیر کرد. بنابراین، زکات سنتی بود که از قبل وجود داشت و نبی کریم «ﷺ» آن را با حکم خداوند و بعد از اصلاحات لازم بین مسلمانان جاری فرمود. قرآن بیان می‌کند که حضرت اسماعیل «علیه السلام»، همانگونه که به اهل و عیال خود بر نماز خواندن تأکید می‌نمود، آنها را همانگونه به ادای زکات تلقین می‌فرمود:"وَ كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا" [۳۰۹] (و خاندانش را به نماز و زکات تلقین می کرد و انسان پسندیده نزد رب خود بود). در رابطه به بنی اسرائیل بیان شده که الله متعال از آنها عهد گرفت که بر ادای نماز و پرداخت زکات با پابندی عمل کنند[۳۱۰] و وعده فرموده بود که "إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ...لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ" (من با شما هستم اگر نماز برپا دارید... و یقیناً گناهانتان را از شما می‌زدایم).[۳۱۱] قرآن در بارهٔ پدر جلیل القدر او می‌فرماید:"وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ"[۳۱۲] (و به آنان حکم به انجام دادن کارهای نیک و برپاداشتن نماز فرستادیم). حضرت مسیح «علیه السلام» راجع به خود گفته است: "وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا"[۳۱۳] (او به من هدایت داده که تا زمانی که زنده ام، نماز برپا دارم و زکات بپردازم). قرآن می‌فرماید:

وَمَا تَفَرَّقَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا ٱلْكِتَـٰبَ إِلَّا مِنۢ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ ٱلْبَيِّنَةُ. وَمَآ أُمِرُوٓا۟ إِلَّا لِيَعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ حُنَفَآءَ. وَيُقِيمُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُوا۟ ٱلزَّكَوٰةَ. وَذَٰلِكَ دِينُ ٱلْقَيِّمَةِ. (البینه ۹۸:۴ – ۵)

"حقیقت این است که اهل کتاب متفرق نشدند مگر بعد از آمدن چنین نشانی‌های روشن نزد آنان. به آنها حکم داده شده بود که خداوند را بپرستند، اطاعت را برای او خاص گردانند، حق گرایانه و نماز را برپا دارند و زکات بپردازند. همین، آیین استوار و مستقیم است."

زکات در بایبل نیز ذکر گردیده است:

در احبار است:

"و تمامی ده یک زمین، چه از تخم زمین چه از میوهٔ درخت از آن خداوند است، و برای خداوند مقدس می‌باشد. و

---

[۳۰۸] المعارج ۷۰: ۲۴.

[۳۰۹] مریم ۱۹: ۵۵.

[۳۱۰] البقره ۲: ۸۳.

[۳۱۱] المائده ۵: ۱۲.

[۳۱۲] الانبیاء ۲۱: ۷۳.

[۳۱۳] مریم ۱۹: ۳۱.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

اگر کسی از ده یک خود چیزی فدیه دهد پنج یک آن را بر آن‌بیفزاید. و تمامی ده یک گاو و گوسفند یعنی هر چه زیر عصای چوپان می‌گذرد، دهم آن برای خداوند مقدس خواهد بود." (۳۰:۲۷ – ۳۱)

در اعداد است:

"و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: به لاویان بگو: چون عشری را که از بنی‌اسرائیل به شما برای ملکیت دادم از ایشان بگیرید، آنگاه هدیهٔ افراشتنی خداوند را از آن، یعنی عشری از عشر بگذرانید." (۲۵:۱۸ – ۲۶)

در استثناء آمده است:

"عشر تمامی محصولات مزرعه خود را که سال به سال از زمین برآید، البته بده." (۲۲:۱۴)

"و در آخر هر سه سال تمام عشر محصول خود را در همان سال بیرون آورده، در اندرون دروازه‌هایت ذخیره نما. و لاوی چونکه با تو حصه و نصیبی ندارد و غریب و یتیم و بیوه‌زنی که درون دروازه‌هایت باشند، بیایند و بخورند و سیر شوند، تا خداوند، خدایت، تو را در همه اعمال که بدان دست می‌کنی، برکت دهد." (۲۸:۱۴ – ۲۹)

"و در سال سوم که سال عشر است، چون از گرفتن تمامی عشر محصول خود فارغ شدی، آن را به لاوی و غریب و یتیم و بیوه‌زن بده، تا در اندرون دروازه‌های تو بخورند و سیر شوند." (۱۲:۲۶)

حضرت مسیح «علیه السلام» زکات را ذکر کرده، فرموده است:

"وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که نعناع و شبت و زیره را عشر می‌دهید و اعظم احکام شریعت، یعنی عدالت و رحمت و ایمان را ترک کرده‌اید! می‌بایست آنها را بجا آورده، اینها را نیز ترک نکرده باشید. ای رهنمایان کور که پشه را صافی می‌کنید و شتر را فرو می‌برید!" (متی ۲۳:۲۳ – ۲۴)

مقصد زکات

مقصد زکات از نام آن معلوم است. ویژگی اصلی این واژه افزایش و طهارت است. لهذا، مراد از آن مالی است که جهت بدست آوردن پاکی و طهارت، داده می‌شود. پس، مقصد زکات همان است که از تمام دین است. زکات، نفس را از آلایش‌هایی پاک می‌کند که از محبت مال ممکن در آن پیدا شود، در مال برکت پیدا می‌کند و باعث افزایش پاکی آن برای نفس انسان می‌گردد. چون زکات حد اقل مطالبه در خصوص انفاق در راه الله متعال است که یک مسلمان باید در هر حال برآورده سازد، اگرچه نمی‌توان از طریق آن تمام چیزهایی را بدست آورد که در نتیجهٔ برآوردن مطالبات عام انفاقِ بیش از آن می‌توان بدست آورد، اما دل انسان با آن نیز با خداوند خود وابسته می‌شود و غفلتی که نسبت به الله متعال به دلیل تعلق خاطر انسان با دنیا و اسباب آن بر او طاری می‌گردد تا حد زیادی از بین می‌رود. در الفاظ حضرت مسیح «علیه السلام» دل انسان هم در جایی می‌باشد که مال اوست.[۳۱۴] این سخن محتاج استدلال نیست. هر زمانیکه انسان بخواهد می‌تواند آن را با مصرف مال خود در راه الله، تجربه کند.

مقصد زکات را قرآن مجید به بهترین اسلوب بیان نموده است. می‌فرماید:

خُذْ مِنْ أَمْوَٰلِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِم بِهَا وَصَلِّ. (التوبه ۱۰۳:۹)

"صدقات اموال آنان را بپذیر، با این، آنها را پاک می‌کنی و آنها را تذکیه می‌کنی."

وَمَآ ءَاتَيْتُم مِّن زَكَوٰةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ ٱللَّهِ. فَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُضْعِفُونَ. (الروم ۳۹:۳۰)

"و صدقه‌ای که می‌دهید تا خوشنودی خداوند را به وسیلهٔ آن بجوئید، پس ذکات دهنده‌گانند که مال خود را نزد

[۳۱۴] متی ۶: ۲۱. لوقا ۱۲: ۳۴.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

خداوند افزایش می‌دهند."

قانون زکات

قانون زکات از طریق اجماع و تواتر عملی مسلمانان به ما رسیده است. صرفنظر از اختلافات فقها در فهم آن، اگر اصل آن در شریعت بررسی شود، می‌توان آن را به شکل ذیل بیان کرد:

۱- بجز وسایل تولید، کار و بار، وسایل استفادهٔ شخصی و سرمایهٔ کمتر از حد نصاب، هیچ چیز دیگر از زکات مستثنی نیست. زکات بر هر مال، هر نوع مواشی و بر هر نوع تولید، عاید می‌گردد و از هر شهروند مسلمان حکومت در هر سال لازماً گرفته می‌شود.

۲- شرح آن قرار ذیل است:

در مال، سالانه دو و نیم فیصد.

در صورتیکه تولید تنها با کار یا تنها با سرمایه بدست آمده باشد، حین وقت هر تولید، زکات آن ۱۰ در صد است و اگر تولید با تعامل کار و سرمایه بدست آمده باشد، زکات آن ۵ در صد و در صورتیکه بدون هر دو، صرفاً به عنوان عطیهٔ خداوندی حاصل شود، زکات آن ۲۰ در صد است.

www.javadahmadghamidi.com
www.al-mawrid.org

در مواشی:

۱- شتر

از ۵ تا ۲۴، بر هر پنج شتر، یک بز؛

از ۲۵ تا ۳۵، یک شتر مادهٔ یک ساله و اگر شتر ماده میسر نباشد، یک شتر دو ساله؛

از ۳۶ تا ۴۵، یک شتر مادهٔ دو ساله؛

از ۴۶ تا ۶۰، یک شتر مادهٔ سه ساله؛

از ۶۱ تا ۷۵، یک شتر مادهٔ چهار ساله؛

از ۷۶ تا ۹۰، دو شتر مادهٔ دو ساله؛

از ۹۱ تا ۱۲۰، دو شتر مادهٔ سه ساله؛

بر بیشتر از ۱۲۰ شتر، بر هر ۴۰ شتر، یک شتر مادهٔ دو ساله و بر هر پنجاه شتر، یک شتر مادهٔ سه ساله.

ب- گاو

بر هر ۳۰ گاو، یک گوسالهٔ یک ساله و بر هر ۴۰ گاو، یک گوسالهٔ دو ساله.

ج- بز

بر ۴۰ تا ۱۲۰ بز، یک بز؛

بر ۱۲۱ تا ۲۰۰ بز، دو بز؛

بر ۲۰۱ تا ۳۰۰ بز، سه بز؛

بر بیشتر از ۳۰۰ بز، سر هر ۱۰۰ بز، یک بز.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

۳- در رابطه به مصرف زکات، هیچ گونه ابهامی وجود نداشت. زکات همیشه برای رفع نیازهای فقراء، مساکین و نیازهای جامعه به مصرف می‌رسید، اما وقتی منافقین در عصر نبی کریم «ﷺ» اعتراض کردند، قرآن موارد مصرف آن را با وضاحت تمام بیان کرد. الله متعال می‌فرماید:

إِنَّمَا ٱلصَّدَقَٰتُ لِلۡفُقَرَآءِ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱلۡعَٰمِلِينَ عَلَيۡهَا وَٱلۡمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمۡ وَفِي ٱلرِّقَابِ وَٱلۡغَٰرِمِينَ وَفِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِۖ فَرِيضَةٗ مِّنَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ. (التوبه ۹:۶۰)

"(به آنان بگو که) صدقات در حقیقت صرف برای نیازمندان و تهی‌دستان است و برای کسانی که بر امور آنها مامور باشند و برای کسانی که تالیف قلب‌شان مورد نظر است. نیز برای این که در آزاد ساختن غلامان و مساعدت به خساره‌مندان و در راه خدا و برای مسافرین مصرف شود. این، فریضهٔ مقرر شدهٔ خداوند است و خداوند دانا و حکیم است."

جزئیات مصارفی که در آیات فوق بیان گردیده، به شکل ذیل است:

"الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا"، یعنی برای همهٔ کارکنان دولت در بدل خدماتی که آنها عرضه می‌کنند؛[۳۱۵]

"الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ"، یعنی برای تمام مصارف سیاسی‌ای که به نفع اسلام و مسلمانان باشد؛

"فِي الرِّقَابِ"، یعنی برای نجات از هر نوع غلامی.

"الْغَارِمِينَ"، جهت کمک به اشخاصی که دچار نقصان و خساره شده باشند یا زیر بار قرض قرار دارند؛

"فِي سَبِيلِ اللَّهِ"، در کارهای مربوط به خدمت دین.

"ابْنِ السَّبِيلِ"، برای کمک به مسافرین و اعمار جاده‌ها، پل‌ها، سرای‌ها و سایر تسهیلات برای آنها.

۴- یک نوع زکات صدقهٔ فطر هم است. صدقهٔ فطر، غذای صبح و شام یک شخص است که ادا کردن آن از طرف هر شخص کوچک و بزرگ لازم قرار داده شده و در پایان ماه رمضان قبل از نماز عید داده می‌شود. روایت ابن عباس «رض» است که نبی کریم «ﷺ» صدقهٔ فطر را برای تطهیر روزه از سخن‌های لغو و شهوانی و فراهم کردن غذای عید غربا عاید نموده است.[۳۱۶] در عصر پیامبر «ﷺ»، صدقهٔ عید الفطر معمولاً به شکل گندم داده می‌شد. نبی کریم «ﷺ» مقدار آن را یک صاع، یعنی کم و بیش دو و نیم کیلوگرام مقرر نموده بود:

فرض رسول الله صلى الله عليه و سلم زَكوة الفطر صاعًا من تمر أو صاعًا من شعير، على العبد والحر، والذكر والانثى، والصغير والكبير من المسلمين، و أمرها بها أن تؤدى قبل خروج الناس إلى الصلوة. (بخاری، شماره ۱۵۰۳)

"رسول الله «ﷺ» صدقهٔ فطر را بر هر مسلمان لازم ساخته است. یک صاع خرما یا یک صاع گندم بر هر فرد فرض شده، خواه غلام باشد یا آزاد، مرد باشد یا زن، کوچک باشد یا بزرگ و حکم فرموده است که باید قبل از خروج مردم برای مساجد، ادا شود."

---

[۳۱۵] به این دلیل که تمام کارکنان دولت در واقع "العاملین علی أخذ الضرائب و ردها الی مصارف" هستند. این، تعبیر بسیار بلیغی است که قرآن برای بیان این مفهوم اختیار نموده است. تردیدی نیست که مردم بالعموم از فهم آن قاصر مانده اند، اما اگر بر آن بانظرداشت تالیفی که ما بیان کردیم، دقت کنید، این مفهوم آیه با تامل اندک واضح می‌شود.

[۳۱۶] ابو داؤود، شماره ۱۶۰۹. ابن ماجه، شماره ۱۸۲۷.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

هنگامی که ریاست زکات می‌گیرد، پس زکات‌دهنده هم لازماً وجود خواهد داشت و وصول‌کنندهٔ آن نیز. پیامبر «ﷺ» هر دو را نصیحت فرموده که زکات دهنده‌گان، اگرچه نسبت به آنها زیاده‌روی هم شود، سعی کنند کسانی را که نزد آنها برای وصول زکات آمده اند، راضی کنند[۳۱۷] و وصول‌کننده‌گان خیانت نکنند،[۳۱۸] در پی غصب بهترین مال آنها نباشند و از دعای بد مظلوم خود را حفظ کنند، چون بین آنها و خداوند هیچ حجابی وجود نمی‌داشته باشد.[۳۱۹]

قانون زکات چنین است که بیان شد. با وجود آن، به دلیل برخی سوء تفاهمات عامی که در این زمینه وجود دارد، لازم است چند نکتهٔ دیگر هم مد نظر باشد:

نخست اینکه، هیچ مأخذی برای شرط تملیک ذاتی‌ای که فقهای ما در خصوص مصرف زکات عائد ساخته اند، در قرآن و سنت وجود ندارد. بنابراین، به همان شکلی که زکات را می‌توان به فرد تسلیم کرد، آن را در کارهای مربوط به بهبود او هم به همان ترتیب می‌توان به مصرف رساند.[۳۲۰]

ثانیاً، دلیل اینکه رسول الله «ﷺ» گرفتن چیزی از مال زکات را برای خود و اعضای خانوادهٔ خود منع قرار داد، نزد ما این است که یک بخشی از اموال فی برای برآوردن نیازهای رسول خدا «ﷺ» و اقارب و خویشاوندان ایشان مقرر شده بود.[۳۲۱] سهم مذکور، بعداً نیز تا مدتی برای همین هدف اختصاص داده می‌شد. اما، روشن است که چنین ترتیبی نه برای همیشه ممکن بود، نه لازم. در نتیجه، حالا نیز می‌توان نیازهای فقرا و مساکین بنی هاشم را از اموال زکات بدون هر نوع تردد برآورده ساخت.

سوم اینکه، اگر حکومت بخواهد، می‌تواند با نظرداشت حالات، یک مورد را از زکات مستثنی قرار دهد و نیز می‌تواند نصابی را طبق قانون در این مورد وضع کند. پیامبر «ﷺ» به همین دلیل نصاب آن را در خصوص اموال، مواشی و تولیدات زراعتی مقرر فرموده است. این نصاب، درج ذیل است:

در اموال، ۵ اوقیه / ۶۴۲ گرام نقره؛

در تولیدات، ۵ وسق / ۶۵۳ کیلو گرام خرما؛

در مواشی، ۵ شتر، ۳۰ گا و ۴۰ بز.

پیامبر «ﷺ» فرموده است:

لیس فیما دون خمسة أوسق من التمر صدقة، و لیس فیما دون خمس أواقي من الورق صدقة، و لیس فیا دون خمس ذود من الإبل صدقة. (الموطا، شماره ٦٨٣)

"بر خرمای کمتر از ۵ وسق زکات نیست، بر نقرهٔ کمتر از ۵ اوقیه زکات نیست و بر کمتر از ۵ شتر زکات نیست."

چهارم اینکه، هر آنچه صنعت در این عصر تولید می‌کند و اهل فن به وسیلهٔ فن خود ایجاد می‌کنند و تمام آنچه به شکل کرایه‌ها، فیس‌ها و معاوضهٔ خدمات بدست می‌آید، اگر رعایت مناط حکم مد نظر باشد، نیز محض تولیدات

---

[۳۱۷] مسلم، شماره ۲۲۹۸. ابو داؤود، شماره ۱۵۸۹.

[۳۱۸] مسلم، شماره ۴۷۴۳.

[۳۱۹] بخاری، شماره ۱۴۹۶. مسلم، شماره ۱۲۱.

[۳۲۰] جهت دیدن بحث مفصل بر این موضوع، مراجعه شود به عنوان "مسئلهٔ تملیک" در کتاب استاد امام امین احسن اصلاحی "توضیحات".

[۳۲۱] بخاری، شماره ۱۴۸۵. مسلم، شماره ۲۴۷۳، ۲۴۸۱.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

هستند. به این وجه، زکات آنها باید طبق تولیدات زمین تعیین شود و در این خصوص نیز باید ضابطه‌ای اختیار شود که شریعت در مورد زمین تعیین نموده است.

پنجم اینکه، طبق این اصل، اگر خانه، ملکیت و سایر اشیاء به کرایه داده شده باشند، زکات مزروعات بر آنها عاید گردد و اگر به کرایه داده نشده باشند، پس باید زکات مال بر آنها عاید گردد.

روزه

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ كُتِبَ عَلَيْكُمُ ٱلصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ. أَيَّامًا مَّعْدُودَٰتٍ. فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ. وَعَلَى ٱلَّذِينَ يُطِيقُونَهُۥ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ. فَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَّهُۥ. وَأَن تَصُومُوا۟ خَيْرٌ لَّكُمْ. إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ. شَهْرُ رَمَضَانَ ٱلَّذِىٓ أُنزِلَ فِيهِ ٱلْقُرْءَانُ. هُدًى لِّلنَّاسِ. وَبَيِّنَٰتٍ مِّنَ ٱلْهُدَىٰ وَٱلْفُرْقَانِ. فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ ٱلشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ. وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ. يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلْعُسْرَ. وَلِتُكْمِلُوا۟ ٱلْعِدَّةَ. وَلِتُكَبِّرُوا۟ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَىٰكُمْ. وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ. (البقره ۲:۱۸۳ – ۱۸۵)

"اهل ایمان، روزه بر شما فرض شده است، همانگونه که بر کسان قبل از شما فرض شده بود تا پرهیزگار شوید. روزه، چند روز معدود است. اگر یکی از شما مریض یا در سفر باشد، تعداد را در روزهای دیگر کامل سازد. و کسانی که توان دارند (به یک مسکین غذا دهند)، پس کفارهٔ هر روزه بر آنها، غذای یک مسکین است. و هر کسی به رغبت خود نیکی‌ای انجام دهد، برای او بهتر است، و اگر بدانید روزه گرفتن برایتان بهتر است. ماه رمضان است که در آن قرآن نازل شده است، به عنوان هدایت برای مردم و به شکل دلایل بسیار روشن که (از لحاظ نوعیت خود) هم رهنمایی است و هم فیصله بین حق و باطل. پس هر کسی از شما این ماه را دریابد، بر او لازم است روزه‌های آنرا بگیرد. و کسانی که مریض باشند یا در سفر، این شمار را در روزهای دیگر کامل سازد. (این رعایت به دلیلی شده است که) خداوند برای شما آسانی می‌خواهد و نمی خواهد بر شما سختی کند. و (اجازهٔ فدیه) به این دلیل (ختم گردیده است) که شما تعداد روزه‌ها را کامل کنید، (و از خیر و برکتی که در آن نهفته است محروم نمانید). و (برای این مقصد، ماه رمضان) به این وجه (خاص گردانیده شده) که هدایتی را که الله متعال (در شکل قرآن) به شما بخشیده است، کبریائی او را بر آن بیان کنید و به این وجه که شکرگزار کنید."

سوم مهمترین عبادت، بعد از نماز و زکات، روزه است. در زبان عربی، کلمهٔ «صوم» برای آن استعمال می‌شود که مفهوم آن اجتناب از یک چیز و ترک آن است. بنابراین، وقتی اسب‌ها به منظور تربیت آنها گرسنه و تشنه نگه‌داری می‌شوند، عرب‌ها آن را به صوم اسب‌ها تعبیر می‌کنند. در اصطلاح شریعت، روزه برای ترک خوردن و نوشیدن و روابط زنا شوهری با حدود و قیود خاص، استعمال شده است. در زبان فارسی به همین روزه می‌گویند. چون انسان دارای یک وجود عملی هم است، وقتی احساس عبادت او برای الله متعال به این وجود عملی او ارتباط می‌یابد، پس بر علاوهٔ پرستش شامل اطاعت نیز می‌گردد. روزه اظهار نمونوی این اطاعت است. در روزه، بنده بر اساس حکم پروردگار خود، به منظور طلب رضا و خوشنودی او، برخی مباحات را بر خود حرام نموده، به اطاعت مجسم تبدیل می‌شود و بدین شکل گویا به زبان حال اعلام می‌کند که هیچ چیز از الله متعال و حکم او مهم‌تر نیست. اگر الله متعال چیزی را که طبق قانون فطرت برای انسان جایز است بر او ممنوع قرار می‌دهد، به حیث بنده برای او شایسته همین است که در برابر آن بی‌چون و چرا سر تسلیم خم کند.

اگر دقت کنید، این حالت احساس و اعتراف بر عظمت و جلال و بزرگی و کبریائی خداوند اظهار واقعی شکرگزاری او نیز است. قرآن بر همین اساس روزه را تکبیر و شکرگزاری خداوند قرار داده و فرموده است که ماه

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

رمضان برگزیده شده تا به پاس هدایتی که الله متعال به شکل قرآن در این ماه به شما عطا نموده و در آن حجت‌های روشن و قاطع جهت رهنمایی عقل و امتیاز بین حق و باطل وجود دارد، کبریائی او را بیان کنید و شکرگزار او باشید: "وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ". بر اساس همین دلیل فرموده شده که روزه برای الله است و همانا او اجر آن را می‌دهد. یعنی، وقتی بنده بدون دلیل، صرف بمنظور تعمیل حکم خداوند برخی چیزهای جایز را بر خود ممنوع قرار می‌دهد، پس خداوند نیز اجر او را با وزن کردن و از روی حساب نه، بلکه خاص از بخشندگی و عنایت خود خواهد داد و آن را چنان بی‌حساب خواهد داد که بنده را یک‌سره مستغنی خواهد ساخت. ابو هریره «رض» روایت می‌کند که رسول الله «ﷺ» فرمود: هر نیکی‌ای که ابن آدم انجام می‌دهد، اجر آن از ده برابر تا هفت صد برابر به او داده خواهد شد، اما روزه از آن مستثنی است. الله متعال فرموده است که "فإنه لي و أنا أجزي به"، روزه برای من است و صرف من اجر آن را خواهم داد، چون بنده در آن خوردن و نوشیدن و خواهشات جنسی خود را صرف برای من ترک می‌کند.[۳۲۲] بنابرین، فرموده شده که برای روزه‌دار، دو خوشحالی‌ست: یکی، هنگامی که او روزه را افطار می‌کند؛ دوم، وقتی او با پروردگار خود ملاقات کند.[۳۲۳] از این مباحث می‌توان حدس زد که عبادت روزه چه اهمیتی نزد پروردگار دارد. پیامبر «ﷺ» فرموده است:

لخلوف فم الصائم أطيب عند الله من ريح المسک. (بخاری، شماره ۱۸۹٤)

"بوی دهن روزه دار نزد خداوند از بوی مشک پسندیده تر است."

همچنان فرموده است:

إن في الجنة بابًا، يقال له الريّان، يدخل منه الصائمون يوم القيمة، لا يدخل منه أحد غيرهم، يقال: أين الصائمون؟ فيقومون لا يدخل منه أحد غيرهم، فإذا دخلوا أغلق فلم يدخل منه أحد. (بخاری، شماره ۱۸۹٦)

"دروازه‌ای است در جنت که به آن ریّان گفته می‌شود. روزه‌داران روز قیامت از آن داخل جنت می‌شوند، هیچ شخص دیگری با آنها از آن داخل شده نمی‌تواند. پرسیده خواهد شد: روزه‌داران کجا هستند؟ بر شنیدن این صدا، صرف آنها برمی‌خیزند؛ بجز آنها، هیچ شخص دیگری از آن داخل نمی‌شود. پس وقتی آنها وارد می‌شوند، در بسته می‌شود. بعد از آن هیچ شخصی از آن در وارد نمی‌شود."

منتهای کمال روزه در شریعت چنین بیان شده که انسان در حالت روزه بعضی محدودیت‌های اضافی را بر خود وضع کند و برای چند روز از مردم جدا شده در مسجد نشیمن اختیار کند و هرچه زیادتر الله متعال را عبادت کند. در اصطلاح به آن "اعتکاف" گفته می‌شود.[۳۲٤] با وجود اینکه اعتکاف مانند روزه‌های رمضان لازم گردانیده نشده، اما از نقطه نظر تزکیهٔ نفس، اهمیت زیاد دارد. کیفیتِ "آمیختن به بادهٔ صافی، گلاب را" که از امتزاج روزه و نماز و تلاوت قرآن در اعتکاف پیدا می‌شود و حالت تجرد و انقطاع و تبتل الی الله که بر نفس انسان طاری می‌گردد، به درجهٔ کمال منجر به تحقق هدفی می‌شود که در روزه مضمر است. پیامبر «ﷺ» به همین اساس هر سال در مسجد خود برای ده روز در آخر ماه رمضان به اعتکاف می‌نشست[۳۲۵] و شب و روز خود را به دعا و مناجات، رکوع و سجود و تلاوت قرآن وقف می‌نمود. حضرت عایشه «رض» روایت می‌کند:

---

[۳۲۲] بخاری، شماره ۱۸۹۴. مسلم، شماره ۲۷۰۷.

[۳۲۳] بخاری، شماره ۱۹۰۴. مسلم، شماره ۲۷۰۷.

[۳۲٤] این نیز یک عبادت قدیمی است و همواره در دین انبیاء «علیهم السلام» موجود بوده است.

[۳۲۵] بخاری، شماره ۲۰۲۵، ۲۰۲۶. مسلم، شماره ۲۷۸۲.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

كان النبی صلی الله علیه و سلم إذا دخل العشر، شدّ مئزره و أحیا لیله و أیقظ أهله. (بخاری، شماره ۲۰۲٤)

"وقتی ده روز آخر رمضان می‌رسید، نبی کریم «ﷺ» کمر خود را برای عبادت می‌بست، خود هم شب‌بیداری می‌فرمودند و اهل خانهٔ خود را نیز برای آن بیدار می‌کردند."

روزه در ماه رمضان فرض شده است. شکی نیست که تمایلات نفس هیچ‌گاه تمام نمی‌شوند و نخواهند شد و ترغیبات این دنیا نیز همیشه وجود می‌داشته باشند. اما پیامبر «ﷺ» فرموده است که الله متعال، از بخشندگی خود، تمام راه‌های فریب مردم را به روی شیاطین جن بطور کامل در این ماه می‌بندد. پیامبر «ﷺ» فرموده است: وقتی رمضان می‌رسد، دروازه‌های آسمان باز می‌شوند، دروازه‌های جهنم بسته می‌شوند و شیاطین به زنجیرها بسته می‌شوند.[۳۲٦] بنابراین، هر شخص فرصت دارد در این ماه، اگر بخواهد، برای حصول خیر و کامیابی برای خود، بدون موجودیت هر نوع مانع خارجی جد و جهد کند. در روایات بیان گردیده که در پاداش آن، گناهان انسان معاف می‌شود. این، قانون عام قرآن در خصوص توبه و اصلاح است. با وجود آن، پیامبر «ﷺ» با نظرداشت ماه رمضان، بشارت آن را به شکل ذیل داده است:

من صام رمضان إیمانًا و احتسابًا، غفر له تقدم من ذنبه. (بخاری، شماره ۲۰۰۹)

"هر کسی روزه‌های رمضان را با ایمان و احتساب گرفت، گناهان گذشتهٔ او معاف می‌شود."

من قام رمضان إیمانًا و احتسابًا، غفر له ما تقدم من ذنبه. (بخاری، شماره ۳۷)

"هر کسی در شب‌های رمضان با ایمان و احتساب قیام کرد، گناهان گذشتهٔ او معاف می‌شود."

این سخن در رابطه به قیام شب قدر هم گفته شده است.[۳۲۷] شب قدر، شب نزول قرآن است و خداوند متعال فرموده است که فرشته‌ها و روح الامین در این شب، در رابطه به تمام امور اجازت گرفته بر زمین فرود می‌آیند؛ لهذا، به دلیل خاص شدن آن با تنفیذ امور مهم، رحمت‌ها، برکت‌ها و مواقع قرب الهی که در این شب حاصل انسان می‌شود، در هزار شب نمی‌شود. به همین دلیل گفته شده است که: "لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ"[۳۲۸] (شب فیصله‌ها، از هزار ماه بهتر است). پیامبر «ﷺ» فرموده است که شب قدر را باید در عشرهٔ سوم رمضان، به ویژه در شب‌های تاق آن تلاش کرد.[۳۲۹]

تعیین ایام و اوقات به این شکل برای عبادت، چه اهمیتی دارد؟ استاد امام امین احسن اصلاحی این نکته را در تفسیر خود، "تدبر قرآن"، به شکل ذیل توضیح می‌دهد:

"به همان شکلی که فصل‌ها، موسم‌ها و اوقات در دنیای مادی دارای اهمیت اند، به همان ترتیب، در عالم روحانی نیز حایز اهمیت هستند. همانگونه که برای کشت چیزهای خاص، فصل‌ها و ماه‌های خاص وجود دارد و اگر در آن کشت شود، رشد می‌کند و مثمر می‌شود و اگر فصل‌ها و ماه‌های مذکور را در نظر نگیریم، طولانی‌ترین مدتِ ماه‌های دیگر نمی‌تواند بدیل آن شود. بنابراین، در عالم روحانی هم برای کارهای خاص، فصل‌ها، اوقات و ایام خاص مقرر است. اگر آنها را در اوقات و ایام مزبور انجام دهیم، نتایج مطلوب را به وجود می‌آورد و اگر ایام و اوقات نظر انداز شود، هیچ مقدار وقت و ایام دیگر نمی‌تواند جاگزین صحیح آن باشد. این موضوع را چنین می‌توان فهمید

---

[۳۲۶] بخاری، شماره ۱۸۹۹.

[۳۲۷] بخاری، شماره ۱۹۰۱. مسلم، شماره ۱۷۸۱.

[۳۲۸] القدر ۹۷: ۱ – ۳.

[۳۲۹] بخاری، شماره ۲۰۱۶، ۲۰۱۷، ۲۰۲۰. مسلم، شماره ۲۷۶۳، ۲۷۶۴، ۲۷۶۹.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

که برای نماز جمعه، یک روز خاص شده است، برای روزه، یک ماه مشخص شده است، برای حج، ماه و ایام تعیین گردیده است، برای وقوف عرفه، یک روز معین شده است. الله متعال، عبادت‌های بزرگ را با این ایام و اوقات مقرر فرموده است که هیچ حد و انتهایی برای اجر آن نیست. اما تمام برکت‌های آن صرف زمانی ظاهر خواهند شد که با پابندی کامل بر اوقات آن، مورد عمل قرار گیرند. اگر چنین نباشد، برکتی که در آن مضمر می‌باشد، از بین می‌رود." (۴۶۸/۹)

تاریخ روزه

مانند نماز، تاریخ روزه هم نهایت قدیمی است. در آیات سورهٔ بقره که فوقاً ذکر گردید، قرآن بیان می‌نماید که روزه بر مسلمانان همانند ملت‌های گذشته فرض شده است. بنابراین، یک امر واقعی است که تصور روزه در تمام مذاهب به عنوان یک عبادت برای تربیت نفس وجود داشته است.

تمدن نینوا و بابل بسیار قدیمی اند. در یک زمانی، قوم آشوری در آنجا آباد بودند. حضرت یونس «علیه السلام» میان همین قوم مبعوث شده بود. آنها نخست، یونس «علیه السلام» را تکذیب کردند، سپس ایمان آوردند. "صحیفهٔ یونس" بایبل توبه و رجوع آنان را چنین بیان می‌کند:

"و مردمان نینوا به خدا ایمان آوردند و روزه را ندا کرده، از بزرگ تا کوچک پلاس پوشیدند. و چون پادشاه نینوا از این امر اطلاع یافت، از کرسی خود برخاسته، لباس پادشاهی خود را از برکند و پلاس پوشیده، بر خاکستر نشست. و به فرمان پادشاه و اکابرش در نینوا اعلام شد و منادی کرده، گفته شد که مردمان و بهایم و گاوان و گوسفندان چیزی نخورند و نچرند و آب ننوشند. و مردمان و بهایم به پلاس پوشیده شوند و نزد خدا گریه و زاری کنند و هر شخص از راه بد خود و از ظلمی که در دست اوست باز آید." (۵:۳ – ۸)

روزه میان عرب‌های عصر جاهلیت هم امر نا آشنا نبود. موجودیت واژهٔ "صوم" در زبان آنها بجای خود برای اثبات این امر کفایت می‌کند که آنها از روزه کاملاً آگاه بودند. جواد علی در کتاب "المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام" می‌نویسد:

"در روایت‌ها آمده که قریش در روز عاشور روزه می‌گرفتند. در این روز، آنها گرد هم می‌آمدند، عید را جشن می‌گرفتند و غلاف را بر بیت الله می‌پوشانیدند. به عنوان توجیه آن، مؤرخین بیان می‌کنند که قریش در عصر جاهلیت مرتکب گناهی شده بودند که سنگینی‌اش را با تمام شدت احساس می‌کردند. بنابراین، وقتی خواستند کفارهٔ آن را ادا کنند، روزهٔ یوم عاشور را برای خود مقرر نمودند. برای سپاسگذاری خداوند بخاطر نجات‌شان از نتایج بد آن، آنها در روز عاشور روزه می‌گرفتند. در روایات آمده است که پیامبر خدا «ﷺ» هم قبل از بعثت این روزه را می‌گرفت... یک توجیه این روزه چنین بیان شده که وقتی قریش دچار قحطی شدند، خداوند متعال آنها را از آن نجات داد و برای سپاسگزاری خداوند بر آن، آنها در این روز روزه می‌گرفتند." (۳۳۹/۶–۳۴۰)

روزه در شریعت یهود و نصاری هم یک عبادت عام است. بایبل، روزه‌های آنها را در جاهای مختلف ذکر نموده و بر علاوهٔ واژهٔ روزه، تعبیرات همانند "رنجانیدن نفس" و "کشتن نفس" را نیز برای آن اختیار نموده است.

در خروج آمده است:

"و خداوند به موسی گفت که این سخنان را تو بنویس، زیرا که طبق مفهوم همین سخنان با تو و با اسرائیل عهد بسته بسته‌ام. و چهل روز و چهل شب آنجا نزد خداوند بوده، نان نخورد و آب ننوشید و او سخنان این عهد را، یعنی ده حکم را بر لوحها نوشت." (۲۷:۳۴ – ۲۸)

در احبار ذکر گردیده:

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

"و این برای شما فریضهٔ دائمی باشد، که در روز دهم از ماه هفتم جانهای خود را رنج دهید، و هیچ کار مکنید، خواه متوطن خواه غریبی که در میان شما مأوا گزیده باشد. زیرا که در آن روز کفاره برای تطهیر شما پرداخته خواهد شد، و از جمیع گناهان خود به حضور خداوند طاهر خواهید شد. این، سبت آرامی برای همهٔ شماست، پس در این روز جانهای خود را رنج دهید." (۲۹:۱۶ – ۳۱)

در قضات است:

"آنگاه تمامی بنی‌اسرائیل، یعنی تمامی قوم برآمده، به بیت‌ئیل رفتند و گریه کرده، در آنجا به حضور خداوند توقف نمودند، و آن روز را تا شام روزه داشته، قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های سلامتی به حضور خداوند گذرانیدند." (۲۶:۲۰)

در سموئیل دوم است:

"و برای شاؤل و پسرش، یوناتان، و برای قوم خداوند و خاندان اسرائیل ماتم گرفتند و گریه کردند، و تا شام روزه داشتند، زیرا که به دم شمشیر افتاده بودند." (۱۲:۱)

"پس داود از خدا برای طفل استدعا نمود و داود روزه گرفت و داخل شده، تمامی شب بر روی زمین خوابید." (۱۶:۱۲)

در نحمیاء ذکر است:

"در روز بیست و چهارم این ماه، بنی‌اسرائیل روزه‌دار و پلاس دربر و خاک برسر جمع شدند. و ذریت اسرائیل خویشتن را از جمیع غربا جدا نموده، ایستادند و به گناهان خود و تقصیرهای پدران خویش اعتراف کردند." (۱:۹ – ۲)

در زبور آمده است:

"و اما من، چون ایشان بیمار می‌بودند، پلاس می‌پوشیدم؛ جان خود را به روزه می‌رنجانیدم و دعایم به سینه‌ام برمی‌گشت." (۱۳:۳۵)

در ارمیاه ذکر گردیده:

"پس تو برو و سخنان خداوند را که از دهان من در این طومار نوشتی در روز صوم در خانه خداوند در گوش قوم بخوان." (۶:۳۶)

در یوئیل است:

"زیرا روز خداوند عظیم و بی‌نهایت مَهیب است و کیست که طاقت آن را داشته باشد. و لکن الآن خداوند می‌گوید با تمامی دل و با روزه و گریه و ماتم بسوی من بازگشت نمایید. و دل خود را چاک کنید نه رخت خویش را، و به یهوه خدای خود بازگشت نمایید زیرا که او رئوف و رحیم است و دیرخشم و کثیراحسان و از نزول عذاب باز می‌ایستد." (۱۱:۲ – ۱۳)

در زکریا مذکور است:

و کلام رب الافواج بر من نازل شده، گفت: رب الافواج چنین می‌گوید: روزهٔ ماه چهارم، ماه پنجم، ماه هفتم و روزه ماه دهم برای خاندان یهودا به شادمانی و سرور و عیدهای خوش مبدّل خواهد شد." (۱۸:۸ – ۱۹)

در متی است:

"اما چون روزه دارید، مانند ریاکاران ترشرو مباشید زیرا که صورت خویش را تغییر می‌دهند تا در نظر مردم روزه‌دار نمایند. به شما حقیقت می‌گویم که آنها اجر خود را یافته‌اند. لیکن تو چون روزه داری، سر خود را تدهین کن و روی خود را بشوی تا در نظر مردم نه بلکه در حضور پدرت که در نهان است، روزه‌دار نمایی، و پدرنهان‌بینِ تو، تو را

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

آشکارا پاداش خواهد داد." (۱۶:۶ – ۱۸)

در اعمال گفته شده است:

"چون ایشان در عبادت خدا و روزه مشغول بودند، روح‌القدس گفت، بَرنابا و سولس را برای من به هدف این کار مخصوص سازید، که از بهر آن ایشان را خوانده‌ام. آنگاه آنان ایشان را روزه گرفته و دعا کرده و دستها بر ایشان گذارده، رخصت نمودند." (۲:۱۳ – ۳)

این است تاریخ روزه. از آن معلوم می‌شود که همانند نماز و زکات، روزه نیز برای مخاطبین قرآن، امر بی‌گانه و نامعروف نبود. آنها از جایگاه مذهبی آن و حدود و شرایط آن بطور کامل واقف بودند. بنابراین، وقتی قرآن روزه را ذکر کرد، هیچ یکی از حدود و شرایط مذکور را بیان نکرد، بلکه هدایت فرمود که به عنوان یک حکم قدیمی خداوند و سنت قدیمی انبیاء «علیهم السلام»، آن را به شکلی که می‌دانند، به عنوان یک عبادت لازمی بگیرند. نبی کریم «ﷺ» و اصحاب او، روزه‌های رمضان را، قبل از آن، مطابق همان سنت می‌گرفتند و مسلمانان حالا نسلاً بعد نسلٍ از همان روش پیروی می‌کنند. از این لحاظ، مأخذ اصلی روزه نیز اجماع مسلمانان و تواتر عملی آنهاست. قرآن بیش ازین کاری انجام نداد که آن را فرض قرار داد، قانون مستثنی بودن مریضان و مسافران را بیان فرمود و بعداً برخی سؤالاتی راکه در رابطه به آن پیدا شد، توضیح داد.

مقصد روزه

مقصد روزه در آیات مذکور قرآن حصول تقوای خداوند بیان شده است. قرآن برای آن الفاظ "لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ" را استفاده کرده، یعنی اینکه در شما تقوا پیدا شود. منظور از تقوا در اصطلاح قرآن این است که انسان در شب و روز خود مطابق حدود تعیین شدهٔ الله متعال زندگی کند و در اعماق دل خود بیم داشته باشد که اگر آنها را نقض کند، از نتایج آن هیچ کس، بجز الله، نمی‌تواند او را نجات دهد.

تقوی چگونه از روزه بدست می‌آید؟ سه نکته باید جهت درک آن مد نظر باشد:

نخست اینکه، روزه در انسان این احساس را بطور کامل بیدار می‌سازد که او بندهٔ خداوند است. به محض اینکه قفل حرمت بر برخی مطالبات بنیادین نفس زده شود، این احساس بندگی شروع به نمودار شدن می‌کند و سپس به تدریج افزایش می‌یابد؛ حین افطار، این احساس بر تمام وجود او احاطه می‌کند. از فجر تا مغرب، یک لقمه نان و یک قطره آب هم از حلق روزه‌دار فرونمی‌رود و او هر مطالبهٔ نفس را در این خصوص صرف در تعمیل حکم پروردگار خود، رد می‌کند. وقتی تکراراً روزه گرفته شود، این حقیقت روزه در اعماق وجود انسان نقش می‌بندد، بلکه به فطرت او پیوست می‌شود که او بندهٔ یک پروردگار است و برای او همین زیباست که در سایر امور زندگی نیز با تسلیم و اعتراف، سپر خود را در مقابل فرمانروایی مالک خود به زمین اندازد و از ادعای آزادی و خودمختاری فکر و عمل خود، دستبردار شود. با این کار، روشن است که ایمان انسان بر خداوند از هر لحاظ یک ایمان زنده می‌شود، که بعد از آن او صرف بر خداوند ایمان نمی‌آورد، بلکه بر یک هستی‌ای سمیع و بصیر، علیم و حکیم و قائم بالقسط ایمان می‌آورد که از هر چیز آشکار و پنهان او آگاه است و او به هیچ صورت نمی‌تواند از اطاعت او انحراف کند. مهمترین چیز برای ایجاد تقوی، همین است.

دوم اینکه، روزه این احساس را نیز در اعماق دل و روح انسان فرومی‌برد که او لازماً یک روز جهت پاسخدهی در حضور پروردگار خود ایستاد خواهد شد. در حالیکه هر مسلمان این سخن را به زبان قبول می‌کند، اما وقتی گرسنگی انسان را در روزه آزار دهد، تشنگی اذیت کند و نیازهای جنسی با تمام شدت تسکین خود را مطالبه کنند،

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

هر شخص می‌داند که همین احساس پاسخگویی است که انسان را از پذیرفتن این مطالبات بطن و فرج، بازمی‌دارد. در تمام ماه رمضان، او هر روز، ساعت‌ها، صرف به این دلیل بر مطالبات نفس خود همواره نگهبانی مقرر می‌داشته باشد که مجبور است یک روز روی خود را به خالق خود نشان دهد. حتی وقتی حلق از تشنگی در حدت گرما خشک می‌شود، برف‌آب پیش‌رو می‌باشد، اگر بخواهد می‌تواند با آسانی آن را بنوشد، اما نمی‌نوشد؛ از دست گرسنگی، جان او می‌رود، غذا موجود است، اما نمی‌خورد؛ شوهر و زن جوان هستند، تنهایی میسر است، اگر بخواهند، می‌توانند خواهش خود را برآورند، اما این کار را انجام نمی‌دهند. چنین ریاضت، ریاضت عادی نیست. پاسخگویی در حضور خداوند در نتیجهٔ آن در دل و ذهن انسان بطور کامل رسوخ می‌کند. اگر دقت کنید، دوم مؤثرترین چیز روزه است.

سوم اینکه، برای تقوا صبر ضروری است و روزه به انسان صبر می‌آموزد، بلکه شاید هیچ روش مؤثرتر از آن برای تربیت شخص در زمینهٔ صبر وجود نداشته باشد. امتحانی که در دنیا با آن دچار هستیم، غیر از این چه حقیقتی می‌تواند داشته باشد که از یک طرف خواهش‌های زورآور وجود حیوانی ما قرار دارند و از طرف دیگر الله متعال مطالبه می‌کند که در چارچوب حدود او زندگی کنیم؟ این امتحان، در هر قدم طالب صبر است. اگر اوصاف راستی، صداقت، تحمل، بردباری، پابندی بر عهد، عدل و انصاف، عفو و درگذر، گریز از منکرات، اجتناب از فواحش و استواری بر حق موجود نباشند، تقوا هیچ معنایی ندارد؛ این اوصاف، روشن است، که به هیچ وجه ممکن نیست در عدم موجودیت صبر در انسان پیدا شوند.

مقصد روزه، همین تقواست و الله متعال ماه رمضان را برای آن تعیین فرموده است. ما قبلاً توضیح دادیم که دلیل این کار، به نحویکه الله متعال بیان فرموده، شروع نزول قرآن در آن است. این، با مقصد روزه چه ربطی دارد؟ استاد امام امین احسن اصلاحی در وضاحت آن می‌نویسد:

> "کسی که تأمل کند با هیچ مشکلی در فهم این حقیقت دچار شده نمی‌تواند که بزرگ‌ترین نعمت خداوند عقل است و نعمت بزرگتر از آن هم قرآن؛ به این دلیل که رهنمایی راستین را عقل صرف از قرآن بدست می‌آورد. در صورت موجود نبودن قرآن، عقل محکوم به سرگردانی در تاریکی‌هاست، اگر هم تمام دوربین‌ها و خرد بین‌های ساینس را مصروف کار کنند. به این وجه، ماهی که نعمت قرآن در آن نصیب دنیا شد، سزاوار این بود که به عنوان ماه ویژهٔ تکبیر خداوند و سپاسگزاری او مقرر شود تا مردم همواره و برای همیشه ارزش و عظمت این نعمت بزرگ را احساس و بر آن اعتراف کنند. الله متعال، عبادت روزه را برای این شکرگزاری و بیان کبریائی خداوند مقرر فرمود؛ روزه، عبادت خاص جهت پرورش تقوایی است که قیام و بقای دین همه بر آن منحصر است و اصلاً برای حاملین آن است که قرآن به عنوان هدایت نازل گردیده است... گویا ترتیب حکمت قرآنی به شکلی است که فیض حقیقی آن صرف به مردمی می‌رسد که روح تقوا در آنها موجود باشد و ذریعهٔ خاص پرورش تقوا، روزه است. به این دلیل، رب کریم و حکیم، این ماه را، که قرآن در آن نازل شد، برای روزه‌های رمضان مقرر فرمود. به بیان دیگر می‌توان گفت که قرآن برای این دنیا بهار است و ماه رمضان، موسم بهار و فصلی را که این موسم بهار نشو و نما می‌دهد، فصل تقواست." (تدبر قرآن ۴۵۱/۱)

این مقصد، لازماً از طریق روزه بدست می‌آید، اما ضروری است روزه‌دار از برخی خرابی‌ها و نواقصی اجتناب کند که اگر به روزه لاحق شوند، تمام برکت‌های آن را از بین می‌برند. نواقص مذکور اگرچه زیاد اند، اما برخی از آنها را که باید هر روزه‌دار نسبت به آن بیدار باشد ذکر می‌کنیم.

یک خرابی این است که مردم رمضان را ماه لذت‌ها می‌سازند. آنها فکر می‌کنند که خداوند نسبت به هر گونه مصرفی که در این ماه می‌کنند، بازپرسی نخواهد کرد. بنابراین، اگر آنها به ویژه مردم ثروتمند هم باشند، ماه رمضان برای آنها ماه لذت‌اندوزی و راه‌اندازی میله‌هاست. بجای تربیت نفس، آنها رمضان را به ماه پرورش آن تبدیل

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

می‌کنند و هر روز در آمادگی‌های افطار صبح خود را شام می‌کنند. آنها تمام مدتی که به روزه می‌باشند، در همین فکر می‌باشند که خلاء گرسنگی و تشنگی‌ای را که در شکم آنها پیدا شده، با کدام کدام نعمت‌ها پر خواهند کرد. نتیجهٔ آن این می‌شود که اولاً آنها از روزه چیزی بدست نمی‌آورند، و اگر هم چیزی بدست می‌آورند، در همانجا از دست می‌دهند.

راه نجات از این خرابی این است که انسان، البته لازماً بمنظور ایجاد قوت کار، بخورد و بنوشد، لیکن آن را مقصد زندگی خود قرار ندهد؛ هر آنچه بدون تلاش حاصل شود، با ادای شکر خداوند بخورد. هر آنچه اهل خانه روی دسترخوان قرار دهند، اگرچه به دل ننشیند، نباید بر آن خفه شود. اگر خداوند کسی را با مال و دولت نوازیده، پس بجای پرورش نفس، آن را در کمک به غریبان و فقرا و در تدارک غذا برای آنها خرج کند. این کار، یقیناً برکت‌های روزه را برای او افزایش خواهد داد. اسوهٔ پیامبر «ﷺ» در خصوص انفاق چنین است. حضرت عبدالله بن عباس بیان می‌کند که نبی کریم «ﷺ» در شرایط عادی هم بیش از همه سخی و فیاض بود، اما گویا در رمضان سراپا جود و کرم می‌شد.[۳۳۰]

خرابی دوم این است که چونکه یک اندازه تندی در طبیعت انسان در حالت گرسنگی و تشنگی پیدا می‌شود، برخی مردم بجای اینکه روزه را ذریعهٔ اصلاح آن بسازند، سبب تشدید آن می‌سازند. آنها بر هر سخن کوچک و بی‌ارزش، بر زن و اولاد و کارکنان زیردست خود پرخاش می‌کنند، هر آنچه به دهن آید، می‌گویند، بلکه اگر موضوع پیچیده‌تر شود، دهن به دشنام می‌بندند و در برخی حالات حتی از لت و کوب زیردستان خود هم دریغ نمی‌کنند. بعد از آن، با این گفته خود را اطمینان می‌دهند که در روزه به هر حال چنین می‌شود.

علاج آن را رسول الله «ﷺ» چنین بیان فرموده که مردم بجای اینکه روزه را بهانهٔ اشتعال در چنین مواقع بسازند، آن را به حیث یک سپر استعمال کنند و در هر جایی که فرصت خشونت پیدا شود، فوراً به خاطر آورد که روزه دارد. پیامبر «ﷺ» فرموده است: روزه‌ها، سپر هستند، پس هر کسی از شما روزه‌دار باشد، نه سخن بی‌جای گوید و نه جهالتی از خود نشان دهد. اما اگر شخصی به او دشنام دهد یا بخواهد با او ستیزه کند، برایش بگوید که من روزه دارم، برادرم، من روزه دارم.[۳۳۱] لهذا، واقعیت است که اگر روزه‌دار در هر موقع غصه و پرخاش، این شیوهٔ یادآوری را اختیار کند، بتدریج خواهد دید که بر شیطان نفس خود به اندازه‌ای تسلط حاصل کرده که دیگر شیطان کمتر می‌تواند بر او غالب آید. این احساس فتح در مقابل شیطان، در دل او احساس اطمینان و برتری را بوجود می‌آورد و همین یادآوری روزه به وسیلهٔ اصلاح او تبدیل خواهد شد. در نتیجه، او صرف در جایی غصه خواهد کرد که لازم و ضروری باشد و برای هیچ شخصی ممکن نخواهد بود وقت و بی‌وقت غصهٔ او را برانگیزد.

خرابی سوم این است که بسیاری مردم زمانیکه خوردن و نوشیدن و سایر چیزهای مورد پسند خود را ترک می‌کنند، مداوای این محرومی را در چیزهایی جستجو می‌کنند که به نظر آنها هیچ آسیبی به روزه نمی‌رساند، بلکه موجب می‌شود روزه به راحتی بگذرد. آنها با داشتن روزه کارت بازی می‌کنند، افسانه و رومان می‌خوانند، آهنگ و غزل می‌شنوند، فلم می‌بینند، با دوستان مصروف خنده و مذاح می‌شوند و اگر این کارها را هم انجام ندهند، به غیبت و بدگویی شخصی می‌پردازند. وقتی در روزه شکم خالی می‌باشد، انسان به هر حال از خوردن گوشت برادر خود لذت می‌برد. نتیجهٔ آن این می‌شود که گاهی انسان صبح در این مشغله مصروف می‌شود و صرف با اذان مؤذن از آن دست می‌کشد.

یک راه حل این است که انسان خاموشی را ادب رمضان تلقی کند و سعی کند حد اقل در خصوص هرزه‌گویی

---

[۳۳۰] بخاری، شماره ۶، مسلم، شماره ۶۰۰۹.

[۳۳۱] بخاری، شماره ۱۸۹۴. مسلم، شماره ۲۷۰۳.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

و دروغ‌گویی، قفلی بر زبان زند. نبی کریم «ﷺ» فرموده است: هر شخصی که دروغ‌گویی و عمل بر آن را ترک نکند، خداوند هیچ نیاز ندارد که او خوردن و نوشیدن خود را ترک کند.[۳۳۲]

راه حل دیگر این است که به هر اندازه وقتی که از کارهای ضروری باقی بماند، انسان در آن قرآن و حدیث مطالعه کند و راجع به دین خود آگاه شود؛ با غنیمت شمردن فرصت روزه، یک بخشی از قرآن مجید و دعاهای منقول از پیامبر را یاد بگیرد. به این ترتیب، او در رمضان از مشغله‌های مذکور در امان خواهد بود و همین ذخیرهٔ علم بعداً برای قایم نگه‌داشتن یاد خداوند در دل او، بکارش خواهد آمد.

خرابی چهارم این است که انسان برخی اوقات روزه را برای خداوند نه، بلکه برای نجات از ملامتی خانواده و آشنایان می‌گیرد و برخی اوقات این مشقت را جهت قایم نگه‌داشتن پندار مردم از دین‌داری او تحمل می‌کند. در موجودیت چنین نیتی، روزه دیگر روزه نمی‌ماند.

علاج آن این است که انسان اهمیت روزه را همیشه بر نفس خود واضح سازد و آن را تازه کند و به او تلقین کند که اگر از خوردن و نوشیدن و دیگر لذت‌ها دست می‌کشی، پس چرا این کار را برای الله متعال انجام نمی‌دهی. اضافه بر آن، گاهی روزهٔ نفلی بگیرد و هرچه بیشتر سعی کند آن را مخفی نگه‌دارد. امید است که بدین ترتیب، روزه‌های فرضی او نیز زمانی برای خداوند خاص شوند.

روزه‌هایی که پیامبر «ﷺ» می‌گرفت یا مردم را به آن ترغیب فرموده است، قرار ذیل اند:

روزهٔ یوم عاشورا

فضیلت روزهٔ یوم عاشورا در روایات بیان شده است.[۳۳۳] پیامبر «ﷺ» بالعموم در این روز روزه می‌گرفت،[۳۳۴] بلکه قبل از فرض شدن روزه‌های رمضان، لازماً این روزه را می‌گرفت و مردم را نیز بدان حکم می‌داد، آنها را تشویق می‌نمود و در این زمینه خود را مطلع نگه‌می‌داشت.[۳۳۵] یک دلیل آن چنین بیان شده که قریش معمولاً در یوم عاشورا روزه می‌گرفت[۳۳۶] و دلیل دیگر اینکه یهود در آن، روزه می‌گرفت. هنگامیکه پیامبر «ﷺ» پرسید، آنها گفتند که این روز، برای آنها حایز اهمیت زیاد است. بعد از اینکه خداوند متعال موسی «علیه السلام» و قومش را در این روز نجات داد و فرعون و قوم او را غرق دریا کرد، موسی «علیه السلام» برای ادای شکر آن روزه گرفت. پیامبر «ﷺ» فرمود: ما به موسی بیشتر از شما نزدیک هستیم. بنابراین، پیامبر «ﷺ» نیز در یوم عاشورا روزه گرفت و به مردم هم هدایت فرمود که روزه بگیرند.[۳۳۷]

روزهٔ یوم عرفه

فضیلت این روز برای هر مسلمان آشکار است. رسول الله «ﷺ» می‌فرماید هر کسی یوم عرفه روزه بگیرد، توقع می‌رود خداوند گناه یک سال پیش و گناه یک سال بعد او را به پاداش آن ببخشد.[۳۳۸] با وجود این، هنگام حج، پیامبر «ﷺ»

---

[۳۳۲] بخاری، شماره ۱۹۰۳.

[۳۳۳] بخاری، شماره ۲۰۰۴. مسلم، شماره ۲۷۴۶.

[۳۳۴] بخاری، شماره ۲۰۰۶. مسلم، شماره ۲۶۳۷.

[۳۳۵] بخاری، شماره ۲۰۰۲، ۴۶۸۰. مسلم، شماره ۲۶۵۲.

[۳۳۶] بخاری، شماره ۲۰۰۲. مسلم، شماره ۲۶۳۷، ۲۶۴۲.

[۳۳۷] بخاری، شماره ۲۰۰۴. مسلم، شماره ۲۶۵۸.

[۳۳۸] مسلم، شماره ۲۷۴۶. یعنی گناهانی که مربوط به حقوق العباد نمی‌باشند یا توبه و تلافی یا ادای کفاره برای آن لازم نباشد.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

در روز عرفه روزه نگرفت.[۳۳۹] دلیل آن غالباً این بود که پیامبر «ﷺ» جمع ساختن مشقت حج را با روزه نپسندید.

روزه‌های شوال

فضیلت روزه‌های شوال همچنان در روایات بیان شده است. پیامبر «ﷺ» می‌فرماید که هر شخصی که روزه‌های رمضان را گرفت، سپس متصلاً بعد از آن شش روز روزه گرفت، گویا تمام عمر روزه گرفته است.[۳۴۰]

سه روزه در هر ماه

پیامبر «ﷺ» مردم را تشویق کرده که در هر ماه، سه روزه بگیرند. پاداش آن را پیامبر «ﷺ» همان بیان کرد که در رابطه به روزه‌های شوال ذکر گردید.[۳۴۱] ام المؤمنین، حضرت عایشه «ﷺ» روایت می‌کند که پیامبر «ﷺ» خود هم این روزه‌ها را می‌گرفتند، اما برای آن هیچ روزی را مشخص نکرده بود. در جریان ماه، هر وقتی که رسول خدا «ﷺ» می‌خواست، این روزه‌ها را می‌گرفت.[۳۴۲] البته، پیامبر «ﷺ» برخی اصحاب را هدایت فرمود که به تاریخ سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم مهتاب روزه بگیرند.[۳۴۳]

روزه‌های دوشنبه و پنج‌شنبه

پیامبر «ﷺ» در روزهای دوشنبه و پنج شنبه هم روزه می‌گرفت. وقتی مردم دلیل آن را پرسیدند، رسول خدا «ﷺ» فرمود: روزهای دوشنبه و پنج شنبه اعمال مردم پیش می‌شوند.[۳۴۴] همچنان فرمود که روز دوشنبه، یوم پیدایش من است و قرآن هم در این روز بر من نازل شده بود.[۳۴۵]

روزه‌های شعبان

بر علاوهٔ رمضان، رسول خدا «ﷺ» بیشتر اوقات در شعبان به روزه می‌بودند. حضرت عایشه «رض» بیان می‌کند که من ندیدم پیامبر «ﷺ» در هیچ ماهی بیشتر از ماه شعبان روزه بگیرد.[۳۴۶]

افزون بر آن، اگر مردم بخواهند، می‌توانند روزهٔ نفلی بگیرند. پیامبر «ﷺ» به کسانیکه آرزو داشتند بیشتر روزه بگیرند، هدایت فرمود که در این رابطه از سیرهٔ حضرت داوود «علیه السلام» پیروی کنند. او یک روز، روزه می‌گرفت و یک روز ترک می‌کرد.[۳۴۷] البته، رسول الله پسند نفرمود[۳۴۸] که صرف جمعه برای روزه اختصاص داده شود،[۳۴۹]

---

[۳۳۹] بخاری، شماره ۱۶۵۸، ۱۹۸۸. مسلم، شماره ۲۶۳۲.

[۳۴۰] مسلم، شماره ۲۷۵۸. ابو داؤود، شماره ۲۴۳۳.

[۳۴۱] بخاری، شماره ۱۹۷۶، ۱۹۷۹. مسلم، شماره ۲۷۴۶.

[۳۴۲] مسلم، شماره ۲۷۴۴.

[۳۴۳] نسائی، شماره ۲۴۲۲.

[۳۴۴] نسائی، شماره ۲۳۶۰. احمد، شماره ۲۱۲۴۶.

[۳۴۵] مسلم، شماره ۲۷۴۷.

[۳۴۶] بخاری، شماره ۱۹۶۹، ۱۹۷۰. مسلم، شماره ۲۷۲۱، ۲۷۲۲.

[۳۴۷] بخاری، شماره ۱۹۷۹. مسلم، شماره ۲۷۲۹.

[۳۴۸] دلیل آن این است که مورد اول در مدت کم به بدعت تبدیل می‌شد، مورد دوم توازن زندگی را درهم و برهم می‌ساخت و مورد سوم کاملاً بی‌محل می‌بود. در دین قیم اسلام، هیچ جایی برای چنین مسائلی نیست.

[۳۴۹] بخاری، شماره ۱۹۸۴، ۱۹۸۵. مسلم، شماره ۲۶۸۱، ۲۶۸۳، ۲۶۸۴.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

تمام سال روزه گرفته شود[۳۵۰] و در روزهای عید روزه گرفته شود.[۳۵۱]

قانون روزه

خداوند هدایت داده که مسلمانان طبق همان قانونی روزه بگیرند که در دین انبیاء «علیهم السلام» همواره در بارهٔ روزه موجود بوده است. قرآن می‌فرماید که روزه بر اهل ایمان به همان شکل فرض گردیده که بر مردم قبل از آنها فرض شده بود. خداوند متعال فرموده است که فقط چند روز برای آن تعیین شده است. معلوم است که این سخن اصلاً برای تألیف قلب‌ها گفته شده است. گویا منظور این است که اگر برکت‌های روزه را در نظر داشته باشید، پس ۳۰ یا ۲۹ روز در ۱۲ ماه، مدت طولانی‌ای نیست، بلکه فقط چند روز معدود است، پس بجای اینکه بترسید یا دچار دلهره شوید، از آن بطور کامل فایده بگیرید.

بعد از این تمهید، رعایت در روزه بیان شده است. بر اساس آن، کسانی که به دلیل بیماری یا سفر نتوانند روزه‌های رمضان را تکمیل کنند، یا باید در روزهای دیگر روزه بگیرند و تعداد آن را تکمیل کنند یا بجای یک روزه، با دادن طعام به یک مسکین، روزه‌های از دست رفته را تلافی کنند. حکم مورد نظر با این الفاظ بیان گردیده است: "فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ" (پس هر کسی از رغبت خود کار نیکی انجام دهد، پس برایش بهتر است و چنانچه روزه بگیرید، برایتان بهتر است، اگر بدانید). منظور این است که فدیهٔ روزه، کمترین مطالبه‌ای است که مردم دارای استطاعت باید به هر حال برآورده سازند، اما اگر آنها برای مساکین بیشتر از این غذا فراهم کنند یا با آنها نیکی‌ای دیگری انجام دهند، این کار برایشان بهتر است. اما، نزد خداوند بهتر همین است که بجای فدیه، شخص تعداد روزه‌های خود را تکمیل کند.

با این حال، اجازهٔ فدیه در آیتی که با الفاظ "شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ" شروع می‌شود، ختم گردیده است. در نتیجه، با تکرار حکم در آن بعینه، الفاظ "وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ" تا "إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ" حذف گردیده اند. چون روزه گرفتن بعد از ماه رمضان دشوار می‌باشد، خداوند متعال آن را تا وقتی که طبایع کاملاً برای آن آماده نشدند، لازم نکرد. بنابراین، خداوند متعال فرمود که رعایت فدیه به این دلیل ختم شد که شما تعداد روزه‌ها را تکمیل کنید و از خیر و برکتی که در آن نهفته است، محروم نمانید.

حکم روزه اصلاً همین است. بعد از این معلوم می‌شود که برخی سؤالات در ذهن مردم پیدا شدند. یک سؤال مهم این بود که رفتن نزد همسران در ماه رمضان جایز است یا خیر؟ دلیل این سؤال غالباً این شد که طبق یهودی‌ها، روزه فوراً بعد از افطار دوباره شروع می‌شد و آنها خوردن و نوشیدن و رفتن نزد زنان خود را در شب روزه جایز نمی‌دانستند. مسلمانان گمان کردند که شاید این قانون بر آنها هم قابل تطبیق باشد، پس برخی از میان آنها با داشتن این طرز دید، آن را نقض می‌نمودند. این کار خوبی نبود، چون اگر انسان طبق اجتهاد یا گمان خود باور دارد یک چیز تقاضای دین و شریعت است، قطع نظر از اینکه شریعت در حقیقت هم بدان حکم می‌کند یا خیر، برای شخص جایز نیست بر خلاف آن رفتار کند. به این دلیل، قرآن آن را به خیانت با ضمیر خود تعبیر کرد و توضیح داد:

أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ ٱلصِّيَامِ ٱلرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَآئِكُمْ ۚ هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ وَأَنتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ ۗ عَلِمَ ٱللَّهُ أَنَّكُمْ كُنتُمْ تَخْتَانُونَ أَنفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنكُمْ ۖ فَٱلْـَٰٔنَ بَـٰشِرُوهُنَّ وَٱبْتَغُوا مَا كَتَبَ ٱللَّهُ لَكُمْ ۚ وَكُلُوا۟ وَٱشْرَبُوا۟ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ ٱلْخَيْطُ ٱلْأَبْيَضُ مِنَ ٱلْخَيْطِ

---

[۳۵۰] بخاری، شماره ۱۹۷۴. مسلم، شماره ۲۷۴۷.

[۳۵۱] بخاری، شماره ۱۹۹۰، ۱۹۹۱. مسلم، شماره ۲۶۷۱، ۲۶۷۲.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

ٱلۡأَسۡوَدِ مِنَ ٱلۡفَجۡرِۖ ثُمَّ أَتِمُّواْ ٱلصِّيَامَ إِلَى ٱلَّيۡلِۚ وَلَا تُبَٰشِرُوهُنَّ وَأَنتُمۡ عَٰكِفُونَ فِي ٱلۡمَسَٰجِدِۗ تِلۡكَ حُدُودُ ٱللَّهِ فَلَا تَقۡرَبُوهَاۗ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ ءَايَٰتِهِۦ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمۡ يَتَّقُونَ. (البقره ۱۸۷:۲)

"(شما می‌پرسید، پس انگار برایتان بیان می‌داریم که) آمیزش با همسرانتان در شب‌های روزه برایتان حلال قرار داده شده است. آنان لباس شما هستند و شما لباس آنان. خداوند می‌دانست که شما با خود خیانت می‌کنید پس بر شما عنایت کرد و شما را بخشید. بنابراین، حالا (بدون هر نوع تردد) نزد همسران خود بروید و هر (نتیجهٔ آن را) که خداوند برای شما نوشته است، طلب کنید، و بخورید و بیاشامید، تا زمانی که رشتهٔ سیاه شب از رشتهٔ سفید فجر بری شما کاملاً نمایان شود. سپس تا شب روزهٔ خود را کامل سازید. و اگر در مساجد به اعتکاف نشسته اید پس (شب هم) نزد زنان خود نروید. اینها، حدود مقرر شدهٔ خداوند است، پس به آن نزدیک نشوید. خداوند آیات خود را به همین شکل برای مردم واضح می‌سازد تا تقوی اختیار کنند."

قانونی که طبق توضیحات قرآن در رابطه به روزه و اعتکاف در ذهن متجسم می‌شود، به شکل ذیل است:

اجتناب از خوردن و نوشیدن و روابط زناشوهری با همسران به نیت روزه و محض برای خوشنودی الله متعال، در اصطلاح شریعت روزه است.

این ممنوعیت از فجر تا شروع شب وجود دارد. بنابراین، خوردن و نوشیدن و رفتن نزد همسران در شب‌های روزه کاملاً مجاز است.

ماه رمضان برای روزه مختص شده است؛ بنابراین، بر شخصی که در این ماه وجود دارد، فرض است تمام ماه روزه بگیرد.

اگر به دلیل مریضی یا سفر یا مجبوری دیگر، کسی نتواند روزهٔ رمضان را تکمیل کند، لازم است آن را با گرفتن روزه در ایام دیگر جبران کند و تعداد آن را تکمیل کند.

روزه گرفتن در حالت حیض و نفاس ممنوع قرار داده شده است. با این حال، روزه‌های ترک شده به دلیل آن هم باید بعداً بطور کامل جبران گردد.

منتهای کمال روزه، اعتکاف است. اگر الله متعال به کسی توفیق نصیب کند، او باید هر چند روزی که در ماه رمضان ممکن باشد، از دنیا جدا شده برای عبادت الله متعال در مسجد گوشه نشین شود و جز برای ضرورت ناگزیز انسانی، از مسجد بیرون نشود.

زمانیکه انسان در اعتکاف نشسته باشد، اگرچه در شب‌های رمضان بر خوردن و نوشیدن ممنوعیت نیست، اما رفتن نزد همسر برای او جایز نیست. الله متعال آن را در حالت اعتکاف ممنوع قرار داده است.

قانون روزه از طریق اجماع و تواتر عملی مسلمانان ثابت گردیده و قرآن مجید هم تا حد زیادی تفصیل آن را بیان نموده است. احادیثی را که از پیامبر «ﷺ» در این رابطه منقول است با ترتیب مناسب ذیلاً بیان می‌کنیم:

۱ – وقتی مهتاب دیده شود، ماه باید شروع شود. نبی کریم «ﷺ» فرموده است: ماه، ۲۹ روز هم است، بنابراین، وقتی مهتاب را دیدید، روزه بگیرید و زمانیکه آن را دوباره دیدید، افطار کنید. سپس اگر مطلع صاف و روشن نباشد، ۳۰ روز شعبان را تکمیل کنید.[۳۵۲]

[۳۵۲] مسلم، شماره ۲۵۰۳، ۲۵۱۴. منظور این است که مهم دیدن ماه نیست، بلکه مهم علم راجع به ابتدا یا خاتمهٔ آن است. به هر شکلی که علم آن حاصل شود، طبق آن روزه بگیرید یا افطار کنید.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

۲ – دو یا یک روز قبل از رمضان نباید روزه گرفته شود. پیامبر «ﷺ» آن را پسند ننموده و فرموده است که شخصی البته از آن مستثنی است که در آن روز، روزه می‌گیرد.[۳۵۳]

۳ – برای سحری باید بیدار شد. پیامبر «ﷺ» فرموده است که در سحری غذا بخورید، چون در خوردن آن برکت است.[۳۵۴]

۴ – بغیر از مجامعت، در روزه می‌توان با همسر خود هر نوع اظهار محبت کرد. ام المؤمنین، حضرت عایشه بیان می‌کند که رسول الله «ﷺ» در حالت روزه بوسه می‌گرفت و مرا به خود نزدیک می‌کرد.[۳۵۵]

۵ – در حالت جنابت می‌توان روزه گرفت. حضرت عایشه «رض» روایت می‌کند که نبی کریم «ﷺ» نیز برخی اوقات روزه می‌گرفت سپس بعد از فجر غسل می‌کرد.[۳۵۶]

۶ – اگر شخص در حالت فراموشی چیزی بخورد، روزهٔ او نمی‌شکند. پیامبر «ﷺ» فرموده است که درینصورت، الله متعال برای او غذا و آب داده است.[۳۵۷]

۷ – اگر اعتکاف در عشرهٔ دوم یا سوم و برای ده روز کامل شود، بهتر است، مگر اینکه ماه ۲۹ روز باشد. از روایات معلوم می‌شود که پیامبر «ﷺ» بالعموم به همین شکل به اعتکاف می‌نشست.[۳۵۸]

۸ – شکستن روزه دانسته و عمداً، گناه بزرگ است. اگر چنین کاری از انسان سر بزند، بر او لازم است کفارهٔ آن را ادا کند. پیامبر «ﷺ» به یک شخص کفارهٔ آن را همان بیان کرد که قرآن برای ظهار مقرر فرموده است. با وجود آن، از روایت متذکره معلوم می‌شود که هنگامیکه شخص عذر خود را بیان کرد، پیامبر «ﷺ» بر آن اصرار نکرد.[۳۵۹]

حج و عمره

وَأَذِّن فِي ٱلنَّاسِ بِٱلْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ لِّيَشْهَدُوا مَنَٰفِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا ٱسْمَ ٱللَّهِ فِيٓ أَيَّامٍ مَّعْلُومَٰتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّنۢ بَهِيمَةِ ٱلْأَنْعَٰمِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا ٱلْبَآئِسَ ٱلْفَقِيرَ ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِٱلْبَيْتِ ٱلْعَتِيقِ. (الحج ۲۲:۲۷ – ۲۹)

"و حکم داده بود که بین مردم منادی حج کن، آنها نزد تو پیاده هم خواهند آمد و بر هر نوع شترها سوار شده نیز که (به دلیل سفر) لاغر شده باشند. آنان از هر راه دور و دراز کوهی‌ای (که به دلیل تردد قافله‌ها) فرو رفته اند، خواهند آمد، به این دلیل خواهند آمد که بر جاهای منفعت خود حاضر باشند و در چند روز مشخص بر چهارپایانی نام خداوند را یاد کنند که خداوند به آنان بخشیده است. (وقتی آنها را ذبح کردید) پس خود هم از آن بخورید و به فقرای بی‌نوا هم بخورانید. پس باید مردم آلودگی‌هایشان را از خود دور کنند، به نذرهای خود وفا کنند و طواف این خانهٔ قدیمی را انجام دهند."

---

[۳۵۳] بخاری، شماره ۱۹۱۴. مسلم، شماره ۲۵۱۸.

[۳۵۴] بخاری، شماره ۱۹۲۳. مسلم، شماره ۲۵۴۹.

[۳۵۵] بخاری، شماره ۱۹۲۷. مسلم، شماره ۲۵۷۴.

[۳۵۶] بخاری، شماره ۱۹۳۱. مسلم، شماره ۲۵۸۹.

[۳۵۷] بخاری، شماره ۱۹۳۳. مسلم، شماره ۲۷۱۶.

[۳۵۸] بخاری، شماره ۲۰۲۵ – ۲۰۲۷. مسلم، شماره ۲۷۷۲، ۲۷۸۰.

[۳۵۹] بخاری، شماره ۱۹۳۶. مسلم، شماره ۲۵۹۵.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

این، صدایی است که قرن‌ها پیش بلند شد و ما در پاسخ آن "لبیک، لبیک" گفته برای مسجدی عزم سفر می‌کنیم که حضرت ابراهیم «علیه السلام» در ام القری مکه تعمیر کرد و بنام مسجد حرام مسمی گردیده است. این مسجد، همان بیت عتیق است که در الفاظ امام فراهی، اولین خانهٔ خدا در این وادی بطحا بود و در رابطه به آن از ازل طی شده بود که انحراف کننده‌گان از توحید را همواره دور خواهد راند. وقتی ساکنان آن بت‌پرستی را اختیار کردند و از جوار آن به مناطق دیگر رفتند، از این خانه برای پرستش با خود سنگ بردند. وقتی حضرت ابراهیم «علیه السلام» بعد از هجرت از بابل به آنجا رسید، تنها یک سنگ درخشان تعمیر قدیمی آن باقی مانده بود. بعد از قربانی اسماعیل «علیه السلام»، الله متعال به او حکم فرمود که این معبد را دوباره تعمیر کند. در نتیجه، پدر و پسر، هر دو شروع نمودند به کندن زمینِ زیر این سنگ یادگار. وقتی تهداب‌های قدیمی بعد از یک اندازه تگ و دو ظاهر شدند، آنها را بلند کردند و سنگ را در یک گوشهٔ عمارت نصب نمودند. اسماعیل، چون نذر همین خانه شده بود؛ پس به عنوان خادم آن توظیف شد و بر حکم خدا صدا بلند شد که مردم برای تقدیم نذر به خداوند بیایند و به این خانه آمده عهد ایمان بر توحیدی را که بسته اند، تجدید کنند. در اصطلاح، نام این عمل "حج" و "عمره" است. هر دو عبادت در دین ابراهیمی منتهای کمال عبادت هستند. آخرین حد احساس پرستش برای معبود خود این است که بنده بر اساس طلب او، به نذر جان و مال خود آماده شود. حج و عمره تمثیل همین نذر است؛ هر دو حقیقت واحد را تمثیل می‌کنند. تنها تفاوت بین آنها این است که عمره اجمال و حج تفصیل آن است. این تفصیل، هدفی را که نذر جان و مال برای آن مطالبه شده، به تمام و کمال نمایان و واضح می‌کند.

الله متعال فرموده که ابلیس از بدو علیه برنامه‌ای که حین تخلیق آدم برای او در دنیا طرح شده بود، اعلام جنگ کرده است: "قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ، ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ،[۳۶۰] (او گفت: سپس به این دلیل که مرا در گمراهی انداخته‌ای، حالا من نیز لازماً بر راه مستقیم تو برای بنی آدم در کمین خواهم نشست. سپس از پشت‌سر و پیش‌رو، راست و چپ، از هر سو بر آنها خواهم تاخت و تو اکثریت آنان را شکرگزار نخواهی یافت). قرآن بیان می‌کند که این چالش ابلیس پذیرفته شد و بنده‌های الله حالا تا قیامت با این دشمن ازلی و اولاد او بر سر جنگ خواهند بود.[۳۶۱] امتحان این دنیا همین نبرد است که آیندهٔ ابدی ما بر کامیابی و ناکامی در آن منحصر است. ما جان و مال خود را در این جنگ نذر خداوند می‌کنیم. انبیاء «علیه السلام»، صدای "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ"[۳۶۲] را در تاریخ بارها برای همین مقصد بلند کرده اند. این جنگ علیه ابلیس در حج به شکل ذیل تمثیل شده است:

بنده‌های الله متعال بر ندای پروردگار خود، از مال و متاع دنیا و لذت‌ها و مصروفیت‌های آن دست می‌کشند.

سپس "لبیک لبیک" گفته به میدان جنگ می‌رسند و کاملاً همانند مجاهدین در یک دره جابجا می‌شوند.

روز بعد به یک میدان باز رسیده، برای گناهان خود طلب مغفرت می‌کنند، برای کامیابی در این جنگ، دعا و مناجات می‌کنند و خطبهٔ امام خود را می‌شنوند.

بنابر تقاضای تمثیل، نمازهای خود را قصر و جمع نموده ادا می‌کنند و در راه به شکل مختصر توقف کرده دوباره خود را به اقامتگاه خود می‌رسانند.

---

[۳۶۰] الاعراف ۷: ۱۶ – ۱۷.

[۳۶۱] الاعراف ۷: ۱۳ – ۱۴.

[۳۶۲] الصف ۶۱: ۱۴. "اهل ایمان، مددگار الله شوید."

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

سپس بر شیطان سنگ‌باری می‌کنند، با تقدیم قربانی حیوانات خویش، خود را نذر خداوند می‌کنند، موی سر را می‌تراشند و بمنظور طوافِ نذر، در معبد و قربان‌گاه اصلی حاضر می‌شوند.

بعد، از آنجا بر می‌گردند و برای دو یا سه روز به همان ترتیب بر شیطان سنگ‌باری می‌کنند.

وقتی از این بعد دیده شود، احرام در حج و عمره، علامت این است که بندهٔ مؤمن از تمام لذت‌ها، مصروفیت‌ها و مرغوبات دنیا دست کشیده است و بدن خود را با دو تکهٔ نادوخته پوشانیده، برهنه سر و تا یک حد بدون پاپوش، دقیق با هیئت و صورت راهبان، برای رسیدن به حضور پروردگار خود از خانه بیرون شده است.

تلبیه پاسخ صدایی است که ابراهیم «علیه السلام» بعد از تعمیر مجدد بیت الحرام به حکم الله متعال بر سر یک سنگ ایستاده، بلند کرده بود.[۳۶۳] آن صدا، اکنون به گوشه گوشهٔ دنیا رسیده است و بنده‌های الله متعال ترانهٔ دلنواز "لبیک، اللهم لبیک" را در جواب آن و با اعتراف بر نعمت‌های خداوند و اقرار بر توحید او می‌خوانند.

طواف، گردش نذر است. این سنت از ایام قدیم در دین ابراهیمی وجود داشته که کسی که قربانی می‌شود یا برای خدمت معبد نذر می‌گردد، پیش‌روی معبد یا قربان‌گاه دور داده شود. مترجمین تورات همین مسئله را در جاهای مختلف به هدیه جنبانیدنی و گذراندن در حضور خداوند، تعبیر نموده اند. به گونهٔ مثال در اعداد آمده است:

"و لاویان را به حضور خداوند نزدیک بیاور، و بنی‌اسرائیل دستهای خود را بر آنان بگذارند. و هارون لاویان را از جانب بنی‌اسرائیل به حضور خداوند هدیه بگذراند، تا خدمت خداوند را بجا بیاورند. و لاویان دستهای خود را بر سر هر دو گاو بنهند، و تو یکی را بجهت قربانی گناه و دیگری را بجهت قربانی سوختنی برای خداوند بگذران، تا بجهت لاویان کفاره شود. و لاویان را پیش هارون و پسرانش برپا بدار، و ایشان را همانند هدیه جنبانیدنی در حضور خداوند، برای خداوند هدیه بگذران. زیرا که ایشان از میان بنی‌اسرائیل به من نذر شده‌اند، و به عوض هر گشایندهٔ رحم، یعنی به عوض همهٔ نخست‌زادگان بنی‌اسرائیل، ایشان را برای خود گرفته‌ام." (۱۰:۸ – ۱۶)

در ترجمهٔ عربی انجیل، تعبیر "تردهم للرب" یا "أمام الرب" بکار رفته است که این مفهوم متذکره را کاملاً واضح می‌سازد.

استلام حجر اسود، علامت تجدید عهد است. بنده این سنگ را تمثیلاً دست پروردگار خود تلقی نموده، دستان خود را بر آن قرار می‌دهد و مطابق سنت قدیمی در خصوص عهد و میثاق، با بوسیدن آن این عهد را تجدید می‌کند که با قبول اسلام، او جان و مال خود را در بدل جنت تسلیم الله متعال کرده است.

سعی، طواف از قربان‌گاه اسماعیل «علیه السلام» است. ابراهیم «علیه السلام» با ایستادن بر کوه صفا، این قربان‌گاه را دیده بود و جهت تعمیل حکم، با یک اندازه شتاب قدم زده بسوی مروه رفته بود. این واقعه، در بایبل به شکل ذیل بیان گردیده است:

"و در روز سوم، ابراهیم چشمان خود را بلند کرده، آن مکان را از دور دید. آنگاه ابراهیم، به خادمان خود گفت: شما در اینجا نزد الاغ بمانید، تا من با پسر بدانجا رویم، و نماز خوانده، نزد شما بازآییم." (پیدایش ۴:۲۲ – ۵)

بنابراین، طواف صفا و مروه نیز گردش نذر است که اول پیش‌روی معبد و بعد از آن در محل قربانی انجام داده می‌شود. از تورات معلوم می‌شود که سعی صفا و مروه همانگونه که قبل از قربانی انجام داده می‌شد، بعد از آن نیز به همان ترتیب با گرفتن یک حصهٔ قربانی در دست، انجام داده می‌شد. در خروج آمده است.

---

[۳۶۳] تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر ۲۱۶/۳.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

"و سینهٔ قوچِ قربانی تخصیص را که برای هارون است گرفته، آن را برای هدیهٔ جنبانیدنی به حضور خداوند بجنبان. و آن حصهٔ تو می‌باشد" (۲۶:۲۹)

عرفات، قایم مقام معبد است، جایی که مجاهدینِ نبرد با شیطان یکجا می‌شوند، برای گناهان خود طلب مغفرت می‌کنند و برای کامیابی در جنگ دعا و مناجات می‌کنند.

مزدلفه، اقامت در راه است، جایی که مجاهدین شب را سپری کرده، صبح بیدار می‌شوند و قبل از وارد شدن به میدان نبرد یک بار دیگر دعا و مناجات می‌کنند.

رمی، لعنت بر ابلیس و علامت جنگ علیه اوست. رمی با این عزم انجام داده می‌شود که بندهٔ مؤمن بر چیز کمتر از عقب نشینی ابلیس راضی نخواهد شد. حقیقت روشن است که این دشمن ازلی انسان وقتی وسوسه انگیزی می‌کند، بعد از آن خاموش نمی‌نشیند، بلکه سلسلهٔ تلاش خود را جاری نگه‌می‌دارد. با این حال، اگر شخص مقاومت کند، تاخت و تاز او به تدریج ضعیف‌تر می‌شود. با سه روز رمی، و جمرات بزرگ اول برای آن و بعداً جمرات کوچک، همین حقیقت واضح شده است.

قربانی، فدیهٔ جان است و تراشیدن موی سر علامت این است که نذر تقدیم گردیده و اکنون بنده می‌تواند با این علامت دایمیِ اطاعت و غلامی خداوند خود به خانه بر گردد. این، سنت دیرینهٔ دین ابراهیمی است. در تورات بیان شده که هر شخصی که نذر خداوند شود، موی سر خود را تا زمانی نتراشد که روزهای نذر تکمیل نشده باشد. در اعداد آمده است:

"و تمام ایام نذر تخصیص او، استره بر سر او دور داده نشود، و تا انقضای روزهایی که خود را برای خداوند تخصیص نموده است، مقدس شده، گیسوهای موی سر خود را بلند دارد." (۵:۶)

"این است قانون نذیره که چون روزهای تخصیص او تمام شود، آنگاه او را نزد دروازه خیمهٔ اجتماع بیاورند... و سپس آن نذیره سر تخصیص خود را نزد در خیمهٔ اجتماع بتراشد." (۱۸،۱۳:۶)

از مباحث فوق می‌توان حدس زد که عبادت حج، که بر هر مسلمان صاحب استطاعت حد اقل یک بار در زندگی فرض گردیده، دارای چه جایگاه خارق العاده‌ای است. پیامبر «ﷺ» در یک موقع، بعد از ایمان و جهاد، فضیلت حج را بیان نموده است.[۳۶۴] پیامبر «ﷺ» همچنان فرموده است که هر شخصی که برای خداوند حج کند، سپس هیچ سخن شهوت یا نافرمانی در آن نگوید، از حج به شکلی بر می‌گردد که گویا مادر او را امروز به دنیا آورده است.[۳۶۵] پیامبر «ﷺ» به همین شکل فرموده که: عمرهٔ بعد از عمره، کفارهٔ گناهان در میان آنهاست و پاداش حج راستین صرف جنت است.[۳۶۶]

تاریخ حج و عمره

تاریخ حج و عمره با همان منادی ابراهیم «علیه السلام» آغاز شد که در جاهای مختلف بیان کردیم. بعد از آن، این سلسله هر گز منقطع نشد. بنابراین، قبل از بعثت پیامبر «ﷺ» نیز مردم عرب از هر جا، گروه در گروه برای حج و

---

[۳۶۴] بخاری، شماره ۲۶. مسلم، شماره ۲۴۸.

[۳۶۵] بخاری، شماره ۱۸۱۹. مسلم، شماره ۳۲۹۱.

[۳۶۶] بخاری، شماره ۱۷۷۳. مسلم، شماره ۳۲۸۹. یعنی گناهانی که مربوط حقوق العباد نمی‌باشد یا توبه و تلافی یا ادای کفاره برای آن لازم نباشد.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

عمره می‌آمدند و بعد از بعثت پیامبر «ﷺ» هم این روند به همین شکل ادامه یافت. قرآن در یک آیت به همین حقیقت اشاره نموده، می‌فرماید:

وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلْبَيْتِ مَنِ ٱسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا. (آل عمران ۹۷:۳)

"و هر کسی استطاعت رسیدن به آنجا را داشته باشد، حج این خانه برای خداوند همواره بر آنها فرض بوده است."

تردیدی نیست که آنها برخی بدعت‌ها را در مناسک و رسوم و آداب حج و عمره وارد ساخته بودند، اما از روایات معلوم می‌شود که برخی مردم عرب بطور کامل از چنین بدعت‌ها آگاه بودند و حج را صرف طبق شیوهٔ ابراهیمی انجام می‌دادند. روایت شده است که وقتی جبیر بن مطعم رسول الله «ﷺ» را قبل از بعثت در عرفات دید، حیران شد که مردم قریش از مزدلفه پیش نمی‌روند، در حالیکه این فرزند بنی هاشم برای وقوف عرفات در اینجا حاضر شده است. او می‌گوید:

أضللت بعيرًا لي، فذهبت أطلبه يوم عرفة، فرأيت النبي واقفاً بعرفة، فقلت: هذا، والله، من الحمس، فما شأنه هاهنا؟ (بخاری، شماره ١٦٦٤)

"شتر من گم شد. روز عرفه وقتی او را تلاش می‌کردم، دیدم که نبی کریم «ﷺ» در میدان عرفات ایستاده اند.[۳۶۷] گفتم: بخدا، او از قریش است، پس در اینجا چی می‌کند؟"

از مباحث فوق معلوم می‌شود که زمانیکه قرآن به حج حکم کرد، برای مخاطبین آن موضوع جدید نبود. آنها از اهمیت آن در دین و از رسوم و آداب آن بطور کامل آگاه بودند و هر سال با ترتیبات کامل برای آن حاضر می‌شدند و مناسک آن را بجا می‌آوردند. قرآن بیش از این کاری انجام نداد که بدعت‌ها و انحرافات را از حج و عمره دور کرد و آنها را به شکل درست و ابراهیمی آن برگرداند. اصلاحات مذکور، آخرین باب تاریخ این عبادت عظیم است که از طریق رسول الله «ﷺ» رقم خورد. بعد از آن، تمام مناسک آن از طریق اجماع و تواتر عملی نسلاً بعد نسلٍ منتقل شده اند و هیچ نوع ترمیم و تغییر یا اضافه‌ای در آن رخ نداده است. البته، اصلاحاتی را که قرآن در آن زمان بوجود آورد و در آیات آن برای همیشه محفوظ اند، در اینجا بیان می‌کنیم.

1 – به عنوان متولیان بیت الحرام، قریش حق خود می‌پنداشتند که به هر کسی که آنها بخواهند، می‌توانند اجازه دهند برای حج و عمره به حرم بیایند و هر کسی را نخواهند، از آن محروم کنند. قرآن این پندارشان را مردود قرار داد و واضح ساخت که بیت الله در اجارهٔ هیچ خاندانی قرار ندارد. هر شخصی که برای عبادت الله و حج و عمره قصد آن را کند، چه قریشی باشد چه غیر قریشی، عربی باشد یا عجمی، شرقی باشد یا غربی، هیچ شخصی حق ندارد بر او محدودیتی وضع کند. در این خصوص، اشخاص مقیم و غیر آن حقوق کاملاً مساوی دارند. قریش، حکمرانان و اجاره داران آن نه، بلکه پاسبانان و خدمت گزاران آن هستند. مسؤولیت آنهاست که همانند اسماعیل «علیه السلام»، آن را برای تمام دنیا مرکز عبادت بسازند و به تمام انسان‌ها دعوت دهند جهت بهره‌یاب شدن از برکات آن، به این آستانهٔ الهی حاضر شوند:

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ ٱلَّذِي جَعَلْنَٰهُ لِلنَّاسِ سَوَآءً ٱلْعَٰكِفُ فِيهِ وَٱلْبَادِ. وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ. نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ. (الحج ۲۵:۲۲)

---

[۳۶۷] این واقعهٔ قبل از بعثت است، اما چون جبیر بن مطعم بعد از مسلمان شدن بیان نموده است، بناً، پیامبر «ﷺ» به این شکل ذکر گردیده است.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

"بی‌گمان کسانی که از ایمان آوردن (بر پیامبر خداوند) انکار کردند و حالا آنها از راه خداوند منع می‌کنند و از مسجد حرام نیز که ما برای تمام مردم ساخته‌ایم، خواه ساکنین آنجا باشند یا مسافر، مرتکب ظلم بزرگی شده اند. (زیرا این مسجد چنین است که) هر کسی ارادهٔ ارتکاب انحرافی، ظلمی را در آن کند، لذت عذاب دردناک را به او می‌چشانیم."

2 – غلاظت شرک، حتی به بیت الحرام، که قدیمی‌ترین و بزرگ‌ترین مرکز توحید است، وارد شده بود. قرآن متوجه ساخت که زمانیکه تولیت این خانه به ابراهیم و اسماعیل «علیهم السلام» داده شد و به آنها گفته شد که در آنجا مستقر شوند، اولین هدایتی که خداوند متعال صادر کرد این بود که بیت الله را از چنین غلاظت‌هایی پاک نگه دارند. بدین ترتیب، قرآن اشاره فرمود که قریش هم باید این کار را انجام دهند؛ در غیر اینصورت، این امانت بزرگ از آنها مسترد و به حق‌داران اصلی آن سپرده خواهد شد:

وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَٰهِيمَ مَكَانَ ٱلْبَيْتِ أَن لَّا تُشْرِكْ بِى شَيْـًٔا وَطَهِّرْ بَيْتِىَ لِلطَّآئِفِينَ وَٱلْقَآئِمِينَ وَٱلرُّكَّعِ ٱلسُّجُودِ (الحج ۲۲:۲۶)

"و به آنها یادآوری کن، هنگامی را که جای این خانه را برای ابراهیم آماده کردیم، با این هدایت که هیچ چیز را با من شریک قرار نده و خانهٔ مرا برای طواف کننده‌گان و قیام کننده‌گان و رکوع و سجده کننده‌گان پاک و پاکیزه گردان."

3 – ماه رجب برای عمره و ماه‌های ذی القعده، ذی الحجه و محرم برای حج همواره حرام دانسته شده اند. مشرکین عرب هر زمانی می‌خواستند، برای توجیه جنگ و جدل، غارت‌گری و انتقام مرگ، یکی از آنها را حلال و دیگری را حرام قرار می‌دادند. به همین ترتیب، جهت تلفیق سال قمری با سال شمسی، یک ماه را به نام کبسه در آن می‌افزودند تا حج همواره در یک فصل واقع شود. در اصطلاح به آن "نسی" گفته می‌شد. قرآن، آن را افزونی در کفر عنوان کرد و اعلام کرد که این کار کاملاً باطل است، باید دیگر از بین برود:

إِنَّمَا ٱلنَّسِىٓءُ زِيَادَةٌ فِى ٱلْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُۥ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُۥ عَامًا لِّيُوَاطِـُٔوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ ٱللَّهُ فَيُحِلُّوا مَا حَرَّمَ ٱللَّهُ زُيِّنَ لَهُمْ سُوٓءُ أَعْمَٰلِهِمْ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْكَٰفِرِينَ (التوبه ۹:۳۷)

"بی‌گمان که بطلان ماه‌ها افزونی در کفر آنهاست، که این منکرین از آن به گمراهی مبتلا می‌شوند. اینان، یک سال این ماه‌های حرام را حلال قرار می‌دهند و سال دیگر آن را حرام قرار می‌دهند تا با کامل ساختن شمار ماه‌های حرام شدهٔ خداوند، حرام ساخته شدهٔ خداوند را (برای خود) حلال سازند. اعمال بد آنان درنظرشان آراسته شده است. فیصلهٔ خداوند است که این نوع مردم منکر را راه یاب نخواهد ساخت."

۴ – قریش برخی از حیوانات را به دلیل رابطهٔ خود با بت‌ها، حرام قرار داده بودند،[۳۶۸] بنابراین، آنها را قربانی هم نمی‌کردند. به همین شکل، سنت و فرهنگ حضرت ابراهیم «علیه السلام» در رابطه به این خانه را برای منافع دنیوی خود تا حد زیادی تبدیل نموده بودند. الله متعال آنها را به این دلیل تنبیه نمود و فرمود که صرف حیواناتی حرام اند که در قرآن تصریح شده اند؛ بنابراین، از "افتراء علی الله" خودداری کنید و به تمام حرمت‌های قایم شدهٔ الله متعال احترام گذارید. این در حق شما بهتر است:

ذَٰلِكَ وَمَن يُعَظِّمْ حُرُمَٰتِ ٱللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَّهُۥ عِندَ رَبِّهِۦ وَأُحِلَّتْ لَكُمُ ٱلْأَنْعَٰمُ إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَٱجْتَنِبُوا ٱلرِّجْسَ مِنَ ٱلْأَوْثَٰنِ وَٱجْتَنِبُوا قَوْلَ ٱلزُّورِ حُنَفَآءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِۦ وَمَن يُشْرِكْ بِٱللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَتَخْطَفُهُ ٱلطَّيْرُ أَوْ تَهْوِى بِهِ ٱلرِّيحُ

[۳۶۸] الانعام ۶: ۱۳۸ – ۱۵۰.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ. ذَٰلِكَ. وَمَن يُعَظِّمْ شَعَٰٓئِرَ ٱللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَى ٱلْقُلُوبِ. (الحج ۲۲:۳۰ – ۳۲)

"این سخنان است (که به ابراهیم گفته شده بود – آن را خوب بدان) و (به یاد داشته باش که) هر کسی حرمت‌های نهاده شدهٔ خداوند را تعظیم کند، این در حق او نزد پروردگارش بهتر است. و (این نیز که توهمات این مشرکان راجع به چهارپایان کاملاً بی‌بنیاد است). حقیقت این است که حیوانات برای شما حلال گردیده اند، بجز آنچه به تو (در قرآن) خوانده می‌شود. پس از غلاظت بت‌ها خود را محافظت کن و از سخن دروغین نیز (که با استناد به آن، چیزی را حلال و چیزی را حرام قرار داده به خداوند منسوب می‌دارید) و شعایر او را بزرگ دارید، در حالیکه برای خداوند حق گرا هستید، نه شریک آورنده‌گان به او. و (بدانید که) هر کسی برای خداوند شریک قایل است، پس گویا از آسمان سقطو کرده است. حالا پرنده‌گان ممکن است گوشت او را بربایند یا هوا او را به جای دور و درازی افکند. این سخنان است، (آنها را خوب بدان) و (به یاد داشته باش که) هر کسی شعایر مقرر شدهٔ خداوند را تعظیم کند، پس بی‌گمان این از پرهیزگاری دل‌هاست."

۵ – هر نوع استفاده از حیوانات قربانی بالعموم ممنوع دانسته می‌شد. چون حیوانی برای قربانی تعیین می‌گردید، نه شیر آن را استعمال می‌نمودند و نه از آن برای باربردای کار می‌گرفتند.[۳۶۹] قرآن توضیح داد که چنین کارها برای تعظیم شعائر ضروری نیست. کاملاً جایز است از حیوانات قربانی تا رسیدن وقت قربانی، هر نوع استفاده کرد.

لَكُمْ فِيهَا مَنَٰفِعُ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى. ثُمَّ مَحِلُّهَآ إِلَى ٱلْبَيْتِ ٱلْعَتِيقِ. (الحج ۲۲:۳۳)

"در آن برای شما تا زمان معین منافع است، سپس (برای قربانی) به سوی همان خانهٔ قدیم خداوند برده می‌شوند."

۶ – در عربستان، یهودی‌ها هم زندگی می‌کردند و بر اساس یک روایت ضعیف، شتر را بر خود حرام قرار داده بودند.[۳۷۰] الله متعال فرمود که این محض یک وهم است، بنابراین، شتر هم بدون هر تردید می‌تواند قربانی شود. بلکه، به دلیل اینکه عرب‌ها شتر را بسیار دوست داشتند، اگر شتر را برای خوشنودی پروردگار خود قربانی کنند، یقیناً برایشان وسیلهٔ بزرگ تقرب خداوند خواهد بود:

وَٱلْبُدْنَ جَعَلْنَٰهَا لَكُم مِّن شَعَٰٓئِرِ ٱللَّهِ. لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ. فَٱذْكُرُوا۟ ٱسْمَ ٱللَّهِ عَلَيْهَا صَوَآفَّ. فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا۟ مِنْهَا وَأَطْعِمُوا۟ ٱلْقَانِعَ وَٱلْمُعْتَرَّ. كَذَٰلِكَ سَخَّرْنَٰهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ. (الحج ۲۲:۳۶)

"شتران را برایتان از شعایر الهی قرار دادیم. برای شما در آنها خیر بزرگ است. پس در حالی که ایستاده اند بر آنها نیز نام خداوند را بگیرید. پس وقتی (بعد از قربانی) بر پهلوهای خود افتیدند، خود هم از آن بخورید و آنها را نیز اطعام کنید که (محتاج هستند، اما) قناعت کرده اند و به آنها نیز که بی‌تاب شده بخواهند. اینگونه این حیوانات را برای شما رام کردیم تا سپاسگذار باشید."

۷ – در رابطه به قربانی تصور می‌کردند که الله متعال از گوشت و خون آن محظوظ می‌شود. قرآن متوجه می‌سازد که این خیال حماقت محض است. الله متعال از چنین چیزها نه، بلکه از تقوایی محظوظ می‌شود که از قربانی در دل پیش‌کننده‌گان آن پیدا می‌شود:

لَن يَنَالَ ٱللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَآؤُهَا. وَلَٰكِن يَنَالُهُ ٱلتَّقْوَىٰ مِنكُمْ. كَذَٰلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا۟ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَىٰكُمْ. وَبَشِّرِ ٱلْمُحْسِنِينَ. (الحج ۲۲:۳۷)

---

[۳۶۹] بخاری، شماره ۱۶۸۹. مسلم، شماره ۳۲۰۸. جامع البیان، الطبری ۱۸۵/۱۷. تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر ۲۲۰/۳.

[۳۷۰] استثنا ۱۴: ۷.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

"نه گوشت آنان به خداوند می‌رسد نه خون‌شان، بلکه صرف تقوای شما به او می‌رسد. اینگونه آنها را برای شما مسخر کرده تا بر هدایتی که خداوند به شما بخشیده است، بزرگی او را بیان کنید. (همین روش کسانی‌ست که راه نیکی را درپیش می‌گیرند) و، (ای پیامبر)، به کسانی که راه نیکی را اختیار می‌کنند بشارت ده."

۸ – مروه، قربانگاه حضرت اسماعیل «علیه السلام» است. چون یهود آماده نبودند این حقیقت را بپذیرند، در رابطه به طواف صفا و مروه هم شبهات گوناگونی ایجاد می‌کردند. قرآن آنها را بر چنین کتمان حق‌شان تنبیه فرمود و واضح نمود که هر دو کوه، از شعائر الله متعال است و طواف آن کار نیکی است. هیچ مسلمانی نباید در این رابطه دچار تردد شود:

إِنَّ ٱلصَّفَا وَٱلْمَرْوَةَ مِن شَعَآئِرِ ٱللَّهِ. فَمَنْ حَجَّ ٱلْبَيْتَ أَوِ ٱعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَن يَطَّوَّفَ بِهِمَا. وَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ ٱللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ. إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَآ أَنزَلْنَا مِنَ ٱلْبَيِّنَٰتِ وَٱلْهُدَىٰ مِنۢ بَعْدِ مَا بَيَّنَّٰهُ لِلنَّاسِ فِى ٱلْكِتَٰبِ. أُو۟لَٰٓئِكَ يَلْعَنُهُمُ ٱللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ ٱللَّٰعِنُونَ. (البقره ۲:۱۵۸ – ۱۵۹)

"صفا و مروه یقیناً از شعایر خداوند اند. کسانی که برای ادای حج یا عمرهٔ این خانه آمده اند، هیچ ایرادی بر آنان نیست که میان این دو طواف هم کنند، (بلکه این کار نیکی است) و هر کسی به رغبت خود کار نیکی‌ای انجام دهد، خداوند قبول‌کنندهٔ آن است، از آن کاملاً باخبر است. کسانی که حقایقی را پنهان می‌کنند که (در این خصوص) نازل کردیم و هدایتی را که فرستادیم، با وجود اینکه آنرا برای این مردم در کتاب خود به شکل واضح و روشن بیان کرده بودیم، یقیناً که خداوند بر آنها لعنت می‌کند و لعنت کننده‌گان نیز بر آنها لعنت می‌کنند."

۹ – در رابطه به حج یک بدعت دیگر هم ایجاد شده بود؛ مردم بعد از برگشت از حج، بجای اینکه از در وارد خانه‌های خود شوند، در حالت احرام از از پشت آن داخل می‌شدند.[۳۷۱] محرک این رفتار عجیب و غریب غالباً این خیال آنها بود که ورود از دروازه‌هایی که با بار گناهان از آن خارج شده بودند، دیگر بعد از پاک شدن خلاف تقواست. قرآن از این رفتار احمقانه منع کرد و فرمود که این کار هرگز کار نیکی نیست، بنابرین نباید اعاده شود:

وَلَيْسَ ٱلْبِرُّ بِأَن تَأْتُوا۟ ٱلْبُيُوتَ مِن ظُهُورِهَا. وَلَٰكِنَّ ٱلْبِرَّ مَنِ ٱتَّقَىٰ. وَأْتُوا۟ ٱلْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَٰبِهَا وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. (البقره ۲:۱۸۹)

"و این هرگز نیکی نیست که (در حالت احرام و بر برگشت از حج) از پشت خانه‌ها به آنها وارد شوید. بلکه نیکی اصلاً از کسی‌ست که تقوی پیشه کند. بنابراین، حالا دیگر از درها به خانه‌ها وارد شوید و از خداوند بترسید تا رستگار شوید."

۱۰ – حج در زمان جاهلیت، بیش از یک عبادت، شکل جشن نیمه مذهبی به خود اختیار نموده بود. بنابراین، مردم برای آن هر نوع ترتیبات می‌گرفتند، اما به این نکته کمتر اهمیت قایل بودند که زاد راه اصلی در این سفر، زاد راه تقواست و آنها که بمنظور ادای حج عازم سفر شده اند، نباید هیچ سخن شهوت یا نافرمانی یا جنگ و جدل بگویند. این کار، با روح این عبادت عظیم منافات دارد. خداوند متعال مردم را به آن متوجه ساخت و فرمود که آنها باید در پیدا کردن زاد راه تقوی بیشتر سعی کنند:

ٱلْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَٰتٌ. فَمَن فَرَضَ فِيهِنَّ ٱلْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِى ٱلْحَجِّ. وَمَا تَفْعَلُوا۟ مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ ٱللَّهُ. وَتَزَوَّدُوا۟ فَإِنَّ خَيْرَ ٱلزَّادِ ٱلتَّقْوَىٰ وَٱتَّقُونِ. يَٰٓأُو۟لِى ٱلْأَلْبَٰبِ. (البقره ۲:۱۹۷)

"حج، ماه‌های مشخص دارد. پس هر کسی که (احرام را بسته) در آن ارادهٔ حج کند، نباید در مدت حج هیچ سخن

[۳۷۱] المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، جواد علی ۳۷۱/۶.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

شهوت گوید، نه نافرمانی خداوند کند نه سخن جنگ و جدل گوید. و (به یاد داشته باشید که) خداوند از هر نیکی‌ای که انجام دهید، باخبر است. و (در این سفر حج) زاد راه (تقوی را) با خود گرفته بیرون شوید، به این دلیل که بهترین زاد راه، زاد راه تقواست. و برای آن، ای خردمندان، از من بترسید."

۱۱ – به دلیل همین غفلت ایشان نسبت به حج بود که مردم زمانیکه به مزدلفه می‌رسیدند، بجای تسبیح و تهلیل و ذکر و عبادت، در خرید و فروش، تجارت و سایر کارهای مشابه مصروف می‌شدند. قرآن فرمود که در این کار هیچ مضایقه‌ای نیست که مردم حین حج، کاری همانند خرید و فروش را انجام دهند، لیکن مقامات حج، جایی برای چنین کارها نیست؛ این جلوه‌گاه‌های علم و معرفت باید صرف برای یاد الله متعال خاص بمانند:

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ. فَإِذَآ أَفَضْتُم مِّنْ عَرَفَٰتٍ فَٱذْكُرُوا ٱللَّهَ عِندَ ٱلْمَشْعَرِ ٱلْحَرَامِ وَٱذْكُرُوهُ كَمَا هَدَىٰكُمْ. وَإِن كُنتُم مِّن قَبْلِهِۦ لَمِنَ ٱلضَّآلِّينَ. (البقره ۲:۱۹۸)

"(البته، بر علاوهٔ آن) هیچ ایرادی بر شما نیست که فضل پروردگار خود را تلاش کنید، لیکن (فراموش نکنید که مزدلفه، جای بازی و تماشا و تجارت نیست، بنابراین) هنگامی که از عرفات کوچ می‌کنید، خداوند را نزد مشعر الحرام یاد کنید و او را همانگونه یاد کنید که به شما هدایت کرده است. و پیش از این، بلا شبه، از گمراهان بودید."

۱۲ – مردم قریش برای خود امتیاز قایل شده بودند که پیش از مزدلفه نروند؛ می‌گفتند متولیان و مسؤولین بیت الله هستند، بنابراین، خارج شدن از حدود حرم برای آنها مناسب نیست.[۳۷۲] الله متعال، توجیه آنها را نپذیرفت و حکم فرمود که آنها نیز باید همانند سایر مردم در عرفات حاضر شوند:

ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ ٱلنَّاسُ وَٱسْتَغْفِرُوا ٱللَّهَ. إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ. (البقره ۲:۱۹۹)

"سپس (این نیز ضروری است که) از جایی که سایر مردم کوچ می‌کنند، شما نیز (مردم قریش) از همانجا کوچ کنید و از خداوند مغفرت بخواهید. یقیناً خداوند بخشنده است، شفقت او ابدی‌ست."

۱۳ – ایام منی را هم بیشتر در قصیده‌خوانی، داستان‌گویی و مجالس مفاخرت سپری می‌کردند.[۳۷۳] نه تنها این، بلکه برخی مردم، عبادت عظیم چون حج را از زاویهٔ منفعت دنیوی می‌دیدند و در این موقع هم اگر چیزی از خداوند می‌خواستند، برای همین دنیا می‌خواستند. قرآن بر این کار آنها را تنبیه نمود و فرمود که چنین مردم هیچ سهمی از آخرت نخواهند داشت:

فَإِذَا قَضَيْتُم مَّنَٰسِكَكُمْ فَٱذْكُرُوا ٱللَّهَ كَذِكْرِكُمْ ءَابَآءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا. فَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ: رَبَّنَآ ءَاتِنَا فِى ٱلدُّنْيَا وَمَا لَهُۥ فِى ٱلْءَاخِرَةِ مِنْ خَلَٰقٍ. وَمِنْهُم مَّن يَقُولُ: رَبَّنَآ ءَاتِنَا فِى ٱلدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِى ٱلْءَاخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ. أُو۟لَٰٓئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا. وَٱللَّهُ سَرِيعُ ٱلْحِسَابِ. (البقره ۲:۲۰۰ – ۲۰۲)

"(و این نیز که) چون مراسم حج را بجا آوردید، پس همانگونه که پدران و نیاکان خود را پیش از این یاد می‌کردید، حالا خداوند را یاد کنید، بلکه بیشتر از آن. (این، فرصت طلب کردن از خداوند است)، اما میان مردم کسانی نیز اند که (در این وقت هم) همین می‌گویند که پروردگارا، (هر آنچه به ما می‌دهی، در همین) دنیا ده، و (نتیجهٔ آن این می‌شود که) آنان در آخرت هیچ بهره‌ای ندارند. و در میان آنان کسانی نیز اند که دعا می‌کنند که پروردگارا، به ما در دنیا هم نیکی عطا کن و در آخرت نیز، و ما را از عذاب آتش نجات ده. اینانند که سهم خود را (از آنچه کسب کرده اند) بدست خواهند آورد، و خداوند هرگز در حساب گرفتن دیر نمی‌کند."

---

[۳۷۲] المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، جواد علی ۳۸۲/۶.

[۳۷۳] المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، جواد علی ۳۹۰/۶.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

۱۴ – بدترین کارها در این سلسله، بدعت طواف عریان بود. تخته‌ای در بیت الله برای این هدف قرار داشت. مردم لباس‌های خود را درمی‌آوردند و بر آن می‌ماندند. سپس صرف فیاضی قریش تن آنان را می‌پوشاند. زنان آنها به زنان و مردان آنها به مردان لباس عاریه می‌دادند، اما کسانی که محروم می‌ماندند، به شکل برهنه طواف می‌کردند و این کار را نیکی می‌پنداشتند.[۳۷۴] قرآن از آن منع کرد و فرمود که انسان باید با پوشاندن ستر خود و لباس کامل به محلات عبادت برود:

يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ خُذُواْ زِينَتَكُمۡ عِندَ كُلِّ مَسۡجِدٖ. (الاعراف ۳۱:۷)

"پسران آدم، حین حاضر شدن در هر مسجد، با زینت‌های خود بیایید."

مقصد حج و عمره

مقصد حج و عمره همان است که حقیقت آنهاست، یعنی اعتراف بر نعمت‌های الله متعال، اقرار به توحید او و یادآوری این نکته که با قبول اسلام، ما خود را نذر پروردگار خود ساخته‌ایم. معرفت این حقایق و رسوخ آن در دل و ذهن را قرآن به منافع مقامات حج تعبیر نموده است. در آیت سورهٔ حج که در ابتدا نقل شد، با اشاره به مناسک حج فرموده شده است: "لِيَشۡهَدُواْ مَنَافِعَ لَهُمۡ" (تا بر جاهای منفعت خود حاضر باشند). مقصد حج و عمره از واژه‌های ذکری که برای آن تعیین شده نیز بطور بسیار خوب واضح می‌گردد. آشکارا معلوم می‌شود که واژه‌های آن بمنظور برجسته ساختن و به شکل درست ذهن نشین ساختن مقصد متذکره انتخاب شده اند. بدین سبب، بعد از بستن احرام، الفاظ ذیل بر زبان هر شخص به شکل مسلسل جاری می‌باشد.

"لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لاَ شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ، لاَ شَرِيكَ لَكَ"

"من حاضرم، بار الها، من حاضرم؛ من حاضرم؛ تو هیچ شریکی نداری، من حاضرم، حمد از آن توست، همه نعمت‌ها از آن توست و بادشاهی نیز از آن توست؛ تو هیچ شریکی نداری."

www.javedanehmedghami.com
www.almaarefi.org

ایام حج و عمره

برای عمره، زمان تعیین نگردیده. مردم هر وقت بخواهند می‌توانند در جریان سال، آن را انجام دهند. البته برای حج، روزهای ۸ تا ۱۳ ذوالحجه تعیین گردیده اند و تنها در همین روزها می‌توان حج را ادا کرد. چون مردم از اقصای عالم برای حج به سرزمین عرب و شهر مکه خود را می‌رسانند، الله متعال برای تامین امنیت سفر آنها، جنگ و جدل را برای چهار ماه ممنوع قرار داده است. این ماه‌ها، رجب، ذوالقعده، ذوالحجه و محرم اند. ماه رجب از این میان، برای عمره و سه ماه دیگر برای حج خاص شده اند. ماهای فوق الذکر، همواره دارای حرمت بوده اند؛ در این باره هرگز اختلافی رخ نداده. الله متعال فرموده است:

إِنَّ عِدَّةَ ٱلشُّهُورِ عِندَ ٱللَّهِ ٱثۡنَا عَشَرَ شَهۡرٗا فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِ يَوۡمَ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ. مِنۡهَآ أَرۡبَعَةٌ حُرُمٞ. ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ فَلَا تَظۡلِمُواْ فِيهِنَّ أَنفُسَكُمۡ. (التوبه ۳۶:۹)

"تعداد ماه‌ها نزد خداوند، از روزی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است، در نوشتهٔ خداوند دوازده است، که چهار ماه از آن دارای حرمت است. همین دین قیم است، پس در این چهار ماه (با اقدام علیه کسی) بر جان خود ظلم نکنید."

مقامات حج و عمره

مقامات حج و عمره را الله متعال شعایر خود قرار داده است. خداوند متعال می‌فرماید:"إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ

[۳۷۴] المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، جواد علی ۳۵۹/۶.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

اللَّهِ" (یقیناً که صفا و مروه از شعایر خداوند هستند). شعایر، جمع "شَعِیرَة" است که بمعنای علامت می‌باشد. در اصطلاح، مراد از آن مظاهری اند که بمنظور قایم نگه‌داشتن شعور یک حقیقت از طرف الله و رسول او به عنوان یک علامت مقرر شده باشد. خداوند متعال می‌فرماید که تعظیم آنها بر تقوای دل دلالت می‌کند.[۳۷۵]

مقامات مورد بحث درج ذیل اند:

مواقیت

برای کسانی که غرض حج و عمره می‌آیند، برخی محلات از حدود حرم دورتر تعیین شده اند که بدون احرام نمی‌توانند از آنجا پیشتر روند. به محض رسیدن یا نزدیک شدن به این محلات، لازم است احرام بسته شود. در اصطلاح به آنها میقات گفته می‌شود. تعداد این محلات پنج است: برای کسانی که از مدینه می‌آیند، ذوالحلیفه، برای کسانی که از یمن می‌آیند، یلملم، برای مردمی که از مصر و شام می‌آیند، حجفه، برای مردمی که از نجد می‌آیند قرن و برای کسانیکه از سمت مشرق می‌آیند، ذات عراق.

بیت الحرام

این همان خانه‌ای‌ست که در قرآن به "الْبَیْت"، "الْبَیْتِ الْعَتِیق" و "الْمَسْجِدِ الْحَرَام" موسوم گردیده است.[۳۷۶] به دلیل اینکه عمارت آن مکعب است، به آن خانهٔ کعبه هم گفته می‌شود. بیت الحرام در شهر مکهٔ سرزمین عربستان واقع است. در قرآن شریف، نام "بَکَّة" نیز برای آن وارد است[۳۷۷] که بمعنای محل آباد است. مکه، تقریباً ۲۷۷ متر از سطح بحر ارتفاع دارد و از چهار سو توسط کوه‌ها محاصره شده است. قبل از آمدن حضرت ابراهیم «علیه السلام»، مکه غیر آباد بود. البته یک قبیلهٔ قدیمی عرب‌ها، جرهم، حکمران این علاقه بود و در نزدیکی مکه مسکین‌گزین بود. اسماعیل «علیه السلام» با دختر همین قبیله، بنت مضاض، ازدواج کرد.[۳۷۸] بعد از وفات پسر آنها، نابت، اقتدار شهر به دست قبیلهٔ جرهم افتاد و این قبیله برای چندین صد سال بر آن حکومت کرد. سپس بنو خزاعه و بنو بکر این شعر را تحت تصرف خود درآوردند. کم و بیش صد سال قبل از بعثت پیامبر «ﷺ»، وقتی سردار بنو خزاعه، حلیل بن حبشیه، درگذشت، قصی بن کلاب اختیار آن را در دست گرفت و حکومت بنی اسماعیل یک بار دیگر بر مکه قایم شد.[۳۷۹]

تقریباً چهار هزار سال پیش، هنگامیکه حضرت ابراهیم «علیه السلام» به حکم خداوند به آنجا رفت، بیت الحرام را ستم‌های زمانه و سیلاب‌ها خراب ساخته بود و نام و نشانی از آن باقی نمانده بود. با الهام از پروردگار، او تهداب‌های گذشته را پیدا کرد و با کمک فرزند خود، اسماعیل، یک عمارت بی‌چت را تعمیر کرد.[۳۸۰] این تعمیر ساخته شده بدست‌های مقدس آنها هم از گردش ایام در امان نماند و بالآخره منهدم شد. بعد از آن، نخست عمالقه و بعد قبیلهٔ جرهم آن را تعمیر کرد.[۳۸۱] عمارت ساخته شده توسط جرهم هم بنابر دلایلی از بین رفت. قریش تعمیر جدید آن را به عهده گرفت، اما به دلیل کمبود سرمایه، کعبه بر بنیادهای اصلی‌ای که ابراهیم «علیه السلام» بنا

---

[۳۷۵] الحج ۲۲: ۳۲.

[۳۷۶] الحج، ۲۲: ۲۵ – ۲۹.

[۳۷۷] آل عمران ۳: ۹۶.

[۳۷۸] الروض الانف، السهیلی ۴۷/۱.

[۳۷۹] السیره النبویه، ابن هشام ۹۳/۱ – ۱۰۴.

[۳۸۰] اخبار مکه، الازرقی ۵۸/۱ – ۶۶.

[۳۸۱] شرح المواهب اللدنیه، الزرقانی ۲۰۶/۱.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

نموده بود، بلند نشد. این واقعه، پنج سال قبل از بعثت پیامبر «ﷺ» رخ داد. بنابراین، پیامبر «ﷺ» نیز در کار ساخت و ساز آن سهم گرفت، بلکه مؤرخین بیان می‌کنند که قضیهٔ نصب دوبارهٔ حجر اسود توسط حسن تدبیر پیامبر «ﷺ» حل و فصل گردید.[۳۸۲]

در روایات آمده است که نبی کریم «ﷺ» در یک موقع، در حضور حضرت عایشه «رض» آرزوی خود را ظاهر ساخت که اگر تالیف قلب قریش ملحوظ نظر نبود، بخشی از کعبه را که از تعمیر بازمانده بود و به آن "حطیم" می‌گفتند، با تعمیر آن وصل می‌کرد و بدین شکل بیت الله را بر بنیادهای اصلی ابراهیمی آن، استوار می‌نمود.[۳۸۳] عبدالله بن زبیر، با نظرداشت آرزوی پیامبر «ﷺ»، تعمیر ساخته شده توسط قریش را در زمان خلافت خود منهدم کرد و آن را از سر نو تعمیر نمود، اما زمانیکه شخصی بنام حجاج علیه او در جنگ سنگ‌باری کرد، این عمارت هم تخریب شد. بعد از شهادت او، حجاج آن را بر اساس حکم عبدالملک بن مروان منهدم کرد و تعمیر جدید را دوباره بر تهدابهای نهاد شده توسط قریش بلند کرد.[۳۸٤] بعد از آن، بیت الحرام به همان شکل وجود داشته است.

حجر اسود در گوشهٔ کعبه نصب گردیده است. پیشتر از آن، گوشهٔ شمالی آن را رکن عراقی، گوشهٔ مغربی آن را رکن شامی و گوشهٔ جنوبی آن را رکن یمانی می‌گویند. دروازهٔ بیت الحرام حدوداً دو و نیم متر بلندتر است. به دیوار بین آن و حجر اسود، "ملتزم" گفته می‌شود. گویا آن، دهلیز آستانهٔ الهی است که مردم با چسبیدن به آن و لمس آن دعاها می‌خوانند. یک غلاف تکهٔ سیاه همواره بر عمارت آویزان می‌باشد که هر سال تبدیل می‌شود. در صحن عمارت، یک سنگ با رنگ سفید وجود دارد. گفته می‌شود که حضرت ابراهیم «علیه السلام» بر همین سنگین ایستاده، دیوارهای آن را بلند نموده بود.[۳۸۵] در اندکی فاصله از آن، چشمه‌ای وجود دارد که به آن "زم زم" گفته می‌شود. کسانی که به زیارت بیت الحرام می‌آیند، تشنگی خود را با نوشیدن آن رفع می‌کنند.

حدود آن در چهار طرف تا چندین کیلومتر امتداد یافته اند و همیشه معلوم و مشخص بوده اند. تمام این علاقه را حرم می‌گویند که رساندن ضرر در آن به یک انسان یا حیوان، حتی نباتاتی که خود در آن می‌رویند، ممنوع قرار داده شده است. قرآن با الفاظ "حَرَمًا آمِنًا"[۳۸٦] و "مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْنًا"،[۳۸۷] همین جایگاه آن را بیان فرموده است: پیامبر «ﷺ» می‌فرماید:

> إن هذا بلد حرم الله يوم خلق السموات والأرض و هو حرام بحرمة الله إلى يوم القيمة، و أنه لم يحل القتال فيه لأحد قبلي، و لم يحل لي إلا ساعة من نهار، فهو حرام بحرمة الله إلى يوم القيمة، لا يعضد شوكه ولا ينفر صيده و لا يلتقط إلا من عرفها، و لا يختلى خلاها. (بخاری، شماره ۱۸۳٤)
>
> "این شهری است که الله متعال در زمان خلقت زمین و آسمان، حرام قرار داد. به دلیل همین حرمت قایم شده توسط الله، تا روز قیامت حرام خواهد بود. قبل از من، برای هیچ کسی اجازه داده نشد در آن قتال کند. برای من نیز صرف برای یک ساعت روز حلال شده بود. به دلیل همین حرمت قایم شده توسط الله متعال، تا روز قیامت حرام

---

[۳۸۲] السیره النبویه، ابن هشام ۱۶۰/۱.

[۳۸۳] بخاری، شماره ۱۵۸۳، ۱۵۸۴. مسلم، شماره ۳۲۴۰، ۳۲۴۹.

[۳۸۴] مسلم، شماره ۳۲۴۵.

[۳۸۵] اخبار مکه، الازرقی ۵۹/۱.

[۳۸۶] القصص ۲۸: ۵۷. العنکبوت ۲۹: ۶۷.

[۳۸۷] البقره ۲: ۱۲۵.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

خواهد بود. نه درخت خاردار آن قطع خواهد شد، نه شکار آن فراری ساخته خواهد شد، نه چیزی افتاده در آن برداشته خواهد شد، الا اینکه شخصی آن را جهت تسلیمی آن به مالکش بر دارد، و نه هم سبزهٔ آن بریده خواهد شد."

صفا و مروه

صفا و مروه دو کوهی‌ست که در نزدیکی بیت الله واقع اند. واقعهٔ قربانی حضرت اسماعیل «علیه السلام» بر یکی از این دو کوه، مروه، پیش آمد. امام حمید الدین فراهی این موضوع را بطور کامل در کتاب خود "الرای الصحیح فی من هوالذبیح" واضح ساخته است. بنابراین، مروه، اصل قربان‌گاه است که برای سهولت مردم تا منی گسترش داده شده است. در طواف این قربان‌گاه، دوره‌ها از صفا تا مروه و از مروه تا صفا انجام داده می‌شود. در اصطلاح به آن "سعی" می‌گویند.

منی

منی، میدان وسیع بین دو کوه است که تقریباً پنج کیلومتر با مکه فاصله دارد. حجاج بعد از برگشت از مکه به تاریخ ۸ ذوالحجه و بعد از برگشت از عرفات به تاریخ ۱۰ ذوالحجه، در منی قیام می‌کنند و مناسک باقیماندهٔ حج را تکمیل می‌کنند.

عرفات

عرفات نیز یک میدان وسیع است و در فاصلهٔ تقریباً ۱۰ کیلومتری منی قرار دارد. امام مسلمانان به تاریخ ۹ ذوالحجه در عرفات خطبه می‌دهد و بعد از آن حجاج تا غروب آفتاب وقوف می‌کنند.

مزدلفه

مزدلفه میدان دیگری‌ست در راه منی که حجاج بعد از برگشت از عرفات، شب را در آن سپری می‌کنند. مزدلفه تقریباً در میان منی و عرفات واقع است. حدود حرم از اینجا شروع می‌شود؛ به این دلیل، به آن "الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ" هم گفته می‌شود. در قرآن، نام آن همین است.[۳۸۸]

جمرات

جمرات، سه ستون است در میدان منی که علامت شیطان قرار داده شده اند. یکی از آنها، نسبت به دو ستون دیگر بزرگ‌تر است. به این ستون، جمرهٔ عقبه یا جمرة الاخری می‌گویند. دو ستون دیگر به نامهای جمرة الاولی و جمرة الوسطی موسوم اند. بعد از برگشت از عرفات، حجاج بر همین ستون‌ها سنگ‌باری می‌کنند.

روش حج و عمره

روشی که برای حج و عمره در شریعت تعیین شده، به شرح ذیل است:

عمره

احرام عمره به نیت آن بسته شود؛

کسانی که از بیرون می‌آیند، احرام را در میقات خود ببندند؛ کسانی که مقیم هستند، خواه مقیم مکه باشند یا

[۳۸۸] البقره ۲: ۱۹۸.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

بطور مؤقت در مکه مستقر باشند، احرام را در جای نزدیک بیرون از حدود حرم ببندند؛ و میقات مردمی که خارج از این حدود، اما داخل میقات زندگی می‌کنند، جایی‌ست که در آن مقیم اند. آنها از همانجا احرام ببندند و خواندن تلبیه را شروع کنند؛

ورد تبلیه تا رسیدن به بیت الله ادامه داده شود؛

بعد از رسیدن به بیت الله، از آن طواف شود؛

سپس بین صفا و مروه سعی شود؛

در صورتیکه حیوان هدی همراه باشد، قربانی شود؛

بعد از قربانی، مردها با تراشیدن یا اصلاح موهای خود و زنان با بریدن یک کم موی از آخر چوتی‌های خود، احرام را باز کنند.

احرام یک اصطلاح است. مفهوم آن این است که کسانی که احرام می‌بندند دیگر هیچ سخن شهوت را بزبان نمی‌آورند، هیچ چیز زیب و زینت، مانند عطر و غیره را استعمال نمی‌کنند، ناخن نمی‌گیرند، موی کدام عضو بدن را تراش نمی‌کنند، آلودگی را هم از خود دور نمی‌کنند، حتی شپش بدن خود را نمی‌کشند، شکار نمی‌کنند، لباس دوخته‌شده نمی‌پوشند، سر و صورت و حصهٔ بالای پاهای خود را برهنه می‌مانند، یک چادر را بطور ته بند بسته و دیگری را دور خود می‌پیچانند.

البته زنان می‌توانند لباس دوخته شده بپوشند و سر و پای خود را هم بپوشانند. برای آنها صرف باز ماندن صورت و دست‌ها ضروری است.

مراد از تلبیه، ذکر "لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لاَ شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ، لاَ شَرِيكَ لَكَ" است که به محض بستن احرام آغاز و تا رسیدن به بیت الله بطور مسلسل خوانده می‌شود. صرف همین ذکر است که الله متعال برای حج و عمره تعیین نموده است.

واژهٔ طواف برای هفت دوره‌ای استفاده می‌شود که بعد از پاک شدن از هر نوع نجاست، دور بیت الله انجام داده می‌شود. هر یک از این دوره‌ها، از حجر اسود شروع و بر آن ختم می‌شود. در شروع هر دوره، به حجر اسود استلام می‌شود. منظور از استلام، بوسیدن حجر اسود یا بوسیدن دست بعد از لمس آن است. در صورت ازدهام، اشاره توسط دست، چوب یا چیز مشابه دیگر برای این کار کفایت می‌کند.

منظور از "سعی"، طواف صفا و مروه است. سعی هم هفت دوره است که از صفا شروع می‌شود. از صفا تا مروه، یک دوره و از مروه تا صفا دورهٔ دوم محسوب می‌گردد. آخرین دوره بر مروه تمام می‌شود.

مانند قربانی، سعی بین صفا و مروه هم اختیاری‌ست. سعی جزء لازمی عمره نیست. عمره بدون آن هم تکمیل شده می‌تواند. الله متعال می‌فرماید:

إِنَّ ٱلصَّفَا وَٱلۡمَرۡوَةَ مِن شَعَآئِرِ ٱللَّهِۖ فَمَنۡ حَجَّ ٱلۡبَيۡتَ أَوِ ٱعۡتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِ أَن يَطَّوَّفَ بِهِمَاۚ وَمَن تَطَوَّعَ خَيۡرٗا فَإِنَّ ٱللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ. (البقره ۱۵۸:۲)

"صفا و مروه یقیناً از شعایر خداوند اند. کسانی که برای ادای حج یا عمرهٔ این خانه آمده اند، هیچ ایرادی بر آنان نیست که میان این دو طواف هم کنند، (بلکه این کار نیکی است) و هر کسی به رغبت خود کار نیکی‌ای انجام دهد،

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

خداوند قبول‌کنندهٔ آن است، از آن کاملاً باخبر است.

واژهٔ "هدی" برای حیواناتی استفاده می‌شود که برای قربانی در حرم مختص شده باشند. حیوانات هدی برای اینکه تفکیک شوند، علامت‌گذاری می‌گردند و نواری بر گردن آنها بسته می‌شود. قرآن تعبیر "الْقَلَائِد"[۳۸۹] را به همین دلیل برای آن اختیار فرموده است.

حج

همانند عمره، اولین کار برای حج این است که به نیت آن احرام بسته شود؛

کسانی که از بیرون می‌آیند، احرام را در میقات خود ببندند؛ میقات کسانی که مقیم هستند، خواه مقیم مکه هستند یا بطور مؤقت در مکه مستقر هستند، یا خارج از حدود حرم، اما داخل میقات زندگی می‌کنند، جایی‌ست که در آن مقیم هستند. آنها در همانجا احرام خود را ببندند و خواندن تلبیه را شروع کنند؛

به تاریخ ۸ ذوالحجه، به سوی منی حرکت و آنجا قیام شود؛

صبح ۹ ذوالحجه، به سوی عرفات حرکت شود؛

بعد از رسیدن به آنجا، امام خطبهٔ حج را قبل از ادای نماز ظهر بخواند، سپس نمازهای ظهر و عصر جمع و قصر خوانده شود؛

بعد از نماز، تا هر وقتی که ممکن باشد، در حضور خداوند تسبیح و تحمید، تکبیر و تهلیل و دعا و مناجات شود؛

بعد از غروب آفتاب، به طرف مزدلفه حرکت شود؛

بعد از رسیدن به مزدلفه، نمازهای مغرب و عشاء جمع و قصر ادا شود؛

شب در همین میدان قیام شود؛

بعد از نماز فجر، مانند عرفات، در اینجا هم برای یک مدت زمان تسبیح و تحمید، تکبیر و تهلیل و دعا و مناجات شود؛

سپس به سوی منا حرکت شود؛ بعد از رسیدن به جمرهٔ عقبه در آنجا، خواندن تلبیه متوقف و هفت سنگ بر آن زده شود؛

اگر حیوان هدی همراه باشد یا قربانی نذر و کفاره واجب شده باشد، انجام داده شود؛

بعد از آن، مردان با تراشیدن یا اصلاح مو و زنان با بریدن یک کم موی از آخر چوتی‌های خود، لباس احرام را باز کنند.

سپس به بیت الله رفته، طواف آن شود.

همهٔ محدودیت‌های مربوط به احرام با آن تمام می‌شوند. اگر کسی میل داشته باشد، می‌تواند سعی صفا و مروه را بطور تطوع انجام دهد.

بعد از آن، مجدداً به منی رفته، برای دو یا سه روز قیام شود و هر روز، هفت سنگ، اول بر جمرة الاولی، بعد به

---

[۳۸۹] المائده ۵: ۲، ۹۷.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

جمرة الوسطی و در آخر به جمرة الاخری زده شود.

مناسک حج و عمره از زمان ابراهیم «علیه السلام» قرار شرح فوق اند. قرآن هیچ تغییری در آن نیاورده؛ تنها کاری که انجام داده این است که برخی مسائل فقهی مربوط به آن را توضیح داده است.

احکام مزبور درج ذیل اند:

اولین حکم این است که تعظیم حرمت‌هایی که الله متعال در خصوص حج و عمره مقرر فرموده، تقاضای ایمان است. این حرمت‌ها باید تحت هر نوع شرایطی پابرجا باشند. با وجود این، اگر یک گروه از رعایت آنها سرپیچی می‌کنند، مسلمانان هم حق خواهند داشت عمل بالمثلی در پاسخ آن انجام دهند، چون حرمت‌ها تنها ممکن است بطور متقابل رعایت شوند و قایم بمانند. برای یک گروه ممکن نیست آن را بطور یکجانبه رعایت کنند:

ٱلشَّهْرُ ٱلْحَرَامُ بِٱلشَّهْرِ ٱلْحَرَامِ وَٱلْحُرُمَٰتُ قِصَاصٌ. فَمَنِ ٱعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَٱعْتَدُوا۟ عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا ٱعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلْمُتَّقِينَ. (البقره ۱۹۴:۲)

"ماه‌های حرام، در بدل ماه‌های حرام است و به همین ترتیب در حرمت‌های دیگر نیز بدیل‌هاست. پس، هر کسی بر شما تعدی کرد، به او، برابر با تعدی‌ای که بر شما شده، پاسخ دهید و از خداوند بترسید و بدانید که خداوند با کسانی‌ست که بر حدود او پابند هستند."

استاد امام امین احسن اصلاحی در وضاحت این حکم می‌نویسد:

"منظور این است که جنگ و جدل در ماه‌های حرام یا حدود حرم گناهی است بزرگ؛ لیکن وقتی کفار حرمت آن را نسبت به شما رعایت نمی‌کنند، شما هم حق دارید آنان را بر سبیل قصاص از حرمت آنها محروم کنید. در شریعت، جان هر انسان محترم است، لیکن وقتی یک شخص، برای جان شخص دیگر احترام قایل نیست، او را به قتل می‌رساند، در قصاص آن او هم از حق حرمت جان محروم گردیده، قتل می‌شود. به همین ترتیب، احترام به ماه‌های حرام و حدود حرم امر مسلم است، به شرطیکه کفار هم آن را رعایت کنند و در آن دیگران را هدف ظلم و ستم قرار ندهند، اما وقتی شمشیرهای آنها در این ماه‌ها و این بلد امین بی‌نیام می‌شوند، آنها نیز سزاوار هستند که در قصاص عمل خود از حقوق امنیت و حرمت ماه‌های حرام محروم گردند. در آیت همچنان فرموده شده که همانگونه که قصاص ماه‌های حرام ضروری است، قصاص حرمت‌های دیگر هم لازم است؛ یعنی از حقوق حرمت هر چیز محترمی که آنها شما را محروم کنند، شما هم حق دارید در قصاص، آنان را از حق حرمت آن محروم کنید." (تدبر قرآن ۴۷۹/۱)

حکم دوم این است که به رغم اجازهٔ مذکور، مسلمانان نمی‌توانند در اقدام پیشی کنند. اینها، حرمت‌های الله متعال اند؛ پیشقدمی در نقض آنها بدترین جرم است. این جرم را نباید تحت هیچ نوع شرایطی مرتکب شد. حمله بر بیت الحرام، حمله بر خانهٔ خداوند است، حیواناتی که بر گردنشان نوار تخصیص خداوند بسته شده است و سعی برای ضرر رساندن به بنده‌گان خداوندی که در تلاش فضل و خوشنودی او رخت سفر بسته اند، مترادف با حمله به پروردگار عالم است. به این وجه، دشمنی یک قوم هم نباید مسلمانان را بر آن دارند که در این مورد از حدود تجاوز کنند. بر آنها باید همیشه واضح باشد که پروردگاری که تحت عهد و میثاق خود بر ملت‌ها کرم می‌فرماید و به آنها سرفرازی می‌بخشد، در پاداش شکستن عهد و پیمان، آنها را بدون شک سخت مجازات هم میکند:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟. لَا تُحِلُّوا۟ شَعَٰٓئِرَ ٱللَّهِ وَلَا ٱلشَّهْرَ ٱلْحَرَامَ وَلَا ٱلْهَدْىَ وَلَا ٱلْقَلَٰٓئِدَ وَلَآ ءَآمِّينَ ٱلْبَيْتَ ٱلْحَرَامَ. يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّن رَّبِّهِمْ وَرِضْوَٰنًا ... وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَـَٔانُ قَوْمٍ أَن صَدُّوكُمْ عَنِ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ أَن تَعْتَدُوا۟. وَتَعَاوَنُوا۟ عَلَى ٱلْبِرِّ وَٱلتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا۟ عَلَى ٱلْإِثْمِ وَٱلْعُدْوَٰنِ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ. إِنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ. (المائده ۲:۵)

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

"اهل ایمان، بی‌حرمتی شعایر خداوند را نکنید، نه از ماه‌های حرام را، نه از حیوانات هدی را، نه (به ویژه از میان آنها) از حیواناتی را که در گردن‌شان گردنبند نذر بسته باشند و نه از عازمین بیت الحرام را که در تلاش فضل پروردگار خود و خوشنودی او بیرون شده اند... برخی مردم راه مسجد الحرام را بر شما بسته بودند، پس دشمنی شما با آنها به این دلیل هم نباید شما را چنان مشتعل سازد که از حدود تجاوز کنید. (نخیر، در هر حال، پابند حدود الهی باشید)، و در تقوی و کارهای نیکی به همدیگر کمک کنید، اما در حق تلفی و تجاوز همکاری نکنید و از خداوند بیم داشته باشید، چون خداوند سخت کیفر دهنده است."

جَعَلَ ٱللَّهُ ٱلْكَعْبَةَ ٱلْبَيْتَ ٱلْحَرَامَ قِيَٰمًا لِّلنَّاسِ. وَٱلشَّهْرَ ٱلْحَرَامَ وَٱلْهَدْيَ وَٱلْقَلَٰٓئِدَ. ذَٰلِكَ لِتَعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ وَأَنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ. ٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ وَأَنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ. (المائده ۵:۹۷ – ۹۸)

"خداوند خانهٔ حرمت، کعبه را برای مردم مرکز و ماه‌های حرمت، چهارپایان قربانی و تمام چهارپایانی را شعیره قرار داده است که بر گردن آنها، گردنبند (به عنوان علامت نذر) بسته شده است. اینها به این دلیل (شعیره قرار داده شده اند) که بر شما واضح باشد که خداوند می‌داند آنچه در آسمان‌ها و زمین است و اینکه خداوند بر همه چیز داناست. بدانید که خداوند سخت کیفر دهنده هم است و بسیار بخشنده و مهربان نیز است."

حکم سوم این است که ممانعت شکار در حالت احرام صرف در بارهٔ حیوانات خشکی‌ست؛ شکار حیوانات دریایی یا خوردن حیوانات خشکی‌ای که توسط دیگران شکار شده باشند جایز است. دلیل رعایت این است که اگر در سفر بر خشکی زاد راه تمام شود، به یک شکلی می‌توان آن را بدست آورد، اما در سفر دریایی راهی جز شکار در چنین مواقع نمی‌ماند. با این حال، معنای اجازت این نیست که مردم کوشش کنند از آن فراتر روند. شکار خشکی در هر حالت ممنوع است. لهذا، اگر شخصی عمداً مرتکب این گناه می‌شود، باید کفارهٔ آن را ادا کند.

کفاره در اینصورت، به سه شکل می‌تواند ادا شود:

هر حیوانی که شکار شده باشد، یک حیوان دیگر از همان نوع و همان جنس از مواشی خانه برای قربانی به بیت الله فرستاده شود.

اگر این ممکن نباشد، با نظرداشت قیمت حیوان به مساکین غذا داده شود.

اگر این هم مشکل باشد، به تعداد مساکینی که یک شخص باید به آنها غذا بدهد، روزه گرفته شود.

این موضوع را دو مسلمان قابل اعتماد فیصله خواهند کرد که بدیل حیوان چی باشد یا اگر قربانی حیوان معذور شده است، قیمت آن چی باشد یا در بدل آن به چه تعداد مساکین غذا داده شود یا چند روزه گرفته شود. هدف حکم این است که هیچ فرصتی برای مرتکبین جرم برای طرفداری و جانبداری از خود نماند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا. لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ. فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا. لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ. وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ. يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ. هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ. أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ. عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ. وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ. أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ. وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُمًا. وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ. (المائده ۵:۹۴ – ۹۶)

"اهل ایمان، خداوند لازماً شما را به وسیلهٔ شکاری امتحان خواهد کرد که دستان و نیزه‌های شما به آن می‌رسد تا خداوند معلوم دارد چه کسی (از میان شما) بدون دیدن او از او می‌ترسد (و چه کسی نمی‌ترسد). پس، هر کسی بعد از این تنبیه هم از حدود مقرر شدهٔ خداوند تجاوز کرد، مجازات دردناکی برای اوست. اهل ایمان، در حالت احرام شکار

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

نکشید. (این ممنوع است)، و (بدانید که) هر کسی از میان شما دانسته و قصداً آن را کشت، بدیل آن یک چهارپای هم پلهٔ آن از مواشی شماست، همانند حیوانی که کشته است، که فیصلهٔ آن را دو مرد عادل از میان شما کنند و به عنوان قربانی به کعبه برساند. اگر چنین نباشد، باید در کفارهٔ گناه به مسکینان غذا داده شود یا معادل آن روزه گرفته شود تا کیفر عمل خود را بچشد. هر آنچه قبل از این گذشته، خداوند از آن درگذر کرد، اما اگر بعد از این کسی آن را مرتکب شد، خداوند از او انتقام خواهد گرفت. خداوند نیرومند است، او انتقام‌گیرنده است. شکار دریا و خوردن آن برای شما حلال است، برای زاد راه شما و قافله‌های شما. تا زمانی که در حالت احرام قرار دارید، شکار خشکی البته بر شما حرام شده است. (به آن نزدیک نشوید) و از خداوند بترسید که به سویش همهٔ شما محشور خواهید شد."

طبق حکم چهارم، در صورتیکه عازمین حج و عمره در جایی بمانند و نتوانند پیشتر روند، باید از میان شتر، گاو و بز، هر کدام که میسر باشد، برای قربانی به بیت الله بفرستند و اگر فرستادن آن ممکن نباشد، در همانجا قربانی کنند و موی سر خود را تراش کرده، احرام را دربیارند. حج و عمرهٔ آنها همین است. هنگام صلح حدیبیه، رسول خدا «ﷺ» همین روش را اختیار فرمود.[۳۹۰] در این خصوص، البته واضح باشد که قربانی خواه در چنین جایی شود یا در مکه و منی، تراشیدن موی سر قبل از قربانی جایز نیست مگر اینکه شخص مریض باشد یا سر او به تکلیفی مبتلا باشد و او مجبور شود قبل از قربانی، موی سر خود را بتراشد. قرآن اجازت داده که اگر چنین مجبوری‌ای پیش آید، مردم می‌توانند موی سر خود را تراش کنند، لیکن فدیهٔ آن را به شکل روزه، صدقه یا قربانی بدهند و تعداد و مقدار آن را به هر نحویکه به صوابدید خود مناسب بدانند، تعیین کنند. در روایات آمده است که زمانی که از نبی کریم «ﷺ» در این رابطه پرسیده شد، فرمود: اگر سه روزه گرفته شود یا به شش مسکین غذا داده شود یا یک بز ذبح شود، کفایت می‌کند.[۳۹۱]

وَأَتِمُّوا ٱلْحَجَّ وَٱلْعُمْرَةَ لِلَّهِ. فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا ٱسْتَيْسَرَ مِنَ ٱلْهَدْيِ. وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ ٱلْهَدْيُ مَحِلَّهُ. فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ بِهِۦٓ أَذًى مِّن رَّأْسِهِۦ فَفِدْيَةٌ مِّن صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ. (البقره ۲:۱۹۶)

"و (اگر راه) حج و عمره (برایتان باز ساخته شود، پس (آنها) را (با تمام مناسکشان) برای خداوند به اتمام رسانید. و چنانچه در راه بازداشته شدید، پس هر چهارپای هدی که فراهم شود، پیش کنید، و سرهای خود را تا زمانی متراشید که قربانی به جای خود برسد. سپس، هر کسی از میان شما بیمار باشد یا در سر ناراحتی داشته باشد (و او مجبور شود قبل از قربانی سر خود را بتراشد)، باید فدیهٔ آن را به شکل روزه یا صدقه یا قربانی بدهد."

طبق حکم پنجم، اشخاصی که از بیرون می‌آیند، اگر بخواهند حج و عمره را در یک سفر انجام دهند، پس می‌توانند. طریقهٔ آن این است که آنها اول عمره کرده، احرام را باز کنند و سپس در ۸ ذوالحجه در مکه دوباره احرام را بسته، حج کنند. این، صرف یک رعایت است که الله متعال با درنظرداشت زحمت دو سفر به کسانی عطا فرموده که از بیرون عازم حج می‌گردند. بدین سبب، آنها باید فدیهٔ آن را بدهند. دو نوع آن وجود دارد:

از جملهٔ شتر، گاو و بز، هر کدام میسر باشد، قربانی شود. اگر قربانی آنها ممکن نباشد، ده روزه گرفته شود. سه روزه در ایام حج و هفت روزه بعد از برگشت از حج.

چنین معلوم می‌شود که نزد الله متعال، بهتر است برای حج جدا و برای عمره جدا سفر شود. ازین‌رو، قرآن با صراحت بیان نموده که رعایت مورد بحث برای کسانی نیست که خانه‌هایشان نزدیک مسجد حرام هستند:

فَإِذَآ أَمِنتُمْ فَمَن تَمَتَّعَ بِٱلْعُمْرَةِ إِلَى ٱلْحَجِّ فَمَا ٱسْتَيْسَرَ مِنَ ٱلْهَدْيِ. فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَٰثَةِ أَيَّامٍ فِى ٱلْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ.

---

[۳۹۰] بخاری، شماره ۱۸۱۱، ۱۸۱۲.

[۳۹۱] بخاری، شماره ۱۸۱۴. مسلم، شماره ۲۸۷۷.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ. ذَٰلِكَ لِمَن لَّمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ. وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ. (البقره ۲:۱۹۶)

"پس هنگامی که در امنیت شدید، هر کسی می‌خواهد از سفر خود این فایده را بگیرد که تا فرا رسیدن زمان حج، عمره نیز کند، باید قربانی کند، از آنچه میسر شود. و اگر قربانی میسر نشود، پس باید روزه بگیرید، سه روز در ایام حج و هفت روز وقتی (از حج) برگشتید. این، ده روز کامل شد. این (رعایت عمره بر علاوهٔ حج بدین ترتیب در یک سفر) صرف برای مردمی است که خانه‌هایشان نزدیک بیت الحرام نباشد. (به این حکم پابند باشید) و از خداوند بترسید و خوب بدانید که خداوند سخت مجازات کننده است."

در رابطه به حکم فوق باید گفت که کسانی که می‌خواهند از رعایت مزبور بهره بگیرند، سهل‌تر است حیوان هدی را با خود نیاورند، بلکه در روز قربانی در همانجا بخرند؛ دلیلش این است که قربانی این حیوانات روز یوم النحر صورت می‌گیرد و به همان ترتیبی که بیان شد آنها نمی‌توانند قبل از قربانی موی سر خود را بتراشند و به عنوان نتیجهٔ لازمی آن احرام را هم نمی توانند بکشند. در حجة الوداع، همین وضعیت به پیامبر «ﷺ» پیش آمد. در آن موقع، پیامبر «ﷺ» فرمود:

لو استقبلت من أمري ما استدبرت ما اهديت، و لو لا أن معي الهدى لأحللت. (بخاری، شماره ۱۶۵۱)

"اگر قبلاً بر من واضح می‌شد آنچه اکنون واضح شده است، حیوان هدی را با خود نمی‌آوردم و اگر آن را نمی‌آوردم، من هم احرام را باز می‌کردم."

حکم ششم این است که از منی می‌توان بتاریخ ۱۲ ذوالحجه برگشت و نیز می‌توان تا ۱۳ ذوالحجه در آنجا ماند. الله متعال بیان فرموده که در هر دو حالت، هیچ گناهی بر شخص نیست چون اصلاً مهم این نیست که مردم چند روز در آنجا بمانند، بلکه مهم این است که هر چند روزی که می‌مانند، در یاد خداوند و با تقوای او بمانند:

وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ. فَمَن تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَن تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَىٰ. وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ. (البقره ۲:۲۰۳)

"و در چند روز مشخص (منی) خداوند را یاد کنید. سپس هر کسی شتاب کرد و در دو روز آنجا را ترک گفت، گناهی بر او نیز نیست و کسی که با تاخیر رفت نیز گناهی بر او نیست. (بلی، البته) برای کسانی که از خداوند می‌ترسند و شما نیز از خداوند بترسید و خوب بدانید که (روزی) به سوی همانا او محشور خواهید شد."

احکام حج و عمره همین اند. البته، رهنمایی را که از قول و عمل نبی کریم «ﷺ» در بارهٔ آنها به ما رسیده، ذیلاً با تفصیل بیان می‌کنیم:

احرام

پیامبر «ﷺ» حین بستن احرام، عطر استفاده می‌کرد. حضرت عایشه «رض» بیان می‌کند که من قبل از بستن احرام به پیامبر «ﷺ» عطر مشک زدم و در یوم النحر هم وقتی پیامبر «ﷺ» احرام را از تن کشید و بعد برای طواف عازم مکه شد. ام المؤمنین می‌فرماید که درخشش آن عطر را گویا هنوز هم در جایی که موهایش از هم جدا می‌شد، می‌بینم.[۳۹۲]

پیامبر «ﷺ» در حالت احرام حجامت کرده، موهای خود را اصلاح و آنها را همچنان شسته است.[۳۹۳] به مردم

[۳۹۲] بخاری، شماره ۱۵۳۸، ۱۵۳۹. مسلم، شماره ۲۸۳۲، ۲۸۴۱.

[۳۹۳] بخاری، شماره ۱۸۳۵، ۱۵۴۰، ۱۸۴۰. مسلم، شماره ۲۸۸۵، ۲۸۸۹.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

هم اجازت داده اند که اگر کفش نداشته باشند، می‌توانند جوراب‌های خود را از بجلک‌های پا ببرند و به عنوان کفش استفاده کنند و اگر تکهٔ دوخته نشده موجود نباشد تا به عنوان ته بند استفاده کنند، می‌توانند شلوار یا پاجامه بپوشند.[۳۹۴]

البته ازدواج کردن، نکاه بستن یا سخن گفتن از آن را پیامبر در حالت احرام نپسندیده.[۳۹۵]

هر شخصی که در حالت احرام بمیرد، پیامبر «ﷺ» فرموده است که در همان لباس دفن گردد و حین تکفین بر آن عطر نزنند و نه سر و صورت او پوشانیده شود. فرموده است که الله متعال او را روز قیامت در حالت تلبیه خواندن حشر می‌کند.[۳۹۶]

پیامبر «ﷺ» فرموده که شکار بی‌شک در حالت احرام ممنوع است، اما اگر شخصی بدون احرام شکار نموده باشد، شخص دارای احرام می‌تواند آن را بخورد، بشرطیکه ایما یا اشارهٔ او در آن نقش نداشته باشد.[۳۹۷] همچنان فرموده است که حکم ممانعت شکار، به حیواناتی موذی اطلاق نمی‌شود. این نوع حیوانات را هم می‌توان در حالت احرام بدون هر نوع تردد کشت.[۳۹۸]

تلبیه

رسول الله «ﷺ» در رابطه به تلبیه فرموده است که وقتی یک مسلمان "لبیک لبیک" می‌گوید، شجر و حجر در دست راست و چپ او هم تا آخر زمین همین صدا را بلند می‌کنند.[۳۹۹] پیامبر «ﷺ» فرموده است که تلبیه را باید با صدای بلند خواند.[۴۰۰]

ابن عمر روایت می‌کند که وقتی نبی کریم «ﷺ» عازم حج و عمره می‌شد و به ذوالحلیفه می‌رسید، دو رکعت نماز ادا می‌نمود، سپس نزدیک مسجد بر شتر سوار می‌شد، وقتی شتر بر می‌خاست، خواندن تلبیه را شروع می‌کرد.[۴۰۱]

طواف

طواف حج تنها یک طواف است که به آن "طواف افاضه" می‌گویند، اما پیامبر «ﷺ» به اشخاصی که از حج و عمره فارغ می‌شوند و به خانه‌های خود بر می‌گردند، هدایت فرموده که وقتی می‌روند، بیت الله را طواف کرده بروند. روایت ابن عباس است که پیامبر «ﷺ» فرمود: قبل از رفتن، هر یکی از شما باید این کار را انجام دهد.[۴۰۲] البته زنان حائضه را به دلیل مجبوری آنها از آن مستثنی قرار داد و اجازت داد که آنها بدون آن از مکه بروند.[۴۰۳]

---

[۳۹۴] بخاری، شماره ۱۸۴۱، ۱۸۴۲. مسلم، شماره ۲۷۹۱، ۲۷۹۴.

[۳۹۵] مسلم، شماره ۳۴۴۶.

[۳۹۶] بخاری، شماره ۱۲۶۷. مسلم، شماره ۲۸۹۱.

[۳۹۷] بخاری، شماره ۱۸۲۴. مسلم، شماره ۲۸۵۵.

[۳۹۸] بخاری، شماره ۱۸۲۸، ۱۸۲۹. مسلم، شماره ۲۸۶۸.

[۳۹۹] ابن ماجه، شماره ۲۹۲۱. ترمذی، شماره ۸۲۸.

[۴۰۰] ابو داؤود، شماره ۱۸۱۴.

[۴۰۱] مسلم، شماره ۱۱۸۴.

[۴۰۲] بخاری، شماره ۱۷۵۵. مسلم، شماره ۳۲۱۹.

[۴۰۳] بخاری، شماره ۱۷۶۲. مسلم، شماره ۲۹۱۸.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

پیامبر «ﷺ» قبل از طواف، وضو گرفته است.[۴۰۴]

ام المؤمنین، حضرت عایشه «رض» روایت می‌کند که وقتی عادت ماهانه حادثم بود، پیامبر «ﷺ» فرمود: تمام مناسک حج را می‌توانی در این حالت بجا آری، بجز طواف.[۴۰۵]

ام سلمه می‌گوید که من مریض بودم، وقتی با پیامبر «ﷺ» ذکر آن شد، به من هدایت داد بر سواری طواف کنم.[۴۰۶]

جابر بن عبدالله روایت می‌کند که بعد از رسیدن به مکه هنگامیکه پیامبر «ﷺ» طواف اول را انجام داد، سه دورهٔ آن را با جنبش شانه‌ها و در حالت دویدن و چهار دوره را با رفتار عادی خود انجام داد.[۴۰۷] بعد به سوی مقام ابراهیم رفت و دو رکعت نماز را پشت سر آن خواند. بعد از آن به طرف حجر اسود آمد، به آن استلام نمود و از دروازه به سوی صفا برآمد.[۴۰۸]

ابن عباس بیان می‌دارد که شانهٔ راست پیامبر «ﷺ» برهنه بود و چادر خود را از بغل راست خود کشیده بر شانهٔ چپ خود انداخته بود.[۴۰۹]

استلام به رکن یمانی حین طواف نیز از پیامبر «ﷺ» در برخی روایات ذکر گردیده است.[۴۱۰]

به همین ترتیب، به عنوان فضیلت طواف بیان شده که هر کسی طواف کرد و دو رکعت نماز را با آن خواند، گویا یک غلام را در راه الله آزاد کرد.[۴۱۱]

سعی

رسول الله «ﷺ» به این شکل سعی انجام داده که بعد از فراغت از طواف، به طرف صفا حرکت کرد و تا فرق آن بالا رفت، سپس قبله‌رو شد، توحید و بزرگی خداوند را بیان کرد و فرمود:

لا إله إلا الله وحده لا شريک له، له الملک و له الحمد و هو علی کل شیئ قدیر، لا إله إلا الله وحده، أنجز وعده و نصر عبده و هزم الأحزاب وحده.[۴۱۲]

"هیچ معبودی بجز الله وجود ندارد، او تنهاست، هیچ شریکی ندارد، پادشاهی از اوست و حمد نیز برای اوست و او بر همه چیز قادر است. هیچ معبودی بجز الله وجود ندارد، او تنهاست، او بر وعدهٔ خود وفا کرد و به بندهٔ خود یاری رساند و تمام گروه‌های منکرین را به تنهایی شکست داد."

---

[۴۰۴] بخاری، شماره ۱۶۴۱. مسلم، شماره ۳۰۰۱.

[۴۰۵] بخاری، شماره ۱۶۵۰. مسلم، شماره ۲۹۱۸.

[۴۰۶] بخاری، شماره ۱۶۲۶. مسلم، شماره ۳۰۷۸.

[۴۰۷] طبق روایت (شماره ۳۰۵۹) مسلم، ابن عباس «رض» توجیه آن را چنین بیان کرده که از طرف مشرکین به مسلمانان طعنه داده شد که بعد از رفتن به مدینه ضعیف شده اند. در پاسخ آن، پیامبر «ﷺ» به مردم هدایت دادند که در حال دویدن طواف کنند و خود نیز به همین نحو طواف کردند.

[۴۰۸] مسلم، شماره ۲۹۵۰.

[۴۰۹] ابو داؤود، شماره ۱۸۸۴.

[۴۱۰] بخاری، شماره ۱۶۰۶، ۱۶۰۹. مسلم، شماره ۳۰۶۲، ۳۰۶۳.

[۴۱۱] ابن ماجه، شماره ۲۹۵۶.

[۴۱۲] مسلم، شماره ۲۹۵۰.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

کلمات مذکور را پیامبر «ﷺ» سه بار تکرار کرد و در میان آن دعا هم کرد. بعد از آن، به سوی مروه حرکت نمود. وقتی قدم‌ها به جای نشیب رسیدند، به دویدن شروع کرد. سپس به محض اینکه بلندی شروع شد، رفتار عادی خود را اعاده کرد. بعد از رسیدن به مروه هم پیامبر «ﷺ» کاری کرد که بر صفا انجام داده بود و هفت دورهٔ خود را به همین شکل کامل ساخت.[۴۱۳]

وقوف عرفات

رسول الله ≈| ↔ به تاریخ ۹ ذوالحجه، بعد از طلوع آفتاب برای عرفات روانه شد. در وادی نمره برای ایشان «ﷺ» خیمه زده شده بود؛ تا زوال آفتاب در آن قیام فرمود. بعد از آن به جای نشیب وادی پایین آمد و برای مردم خطبه خواند. سپس در نزدیکی جبل رحمت، قبله‌رو گردیده، تا غروب آفتاب ایستاده دعا و مناجات کرد.[۴۱۴] انس «رض» بیان می‌کند که در آن روز، مردم پیوسته تلبیه خواندند و تکبیر گفتند، اما بر هیچ شخصی اعتراض نشد.[۴۱۵]

حضرت عایشه «رض» روایت می‌کند که رسول الله «ﷺ» فرمود: روز عرفه، الله متعال به بنده‌های خود نزدیک می‌باشد، پیش‌روی فرشته‌ها بر آنها اظهار فخر و مباهات می‌فرماید و در هیچ روزی بیشتر از آن بنده‌های خود را از آتش رهایی نمی‌بخشد.[۴۱۶]

قیام مزدلفه

رسول الله «ﷺ» نماز مغرب و عشاء را در مزدلفه، همانند عرفات، با یک اذان و دو تکبیر خواند. سپس تا صبح آرام فرمود و در این دوران، هیچ گونه نوافل و غیره را نخواند. البته نماز فجر را یک اندازه زودتر خواند. بعد از آن، تا زمانیکه روشنی بطور کامل در همه سو پخش می‌شد، در نزدیکی مشعر الحرام در حالت ایستاده دعا و مناجات فرمود. اندکی قبل از طلوع آفتاب، پیامبر«ﷺ» از آنجا حرکت کرد و از وادی محسر با تندی گذشته خود را به منی رساندند.[۴۱۷]

www.javedahmadghamidi.com
www.ghamidi.org

رمی

رسول الله «ﷺ» در روز قربانی، رمی را وقت اشراق و در روزهای دیگر، بعد از زوال آفتاب نموده اند.[۴۱۸] بدین منظور، روبروی جمره ایستاد شدند. بیت الحرام به طرف چپ و منی به طرف راست ایشان «ﷺ» قرار داشت. پیامبر «ﷺ» هفت سنگ به آن زد و با پرتاب هر سنگ، تکبیر گفت. نزد دو جمرهٔ نخست، وقوف فرمودند و بعد از رمی، قبله‌رو شده تا دیر زمانی تسبیح و تحمید، تکبیر و تهلیل و دعا و مناجات کردند. البته، در کنار جمرهٔ عقبه هیچ توقف نکرد.[۴۱۹]

در این موقع و قبل از آن نیز زمانیکه پیامبر «ﷺ» به تاریخ ۸ ذوالحجه از مکه به منی آمد، برای هر چند روزی

---

[۴۱۳] مسلم، شماره ۲۹۵۰.

[۴۱۴] مسلم، شماره ۲۹۵۰.

[۴۱۵] بخاری، شماره ۱۶۹۵. مسلم، شماره ۳۰۹۷.

[۴۱۶] مسلم، شماره ۳۲۸۸.

[۴۱۷] مسلم، شماره ۲۹۵۰.

[۴۱۸] مسلم، شماره ۳۱۴۲.

[۴۱۹] بخاری، شماره ۱۷۵۱ – ۱۷۵۳. مسلم، شماره ۲۹۵۰، ۳۱۳۲.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

که در آنجا قیام فرمود، تمام نمازها را قصر خواند.[۴۲۰]

یکتعداد چوپان‌های گرد و نواح، بجای سپری کردن شب در منی، اجازت خواستند به رمه‌های خود برگردند، پیامبر «ﷺ» اجازت داد و فرمود: بعد از سنگ زدن در روز یوم النحر، باقی سنگ‌های دو روز را در یک روز بزنید.[۴۲۱]

قربانی

قربانی به طریقهٔ عادی انجام داده شد؛ با وجود آن، یک سؤال مهم در رابطه به آن هم پیدا شد که اگر حیوان هدی در راه به مرگ خود نزدیک شود، چه باید کرد؟ ابن عباس می‌گوید وقتی شخصی که رسول الله «ﷺ»با شتر قربانی فرستاده بود، از ایشان «ﷺ» در این رابطه پرسید، پیامبر «ﷺ» پاسخ داد: آن را ذبح ساخته، نعل‌ش را در خون غرق کن و نزدیک کوهانش بگذار.[۴۲۲] سپس نه شما گوشت آن را بخورید و نه دوستان شما.[۴۲۳]

حلق

پیامبر «ﷺ» خود هم در موقع حجة الوداع حلق کرد و برخی اصحاب کرام هم این کار را انجام دادند.[۴۲۴] ابن عمر روایت می‌کند که پیامبر «ﷺ» برای کسانی که موی خود را تراشیدند، سه بار دعا کرد و برای کسانی که آن را کوتاه نمودند، یک بار دعا کرد.[۴۲۵]

گویا آن اشاره‌ای بود که تراش کردن موی فضیلت بیشتری نسبت به کوتاه کردن آن دارد.

مسائل دیگری نیز در رابطه به حج و عمره در روایات نقل شده است.

نخست اینکه، یک زن طفل خود را به سوی پیامبر بلند کرد و پرسید: آیا این هم می‌تواند حج کند؟ پیامبر «ﷺ» فرمود: آری، اما اجر او برای توست.[۴۲۶]

دوم اینکه، یک زن از قبیلهٔ خثعم سؤال کرد: رسول خدا «ﷺ» بر پدر من حج فرض است، اما او به اندازه‌ای پیر است که بر سواری هم نمی‌تواند بنشیند. آیا من می‌توانم به نیابت از او حج کنم؟ پیامبر «ﷺ» فرمود: می‌توانی.[۴۲۷]

سوم اینکه، زنی از قبیلهٔ جبینه از پیامبر «ﷺ» پرسید: مادر من نذر حج کرده بود، اما او وفات نمود، آیا می‌توانم از طرف او حج کنم؟ پیامبر «ﷺ» فرمود: ضرور انجامش بده، آیا اگر او بدهکار می‌بود، دیون او را نمی‌پرداختی؟ نذر، دین خداوند است. آن را نیز ادا کن، چون خداوند سزاوارتر است که دیونش ادا شود.[۴۲۸]

چهارم اینکه، یک شخص در مقابل پیامبر «ﷺ» "لبیک عن شبرمه" گفت. پیامبر «ﷺ» پرسید: شبرمه کیست؟ او

---

[۴۲۰] بخاری، شماره ۱۶۵۵، ۱۶۵۶.

[۴۲۱] ابو داؤود، شماره ۱۹۷۵، ۱۹۷۶.

[۴۲۲] به این دلیل که کسانی که بعداً می آیند بدانند که این مردار نیست، بلکه گوشت حیوانات هدی است.

[۴۲۳] مسلم، شماره ۳۲۱۶. منظور از این کار این بود که حیوان قربانی تلقی نشود، بلکه گوشت تمام این نوع حیوانات صدقه شود.

[۴۲۴] بخاری، شماره ۱۷۲۹. مسلم، شماره ۳۱۴۴.

[۴۲۵] بخاری، شماره ۱۷۲۸. مسلم، شماره ۳۱۴۸.

[۴۲۶] مسلم، شماره ۳۲۵۳. این نیکی را تحت چه اصولی می‌توان به نمایندگی از شخص دیگر انجام داد؟ مراجعه کنید به موضوع "ایصال ثواب" در کتاب ما "مقامات."

[۴۲۷] بخاری، شماره ۱۸۵۵. مسلم، شماره ۳۲۵۱.

[۴۲۸] بخاری، شماره ۱۸۵۲.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

گفت: برادرم. رسول خدا «ﷺ» پرسید: حج خود را انجام داده‌ای؟ او گفت: نخیر. فرمود: نخست حج خود را انجام بده، بعد از آن از طرف شبرمه حج کن.[۴۲۹]

پنجم اینکه، در موقع حجة الوداع، زمانیکه پیامبر «ﷺ» در منی ایستاد تا به پرسش‌های مردم پاسخ گوید، یک شخص پرسید: من نمی‌دانستم، پس قبل از قربانی موی سر را تراشیدم؟ پیامبر «ﷺ» فرمود: حالا قربانی کن، هیچ اشکالی وجود ندارد. به سخن کوتاه، هر وقتی که در رابطه به تقدیم و تاخیر چیزی پرسیده شود، پیامبر «ﷺ» همین پاسخ را می‌داد که حالا انجامش بده، هیچ اشکالی ندارد.[۴۳۰]

ششم اینکه، پیامبر «ﷺ» برای مردم راجع به مدینه یادآوری کرد و فرمود که بر همان اساسی که ابراهیم «علیه السلام» مکه را حرام قرار داد، من نیز به همان مبنا مدینه را حرام قرار داده ام.[۴۳۱] بنابراین، هیچ شخصی نه خون کسی را میان دو گوشهٔ آن بریزد، نه شکار کند، نه به مقصد قتال اسلحه بردارد و نه هم برگ‌های درختی را در آن بکند، مگر اینکه بمنظور تغذیهٔ حیوانات کنده شوند.[۴۳۲]

به همین ترتیب، فرموده است که بر هر شخصی که چیز جدیدی را در مدینه پیدا کند یا به کسانی که آن را پیدا می‌کنند، جای دهد، لعنت خداوند و فرشته‌های او و تمام انسان‌هاست.[۴۳۳]

هفتم اینکه، پیامبر «ﷺ» در رابطه به زمین بین خانهٔ خود و منبر فرمود که باغی از باغ‌های جنت است و منبر من دقیق در جایی قرار دارد که روز قیامت حوض من در آنجا قرار خواهد داشت.[۴۳۴]

قربانی

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنسَكًا لِّيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّن بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ ۗ فَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا ۗ وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ.
(الحج ۳۴:۲۲)

"عبادت قربانی را برای هر امتی مشروع قرار دادیم تا بر چهارپایانی که خداوند به آنها بخشیده است، نام خداوند را بگیرند (نام کسی دیگر نه). پس معبود شما، معبود واحد است، بنابراین، خود را به او تسلیم کنید (و در مقابل او خم باشید)، و به آنان مژده بده، (ای پیامبر) کسانی که دلهایشان در مقابل او خم شده اند."

قربانی، وسیلهٔ بسیار بزرگ تقرب به الله متعال در تمام مذاهب و ادیان قدیمی دنیا بوده است. حقیقت آن همان است که از زکات است، اما قربانی نذر مال نه بلکه نذر جان است؛ جانی که به وسیلهٔ حیوانی رهایی می‌یابد که ما بدیل آن ساخته، قربانی می‌کنیم. ظاهراً، این عمل گویا تقدیم کردن خود برای مرگ است، اما اگر غور کنید، در واقع همین مرگ دروازهٔ زندگی واقعی است. خداوند می‌فرماید: "وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا

---

[۴۲۹] ابو أاؤود، شماره ۱۸۱۱. المعجم الصغیر، الطبرانی، شماره ۶۳۰.

[۴۳۰] بخاری، شماره ۱۷۳۶، ۱۷۳۷. مسلم، شماره ۳۱۵۷.

[۴۳۱] یعنی به دلیل اینکه در شهری که معبد ایجاد شده توسط پیامبری وجود داشته باشد و مردمش شد رحال کرده برای عبادت در آن می‌آیند، باید دارای چنین حرمتی باشد.

[۴۳۲] بخاری، شماره ۱۸۶۷. مسلم، شماره ۳۳۱۷، ۳۳۳۶.

[۴۳۳] بخاری، شماره ۱۸۷۰. مسلم، شماره ۳۳۲۷.

[۴۳۴] بخاری، شماره ۱۱۹۶. مسلم، شماره ۳۳۷۰.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

تَشْعُرُونَ" [۴۳۵] (و به کسانی که در راه الله کشته شوند، مرده مگویید. آنان مرده نیستند، بلکه زنده اند، اما شما حقیقت آن زندگی را نمی دانید). قرآن در یک موقع با مقایسهٔ زندگی با نماز و مرگ با قربانی واضح نموده که به همان شکلی که نماز، گویا زندگی ما با خداوند است، قربانی هم گویا مرگ ما در راه اوست:

قُلْ: إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. (الانعام ۶:۱۶۲)

"بگو که نماز من و قربانی من، زندگی من و مردن من، همه برای خداوند پروردگار عالم است."

وقتی به حضرت ابراهیم «علیه السلام» هدایت داده شد که بجای پسر خود حیوانی را قربانی کند و قربانی عظیمی را برای نسل‌های آینده یادگار او ساخت، الله متعال فرمود: "وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ"[۴۳۶] (و ما در بدل قربانی عظیمی اسماعیل را رهانیدیم). معنای آن این بود که نذر ابراهیم قبول شد و حالا مردم، نسلاً بعد نسلٍ، یاد آن واقعه را با قربانی‌های خود تازه می‌کنند.

وقتی از این لحاظ دیده شود، قربانی منتهای کمال پرستش است. روی خود و حیوان خود را به سوی قبله نموده و "بسم الله، والله اکبر" گفته،[۴۳۷] ما حیوان خود را در حالت قیام یا سجده[۴۳۸] با این احساس نذر پروردگار خود می‌کنیم که در حقیقت خود را نذر او می‌کنیم.

همین نذر حقیقت اسلام است. معنای اسلام این است که سر اطاعت خم شود و انسان عزیزترین متاع خود، یعنی جان خود را هم به الله متعال تسلیم کند. اگر دقت شود، قربانی تجسم همین حقیقت است. زمانی که حضرت ابراهیم و فرزند جلیل القدر او خود را برای آن پیش کردند، قرآن آن را به اسلام تعبیر نمود:"فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ"[۴۳۹] (پس وقتی هر دو سر تسلیم خم کردند و پدر پیشانی پسر را بر زمین نهاد). در آیت سورهٔ حج که فوقاً ذکر شد، قرآن به چه شکل زیبایی با الفاظ "فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ" به این حقیقت اشاره نموده است. یعنی اگر دل‌های شما در مقابل معبود خود سرافگنده است، خود را هم به او تسلیم کنید، چون معبود هر دو واحد است. روح قربانی همین است و الله متعال آن را خاص برای شکرگزاری خود مشروع قرار داده است؛ لهذا، کسی را در آن شریک او قرار ندهید.

تاریخ قربانی

تاریخ قربانی با آدم «علیه السلام» آغاز می‌گردد. در قرآن بیان شده که وقتی دو پسر او (هابیل و قابیل) نذرهای خود را به خداوند تقدیم نمودند، نذر یکی قبول شد و از دیگری قبول نشد:"إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ".[۴۴۰] در انجیل ذکر است که هابیل در این موقع زاده‌گان اولیهٔ بز خود را به خداوند تقدیم کرده بود. در پیدایش آمده است:

"آدم، زن خود حوا را بشناخت و او حامله شده، قائن را زایید. آنگاه او گفت: مردی از خداوند حاصل نمودم. و بار

---

[۴۳۵] البقره ۲: ۱۵۴.

[۴۳۶] الصافات ۳۷: ۱۰۷.

[۴۳۷] بخاری، شماره ۵۵۶۵. مسلم، شماره ۵۰۹۰.

[۴۳۸] یعنی ایستاد بودن حیوانات برای نحر و در صورت ذبح، خواباندن حیوان رو به قبله.

[۴۳۹] الصافات ۳۷: ۱۰۳.

[۴۴۰] المائده ۵: ۲۷.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

دیگر برادر او هابیل را زایید. و هابیل گله‌بان بود، و قائن کارکُن زمین بود. و بعد از مرور ایام، واقع شد که قائن هدیه‌ای از محصول زمین برای خداوند آورد. و هابیل نیز از نخست‌زادگان گلهٔ خویش و پیه آنها هدیه‌ای آورد. و خداوند هابیل و هدیهٔ او را منظور داشت، اما قائن و هدیهٔ او را منظور نداشت." (۱:۴ – ۵)

این شیوه، واضح است، که بعد از آن هم پابرجا بود. آثار آن را می‌توانیم در تمام مذاهب قدیمی پیدا کنیم. البته بعد از قربانی ابراهیم «علیه السلام»، اهمیت، عظمت و وسعت و همه‌گیری که این عبادت دارای آن شد، مسلماً قبل از آن نداشت. زمانیکه ابراهیم «علیه السلام» از مسلمان شدن قوم خود مایوس شد و هجرت کرد، دعا کرد که پروردگارا به من اولاد صالح عطا فرما. دعای او قبول شد و الله تعالی مژدهٔ ولادت فرزندی را به او داد. این فرزند، اسماعیل بود. طبق قرآن، چون اسماعیل به عمر بازی و تفریح با پدر خود رسید، ابراهیم «علیه السلام» خواب دید که از طرف الله متعال به او هدایت داده می‌شود که پسر خود را برای خداوند قربانی کند. هدایت مزبور، در خواب داده شده بود و سخنان خواب محتاج تاویل و تعبیر می‌باشند. تعبیر خواب نیز این بود که او پسر خود را برای خدمت معبد برای خداوند نذر کند. منظور این نبود که ابراهیم «علیه السلام» واقعاً او را ذبح کند. اما این بندهٔ صداقت‌شعار خداوند، بجای اینکه تعبیری برای آن بکشد، تصمیم گرفت آن را بعینه تعمیل کند و اولین قدم را این برداشت که خواب خود را با فرزند در میان گذاشت تا حوصله و صبر او را معلوم کند. حضرت اسماعیل خواب را حکم خداوند تلقی کرد و بلافاصله پاسخ داد که پدر جان، حکم را بی‌دریغ تعمیل کنید. اگر خداوند خواسته بود، مرا بطور کامل ثابت قدم خواهی یافت. بعد از اینکه از پاسخ پسر مطمئن شد، او را به نزدیکی کوه مروه برد و جهت قربانی کردن بر پیشانی خواباند. چیزی نمانده بود که چاقو کش شود که از جانب خداوند ندا شد: ابراهیم، تو خواب را به حقیقت مبدل کردی. این یک آزمایش بزرگ بود، تو در آن کامیاب شدی؛ بنابراین، به اقدام بیش از این نیازی نیست. فرزند ابراهیم را خداوند متعال در عوض قربانی حیوانی رهایی بخشید و این رسم بزرگ قربانی را برای همیشه به عنوان یادگار آن واقعه تعیین کرد که هر سال به همان تاریخ انجام داده می‌شود. همین عبادت است که ما در موقع حج و عمره و عیدالاضحی بطور یک عبادت نفل با تمام اهتمام انجام می‌دهیم. خداوند متعال فرموده است:

قَالُوا: ٱبْنُوا لَهُ بُنْيَانًا. فَأَلْقُوهُ فِي ٱلْجَحِيمِ. فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَٰهُمُ ٱلْأَسْفَلِينَ. وَقَالَ: إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ. رَبِّ هَبْ لِي مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ. فَبَشَّرْنَٰهُ بِغُلَٰمٍ حَلِيمٍ. فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ ٱلسَّعْيَ قَالَ: يَٰبُنَيَّ إِنِّيٓ أَرَىٰ فِي ٱلْمَنَامِ أَنِّيٓ أَذْبَحُكَ فَٱنظُرْ مَاذَا تَرَىٰ؟ قَالَ: يَٰٓأَبَتِ ٱفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِيٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلصَّٰبِرِينَ. فَلَمَّآ أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ وَنَٰدَيْنَٰهُ أَن يَٰٓإِبْرَٰهِيمُ. قَدْ صَدَّقْتَ ٱلرُّءْيَآ. إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي ٱلْمُحْسِنِينَ. إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ ٱلْبَلَٰٓؤُا ٱلْمُبِينُ. وَفَدَيْنَٰهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ. (الصافات ۹۷:۳۷ – ۱۰۷)

"آنان گفتند: (اگر همین رویهٔ اوست پس) برای او بنایی بسازید، سپس او را در آتش شعله‌زن بندازید. آنها خواستند با او نیرنگ کنند، پس ما هم آنان را پست کردیم. ابراهیم گفت: (شما مردم را ترک کرده حالا) به طرف پروردگار خود می‌روم، او لازماً مرا رهنمایی خواهد کرد. پروردگار، به من اولاد صالح عطا کن. (ابراهیم چنین دعا کرد) پس (در پاسخ آن) ما مژدهٔ پسر بردبار را به او دادیم. (آن پسر جوان شد)، پس وقتی به عمر سعی با او رسید، ابراهیم (روزی) به او گفت: پسرم، من (از چند روز بدینسو) در خواب می‌بینم که تو را ذبح می‌کنم. پس با تأمل بنگر، نظر تو چیست؟ او گفت: پدر جان، هر حکمی که به تو داده می‌شود، آن را تعمیل کن. اگر خداوند خواسته بود، مرا از ثابت قدمان خواهی یافت. پس وقتی هر دو سر تسلیم خم کردند و پدر پیشانی پسر را بر زمین نهاد، و او را ندا دادیم که ابراهیم، تو خواب را به حقیقت مبدل کردی پس تصور کن که دریای رحمت چگونه خروشان شده است. بی‌گمان ما صالحین را اینگونه پاداش می‌دهیم. یقیناً، این آزمایش آشکار بود. (هنگامی که ابراهیم در آن موفق شد) اسماعیل را در عوض یک قربانی عظیمی رهانیدیم."

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

مقصد قربانی

مقصد آن، شکرگزاری الله متعال است. ما نذر جان خود را در بارگاه خداوندی، با قراردادن حیوانات قربانی به عنوان علامت آن، تقدیم می‌کنیم؛ پس گویا بر هدایت اسلام و اخباتی شکر الله متعال را ادا می‌کنیم که اظهارش را ابراهیم «علیه السلام» با قربانی فرزند یکتای خود کرده بود. الفاظ تکبیر و تهلیل در این موقع برای همین منظور تکرار می‌شوند. قرآن مقصد مذکور را به شکل ذیل واضح می‌فرماید:

لَن يَنَالَ ٱللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَآؤُهَا وَلَٰكِن يَنَالُهُ ٱلتَّقۡوَىٰ مِنكُمۡۚ كَذَٰلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمۡ لِتُكَبِّرُواْ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَىٰكُمۡۗ وَبَشِّرِ ٱلۡمُحۡسِنِينَ. (الحج ۲۲: ۳۷)

"نه گوشت آنان به خداوند می‌رسد نه خون‌شان، بلکه صرف تقوای شما به او می‌رسد. اینگونه آنها را برای شما مسخر کرده تا بر هدایتی که خداوند به شما بخشیده است، بزرگی او را بیان کنید. (همین روش کسانی‌ست که راه نیکی را درپیش می‌گیرند) و، (ای پیامبر)، به کسانی که راه نیکی را اختیار می‌کنند بشارت ده."

قانون قربانی

قانون قربانی که از اجماع و تواتر عملی مسلمانان به ما رسیده، قرار ذیل است:

از همه حیوانات نوع اَنعام می‌توان قربانی کرد؛

حیوان قربانی بدون عیب و دارای سن خوب باشد؛

وقت قربانی، یوم النحر، تاریخ ۱۰ ذوالحجه بعد از فراغت از نماز عیدالاضحی شروع می‌شود؛

ایام قربانی همان است که برای قیام در منی بعد از بازگشت از مزدلفه تعیین شده است. مراد از "أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ"[۴۴۱] در سورهٔ حج همین است. به این روزها در اصطلاح "ایام تشریق" گفته می‌شود. در ایام تشریق، علاوه بر قربانی، این سنت هم قایم شده که بعد از جماعت هر نماز، تکبیرها گفته شود. حکم تکبیرِ بعد از نمازها مطلق است. الفاظ خاصی برای آن در شریعت مقرر نشده اند؛

مردم می‌توانند گوشت قربانی را بدون هر نوع تردید هم خود بخورند و هم به دیگران اطعام کند. قرآن با الفاظ "فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ"[۴۴۲] این موضوع را تصریح نموده است.

قانون قربانی چنین است. نبی کریم «ﷺ» البته چند نکته را در این رابطه واضح فرموده است:

نخست اینکه، قربانی کننده‌گان نه ناخن خود را، طبق سنت قدیمی‌ای که در رابطه به نذر از دیر زمانی بدینسو وجود داشته است، در ماه قربانی قبل از قربانی کوتاه کنند و نه موهای خود را.[۴۴۳] پیامبر «ﷺ» می‌فرماید اگر حیوانی برای قربانی شخص میسر نباشد، ناخن‌های رسیدهٔ خود را روز عید کوتاه کند و موی خود را اصلاح کند؛ نزد خداوند همین قربانی کامل اوست.[۴۴۴]

---

[۴۴۱] ۲۲: ۲۸. "و در چند روز معین، بر حیواناتی که خداوند به آنها بخشیده است، نام او را بگیرند."

[۴۴۲] الحج ۲۲: ۳۶. "پس خود هم از آن بخورید و به کسانی هم بدهید که (محتاج هستند، اما قناعت کرده اند و به آنها نیز که برای طلب کردن بیایند."

[۴۴۳] مسلم، شماره ۵۱۲۱.

[۴۴۴] احمد، شماره ۶۵۷۵.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

دوم اینکه، قربانی تحت هر نوع شرایط بعد از نماز عید می‌شود. اگر قبل از آن انجام داده شود، محض ذبیحه است، آن را نمی‌توان قربانی عید الاضحی تلقی کرد.[۴۴۵]

سوم اینکه، عمر خوب برای مال قربانی این است که زادهٔ گوسفند و بز کم از کم یک ساله باشد، گاو و نرگاو، دو ساله و شتر حد اقل پنج ساله باشد. اگر این حیوانات میسر نباشند، پس یک قوچ ذبح شود. قوچ اگر شش ماهه هم باشد، کفایت می‌کند.[۴۴۶]

چهارم اینکه، بیش از یک شخص می‌تواند در قربانی گاو و نرگاو یا شتر سهم بگیرد. تا هفت شخص هم اگر شریک شوند، مشکلی وجود ندارد،[۴۴۷] بلکه در روایات بیان شده که در یک موقع ده نفر در قربانی شتر در موجودیت رسول خدا شریک شدند و پیامبر «ﷺ» آن را منع نفرمودند.[۴۴۸]

پنجم اینکه، بغیر از عید الاضحی هم می‌توان به عنوان عبادت نفل قربانی کرد. پیامبر «ﷺ» هم خود بخاطر متولد شدن اطفال قربانی نموده است و دیگران را نیز به آن ترغیب فرموده است.[۴۴۹]

www.javedahmadghamidi.com
www.al-mawrid.org

[۴۴۵] بخاری، شماره ۵۵۶۰، ۵۵۶۱، ۵۵۶۲. مسلم، شماره ۵۰۶۴، ۵۰۶۹، ۵۰۷۰.

[۴۴۶] مسلم، شماره ۵۰۸۲. ابو داؤود، شماره ۲۷۹۹. نسائی، شماره ۴۳۸۳.

[۴۴۷] مسلم، شماره ۳۱۸۶.

[۴۴۸] ترمذی، شماره ۱۵۰۱. نسائی، شماره ۴۳۹۷، ۴۳۹۸.

[۴۴۹] بخاری، شماره ۵۴۷۲. ابو داؤود، شماره ۲۸۴۱.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

قانون جامعه

خالق انسان، به او فطرت حیوانِ جامعه پسند عطا فرموده است؛ چون تخلیق انسان بدین شکل صورت نمی‌گیرد که خالق او را در یک جایی در آسمان خلق کند و بعد از اینکه به عالَم شباب برسد، بر زمین فرود آورد؛ سپس بدون گذراندن او از مراحل هرم و شیب، او را در حالت شباب وفات دهد. بر عکس، انسان در تاریکی‌های مطلق به حیث یک طفل ناتوان به وجود می‌آید. در آغوش مادر، چشم می‌گشاید. با خوشی و بازی از دستان دیگران می‌خورد، می‌نوشد و نیازهای خود را رفع می‌سازد. او نخست بر زمین لغزیده حرکت می‌کند، بعد بر زانوها راه می‌رود و سپس با بسیار مشکل توان ایستاد شدن بر پاهای خود را بدست می‌آورد. بعد از آن هم در هر قدم، محتاج کمک می‌باشد تا جایی که بعد از طی بسیار مراحل طفولیت و بچگی و بعد از رسیدن به پانزده یا شانزده سالگی، جوان می‌شود. این عمر شباب او نیز بیش از بیست یا سی سال طول نمی‌کشد. بعد از این انسان می‌بیند که آثار پیری ظاهر می‌شود و بارها بعد از رسیدن به انتهای بلندی‌های علم و معرفت، دوباره مجبور می‌شود همانند اطفال ناتوان روزهای خود را بر رحم و کرم دیگران بسر کند.

این وضعیت انسان لازماً تقاضا می‌کند که او به عنوان یک هستی جامعه پسند زندگی کند. تمایل زندگی در اجتماع به حیث مرد و زن، از آغاز خلقت در درون آنها وجود می‌داشته باشد. برای آنها لازم نیست جهت دستیابی به آن به جایی بیرون از خود بروند. انسان وقتی به دنیا می‌آید، ساز و برگ و خیمه و خرگاه خود را با خود می‌آورد و وادی و کوه‌سار باشد یا دشت و بیابان، در هر جا بزم خود را خود آراسته می‌کند.

تاریخ بشر نشان می‌دهد که با درنظرداشت این برنامهٔ پنهان در خلقت او، وقتی آدم «علیه السلام» به عنوان اولین انسان به دنیا تشریف آورد، تنها فرستاده نشد، بلکه الله متعال از جنس او جفتی برای رفاقتش خلق کرد. سپس بسیار زن و مرد را به وسیلهٔ آنها در دنیا پراکنده ساخت، تا جایی که خاندان و قبیله ایجاد شد و بالآخره نظم اجتماعی به سطح حکومت تشکیل شد؛ در آن برای انسان چیزهایی میسر شد که برای تحقق توانایی‌های مخفی او ناگزیر بود. قرآن این نکته را در اسلوب ویژهٔ خود به این شکل بیان نموده است:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُوا۟ رَبَّكُمُ ٱلَّذِى خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَٰحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَآءً ۚ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ ٱلَّذِى تَسَآءَلُونَ بِهِۦ وَٱلْأَرْحَامَ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا. (النساء ۱:۴)

"مردم، از پروردگار خود بترسید که شما را از یک جان آفرید و از جنس همانا او جفتش را آفرید و از هر دو، مرد و زن بسیار را (در دنیا) پراکنده ساخت. از خداوندی بترسید که با واسطه قرار دادن او از همدیگر کمک می‌خواهید و بترسید از بریدن روابط. بی‌شک، خداوند بر شما نگهبان است."

اگر غور کنید، تمام اصولی که خالق کائنات بنیان اجتماع را بر آن گذاشته، به شکل بسیار زیبا در آیات فوق بیان گردیده اند. اصول مزبور طبق استاد امام امین احسن اصلاحی قرار ذیل اند:

"نخست اینکه، دنیا گلهٔ بی‌راع نیست، بلکه خداوندی به آن وجود بخشیده که پروردگار همه است. به این وجه، برای هیچ شخصی جایز نیست در آن بی‌نظمی ایجاد کند و جسارت خودسری کند، بلکه همه باید همواره از خداوندی بیم

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

داشته باشند که خالق و مالک همه است.

دوم اینکه، الله متعال تمام انسان‌ها را تنها از یک نفس – حضرت آدم – خلق نموده است. بنابراین، از لحاظ نسب، همه اولاد یک پدر اند. هیچ شخصی بر هیچ شخصی از هیچ لحاظی برتری ندارد. عربی و عجمی، سیاه و سفید، همه برابرند. اگر ترجیحی بین آنها ممکن است وجود داشته باشد، بر بنای صفات اکتسابی خواهد بود. بجز آن، تمام سایر معیارهای شرف باطل اند.

سوم اینکه، به همان ترتیبی که تمام انسان‌ها اولاد یک پدر اند، مادر آنها نیز یک – حضرت حوا – است. از این لحاظ هم هیچ شخصی بر شخص دیگر برتری ندارد. تمام خانواده‌ها تنها از یک پدر و مادر بوجود آمده اند. آیت واضح می‌نماید که حضرت حوا هم از جنس آدم است؛ این بدین معناست که زن در مقایسه با مرد، مخلوق حقیرتر و فروتر نیست، بلکه او هم در شرفی که یک انسان بحیث انسان دارد، شریک برابر اوست.

چهارم اینکه، بنیاد تعاون و تناصر در جامعهٔ انسانی بر وحدت خداوند، وحدت آدم و احساس مشترک بودن رحم قرار دارد. بر هر شخص واجب است حق مشترک بودن رحم را بشناسد و آن را ادا کند و، افزون بر آن، اطمینان حاصل کند که هیچ نعره‌ای بر مردم غالب نشود که منهدم‌کنندهٔ روابط ناشی از اشتراک خون باشد و به جای آن پرورش‌دهندهٔ احساس دوران جاهلیت باشد. اگر چنین احساسی در حالت پرورش به نظر برسد، زنگ خطر شدیدی برای تمام جامعه است و مسؤولیت هر شخص خیرخواه جامعه است که برای جلوگیری از آن نیروی خود را صرف کند. با الفاظ "وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ" (و از خداوندی پروا کنید که با نام او از همدیگر درخواست می‌کنید)، قرآن ما را به همین خطر متوجه می‌سازد، چون در واقع همین ستون است که بر اساس آن اسلام تعمیر خانواده، جامعه و حکومت را بنیان گذاشته است. تا زمانیکه این ستون قایم است، این عمارت قایم است. هنگامی که آن ضعیف شود، عمارت به خطر می‌افتد و زمانیکه فرو ریزد، عمارت هم با زمین یکسان خواهد شد." (تزکیهٔ نفیس ۴۲۸)

برای قایم کردن بنیاد اجتماع بر اساسات مذکور است که در دین انبیاء «علیهم السلام» راه و روش رفاقت دایمی بین زوجین اختیار شده است. الله متعال فرموده است که بدین منظور، تمام داعیات از روز ازل در هر دو ودیعت شده اند تا آنها بتوانند حق این رفاقت را دو قالب و یک جان شده ادا کنند. فرموده است:

وَمِنْ ءَايَـٰتِهِۦٓ أَنْ خَلَقَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَٰجًا لِّتَسْكُنُوٓا۟ إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُم مَّوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَـَٔايَـٰتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ.
(الروم ۲۱:۳۰)

"و از نشانی‌های او این هم است که از جنس شما برایتان جفت آفرید تا نزدشان آرامش یابید و بدین منظور او میان شما محبت و مهربانی قرار داد. یقیناً در این کار نشانی‌های زیادی‌ست برای کسانی که می‌اندیشند."

در صورتیکه انسان را از طفولیت تا پیری در نظر گیریم، واضح می‌گردد که با نظرداشت نیازهای فزیکی، روانی و اجتماعی او، همین روش با عقل و فطرت مطابقت دارد. الله متعال بمنظور رهنمایی عقل انسان در روند تزکیه و تطهیر جامعه‌ای که در نتیجهٔ آن بوجود می‌آید، قانون مفصلی را از طریق انبیاء «علیهم السلام» به بنی آدم داده است. ذیلاً نصوصی را در رابطه به آن توضیح می‌دهیم که به عنوان شریعت ابدی خداوند در قرآن و سنت بیان گردیده است:

نکاح

وَأَنكِحُوا۟ ٱلْأَيَـٰمَىٰ مِنكُمْ وَٱلصَّـٰلِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَآئِكُمْ ۚ إِن يَكُونُوا۟ فُقَرَآءَ يُغْنِهِمُ ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِۦ ۗ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ. وَلْيَسْتَعْفِفِ ٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِۦ (النور ۳۲:۲۴ – ۳۳)

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

"(به همین ترتیب این نیز ضروری است که) کسانی از شما را که مجرد هستند، همسر دهید و نیز غلامان و کنیزان خود را که توان آن را داشته باشند. اگر تهی دست اند، خداوند از فضل خود آنها را بی‌نیاز خواهد ساخت. خداوند بسیار عطا کننده است، بر همه چیز داناست. و بر کسانی که فرصت نکاح ندارند، لازم است پاکدامنی پیشه کنند تا زمانی که خداوند آنان را از فضل خود غنی سازد."

در آیات فوق، با قاطعیت تمام واضح ساخته شده که برای حصول تسکین جنسی از زنان، تنها یک طریقه نزد خداوند مشروع است و آن ازدواج است. نبودن همسر، عذری برای بدکاری شده نمی‌تواند. به این اساس، به مردم تلقین شده است که کسانی را که از میان‌شان بدون ازدواج مانده اند، به حبالهٔ نکاح درآورند. ازدواج، عهد رفاقت دایمی بین مرد و زن است که با ایجاب و قبول علانیه در مقابل مردم و بعد از تذکیر توسط یک شخص مسؤول بر این موقع، با تعهد و سنجیدگی کامل منعقد می‌گردد. از صحایف الهامی معلوم می‌شود که سنت ازدواج از روز اول پیدایش آدم «علیه السلام»، مقرر شده بود. بنابراین، زمانیکه قرآن نازل شد، صدور حکم جدید در رابطه به آن ضروری نبود. به عنوان سنت قدیمی، پیامبر «ﷺ» آن را در امت خود به همان شکل ابقا کرد. در آیاتی که نقل گردید، بر علاوهٔ ترغیب مردم به ازدواج، بشارت داده شده که اگر آنها غریب هم باشند، برای اجتناب از مفاسد اخلاقی، باید ازدواج کنند. اگر الله متعال بخواهد، این کار موجب افزایش رزق و فضل برای آنها خواهد شد. استاد امام امین احسن اصلاحی در وضاحت آن می‌نویسد:

"تا زمانیکه انسان از زن محروم باشد، خانه‌بدوش گونه به سر می‌برد و بسیاری توانایی‌های او منقبض و خفته می‌باشند. به همین ترتیب، تا وقتی که زن از شوهر محروم است، به موجودی می‌ماند که باعث نداشتن حمایت و تکیه‌گاه لازم، از رشد و انکشاف محروم شده باشد. لیکن وقتی زن رفاقت شوهر را بدست می‌آورد و مرد رفاقت زن را حاصل می‌کند، توانایی‌های هر دو رو به شگوفایی می‌نمایند و زمانیکه هر دو در میدان زندگی یکجا جد و جهد می‌کنند، الله متعال جد و جهد آنها را با برکت می‌سازد و حالات و شرایط آنها کاملاً تغییر می‌کنند." (تدبر قرآن ۴۰۰/۵)

www.jawedahmadghamidi.com
www.al-mawrid.org

محرمات

وَلَا تَنكِحُوا مَا نَكَحَ ءَابَآؤُكُم مِّنَ ٱلنِّسَآءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ. إِنَّهُۥ كَانَ فَٰحِشَةً وَمَقْتًا وَسَآءَ سَبِيلًا. حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَٰتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَٰتُكُمْ وَعَمَّٰتُكُمْ وَخَٰلَٰتُكُمْ وَبَنَاتُ ٱلْأَخِ وَبَنَاتُ ٱلْأُخْتِ وَأُمَّهَٰتُكُمُ ٱلَّٰتِىٓ أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَٰتُكُم مِّنَ ٱلرَّضَٰعَةِ وَأُمَّهَٰتُ نِسَآئِكُمْ وَرَبَٰٓئِبُكُمُ ٱلَّٰتِى فِى حُجُورِكُم مِّن نِّسَآئِكُمُ ٱلَّٰتِى دَخَلْتُم بِهِنَّ. فَإِن لَّمْ تَكُونُوا۟ دَخَلْتُم بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَٰٓئِلُ أَبْنَآئِكُمُ ٱلَّذِينَ مِنْ أَصْلَٰبِكُمْ وَأَن تَجْمَعُوا۟ بَيْنَ ٱلْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ. إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا. وَٱلْمُحْصَنَٰتُ مِنَ ٱلنِّسَآءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَٰنُكُمْ. كِتَٰبَ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ. (النساء ۴:۲۲ – ۲۴)

"و با زنانی که پدران شما با آنان ازدواج کرده اند، هرگز ازدواج مکنید، مگر آنچه قبل از این انجام گرفته باشد، پس انجام گرفته است. بی‌شک، این بی‌حیایی آشکار است، عمل بسیار منفور و راه بسیار بد است. مادران شما، دختران شما، خواهران شما، عمه‌های شما، خاله‌های شما، و دختران برادر و دختران خواهر بر شما حرام شده اند و نیز مادران شما که به شما شیر داده اند و خواهران شما نیز از این رابطهٔ رضاعت. به همین نحو، مادران همسران شما بر شما حرام قرار داده شده اند و دختران همسرانتان بر شما حرام شده اند که در دامن شما پرورش یافته اند — دختران همسرانتان که با آنان آمیزش کرده اید، اما اگر آمیزش نکرده اید، هیچ گناهی بر شما نیست — و نیز دختران پسران صلبی شما. و این نیز حرام است که دو خواهر را در یک ازدواج جمع کنید، مگر آنچه پیش از این گذشته است. خداوند یقیناً بخشنده است، شفقت او ابدی‌ست. و نیز زنان شوهردار بر شما حرام شده اند، مگر اینکه آنها در ملکیت شا بیایند. این قانون خداوند است که پابندی بر آن بر شما فرض گردیده است."

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

آیات فوق، فهرست زنانی را بیان می‌کند که ازدواج با آنان ممنوع قرار داده شده است. تمهید در آن از حرمت نکاح با مادر اندر آغاز و بر ممانعت از نکاه با زنانی که در عقد دیگران قرار داشته باشند، خاتمه یافته است. حرمت‌هایی که بین تمهید و خاتمهٔ آن بیان گردیده بر اصول ثلاثهٔ قرابت، یعنی نسب، رضاعت و مصاهرت مبنی اند.

در برخی طبقات عرب‌های عصر جاهلیت رواج بود که منکوحات پدر به پسر در میراث می‌رسید و پسران هیچ قباحتی در ازدواج با آنها احساس نمی‌کردند. قرآن فرمود که این کار بی‌حیایی آشکار، فعل نهایت قابل نفرت و روش بسیار بد است؛ بنابراین، دیگر کاملاً ممنوع قرار داده می‌شود. هر چه تا این زمان شده، پس شده، لیکن هیچ مسلمانی نباید در آینده مرتکب این فعل شنیع شود.

حکم زنی که در نکاح شخص دیگر قرار دارد، نیز چنین است. هیچ فردی حق ندارد، تا زمانیکه زن به شکل قانونی از همسر خود جدا نشده باشد، با او ازدواج کند، چون ممکن نیست اداره‌ای به نام فامیل را، که روش ازدواج برای آن اختیار گردیده است، در حاکمیت چنین فرهنگی ایجاد کرد. بنابراین، الله متعال آن را ممنوع قرار داده است. البته زنانی از این حکم مستثنی بودند که در نتیجهٔ جنگ اسیر می‌شدند. قانون برای آنها این بود که اگر آنها می‌خواستند، می‌توانستند با وجود متاهل بودن ازدواج کنند، زیرا طبق رسوم آن عصر، شامل شدن در ملکیت یک شخص نکاح قبلی آنها را خود بخود کالعدم قرار می‌داد. از استثنای "إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ" معلوم می‌شود که قرآن نیز این رسم را ابقا کرد تا زنان متذکره، اگر بخواهند، بدون هیچ مانعی عضو جامعهٔ مسلمانان شوند.

بعد از این، سایر حرمت‌ها را بیان می‌کنیم.

نسب

نخست، حرمت‌های نسبی بیان گردیده اند. مادر، دختر، خواهر، عمه، خاله، خواهرزاده و برادرزاده؛ این هفت رابطه است که فی الواقع در خود یک نوع تقدسی دارد که اگر شائبه‌ای از رغبت جنسی هم در آن وجود داشته باشد، فطرت صالحه به هیچ صورت نمی‌تواند آن را تحمل کند. تردیدی نیست که همین تقدس در حقیقت بنیاد تمدن، روح ثقافت و منبع احساسات بی‌لوث رأفت و رحمت برای تشکیل خانواده است. الله تعالی می‌خواهد که نگاه بچه برای مادر، نگاه پدر برای دختر، از برادر برای خواهر، از برادرزاده برای عمه، از خواهرزاده برای خاله، از ماما برای خواهرزاده و از کاکا برای برادرزاده از هر نوع آلایش جنسی و شهوت پاک باشد و عقل شهادت می‌دهد که موجودیت چنین علاقه‌ای در این روابط، هادم شرف انسانی و کاملاً منافی احساس پاک شرم و حیایی‌ست که بین انسان‌ها و حیوانات وجه امتیاز می‌باشد.

حکمی که در این رابطه بیان گردیده از هر لحاظ کاملاً مشخص است. با این حال، سه نکته باید راجع به آن واضح ساخته شود.

نخست، در الفاظ عربی‌ای که در حکم استفاده شده اند، هیچ گنجایشی برای تفکیک بین تنی و ناتنی وجود ندارد. بنابراین، مادر و مادر اندر، خواهر اصلی، خواهر مادر شریک و خواهر پدر شریک همه تحت حکم قرار می‌گیرند. به همین شکل است حکم مربوط به خواهر مادر و پدر، خواه آنها تنی باشند یا ناتنی یا مادر شریک. همچنین است مسئلهٔ دختران برادر و خواهر. صرفنظر از اینکه برادر و خواهر تنی است یا ناتنی یا مادر شریک، دختران آنها نیز تحت حکم قرار می‌گیرند.

دوم اینکه، واژهٔ "مادر"، مادر پدر و مادر مادر و بالاتر از آنها را در بر می‌گیرد و واژهٔ "دختر" نیز تا دختر دختر و دختر پسر و پایینتر از آنها را شامل می‌شود. هیچ تفاوتی بین آنها از لحاظ تطبیق حکم وجود ندارد.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

سوم اینکه، خواهر پدر کلان مادری و خواهر پدر کلان پدری، حکم عمه و خاله را دارند. بنابراین، آنها هم بطور مساوی تحت حکم قرار خواهند گرفت.

رضاعت

روابط رضاعی هم دارای عین تقدس اند. استاد امام امین احسن اصلاحی در وضاحت آن نوشته است:

"اهمیتی را که مردم عربستان برای تعلق رضاعت قایل بودند، مردم ما نیستند. دلیل آن، محض تفاوت فرهنگ است، و الی حقیقت این است که تعلق رضاعت با رابطهٔ مادری نسبت عمیقی دارد. زنی که زندگی یک طفل را با پستان‌های خود تغذیه و به آن استمرار می‌بخشد، اگر مادر کامل او نمی شود، نصف مادر او لازماً می‌شود. در این صورت، چطور ممکن است احساسات او از شخصی که شیرش در رگ و پی‌اش جریان دارد، تأثیر نپذیرد. اگر تاثیر نمی‌پذیرد، دال بر تعمیر فطرت نه، بلکه بر تریف آن است و برای اسلام، که دین فطرت است، لازم بود این تحریف را اصلاح کند." (تدبر قرآن ۲۷۵/۲)

این رابطه چگونه با شیر دادن قایم می‌شود؟ استاد امام می‌نویسد:

"...این رابطه از طریق یک اتفاق تصادفی ایجاد نمی‌شود. الفاظی که قرآن در این مورد اختیار نموده، بطور واضح می‌رساند که رابطهٔ رضاعت بطور اتفاقی نه، بلکه صرف زمانی ایجاد می‌شود و قابل اعتبار است که با اراده و اهتمام به عنوان یک هدف صورت گرفته باشد. نخست، فرموده شده است: "مادرهای شما که به شما شیر داده اند." سپس لفظ رضاعت را برای آن استعمال نموده است: "وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ" کسانی که با زبان عربی بلد اند، می‌دانند که "اِرضَاع" از باب افعال است؛ یعنی معمولاً در آن تأکید و مبالغه وجود می‌داشته باشد. به همین ترتیب، واژهٔ رضاعت از این ابا می‌ورزد که اگر زنی بخاطر خاموش ساختن طفل گریان به او شیر بدهد، به آن اطلاق شود." (تدبر قرآن ۲۷۵/۲)

حضرت عایشه «رض» روایت می‌کند که پیامبر «ﷺ» فرمود: یک دو قطره اگر تصادفاً نوشیده شود، رابطه‌ای را حرام نمی‌سازد.[۱]

ام المؤمنین، حضرت عایشه «رض» روایت می‌کند که زمانیکه پیامبر «ﷺ» نزد من تشریف آورد، یک شخص نشسته بود. پیامبر «ﷺ» این وضعیت را نپسندید و آثار غصه بر چهرهٔ اش معلوم می‌شد. من عرض کردم: یا رسول الله، این برادر رضاعی من است. پیامبر «ﷺ» فرمود: در این زمینه محتاط باش، چون رابطهٔ رضاعت صرف از شیری بوجود می‌آید که به طفل در زمان ضرورت او به شیر، داده شود.[۲]

در این خصوص، هیچ شخصی نباید راجع به رضاعت سالم بعد از بلوغ دچار سوء تفاهم شود. او پسرخواندهٔ ابو حذیفه «رض» بود. حد اکثر چیزی که می‌توان در رابطه به واقعهٔ مورد بحث گفت این است که وقتی بعد از نزول حکم قرآن در خصوص پسرخوانده‌ها، وضعیتی برای یک فامیل پیش آمد، رسول خدا «ﷺ» راه حلی را برای آنها جهت برون رفت از آن، بیان فرموده است. آن را نمی‌توان اساس حکم مستقل قرار داد. واقعه قرار ذیل است:

فجاءت سهلة بنت سهيل بن عمرو القرشي ثم العامري — وهي امرأة أبي حذيفة — فقالت: يا رسول الله، إنا كنا نرى سالماً ولذا، و كان يأوي معي و مع أبي حذيفة في بيت واحد و يراني فضلاً، و قد أنزل الله عزوجل فيهم ما قد علمت، فكيف ترى فيه؟ فقال لها النبي صلى الله عليه و سلم: "أرضعيه". (ابوداؤود، شماره ۲۰۶۱)

---

[۱] مسلم، شماره ۳۵۹۰.

[۲] بخاری، شماره ۵۱۰۲. مسلم، شماره ۳۶۰۶.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

"پس زن ابو حذیفه و دختر سهیل بن عمرو قرشی عامری، سهله، نزد پیامبر «ﷺ» آمد و عرض کرد: یا رسول الله «ﷺ»، ما همواره سالم را پسر خود دانسته ایم. او با من و حذیفه در یک خانه زندگی می‌کرد و مرا در لباس خانه می‌دید. شما از حکمی که الله متعال در رابطه به این نوع پسران نازل فرموده، آگاه هستید. پس در این رابطه نظر شما چیست؟ نبی کریم «ﷺ» به آنها فرمود: به او شیر بده."

بنابراین، مسلم است که عمر شیرخوارگی، ارادهٔ آن و انجام آن با ترتیبات خاص، برای ایجاد رابطهٔ رضاعت ضروری است و در نتیجهٔ آن تمام روابطی حرام می‌گردند که به دلیل رابطهٔ نسبی حرام می‌گردند. منظور قرآن همین است، لیکن طبق اسلوبی که در چنین حالات در زبان عربی اختیار می‌شود، مفهومی که توسط دلالت واژه‌ها و قرائن و مقتضیات عقلی حکم واضح می‌شود، در واژه‌ها بیان نمی‌گردد.[۳] خداوند متعال فرموده است:"وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ" (و مادرهایتان که به شما شیر داده اند و خواهران رضاعی شما) در این آیت، با مادر رضاعی، خواهر رضاعی را نیز حرام قرار داده است. اگر سخن صرف بر مادران رضاعی تمام می‌شد، بدون تردید هیچ گنجایشی برای اضافه نمودن چیزی وجود نمی‌داشت، لیکن رابطهٔ رضاعت اگر کسی را که با او یکجا شیر خورده، خواهر او می‌سازد، عقل تقاضا می‌کند که دیگر روابط مادر رضاعی هم لازماً دارای عین حرمت باشند. اگر اشتراک در شیرخوارگی شخصی را می‌تواند خواهر کسی سازد، پس چرا نمی‌تواند خواهر مادر رضاعی را خاله، شوهر او را پدر، خواهر شوهر او را عمه و نواسه‌های او را خواهرزاده‌ها و برادرزاده‌های او سازد؟ لهذا، تمام این روابط نیز حرام اند. منظور قرآن همین است و الفاظ "أَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ" به شکلی بر آن دلالت می‌کند که بر هیچ صاحب علمی که بر قرآن تدبر می‌کند، پوشیده مانده نمی‌تواند. نبی کریم «ﷺ» بر همین اساس فرموده است:

يحرم من الرضاعة ما يحرم من الولادة. (الموطا، شماره ۱۸۸۷)

"هر رابطه‌ای که به سبب رابطهٔ ولادت حرام است، به سبب رابطهٔ رضاعت هم حرام می‌گردد."

www.javedahmadghamidi.com
www.al-mawrid.org

مصاهرت

بعد از نسب و رضاعت، حرمت‌هایی بیان گردیده که بر مصاهرت مبتنی هستند. تقدس رابطه‌هایی که از این تعلق به وجود می‌آیند نیز برای فطرت انسانی به اندازه‌ای واضح است که نیاز به هیچ استدلالی ندارد. بنابراین، سنو برای خسر و مادر، دختر، خواهر، خاله، عمه، برادرزاده و خواهر زادهٔ خانم، برای شوهر حرام هستند. به رغم این، چون روابط مزبور با وساطت زن و شوهر وجود می‌داشته باشند و، در نتیجه، یک نوع ضعف در آنها پیدا می‌شود، قرآن سه شرط ذیل را بر آن عاید نموده است:

اول اینکه، صرف دختر زنی حرام است که با او خلوت شده باشد.

دوم اینکه، برای حرمت سنو، صلبی بودن پسر ضروری است.

سوم اینکه، حرمت خواهر زن و عمه، خاله، برادرزاده و خواهرزادهٔ او با حالتی خاص است که رابطهٔ نکاه بین زن و شوهر وجود داشته باشد.

نکتهٔ اول در قرآن به این شکل بیان گردیده است:"وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ" (و دختران همسرانتان بر شما حرام شده اند که در دامن شما پرورش یافته اند – دختران همسرانتان که با آنان آمیزش کرده اید، اما اگر آمیزش نکرده اید، هیچ گناهی بر شما نیست). در آیات

[۳] جهت فهم این اسلوب، مراجعه بفرمائید، در همین کتاب: "اصول و مبادی".

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

مذکور، بر علاوهٔ شرط خلوت، یک ویژگی دختران چنین بیان گردیده که آنها در دامن شما پرورش یافته باشند، اما کاملاً واضح است که این ویژگی به عنوان یک شرط ذکر نگردیده.

استاد امام امین احسن اصلاحی در وضاحت آن می‌نویسد:

"در زبان عربی، هر صفت لازماً دارای قید و شرط نمی‌باشد، به نحویکه اگر صفت موجود نباشد، حکم از بین می‌رود، بلکه موضوع به قرینه وابسته می‌باشد. قرینه بیان می‌کند که چه صفتی درجهٔ قید و شرط را دارد و چه صفتی صرفاً برای نشان دادن وضعیت استعمال گردیده است. در آیت مورد نظر، نه تنها قرینه، بلکه صراحت وجود دارد که نکاح با دختر زن، در صورتیکه مادران آنها مدخولهٔ شما نباشند، قباحت ندارد. از آیت بطور واضح معلوم می‌شود که امر مؤثر در حرمت، موضوع مدخوله بودن مادر ربیبه است. اگر مادر ربیبه مدخوله است، ازدواج با او حرام است، صرفنظر از اینکه در آغوش تربیت شخص بزرگ شده است یا خیر. باید به یاد داشت که در عربی اعلی، بالخصوص عربی قرآن مجید، بیان مسائل در اسلوب نفی بعد از اثبات یا اثبات بعد از نفی، محض بر اساس ذوق ادبی نه، بلکه با نظرداشت هدف خاصی صورت می‌گیرد. در اکثر مواقع، منظور از آن رفع ابهام در کلام است. به این دلیل، نظر کسانی که ازدواج را صرف در حالتی با ربیبه حرام می‌دانند که در آغوش شخص پرورش یافته باشند، مخالف قرآن است. در غیر اینصورت، به نظر آنها، نکاح با ربیبه جایز است." (تدبر قرآن ۲۷۶/۲)

برای بیان موضوع دوم، قرآن این الفاظ را بکار برده است:"وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ" (و زنان پسران صلبی شما نیز). شرط صلبی بودن در آیت به دلیلی ذکر شده که در آن زمان، عرب‌ها نکاح با پسرخوانده‌ها را ناجایز می‌دانستند. قرآن با ذکر شرط واضح نمود که به محض پسر گفتن، نه شخص پسر کسی می‌شود و نه در نتیجهٔ آن حرمتی به وجود می‌آید. قرآن مجید این نکته را در سورهٔ احزاب چنین توضیح داده است:

وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَآءَكُمْ أَبْنَآءَكُمْ. ذَٰلِكُمْ قَوْلُكُم بِأَفْوَٰهِكُمْ. وَٱللَّهُ يَقُولُ ٱلْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِى ٱلسَّبِيلَ. ٱدْعُوهُمْ لِءَابَآئِهِمْ. هُوَ أَقْسَطُ عِندَ ٱللَّهِ. فَإِن لَّمْ تَعْلَمُوٓا۟ ءَابَآءَهُمْ فَإِخْوَٰنُكُمْ فِى ٱلدِّينِ وَمَوَٰلِيكُمْ.(۳۳:۴ – ۵)

"و نه پسر خوانده‌های شما را پسران شما قرار داده است. تمام اینها سخنان شماست که به دهان خود می‌گویید، مگر خداوند حق را بیان می‌کند و همانا اوست که راه مستقیم را نشان می‌دهد. پسر خوانده‌ها را به نام پدرانشان بخوانید. همین نزد خداوند بیشتر قرین انصاف است. پس اگر پدران آنها را نمی‌شناسید، پس برادران دینی و حلیف شما هستند."

نکتهٔ سوم در الفاظ "وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ" (و جمع بین دو خواهر در یک نکاح نیز حرام است) بیان گردیده است. اگر دقت کنید، در آن نیز اسلوبی بکار رفته که در بحث رضاعت ذکر شد. قرآن صرف "بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ" گفته است، اما کاملاً واضح است که در رابطهٔ زن و شوهر، اگر جمع ساختن خواهر با خواهر فحش است، جمع کردن عمه و برادرزاده و خاله و خواهرزاده هم در یک ازدواج گویا جمع کردن دختر با مادر است. بنابراین، منظور قرآن، لا ریب، همین است که "ان تجمعوا بین الاختین و بین المرأه و عمتها و بین المرأه و خالتها". قرآن می‌خواهد همین موضوع را بیان کند، اما آن را بعد از "بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ" به این دلیل حذف کرده که دلالتش بر محذوف، بر اساس اقتضای عقلی خود، به اندازه‌ای واضح است که هیچ طالب العمل آشنا با اسلوب قرآن در فهم آن اشتباه کرده نمی‌تواند. پیامبر «ﷺ» فرموده است:

لا یجمع بین المرأة و عمتها و لا بین المرأة و خالتها. (الموطا، شماره ۱۶۰۰)

"زن و عمهٔ او را در یک نکاح جمع نکنید، نه زن و خالهٔ او را."

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

حدود و شرایط

وَأُحِلَّ لَكُم مَّا وَرَآءَ ذَٰلِكُمْ أَن تَبْتَغُوا بِأَمْوَٰلِكُم مُّحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَٰفِحِينَ. فَمَا ٱسْتَمْتَعْتُم بِهِۦ مِنْهُنَّ فَـَٔاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً. وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَٰضَيْتُم بِهِۦ مِنۢ بَعْدِ ٱلْفَرِيضَةِ. إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا. (النساء ۴:۲۴)

"و غیر از اینها، برای شما حلال است ذریعهٔ اموال خود (با ادای مهر آنان) حاصل کنید، با این شرط که پاک دامن باشید نه بدکاری کننده. سپس (اگر قبل از این مهر را ادا نکرده اید و) از آنان کام گرفته اید، در صلهٔ آن، مهرشان را به آنان بدهید، به عنوان یک فرض مقرر شده. بعد از تعیین مهر، البته، هر تصمیمی را که با رضایت دوجانبه اتخاذ کنید، هیچ گناهی در آن بر شما نیست. بی‌شک، خداوند دانای حکیم است."

تفصیل حدود و شرایطی که در آیات فوق در مورد ازدواج بیان گردیده، قرار ذیل است:

نخست اینکه، نکاح باید با مال، یعنی مهر باشد. قرآن فرموده که مهر، به عنوان یک فریضهٔ عاید شده توسط الله متعال، شرط لازمی نکاح است. بنابراین، هدایت داده شد که اگر مهر زنی ادا نشده باشد، باید بلا فاصله ادا شود. بعد از تعیین مهر و بعد از اینکه مرد آن را بر خود به عنوان فرض و حق زن قبول کند، اگر تصمیم در بارهٔ تقدیم و تاخیر پرداخت آن یا کمی و بیشی در آن با رضایت طرفین صورت گیرد، مجاز است. اما بر هر شخص باید واضح باشد که ذاتی که این قانون را وضع نموده، علم و حکیم است. هر سخن او بر علم بی‌خطا و حکمت عمیق مبتنی است. به این وجه، نه نقض آن برای کسی جایز است و نه هم کسی جسارت کند در آن ترمیم و تغییری ایجاد کند.

مهر چیست؟ مسؤولیت فراهم ساختن نان و نفقه در عهد رابطهٔ دایمی‌ای که مرد و زن با ازدواج می‌بندند، همیشه به دوش مرد بوده است؛ مهر علامت آن است. قرآن برای آن الفاظ "صَدُقَة" و "اَجَر" استعمال نموده است؛ یعنی یک مقدار پولی که به زن، در پاداش رفاقت او، برای ضروریات او پرداخته می‌شود. همانند نکاح و خطبه، مهر هم سنت قدیمی‌ای است که قبل از بعثت رسول الله «ﷺ» میان عرب‌ها رایج بود. مهر در همین حیثیت خود در بایبل نیز بیان شده است.[۴]

مهر چرا مهم است؟ استاد امام امین احسن اصلاحی می‌نویسد:

"هر معامله‌ای که شرط ادای مال با آن وابسته شده باشد و پرداخت مال محض حیثیت تبرع و احسان نداشته باشد، بلکه دارای حیثیت یک فریضه باشد، حتی که اگر مذکور هم نباشد لازماً مضمر دانسته شود و پرداخت آن طبق جایگاه عرفی زن واجب قرار داده شود، به یک معاملهٔ شرعاً و عرفاً جدی و سنجیده تبدیل می‌شود. هیچ آدم ذی هوشی جرأت نخواهد کرد طرف چنین معاهده‌ای شود، تا زمانیکه صد بار فکر نکرده خود را برای انجام مسؤولیت‌های ناشی از آن آماده نکند. با نظرداشت مصالح مذکور، شرط مهر لازم قرار داده شد. کسانی که فکرشان به این مصالح متوجه نشده، فکر می‌کنند مهر، زن را به درجهٔ چیز قابل خرید و فروشی تنزل داده است. چنین فکری، محض نتیجهٔ عدم فهم دلیل حکم است. شرط مهر، اطلاعیه است برای هر شخص که اگر می‌خواهد در حرم زن قدم بگذارد، کاملاً سنجیده و دانسته قدم گذارد. در مسائل ازدواج، هیچ گنجایشی برای شوخی وجود ندارد. در این محدوده، مذاح هم حیثیت حقیقت را دارد:

هشدار که ره بر دم تیغ است قدم را"

(تدبر قرآن ۲۷۸/۲)

هیچ مقداری برای مهر مقرر نگردیده. این تصمیم به رسم و رواج جامعه و صوابدید مردم محول شده است.

[۴] پیدایش ۳۴: ۱۲. خروج ۲۲: ۱۷.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

بدین سبب، با نظرداشت جایگاه اجتماعی زن و شرایط اقتصادی مرد، مردم می‌توانند به هر اندازه که بخواهند مهر تعیین کنند.

موضوع دوم در آیت زیر بحث این بیان شده که پاک دامن بودن هم برای ازدواج ضروری است. هیچ زانی حق ندارد با عفیفه و هیچ زانیه حق ندارد با مرد عفیف ازدواج کند، مگر اینکه قضیه به محاکم نرسیده باشد و آنها به وسیلهٔ توبه و استغفار خود را از این گناه پاک کنند. الفاظ "مُّحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَٰفِحِينَ" همین شرط را بیان می‌کنند. قرآن، موضوع را در جای دیگری به این شکل واضح ساخته است:

ٱلزَّانِي لَا يَنكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً ۚ وَٱلزَّانِيَةُ لَا يَنكِحُهَآ إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ ۚ وَحُرِّمَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ. (النور ۳:۲۴)

"(بعد از این مجازات) این زانی صرف با یک زانیه یا مشرکه نکاح خواهد کرد و این زانیه را نیز یک زانی یا مشرکی در نکاح خود خواهد درآورد. آنها بر اهل ایمان حرام شده اند."[۵]

در آیت فوق هم اشارهٔ واضح وجود دارد و از صحایف الهامی دیگر نیز معلوم می‌شود که زنا و شرک کاملاً مماثل همدیگرند. به همان شکلی که تحمل نمی‌شود یکی از شوهر یا زن بر بستر شخص دیگر بخوابد، به همان ترتیب برای هیچ مسلمانی نمی‌تواند قابل تحمل باشد که در خانهٔ او، بر علاوهٔ خداوند، کسی دیگر پرستش شود، بلکه این کار نزد او منفورتر از خوابیدن بر بستر شخص بی‌گانه است. مماثلت زنا و شرک ممکن بود از آیت فوق استنباط شود، اما قرآن آن را با صراحت در آیت دیگر بیان نموده است:

وَلَا تَنكِحُوا ٱلْمُشْرِكَٰتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ ۚ وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ ۗ وَلَا تُنكِحُوا ٱلْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا ۚ وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ ۗ. (البقره ۲۲۱:۲)

"و (به مقصد بهبود امور یتیمان نیز) با زنان مشرک نکاح مکنید تا زمانی که ایمان نیاورند. و (بدانید که) یک کنیز مسلمان از زن (آزاد) مشرک بهتر است، هرچند شما را به شگفت آورد. و زنان خود را نیز به ازدواج مشرکین در نیاورید، تا زمانی که ایمان نیاورند. و (بدانید که) یک غلام مسلمان از یک مشرک (آزاد) بهتر است، هرچند شما را به شگفت آورد." [۶]

یهود و نصاری هم در علم و عمل خود با نجاستِ چون شرک بطور کامل آلوده بودند، اما با وجود آن، چونکه اصلاً به توحید باورمند هستند، الله متعال رعایت فرموده و اجازت داده که مسلمانان می‌توانند با زنان پاک دامن آنها ازدواج کنند. قرآن مجید می‌فرماید:

وَٱلْمُحْصَنَٰتُ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا ٱلْكِتَٰبَ مِن قَبْلِكُمْ ۚ إِذَآ ءَاتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَٰفِحِينَ ۚ وَلَا مُتَّخِذِىٓ أَخْدَانٍ. (المائده ۵:۵)

"و زنان پاک دامن از کسانی نیز حلال اند که پیش از شما به آنها کتاب داده شده، زمانی که مهرشان را به آنها بپردازید، با این شرط که شما نیز پاک‌دامن بوده زندگی می‌کنید نه بدکاری‌کننده و نه دوست‌گیرنده به شکل پنهانی و مخفی."

---

[۵] این سخن در برخی روایات هم با همین صراحت بیان شده است. ملاحظه فرمائید: ابو داؤود، شماره ۲۰۵۱، ۲۰۵۲. برای وضاحت بیشتر، مراجعه بفرمائید به موضوع "حدود و تعزیرات" در همین کتاب.

[۶] هدایتی که راجع به از بین بردن نکاح با کافران شده است، بحث جداگانه است. مراجعه شود به حاشیهٔ ۶۰ تفسیر ما "البیان" تحت همین آیه.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

از سیاق آیت واضح است که اجازهٔ مذکور وقتی داده شد که هیچ ابهامی در رابطه به توحید باقی نماند و غلبهٔ آن بر ثقافت و فرهنگ مشرکانه از هر لحاظ مسلط شد. آیت فوق با واژهٔ "الْيَوْمَ" شروع می‌شود. از آن معلوم می‌شود که شرایط و حالات عصر هم یقیناً در اجازت نقش داشت. در آن زمان، توقع می‌رفت که اگر مسلمانان با آنها ازدواج کنند، از حالات و فرهنگ تاثیر خواهند پذیرفت و بدین صورت نه تنها اینکه بین شرک و توحید تصادمی پیدا نخواهد شد، بلکه ممکن است بسیاری از آنها به ایمان و اسلام مشرف شوند.

بنابراین، در صورتیکه مسلمانان بخواهند از اجازت زیر بحث در عصر حاضر هم استفاده کنند، باید مسئلهٔ فوق را مد نظر داشته باشند.

به همین ترتیب، باید واضح باشد که حرمت اداره‌ای به نام فامیل که نکاح برای تاسیس آن صورت می‌گیرد، تقاضا می‌کند که نکاح با رضایت والدین و سرپرستان صورت گیرد. تردیدی نیست که تصمیم در مورد نکاح را اصلاً مرد و زن می‌گیرند و صرف با ایجاب و قبول علانیهٔ آنها، منعقد می‌شود، اما اگر اذن اولیا در آن شامل نباشد، باید دلیل معقولی برای آن وجود داشته باشد. در صورتیکه چنین نباشد، حکومت حق دارد از ازدواج جلوگیری کند.[۷] در روایت "لا نكاح إلا بولي"[۸] (در عدم موجودیت سرپرست، هیچ نکاحی نیست) و دیگر روایات مشابه، همین موضوع بیان گردیده است. چونکه بغاوت زن در این خصوص باعث اختلال زیاد در فامیل می‌شود، پیامبر «ﷺ» با قول و فعل خود بر اولیا واضح ساخته است که هیچ تصمیمی را در رابطه به آنها بدون رضایت‌شان نگیرند؛ چنانچه زن بخواهد، تصمیم آنها باطل قرار داده خواهد شد.

ابو هریره روایت می‌کند که رسول الله «ﷺ» فرمود: نکاح زن بیوه بدون مشورت او صورت نگیرد و اجازت باکره ضروری است. مردم پرسیدند: اجازت آنها چگونه است؟ پیامبر «ﷺ» فرمود: اگر آنها خاموش شدند، اجازت داده اند.[۹]

ابن عباس بیان می‌کند که نبی کریم «ﷺ» فرمود: بیوه می‌تواند راجع به خود تصمیم بگیرد و از باکره باید اجازت گرفته شود.[۱۰]

راجع به بنت خذام روایت است که چون بیوه شد، پدرش او را به شخصی در نکاح درآورد. او از تصمیم پدر راضی نبود، به پیامبر «ﷺ» عارض شد، پیامبر «ﷺ» به او اجازت داد نکاح را فسخ کند.[۱۱]

حقوق و فرایض

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ. فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ. وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ. فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا. إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا. (النساء ۳۴:۴)

"(در رابطهٔ بین شوهر و زن هم طبق همین اصل) مردان به عنوان سرپرستان زنان تعیین شده اند، به این دلیل که

---

[۷] البته، این بدین معنا نیست که اگر نکاح بسته شده باشد، باطل قرار داده شود و تمام آنچه در نتیجهٔ آن اتفاق افتاده، ناجایز تلقی شود.

[۸] ابو داؤود، شماره ۲۰۸۵.

[۹] بخاری، شماره ۶۹۶۸.

[۱۰] مسلم، شماره ۳۴۷۶.

[۱۱] بخاری، شماره ۵۱۳۸.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

خداوند یکی را بر دیگری فضیلت بخشیده است و به این دلیل که از اموال خود خرج می‌کنند. پس زنان نیک، فرمانبردار (شوهران خود) هستند، از رازها حفاظت می‌کنند، بر این اساس که خداوند نیز از رازها حفاظت کرده است. و (به شما بر اساس همین اصل حق داده شده است که) به زنانی که بیم نافرمانی آنها را دارید، نصیحت کنید و آنان را بر بسترهایشان تنها گذارید و (بر این هم اگر رویهٔ خود را تغییر ندهند) آنان را مجازات کنید. پس اگر از شما اطاعت کردند، راه تهمت بر آنها را مجویید. بی‌شک که خداوند بسیار بلند مرتبه است، او بسیار بزرگ است."

در آیاتی که قبل از آیت فوق الذکر قرار دارند، الله متعال این حقیقت را واضح ساخته که میدان اصلی برای جد و جهد و مسابقت انسان، صفات خلقی او نیست، چون از لحاظ صفات خلقی، مردم فی الواقع بر همدیگر برتری دارند. الله متعال شخصی را با برتری ذهنی، شخصی را با برتری جسمانی، کسی را با برتری اقتصادی و کسی را با برتری اجتماعی پیدا نموده است و به دیگران نسبت به او کمتر داده است. مرد و زن هم به همین شکل هستند. خداوند متعال در ذوجین، یکی را فاعل و دیگری را منفعل پیدا کرده است. هر شخص می‌داند که به همان شکلی که فعلیت غلبه، شدت و تحکم می‌خواهد، انفعالیت به همان شکل نرمی، نزاکت و اثرپذیری می‌خواهد. وقتی از این لحاظ دیده شود، هر یک بر دیگری برتری دارد. این برتری در صفات خلقی است. اگر روش مسابقت و تنافس در زمینهٔ آن اختیار شود، مصادف با جنگ با خلقت خواهد بود و نتیجهٔ آن جز این نمی‌شود که بالآخره هیچ چیز، جز ماتم بر بربادی خود برای هر دو باقی نماند.

الله متعال فرموده است که در برابر میدان صفات خلقی، یک میدان دیگر هم وجود دارد که عبارت از میدان صفات اکتسابی است. این میدان، میدان نیکی، تقوا، عبادت، ریاضت و علم و اخلاق است. قرآن، تعبیر جامع ایمان و عمل صالح را در جاهای مختلف برای بیان این مفهوم اختیار نموده است. میدان مسابقت و تنافس در حقیقت همین است. برای پیشی در آن، هیچ ممنوعیتی بر شخص وجود ندارد، بلکه مسابقت در این میدان به همان اندازه محمود است که در میدان صفات خلقی مذموم و منفور. اگر مرد در آن دست به کار شود هم ثمرهٔ جد و جهد خود را بدست خواهد آورد و اگر زن در آن مصروف عمل شود نیز نتیجهٔ تگ و دو خود را بدست خواهد آورد. این میدان برای بانو، کنیز، آزاد، غلام، شریف، وضیع، خوش صورت، بد صورت و بینا و نابینا بطور یکسان باز است. اگر کسی آرزوی فضیلت بر دیگران دارد، باید در این میدان در تلاش فضل خداوند برآید. با برباد ساختن تلاش و زحمت خود در میدان نادرست، بجز تصادمِ بدون حاصل و تنازعات بی‌فایده، هیچ چیزی بدست نمی‌آید. میدان درست برای حوصله‌آزمایی و برآوردن آرمان‌ها، همین میدان است. هر کی می‌خواهد به میدانی وارد شود، باید به این میدان وارد شود. خداوند متعال فرموده است:

وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بِهِۦ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ ۚ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا ٱكْتَسَبُوا۟ ۖ وَلِلنِّسَآءِ نَصِيبٌ مِّمَّا ٱكْتَسَبْنَ ۚ وَسْـَٔلُوا۟ ٱللَّهَ مِن فَضْلِهِۦٓ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمًا. (النساء ۳۲:۴)

"آنچه را که در آن خداوند یکی از شما را بر دیگری ترجیح داده است، آرزو مکنید، چون مردان را از آنچه بدست آورده اند، بهره‌ای خواهد رسید و هر چه زنان کسب کرده اند، سهم آن نیز لازماً به آنها خواهد رسید. (اگر آرزوی سبقت از همدیگر را دارید پس در این میدان سبقت کنید) و (برای آن) از خداوند از فضل او بخواهید. خداوند یقیناً بر همه چیز داناست."

با بیان نکتهٔ فوق به عنوان اصل راهنما، الله متعال قانون خود را در زمینهٔ ادارهٔ خانواده در آیات زیر بحث بیان نموده است. اگر غور کنید، ادارهٔ فامیل هم یک حکومت کوچک است. همانگونه که حکومت برای قیام و بقای خود مستلزم رئیس است، این حکومت هم به همان ترتیب به رئیس نیاز دارد. مقام ریاست در این حکومت ممکن بود به

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

مرد داده شود یا به زن. قرآن بیان می‌دارد که ریاست به مرد سپرده شد. در آیات سورهٔ نساء که در آغاز این بحث نقل گردیده است، تعبیر "قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ" برای آن اختیار گردیده است. وقتی در زبان عربی "علی" بعد از "قام" می‌آید، مفهوم حفاظت، نگهبانی، تولیت و کفالت در آن پیدا می‌شود. حقیقت سرپرستی همین است و تمام مفاهیم مذکور در آن لازم و ملزوم یکدیگرند. قرآن دو دلیل را در حق فیصلهٔ خود ذکر نموده است. استاد امام در وضاحت آن می‌نویسد:

"یک اینکه، الله متعال مرد را بر زن فضیلت بخشیده است. در برخی صفات، مرد بر زن فضیلت نمایان دارد؛ بر مبنای آن، مرد سزاوار این است که مسؤولیت قوامیت به او سپرده شود. مثلاً قدرت و توان محافظت و مدافعت یا استعداد و همت کسب درآمدی که در مرد موجود است، در زن وجود ندارد. در اینجا باید در خاطر داشت که فضیلت بطور کل زیر بحث نیست، بلکه صرف فضیلتی مورد نظر است که ثابت می‌سازد مرد برای قوامیت مستحق و مناسب‌تر است. زن نیز از برخی ابعاد دیگر بر مرد فضیلت دارد اما این ابعاد هیچ ربطی به قوامیت ندارند. به گونهٔ مثال، توانایی‌ای که زنان در ادارهٔ خانه و پرورش اطفال دارند، مردها ندارند. به همین دلیل است که قرآن، موضوع را با ابهام بیان نموده که فضیلت مرد و زن را از یک بعدی بر همدیگر می‌رساند،[۱۲] لیکن بعد فضیلت مرد از لحاظ قوامیت مرجح است.

دلیل دوم اینکه، مرد مال خود را بر زن مصرف میکند، یعنی تمام مسؤولیت‌های اقتصادی و کفالتی زن و اولاد را بر عهده دارد. روشن است که مرد این مسؤولیت را اتفاقاً به عهده نگرفته، بلکه به این دلیل به عهده گرفته که صرف اوست که باید آن را به عهده بگیرد. صرف او توانایی‌های لازم را برای آن دارد و اوست که می‌تواند حق آن را ادا کند." (تدبر قرآن ۲۹۱/۲)

بعد از اینکه شوهر در رابطهٔ زناشوهری به عنوان قیم مقرر شد، از زنان خواسته شد برای ادارهٔ نظم خانواده با صلاح و فلاح، نکات ذیل را رعایت کنند:

۱ – شیوهٔ موافقت و فرمانبرداری را با شوهران خود اختیار کنند؛

۲ – از رازها و عزت و ناموس شوهران محافظت کنند.

نکتهٔ اول محتاج وضاحت نیست، چون نظم، خواه نظم حکومت باشد یا ادارهٔ دیگر، برای یک روز هم نمی‌تواند بدون موجودیت اطاعت و موافقت پا برجا بماند. فطرت نظم چنین است. اگر به آن معتقد نیستیم، پس نظم نه، بلکه اختلال و انتشار خواهد بود که هیچ اداره‌ای را نمی‌توان در موجودیت آن ایجاد کرد.

در رابطه به نکتهٔ دوم، قرآن تعبیر "حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ" را اختیار نموده است. این اصطلاح بطور عام مفهوم حفاظت در غیاب را می‌رساند. ما آن را در مفهوم حفاظت کننده‌گان رازها گرفته ایم. به نظر ما، همین مفهوم آن درست است. استاد امام امین احسن اصلاحی در وضاحت آن نوشته است:

"یک دلیل موضع ما این است که واژهٔ "غَيْب" برای مفهوم راز مشهور است. دلیل دیگر این است که ترکیب کلام در اینجا به شکلی‌ست که هیچ امکانی برای استنباط معنای غیاب از آن وجود ندارد. سوم اینکه، مسئلهٔ محرمیت رازهای بین زن و مرد بیش از هر موضوع دیگر اهمیت دارد. زن و مرد بطور طبیعی محافظ همدیگرند. زن، به ویژه، به دلیل وضعیت خود چنان رازدان عیوب و محاسن مرد، مسائل خانه، اموال و دارایی و عزت و ناموس اوست که اگر

[۱۲] بنابراین، در رابطهٔ بین اولاد و والدین، به همین دلیل به مادر نسبت به پدر فضیلت داده شده است. در این رابطه، ما نقطه نظر قرآن را بعداً در محل آن با تفصیل بیان خواهیم کرد.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

به چاک کردن پردهٔ رازهای او دست زند، مرد کاملاً عریان شده خواهد ماند. ازین‌رو، خداوند این صفت را بطور خاص ذکر کرد. منظور از ذکر "حَفِظَ اللهُ" بعد از آن، بیان منشاء عالی مقامِ صفت مورد بحث است، بدین معنا که پرتو صفت خداوند بر این صفت است، چون الله متعال نیز رازهای بنده‌گان خود را حفاظت فرموده است. اگر او رازهای مردم را فاش کند، کیست که بتواند روی خود را به کسی نشان دهد." (تدبر قرآن ۲۹۲/۲)

قرآن فرموده است که رویهٔ زنان صالح همواره چنین می‌باشد. از این بیان قرآن معلوم می‌شود که زنانی که سرکشی و تمرد می‌کنند یا رازهای خانه را بر دیگران افشا می‌کنند، نزد خداوند هرگز زنان صالح نیستند.

اما اگر یک زن به سرکشی دست زد، آیا مرد می‌تواند او را تادیب کند؟ پاسخ قرآن به این سؤال مثبت است. در آیت زیر بحث، واژهٔ "نُشُوز" برای آن استعمال گردیده است. نشوز به معنای سر بلند کردن است، اما بیشتر برای سرکشی و شوریده سری‌ای استعمال می‌شود که از طرف یک زن در مقابل شوهرش صورت می‌گیرد. نشوز بر هر نوع کوتاهی، غفلت یا بی‌پروایی زن یا تبارز ویژگیهای شخصیت و رای او اطلاق نمی‌شود، بلکه به رویه‌ای اطلاق می‌شود که طبق آن زن قوامیت شوهر را به چالش کشیده، بر منهدم ساختن نظام خانهٔ خود مصمم به نظر برسد. اگر قضیه به این جا کشانده شود، الله متعال می‌فرماید که مرد می‌تواند برای نجات خانهٔ خود سه گزینه را اختیار کند، بلکه باید آن را اختیار کند:

اول اینکه، به زن نصیحت شود. در قرآن از کلمهٔ «وعظ» برای آن کار گرفته شده؛ بنابراین، در آن یک اندازه زجر و توبیخ هم مضمر است.

دوم اینکه، با او یک نوع رفتار بی‌پرواگونه شود تا بفهمد که اگر رویهٔ خود را تغییر نداد، نتایج آن می‌تواند بد باشد.

سوم اینکه، جزای فزیکی به زن داده شود. واضح است که جزا صرف تا اندازه‌ای بوده می‌تواند که یک معلم به شاگردان خود یا پدر به اولاد خود می‌دهد. پیامبر «ﷺ» به همین دلیل آن را با الفاظ "غیر مبرح"[۱۳] بیان نموده است. معنای آن این است که مجازاتی داده نشود که از خود اثر بگذارد.

سبک بیان آیت نشان می‌دهد که ترتیب و تدریج در هر سه حالت ملحوظ است. یعنی گزینهٔ دوم بعد از گزینهٔ اول و سوم بعد از دوم تنها در صورتی اختیار گردد که شخص مطمئن شود گزینهٔ قبلی نتیجه نداد و چاره‌ای جز گزینهٔ بعدی نیست. این آخرین حد صلاحیت تادیبی شوهر است. قرآن بیان می‌کند که اگر این اقدامات منتج به اصلاح گردند، نباید در پی یافتن بهانه‌های انتقام علیه زن شد. با الفاظ "إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا" یادآوری نموده که الله از همه بلندتر و بزرگ‌تر است. زمانیکه او، با اینکه مالک آسمان و زمین است، از سرکشی‌های بنده درگذر می‌فرماید و نافرمانی‌های او را بعد از توبه و اصلاح معاف می‌کند، بنده‌های او هم نباید بعد از بدست آوردن اختیار بر دیگران از حدود خود تجاوز کنند.

{۲}

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرْهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا. (النساء ۱۹:۴)

"اهل ایمان، برای شما حلال نیست به اکراه از زنان ارث برید و نه حلال است (بعد از ازدواج) آنان را زیر فشار قرار دهید تا برخی از آنچه را که به آنها داده اید پس بگیرید، مگر اینکه بدکاری آشکاری را مرتکب شوند. و با آنان رفتار

[۱۳] مسلم، شماره ۲۹۵۰.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

شایسته داشته باشید، زیرا اگر آنان را ناپسند می‌دارید، چه بسا چیزی را نمی‌پسندید و خداوند در آن، خیر بسیاری قرار دهد."

آیات فوق حقوق مربوط به زنان و رویهٔ درست با آنها را بیان می‌کند.

نکتهٔ اول اینکه، زنان مال و مواشی نیستند که در میراث به کسی برسند و او به هر شکلی که خواست با آنها رفتار کند. زنان، حیثیت و جایگاه یک موجود آزاد را دارند. آنها مالک اختیار خود هستند و بطور کامل آزاد اند در چارچوب حدود الهی برای خود تصمیم بگیرند. هیچ چیز را نمی‌توان بدون رضایت‌شان بر آنها مسلط ساخت.

نکتهٔ دوم اینکه، حتی اگر زن ناپسند هم باشد، تلاش بمنظور در مضیقه قرار دادن او یا اذیت او بمنظور گرفتن مال و دارایی از او، برای هیچ بندهٔ مؤمن جایز نیست. چنین رفتار تنها در صورتی قابل تحمل است که زن به شکل آشکار دست به بدکاری بزند. اگر هچون عملی از زن صادر نشده باشد، او بر وفای خود قایم است و با پاک‌دامنی زندگی می‌کند، اذیت زن صرف به این دلیل که مرد او را دوست ندارد، کاملاً با عدل، انصاف و فتوت و شرافت منافات دارد. فساد اخلاقی بدون تردید شایستهٔ تنفر است اما محض به دلیل خوش نداشتن صورت زن یا خوش نداشتن او به دلیل اختلاف سلیقوی نمی‌توان او را از حقوق زندگی شریفانه محروم کرد.

نکتهٔ سوم اینکه، علی رغم دوست نداشتن همسر، باید به همان شکل با او رفتار شود که شایستهٔ مردم شریف باشد، مطابق عقل و فطرت باشد، بر رحم و مروت مبتنی باشد و استلزامات عدل و انصاف در آن رعایت شده باشند. الفاظ "وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ" برای آن استعمال شده است. واژهٔ "مَعْرُوف" در قرآن مجید برای رفتارهای خیر و صلاح و فرهنگ شرفا استفاده شده است. در اینجا نیز در همین مفهوم استعمال گردیده. منظور این است که خواه شخص زن را دوست داشته باشد یا نه، تقاضای الله متعال از بندهٔ خود همین است که او در هر حال رویهٔ نیکی و خیر را اختیار کند و از فرهنگ فتوت و شرافتی که همیشه در جوامع انسانی جریان داشته است، به اندازهٔ سر مو انحراف نکند. بنابراین، فرموده شده که اگر شوهر با زن خود سلوک نیک کند، با وجود اینکه او را نمی‌پسندد، امکان دارد دروازه‌های زیادی از برکت‌های دنیا و آخرت به وسیلهٔ آن باز شود.

استاد امام امین احسن اصلاحی در وضاحت الفاظی که برای بیان نکتهٔ آخر در آیت وارد گردیده، می‌نویسد:

"اگرچه واژهٔ "عَسَى" در آیت بکار رفته که در زبان عربی محض برای اظهار امید و توقع استعمال می‌شود، اما کسانی که با ظرافت‌های زبان عربی آشنایی دارند، می‌دانند که در چنین مواقع، به شکلی که در آیت زیر بحث است، یک نوع وعده‌ای از طرف خداوند مضمر می‌باشد. حقیقتی که در عقب اشارهٔ مذکور به نظر می‌رسد، این است که برای اشخاصی که بجای شکل و صورت ظاهری، به ارزش‌های اعلای اخلاقی و انسانی اهمیت می‌دهند و بخاطر آن احساسات خود را قربانی می‌کنند، از طرف خداوند وعدهٔ خیر کثیر وجود دارد. مردمی که بر اساس این وعده و در امید آن عمل نموده اند، شهادت می‌دهند که وعدهٔ مذکور خداوند صد فیصد حقیقت دارد و حرف چه کسی می‌تواند بیش از حرف خداوند درست و صادقانه باشد." (تدبر قرآن ۲۷۰/۲)

مباحث فوق واضح می‌سازد که وقتی مطالبهٔ الله متعال در صورت ناپسند داشتن زن چنین است، رویهٔ نادرست با او در حالات عادی به چه اندازه باعث نارضایتی الله متعال خواهد شد.

پیامبر «ﷺ» در خطبهٔ حجة الوداع فرمود:

إن لكم من نسائكم حقًا و لنسائكم عليكم حقًا، فأما حقكم على نسائكم فلا يوطئن فرشكم من تكرهون و لا يأذن في بيوتكم لمن تكرهن. ألا و حقهن عليكم أن تحسنوا إليهن في كستهن و طعامهن. (ابن ماجه، شماره ۱۸۵۱)

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

"شما بر زنان حق دارید و آنها نیز بر شما حقوق دارند. حق شما این است که آنها با هیچ شخصی که شما نمی‌پسندید، نخوابند و نه هم به شخصی که شما نمی‌پسندید اجازه دهند به خانهٔ شما وارد شود. بشنوید! و حق آنها این است که (طبق استطاعت خود) بهترین لباس و غذا را برای آنها فراهم کنید."

تعدد ازواج

وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُم مِّنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ ۖ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ۚ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا ۝ وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً ۚ فَإِن طِبْنَ لَكُمْ عَن شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا ۝

(النساء ۳:۴ – ۴)

"و اگر بیم دارید که در حق یتیمان انصاف کرده نمی‌توانید، پس زنانی که با آنها اند، کسانی از میان‌شان که شمارا خوش آیند، از آنان با دو دو، سه سه، چهار چهار ازدواج کنید. و اگر بیم دارید که (میان‌شان) انصاف کرده نمی‌توانید، پس (در چنین حالت نیز) تنها یک زن داشته باشید یا کنیزانی که مالک شده اید. این بیشتر نزدیک است به این که از بی‌انصافی خود را نجات دهید. و به این زنان نیز مهر آنان را بپردازید، به روش مهر. و اگر آنان با رضایت خود چیزی از آن را به شما ببخشند، آن را البته می‌توانید گوارا بخورید."

مخاطبین آیات فوق، سرپرستان یتیمان اند. در آنها، به سرپرستان هدایت داده شده که اگر بیم دارند نمی‌توانند مسؤولیت نگهداری اموال و دارایی و حقوق یتیمان را، که کار چندان آسان نیست، به تنهایی ادا کنند، پس با مادران آنها که برایشان جایز هستند، ازدواج کنند. اگر مادران یتیمان در مسؤولیت سرپرستی با آنها شریک شوند، آنها خواهند توانست این مسؤولیت را به شکل بهتر ادا کنند. دلیل آن این است که بانظرداشت تعلق قلبی‌ای که مادران یتیمان با آنها می‌داشته باشند و به شکلی که آنها می‌توانند از حقوق یتیمان محافظت کنند، هیچ شخص دیگر نمی‌تواند این کار را انجام دهد.

از آیات معلوم می‌شود که اصلاً بمنظور بیان حکمی در رابطه به تعدد ازواج نازل نگردیده اند، بلکه برای ترغیب به استفاده از فرهنگی نازل شدند که از قبل بین عرب‌ها موجود بود. قرآن در آیات دیگر به شکل واضح اشاره نموده که طبق فطرتی که انسان بر آن خلق شده، ادارهٔ فامیل با خوبی‌های اصلی خود صرف در نتیجهٔ نکاح بین یک زن و یک مرد به وجود می‌آید. قرآن همچنان در مقام‌های مختلف بیان نموده که ابتدای انسانیت با حضرت آدم «علیه السلام» شد و خداوند متعال صرف یک زن برای او خلق کرده بود. ضروریات تمدن و مصالح روانی، سیاسی و اجتماعی است که فرهنگ تعدد ازواج با نظرداشت آن کم و بیش در هر جامعه وجود داشته و با اذعان به همین مصالح است که الله متعال هم در هیچ شریعت خود آن را ممنوع قرار نداد. در آیات مورد بحث هم بنابر مصلحت مشابهی هدایت داده شده که از فرهنگ تعدد ازواج استفاده شود. با این حال، زمانیکه قرآن با نظرداشت مصلحت یتیمان ترغیب داد که از آن فایده گرفته شود، دو شرط را برای آن هم مقرر نمود:

اول اینکه، برای مصلحتی چون حقوق یتیمان هم تعداد زنان در نکاح یک شخص حد اکثر چهار بوده می‌تواند.

دوم اینکه، شرط رعایت انصاف بین زنان به اندازه‌ای مهم است که اگر کسی نمی‌تواند آن را برآورده سازد، حتی با نظرداشت چنین یک مصلحت مهم دینی هم برای او مجاز نیست بیش از یک زن بگیرد.

حدود انصاف مورد نظر چیست؟ اگر مراد از آن مساوات در میلان دل و رویهٔ ظاهری باشد، برای هیچ شخص ممکن نیست به این شکل انصاف کند. اگر شخص، با وجود داشتن زنی که دوستش دارد، صرف به این دلیل با زن

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

دیگر ازدواج می‌کند که حقوق اطفال یتیم او به شکل درست ادا شده بتوانند، برای او ناممکن است با هر دو زن یکسان محبت داشته باشد و با هر دو به یک شکل رویه کند. این سؤال در عصر نزول قرآن نیز مطرح شده بود. بنابراین، قرآن شریف پیش تر در همین سوره، در آیات ۱۲۷ – ۱۴۰، به آن پاسخ داد.

در آیات مورد بحث، اولاً واضح ساخته شده که ازدواج، چه برای حراست حقوق یتیمان منعقد شده باشد یا برای مقصد دیگر، مهر و رفتار عادلانه حق زن است و هر دو باید، به شکلی که در آیت ۳ بر آن تأکید گردیده است، با نهایت خوش‌دلی ادا شود. با این حال، به زن نصیحت شده که اگر بیم دارد در نتیجهٔ اصرار بر مساوات حقوق بین زنان، شوهر نسبت به او بی‌پروایی خواهد کرد یا سعی خواهد کرد خود را از قید او برهاند، پس اشکالی ندارد که هر دو به تفاهم دو جانبه برسند. الله متعال فرموده است:

وَإِنِ ٱمۡرَأَةٌ خَافَتۡ مِنۢ بَعۡلِهَا نُشُوزًا أَوۡ إِعۡرَاضٗا فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِمَآ أَن يُصۡلِحَا بَيۡنَهُمَا صُلۡحٗا. وَٱلصُّلۡحُ خَيۡرٞ. وَأُحۡضِرَتِ ٱلۡأَنفُسُ ٱلشُّحَّ. وَإِن تُحۡسِنُواْ وَتَتَّقُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٗا. (النساء ۴:۱۲۸)

"بلی، اگر زنی از شوهر خود بیم بی‌زاری یا بی‌پروایی دارد، بر آنان گناه نیست که هر دو بین هم به تفاهمی برسند. به این دلیل که تفاهم بهتر است. و (البته شما می‌دانید که) حرص در سرشت مردم وجود دارد، اما اگر حسن سلوک را در پیش گیرید و تقوا برگزینید، پاداش آن را بدست می‌آورید، زیرا خداوند همواره داناست بر آنچه انجام می‌دهید."

استاد امام امین احسن اصلاحی در وضاحت آن نوشته است:

"یعنی زن، در خصوص حق مهر، رفتار عادلانه و نان و نفقه، رعایت‌هایی به شوهر بدهد که بیم قطع تعلق از بین برود. فرموده شده که خیر در صلح و تفاهم است، چون بعد از اینکه رابطهٔ زن و شوهر یکبار قایم شود، فلاح طرفین در همین است که رابطهٔ آنها قایم بماند، اگرچه لازم باشد برای آن بسیار قربانی داده شود. فرموده است که حرص، بیماری عام فطرت‌هاست که بر روابط دوجانبه تاثیر می‌گذارد و علاج آن همین است که یا هر دو طرف به ایثار و قربانی تن دهند، و اگر بیماری یک طرف لاعلاج است، طرف دیگر بر ایثار و قربانی آماده شود. منظور این است که اگر لازم باشد زن جهت برقراری رابطهٔ ازدواج خود قربانی هم بدهد، خیر در حفظ و برقراری آن است. بعد از آن با الفاظ "وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا" مرد را تشویق نموده که میدان ایثار و قربانی و احسان و تقوی اصلاً شایان شان اوست؛ او لحاظ فتوت و مردانگی خود را کند و بجای اینکه از زن بگیرد، به او بدهد. الله متعال از عمل هر یک باخبر است و در برابر هر نیکی، پاداش کامل خواهد داد." (تدبر قرآن ۳۹۹/۲)

بعد از آن، حدود عدل به این شکل واضح ساخته شده است:

وَلَن تَسۡتَطِيعُوٓاْ أَن تَعۡدِلُواْ بَيۡنَ ٱلنِّسَآءِ وَلَوۡ حَرَصۡتُمۡ. فَلَا تَمِيلُواْ كُلَّ ٱلۡمَيۡلِ فَتَذَرُوهَا كَٱلۡمُعَلَّقَةِ. وَإِن تُصۡلِحُواْ وَتَتَّقُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ غَفُورٗا رَّحِيمٗا. وَإِن يَتَفَرَّقَا يُغۡنِ ٱللَّهُ كُلّٗا مِّن سَعَتِهِۦ. وَكَانَ ٱللَّهُ وَٰسِعًا حَكِيمٗا. (النساء ۴:۱۲۹ – ۱۳۰)

"حتی اگر شما بخواهید هم نمی‌توانید بین زنان انصاف کامل را رعایت کنید، بنابراین، به همین اندازه کفایت می‌کند که توجه خود را به طور کامل به یک سو نکنید که دیگری را بلا تکلیف رها کنید. بلی، اگر خود را پیوسته اصلاح کنید و از خداوند بیم داشته باشید، پس خداوند بخشنده است، شفقت او ابدی‌ست. و اگر شوهر و زن، هر دو جدا شوند، پس خداوند هر کدام را از فضل خود بی‌نیاز خواهد کرد. خداوند، بسیار عطا کننده و بسیار با حکمت است."

از آیات فوق معلوم می‌شود که معنای عدل، به نحویکه قرآن مطالبه می‌کند بین زنان رعایت شود، این نیست که در رویهٔ ظاهری و وابستگی قلبی از هیچ لحاظ تفاوتی وجود نداشته باشد. چنین عدلی، در توان هیچ شخص نیست و اگر کسی بخواهد هم که به این شکل انصاف کند، نمی‌تواند. انسان بر تمایل دل خود اختیار ندارد، لهذا

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

تقاضای قرآن صرف این است که شوهر به سوی یک زن آنقدر نزدیک نشود که دیگری کاملاً پا در هوا بماند گویا او هیچ شوهر ندارد. پس، فرموده شده که در رویه و ادای حقوق از طرف خود سعی کنید توازن را برقرار نگه‌دارید؛ در اینصورت، اگر حق تلفی یا کوتاهی‌ای از شما رخ دهد، آن را بلا تاخیر تلافی نموده، رویهٔ خود را اصلاح کنید و همواره از خداوند بترسید. اگر با وجود تلاش، کمی و کوتاهی‌ای از طرف شما صورت گیرد، خداوند بخشنده است، رحمت او بر همه چیز احاطه نموده است.

بعد از آن، این نکته را هم واضح نموده که باید تلاش شود تا از ویرانی خانه جلوگیری شود. این کار نزد خداوند مطلوب است، اما اگر شرایط هر دو را مجبور کند و آنها معتقد شوند که تفریق واقع خواهد شد، پس باید از خداوند امید خوب داشته باشند. همانا او رزق دهنده‌ست و نیز اوست که دست بنده‌های خود را در مصیبت‌ها و مشکلات می‌گیرد. او شوهر و زن را از عنایت خود مستغنی خواهد ساخت. استاد امام می‌نویسد:

"... منظور این است که جهت قایم نگه‌داشتن رابطهٔ ازدواج، اگرچه فداکاری و سعی از جانب شوهر و زن مطلوب است، اما در صورت محفوظ ماندن غیرت و عزت مطلوب است. همانگونه که تکبر ورزیدن برای هیچ یکی از شوهر و زن جایز نیست، وارد ساختن فشار بیش از حد هم جایز نیست. با وجودیکه در الفاظ عمومیت وجود دارد، سیاق کلام دلیل است که خانم‌ها بطور خاص در آن تشویق گردیده اند تا حتی الامکان سعی کنند راه حلی دریافت شود و در این راه قربانی هم بدهند، اما اطمینان داشته باشند که اگر به رغم سعی آنها، راهی برای رسیدن به تفاهم پیدا نشود، رازق خداوند متعال است. او از خزانهٔ جود خود، آنها را مستغنی خواهد کرد." (تدبر قرآن ۳۰۰/۲)

در اینجا باید واضح باشد که الله متعال، رسول الله «ﷺ» را به عنوان آخرین پیامبر، برای اینکه برخی تقاضاهای ناشی از منصب خود را برآورند، از هر دو شرط مذکور در رابطه به تعدد ازواج مستثنی قرار داده بود. بنابراین، هنگامیکه پیامبر «ﷺ» جهت بلند بردن جایگاه غلامان، نکاح دختر عمهٔ خود را با غلام آزاد شده و پسر خواندهٔ خود، زید، منعقد کرد و بین آنها تفاهم ایجاد شده نتوانست، پس برای دل‌داری حضرت زینب «رض» و برای خاتمه دادن به تصور جاهلی مبنی بر حرمت نکاح با زن پسرخوانده، الله متعال به پیامبر «ﷺ» حکم داد که با حضرت زینب ازدواج کند؛ این در حالیست که پیامبر «ﷺ» در آن زمان چهار زن داشت. رسول خدا «ﷺ» خود هم احساس می‌کرد که با نظرداشت حالات و شرایطی که حضرت زینب و همسرش دچار آن شده بودند، راه برون رفت از معضله همین است، اما آن را ظاهر نمی‌فرمودند. خداوند متعال از آن سخن گفت و به پیامبر «ﷺ» فرمود که پیامبر خدا در زمینهٔ مسؤولیت‌های منصبی خود، پروای عکس العمل مردم را نمی‌کند. لهذا، خداوند متعال خود نکاح حضرت زینب را با پیامبر «ﷺ» در قرآن مجید اعلام نمود. در سورهٔ احزاب آمده است:

وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِيٓ أَنْعَمَ ٱللَّهُ عَلَيْهِ: وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَٱتَّقِ ٱللَّهَ. وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا ٱللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى ٱلنَّاسَ. وَٱللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَىٰهُ. فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَٰكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِيٓ أَزْوَٰجِ أَدْعِيَآئِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا. وَكَانَ أَمْرُ ٱللَّهِ مَفْعُولًا. (۳۷:۳۳)

"(آنها این فتنه را زمانی برپا کردند)، هنگامی که تو به شخصی که خداوند به او نعمت بخشیده بود و تو نیز به او احسان کردی، بار بار می‌گفتی که زن خود را برای خود نگه‌دار و از خداوند پروا کن، و تو سخنی را در دل پنهان کرده بودی که خداوند آشکار کنندهٔ آن بود. و از مردم می‌ترسیدی، در حالیکه خداوند سزاوارتر است که از او بترسی. پس وقتی زید رابطهٔ خود را با زن خود منقطع کرد، ما او را به همسری تو درآوردیم تا هیچ تنگی‌ای بر مسلمانان در رابطه به زنان پسرخوانده‌هایشان نماند، هنگامی که آنها رابطهٔ خود را با آنان قطع کنند. و حکم خداوند به هر حال شدنی است."

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

با این اعلام، الله متعال قواعد و مقررات مفصل را در خصوص ازدواج و طلاق برای رسول خدا «ﷺ» در همین سوره بیان نمود. طبق قواعد مزبور، اگرچه شرائطی که قبلاً راجع به تعدد ازواج بیان شد، برداشته شده اند، اما از طرفی، برخی محدودیت‌های دیگر بر پیامبر «ﷺ» عاید شدند که بر سایر مسلمانان نشده اند. الله متعال فرموده است:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِنَّآ أَحۡلَلۡنَا لَكَ أَزۡوَٰجَكَ ٱلَّٰتِيٓ ءَاتَيۡتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتۡ يَمِينُكَ مِمَّآ أَفَآءَ ٱللَّهُ عَلَيۡكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّٰتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَٰلَٰتِكَ ٱلَّٰتِي هَاجَرۡنَ مَعَكَ وَٱمۡرَأَةٗ مُّؤۡمِنَةً إِن وَهَبَتۡ نَفۡسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنۡ أَرَادَ ٱلنَّبِيُّ أَن يَسۡتَنكِحَهَا خَالِصَةٗ لَّكَ مِن دُونِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ قَدۡ عَلِمۡنَا مَا فَرَضۡنَا عَلَيۡهِمۡ فِيٓ أَزۡوَٰجِهِمۡ وَمَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ لِكَيۡلَا يَكُونَ عَلَيۡكَ حَرَجٞ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمٗا تُرۡجِي مَن تَشَآءُ مِنۡهُنَّ وَتُـٔۡوِيٓ إِلَيۡكَ مَن تَشَآءُ وَمَنِ ٱبۡتَغَيۡتَ مِمَّنۡ عَزَلۡتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡكَ ذَٰلِكَ أَدۡنَىٰٓ أَن تَقَرَّ أَعۡيُنُهُنَّ وَلَا يَحۡزَنَّ وَيَرۡضَيۡنَ بِمَآ ءَاتَيۡتَهُنَّ كُلُّهُنَّ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمۡ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمٗا لَّا يَحِلُّ لَكَ ٱلنِّسَآءُ مِنۢ بَعۡدُ وَلَآ أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنۡ أَزۡوَٰجٖ وَلَوۡ أَعۡجَبَكَ حُسۡنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتۡ يَمِينُكَ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ رَّقِيبًا (۳۳:۵۰ – ۵۲)

"(و برای آن لازم هم نیست به زنی طلاق داده شود، زیرا با وجود این نکاح) ما تمام زنان شما را، که مهرشان را ادا کرده اید، برای شما حلال قرار داده ایم، ای نبی. و (صرف آنان نه، بلکه بر علاوهٔ آنها) آن (زنان) را هم حلال قرار داده است که خداوند به شما در غنیمت داده است و از آنها در ملکیت شما آمده باشند و دختران عموهایت و دختران عمه‌هایت و دختران دایی‌هایت و دختران خاله‌هایت که با تو هجرت کرده اند و زن مسلمانی را، اگر او خود را به پیامبر ببخشد، چنانچه پیامبر بخواهد او را به همسری گیرد. این حکم، جدای از دیگر مسلمانان، صرف برای توست. به ما معلوم است آنچه بر آنان راجع به زنان و کنیزان آنها فرض کرده ایم، به این وجه صرف برای توست که (در ادای مسؤولیت‌های خویش) هیچ سختی‌ای بر تو نباشد، و خداوند بخشنده است، شفقت او ابدی‌ست. (و مساوات در مورد حقوق زوجیت زنان نیز دیگر بر تو واجب نیست). هر یکی از آنها را که خواهی، جدا نگه‌دار و هر کسی را بخواهی با خود نگه‌دار و هر کسی را که (زمانی) جدا کرده بودی، باکی نیست او را پس بخواهی. (ما به این دلیل این مسئله را توضیح دادیم که بعد از این) بیشتر قرین است که دیده‌گان آنان روشن گردد و آنها رنجیده نشوند و همه بر آنچه به آنان می‌دهی، راضی باشند. خداوند می‌داند آنچه در دل‌های شماست و خداوند دانای حلیم است. بجز آنان، زنان دیگر بعد از این برای تو حلال نیست و نه این حلال است که بجای آنان زنان دیگر بیاوری، اگرچه زیبایی آنان تو را به شگفت آورد. کنیزان تو، البته، مستثنی هستند. و خداوند بر همه چیز نگهبان است."

قواعد فوق، نکات ذیل را احتوا می‌کند:

نخست اینکه، اگر پیامبر «ﷺ» بخواهد، بعد از ازدواج با حضرت زینب هم می‌تواند برای سه مقصد ذیل، با زنان بیشتری ازدواج کند:

۱ – بمنظور عزت بخشی به زنان خاندانی‌ای که در نتیجهٔ اقدام جنگی پیامبر «ﷺ» اسیر شوند؛

۲ – برای دل‌داری از زنانی که آرزو دارند صرف برای حصول نسبت با پیامبر «ﷺ»ازدواج کنند و خود را هبه کنند؛

۳ – برای تالیف قلوب دختران کاکا، ماما، عمه و دختران خاله که با پیامبر «ﷺ» هجرت کرده اند، و در نتیجه، تمام خانه و کاشانه و عزیزان و اقارب خود را رها کرده به پیامبر خدا «ﷺ» پیوستند؛

دوم اینکه، چون ازدواج‌های مورد بحث جهت برآوردن یک مسؤولیت دینی صورت خواهند گرفت، مسؤولیت رفتار کاملاً مساویانه با این زنان بر پیامبر «ﷺ» عاید نمی‌گردد.

سوم اینکه، بجز زنان مورد بحث، نکاح با تمام سایر زنان برای رسول خدا «ﷺ» حرام است.[۱۴] همچنان، بعد از

[۱۴] پیامبر «ﷺ»، به همین اساس با حضرت ماریه نکاح کرده نتوانست و او به عنوان ملک یمین در خانهٔ رسول خدا «ﷺ» به سر می‌برد.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

ازدواج با آنها، پیامبر «ﷺ» نمی‌تواند آنها را از خود جدا و با زن دیگری ازدواج کند، اگرچه او را بپسندد.

بنابراین، رسول خدا ﷺ ↔ با حضرت جویریه و حضرت صفیه ↔رض» برای هدف اول ازدواج نمودند. با حضرت میمونه ↔رض» برای مقصد دوم ازدواج کرد و نکاح حضرت ام حبیبه با نظرداشت هدف سوم با پیامبر ﷺ ↔ منعقد شد.

افزون بر آن، در همین سوره بیان گردیده که ازواج مطهرات رسول الله «ﷺ»، مادران مسلمانان هستند؛ لهذا، نکاح با آنان برای ابد ممنوع است. هیچ مسلمانی نباید این خیال را به دل خود راه دهد:

ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡۖ وَأَزۡوَٰجُهُۥٓ أُمَّهَٰتُهُمۡۗ. (الاحزاب ۳۳:۶)

"حق نبی بر مؤمنان از ذات خود آنان هم مقدم است و همسرانش مادران آنانند."

وَلَآ أَن تَنكِحُوٓاْ أَزۡوَٰجَهُۥ مِنۢ بَعۡدِهِۦٓ أَبَدًاۚ إِنَّ ذَٰلِكُمۡ كَانَ عِندَ ٱللَّهِ عَظِيمًا. (الاحزاب ۳۳:۵۳)

"و نه این حلال است که بعد از او شما با همسران او گاهی نکاح کنید. نزد خداوند، این بسیار عمل سنگین است."

از این معلوم می‌شود که ازدواج‌های پیامبر «ﷺ» ناشی از مسؤولیت‌های دینی ایشان بود که بنابر تقاضای منصب نبوت و رسالت بر رسول الله «ﷺ» عاید شده بودند و پیامبر «ﷺ» آنها را برآورده ساخت. بدین سبب، ازدواج‌های او هیچ رابطه‌ای با خواهشات و آرزوهای بشری نداشت. به این وجه، لازم بود ازدواج‌های پیامبر «ﷺ» از قانون عام مستثنی قرار داده شود.

www.syedahmadghamidi.com
www.al-mawrid.org

حدود مباشرت

وَيَسۡـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡمَحِيضِۖ قُلۡ هُوَ أَذٗى فَٱعۡتَزِلُواْ ٱلنِّسَآءَ فِي ٱلۡمَحِيضِ وَلَا تَقۡرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطۡهُرۡنَۖ فَإِذَا تَطَهَّرۡنَ فَأۡتُوهُنَّ مِنۡ حَيۡثُ أَمَرَكُمُ ٱللَّهُۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ وَيُحِبُّ ٱلۡمُتَطَهِّرِينَ. نِسَآؤُكُمۡ حَرۡثٞ لَّكُمۡ فَأۡتُواْ حَرۡثَكُمۡ أَنَّىٰ شِئۡتُمۡ وَقَدِّمُواْ لِأَنفُسِكُمۡۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّكُم مُّلَٰقُوهُۗ وَبَشِّرِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ. (البقره ۲:۲۲۲ – ۲۲۳)

"و (نکاح ذکر شده است پس) آنان از تو می‌پرسند که حکم حیض (زنان) چیست؟ بگو، آن یک نوع نجاست است. بنابراین، در حالت حیض از زنان دور باشید و تا زمانی که از خون پاک نشوند، به آنان نزدیکی مکنید. پس وقتی خود را شسته پاک شوند، با آنها آمیزش کنید، از راهی که خداوند حکم (آن را) به شما داده است. خداوند یقیناً مردمی را می‌پسندد که توبه می‌کنند و کسانی را که پاکیزگی بر می‌گزینند. زنان شما کشت‌زار شما هستند، لهذا به هر نحویکه بخواهید به آن کشت‌زار آیید و (به وسیلهٔ آن، در دنیا و آخرت) برای خود در آینده تدبیر کنید و از خداوند پروا کنید و خوب بدانید که شما (روزی) لازماً او را ملاقات خواهید کرد. و برای اهل ایمان (ای پیامبر، در این ملاقات) مژده (فلاح و سعادت) ده."

رابطهٔ جنسی مرد و زن، فطرت انسان است و او در این رابطه محتاج راهنمایی نیست، اما آیا این رابطه در روزهای حیض و نفاس هم بین آنها وجود داشته باشد؟ روشن است که دین، چون هدفش تزکیه است، چنین کاری را نمی‌پذیرد. ازین رو، تمام مذاهب الهامی پاسخ این پرسش را در نفی داده اند و آمیزش را در حالات مذکور ممنوع قرار داده اند. عرب‌های عصر جاهلیت که تحت تاثیر دین ابراهیمی قرار داشتند نیز آن را ممنوع می‌پنداشتند. اشعار آنها این موضوع را از ابعاد مختلف ذکر می‌کنند. هیچ اختلاف نظری در این رابطه وجود نداشت. اما در این رابطه که وقتی زنان از این روزها می‌گذرند، حدود اجتناب چی است، ابهام زیادی وجود داشت. پس، وقتی مردم پرسیدند، قرآن

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

حکم شریعت را در بارهٔ آنها در آیات مذکور سورهٔ بقره بیان نمود. استاد امام امین احسن اصلاحی در تفسیر آن می‌نویسد:

"حد اصلی حکمی که در بارهٔ جدا بودن از زن (اعتزال) داده شده، پیشتر از الفاظ "وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ، فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ ٱللَّهُ" (و تا زمانی که از خون پاک نشوند، به آنان نزدیکی مکنید. پس وقتی خود را شسته پاک شوند، با آنها آمیزش کنید، از راهی که خداوند حکم (آن را) به شما داده است) واضح می‌گردد، که صرف به رابطهٔ خاص بین زن و شوهر محدود است. منظور این نیست که زن کاملاً غیر قابل لمس قرار داده شود، به نحویکه مذاهب دیگر انجام داده اند. این مسئله از احادیث و عمل پیامبر «ﷺ» نیز واضح می‌گردد." (تدبر قرآن ۵۲۶/۱)[۱۵]

روایات قرار ذیل اند:

در رابطه به حضرت عایشه «رض» بیان گردیده که نبی کریم «ﷺ» در مسجد معتکف می‌بود و او در حالت حیض، موی پیامبر «ﷺ» را شانه می‌کرد.[۱۶]

حضرت عایشه «رض» روایت می‌کند که من در حالت حیض می‌بودم و نبی کریم «ﷺ» در آغوشم تکیه می‌کرد و قرآن تلاوت می‌نمود.[۱۷]

حضرت عایشه «رض» بیان می‌کند که هنگامیکه یکی از ما در حالت حیض می‌بود و نبی کریم «ﷺ» می‌خواست به او نزدیک شود، هدایت می‌فرمود که تکه‌ای بر جای حیض ببندد، سپس نزدیک می‌شد.[۱۸]

همچنان ام المؤمنین می‌فرماید که من در حالت حیض آب می‌نوشیدم، بعد آن را به پیامبر «ﷺ» می‌دادم و او در جایی دهن خود را می‌ماند و آب می‌نوشید که من مانده بودم. به همین شکل، از استخوان گوشت می‌خوردم، سپس به پیامبر «ﷺ» می‌دادم و او بر همان جا دهن می‌ماند و از آن می‌خورد که من مانده بودم.[۱۹]

www.javedahmadghamidi.com
www.al-mawrid.org

استاد امام می‌نویسد:

"در آیات، الفاظ "طُهُر" و "تَطَهُّر" استعمال گردیده اند. معنای طهر این است که حالت ناپاکی زن ختم شود و آمدن خون متوقف شود. معنای تطهر این است که زن خود را شسته، حالت پاکیزگی بدست آورد. در آیت مورد بحث، طهر برای قربت با زن شرط شده است و فرموده شده که بعد از اینکه آنها پاکیزگی بدست آورند، نزد آنها بروید. در نتیجه، به دلیل اینکه علت اصلی ممانعت نزدیکی، خون است، بنابراین، با وجود اینکه بر محض متوقف شدن آن محدودیت برداشته می‌شود، اما روش درست این است که بعد از اینکه زن خود را شسته، پاکیزگی بدست آورد، نزد او رفته شود." (تدبر قرآن ۵۲۶/۱)

قرآن، در همین آیات واضح نموده که بعد از شستن و حصول پاکیزگی، صرف از راهی نزد زن رفته شود که خداوند برای آن مقرر نموده. الله متعال فرموده است:"فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ ٱللَّهُ" (پس با آنها آمیزش کنید، از راهی که خداوند حکم (آن را) به شما داده است). این موضوع، از بدیهیات فطرت است و از این بُعد، بدون تردید حکم خداوند نیز

---

[۱۵] یعنی اولادی پیدا کن که در هر دو، دنیا و آخرت برایت سرمایه شود. دلیل این هدایت این بود که مردم مسؤولیت اقدام خود را در قبال پیدایش اطفال درک کنند و هر آنچه انجام می‌دهند، با درک کامل این مسؤولیت انجام دهند.

[۱۶] بخاری، شماره ۲۹۶.

[۱۷] بخاری، شماره ۲۹۷. مسلم، شماره ۶۹۳.

[۱۸] بخاری، شماره ۳۰۲.

[۱۹] مسلم، شماره ۶۹۲.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

است. هر شخصی که آن را نقض می‌کند، از حکم واضح خداوند سر باز می‌زند و در نتیجه یقیناً نزد خداوند مستحق مجازات خواهد بود.

قرآن، این مسئله را با استعارهٔ "مزرعه" واضح نموده است. استاد امام می‌نویسد:

"یک بُعد آشکار در استعارهٔ "مزرعه" که برای زنان استفاده شده این است که، به نحویکه در مزرعه باید، طبق ضابطهٔ ایجاد شده توسط خداوند برای آن، در فصل درست و وقت مناسب تخم‌ریزی شود، و اینکه بذر باید در مزرعه پاشیده شود نه بیرون از آن، و هیچ دهقانی از این قاعده سرپیچی نمی‌کند، به همان ترتیب، ضابطهٔ فطرت برای زن این است که از او در جریان مدت یا در محل غیر، قضای شهوت نشود، چون مدت حیض، مدت جمام و عدم آماده بودن زن است و مباشرت در محل غیر باعث اذیت و اضاعت می‌گردد. به این وجه، ارتکاب آن برای هیچ انسان سلیم الفطرتی جایز نیست." (تدبر قرآن ۵۲۷/۱)

بعد از این، او در وضاحت "فَأْتُواْ حَرْثَكُمْ أَنَّىٰ شِئْتُمْ" (لهذا به هر نحویکه بخواهید به کشت‌زار خود درآیید). می‌نویسد:

"...در آن به دو نکته در عین وقت اشاره شده است. نخست، به آزادی، بی تکلفی و خود مختاری‌ای که مالک یک باغ یا مزرعه در خصوص باغ یا مزرعهٔ خود دارد، و دوم به محدودیت، مسؤولیت و احتیاطی که مالک باغ یا مزرعه باید در رابطه به باغ یا مزرعهٔ خود ملحوظ داشته باشد. واژهٔ "حَرْث" به نکتهٔ دوم اشاره می‌کند و الفاظ "أَنَّىٰ شِئْتُمْ" به موضوع نخست. آن آزادی و این محدودیت یکجا شده، رویه‌ای را شکل می‌دهند که یک شوهر باید نسبت به به زن خود اختیار کند.

هر شخص می‌داند که تمام آرامش و سرور زندگی ازدواجی در این است که، بجز چند محدودیت بزرگ فطرت، هیچ قید، پابندی و نگهبانی‌ای بر آزادی‌های خلوت آنها وجود ندارد. در این احساس آزادی، کیف زیاد و نشهٔ بسیار نهفته است. زمانیکه انسان به این باغ عیش و سرور خود وارد می‌شود، ارادهٔ الهی چنین داشته که او از این نشهٔ خود سرشار باشد، لیکن این حقیقت را نیز با او در میان گذاشته که آن جنگلی نیست، بلکه باغ اوست و ویرانه‌ای نیست، بلکه مزرعهٔ اوست؛ بنابراین، به آمدن، او صد بار بیاید و با هر شیوه‌ای، از هر سو و سمت و هر پهلویی که می‌آید، بیاید، لیکن باغ بودن این باغ و مزرعه بودن این مزرعه را همواره به خاطر داشته باشد. در هر بار آمدن به آنجا، از این حقیقت غافل نشود." (تدبر قرآن ۵۲۷/۱)

هدایات فوق، تا چه اندازه مهم اند؟ قرآن این مسئله را در آیات مورد بحث با الفاظ "إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ وَيُحِبُّ ٱلْمُتَطَهِّرِينَ" (خداوند یقیناً مردمی را می‌پسندد که توبه می‌کنند و کسانی را که پاکیزگی بر می‌گزینند) بیان فرموده است. استاد امام امین احسن اصلاحی این بخش آیت را چنین توضیح می‌دهد:

"اگر بر حقیقت توبه و تطهر غور کنید، معلوم خواهد شد که توبه، نام پاک کردن باطن از گناهان است و تطهر به معنای پاک کردن ظاهر از نجاست‌ها و کثافت‌هاست. از این لحاظ، حقیقت هر دو واحد است و هر دو خصلت مذکورِ مؤمن را الله متعال بسیار دوست دارد. بر عکس، کسانیکه از آن محروم اند، نزد خداوند مبغوض هستند. سیاقی که آیات مذکور در آن قرار دارد، نشان می‌دهد که مردمی که در مدت ناپاکی زن از قربت با او اجتناب نمی‌کنند یا در قضای شهوت از حدود فطرت تجاوز می‌کنند، نزد خداوند نهایت مبغوض اند." (تدبر قرآن ۵۲۶/۱)

ایلا

لِّلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِن نِّسَآئِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ ۖ فَإِن فَآءُو فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ. وَإِنْ عَزَمُوا ٱلطَّلَٰقَ فَإِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

(البقره ۲:۲۲۶ – ۲۲۷)

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

"(بنابراین) کسانی که قسم به نرفتن نزد زنان خود خورده اند، چهار ماه مهلت دارند. پس اگر رجوع کنند، بی‌شک خداوند بخشنده است، شفقت او ابدی‌ست. و اگر تصمیم بر طلاق بگیرند، با ترس از خداوند بگیرند، زیرا خداوند شنوای داناست."

در آیت فوق، حکم "اِیلاء" با زنان بیان گردیده است. ایلا، اصطلاح مردم عرب عصر جاهلیت است که مفهوم آن قسم خوردن به ترک روابط زناشوهری با زن است. اگر چنین قسمی خورده شود، چونکه زن در نتیجهٔ آن بی‌سرنوشت می‌ماند و این کار با عدل و انصاف و بر و تقوی منافات دارد، الله متعال چهار ماه مهلت را برای آن تعیین فرموده است. شوهر مؤظف است در این مدت، یا روابط زناشوهری را با همسرش احیا کند و یا اگر تصمیم بر طلاق دارد، به او طلاق بدهد.

در مورد گزینهٔ اول، الله متعال فرموده است که او غفور و رحیم است. یعنی، با وجود اینکه سوگند بمنظور حق تلفی خورده شده و برای هیچ شخص جایز نیست چنین سوگندی بخورد، اما اگر رویه اصلاح شود، الله متعال آن را عفو خواهد نمود.

واضح است که شوهر در این صورت باید کفارهٔ شکستن قسم را ادا کند.

راجع به قضیهٔ دوم فرموده است که الله متعال سمیع و علیم است. یعنی، اگر تصمیم بر طلاق دادن گرفته شده باشد، باید قانون الله متعال و حدود و قیود مقرر شدهٔ او تحت هر نوع شرایط رعایت شود. خداوند همه چیز را می‌شنود و می‌داند. بی انصافی، با هر انسانی که صورت گیرد، از او پوشیده نمی‌ماند.

از حکم مورد بحث معلوم می‌شود که ترک روابط ازدواجی با زن بدون عذر معقول برای هیچ شخص جایز نیست. حتی اگر بدین منظور قسم هم خورده شده باشد، شکستن آن لازم است. روابط ازدواجی، حق زن است و در صورتی که ادا نشوند، شوهر می‌تواند در دنیا و آخرت مجرم قرار گیرد.

به همین شکل است قضیهٔ زن. واضح است که او نیز نمی‌تواند بدون عذر معقول از آن ابا ورزد. پیامبر «ﷺ» فرموده است:

إذا دعا الرجل إمرأته ألى فراشه فأبت فبات غضبان عليها، لعنتها الملائكة حتى تصبح. (بخاری، شماره ۳۲۳۷)

"چون شوهر زنش را برای مقاربت بخواهد و او از آن ابا ورزد، و شوهر شب را در حالت غصه سپری کند، فرشته‌ها تا صبح بر او لعنت می‌فرستند."

ظهار

ٱلَّذِينَ يُظَٰهِرُونَ مِنكُم مِّن نِّسَآئِهِم مَّا هُنَّ أُمَّهَٰتِهِمۡ. إِنۡ أُمَّهَٰتُهُمۡ إِلَّا ٱلَّٰٓـِٔي وَلَدۡنَهُمۡ وَإِنَّهُمۡ لَيَقُولُونَ مُنكَرٗا مِّنَ ٱلۡقَوۡلِ وَزُورٗا وَإِنَّ ٱللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٞ. وَٱلَّذِينَ يُظَٰهِرُونَ مِن نِّسَآئِهِمۡ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُواْ فَتَحۡرِيرُ رَقَبَةٖ مِّن قَبۡلِ أَن يَتَمَآسَّاۚ. ذَٰلِكُمۡ تُوعَظُونَ بِهِۦۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٞ. فَمَن لَّمۡ يَجِدۡ فَصِيَامُ شَهۡرَيۡنِ مُتَتَابِعَيۡنِ مِن قَبۡلِ أَن يَتَمَآسَّاۖ. فَمَن لَّمۡ يَسۡتَطِعۡ فَإِطۡعَامُ سِتِّينَ مِسۡكِينٗاۚ. ذَٰلِكَ لِتُؤۡمِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦۚ. وَتِلۡكَ حُدُودُ ٱللَّهِۗ وَلِلۡكَٰفِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ. (المجادله ۵۸:۲ – ۴)

"کسانی از شما که با زنان خود ظهار کردند، آنان مادرانشان نمی‌شوند. مادران آنها زنانی اند که آنها را زاده اند. اینگونه مردم، البته بسیار سخن ناپسند و دروغین می‌گویند و بی‌گمان که خداوند (با وجود آن) بسیار عفوکننده و مغفرت‌کننده است. (به آنها بگو که) کسانی که زنان خود را ظهار کردند، سپس به سخنی برگشتند که گفته بودند، پس باید پیش از آمیزش با هم، غلامی را آزاد کنند. این سخن است که بدان نصیحت می‌شوید و هر آنچه انجام

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

می‌دهید، خداوند از آن بطور کامل آگاه است. پس هر کسی غلام نیابد، باید پی در پی دو ماه روزه بگیرد، قبل از اینکه با هم آمیزش کنند. و کسانی که این توان را نداشته باشند، (قبل از این) به شصت مسکین طعام دهند. این برای آن است که شما بر خداوند و رسول او ایمان آورید، به شکلی که حق ایمان آوردن است، و (بدانید که) اینها حدود مقرر شدهٔ خداوند است. (صرف منکرین آنها را نقض می‌کنند) و برای منکرین مجازات دردناک است."

آیات فوق حکم "ظهار" را بیان می‌کنند. همانند ایلا، ظهار نیز اصطلاح عرب‌های عصر جاهلیت است. معنای آن این است که شوهر الفاظ "أنت علی کظهر أمي" (تو را اگر لمس کردم، گویا پشت مادرم را لمس کرده‌ام) را برای زن خود استعمال نموده است. در عصر جاهلیت، طلاقی در نتیجهٔ اینگونه سخن واقع می‌شد که زن باید بعد از آن لازماً از شوهر خود جدا می‌شد. اهل عرب فکر می‌کردند که با گفتن این الفاظ، نه تنها اینکه شوهر رابطهٔ خود را با زن از بین می‌برد، بلکه او را چون مادر بر خود حرام می‌سازد. لهذا، طبق آنان، اگرچه بعد از طلاق امکان رجوع وجود دارد اما بعد از ظهار، هیچ امکانی برای آن باقی نمی‌ماند.[۲۰]

قرآن، حکم همین مسئله را در آیات فوق بیان نموده است.

نخست اینکه، اگر شخصی زنش را با مادر خود یا یکی از اعضای بدن او را با اعضای بدن مادرش تشبیه می‌کند، نه زن در نتیجهٔ آن مادر او می‌شود، نه او حرمتی را بدست می‌آورد که مادر دارد. مادر بودن مادر، امر واقعی است، چون او انسان را تولد نموده است. حرمتی که او دارد، به دلیل همین رابطهٔ ولادت است. حرمت مادر، حرمت ابدی و فطری است؛ ممکن نیست محض با مادر خواندن کسی به او تعلق گیرد. لهذا، نه نکاح یک شخص به دلیل چنین تشبیهی باطل می‌شود و نه هم زن همانند مادر بر او حرام می‌گردد. این موضوع در سورهٔ احزاب به شکل ذیل بیان شده است:

وَمَا جَعَلَ أَزْوَٰجَكُمُ ٱلَّٰٓـِٔي تُظَٰهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَٰتِكُمْ. (۴:۳۳)

"بنابراین، او نه زنانی را که با آنها ظهار می‌کنید، مادران شما گردانیده است."

موضوع دوم اینکه، اگر همچون جمله‌ای از زبان کسی خارج شده باشد، باید بداند که جملهٔ نهایت بی‌هوده و دروغینی است که هیچ انسان شریفی نباید تصور آن را هم کند، چه رسد گفتن آن. ممکن بود بر آن محاسبهٔ شدید صورت گیرد، اما خداوند بسیار عفوکننده و مغفرت‌کننده است. بنابراین، اگر شخصی در اشتعال آمده، چنین سخن خلاف حقیقت را به زبان آورد و سپس اشتباه خود را درک کند، خداوند متعال از او درگذر خواهد فرمود.

نکتهٔ سوم اینکه، مرتکب آن نباید بدون تنبیه رها شود. چنین سخن‌ها، اثرات غیر معمولی بر زندگی اجتماعی انسان دارد، به این وجه، لازم است تادیب شود تا در آینده، هم او احتیاط کند و هم دیگران از آن پند بگیرند. بنابراین، الله متعال فیصله نموده که او باید، قبل از لمس کردن زنش، کفارهٔ گناه خود را ادا کند.

این کفاره درج ذیل است:

یک کنیز یا غلام آزاد گردد؛[۲۱]

---

[۲۰] المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، جواد علی ۵۵۱/۵.

[۲۱] در اصل، واژهٔ "رَقَبَة" استعمال شده است که به معنای گردن است. از این معلوم می‌شود که حکم، مختص کنیز یا غلام نیست بلکه هر یکی از آنها میسر باشد، کفاره با رها کردن او ادا می‌شود. این نیز از جملهٔ اقداماتی است که اسلام در زمینهٔ آزاد ساختن غلامان اتخاذ کرد. الله متعال این حکم را بر هر دو حالت مقدم نموده است. آشکار است که بعد از ختم غلامی، صرف همین دو

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

اگر این میسر نباشد، دو ماه مسلسل روزه گرفته شود؛[۲۲]

اگر این هم ممکن نباشد، به ۶۰ مسکین غذا داده شود.

الله متعال فرموده است که اگر بر این حکم، با روح اصلی آن عمل شود، ایمان شما بر الله و رسول مستحکم خواهد شد. دلیل آن این است که اگر انسان اشتباه خود را با تقبل چنین مشقتی تلافی کند، در نتیجه هم اشتباه تلافی می‌شود و هم ایمان و عقیدهٔ انسان محکم می‌شود.

طلاق

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا ٱلْعِدَّةَ وَٱتَّقُوا ٱللَّهَ رَبَّكُمْ. لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِن بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّآ أَن يَأْتِينَ بِفَٰحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ. وَتِلْكَ حُدُودُ ٱللَّهِ وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ ٱللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ. لَا تَدْرِى لَعَلَّ ٱللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَٰلِكَ أَمْرًا. فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَىْ عَدْلٍ مِّنكُمْ وَأَقِيمُوا ٱلشَّهَٰدَةَ لِلَّهِ. ذَٰلِكُمْ يُوعَظُ بِهِۦ مَن كَانَ يُؤْمِنُ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ. وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجْعَل لَّهُۥ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ. وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُۥٓ. إِنَّ ٱللَّهَ بَٰلِغُ أَمْرِهِۦ. قَدْ جَعَلَ ٱللَّهُ لِكُلِّ شَىْءٍ قَدْرًا. وَٱلَّٰٓـِٔى يَئِسْنَ مِنَ ٱلْمَحِيضِ مِن نِّسَآئِكُمْ. إِنِ ٱرْتَبْتُمْ. فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَٰثَةُ أَشْهُرٍ وَٱلَّٰٓـِٔى لَمْ يَحِضْنَ. وَأُو۟لَٰتُ ٱلْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَن يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ. وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجْعَل لَّهُۥ مِنْ أَمْرِهِۦ يُسْرًا. ذَٰلِكَ أَمْرُ ٱللَّهِ أَنزَلَهُۥٓ إِلَيْكُمْ. وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّـَٔاتِهِۦ وَيُعْظِمْ لَهُۥٓ أَجْرًا .أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنتُم مِّن وُجْدِكُمْ وَلَا تُضَآرُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ. وَإِن كُنَّ أُو۟لَٰتِ حَمْلٍ فَأَنفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّىٰ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ. فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَـَٔاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَأْتَمِرُوا بَيْنَكُم بِمَعْرُوفٍ. وَإِن تَعَاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُۥٓ أُخْرَىٰ. لِيُنفِقْ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِۦ وَمَن قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُۥ فَلْيُنفِقْ مِمَّآ ءَاتَىٰهُ ٱللَّهُ. لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَآ ءَاتَىٰهَا. سَيَجْعَلُ ٱللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا. (الطلاق ۱:۶۵ – ۷)

"ای نبی، اگر خواستید زنان خود را طلاق دهید، از روی عدت به آنها طلاق دهید، و حساب عدت را درست نگه‌دارید و از خداوند بترسید که پروردگار شماست. (طی مدت عدت) نه آنان را از خانه‌هایشان بیرون کنید، نه آنها خود بیرون شوند، مگر اینکه مرتکب بی‌حیایی آشکاری شده باشند. این، حدود خداوند است و هر کسی از حدود خداوند تجاوز کند، بداند که بر خود ستم کرده است. تو نمی‌دانی، شاید خداوند بعد از این، حالت دیگری پدید آورد. (به همین ترتیب طلاق دهید)، پس وقتی به خاتمهٔ عدت خود نزدیک شدند، آنان را به شیوهٔ نیک در نکاح خود نگه‌دارید یا به طرز شایسته از آنان جدا شوید. و (چنانچه تصمیم به تفاهم یا جدایی باشد، در هر دو حالت) دو شخص عادل را از میان خود شاهد گیرید، و (حکم خداوند برای شاهدان است که) این شهادت را برای خداوند اقامه کنید. مردمی (از میان شما) به این سخن اندرز داده می‌شوند که بر خداوند و روز قیامت ایمان دارند. و هر کی از خداوند بترسد، (اگر مشکلی به او پیش آید) خداوند راه بیرون شدن را برای او پیدا خواهد کرد و به او از جایی روزی خواهد داد که گمان نمی‌برد. و کسی که بر خداوند توکل کند، او برای (دست‌گیری) آنها کافیست. بی‌شک، خداوند اراده‌های خود را به پایهٔ تکمیل می‌رساند. (البته، این حقیقت است) که خداوند برای هر چیز اندازه‌ای قرار داده است. زنانی از شما که از عادت ماهانه مایوس شده اند، و زنانی نیز که با وجود رسیدن به سن عادت ماهانه، حیض نشده اند، اگر شکی در مورد آنها وجود داشته باشد، پس عدت آنها سه ماه است. و عدت زنان باردار این است که بار خود

شکل آن باقی مانده است.

[۲۲] در اصل، واژهٔ "مُتَتَابِعَيْنِ" بکار رفته است. از آن معلوم می‌شود که اگر قبل از تکمیل دو ماه روزه، شخصی با زن خود ملاقات کند، باید از سر نو دو ماه روزه بگیرد.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

را گذارند. (این، احکام خداوند است، از آن پیروی کنید) و (بدانید که) هر کسی از خداوند بترسد، خداوند کارش را آسان می‌سازد. این حکم خداوند است که به سویت نازل کرده است و هر کسی از خداوند بترسد، خداوند گناهش را از او می‌زداید و اجر (نیکی‌های) او را افزایش می‌دهد. (در مدت عدت)، این زنان را در جایی سکونت دهید که خود در آن بسر می‌برید و آنان را آزار مدهید تا (عرصه) را بر آنان تنگ کنید. و اگر آنها باردارند، تا زمانی بر آنها خرج کنید که وضع حمل کنند. و اگر (کودک شما را) برایتان شیر دهند، معاوضهٔ آن را به آنان بپردازید و در این امر با مشورهٔ متقابل تصمیم بگیرید. و اگر با یکدیکر به سختی کشیدید، زن دیگر کودک را شیر دهد. کسانی (از شما) که توانگرند، با نظرداشت جایگاه خود خرج کنند و کسی که تنگ‌دست است، از چیزی مصرف کند که خداوند به او بخشیده است. خداوند بر هیچ کسی بیش از آنچه به او داده است، بار نمی‌گذارد. (مطمئن باشید که) خداوند بعد از تنگ‌دستی، به زودی گشایش را نیز به شما عطا خواهد کرد."

در صورتیکه بین زن و شوهر اصلاح ممکن نباشد، در دین انبیاء «علیهم السلام» همیشه امکان جدایی وجود داشته است. این جدایی را در اصطلاح "طلاق" می‌گویند. به عنوان جزئی از فرهنگ ابراهیمی، عرب‌های عصر جاهلیت هم از آن بطور کامل آگاه بودند. بدون شک، بعضی بدعت‌ها و انحرافات به آن راه یافته بود، اما از مطالعهٔ تاریخ آنها معلوم می‌شود که قانون طلاق نزد آنها هم کم و بیش همان بود که اکنون در عصر اسلام است.[۲۳] در آیات فوق سورهٔ طلاق، خداوند متعال، با وارد ساختن برخی ترمیم‌ها و اضافات، تاکید فرموده که طبق همان قانون عمل شود. برخی جزئیات موضوع طلاق در سورهٔ بقره و سورهٔ احزاب هم بیان گردیده، اما اگر غور شود، آشکارا معلوم می‌شود که جایگاه اصلی را در رابطه به موضوع طلاق، آیات سورهٔ طلاق دارد که در آغاز بحث ذکر شد.

ما در اینجا قانون مورد بحث را توضیح می‌دهیم:

قبل از طلاق

قبل از اینکه وضعیت به طلاق برسد، باید آرزوی هر شخص باشد که تا حد امکان تلاش شود از فروپاشی رابطه‌ای که یک بار ایجاد شده جلوگیری شود. بنابر همین دلیل، الله متعال در سورهٔ نساء به شوهر اجازت داده که می‌تواند زن را به دلیل نشوز او تادیب کند. اما اگر بعد از اتخاذ تمام تدابیر ممکن هم وضعیت بهبود نیابد و واضح معلوم می‌شود که دیگر تداوم رابطه ممکن نیست، خداوند متعال در همین سوره به قبیله، عشیره و اقارب و خیرخواهان آنها هدایت داده که به عنوان آخرین تدبیر قبل از طلاق، آنها پیش شوند و از اثر و رسوخ خود کار گرفته، سعی جهت اصلاح امور کنند. بنابراین، یک حکَم از طرف فامیل شوهر و یک حکَم از طرف فامیل زن انتخاب شود و آنها یکجا بین زن و شوهر صلح کنند. با این روش توقع می‌رود مشکلی که طرفین نتوانستند خود حل کنند، با وساطت بزرگان خانواده‌ها و دیگر خیرخواهان حل شود. الله متعال می‌فرماید:

وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَٱبْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَآ. إِن يُرِيدَآ إِصْلَٰحًا يُوَفِّقِ ٱللَّهُ بَيْنَهُمَآ. إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا. (۳۵:۴)

"و اگر (بعد از این هم شرایط بهتر نشد و) از جدایی بین شوهر و زن بیم داشتید، پس یک حکم از میان خانوادهٔ شوهر و یک حکم از میان خانوادهٔ زن تعیین کنید. (امید است با این کار) اگر (شوهر و زن)، هر دو اصلاح بخواهند، خداوند میان آنان سازگاری پیدا خواهد کرد. بی‌شک، خداوند دانا و آگاه است."

اگر غور شود، در آخر آیت، با اسلوب نهایت بلیغ، شوهر و زن تشویق شده اند که از این فرصت استفاده کنند.

[۲۳] المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، جواد علی ۵۴۸/۵.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

آنها، اگر بجای جدایی، سازگاری بخواهند، خداوند آنها بسیار کریم است؛ توفیق او شامل حال‌شان خواهد شد.

حق طلاق

سوره با الفاظ "إِذَا طَلَّقْتُمُ ٱلنِّسَآءَ" آغاز گردیده است. بعد از آن، هم در اینجا و هم حین بیان احکام طلاق در برخی مقامات دیگر قرآن، نسبت فعل به مرد شده است. سپس در آیت ۲۲۹ سورۀ بقره، برای گرفتن طلاق در بدل مسترد کردن مال شوهر به او، الفاظ "فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ" (آنچه زن در فدیه دهد) استعمال شده اند. الفاظ مذکور، به شکل صریح دلالت می‌کنند بر اینکه اختیار طلاق در شریعت به مرد داده شده است. دلیل آن هم کاملاً واضح است. مسؤولیت حفاظت از زن و کفالت او همیشه بدوش مرد بوده و توانایی آن را نیز خداوند به او داده است. قرآن، او را بر همین اساس قوام قرار داده و در آیت ۲۲۸ سورۀ بقره صراحت فرموده که "وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ" (اما برای مردان (به عنوان شوهر) یک درجه ترجیح بر آنهاست). بنابراین، ماهیت مسؤولیت و حفظ مراتب تقاضا می‌کند که صلاحیت طلاق هم به مرد داده شود. ما قبل از این بیان کردیم که ادارۀ خانواده ضرورت ناگزیر انسان است. به همان نحویکه نمی‌توان هیچ نهادی را در صورت تفکیک مسؤولیت‌های طرفین اما واگذاری اختیارات یکسان به آنها برای ایجاد و انحلال آن، اداره کرد، ادارۀ فامیل هم به همان ترتیب نمی‌تواند در چنین وضعیتی بقا کند. بنابراین، اگر زنی، معاهده‌ای منعقد نموده که طبق آن خود را در عوض حفاظت و کفالت خود و اولادش به یک مرد سپرده است، اختیار از بین بردن آن را هم نمی‌توان به زن بدون اجازۀ مرد داد. تقاضای انصاف همین است. هر رویکرد دیگری که اختیار شود، بی‌انصافی خواهد بود و نتیجۀ آن نیز لامحاله همین خواهد بود که ادارۀ خانواده بالآخر از بین خواهد رفت.

از آیات قرآن واضح معلوم می‌شود که اگر زن جدایی می‌خواهد، نمی‌تواند طلاق بدهد، بلکه باید آن را از شوهر مطالبه کند. در شرایط عادی، توقع می‌رود که هر شخص شریف النفس وقتی ببیند امکان مصالحه وجود ندارد، این مطالبه را بپذیرد. اما اگر چنین نشود، زن می‌تواند به محکمه مراجعه کند. در صورتیکه قضیه به این جا کشانده شود، اسوۀ رسول الله «ﷺ» برای محاکم این است که اگر برایشان محقق شود زن از شوهر خود بی‌زار است و نمی‌خواهد با او زندگی کند، به شوهر حکم دهد که بجز مهر، اگر مال یا جایدادی به زن داده است، چنانچه می‌خواهد، آن را بگیرد و در عوض به زن طلاق دهد.

حضرت ابن عباس «رض» روایت می‌کند که زن ثابت بن قیس نزد پیامبر «ﷺ» آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، من در رابطه به دین و اخلاق او هیچ حرفی ندارم، اما در اسلام بیم کفر را دارم.[۲۴] بر شنیدن آن، رسول خدا «ﷺ» فرمود: باغش را به او مسترد می‌کنی؟ وقتی پذیرفت، پیامبر «ﷺ» به ثابت حکم داد که باغ را بگیرد و او را با یک طلاق جدا کند.[۲۵]

روش طلاق

خواه شوهر خود طلاق دهد یا بر اثر درخواست زن تصمیم به جدا کردن او بگیرد، در هر دو حالت، روشی که برای آن در قرآن بیان شده، قرار ذیل است از:

---

[۲۴] مفهوم این جمله از روایات دیگر چنین معلوم می‌شود که او صورت ثابت را خوش نداشت و احساس می‌کرد که اگر با وجود این با شوهر خود بماند، بیم آن وجود دارد که نتواند بر احکامی که الله متعال در بارۀ وفا با شوهر و حفاظت از عفت و صمت بر زنان مسلمان عاید کرده است، عمل کند.

[۲۵] بخاری، شماره ۵۲۷۳، ۵۲۷۷.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

۱ – طلاق از لحاظ عدت داده شود. معنای آن این است که طلاق دادن به زن بمنظور جدا کردن او به شکل فوری از خود، مجاز نیست. هر زمانیکه طلاق داده می‌شود، به ارادهٔ تفریق بعد از تکمیل یک مدت معین، داده شود. "عدت" در اصطلاح برای مدتی استفاده می‌شود که در جریان آن زن نمی‌تواند بعد از طلاق توسط شوهر، یا وفات او، با شخص دیگر نکاح کند. چونکه هدف عدت اصلاً این است که موضوع حامله بودن زن بطور کامل روشن شود، لازم است بعد از اتمام مدت حیض و بدون نزدیکی به زن، به او طلاق داده شود. هر شخص باید، با وجود غصه‌ای که در اینگونه حالات نسبت به زن پیدا می‌شود، از خداوند، پروردگار خود بترسد. بنابراین، وقتی پیامبر «ﷺ» خبر شد که پسر حضرت عمر، عبدالله، در جریان حیض به زن خود طلاق داده است، به شدت ناراض شد و فرمود:

مره فليراجعها ثم ليمسكها حتى تطهر، ثم تحيض ثم تطهر، ثم إن شاء أمسك بعد و إن شاء طلق قبل أن يمس، فتلك العدة التى أمر الله أن تطلق لها النساء. (بخاری، شماره ۵۲۵۱)

"به او حکم بدهید که رجوع کند، سپس او را در عقد نکاح نگه‌دارد، تا زمانیکه پاک شود، سپس دوباره به او حیض آید و دوباره پاک شود.[۲۶] بعد از آن اگر خواست، او را نگه‌دارد و اگر خواست، قبل از نزدیکی به او طلاق دهد؛ چون، ابتدای عدتی که الله متعال هدایت فرموده بر اساس آن طلاق داده شود، همین است."

الله متعال حکم فرموده که ایام عدت باید با احتیاط زیاد حساب شوند. چون طلاق موضوع بسیار حساس است و ممکن است مسائل قانونی زیادی برای زن و مرد و اولاد و فامیل آنها پیدا کند، لازم است وقتی طلاق داده می‌شود، زمان و تاریخ آن به خاطر سپرده شود و نیز به یاد باشد که حالت زن حین طلاق چگونه بود، عدت چه زمانی شروع شد، تا چه زمانی ادامه می‌یابد و چه وقت تمام می‌شود. خواه موضوع در خانه بماند یا صورت دعوا را اختیار کرده به محکمه برسد، بر اساس سؤالات فوق تصمیم گرفته خواهد شد که شوهر تا چه زمانی حق دارد رجوع کند، تا چه زمانی باید زن را در خانهٔ خود نگه‌دارد، تا چه زمانی باید نفقه بدهد، تصمیم در خصوص وراثت از لحاظ چه زمانی اتخاذ خواهد شد، زن از او چه زمانی جدا خواهد شد و چه زمانی حق خواهد داشت با شخص دیگر ازدواج کند.

۲ – تا زمان تکمیل مدت عدت، شوهر حق دارد رجوع کند. قرآن این حکم را در سورهٔ طلاق با الفاظ "فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ" (پس وقتی به خاتمهٔ عدت خود نزدیک شدند، آنان را به شیوهٔ نیک در نکاح خود نگه‌دارید یا به طرز شایسته از آنان جدا شوید) واضح نموده است. در سورهٔ بقره بیشتر وضاحت فرموده که همانند طلاق، حق رجوع هم به این دلیل به شوهر داده شده که در زمینهٔ ادارهٔ فامیل، خداوند متعال او را بر زن یک درجه فضیلت داده است. مع هذا، این بدین معنا نیست که حقوق، همه به شوهر تعلق دارند و زنان هیچ حق ندارند. مردم باید متوجه باشند که به همان ترتیبی که شوهران بر زنان حقوق دارند، زنان هم به همان ترتیب بر شوهران حقوق دارند. این حقوق، برای بنی آدم مسئلهٔ بی‌گانه نیست. آنها همواره از آن واقف بوده اند. بنابراین، شوهران مسؤولیت دارند در کنار مطالبهٔ حقوق خود، حقوق زنان را هم رعایت کنند:

وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَٰلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا ۚ وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ ۚ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ ۗ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. (۲۲۸:۲)

"و اگر شوهران آنها اصلاح امور بخواهند پس طی این (عدت) سزاوارترند آنها را بازگردانند و (این به این دلیل است

[۲۶] حکم به طلاق ندادن تا زمانیکه زن بار دوم از حیض پاک نشود به این دلیل داده شده است که، تا جاییکه ممکن است، در رابطه به حمل اطمینان کامل بدست آید.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

که در حالیکه تردیدی نیست) برای این زنان نیز حقوق است، مانند حقوقی که (برای شوهران) طبق معروف بر عهدهٔ آنان است، اما برای مردان (به عنوان شوهر) یک درجه ترجیح بر آنهاست. (این حکم خداوند است) و خداوند بسیار نیرومند است، بسیار با حکمت است."

چون این نوع مسائل ممکن است منجر به اقدامات مبنی بر احساسات و روش‌های افراط و تفریط گردد و مردم ممکن است در آن مرتکب اشتباهِ پس از اشتباه شوند، خداوند متعال دو صفت خود – عزیز و حکیم – را در آخر آیت ذکر نموده است. استاد امام امین احسن اصلاحی در وضاحت آن می‌نویسد:

"...خداوند عزیز است، بنابراین، صرف او سزاوار این است که حکم دهد و او حکیم است، پس هر حکمی که داده است، سراسر بر حکمت مبتنی‌ست. کار بنده‌ها این است که از احکام او بی چون و چرا اطاعت کنند. اگر آنها احکام او را به چالش بکشند، بدین معناست که غیرت و عزت او را به چالش کشیده اند و عذاب او را دعوت کرده اند و چنانچه در خبط حکیم بودن و مصلحت‌شناس بودنِ بیشتر از خداوند مبتلا شوند، با دستان خود قانون و نظام اجتماعی خود را درهم و برهم خواهند ساخت." (تدبر قرآن ۵۳۳/۱)

۳ – در صورتکیه شوهر رجوع نکند، رابطهٔ زناشوهری با تکمیل مدت عدت از بین می‌رود. بنابراین، خداوند متعال هدایت داده که وقتی این مدت به خاتمهٔ خود نزدیک شود، شوهر باید تصمیم بگیرد که به زن رجوع می‌کند یا او را رخصت می‌دهد. در هر دو صورت، حکم الله متعال است که موضوع باید به شکل معروف، یعنی به شیوهٔ خوب، حل و فصل گردد. فرموده است که مردمی که از بیم خداوند بدین شکل تصمیم می‌گیرند، باید مطمئن باشند که اگر مشکلی به آنها پیش آید، خداوند راه برون رفت از آن را برای آنها پیدا خواهد کرد.

در سورهٔ بقره توضیح داده شده که اگر رجوع به همسر می‌شود، هیچ‌گاه و هرگز نباید بمنظور ستم کردن به او باشد. شرط "إِنْ أَرَادُوٓاْ إِصْلَٰحًا" که در آیت فوق عاید شده، به این دلیل است که رجوع به نیت اذیت زن نشود، بلکه باید با نیت گذراندن زندگی مشترک با محبت و سازگاری رجوع شود؛ در غیر این صورت، ظلم محض است که در روز قیامت باعث نارضایتی شدید خداوند متعال خواهد شد. قرآن مجید می‌فرماید:

وَإِذَا طَلَّقْتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا۟ ۚ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُۥ ۚ وَلَا تَتَّخِذُوٓا۟ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ هُزُوًا ۚ وَٱذْكُرُوا۟ نِعْمَتَ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَآ أَنزَلَ عَلَيْكُم مِّنَ ٱلْكِتَٰبِ وَٱلْحِكْمَةِ يَعِظُكُم بِهِۦ ۚ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ ۝ (۲۳۱:۲)

"هنگامی که به زنان خود طلاق دادید و به خاتمهٔ عدت خود نزدیک شدند، آنان را به شیوهٔ نیک در نکاح خود نگه‌دارید یا به طرز شایسته رها سازید. و آنان را هرگز به نیت ضرر رساندن با خود نگه‌مدارید که (به این شکل) بر آنان تجاوز کنید. و (بدانید که) هر کسی چنین کرد، بر نفس خود ستم کرده است. و آیات خداوند را به مسخره نگیرید، و عنایت خداوند را بر خود به یاد آورید و قانون و حکمتی را به یاد آورید که بر شما نازل کرده است، که بدان شما را اندرز می‌دهد، و از خداوند بترسید و خوب بدانید که خداوند بر همه چیز آگاه است."

استاد امام در تفسیر آن می‌نویسد:

"...بعد از اینکه موضوع از پهلوی مثبت قبلاً مطرح شد، از بعد منفی هم به این دلیل واضح ساخته شد که مردم ظالم ممکن است حق طلاق و رجوع بعد از آن را که شوهر دارد، به عنوان وسیلهٔ ظلم استفاده کنند؛ در حالیکه چنین کاری، اعتدای صریح، یعنی تجاوز از حدود خداوند و مذاق ساختن شریعت اوست. خداوند متعال می‌فرماید که هر شخصی که چنین جسارتی کند، به ظاهر صرف یک زن را هدف ظلم خود قرار می‌دهد، اما حقیقت این است که بزرگترین ظلم را بر خود می‌کند، چون مجازات تجاوز از حدود خداوند و مذاق ساختن شریعت او، بدون تردید بسیار

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

زیاد سخت است.

در آخر فرموده است که احسان خداوند را یاد کنید، آنکه شما را بر منصب یک ملتِ برگزیده فایز ساخت، پیامبر خود را برای هدایت شما فرستاد و کتاب خود را، که مجموعهٔ قانون و حکمت است، بر شما نازل فرمود تا شما را از خیر و شر آگاه کنند. بعد از این همه نعمت‌های عظیم خداوند، اگر حق آنها را به این شکل ادا نموده اید که حدود خداوند را شکسته اید و شریعت‌ش را به تمسخر گرفته اید، پس فکر کنید که چنین مردمی با چه فرجامی دچار خواهند شد. سپس فرموده است که از الله متعال بترسید و خوب بدانید که او از هر سخن شما باخبر است؛ یعنی او، با وجود شرارت‌های مردم به آنها فرصت می‌دهد، اما وقتی می‌گیرد، هیچ شخصی نمی‌تواند از گرفت او رهایی یابد." (تدبر قرآن ۵۳۹/۱)

اگر تصمیم بر رخصت کردن زن باشد، قرآن مجید حکم "تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ" را داده است:"فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ"،[۲۷] یعنی زن به طریقهٔ خوب رخصت شود. هدایاتی که قرآن مجید در این باب می‌دهد، قرار ذیل است:

اول اینکه، اگر مال، جایداد، زیور و لباس و غیره به عنوان تحفه به زن داده شده باشد، استرداد آنها، صرفنظر از قیمت آنها، جایز نیست. نان و نفقه و مهر، حق زن است، پس استرداد آنها به هر حال مطرح نیست. اگر چیزهای دیگر، بر علاوهٔ موارد مذکور به زن داده شده باشد، حکم قرآن راجع به آنها نیز همین است که هرگز نمی‌توان آن را پس گرفت.

البته، دو استثناء بر این حکم وارد است:

اول اینکه، اگر اصلاح بین زن و شوهر طبق حدود الهی ممکن نباشد و ارباب حل و عقد جامعه هم این را درک کنند، اما شوهر صرف به این دلیل آماده نباشد به خانم خود طلاق دهد که مال داده شدهٔ او نیز با خانمش خواهد رفت، پس زن می‌تواند با استرداد اموال یا بخشی از آن به شوهر، از او طلاق بگیرد. اگر چنین وضعیت گاهی پیش آید، گرفتن مال برای شوهر ممنوع نیست.

دوم اینکه، زن بطور آشکارا مرتکب بدکاری شود. چون در نتیجهٔ بدکاری، بنیاد رابطه بین زن و شوهر منهدم می‌گردد، بنابراین، برای شوهر جایز است مال خود را پس بگیرد.

خداوند متعال می‌فرماید:

وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَن تَأْخُذُوا مِمَّآ ءَاتَيْتُمُوهُنَّ شَيْـًٔا إِلَّآ أَن يَخَافَآ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ ٱللَّهِ. فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ ٱللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا ٱفْتَدَتْ بِهِۦ. تِلْكَ حُدُودُ ٱللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا. وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ ٱللَّهِ فَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ. (البقره ۲:۲۲۹)

"و (اگر تصمیم بر رها کردن آنها باشد پس) برای شما حلال نیست از آنچه به این زنان داده اید، چیزی (در این وقت) پس بگیرید. البته، این حالت مستثنی است که هر دو بیم داشته باشند که نمی‌توانند حدود الهی را برپا دارند. پس، (مردم)، اگر شما نیز بیم داشته باشید که آنان حدود الهی را برپا نخواهند داشت، پس در مورد چیزهای (داده شدهٔ شوهر) هیچ گناهی بر آنان نیست که زن در فدیه دهد و طلاق بگیرد. اینها، حدود مقرر شدهٔ خداوند است، پس از آنها تجاوز نکنید و (بدانید که) هر کسی که از حدود خداوند تجاوز می‌کند، همانها ستمکارند."

وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا۟ بِبَعْضِ مَآ ءَاتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّآ أَن يَأْتِينَ بِفَٰحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ... وَإِنْ أَرَدتُّمُ ٱسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَءَاتَيْتُمْ إِحْدَىٰهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا۟ مِنْهُ شَيْـًٔا. أَتَأْخُذُونَهُۥ بُهْتَٰنًا وَإِثْمًا مُّبِينًا؟ وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُۥ وَقَدْ أَفْضَىٰ بَعْضُكُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنكُم مِّيثَٰقًا غَلِيظًا. (النساء ۴:۱۹ – ۲۱)

---

[۲۷] البقره ۲: ۲۲۹.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

"و نه این حلال است که (بعد از ازدواج) هر آنچه به آنها داده اید، برای پس گرفتن برخی از آن، آنان را اذیت کنید. مگر در صورتی که مرتکب بدکاری آشکاری شوند... و اگر خواستید همسری به جای همسر دیگر برگزینید و به یکی از آنان اموال زیادی نیز داده اید، پس هیچ چیزی از آن پس نگیرید. آیا با بستن بهتان و با حق تلفی آشکاری آن را بازپس می‌گیرید؟ و چگونه بازپس می‌گیرید، در حالیکه پیش‌روی همدیگر بی‌حجاب شده اید و آنان از شما عهد محکم گرفته اند."

در خصوص حالت دوم، قرآن مجید تنبیه فرموده که هیچ شخص نباید جسارت کند با بستن بهتان بر همسرش، برای خود مجوز پیدا کند تا اموال داده شده به زن را پس بگیرد. استاد امام می‌نویسد:

"...با فتوت مرد کاملاً منافی‌ست که وقتی زمان جدایی از زن برسد، زنی که پیمان یک عمر وفا با او بسته بود و طبق یک میثاق محکم در حبالهٔ عقد او درآمده بود، زنی که تمام ظاهر و باطن خود را برای او بی‌نقاب ساخته بود و هر دو به عنوان یک جان و دو بدن زندگی کرده بودند، سعی کند تمام آنچه را که به عنوان غذا و پوشاک به او داده است، از او پس بگیرد، تا جاییکه برای این هدف ذلیل، بر او بهتان ببندد و هدف تهمت‌ها قرار دهد." (تدبر قرآن ۲۷۱/۲)

ثانیاً، در صورتیکه قبل از نزدیک شدن به زن یا قبل از تعیین مهر، به او طلاق داده شود، هیچ مسؤولیتی بر مرد در خصوص مهر عاید نمی‌گردد؛ اما اگر مهر تعیین شود و قبل از نزدیکی طلاق داده شود، صرف نصف مهر باید پرداخت شود مگر اینکه زن به رضای خود تمام مهر را ببخشد یا مرد تمام آن را بپردازد. الله متعال می‌فرماید:

لَّا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِن طَلَّقْتُمُ ٱلنِّسَآءَ مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً... وَإِن طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِن قَبْلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّآ أَن يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَا۟ ٱلَّذِى بِيَدِهِۦ عُقْدَةُ ٱلنِّكَاحِ. وَأَن تَعْفُوٓا۟ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ. وَلَا تَنسَوُا۟ ٱلْفَضْلَ بَيْنَكُمْ. إِنَّ ٱللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. (البقره ۲۳۶:۲ – ۲۳۷)

"و اگر به زنان در حالتی طلاق دهید که با آنها مباشرت نکرده اید یا مهر آنها را تعیین نکرده اید، پس در مورد مهر هیچ گناهی بر شما نیست... اما اگر قبل از مباشرت به آنها طلاق داده اید و مهرشان را تعیین کرده اید، پس نصف مهر تعیین شده را باید به آنان بپردازید، مگر اینکه حق خود را رها کنند یا او رها کند که پیوند نکاح در دستش است. و این به تقوی نزدیکتر است که شما مردان حق خود را رها کنید و فضیلت میان خود را فراموش نکنید. بی‌شک، خداوند می‌بیند آنچه انجام می‌دهید."

استاد امام امین احسن اصلاحی در تفسیر آیات فوق می‌نویسد:

"...اگرچه زن هم برای ترک مهر خود یک دلیل دارد مبنی بر اینکه شوهر قبل از نزدیکی، به او طلاق داده است، لیکن قرآن مجید مرد را ترغیب نموده که فتوت و حوصلهٔ بلند مردانه و درجه و مرتبهٔ او تقاضا می‌کند که توقع نداشته باشد زن از حقوق خویش دست‌بردار شود، بلکه باید خود در این میدان ایثار پیش قدم شود. قرآن مجید، مرد را از سه بعد بر ایثار در اینجا تشویق نموده است: نخست اینکه، به همان ترتیبی که الله متعال به مرد فضیلت بخشیده تا گِره نکاه را بسته کند، به گشودن آن هم مجاز است. دوم اینکه، ایثار و قربانی، که از جملهٔ عالی‌ترین اوصاف تقوا هستند، بیشتر شایان شان جنس قوی است تا جنس ضعیف. سوم اینکه، یک درجه فضیلتی که خداوند متعال به مرد در مقایسه به زن با نظرداشت توانایی‌های او بخشیده است و به سبب آن او را قوام و رئیس زن تعیین نموده است، فضیلت بسیار بزرگ است؛ فضیلتی که مرد نباید هیچ وقت در رفتار خود با زن فراموش کند. این فضیلت، به طور بدیهی تقاضا می‌کند که مرد از زن نگیرد، بلکه به او بدهد." (تدبر قرآن ۵۴۸/۱)

سوم اینکه، حین رخصت کردن زن، یک اندازه وسایل زندگی به او داده شود. قرآن آن را بر کسانی که از الله متعال بیم دارند و کسانی که روش احسان را اختیار می‌کنند، به عنوان یک حق تعیین نموده است. چنانچه طلاق

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

بدون نزدیکی به زن یا تعیین مهر او هم داده شده باشد، خداوند متعال می‌فرماید که این حق باید ادا شود:

وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ ۖ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ. (البقره ۲:۲۴۱)

"و (به همین ترتیب این وضاحت نیز لازم است که) به زنان مطلقه در هر حالت طبق فرهنگ یک اندازه سامان زندگی داده رخصت شوند. این حق است بر کسانی که از خداوند بیم دارند."

در آیت ۴۹ سورهٔ احزاب (۳۳) همین موضوع با الفاظ "فَمَتِّعُوهُنَّ وَسَرِّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا" (اما یک اندازه سامان زندگی به آنها بدهید و آنها را به طرز شایسته‌ای کنید) بیان گردیده است. در سورهٔ بقره، راجع به زنانی که با ایشان خلوت صورت نگرفته باشد یا بدون تعیین مهر طلاق شده باشند، همین حکم داده شده است. قرآن بیان می‌کند که مقدار آن را شخص طبق فرهنگ جامعه و شرایط اقتصادی خود تعیین کند:

وَمَتِّعُوهُنَّ عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ ۖ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ. (۲۳۶:۲)

"اما (باید لازماً) طبق فرهنگ، یک اندازه سامان زندگی را به آنها داده رخصت کنید، مستغنی طبق شرایط خود و غریب طبق شرایط خود. این حق است بر کسانی که رویهٔ احسان را بر می‌گزینند."

از این معلوم می شود که این حق واجب زن بر مرد است. در صورتیکه شخصی آن را ادا نکند، چنانچه قانون نتواند آن را موضوع تعقیب عدلی قرار دهد زیرا که بر صفات تقوی و احسان مبنی است، نزد خداوند او مسلماً به دلیل ارتکاب آن پاسخگو خواهد بود و در آخرت، وزن ایمان و احسان او با لحاظ آن متعین خواهد شد.

۴ – اگر شوهر در جریان عدت رجوع کند، زن طبق قانون خانم او باقی می‌ماند، اما آیا این بدین معناست که هر وقتی شوهر بخواهد، می‌تواند به همین شکل بار بار طلاق دهد و رجوع کند؟ قرآن بیان می‌کند که هر شخص حق دارد در یک نکاح، دو بار طلاق دهد و سپس رجوع کند:"الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ" (طلاق دو بار است. بعد از آن، یا به شیوهٔ نیک نگه‌داشتن است و یا به شیوهٔ نیک رخصت کردن). یعنی وقتی شخص بعد از طلاق دادن به زن، به او رجوع کند، در تمام زندگی ازدواجی خود با زن، صرف یک بار دیگر حق دارد به همین شکل به زن طلاق دهد و در جریان عدت رجوع کند، لیکن بعد از آن این حق وجود ندارد. بنابراین، بعد از دو بار رجوع در یک رابطهٔ نکاح، اگر نوبت به جدایی برای بار سوم برسد و شوهر به زن خود طلاق دهد، زن در نتیجهٔ آن برای همیشه از او جدا خواهد شد، مگر اینکه با شخص دیگر ازدواج کند و شوهر جدیدش هم به او طلاق بدهد:

فَإِن طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِن بَعْدُ حَتَّىٰ تَنكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ ۗ فَإِن طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَن يَتَرَاجَعَا إِن ظَنَّا أَن يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ ۗ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ. (البقره ۲:۲۳۰)

"پس اگر (بعد از رجوع از دو بار طلاق) شوهر (در همین رابطهٔ نکاه) زن را (برای بار سوم) طلاق دهد، پس از آن برای او حلال نیست، تا زمانی که بغیر از او با شوهر دیگر ازدواج نکند. لیکن اگر (شوهر دیگر) هم به او طلاق داد، پس گناهی برای شوهر و زن نخست در رجوع به همدیگر نیست، اگر بپندارند که حالا دیگر می‌توانند حدود الهی را برپا دارند. این، حدود مقرر شدهٔ خداوند است که برای مردمی که می‌خواهند علم حاصل کنند، بیان می‌کند."

قرآن مجید، سه شرط را در آیات فوق برای نکاح با شوهر اول بیان نموده است:

نخست، زن با مرد دیگر ازدواج کند؛

دوم، با شوهر دوم هم، به دلایلی، ازدواج برقرار نماند؛

سوم، هر دو درک کنند که بعد از نکاح مجدد، دیگر می‌توانند حدود الهی را رعایت کنند.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

در شرط اول و دوم، مراد از نکاح، عقد نکاح است و مراد از طلاق نیز طلاقی‌ست که شخص در صورت عدم ایجاد تفاهم و سازگاری، بعد از تصمیم به جدایی، به زن می‌دهد. استاد امام می‌نویسد:

"اصطلاح "نکاح"، اصطلاح معروف شریعت اسلامی‌ست که بر معاهدهٔ ازدواج بین زن و مرد اطلاق می‌شود؛ معاهده‌ای که به ارادهٔ گذراندن زندگی مشترک برای تمام عمر با تفاهم و سازگاری، منعقد می‌شود. اگر چنین اراده‌ای در نکاح وجود نداشته باشد، پس نکاح در حقیقت نکاح نیست، بلکه سازشی است که یک زن و مرد با هم کرده اند. اگر شریعت گزینهٔ طلاق را در نکاح گذاشته است، بدین معنا نیست که طلاق جزء برنامهٔ اصلی است، بلکه مداوای یک افتاد ناگهانی است که به انسان پیش می‌آید. بنابراین، فطرت اصلی نکاه همین است که با ارادهٔ زندگی دایمی منعقد شود. اگر نکاحی بطور واضح برای مدت معین و مخصوص صورت گرفته باشد، به آن متعه می‌گویند و متعه در اسلام قطعاً حرام است. به همین ترتیب، اگر یک شخص با این نیت با زنی نکاح کند که بعداً با طلاق او، حیلهٔ جایز بودن او را برای شوهر اولش ایجاد کند، در اصطلاح شریعت حلاله است و آن نیز همانند متعه در اسلام کاملاً حرام است. هر شخصی که بمنظور برآوردن مقصد شخص دیگر به چنین کار ذلیلی دست می‌زند، نقش دیوث یا دلال یا، به نحویکه در حدیث وارد است، "ترگاو کرایی" را ادا می‌کند و بر هر شخصی که چنین کاری را انجام می‌دهد و شخصی که سبب آن می‌شود، لعنت الله است."[۲۸] (تدبر قرآن ۵۳۷/۱)

شرط سوم به این دلیل عاید گردیده که مردم مسائل نکاح و طلاق را بازی اطفال تلقی نکنند و باخبر باشند که اگر لازم است به زنی طلاق داده شود، پس با بیم از خداوند و صرف در صورت پیدا نشدن راه تفاهم داده شود و اگر لازم است با او نکاح شود، پس باید با ارادهٔ واقعی دل و خواهش مخلصانهٔ سازگاری و تفاهم، نکاح شود. برای هیچ بندهٔ مؤمن روا نیست رویهٔ مختلفی در این زمینه اختیار کند.

فقهای ما، این شرط را بر آن می‌افزایند که طلاق از شوهر دوم لازماً بعد از مباشرت صورت گیرد. به نظر آنها، بدون آن، زن برای شوهر اول خود جایز نمی‌شود. ما سه دلیل مهم را که آنها در حق رای خود پیش می‌کنند، ذیلاً بیان می‌کنیم:

نخست اینکه، در آیت فعل "تَنکِحَ" استعمال شده است. بر اساس آن، نسبت نکاح به زن داده شده است، اما چون نکاح از طرف زن نه بلکه از طرف مرد منعقد می‌گردد، "تَنکِحَ" در اینجا لازماً در مفهوم آمیزش استعمال شده است.

دوم اینکه، بعد از "تَنکِحَ"، الفاظ "زَوْجًا غَيْرَهُ" آمده است. واژهٔ "زَوْجًا" در آن حاکی است که نکاح از قبل صورت گرفته است، بنابراین، لازم است واژهٔ "تَنکِحَ" حالا در مفهوم آمیزش گرفته شود.

سوم اینکه، در رابطه به نبی کریم «ﷺ» بیان گردیده که ایشان «ﷺ»، زنی را از بازگشت به شوهر اول به این دلیل منع فرمود که بغیر از نزدیکی با شوهر دوم، او برای شوهر اول جایز نیست.

پاسخ دلیل اول و دوم را قرآن مجید خود به شکل واضح داده است. صرف یک آیت بعد از آیهٔ زیر بحث، الله متعال می‌فرماید:

وَإِذَا طَلَّقْتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَن يَنكِحْنَ أَزْوَٰجَهُنَّ. (البقره ۲:۲۳۲)

"و هنگامی که زنان را طلاق دادید و آنان عدت خود را به پایان رساندند، مانع ازدواج آنان با شوهران آیندهٔ شان مشوید."

ببینید که در آیت فوق، نسبت فعل نکاح به زنان داده شده است و بعد از آن "أَزْوَٰجَهُنَّ" هم دقیق به شکل "زَوْجًا

[۲۸] ابن ماجه، شماره ۱۹۳۶.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

غَيْرُهُ" آمده است، اما روشن است که معنای "أَن يَنكِحْنَ" در آن برای عقد نکاح استعمال شده است؛ به هیچ وجه نمی‌توان آن را در معنای مباشرت گرفت.

این سخن هم بسیار شگفت‌آور است که نسبت نکاح به زن شده نمی‌تواند. بر آن می‌توان جسارت پرسش کرد که اگر نسبت نکاه به زن شده نمی‌تواند، پس آیا نسبت مباشرت به زن شده می‌تواند؟ چون از این لحاظ دیده شود، آن را هم زن نه بلکه مرد انجام می‌دهد.

اما دلیل سوم، در حقیقت ناشی از نفهمیدن هدف یک روایت است. بعد از دیدن روایت مذکور، به نحویکه امام بخاری نقل نموده است، کاملاً واضح می‌شود که زن مورد بحث در آن به این دلیل نکاح نموده بود که برای شوهر اول خود جایز گردد. بنابراین، هنگامیکه بخاطر گرفتن طلاق، او شوهر دوم خود را، با دروغ گفتن، متهم به عدم توانایی در روابط زناشوهری کرد، پیامبر «ﷺ» برای سرزنش و عتابش، او را از نکاح با شوهر اول با این سخن منع فرمود که حالا صرف بعد از لذت اندوز شدن از شوهر دوم می‌تواند به شوهر اول خود برگردد. این، بیان شرط نیست، بلکه اسلوب تعلیق بالمحال است. به این وجه، اگر روایت مورد بحث واقعاً چیزی را ثابت می‌سازد، ممانعت حلاله است؛ هیچ دلیلی در حق موقف فقها در آن وجود ندارد.

روایت چنین است:

عن عکرمة أن رفاعة طلق امرأته فتزوجها عبدالرحمن بن الزبیز القرظی، قالت عائشة: و علیها خمار أخضر فشکت إلیها و أرتها خضرة بجلدها، فلما جاء رسول الله صلی الله علیه و سلم، و النساء ینصر بعضهن بعضًا، قالت عائشة: ما رأیت مثل ما یلقی المؤمنات، لجلدها أشد خضرة من ثوبها. قال: و سمع أنها قد أتت رسول الله صلی الله علیه و سلم، فجاء و معه ابنان له من غیرها. قالت: والله ما لي إلیه من ذنب إلا أن ما معه لیس بأغنی غنی من هذه، و أخذت هدبة من ثوبها، فقال: کذبت والله، یا رسول الله، إن لأنفضها نفض الأدیم و لکنها ناشز ترید رفاعة: فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم: "فإن کان ذلک لم تحلِ له أو لم تصلحِ له حتی یذوق من عسیلتک". قال: وأبصر معه ابنین له، فقال: "بنک هؤلاء"؟ قال: نعم. قال: "هذا الذی تزعمین ما تعمین. فوالله، لهم أشبه به من الغراب بالغراب. (بخاری، شماره ۵۸۲۵)

"عکرمه بیان می‌کند که وقتی رفاعه به زن خود طلاق داد، عبد الرحمن بن زبیر قرظی با او نکاح کرد. حضرت عایشه «رض» می‌فرماید که او با چادر سبز نزد او آمد و از شوهر خود شکایت کرد و کبودی‌های بدن خود را نشان داد. زنان به هر حال به همدیگر کمک می‌کنند، پس وقتی رسول الله «ﷺ» تشریف آوردند، حضرت عایشه «رض» عرض نمود: مانند آنچه بر زنان مسلمان می‌آید، ندیده ام. جلد او بیش از چادرش سبز است. عکرمه بیان می‌کند که وقتی به شوهر او معلوم شد که او به رسول الله «ﷺ» شکایت برده است، دو پسر خود از خانم دیگر را با خود گرفته حاضر شد. وقتی شوهر خود را دید، یک گوشهٔ چادر خود را در دست گرفته آویزان کرد و گفت: من از او همین شکایت را دارم که آنچه او دارد، برای من بیش از این نیست. بر این، عبد الرحمن عرض کرد: قسم به خداوند، ای رسول الله، او دروغگوست، من با او همان کاری می‌کنم که یک دباغ با پوست می‌کند. حقیقت این است که او سرکش شده، می‌خواهد دوباره نزد رفاعه برود. چون نبی کریم «ﷺ» آن را شنید، فرمود: اگر چنین است، تو هرگز برای رفاعه حلال نیستی، تا زمانیکه عبدالرحمن از تو کام نگیرد. سپس نبی کریم «ﷺ» به پسران او نگاه کرد و پرسید: پسران تو اند؟ وقتی در اثبات پاسخ داد، پیامبر «ﷺ» فرمود: تو چنین دروغ می‌گویی! بخدا، آنها با عبدالرحمان بیش از این شباهت دارند که یک زاغ با زاغ دیگر می‌داشته باشد."

۵ – شوهر، خواه طلاق بدهد یا رجوع کند، در هر دو حالت برای او لازم است دو مسلمان ثقه را بر تصمیم خود

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

به عنوان شاهد بگیرد و به شاهدان هدایت داده شده که برای خداوند بر شهادت خود قایم بمانند. منظور از آن این است که یکی از طرفین بعداً منکر موضوعی نشود و در صورتیکه نزاع پیدا شود، فیصلهٔ آن با آسانی صورت گرفته بتواند. دلیل دیگر آن این است که شکوک و شبهات در مسئله برای مردم پیدا نشوند و تمام مسائل برای مردم واضح و روشن باشند.

روش صحیح طلاق چنین است. تصامیم شخصی که طبق این روش از زن خود جدا می‌شود یا بعد از تصمیم به جدایی به او رجوع می‌کند، شرعاً نافذ خواهند شد، اما اگر طلاق در مخالفت با یک پهلوی آن داده شود، به یک پرونده تبدیل می‌شود که محاکم باید آن را حل و فصل کنند. از جمله قضایای مشابهی که در آن زمان به نبی کریم «ﷺ» ارجاع داده شدند، دو قضیه حایز اهمیت زیاد اند.

قضیهٔ نخست، از عبدالله بن عمر است. او به خانم خود در ایام حیض طلاق داد، حضرت عمر «رض» موضوع را به پیامبر بیان کرد. نبی کریم «ﷺ» وقتی آن را شنید، بسیار ناراض شد و فرمود: به او حکم بده که رجوع کند، سپس او را در عقد نکاح نگه‌دارد تا زمانیکه از آن پاک شود، سپس دچار حیض شود و دوباره پاک شود. بعد از آن، اگر خواست او را نگه‌دارد و اگر خواست، قبل از نزدیکی به او، طلاق دهد. چون همین ابتدای عدتی است که الله متعال هدایت فرموده طبق آن طلاق داده شود.[۲۹]

قضیهٔ دوم، مربوط به رکانه بن عبد یزید است. تصویری که از یکجا ساختن و بررسی تمام روایات به وجود می‌آید، این است که او به همسرش در یک زمان سه طلاق داد. بعد پشیمان شد و موضوع را در خدمت رسول خدا «ﷺ» پیش کرد. پیامبر خدا «ﷺ» پرسید: چگونه طلاق دادی؟ او عرض کرد: در یک وقت سه طلاق دادم. رسول الله «ﷺ» فرمود: اراده‌ات چی بود؟ او عرض کرد که اراده‌ام دادن طلاق واحد بود. هنگامیکه پیامبر «ﷺ» به او قسم داد و او سوگند یاد کرد، پیامبر «ﷺ» فرمود: اگر چنین است، رجوع کن، یک طلاق واقع شده است. او عرض کرد: یا رسول الله، اما من سه طلاق گفته بودم. پیامبر «ﷺ» فرمود: می‌دانم، تو رجوع کن، روش درست طلاق دادن اینگونه نیست. الله متعال فرموده است که وقتی به زنان خود طلاق می‌دهید، از لحاظ عدت طلاق بدهید.[۳۰]

اساساتی که فیصلهٔ رسول الله «ﷺ» در هر دو قضیهٔ مذکور بر آن مبتنی‌ست، قرار ذیل اند:

در صورتیکه قانون نقض شود و تلافی آن ممکن باشد، تقاضای احترام به قانون است که به نقض‌کننده حکم داده شود آن را تلافی کند.

گوینده حق دارد منظور خود را توضیح دهد. اگر او می‌گوید که فلان سخن بلا اراده یا، به دلیلی، در نتیجهٔ سلب شدن اختیار از من صادر شده است، توجیه او را می‌توان پذیرفت.

الفاظ سه طلاق را هم می‌توان برای بیان عدد بکار برد و هم برای نشان دادن اتمام و قطعیت فیصله‌ای. از روی زبان و ادبیات، چون احتمال هر دو مساوی‌ست، توجیهات ارائه شده توسط گوینده باید در این مورد هم قابل قبول باشد.

به رغم آن، این بدین معنا نیست که اگر قراین، مخالف توجیهات شخص هم باشد، قبول کردن آن ضروری

---

[۲۹] بخاری، شماره ۵۲۵۱. مسلم، شماره ۳۶۵۷.

[۳۰] ابو داؤود، شماره ۲۱۹۶، ۲۲۰۶. ابن ماجه، شماره ۲۰۵۱. ترمذی، شماره ۱۱۷۷. احمد، شماره ۲۳۸۳. این روایات از لحاظ سند ضعیف هستند، اما اگر تمام آنها جمع شود، ضعف‌شان رفع می‌شود.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

است. محکمه یقیناً حق دارد، در صورتیکه توضیحات شخص قناعت آن را فراهم نکند، از قبول آن خودداری کند. بنابراین، در رابطه به حضرت عمر «رض» معلوم است که وقتی دید مردم همانند گذشته در این مورد احتیاط نمی‌کنند، اعلان نمود که دیگر توضیحات و توجیهات هیچ شخصی در این رابطه قبول نخواهد شد و او سه طلاق را به عنوان سه طلاق قبول کرده، نافذ خواهد ساخت.[۳۱]

عدت طلاق

قرآن در رابطه به عدتی که در آیات مورد بحث سورهٔ طلاق به آن حکم شده، در جای دیگری می‌فرماید که سه حیض است:

وَٱلۡمُطَلَّقَٰتُ يَتَرَبَّصۡنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلَٰثَةَ قُرُوٓءٖۚ. (البقره ۲:۲۲۸)

"و زنانی که به آنان طلاق داده شده است، تا سه حیض انتظار بکشند."

در آیت فوق، "قُرُوء" جمع "قرء" است. به همان شکلی که این واژه در مفهوم حیض استعمال می‌شود، برای طهر هم استفاده می‌شود. استاد امام امین احسن اصلاحی در تفسیر خود "تدبر قرآن"، نتایج تحقیق مربوط به این واژه را به نحو ذیل بیان توضیح می‌دهد:

"...بر اثر غور و مداقه‌ای که بر مادهٔ اصلی واژه و مشتقات آن انجام داده ایم، به این سو رجحان داریم که معنای اصلی آن همان حیض است، اما به دلیل اینکه طهر نیز لازماً با هر حیض وابسته است، در گفتار عادی به طهر هم تعبیر می‌شود، به همان نحوی که شب با روز و روز با شب متصل تلقی و تعبیر می‌شود. مثال‌های این نوع استعمال را در هر زبان می‌توان پیدا کرد." (۵۳۲/۱)

ما آن را در مفهوم حیض گرفته ایم. دلیل آن این است که مسئلهٔ اصلی در اینجا، مشخص ساختن این مسئله است که زن حامله است یا خیر؛ این تصمیم بر اساس حیض گرفته می‌شود، نه طهر. سپس، مدت انتظار مقرر گردیده است و آن نیز طبق حیض مشخص می‌شود، چون هیچ شخص در رابطه به ابتدای آن دچار شبهه نمی‌گردد.

عدت تحت شرایط عادی همین است. لیکن اگر زن از حیض مایوس شده باشد یا با وجود رسیدن به عمر حیض، به او حیض نیامده باشد،[۳۲] قران مجید در آیات مذکور سورهٔ طلاق می‌فرماید که عدت او سه ماه است. به همین شکل فرموده است که عدت حامله تا وضع حمل است. در مورد با زنانی که از حیض مایوس شده اند، شرط "إِنِ ٱرۡتَبۡتُمۡ" در آیات مزبور وارد شده است. استاد امام در وضاحت آن می‌نویسد:

"ذهن من به این طرف می‌رود که شرط "إِنِ ٱرۡتَبۡتُمۡ" در اینجا جهت امتیاز بین آئسهٔ مدخوله و آئسهٔ غیر مدخوله عاید گردیده است. یعنی، اگر زن آئیسه‌ای، مدخوله باشد، پس با وجود آئیسه بودن، امکان دارد که حالت یأس مؤقتی باشد و بعد از آن امید ایجاد شده باشد و در رحم او چیزی باشد. همین وضعیت می‌تواند به کسی پیش آید که، در حالی که تا هنوز حیض به او نیامده است، اما مدخوله است... ممکن است در ذهن کسی سوال پیدا شود که اگر قرار بود همین سخن گفته شود، پس چرا صاف و واضح گفته نشده که اگر آئسه مدخوله باشد، مدت او سه ماه است؟ پاسخ پرسش این است که اگر سخن به آن شکل گفته می‌شد، علت اصلی در نتیجهٔ آن واضح نمی‌گردید، در حالیکه

---

[۳۱] مسلم، شماره ۳۶۷۳.

[۳۲] در اصل، الفاظ "وَاللَّائِي لَمۡ يَحِضۡنَ" استفاده شده اند. در زبان عربی، "لَمۡ" برای نفی جحد استعمال می‌شود. بنابراین، منظور از آن اطفالی نیست که تا هنوز حیض نشده باشند، بلکه مراد از آن زنانی اند که با وجود رسیدن به عمر حیض، حیض نشده باشند.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

وضاحت آن ضروری بود. علت اصلی عدت محض مدخوله بودن زن نیست، بلکه دلیل اصلی این است که امکان وجود دارد در رحم او چیزی باشد." (تدبر قرآن ۴۴۲/۸)

از این معلوم می‌شود که در صورتیکه زن غیر مدغوله باشد، چون اصلاً موضوع حمل او مطرح نمی‌شود، پس عدتی هم برای آن نباید وجود داشته باشد. الله متعال این موضع را در سورهٔ احزاب تصریح فرموده است:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نَكَحْتُمُ ٱلْمُؤْمِنَٰتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِن قَبْلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا. (۴۹:۳۳)

"(برای این نکاح، که حکمش را به پیامبر دادیم، هیچ عدتی لازم نیست). اهل ایمان، (به این دلیل که) هنگامی که با زنان مسلمان ازدواج می‌کنید، سپس قبل از آمیزش با آنان، به آنها طلاق می‌دهید، هیچ عدتی بر آنان برای شما لازم نیست که باید بشمارید."

احکامی که راجع به مدت عدت در آیات زیر بحث سورهٔ طلاق بیان گردید، قرار ذیل است:

اول اینکه، هدایت داده شده که در این مدت، نه زن خانهٔ خود را ترک کند و نه شوهر حق دارد او را از خانه بیرون کند. با یکجا بودن با هم بدین ترتیب، توقع می‌رود دل‌های آنها تغییر کند، هر دو رویهٔ خود را بررسی کنند و خانهٔ در حال ویران شدن آنها بار دیگر آباد شود. در الفاظ "لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا" (تو نمی‌دانی، شاید خداوند بعد از این، حالت دیگری پدید آورد)، به همین نکته اشاره شده است. بر علاوهٔ آن، قرآن متوجه می‌سازد که هدایات مورد بحث، حدود تعیین شدهٔ الله متعال است. هر شخصی که سعی کند از آن فراتر رود، به خداوند هیچ ضرری رسانده نمی‌تواند، بلکه مصالح خود را به باد فنا می‌دهد. الله متعال حدود مورد بحث را برای منافع خود نه، بلکه برای بهبود امور بنده‌ها تعیین فرموده است. لهذا، هر شخصی که آن را نقض می‌کند، بر خود ظلم می‌کند.

استثناء بر آن این است که مرد به سبب ارتکاب "فاحشه مبینة" به زن طلاق داده باشد. این تعبیر در زبان عربی برای زنا و لوازم و مقدمات آن معروف است. در این حالت، روشن است که نمی‌توان از شوهر مطالبه کرد چنین زنی را اجازه دهد در خانهٔ او بماند و نه هم می‌توان از این کار فایده‌ای بدست آورد که هدایت مورد بحث برای آن داده شده است.

ثانیاً، فرموده شده که شوهر، در خلال مدت عدت، مطابق جایگاه زن به او محل بود و باش و نان و نفقه فراهم کند. در قضیهٔ طلاق، مرد می‌تواند بسیار بخیل شود. بنابراین، تأکید شده که اگر زن را با خود نگه‌می‌دارد نباید به شکلی باشد که عزت نفس او در اثر آن جریحه‌دار شود، بلکه تمام مسؤولیت‌ها باید از لحاظ درآمد شوهر و معیار زندگی او ادا شود. افزون بر این، فرموده است که در این مدت، نباید هیچ نوع اقدام بمنظور اذیت و آزار او اتخاذ شود که به سبب آن زن در چند روز پریشان گردیده، به ترک خانهٔ شوهر مجبور شود.

این مسؤولیت، روشن است که بعد از طلاق سوم هم بر شوهر خواهد بود. دلیل آن این است که محدودیت عدت را زن بمنظور تعیین و حفاظت حمل او متقبل می‌شود. در آیت سورهٔ احزاب که ذکر شد، الفاظ "فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ" با صراحت تمام بیان می‌کند که اگر امکان حمل وجود داشته باشد، عدت حق واجب مرد بر زن است. تردیدی نیست که شوهر حق رجوع را بعد از طلاق سوم ندارد، اما اگر چیزی را می‌توان در نتیجهٔ آن از بین برد، شرط یکجا بودن است؛ مسؤولیت فراهم ساختن جای و نان و نفقه برای زن تحت هیچ نوع شرایط از بین رفته نمی‌تواند. بنابراین، مسلم است که عدت، خواه سه حیض باشد یا سه ماه یا تا زمان وضع حمل تمدید شود، مسؤولیت فراهم ساختن جای و نفقه همیشه بر شوهر عاید می‌شود.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

در این مورد، برخی مردم می‌توانند روایت فاطمه بنت قیس را علیه رای ما پیش کنند. قضیهٔ او را به شکلی بیان می‌کنند که شوهر او، ابو عمرو، قبلاً به او طلاق داده بود. هنگامیکه او با حضرت علی «رض» به یمن اعزام شد، طلاق سوم را هم به همسرش فرستاد. همسرش مطالبه کرد که مسکن و نفقه برایش فراهم شود، اما اقارب شوهر از قبول مطالبهٔ او ابا ورزیدند. وقتی او قضیهٔ خود را به رسول الله «ﷺ» برد، پیامبر «ﷺ» فرمود که برای تو نه نفقه است و نه هم محل سکونت.[۳۳]

روایت مذکور در برخی کتاب‌های احادیث نقل گردیده است، لیکن از خود روایات معلوم می‌شود که وقتی قضیه به عمر «رض» پیش شد، او با این گفته از قبول آن خودداری کرد که ما نمی‌توانیم بنابر قول یک زن، کتاب پروردگار خود و سنت رسول او را ترک کنیم.[۳۴] بعداً، زمانیکه قضیه دوباره در دوران حکومت مروان مطرح شد، حضرت عایشه «رض» اعتراضات سختی بر روایت مذکور وارد ساخت. قاسم بن محمد می‌گوید که من از حضرت عایشه «رض» پرسیدم: آیا از قضیهٔ فاطمه خبر ندارید؟ ام المؤمنین پاسخ داد: اگر حدیث فاطمه را ذکر نکنی بهتر است.[۳۵] در روایت دیگر، الفاظ ام المؤمنین چنین اند: فاطمه را چه شده است، آیا از خدا نمی‌ترسد.[۳۶] روایت سوم از عروه بن زبیر است. او می‌گوید که حضرت عایشه «رض» فرمود: برای فاطمه، هیچ فایده‌ای در بیان این حدیث وجود ندارد.[۳۷] همین عروه در روایت دیگر بیان می‌کند که ام المؤنین نارضایتی سختی را نسبت به فاطمه اظهار کرد و فرمود: حقیقت این است که او در یک مکان خالی بسر می‌برد که هیچ مونسی در آن نداشت؛ بنابراین، رسول خدا «ﷺ» بخاطر سلامتی‌اش به او هدایت فرمود که خانه را تبدیل کند.[۳۸]

حقیقت روایت مورد بحث چنین است. لهذا، هیچ شخصی در حال حاضر هم نباید این روایت را قابل اعتنا بداند.

بر علاوهٔ هدایات فوق، الله متعال در سورهٔ بقره می‌فرماید که زن نباید سعی کند حمل خود را در دوران عدت پنهان کند. ما قبل از این در مقامات مختلف بیان کردیم که اصلاً حکم عدت به همین منظور داده شده که در رابطه به حامله بودن یا نبودن زن تصمیم گرفته شود. بنابراین، هدایت مخفی نکردن حمل هم تقاضای بدیهی حکم مورد بحث است و الله متعال بر آن تأکید فراوان کرده است:

وَٱلْمُطَلَّقَٰتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلَٰثَةَ قُرُوٓءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَن يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ ٱللَّهُ فِىٓ أَرْحَامِهِنَّ إِن كُنَّ يُؤْمِنَّ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ. (۲۲۸:۲)

"و زنانی که به آنان طلاق داده شده است، تا سه حیض انتظار کشند. و اگر بر خداوند و روز قیامت ایمان دارند، برای آنها روا نیست آنچه را خداوند در رحم‌هایشان آفریده است، پنهان کنند."

بعد از طلاق

بعد از اینکه طلاق واقع شود هم ممکن است مسائل زیادی باعث نزاع شود. یکی از آنها، مسئلهٔ رضاعت اطفال است. خداوند متعال در آیات مورد بحث سورهٔ طلاق فرموده است که اگر مادر آنها رضایت داشته باشد به آنها شیر

---

[۳۳] مسلم، شماره ۳۶۹۷، ۳۶۹۸. ابو داؤود، شماره ۲۲۹۰.

[۳۴] مسلم، شماره ۳۷۱۰.

[۳۵] بخاری، شماره ۵۳۲۱، ۵۳۲۲.

[۳۶] بخاری، شماره ۵۳۲۳ف ۵۳۲۴. مسلم، شماره ۳۷۱۹.

[۳۷] بخاری، شماره ۵۳۲۵، ۵۳۲۶.

[۳۸] بخاری، شماره ۵۳۲۵، ۵۳۲۶.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

دهد، مرد باید در بدل خدمتش، به او معاوضه بدهد و چگونگی آن با مشورهٔ متقابل و به شیوهٔ معروف تعیین شود. اگر چنین قراردادی نتواند بین والدین اطفال منعقد شود، قرآن می‌فرماید که زن دیگر به اطفال شیر دهد. معیار مصرف را نیز بعد از آن مقرر نموده و فرموده است که شخص غنی باید معاوضه را طبق ثروت خود و شخص تنگ دست مطابق شرایط خود بپردازد. نه برای شخص ثروتمند جایز است دیگران را در جایگاه کمتر از خود قرار داده با آنها رفتار کند و نه بار سنگین‌تر از توان غریب بر او مانده شود. الله متعال، هر شخص را با نظرداشت توان و حیثیت او، تکلیف می‌دهد.

جزئیات حکم مزبور در سورهٔ بقره آمده است. الله متعال می‌فرماید:

وَٱلْوَٰلِدَٰتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَٰدَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَن يُتِمَّ ٱلرَّضَاعَةَ ۚ وَعَلَى ٱلْمَوْلُودِ لَهُۥ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِٱلْمَعْرُوفِ ۚ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا ۚ لَا تُضَآرَّ وَٰلِدَةٌۢ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَّهُۥ بِوَلَدِهِۦ ۚ وَعَلَى ٱلْوَارِثِ مِثْلُ ذَٰلِكَ ۗ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَن تَرَاضٍ مِّنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا ۗ وَإِنْ أَرَدتُّمْ أَن تَسْتَرْضِعُوٓا۟ أَوْلَٰدَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُم مَّآ ءَاتَيْتُم بِٱلْمَعْرُوفِ ۗ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. (۲:۲۳۳)

"و (بعد از طلاق هم) مادران برای کسانی که می‌خواهند دوران شیرخوارگی را تکمیل کنند، اطفال خود را تا دو سال کامل شیر دهند و پدر طفل باید (در این صورت) طبق معروف به آنها غذا و لباس فراهم کند. بر هیچ کسی باری بیش از توانش گذاشته نشود. نه به مادری به سبب فرزندش آسیب رسانده شود و نه به پدری به سبب فرزندش — و این مسؤولیت بر وارث او نیز است — پس اگر هر دو با رضایت متقابل و مشورت با همدیگر بخواهند (کودک) را از شیر بازگیرند، هیچ گناهی بر هر دو نیست. و اگر خواستید برای اطفال خود دایه بگیرید، در این نیز گناهی بر شما نیست، مشروط بر اینکه هر آنچه (با مادر طفل) در خصوص پرداخت فیصله کرده اید، طبق معروف به او بپردازید. و از خداوند بترسید، و بدانید که خداوند آنچه را انجام می‌دهید، می بیند."

خلاصهٔ احکام فوق در الفاظ استاد امام امین احسن اصلاحی قرار ذیل است:

"۱ — زن مطلقه مسؤولیت دارد برای مدت دو سال به اولاد خود شیر دهد، مشروط بر اینکه شوهری که طلاق داده بخواهد که زن مدت رضاعت را تکمیل کند.

۲ — پدر طفل مکلف است در این مدت، نفقه و لباس فراهم کند و در این زمینه، ارزش‌های جامعه باید رعایت شوند؛ یعنی، طرفین باید با نظرداشت جایگاه شوهر، ضروریات زن و جایگاه او فیصله کنند که چه چیز به عنوان نان و نفقه به زن داده شود.

۳ — بار سنگین‌تر از توان طرفین بر آنها مانده نشود؛ نه سعی شود به بهانهٔ طفل به مادر آسیب رسانده شود و نه به بهانهٔ طفل، فشار ناروا بر پدر وارد شود.

۴ — اگر پدر طفل وفات کرده باشد، مسؤولیت‌ها و حقوق مربوط به او که در بالا تذکر یافتند به وارثین او منتقل می‌شود.

۵ — مرد و زن می‌توانند تصمیم بگیرند با مشوره و رضایت دوجانبه طفل را در جریان دو سال از شیر باز گیرند.

۶ — اگر پدر طفل یا ورثهٔ او بخواهند زن دیگری بجای مادر به طفل شیر بدهد، اجازه دارند این کار را انجام دهند، مشروط بر اینکه مقتضیات قراردادی که با مادر او در خصوص مسکن و نفقه منعقد شده است، بطور کامل برآورده گردند." (تدبر قرآن ۵۴۵/۱)

مسئلهٔ دومی که می‌تواند باعث نزاع گردد، ایجاد ممانعت برای زن فراراه ازدواج آیندهٔ اوست، عام اینکه شکل

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

ممانعت صریح را اختیار کند یا شکل برنامهٔ مخفی و دسیسه را. الله متعال با تأکید بسیار از آن منع فرموده و مردم را نصیحت کرده که در صورتی که به یک زن طلاق داده شده است، شوهر اول او حق ندارد مانع هیچ تصمیم او شود. او هر زمان بخواهد و در هر جایی که رضایت داشته باشد، می‌تواند ازدواج کند. اگر تصمیم او برای ازدواج مجدد مطابق ارزش‌های فرهنگی است، هیچ اعتراضی ممکن نیست بر آن وارد شود. قرآن اصطلاح "بِالْمَعْرُوف" را برای این مفهوم استعمال نموده است. هدف از آن این است که زن و مرد، هر دو، آزادی کامل دارند در رابطه به امور خود تصمیم بگیرند، البته رعایت این نکته لازم است که با استفاده از چنین آزادی، نباید کاری شود که خلاف فرهنگ شرفا باشد و بیم وجود داشته باشد که عزت و آبروی فامیل شوهر اول او یا شوهر آیندهٔ او در اثر آن آسیب خواهد دید. الله متعال فرموده است:

وَإِذَا طَلَّقْتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَن يَنكِحْنَ أَزْوَٰجَهُنَّ إِذَا تَرَٰضَوْا بَيْنَهُم بِٱلْمَعْرُوفِ. ذَٰلِكَ يُوعَظُ بِهِۦ مَن كَانَ مِنكُمْ يُؤْمِنُ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ. ذَٰلِكُمْ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَأَطْهَرُ. وَٱللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ. (۲۳۲:۲)

"و وقتی شما زنان را طلاق دهید و آنها عدت خود را تکمیل کنند، پس دیگر مانعی نباشد که آنها با شوهران آیندهٔ خود نکاح کنند، هنگامی که طبق معروف بین هم تراضی کردند. کسانی از شما به این نصیحت اندرز داده می‌شوند که بر خداوند و قیامت ایمان دارند. همین برای شما راه شایسته‌تر و پاکیزه‌تر است. و حقیقت این است که خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید."

استاد امام در وضاحت بخش آخر آیت می‌نویسد:

"فرموده شده که این نصیحت به مردمی می‌شود که بر خداوند و روز آخرت ایمان دارند؛ یعنی، مردمی که در قلب‌های‌شان ایمان بر الله و آخرت وجود دارد، تقاضای لازمی ایمان آنهاست که بر این نصیحت عمل کنند. بعد از آن فرموده است که این رویکرد، پاکیزه‌تر و زیبنده‌تر است برای شما. یعنی، اگر مانعی در راه نکاح مورد رضایت زن ایجاد شود، بیم شیوع بدی‌های بسیار در فامیل و سپس جامعه از آن می‌رود. دروازه‌های مخفی بسیاری به روی روابط خفیه، بعد زنا و بعداً اختطاف و فرار از همینجا باز می‌شوند و در نتیجه، روزی بینی تمام کسانی بریده خواهد شد که در زعم بلند بودن آن سعی می‌کنند موانعِ رسوم بیهوده را در مقابل احساسات فطری ایجاد کنند. در آخر فرموده است که الله می‌داند، شما نمی‌دانید. یعنی علم و نظر شما بسیار محدود است، برای شما بسیار دشوار است تمام نشیب و فراز زندگی را درک کنید؛ بنابراین، بر هر حکمی که از سوی خداوند به شما داده می شود، عمل کنید." (تدبر قرآن ۵۴۴/۱)

بر علاوهٔ دو مورد فوق، موضوع حضانت بین مطلقه و شوهر او هم می‌تواند باعث نزاع شود، اما چونکه تصمیم در مورد آن صرف با نظرداشت مصلحت اطفال و شرایط و حالات والدین اتخاذ می‌شود، و ممکن است حسب شرایط، مختلف باشد، بنابراین، شریعت هیچ قاعده‌ای را در این زمینه تعیین ننموده است. البته تصامیم نبی کریم «ﷺ» در چنین قضایا می‌توانند رهنمایی زیادی را برای ارباب حل و عقد مسلمانان فراهم کند. ذیلاً، دو پرونده را که نبی کریم «ﷺ» حل و فصل نمودند، نقل می‌کنیم:

عبدالله بن عمرو روایت می‌کند که یک زن در خدمت رسول الله «ﷺ» حاضر شد و عرض کرد: ای رسول خدا، برای این پسرم، شکمم گویا یک ظرف بود و سینه‌هایم مشکیزه و آغوش من خانه. حالا پدر او به من طلاق داده است و می‌خواهد او را از من بگیرد. نبی کریم «ﷺ» فرمود: در حقیقت، تو برای نگه‌داری او سزاوارتری، تا زمانیکه

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

نکاح نکنی.[۳۹]

ابو هریره «رض» بیان می‌کند که در مجلس رسول خدا «ﷺ» حضور داشتم که یک زن آمد. شنیدم که عرض کرد: ای رسول خدا، شوهرم می‌خواهد این طفلم را از من بگیرد، در حالیکه او از چاه ابو عنبه برایم آب آورده و برایم بسیار نفع رسانده است. پیامبر «ﷺ» فرمود: شما هر دو می‌توانید به این منظور قرعه بندازید. شوهر (با شنیدن آن) گفت: کی با من در رابطه به این پسر من نزاع خواهد کرد؟ رسول الله «ﷺ» فرمود: پسر، این پدر و مادر تو هستند، دست هر یکی را که می‌خواهی، بگیر. طفل، دست مادر را گرفت و مادرش او را گرفته رفت.[۴۰]

وفات شوهر

وَٱلَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَٰجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا. فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِىٓ أَنفُسِهِنَّ بِٱلْمَعْرُوفِ. وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ. وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُم بِهِۦ مِنْ خِطْبَةِ ٱلنِّسَآءِ أَوْ أَكْنَنتُمْ فِىٓ أَنفُسِكُمْ. عَلِمَ ٱللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ. وَلَٰكِن لَّا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّآ أَن تَقُولُوا۟ قَوْلًا مَّعْرُوفًا. وَلَا تَعْزِمُوا۟ عُقْدَةَ ٱلنِّكَاحِ حَتَّىٰ يَبْلُغَ ٱلْكِتَٰبُ أَجَلَهُۥ. وَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِىٓ أَنفُسِكُمْ فَٱحْذَرُوهُ وَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ. (البقره۲:۲۳۴ – ۲۳۵)

"و کسانی از شما که می‌میرند و از خود همسرانی باقی می‌گذارند، آنها نیز برای چهار ماه و ده روز انتظار بکشند. سپس هنگامی که عدت خود را به پایان برسانند، پس در حق خود هر آنچه مطابق معروف انجام دهند، هیچ گناهی بر شما نیست. و هر آنچه انجام می‌دهید، خداوند آن را خوب می‌داند. و در این نیز برای شما هیچ گناهی نیست که با اشاره و کنایه، پیام نکاح به آن زنان بفرستید یا آن را در دل خود پنهان دارید. خداوند می‌داند که شما به هر حال این سخن را به آنها خواهید گفت. پس این کار را انجام دهید، اما هیچ وعده را (در این رابطه) پنهانی به آنها ندهید. البته، می‌توانید طبق معروف سخنی به آنها بگویید. و عقد نکاح را نبندید تا مدت مقرر به سر آید. و بدانید که خداوند می‌داند آنچه در دل‌های شماست، بنابراین از او بترسید و بدانید که خداوند بخشنده است، او بسیار بردبار است."

در آیات فوق، نکتهٔ اول عدت بیوه بیان شده که چهار ماه و ده روز است.[۴۱] این اضافه در عدت بیوه، در مقایسه با مطلقهٔ عادی، به این دلیل شده که خداوند متعال حکم فرموده در شرایط عادی، به زن در طهر طلاق داده شود؛ یعنی در صورتی که شوهر با زن خود ملاقات نکرده باشد، اما چون وضع قاعدهٔ مشابه برای بیوه ممکن نیست، احتیاط تقاضا می‌کند که بر روزها افزوده شود. قرآن، همین کار را انجام داده است و در مقایسه به مطلقه، یک ماه و ده روز را بر عدت او افزوده است.

نکتهٔ دومی که آیات فوق توضیح می‌دهد این است که بعد از تکمیل مدت عدت، زن آزاد است و هر گامی که برای خود مناسب می‌داند، می‌تواند بردارد. البته، باید ارزش‌های فرهنگی را رعایت کند؛ یعنی کاری انجام ندهد که به عزت، شهرت، وقار و ارزش‌های خوب خانواده‌ها، آسیب برساند. اگر این ملحوظات رعایت شده باشند، هیچ

---

[۳۹] ابو داؤود، شماره ۲۲۷۶. الحاکم، شماره ۲۸۳۰.

[۴۰] ابو داؤود، شماره ۲۲۷۷.

[۴۱] چون حکم عدت برای مطلقه و بیوه برای عین هدف داده شده است، استثنائاتی که در بحث طلاق بیان شد، در عدت زن بیوه هم باید رعایت شود. پس، هیچ عدتی برای بیوهٔ غیر مدخوله وجود ندارد و عدت حامله بعد از وضع حمل پایان می‌یابد. روایت بخاری و مسلم است که زمانیکه یک زن حامله، سبیعه «رض»، قضیهٔ خود را به رسول الله «ﷺ» پیش کرد، پیامبر «ﷺ» همین فیصله را صادر کرد. مراجعه بفرمائید: شماره ۵۳۱۸، ۳۷۲۳.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

ملامتی‌ای بر او یا اولیای او عاید نمی‌گردد. استاد امام می‌نویسد:

"مطلب این است که با قایل شدن درجهٔ شریعت برای رسوم غیر شرعی، همدیگر را خواه مخواه مورد طعن و ملامتی قرار ندهید. نه به وارثین شوهر و اولیای زن طعنه داده شود که زن هنوز از سوگ همسر خود فارغ نشده که آنها از او به تنگ آمدند، و نه به زن طعنه داده شود که کفن شوهرش هنوز داغی ندیده که برخاسته تا ازدواج مجدد خود را ترتیب دهد. بس حدودی که خداوند مقرر فرموده باید رعایت شود و این نکته فراموش نشود که خداوند از هر عمل بنده‌های خود آگاه است، باخبر است." (تدبر قرآن ۵۴۶/۱)

نکتهٔ سوم اینکه، چنانچه شخصی بخواهد با بیوه نکاح کند، اگرچه می‌تواند در دل خود در جریان عدت زن، برای این کار اراده کند یا با اشاره و کنایه از آن سخنی به زبان آورد، اما برای او هرگز جایز نیست بدون در نظر گرفتن احساسات یک فامیل غم‌زده، پیام نکاح را به زن بفرستد یا عهد و پیمان مخفی ببندد. در چنین مواقع، هر سخنی که گفته می‌شود، باید به اظهار همدردی و تعزیت محدود باشد. بنابراین، خداوند متوجه فرموده که الله خوب می‌داند که شما ارادهٔ خود را ظاهر خواهید ساخت، مگر به این شکل نه که پیام‌های ازدواج بفرستید، قول و قرار بمانید یا عهد و پیمانی را به شکل پنهانی ببندید. این کار باید به نحوی انجام داده شود که در چنین حالات پسندیده و مطابق ارزش‌های جامعه تلقی می‌شود. البته، بعد از اینکه مدت عدت تمام شود، می‌توانید تصمیم به ازدواج با آنها بگیرید. بعد از تکمیل عدت، هیچ ملامتی‌ای بر شما نخواهد بود.

از احکام و هدایات فوق الذکر قرآن معلوم می‌شود که رفتار زن هم در جریان عدت باید به همین شکل باشد. رسول الله «ﷺ» بر همین اساس به زنان هدایت فرموده که اگر عدت را برای شوهر مرحوم خود سپری می‌کنند، در حالت سوگواری سپری کنند و هیچ چیز زیب و زینت را استعمال نکنند. پیامبر «ﷺ» فرموده است:

المتوفی عنها زوجها لا تلبس المعصفر من الثیاب و لا الممشقة و لا الحلي و لا تختضب و لا تکتحل. (ابو داؤود، شماره ۲۳۰٤)

"زن بیوه، لباس رنگین نپوشد، نه زرد، نه قرمز؛ او زیور و حنا استعمال نکند و نه سرمه کند."

اما موضوع نان و نفقه و سکونت زن در این مدت چطور خواهد شد؟ قرآن، این موضوع را پیشتر در همین سوره توضیح داده است. طبق آن، شوهران باید برای همسران خود به یک سال نان و نفقه و سکونت در خانه‌هایشان وصیت کنند، مگر اینکه آنها با رضایت خود خانهٔ شوهر را ترک کنند و یا اقدام مشابه دیگری کنند:[۴۲]

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا. وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ. فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ. وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. (البقره ۲:۲۴۰)

"و کسانی از شما که می‌میرند و همسرانی بجا می‌گذارند، به نان و نفقه برای مدت یک سال برای آنها وصیت کنند و این نیز که (در این مدت) آنان از خانه کشیده نشوند. اما اگر آنها خود خانه را رها کنند، پس هر آنچه طبق معروف راجع به خود انجام دهند، هیچ گناه آن بر شما نیست. (این قانون خداوند است) و خداوند تواناست، او بسیار با حکمت است."

[۴۲] بطور عام، مردم به این نظر اند که این حکم توسط آیات تقسیم وراثت سورهٔ نساء منسوخ شده اند، لیکن آشکارا معلوم است که این حکم توسیع مسؤولیتی است که بر شوهر در خصوص فراهم ساختن نان و نفقه و سکونت برای زن عاید می‌شود. مسؤولیت عدت را زن بخاطر شوهر خود قبول می‌کند. سپس، باید او یک اندازه مهلت نیز داشته باشد تا در رابطه به آیندهٔ خود تصمیم بگیرد. این حکم، با نظرداشت چنین مصلحت‌هایی داده شده، هیچ ربطی به تقسیم وراثت ندارد.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

اختلاط مرد و زن

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَا تَدْخُلُوا۟ بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّىٰ تَسْتَأْنِسُوا۟ وَتُسَلِّمُوا۟ عَلَىٰٓ أَهْلِهَا ۖ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ. فَإِن لَّمْ تَجِدُوا۟ فِيهَآ أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ ۖ وَإِن قِيلَ لَكُمُ ٱرْجِعُوا۟ فَٱرْجِعُوا۟ ۖ هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ ۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ. لَّيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَدْخُلُوا۟ بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَٰعٌ لَّكُمْ ۚ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ. قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا۟ مِنْ أَبْصَٰرِهِمْ وَيَحْفَظُوا۟ فُرُوجَهُمْ ۚ ذَٰلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرٌۢ بِمَا يَصْنَعُونَ. وَقُل لِّلْمُؤْمِنَٰتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَٰرِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا ۖ وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ ۖ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ ءَابَآئِهِنَّ أَوْ ءَابَآءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَآئِهِنَّ أَوْ أَبْنَآءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَٰنِهِنَّ أَوْ بَنِىٓ إِخْوَٰنِهِنَّ أَوْ بَنِىٓ أَخَوَٰتِهِنَّ أَوْ نِسَآئِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَٰنُهُنَّ أَوِ ٱلتَّٰبِعِينَ غَيْرِ أُو۟لِى ٱلْإِرْبَةِ مِنَ ٱلرِّجَالِ أَوِ ٱلطِّفْلِ ٱلَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا۟ عَلَىٰ عَوْرَٰتِ ٱلنِّسَآءِ ۖ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِن زِينَتِهِنَّ ۚ وَتُوبُوٓا۟ إِلَى ٱللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ ٱلْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. (النور ۲۷:۲۴ – ۳۱)

"اهل ایمان، (برای همین پاکیزگی لازم است که) بجز خانه‌های خود، وارد خانه‌های دیگر نشوید تا زمانی که اجازه بگیرید و به اهل خانه سلام دهید. همین شیوه برای شما بهتر است تا متذکر شوید. پس اگر آنجا کسی را نیافتید، وارد آن نشوید، تا زمانی که به شما اجازه داده نشده است. و اگر به شما گفته شود که برگردید، پس بر گردید. همین روش برای شما پاکیزه‌تر است و (بدانید که) هر آنچه انجام می‌دهید، خداوند آن را خوب می‌داند. در این، البته هیچ گناهی بر شما نیست که در خانه‌های غیر مسکونی‌ای وارد شوید که در آن منفعتی برای شماست. خداوند می‌داند آنچه را آشکارا انجام می‌دهید و آنچه را پنهان می‌دارید. (ای پیامبر)، به مردان اهل ایمان بگو که (اگر در چنین خانه‌ها زنان موجود باشند پس) از دیده‌گان خود محافظت کنند و از شرم گاه‌های خود محافظت کنند. این برای آنها پاکیزه‌تر است. بی گمان خداوند از آنچه آنها انجام می‌دهند، آگاه است. و به زنان اهل ایمان هدایت ده که آنها هم از دیده‌گان خود محافظت کنند و از شرم‌گاه‌های خود محافظت کنند و چیزهای زینت خود را نشان ندهند، مگر آنچه از آن نمایان است و برای آن چادرهای خود را بر گریبان‌های خود بیفکنند. و چیزهای زینت خود را نشان ندهند، مگر در حضور شوهران خود یا در حضور پدران خود، پدران شوهران خود، پسران خود، پسران شوهران خود، برادران خود، پسران برادران خود، پسران خواهران خود، زنان رفت و آمد خود و غلامان، یا در حضور مردان زیردستی که آرزوی زنان نداشته باشند یا در حضور کودکانی که تا هنوز بر شرمگاه زنان آگاهی نیافته اند. و با کوبیدن پاهای خود بر زمین راه نروند تا زینت پنهان‌شان معلوم شود. اهل ایمان، (بر اشتباهاتی که تا اکنون از شما سر زده است) همگی به خداوند رجوع کنید تا رستگاری یابید."

آیات فوق، آدابی را توضیح می‌دهد که الله متعال در کتاب خود در خصوص اختلاط مرد و زن بمنظور حفاظت جامعه از مفاسد اخلاقی و تضمین پاکیزگی دل‌ها در روابط با همدیگر مقرر فرموده است. آداب زیر بحث با این اخطار در سورهٔ نور بیان شده که همین روش برای دید و بازدید و رفتن به خانه‌های همدیگر برای مردم بهتر و پاکیزه‌تر است. اگر مردم این آداب را رعایت کنند، باعث خیر و برکت برای آنها خواهد شد، اما به عنوان یک شرط ضروری، آنها باید اداب مورد بحث را با این عقیده رعایت کنند که خداوند علیم و حکیم است، و همواره متوجه باشند که پروردگار آنها نه تنها از عملِشان، بلکه از نیت و اراده‌های‌شان نیز بطور کامل آگاه است.

آداب مورد بحث، درج ذیل اند:

۱ – اگر ضرورتِ رفتن به خانهٔ یکدیگر پیش آید، بی درنگ و بدون اجازه نباید داخل شد. در چنین مواقع، لازم است شخص نخست خود را به اعضای خانه معرفی کند. طریقهٔ شایسته و مهذب آن این است که بر دروازه ایستاده سلام داده شود. با این کار، بر باشنده‌گان خانه واضح می‌گردد که شخص کیست، چی می‌خواهد و داخل شدن او به

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

خانه مناسب است یا خیر. بعد از این، اگر آنها سلام را جواب گویند و به شخص اجازت داده شود، او می‌تواند به خانه وارد شود. اگر کسی در خانه نباشد تا اجازه دهد، یا موجود باشد اما بگوید که ملاقات در این وقت ممکن نیست، پس شخص باید بدون احساس رنجش خاطر برگردد.

پیامبر «ﷺ» در وضاحت این حکم فرموده است که برای دریافت اجازت در چنین مواقع، سه بار صدا کنید، اگر بعد از صدای سوم هم جوابی دریافت نکردید، برگردید.[۴۳]

پیامبر «ﷺ»، به همین ترتیب، فرموده است که اجازت را نباید با ایستادن بر عین دروازهٔ خانه و در حالتی که به درون خانه نگاه می‌کنید، بخواهید، چون حکم مبنی بر اجازه گرفتن به همین دلیل داده شده که نگاه شخص بر اهل خانه نیفتد.[۴۴]

۲ – این محدودیت به جاهایی صدق نمی‌کند که زن و اولاد مردم در آن زندگی نمی‌کنند. قرآن الفاظ "بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ" را برای آن استعمال نموده است، یعنی هوتل‌ها، سرای‌ها، مهمان‌خانه‌ها، دکان‌ها، دفاتر، محلات نشست مردانه و غیره. اگر منفعت یا ضرورت تقاضا کند، شخص می‌تواند بغیر از اجازت به این محلات داخل شود. شرط طلب اجازت، که در بالا توضیح داده شد، به آنها صدق نمی‌کند.

۳- در هر دو نوع محل، اگر زنان موجود باشند، حکم الله متعال است که هم مردها از دیده‌های خود محافظت کنند و هم زنان. قرآن مجید، الفاظ "يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ" را برای آن استعمال نموده است. اگر در دیده‌ها حیا باشد و مرد و زن از لذت بردن از حسن همدیگر اجتناب کنند، از بررسی خط و خال یکدیگر و از خیره‌شدن به همدیگر خودداری کنند، تقاضای حکم متذکره مسلماً برآورده می‌شود، چون مفهوم حکم این نیست که نگاه نشود یا همیشه به پایین نگاه شود، بلکه مفهوم آن این است که خیره‌شده نگاه نشود و چشم برای نگاه کردن کاملاً آزاد رها نشود. اگر چنین دیده‌بانی بر چشم‌ها مقرر نشود، در الفاظ رسول الله «ﷺ»، مصادف با زنای چشم خواهد بود. چون زمانیکه از اینگونه نگاه آغاز شود، شرم‌گاه آن را تکمیل می‌کند یا از آن قاصر می‌ماند.[۴۵] همین نگاه است که در رابطه به آن پیامبر «ﷺ» مردم را نصیحت فرموده که باید فوراً به طرف دیگر دور داده شود.

جریر بن عبدالله بیان می‌کند که از پیامبر خدا «ﷺ» پرسیدم: اگر ناگهان چنین نگاهی از من سر زند، چه کنم؟ فرمود: نگاهت را فوراً دور بده یا به پایین نگاه کن.[۴۶]

در حجة الوداع، زنی از قبیلهٔ خثعم رسول خدا «ﷺ» را در راه نگه‌داشت و شروع کرد به سؤال کردن؛ فضل ابن عباس به او خیره شد. چون پیامبر خدا «ﷺ» دید، روی او را گرفت و به طرف دیگر دور داد.[۴۷]

۴- در همچون حالات، از شرمگاه‌ها حفاظت شود. منظور این است که نه تمایلی برای کسی در آنها باشد و نه در معرض دید دیگران قرار داشته باشد، بلکه، اگر مردها و زنان یکجا باشند، اعضایی که لازم است پوشانیده شود، باید با اهتمام هرچه بیشتر پوشانیده شوند. روشن است که درینصورت آنچه دارای اهمیت زیاد است، موضوع مناسب

---

[۴۳] بخاری، شماره ۶۲۴۵. مسلم، شماره ۵۶۳۳.

[۴۴] بخاری، شماره ۶۲۴۱. مسلم، شماره ۵۶۳۸.

[۴۵] بخاری، شماره ۶۲۴۳. مسلم، شماره ۶۷۵۳.

[۴۶] مسلم، شماره ۵۶۴۴.

[۴۷] بخاری، شماره ۱۸۵۵. مسلم، شماره ۳۲۵۱.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

بودن لباس است. مرد و زن باید به نحوی لباس بپوشند که علاوه بر زینت آنها، اعضایی را که دارای خصوصیت جنسی است هم بطور کامل بپوشاند. بر علاوه، هنگام ملاقات با مردم باید متوجه بود که حین نشستن و برخاستن، آنها برهنه نشوند. منظور قرآن مجید از حفاظت از شرم‌گاه‌ها در اینجا همین است. قرآن می‌خواهد که، بر علاوهٔ غض بصر، این ارزش هم در زندگی اجتماعی مسلمانان بطور کامل رعایت شود.

۵- برای خانم‌ها، مخصوصاً، لازم است هر گونه وسایل زیب و زینت خود را، جز پیش‌روی عزیزان و متعلقین نزدیک خود، در مقابل هیچ شخص ظاهر نکنند. البته چیزهای زیبایی‌ای از این حکم مستثنی است که عادتاً در معرض دید می‌باشند، یعنی دست و پا و آرایش چهره و زیورات و غیره. مفهوم صحیح الفاظ "إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا" که برای آن بکار برده شده، از لحاظ زبان عربی همان است که زمخشری با "إلا ما جرت العادة والجبلة على ظهوره والأصل فيه الظهور"[۴۸] بیان نموده است، یعنی اعضایی که انسان عادتاً و بطور فطری نمی‌پوشاند و آنها اصلاً آشکار می‌باشند. لهذا، بجز آنها، زنان باید زینت هر جای دیگر را پنهان کنند و بدین منظور سینه‌های خود را با چادر بپوشانند، تا جایی که اگر مردها موجود باشند، از راه رفتن با کوبیدن پاهای خود بر زمین اجتناب کنند تا زینت پنهان آنها ظاهر نشود. نبی کریم «ﷺ» بر همین اساس برآمدن زنان را با عطر تیز بسیار ناپسند فرموده است.[۴۹]

این محدودیت، بر ظاهر ساختن زینت در حضور اقارب و متعلقین ذیل وجود ندارد:

ا. شوهر؛

ب. پدر؛

ج. پدران شوهران.

برای پدر خود و شوهر، اصلاً واژهٔ "آبَاء" استعمال گردیده است. در مفهوم آن صرف پدر نه، بلکه اجداد و کاکا و ماما هم شامل است. بنابراین، یک زن می‌تواند چیزهای زینت را به همان شکل در حضور اقارب مادری و پدری و اقارب پدری و مادری شوهر خود ظاهر کند که در حضور والد و خسر خود ظاهر می‌کند.

د. پسران؛

ه. پسران شوهران؛

و. برادران؛

ز. پسران برادران؛

ح. پسران خواهران؛

در جملهٔ پسران، نواسه و کواسه، هم پدری و هم مادری شامل اند و در این زمینه هیچ تفاوتی بین اصلی و اندری وجود ندارد. همین حکم برای برادران و اولاد برادران و خواهران است. در این واژه‌ها نیز برادر و اولاد اصلی، اندری و رضاعی شامل هستند.

ط. زنان آشنا و خدمتگذار؛

---

[۴۸] الکشاف ۲۳۶/۳.

[۴۹] ابو داؤود، شماره ۴۱۷۳.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

از این واضح می‌گردد که زنان بی‌گانه هم باید در زمرهٔ مردان تلقی شوند و زنان مسلمان باید در رابطه به زینت‌های پنهان خود در حضور آنها محتاط باشند، چون ممکن است بعضی اوقات یک زن هم نسبت به زن احساسات جنسی پیدا کند. نیز ممکن است محاسن یک زن، زن دیگر را تحت تاثیر قرار دهد و او ذریعهٔ مایل کردن مردها به طرف آن زن و یا مایل نمودن او به مردان شود.

ی. غلامان؛

غلامان در آن زمان وجود داشتند. برخی فقها از الفاظ "مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ" صرف کنیزان را مراد گرفته اند، اما هیچ قرینه‌ای در الفاظ برای آن موجود نیست. استاد امام می‌نویسد:

"اگر منظور صرف کنیزان بود، پس تعبیر صحیح و واضح، "او آمائهن" می‌بود؛ واژهٔ عامی که هم غلام و هم کنیزان را در بر می‌گیرد، برای آن استعمال نمی‌گردید. سپس در اینجا واژهٔ "نِسَائِهِنَّ" قبل از آن استعمال گردیده که شامل، چنانیکه واضح گردیده، تمام زنانی می‌شود که به نوعی رابطهٔ کاری و دید و بازدید با آنها وجود داشته باشد. بعد از آن هیچ ضرورتی برای ذکر جداگانهٔ کنیزان باقی نمی‌ماند." (تدبر قرآن ۳۹۸/۵)

ک. اشخاصی که تحت سرپرستی اهل خانه قرار دارند و به سبب زیردست بودن یا به دلیل دیگری نتوانند رغبتی نسبت به زنان پیدا کنند؛

ل. اطفالی که تا هنوز از مقتضیات بلوغ آگاه نشده باشند؛

قرآن مجید، در همین سوره راجع به آداب مذکور توضیحات فراهم می‌کند.

نخست اینکه، برای غلامان و اشخاصی که در خانه‌ها رفت و آمد دارند و بچه‌های نابالغ، لازم نیست هر بار اجازه بگیرند. برای آنها کفایت می‌کند سه وقت اجازه گرفته، داخل خانه‌ها شوند: قبل از نماز صبح وقتی مردم هنوز در بسترهای خود می‌باشند؛ در وقت ظهر زمانیکه آنها لباس خود را برای قیلوله می‌کشند و بعد از عشاء وقتی مردم برای خوابیدن به بسترهای خود می‌روند. این سه وقت، اوقات ستر و پرده است. اگر یک شخص در این اوقات به شکل ناگهانی وارد خانهٔ کسی شود، ممکن است اهل خانه را در حالتی ببیند که دیده شدن در آن را مناسب ندانند. بجز این اوقات، اطفال نابالغ و خادمین خانه‌ها می‌توانند به جاهای خلوت و اتاق‌های زن‌ها و مردها بغیر از کسب اجازت داخل شوند. هیچ قباحتی در این کار وجود ندارد، اما در سه وقت مزبور، لازم است آنها قبل از ورود به جاهای خلوت اجازه بگیرند. البته این اجازت برای اطفال نابالغ، بعد از رسیدن به سن بلوغ وجود نخواهد داشت. به دلیل اینکه آنها از طفولیت در خانه رفت و آمد داشتند، نمی‌توان آنها را برای همیشه از این حکم مستثنی دانست. بعد از رسیدن به سن بلوغ، برای آنها هم لازم است طبق قاعدهٔ عام اجازت گرفته داخل خانه‌ها شوند:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لِيَسْتَـْٔذِنكُمُ ٱلَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَـٰنُكُمْ وَٱلَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا۟ ٱلْحُلُمَ مِنكُمْ ثَلَـٰثَ مَرَّٰتٍ ۚ مِّن قَبْلِ صَلَوٰةِ ٱلْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُم مِّنَ ٱلظَّهِيرَةِ وَمِنۢ بَعْدِ صَلَوٰةِ ٱلْعِشَآءِ ۚ ثَلَـٰثُ عَوْرَٰتٍ لَّكُمْ ۚ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌۢ بَعْدَهُنَّ ۚ طَوَّٰفُونَ عَلَيْكُم بَعْضُكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ ۚ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلْـَٔايَـٰتِ ۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۝ وَإِذَا بَلَغَ ٱلْأَطْفَـٰلُ مِنكُمُ ٱلْحُلُمَ فَلْيَسْتَـْٔذِنُوا۟ كَمَا ٱسْتَـْٔذَنَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۚ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمْ ءَايَـٰتِهِۦ ۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۝ (النور ۵۸:۲۴ – ۵۹)

"اهل ایمان، غلامان و کنیزان شما و کسانی از شما که به سن بلوغ نرسیده اند، در سه وقت از شما اجازه گرفته نزدتان آیند: قبل از نماز فجر؛ هنگامی که برای چاشت لباس‌های خود را کنار می‌نهید، و بعد از نماز عشاء. این سه وقت برای شما اوقات عورت است. به استثنای آن (اگر آنها بدون اجازه بیایند پس) نه گناهی بر شماست نه بر آنها،

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

زیرا شما با همدیگر رفت و آمد دارید. خداوند اینگونه آیات خود را برای شما بیان می‌کند و خداوند دانا و حکیم است. هنگامی که کودکان شما به سن بلوغ برسند، به همان ترتیب اجازه گرفته داخل شوند که مردم پیش از آنها اجازه می‌گرفتند. اینگونه خداوند آیات خود را برای شما بیان می‌کند و خداوند دانا و حکیم است."

ثانیاً، قرآن می‌فرماید که حکم پوشانیدن زینت سینه و گریبان برای زنان سال‌خورده‌ای نیست که دیگر امید ازدواج ندارند، مشروط بر اینکه آنها عمداً زیب و زنت خود را نمایش ندهند. در سنی که خواهشات جنسی زن در آن از بین می‌روند و مردها نیز هیچ نوع کشش صنفی را با دیدن او احساس نمی‌کنند، عمل بر حکم انداختن چادر بر سینه و گریبان بمنظور پنهان ساختن زینت آنهت، ضروری پنداشته نمی‌شود. لهذا، زنان پیر می‌توانند چادر را اینگونه در حضور مردها استفاده نکنند. مشکلی در این کار برای آنها وجود ندارد. با وجود این، برای آنها نیز بهتر است احتیاط کنند و در موجودیت مردها، چادرها را دور نکنند. این کار برای آنها بهتر است:

وَٱلْقَوَٰعِدُ مِنَ ٱلنِّسَآءِ ٱلَّٰتِى لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَن يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَٰتٍۭ بِزِينَةٍ وَأَن يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (النور ۲۴:۶۰)

"و بر زنان بسیار مسنی که دیگر امید ازدواج ندارند، گناهی نیست اگر چادرهای‌شان را (از گریبان‌ها) کنار گذارند، مشروط بر اینکه نمایش‌دهندهٔ زینت نباشند. با این حال، اگر آنها هم احتیاط کنند، برایشان بهتر است و خداوند شنوای داناست."

ثالثاً، در آیات مورد بحث توضیح داده شده که برای مردم یا عزیزان و احباب مجبور و معذور آنها که به خانه‌های‌شان وابسته هستند، هیچ اشکالی وجود ندارد که به خانه‌های یکدیگر رفت و آمد کنند، با هم ببینند و مرد و زن جداگانه یا یکجا نشسته بخورند و بنوشند. انجام دادن این کار نه در خانه‌های خودشان مشکل دارد، نه در خانه‌های مادر و پدرکلان آنها، نه در خانه‌های برادران و خواهران، نه در خانه‌های کاکاها، عمه‌ها، ماماها و خاله‌های آنها، نه در خانه‌های افراد زیر تولیت و نه هم در خانه‌های دوستان آنها. البته حین داخل شدن به آنها لازم است به مردم آن سلام داده شود. سلام، دعای بسیار با برکت و پاکیزه است که موجب بهبود روابط متقابل می‌شود. هدف آدابی که در زمینهٔ دید و بازدید بیان گردید، دور کردن مردم دارای رابطه و تعلق خویشاوندی از همدیگر یا وضع محدودیت بر آزادی‌های اجتماعی آنها نیست. اگر آنها از فکر و تدبیر کار بگیرند، می‌توانند تمام روابط مذکور را با رعایت آداب مورد بحث هم تأمین و حفظ کنند. اگر آنها این موضوع را به نحو مختلف درک کرده اند، پس اشتباه درک کرده اند. منظور، ممنوع قرار دادن هیچ یکی از این موارد نیست:

لَّيْسَ عَلَى ٱلْأَعْمَىٰ حَرَجٌ وَلَا عَلَى ٱلْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى ٱلْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمْ أَن تَأْكُلُوا۟ مِم بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ ءَابَآئِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَٰتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَٰنِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَٰتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَٰمِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّٰتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَٰلِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَٰلَٰتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكْتُم مَّفَاتِحَهُۥٓ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَأْكُلُوا۟ جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا فَإِذَا دَخَلْتُم بُيُوتًا فَسَلِّمُوا۟ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِندِ ٱللَّهِ مُبَٰرَكَةً طَيِّبَةً كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلْءَايَٰتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (النور۲۴:۶۱)

"(خداوند دوست ندارد با این هدایات برای شما سختی‌ای ایجاد کند، بنابراین) نه بر کور ایرادی است نه بر لنگ و نه بر مریض و نه بر خود شما که از خانه‌های خود یا از خانه‌های پدران و نیاکان خود یا خانه‌های مادران خود یا خانه‌های برادران خود یا خانه‌های خواهران خود یا از خانه‌های کاکاهای خود یا از خانه‌های عمه‌های خود یا از خانه‌های دایی‌های خود یا از خانه‌های خاله‌های خود یا از خانه‌های مردم زیر تولیت خود یا از خانه‌های دوستان خود بخورید و بیاشامید. هیچ گناهی بر شما نیست، خواه (مرد و زن) یکجا نشسته بخورید یا جدا جدا. البته وقتی به خانه‌ها وارد می‌شوید، به مردم خود سلام کنید، یک دعای با برکت و پاکیزهٔ تعیین شده توسط خداوند است. خداوند

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

اینچنین آیات خود را برای شما بیان می‌کند تا از عقل کار گیرید."

در شرایط عادی، آداب همین اند، اما وقتی در مدینه اشرار بر زنان شریف مسلمانان تهمت بستند و آنها را مورد آزار و اذیت قرار دادند، الله متعال در سورهٔ احزاب، بر علاوهٔ آداب مزبور، هدایت فرمود که ازواج مطهرات و دختران پیامبر «ﷺ» و سایر زنان مسلمان، حین رفتن به محلات نا امن و محلاتی که نسبت به آنها نگرانی و بیم چنین رفتار وجود دارد، چادرهای خود را بر خود بندازند تا از سایر زنان تفکیک شوند و مردم به بهانهٔ آنها و با بدست آوردن مواقع تهمت بستن به آنها، ایشان را آزار و اذیت نکنند. از روایات معلوم می‌شود که وقتی زنان مسلمان در تاریکی شب یا صبح وقت برای رفع حاجت بیرون می‌رفتند، برخی اشرار مدینه در پی آزار و اذیت آنها می‌شدند و زمانیکه بر این رفتار آنها انتقاد می‌شد، می‌گفتند ما با این فکر که آنها کنیزان فلان و فلان هستند، می‌خواستیم از آنها راجع به موضوعی معلومات بدست آوریم.[۵۰] الله متعال می‌فرماید:

وَٱلَّذِينَ يُؤْذُونَ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ بِغَيْرِ مَا ٱكْتَسَبُوا۟ فَقَدِ ٱحْتَمَلُوا۟ بُهْتَٰنًا وَإِثْمًا مُّبِينًا. يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِىُّ قُل لِّأَزْوَٰجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَآءِ ٱلْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِن جَلَٰبِيبِهِنَّ. ذَٰلِكَ أَدْنَىٰٓ أَن يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ. وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا. لَّئِن لَّمْ يَنتَهِ ٱلْمُنَٰفِقُونَ وَٱلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَٱلْمُرْجِفُونَ فِى ٱلْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَآ إِلَّا قَلِيلًا. مَّلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوٓا۟ أُخِذُوا۟ وَقُتِّلُوا۟ تَقْتِيلًا. (۳۳:۵۸ - ۶۱)

"و کسانی که مردان مسلمان و زنان مسلمان را (به این شکل به آنها تهمت زده)، بدون اینکه کاری کرده باشند، می‌آزارند، باید بدانند که بار بهتان بزرگ و گناه آشکار را بر عهده گرفته اند. (برای محافظت از خود در مقابل فتنه‌انگیزی آنان)، ای نبی، به زنان خود و دختران خود و زنان تمام مسلمانان هدایت ده که (حین رفتن به محلاتی که نسبت به آنها بیم وجود دارد) چادر بزرگی از چادرهایشان بر خود فروپوشند. امکان دارد با این کار جدا شناخته شوند و اذیت نشوند. با وجود این (اگر خطایی سرده باشد پس) خداوند بخشنده است، شفقت او ابدی‌ست. اگر این منافقین (بعد از این هم) از کارهای خود باز نیامدند و نیز کسانی که در دلشان بیماری‌ست و کسانی که بمنظور برانگیختن مردم در مدینه شایعه‌های دروغ پخش می‌کنند، پس ما شما را علیه آنان بر می‌انگیزیم، آنگاه آنها جز اندک در کنار تو نخواهند ماند. طرد شده‌گان اند، هر جایی که بدست آیند، دستگیر خواهند شد و بی دریغ به قتل خواهند رسید."

از الفاظ "أَن يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ" و سیاق و سباق آیات واضح است که حکمی را در رابطه به پرده نمی‌دهد، بلکه یک تدبیر مؤقتی بود بمنظور ایجاد هویت جداگانه برای زنان مسلمان که جهت حفاظت آنها از شر اوباش‌ها و تهمت کننده‌گان، اتخاذ گردید. رسول الله «ﷺ» نیز با نظرداشت مصلحت‌های مشابه، زنان را از سفر طولانی به تنهایی و یکجا شدن با گروه‌های مردانه در راه منع فرموده است.[۵۱] بنابراین، اگر زنان مسلمان در عصر حاضر هم در جایی با چنین وضعیتی دچار شوند، باید این تدبیر یا تدبیر مشابه را بمنظور تفکیک و امتیاز از سایر زنان اختیار کنند.

برخی هدایات در این زمینه برای ازواج مطهرات نبی کریم «ﷺ» با نظرداشت منصب پیامبری او در سورهٔ احزاب بیان گردیده اند. با وجود اینکه هدایات مذکور به مردان و زنان عام مسلمان ربط ندارد، اما چون برخی اهل علم آن را تعمیم می‌دهند، لازم است جایگاه درست آن نیز در اینجا واضح ساخته شود.

از تدبر بر سوره‌ها معلوم می‌شود که اشرار و منافقین مدینه که قبلاً ذکر شدند، وقتی شب و روز در این تگ و

---

[۵۰] تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر ۵۱۸/۳. الکشاف، زمخشری ۵۶۹/۳.

[۵۱] بخاری، شماره ۱۰۸۶. مسلم، شماره ۳۲۶۰. ابو داؤود، شماره ۵۲۷۲.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

دو شدند که راجع به ازواج مطهرات رسول الله «ﷺ»، افتضاحی پیدا کنند تا مسلمانان عام هم از پیامبر «ﷺ» روگردان و از او بدگمان شوند و بافت اخلاقی اسلام و مسلمانان نیز بطور کامل از هم بپاشد، الله متعال سد راه فتنه آنها را به شکلی بست که نخست به ازواج مطهرات اختیار داد که اگر می‌خواهند، در طلب عیش و زینت‌های دنیا، از پیامبر خدا «ﷺ» جدا شوند و اگر طلبگار الله و رسول او و فوز و فلاح روز قیامت هستند، با آگاهی و ارادهٔ کامل، یک بار دیگر تصمیم بگیرند که دیگر برای همیشه با رسول خدا «ﷺ» می‌مانند. بعد از آن، فرمود که اگر تصمیم بگیرند با پیامبر بمانند، خوب بدانند که با نظرداشت جایگاهی که به دلیل همزیستی با پیامبر «ﷺ» بدست آورده اند، مسؤولیت‌های آنها هم بسیار بزرگ است. در اینصورت، آنها چون سایر زنان نیستند. آنها جایگاه مادر مسلمانان را دارند. به این دلیل، اگر با صدق دل از الله و رسول او فرمان‌برداری کنند و اعمال صالح انجام دهند، به همان ترتیبی که مکافات آنها مضاعف است، چنانچه جرمی از آنها صادر شود، مجازات‌شان هم دو برابر مجازات دیگران خواهد بود. هیچ تردیدی در پاکی باطن آنها وجود ندارد، اما الله متعال می‌خواهد آنها را در نظر دیگران هم از هر نوع نجاست اخلاقی بالکل منزه و پاک ببیند. این، تقاضای مقام و مرتبهٔ آنهاست، بنابراین، آنها باید چند نکته را بدین منظور در شب و روز خود لازماً رعایت کنند:

نخست اینکه، اگر از خداوند می‌ترسند، نباید با هر شخصی که به خانهٔ آنها می‌آید رویهٔ نرم و تواضع حین صحبت اختیار کنند. در وضعیت عادی، روش پسندیدهٔ گفتگو همین است که انسان تواضع اختیار کند، اما به دلیل شرایطی که ازواج مطهرات در آن قرار دارند، لهجهٔ مروت و شرافت منجر به تشجیع اشرار و منافقین می‌گردد و آنها از چنین لهجه فایدهٔ غلط می‌گیرند. لهجه نرم برای آنها توقع ایجاد می‌کند که شاید مؤفق شوند در دلهای امهات المؤمنین وسوسه اندازی کنند. به این وجه، اگر وضعیتی پیش آید که لازم باشد با چنین افراد صحبت شود، به شکل ساده و صاف صحبت شود؛ به نحوی صحبت شود که اگر آنها با ارادهٔ بد در دل آمده باشند، خوب بدانند که هیچ امکانی برای تحقق آرمان‌های آنها در اینجا نیست:

يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ ٱلنِّسَآءِ إِنِ ٱتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِٱلْقَوْلِ فَيَطْمَعَ ٱلَّذِى فِى قَلْبِهِۦ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا. (۳۲:۳۳)

"همسران پیامبر، شما همانند زنان عادی نیستید. اگر شما از خداوند بترسید پس (با این مردم) در سخن گفتن لهجهٔ نرم اختیار نکنید تا مردمی که در دلشان بیماری‌ست، در طمع خامی مبتلا شوند، و طبق معروف سخن گویید."

دوم اینکه، جهت حفاظت از مقام و مرتبهٔ خود، آنها حضورشان را به خانه‌های خود محدود کنند. آنان باید تمام رویه و رویکرد خود را هم مطابق منزلتی اختیار کنند که الله متعال به آنها عطا فرموده. ازین‌رو، اگر بنابر ضرورتی ناگزیر باشد از خانه بیرون شوند، نباید همانند زنان عصر جاهلیت با نمایش دادن زیب و زینت خود خارج شوند. تقاضای مقام و مسؤولیت آنهاست که با بودن در خانه، شب و روز در هم و غم نماز و زکات مصروف باشند و در هر مسئله و تحت هر نوع شرایط با وفاداری کامل از خداوند و رسول‌ش اطاعت کنند. با وجود آن، اگر آنها لازم داشته باشند بنابر مجبوری‌ای از خانه بیرون شوند، به عنوان بهترین الگوی فرهنگ اسلامی بیرون روند و هیچ فرصتی برای منافقین و اشرار به دست ندهند تا انگشت انتقاد بر آن بمانند:

وَقَرْنَ فِى بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ ٱلْجَٰهِلِيَّةِ ٱلْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتِينَ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِعْنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجْسَ أَهْلَ ٱلْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا. (۳۳:۳۳)

"در خانه‌های خود (قرار و آرام) بمانید و همانند دوران جاهلیت، زیب و زینت کرده راه نروید. و نماز برپا دارید و

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

زکات بپردازید و از خداوند و رسول او اطاعت کنید. خداوند همین می‌خواهد، زنان این خانه، که (او) پلیدی را از شما دور کند (که این منافقین می‌خواهند بر شما بچسبانند) و شما را به طور کامل پاک گرداند."

سوم اینکه، بجای صرف سعی در امور دیگر، با ملاقات کننده‌گان خود از آیات خداوند و درس ایمان و اخلاقی سخن گویند و راجع به آن بحث کنند که در خانه‌های آنها جریان دارد. کاری که الله متعال آنها را برایش منتخب فرموده، همین است. مقصد زندگی آنها، دنیا و عیش و عشرت آن نه، بلکه باید فروغ همین علم و حکمت باشد:

وَٱذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ وَٱلْحِكْمَةِ. إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا. (۳۴:۳۳)

"و آنچه را از آیات خداوند و حکمت او که در خانه‌های شما خوانده می‌شود، ترویج دهید. بی‌شک، خداوند بسیار باریک بین و آگاه است."

معلوم می‌شود که بعد از این هم اشرار از شرارت‌های خود دست نکشیدند. خداوند متعال پیشتر در همین سوره، هدایات دیگری با شدت بیشتری در این رابطه داده است.

فرموده است که هیچ مسلمانی نمی‌تواند بدون دعوت به خانهٔ رسول خدا «ﷺ» داخل شود. اگر به مردم دعوت هم داده شود، باید سر وقت بیایند و بعد از تناول غذا بدون تاخیر بروند، در صحبت مصروف شده، آنجا ننشینند.

ازواج مطهرات پیامبر «ﷺ» از مردم در پرده باشند و بدون اقارب نزدیک و زنان آشنا، هیچ کسی پیش‌روی آنها نه آیند. هر کسی نیاز داشته باشد چیزی از آنها بگیرد، از پشت پرده بگیرند.

زنان رسول خدا «ﷺ»، مادران مسلمانان هستند. منافقینی که آرزوی ازدواج با آنها را در سر می‌پرورانند، آگاه باشند که بعد از رسول خدا هم نکاح هیچ شخصی با ازواج مطهرات صورت گرفته نمی‌تواند. این حرمت آنها برای ابد تعیین گردیده است. بنابراین، همان احساس احترام و عقیدت باید در دل هر صاحب ایمان برای آنها وجود داشته باشد که برای مادران خود در دل دارد. چنین سخنان مردم باعث اذیت رسول الله «ﷺ» می‌گردند. پس اکنون، آنها آگاه باشند که اذیت رسول خدا «ﷺ» بازی اطفال نیست. این کار بدون تردید جرم سنگین است. ممکن است شخصی در این دنیا برای نازیباترین حرکت خود عذری تراش کند، اما هیچ عذری نمی‌تواند در حضور پروردگاری به کار او آید که از رازهای دل‌ها آگاه است:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟. لَا تَدْخُلُوا۟ بُيُوتَ ٱلنَّبِيِّ إِلَّآ أَن يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَىٰ طَعَامٍ غَيْرَ نَٰظِرِينَ إِنَىٰهُ. وَلَٰكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَٱدْخُلُوا۟ فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَٱنتَشِرُوا۟. وَلَا مُسْتَـْٔنِسِينَ لِحَدِيثٍ. إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ يُؤْذِى ٱلنَّبِىَّ فَيَسْتَحْىِۦ مِنكُمْ. وَٱللَّهُ لَا يَسْتَحْىِۦ مِنَ ٱلْحَقِّ. وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَٰعًا فَسْـَٔلُوهُنَّ مِن وَرَآءِ حِجَابٍ. ذَٰلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ. وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا۟ رَسُولَ ٱللَّهِ وَلَآ أَن تَنكِحُوٓا۟ أَزْوَٰجَهُۥ مِنۢ بَعْدِهِۦٓ أَبَدًا. إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ عِندَ ٱللَّهِ عَظِيمًا. إِن تُبْدُوا۟ شَيْـًٔا أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمًا. لَّا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِىٓ ءَابَآئِهِنَّ وَلَآ أَبْنَآئِهِنَّ وَلَآ إِخْوَٰنِهِنَّ وَلَآ أَبْنَآءِ إِخْوَٰنِهِنَّ وَلَآ أَبْنَآءِ أَخَوَٰتِهِنَّ وَلَا نِسَآئِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَٰنُهُنَّ وَٱتَّقِينَ ٱللَّهَ. إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ شَهِيدًا. (۵۳:۳۳ – ۵۵)

"(این منافقین از فتنه‌انگیزی خود باز نمی‌آیند، بنابراین) اهل ایمان، شما دیگر به خانه‌های پیامبر داخل نشوید، مگر اینکه برای ضیافتی به شما اجازه داده شود، به غم این، به شکلی که منتظر پخته شدن آن نباشید. بلی، چون دعوت شوید پس (به سر وقت) حاضر شوید، و وقتی غذا را تناول کردید، پراکنده شوید و در صحبت مصروف شده ننشینید. این، پیامبر را آزار می‌دهد، اما او از شما حیا می‌کند و خداوند در گفتن سخن حق حیا نمی‌کند. و اگر چیزی از همسران پیامبر می‌خواستید، از پشت پرده بخواهید. این شیوه پاکیزه‌تر است برای دل‌های شما هم و برای دل‌های آنها نیز. برای شما حلال نیست رسول خدا را آزار دهید و نه این حلال است که بعد از او، هرگز با زنان او ازدواج

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

کنید. این، سخن بسیار سنگین است نزد خداوند. خواه شما چیزی را ظاهر کنید یا آنرا مخفی دارید، برای خداوند یکسان است، چون خداوند از همه چیز آگاه است. البته، هیچ گناهی بر زنان پیامبر نیست که در حضور پدران خود باشند، نه بر آنان گناه است در حضور برادران، برادرزادگان، خواهرزادگان، زنان دید و بازدید خود و در حضور کنیزان خود باشند. از خداوند بترسید، (همسران پیامبر). بی‌شک، خداوند بر همه چیز گواه است."

والدین

وَوَصَّيْنَا ٱلْإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيْهِ. حَمَلَتْهُ أُمُّهُۥ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصَٰلُهُۥ فِى عَامَيْنِ أَنِ ٱشْكُرْ لِى وَلِوَٰلِدَيْكَ. إِلَىَّ ٱلْمَصِيرُ. وَإِن جَٰهَدَاكَ عَلَىٰٓ أَن تُشْرِكَ بِى مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبْهُمَا فِى ٱلدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَٱتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَىَّ ثُمَّ إِلَىَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ. (لقمان ۱۴:۳۱ – ۱۵)

"(تردیدی نیست که) ما به انسان راجع به والدین او هم نصیحت کردیم. مادر او با تحمل مشقت بر مشقت او را در شکم داشت و (بعد از تولدش) در دو سال او را از شیر بازگرفت. (ما به او نصیحت کردیم) که شکرگزار من و والدین خود باش، (و بدان که سرانجام) بازگشت به سوی من است. اما اگر آنان بر تو فشار آورند که کسی را شریک من قرار دهی که راجع به آن نزد تو هیچ دلیلی نیست، پس از آنان اطاعت مکن. البته، در دنیا با آنها بطور شایسته‌ای رفتار کن و صرف از شیوهٔ کسانی پیروی کن که به سوی من متوجه اند. سپس به سوی من خواهید برگشت. پس، به شما خواهم گفت آنچه انجام می‌دادید."

تمام صحائف الهامی حکم می‌کنند که انسان با والدین خود حسن سلوک داشته باشد. قرآن مجید هم در مقامات مختلف به آن تلقین نموده است. آیات ۲۳ – ۲۴ بنی اسرائیل (۱۷)، آیت ۸ سورهٔ عنکبوت (۲۹) و آیت ۱۵ سورهٔ احقاف (۴۶)، این موضوع را با کم و بیش همین الفاظ بیان نموده است. البته، بر علاوهٔ این، الله متعال حدود حسن سلوک با والدین را هم در سورهٔ لقمان تعیین نموده است. آنچه از آیات مذکور معلوم می‌شود، قرار ذیل است:

۱ – والدین انسان ذریعهٔ به وجود آمدن و پرورش یافتن او هستند. تردیدی نیست که در این مدت، شفقت پدر هم چندان کم نمی‌باشد، اما مشقتی که زن در مراحل مختلف حمل، ولادت و رضاعت تجربه می‌کند، هیچ انسانی نمی‌تواند حق آن را ادا کند. پیامبر «ﷺ» بر همین اساس گفته است که حق مادر سه برابر حق پدر است.[۵۲] لهذا، الله متعال نصیحت می‌فرماید که بعد از پروردگار خود، انسان باید بیش از همه شکرگزار مادر و پدر باشد. این شکرگزاری محض به زبان ادا نمی‌شود، بلکه تقاضای لازمی آن است که انسان با نهایت احترام با آنها رفتار کند، هیچ نوع بی‌زاری را علیه آنها به دل راه ندهد، هیچ واژهٔ سوء ادب را در حضور آنها به زبان نیاورد، بلکه اسلوب مملو از نرمی، محبت، شرافت و سعادت‌مندی را اختیار کند، سخن آنها را بپذیرد و در ناتوانی‌های پیری همواره به آنها دلداری و تسلی بدهد.

الله متعال در سورهٔ بنی اسرائیل می‌فرماید:

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوٓا۟ إِلَّآ إِيَّاهُ وَبِٱلْوَٰلِدَيْنِ إِحْسَٰنًا. إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِندَكَ ٱلْكِبَرَ أَحَدُهُمَآ أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُل لَّهُمَآ أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُل لَّهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا. وَٱخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ ٱلذُّلِّ مِنَ ٱلرَّحْمَةِ وَقُل رَّبِّ ٱرْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِى صَغِيرًا. رَّبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِى نُفُوسِكُمْ. إِن تَكُونُوا۟ صَٰلِحِينَ. فَإِنَّهُۥ كَانَ لِلْأَوَّٰبِينَ غَفُورًا. (۲۳:۱۷ – ۲۵)

[۵۲] بخاری، شماره ۵۹۷۱. مسلم، شماره ۶۵۰۰.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

"پروردگار تو فیصله کرده است که صرف او را عبادت کنید و به مادر و پدر نیکی کنید. هر گاه یکی از آن دو یا هر دوی آنها نزد تو به پیری رسند، نه به آنها اف گوی و نه با پرخاش به آنها پاسخ ده، با آنها با ادب سخن گوی و بال عاجزی را با نرمی در مقابل آنان فرود آور و دعا کن که پروردگارا، بر آنان رحم کن، به همان شکلی که مرا در طفولیت (با رحمت و شفقت) پرورش داده بودند. (مردم)، خداوند هر آنچه را که در دل شماست خوب می‌داند. اگر صالح باشید، پس او برای توبه کننده‌گان آمرزنده است."

۲- با وجود چنین جایگاه والدین، آنها حق ندارند بر اولاد خود فشار وارد کنند کسی را شریک الله قرار دهند. پیامبر«ﷺ» می‌فرماید که بعد از شرک، بزرگ‌ترین گناه نافرمانی والدین است،[۵۳] اما الله متعال در اینجا نیز حکم فرموده که اولاد باید در این حالت بطور واضح از اطاعت والدین خود ابا ورزند و در هر حال صرف از روش کسانی پیروی کنند که بسوی خداوند متوجه هستند. حتی اگر والدین هم دعوت انحراف از خداوند را بدهند، نمی‌توان آنرا قبول کرد. پیامبر «ﷺ» بر همین اساس فرموده که "لا طاعة في المعصية، إنما الطاعة في المعروف"[۵۴] (هیچ اطاعتی از هیچ شخصی در نافرمانی خداوند نیست، بدون شک، اطاعت صرف در کارهای نیکی‌ست). لهذا، سایر احکام و هدایات الله متعال را نیز باید شامل این حکم دانست و نقض آنها نیز به اساس گفتهٔ والدین برای هیچ شخص جایز نخواهد بود.

۳- با وجود اصرار بر گناهی چون شرک، در امور دنیا باید با والدین، طبق فرهنگ جامعه، حسن سلوک اختیار شود. باید تا حد توان تلاش شود نیازهای آنها رفع گردند و برای هدایت آنها همیشه دعا شود. این، تقاضای "صَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا" است. موضوع دین و شریعت بحث جداگانه است، اما در چنین مسائلی، هیچ وقت نباید از طرف اولاد کوتاهی صورت گیرد.

در آخر، الله متعال اولاد و والدین را متوجه نموده که روزی ناگزیر برای پاسخگویی در قبال اعمال خود به سوی ما بر می‌گردید:"ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ". استاد امام امین احسن اصلاحی در وضاحت آن می‌نویسد:

"مخاطب این احکام، والدین و اولاد بطور یکسان اند؛ در آن، تنبیه هم است و اطمینان‌دهی هم. منظور این است که برگشت همه یک روز همانا به سوی ماست و ما در آن روز، هر چیزی را که شخص انجام داده باشد، در مقابل او خواهیم گذاشت. اگر والدین، با سوء استفاده از حقی که به آنها عطا نموده ام، سعی کرده باشند اولاد خود را از من روگردان کنند، مجازات آن را خواهند دید و اگر اولاد، افزون بر حق والدین، حق مرا به شکل درست شناخته و در پابندی به آن از خود استقامت نشان داده باشند، پس صلهٔ عزیمت خود را بطور کامل بدست خواهند آورد." (تدبر قرآن ۱۳۰/۶)

یتمی

وَءَاتُوا۟ ٱلْيَتَـٰمَىٰٓ أَمْوَٰلَهُمْ ۖ وَلَا تَتَبَدَّلُوا۟ ٱلْخَبِيثَ بِٱلطَّيِّبِ ۖ وَلَا تَأْكُلُوٓا۟ أَمْوَٰلَهُمْ إِلَىٰٓ أَمْوَٰلِكُمْ ۚ إِنَّهُۥ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا. وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا۟ فِى ٱلْيَتَـٰمَىٰ فَٱنكِحُوا۟ مَا طَابَ لَكُم مِّنَ ٱلنِّسَآءِ مَثْنَىٰ وَثُلَـٰثَ وَرُبَـٰعَ ۖ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا۟ فَوَٰحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَـٰنُكُمْ ۚ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰٓ أَلَّا تَعُولُوا۟. وَءَاتُوا۟ ٱلنِّسَآءَ صَدُقَـٰتِهِنَّ نِحْلَةً ۚ فَإِن طِبْنَ لَكُمْ عَن شَىْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيٓـًٔا مَّرِيٓـًٔا. وَلَا تُؤْتُوا۟ ٱلسُّفَهَآءَ أَمْوَٰلَكُمُ ٱلَّتِى جَعَلَ ٱللَّهُ لَكُمْ قِيَـٰمًا وَٱرْزُقُوهُمْ فِيهَا وَٱكْسُوهُمْ وَقُولُوا۟ لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا. وَٱبْتَلُوا۟ ٱلْيَتَـٰمَىٰ حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغُوا۟ ٱلنِّكَاحَ ۖ فَإِنْ ءَانَسْتُم مِّنْهُمْ رُشْدًا فَٱدْفَعُوٓا۟ إِلَيْهِمْ أَمْوَٰلَهُمْ ۖ وَلَا تَأْكُلُوهَآ إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَن يَكْبَرُوا۟ ۚ وَمَن كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ ۖ وَمَن كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِٱلْمَعْرُوفِ ۚ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَٰلَهُمْ فَأَشْهِدُوا۟ عَلَيْهِمْ ۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ حَسِيبًا. لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ ٱلْوَٰلِدَانِ وَٱلْأَقْرَبُونَ

---

[۵۳] بخاری، شماره ۵۹۷۶. مسلم، شماره ۲۵۹.

[۵۴] بخاری، شماره ۷۱۴۵. مسلم، شماره ۴۷۶۶.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

وَلِلنِّسَآءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ ٱلْوَٰلِدَانِ وَٱلْأَقْرَبُونَ. مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ ۚ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا. وَإِذَا حَضَرَ ٱلْقِسْمَةَ أُولُوا ٱلْقُرْبَىٰ وَٱلْيَتَٰمَىٰ وَٱلْمَسَٰكِينُ فَٱرْزُقُوهُم مِّنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا. وَلْيَخْشَ ٱلَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَٰفًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا ٱللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا. إِنَّ ٱلَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَٰلَ ٱلْيَتَٰمَىٰ ظُلْمًا. إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِى بُطُونِهِمْ نَارًا ۖ وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا. (النساء ۴:۲ – ۱۰)

"(از خداوند بترسید) و اموال یتیمان را به آنها تسلیم کنید و اموال مرغوب آنان را با اموال بی‌ارزش خود تبدیل نکنید، نه اموال آنها را با اموال خود یکجا کرده بخورید، زیرا آن گناه بزرگ است. و اگر بیم دارید که در حق یتیمان انصاف کرده نمی‌توانید، پس زنانی که با آنها اند، کسانی از میان‌شان که شمارا خوش آیند، از آنان با دو دو، سه سه، چهار چهار ازدواج کنید. و اگر بیم دارید که (میان‌شان) انصاف کرده نمی‌توانید، پس (در چنین حالت نیز) تنها یک زن داشته باشید یا کنیزانی که مالک شده اید. این بیشتر نزدیک است به این که از بی‌انصافی خود را نجات دهید. و به این زنان نیز مهر آنان را بپردازید، به روش مهر. و اگر آنان با رضایت خود چیزی از آن را به شما ببخشند، آن را البته می‌توانید گوارا بخورید. و (اگر یتیمان هنوز کم خرد باشند) اموال شما را که خداوند ذریعهٔ بقا و قیام شما ساخته است به این کم خردان تسلیم نکنید. بلی، آنها را از آن با فراغت بخورانید، بپوشانید و با آنها سخن نیکی گویید. و تا رسیدن به عمر ازدواج، آنها را پیوسته بیازمایید، پس اگر در آنها رشد یافتید، اموالشان را به آنها تسلیم کنید، و از بیم اینکه بزرگ خواهند شد، مالشان را با اصراف و شتاب نخورید. و (هر) سرپرست (یتیم) که توانگر است، بر او لازم است (از گرفتن اموال آنها) خودداری کند و هر کس که نیازمند است، (حق خود را در پاداش خدمت) طبق معروف (از آن) بگیرد. پس وقتی اموال‌شان را به آنها تسلیم کردید، بر آن شاهد بگیرید، و خداوند برای محاسبه کفایت می‌کند. آنچه مادران و پدران و اقارب (شما) از خود بمانند، در آن مردان هم بهره‌ای دارند و آنچه مادران و پدران و اقارب (شما) بمانند، در آن برای زنان نیز بهره‌ای است، خواه ترکه کم باشد یا زیاد، به عنوان سهم مشخص. اما در صورتیکه حین تقسیم، خویشاوندان و یتیمان و مساکین آنجا شدند، از آن به آنها هم چیزی بدهید و با آنان سخن نیکی گویید. و کسانی که اگر فرزندان ناتوان از خود بر جای گذارند، بر آنان می‌ترسیدند، باید (در مورد یتیمان مردم نیز) بترسند. پس باید از خداوند بترسند و (در هر امری) سخن درست بگویند. (بشنوید، آگاه باشید)، بی‌گمان مردمی که مال یتیمان را به ناحق می‌خورند، در شکم‌های خود آتش فرو می‌برند و آنان عنقریب در آتش شعله‌زن دوزخ افگنده می‌شوند."

قرآن در آیات دیگر هم هدایت فرموده که برای بهبود امور یتیمان باید تلاش شود و با آنها حسن سلوک صورت گیرد. در آیات فوق سورهٔ نساء، چند حکم مشخص داده شده است. خلاصهٔ آن قرار ذیل است:

۱– سرپرستان یتیمان، مال یتیمان را به آنها مسترد نمایند. آنها نباید تلاش کنند آن را خود ببلعند. بر آنها باید واضح باشد که خوردن مال یتیم با ظلم و بی‌انصافی گویا پر ساختن شکم خود از آتش است. ممکن نیست با این آتش، از آتش جهنم نجات یافت. لهذا، هیچ شخص نباید کوشش کند مال خراب خود را با مال خوب آنها تبدیل کند و نه با تظاهر به تنظیم امور یتیمان، مال آنها را با مال خود یکجا کرده، زمینهٔ خوردن مال آنها را برای خود ایجاد کند. اگر همچون اختلاط مال زمانی صورت گیرد، هدف آن نباید خورد و برد باشد، بلکه باید به هدف بهبود و اصلاح امور آنها صورت گیرد.

۲– حفاظت از مال یتیمان و حراست از حقوق آنها، مسؤولیت بزرگ است. اگر برای مردم دشوار باشد به تنهایی این مسؤولیت را به عهده بگیرند و اگر آنها فکر می‌کنند که با شامل کردن مادران یتیمان می‌توانند برای خود سهولت ایجاد کنند، باید از میان آنها با دو، سه یا چهار زنی نکاح کنند که برای‌شان جایز هستند. اما این اجازت صرف برای حالتی است که تأمین عدالت بین زنان ممکن باشد. چنانچه بیم آن وجود داشته باشد که در این کار مؤفق نخواهند شد، پس برای یک مقصد نیکی چون بهبود امور زندگی یتیمان هم نباید با بیش از یک زن ازدواج کنند. این روش برای قایم ماندن بر انصاف مساعدتر است. بر علاه، لازم است به آنها مهر به همان شیوه پرداخت

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

شود که به سایر زنان پرداخت می‌شود.[۵۵] این عذر را نباید پیش کرد که چون نکاح بخاطر مصالح اولاد آنها صورت گرفته است، دیگر هیچ مسؤولیتی وجود ندارد. چرا، اگر زن با رضایت خود بخشی از مهر را ببخشد یا از لحاظ دیگر رعایتی روا دارد، اشکالی در آن نیست و اگر مردم بخواهند، می‌توانند از آن مستفید شوند.

۳- مال، ذریعهٔ زندگی و بقا برای مردم است، پس نباید ضایع شود. بنابراین، حکمی که در رابطه به استرداد مال یتیمان به آنها شده است، صرف زمانی مورد عمل قرار گیرد که یتیمان به سن مناسب برسند و توان ادارهٔ دارایی خود را بدست آورند. قبل از آن لازم است مال تحت محافظت سرپرستان باشد و آنها بطور مداوم یتیمان را ارزیابی کنند تا بفهمند که آیا توانایی درک معاملات و به دوش گرفتن مسؤولیت‌های خود را بدست آورده اند یا خیر. البته، نیازهای آنها باید طی این مدت با فراخدلی برآورده شود. از بیم اینکه آنها بزرگ می‌شوند، نباید سعی شود مال‌شان زود مصرف شود و نیز حین صحبت باید به دل‌داری آنها توجه شود.

۴- اگر سرپرست مستغنی باشد، نباید در عوض خدمات خود چیزی بگیرد، لیکن اگر غریب باشد، می‌تواند از مال یتیم در بدل خدمات خود مطابق قانون معاوضه بگیرد. استاد امام در وضاحت آن می‌نویسد:

"...منظور از طبق معروف این است که با نظرداشت نوعیت مسؤولیت، ارزش مالکیت، شرایط عام و معیار زندگی سرپرست در حدود معقول فایده گرفته شود؛ به این شکل نباشد که هر شخص معقول فکر کند سعی شده از بیم بالغ شدن یتیم، مال او با اصراف و عجله بلعیده شده." (تدبر قرآن ۲۵۵/۲)

۵- حین تسلیمی مال به یتیمان، چند فرد ثقه و معتبر به عنوان شاهد گرفته شوند تا احتمال سوء ظن و اختلاف و نزاع باقی نماند. سپس، واضح باشد که یک روز همین حساب به الله متعال نیز باید داده شود و او سمیع و علیم است؛ هیچ چیز را نمی‌توان از او پنهان کرد.

۶- با وجود اینکه سهم وارثین در ترکهٔ میت تعیین شده است، لیکن حین تقسیم وراثت اگر عزیزان نزدیک و یتیمان و مساکین بیایند، صرفنظر از اینکه از لحاظ قانون حق دارند یا خیر، باید چیزی به آنها داده شود و با سخن نیک رخصت شوند. در چنین مواقع، هر شخص باید به یاد داشته باشد که اولاد او هم ممکن یتیم شود و او اولاد خود را به همین شکل محتاج نگاه التفات دیگران مانده از دنیا رخصت شود.

غلامی

وَٱلَّذِينَ يَبْتَغُونَ ٱلْكِتَٰبَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَٰنُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَءَاتُوهُم مِّن مَّالِ ٱللَّهِ ٱلَّذِىٓ ءَاتَىٰكُمْ. (النور ۳۳:۲۴)

"و از میان برده‌گان شما کسانی که درخواست مکاتبت کنند، با آنها مکاتبت کنید، اگر در آنها شایستگی یافتید (تا آنها نیز در پاکیزگی پیش قدم شوند). و (اگر برای این کار لازم باشد، پس) به آنها از اموالی دهید که خداوند به شما عطا کرده است."

در آیت فوق سورهٔ نور، حکم مکاتبت با غلامان بیان گردیده است. نهاد غلامی، در عصر نزول قرآن به همان شکل برای اقتصاد و جامعه ناگزیر تلقی می‌شد، که در عصر حاضر سود پنداشته می‌شود. در بازارها، همه جا خرید و فروش غلامان و کنیزان صورت می‌گرفت و خانواده‌های ثروتمند، غلامانِ با سن‌های مختلف داشتند. اگر در چنین شرایطی حکم داده می‌شد که همهٔ غلامان و کنیزان آزاد هستند، برای تعداد بزرگ آنها چاره‌ای جز این نمی‌ماند که

[۵۵] سؤالاتی که در رابطه به این شرایط پیدا می شود، پاسخ آن را قرآن در آیات ۱۲۷ – ۱۳۰ داده است. این موضوع را ما قبل از این تحت عنوان "تعدد ازواج" توضیح دادیم.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

مردها گدایی کنند و زنان با تن‌فروشی، لقمه نانی برای خود تدارک بینند. قرآن، بنابر این مصلحت، روش تدریج را اختیار کرد و بعد از اقدامات متعدد در این رابطه، بالآخره حکم فوق را نازل فرمود. واژهٔ مکاتبت که در آن استعمال گردیده، اصطلاحی‌ست بدین معنا که غلام با مالک خود معاهده‌ای منعقد کند که طبق آن او در مدت مشخص، مقدار مشخص پول را به او پرداخت می‌کند و بعد از آن آزاد می‌گردد. الله متعال در آیات فوق سورهٔ نور حکم فرموده که اگر غلام یا کنیز می‌خواهد چنین معاهده‌ای منعقد کند و توانایی دارد با نیکی و خیر به پاهای خود ایستاد شود، درخواست او باید لازماً پذیرفته شود. بر علاوهٔ آن، به مسلمانان هدایت داده شده که از بیت المال، که در آیت مال خداوند تلقی شده است، به چنین غلام‌ها کمک کنند. از الفاظ آیت واضح می‌گردد که حق مکاتبت، به همان شکلی که در خصوص غلامان داده شده است، به همان ترتیب به کنیزان هم اطلاق می‌شود. حکم مزبور، گویا اعلامی بود مبنی بر اینکه لوح تقدیر حالا در دست غلامان است و آنها هز زمانی بخواهند، می‌توانند آزادی خود را بر آن تحریر کنند.

آیت فوق، آخرین حکم در مورد غلامی است. هدایاتی که پیش از آن وقتاً فوقتاً داده شده بود و به سبب آن ممکن شد فرهنگ غلامی بتدریج در جامعهٔ اسلامی از بین رود، قرار ذیل است:

۱ – قرآن در ابتدای دعوت خود، آزاد کردن غلام را نیکی بسیار بزرگ قرار داد و مردم را با الفاظ بسیار تاثیر گذار به آن ترغیب نمود. قرآن، اصطلاح "فَكُّ رَقَبَةٍ"، یعنی رها ساختن گردن‌ها را برای آن بکار برده که تأثیرگذار بودن آن را هر صاحب ذوق می‌تواند به آسانی حس کند. سیاق واژه‌ها واضح می‌سازد که الله متعال آن را اولین و بزرگ‌ترین گام در راه حصول سعادت قرار داده است.[۵۶]

نبی کریم «ﷺ» نیز به همین شکل مردم را به آن تشویق نمود و فرمود: هر کسی غلام مسلمانی را آزاد کند، الله متعال در بدل هر عضو بدن غلام، عضوی از بدن او را از آتش جهنم نجات می‌دهد.[۵۷]

۲ – مردم تشویق شده اند که تا زمانیکه غلامان را آزاد نساخته اند، با آنها حسن سلوک داشته باشند. به فرهنگ خودمختاری و مطلق‌العنانی مالکین غلامان که در زمانهٔ جاهلیت وجود داشت، نقطهٔ پایان گذاشته شد و به آنها گفته شد که غلام نیز انسان است و رویهٔ خلاف حقوق انسانی با آنها برای هیچ شخص جایز نیست.

ابو هریره روایت می‌کند که رسول الله «ﷺ»فرمود: غذا و لباس حق غلام است و هیچ کاری نباید به او سپرده شود که از توان او خارج باشد.[۵۸]

ابو ذر غفاری بیان می‌کند که پیامبر «ﷺ» فرمود: آنها برادران شما هستند. الله متعال آنها را مادون شما قرار داده است. بنابراین، هر آنچه می‌خورید به آنها بخورانید و هر آنچه می‌پوشید، به آنها بپوشانید و آنها را به کاری حکم ندهید که از توان آنها خارج باشد و اگر چنین باشد، با آنها کمک کنید.[۵۹]

روایت ابن عمر است که من پیامبر «ﷺ» را شنیدم که می‌فرمود هر کسی غلام خود را سیلی بزند یا او را مورد ضرب و شتم قرار دهد، کفارهٔ گناهش این است که او را آزاد سازد.[۶۰]

---

[۵۶] البلد ۹۰: ۱۳.

[۵۷] بخاری، شماره ۲۵۱۷. مسلم، شماره ۳۷۹۵.

[۵۸] مسلم، شماره ۴۳۱۶.

[۵۹] بخاری، شماره ۶۰۵۰. مسلم، شماره ۴۳۱۳، ۴۳۱۵.

[۶۰] مسلم، شماره ۴۲۹۸.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

ابو مسعود انصاری بیان می‌کند که من غلام خود را لت و کوب می‌کردم؛ کسی را شنیدم که از پشت سر برایم گفت: ابو مسعود، بدان که خداوند بیش از این بر تو قدرت دارد. چون به او رو کردم، دیدم که رسول خدا «ﷺ» بود. فوراً گفتم: یا رسول الله، او برای خداوند آزاد است. پیامبر «ﷺ» فرمود. اگر این کار را نمی‌کردی، گرفتار عذاب آتش می‌شدی.[۶۱]

ابن عمر روایت می‌کند که یک شخص در خدمت نبی کریم «ﷺ» حاضر شد و پرسید: یا رسول الله، خادم خود را چند بار معاف کنیم؟ پیامبر «ﷺ» چیزی نگفت. او دوباره پرسید. نبی کریم «ﷺ» هنوز هم خاموش بود. وقتی برای بار سوم پرسید، پیامبر «ﷺ» فرمود: هفتاد بار در یک روز.[۶۲]

۳ – آزاد ساختن غلام، به عنوان کفاره و صدقه در صورت ارتکاب قتل خطا، ظهار و دیگر گناهان مشابه، مقرر شد.[۶۳]

۴ – هدایت داده شد که تمام غلامان و کنیزان واجد شرایط به حبالهٔ نکاح درآیند تا از لحاظ اخلاقی و اجتماعی بتوانند برابر دیگران شوند.[۶۴]

۵ – در صورتیکه ازدواج آنها با کنیزان افراد دیگر صورت گیرد، چون بیم تصادم بین حقوق نکاح و ملکیت در آن وجود داشت، تاکید شد که باید احتیاط صورت گیرد. با وجود آن، به آنها اجازت داده شد که اگر نمی‌توانند با زنان آزاد نکاح کنند، پس با کنیزانی که مسلمان باشند و پاک‌دامن نگه‌داری شده باشند، با اجازت مالکین آنها نکاح کنند. در اینصورت هم حکم داده شد که مهر آنها باید به آنها داده شود تا تدریجاً حیثیت زنان آزاد را بدست آورند. قرآن می‌فرماید:

وَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنكُمْ طَوْلًا أَن يَنكِحَ ٱلْمُحْصَنَٰتِ ٱلْمُؤْمِنَٰتِ فَمِن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَٰنُكُم مِّن فَتَيَٰتِكُمُ ٱلْمُؤْمِنَٰتِ. وَٱللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَٰنِكُم. بَعْضُكُم مِّنۢ بَعْضٍ. فَٱنكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَءَاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِٱلْمَعْرُوفِ مُحْصَنَٰتٍ غَيْرَ مُسَٰفِحَٰتٍ وَلَا مُتَّخِذَٰتِ أَخْدَانٍ... ذَٰلِكَ لِمَنْ خَشِىَ ٱلْعَنَتَ مِنكُمْ وَأَن تَصْبِرُوا۟ خَيْرٌ لَّكُمْ. وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ. (النساء ۴:۲۵)

"و کسانی از شما که توان ازدواج با زنان مسلمان آزاد را ندارید، بر آنان لازم است با کنیزانی که در ملک یمین شما اند ازدواج کنند، و (این حقیقت را مد نظر داشته باشید که) خداوند بر ایمان شما آگاه است. شما همه از یک جنس هستید. پس با اجازهٔ مالکین آنان با آنها ازدواج کنید و مهرشان را طبق معروف به آنها بپردازید، مشروط بر اینکه نه بدکاری‌کننده باشند و نه دوست‌گیرنده به شکل پنهانی و مخفی.... این اجازهٔ ازدواج برای کسانی از شماست که بیم افتادن در گناه داشته باشند. و الی اگر صبر پیشه کنید، برای شما بهتر است و (مطمئن باشید که اگر با وجود احتیاط، اشتباهی سر می‌زند پس) خداوند بخشنده است، شفقت او ابدی‌ست."

۶ – در مواردی که زکات باید بر آن مصرف شود، یک مورد تحت عنوان "فِي الرِّقَابِ" هم شامل شد تا بیت المال هم به تقویت این مهم آزادسازی کمک کند.[۶۵]

---

[۶۱] مسلم، شماره ۴۳۰۸.

[۶۲] ابو داؤود، شماره ۵۱۶۴. ترمذی، شماره ۱۹۴۹.

[۶۳] النساء ۴: ۹۲. المجادله ۵۸: ۳. المائده ۵: ۸۹.

[۶۴] النور ۲۴: ۳۲ – ۳۳.

[۶۵] التوبه ۹: ۶۰.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

۷ – زنا جرم قرار داده شد که در نتیجهٔ آن، تمام مراکز پیشه که با کنیزان آباد بودند، خود بخود بند شدند و چنانچه شخصی سعی کرد بطور پنهانی آن را ادامه دهد، مجازات عبرتناکی به او داده شد.[۶۶]

۸ – به مردم گفته شد که همهٔ آنها غلام الله هستند، بنابراین، بجای استفاده از الفاظ "عبد" و "أمة"، واژه‌های "فتی" و "فتاة" استعمال گردند تا احساسات مردم نسبت به آنها تغییر کند و تصویری که از آنان طی قرن‌ها ایجاد شده بود، تبدیل شود.[۶۷]

۹ – یک ذریعهٔ بزرگ فروغ و گسترش غلامی، اسیران جنگی بود. وقتی فرصت آن برای مسلمانان پیدا شد، قرآن مجید واضح نمود که آنها غلام نه، بلکه به عنوان اسیر نگه‌داشته شوند و بعد از آن هم تنها دو گزینه در مورد آنها وجود دارد: یا با گرفتن فدیه رها گردند یا بدون هیچ معاوضه‌ای، صرفاً به عنوان احسان آزاد گردند. هیچ گزینهٔ دیگری در این زمینه برای مسلمانان بعد از این وجود ندارد.[۶۸]

www.javedahmadghamidi.com
www.al-mawrid.org

---

[۶۶] برای دیدن جزئیات، مراجعه کنید به بحث "حدود و تعزیرات" در همین کتاب.

[۶۷] مسلم، شماره ۵۸۷۵، ۵۸۷۷.

[۶۸] محمد ۴۷: ۴. برای دیدن تفصیل آن، بنگرید به عنوان "قانون جهاد" در همین کتاب.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

۳

قانون سیاست

الله متعال انسان را با فطرتی که پیدا نموده، به عنوان نتیجهٔ لازمی آن، او تمدن می‌خواهد و بمنظور حراست آن از سوء استفادهٔ اراده و اختیار خود، زود یا دیر مجبور به ایجاد نظام اجتماعی می‌گردد. سیاست و حکومت در تاریخ بشر از بطن همین آرزو و مجبوری انسان پیدا شده و انسان تا زمانی که انسان است، حتی اگر بخواهد هم نمی‌تواند از آن رهایی یابد. لهذا، تقاضای عقل است که بجای دیدن خواب یک اجتماع و تمدن عاری از حکومت در این دنیا، انسان جهت پاک ساختن هر چه بیشتر نظام اجتماعی خود کوشش کند.

علمای صحائف الهامی می‌دانند که الله متعال دو خطهٔ ارض را در دنیا برای خود خاص ساخته بود. یکی فلسطین و دوم جزیره نمای عرب. سرزمین‌های مذکور به خاطری مختص شدند که قوم‌های انتخاب شدهٔ الله متعال مراکز توحید را در آنها ایجاد کنند. این مراکز در مکه و اورشلیم به شکل دو مسجد بنا یافتند که به آنها "بیت الحرام" و "هیکل سلیمانی" گفته می‌شود. بمنظور حفاظت این مراکز و رسانیدن دعوت دین به اقصای عالم از راه آن، تصمیم گرفته شد که معتقدین ادیان دیگر در آنها بطور دایمی مسکن گزین نخواهند شد. نتیجهٔ ناگزیر آن ایجاد حکومت قوم‌هایی بود که برای این هدف انتخاب شده بودند. نظام حکومت‌های آنها در تاریخ بارها در دست خود پرودرگار عالم قرار داشته است. این واقعه برای بار آخر در زمان رسالت محمد «ﷺ» اتفاق افتاد. در همین موقع بود که در زمینهٔ حکومت مذکور خداوند، قانونی در قرآن مجید نازل شد؛ برخی ابعاد آن را آخرین پیامبر خداوند توضیح داد. قانون مورد بحث به مثابه یک رهنما برای تطهیر نظام اجتماعی است. بعد از این، احکام شریعت در زمینهٔ سیاست همیشه از همین قانون اخذ می‌گردد.

ذیلاً، ما قانون مزبور را توضیح می‌دهیم:

اصل بنیادین

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ أَطِيعُوا۟ ٱللَّهَ وَأَطِيعُوا۟ ٱلرَّسُولَ وَأُو۟لِى ٱلْأَمْرِ مِنكُمْ ۖ فَإِن تَنَٰزَعْتُمْ فِى شَىْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ ۚ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا. (النساء ۴:۵۹)

"اهل ایمان، (این پادشاهی خداوند است، در آن) از خداوند اطاعت کنید و از رسول او اطاعت کنید و از آنها نیز که از میان شما مسؤولیت امور به آنان سپرده شود. پس اگر در امری اختلاف نظر داشتید، آن را (برای فیصله) به خداوند و رسول او بازگردانید، اگر بر خداوند و روز قیامت ایمان دارید. این بهتر است و از لحاظ انجام هم نیکوتر است."

حکم فوق، برای حکومت مستقیم خداوند داده شده بود که زعامت آن را رسول الله «ﷺ» بر عهده داشت و صاحب‌منصبان آن هم خود توسط پیامبر «ﷺ» مقرر گردیده بودند، اما کاملاً روشن است که جایگاهی که در آن برای الله و رسول او بیان گردیده است، ابدی‌ست. بنابراین، اگر آنها حکمی را در رابطه به امری صادر فرموده باشند، اولی الامر مسلمانان، خواه رئیس حکومت باشد یا اعضای پارلمان، تا روز قیامت حق ندارند از طرف خود راجع به آن فیصله‌ای کنند. احکام اولی الامر، صرف بعد از اطاعت از خدا و رسول او مطرح بحث اند و صرف در صورتیکه با

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

احکام و هدایات خدا و رسول او مطابقت داشته باشند، قابل قبول اند. احکام آنها، قبل از اطاعت از احکام الله و رسول یا با نظر انداز کردن آنها، هیچ حیثیتی ندارد. بنابراین، مسلمانان نمی‌توانند قانونی را در حکومت خود وضع کنند که مخالف احکام الله و رسول باشد یا احکام آنها در آن نظرانداز شده باشد.

با وجود این، اطاعت از اولی الامر تحت اطاعت الله و رسول، استلزاماتی دارد که رسول الله «ﷺ» در احادیث خود واضح فرموده اند:

نخست اینکه، مسلمانان باید با هر نظم حکومتی که تحت اطاعت الله و رسول ایجاد شده باشد، به شکل کامل وابسته باشند. پیامبر «ﷺ» این نظم را با "الجماعة" و "السلطان" تعبیر نموده است و هر مسلمان را در این زمینه مکلف ساخته که تحت هیچ نوع شرایطی از آن جدا نشود، تا جاییکه خارج شدن از آن را مصادف با خارج شدن از اسلام قرار داده و فرموده است که هر مسلمانی که از آن جدا شد و مرد، به مرگ جاهلیت مرده است. پیامبر «ﷺ» می‌فرماید:

من رای من أمیره شیئًا یکرهه فلیصبر علیه، فإنه من فارق من الجماعة شبرًا فمات إلا مات میتة جاهلیة. (بخاری، شماره ۷۰۵٤)

"هر کسی چیزی ناپسندیده را از طرف حکمران خود دید، بر او لازم است در رابطه صبر کند، چون هر شخصی که برابر یک بالشت از نظم اجتماعی جدا شد و در همان حالت مرد، به مرگ جاهلیت مرده است."

همین روایت از طریق دیگر به این شکل بیان گردیده است:

من کره من أمیره شیئًا فلیصر، فإنه من خرج من السلطان شبرًا مات میتة جاهلیة. (بخاری، شماره ۷۰۵۳)

"هر شخصی که چیزی را از حکمران خود نپسندید، باید بر آن صبر کند، چون هر شخصی که برابر یک بالشت از اطاعت اقتدار خارج شد و در همان حالت مرد، به مرگ جاهلیت مرده است."

در زمان اغتشاش سیاسی و فتنه و فساد هم پیامبر «ﷺ» هدایت داده است که هیچ مسلمانی نه تنها اینکه در اقدامی علیه نظم اجتماعی اشتراک نکند، بلکه با وفاداری کامل با نظم اجتماعی وابسته بماند. این سخن پیامبر «ﷺ» برای حضرت حذیفه در یک روایت امام مسلم که: "تلزم جماعه المسلمین و إمامهم"[۸۰٤] (در چنین وضعیتی، با نظم اجتماعی مسلمانان و حکمران آنها وابسته بمان)، بر همین موضعِ دین در رابطه به حکومت دلالت می‌کند.

دوم اینکه، آنها پابند قانون بمانند. هر حکمی که به آنها داده شود، بجای گریز و فرار، آن را با تمام توجه بشنوند و قبول کنند. هیچ اختلافی، هیچ ناپسندیدگی‌ای، هیچ عصبیتی و هیچ نوع تحفظ ذهنی هم نباید باعث انحراف از قانون شود، مگر اینگه قانونی ساخته شده باشد که در معصیت با خداوند باشد. پیامبر می‌فرماید:

علیک السمع والطاعة في عسرک و یسرک و منشطک و مکرهک و أثرة علیک. (مسلم ،شماره ٤٧٥٤)

"بر شما لازم است رویهٔ سمع و طاعت را نسبت به حکمرانان خود در پیش گیرید، خواه در سختی باشید یا آسانی و خواه با رضا و رغبت باشد یا بی‌دلی و با وجود اینکه کسی به ناحق بر شما ترجیح داده شود."

علی المرء المسلم السمع والطاعة فیما أحب و کره إلا أن یؤمر بمعصیة، فإن أمر بمعصیة فلا سمع و لا طاعة. (مسلم، شماره ٤٧٦٣)

[۸۰۴] بخاری، شماره ۳۶۰۶. مسلم، شماره ۴۷۸۴.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

"بر مسلمان لازم است که، خواه خوش داشته باشد یا نه، در هر حال به حکمران خود گوش دهد و از او اطاعت کند، مگر در صورتیکه به او حکم ارتکاب معصیت داده شود. اگر هم بدان حکم داده شود، نه آن را بشنود و نه از آن اطاعت کند."

اسمعوا وأطيعوا و إن استعمل عليكم عبد حبشي كأن رأسه زبيبة. (بخاری، شماره ۷۱٤۲)

"بشنوید، و اطاعت کنید، اگرچه یک غلام حبشی بر شما حکمران تعیین شود، که سرش چون غورباغه باشد."

حکم مربوط به اطاعت از اولی الامر، روشن است که صرف مربوط به حکمرانان مسلمانان است. از سیاق آیهٔ سورهٔ نساء که در آغاز بحث ذکر گردید، همین موضوع معلوم می‌شود. پیامبر فرموده است که در صورتی که ارباب حل و عقد مسلمانان در مقابل خدا و رسول او سرکشی اختیار کنند، حکم اطاعت از اولی الامر به آنها اطلاق نمی‌شود. روایت عباده بن صامت است:

دعانا النبی صلی الله علیه و سلم فبایعناه، فقال: فیما أخذ علینا أن بایعنا علی السمع والطاعة في منشطنا و مکرهنا و عسرنا و یسرنا و أثرة علینا و أن لا ننازع الأمر أهله، "إلا أن تروا کفرًا بواحًا، عندکم من الله فیه برهان". (بخاری، شماره ۷۰٥٦)

"زمانیکه پیامبر ما را برای بیعت دعوت نمود، با ایشان «ﷺ» بیعت کردیم. راوی بیان می‌کند که از جملهٔ اموری که در خصوص آن عهد گرفته شد این بود که ما بشنویم و اطاعت کنیم، خواه با رضا و رغبت باشد یا بی‌دلی و خواه ما در سختی باشیم یا آسانی و با وجود اینکه کسی به ناحق بر ما ترجیح داده شود و نیز اینکه هیچ نزاعی با حکمرانان خود در رابطه به اقتدار نکنیم. (فرمود): شما صرف در حالتی می‌توانید با حکمرانان خود نزاع کنید که کفر آشکاری از جانب آنها ببینید و حجت واضح الله متعال را در مورد آن داشته باشید."

به همین شکل در برخی روایات دیگر آمده است:

إنه یستعمل علیکم أمراء فتعرفون و تنکرون، فمن کره فقد بريء و من أکر فقد سلم، و لکن من رضي و تابع، قالوا: یا رسول الله، ألا نقاتلهم؟ قال: "لا، ما صلوا". (مسمل، شماره ٤۸۰۱)

"بر شما مردمی حکومت خواهند کرد که برخی کارهای آنها را خواهید پسندید و برخی را نه. پس، هر شخصی که کارهای بد را نپسندید، بریء الذمه شد و هر کی آن را رد کرد، نیز در امان شد. اما کسی که بر آن راضی شد و از آن پیروی نمود، مورد بازپرس قرار خواهد گرفت. اصحاب پرسیدند: ای رسول خدا، اگر چنین باشد، آیا با آنها نجنگیم؟ پیامبر «ﷺ» فرمود: نخیر، تا زمانیکه آنها نماز می‌خوانند."

شرار أئمتکم الذین تبغضونهم و یبغضونکم، و تلعنونهم و یلعنونکم، قیل: یا رسول الله، أفلا ننابذهم بالسیف؟ فقال: "لا، ما أقاموا فیکم الصلوة". (مسلم، شماره ٤۸۰٤)

من أتاکم و أمرکم جمیع علی رجل واحد، یرید أن یشق عصاکم أو یفرق جماعتکم فاقتلوه. (مسلم، شماره ٤۷۹۸)

"بدترین حکمرانان شما کسانی اند که شما از آنها متنفر باشید و آنها از شما؛ شما بر آنها لعنت کنید و آنها بر شما. پرسیده شد: ای رسول خدا، اگر وضعیت چنین باشد، آیا علیه آنها شمشیر بر نداریم؟ فرمود: نخیر، تا زمانیکه نماز را میان شما بر پا می‌دارند."

حتی زمانیکه شرایط به این حد برسند هم هیچ شخص حق ندارد علیه حکمرانان خود بغاوت کند، تا زمانیکه اکثریت واضح مسلمانان آن را تائید نکنند، چون در غیر اینصورت، هر اقدامی که اتخاذ می‌شود، خلاف حکومت نه،

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

بلکه خلاف مسلمانان خواهد بود که شریعت آن را فساد فی الارض تلقی می‌کند و مجازات آن در قرآن مجید قتل مقرر گردیده است.[۸۰۵] پیامبر «ﷺ» می‌فرماید:

من أتاكم و أمركم جميع على رجل واحد، يريد أن يشق عصاكم أو يفرق جماعتكم فاقتلوه. (مسلم، شماره ٤٧٩٨)

"شما بر حکومت یک شخص جمع هستید و شخصی، بمنظور پاره پاره کردن جمعیت شما یا ایجاد تفرقه در نظم اجتماعی شما، قد علم کند، او را قتل کنید."

بر علاوه، باید به خاطر داشت که اگر چنین بغاوت، شکل مسلحانه به خود بگیرد، تمام شرایطی که در شریعت اسلامی برای جهاد بیان گردیده، به آن اطلاق خواهد شد. بنابراین، برای هیچ مسلمانی جایز نیست بدون برآوردن شرایط جهاد، به چنین اقدامی علیه حکمرانان خود دست زند.

مسؤولیت اساسی

إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُكُمۡ أَن تُؤَدُّواْ ٱلۡأَمَٰنَٰتِ إِلَىٰٓ أَهۡلِهَا وَإِذَا حَكَمۡتُم بَيۡنَ ٱلنَّاسِ أَن تَحۡكُمُواْ بِٱلۡعَدۡلِۚ إِنَّ ٱللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُم بِهِۦٓۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ سَمِيعَۢا بَصِيرٗا. (النساء ۵۸:۴)

"(ای کسانی که ایمان آورده اید، خداوند فیصله کرده که پادشاهی عظیمی را به شما عطا کند، بنابراین، بر این موقع) خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به حق‌داران آن بازگردانید و زمانی که بین مردم داوری می‌کنید، با انصاف داوری کنید. بی‌گمان که سخن بسیار نیکوست که خداوند شما را به آن نصیحت می‌کند. بی‌شک، خداوند شنوا و و بیناست."

آیت فوق، قبل از اصل بنیادینی که راجع به اطاعت از الله و رسول و اولی‌الامر بیان گردید، آمده و طبق آن، دولتی که بر اساس اصل بنیادین ایجاد می‌گردد، باید امانات ملت را، به عنوان مسؤولیت اصلی خود، بر بنیاد شایستگی (merit) به مردم تسلیم کند و همواره سعی کند عدل و انصاف را در هر بخش و شعبهٔ زندگی در آخرین شکل آن تأمین کنند. استاد امام امین احسن اصلاحی در تفسیر آیات مورد بحث می‌نویسد:

"...این آیات، هم تشریح مهمترین پهلوی امانت است و هم توضیح مسؤولیتی که با اقتدار وابسته است. هر کسی را که الله متعال در زمین خود اقتدار می‌بخشد، اولین مسؤولیتی که بر او عاید می‌گردد، همین است که نزاع‌هایی را که بین مردم پیدا می‌شود، با عدل و انصاف حل و فصل کند. معنای عدل این است که ثروتمند و مسکین، شریف و وضیع، سیاه و سفید در نظر قانون هیچ تفاوتی نداشته باشد. انصاف، به چیز خریدنی و فروختنی تبدیل نشود. هیچ جانب‌داری، هیچ نوع عصبیت و هیچ سهل‌انگاری‌ای نتواند به آن راه یابد. هیچ فرصتی برای فشار، زور، اثر و رسوخ و خوف و طمع ایجاد نشود تا بر مسؤولیت آنها اثر گذارد.

تمام اشخاصی که الله متعال در زمین به آنها اقتدار بخشیده است، بمنظور برقراری عدالت بخشیده است. بنابراین، بزرگترین مسؤولیت آنها همین است. اجر حکمران عادل نزد خداوند بسیار زیاد است و مجازات حکمران غیر عادل هم بسیار سخت. به این دلیل، تنبیه فرموده که این یک نصیحت بسیار عالی است که الله متعال به شما می‌کند؛ در عمل به آن کوتاهی نکنید. در آخر، صفات سمیع و بصیر بودن خود را ذکر نموده است که به یاد داشته باشید خداوند همه چیز را می‌شنود و می‌بیند؛ مخفی‌ترین نا انصافی هم نمی‌تواند از او مخفی بماند." (تدبر قرآن ۳۲۳/۲)

وقتی اصحاب کرام بر سلطنت‌های روم و ایران تاختند، این حقیقت را چنین بیان می‌نمودند که با این دعوت

[۸۰۵] المائده ۵: ۳۳.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

برخیسته ایم که هر کی از میان شما می‌خواهد، از بندگی انسان‌ها بیرون گردیده در بندگی خداوند و از تنگی دنیا بیرون شده به وسعت آن و از ظلم ادیان بیرون گردیده به عدل اسلام بیاید.[۸۰۶]

پیامبر «ﷺ» با نظرداشت این مسؤولیت ناشی از اقتدار است که اصرار کرده هیچ منصب دولتی نباید به شخصی داده شود که حریص آن است، چون در این صورت نمی‌توان از او توقع داشت عدالت را تامین کند. پیامبر «ﷺ» فرموده است:

إنا، والله، لا نولِ على هذا العمل أحداً سأله و لا أحدًا حرص عليه. (مسلم، شماره ٤٧١٧)

"ما، بخدا، هیچ شخصی را در این نظام منصبی نخواهیم داد که آن را بخواهد و برای آن حریص باشد."

پیامبر «ﷺ» به اصحاب هم نصیحت کرده که در این مورد از خدا بترسند و طالب امارت نشوند:

لا تسأل الإمارة، فإنک إن أوتيتها عن مسألة و كلت إليها و إن أوتيتها من غير مسألة أعنت عليها. (بخاری، شماره ٦٦٢٢)

"طالب امارت نباشید. اگر آن در نتیجهٔ آرزوی شما به شما داده شد، به آن تسلیم خواهید شد و اگر بدون آن بدست آمد، از جانب خداوند در آن به شما یاری خواهد رسید."

تاریخ شهادت می‌دهد که خلفای راشدین، دروازه‌های خود را برای برپا ساختن عدل همیشه به روی فریاد و اعتراض کننده‌گان باز ماندند، زندگی فقیرانه اختیار نمودند، لباسی می‌پوشیدند که پیوند داشتند، بوریا را به عنوان تخت استفاده نمودند و در میان توده‌های مردم همانند آنها و با معیار آنها به شکلی زندگی کردند که زمین و آسمان فریاد کشید:

سلطنتِ اهل دل فقر است، شاهی نه!

مسؤولیت‌های دینی

ٱلَّذِينَ إِن مَّكَّنَّٰهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ أَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَمَرُواْ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَنَهَوۡاْ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ. (الحج ۴۱:۲۲)

"همانان که اگر به آنها در این سرزمین اقتدار بخشیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات می‌پردازند و به نیکی‌ها تشویق می‌کنند و از بدی‌ها منع می‌کنند."

آیات فوق سورهٔ حج، مسؤولیت‌های دینی‌ای را بیان می‌کند که بعد از بدست آوردن اقتدار در یک خطهٔ ارض بر ارباب حل و عقد مسلمانان عاید می‌گردد. نماز قایم شود، زکات پرداخته شود، به نیکی‌ها تلقین شود و از بدی‌ها منع شود؛ این چهار مورد در آیت فوق بر مسلمانان، به عنوان یک جمعیت فرض گردیده است.

از روی سنتی که رسول الله ≈|↔ در تعمیل حکم فوق الذکر قرآن در خصوص نماز به سطح حکومت بجا مانده است:

۱ – ارباب حل و عقد مسلمانان خود هم نماز برپا دارند و کارکنان خود را نیز بر آن پابند سازند.

۲ – خطاب نماز جمعه و نماز عیدین و امامت آن را در همه جا ارباب حل و عقد مسلمانان و حکام تعیین شده توسط آنها انجام دهند.

به همین ترتیب، پیامبر «ﷺ» در رابطه به زکات سنت را چنین مقرر فرموده که زکات، تنها مالیاتی است که

[۸۰۶] تاریخ الامم والملوک، ابن جریر الطبری ۷۰۱/۴.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

می‌تواند بر مسلمانان عاید گردد. بنابراین، هر مسلمانی که زکات بر او عاید می‌گردد باید اندازهٔ تعیین شدهٔ مال، مواشی و تولیدات را از سرمایهٔ خود جدا و لازماً تسلیم حکومت کند؛ حکومت باید سعی کند آن را، بر علاوهٔ سایر مصارف، برای رفع نیازهای اتباع حاجت‌مند خود، قبل از درخواست آنها، به دروازه‌هایشان برساند.

برای تلقین نیکی‌ها و جلوگیری از بدی‌ها، الله متعال هدایت داده که حکومت کارکنان خاص را استخدام و مؤظف سازد. در سورهٔ آل عمران آمده است:

وَلْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى ٱلْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ ۚ وَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ. (۱۰۴:۳)

"و لازم است میان شما برخی مردم مقرر شوند که به خیر دعوت کنند، به نیکی ترغیب دهند و از بدی‌ها منع کنند. (این نظام را ترتیب دهید) و (بدانید که کسانی که چنین کنند) همانها رستگار خواهند شد."

برخی جرایمی که مجازات آن در شریعت مقرر گردیده است، فرع حکم "يَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ" آیت فوق است.[۸۰۷]

روشن است که این مسؤولیت، در برخی مسائل از طریق تبلیغ و تلقین و در مسائل دیگر با نیروی قانون انجام داده می‌شود. برای شیوهٔ اول، منبر جمعه است که به همین منظور برای ارباب حل و عقد مسلمانان اختصاص یافته است. برای گزینهٔ دوم، نیروی پولیس است که در حکومت‌های مسلمانان برای ادای همین مسؤولیت مقرر می‌شوند و در حدود تعیین شده برای خود، همه وقت در انجام این وظیفه مصروف می‌باشند.

www.javedahmadghamidi.com
www.al-mawrid.org

حقوق مسلمانان

فَإِن تَابُوا۟ وَأَقَامُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُا۟ ٱلزَّكَوٰةَ فَإِخْوَٰنُكُمْ فِى ٱلدِّينِ. (التوبه ۱۱:۹)

"پس اگر توبه کنند و نماز برپا دارند و زکات بپردازند، برادران دینی شما هستند."

فَإِن تَابُوا۟ وَأَقَامُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُا۟ ٱلزَّكَوٰةَ فَخَلُّوا۟ سَبِيلَهُمْ. (التوبه ۵:۹)

"پس اگر توبه کنند و نماز برپا دارند و زکات بپردازند، آزادشان گذارید."

هر دو آیت فوق سورهٔ توبه در سلسلهٔ بیان واحد آمده اند. قرآن می‌فرماید که در موقع حج اعلام شود که هر فردی که از میان مشرکین عرب سه شرط مذکور را برآورده سازد، در دین برادران شما هستند و حکم خداوند برای شما این است که بعد از آن آنها را آزاد گذارید:

نخست اینکه، با توبه از کفر و شرک، اسلام را قبول کنند.

دوم اینکه، به عنوان شهادت بر ایمان و اسلام خود، نماز ادا کنند.

سوم اینکه، بمنظور تداوم نظم حکومت، به بیت المال زکات بپردازند.

رسول الله «ﷺ» در وضاحت همین حکم قرآن فرموده است:

أمرت أن أقاتل الناس حتى يشهدوا أن لا إله إلا الله و أن محمدًا رسول الله و يقيموا الصلوة و يؤتوا الزكوة. فإذا فعلوه عصموا مني دماءهم و أموالهم إلا بحقها و حسابهم على الله. (مسلم، شماره ۱۲۹)

"به من حکم داده شده که با این مردم بجنگم،[۸۰۸] تا زمانیکه شهادت لا اله الا الله محمد رسول الله را بخوانند، نماز

[۸۰۷] جهت فهم این تاویل آیت، مراجعه کنید به موضوع "قانون دعوت" در همین کتاب.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

برپا دارند و زکات بپردازند. چنانچه این شرایط را بپذیرند، جان و مال‌شان از من محفوظ خواهند شد، مگر اینکه آنها به دلیل ارتکاب تخطی دیگری از آن محروم گردند،[۸۰۹] و حساب آنها با خداوند است."

حکم مزبور، برای مشرکین عرب بود، اما کاملاً روشن است که در صورتیکه از افرادی مطالبهٔ بیش از این سه مورد نشد که از طرف رسول خدا، در حکومت مستقیم خدا و رسول او، بر آنها اتمام حجت صورت گرفته بود، بطریق اولی نمی‌توان از مردم بعد چنین مطالبه‌ای کرد. بنابراین، اصول بنیادینی را که می‌توان در رابطه به حقوق مسلمانان از آیات مورد نظر اخذ کرد، قرار ذیل است:

اول اینکه، هر کسی که این سه شرط را برآورده سازد، صرفنظر از اینکه جایگاه او نزد خداوند چیست، از لحاظ قانون و حکومت، مسلمان تلقی می‌گردد و صاحب تمام حقوقی می‌شود که به عنوان مسلمان باید در دولت خود داشته باشد.

دوم اینکه، خواه مسلمان عادی باشد یا ارباب اقتدار، بعد از برآوردن سه شرط فوق، رابطه بین آنها رابطهٔ اخوت است؛ آنها برادران همدیگرند؛ بنابراین، از لحاظ حقوق طبق قانون کاملاً برابرند. اسلام، هیچ تفاوتی میان آنها قبول نمی‌کند. قرآن، برای بیان همین منظور، الفاظ "فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ" را استعمال نموده است، یعنی آنها در دین برادران شما می‌گردند. از واژهٔ "الدِّينِ" معلوم می‌شود که در اینجا مراد اسلام است و در الفاظ "إِخْوَانُكُمْ"، قرآن اصحاب رسول الله «ﷺ» را مورد خطاب قرار داده و به آنها هدایت داده است که بعد از برآورده شدن این سه شرط، جایگاه شما و آنانی که تازه ایمان می‌آورند، کاملاً یکسان خواهد بود. در حقوق قانونی شما و آنها از هیچ لحاظی هیچ فرقی نخواهد شد.

سوم اینکه، بعد از ایجاد این رابطه، بر تمام مسلمانان، خواه توده‌ها باشند یا ارباب حل و عقد، تمام مسؤولیت‌هایی که از روی عقل و فطرت بر یک برادر راجع به برادر دیگر او عاید می‌شود، باید عاید گردد.

چهارم اینکه، صرفنظر از پاسخگویی روز آخرت و چگونگی پرس و پال در آنجا، مطالباتی را که ارباب حل و عقد مسلمانان می‌توانند از آنها داشته باشند، صرف همین سه مورد است که الله متعال خود در آیات با وضاحت کامل بیان فرموده است. هیچ جایی برای افزودن چیزی به آن و یا کم کردن از آن وجود ندارد. پروردگار عالم، خود مُهرش را بر آن گذاشته است. بنابراین، هیچ قانونی، ضابطه‌ای، حکومتی، شورایی یا پارلمانی نمی‌تواند بعد از این تا روز قیامت علیه جان، مال، آبرو و عقل و رای مسلمانان، بعد از برآوردن سه شرط مزبور توسط آنها، هیچ نوع تعدی‌ای یا اقدامی کند. بعد از پیامبر خدا «ﷺ»، هنگامینه اولین حکمران مسلمانان، حضرت صدیق اکبر «رض»، به جنگ علیه مانعین زکات حکم داد و مورد انتقاد قرار گرفت، با قاطعیت کامل واضح فرمود:

قال الله تعالى:فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ. والله، لا أسئل فوقهن و لا أقصر دونهن. (احكام القرآن، الجصاص ۸۲/۳)

"الله متعال می‌فرماید: اگر آنها بعد از این توبه کنند و زکات بپردازند، آزادشان گذارید، (بنابراین) قسم بخدا، من هیچ چیز را اضافه بر آن مطالبه نخواهم کرد و نه هیچ کاستی را در آن قبول خواهم کرد."

---

[۸۰۸] نباید از واژهٔ "جنگ" کسی دچار سوء تفاهمی شود. واژهٔ جنگ صرف به این دلیل آمده که در آن زمان، پیامبر «ﷺ» با گروه مشرکین سر و کار داشت. قرآن در رابطه به آنها توضیح می‌دهد که بعد از اتمام حجت بر آنها از طرف رسول الله «ﷺ»، آنها مجبور بودند از میان اسلام یا شمشیر، یکی را انتخاب کنند.

[۸۰۹] یعنی، به گونهٔ مثال، او کسی را به قتل برساند و در پاداش آن او هم قتل شود یا دیت از او دریافت گردد.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

این بحث روشن می‌سازد که ارباب حل و عقد مسلمانان، در حالیکه می‌توانند کسی را از ارتکاب جرم باز دارند و یا بر ارتکاب آن او را مجازات کنند، اما از جملهٔ مقتضیات ایجابی دین، هیچ چیز بجز نماز و زکات را نمی‌توان با زور قانون بر مردم نافذ ساخت. به گونهٔ مثال، امرای مسلمانان نمی‌توانند به کسی حکم دهند که روزه بگیرند. حتی اگر بر آنها آشکار شود که یک شخص صاحب استطاعت است، نمی‌توانند او را مجبور کنند به حج برود. آنها نمی‌توانند هیچ قانونی را برای خدمت اجباری وضع کنند. مختصر اینکه، دایرهٔ اختیار آنها در رابطه به جرایم تا آخرین حد وسیع است، اما از جملهٔ اوامر شریعت، بجز این دو – نماز و زکات – در تمام سایر امور، صرف از راه تلقین و تبلیغ است که آنها می‌توانند جهت اصلاح مسلمانان جد و جهد کنند. در تمام این نوع امور، هیچ چیز بجز این دو مورد، در دایرهٔ اختیار آنها قرار ندارد.

پیامبر «ﷺ» بر همین اساس در حجة الوداع فرمود:

إن دماءكم و أموالكم و أعراضكم بينكم حرام كحرمة يومكم هذا في شهر كم هذا في بلد كم هذا. (بخاری، شماره ٦٧)

"جان‌های شما، دارایی شما و آبروی شما بر شما حرام است همانند حرمت این روز شما (یوم النحر) در این ماه شما (ذوالحجه) و این شهر شما (ام القری مکه)."

واضح است که این حرمت را به همان شکلی که مردم عام باید رعایت کنند، حکمرانان نیز به رعایت آن مکلف هستند. بنابراین، به جز زکات، که شرحش را الله متعال از طریق پیامبران خود در اموال مختلف فراهم کرده است، آنها نمی‌توانند بر خلاف رضایت مسلمانان، هیچ نوع مالیه‌ای بر آنها وضع کنند و نه هم می‌توانند جسارت کنند حتی یک مشت گندم، یک پیسه، یک حبه از اموال آنها را تحت هیچ عنوانی بالجبر بگیرند.

www.javedahmadghamidi.com
www.al-mawrid.org

نظم حکومت

وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ. (الشوری ۴۲:۳۸)

"و نظام آنها بر مشورهٔ متقابل مبتنی است."

اساس نظام حکومت یک کشور، در قانونی که قبلاً ذکر شد، همین آیت است. آیت مذکور، قبل از اینکه پادشاهی خداوند در جزیره نمای عرب قایم شود، نازل گردیده بود. اگر بر آن تامل شود، صرفاً سه واژه دارد، اما یک جهان معانی را در خود احتوا نموده است. تشریح آن قرار ذیل است:

نخستین واژه در آیت، "اَمْر" است. این واژه در زبان عربی، در معانی متعدد استعمال می‌گردد، لیکن موقع و محل آیت زیر بحث دلالت می‌کند که اینجا در مفهوم نظام استعمال شده است. این معنای واژه، به دلیل پیدا شدن وسعت در معنای حکم پیدا شده است. در صورتیکه حکم به مردم زیاد متعلق می‌شود، برای خود حدود مقرر می‌کند و قواعد و ضوابط وضع می‌کند. در این حالت، بر احکام صادر شده توسط اقتدار سیاسی و یا یک گروه اجتماعی اطلاق می‌شود. لفظ "نظام" در زبان ما برای بیان همین مفهوم استعمال می‌شود.

بر علاوه، چون قرآن مجید آن را بجز ضمیمه کردن آن به ضمیر، با هیچ صفت دیگری تعریف ننموده، بنابراین، هر بعد و هر پهلوی نظام شامل آن پنداشته خواهد شد. مسائل شهرداری، ملی و ولایتی، مقررات سیاسی و اجتماعی، قانون‌گذاری، سلب و تفویض اختیارات، عزل و نصب امراء، تعبیر دین برای زندگی اجتماعی و، خلاصه اینکه قاعدهٔ بیان شده بر تمام امور مربوط به نظم اجتماعی اطلاق می‌گردد؛ هیچ شعبهٔ نظم اجتماعی از دایرهٔ آن خارج و هیچ

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

بخش آن از اثرات آن خالی نخواهد بود.

بعد از آن، واژهٔ "شُورَىٰ" است. شوری، مصدر بر وزن "فعلی" و به معنای مشورت است. چون واژهٔ شوری در آیت زیر بحث به عنوان خبر آمده است، مفهوم جمله همان نیست که در "وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ"[۸۱۰] است. اگر مقصود همان بود، الفاظ غالباً چنین می‌بودند: "و في الأمرهم يشاورون" (و در امور از آنها مشورت گرفته می‌شود). در این صورت، لازم می‌آمد جامعه از اول به امیر و مامور منقسم می‌بود. امیر، یا مامور من‌الله می‌بود یا با زور و غلبه اقتدار را بدست می‌آورد یا امام معصومی او را نامزد می‌کرد. به هر حال، او از هر جایی که می‌آمد و به هر شیوه ایکه به منصب امارت می‌رسید، صرف به این حکم ملزم می‌بود که قبل از اتخاذ تصمیم در امور ملی، با مردم مشورت کند. هیچ مسؤولیتی بر او در قبال پذیرفتن اجماع یا تصمیم اکثریت عاید شده نمی‌توانست؛ او اختیار می‌داشت رای و مشورت را رد یا قبول کند؛ چنانچه می‌خواست، رای شخص را قبول می‌کرد و در صورتیکه می‌خواست، آن را بدون هر نوع تردد رد می‌نمود.

لیکن، تبدیلی اسلوبی که در "أَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ" واقع شده، تقاضا می‌کند که امارت امیر خود از طریق شوری ایجاد شده باشد. نظام باید لازماً از طریق شوری ایجاد شود. حقوق همه در مشورت دهی برابر باشد. هر آنچه با مشوره به وجود می‌آید، باید با همان نیز از بین برود. باید رای هر شخص، جزو وجود چیزی شود که جهت ایجاد آن مشورت صورت می‌گیرد. در صورتیکه تصامیم با اجماع و اتفاق آراء اتخاذ شده نتوانند، پس رای اکثریت برای فصل نزاع پذیرفته شود.

چنانچه ما در زبان خود، به گونهٔ مثال، بگوییم که "تصمیم در مورد مالکیت این خانه با مشورت این ده برادر اتخاذ خواهد شد"، معنای واضح آن این است که صرف همان ده برادر حق دارند تصمیم بگیرند و رای هیچ یکی از آنها بر رای دیگری ترجیح ندارد. اگر همهٔ آنها بالاتفاق به یک نتیجه برسند که خوب، و الی رای اکثریت آنها فیصله‌کن تلقی خواهد شد. اما اگر همین سخن به این شکل گفته شود که "حین اتخاذ تصمیم در مورد مالکیت خانه، با این ده برادر مشورت صورت خواهد گرفت"، معنای آن این خواهد بود که صلاحیت اتخاذ تصمیم با شخص دیگر جز این ده برادر است. تصمیم اصلی را او می‌گیرد و بر رای همانا او عمل خواهد شد. البته، قبل از اینکه تصمیم بگیرد، باید با ده برادر هم مشورت کند. روشن است که در این صورت، نه او پابندِ اجماع آنها خواهد بود نه قبول کردن تصمیم اکثریت برای او ضروری خواهد بود.

نزد ما، چونکه بنیاد نظم اجتماعی مسلمانان "أَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ" است، بنابراین، انتخاب امرا و حکام آن و ایجاد حکومت و امارت، صرف از طریق مشورت باهمی باید صورت گیرد و بعد از احراز منصب حکومت هم آنها اختیار ندارند در امور اجتماعی، رای اکثریت مسلمانان یا اجماع آنها را رد کنند.

مؤلف "تفهیم القرآن"، مولانا سید ابوالاعلی مودودی در تفسیر آیه می‌نویسد:

قاعدهٔ "أَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ" از لحاظ نوعیت و فطرت خود پنج چیز را تقاضا می‌کند:

"نخست اینکه، افرادی که امور اجتماعی معینی به حقوق و منافع آنها ربط داشته باشد، آزادی کامل در اظهار رای داشته باشند و آنها بطور کامل در جریان گذاشته شوند که امور آنها فی الواقع به چی شکلی اداره می‌شود و نیز آنها حق داشته باشند که اگر در ادارهٔ امور خود اشتباهی یا نقصی یا کوتاهی‌ای ببینند، بر آن بتوانند توبیخ کنند، اعتراض

[۸۱۰] آل عمران ۳: ۱۵۹. "و در امور از آنها مشورت بگیرد. سپس وقتی تصمیم گرفتی، بر خداوند توکل کن."

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

کنند و چنانچه ببینند که اصلاحات صورت نمی‌گیرد، بتوانند عمال و کارکنان را تبدیل کنند. ادارهٔ امور اجتماعی مردم به شکلی که دهن مردم بسته شود و پاهای آنها به بند کشیده شود و در تاریکی نگه‌داشته شوند، عدم امانت‌کاری صریح است که هیچ شخص نمی‌تواند آن را پیروی از حکم "أَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ" تلقی کند.

دوم، هر شخصی که مسؤولیت ادارهٔ امور اجتماعی به او سپرده می‌شود، با رضایت مردم مقرر شود و این رضایت، رضایت ناشی از تصمیم آزادانهٔ آنها باشد. رضایتی که با جبر و تخویف حاصل شده باشد یا از طریق تحریص و اطماع خریده شده باشد یا از طریق فریب و مکاری بدست آمده باشد، در حقیقت رضایت نیست. رهبر واقعی یک ملت کسی نیست که از هر راه ممکن کوشش کند زعامت آن را بدست آورد، بلکه شخصی‌ست که مردم با خوشی و پسند خود به عنوان زعیم خود مقرر کنند.

سوم اینکه، صرف اشخاصی برای مشورت‌دهی به زعیم تعیین شوند که اعتماد ملت را داشته باشند و بدیهی است که هرگز نمی‌توان اشخاصی را حامل اعتماد حقیقی، به معنای واقعی کلمه، پنداشت که با وارد ساختن فشار یا با خریدن با دولت و یا با بکارگیری دروغ و مکر یا با گمراه ساختن مردم، منصب نمایندگی را بدست آورند.

چهارم اینکه، مشورت‌دهنده‌گان، طبق علم و ایمان و ضمیر خود رای دهند و کاملاً آزاد باشند به همین شکل اظهار رای کنند. در هر جایی که چنین نباشد، در هر جایی که مشورت‌دهنده، بنابر حرص یا خوف یا به سبب عضویت در یک حزب و گروه، بر خلاف علم و ضمیر خود رای دهد، در آنجا در حقیقت خیانت و فریبکاری صورت می‌گیرد، نه پیروی از "أَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ."

پنجم اینکه، هر مشوره‌ای که اعضای شوری با اجماع (اتفاق آراء) بدهد یا مشوره‌ای که تائید جمهور (اکثریت) را داشته باشد، باید قبول شود؛ به این وجه که، چنانچه یک شخص یا یک گروه بعد از شنیدن مشورت تمام مردم هم مختار باشد سخن خود را بقبولاند، مشورت کاملاً بی‌معنی می‌شود. الله متعال چنین نمی‌فرماید که :"در امور مربوط به آنها، از آنها مشورت گرفته می‌شود" بلکه می‌فرماید که: "امور آنها با مشورت بین آنها اداره می‌شود". تعمیل این حکم، محض با شنیدن مشورت صورت نمی‌گیرد، بلکه ضروری است که امور، مطابق تصمیمی اداره شود که در روند مشورت، با اجماع یا اکثریت آراء، اتخاذ می‌گردد." (۵۰۹/۴)

نبی کریم «ﷺ» مدتی قبل از وفات خود، بر اساس همین اصل فیصله نمود که جانشین پیامبر «ﷺ» برای حکومت بعد از ایشان «ﷺ» از میان قریش خواهد بود نه انصار. پیامبر «ﷺ» فرمود:

إن هذا الأمر في قريش، لا يعاديهم أحد إلا كبه الله في النار على وجهه ما أقاموا الدين. (بخاری، شماره ۷۱۳۹)

"این اقتدار ما به قریش منتقل خواهد شد، تا زمانیکه آنها بر دین قایم باشند. هر شخصی که در این رابطه با آنها مخالفت کند، الله متعال او را بر صورت در آتش خواهد افگند."

دلیل این فیصلهٔ خود را پیامبر «ﷺ» چنین بیان فرمودند:

الناس تبع لقريش في هذا الشان، مسلمهم تبع لمسلمهم، و كافرهم تبع لكافرهم. (بخاری، شماره ۳٤۹٥)

"مردم، در این مورد تابع قریش هستند. مؤمن عرب، پیرو مؤمنان آنها و کافران آنها، پیرو کافران آنها هستند."

به این شکل، پیامبر «ﷺ» بالکل واضح ساخت که چون قریش اعتماد مسلمانان عرب را دارند، بنابراین، در روشنایی این حکم قرآن مجید که – أَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ –، ممکن نیست هیچ کسی بجز آنها مستحق امامت عامه در تمام عرب باشند و این تصمیم در رابطه به انتقال قدرت بر اساس تفوق نسبی قریش یا ترجیح نسلی آنها نه، بلکه به دلیل جایگاه مذکور آنها اتخاذ گردید.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

٤

قانون اقتصاد

قانونی که الله متعال جهت تزکیهٔ اقتصاد به وساطت آخرین پیامبر به بشریت داده، بر این اصول مبتنی است که الله متعال دنیا را برای آزمایش به وجود آورده است. بدین سبب، او نظام آن را به شکلی ساخته که همه به حیث محتاج و محتاج الیه در آن پیدا شده اند. در این دنیا، اشخاصی که دارای بلندترین جایگاه هستند جهت رفع نیازهای خود محتاج مراجعه به دیگران هستند و به ادنی‌ترین انسان‌ها هم بمنظور رفع این نیازها مراجعه می‌شود. در این دیار، هر شخص حامل یک نقش است و هیچ کس نمی‌تواند از دیگران بی‌نیاز شده زندگی کند. پروردگار عالم، در ذهانت، توانایی‌ها، ذوق، تمایلات و ذرایع و وسایل هر شخص بسیار تفاوت گذاشته است. بنابراین، در جامعه‌ای که در نتیجهٔ این تفاوت به وجود می‌آید، اگر از یک طرف عالم و حکیمی پیدا می‌شود که از دانش آنها دنیا روشنی بدست می‌آورد، نویسنده‌هایی پیدا می‌شوند که قلم آنها به ربط لفظ و معانی حیات جاودان می‌بخشد، محققینی پیدا می‌شوند که زمانه بر نوادر تحقیق‌شان به آنها آفرینی می‌گوید، رهبرانی پیدا می‌شوند که از تدبیر و سیاست آنها گره‌های زندگی اجتماعی باز می‌شود، اصلاح‌گرانی پیدا می‌شوند که بشریت در نتیجهٔ سعی و جد و جهد آنها شعور خود را بدست می‌آورد و حکمرانانی پیدا می‌شوند که از عزم و ارادهٔ آنها مسیر تاریخ تغییر می‌کند، از طرف دیگر مزدوران، دهاقین و خادمین و پیشخدمت‌ها و خاک‌روب‌هایی هم پیدا می‌شوند که از زحمت آنها ماشین‌ها معجزه‌ها نشان می‌دهند، خاک طلا بیرون می‌آرد، دیگدان‌ها سامان لذت کام و دهن مردم را فراهم می‌کنند، خانه‌ها همچون زر سفید درخشش می‌کنند، راه‌ها به پذیرایی پاها بی‌تاب به نظر می‌رسند، تعمیرها خبرهای آسمان‌ها را می‌آورند و ناپاکی‌ها سپیده‌دم بوریای خود را بر می‌چینند. الله متعال در قرآن مجید می‌فرماید:

نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُم مَّعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَٰتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضًا سُخْرِيًّا. وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ. (الزخرف ٣٢:٤٣)

"سامان معیشت آنها را در زندگی دنیا میان‌شان تقسیم کرده ایم و به شکلی تقسیم کرده ایم که درجات برخی را بر برخی بلند ساخته‌ایم تا برخی‌شان برخی را به خدمت گیرند و رحمت پروردگار تو بهتر است از آنچه آنان جمع می‌کنند."

با تخلیق دنیا با این تفاوت مراتب، پروردگار عالم مشاهده می‌کند که آیا این اعلی و ادنی با احترام و همکاری متقابل، جامعه و تمدن صالح ایجاد می‌کنند یا بر اثر شرارت‌ها و حماقت‌های خود علیه یکدیگر، مشغول سعی و تلاش می‌گردند تا این عالم را سراسر فساد بسازند و بدین شکل هم در این دنیا رسوا گردند و هم در آخرت مستحق عذاب او شوند. خداوند می‌فرماید:

وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً. وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ. (الانبیاء ٣٥:٢١)

"و شما را با حالات خوب و بد امتحان می‌کنیم، برای آزمایش و (یک روز) شما همه به سوی ما برگردانده خواهید شد."

همین امتحان انسان است که برای کامیابی او در آن، خداوند متعال او را از طریق پیامبران خود رهنمایی فرموده و به قصد تزکیه و تطهیر او در امور اقتصادی، قانون خود را به او عطا نموده است.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

خلاصهٔ این قانون درج ذیل است:

۱ – خوردن مال دیگران به روش‌های باطل ممنوع است. سود و قمار، از همین قبیل جرایم اند. بر علاوهٔ این دو مورد، تصمیم در مورد جواز و عدم جواز تمام سایر معاملات اقتصادی هم باید با نظرداشت این اصل گرفته شود.

۲ – تمام اموال و املاکی که در ملکیت یک شخص نیست یا نمی‌تواند باشد، باید در مالکیت دولت بماند تا ثروت ملت صرف بین اغنیا گردش نکند و مردمی که برای نیازهای خود محتاج دیگران هستند هم بتوانند از آن مستفید شوند و به همین ترتیب ممکن باشد سایر نیازهای مربوط به نظم اجتماعی از طریق آن برآورده شود.

۳ – ترتیب تحریر و شهادت در داد و ستد، قرض، وصیت و دیگر امور مالی مشابه، ضروری است. بی‌پروایی در این موارد بعضی اوقات باعث بسیار فساد اخلاقی می‌گردد.

۴ – دارایی هر مسلمان بعد از مرگ او لازماً به طریق ذیل بین وارثین او تقسیم شود:

اگر شخص وفات شده قرض‌دار باشد، قبل از هر چیز قرض از ترکهٔ او پرداخت می‌گردد. بعد از آن، اگر او وصیتی بجا مانده باشد، عملی می‌شود. بعد از آن میراث تقسیم می‌شود.

در خصوص وارث وصیت شده نمی‌تواند مگر اینکه حالات او یا خدمات او یا ضرورت او تحت شرایط خاص تقاضا کند. به همین شکل، شخصی هم نمی‌تواند وارث متوفی شود که بنیاد قرابت را با قول و فعل خود از بین برده باشد.

بعد از پرداخت سهم والدین و خانم یا شوهر، وارث ترکه، اولاد میت می‌باشند. اگر شخص وفات شده اولاد مذکر نداشته باشد و اولاد او صرفاً مشتمل بر دو یا بیشتر از دو دختر باشد، دو سوم حصهٔ ترکهٔ باقی‌مانده به آنها داده می‌شود. اگر صرف یک دختر باشد، نصف ترکه حق اوست. اگر میت صرف اولاد مذکر داشته باشد، همهٔ مال بین آنها تقسیم می‌گردد. اگر اولاد میت مشتمل بر مؤنث و مذکر باشد، حصهٔ دو دختر برابر با حصهٔ یک پسر می‌باشد و در این صورت هم همهٔ مال بین آنها تقسیم می‌گردد.

در عدم موجودیت اولاد، برادران و خواهران میت جانشین آنها می‌گردند. اگر والدین و زن یا شوهر میت وجود داشته باشد، بعد از پرداخت حصهٔ آنها، برادران و خواهران میت وارثین او می‌باشند. سهم ذکور و اناث و چگونگی تقسیم ترکه بین آنها همان است که در رابطه به اولاد بیان شد.

اگر میت اولاد داشته باشد یا اولاد نداشته باشد و برادران و خواهران داشته باشد، برای هر یک از والدین، ششم حصهٔ ترکه داده خواهد شد. اگر میت برادر و خواهر هم نداشته باشد و وارثین میت صرف والدین او باشند، سهم مادر یک سوم و سهم پدر دو سوم حصهٔ ترکه است.

چنانچه میت مرد باشد و اولاد داشته باشد، به همسر او هشتم حصهٔ ترکه می‌رسد. در صورتیکه اولاد نداشته باشد، حق همسر چهارم حصهٔ ترکه است. اگر میت زن باشد و اولاد نداشته باشد، نصف ترکه مربوط به همسر اوست و اگر اولاد داشته باشد، چهارم حصهٔ ترکه به او می‌رسد.

در صورت عدم وجود وارثین فوق الذکر، اگر شخص متوفی بخواهد، می‌تواند کسی را به عنوان وارث ترکه انتخاب کند. شخصی که وارث تعیین می‌شود، اگر از جملهٔ اقارب باشد و او یک برادر یا خواهر داشته باشد، ششم حصه و اگر بیش از یک برادر یا خواهر داشته باشد، بعد از دادن سوم حصه به آنها، باقی ۶/۵ یا دو سوم به او می‌رسد.

ذیلاً این قانون را توضیح می‌دهیم:

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

اکل الاموال بالباطل

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَأۡكُلُوٓاْ أَمۡوَٰلَكُم بَيۡنَكُم بِٱلۡبَٰطِلِ إِلَّآ أَن تَكُونَ تِجَٰرَةً عَن تَرَاضٖ مِّنكُمۡ. (النساء ۴:۲۹)

"اهل ایمان، اموال همدیگر را بین خود به باطل مخورید، مگر اینکه با رضایت متقابل تجارت انجام داده باشید که مالی از آن بدست آید."

در آیات فوق، خوردن مال با روش‌هایی که با عدل و انصاف، معروف، صداقت و راستکاری منافات داشته باشد، ممنوع قرار داده شده است. بنیاد تمام حرمت‌ها در زمینهٔ امور اقتصادی در اسلام، همین حکم الله متعال است. گرفتن مال دیگران از طریق رشوت، دزدی، غصب، بیان خلاف حقایق، همکاری در جرم، غبن، خیانت و تصاحب مالی که در مالکیت کسی قرار ندارد با شریک نساختن معلومات در بارهٔ آن، همه شامل این حکم اند. لازم نیست بر تمام این مفاهیم بطور مفصل بحث شود، چون گناه بودن آن برای تمام دنیا و در هر دین و شریعت همواره مسلم بوده است. معاملاتی که باعث ضرر و غرر، یعنی آسیب و فریب دیگری می‌شود، نیز فرع این حکم اند. اشکال و صورت‌های این نوع معاملات را که پیامبر «ﷺ» در عصر خود ممنوع قرار دادند، قرار ذیل است:

فروش چیزها، قبل از اینکه در قبضه بیایند.[۱]

فروش غله بعد از خرید آن از انبار، قبل از اینکه به محلات معین و مربوطشان آورده شود.[۲]

خرید و فروش توسط شخص شهری برای شخص دهاتی.[۳]

افزایش قیمت در داوطلبی محض بمنظور فریب شخص.[۴]

سعی برای انجام معامله ایکه شخص دیگر در حال انجام دادن آن است.[۵]

محاقله، یعنی وقتی شخص مزرعهٔ خود را در خوشه بفروشد.[۶]

مزابنه، یعنی فروش خرمای چیده شده در بدل خرمایی که هنوز بر درخت است.[۷]

معاومه، یعنی فروش ثمر درختان برای سال‌های متعدد.[۸]

ثنیا، یعنی استثناء مجهولی در بیع گذاشته شود. مثلاً، بایع غله می‌گفت که این غله را به تو فروختم، اما یک مقدار را از آن برمی‌دارم.[۹]

ملامسه، یعنی داد و ستدی که یک شخص در آن لباس شخص دیگر را بدون فکر و قصد لمس کند و به این

---

[۱] بخاری، شماره ۲۱۳۲. مسلم، شماره ۳۸۳۹.

[۲] بخاری، شماره ۲۱۲۴. مسلم، شمراه ۳۸۴۱.

[۳] بخاری، شماره ۲۱۶۱. مسلم، شماره ۳۴۵۹.

[۴] بخاری، شماره ۲۱۴۲. مسلم، شماره ۳۸۱۸.

[۵] بخاری، شماره ۲۱۶۱. مسلم، شماره ۳۴۵۹.

[۶] بخاری، شماره ۲۱۷۲، ۲۱۷۳، ۲۱۸۴، ۲۱۸۶.

[۷] بخاری، شماره ۲۱۷۲، ۲۱۷۳، ۲۱۸۴، ۲۱۸۶.

[۸] مسلم، شماره ۳۹۱۳.

[۹] مسلم، شماره ۳۹۱۳.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

ترتیب بیع منعقد شود.[۱۰]

منابذه، یعنی معامله‌ای که یک شخص یکی از چیزهای مربوط به خود را به طرف شخص دیگر پرتاب کند و به این ترتیب، بیع منعقد شود.[۱۱]

بیع الی حبل الحبله، یعنی شتر ماده با این شرط فروخته شود که وقتی هر آنچه او به دنیا می‌آورد، حمل گیرد و بزاید، از آن من باشد.[۱۲]

بیع الحصاه، یعنی بیع سنگ‌ریزه. دو شکل آن بالعموم رایج بود: یک اینکه، اهل جاهلیت بر بیع زمین فیصله می‌نمودند، سپس سنگریزه‌ای پرتاب می‌کردند و تا هر جایی که آن می‌رسید، به عنوان مساحت زمین تعیین می‌شد و به خریدار تسلیم می‌شد. دو اینکه، سنگ‌ریزه پرتاب می‌کردند و می‌گفتند که به هر آنچه بخورد، مبیع تلقی می‌گردد.[۱۳]

فروش ثمر درختان، قبل از اینکه کیفیت و مشخصات آن روشن شود.[۱۴]

فروش خوشه، قبل از اینکه سفید گردیده، از آفت‌ها در امان شود.[۱۵]

فروش چیزی به برادر خود که عیب داشته باشد، مگر اینکه عیبش بر او آشکار ساخته شود.[۱۶]

نگه‌داشتن شیر در پستان‌های شتر یا بز قبل از فروش آنها.[۱۷]

ملاقات با تاجران، قبل از اینکه به بازار برسند، و سعی جهت خرید مال آنها.[۱۸]

بیعی که پول در آن بطور پیش‌پرداخت تسلیم گردد و گفته شود که بعد از آماده شدن مبیع، تحویل گرفته خواهد شد، مگر اینکه معامله با اندازه‌گیری معین، وزن مشخص و برای یک مدت مشخص صورت گیرد.[۱۹]

مخابره، یعنی اشکال نصفه‌کاری‌ای اختیار گردد که سهم و منافع صاحب مزرعه در آن از قبل تعیین شود.[۲۰]

واگذاری زمین به نصفه کار به این شکل که محصول بخش مشخص زمین حق مالک باشد.[۲۱]

فروش جایدادی که هنوز تقسیم نشده باشد بدون اینکه به شرکا فرصت خرید آن داده شود، مگر اینکه حدود آن

---

[۱۰] بخاری، شماره ۵۸۴. مسلم، شماره ۳۸۰۱.

[۱۱] بخاری، شماره ۲۱۴۴. مسلم، ۳۸۰۶.

[۱۲] بخاری، شماره ۲۱۴۳. مسلم، شماره ۳۸۱۰.

[۱۳] مسلم، شماره ۳۸۰۸.

[۱۴] بخاری، شماره ۱۴۸۶. مسلم، شماره ۳۸۶۵.

[۱۵] بخاری، شماره ۱۴۸۶. مسلم، شماره ۳۸۶۴.

[۱۶] ابن ماجه، شماره ۲۲۴۶.

[۱۷] بخاری، شماره ۲۱۴۸. مسلم، شماره ۳۸۱۵.

[۱۸] بخاری، شماره ۲۱۶۵. مسلم، شماره ۳۸۱۹.

[۱۹] بخاری، شماره ۲۲۴۰. مسلم، شماره ۴۱۱۸.

[۲۰] بخاری، شماره ۲۳۸۱. مسلم، شماره ۳۹۱۱.

[۲۱] بخاری، شماره ۲۳۲۷.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

مشخص شده باشد و راه‌ها جدا شده باشد.[۲۲]

این اشکال بیع و شرا و مزارعت و غیره است که پیامبر «ﷺ» ممنوع قرار داده اند. در رابطه به آنها باید واضح باشد که در صورتیکه علت ضرر و غرری که ممنوعیت آنها بر آن مبتنی است، به دلیل تبدیلی شرایط در یک معامله دیگر وجود نداشته باشد، پس به همان شکلی که ممانعت آن برداشته خواهد شد، اگر در نتیجهٔ ارتقای تمدن، موجودیت این علت در معاملهٔ اقتصادی‌ای در آینده ثابت شود، پس اباحت آن نیز از بین خواهد رفت.

سود و قمار شامل حکم اکل الاموال بالباطل است. نقطه نظر قرآن را در این دو مورد با تفصیل لازم بیان می‌کنیم:

قمار

هر شخص راجع به قمار می‌داند که بخت‌آزمایی محض است. قرآن مجید از تعبیر "رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ" (کارهای پلید شیطانی) برای آن کار گرفته است. این تعبیر برای قمار، واضح است که به دلیل فساد اخلاقی‌ای اختیار گردیده که به سبب قما در شخصیت انسان پیدا می‌شود و بتدریج بر تمام وجود او احاطه می‌کند. دلیل آن این است که اگر اساس عمل اقتصادی بر بیع و شرا و خدمت و اعانت مانده شود، منجر به تقویت اخلاق عالیه در انسان می‌گردد و در صورتیکه بنیاد آن بر امور جز این و محض بر اتفاقات و قسمت‌آزمایی گذاشته شود، منتج به تشکیل رویهٔ گریز از محنت و زحمت، خدمت و جان‌فشانی در انسان می‌شود. بعد از آن، بزدلی و کم‌همتی بر شجر طیب شخصیت انسان نمایان می‌شود و آهسته آهسته هر احساس عفت، عزت، ناموس، وفا و حیا و غیرت را کاملاً محو می‌سازد. بالآخره، انسان حتی از یاد خداوند و نماز غافل می‌شود و بجای اخوت و محبت، احساسات بغض و عداوت را علیه دیگران پرورش می‌دهد. الله متعال در سورهٔ مائده می‌فرماید:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡخَمۡرُ وَٱلۡمَيۡسِرُ وَٱلۡأَنصَابُ وَٱلۡأَزۡلَٰمُ رِجۡسٞ مِّنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِ فَٱجۡتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ. إِنَّمَا يُرِيدُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَن يُوقِعَ بَيۡنَكُمُ ٱلۡعَدَٰوَةَ وَٱلۡبَغۡضَآءَ فِي ٱلۡخَمۡرِ وَٱلۡمَيۡسِرِ وَيَصُدَّكُمۡ عَن ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَعَنِ ٱلصَّلَوٰةِۖ فَهَلۡ أَنتُم مُّنتَهُونَ؟ (۵:۹۰ - ۹۱)

"اهل ایمان، شراب و قمار و بت‌ها و تیرهای قسمت، همه کارهای نجس شیطانی است، پس از آنها دوری کنید تا فلاح یابید. شیطان می‌خواهد شما را در شراب و قمار آغشته، میان شما دشمنی و بغض قرار دهد و شما را از یاد خداوند و نماز منع کند. پس آیا (از این چیزها) باز می‌آیید؟"

در جامعهٔ عرب‌های قبل از اسلام، قمار یک راه اظهار سخاوتِ ثروتمندان و ذریعهٔ کمک به فقیران هم بود. فرهنگ مردم توانای عرب بود که وقتی فصل سردی می‌رسید، بادهای خنک از طرف شمال می‌وزید و حالت چون قحط در سرزمین پیدا می‌شد، در محلات مختلف جمع می‌شدند، جام‌های شراب سر می‌کردند و در عالم سرور و مستی، شتر نر یا مادهٔ شخصی را می‌گرفتند و ذبح می‌نمودند. سپس هر قیمتی که صاحب آن مطالبه می‌نمود، به او می‌پرداختند و بر گوشت آن قمار می‌زدند. در چنین مواقع، غربا و فقرا از قبل حاضر می‌شدند و هر اندازه گوشتی که شخصی از میان قمار بازان می‌برد، بین آنها تقسیم می‌کرد. این، یک رسم بسیار با عزرت در عرب جاهلیت بود و مردمی که این نوع محافل را منعقد می‌نمودند و یا در آن اشتراک می‌کردند، بسیار سخی تلقی می‌شدند و شاعران، داستان‌های جود و کرم آنها را در قصیده‌های خود بیان می‌کردند. بر عکس آن، مردمی که از چنین محافل جدا

[۲۲] بخاری، شماره ۲۲۵۷. مسلم، شماره ۴۱۲۷.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

می‌شدند، "برم" گفته می‌شدند که در زبان عربی به معنای بخیل است.

همین منفعت قمار و شراب است که بر اساس آن، وقتی قمار ممنوع قرار داده شد، برای مردم پرسش ایجاد شد، اما قرآن با صراحت تمام بیان کرد که منفعت آنها در جای خود، اما با اذعان به فساد اخلاقی‌ای که در نتیجهٔ آنها در شخصیت انسان پیدا می‌شود، این دو عمل تحت هیچ شرایطی قابل قبول نخواهد بود. ارشاد الله متعال است:

يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلْخَمْرِ وَٱلْمَيْسِرِ. قُلْ: فِيهِمَآ إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَـٰفِعُ لِلنَّاسِ. وَإِثْمُهُمَآ أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا. (البقره ۲:۲۱۹)

"آنها از تو راجع به شراب و قمار می‌پرسند، (به این دلیل که آن نیز نزد آنان یک وسیلهٔ کمک به غرباست). بگو که در هر دو گناه بزرگ است و (در این شکی نیست که) برای مردم در آنان برخی فواید هم است، اما گناه آنها از فوایدشان بسیار بیشتر است."

سود

سود هم نجاست اخلاقی‌ای است که افراد و نهادهای آغشته به آن، با قطع نظر کردن از نفع و نقصان دیگری، جهت افزایش منافع خود، خواه به هر شکل باشد، هر دم بر شانه‌های مقروض سوار می‌باشند. در زبان عربی، واژهٔ "ربوا" برای آن مستعمل است. قرآن نیز همین واژه را برای آن بکار برده. هر شخصی که زبان عربی بلد است، می‌داند که مراد از آن اضافه‌ای است که داین از مدیون خود محض بر این اساس می‌ستاند که او به مدیون اجازه داده بود پول او را تا مدت مشخص استعمال کند. قرآن مجید این کار را با تأکید تمام ممنوع قرار داده است. خداوند متعال در سورهٔ بقره فرموده است:

ٱلَّذِينَ يَأْكُلُونَ ٱلرِّبَوٰا۟ لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ ٱلَّذِى يَتَخَبَّطُهُ ٱلشَّيْطَـٰنُ مِنَ ٱلْمَسِّ. ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوٓا۟: إِنَّمَا ٱلْبَيْعُ مِثْلُ ٱلرِّبَوٰا۟. وَأَحَلَّ ٱللَّهُ ٱلْبَيْعَ وَحَرَّمَ ٱلرِّبَوٰا۟. فَمَن جَآءَهُۥ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّهِۦ فَٱنتَهَىٰ فَلَهُۥ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِ. وَمَنْ عَادَ فَأُو۟لَـٰٓئِكَ أَصْحَـٰبُ ٱلنَّارِ هُمْ فِيهَا خَـٰلِدُونَ. (۲:۲۷۵)

"بر خلاف آن، کسانی که سود می‌خورند، در قیامت می‌خیزند پس بالکل همانند شخصی خواهند برخیست که شیطان با تماس خود دیوانه ساخته است. به این دلیل که گفته اند بیع نیز آخر همانند سود است و تعجب است که خداوند بیع را حلال کرده و سود را حرام قرار داده است. (تردیدی نیست که خداوند آن را حرام کرده است)، لهذا هر کسی که پند پروردگارش به او رسید و او باز آمد، پس هر آنچه او بدست آورده است، بدست آورده است، (هیچ اقدامی علیه او نخواهد شد) و کارش با خداوند است. و کسی که (بعد از این پند نیز) به (آن) باز گردد، آنان اهل دوزخ اند، در آن همیشه خواهند ماند."

چند آیت بعد در همین سوره می‌فرماید:

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟. ٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَذَرُوا۟ مَا بَقِىَ مِنَ ٱلرِّبَوٰٓا۟. إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ. فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا۟ فَأْذَنُوا۟ بِحَرْبٍ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ. وَإِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَٰلِكُمْ. لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ. (۲:۲۷۸ - ۲۷۹)

"ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر مؤمنان واقعی هستید پس از خداوند بترسید و آنچه از ربا را که باقی مانده است، رها کنید، اما اگر چنین نکردید پس از سوی خداوند و رسول او برای جنگ خبردار شوید و اگر توبه کنید، پس بر اصل سرمایه‌هایتان حق شماست. نه شما بر کسی ظلم کنید، نه بر شما ظلم خواهد شد."

دلیلی که سودخواران در روز قیامت همانند دیوانگان حشر خواهند شد اظهار تعجب آنهاست بر این که الله بیع را حلال و سود را حرام قرار داده است، در حالیکه، به زعم آنها، هیچ تفاوتی بین هر دو وجود ندارد. در صورتیکه یک

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

تاجر می‌تواند بر سرمایهٔ خود نفع بگیرد، یک سرمایه‌دار چرا مجرم تلقی می‌گردد اگر بر سرمایهٔ خود مطالبهٔ نفع کند؟ طبق قرآن، صرف دیوانه‌ای می‌تواند چنین سخنی بگوید، پس طبق قانون مشابهت جرم و جزا، آنها در روز قیامت همانند دیوانگان حشر خواهند شد.

استاد امام امین احسن اصلاحی، هنگام تبصره بر این اظهار تعجب سودخواران، در تفسیر آیات مورد بحث می‌نویسد:

"از این اعتراض، به شکل واضح معلوم شد که نسل دیوانگانی که سود را بر بیع قیاس می‌کنند، در دنیا نو نیست، بلکه بسیار قدیمی است. قرآن این قیاس را... لایق توجه ندانست، به این وجه که چنین سخنی، بداهتاً باطل و دلیل بر خرابی ذهنی گوینده‌گان آن است. یک تاجر، سرمایهٔ خود را بر مالی سرمایه گذاری می‌کند که مردم تقاضای آن را دارند. او با قبول مشقت، زحمت و خطرات، مال را برای مردمی قابل حصول می‌سازد که اولاً با سعی شخصی نمی‌توانند آن را حاصل کنند و اگر هم می‌توانند حاصل کنند، بر قیمت بسیار بیشتر از آنچه تاجر برای آنها مهیا می‌کند، حاصل می‌کنند. سپس تاجر مال خود را در بازار آزاد برای رقابت عرضه می‌کند و چگونگی منفعت ناشی از آن را شرایط بازار تعیین می‌کند. ممکن است او کاملاً ورشکسته شده بماند و ممکن است نفع کند. به همین ترتیب، در این مورد نیز دستان او بسته است که زمانیکه یک چیز با ارزش یک روپه را به یک روپه و دو پیسه یا چهار پیسه بفروشد، تا زمانی نمی‌تواند از آن دوباره نفع بگیرد که پول او از تمام خطرات و شرایط پست و بلند گذشته دوباره وارد میدان نشود و با انجام خدمت برای اجتماع، برای خود استحقاقی پیدا نکند.

حالا بگویید، چه نسبتی وجود دارد بین چنین سرمایه‌گذاری‌ای جان‌فدا، غیور و خدمت‌گذار یک تاجر با سرمایهٔ سنگ‌دل، بزدل، بی‌غیرت و دشمن انسانیتِ یک سودخواری که حاضر نیست یک خطر را هم تحمل کند، اما برای افزایش منافع، بر شانه‌های انسان سوار می‌شود؟" (تدبر قرآن ۶۳۲/۱)

اگرچه قرآن مجید صرف گرفتن سود را حرام قرار داده است، اما یک نتیجهٔ لازمی حرمت آن این نیز است که شخصی که آن را، بدون عذر، به دیگری میخوراند هم طبق اصل تعاون علی الاثم، بطور یکسان مجرم پنداشته شود. روایت وهب بن عبدالله «رض» است:

لعن النبي صلى الله عليه و سلم... آكل الربوا و مؤكله. (بخاری، شماره ۵۳۴۷)

"پیامبر «ﷺ»، بر هر دو،[۲۳] کسی که سود می‌خورد و شخصی که آن را به دیگری می‌خوراند، لعنت کرده است."

---

[۲۳] در اصل، واژهٔ "موکل" استعمال شده است. از لحاظ لغت، هم سود دهنده‌گان و هم اشخاصی که برای مالکین کار و بار سودی کار می‌کنند و برای آنها مشتری پیدا می‌کنند و بر وقت معین از مدیونین سود وصول کرده به آنها می‌رسانند، شامل آن می‌شوند. اگر معاملات پرداخت قرض با سود، شکل کار و بار منظم را به خود بگیرد، موجودیت چنین کارکنان ناگزیر است. بدون آنها، ادارهٔ این نوع کار و بار ممکن نیست. اگر منظور در حدیث همین است، هیچ اشکالی وجود ندارد، چون این کار تعاون علی الاثم آشکار است. قضیهٔ کسانی که به عنوان کارکنان مالکین کار و بار سودی برای آنها اسناد ترتیب می‌کنند و در این مورد شهادت می‌دهند، نیز به همین شکل است. اما کسانی را که قرض سودی می‌گیرند به هیچ وجه نمی‌توان مرتکب تعاون علی الاثم قرار داد. این تعبیر، صرف برای عملی می‌تواند مناسب باشد که توسط مرتکبین گناه و بمنظور اشتراک در ثمر گناه صورت گرفته باشد. قرض گیرنده‌گان سودی، بمنظور معاونت با سودخواران نه، بلکه به دلیل ضروریات شخصی و کار و باری خود از آنها قرض می‌گیرند. اگر این کار تعاون است، پس بیش از آن نیست که فعلاً علما و صالحین هم با واریز کردن پول‌های خود و ادارات خود در بانک‌ها انجام می‌دهند. در صورتیکه سود به سطح دولت ممنوع شود و هر نوع کار و بار سودی ممنوع قرار داده شود، در آن صورت چنین کارکنان البته ناقض احکام قانون پنداشته خواهند شد. اگر حدیث راجع به آنها صحبت می‌کند، پس حکم آن باید مختص به حالت مذکور پنداشته شود، زمانیکه معاملات سودی در زمانهٔ رسالت به همین شکل ممنوع قرار داده شده بودند.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

به همین ترتیب، پیامبر «ﷺ» هدایت فرموده که شخص باید در معاملهٔ دَین به شکل مبادلهٔ اشیاء هم از هر نوع آلایش سود خود را حفاظت کند. رسول الله «ﷺ» می فرماید:

الذهب بالذهب وزنًا بوزن مثلاً بمثل، والفضة بالفضة وزنًا بوزن مثلاً بمثل، فمن زاد واستزاد فهو ربًا. (مسلم، شماره ٤٠٦٨)

"اگر طلا قرض داده اید، در بدل آن همان طلا را با همان وزن و از همان نوع بگیرید، و چنانچه نقره قرض دهید، در بدل آن همان نقره با همان وزن و از همان نوع بگیرید، چون هر شخصی که بیشتر داد و بیشتر مطالبه کرد، سود است."

الورق بالورق ربًا إلا هاء و هاء، والبر بالبر ربًا إلا هاء و هاء، والشعير باشعير ربًا إلا هاء و هاء والتمر بالتمر ربًا إلا هاء و هاء. (مسلم ، شماره ٤٠٥٩)

"اگر در بدل طلا، نقره قرض دهید، سود واقع می‌گردد.[٢٤] در صورتیکه در بدل گندم، نوع دیگر گندم،[٢٥] در بدل جو، نوع دیگر جو و در بدل خرما، خرمای نوع دیگر داده شود نیز چنین خواهد بود. البته، اگر این داد و ستد نقداً صورت گیرد، پس اشکالی ندارد."

مفهوم صحیح روایات فوق، همان است که فوقاً در ترجمه واضح نموده ایم. تمام آنچه پیامبر «ﷺ» فرموده، همین است. اگر الفاظ روایات مورد بحث محفوظ می‌ماندند، مردم در فهم این مفهوم آنها اشتباه نمی‌کردند، اما برخی از راویان آن، به دلیل سوء تفاهم، مفهوم "هاء و هاء" را از روایت دوم در روایت اول، و واژه‌های "الذهب بالذهب" را در روایت دیگر بجای "الورق بالذهب" داخل کرده اند و بدین ترتیب، روایات را به شکلی خلط ملط نموده اند که حکم آن برای مردم یک معمای لاینحل شده مانده است. مسئلهٔ "ربوا الفضل" در فقه ما در نتیجهٔ همین درهم‌آمیختن پیدا شده و الی حقیقت همان است که رسول خدا «ﷺ» با ارشاد خود واضح فرموده است که "إنما الربوا في النسيئة"،[٢٦] (سود صرف در معاملات دین واقع می‌شود).

در اینجا باید همچنان واضح باشد که سود صرف در مواردی مطرح می‌شود که استعمال شیء، در ذات خود، آن را از بین می‌برد و بدین ترتیب مقروض را در این مشقت مبتلا می‌کند که آن را دوباره پیدا کند و به مالکش تسلیم دهد. در این صورت، شکی نیست که اگر اضافه‌ای بر آن مطالبه شود، از روی عقل و وحی ظلم است. اما بر خلاف آن، معاوضهٔ چیزهایی که استعمال موجب از بین رفتن آن نمی‌شود و بعد از استعمال، در هر وضعیتی که باشد، به مالک آن مسترد می‌گردد، کرایه است و ظاهر است که هیچ اعتراضی نمی‌توان بر آن کرد. به همین شکل باید واضح باشد که قرض به غریب یا نادار داده شده باشد یا برای برنامهٔ کار و باری و رفاهی، هیچ نقشی در تعیین حقیقت ربا ندارد. کاملاً مسلم است که در زبان عربی، ربا، صرفنظر از مقصد قرض‌دهنده و نوعیت و حیثیت مقروض، محض بر اضافه‌ای اطلاق می‌شود که بر مقدار اصلی قرض مطالبه شود. بر علاوه، قرآن مجید خود واضح نموده که در عصر نزول آن، قرض سودی بیشتر بمنظور افزایش مال مردم کار و باری داده می‌شد. خداوند متعال فرموده است:

---

[٢٤] این حکم، از نوع سد ذریعه است. پیامبر «ﷺ» مردم را از این کار منع فرمودند که چون داد و ستد به شکل قرض است، بنابراین، به دلیل مختلف بودن صنوف اجناس، یک اندازه کمی و بیش لازماً در آن واقع خواهد شد.

[٢٥] چونکه این جمله به "الورق بالذهب" عطف شده است، که اختلاف صنف در آن کاملاً واضح است، بناً، در "البر بالبر"، معنای البر نخست از لحاظ ادبیات عربی صرف می‌تواند نوع دیگری از گندم باشد.

[٢٦] مسلم، شماره ٤٠٨٩، ٤٠٩١.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

وَمَآ ءَاتَيْتُم مِّن رِّبًا لِّيَرْبُوَا۟ فِىٓ أَمْوَٰلِ ٱلنَّاسِ فَلَا يَرْبُوا۟ عِندَ ٱللَّهِ ۖ وَمَآ ءَاتَيْتُم مِّن زَكَوٰةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ ٱللَّهِ فَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُضْعِفُونَ. (الروم ۳۰:۳۹)

"قرض سودی‌ای را که می‌دهید تا در مال دیگران شامل شده، فزونی یابد، نزد خداوند فزونی نمی‌یابد و صدقه‌ای که می‌دهید تا رضای خداوند را با آن بخواهید، پس اینانند که اموال‌شان را نزد خداوند افزایش می‌دهند."

در آیت فوق ببینید، الفاظ "لِّيَرْبُوَا۟ فِىٓ أَمْوَٰلِ ٱلنَّاسِ" (که با مال دیگران شامل شده، فزونی یابد) نه تنها اینکه برای قرض‌های صرفی‌ای که به غربا داده می‌شود، مناسب نیست، بلکه بطور واضح می‌گوید که در آن زمان، قرض سودی بالعموم برای مقاصد تجارتی داده می‌شد و به این شکل طبق تعبیر قرآن مجید، گویا در مال دیگری افزایش می‌یافت. آیت ذیل سورۀ بقره هم به همین نکته اشاره می‌کند:

وَإِن كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ. وَأَن تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ. إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ. (۲:۲۸۰)

"و اگر مقروض گاهی تنگ‌دست باشد، پس تا زمان فراغت دستش به او مهلت دهید و اگر ببخشید برای شما بهتر است، اگر بدانید."

استاد امام امین احسن اصلاحی در تفسیر آن می‌نویسد:

"در این عصر، برخی کم سوادان ادعا می‌کنند که سودی که قبل از عصر نزول قرآن در عربستان رایج بود، سود مهاجنی بود. مردم غریب و نادار مجبور بودند جهت رفع ضروریات ناگزیر زندگی خود از مهاجنان قرض بگیرند و مهاجنان از این مظلومان، سود بسیار می‌گرفتند. قرآن مجید همین سود را ربا تلقی کرده و حرام قرار داده است. تا جاییکه بحث قرضه‌های تجارتی و کار و باری مطرح است، که در این عصر رایج است، نه در آن زمان مروج بودند و نه هم قرآن بحثی از حرمت و کراهت آن داشته است.

پاسخ بسیار واضح برای چنین مردم خود در آیت موجود است. وقتی قرآن حکم می‌دهد که مدیون اگر تنگ‌دست (ذُوعُسْرَة) باشد، تا زمانیکه در رزقش گشادگی (مَيْسَرَةٍ) آید، برایش مهلت دهید، پس گویا آیت با زبان خود خبر داد که مردم ثروتمند نیز در آن زمان قرض می‌گرفتند. بلکه، اگر حق اسلوب بیان آیت به شکل درست ادا شود، این نکته را نیز واضح می‌سازد که قرض گرفتن و قرض دادن بیشتر بین ثروتمندان صورت می‌گرفت؛ البته این نیز امکان داشت که مدیونی به تنگ‌دستی مبتلا شود، به شکلی که پرداخت مقدار اصلی هم برای او ناممکن شود. قرآن، راجع به چنین شخصی هدایت فرموده که مهاجن به او تا زمانی فرصت دهد که شرایط اقتصادی او بهبود یابند و در صورتیکه اصل مقدار را هم ببخشد، برای او بهتر خواهد بود. اشاره به این مفهوم آیه، از خود واژه‌های آن بدست می‌آید، چون فرموده است: "إِن كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ" (اگر مقروض گاهی تنگ‌دست باشد، پس تا زمان فراغت دستش به او مهلت دهید). در زبان عربی، "إِن" برای حالات عادی و عام استعمال نمی‌گردد، بلکه بطور عمومی برای بیان حالات شاذ و نادر استعمال می‌شود. برای بیان حالات عادی، واژۀ "إذا" در عربی استفاده می‌شود. اگر در روشنی این نکته تامل کنیم، الفاظ آیت بطور واضح می‌رساند که بدهکاران در آن زمان بطور عام، "ذو میسره" فراخ دست بودند، اما گاهی، وضعیتی هم پیش می‌آمد که بدهکار غریب می‌بود یا بعد از گرفتن قرض دچار غربت می‌شد؛ بنابراین، هدایت داده شد که با آنها مدارا شود." (تدبر قرآن ۶۳۸/۱)

بعد از این، آنها نتیجۀ بحث را به شکل ذیل بیان می‌کنند:

"معلوم است که مردم ثروت‌مند برای ضروریات ناگزیر زندگی خود به مهاجنین مراجعه نمی‌کردند، بلکه در واقع برای مقاصد تجارتی خود قرض می‌گرفتند. در اینصورت، فرق بین قرض آنها و قرض‌های این زمان که برای مقاصد تجارتی و کار و باری گرفته می‌شود، چیست؟" (تدبر قرآن ۶۳۹/۱)

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

دارایی عامه

مَّآ أَفَآءَ ٱللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ كَيۡ لَا يَكُونَ دُولَةَۢ بَيۡنَ ٱلۡأَغۡنِيَآءِ مِنكُمۡ. (الحشر ۷:۵۹)

"(به این وجه) آنچه خداوند از مردم این قریه‌ها به رسول خود بازگرداند، ویژهٔ خداوند و رسول و خویشاوندان و یتیمان و مساکین و مسافرین است تا این اموال صرف بین ثروتمندان شما دست به دست نشود."

از سیاق آیت معلوم است که زمانیکه در عصر رسالت مردم مطالبه کردند که اموال، زمین‌ها و جایدادهایی که از دشمن بدون جنگ بدست آمده بودند، بین آنها تقسیم گردد، قرآن از قبول آن امتناع ورزید و فرمود که آنها باید بر ضروریات اجتماعی دین و ملت و جهت کمک به غرباء و مساکین ملت و کفالت آنها وقف شود تا ثروت صرف بین ثروت‌مندان گردش نکند.

چونکه اموال مورد بحث، بدون هر نوع مدد مسلمانان، محض با قوهٔ قاهرهٔ خداوند متعال حاصل شده بودند، تمام آنها برای مقاصد اجتماعی مختص شدند. با نظرداشت ماهیت ویژهٔ جهاد رسول الله «ﷺ» در جزیره نمای عرب، غنایم عام آن زمان هم ملکیت الله و رسول او بود،[۲۷] لیکن چونکه مردم در حصول آن به پیامبر «ﷺ» کمک کرده بودند و در آن زمان مجبور بودند اسلحه و اسب‌ها و شتر و دیگر ذرایع شخصی خود را استعمال کنند، حتی مجبور بودند زاد راه خود را نیز خود تدارک بینند، ضروری بود بین مجاهدین تقسیم گردد. با وجود آن، قرآن حکم داد که حصهٔ پنجم این غنایم هم برای مقاصد مذکور اختصاص داده شود:

وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا غَنِمۡتُم مِّن شَيۡءٖ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُۥ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ. (الانفال ۴۱:۸)

"(شما پرسیده بودید، پس) بدانید که به هر اندازه مال غنیمتی که بدست شما افتد، یک پنجم آن برای خداوند، برای پیامبر او، برای خویشاوندان (پیامبر) و برای یتیمان، مساکین و مسافرین است."

هر نوع نظم اجتماعی مسلمانان می‌تواند این رهنمایی را هم از آیات فوق بدست آورد که تمام املاک و اموالی که در ملکیت ذاتی افراد قرار ندارد یا نمی‌تواند قرار داشته باشد – مانند زمین و خزائن آن – باید در ملکیت ملت باشد و بر علاوهٔ سایر مسؤولیت‌های مربوط به نظم اجتماعی، برای رفع نیازها و ضروریات مردمی هم استفاده شود که به دلیل ناتوانی خِلقی یا محرومی از اسباب و وسایل، محتاج کمک دیگران می‌شوند.

تا جاییکه ادارهٔ املاک و دارایی مزبور مطرح است، شریعت گذاشته تا طبق شرایط و مصالح در بارهٔ آن تصمیم گرفته شود. لهذا، اولی الامر مسلمانان می‌توانند، با مشورهٔ ارباب حل و عقد آنها، هر تصمیمی را که بخواهند اتخاذ کنند. معلوم است که نبی کریم «ﷺ» زمین‌های خیبر را به همین هدف به نصفه‌کاری داد،[۲۸] برخی زمین‌ها را در تصرف افرادی باقی ماند که برای آنها اختصاص داده شده بودند،[۲۹] برخی زمین‌ها را "حمی" قرار دادند،[۳۰] در برخی چیزها همه مسلمانان را یکسان سهم دادند،[۳۱] برای انتفاع از برخی چشمه‌ها و نهرها، قاعدهٔ "الأقرب فالأقرب"[۳۲] را

---

[۲۷] الانفال ۸: ۱.

[۲۸] مسلم، شماره ۳۹۶۷.

[۲۹] ابو داؤود، شماره ۳۰۵۸.

[۳۰] بخاری، شماره ۲۳۷۰. احمد، شماره ۱۶۲۲۷.

[۳۱] ابن ماجه، شماره ۲۴۷۳. ابو داؤود، شماره ۳۴۷۷. ابن ابی شیبه، شماره ۲۳۱۹۴.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

مقرر فرمودند و حضرت عمر «رض» زمین‌های مفتوحه را در عهد خلافت خود در تصرف مالکین قبلی آنها گذاشت و با نظرداشت محصولات آنها، یک مقدار مشخص را به عنوان خراج بر آنها عاید نمود.[۳۳]

تحریر و شهادت

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ إِذَا تَدَايَنتُم بِدَيْنٍ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَٱكْتُبُوهُ ۚ وَلْيَكْتُب بَّيْنَكُمْ كَاتِبٌۢ بِٱلْعَدْلِ ۚ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَن يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ ٱللَّهُ ۚ فَلْيَكْتُبْ ۚ وَلْيُمْلِلِ ٱلَّذِى عَلَيْهِ ٱلْحَقُّ وَلْيَتَّقِ ٱللَّهَ رَبَّهُۥ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْـًٔا ۚ فَإِن كَانَ ٱلَّذِى عَلَيْهِ ٱلْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَن يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُۥ بِٱلْعَدْلِ ۚ وَٱسْتَشْهِدُوا۟ شَهِيدَيْنِ مِن رِّجَالِكُمْ ۖ فَإِن لَّمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَٱمْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ ٱلشُّهَدَآءِ أَن تَضِلَّ إِحْدَىٰهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَىٰهُمَا ٱلْأُخْرَىٰ ۚ وَلَا يَأْبَ ٱلشُّهَدَآءُ إِذَا مَا دُعُوا۟ ۚ وَلَا تَسْـَٔمُوٓا۟ أَن تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰٓ أَجَلِهِۦ ۚ ذَٰلِكُمْ أَقْسَطُ عِندَ ٱللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَٰدَةِ وَأَدْنَىٰٓ أَلَّا تَرْتَابُوٓا۟ ۖ إِلَّآ أَن تَكُونَ تِجَٰرَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا ۗ وَأَشْهِدُوٓا۟ إِذَا تَبَايَعْتُمْ ۖ وَلَا يُضَآرَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ ۚ وَإِن تَفْعَلُوا۟ فَإِنَّهُۥ فُسُوقٌۢ بِكُمْ ۚ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ ۖ وَيُعَلِّمُكُمُ ٱللَّهُ ۗ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ ۚ وَإِن كُنتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا۟ كَاتِبًا فَرِهَٰنٌ مَّقْبُوضَةٌ ۖ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ ٱلَّذِى ٱؤْتُمِنَ أَمَٰنَتَهُۥ وَلْيَتَّقِ ٱللَّهَ رَبَّهُۥ ۗ وَلَا تَكْتُمُوا۟ ٱلشَّهَٰدَةَ ۚ وَمَن يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُۥٓ ءَاثِمٌ قَلْبُهُۥ ۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ۗ. (البقره ۲۸۲:۲ – ۲۸۳)

"اهل ایمان، اگر برای مدت معین داد و ستد قرض کردید، آنرا بنویسید و باید نویسنده‌ای از میان شما با انصاف بنویسد. و کسی که نوشتن می‌داند، از نوشتن ابا نورزد، بلکه همانگونه که خداوند به او آموخته است، او نیز برای دیگران بنویسد. و این سند را باید کسی املا کند که حق بر او عاید می‌شود و او از خداوند، پروردگار خود بترسد و از آن چیزی نکاهد. پس اگر شخصی که حق بر او عاید می‌شود، سفیه یا ناتوان است یا نتواند املاء کند، ولی او باید با انصاف املا کند. و شهادت دو مرد را از میان خود بر آن بگیرد، اما اگر دو مرد موجود نباشند، پس یک مرد و دو زن از شاهدان پسندیدهٔ شما. دو زن به این دلیل که اگر یکی گیج شود، دیگری به او یادآوری کند. و زمانی که شاهدان خواسته شوند، نباید ابا ورزند. و خواه داد و ستد کوچک باشد یا بزرگ، تا وعدهٔ آن در نوشتن آن سهل انگاری نورزید. این شیوه نزد خداوند بیشتر مبنی بر انصاف است، و برای اقامهٔ شهادت پابرجاتر و از آن امکان افتادن شما در شبهات کم می‌شود. البته، اگر داد و ستد دست به دست باشد، پس در ننوشتن آن بر شما هیچ ایرادی نیست. و هرگاه داد و ستد کنید، هم شاهد بگیرید، و (متوجه باشید که) به نویسنده یا شاهد هیچ زیانی رسانده نشود و اگر چنین کنید، گناهی‌ست که گریبانگیر شما خواهد شد. و از خداوند بترسید، و (بدانید که) خداوند به شما آموزش می‌دهد، و خداوند بر همه چیز داناست. و اگر در سفر هستید و نویسنده‌ای میسر نیست، داد و ستد قرض به شکل گرو نیز می‌تواند صورت گیرد. پس اگر حالت اعتماد بر یکدیگر پیدا شد، کسی که مال گروی با او امانت گذاشته شده است، این امانت را بازپس دهد و از خداوند، پروردگار خود بترسد (و در این مورد شاهد بگیرد)، و شهادت را (در هر شکلی که باشد) هرگز کتمان نکنید و (به یاد داشته باشید که) هر کسی آنرا کتمان کرد، قلبش گنهکار خواهد بود، و (بدانید که) هر آنچه انجام می‌دهید، خداوند به آن داناست."

در آیات فوق، بمنظور جلوگیری از بروز نزاع، هدایت داده شده تا هر نوع داد و ستد، قرض و برخی مسائل مالی مشابه نوشته شوند و بر آن شهود گرفته شود. جهت تفهیم مدعا، چکیدهٔ احکام آیات فوق را، که استاد امام امین احسن اصلاحی در تفسیر خود "تدبر قرآن" توضیح داده، در جملات ایشان نقل می‌کنیم. استاد امام می‌نویسد:

"۱. اگر قرض برای یک مدت مشخص گرفته می‌شود، سند آن تحریر شود.

---

[۳۲] بخاری، شماره ۲۳۶۱.

[۳۳] کتاب الخراج، ابو یوسف ۲۶ – ۲۹.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

۲. این دستاویز را محرر در موجودیت هر دو طرف با انصاف بنویسد. از هیچ نوع جعل‌کاری در آن کار نگیرد و هر کسی توان نوشتن داشته باشد، نباید از انجام این خدمت سر باز زند. توانایی نوشتن نعمت خداوند است. شکر آن این است که انسان در وقت ضرورت، به دیگران کمک کند. ضرورت نصیحت به این دلیل پیش آمد که در آن زمان، مردم با سواد کم بودند. نظام دولتی در زمینهٔ تحریر و ثبت اسناد نه تا آن زمان به وجود آمده بود، نه به وجود آوردن آن کار آسانی بود.

۳. مسؤولیت نوشتن سند بر قرض گیرنده است. او در سند اعتراف می‌کند که من از فلان ولد فلان به این اندازه بدهکار هستم؛ همانند نویسنده، او نیز مکلف است در اعتراف خود تقوی را ملحوظ داشته باشد و هرگز تلاش نکند به حق صاحب حق، به یک نوع، آسیب رساند.

۴. اگر شخص کم عقل باشد یا ضعیف باشد یا توانایی نوشتن سند را نداشته باشد، ولی یا وکیل او سند را به نمایندگی از او توسط شخص دیگر با انصاف و راست‌کاری بنویسد.

۵. شهادت دو مرد بر سند ثبت گردد. راجع به شهود هدایت شده که باید "مِن رِّجَالِكُمْ" باشند، یعنی از میان مردان خودتان؛ واژه‌های مذکور دو نکته را در یک زمان واضح می‌سازند: نخست اینکه، شهود مسلمان باشند. دوم اینکه، از میان مردمی باشند که با طرفین موضوع روابط داشته باشند و برای آنها آشنا باشند. (هدایت) دوم اینکه، آنها "مِمَّن تَرْضَوْنَ"، یعنی دارای اخلاق و عمل پسندیده و ثقه، معتبر و ایمان‌دار باشند.

۶. اگر دو مرد با صفات مذکور در دسترس نباشند، می‌توان یک مرد و دو زن را انتخاب کرد. شرط دو زن به این دلیل است که اگر از یکی اشتباهی صادر شود، دیگری او را تذکیر و متوجه خواهد ساخت و سد باب اشتباه خواهد شد. این تفاوت، از بعد تحقیر زن نیست، بلکه چون مسؤولیت مورد بحث، به دلیل ویژگی‌های مزاجی و حالات و مشغله‌های آنان، برای آنها یک بار سنگین است، شریعت در برداشتن آن با آنها به این شکل کمک کرده است.[۳۴]

۷. هنگامیکه اشخاصی که به عنوان شهود در یک سند شامل شده باشند، طلب شوند، اجازه ندارند از ادای شهادت شانه خالی کنند، چون شهادت بر حق نه تنها اینکه خدمت بزرگ اجتماعی است بلکه از بعد شهداء الله بودن، جزئی از فریضهٔ منصبی امت مسلمه نیز است.

۸. مقدار قرض زیاد باشد یا کم، اگر مدت آن تعیین شده باشد و قرض یک روزه نباشد، نباید در نوشتن آن بر خود سنگینی احساس کرد. مردمی که آن را زحمت تلقی نموده، از آن صرف نظر می‌کنند، از دست سهل‌انگاری بسا اوقات در نزاعاتی گرفتار می‌گردند که نتایجش بسیار دور روس ثابت می‌شود.

۹. هدایات مذکور نزد الله متعال قرین به حق و عدالت و محافظت‌کنندهٔ شهادت است و از ایجاد شک و نزاع جلوگیری می‌کنند. بنابراین، اهتمام آن برای صلاح و فلاح اجتماعی ضروری است.

۱۰. برای قرض‌های روزمره، شرط تحریر و شهادت وجود ندارد.

۱۱. بلی، اگر خرید و فروش مهمی صورت گرفته باشد، باید بر آن گواه گرفته شود تا در صورت بروز نزاع بتوان آن را حل و فصل کرد.

۱۲. در صورت بروز نزاع، برای هیچ طرف جایز نیست به کاتب یا شاهدان آسیب برساند. کاتب و شاهد خدمت مهم اجتماعی و تمدنی انجام می‌دهند. به این وجه، نتیجهٔ تلاش آسیب رساندن به آنها این خواهد شد که مردم ثقه و محتاط از مسؤولیت شهادت و تحریر و غیره گریزان خواهند شد و دستیابی به شاهدان معقول، نه شاهدان پیشه‌ور،

[۳۴] این حکم سد ذریعه است. بنابراین، به دلیل تغییر احوال و شرایط، اگر ضرورت مبنای آن دیگر وجود نداشته باشد، عمل بر آن هم لازم نخواهد بود.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

مشکل خواهد شد. مردم ثقه و سنجیده‌ای که در عصر حاضر از مسؤولیت ادای شهادت و تحریر و غیره گریزان اند، دلیلش همین است که وقتی نزاعی در معامله‌ای رخ می‌دهد، شامت گواهان آن می‌رسد. آنها هدف هتک حرمت، اختطاف و نقصان مال و جایداد، بلکه حتی قتل قرار می‌گیرند. قرآن مردم را از این کارها بازداشت و متنبه ساخت که هر کسی چنین عملی را مرتکب شود، به یاد داشته باشد که نافرمانی کوچک و ناچیزی را مرتکب نشده تا به آسانی معاف شود، بلکه این عمل، فسقی‌است که بر آنها چسبیده می‌ماند و رهایی از آن برایشان مشکل بزرگی خواهد شد." (تدبر قرآن ۴۶۰/۱)

الله متعال در آخر آیات، حکم رهن را بیان می‌فرماید. طبق آن، اگر کسی در سفر باشد و جهت تحریر سند نویسنده‌ای در دسترس نباشد، معاملهٔ قرض را از راه گروی هم می‌تواند انجام دهد. اما باید واضح باشد که اجازت گروی تا زمانی است که شخصی که قرض می‌دهد، اطمینان خاطرش فراهم شود. بعد از اینکه داین مطمئن شد، چیزی که در گروی مانده شده باید بعد از ثبت شهادت در زمینهٔ قرض، لازماً مسترد گردد. استاد امام در وضاحت این حکم می‌نویسد:

"...زمانیکه شرایط و حالات تغییر کنند و آنچه برای ایجاد اعتماد متقابل مطلوب است فراهم شود، مثلاً بعد از ختم شدن سفر شخص در حضر آید، کاتب جهت تحریر اسناد دستیاب شود، معاملهٔ قرض در موجودیت متعلقین تصدیق شود و دیگر دلیل معقولی وجود نداشته باشد که قرض دهنده نتواند بدون رهن اعتماد کند، بر او لازم است چیزی را که موضوع رهن است، به صاحبش مسترد کند و برای اطمینان خود، می‌تواند روشی را اختیار کند که در فوق بدان هدایت داده شد. در اینجا، مال مورد رهن را به امانت تعبیر کرده است؛ آنچه از آن معلوم می‌شود این است که رهن نزد قرض‌دهنده به عنوان یک امانت قرار دارد که حفاظت از آن بر او لازم است و هر نوع انتفاع از آن نامشروع." (تدبر قرآن ۶۴۳/۱)

www.javedahmadghamidi.com
www.al-mawrid.org

دلیل شرط شهادت دو مرد و در صورت نبود دو مرد، شهادت یک مرد و دو زن که در آیات بیان گردیده اگرچه مشخص است، اما با نظرداشت چگونگی درک فقهای ما از آن، ضروری است دو نکتهٔ ذیل راجع به آن هم واضح ساخته شود:

اولاً، این شرط با شهادتی که در صورت وقوع قضیه یا حادثه‌ای مطرح می‌شود، هیچ رابطه‌ای ندارد. حکم مذکور، صرف به شهادت حین تحریر اسناد مربوط است. هر شخص می‌داند که حین تحریر اسناد، شاهدان را ما خود برای شهادت انتخاب می‌کنیم، در حالیکه در شهادت واقعاتی، موجود بودن شاهد بر موقع امر تصادفی است. ما اگر سندی می‌نویسیم یا توافقنامه‌ای امضاء می‌کنیم، اختیار داریم هر کی را بخواهیم بر آن شاهد بگیریم. اما هر کسی که سر موقع در جرایم زنا، دزدی، قتل، سرقت و سایر جرایم مشابه موجود باشد، شاهد قرار می‌گیرد. بنابراین، تفاوت بین این دو نوع شهادت به اندازه‌ای واضح است که هیچ یکی را نمی‌توان مبنای قیاس برای دیگری ساخت.

دو اینکه، موقع و محل آیت و اسلوب بیان آن هیچ امکانی برای این نمی‌ماند که آن را به قانون و قضاء مربوط دانست. آیات، محکمه را مخاطب قرار داده نمی‌گوید که اگر چنین قضیه‌ای به شما پیش آید، از مدعی با این نصاب شاهد مطالبه کنید. مخاطب آن، مردمی اند که داد و ستدِ قرض می‌کنند و در این زمینه به آنها هدایت داده شده که اگر برای یک مدت معین چنین معامله‌ای انجام می‌دهند، سند آن را بنویسند و جهت جلوگیری از نزاع و نقصان، شاهدانی را انتخاب کنند که حامل اخلاق پسندیده، ثقه، قابل اعتماد و ایمان‌دار باشند و از لحاظ شرایط و مشاغل خود، بتوانند این مسؤولیت را بطور بهتر انجام دهند. همین دلیل است که اصلاً هدایت داده شده که دو مرد شاهد گرفته شوند و در صورتیکه دو مرد نباشند، پس دو زن با یک مرد شاهد گرفته شود تا یک زنی که همواره در خانه بسر می‌برد، اگر در محیط محکمه احساس پریشانی کند، برای محافظت شهادت از ابهام و اضطراب، زن دیگر به او

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

یاری دهد. معلوم است که معنای آن این نیست و نمی‌تواند باشد که قضیه صرف زمانی در محکمه ثابت خواهد شد که حد اقل دو مرد یا یک مرد و دو زن به محکمه جهت ادای شهادت راجع به آن حاضر شوند. آیات مورد بحث ما، حاوی هدایات اجتماعی‌ای است که اگر مردم بر آن پابند باشند، باعث نجات آنها از منازعات خواهد شد. مردم باید هدایات مذکور را برای صلاح و فلاح خود رعایت کنند، لیکن آنها، نصاب شهادت را برای فیصله راجع به قضایا بیان نمی‌کند که محاکم ملزم به رعایت آن باشند. بنابراین، در رابطه به تمام هدایاتِ این سلسله فرموده شده که این روش نزد خداوند بیشتر مبنی بر انصاف است، از شهادت محافظت می‌کند و امکان دچار شدن به شبهات را کاهش می‌دهد.

{۲}

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ شَهَٰدَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ ٱلْمَوْتُ حِينَ ٱلْوَصِيَّةِ ٱثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ أَوْ ءَاخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنتُمْ ضَرَبْتُمْ فِى ٱلْأَرْضِ فَأَصَٰبَتْكُم مُّصِيبَةُ ٱلْمَوْتِ تَحْبِسُونَهُمَا مِنۢ بَعْدِ ٱلصَّلَوٰةِ فَيُقْسِمَانِ بِٱللَّهِ إِنِ ٱرْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِى بِهِۦ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَلَا نَكْتُمُ شَهَٰدَةَ ٱللَّهِ إِنَّآ إِذًا لَّمِنَ ٱلْءَاثِمِينَ فَإِنْ عُثِرَ عَلَىٰٓ أَنَّهُمَا ٱسْتَحَقَّآ إِثْمًا فَـَٔاخَرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ ٱلَّذِينَ ٱسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ ٱلْأَوْلَيَٰنِ فَيُقْسِمَانِ بِٱللَّهِ لَشَهَٰدَتُنَآ أَحَقُّ مِن شَهَٰدَتِهِمَا وَمَا ٱعْتَدَيْنَآ إِنَّآ إِذًا لَّمِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰٓ أَن يَأْتُوا۟ بِٱلشَّهَٰدَةِ عَلَىٰ وَجْهِهَآ أَوْ يَخَافُوٓا۟ أَن تُرَدَّ أَيْمَٰنٌۢ بَعْدَ أَيْمَٰنِهِمْ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَٱسْمَعُوا۟ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْفَٰسِقِينَ (المائده ۵:۱۰۶ – ۱۰۸)

"اهل ایمان، اگر مرگ یکی از شما فرا رسد و او وصیت می‌کند، برای آن شهادت در میان شما به این شکل خواهد بود که دو شخص عادل از میان شما به عنوان شاهد گرفته شوند یا اگر شما در سفر هستید و در آنجا مرگ فرا رسد، پس دو نفر از میان غیر خودتان شاهد گرفته شود. (در حالت اول) اگر (راجع به آنها) شک کردید، پس بعد از نماز آنها را نگاه دارید، سپس آنها به خداوند سوگند یاد کنند که در ازای این شهادت هیچ قیمتی قبول نخواهیم کرد، اگرچه کدام خویشاوند هم باشد، و نه شهادت خداوند را کتمان خواهیم کرد. اگر چنین کنیم، در زمرهٔ گنهکاران شمار خواهیم شد. پس اگر معلوم شد که آن دو مرتکب حق تلفی‌ای شدند، به جای آن، دو نفر دیگر از مردمی حاضر شوند که شاهدان مقدم حق آنان را تلف کرده اند. سپس آنها به خداوند سوگند یاد کنند که شهادت ما از شهادت این دو بیشتر برحق است و ما در شهادت خود تجاوز نکرده‌ایم. اگر چنین کرده باشیم، از ظالمان خواهیم بود. اینگونه، نزدیک‌تر است به اینکه آنان شهادت را به شکل درست ادا کنند یا حد اقل از این بترسند که قسم‌های‌شان بعد از قسم‌های دیگران رد خواهد شد. از خداوند بترسید و (هر حکمی که داده شود، آنرا) بشنوید. (اگر چنین نکنید، نافرمانی صریح خواهد بود) و خداوند مردم نافرمان را هیچ‌گاه راهیاب نمی‌کند."

در آیات فوق، به همان احتیاط در خصوص وصیت هدایت داده شده که قبلاً در مورد داد و ستد و قرض بیان گردید. خلاصهٔ آن درج ذیل است:

۱. اگر مرگ کسی فرا رسد و او بخواهد راجع به مال خود وصیت کند، دو نفر قابل اعتماد را از میان برادران مسلمان خود بر وصیت خود شاهد بگیرد.

۲. اگر مرگ به شخص در جریان سفر برسد و دو مسلمان برای شهادت وجود نداشته باشند، در حالت مجبوری می‌تواند دو غیر مسلمان را به عنوان شاهد بگیرد.

۳. اگر راجع به هر دو مردی که از میان مسلمانان برای شهادت انتخاب می‌گردند، بیم وجود داشته باشد که با جانبداری از کسی شهادت خود را تغییر خواهند داد، جهت سد باب آن می‌توان آنها را بعد از نماز در مسجد متوقف ساخت و به نام الله از آنها قسم گرفت که برای فایدهٔ دنیوی یا بمنظور جانبداری از شخصی، اگرچه از جملهٔ عزیزان

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

نزدیک آنها هم باشد، شهادت خود را تغییر ندهند و اگر مرتکب چنین کاری شدند، گناهکار خواهند بود.

۴. برای شهود باید معلوم باشد که چنین شهادت، "شَهَٰدَةَ ٱللَّهِ"، یعنی شهادت خداوند است، لذا اگر در آن کوچک‌ترین خیانت از طرف آنها صادر شود، نه تنها خائن بنده‌ها، بلکه خائن خداوند نیز قرار خواهند گرفت.

۵. با وجود این، اگر معلوم شود که شهود، در مخالفت با هدایات وصیت‌کننده، از کسی جانبداری کرده یا حق کسی را تلف نموده اند، دو فرد متعلق به شخصی که حق او تلف شده قسم بخورند که ما از این شاهدینِ اولی بالشهادت صادق‌تر هستیم؛ ما در این قضیه از حق تجاوز نکرده‌ایم و با مسؤولیت تام می‌گوییم که اگر مرتکب چنین کاری شده‌ایم، در حضور خداوند ظالم محسوب شویم.

۶. فایدهٔ چنین احتساب مضاعف بر شهود این است که ممکن موجب شود آنها صادقانه شهادت بدهند، چون بیم خواهند داشت که اگر شهادت را تغییر دهند، قسم‌های‌شان توسط قسم‌های دیگران باطل خواهند شد و با وجود اولی بالشهادت بودن، شهادت آنها رد خواهد شد.

تقسیم وراثت

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ ٱلْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا ٱلْوَصِيَّةُ لِلْوَٰلِدَيْنِ وَٱلْأَقْرَبِينَ بِٱلْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى ٱلْمُتَّقِينَ. فَمَن بَدَّلَهُۥ بَعْدَ مَا سَمِعَهُۥ فَإِنَّمَآ إِثْمُهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُۥٓ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. فَمَنْ خَافَ مِن مُّوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَآ إِثْمَ عَلَيْهِ. إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ. (البقره ۲:۱۸۰ – ۱۸۲)

"(اینگونه، بمنظور جلوگیری از نزاعات مربوط به اموال) بر شما فرض شده است که چون وقت مرگ یکی از شما فرا رسد و او اموالی از خود بجای می‌گذارد، پس برای والدین و خویشاوندان طبق معروف وصیت کند. این، حق است بر کسانی که از خداوند بیم دارند. سپس، هر کسی وصیت را بعد از شنیدن آن تغییر دهد، گناهش بر همان تغییردهندگان است. (آنان بدانند که) خداوند یقیناً همه چیز را می‌شنود و می‌داند. البته هر کسی که بیم جانبداری یا حق‌تلفی از جانب وصیت کننده داشته باشد و او میان آنها صلح کند، بر او هیچ گناهی نیست. بی‌شک خداوند بخشنده است، شفقت او ابدی‌ست."

در این آیات، حکم داده شده که برای والدین و قرابت‌مندان مطابق معروف وصیت شود. وصیت، فرهنگ اهل عرب بود. جای آن را بعداً قانونی گرفت که در آیات سورهٔ نساء بیان گردید. سهم‌های والدین و اقربا را الله متعال خود در آیات مذکور سورهٔ نساء معین فرموده و آن را وصیت خود قرار داده است. دلیل آن را چنین بیان فرموده که انسان نمی‌داند چه کسی از میان اقارب از لحاظ منفعت به او نزدیک‌تر است. سهم‌هایی که خداوند متعال بیان فرموده کاملاً مشخص اند و هیچ امکانی برای کمی و بیشی در آن وجود ندارد. الله متعال فرموده است:

لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ ٱلْوَٰلِدَانِ وَٱلْأَقْرَبُونَ. وَلِلنِّسَآءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ ٱلْوَٰلِدَانِ وَٱلْأَقْرَبُونَ. مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ. نَصِيبًا مَّفْرُوضًا. (۴:۷)

"آنچه مادران و پدران و خویشاوندان (شما) از خود بجا گذارند، برای مردان هم سهم است و آنچه مادران و پدران و خویشاوندان (شما) بجا گذارند، برای زنان نیز در آن سهمی‌ست، خواه ترکه کم باشد یا زیاد، به عنوان سهم مشخص."

لهذا، کاملاً واضح است که هر مسلمان مکلف است طبق همین قانون وصیت کند و حکم وصیت طبق فرهنگ دیگر باقی نمانده؛ پس هدف از حکم وصیت طبق فرهنگ چی بود؟ استاد امام امین احسن اصلاحی در پاسخ این

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

سؤال می‌نویسد:

"حکمی که راجع به وصیت برای والدین و اقربا داده شد، مطابق عرف جامعه بود و برای دور عبوری‌ای بود که جامعهٔ اسلامی هنوز به استحکام لازم نرسیده بود و برای آخرین حکم تقسیم وراثت، که بعداً در سورهٔ نساء نازل گردید، آماده نبود. این حکم، تا زمانیکه شرایط مناسب ایجاد می‌شد، به عنوان حکم مؤقتی نازل گردید و توقع می‌رفت دو هدف را برآورده سازد: اول اینکه، از حقوق سهم‌دارانی که توسط اقارب بانفوذ غصب می‌شدند فوراً تا یک حدی محافظت شود و دوم اینکه، فرهنگ خوبی که در شرفای عرب از ایام قدیم رایج بود، اما بتدریج زیر غبار جاهلیت خفته بود، از سر نو تازه شود تا عمل بر آن اذهان را برای قانونی آماده کند که قرار بود در این باب نازل شود." (تدبر قرآن ۴۳۹/۱)

{۲}

۱- يُوصِيكُمُ ٱللَّهُ فِيٓ أَوۡلَٰدِكُمۡ ۖ لِلذَّكَرِ مِثۡلُ حَظِّ ٱلۡأُنثَيَيۡنِ ۚ فَإِن كُنَّ نِسَآءٗ فَوۡقَ ٱثۡنَتَيۡنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ ۖ وَإِن كَانَتۡ وَٰحِدَةٗ فَلَهَا ٱلنِّصۡفُ. (النساء ۴:۱۱)

"خداوند به شما در بارهٔ اولاد شما سفارش می‌کند که سهم پسر از آنان برابر با سهم دو دختر است. پس اگر در اولاد (میت) صرف دختران باشند و آنها دو یا بیشتر از دو باشند، دو سوم ترکه به آنها داده شود و اگر صرف یک دختر است، نیمی از ترکه برای اوست."

آیات فوق سورهٔ نساء در رابطه به تقسیم وراثت، حکم آیات سورهٔ بقره را که قبلاً توضیح دادیم تغییر داد. در این آیات، قبل از همه سهم‌های اولاد بیان گردیده است.

جملهٔ "يُوصِيكُمُ ٱللَّهُ فِيٓ أَوۡلَٰدِكُمۡ" به عنوان تمهید برای "لِلذَّكَرِ مِثۡلُ حَظِّ ٱلۡأُنثَيَيۡنِ" آمده است. واژهٔ "أَوْلَد"، معلوم است که برای مرد و زن عام است. بنابراین، تألیف کلام چنین خواهد بود: "للذکر منهم مثل حظ الانثیین"، یعنی الله متعال شما را در بارهٔ اولادتان هدایت می‌فرماید که از آنها، سهم پسر برابر با سهم دو دختر است.

اگر حکم فوق صرف با واژه‌های "لِلذَّكَرِ مِثۡلُ حَظِّ ٱلۡأُنثَيَيۡنِ" خاتمه می‌یافت، معنی آن چنین می‌بود:

۱. اگر اولاد متوفی مشتمل بر یک پسر و یک دختر باشد، به پسر دو برابر سهم دختر می‌رسد.

۲. اگر پسران و دختران بیش از این باشند، ترکهٔ میت به شکلی تقسیم می‌گردد که سهم هر پسر برابر با سهم دو دختر باشد.

۳. اگر اولاد صرفاً مشتمل بر پسران یا دختران باشد، تمام ترکه به کسانی که از میان آنها موجود باشند، داده می‌شود.

حالت سوم هم، کاملاً آشکار است، که تقاضای لازمی اسلوب بیان آیت است. ما اگر در زبان خود بگوییم که این مقدار پول برای فقراست و سهم یک مرد فقیر در آن دو برابر سهم یک زن فقیر است، معنای آن این است که مقدار مورد ذکر اصلاً برای فقراست، پس اگر صرف فقرای مرد موجود باشند، تمام مقدار بین آنها تقسیم می‌گردد و اگر صرف فقرای زن وجود داشته باشند نیز همینگونه خواهد بود. لیکن حکم در اینجا ختم نشده، بلکه با یک استثناء متصل به آن، قرآن واضح نموده که منظورش این نیست.

جملهٔ "فَإِن كُنَّ نِسَآءٗ فَوۡقَ ٱثۡنَتَيۡنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ" بر جملهٔ "لِلذَّكَرِ مِثۡلُ حَظِّ ٱلۡأُنثَيَيۡنِ" استثناء است، یعنی اگر اولاد متوفی صرف مشتمل بر دختران باشد، خواه دو دختر باشند یا بیش از آن، سهم آنها به هر حال دو سوم ترکه است.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

"وَإِن كَانَتْ وَٰحِدَةً فَلَهَا ٱلنِّصْفُ" عطف بر استثنای فوق است، یعنی اگر صرف یک دختر وجود داشته باشد، حق‌دار نصف ترکه است.

مفهوم "فَوْقَ ٱثْنَتَيْنِ" را ما قبلاً دو یا بیش از دو بیان کردیم. دلیل آن این است که واژهٔ "ٱثْنَتَيْنِ" از لحاظ ادبیات زبان عربی نزد ما حذف شده است. در زبان قرآن، اگر بخواهیم سهم یک دختر و دو یا بیش از دو دختر را به دلیل متفاوت بودن سهم‌های آنها جدا جدا بیان کنیم، دو روش برای آن وجود دارد: اگر بیان آن طبق ترتیب صعودی پیش‌نظر باشد، نخست سهم یک دختر و بعد از آن سهم‌های دو دختر بیان خواهد شد. اگر سهم‌های بیش از دو دختر همان است که از دوست، لازم نیست در الفاظ بیان شود. در صورتیکه سهم‌های دو دختر، بلا فاصله بعد از سهم یک دختر به این شکل بیان گردد که سهم دو دختر از سهم یک دختر بیشتر باشد، معنای آشکار آن این است که حکم بیش از دو دختر نیز همان است که از دوست. اگر بخواهیم همین سخن را با ترتیب نزولی بیان کنیم، چونکه الفاظ "فَوْقَ ٱثْنَتَيْنِ اَوِ ٱثْنَتَيْنِ" برای آن در ادبیات عربی مناسب نمی‌باشد، بعد از بیان سهم بیش از دو دختر، سهم یک دختر بیان خواهد شد. در این اسلوب، آغاز کلام با "فَوْقَ ٱثْنَتَيْنِ" خود دلالت می‌کند که واژهٔ "ٱثْنَتَيْنِ" قبل از آن حذف گردیده است. اگر غور کنید، قرینهٔ آن کاملاً اشکار است. حسن این ترتیب تقاضا می‌کند که قبل از "فَوْقَ ٱثْنَتَيْنِ" ، واژهٔ "ٱثْنَتَيْنِ" استعمال نشود و صحت زبان تقاضا می‌کند که زمانیکه سخن از "فَوْقَ ٱثْنَتَيْنِ" آغاز شود، "ٱثْنَتَيْنِ" بعداً ذکر نشود. قرآن مجید، این سهم‌ها را در اینجا طبق ترتیب نزولی بیان نموده، به این دلیل اسلوب حذف رعایت شده. همین سهم‌ها در آیت آخر سورهٔ نساء با ترتیب صعودی بیان گردیده. در آنجا ببینید، "فَوْقَ ٱثْنَتَيْنِ" بعد از "ٱثْنَتَيْنِ" حذف شده است: إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ.[35]

۲- وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَٰحِدٍ مِّنْهُمَا ٱلسُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِن كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِن لَّمْ يَكُن لَّهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ ٱلثُّلُثُ. فَإِن كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ ٱلسُّدُسُ مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِى بِهَآ أَوْ دَيْنٍ. (النساء ۴:۱۱)

"اما ششم ترکه (قبل از این) به والدین میت داده شود، در صورتی که (میت) اولاد داشته باشد. و اگر اولاد نداشته باشد و صرف والدین وارثین او باشند، یک سوم از مادر اوست و باقیمانده از پدر. اما اگر او خواهران و برادران داشته باشد، پس برای مادر همان یک ششم است و برای پدر نیز همان یک ششم. این سهم‌ها زمانی داده می‌شود که وصیتی که (میت) کرده انجام شود و قرض (او، اگر باشد،) ادا شود."

بعد از اولاد، حالا سهم‌های والدین بیان گردیده است.

جملهٔ "وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَٰحِدٍ مِّنْهُمَا ٱلسُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ "، بر "فَإِن كُنَّ نِسَآءً" و "وَ إِن كَانَتْ وَٰحِدَةً" نه، بلکه بر تمام حکمی عطف گردیده که در فوق راجع به اولاد بیان شده است. بنابراین، عطف در آن دیگر در مفهوم جمع نه بلکه در معنای استدراک گرفته می‌شود. دلیل آن این است که، اگرچه "لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ ٱلْأُنثَيَيْنِ" بیان می‌کند که سهم پسر دو برابر سهم دختر است، اما مشخص نمی‌کند که سهم او به چه اندازه باشد. این اسلوب، مانند این است که ما در زبان خود بطور مثال بگوییم که: این پول برای اطفال است؛ به پسران دو برابر دختران بدهید، و نصف آن برای پدر شماست. منظور قائل در این جملات کاملاً روشن است. هر کسی که ذوق ادبی داشته باشد، همین را درک می‌کند که پول در حقیقت برای اطفال داده شده است، چون اگر سخن صرف بر دو جملهٔ نخست ختم می‌شد، تمام مقدار

[35] ۴: ۱۷۴.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

بین پسران و دختران با سهم‌هایی تقسیم می‌گردید که در آن بیان گردیده است. لاکن، چون قائل گفته که نصف مقدار به پدر داده شود، لازم است اولاً سهم پدر به او داده شود و بعد از آن هرچه باقی ماند، بین اطفال تقسیم شود. ما قبلاً حین توضیح سهم‌های اولاد بیان نمودیم که "فَإِن كُنَّ نِسَآءً" استثناء است بر "لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ ٱلْأُنثَيَيْنِ" و وضاحت یک بعد آن است. اگر سخن ما درست است، نمی‌توان آن را همانند "وَلِأَبَوَيْهِ" یک جملهٔ مستقل تلقی کرد. حکم آن باید همان باشد که از "لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ ٱلْأُنثَيَيْنِ" است. مثال آن این است که، بطور مثال، بگوییم: تمام این پول برای زید، عثمان و علی است و سهم‌های آنها در آن بالکل برابر است، اما اگر صرف عثمان و علی باشند، دو ثلث تمام مقدار به عثمان و یک سوم به علی بدهید، و ده روپه را از آن به خواهر ما بدهید. بر این جملات دقت کنید، اگرچه گفته شده در عدم موجودیت زید تمام مقدار بین عثمان و علی تقسیم شود که به هر یکی بالترتیب دو سوم و یک سوم برسد، اما تقاضای لازمی استدراکی که در خاتمهٔ آن وجود دارد این است که نخست ده روپه به خواهر داده شود و هر آنچه بعد از آن باقی می‌ماند، بین عثمان و علی مطابق سهم‌های آنها تقسیم شود.

همین اسلوب در آیهٔ زیر بحث استعمال شده است. بنابراین، اگر نکتهٔ بیان شده را مد نظر داشته باشیم، در فهم این سخن مشکلی ایجاد نمی‌شود که بعد از جملهٔ "وَإِن كَانَتْ وَٰحِدَةً فَلَهَا ٱلنِّصْفُ"، سهم والدین و زوجین که با حرف "وَ" بر سهم‌های اولاد عطف گردیده، باید نخست داده شوند و بعد از آن هرچه ماند، صرف همان بین اولاد تقسیم گردد. اگر تنها پسران باشند هم صرف ترکهٔ باقی‌مانده به آنها می‌رسد و در صورتیکه پسران و دختران باشند نیز همین قاعده تطبیق خواهد شد. به همین ترتیب، اگر در اولاد میت، صرف دختران باشند، به آنها هم دو سوم یا نصف ترکهٔ باقی‌مانده داده می‌شود، سهم آنها به هیچ وجه از تمام ترکه پرداخته نمی‌شود.

مفهوم درست آیت همین است. هر شخصی که آیت مورد نظر را با فهم دلالت حرف "و" در "وَلِأَبَوَيْهِ" و حرف "ف" در "فَإِن كُنَّ نِسَآءً" بخواند، این منظور کلام بدون هر مشکلی بر او واضح خواهد شد.

بعد از این، بخش باقی‌ماندهٔ آیت را بررسی می‌کنیم:

واژهٔ "وَلَد" در " إِن كَانَ لَهُ وَلَدٌ " و " فَإِن لَّمْ يَكُن لَّهُ وَلَدٌ" برای ذکور و اناث عام است. این واژهٔ در زبان عربی در این مفهوم خود معروف است. ولد هم در اینجا و هم حین بیان سهم‌های ازواج استعمال شده است. به نظر ما، مفهوم آن در تمام جاها همین است. زبان شناسان می‌گویند: "هو يقع على الواحد والجمع والذكر و الانثى". هیچ قرینه‌ای برای مختص ساختن آن برای اولاد ذکور در آیات مورد بحث وجود ندارد. پسر یا دختر یک باشد یا دو یا اینکه از جملهٔ اولاد صرف پسران وجود داشته باشند یا صرف دختران، معنای مذکور واژه به هر حال در آن مفروض پنداشته خواهد شد.

بعد از "فَلِأُمِّهِ ٱلثُّلُثُ"، الفاظ "و لأبیه الثلثان" یا الفاظ هم معنی آن طبق قواعد زبان عربی حذف گردیده اند. قرینهٔ حذف این است که قرآن مجید شرط "وَوَرِثَهُۥٓ أَبَوَاهُ" را برای این تقسیم مقرر نموده است. بدین ترتیب، مذکور خود بر محذوف دلیل شده است. اگر بگوییم که: در صورتیکه وارثین این مقدار پول صرف زید و علی باشند، سهم زید یک سوم خواهد بود، لازم نیست بعد از آن گفته شود که: باقی دو سوم به علی می‌رسد.

بعد از جملهٔ "فَإِن كَانَ لَهُۥٓ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ ٱلسُّدُسُ" هم نزد ما "و لابیه" یا الفاظ هم معنی آن حذف گردیده است. قرینهٔ آن هم کاملاً آشکار است. اگر برادر و خواهر موجود باشند، سهم مادر همان است که قبلاً در موجودیت اولاد بیان شد. این مذکور خود دلالت می‌کند که سهم پدر نیز باید همانند سهم مادر باشد. لازم نبود این مفهوم در الفاظ بیان

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

شود. اگر قاری ذوق اسلوب بیان قرآن را داشته باشد، بدون هر مشکل می‌فهمد که چنانچه سهم مادر به مقدار اصلی خود برگشته، سهم پدر خودبخود به مقدار اصلی خود بر می‌گردد. در این صورت، تألیف کلام چنین خواهد بود:

"اگر اولاد وجود داشته باشد، برای مادر و پدر هر یکی ۶/۱ است. اگر اولاد وجود نداشته نباشد و صرف والدین وارث باشند، برای مادر ۳/۱، لیکن اگر برادر و خواهر وجود داشته باشند، برای مادر همان ۶/۱ است."

ببینید، کلام خود فریاد می‌کشد که – "و برای پدر نیز همان ۶/۱ است."

از حکم فوق واضح است که در صورت نبود اولاد، الله متعال برادران و خواهران او را جانشین او قرار داده است. آخرین آیت همین سوره نیز رای ما را تائید می‌کند، اما آن را بعداً در محل آن توضیح می‌دهیم.

واژهٔ "إِخْوَة" در این آیات، نزد ما، محض بر وجود دلالت می‌کند. مقصود از آن صرف بیان این نکته است که در صورت موجودیت برادران و خواهران، اعم از اینکه تعداد آنها یک باشد یا دو یا بیشتر از دو، سهم والدین به مقدار اصلی خود بر می‌گردد. در این نوع اسلوب، جمع برای بیان عدد نه، محض برای بیان وجود استعمال می‌گردد. شعر یک حماسی است:

إياک والأمر الذي إن توسعت موارده ضاقت عليک المصادر

از معامله‌ای برحذر باش که راه‌های ورود به آن گرچه گشاده است، اما راه‌های برون‌رفت از آن ضیق باشد.

شاعر در اینجا، الفاظ "موارد" و "مصادر" را جمع بکار برده است. ستم بس بزرگی روا می‌دارد شخصی که می‌گوید در این شعر مردم از معامله‌ای برحذر داشته شده اند که تعداد موارد و مصادر آن بهر حال سه یا بیشتر از سه باشد. از این شعر، وجود مورد و مصدر در معامله بی‌شک ثابت می‌شود، لیکن واضح است که قصد شاعر مشخص ساختن تعداد آنها نیست. وارد شدن به معامله‌ای یا جدا شدن از آن می‌تواند به یک شیوه هم باشد و می‌تواند به ده و بیست شیوه نیز. به همین نحو، ممکن است متوفی بعد از خود یک برادر یا خواهر گذاشته از دنیا رخصت شود، اما همچنان ممکن است پنج یا ده برادر و خواهر داشته باشد. واژهٔ "إِخْوَة" تمام این نوع موارد را در بر می‌گیرد. بکارگیری چنین اسلوب جمع برای بیان هدف مذکور در هر زبان معمول است. اگر گفته شود که: چنانچه اطفال دارید، این شیرینی را به آنها بدهید، هیچ شخص این مفهوم را از آن نمی‌گیرد که اگر مخاطب تنها یک طفل داشته باشد، چون متکلم واژهٔ جمع "اطفال" را استعمال نموده است، او به هیچ وجه مستحق شیرینی نمی‌شود. چنین مفهومی را از این جمله صرف شخصی می‌تواند برداشت کند که زبان را بجای اسالیب بیان، بر اساس اصول منطق و ریاضی ارزیابی می‌کند و می‌فهمد.

الفاظ "مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَآ أَوْ دَيْنٍ" در آخر حکم می‌رساند که اگر دینی بر ذمهٔ میت وجود دارد، قبل از همه باید دینش پرداخت شود. سپس اگر متوفی وصیتی کرده است، برآورده شود و بعد از آن وراثت تقسیم شود. با وجود اینکه قرض مؤخر ذکر گردیده، در حقیقت از لحاظ حکم باید مقدم دانسته شود. دلیل آن این است که حق داین بر مدیون حین حیات عاید می‌شود و حق کسی که برایش وصیت شده باشد قبل از مرگ مورث ثابت نمی‌شود. تقدم وصیت در آیت محض برای حسن بیان است.

۳- ءَابَآؤُكُمْ وَأَبْنَآؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا. فَرِيضَةً مِّنَ ٱللَّهِ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا. (النساء ۴:۱۱)

"شما نمی‌دانید که از میان مادر و پدر و اولاد شما، چه کسی از لحاظ منفعت به شما نزدیک‌تر است. این سهم‌ها را خداوند بر همین اساس مقرر کرده است، زیرا خداوند دانای حکیم است."

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

دلیلی که این آیت در وسط سلسلهٔ کلام آمده این است که بر مردم واضح ساخته شود که برای انسان هرگز ممکن نبود در موضوع تقسیم میراث فیصلهٔ مبنی بر انصاف کند. او نمی‌داند چه کسی از میان والدین و اولاد از لحاظ منفعت به او نزدیک‌تر است. هیچ بنیادی را نمی‌توان برای آن در علم و عقل پیدا کرد، بنابراین، صرف پروردگار او می‌توانست در این مورد فیصله کند. بدین سبب، قانون مبنی بر انصاف در مورد اقاربی که خداوند به عنوان وارث میت تعیین نموده همان است که پروردگار خود بیان فرموده. بعد از نزول این قانون از طرف الله متعال، متوفی اختیار ندارد بر اساس رابطهٔ خویشاوندی در حق وارثینی که الله متعال تعیین فرموده، وصیت کند. این تقسیم، بر علم و حکمت الله متعال مبنی است. در هر حکم او حکمت عمیق نهفته است و علم او بر همه چیز احاطه دارد. انسان با وجود بلند پروازی‌هایی خود، نه می‌تواند وسعت‌های علم او را در گرفت خود آورد و نه می‌تواند حکمت‌های او را بطور کامل درک کند. اگر او بندهٔ مؤمن است، برایش زیبا همین است که حکم او را بشنود و در مقابل آن سر تسلیم خم کند.

با این حال، معنای آن این نیست که اگر ضرورت مشخص وارثان یا خدمت یکی از آنها برای متوفی یا حالات مشابه دیگر تقاضا کند، در آن صورت هم نمی‌توان برای آنها وصیت کرد. منفعتی که علم مربوط به کم یا زیاد بودن آن در آیت به الله متعال مختص تلقی گردیده است، منفعت خویشاوندی است. این حکم به ضروریات و منافعی که برای ما معلوم و مشخص است، رابطه‌ای ندارد. بنابراین، می‌توان چنین وصیتی را کرد، اما دیگر هیچ مسلمانی نمی‌تواند، بر خلاف وصیت الله متعال، جسارت کند بر اساس خویشاوندی از طرف خود وصیتی کند. مراد از الفاظ "مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ" که بار بار در آیات تکرار شده وصیتی است که در حق شخص دیگر بجز وارثین باشد یا برای یک ضرورت خاص وارثین یا به عنوان صلهٔ خدمت مشخص آنها در حق‌شان شود.

منظور اصلی آیت همین است، لیکن اگر غور کنید، آیت این نکته را نیز به شکل بسیار لطیف واضح می‌سازد که اساسی که حق وراثت بر آن قایم می‌شود، قرابت نافعه است و دلیل تفاوت بین سهم‌ها، کم یا زیاد بودن منفعت از طرف وارثین برای متوفی است. هر شخص می‌داند که منفعت دختران بعد از ازدواج، بیشتر به شوهر او منتقل می‌شود. به همین ترتیب، زن به شوهر رفاقت مهیا می‌کند، اما شوهر بر علاوهٔ رفاقت، مسؤولیت تهیهٔ نان و نفقه را هم به دوش دارد. سهم پسران به همین دلیل دو برابر سهم دختران و سهم شوهر دو برابر سهم زن تعیین شده است. در رابطهٔ والدین، اولاد، برادران و خواهران، شوهر و زن و سایر اقارب، این منفعت بالطبع موجود است و در شرایط عام، آنها بر همین اساس بدون هر نوع تردد وارثین تلقی می‌شوند، لیکن هر شخصی که از میان آنها بجای منفعت، سراسر اذیت شوند، ذکر علت حکم از طرف الله متعال تقاضا می‌کند که او از میراث محروم شود. نبی کریم «ﷺ» بر همین اساس در رابطه به مشرکین و یهود و نصارای جزیره نمای عرب فرمود:

لا یرث المسلم الکافر و لا الکافر المسلم. (بخاری، شماره ٦٧٦٤)

"نه مسلمانی وارث کافری از آنها می‌شود و نه کافری وارث مسلمانی."

یعنی وقتی این منکرین حق بعد از اتمام حجت به عنوان دشمنان آشکار خدا و مسلمانان ظاهر شدند، به عنوان نتیجهٔ لازمی آن، منفعت قرابت هم بین آنان و مسلمانان برای همیشه از بین رفت. بنابراین، آنها دیگر وارث همدیگر شده نمی‌توانند.

از آیت، به همین ترتیب، رهنمایی بدست می‌آید که اگر یک بخشی از ترکه باقی‌بماند و متوفی کسی را وارث آن نساخته باشد، باید به "أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا" برسد. رسول الله «ﷺ» همین موضوع را در یک روایت بخاری بیان

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

فرموده است:

ألحقوا الفرائض بأهلها، فما تركت الفرائض فلأولى رجل ذكر. (شماره ٦٧٤٦)

"سهم‌های وارثان را به آنها بدهید، سپس اگر چیزی باقی بماند، برای نزدیک‌ترین مرد است."

۴- وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَٰجُكُمْ إِن لَّمْ يَكُن لَّهُنَّ وَلَدٌ فَإِن كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ ٱلرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ مِنۢ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَآ أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ ٱلرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِن لَّمْ يَكُن لَّكُمْ وَلَدٌ فَإِن كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ ٱلثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُم مِّنۢ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَآ أَوْ دَيْنٍ (النساء ۴:۱۱)

"و آنچه همسران شما بجا می‌گذارند، نصف آن برای شماست، اگر فرزندی نداشته باشند. و اگر فرزندی داشته باشند، پس یک چهارم ترکهٔ آنها از آن شماست، هنگامی که وصیتی که کرده اند، انجام شود و قرض (او، اگر باشد،) ادا شود. و آنان از ترکهٔ شما، بر یک چهارم حصهٔ آن حق دارند، اگر فرزندی نداشته باشید. و اگر فرزند دارید، پس هشتم حصهٔ ترکه به آنها می‌رسد، وقتی وصیتی که کرده اید، انجام شود و قرض (اگر باشد،) ادا شود."

اینها سهم‌های زوجین اند و از هر لحاظ واضح اند. هیچ مشکلی در آن از لحاظ لفظ و معانی وجود ندارد. به دلیل عطف بر "وَلِأَبَوَيْهِ"، بعد از تعمیل وصیت متوفی و ادای دیون او، سهم‌های زوجین همانند سهم‌های والدین از تمام ترکهٔ ما بقی داده می‌شود.

۵- وَإِن كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَٰلَةً أَوِ ٱمْرَأَةٌ وَلَهُۥٓ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَٰحِدٍ مِّنْهُمَا ٱلسُّدُسُ فَإِن كَانُوٓا۟ أَكْثَرَ مِن ذَٰلِكَ فَهُمْ شُرَكَآءُ فِى ٱلثُّلُثِ مِنۢ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَىٰ بِهَآ أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَآرٍّ وَصِيَّةً مِّنَ ٱللَّهِ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ (النساء ۴:۱۱)

"و (در عدم موجودیت این وارثین) اگر مرد یا زنی بر اساس خویشاوندی وارث ساخته می‌شود و او یک برادر یا خواهر داشته باشد، پس برای هر یک از آنان، یک ششم میراث می‌رسد و اگر آنان بیش از یک باشند، پس همه در یک سوم آن شریک می‌شوند و باقیمانده به کسی داده می‌شود که وارث ساخته شده است، وقتی وصیتی که شده است، انجام شود و قرض (اگر باشد)، ادا شود، بدون اینکه به کسی ضرری برسد. این حکم است از جانب خداوند و خداوند داناست، او بسیار نرم‌خوست."

بعد از سهم‌های اولاد، والدین و زوجین، سهم‌های سایر خویشاوندان بیان گردیده است. در آیات مزبور، مهمترین واژه "کلاله" است. از لحاظ اصل خود، کلاله مصدر است در معنی "کلال"، یعنی ضعف و عجز. مصرع اعشی است:

فآليت لا أرثي لها من كلالة

"آن وقت قسم خوردم که به دلیل ضعف و عجز، بر او رحم نخواهم کرد."

متمم بن نویره می‌گوید:

فكأنها بعد الكلالة و السرى علج تغاليه قذور ملمع

آن شتر ماده، بعد از سفر شب و خستگی، گویا مرکب جنگلی‌ای شده که مرکب حامله هم سعی می‌کند از او سبقت کند.

زبان شناسان، سه معنا را برای آن از سبیل مجاز بیان نموده اند:

نخست، شخصی که از میان اولاد و پدر، هیچ یکی نداشته باشد؛

دوم، قرابتی که از طرف اولاد یا پدر نباشد؛

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

سوم، تمام خویشاوندان شخص، بجز اولاد و پدر.

زمخشری، در "الکشاف" می‌نویسد:

يطلق على ثلاثة: على من لم يخلف ولدًا و لا والدًا، و على من ليس بولد و لا والد من المخلفين، و على القرابة من غير جهة الولد والوالد. و منه قولهم: ما ورث المجد عن كلالة كما تقولو: ما صمت عن عيّ، و ما كف عن جبن. والكلالة في الأصل مصدر بمعنى الكلال و هو ذهاب القوة من الإعياء. قال الأعشى: فآليت لا أرثي لها من كلالة، فاستعيرت للقرابة من غير جهة الولد والوالد لأنها بالإضافة إلى قرابتهما كآلة ضعيفة، و إذا جعل صفة للموروث أوالوارث فبمعنى ذي كلالة كما تقول: فلان من قرابتي، تريد من ذوي قرابتي، و يجوز أن تكون صفة كالهجاجة والفقاقة للأحمق. (۵۱۶/۱)

"کلاله، سه معنی دارد: برای شخصی اسم صفت است که پشت سر خود از اولاد و پدر، هیچ یکی نداشته باشد و برای بازماندگانی نیز که تعلق آنها با متوفی، تعلق اولاد و پدر نباشد. این واژه بر رابطه‌ای نیز اطلاق می‌گردد که از طرف اولاد و پدر نباشد. عرب‌ها می‌گویند: "ما ورث المجد عن كلالة" (او به دلیل تعلق دور، وارث بزرگی نشد). به همین شکل، شما می‌گویید: "ما صمت عن عيّ" (او به دلیل عاجز ماندن در گفتگو، خاموش نشد) و "ما كف عن جبن" (او به دلیل بزدلی توقف نکرد). کلاله اصلاً مصدر است در معنی "کلال" و معنای "کلال" است: کاهش قدرت به سبب ضعف. مصرع اعشی است: "فآليت لا أرثي لها من كلالة" (آن وقت من قسم خوردم که به دلیل ضعف و عجز، بر او رحم نخواهم کرد). سپس بطور مجازی برای رابطه‌ای نیز مستعمل شد که از طرف پدر و اولاد نباشد. دلیل آن این است که این قرابت نسبت به قرابتی ضعیف است که از طرف پدر و اولاد می‌باشد. زمانیکه برای مورث یا وارث به عنوان صفت استفاده می‌شود، در معنای "ذو كلالة" می‌باشد. به همین شکل، شما "فلان من قرابتی" یعنی "فلان من ذوي قرابتي" می‌گویید و نیز می‌تواند مانند "هجاجة" و "فقاقة"، که بمعنای احمق اند، به حیث اسم صفت استفاده شود."

استعمال کلاله در معنای نخست، یعنی برای شخصی که از میان اولاد و پدر، هیچ یکی نداشته باشد، از لحاظ اصول با قواعد زبان عربی مطابقت دارد، اما هیچ مثال آن در کلام عرب بدست ما نیامد.

نظایر کلاله در معنای دوم، یعنی برای قرابتی که از طرف اولاد و پدر نباشد، در اشعار عرب عام است.

طرماح می‌گوید:

يهز سلاحاً لم يرثه كلالة يشک به منها غموض المغابن

او سلاح خود را، که از رابطهٔ دور به وراثت نبرده به حرکت در می‌آورد؛ با استفاده از آن، او بخش پنهان ران‌های او را می‌درد.

مصرع عامر بن طفیل است:

و ما سودتني عامر عن كلالة

و قبیلهٔ عامر مرا، به دلیل رابطهٔ دور، سردار نساخت.

در لسان العرب آمده است:

والعرب تقول: لم يرثه كلالة أي لم يرثه عن عرض، بل عن قرب واستحقاق. (۵۹۲/۱۱)

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

"عرب‌ها می‌گویند: "لم یرثه کلالة"، یعنی او به سبب رابطهٔ دور وارث نشد، بلکه وراثت را به دلیل قرب و استحقاق بدست آورده است."

استعمال آن در معنی سوم، یعنی برای تمام خویشاوندان شخص، بجز پدر و اولاد او، با شواهد قطعی ثابت است. شاعر حماسی، یزید بن الحکم الثقفی، حین نصیحت به پسر خود می‌گوید:

والمرء یبخل بالحقو ق و للکلالة ما یسیم

انسان در ادای حقوق از بخل کار می‌گیرد و بعد از او، حیواناتی را که در جنگل او می‌چرند، خویشاوندان دور او می‌برند.

ازهری شعر یک شاعر را نقل نموده است:

فإن أبا المرء أحمی له و مولی الکلالة لا یغضب

وقتی بر انسان ظلم شود، پدر او بیش از همه در حمایت او غضب‌ناک می‌شود. خویشاوند کلاله برای شخص همانند پدر او غضب‌ناک نمی‌شوند.

گفتهٔ یک اعرابی است:

مالي کثیر و یرثني کلالة متراخ نسبهم. (لسان العرب ۵۹۲/۱۱)

"من مال بسیار زیاد دارم و وارثین من خویشاوندان دور هستند."

امام مسلم در یک روایت از جابر «رض»، الفاظ او را به این شکل نقل نموده است:

یا رسول الله، إنما یرثني کلالة. (شماره ٤١٤٨)

"ای رسول خدا، صرف کلاله وارثین من هستند."

این مفهوم در بسیاری روایات تفسیری نیز بیان گردیده است. ابوبکر جصاص، در "احکام القرآن" می‌نویسد:

و روي عن أبي بکر الصدیق، و علي، و ابن عباس في إحدی الروایتین أن الکلالة ما عدا الوالد والولد، و روی محمد بن سالم عن الشعبي عن ابن مسعود أنه قال: الکلالة ما خلا الوالد والولد، و عن زید بن ثابت مثله. (۸۷/۲)

"از حضرت ابوبکر صدیق و حضرت علی روایت است که بجز پدر و اولاد، همه کلاله اند. از ابن عباس «رض» در این باب دو روایت وجود دارد. همین موضوع در یکی از آنهاست. محمد بن سالم از شعبی و او از حضرت ابن مسعود روایت نموده است که او فرمود: جز پدر و اولاد، همه کلاله هستند. همین معنی از حضرت زید بن ثابت هم روایت شده است."

حالا به آیهٔ زیر بحث بر می‌گردیم. در آن ببینید، تا جاییکه معنی اول مطرح است، به رغم اینکه فقها بالاتفاق آن را اختیار کرده اند، اما در خود آیت دلیل وجود دارد که اخذ معنی اول در اینجا به هیچ وجه ممکن نیست.

در سلسلهٔ بیانی که با "یُوصِیکُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِکُمْ" آغاز می‌شود، خداوند متعال بعد از بیان سهم اولاد و والدین، بر عملی ساختن وصیت در الفاظ "مِن بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصَیٰ بِهَآ أَوْ دَیْنٍ" تأکید فرموده است. الفاظ "مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصِینَ بِهَا أَوْ دَیْنٍ" و "مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَیْنٍ" با نظرداشت همین هدف حین بیان سهم‌های زوجین وارد شده اند. اگر با تدبر نگاه کنیم، در تمام مقامات مذکور، فعل در حالت مبنی للفاعل (معروف) استعمال شده است و مرجع ضمیر در "یُوصَیٰ"، "یُوصِینَ" و "تُوصُونَ" در هر جمله به شکل واضح ذکر شده است. لیکن طالب العمل قرآن نمی‌تواند از این

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

حقیقت صرف نظر کند که در احکام کلاله، همین واژه در حالت مبنی للمفعول (مجهول) استعمال گردیده است. این تبدیلی بطور واضح می‌رساند که فاعل "یُوصِی" در "وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوِ امْرَأَةٌ"، یعنی مورث، مذکور نیست. به این وجه، "کلاله" را در این آیت به هیچ وجه نمی‌توان اسم صفت برای متوفی دانست. این تغییر اسلوب، حجت قاطع است بر اینکه قرآن مجید واژهٔ کلاله را در اینجا در معنای اول آن، یعنی برای شخصی که از میان اولاد و پدر، هیچ کسی نداشته باشد، استعمال ننموده است.

از معنای دوم و سوم، هر یکی را می‌توان مراد گرفت؛ چون منظور آیت در هر دو صورت یکسان است، بنابراین، مبنای ترجیح محض تفاوت بین نحوهٔ تالیف کلام خواهد بود.

بدین ترتیب، "یُورَثُ" نزد ما در آیت فوق از باب افعال است که در حالت مبنی للمفعول استفاده شده است. کلاله مفعول له است. "كَانَ" در اینجا ناقصه است، " رَجُلٌ أَوِ امْرَأَةٌ"، برای "كَانَ" اسم است و "يُورَثُ" به عنوان خبر آن واقع شده است. با نظرداشت چنین تالیف کلام، ترجمهٔ آن به شکل ذیل خواهد بود:

"و اگر مرد یا زنی بر اساس رابطهٔ کلالهٔ او وارث ساخته می‌شود."

روشن است که اختیار وارث ساختن با متوفی است و معنای "يُورَثُ" در این سیاق همین می‌تواند باشد که یک شخص در صورت عدم موجودیت وارثینی که سهم‌های آنان در فوق بیان گردید، وارث ترکه ساخته شود.

"وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ"، یعنی اگر یک زن یا مرد از میان متعلقین از رابطهٔ خویشاوندی واحد وارث ساخته می‌شود، پس هر کسی که وارث ساخته می‌شود اگر یک برادر یا یک خواهر داشته باشد، ششم حصهٔ مالی که وارث آن ساخته شده است به برادر یا خواهر او داده خواهد شد و اگر بیش از یک برادر یا خواهر داشته باشد، همه در یک سوم ترکه به شکل مساوی شریک خواهند بود. بعد از این، لازم نیست گفته شود که باقی ۶/۵ یا دو سوم به مرد یا زنی داده خواهد شد که وارث ساخته شده است. چنانچه گفته شود که: "زید، پسر شما را وارث این مقدار پول ساخته است، لیکن اگر او برادری داشته باشد، یک سوم پول به او می‌رسد"، مفهوم این جمله را هر شخص همین درک می‌کند که بعد از پرداخت سهم برادر، مقدار باقی‌مانده به پسری داده خواهد شد که وارث پول ساخته شده است.

این هدایت قرآن مجید، بر حکمت بی‌نهایت و عظیم مبنی است. متوفی می‌تواند از میان خویشاوندان کلاله، برادر، خواهر، ماما، عمه یا کاکا و غیره را وارث خود سازد. لیکن، واضح است که بر علاوهٔ برادر یا مامایی که وارث ساخته می‌شود، متوفی می‌تواند برادران و ماماهای دیگر نیز داشته باشد. همین طور ممکن است کاکا و عمه و خاله و غیره داشته باشد. یک شخص می‌تواند بنابر رجحان شخصی خود، یک ماما یا عمه را بر دیگران ترجیح دهد، اما الله متعال این را پسند نفرمود که در رابطهٔ واحد، اقارب دیگر محروم گردند. ازین‌رو، خداوند متعال در این زمینه هدایت فرموده که اگر شخصی، بطور مثال کاکای خود، زید، را وارث ترکهٔ باقی ماندهٔ خود می‌سازد و کاکاهای او، عثمان و احمد، هم وجود دارند، پس بعد از اینکه یک سوم کل ترکه بین عثمان و احمد تقسیم شد، ما بقی به زید داده می‌شود.

الفاظ "غَيْرَ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ"، برای تنبیه در این مورد وارد گردیده که تعیین شخصی به عنوان وارث، نباید موجب ورود ضرر به حق‌داری شود. الله متعال، جهت جلوگیری از ایراد ضرر در وصیت، سهم‌های وارثین اصلی را خود مقرر فرموده است، لاکن، چونکه متوفی می‌تواند از روی آیتِ کلاله با رضایت خود کسی از اقارب را به عنوان وارث تعیین کند، بعد از بیان حکم فرموده است که حین بکارگیری این حق، حقوق هیچ ذی‌حق دیگری تلف

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

نشود. این، مشورهٔ من و تو نه، وصیت پروردگار عالم است. اگر بندهٔ او دانسته و عمداً حق‌داری را از حق خود محروم می‌کند، به او معلوم باشد که الله از هر عمل او باخبر است و اگر نادانسته از او کوتاهی‌ای صادر می‌شود، پس خالق او بردبار است، گناهان بنده‌گان خود را می‌بخشد. او نرم‌خوست، باری بیش از توان بنده‌گان را بر آنها نمی‌گذارد. در احکام او بر بنده‌گانش سهولت است، تنگی و مشقت نیست.

۶- يَسْتَفْتُونَكَ. قُلِ: ٱللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي ٱلْكَلَٰلَةِ. إِنِ ٱمْرُؤٌا هَلَكَ لَيْسَ لَهُۥ وَلَدٌ وَلَهُۥٓ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ. وَهُوَ يَرِثُهَآ إِن لَّمْ يَكُن لَّهَا وَلَدٌ. فَإِن كَانَتَا ٱثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا ٱلثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ. وَإِن كَانُوٓاْ إِخْوَةً رِّجَالًا وَنِسَآءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ ٱلْأُنثَيَيْنِ. يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمْ أَن تَضِلُّواْ. وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ. (النساء ۴:۱۷۶)

"از تو فتوی می‌خواهند. به آنان بگو که خداوند به شما راجع به خویشاوندان کلاله چنین فتوی می‌دهد: اگر شخصی که فرزند ندارد بمیرد و او صرف یک خواهر داشته باشد، پس برای او نصف ترکه است و اگر خواهر بی اولاد بمیرد، وارث او برادر اوست. و اگر خواهران دو باشند، دو سوم ترکه را بدست می‌آورند و اگر برادران و خواهران متعدد باشند، سهم مرد برابر با سهم دو زن است. خداوند برای شما بیان می‌کند تا سرگردان نگردید و خداوند بر همه چیز داناست."

از روی تفسیر "وَإِن كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَٰلَةً" که در فوق بیان گردید، چون برادران و خواهران، کاکا، ماما، خاله، عمه و غیره، همه کلاله هستند و مورث هر کی را از میان آنها بخواهد، می‌تواند وارث ترکه سازد، بنابراین، ممکن بود یکی را بر دیگری ترجیح دهد. این حالت، مناسب به نظر نمی‌رسید، چون بعد از اولاد، برادران و خواهران بیش از تمام اقارب دیگر به انسان نزدیک‌تر هستند. عقل تقاضا می‌کند که در اینصورت، بخش بزرگ ترکه به آنها برسد. قبل از این بیان نمودیم که اگر برادران و خواهران وجود داشته باشند، برای هر یکی از والدین ششم حصهٔ ترکه می‌رسد. سهم مذکور چونکه همان است که در موجودیت اولاد به آنها می‌رسد، سؤال پیدا می‌شود که آیا در این صورت هم متوفی اختیار دارد که چنانچه بخواهد، برادران و خواهران را وارث خود سازد و اگر بخواهد آنها را محروم کند؟ حین شرح آیات، بالا در یک جا نوشتیم که از اسلوب بیان سخن معلوم می‌شود که در عدم موجودیت اولاد، وارث میت برادران و خواهران او می‌باشند، اما دلالت اسلوب بیان، آشکار است که همانند دلالت الفاظ از تردید خالی نیست تا جایی برای بحث در این مورد باقی نگذارد. اگر اولاد موجود نباشد، امروز هم این سؤال می‌تواند در رابطه به برادران و خواهران پیدا شود و در عهد رسالتمآب «ﷺ» هم پیدا شد. روایت جابر «رض» است:

يقول: جاء رسول الله صلى الله عليه و سلم يعودني، و أنا مريض لا أعقل فتوضأ و صب عليّ من وضوئه فعقلت، فقلت، يا رسول الله، لمن الميراث، إنما يرثني كلالة؟ فنزلت آية الفرائض. (بخاری، شماره ۱۹٤)

"او می‌فرماید: من بیمار بودم و بی‌هوشی بر من غلبه کرده بود که پیامبر «ﷺ» برای عیادت نزد من تشریف آوردند. رسول خدا «ﷺ» وضو گرفت و از آب وضو بر من پاشید. چون به هوش آمدم، عرض کردم: ای رسول خدا، ترکهٔ مرا چه کسی حاصل خواهد کرد، وارثین من صرف کلاله است؟ بر این، آیت میراث[۳۶] نازل گردید."

واژه‌های "إنما يرثني كلالة فنزلت آية الفرائض" حدیث بطور کامل واضح می‌سازد که سؤال از میان اقارب کلاله، بالخصوص راجع به میراث برادران و خواهران بود و آیهٔ مذکور سورهٔ نساء در پاسخ به همین استفتاء نازل گردیده است.

اسلوب ویژهٔ قرآن است که در آن سوالات با نهایت اجمال نقل می‌گردند. بنابراین، نوعیت سوال، موقع و محل

[۳۶] مسلم، شماره ۴۱۴۸ وضاحت دارد که مراد از آیت میراث در اینجا، همین آیت آخر سورهٔ نساء است که سهم‌های برادران و خواهران را بیان می‌کند. به همین شکل، در حدیث شماره ۶۷۴۳ هم با صراحت بیان شده که صرف خواهرانش وارثین او بودند.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

و اطراف و جوانب آن بالعموم از پاسخی واضح می‌گردد که بعد از آن قرآن می‌دهد. به دلیل عدم رعایت این نکته، مردم در تفسیر "قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ" با پیچیدگی‌های زیادی دست و گریبان شدند، اما اگر سؤال در اینجا از لحاظ جواب دیده شود، منظور متکلم بغیر از هر نوع ابهام واضح می‌شود. اگر بر آیت غور شود، همان اسلوب اختیار شده که در "يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ" استعمال گردیده است. در آنجا، وصیت در مورد اولاد میت است و در اینجا فتوا در رابطه به اقارب کلالهٔ متوفی است. الف لام در واژهٔ "الْكَلَالَةِ" دلیل است که سؤال از جملهٔ وارثان کلاله، به اقارب خاص مربوط است و از جواب معلوم می‌شود که آنها، برادران و خواهران متوفی هستند. در آیات میراث، اجازت داده شده که از میان تمام اقارب کلاله، مثلاً کاکا، ماما، برادران، خواهران، خاله و عمه، هر کدام را می‌توان وارث ساخت. در اینجا، ذکر خاص بعد از عام است. اگر این نکته ملحوظ نظر باشد، مفهوم آیه چنین خواهد بود: "بگو، الله به تو از میان اقارب کلاله در رابطه به برادران و خواهران فتوی می‌دهد." نظیر این اسلوب را می‌توان در آیت "يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ"[۳۷] سورهٔ بقره دید.

باید واضح باشد که جملهٔ "إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ" مفهوم کلاله را توضیح نمی‌دهد، بلکه صرف شرطی را عاید می‌سازد که باید برآورده شود، اگر قرار است سهمی به برادران و خواهران میت برسد، به همان شکلی که در جملهٔ "فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ" شرط عاید گردیده که اگر متوفی اولاد نداشته باشد و تنها والدین وارثین او هستند، پس باید سهم‌های آنان به این شکل باشد. در آنجا، مفهوم این است که متوفی اگر اولاد نداشته باشد و صرف مادر و پدر وارثین او هستند، سهم آنها چنین خواهد بود و در اینجا مفهوم این است که متوفی اگر اولاد نداشته باشد، اما برادران و خواهران داشته باشد، سهم‌های آنان به این شکل است. شرط مورد بحث واضح می‌سازد که برادران و خواهران صرف در صورت عدم موجودیت اولاد وارث می‌باشند. اگر اولاد وجود داشته باشد، از ترکهٔ متوفی هیچ سهمی برای آنها تعیین نشده است، الا اینکه متوفی تحت حکم عام کلاله در آیت ۱۲ سورهٔ نساء، کسی را از میان آنها وارث ترکهٔ باقی مانده بسازد.

سهم‌هایی که در اینجا برای برادران و خواهران بیان شده، با سهم‌های اولاد که قبل از آن بیان گردیده، یکسان است. اسلوب "إِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ" دلیل است که این سهم‌ها هم بعد از پرداخت سهم‌های والدین و زوجین از ترکهٔ باقی‌مانده داده خواهد شد. دلایل آن را حین توضیح سهم‌های اولاد بیان نمودیم. بنابراین، اگر میت صرف خواهر داشته باشد، دو سوم یا نصف ترکه‌ای که بین برادران و خواهران باید تقسیم گردد، طبق هدایت قرآن به آنها داده خواهد شد.

اگرچه این نکته که در عدم موجودیت اولاد، برادران و خواهران او قایم مقام او هستند از آیات ۱۱-۱۲ سورهٔ نساء هم، به نحوی که در فوق عرض نمودیم، واضح بود، اما این آیهٔ تبیین سورهٔ نساء، آن را با الفاظ صریح بیان نموده است. در آنجا ممکن بود به دلیل نفهمیدن دلالت اسلوب بیان مردم اشتباه کنند. اما بعد از وضاحت مذکور، این احتمال دیگر وجود ندارد. بنابراین، خداوند متعال فرموده است: يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا، وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

---

[۳۷] ۲: ۱۸۹. ملاحظه بفرمائید: تدبر قرآن، امین احسن اصلاحی ۴۷۱/۱.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

قانون دعوت

یک مطالبهٔ مهم دین این است که زمانیکه مردم حق را در دنیا اختیار کنند، بعد از آن مردم را نیز به شکل منظم و همواره به آن نصیحت کنند و تلقین کنند. معمولاً اصطلاح "دعوت و تبلیغ" برای مطالبهٔ مذکور دین استفاده می‌شود. ما مسلمانان همیشه از این حقیقت واقف بودیم که در بدل نور ایمان و عمل صالح که الله متعال برای ما عطا فرموده است، این حق بر ما عاید می‌شود که دیگران را هم نگذاریم از آن محروم بمانند. به دلیل اهمیت این مسؤولیت است که الله متعال، به همان شکلی که شریعت خود را در امور سیاست، اقتصاد و عبادات به انسان داده است، یک قانون مفصل را در زمینهٔ دعوت نیز در شریعت خود بیان نموده است. از مطالعهٔ قانون متذکره معلوم می‌شود که مسؤولیت دعوت در آن، با نظرداشت گروه‌های مختلف اهل ایمان، به شکل کاملاً تفکیک شده بر آنها عاید گردیده است. جهت تفهیم منظور خود، قانون دعوت را تحت عناوین ذیل بیان می‌کنیم:

دعوت پیامبر؛

دعوت ذریت ابراهیم؛

دعوت علما؛

دعوت نظم اجتماعی؛

دعوت فرد؛

طریقهٔ کار دعوت.

ذیلاً، نصوص قرآن مجید را در این باب تحت عناوین فوق توضیح می‌دهیم:

www.javedahmadghamidi.com
www.al-mawrid.org

دعوت پیامبر

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِنَّآ أَرۡسَلۡنَٰكَ شَٰهِدٗا وَمُبَشِّرٗا وَنَذِيرٗا وَدَاعِيًا إِلَى ٱللَّهِ بِإِذۡنِهِۦ وَسِرَاجٗا مُّنِيرٗا. (الاحزاب ۳۳:۴۵ - ۴۶)

"ای نبی، ما تو را شهادت‌دهنده، مژده رسان، بیم دهنده و به اذن خداوند به سوی او دعوت کننده و (بمنظور کشیدن مردم از تاریکی‌ها) به عنوان یک چراغ روشن فرستاده ایم."

در آیات فوق، الله متعال به منصب دعوت نبی «ﷺ» اشاره نموده است. هر تعداد پیامبران الله که در دنیا آمدند، از قرآن معلوم می‌شود که برای دعوت الی الله و انذار و بشارت آمدند. در آیت "كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ"[1]، همین موضوع بیان گردیده است. البته، قرآن راجع به هر پیامبری که الله متعال از میان آنها بر منصب رسالت فایز فرمود، بیان می‌کند که آنها بر رساندن انذار تا حد قایم شدن شهادت نیز مامور بودند. معنی آن در

[1] ۲: ۲۱۳. "مردم یک امت بودند. سپس (چون بین آنها اختلاف پیدا شد) الله متعال نبی‌ها را به سوی ایشان فرستاد، بشارت دهنده‌گان و انذار کننده‌گان."

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

اصطلاح قرآن این است که حق بر مردم به نحوی واضح ساخته شود که بعد از آن برای هیچ شخص امکان سرپیچی از آن موجود نباشد:"لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ"[۲] (تا برای مردم، بعد از این رسولان، هیچ عذری باقی نماند.) بدین منظور، الله متعال رسولان را برای ظهور دینونت خود منتخب می‌فرمود و به وسیلهٔ آنها قبل از قیامت، یک قیامت صغری را در همین دنیا برپا می‌ساخت. به آنها گفته می‌شد که اگر بر میثاق خود با خداوند ثابت قدم بمانند، مکافات آن و در صورتیکه از آن انحراف کنند، مجازات آن در همین دنیا به آنها داده خواهد شد. در نتیجه، وجود آنها برای مردم به نشانهٔ الهی تبدیل می‌شد و گویا آنها خداوند را با رسول بر زمین قدم‌زنان و در حالت اجرا و تأمین عدالت می‌دیدند. افزون بر آن، به آنها حکم داده می‌شد که حقی را که آنها با چشم سر دیده اند، تبلیغ کنند و هدایت الله تعالی را بی کم و کاست و با قاطعیت تمام به مردم برسانند. این را شهادت گویند. وقتی شهادت قایم می‌شود، بنیاد فیصلهٔ الهی در دنیا و آخرت قرار می‌گیرد. بنابراین، الله متعال به رسولان غلبه عطا می‌نمود و بر منکرین دعوت آنها در همین دنیا عذاب خود را فرود می‌آورد. در آیات مذکور سورهٔ احزاب، واژهٔ "شَاهِداً" جهت بیان همین منصب رسول الله «ﷺ» وارد شده است. انذار و بشارت نبی وضاحت خاصی لازم ندارد، اما امر رسول با نبی متفاوت است. رُسل، بر علاوهٔ اینکه مسؤولیت انذار و بشارت را به دوش دارند، مامور هستند دعوت را به مقام شهادت نیز برسانند. با نظرداشت این بعد منصب آنها، دعوت آنها به چند مرحله تقسیم می‌گردد و هر مرحله نتایجی دارد که با آن خاص است. این مراحل و پیامدهای آن، به هیچ شکل دیگرِ دعوت ربط ندارد. مراحل ویژهٔ دعوت رسول را ما ذیلاً با تفصیل بیان می‌کنیم.

انذار

انذار اولین مرحلهٔ دعوت رسول است. معنی "انذار" آگاه ساختن مردم از نتیجهٔ بد است. از قرآن معلوم می‌شود که رسل خداوند، قوم خود را همیشه از دو عذاب باخبر می‌ساختند: یکی، عذابی که منکرین آن در روز قیامت دچار آن خواهند شد و دوم عذابی که در همین دنیا بر کسانی که در مقابل دعوت آنها سرکشی اختیار کنند، نازل خواهد شد. رسل به قوم خود می‌گویند که جهت برپا ساختن یک قیامت صغری بر روی زمین مبعوث گردیده اند. هنگامیکه حجت خداوند با دعوت آنها کامل شود، قوم آنها لازماً نتیجهٔ سرکشی خود را در همین دنیا خواهد دید. در باب ششم قرآن، سورهٔ قمر بهترین مثال برای انذار مورد نظر است. با ذکر سنت خود در رابطه به رسولان، الله متعال در آن مردم قریش را مخاطب قرار داده و در اسلوب بسیار تهدید آمیز فرموده است: "أَكُفَّارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أُولَئِكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ" (آیا منکرین شما از آنها بهتر هستند یا در صحیفه‌ها برای شما عفوی نوشته شده است)؟ نظم قرآن خود با قاطعیت کامل واضح می‌سازد که شش سوره در آخرین باب قرآن، از ملک (۶۷) گرفته تا الجن (۷۲)، سوره‌های همین مرحله هستند. هر طالب العمل قرآن می‌تواند لب و لهجه، اسلوب و طرز استدلالی را که رسل خداوند در این مرحله اختیار می‌کنند، از مطالعهٔ این سوره‌ها درک کند. در سورهٔ قلم، با بیان تمثیل باغ داران، قرآن خلاصهٔ انذار را به این شکل بیان فرموده است:

كَذَٰلِكَ ٱلْعَذَابُ. وَلَعَذَابُ ٱلْآخِرَةِ أَكْبَرُ. لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ. (۳۳:۶۸)

"(مردم)، اینچنین خواهد آمد عذاب و عذاب آخرت بسیار بیشتر از این است. کاش این مردم می‌دانستند!"

چون انذار باید لازماً به یک نتیجهٔ حتمی در دنیا برسد، بنابراین، اصلاً مردمی را مخاطب قرار می‌دهد که از یک

[۲] النساء ۴: ۱۶۵.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

پهلو نه از یک پهلو در قوم خود اثر و رسوخ داشته باشند: کسانی که مردم عادی در علم و عمل و سیرت و اخلاق خود تابع آنها باشند؛ کسانی که بیماری آنها باعث بیماری دیگران و تندرستی‌شان باعث تندرستی دیگران می‌شود؛ اشخاصی که مفتوح شدن اذهان آنها، وسیلهٔ مفتوح ساختن همه شود؛ اشخاصی که فراوانی ذرایع و وسایل آنها بتواند بر قدرت حق اضافه کند؛ کسانی که توانایی داشته باشند با رفعت ذهنی خود دعوت را به یک سیلاب تبدیل کنند، و کسانی که اگر توده‌ها تار و پود دلایل آنها و ریشه‌های فکر و فلسفهٔ آنها را در حال ریشه‌کن شدن نبینند و تزلزل بنیادهای محل‌های فلک‌بوس نظام اخلاقی و سیاسی آنها را با چشمان سر نبینند، تا آن وقت، نه بتوانند به دعوت حق متقاعد گردند و نه بتوانند از گرداب اعتقادات گذشته بیرون شوند، نه بتوانند از تذبذب راجع به آن نجات یابند و نه بتوانند در پیروی از دعوت حق رفعت ذهنی‌ای احساس کنند که از آن حوصله گرفته همانند مجاهدین بدر و حنین، طلسم قوت و عظمت صنادید را بشکنند.

استاد امام امین احسن اصلاحی در کتاب خود "دعوت دین اور اس کا طریق کار"، راجع به ویژگی مذکور انذار پیامبران، به شکلی که از قرآن معلوم می‌شود، می‌نویسد:

"...حضرت ابراهیم «علیه السلام» قبل از همه افرادی را از خانوادهٔ خود دعوت نمود که بر مسند پیشوایی مذهبی متمکن بودند. سپس پادشاهی را دعوت کرد که اقتدار سیاسی در دستش بود و خود را مالک زندگی و مرگ مردم می‌پنداشت... الله متعال به حضرت موسی حکم داد که قبل از همه فرعون را مخاطب خود قرار دهد... حضرت مسیح «علیه السلام» قبل از همه به علمای یهود دعوت داد. به همین ترتیب، دعوت نوح، هود و شعیب «علیهم السلام»، همه در قرآن مذکور است. هر نبی از میان آنها، سعی کرد قبل از همه ارباب اقتدار و متکبرین وقت خود را از خواب بیدار کند و افکار و نظریات آنها را مورد انتقاد قرار داد. در آخر، نبی کریم «ﷺ» مبعوث شد و به ایشان «ﷺ» حکم داده شد که اقارب نزدیک خود را بیم دهد. اینان، ارباب حل و عقد حکومت مذهبی و پدرسالارانه بودند و از این لحاظ، تمام عرب‌ها را در امور اخلاقی و سیاسی رهنمایی می‌نمودند." (۴۹)

الله متعال می‌فرماید:

وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لِّتُنذِرَ أُمَّ ٱلْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ ٱلْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ. فَرِيقٌ فِى ٱلْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِى ٱلسَّعِيرِ. (الشوری ۷:۴۲)

"و اینگونه ما قرآن عربی را به تو وحی کردیم تا اهل مکه را و ساکنین گرد و پیش آن را خبردار کنی، به ویژه از روزی خبردار کنی که روز جمع شدن همه مردم است، که در آمدن آن هیچ شکی نیست. در آن روز، یک گروه در جنت خواهد بود و یک گروه در جهنم."

انذار عام

انذار عام مرحلهٔ دوم است. بین این مرحله و مرحلهٔ انذار جز این هیچ تفاوتی وجود ندارد که در مرحلهٔ نخست دعوت از فرد به فرد است یا صرف در برخی مجالس مشخص دعوت صورت می‌گیرد، اما در مرحلهٔ انذار عام، به پیامبر حکم داده می‌شود که او برخیزد و آشکارا و در ملاء عام به قوم خود دعوت دهد و تا هر جاییکه و با هر نوع ذرایعی که ممکن باشد، دعوت خود را با صدای بلند به آنها اعلام کند. این مرحله در دعوت پیامبران بدون تردید بسیار سخت می‌باشد. قرآن بیان می‌کند که زمانیکه مرحلهٔ انذار عام در دعوت رسول خدا «ﷺ» رسید، بمنظور آماده شدن برای آن به پیامبر حکم به قیام اللیل داده شد. سورهٔ مزمل قرآن در همین موقع نازل گردیده است. الله متعال در آن به پیامبر هدایت داد تا برای نماز شب برخیزد، در آن قرآن را با مکث‌ها قرائت کند، دل خود را از یاد پروردگار خود با آگاهی کامل از صفات او معمور و زبان را با تسبیح و تحمید او همواره تر نگه‌دارد و در تنهایی شب، از همه

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

بریده، خود را به او وقف کند و فرمود که به این دلیل به تو چنین هدایت می‌کنیم که "إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا"[۳] (ما عنقریب بار سخن سنگین را بر تو خواهیم گذاشت.) بنابراین، در سورهٔ بعد از آن، بار مذکور بر دوش رسول الله مانده شد و الله متعال فرمود:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلْمُدَّثِّرُ. قُمْ فَأَنذِرْ وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ وَٱلرُّجْزَ فَٱهْجُرْ وَلَا تَمْنُن تَسْتَكْثِرُ وَلِرَبِّكَ فَٱصْبِرْ. (المدثر ۱:۷۴ – ۷)

"ای جامه بر خود پوشیده، برخیز و برای انذار عام قد علم کن. رب خود را بزرگ دار، دامن دلت را پاک نگه‌دار، از غلاظت شرک دور باش و (انگار)، سعی خود را زیاد پنداشته منقطع مکن و در انتظار فیصلهٔ پروردگارت ثابت قدم بمان."

ترتیب دعوت در این مرحله هم همان است و اصلاً پیشواها و ارباب حل و عقد قوم مخاطب پیامبر می‌باشند، لیکن شدت انذار عام، عکس العمل مردمی را نیز با زور کامل آن بر ملا می‌سازد که در مرحلهٔ انذار به این حد نمایان نمی‌باشد. کسانی که بر نبی کریم «ﷺ» ایمان آوردند، چونکه بیشتر نوجوان بودند، بنابراین، عکس العمل هم اولاً از طرف عزیزان و احباب و متعلقین آنها ظاهر شد. زعمای قوم زمانی پا به میدان گذاشتند که دیدند تاثیر دعوت پیامبر در جامعه رو به افزایش گرفته است. سپس کارهایی را که آنها انجام دادند و رویه‌ای را که به نبی کریم «ﷺ» هدایت داده شد در آن موقع اختیار کند، در جاهای مختلف سوره‌های این مرحله بیان گردیده است. در دو جای سورهٔ یونس، مثلاً، می‌توان نمونهٔ آن را دید. الله متعال می‌فرماید:

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَاتُنَا بَيِّنَٰتٍ قَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَآءَنَا: ٱئْتِ بِقُرْءَانٍ غَيْرِ هَٰذَآ أَوْ بَدِّلْهُ. قُلْ: مَا يَكُونُ لِيٓ أَنْ أُبَدِّلَهُۥ مِن تِلْقَآئِ نَفْسِيٓ. إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّ. إِنِّيٓ أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ. (۱۵:۱۰)

"لیکن حال آنها نیز همان است، (ای پیامبر) که وقتی آیات روشن ما بر آنان خوانده شود، پس کسانی که امید ملاقات ما را ندارند، می‌گویند که بجای این، قرآن دیگری بیاور یا در آن ترمیمی کن. بگو، (این کلام خداوند است)، به من چه حق که در آن از سوی خود ترمیمی کنم؟ جز آنچه به من وحی می‌شود، پیروی نمی‌کنم. اگر نافرمانی پروردگار خود را کنم، پس از عذاب یک روز وحشتناک می‌ترسم."

قُلْ: يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي شَكٍّ مِّن دِينِي فَلَآ أَعْبُدُ ٱلَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ. وَلَٰكِنْ أَعْبُدُ ٱللَّهَ ٱلَّذِي يَتَوَفَّىٰكُمْ. وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ. وَأَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا. وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ. (۱۰۴:۱۰ – ۱۰۵)

"(ای پیامبر)، بگو: مردم! اگر در مورد دین من تا هنوز در شک هستید پس بشنوید که من آنهایی را که بجز خداوند می‌پرستید، نمی‌پرستم، بلکه خداوندی را پرستش می‌کنم که جان همهٔ شما را می‌ستاند (تا برای پاسخدهی در حضور او حاضر شوید). به من حکم داده شده است که از ایمان آورنده‌گان باش و حکم داده شده است که رخ خود را حق‌گرایانه به سوی همین دین کن و هرگز از مشرکان مباش."

همین مرحله است که بعد از رسیدن به آن، زمانی نیز فرا می‌رسد که پیامبر «ﷺ» از توجه زیاد به این متکبرین منع می‌گردد و هدایت داده می‌شود که دیگر تربیت دوستان و پیروان خود را محراق توجه خود قرار دهد. قرآن، هدایت مزبور را چنین بیان می‌کند:

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَآ أَنتَ بِمَلُومٍ وَذَكِّرْ فَإِنَّ ٱلذِّكْرَىٰ تَنفَعُ ٱلْمُؤْمِنِينَ. (الذاریات ۵۴:۵۱ – ۵۵)

"پس از آنان رو گردان، دیگر هیچ ملامتی‌ای بر تو نیست، و همواره تذکر ده، چون تذکر به کسانی که ایمان

[۳] المزمل ۷۳: ۵.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

آورنده‌گان هستند، نفع می‌رساند."

عَبَسَ وَتَوَلَّىٰٓ أَن جَآءَهُ ٱلۡأَعۡمَىٰ. وَمَا يُدۡرِيكَ لَعَلَّهُۥ يَزَّكَّىٰٓ أَوۡ يَذَّكَّرُ فَتَنفَعَهُ ٱلذِّكۡرَىٰٓ. أَمَّا مَنِ ٱسۡتَغۡنَىٰ فَأَنتَ لَهُۥ تَصَدَّىٰ وَمَا عَلَيۡكَ أَلَّا يَزَّكَّىٰ. وَأَمَّا مَن جَآءَكَ يَسۡعَىٰ وَهُوَ يَخۡشَىٰ فَأَنتَ عَنۡهُ تَلَهَّىٰ. كَلَّآ إِنَّهَا تَذۡكِرَةٞ. فَمَن شَآءَ ذَكَرَهُۥ. فِي صُحُفٖ مُّكَرَّمَةٖ. مَّرۡفُوعَةٖ مُّطَهَّرَةِۭ. بِأَيۡدِي سَفَرَةٖ. كِرَامِۭ بَرَرَةِۭ. (عبس ۱:۸۰ – ۱۶)

"چهره در هم کشید و روی برگردانید، بر اینکه نابینایی در مجلس او آمد. به تو چه معلوم، (ای پیامبر)که شاید او (می‌پرسید و) پاک می‌شد یا (تو می‌خواندی)، او اندرز می‌شنید و این اندرز به کارش می‌آمد. آن کس که بی‌پروایی می‌کند، پس تو به او روی می‌آوری، در حالیکه اگر او پاک نشود، هیچ مسؤولیتی بر تو نیست. و کسی که از اشتیاق نزد تو می‌آید و از خداوند نیز می‌ترسد، نسبت به او بی‌پروایی روا می‌داری. هرگز نه، (هیچ ضرورتی برای روی آوردن به آنان نیست). این فقط یک تذکر است. پس هر کی خواست، از آن پند گیرد (و هر کی خواست، انگشتان را در گوش‌هایش فرو برد). شایستهٔ ادب، در صحیفه‌های بلند و پاکیزه، در دستان نویسنده‌گان بسیار معزز، بسیار وفادار."

اتمام حجت

این مرحلهٔ سوم است. در رسیدن به آن، حقایق به قدری واضح می‌گردند که هیچ عذری با مخاطبین برای پیش کردن وجود نمی‌داشته باشد. همین موضوع است که در اصطلاح به "اتمام حجت" تعبیر می‌شود، یعنی هر دعوتی که پیش می‌شود، به شکلی مبرهن شود که بجز ضد و عناد هیچ چیز دیگر انسان را بر رد آن آماده کرده نتواند. بدیهی است که اسلوب، استدلال، کلام و نیز ذات و صفات و علم و عمل خود پیامبر در رسیدن به این مرحله تاثیر بسزا دارد، تا جاییکه حقیقت دعوت همانند خورشید تابان بر آسمان آزاد درخشش می‌کند. به این وجه، پیامبر در این مرحله، سرانجام مخاطبین خود را هم تا حد زیادی برای آنها روشن می‌سازد و در دعوت هم لب و لهجهٔ آخرین تنبیه را اختیار می‌کند. هر دو بُعد در سورهٔ فیل و سورهٔ قریش، که در مرحلهٔ اتمام حجت دعوت نبی کریم «ﷺ» نازل گردیده اند، بسیار واضح است. الله متعال می‌فرماید:

أَلَمۡ تَرَ كَيۡفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصۡحَٰبِ ٱلۡفِيلِ؟ أَلَمۡ يَجۡعَلۡ كَيۡدَهُمۡ فِي تَضۡلِيلٖ؟ وَأَرۡسَلَ عَلَيۡهِمۡ طَيۡرًا أَبَابِيلَ؟ تَرۡمِيهِم بِحِجَارَةٖ مِّن سِجِّيلٖ. فَجَعَلَهُمۡ كَعَصۡفٖ مَّأۡكُولِۭ. (۱۰۵:۱ – ۵)

"آیا ندیدی که پروردگار تو با اصحاب فیل چه کرد؟ آیا نیرنگشان را او از بین نبرد. و گروه در گروه پرنده‌گان را بر آنها مسلط نکرد؟ اینگونه که تو آنها را به سنگ‌های گل پخته می‌زدی و این آنان را چون کاه جویده شده قرار داد."

لِإِيلَٰفِ قُرَيۡشٍ. إِۦلَٰفِهِمۡ رِحۡلَةَ ٱلشِّتَآءِ وَٱلصَّيۡفِ. فَلۡيَعۡبُدُواْ رَبَّ هَٰذَا ٱلۡبَيۡتِ ٱلَّذِيٓ أَطۡعَمَهُم مِّن جُوعٖ وَءَامَنَهُم مِّنۡ خَوۡفِۭ. (۱۰۶:۱ – ۴)

"قریش مانوس ساخته شدند، آنان با سفرهای سردی و گرمی مانوس ساخته شدند. (پس اگر هیچ چیز دیگر نه، تنها) به سبب این برای آنها لازم است مالک این خانه را پرستش کنند که (در) گرسنگی (این کوه‌های لم یزرع) به آنان غذا داد و در خوف (آنان) به آنها امنیت عطا کرد."

اگر غور کنید، سورهٔ اول قریش را به این حقیقت متوجه می‌سازد که پروردگاری که دشمنان خود را در مقابل چشمان شما به این شکل پامال نموده است، پس تقدیر شما نیز که برای دشمنی علیه او برخاسته اید، از آنها مختلف نخواهد بود، و سورهٔ دوم آنها را به این موضوع ترغیب می‌کند که هستی‌ای که آنها را با رزق و امنیت نوازیده است همانا مالک این خانه است که تولیتش به آنان سپرده شده، بنابراین، حد اقل این حق او را باید بپذیرند که در دنیا به عنوان بندهٔ او زندگی کنند.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

اسلوب پیامبر در این مرحلهٔ دعوت همین می‌باشد.

هجرت و برائت

حجرت و برائت مرحلهٔ چهارم است. وقتی پیامبران خدا، حق تبلیغ و دعوت را بالکل به آخرین درجه ادا می‌کنند و حجت تمام می‌شود، مرحلهٔ حجرت و برائت می‌رسد. در این مرحله، اتهام‌نامهٔ جرایم سرداران قوم به آنها با وضاحت کامل شنوانده می‌شود و به آنها همچنان گفته می‌شود که پیمانهٔ عمر آنها دیگر لبریز شده، لذا، ریشه‌های آنها دیگر از زمین برکنده خواهد شد. افزون بر این، به پیامبر هم بشارت داده می‌شود که زمان رسیدن نصرت خداوندی نزدیک شده است. او و دوستان او حالا نجات خواهند یافت و بر زمین خداوندی که آنها ضعیف و ناتوان بودند، به آنها سرفرازی عطا خواهد شد. الله متعال می‌فرماید:

وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُم مِّنْ أَرْضِنَآ أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَىٰٓ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ. وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ ٱلْأَرْضَ مِنۢ بَعْدِهِمْ ذَٰلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ. (ابراهیم ۱۳:۱۴ – ۱۴)

"بر این، کافران به رسولان خود گفتند: ما شما را از این سرزمین خود لازماً بیرون خواهیم کرد یا اینکه به آیین ما بازگردید. پس پروردگارشان به آنها وحی فرستاد که ما این ظالمان را هلاک خواهیم کرد و بعد از آن شما را در این سرزمین سکونت خواهیم داد. این بشارت است برای کسانی که از ایستاد شدن در حضور من بیم داشته باشند و از وعید من بترسند."

قرآن توضیح می‌دهد که ظهور نصرت خداوند می‌تواند در مقابل چشمان او صورت گیرد و ممکن است بعد از رحلت او واقع شود. بنابراین، خاص در رابطه به رسول الله «ﷺ» فرموده است:

فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُم مُّنتَقِمُونَ. أَوْ نُرِيَنَّكَ ٱلَّذِي وَعَدْنَٰهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِم مُّقْتَدِرُونَ. (الزخرف ۴۱:۴۳ – ۴۲)

"حالا اگر تو را از این دنیا ببریم هم اینها رها نخواهند شد، زیرا ما فیصله کرده ایم که لازماً از اینان انتقام خواهیم گرفت، یا عذابی را که به آنها وعده داده ایم، (حین حیات تو در این دنیا) به تو آورده نشان خواهیم داد، این نیز مشکل نیست، چون ما بر آنان قدرت کامل داریم."

همین موقع است که پیامبر از کفر قوم خود و از عقیده و مذهب آن اعلان بی‌زاری می‌کند. نحوه‌ای که تمام این کارها در دعوت نبی کریم «ﷺ» انجام داده شد از آیات ذیل قرآن واضح می‌گردد:

قُلْ يَٰٓأَيُّهَا ٱلْكَٰفِرُونَ. لَآ أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ. وَلَآ أَنتُمْ عَٰبِدُونَ مَآ أَعْبُدُ. وَلَآ أَنَا۠ عَابِدٌ مَّا عَبَدتُّمْ. وَلَآ أَنتُمْ عَٰبِدُونَ مَآ أَعْبُدُ. لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ. (الکافرون ۱:۱۰۹ – ۶)

"تو اعلام کن، (ای پیامبر) که ای کافران، آنچه شما می‌پرستید، من نمی‌پرستم، و نه شما گاهی (تنها) او را پرستش خواهید کرد که من می‌پرستم. و نه (قبل از این) من هرگز برای پرستش چیزهایی آماده شدم که شما پرستیده‌اید، و نه شما هرگز (تنها) برای پرستش او آماده شدید که من می‌پرستم. (بنابراین، حالا) برای شما دین شماست و برای من دین من."

وَإِن كَادُوا۟ لَيَسْتَفِزُّونَكَ مِنَ ٱلْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذًا لَّا يَلْبَثُونَ خِلَٰفَكَ إِلَّا قَلِيلًا. سُنَّةَ مَن قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِن رُّسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا. أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ ٱلشَّمْسِ إِلَىٰ غَسَقِ ٱلَّيْلِ وَقُرْءَانَ ٱلْفَجْرِ إِنَّ قُرْءَانَ ٱلْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا. وَمِنَ ٱلَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِۦ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰٓ أَن يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا. وَقُل رَّبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَٱجْعَل لِّي مِن لَّدُنكَ سُلْطَٰنًا نَّصِيرًا وَقُلْ جَآءَ ٱلْحَقُّ وَزَهَقَ ٱلْبَٰطِلُ إِنَّ ٱلْبَٰطِلَ كَانَ زَهُوقًا. (بنی اسرائیل ۷۶:۱۷ – ۸۱)

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

"آنها در پی لغزاندن تو از این سرزمین اند تا تو را از آن بیرون کنند. اما اگر چنین شد، پس اینان نیز بعد از تو برای مدت زیادی باقی نخواهند ماند. هر رسول خویش را که قبل از تو فرستادیم، در مورد آنان این سنت را به خاطر داشته باش و در این سنت ما هیچ تبدیلی‌ای نخواهی یافت. (این مرحله یقیناً که دشوار است، پس برای صبر و استقامت در آن) از زوال آفتاب تا تاریکی شب نماز برپا دار، به ویژه قرائت فجر را، زیرا که قرائت فجر روبرو می‌باشد و پاسی از شب را نیز بیدار باش (و نماز برپا دار). این، بر علاوهٔ نمازهای دیگر است برای تو. امید است که پروردگارت (در روز قیامت) تو را به شکلی برانگیزد که این برانگیختن، محمود خلائق باشد و دعا کن که پروردگارا، مرا (به هر جایی که وارد می‌کنی)، چنان وارد کن، که وارد ساختن عزت باشد و (از هر جایی که بیرون می‌کنی)، چنان بیرون کن که بیرون ساختن عزت باشد و خاص از جانب خود قوت و اقتدار را مددگار من ساز. و (ای پیامبر)، اعلام کن که حق آمد و باطل از بین رفت، زیرا باطل از بین رفتنی بود."

إِنَّآ أَعۡطَيۡنَٰكَ ٱلۡكَوۡثَرَ. فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَٱنۡحَرۡ. إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ ٱلۡأَبۡتَرُ. (الکوثر ۱۰۸:۱ – ۳)

"ما این خیر کثیر را به تو عطا کردیم، (ای پیامبر)، بنابراین (حالا در این بیت عتیق) نماز خداوند خود را برپا دار و برای او قربانی کن. تردیدی نیست که دشمن تو خود بدون تبار است، هیچ نام و نشانی از او باقی نخواهد ماند."

إِذَا جَآءَ نَصۡرُ ٱللَّهِ وَٱلۡفَتۡحُ وَرَأَيۡتَ ٱلنَّاسَ يَدۡخُلُونَ فِي دِينِ ٱللَّهِ أَفۡوَاجٗا. فَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ وَٱسۡتَغۡفِرۡهُۚ. إِنَّهُۥ كَانَ تَوَّابَۢا. (النصر ۱۱۰:۱ – ۳)

"آنگاه که نصرت خداوند و فتح برسد و تو مردم را ببینی که گروه در گروه در دین خداوند وارد می‌شوند، با حمد پروردگار خود تسبیح او را بخوان و از او عفو بخواه. بی‌شک، او بسیار عفوکننده است."

بعد از این، اگر تصمیم به هجرت باشد، حکم آن به پیامبر داده می‌شود. از قرآن معلوم می‌شود که این حکم را الله متعال خود صادر می‌فرماید و پیامبر نمی‌تواند از اجتهاد خود در این مورد تصمیم بگیرد. دلیل آن این است که برای هیچ انسانی ممکن نیست با کمک عقل فیصله کند که حجت از طرف او کامل شده و، بنابراین، نمی‌توان توقع هیچ نوع عکس‌العمل مثبت را از جانب قوم در مقابل دعوت حق داشت. بنابراین، وقتی فرشته‌های خدا با فیصلهٔ مذکور نزد پیامبر جلیل القدری چون ابراهیم آمدند، او آمدن آنها را قبل از وقت دانست و در این خصوص با الله متعال مجادله نمود[۴] و زمانیکه یونس «علیه السلا» با رای خود این فیصله را اتخاذ کرد، الله متعال او را برای آن سخت مؤاخذه فرمود[۵] و بعد از رجوع او، با ایمان آوردن قوم او ثابت شد که علم مربوط به وقت توفیق هدایت صرف با الله متعال است. قرآن مجید با ذکر این مثال واضح می‌سازد که رسول الله با استقامت کامل منتظر فیصلهٔ الله متعال در این زمینه بماند. او از طرف خود، با این خیال که حق دعوت از جانب او تا حد کافی ادا گردیده است، نمی‌تواند قوم خود را ترک و به جای دیگر برود. بر او لازم است که در ماموریتی که به آن گماشته شده است، همواره مصروف کار باشد، تا زمانیکه پروردگار او فیصله صادر کند که حجت تمام شده است، مهلت قوم ختم گردیده و حالا پیامبر می‌تواند آنها را ترک کند و به جای دیگر برود.

جزا و سزا

این آخرین مرحله است. در مرحلهٔ جزا و سزا، عدالت آسمان بر زمین قایم می‌شود، دینونت خداوند ظهور می‌کند و برای قوم پیامبر، یک قیامت صغری برپا می‌شود. از تاریخ انذار پیامبرانی که در قرآن بیان گردیده، معلوم می‌شود که در این موقع بالعموم دو حالت اتفاق می‌افتد: نخست اینکه، تعداد دوستان پیامبر هم بسیار کم می‌باشد و

[۴] هود ۱۱: ۷۴ – ۷۶.

[۵] الصافات ۳۷: ۱۳۹ – ۱۴۸.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

دارالهجرتی نیز برای آنها میسر نمی‌شود. دوم اینکه، پیامبر با تعداد زیاد دوستان خود خارج می‌شود و الله متعال قبل از خروج آنها، سامان زندگی با آزادی و تمکن را برای آنها در سرزمینی فراهم می‌کند. در هر دو صورت، سنت خداوند مربوط به رسولان، که در قرآن به شکل ذیل بیان شده است، لازماً جامهٔ عمل می‌پوشد:

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ. (یونس ۴۷:۱۰)

"(قانون او همین است که) برای هر قوم رسولی‌ست. پس زمانی که رسول آنها می‌رسد، میان آنها با انصاف فیصله می‌شود و هیچ ظلمی بر آنها نمی‌شود."

در حالت اول، بعد از ترک قوم توسط رسول، خواه در صورت وفات او باشد یا در صورت هجرت، این فیصله به نحوی صادر می‌شود که افواج آسمان نازل می‌گردند، طوفان ساف و حاصب می‌خیزد و لشکرهای ابر و باد به شکلی بر قوم حمله آور می‌شوند که هیچ یکی از مخالفین رسول بر زمین باقی نمی‌ماند. به رغم آن، این عمل با کسانی صورت می‌گیرد که قرآن برای آنها واژهٔ "مُشْرِكِين" استفاده کرده است. اما مردمی که اصلاً به توحید معتقد هستند موضوع این فیصله نمی‌باشند. قاعدهٔ مربوط به آنها این است که بجای استیصال و محو آنها، عذاب ذلت و محکومیت بر آنها مسلط می‌شود. مثلاً، معلوم است که این قاعده بر بنی اسرائیل تطبیق شد؛ قوم نوح، قوم هود، قوم صالح، قوم لوط، قوم شعیب و دیگر اقوام همانند آنها، بر خلاف بنی اسرائیل، از صفحهٔ هستی محو شدند.

در رابطه به حالت دوم نیز قانون همین است، اما فیصلهٔ عذاب در آن از طریق شمشیرهای رسول و دوستان او نافذ می‌گردد. در این صورت، واضح است که قوم یک اندازه مهلت نیز بدست می‌آورد. رسول در این زمان، بر مخاطبین خود در دارالهجرت نیز اتمام حجت می‌کند، بعد از تربیت و تطهیر و تزکیهٔ اهل ایمان، آنها را برای معرکهٔ حق و باطل منظم هم می‌سازد و اقتدار خود را هم در دارالهجرت به اندازه‌ای مستحکم می‌سازد که به مدد آن بتواند معرکهٔ استیصال منکرین و سرفرازی اهل حق را سر کند. در نتیجهٔ تمام حوادث مذکور، مخالفین و موافقین رسول کاملاً از همدیگر تفکیک گردیده، به شکلی در صحنه ظاهر می‌شوند که قبل از صدور فیصله طبق سنت الهی، هر گروه را می‌توان با تمام ویژگی‌های آنها و جدا از همدیگر مشاهده کرد. از قرآن معلوم می‌شود که در هر گروه بالعموم سه نوع مردم وجود داشتند:

در زمرهٔ مخالفین، معاندین، متربصین و مغفلین؛ در جملهٔ موافقین، سابقین اولین، متبعین بالاحسان و ضعفا و منافقین.

مراد از "معاندین" مردمی است که به مجرد مؤثر شدن دعوت، آشکارا و با شدت کامل در مقابل آن قد علم می‌کنند. محرک مخالفت آنها می‌تواند تعصب جاهلی باشد یا حسد و تکبر و یا هم منافع شخصی. هر سه محرک از لحاظ نوعیت مخالفت یکسان، اما از اعتبار حقیقت خود کاملاً از هم متفاوت هستند.

محرک اول بالعموم مردمی را برای مقابله وامیدارد که با زمانهٔ جاهلیت خود بطور کامل مخلص و خادم صادق نظام آن می‌باشند. آنها دعوت پیامبر را چالشی برای نظام و فرهنگ و رسوم آبای خود تلقی می‌کنند و به همین وجه به مقابله آن بر می‌خیزند. چون مخالفت آنها بر تعصب قومی مبنی می‌باشد، رذالت و پستی در آن وجود نمی‌داشته باشد. بنابراین، اگر آنها در صف مخالفین قرار می‌گیرند، پس همانند ابو جهل با تمام ولولهٔ قوم‌پرستی به مخالفت می‌پردازند و اگر ایمان می آوردند، همانند حضرت عمر و حضرت حمزه با تمام دل و جان ایمان می‌آورند.

محرک دوم عموماً مردمی را بر مخالفت بر می‌انگیزد که در نظام امور، نسلاً بعد نسلٍ، مالکین ریاست دینی یا دنیوی بوده باشند. چنین مردم، به حدی به سرداری و پیشوایی خو می‌گیرند که پذیرفتن یک پیامبر هم به عنوان سردار و پیشوای خود برای آنها ممکن نمی‌باشد؛ آنها می‌خواهند که حق هم لازماً پیرو آنها باشد. در زمان رسول الله «ﷺ»

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

هم چنین مردمی بودند که می‌گفتند که اگر خداوند می‌خواست هدایت خود را نازل کند، چرا بر یکی از سرداران بزرگ طائف و ام القری نازل نکرد.[۶] یهود هم با مغلوب شدن از همین محرک بر مخالفت با نبی کریم «ﷺ» کمر بستند.[۷] پیشواها، فقها و فریسی‌های بنی اسرائیل در زمان حضرت مسیح «علیه السلام» نیز بر همین اساس از نعمت ایمان محروم ماندند و این سخن عیسی مسیح راجع به آنها کاملاً درست ثابت شد که درآمدن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است از اینکه ثروتمندی در پادشاهی خداوند داخل شود.[۸] اینگونه مردم در اوایل، پیامبر و دعوت او را حقیر پنداشته از او صرفنظر می‌کنند، اما زمانیکه می‌بینند که تاثیر آن میان مردم رو به افزایش است، در آتش حسد می‌سوزند و تمام کارهایی را انجام می‌دهند که حاسدین در دنیا از گذشته‌ها در مقابل مخالفین خود انجام می‌دهند.

محرک سوم، بطور عام کسانی را بر مخالفت تحریک می‌کند که هرگز آماده نمی‌شوند چیز فراتر از منافع شخصی خود را ببینند. آنها در هر امری، اسیر ذات خود و بر هر گام طالب استحقاق می‌باشند و عادت دارند راجع به حق و باطلِ تمام مسائل با نظرداشت شخص خود تصمیم بگیرند. بنابراین، بخاطر پستی اخلاق و دنائت خود، آنها صرف می‌توانند در پی منافع خود باشند، قبول دعوت پیامبر و گذشتن از عقبات او برای آنها به هیچ وجه ممکن نمی‌باشد. رویهٔ ابو لهب در مقابل دعوت نبی «ﷺ» مثال آن است.

مراد از "متربصین" مردمی اند که حق بودن دعوت پیامبر بر آنها تا حدی واضح می‌باشد، آما بجای اینکه حق را صرف به دلیل حق بودن آن قبول کنند، در این انتظار می‌باشند که زمان چه فیصله‌ای در رابطه به دعوت می‌شنواند. بنابراین، چنین مردم دلگرمی خاصی نسبت به پیامبر نشان نمی‌دهند، اما همیشه با مخالفین همکار می‌باشند و شب و روز در این سعی و تلاش مصروف می‌باشند که یک شکلی از تراضی و سازش میان حق و باطل پیدا شود و آنها مجبور نشوند در این زمینه مشقت تصمیم‌گیری را تحمل کنند. در وقت آزمایش و کشمکش، آنها می‌توانند در حق پیامبر کلمهٔ خیری بگویند، می‌توانند گاهی ظاهر کنند که پیامبر را می‌پسندند، نیز می‌توانند آرزوی کامیابی او را در دل داشته باشند، می‌توانند گاهی جرات کنند و او را از لحاظ روانی یا مالی حمایت کنند، اما پذیرفتن او در چنین شرایطی و تحمل خطرات و سختی‌ها برای او به هیچ وجه برای آنها ممکن نمی‌باشد.

مراد از "مغفلین"، مردم عادی‌ای است که از لحاظ روانی و اقتصادی تابع نظام زمان خود و در هر موضوع پیرو پیشواهای مذهبی و راهنمایان سیاسی زمان خود می‌باشند. در خصوص دعوت پیامبر نیز آنها به اشارهٔ پیشواهای خود حرکت می‌کنند و منتظر اقدام از سوی آنها می‌نشینند. در مرحلهٔ اول، طرز عمل آنها بالعموم به همین شکل است، لیکن زمانیکه پیشواهای آنها در مقابل پیامبر به میدان وارد می‌شوند، تفاوتی که از لحاظ علم و استدلال و سیرت و اخلاق بین پیشواهای‌شان و پیامبر موجود می‌باشد، رو به واضح شدن و درخشیدن می‌کند. در نتیجه، آنها نسبت به رهبران خود بدگمان می‌شوند و از آنها می‌بُرند و به سوی پیامبر متوجه می‌گردند. تغییر رویکرد آنان برخی مردم جرأت‌مند و با اخلاق بلند را آمادهٔ اقدام می‌کند و آنها نیز یکی بعد از دیگری به پیامبر می‌پیوندند.

اصطلاح "سابقین اولین" در قرآن مجید برای اشخاصی استعمال شده که به محض شنیدن دعوت حق به سوی آن می‌شتابند و از هر پیامد بی‌پروا بوده بر قربان ساختن همه هست و بود خود برای آن آماده می‌شوند. آنها، مردمانی اند که فطرت‌شان صالح، عقل بیدار، دل زنده، چشم‌ها بینا، گوش شنوا و ذهن‌شان جهت شنیدن و قبول کردن هر

---

[۶] الزخرف ۴۳: ۳۱.

[۷] البقره ۲: ۱۰۹.

[۸] متی ۱۹: ۲۲.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

سخن درست تیار می‌باشد. چنین مردم، به مسائل در روشنایی عقل و فطرت می‌نگرند و زمانیکه بر صحت امری مطمئن می‌شوند، فارغ از هر گونه احساسات و تعصبات و بی‌خوف نسبت به تمام خطرات، بر ملاء بر آن اقرار و اعتراف می‌کنند. آنها از لحاظ سیرت و کردار، گل سرسبد قوم خود و در سرزمین خود همانند هماله و الوند نمایان می‌باشند. دعوت حق، برای آنها موضوع بی‌گانه نمی‌باشد، بلکه ندای دل آنها، صدای ضمیر آنها و آهنگ روح آنها می‌باشد؛ آنان همواره چشم به راه می‌باشند که کسی برخیزد و آنها با تمام دل و جان خود جهت حمایت از او در خدمت او حاضر شوند. لهذا، وقتی پیامبر صدای دعوت خود را بلند می‌کند، آنها نه عذری تراش می‌کنند، نه حسب و نسب او را می‌بینند، نه حال و ماضی را تجزیه و تحلیل می‌کنند، نه شخصیت خود را به رخ کسی می‌کشند، نه معجزه طلب می‌کنند نه دلایل می‌آورند و نه بحث‌های لاحاصل می‌کنند، بلکه فوراً بر دعوت او لبیک می‌گویند، تو گویی بر صدای وجود خود لبیک می‌گویند، و با این عزم شانه به شانهٔ او می‌ایستند که دیگر هرگز از آن دست نخواهند کشید:

و لو قطعو رأسي لديک و أوصالي

"متبعین بالاحسان" مردمی اند که بعد از اقدام سابقین اولین، با دیدن آنها بسوی حق متوجه می‌شوند. اینان، از لحاظ عقلی و اخلاقی، مردم صف اول اگرچه نیستند، اما بدون تردید بهترین مردم در صف دوم می‌باشند. اگر آنها خود همانند سابقین اولین پیش نمی‌شوند، بعد از دیدن جرات و عزیمت پیش‌روان خود و با دیدن سبقت آنها در دعوت حق و استقامت‌شان در دشواری‌های این راه، به هیچ وجه نمی‌خواهند از کاروان بمانند. قدرت عقلی و استدلالی دعوت حق، بی‌شک بر آنها تاثیر نمی‌گذارد، اما شوق اهل همت و عزیمت آنها زود یا دیر لازماً آنها را نیز تسخیر می‌کند. به رغم آن، پیامبر باید جهت تسخیر دلهای آنها یک اندازه جد و جهد کند. بنابراین، اگر شبهاتی که در دل آنها نسبت به حق پیدا می‌شود و شبهاتی که دیگران ممکن است در دل آنها پیدا کنند، همه رفع شوند و برخی مثال‌های عزم و همت در مقابل آنها ظاهر شود، زنگ فطرت آنها زدوده خواهد شد. بعد از آن اگر الله متعال توفیق دهد، آنها اصحاب پیامبر می‌شوند و در هر آزمایش، با خلوص و حوصلهٔ کامل از او حمایت می‌کنند.

مشابهت بین "ضعفا و منافقین" صرفاً ظاهری است؛ از لحاظ نیت و اراده با همدیگر کاملاً فرق دارند. به این دلیل، اوصاف و خصایص آنها را هم باید به شکل جداگانه و متمایز از همدیگر فهمید.

مراد از "ضعفا"، مردمی است که دعوت پیامبر را در یکی از مراحل آن، بلکه گاهی حتی در آغاز آن، قبول می‌کنند و با این نیت می‌پذیرند که احکام آن را در زندگی خود تطبیق کنند، اما به دلیل ضعف اراده، بار بار می‌افتند و هر بار بر می‌خیزند. به رغم آن، آنچه در مورد آنها خوب است این است که چون می‌افتند، خطاهای خود را به وسیلهٔ توبه و استغفار ازاله می‌کنند و سفر خود را بر راه حق در هر حالت ادامه می‌دهند.

"منافقین"، بر خلاف ضعفا، اشخاصی اند که برخی اوقات صرف به دلیل تاثیر مؤقت دعوت بر آنها و گاهی با فکر و قصد کامل، به ارادهٔ شرارت و بدی با پیامبر یکجا می‌شوند. در حالت اول، آنها همواره به عنوان تجسم "مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ"[۹] به سر می‌برند و در حالت دوم، نقش جاسوسان دشمن را در صف‌های اهل ایمان به عهده می‌داشته باشند. در این صورت، رویه و رفتار آنها نیز به شکلی می‌باشد که از چنین یک جاسوسی می‌توان توقع داشت.[۱۰]

---

[۹] النساء ۴: ۱۴۳. "در میان آویزان مانده اند، نه اینجایند نه آنجا."

[۱۰] توضیح ویژگی‌های مخاطبین رسول خدا «ﷺ» از کتاب استاد امام امین احسن اصلاحی، "دعوت دین اور اس کا طریق کار" ماخوذ است.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

هنگامیکه هر دو گروه مخاطبین پیامبر به شکل کامل ممیز می‌گردند و پیامبر نیز در معیت دوستان خود برای جنگ آماده می‌شود، محکمهٔ الهی فیصلهٔ خود را صادر می‌کند. جزئیات این فیصله، به شکلی که در دعوت نبی کریم «ﷺ» صادر گردید، قرار ذیل است:

۱. تمام معاندینی که قیادت قریش را بر عهده داشتند در معرکهٔ بدر هلاک گردیدند. صرف ابو لهب بود که سعی کرد از عذاب نجات یابد و در جنگ شرکت نکرد. قرآن راجع به او خبر داده بود که با اعوان و انصار خود، او نیز هلاک شدنی است.[۱۱] بدین ترتیب، هفت روز بعد از شکست قریش در غزوهٔ بدر، پیشبینی قرآن مو به مو تحقق یافت و این سردار بنی هاشم در اثر بیماری عدسه به شکلی از بین رفت که بعد از مردن هم تا سه روز کسی به او نزدیک نشد. جسدش حتی پوسید و متعفن شد. آخر کار، زیر یک دیوار مانده، جسدش را با سنگ‌ها پوشانیدند.

۲. بعد از تطهیر و تزکیهٔ مسلمانان در احد و احزاب، به تمام متربصین و مغفلین عرب‌ها ضرب الأجل تعیین و فرموده شد که به آنها چهار ماه مهلت داده می‌شود. بعد از آن، عذاب رسوایی بر آنها مسلط ساخته می‌شود که هیچ راهی برای برون‌رفت از آن را در این دنیا نخواهند یافت.[۱۲]

۳. در سال ۹ هجری، در موقع حج اکبر اعلان گردید که بعد از سپری شدن ماه‌های حرام، مسلمانان هر جایی که مشرکین را یافتند، آنها را خواهند کشت، مگر اینکه ایمان بیاورند، نماز برپا دارند و زکات بپردازند. صرف مردمی از این حکم مستثنی هستند که پیامبر «ﷺ» با آنها معاهدات بسته بود. در رابطه به معاهدات هدایت داده شد که تا مدت مذکور در آنها نافذ و لازم الرعایت می‌باشند. معنای آشکار سخن این بود که بعد از تکمیل مدت، این معاهدین نیز به انجامی خواهند رسید که برای مشرکین مقدر گردیده بود.[۱۳]

۴. معاندین اهل کتاب هم به همین شکل هلاک گردیدند. بعد از آن، راجع به تمام سایر گروه‌های آنها حکم داده شد که اکنون با پرداخت جزیه و به عنوان زیردست مسلمانان زندگی خواهند کرد. به آنها گفته شد که اگر این فیصلهٔ الله متعال را قبول نکنند، شمشیرهای پیامبر و دوستان او آنها را هم به جهنم خواهند فرستاد.[۱۴]

۵. منافقین تنبیه گردیدند که اگر توبه کنند در حق‌شان بهتر است و الی آنها هم عنقریب با انجامی دچار خواهند شد که برای منکرین مقدر است.[۱۵]

۶. کسانیکه از جملهٔ مخلصین مرتکب اشتباه شدند، یک اندازه مجازات گردیده بخشوده شدند[۱۶] و به مسلمانان ضعیف بشارت داده شد که اگر بر روش توبه و اصلاح قایم بمانند، توقع می‌رود که خداوند از آنها هم درگذر خواهد فرمود.[۱۷]

۷. اقتدار سرزمین عرب و تولیت حرم در قیادت سابقین اولین به مسلمانان سپرده شد و به این ترتیب وعدهٔ الله متعال که در سورهٔ نور مذکور است، به حقیقت مبدل شد:

---

[۱۱] اللهب ۱۱۱: ۱ – ۳.

[۱۲] التوبه ۹: ۱ – ۲.

[۱۳] التوبه ۹: ۳ – ۵.

[۱۴] التوبه ۹: ۲۹.

[۱۵] التوبه ۹: ۷۴، ۱۰۱.

[۱۶] التوبه ۹: ۱۱۸.

[۱۷] التوبه ۹: ۱۰۲.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِى ٱلْأَرْضِ كَمَا ٱسْتَخْلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ ٱلَّذِى ٱرْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّنۢ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا ۚ يَعْبُدُونَنِى لَا يُشْرِكُونَ بِى شَيْـًٔا ۚ وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْفَٰسِقُونَ. (۵۵:۲۴)

"با کسانی از شما که ایمان آوردند و اعمال نیک انجام دادند، وعدهٔ خداوند است که در این سرزمین لازماً به همان شکل به آنان اقتدار عطا خواهد کرد که به مردم قبل از آنها عطا کرده بود و دین آنان را، که برایشان پسند فرموده، برای آنان بطور کامل استوار خواهد کرد و بعد از این حالت خوف ایشان، آن را لازماً به امنیت مبدل خواهد کرد. آنان مرا عبادت خواهند کرد، هیچ چیزی را با من شریک قرار نخواهند داد. و هر کسی بعد از آن هم منکر باشد، همانها نافرمانان هستند."

دعوت ذریت ابراهیم

وَجَٰهِدُوا۟ فِى ٱللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِۦ ۚ هُوَ ٱجْتَبَىٰكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِى ٱلدِّينِ مِنْ حَرَجٍ ۚ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَٰهِيمَ ۚ هُوَ سَمَّىٰكُمُ ٱلْمُسْلِمِينَ مِن قَبْلُ وَفِى هَٰذَا لِيَكُونَ ٱلرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا۟ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ. (الحج ۷۸:۲۲)

"و (بر علاوه، بمنظور ادای مسؤولیت‌های منصب خود) در راه خداوند جد و جهد کنید، چنانکه حق جد و جهد کردن است. او شما را برگزیده است و در شریعتی (که به شما عطا فرموده) هیچ مشقتی بر شما روا نداشته است. ملت پدر شما – ابراهیم – را برای شما پسند فرموده است. او شما را مسلم نامیده بود، قبل از این، و در این قرآن نیز (نام شما مسلم است). به این دلیل برگزیده است که رسول شهادت (این دین) را بر شما دهد و شما شهادت دهنده‌گان (آن) برای تمام مردم دنیا شوید."

دعوت ذریت ابراهیم، همان شهادتی است که قبلاً در بحث دعوت پیامبران ذکر گردید. قرآن مجید در آیات فوق سورهٔ حج می‌فرماید که الله متعال ذریت ابراهیم را هم برای شهادت به همان شکل منتخب فرموده و به آنها حکم داده برای برآوردن تقاضاهای آن جد و جهد کنند، که برخی هستی‌های جلیل القدر را از میان ابنای آدم برای نبوت و رسالت بر می‌گزینند. الله متعال می‌فرماید:

إِنَّ ٱللَّهَ ٱصْطَفَىٰٓ ءَادَمَ وَنُوحًا وَءَالَ إِبْرَٰهِيمَ وَءَالَ عِمْرَٰنَ عَلَى ٱلْعَٰلَمِينَ. (آل عمران ۳۳:۳)

"بی‌گمان خداوند آدم و نوح را، و خاندان ابراهیم و عمران را بر تمام اهل دنیا ترجیح داده (برای رهنمایی آنها) برگزید."

زیر عنوان دعوت پیامبر، ما توضیح دادیم که شهادت مورد نظر محض دعوت و تبلیغ نیست، بلکه بر علاوه، ظهور دینونت خداوند در نتیجهٔ آن نیز است. خلاصهٔ تاریخی که قرآن مجید و صحیفه‌های الهامی دیگر برای آن بیان نموده این است که ظهور دینونت (جزا و سزا) برای اولین بار در دعوت حضرت نوح «علیه السلام» صورت گرفت. بعد از آن الله متعال وقتاً فوقتاً رسولان خود را به قوم‌های مختلف جهت ظهور دینونت خود می‌گمارید. هنگامیکه حضرت ابراهیم «علیه السلام» مبعوث شد، الله متعال فیصله نمود که منصب شهادت را بعد از او به ذریت او به عنوان یک جماعت عطا کند و به وسیلهٔ آنها حجت دین بر تمام عالم قایم شود. سرگذشت دینونت را قرآن و بایبل با بسیار تفصیل بیان می‌کند. قرآن مجید با سوگند خوردن به تین و زیتون، طور سینین و شهر امین مکه به آن اشاره نموده است. زیتون کوهی است که بعد از اینکه خداوند حضرت مسیح «علیه السلام» را به سوی خود خواست، راجع به منکرین او فیصلهٔ عذابی شنوانده شد که تا قیامت ادامه خواهد داشت و امت جدیدی از پیروان او در میان

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

بنی اسرائیل، نصاری، ایجاد شد. تین، دهکده‌ای است که بر این کوه واقع است.[۱۸] در رابطه به کوه طور معلوم است که بنی اسرائیل، زندگی خود را بحیث یک امت از همین کوه آغاز کردند. از ام القری مکه، بنی اسماعیل زندگی اجتماعی خود را آغاز کردند و تولیت اولین مرکز عبادت خدا بر زمین خدا، بیت الحرام، به آنها عطا شد. پس واضح است که هر سه مقام، مقامات ظهور دینونت خداوند برای ذریت ابراهیم است. قرآن، با یادآوری شهادت این سه مقام بر دینونت خداوند فرموده است که بعد از دیدن این جزا و سزا در دنیا، چه چیزیست که می‌تواند جزا و سزای خداوند را در روز قیامت تکذیب کند. الله متعال می‌فرماید:

وَٱلتِّينِ وَٱلزَّيْتُونِ. وَطُورِ سِينِينَ. وَهَٰذَا ٱلْبَلَدِ ٱلْأَمِينِ. لَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَٰنَ فِىٓ أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ. ثُمَّ رَدَدْنَٰهُ أَسْفَلَ سَٰفِلِينَ. إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ. فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِٱلدِّينِ؟ أَلَيْسَ ٱللَّهُ بِأَحْكَمِ ٱلْحَٰكِمِينَ؟ (التین ۹۵:۱– ۸)

"کوه تین و زیتون شهادت می‌دهد و طور سینین و این شهر امین تو نیز که انسان را وقتی ما (بر این مقامات) پیدا کردیم، بر نیکوترین ساخت خود بود. سپس او را در پستی انداختیم، وقتی او خود خواست در پستی افتد. اما کسانی که بر ایمان قایم ماندند و آنها اعمال نیک انجام دادند، پس برای آنان اجری‌ست که هرگز ختم نخواهد شد. پس، (ای پیامبر)، چه چیزی بعد از این تو را در رابطه به روز جزا تکذیب می‌کند؟ (از آنها بپرس)، آیا خداوند فیصله‌کنندهٔ بهتر از تمام فیصله کننده‌گان نیست؟"

در سورهٔ بقره، خداوند متعال بر همین اساس بنی اسماعیل را جماعت در میان "أُمَّةً وَسَطًا" قرار داده است که در یک طرف آن خدا و رسول او و در طرف دیگر "النَّاس"، یعنی تمام اقوام دنیا است و فرموده است که شهادتی که رسول بر شما داده است، حالا باید شما همان شهادت را بر تمام دنیا دهید:

وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَٰكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُوا۟ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا. (۲: ۱۴۳)

"ما شما را نیز، به همین ترتیب، یک جماعت میانی قرار دادیم تا شهادت دهنده‌گان (حق) برای تمام مردم دنیا شوید و رسول خدا بر شما شهادت دهد."

همین موضوع در آل عمران به این شکل بیان گردیده:

كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ. تَأْمُرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ. (۳:۱۱۰)

"(اهل ایمان، در وقت حاضر، به عنایت خداوند) شما بهترین جماعت هستید که برای (شهادت حق بر) مردم برپا شده است، به نیکی تلقین می‌کنید، از بدی منع می‌کنید و بر خداوند ایمان راستین دارید."

منصب مذکور ذریت ابراهیم است که اگر طبق آن آنها بر حق قایم بمانند و آن را بی کم و کاست و با قاطعیت کامل به تمام اقوام دنیا برسانند، در صورت قبول نکردن آن، الله متعال بر این اقوام به آنها غلبه عطا می‌فرماید و اگر از مسؤولیت خود گریز کنند، آنها را به وسیلهٔ همین اقوام در عذاب ذلت و محکومی دچار می‌سازد. در حال حاضر، بنی اسماعیل و بنی اسرائیل هر دو به این عذاب دچار اند.

مراد از "شُهَدَاء" در سورهٔ زمر، در جایی که ذکر شده حین جزا و سزای روز قیامت آنها خواسته خواهند شد، به نظر ما ذریت حضرت ابراهیم «علیه السلام» است. بر اساس منصب شهادتی که الله متعال به آنها در این دنیا عطا

[۱۸] این ده در انجیل به نام "Beth Phage" ذکر گردیده است. Phage در آنجا همان Fig است که در زبان عربی به آن تین می‌گویند. در لوقا ۱۹: ۲۹ آمده است که زمانیکه مسیح «علیه السلام» به اورشلیم آمد، قبل از داخل شدن به شهر، در این ده درنگ کردند.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

فرمود، آنها در قیامت به همان شکل برای ادای شهادت خواسته خواهند شد که انبیاء «علیهم السلام» خواسته می‌شوند و قبل از همه از آنها پرسیده خواهد شد که در رابطه به حق رویهٔ آنها چگونه بود و آیا مسؤولیتی را که به آنها سپرده شده بود تا حق را به مردم برسانند، واقعاً ادا کردند؟ الله متعال می‌فرماید:

وَنُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا مَن شَآءَ ٱللَّهُۖ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخۡرَىٰ فَإِذَا هُمۡ قِيَامٞ يَنظُرُونَ. وَأَشۡرَقَتِ ٱلۡأَرۡضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ ٱلۡكِتَٰبُ وَجِاْيٓءَ بِٱلنَّبِيِّـۧنَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَقُضِيَ بَيۡنَهُم بِٱلۡحَقِّ وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ. (۳۹:۶۸ – ۶۹)

"(در آن روز، وضعیت تمام عالم هستی چنین خواهد بود که) در صور دمیده خواهد شد، پس هر آنچه در آسمان‌ها و زمین است، همه بی‌هوش شده خواهند افتید، بجز کسانی که خداوند بخواهد. پس هنگامی که دوباره در آن دمیده شود، ناگهان بر پای ایستاده، می‌نگرند و زمین از نور رب خود روشن می‌شود و کتاب اعمال نهاده می‌شود و پیامبران (جهت ادای شهادت) حاضر می‌شوند و آنان نیز که بر منصب شهادت فایز شده بودند و بین مردم با انصاف داوری می‌شود، و هیچ ظلمی بر آنان نمی‌شود."

دعوت علماء

وَمَا كَانَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ لِيَنفِرُواْ كَآفَّةٗۚ فَلَوۡلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرۡقَةٖ مِّنۡهُمۡ طَآئِفَةٞ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِي ٱلدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوۡمَهُمۡ إِذَا رَجَعُوٓاْ إِلَيۡهِمۡ لَعَلَّهُمۡ يَحۡذَرُونَ. (التوبه ۹:۱۲۲)

"این ممکن نبود که تمام مسلمانان برون شوند، اما چرا دسته‌ای از هر گروه بر نخواستند تا در دین بصیرت حاصل می‌نمودند و مردم قوم خود را (بر رویه‌هایشان) بیم می‌دادند، وقتی به سوی آنها بر می‌گشتند، باشد که از گرفت خداوند نجات میافتند."

www.javedanehamidghamidi.com
www.al-mawrid.org

حکم دعوت در آیات فوق مربوط به علماست. الله متعال فرموده است که چون برای تمام مسلمانان ممکن نیست علمای دین شوند، اما برخی مردم از هر جماعت باید با این هدف برخیزند که در علم دین تفقه حاصل کنند و برای قوم خود نذیر گردیده، سعی کنند آنها را از عذاب آخرت نجات دهند.

بر آیهٔ سورهٔ توبه غور کنید، اولین سخنی که از آن معلوم می‌شود این است که حکمی که در رابطه به دعوت بیان می‌کند، هر مسلمان را مکلف نمی‌سازد. آیت با این جمله شروع می‌شود که برای تمام مسلمانان ممکن نیست زندگی خود را برای این کار وقف کنند. بدیهی است که این کار ممکن نیست. نه تمام مردم با توانایی‌های یکسان خلق شده اند و نه آنها مواقع و فرصت‌های یکسان بدست می‌آورند. از هر مسلمان توقع نمی‌رود عالم دین شود و قوم خود را انذار کند. بر این اساس، الله متعال در آیت مذکور کاملاً واضح نموده که تمام مسلمانان نه، بلکه چند فرد از هر گروه آنان برای این کار برخیزند.

نکتهٔ دوم اینکه، معلوم می‌شود بر مردمی که قصد دارند زندگی خود را به این کار وقف کنند لازم است نخست علم ژرف در دین حاصل کنند. در آیت، از الفاظ "لِّيَتَفَقَّهُواْ فِي ٱلدِّينِ" برای آن استعمال گردیده است. معنای آن این است که آنها در دین بصیرت پیدا کنند و از فهم آن بهره‌مند و از حقایق آن آگاه باشند. آنان نباید مانند اشخاصی باشند که خود بینایی ندارند و به دیگران راه نشان می‌دهند، بلکه اول دین را به شکلی بفهمند که حق فهمیدن آن است. این کار، بعد از رسول خدا، صرف با ایجاد رابطهٔ مستقیم با قرآن و سنت ممکن است. بنابراین، لازم است کسانی که مسؤولیت دعوت را به عهده می‌گیرند، در علوم قرآن و سنت بصیرت عمیق پیدا کنند تا بتوانند با اعتماد

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

کامل دین را برای مردم شرح و توضیح دهند.

نکتهٔ سوم اینکه، بعد از کسب علم دین، مسؤولیت دعوتی را که باید آنها ادا کنند، از لحاظ ماهیت خود، "انذار" و صرف "انذار" است؛ یعنی اینکه مردم برای آمادگی‌های حیات اخروی بیدار شوند. اگر دقت کنید، این همان کاری است که نبی و رسول خداوند در قوم‌های خود انجام می‌دهند. بنابراین، واضح است که مسؤولیت "انذار" بعد از نبی کریم «ﷺ» به علمای امت منتقل گردیده و این آنها هستند که، بعد از ختم نبوت، مسؤولیت انذار را باید تا روز قیامت ادا کنند.

نکتهٔ چهارم این معلوم می‌شود که مخاطب اصلی داعی دعوت، قوم اوست. الله متعال می‌فرماید: وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوٓا إِلَيْهِمْ (و مردم قوم خود را (بر رویه‌هایشان) بیم می‌دادند، وقتی به سوی آنها بر می‌گشتند). همین بخش آیت است که دایرهٔ دعوت را کاملاً مشخص می‌سازد و در نتیجه هیچ امکانی باقی نمی‌گذارد که داعی، حق‌داران اصلی را رها کرده ثروت دعوت را بین مردمی تقسیم کند که با او هیچ رابطه‌ای ندارند.

نکتهٔ پنجم این معلوم می‌شود که مقصد دعوت در هر حال باید همین باشد که مردم در بارهٔ نارضایتی خداوند، پروردگار عالم، خبردار ساخته شوند. هدف مذکور، با الفاظ "يَحْذَرُونَ" (تا آنها از گرفت خداوند نجات یابند) در آیت بیان گردیده است. یعنی مردم محتاط باشند که هر نوع رویهٔ غفلت، تساهل یا تمرد و سرکشی نسبت به مطالباتی که از طرف دین به امور زندگی انفرادی و اجتماعی آنها مربوط می‌شود، در دنیا و آخرت باعث هلاکت آنها نگردد. اینکه قیادت دنیا به صالحین منتقل شود، غلبهٔ دین قایم شود و سخن خداوند از هر سخنی بالاتر شود، بی‌شک می‌تواند تمنای هر داعی باشد و باید هم باشد، لیکن هدف اصلی دعوت از روی آیت مورد بحث همین است که مردم از عذاب آخرت نجات یابند و دچار رسوایی در قیامت نگردند.

از این واضح می‌شود که آیت مورد بحث سورهٔ توبه مردمی را که در دین بصیرت دارند، مکلف می‌سازد طبق روح "وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ"،[19] با نظرداشت استعداد و توانایی‌های خود، دعوت حق را همیشه، در هر ده و هر قوم امت زنده نگه‌دارد، قوم خود و ارباب حل و عقد آن را همواره به فرایض و مسؤولیت‌های آنها متوجه کنند، دین را در سطوح مختلف برای آنها تشریح و توضیح دهند، آنها را از هر پهلو و هر جهت به طرف حق فراخوانند، از پیامدهای روگردانی از آن باخبر سازند و تا زمانیکه زنده هستند آنها را پیوسته از نتایج آن آگاه کنند، حتی ظلم حکمرانان ظالم هم نباید آنها را از این کار بازدارد. بزرگ‌ترین جهاد برای علمای دین همین است که همیشه می‌توانند در این دنیا انجام دهند.

مأخذ تمام کارهایی که تحت عنوان دعوت و عزیمت در تاریخ امت انجام داده شده، همین آیت است. احسان بزرگ الله متعال است که هیچ دور تاریخ ما از مردمی خالی نبوده است که در تاریکی‌های ته به ته بدعت و ضلالت، شعلهٔ چراغ خود را تیز کرده بر سر راه می‌ایستند و از تمام چیزهای دنیا بی‌نیاز گردیده، راه حق را به مردم نشان می‌دهند. برای آنها به هیچ وجه مهم نیست مردم چه می‌خواهند و چه تقاضا می‌کنند. تمام دلگرمی و وابستگی آنها صرف با حق می‌باشد و بمنظور اعلام و تفهیم مقتضیات حق است که تمام قوت دل و ذهن خود را صرف می‌کنند. آنها هیچ چیزی از مردم نمی‌خواهند، بلکه هر آنچه از پروردگار به آنها نصیب می‌شود، با تمام سخاوت در دامن آنها می‌ریزند. چنین مردم، در هر عصر ضمیر هستی، بهترین نماینده‌گان انسانیت و نمک زمین تلقی می‌گردند.

به دلیل ماهیت مزبور دعوت علماست که با نظرداشت آن باید چند نکتهٔ ذیل لازماً رعایت شود:

---

[19] الحج ۲۲: ۷۸. "در راه الله جد و جهد کنید، چنانیکه حق جد و جهد کردن است."

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

نخست اینکه، اعتقاد اشخاصی که برای دعوت دست به کار می‌شوند باید راجع به آن کاملاً راسخ باشد. دل و ذهن آنها بر هر موضوعی که به مردم بیان می‌کنند تا اندازه‌ای مطمئن باشد که خود نیز احساس کنند آواز دل و صدای روح آنهاست که بر زبانشان آمده است. دعوت‌گران باید تمام شخصیت خود را به رب خود سپرده وارد میدان دعوت شوند و راجع به آنچه مردم را بدان دعوت می‌دهند، قبل از همه اعلام کنند که با تمام روح و قلب خود بر آن ایمان آورده اند.

قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَٰلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ. (الانعام ۶:۱۶۲ – ۱۶۳)

"بگو که نماز من و قربانی من، زندگی من و مرگ من، همه برای خداوند، پروردگار عالمیان، است. او هیچ شریکی ندارد؛ من به همین حکم داده شده ام و من نخستین مسلمانم."

ثانیاً، در قول و عمل آنها نباید از هیچ لحاظ تناقضی وجود داشته باشد. آنها باید قبل از همه هر آنچه را که عَلَم‌بردار آن شده اند، قبول کنند و عمل آنها نیز بر حقی که دعوت آنرا به مردم می‌دهند، شهادت بدهد. قرآن در این رابطه کاملاً واضح است که دعوت کار واعظ بی‌عمل نیست، بلکه کار ارباب عزیمتی است که قبل از همه ذات خود را مخاطب نصیحت خود قرار می‌دهند و سپس او را مجبور می‌کنند حقی را که از سوی پروردگارشان بر آنها واضح ساخته شده، در آخرین درجهٔ آن اختیار کند. بنابراین، با ملامت کردن علمای یهود، خداوند متعال فرموده است که شما عالمان دین و شریعت هستید و خوب می‌دانید که از روی عقل و نقل مسؤولیت عمل بر شما نسبت به دیگران بسیار بیشتر است، لاکن بر شما افسوس که مردم عادی را با شد و مد فراوان بر ادای حقوق و فرایضشان تلقین می‌کنید، اما خود را کاملاً از یاد برده اید:

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنسَوْنَ أَنفُسَكُمْ وَأَنتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ؟ أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟ (البقره ۲:۴۴)

"آیا مردم را به نیکی تلقین می‌کنید و خود را فراموش می‌کنید، در حالیکه شما کتاب الهی را تلاوت می‌کنید؟ پس آیا شما از عقل کار نمی‌گیرید؟"

سوم اینکه، هیچ گاهی در امر حق از مداهنت کار نگیرند. کوچکتر از کوچک سخنی هم که بر آنها واضح شود، باید با دل قبول کنند، بر زبان بر آن شهادت دهند و بدون پروای ملامت ملامت‌کننده‌گان و بی کم و کاست به دنیا پیش کنند؛ هرگز آماده نشوند در آن ترمیم کنند و یا بر آن چیزی اضافه کنند. تمام دین را، به شکلی که قرآن و سنت پیش می‌کند، با تمام هدایات و احکام آن برای مردم توضیح دهند و هر آن چیزی را که از یک بعد با آن در مخالفت باشد، بدون هر نوع تردد رد کنند. هر سخنی که در رابطه به دین از آنها پرسیده شود، اگر در دین هست، هرگز آن را پنهان نکنند و آن را به شکلی پیش کنند که فی الواقع هست و به شکلی که به آن ایمان دارند. مع هذا، این بدین معنا نیست که موقع بی موقع هر چیزی که بخواهند بگویند. تردیدی نیست که حق باید همیشه به شیوهٔ صحیح، در موقع صحیح و در مقابل مخاطبین صحیح ظاهر شود، اما پنهان ساختن آن به دلیل منافع شخصی، خطر، تعصب یا مصلحت و خودداری از شهادت بر آن مسائلی نیست که بتواند حد اقل برای اهل دعوت حق در دین پذیرفته شود.

بنابراین، خداوند متعال به عنوان یک قاعده راجع به تمام پیامبران الله متعال که برای این کار برگزیده شدند، می‌فرماید که هدف از مراحل و شرایطی که خداوند متعال برای آنها تعیین نموده این نیست که اذیت ببینند، بنابراین، برای آنها زیبا همین است که مسؤولیت خود را بدون پروای ملامت ملامت‌کننده‌گان ادا کنند و در این مورد، هیچ بیمی از هیچ کسی، جز پروردگار خود، نداشته باشند:

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

مَّا كَانَ عَلَى ٱلنَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ ٱللَّهُ لَهُۥ ۖ سُنَّةَ ٱللَّهِ فِى ٱلَّذِينَ خَلَوْا۟ مِن قَبْلُ ۚ وَكَانَ أَمْرُ ٱللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا ٱلَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَٰلَٰتِ ٱللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُۥ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا ٱللَّهَ ۗ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ حَسِيبًا. (الاحزاب ۳۳:۳۸ - ۳۹)

"در آنچه خداوند بر نبی فرض کرده، هیچ سختی‌ای بر او نیست. (پیامبران او) که پیش از این گذشته اند، سنت خداوند دربارهٔ آنها نیز همین بود و حکم خداوند فیصلهٔ طی‌شده است، آنانی که پیام خداوند را می‌رساندند و از همانا او بیم داشتند و جز خداوند از هیچ کسی بیم نداشتند. (لهذا تو نیز از او بترس، ای پیامبر، و مطمئن باش که) خداوند برای حساب کافی‌ست."

الله متعال در سورهٔ مائده، خاص نبی کریم «ﷺ» را مخاطب قرار داده و فرموده است:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ ۖ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُۥ ۚ وَٱللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْكَٰفِرِينَ. (۵:۶۷)

"(پروای آنها را مکن)، ای پیامبر، (و) آنچه را که از جانب پروردگارت بر تو نازل شده است، به آنان برسان، چنانکه حق رساندن است و (بدان که) اگر چنین نکردی، فهمیده خواهد شد که پیام خداوند را نرساندی. (تو مطمئن باش)، خداوند تو را از این مردم محافظت خواهد کرد، چون خداوند هر گز راه کامیابی را به این قوم منکر نشان نخواهد داد."

چهارم اینکه، ذریعه و وسیلهٔ انذارِ خود را قرآن مجید قرار دهند. در الفاظ "فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ"[۲۰] و "وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا"،[۲۱] قرآن به همین کار حکم فرموده است. رسول الله «ﷺ» نیز بر همین اساس برای تمام دنیا نذیر است و در واقع همین انذار ایشان «ﷺ» است که علماء به مردم می‌رسانند: تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا.[۲۲]

الله متعال می‌فرماید:

وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَٰذَا ٱلْقُرْءَانُ لِأُنذِرَكُم بِهِۦ وَمَنۢ بَلَغَ. (الانعام ۶:۱۹)

"و به سوی من این قرآن وحی شده تا شما و تمام کسانی را که به آنها می‌رسد به وسیلهٔ آن بیم دهم."

دعوت نظم اجتماعی

وَلْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى ٱلْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ ۚ وَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ. (آل عمران ۳:۱۰۴)

"و لازم است میان شما برخی مردم مقرر شوند که به خیر دعوت کنند، به نیکی ترغیب کنند و از بدی‌ها منع کنند. (این نظام را ترتیب دهید) و (بدانید که کسانی که چنین کنند) همانها رستگار خواهند شد."

از الفاظ آیات واضح است که مسلمانان در حیثیت انفرادی خود نه بلکه به عنوان یک گروه مخاطب آن است، لهذا، این حکم ارباب اقتدار را مخاطب قرار می‌دهد. الله متعال فرموده است که چون مسلمانان در این سرزمین، خود مختاری سیاسی را بدست آورده اند، مسؤولیت دارند که برخی افراد را از میان خود بگمارند تا مردم را به طرف خیر

[۲۰] ق ۵۰: ۴۵. "پس به وسیلهٔ قرآن پند بده، آنانی را که از وعید من می‌ترسند."

[۲۱] الفرقان ۲۵: ۵۲. "و به وسیلهٔ همین قرآن، با آنها جهاد کبیر انجام بده."

[۲۲] الفرقان ۲۵: ۱. "بسیار بزرگ، بسیار فیض رسان است ذاتی که این فرقان را بر برندهٔ خود نازل فرموده است، تا او برای اهل عالم خبردارکننده‌ای باشد."

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

بخواهند، از بدی منع کنند و به نیکی تلقین کنند.

این مسؤولیت، بدیهی است که در برخی امور به وسیلهٔ تبلیغ و تلقین و در امور دیگر، با زور قانون ادا می‌شود. در صورت اول، منبر جمعه است که برای این منظور برای ارباب حل و عقد وقف شده. در صورت دوم، نیروی پولیس است که در حکومت مسلمانان برای انجام این مسؤولیت ایجاد شده است و در حدود تعیین شده برای خود، همیشه سرگرم عمل می‌باشد.

از این حکم واضح می‌گردد که از روی قرآن مجید، بعد از ایجاد حکومت مسلمانان، بر ارباب حل و عقد آنها این مسؤولیت عاید می‌شود که مردم را به خیر دعوت کنند، از منکر منع کنند و به نیکی‌ها تلقین کنند. بر آنها لازم است بر علاوهٔ انجام سایر مکلفیت‌های فطری ناشی از منصب حکومتداری، این مسؤولیت را هم در هر نوع شرایط انجام دهند:

ٱلَّذِينَ إِن مَّكَّنَّٰهُمْ فِى ٱلْأَرْضِ أَقَامُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُا۟ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَمَرُوا۟ بِٱلْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا۟ عَنِ ٱلْمُنكَرِ. (الحجج ۴۱:۲۲)

"همانان که اگر به آنها در این سرزمین اقتدار بخشیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات می‌پردازند و به نیکی‌ها تشویق می‌کنند و از بدی‌ها منع می‌کنند."

دعوت فرد

وَٱلْمُؤْمِنُونَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ. (التوبه ۹:۷۱)

"مردان و زنان مؤمون نیز یار یکدیگرند. (بر خلاف منافقین) آنها به نیکی‌ها ترغیب می‌کنند و از بدی‌ها باز می‌دارند."

در آیت فوق، جهت تلقین به نیکی‌ها واژهٔ "أمر" استعمال شده است. این واژه به همان شکلی که در زبان عربی برای حکم دادن استفاده می‌شود، برای تلقین، نصیحت، مشوره دادن و ترغیب کردن هم استعمال می‌گردد. شروع آیت با الفاظ "وَٱلْمُؤْمِنُونَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ بَعْضٍ" دلیل است که امر در آن در مفهوم دوم بکار رفته است. الله متعال فرموده که آنچه فطرت انسان خیر می‌داند به آن تلقین شود و از چیزهایی که فطرت ناپسند می‌دارد مردم منع شوند. این موضوع در سورهٔ عصر از یک بعد دیگر در الفاظ "وَتَوَاصَوْا بِٱلْحَقِّ" و "وَتَوَاصَوْا بِٱلصَّبْرِ" بیان گردیده است. الله متعال می‌فرماید:

وَٱلْعَصْرِ. إِنَّ ٱلْإِنسَٰنَ لَفِى خُسْرٍ. إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَتَوَاصَوْا۟ بِٱلْحَقِّ وَتَوَاصَوْا۟ بِٱلصَّبْرِ. (۱۰۳:۱ - ۳)

"زمانه شهادت می‌دهد، که انسان در خساره خواهد افتاد. مگر کسانی که ایمان آوردند و اعمال نیک انجام دادند و یکدیگر را به حق نصیحت کردند و بر ثابت قدم ماندن بر حق نصیحت کردند."

آیات مزبور واضح می‌سازند که تلقین به نیکی‌ها و منع کردن از بدی‌ها مسؤولیت هر فرد و یکی از مقتضیات بنیادین ایمان است. خواه عارف باشیم یا شخص عام، در دهکده پیدا شده باشیم یا در جنگل، در کشور غیر مسلمان زندگی می‌کنیم یا به عنوان اتباع حکومت منظم مسلمانان، در هر حالت به آن مکلف هستیم. اگر بندهٔ مؤمن، اعمال صالح انجام دهد و تقاضای مورد بحث ایمان را نیز برآورده سازد، قرآن تضمین نموده که در دنیا و آخرت از عذاب خداوند محفوظ خواهد ماند و پادشاهی ابدی جنت نصیب او خواهد شد.

از ماهیت دعوت که در آیات فوق بیان گردیده همچنان معلوم می‌شود که در این شکلِ دعوت، داعی و مدعو از

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

هم جدا نه، بلکه هر شخص به همان شکلی که هر زمان داعی است مدعو نیز است. قرآن، با الفاظ "بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ بَعْضٍ" به همین حقیقت اشاره نموده است. مسؤولیت تشویق به نیکی‌ها و نهی از بدی‌ها را باید پدر برای پسر و پسر برای پدر، شوهر برای زن و زن برای شوهر، برادر برای خواهر و خواهر برای برادر، دوست برای دوست و همسایه برای همسایه، مختصر اینکه هر شخص باید برای هر شخصی که با او تعلق دارد، انجام دهد. هر جایی که یک فرد ببیند شخصی از جملهٔ متعلقین او روش خلاف حق را برگزیده، بر او لازم است به اندازهٔ علم و استعداد و توانایی خود به او نصیحت کند که راه درست را برگزیند. ممکن است ما کسی را صبح به نیکی ترغیب کنیم و شام او این خدمت را برای ما انجام دهد؛ امروز ما حق را به کسی برسانیم و فردا او ما را به آن ترغیب کند. بنابراین، هر وقتی فرصت میسر شد، مسلمان باید پیوسته این کار را در دایرهٔ عمل خود انجام دهد.

بر علاوه، در رابطه به این محدوده باید به خاطر داشته باشیم که اصل الاقرب فالاقرب بر آن اطلاق می‌شود. به این وجه، انسان باید سعی کند قبل از هر شخص دیگر اهل و عیال خود را از دوزخ نجات دهد. او باید متوجه باشد که اگر همواره به دروازه‌های دیگران دستک می‌زند در حالیکه اهل خانهٔ او شب و روز هیزم را برای جهنم جمع‌آوری می‌کنند، پس ممکن است که با وجود تمام جد و جهدش، کوتاهی او در خصوص عیال خود در دنیا و آخرت برای او به وبال تبدیل شود. الله متعال می‌فرماید:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَأَهۡلِيكُمۡ نَارٗا وَقُودُهَا ٱلنَّاسُ وَٱلۡحِجَارَةُ عَلَيۡهَا مَلَٰٓئِكَةٌ غِلَاظٞ شِدَادٞ لَّا يَعۡصُونَ ٱللَّهَ مَآ أَمَرَهُمۡ وَيَفۡعَلُونَ مَا يُؤۡمَرُونَ (التحریم ۶:۶۶)

"ای کسانی که ایمان آورده‌اید، (در حالیکه پیامبر و همسرانش از احتساب مبری نیستند، پس) شما نیز خود و اهل و عیال خود را از آتشی نجات دهید که هیزمش مردم و سنگ‌ها خواهند بود (که آنها می‌پرستیدند)، فرشته‌گان تندخو و سخت گیر بر آن مقرر می‌باشند. هر سخنی را که خداوند به آنها خواهد گفت، در تعمیل آن نافرمانی نخواهند کرد و کاری را انجام خواهند داد که بدان حکم داده خواهند شد."

باید همچنان واضح باشد که در این دایرهٔ عمل، هر شخص یک دایرهٔ اختیار نیز دارد. قانون الله متعال در دنیا همین است که بعد از رسیدن به سن رشد، مرد شوهر یک زن و در نتیجهٔ آن پدر اطفال می‌شود. هر دو جایگاه بنی آدم، از لحاظ دین و فطرت، یک دایرهٔ اختیار را برای او ایجاد می‌کند. بر اساس همین اختیاری که او به عنوان شوهر بر زن و به عنوان پدر بر اولاد دارد، در قبال تمام امور کسانی مسؤول است که در دایرهٔ اختیارش قرار دارند. نبی کریم «ﷺ» فرموده است:

ألا، کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیته. (بخاری، شماره ۲۵۵٤)

"آگاه باشید که هر شخص از شما پاده‌بان است و از هر یکی راجع به رعیت او پرسان خواهد شد."

دایرهٔ اختیار مذکور است که در رابطه به آن به مسلمانان هدایت داده شده چنانچه منکری در آن ببینند، سعی کنند آن را ازاله کنند. پیامبر «ﷺ» فرموده است:

من رای منکم منکرًا فلیقیره بیده، فإن لم یستطع فبلسانه، فإن لم یستطع فبقلبه، و ذلک أضعف الإیمان. (مسلم، شماره ۱۷۷)

"هر کسی از شما (در دایرهٔ اختیار خود) منکری ببیند، بر او لازم است آن را با دست ازاله کند، پس اگر همت آن را نداشته باشد، با زبان و اگر این هم ممکن نباشد، در قلبش آن را ناگوار داند و این ادنی ترین درجهٔ ایمان است."

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

الفاظ "ان لم یستطع" در اینجا برای استطاعتی نیامده که شخص را بر چیزی مکلف می‌سازد، بلکه در مفهوم همت و جراتی استفاده شده است که با قوت و ضعف ایمان کم یا زیاد می‌شود. لهذا، اولین کار برای هر شخص در دایرهٔ اختیارش همین است که اگر مصلحت دیگر دین مانع نشود، منکر را با زور از بین ببرد. منع کردن با زبان در این دایره، درجهٔ دوم است و نفرت از یک منکر در دل، آخرین درجهٔ ایمان است که انسان اگر بر آن قایم نماند، بدین معناست که ذره‌ای از ایمان هم در دل او باقی نمانده است.

اگر بر روایت در روشنی قرآن غور شود، تاویل درست آن همین می‌تواند باشد که ما بیان کردیم. شوهر، پدر، حکمران، هر یکی از روی آن مکلف است منکر را در دایرهٔ اختیار خود با زور از بین ببرد. کمتر از آن، هر اقدامی که اختیار کند، بی‌شک علامت ضعف ایمان است، اما خارج از دایرهٔ اختیار مورد بحث، هر نوع اقدام جهاد نه بلکه بدترین فساد است که هیچ جایگاهی را نمی‌توان برای آن در دین ثابت کرد. قرآن با صراحت فرموده که به عنوان داعی به هیچ پیامبر خداوند هم اجازه داده نشد فراتر از تذکیر و بلاغ مبین اقدامی کند. الله متعال می‌فرماید:

أَنتَ مُذَكِّرٌ لَّسْتَ عَلَيْهِم بِمُصَيْطِرٍ. (الغاشیه ۲۱:۸۸ – ۲۲)

"(ای پیامبر)، تو نیستی مگر بیم‌دهنده، تو بر آنها مسلط نیستی."

شیوهٔ دعوت

ٱدْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلْحِكْمَةِ وَٱلْمَوْعِظَةِ ٱلْحَسَنَةِ وَجَٰدِلْهُم بِٱلَّتِى هِىَ أَحْسَنُ. إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِۦ وَهُوَ أَعْلَمُ بِٱلْمُهْتَدِينَ. وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا۟ بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُم بِهِۦ وَلَئِن صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِّلصَّٰبِرِينَ. (النحل ۱۲۵:۱۶ – ۱۲۶)

"تو، (ای پیامبر)، به سوی راه پروردگار خود دعوت ده، با حکمت و نصیحت نیکو، و با آنها به شکلی سخن گو که پسندیده است. یقیناً پروردگار تو خوب می‌داند چه کسی از راه او دور شده است و او کسانی را نیز خوب می‌شناسد که راه یافتگان هستند. اگر شما (زمانی) انتقام می‌گیرید پس صرف به اندازهٔ ستمی انتقام گیرید که به شما شده است، لیکن اگر صبر کنید، پس این کار برای صبر کننده‌گان بسیار بهتر است."

اگرچه مخاطبین آیات فوق سورهٔ نحل نبی کریم «ﷺ» و صحابهٔ او بودند و از این لحاظ اصلاً به انذار پیامبر مربوط اند، اما کاملاً واضح است که حکم آن از هر لحاظ عام است. بنابراین، آیات مورد بحث اصول بنیادین را برای دعوت و طریقهٔ کار و شیوهٔ آن بیان می‌کند. حکم الله متعال که در آن بیان گردیده است مبنی بر نکات درج ذیل است:

اول اینکه، دعوت باید همیشه با حکمت و موعظت و در اسلوب بحث احسن صورت گیرد. مراد از حکمت، دلایل و براهین است و معنای موعظتِ حسنه، تذکیر و نصیحت دلسوزانه است. مقصود این است که هر آنچه داعی بیان می‌کند در روشنی دلیل و برهان و علم و عقل بیان کند و رفتار او نباید خشن و تهدیدآمیز باشد، بلکه باید مردم را با خیرخواهی، شفقت و محبت متوجه سازد. اگر سخن به بحث و مباحثه بکشد، در اینصورت هم باید شیوه‌های پسندیده اختیار شود و اگر طرف مقابل به اشتعال‌انگیزی متوسل شود، پس به عوض اینکه جواب خشت او را به سنگ دهد، داعی باید همیشه ادب و شایستگی خود را حفظ کند.

دوم اینکه، مسؤولیت داعی صرف به دعوت محدود است؛ یعنی اینکه موضوع بیان و رسانیده شود، حق از هر جهت و بُعد واضح ساخته شود و در ترغیب و تلقین از طرف خود هیچ کوتاهی‌ای نکند. اگر داعی وظیفهٔ خود را به

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

شکل درست انجام دهد، مسؤولیت او تمام شده است. مسؤولیت هدایت و گمراهی مردم را الله متعال خود به عهده گرفته است. خداوند کسانی را که از راه او منحرف شده اند و اشخاصی را که هدایت خواهند یافت، می‌شناسد. لهذا، با هر یکی معامله‌ای خواهد کرد که مستحق آن است. داعی نباید کوشش کند به عنوان رئیس یا پاسبان آنها رفتار کند و نه فیصلهٔ جنت و جهنم را برای مخاطبین خود صادر کند. همهٔ این امور به الله متعال مربوط است. مسؤولیت داعی حق، صرف ابلاغ آن است. بر او لازم است هیچ‌گاه از این مسؤولیت خود تجاوز نکند.

قرآن مجید این حقیقت را در رابطه به دعوت پیامبر «ﷺ»، در مقامات مختلف چنین بیان نموده است:

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ. (القصص ۵۶:۲۸)

"(اگر آنان با وجود این ایمان نمی‌آورند، پس پریشان مشو، ای پیامبر). تو هر کسی را بخواهی، نمی‌توانی هدایت دهی، بلکه خداوند هر کسی را بخواهد (طبق قانون خود) هدایت می‌بخشد و همانا او خوب می‌داند کسانی را که هدایت یافته‌گانند."

إِن تَحْرِصْ عَلَىٰ هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَن يُضِلُّ وَمَا لَهُم مِّن نَّاصِرِينَ. (النحل ۳۷:۱۶)

"هرچند بر هدایت آنان حریص باشی، چه می‌توانی از آن حاصل کنی (ای پیامبر)، زیرا که خداوند به کسانی هدایت نمی‌دهد که (طبق قانون خود) گمراه می‌سازد و نیز برای آنان هیچ مددگاری وجود ندارد."

اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ ۖ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۖ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ. وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا ۗ وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ۖ وَمَا أَنتَ عَلَيْهِم بِوَكِيلٍ. (الانعام ۱۰۶:۶ – ۱۰۷)

"تو از آنچه که از جانب پروردگارت بر تو وحی می‌شود پیروی کن (ای پیامبر). حقیقت این است که جز او هیچ الهی وجود ندارد و (اگر آنها ایمان نمی‌آورند پس) از این مشرکین روی گردان. اگر خداوند می‌خواست، اینها نیز نمی‌توانستند شرک آورند. ما تو را بر آنها نگهبان قرار نداده‌ایم و نه تو ضامن آنها هستی."

فَذَكِّرْ ۗ إِنَّمَا أَنتَ مُذَكِّرٌ. لَّسْتَ عَلَيْهِم بِمُصَيْطِرٍ. (الغاشیه ۲۱:۸۸ – ۲۲)

"(اگر آنان با وجود این ایمان نمی‌آورند) پس تو بیم بده، (ای پیامبر)، تو صرف بیم‌دهنده یی، بر آنها مسلط نیستی."

فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ. (الرعت ۴۰:۱۳)

"به هر حال، مسؤولیت تو تنها ابلاغ است و حساب گرفتن از آنها مسؤولیت ماست."

سوم اینکه، اگر مخاطبین دعوت دست به ظلم و عدوان و ایذارسانی بزنند، داعی حق دارد در داخل حدود اخلاقی به اندازه‌ای که به او ضرر رسانیده شده، انتقام بگیرد، اما الله متعال می‌پسندد که او از صبر کار گیرد. صبر در اینجا بدین معناست که داعی حق هر اذیت را تحمل کند، اما نه اقدامی بمنظور انتقام گیری کند و نه آماده شود بخاطر بیم از مصیبت‌ها و تکلیف‌ها موقف خود را ترمیم کند یا در آن تغییر ایجاد کند. برای کسانیکه در چنین مواقع صبر می‌کنند، وعدهٔ نعمت بزرگ داده شده است. نتیجهٔ آن برای آنها هم در دنیا در بهترین شکل ظاهر خواهد شد و در قیامت هم اگر خداوند خواسته باشد بهترین نتایج آن را خواهند دید. قرآن در جای دیگری، به شکل ذیل به انتقام نگرفتن در جریان جد و جهد دعوت و بجای آن به اختیار کردن رویهٔ نیکی ترغیب می‌کند:

وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ۚ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ. وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ. وَإِمَّا يَنزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ ۚ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. (السجده ۳۴:۴۱ – ۳۶)

"بی‌گمان که نیکی و بدی یکسان نیست. (تردیدی نیست که این منکرین تو حالا در پی بدی اند، اما) تو در مقابل

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

بدی کاری انجام ده که از آن بهتر است پس خواهی دید که ناگاه کسی که میان او و تو عداوت است، گویا یک دوست صمیمی شده است. و (بدان که) این دانش را صرف کسانی بدست می‌آورند که ثابت قدم بمانند و این حکمت صرف به کسانی عطا می‌شود که نصیب بزرگی دارند. و اگر (زمانی) وسوسه‌ای از جانب شیطان در دل شما پیدا شود، پناه خداوند را تلاش کنید. بی‌شک، همانا او شنونده و دانا است."

واضح است که صبر صرف زمانی می‌تواند بدست آید که داعی نخست این حقیقت را فهمیده به میدان وارد شود که در این راه دعوت، مراحلی نیز می‌رسند که مال به فنا می‌رود، باغها ویران می‌شوند، مصایب فرو می‌ریزند، دست و بازو قلم می‌شوند، سر از دست می‌رود و داعی مجبور می‌شود جان را به جان آفرین تسلیم کند، مراحلی که در آن رخ تمام حربه‌های ترغیب و ترهیب به سوی سینهٔ داعی حق می‌شوند و تمام صورت‌های خوف و طمع برای منحرف ساختن او از این راه وقف می‌گردند، در زندان افگنده می‌شود، زیر تازیانه‌ها گرفته می‌شود، مفاصل او را از هم جدا می‌کنند، در حوض مملو از کثافت آویخته می‌شود، در میان مقدس و قربان‌گاه سنگسار می‌شود و سر او قلم گردیده به رقاصه‌ها به عنوان تحفه پیش می‌شود؛ داعی باید با این یقین وارد میدان شود که مالکی که به او هدایت بخشیده و مسؤولیت این دعوت را به او سپرده است در تمام این عقبات حامی او نیز خواهد بود:

وَمَا لَنَآ أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى ٱللَّهِ وَقَدْ هَدَىٰنَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَآ ءَاذَيْتُمُونَا ۚ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُتَوَكِّلُونَ. (ابراهیم ۱۲:۱۴)

"و چرا نباید بر خداوند توکل کنیم، حالانکه هدایت این راه‌ها را همانا او به ما بخشیده است. هر اذیتی را که شما حالا به ما می‌رسانید، ما به هر حال بر آن صبر خواهیم کرد و (بر خداوند توکل خواهیم کرد، زیرا) توکل کننده‌گان باید بر خداوند توکل کنند."

سه اصل مورد بحث اساس لایحهٔ عمل را برای دعوت دین تشکیل می‌دهد. دو اصل آخر، متقاضی تفصیل بیشتر نیست، اما پیش کردن دعوت با حکمت و موعظت، چند چیز را لازم می‌دارد که از اسوهٔ انبیاء «علیهم السلام» در خصوص دعوت گرفته شده است. استاد امام امین احسن اصلاحی در کتاب خود "دعوت دین اور اس کا طریق کار"، مقتضیات مذکور را توضیح داده است. خلاصهٔ آن را ما در اینجا بیان می‌کنیم.

لحاظ استعداد ذهنی

اصل نخست این است که هر داعی باید حق را بانظرداشت استعداد ذهنی مخاطبین خود توضیح دهد. مردمی که اصلاً از مبادی دین ناواقف باشند، نمی‌توان آموزه‌های اصولی‌ای را برای آنها توضیح داد که از آنها پیدا می‌شود؛ بر عکس، به کسانی که آموزش‌های اصولی را فرا می‌گیرند به هیچ وجه مناسب نیست تفصیلات و لوازم و جزئیات را توضیح داد. اگر مباحث فلسفه و حکمت را نمی‌توان با مردم عادی مورد بحث قرار داد، بدون بحث بر آن، جزئیات قانون و شریعت نیز نمی‌تواند بر دل‌های اهل دانش بنشیند. استاد امام می‌نویسد:

"مردمی که این نظام دین را و خوبی‌های شیوهٔ دعوت انبیای کرام را نمی‌دانند، قبل از اینکه معرفت الهی را در مردم پرورش دهند، می‌خواهند مردم را نه صرف بر نمازهای فرض، بلکه حتی بر نمازهای تهجد و اشراق پابند سازند. آنها قبل از اینکه مردم را از ضرورت نبی آگاه کنند و اعتقاد به اطاعت و پیروی از او را در آنها ایجاد کنند، به تجزیه و نقد ریش و بروت و پاچهٔ مردم می‌پردازند. آنها قبل از اینکه ایمان راستین بر آخرت پیدا کنند، می‌خواهند جمال خشیت، تقوی، تواضع و فروتنی را در مردم ببینند. به دلیل این سعی معکوس، درحالیکه ریش مردم تا یک اندازه بلند می‌شود، ازارها حد خود را می‌شناسند، در گشت و گذار، نشست و برخاست، خندیدن و گفتار یک نوع مسکینی مصنوعی نمایان می‌شود؛ در خوردن و نوشیدن، صرفه زدن و عطسه کردن، بظاهر پابندی به سنت پیدا می‌شود، لیکن چون تمام این چیزها به شکل غیر عقلی و غیر فطری پیدا می‌شود، بنابراین، حقیقت تمام همهمهٔ تقوای آنها

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

بیش از این هیچ نیست که مگس صافی می‌شود و شتر بلعیده می‌شود." (دعوت دین اور اس کا طریق کار ۸۰)

همین چیز باید در تربیت مردمی نیز ملحوظ نظر باشد که دعوت را قبول کرده اند. از مطالعهٔ سیرت نبی کریم «ﷺ» معلوم می‌شود که مسائلی که پیامبر «ﷺ» صدیق و فاروق، عثمان و علی، معاذ بن جبل، سعد بن معاذ، زید بن ثابت، جابر بن عبدالله، عبدالله بن مسعود و دیگر اکابر صحابه را به آن متوجه می‌فرمود و بر اموری که آنها را مورد احتساب قرار می‌داد و سخنانی که به آنها می‌گفت، به اصحاب عام نمی‌گفتند. به نحوی که پیامبر خدا «ﷺ» دین را به یک بدوی تفهیم می‌نمود بسیار تفاوت داشت با نحوه‌ای که با یکی از اکابر مذکور اختیار می‌فرمود. صرف از مطالعهٔ ارشادات پیامبر «ﷺ» برای معاذ بن جبل و ابو ذر غفاری کاملاً واضح می‌شود که در این مورد ایشان «ﷺ» چه چیزها را ملحوظ داشتند.

یک پهلوی آن این هم است که هر چیزی که به مردم آموزش داده می‌شود، رفته رفته و بتدریج آموزش داده شود تا به دل و ذهن آنها برسد و جزء عمل آنها شود. صرف بعد از اینکه مردم یک مسئله را دریابند و آن را خوب حضم کنند، مسئلهٔ دیگر برایشان بیان شود و به شکلی بیان شود که نه بر مردمان ضعیف سنگینی کند و نه باعث سرد شدن اشتیاقِ طلب مردمِ با استعداد بیشتر شود. استاد امام امین احسن اصلاحی در وضاحت آن نوشته است:

"مثال درست یک داعی حق را می‌توان با کار دهقان داد. به همان ترتیبی که هدف دهقان صرف با این کار بدست نمی‌آید که چند دانه بذر را در زمین بریزد و سپس فارغ البال در انتظار بنشیند؛ مسؤولیت داعی حق هم به همان نحو صرف با این کار به پایان نمی‌رسد که به مردم وعظ و نصیحت کرده، به خواب برود، بلکه برای تحقق هدف او لازم است با دعوت گسترش‌یافتهٔ خود همان دلبستگی داشته باشد که یک دهقان وظیفه‌شناس با بذری دارد که در مزرعه‌اش ریخته است. به نحوی که دهقان مواظبت می‌کند تا تخم در زمین ریشه بگیرد، در موقع صحیح به آن آب برسد، از هوای ناسازگار محفوظ بماند، به شکل درست نشو و نما کند، علوفه‌های بی‌گانه و مزاحم راه عروج آنها را نگیرد، از تاخت پرنده‌های فضا و چرنده‌های زمین در امان باشد و بعد از اینکه اطمینان روز و آرامش شب خود را برای مدتی در این کار از بین می‌برد، پیوسته تلاش می‌کند و از مزرعهٔ خود بلا انقطاع نگه‌داری می‌کند و صرف بعد از آن است که ثمرهٔ تلاش خود را بدست می‌آورد، به همان شکل، یک داعی حق نیز صرف در صورتی می‌تواند دعوت خود را در حال رشد و شگوفه ببیند که بر علاوهٔ دعوت، حوصله و همت تحمل یک سلسلهٔ طویل و دراز جان‌کاوی‌های تربیت مردم را نیز داشته باشد، و الی به همان شکلی که بذر کاشته شدهٔ یک دهقان غافل نذر بی‌مهری زمین و هوا و تاخت و تاز چرنده و پرنده می‌گردد، دعوت یک داعی نیز به همان ترتیب صدا بصحرا شده می‌ماند." (دعوت دین و طریق کار آن ۱۵۲)

الله متعال می‌فرماید که بنابر همین هدف، شیوهٔ تدریج در نزول قرآن اختیار شده است. در سورهٔ اسراء است:

وَقُرْءَانًا فَرَقْنَٰهُ لِتَقْرَأَهُۥ عَلَى ٱلنَّاسِ عَلَىٰ مُكْثٍ وَنَزَّلْنَٰهُ تَنزِيلًا. (۱۰۶:۱۷)

"و این قرآن را بخش بخش نازل کردیم تا تو آن را با درنگ بر مردم قرائت کنی و برای همین هدف آن را به تدریج نازل کردیم."

به همین شکل، در سورهٔ فرقان فرموده است:

وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ ٱلْقُرْءَانُ جُمْلَةً وَٰحِدَةً ۚ كَذَٰلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِۦ فُؤَادَكَ ۖ وَرَتَّلْنَٰهُ تَرْتِيلًا. (۳۲:۲۵)

"این منکرین می‌گویند که قرآن چرا یکباره بر او نازل نشد؟ چنین کردیم، تا به وسیلهٔ آن دل تو را استوار سازیم و (به همین سبب است که) آن را به تدریج نازل کردیم."

ام المؤمنین، حضرت عایشه در وضاحت آن می‌فرماید:

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

إنما نزل أول ما نزل منه سورة من المفصل فيها ذكر الجنه والنار، حتى إذا ثاب الناس إلى الإسلام نزل الحلال و الحرام، و لو نزل أول شيء لا تشربوا الخمر لقالوا: لا ندع الخمر إبدًا ولو نزل لا تزنوا لقالوا: لا ندع الزنا أبدًا. (بخاری، شماره ٤٩٩٣)

"اولین چیزی که در قرآن نازل شد، یک سورهٔ از "مفصل" بود که ذکر جنت و دوزخ در آن بود. زمانیکه مردم در دایرهٔ اسلام شامل شدند، احکام حلت و حرمت نازل گردیدند و حقیقت این است که اگر این حکم در ابتدا نازل می‌شد که شراب ننوشید، مردم می‌گفتند که ما هرگز شراب را ترک نخواهیم کرد و اگر این حکم نازل می‌شد که زنا نکنید، آنها می‌گفتند که ما هرگز آن را ترک نخواهیم کرد."

ملاحظات روانی

نکتهٔ دوم این است که داعی، بر علاوهٔ استعداد ذهنی، ملاحظات روانی مردم را نیز مد نظر داشته باشد. به نحوی که بارش بی‌موقع برای زمین بی‌اثر می‌باشد، بلکه گاهی باعث نقصان آن می‌شود، به همان شکل، اگر یک دعوت بدون بررسی حالت‌های مختلف دل و ذهن مخاطبین پیش شود، در قلوب و اذهان جا نمی‌گیرد. بنابراین، در کار دعوت صرف بر این نباید اتکاء شود که حق بر اساس قوت داخلی خود در دلها نفوذ خواهد کرد، بلکه باید همچنان دیده شود که مردمی که مخاطب این حق اند، آیا از لحاظ روانی آماده اند آن را بشنوند و بفهمند.

تمام مسائلی را که برای داعی حق پیش می‌آیند نمی‌توان در اینجا بیان کرد، اما چند نکتهٔ اصولی را که در رابطه به دعوت از قرآن و حدیث می‌توان فهمید، در اینجا واضح می‌سازیم:

۱. هر سخن دین که برای مردم بیان می‌گردد، باید از بعدی بیان شود که مخاطب، بجای نفرت و بیگانگی، اُنس و سهولت را در آن احساس کند. موضوع واحد از برخی ابعاد سهل و از ابعاد دیگر مشکل می‌باشد. اگر در ابتدای دعوت، صرف ابعادی نمایان شوند که برای مردمی که با دین بیگانه باشند هم در خود یک اندازه سامان دلآویزی داشته باشد، بعداً می‌توان توقع داشت که آنها چیزهای بظاهر ناموافق با طبایع خود را نیز بتدریج قبول کنند. پیامبر «ﷺ» می‌فرماید: "بشروا و لا تنفروا"[۲۳] (به مردم مژده دهید، در آنها نفرت پخش نکنید). پیامبر «ﷺ» همچنان به عنوان یک اصل فرموده است:

فإنما بعثتم میسرین و لم تبعثوا معسرین. (بخاری، شماره ٦١٢٨)

"شما فرستاده شده اید تا آسانی پیدا کنید، جهت پیدا کردن دشواری فرستاده نشده اید."

۲. در رد کردن اعتقادات مخاطبین و در انتقاد بر شخصیت‌های محبوب آنان هم اسلوبی اختیار نشود که باعث بر افروختن تعصب جاهلی آنها شود. در گفتگو باید به این موضوع بطور خاص توجه شود که از مباحث ترجیح و تفضیل اکابر خود و مخاطبین، تا جاییکه ممکن باشد، گریز شود و تمام نیرو بر وضاحت نقطهٔ نظر خود و برای بدست آوردن مقصد خود صرف شود. با مغلوب شدن از احساس حق پرستی و تخطئه باطل، سخنی نباید گفته شود که مخاطب را نابینا و ناشنوا کند و او با هر خشت و سنگی که بدستش آید، داعی را هدف انتقام خود قرار دهد. خداوند متعال در سورهٔ انعام فرموده است:

وَلَا تَسُبُّوا ٱلَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَسُبُّوا ٱللَّهَ عَدْوًۢا بِغَيْرِ عِلْمٍ. (۱۰۸:٦)

"(سفاهتی که اینها در آن مبتلا هستند، با وجود آن) شما به آنهایی که اینان بجز خداوند می‌پرستند، دشنام ندهید مبادا که تجاوز کرده آنان از روی نادانی به خداوند دشنام دهند."

[۲۳] بخاری، شماره ۶۹.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

راجع به کسانی که از میان مخاطبین دعوت، رهبران و پیشواهای قوم خود باشند، باید بالخصوص این نکته رعایت شود که چنین مردم چونکه خوگر عزت و تکریم دیگران می‌باشند، لب و لهجهٔ داعی و اسلوب مخاطبت او باعث جریحه‌دار شدن پندار نفس‌شان نشود تا مبادا همین چیز برای آنها مانع قبول حق شود. الله متعال دو پیامبر جلیل القدر خود – موسی و هارون – را از این پهلو چنین هدایت فرمود:

ٱذۡهَبَآ إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ إِنَّهُۥ طَغَىٰ فَقُولَا لَهُۥ قَوۡلٗا لَّيِّنٗا لَّعَلَّهُۥ يَتَذَكَّرُ أَوۡ يَخۡشَىٰ.(طه ۲۰:۴۳ – ۴۴)

"شما هر دو نزد فرعون بروید، حقیقت این است که او بسیار سرکش شده است. پس با او با نرمی سخن گویید، شاید او متذکر شود یا (از عتاب من) بترسد."

حتی اگر زمانی، تنقید بر پستی اخلاق و کردار چنین مردم خود تقاضای دعوت باشد، برای آن هم باید اسلوب بالواسطه را استعمال کرد. بهترین مثال آن در قرآن مجید، تبصرهٔ الله متعال در سورهٔ قلم بر قیادت قریش است:

وَلَا تُطِعۡ كُلَّ حَلَّافٖ مَّهِينٍ. هَمَّازٖ مَّشَّآءِۭ بِنَمِيمٖ. مَّنَّاعٖ لِّلۡخَيۡرِ مُعۡتَدٍ أَثِيمٍ. عُتُلِّۭ بَعۡدَ ذَٰلِكَ زَنِيمٍ. أَن كَانَ ذَا مَالٖ وَبَنِينَ. إِذَا تُتۡلَىٰ عَلَيۡهِ ءَايَٰتُنَا قَالَ أَسَٰطِيرُ ٱلۡأَوَّلِينَ.(۶۸:۱۰ – ۱۵)

"هرگز گوش فرا نده بر سخن شخصی که بسیار سوگند یاد می کند، فرومایه است، عیب‌جو است، برای سخن‌چینی در رفت و آمد است، بازدارنده از نیکی است، از حد تجاوزکننده است، حقوق را نقض می‌کند، سنگ‌دل است، گذشته از آن اینکه بی اصل و نسب نیز است. بدان خاطر که آنها مال و پسران زیاد دارند. اگر آیات ما را بر او تلاوت کنی، می‌گوید: اینها افسانه‌های پیشینیان است."

۳. در صورتیکه مخاطبین دعوت به اعتراض، نکته‌چینی، طنز و تعریض و استهزاء تمایل داشته باشند، نه تنها اینکه در چنین حالت دعوت به آنها پیش نشود، بلکه بعد از پیش کردن دعوت هم اگر مخاطب به این رویه رو آورَد، بر داعی لازم است بحث را خاتمه دهد و آنجا را ترک گوید و سخن خود را در موقع مناسب دیگر به مردم پیش کند. الله متعال می‌فرماید:

وَإِذَا رَأَيۡتَ ٱلَّذِينَ يَخُوضُونَ فِيٓ ءَايَٰتِنَا فَأَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡ حَتَّىٰ يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيۡرِهِۦۚ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ ٱلشَّيۡطَٰنُ فَلَا تَقۡعُدۡ بَعۡدَ ٱلذِّكۡرَىٰ مَعَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ.(الانعام ۶:۶۸)

"(آنان را حالا به حالشان واگذار) و هنگامی که دیدی مردم بر آیات ما نکته‌چینی می‌کنند، از آن روی گردان، تا زمانی که به سخن دیگری بپردازند. و اگر گاهی شیطان تو را به فراموشی افکند، بعد از یاد آوردن، با این مردم ظالم منشین."

۴. برای داعی لازم است از رویهٔ خشک، تطویل کلام، بی‌تابی موقع و بی‌موقع برای سخن گفتن، تکرار بی‌ضرورت سخن و یک رنگی کلام در دعوت خودداری کند. به همین صورت، اگر مخاطب در سرگرمی‌ای به شکلی منهمک باشد که ترک آن و متوجه شدن به دعوت بر طبیعت او گران می‌گذرد، باید از پیش کردن دعوت در مقابل او احتراز کند:

عن أبي وائل، قال: كان عبدالله يذكر الناس في كل خميس. فقال له رجل: يا أبا عبد الرحمن، لوددت أنك ذكرتنا كل يوم. قال: أما أنه يمنعني من ذلك إني أكره أن أملكم و أني أتخولكم بالموعظة كما كان النبي صلى الله عليه و سلم يتخولنا بها مخافة السامة علينا. (بخاری، شماره ۷۰)

"از ابو وائل روایت است که عبدالله رضی الله عنه مردم را هر روز پنج‌شنبه نصیحت می‌نمودند. شخصی به او گفت: ای ابو

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

عبد الرحمن، می‌خواهم روزانه به ما نصیحت کنید. او فرمود: من به این دلیل چنین نمی‌کنم که مبادا بر مردم گران تمام شود. من به همان شکل به شما در مقاطع نصیحت می‌کنم که رسول الله «ﷺ» ما را در مقاطع نصیحت می‌فرمودند تا بی‌زار نشویم."

نبی کریم «ﷺ» مختصر بودن خطبه را علامت دانشمندی خطیب قرار داده است. فرموده است:

إن طول صلوة الرجل و قصر خيبته مئنة من فقه فأطيلوا الصلوة واقصروا الخطبة، و إن من البيان سحرًا. (مسلم، شماره ۲۰۰۹)

"طویل بودن نماز شخص و مختصر بودن خطبهٔ او علامت دانشمندی اوست، بنابراین، نماز را طویل سازید و خطبه را مختصر و بدانید که برخی بیان‌ها جادو می‌باشند."

به همین ترتیب، قول صحابی جلیل القدر پیامبر «ﷺ»، ابن عباس رضی الله عنه است:

حدث الناس كل جمعة مرة، فإن أبيت فمرتين، فإن أكثرت فثلاث مرار، و لا تمل الناس هذا القرآن، و لا ألفينک تاتي القوم و هم في حديث من حديثهم فتقص عليهم فتقطع عليهم حديثهم فتملهم و لكن انصت، فإذا أمروک فحدثهم و هم يشتهونه. (بخاری، شماره ٦٣٣٧)

"به مردم هر روز جمعه وعظ و نصیحت کنید. سپس اگر بیشتر از این باشد، دو بار در هفته و اگر می‌خواهید از آن هم بیشتر باشد، پس سه بار. مردم را از قرآن بی‌زار مکنید و من شما را نبینم که به قومی رفته باشید و در حالیکه آنها با هم گفتگو می‌کنند سخنان آنها را قطع کرده شروع به وعظ به آنها کنید و به این ترتیب آنها را بی‌زار کنید. چنین نه، بلکه خاموش باشید، پس چون مردم درخواست کنند به آنها بگویید، به نحوی که آنها با خوشی بشنوند."

۶. همانگونه که داعی حق باید از سخن گفتن بی‌موقع احتراز کند، همچنان باید در انتظار مواقعی باشد که احساس کند صدف دل به دلیل حالت خاص آن آماده است ابر نیسانی دعوت حق را در آغوش گیرد و دریچه‌های روح به روی این نسیم جان‌فزا کاملاً باز هستند. ببینید، یوسف صدیق دعوت حق را بر یک چنین موقعی با چه شوق و محبت، در پس دیوارهای زندان به دوستان خود پیش می‌کند:

وَدَخَلَ مَعَهُ ٱلسِّجْنَ فَتَيَانِ. قَالَ أَحَدُهُمَآ إِنِّيٓ أَرَىٰنِيٓ أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ ٱلْآخَرُ: إِنِّيٓ أَرَىٰنِيٓ أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزًا تَأْكُلُ ٱلطَّيْرُ مِنْهُ. نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِۦٓ. إِنَّا نَرَىٰكَ مِنَ ٱلْمُحْسِنِينَ. قَالَ: لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِۦٓ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِۦ قَبْلَ أَن يَأْتِيَكُمَا. ذَٰلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّيٓ. إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَهُم بِٱلْآخِرَةِ هُمْ كَٰفِرُونَ وَٱتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَآئِيٓ إِبْرَٰهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ. مَا كَانَ لَنَآ أَن نُّشْرِكَ بِٱللَّهِ مِن شَيْءٍ. ذَٰلِكَ مِن فَضْلِ ٱللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى ٱلنَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ. يَٰصَٰحِبَيِ ٱلسِّجْنِ. ءَأَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ ٱللَّهُ ٱلْوَٰحِدُ ٱلْقَهَّارُ. مَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِهِۦٓ إِلَّآ أَسْمَآءً سَمَّيْتُمُوهَآ أَنتُمْ وَءَابَآؤُكُم. مَّآ أَنزَلَ ٱللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَٰنٍ. إِنِ ٱلْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ. أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ. ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلْقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ. يَٰصَٰحِبَيِ ٱلسِّجْنِ. أَمَّآ أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُۥ خَمْرًا. وَأَمَّا ٱلْآخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ ٱلطَّيْرُ مِن رَّأْسِهِۦ. قُضِيَ ٱلْأَمْرُ ٱلَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ. (یوسف ۱۲:۳۶ – ۴۱)

"با او دو جوان دیگر نیز وارد زندان شدند. یکی از آنان (یک روز) به او گفت: در خواب می‌بینم که شراب می‌فشارم. دومی گفت: من می‌بینم که بر سر خود نان برداشته‌ام که پرنده‌گان از آن می‌خورند. تعبیر آن را برای ما بیان کن، بی‌گمان تو را از نیکوکاران می‌بینیم. یوسف گفت: پیش از رسیدن غذایی که به شما در اینجا داده می‌شود، تعبیرش را به شما خواهم گفت. این از علمی‌ست که رب من به من آموخته است. زیرا من آیین مردمی را رها کرده‌ام که بر خداوند ایمان ندارند و همانها منکر سرای آخرت هستند و من کیش نیاکانم، ابراهیم، اسحق و یعقوب، را برگزیده‌ام. ما را نسزد که چیزی را شریک خداوند قرار دهیم. فضل خداوند بر ما و تمام انسانهاست (که او این حقیقت را به

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

وسیلۀ پیامبران خود واضح کرده است)، اما اکثر مردم شکرگزار نیستند. دوستان زندان من، آیا خدایان زیاد و متفرق بهتر اند یا همان خداوند یکتایی که بر همه غالب است. بجز او، نمی‌پرستید مگر چند نامی که شما و نیاکان‌تان به آنها داده اید. خداوند هیچ دلیلی برای آنها نازل نکرده است. فرمانروایی صرف از آن خداوند است. او حکم کرده است که جز او، بندگی هیچ کسی را نکنید. همین دین استوار است، لیکن بیشتر مردم (این حقیقت را) نمی‌دانند. دوستان زندان من، (تعبیر خواب شما این است که) یکی از شما (بر منصب خود مجدداً مقرر خواهد شد و) به سرور خود شراب می‌نوشاند. اما دیگری، او اعدام خواهد شد، سپس پرنده‌گان از سر او خواهند خورد. فیصلۀ امری شد که راجع به آن هر دو می‌پرسیدید."

استاد امام امین احسن اصلاحی حین تبصره بر دعوت یوسف صدیق می‌نویسد:

"با نگاه بر این آیات، تمام تصویر واقعه را در مقابل چشم تصور خود بیاورید. دو شخص با حضرت یوسف «علیه السلام» داخل زندان می‌گردند. هر دو خواب می‌بینند. شوق معلوم کردن تعبیر خواب را در دل می‌پرورانند. از میان همۀ مردم زندان، تنها حضرت یوسف برای آنها از هر لحاظ شخصی معلوم می‌شود که فکر می‌کردند می‌توانند به این هدف به او رجوع کنند. بنابراین، هر دو خواب خود را با حسن عقیدت و احساس احترام به او بیان می‌کنند. حضرت یوسف «علیه السلام» در این موقع چنین نمی‌کند که خواب آنها را تعبیر کند و از آنها فارغ شود و یا با استفاده از احساس ارادتمندی آنها سعی کند بزرگی شخصیت خود را برای آنها بیان کند یا رعب خود را بر آنها بنشاند و بخواهد منافع شخصی خود را تأمین کند، بلکه التفات آنها را غنیمت شمرده دعوتی را به آنها تقدیم می‌کند که به دل او بسیار نزدیک است:

امیر جمع ہیں احباب، درد دل کہہ لے

پھر التفات دل دوستاں رہے نہ رہے

(امیر، جمع شده اند احباب، درد دل را بیان کن، معلوم نیست التفات دل دوستان بعداً وجود خواهد داشت یا خیر)

و اسلوبی را برای طرح مسائل انتخاب می‌کنند که گویا در سلسلۀ صحبت، سخن از سخن پیدا شده، نه اینکه قصداً فرصت صحبت کردن ایجاد شده است. از گفتگوی یوسف «علیه السلام» با دو شخص، یک حقیقت مهم این آشکار می‌شود که به همان ترتیبی که یک دهقان برای تخم‌ریزی در مزرعه‌اش منتظر بارش می‌نشیند، یک داعی هم باید به همان شیوه بر گرد و پیش خود نظر داشته باشد تا ببیند در دل چه کسی چه زمانی برای او التفاتی پیدا می‌شود که برای تخم‌ریزی دعوت او کار فصل را انجام داده بتواند و نکتۀ دوم این معلوم می‌شود که در صورتیکه به مهربانی الله متعال چنین موقعی میسر شود، نه ضایع کردن آن جایز است و نه استعمال آن جز برای مقصد والای آن درست است. هنگامیکه مردم خودخواه چنین مواقعی بدست می‌آورند، بجای اینکه آنرا برای دعوت حق استعمال کنند، سعی می‌کنند وسیلۀ تحقق اغراض شخصی خود بسازند. در عصر حاضر، علما و مشائخ ما بطور عام به این بیماری مبتلا هستند. به مجرد اینکه آنها دلی را برای خود متلفت می‌یابند، با دیدن آن اگرچه بسیار خوشحال می‌شوند، اما خوشحالی آنها مانند خوشحالی‌ای نیست که حضرت یوسف «علیه السلام» با دیدن التفات دوستان خود احساس کرده بود، بلکه همانند خوشحالی عنکبوتی است که جال را در اطراف خود بر افراشته، در انتظار مگس می‌نشیند و چون مگسی را در حال آمدن به سوی آن می‌بیند، از جوش نشاط به رقصیدن می‌پردازد که یک شکار فربه بدست آمد." (دعوت دین اور اس کا طریق کار ۱۴۵)

۷. دعوت را باید همیشه از اتفاق به اختلاف و از مسلم به متنازع فیه برد. بحث با اعتراف بر مسائلی شروع شود که مخاطب قبول دارد، که برای او بی‌گانه نیست، و بتدریج به اموری پیش رفته شود که از این مسلمات لازم می‌آیند، بنحوی که حین انتقال توجه مخاطب از مأنوس به نامأنوس، او ، بدون اینکه احساس کند، به حقایقی مایل

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

شود که داعی حق قصد دارد مخاطب آنها را بپذیرد. خداوند متعال، در این مورد به شکل ذیل به نبی کریم «ﷺ» هدایت فرموده است:

قُلْ: يَٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَآءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا ٱللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِۦ شَيْـًٔا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّن دُونِ ٱللَّهِ. فَإِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا: ٱشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ. يَٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ. لِمَ تُحَآجُّونَ فِىٓ إِبْرَٰهِيمَ وَمَآ أُنزِلَتِ ٱلتَّوْرَىٰةُ وَٱلْإِنجِيلُ إِلَّا مِنۢ بَعْدِهِۦٓ. أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟ هَٰٓأَنتُمْ هَٰٓؤُلَآءِ حَٰجَجْتُمْ فِيمَا لَكُم بِهِۦ عِلْمٌ. فَلِمَ تُحَآجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُم بِهِۦ عِلْمٌ. وَٱللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ. مَا كَانَ إِبْرَٰهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَٰكِن كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ. (آل عمران ۳:۶۴ – ۶۷)

"به آنان بگو: ای اهل کتاب، به سوی سخنی بیایید که میان ما و شما یکسان است. اینکه جز خداوند، هیچ کی را نپرستیم و نه چیزی را با او شریک قرار دهیم و نه کسی از میان ما یکدیگر را بجای خداوند رب خود بگیرد. چنانچه آنها روی گرداندند، پس (اهل ایمان) بگویید که شاهد باشید، ما مسلمانیم. ای اهل کتاب، چرا راجع به ابراهیم مجادله می‌کنید، در حالیکه تورات و انجیل بعد از او نازل شده است. پس آیا شما همینقدر سخن را هم نمی‌فهمید؟ این شماها هستید که در اموری منازعه کردید که یک اندازه علم در بارهٔ آن داشتید، اما حالا چرا بر سخنی مجادله می‌کنید که در مورد آن هیچ علمی ندارید. و حقیقت این است که خداوند تمام این حقایق را می‌داند، اما شما نمی‌دانید. ابراهیم نه یهودی بود، نه نصرانی، بلکه مسلمان حنیف بود و از زمرهٔ این مشرکان نیز نبود."

۸. اگر مخاطب به سبب ضد و کله‌شقی، بجای دلیل به هرزه‌گویی و ستیزه متوسل شود، پس بجای اینکه استدلال و رشطهٔ سخن خود را ادامه دهد، موضوع را از پهلوی دیگر به شکلی بیان کند که اگر آنها قبول هم نکنند، حد اقل فرصت منازعه و جدال بدست‌شان نیفتد. بهترین مثال آن، مناظره‌ای است که حضرت ابراهیم «علیه السلام» با نمرود داشت:

أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِى حَآجَّ إِبْرَٰهِـۧمَ فِى رَبِّهِۦٓ أَنْ ءَاتَىٰهُ ٱللَّهُ ٱلْمُلْكَ؟ إِذْ قَالَ إِبْرَٰهِـۧمُ: رَبِّىَ ٱلَّذِى يُحْىِۦ وَيُمِيتُ. قَالَ: أَنَا۠ أُحْىِۦ وَأُمِيتُ. قَالَ إِبْرَٰهِـۧمُ: فَإِنَّ ٱللَّهَ يَأْتِى بِٱلشَّمْسِ مِنَ ٱلْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ ٱلْمَغْرِبِ فَبُهِتَ ٱلَّذِى كَفَرَ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّٰلِمِينَ. (البقره ۲:۲۵۸)

"(اگر می‌خواهید این سخن را بدانید، پس مثل‌های آن زیاد است). آیا شخصی را ندیدید که خواست با ابراهیم در مورد پروردگارش مجادله کند، زیرا خداوند به او اقتدار بخشیده بود؟ چون ابراهیم به او گفت که پروردگار من هستی‌ای است که زنده می‌کند و می‌میراند. او پاسخ داد که من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم. ابراهیم بلا فاصله گفت: خوب، خداوند آفتاب را از مشرق بیرون می‌آورد، تو آن را از مغرب برآور. پس (با شنیدن این) آن منکر حق کاملاً مبهوت ماند. و حقیقت این است که خداوند چنین مردم ظالم را هرگز هدایت نمی‌کند."

طرز کلام

نکتهٔ سوم این است که چونکه مقصد دعوت حق صرف واضح ساختن یک حقیقت نیست، بلکه این است که حقیقت مورد نظر به شکلی واضح ساخته شود و در پیرایهٔ بیانی واضح ساخته شود که عوام و خواص در فهم آن با هیچ مشکلی روبرو نشوند. بنابراین، داعی حق باید لازماً کوشش کند سخن خود را با چنان شیوهٔ مؤثر، دل‌نشین و طبیعی بیان کند که اشخاصی که اندکی استعداد در خمیرمایهٔ آنها وجود داشته باشد، تخم دعوت در آن ریشه بگیرد و در رابطه به کسانی هم که از آن منکر می‌گردند کاملاً واضح شود که نمی‌توان از این بیابان‌ها توقع روییدن چیزی را داشت. با نظرداشت همین ضرورت دعوت است که وقتی موسی «علیه السلام» برای آن مبعوث گردید، به خداوند دعا کرد:

رَبِّ. ٱشْرَحْ لِى صَدْرِى وَيَسِّرْ لِىٓ أَمْرِى وَٱحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِى يَفْقَهُوا قَوْلِى وَٱجْعَل لِّى وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِى. هَٰرُونَ أَخِى. ٱشْدُدْ بِهِۦٓ

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

أَزْرِی وَأَشْرِكْهُ فِیٓ أَمْرِی كَیْ نُسَبِّحَكَ كَثِیرًا وَنَذْكُرَكَ كَثِیرًا. إِنَّكَ كُنتَ بِنَا بَصِیرًا.(طه ۳۵:۲۵)

"پروردگارا، تو سینه‌ام را گشاده گردان و کارم را برایم آسان بگردان و عقدهٔ زبانم را بگشا تا مردم سخنم را بفهمند. و از خانوادهٔام کسی را دستیارم مقرر فرما. هارون، برادرم را. پشتم را به وسیلهٔ او محکم کن و او را در مسؤولیتم شریک گردان تا ما هر چه بیشتر تو را تسبیح و تقدیس کنیم و هر چه بیشتر تو را ذکر کنیم. بی‌شک، تو پیوسته بر حال ما بینایی."

بنابراین، خصوصیاتی را که باید داعی حق در طرز کلام خود پیدا کند، قرار ذیل است:

۱. کلام او باید همیشه از هر نوع ابهام پاک و واضح باشد. بهترین نمونهٔ دعوت که بر روی زمین وجود دارد، در شکل قرآن مجید نزد ما موجود است. الله متعال راجع به آن می‌فرماید:

وَإِنَّهُۥ لَتَنزِیلُ رَبِّ ٱلْعَـٰلَمِینَ. نَزَلَ بِهِ ٱلرُّوحُ ٱلْأَمِینُ. عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ ٱلْمُنذِرِینَ. بِلِسَانٍ عَرَبِیٍّ مُّبِینٍ.(الشعراء ۱۹۲:۲۶ – ۱۹۵)

"بی‌گمان این کلام نازل شدهٔ پروردگار جهانیان است. آن را روح الامین بر قلب تو فرود آورده است تا تو نیز همانند دیگر پیامبران از بیم دهنده‌گان شوی، به زبان عربی بسیار واضح."

استاد امام امین احسن اصلاحی، حین توضیح ویژگی‌های کلام انبیاء «علیهم السلام» و دیگر داعیان جلیل القدر، می‌نویسد:

"...آنها در عصر خود، طرز کلامی را انتخاب می‌کنند که هدف را با خوبی و وضاحت هرچه بیشتر به هر بخش جامعه برساند. در کلام آنها، نه اجمال و ابهام وجود می‌داشته باشد، نه طوالت غیر لازم، نه کثرت استعاره‌ها و تشبیه‌ها و نه کثرت تلمیحات عقل‌آزما، نه واژه‌های ثقیل و غیر مانوس در آن موجود می‌باشد، نه شائبه‌ای از رکاکت و ابتذال. آنها زبان خالص، استعاره‌های بی‌تکلف و تشبیهات و تمثیل‌هایی را استفاده می‌کنند که حقیقت را در لباس مجاز نشان می‌دهد. علاوه بر آن، بجای غصه دل‌سوزی، بجای سختی، نرمی و بجای آرایش زبان، سادگی و واضح بودن از ویژگی‌های کلام آنها می‌باشد. آنها از اسلوب‌های مختلف عصر خود، طرزی را اختیار می‌کنند که بیش از همه با اهداف چون وقار، اثرگزاری و وضاحت هدف مناسب باشد. سپس با بلندی شخصیت خود، با گرمی ولولهٔ دعوت و دلسوزی خود و یقین‌آفرینی و ایمان‌بخشی علم خود و بیش از همه به دلیل خواهش عمیق تفهیم مدعای خود، آن را به حدی پرورش می‌دهند که یک طرز جدیدی ایجاد می‌شود که خود کار نمونه و مثال را انجام می‌دهد. خصوصیت اصلی چنین طرزی، دل‌نشینی و توانایی آن در تفهیم مدعاست، لاکن بر علاوهٔ آن، به دلیل روانی و سادگی، خوبی و حسن ادبی‌ای در آن پیدا می‌شود که کلام ادیبان بسیار بزرگ در مقابل آن کاملاً بی‌جان به نظر می‌رسد. هر واژهٔ آن گهر است و از فقره فقرهٔ آن غذای روح بدست می‌آید. از تاثیر آن نه تنها زندگی افراد، بلکه زندگی ملت‌ها تغییر می‌کند؛ در دست یک داعی حق، این، طاقتی‌ست که افواج مسلح هم نمی‌توانند با آن مقابله کنند." (دعوت دین اور اس کا طریق کار ۱۰۸)

۲. داعی نباید سخن خود را به یک شیوه و با یک اسلوب بیان نموده خود را از مسؤولیت دعوت سبک‌دوش تلقی کند، بلکه مدعای خود را با چنان اسلوب‌های مختلف و شیوه‌های متنوع توضیح دهد که حامیان و مخالفین او همه اقرار کنند که او حق رساندن پیام را ادا نموده است:

وَكَذَٰلِكَ نُصَرِّفُ ٱلْـَٔایَـٰتِ. وَلِیَقُولُوا۟ دَرَسْتَ وَلِنُبَیِّنَهُۥ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ.(الانعام ۱۰۵:۶)

"اینچنین، ما آیات خود را در در اسالیب مختلف بیان می‌کنیم، تا بر آنها حجت قایم شود و به این دلیل که آنها بگویند که تو به خوبی تلاوت کرده شنواندی و به این دلیل که برای کسانی که بخواهند بشنوند، آن را از هر لحاظ

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

واضح سازیم."

۳. کلام داعی حق نه تنها اینکه باید بهترین نمونهٔ حجت و استدلال باشد، بلکه باید از جوش و جذبه‌ای هم به شکلی لبریز باشد که زمانیکه مردم را مخاطب قرار می‌دهد، به نظر آید که دلش بر زبان او گویاست. سوره‌های مکی دو باب آخر قرآن، بهترین مثال این طرز کلام هستند. هنگامیکه آنها را مطالعه می‌کنید، احساس می‌کنید شعله‌ها در الفاظ متکلم خروش می‌کنند، رعد و برق در صداهای او به صدا در می‌آیند و دریا از بلندای کوه‌های بلند در وادی‌ها فرو می‌ریزد. این خصوصیت در کلام داعی، روشن است، که از عقیدهٔ راسخ او، یقین و اذعان او و احساس همدردی و دل‌سوزی او در نهان‌خانهٔ قلب او پیدا می‌شود و او را در دنیا منادی قیامت می‌سازد. در رابطه به نبی کریم «ﷺ» بیان شده است:

کان رسول الله صلی الله علیه و سلم إذا خطب احمرت عیناه و علا صوته واشتد غضبه حتی کأنه منذر جیش یقول: صبحکم و مساکم. (مسلم، شماره ۲۰۰۵)

"چون رسول خدا تقریر می‌فرمودند، چشم‌های ایشان «ﷺ» سرخ می‌شد، آوازش بلند می‌شد، احساساتش تندتر می‌شدند، حتی به نظر می‌رسید ایشان «ﷺ» از آمدن لشکری خبر خواهند داد. او می‌گفت: شاید صبح بر شما فرود آید شاید شام".

۴. با وجود گرمی جوش و جذبه و حجت و استدلال، داعی حق همیشه از اختیار روش مناظره‌ای خودداری کند، حتی اگر مخاطبی به آن متوسل هم شود، بر او لازم است راه اعراض را در پیش گیرد و هیچ پروا نداشته باشد که این کار بر فتح او محمول می‌شود یا شکست. او باید خوب آگاه باشد که بین دعوت حق و مناظره‌بازی تضادی وجود دارد که تلفیق هر دو را ناممکن می‌سازد:

فَلَا يُنَٰزِعُنَّكَ فِي ٱلْأَمْرِ وَٱدْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ ۖ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٍ ۝ وَإِن جَٰدَلُوكَ فَقُلِ ٱللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ۝ ٱللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ فِيمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ.(الحجج ۲۲: ۶۷ – ۶۹)

"پس در این رابطه هرگز با تو نزاع نکنند. بنابراین، نظر انداز کن و به سوی پروردگارت دعوت کن. تو یقیناً بر راه مستقیم هستی. اگر بعد از این هم آنان در پی نزاع با تو باشند، پس به ایشان بگو که خداوند خوب می‌داند آنچه انجام می‌دهید. خداوند روز قیامت میان شما راجع به آنچه در آن اختلاف می‌کردید، فیصله خواهد کرد."

۵. کلام داعی حق باید همیشه به مقصد خود مرتبط، به هدف خود چسبیده و با منزل خود متصل باشد. در گفتار او وحدت، هم‌آهنگی و سازگاری‌ای وجود داشته باشد که در هر جایی شنیده شود همین معلوم شود که صدای واحد است که در هر موضوع و مضمون از وجود او بیرون می‌شود و مقام واحد است که برای رسیدن به آن بی‌تاب به نظر می‌رسد. قرآن مجید، از شروع تا خاتمه بهترین نمونهٔ این طرز کلام است. کسانی که زندگی خود را به دعوت حق وقف می‌کنند باید بطور خاص از این بعد به آن بار بار مراجعه کنند.

طرز استدلال

چهارم اینکه، داعیان حق باید در طرز استدلال خود هم، همانند طرز کلام، تا جاییکه ممکن باشد خصوصیاتی پیدا کنند که در کلام انبیاء «علیهم السلام» می‌بینیم. الله متعال کتاب خود، قرآن مجید را به عنوان شاه‌کار علم و ادب و حامل همین ویژگی‌ها نازل فرموده است. وقتی قرآن با تدبر مطالعه شود، آنها بطور کاملاً واضح از شروع تا آخر در استدلال آن حس می‌شود. ویژگی‌های مزبور طرز استدلال را ما در اینجا با ترتیب بیان می‌کنیم.

ویژگی اول این است که انبیاء «علیهم السلام» هیچ گاه روش‌های مصنوعی حجت و استدلالی را اختیار

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

نمی‌کنند که در نتیجهٔ ایجاد یک مسلک با گردآوری حقایق سادهٔ علم پیدا می‌شود و در آن هیچ کس، بجز یکتعداد دانشمندانی که شایق تلعب بالعلم هستند، علاقه نمی‌داشته باشند. آنها بر عکس این، مواد کاملاً ساده، طبیعی، بی‌آمیزش و خالص را انتخاب می‌کنند و آن را از لحاظ حقایق عقلی مسلم و عام به عنوان یک فکر زنده و متحرکی پیش می‌کنند که عقل و ذهن را بیدار می‌سازد و در نتیجهٔ آن موج زندگی در دل‌های مرده به جریان می‌افتد. بنابر همین اسلوب فطری استدلال آنهاست که هر شخصی که دل و ذهن او را زنگ نزده باشد، مجبور می‌شود که بی‌اختیار بگوید:

میں نے یہ جانا کہ گویا یہ بھی میرے دل میں ہے

"دانستم که گویا این نیز در دل من است"

ویژگی دوم این است که آنها مقدمهٔ استدلال خود را به شکلی قایم می‌کنند و آن را به نحوی در مقابل مخاطبین خود قرار می‌دهند که در کلام آنها مردم صرف دلیل نمی‌یابند، بلکه بر علاوهٔ آن، توانایی استدلال را نیز به وسیلهٔ آن در خود پیدا می‌کنند. بجای اینکه همانند اهل منطق، صغری و کبرای خود را ترتیب دهند، مخاطب خود را به ماخذ استدلال متوجه می‌سازند. برخی لوازم آن را خود بیان می‌کنند؛ راجع به برخی دیگر صرف بر اشاره اکتفا می‌کنند؛ برخی حقایق را کاملاً واضح می‌سازند و نتایجی را که از آن بطور بدیهی بدست می‌آید، به فهم مخاطب وامی‌گذارند. در نتیجهٔ چنین رویکردی، مخاطبین بالآخره به مرحله‌ای می‌رسند که با فکر و تدبر خود این نتایج را بدست می‌آورند و در روشنی روز حقایقی را مشاهده می‌کنند که داعیان می‌خواهند آنها را به آن متوجه کنند. به این ترتیب، آنان مخاطبین خود را در رسیدن از اجمال به تفصیل، اصل به فرع، کلیات به جزئیات، بدیهیات تا نظریات و از مشهود تا لازم به نحوی تربیت می‌کنند که آنان نه تنها اینکه منظور داعیان را بر لوح قلب خود می‌یابند، بلکه از طرز استدلال آنها روشنی حکمت و معرفتی بدست میاورند که به سبب آن همه چیز انفس و آفاق، با چاک کردن پرده‌های تاریکی‌ها، چنان بر منصهٔ فکر او ظاهر می‌شوند که در رابطه به آن، حد اقل در دل او، هیچ شک و گمانی باقی نمی‌ماند.

ویژگی سوم این است که نه آنها مسلمهٔ نادرست مخاطب را گاهی بنای استدلال خود قرار می‌دهند و نه نظریه و واهمهٔ دیگران را اساس قرار داده، عمارت استدلال خود را بر آن آباد می‌کنند. آنها بنیاد استدلال خود را همیشه بر دلایل محکمی می‌مانند که تغییر زمانه و حالات نمی‌تواند از هیچ بعدی بر آن اثرگذار باشد و نه تبدیلی افکار و آرا می‌تواند به آن آسیب برساند. آنها دلیل خود را بر چیزهایی بنا می‌کنند که راجع به آن کاملاً متیقین می‌باشند که در جای خود حق است و بنابر همین صفت خود وسیلهٔ اثبات یک حقیقت می‌گردند. بنابراین، ویژگی مذکور طرز استدلال آنهاست که بر اساس آن کلام آنها بعد از هزار گردش زمانه هم با عین اثرگذاری در دل اشخاص نفوذ می‌کند و در تسخیر دل‌ها کامیاب می‌شود.

ویژگی چهارم این است که آنها هرگز روش اتهامی استدلال را اختیار نمی‌کنند. یعنی هرگز در بحث و استدلال مرتکب این اشتباه نمی‌گردند که هر زمانی کسی بر سخن آنها اعتراض کند، فوراً مثال‌های عمل یا عقیدهٔ مورد اعتراض را از عقیده و مذهب مخاطب پیش کنند. چونکه این شیوهٔ استدلال از هر لحاظ نادرست است و اثبات حق به وسیلهٔ آن یک طرف، وجود آن هم مورد تردید قرار می‌گیرد، بنابراین، انبیاء «علیهم السلام» همیشه از این شیوهٔ استدلال احتراز می‌کردند و سخن خود را بر اساس دلایل آن به مخاطب می‌قبولاندند و با وجود هزار اعتراض او، بر روش خود قایم می‌ماندند.

ویژگی پنجم این است که استدلال آنها همیشه از آنچه بین او و مخاطب مشترک است، شروع می‌شود و به

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

تدریج به سوی موارد اختلافی می‌رسد. آنها نخست بر مخاطبین خود چیزهایی را می‌قبولانند که در دنیا به حیث مسلمات انفس و آفاق، حقایق تاریخی، بدیهیات عقل و فطرت و مسائل یقینی علم قبول می‌شوند که هیچ شخص سلیم الفطرتی نمی‌تواند راه انکار از آن و یا اختلاف در آن را پیدا کند. بنابراین، او از همین اساسات آغاز کرده، سخن خود را به عنوان لوازم آن بیان می‌کند و بدین ترتیب ظاهراً بی‌گانه‌ترین چیزها را بتدریج به شکلی مانوس می‌سازد که مخاطب به شیوهٔ کاملاً غیر محسوس آن را قبول می‌کند و سپس هر آنچه که قبول می‌کند، برای پذیرفتن لوازم آن هم آماده می‌شود.

شیوه‌های دعوت

نکتهٔ پنجم این است که داعی نباید بر یک شیوهٔ دعوت اصرار کند، بلکه باید تمام راه‌هاکارهایی را اختیار کند که ممکن است برای رسانیدن هدف به دیگران با حکمت و موعظت، در عصر او مفید و مؤثر واقع شوند. مطالعهٔ زندگی پیامبران نشان می‌دهد که آنها همیشه شرایط و اوضاع عصر را مد نظر داشتند و شیوهٔ دعوت را متناسب با آن اختیار می‌کردند. زمانی که مردم هنوز با فن خواندن و نوشتن آشنا نبودند، پیامبران الله متعال شیوهٔ تلقین زبانی را اختیار کردند و سخنان آنها در شکل روایات نسلاً بعد نسلٍ به پیروان آنها منتقل می‌شدند. دعوت در آن دوران صرف بر روابط شخصی، اظهار و بیان زبانی و توان ذهن سامعین در حفاظت از آن مبنی بود، اما هنگامیکه مهارت نوشتن و خواندن ایجاد شد، انبیاء «علیهم السلام» نیز دعوت خود را به وسیلهٔ قلم و کتاب پیش کردند. تورات و زبور و انجیل و قرآن در همین دوران نازل گردید. آنها همچنان از روش‌هایی هم که برای دید و بازدید، تبادلهٔ افکار و تصمیم‌گیری در امور اجتماعی در جامعه رایج بود، در صورتیکه از روی دین و اخلاق مشکلی نداشت، نیز بطور کامل فایده گرفتند. نبی کریم «ﷺ» با دعوت رهبران خاندان خود به ضیافت، دعوت خود را به آنها پیش کرد. با بالا رفتن از کوه صفا، طبق فرهنگ قوم خود، نعرهٔ حق را بلند کرد. شخصاً رفت و با سرداران ام القری و طایف ملاقات کرد. در موقع حج، به سرداران قبیله‌های مختلف پیام‌ها فرستادند. نماینده‌گان خود را نزد برخی مردم مهم فرستاد. خود به بازارهای فصلی جزیره نمای عرب رفته برای دعوت مواقع یافتند. به برخی مردم خطوط هم نوشتند. غرض اینکه، آنها تمام راه‌ها و ذرایعی را که در آن زمان بین عرب‌ها برای رساندن سخن و تفهیم مدعا رایج بود، اختیار نمودند. استاد امام می‌نویسد:

> "خدا می‌داند که در برخی حلقه‌های دینی این خیال از کجا پیدا شده که روش اصلی و پیامبرانه برای تبلیغ این است که انسان در یک دست چوبی و در جام کمی نخود بگیرد و برای تبلیغ به سفر برآید. نه بر پاه پاپوش باشد، نه بر سر کلاه، قریه به قریه بگردد و هر جایی که شخصی را یافت، خواه او بخواهد یا نخواهد، به او شروع به تبلیغ کند. از شهری می‌گذرد، چهار نفر بر چهارراهی نظر آیند، در همانجا برای تقریر ایستاد شود. در قطار، ایستگاه، بازار، بر سرک و در هر جایی که ازدهام را ببیند همانجا وعظ او شروع شود. در هر مجلسی داخل شود، در هر کنفرانسی برای خود جا پیدا کند، به هر گردهمایی‌ای خود را برساند. شنونده‌ها خسته و مانده شوند اما او از شنواندن خسته نشود. مردم از تعقیب او کاملاً پریشان شوند اما او به عنوان عسکر خداوند بر هر یک مسلط و نگهبان باشد. مردم از بیم سؤال و جواب او پنهانی بگردند، بلکه گاهی آزرده شده گستاخی و بی ادبی هم کنند، اما او با همین انهماک و شور به کار خود ادامه دهد. هر جایی که وعظ درخواست گردد، به آن مصروف شود، هر جایی که از او خواسته شود در مراسم میلاد اشتراک کند، اشتراک می‌کند و در جاییکه با مخالفین و منکرین روبرو شود، به میدان مناظره هم وارد شود. این است شیوهٔ اصلی تبلیغ و این است تصویر صحیح یک مبلغ راستینی که در ذهن بسیار مردم دین‌دار ما موجود است. ممکن است آنها تا یک حدی مخالف مفید بودن شیوه‌های انکشاف یافته و علمی تبلیغ و تعلیم عصر حاضر نباشند، اما شیوهٔ دارای خیر و برکت نزد آنها همین است که بیان شد و به فکرشان انبیاء «علیهم السلام» اختیار نموده بودند."

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

به نظر ما، این شیوه را شیوهٔ علما دانستن تا حدی نتیجهٔ عدم واقفیت از شیوهٔ انبیاء است و تا حدی ناشی از این آرزوی حضرات مذکور که شیوهٔ اختیار شدهٔ آنان – که از توان انتخاب روش دیگر بجز آن محروم هستند – شیوهٔ محترم و مقدس ثابت شود. تا جاییکه ما شیوهٔ تبلیغ انبیا را مطالعه نموده‌ایم، به این نتیجه رسیده‌ایم که شیوه‌های تبلیغی را که انبیای کرام «علیهم السلام» اختیار نمودند، با نظرداشت عصر خود، طریقه‌های نهایت اعلی و انکشاف یافته بودند و با تغییر شرایط و پیشرفت تمدن تغییر هم می‌نمودند؛ این ثابت می‌سازد که اصرار بر یک شیوه در زمینهٔ دعوت صحیح نیست بلکه بر داعیان حق لازم است در هر عصر راه‌هایی را برای تبلیغ و تعلیم اختیار کنند که در عصر آنان پیدا شده باشند و با استفاده از آن بتوانند تلاش‌ها و توانایی‌های خود را هرچه بیشتر مفید و نتیجه خیز بسازند." (دعوت دین اور اس کا طریق کار ۸۵)

در این خصوص البته چند چیز باید ملحوظ نظر باشد:

نخست اینکه، هیچ شیوه‌ای برای دعوت اختیار نشود که از لحاظ دین و اخلاق قباحت داشته باشد. اگر چنین چیزی در شیوه‌ای از قبل رایج موجود باشد، بعد از رفع قباحت آن باید اختیار شود. بنابراین، وقتی پیامبر «ﷺ» قوم خود را از کوه صفا صدا داد، اگرچه شیوه را طبق فرهنگ عرب‌ها همان انتخاب فرمود که یک نذیر عریان انتخاب می‌کرد، اما پیامبر «ﷺ» هرگز این فرهنگ آنها را نپسندید که نذیر لباس خود را در می‌آورد و خود را کاملاً عریان می‌ساخت.

دوم اینکه، شیوه‌هایی اختیار نگردد که شان دعوت را مجروح می‌سازد یا باعث می‌شود وقار داعی زیر سؤال رود. زمانیکه در جریان دعوت نبی کریم «ﷺ» این اندیشه ایجاد شد، الله متعال فرمود:

أَمَّا مَنِ ٱسْتَغْنَىٰ فَأَنتَ لَهُۥ تَصَدَّىٰ وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّىٰ. وَأَمَّا مَن جَآءَكَ يَسْعَىٰ وَهُوَ يَخْشَىٰ فَأَنتَ عَنْهُ تَلَهَّىٰ. كَلَّآ إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ. فَمَن شَآءَ ذَكَرَهُۥ. فِى صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ. مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ. بِأَيْدِى سَفَرَةٍ كِرَامٍ بَرَرَةٍ.(عبس ۵:۸۰ – ۱۶)

"آن کس که بی‌پروایی می‌کند، پس تو به او روی می‌آوری، در حالیکه اگر او پاک نشود، هیچ مسؤولیتی بر تو نیست. و کسی که از اشتیاق نزد تو می‌آید و از خداوند نیز می‌ترسد، نسبت به او بی‌پروایی روا می‌داری. هرگز نه، (هیچ ضرورتی برای روی آوردن به آنان نیست). این فقط یک تذکر است. پس هر کی خواست، از آن پند گیرد (و هر کی خواست، انگشتان را در گوش‌هایش فرو برد). شایستهٔ ادب، در صحیفه‌های بلند و پاکیزه، در دستان نویسنده‌گان بسیار معزز، بسیار وفادار."

سوم اینکه، شیوه‌هایی هم نباید هرگز اختیار گردد که به هدف دعوت آسیب می‌رساند و بجای اینکه زمین دل‌ها را نرم و قابل زرع سازد، آن را بیشتر سنگلاخ می‌سازد. یک مثال نمایان آن، مناظراتی است که در حلقه‌های مذهبی ما دقیق به همان شکل جریان دارند که مسابقات پهلوانی تنظیم می‌گردند، در حالیکه هدایتی که الله متعال در این رابطه به ما در کتاب خود داده قرار ذیل است:

وَلَا تُجَٰدِلُوٓا۟ أَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ إِلَّا بِٱلَّتِى هِىَ أَحْسَنُ. إِلَّا ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ مِنْهُمْ وَقُولُوٓا۟: ءَامَنَّا بِٱلَّذِىٓ أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ. وَإِلَٰهُنَا وَإِلَٰهُكُمْ وَٰحِدٌ. وَنَحْنُ لَهُۥ مُسْلِمُونَ.(العنکبوت ۴۶:۲۹)

"و (با) اهل کتاب (اگر متوجه این دعوت باشند پس) جز با نیکوترین شیوه بحث مکنید، بجز کسانی که از میان آنها ظالم هستند. (هیچ گونه بحثی با آنها لازم نیست). به آنان بگو که ما آن را هم قبول داریم که به سوی ما نازل شده است و آن را نیز که به سوی شما نازل گردیده است. معبود ما و معبود شما واحد است و ما فرمانبردار او هستیم."

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

قانون جهاد

امنیت و آزادی، ضرورت‌های ناگزیر تمدن انسانی است. بمنظور حفاظت از آن در برابر سرکشی افراد، تأدیب و مجازات پیشبینی شده است، اما اگر قوم‌ها سرکش شوند، هر شخص می‌داند چاره‌ای جز بلند کردن شمشیر نمی‌ماند. تا زمانیکه نصیحت و تلقین کارگر باشند، هیچ شخص توسل به شمشیر را جایز نمی‌داند، اما وقتی سرکشی یک قوم به حدی برسد که برگرداندن او به راه درست به وسیلهٔ نصیحت و تلقین ممکن نباشد، انسان حق دارد علیه آن شمشیر بردارد و تا وقتی آن را برداشته باشد که فضای امنیت و آزادی در دنیا ایجاد شود. قرآن بیان می‌دارد که اگر اجازت توسل به شمشیر داده نمی‌شد، سرکشی قوم‌ها به اندازه‌ای می‌رسید که بربادی تمدن یکطرف، معابد هم ویران می‌شدند و جاهاییکه در آن شب و روز نام الله پروردگار عالم گرفته می‌شود و عبادت او می‌شود، با خاک یکسان می‌شدند:

وَلَوْلَا دَفْعُ ٱللَّهِ ٱلنَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّهُدِّمَتْ صَوَٰمِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَٰتٌ وَمَسَٰجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا ٱسْمُ ٱللَّهِ كَثِيرًا.(الحج ۲۲:۴۰)

"(این اجازت به دلیلی داده شده که) اگر خداوند مردم را به وسیلهٔ یکدیگر دفع نمی کرد، صومعه‌ها و کلیساها و کنیسه‌ها و مسجدها، که نام خداوند با کثرت در آنها گرفته می‌شود، همه از بین می‌رفتند."

آیات فوق راجع به جهاد و قتال است،[۱] اما این حکم در قرآن مجید به دو شکل وارد شده است:

نخست، علیه ظلم و عدوان؛

دوم، علیه منکرین حق بعد از اتمام حجت.

حالت اول، حکم ابدی شریعت است و طبق آن جهاد برای همان هدف صورت می‌گیرد که در بالا بیان گردیده است. حالت دوم، با شریعت ربط ندارد بلکه به قانون اتمام حجت الله متعال مرتبط است که در این دنیا همواره بر اساس حکم مستقیم او و از طریق هستی‌هایی انجام داده می‌شود که او بر منصب رسالت فایز می‌فرماید. منصب رسالت برای آخرین بار در تاریخ بشریت به محمد الرسول الله «ﷺ» داده شد:

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ. فَإِذَا جَآءَ رَسُولُهُمْ قُضِىَ بَيْنَهُم بِٱلْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ.(یونس ۱۰:۴۷)

"و برای هر قوم رسولی‌ست؛ پس زمانی که رسول آنها می‌رسد، میان آنها با انصاف فیصله می‌شود و هیچ ظلمی بر آنها نمی‌شود."

هنگامیکه طبق قانون مذکور، حجت الله متعال به وسیلهٔ رسولان او بر یک قوم بطور کامل تمام می‌شود، بر منکرین آن در همین دنیا عذاب نازل می‌شود. عذاب ممکن از آسمان فرود آید و در برخی حالات به وسیلهٔ شمشیرهای اهل حق هم نازل می‌شود.[۲] در نتیجهٔ آن، منکرین لازماً مغلوب می‌گردند و در سرزمین، غلبهٔ حق بطور

---

[۱] جهاد به معنای صرف تمام قدرت در یک جد و جهد است. همانگونه که این تعبیر در قرآن برای جد و جهد عام در راه الله متعال استعمال گردیده، به همان شکل برای قتال فی سبیل الله هم استفاده شده است. در اینجا، همین مفهوم دوم آن پیش نظر است.

[۲] ابراهیم ۱۴: ۱۳ – ۱۴. المجادله ۵۸: ۲۰ – ۲۱.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

کامل قایم می‌شود. بعد از اتمام حجت از طرف رسول الله «ﷺ»، همین حالت دوم پیش آمد. بنابراین، به شکلی که به پیامبر «ﷺ» و اصحاب او حکم بر قتال علیه ظلم و عدوان داده شد، برای هدف مذکور هم هدایت داده شد که شمشیرها برداشته شود. پس قتال دوم، کار خداوند بود که با دستان انسان انجام داده شد. قتال نوع دوم را باید یک سنت الهی تلقی کرد؛ آن هیچ ربطی به اخلاقیات انسانی ندارد. در الفاظ "يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ"[۳] (الله با دستان شما آنها را مجازات خواهد کرد) همین حقیقت بیان گردیده است.

ذیلاً، نصوص قرآن را در رابطه به هر دو حالت واضح می‌سازیم:

اذن جهاد

أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا. وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ. الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِم بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَن يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ .(الحج ۳۹:۲۲ – ۴۰)

"(پس) با کسانی که جنگ شود، به آنان اجازت جنگ داده شده است، زیرا بر آنها ظلم شده است و خداوند یقیناً بر کمک آنان قادر است. آنانی که به ناحق از خانه هایشان کشیده شدند، صرف به این دلیل که می گفتند رب ما الله است."

درج فوق، نخستین آیات قرآن مجید است که به مهاجرین اجازت می‌دهد، اگر بخواهند، می‌توانند در پاسخ حمله، به جنگ اقدام کنند. قرآن بیان می‌دارد که آنها کاملاً بی‌تقصیر اند و محض به این جرم مجبور گردیدند از خانه‌های خود خارج شوند که الله را رب خود قبول داشتند. تمام شرح مظالم و مصائب قریش، اگر غور کنید، در این یک جمله گنجانیده شده است. دلیل آن این است که یک شخص تا زمانی آماده نمی‌شود وطن و خانهٔ خود را ترک کند که وطن بر او کاملاً تنگ نشود. "بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا" به مظالم مذکور اشاره است و قرآن بر همین اساس به مسلمانان حق داده که حالا دیگر می‌توانند علیه تجاوز شمشیر بردارند.

حق جهاد به آنها به عنوان یک گروه داده شده است. هر شخصی که با اسالیب زبان آشنا باشد، می‌داند که مسلمانان به هیچ وجه بطور انفرادی مخاطب آیاتی نیستند که در قرآن راجع به قتال نازل گردیده اند. همانند حدود و تعزیرات، آنها بطور یک گروه مخاطب آن هستند. بنابراین، صرف نظم اجتماعی آنها حق دارد در این خصوص اقدامی کند. هیچ فرد یا گروهی از آنان هرگز حق ندارد به نمایندگی از آنها بر چنین اقدامی تصمیم بگیرند. واژهٔ "أُذِنَ" در آیات مورد بحث سورهٔ حج بر همین حقیقت دلالت می‌کند. این بدین معناست که اولین موضوع مربوط به قتال، جواز و عدم جواز آن است. الله متعال با وجود ظلم و عدوانی که از طرف قریش صورت می‌گرفت، بعد از برآورده شدن شرط ایجاد نظم اجتماعی در زمانهٔ رسالت، به آن اجازه داد؛ در عصر حاضر هم برای هیچ مسلمانی جایز نیست به آن اقدام کند.[۴] پیامبر «ﷺ» بر همین اساس فرموده است:

---

[۳] التوبه ۹: ۱۴.

[۴] در این عصر، بعضی مردم بر غارت‌گری ابو بصیر «رض» علیه قریش بعد از صلح حدیبیه استدلال می‌کنند. این محض افلاس علم و نظر است. قرآن مجید با صراحت تمام در آیت ۷۲ سورهٔ انفال (۸) فرموده است که مردمی که نتوانستند هجرت کرده به مدینه آیند، مسؤولیت هیچ عمل آنها بر رسول الله «ﷺ» و مسلمانان حکومت مدینه عاید نمی‌شود. سپس صرف این نه، طبق یک روایت، خود رسول الله «ﷺ» در رابطه به یک اقدام ابو بصیر چنین تبصره نموده اند "ويل أمه مسعر حرب لو كان له أحد" (وای بر مادر او، اگر چند دوستانی بدست می‌آورد، شعلهٔ آتش را فروزان می‌ساخت.) از این می‌توان حدس زد که نظر رسول خدا

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

إنما الإمام جنة، يقاتل من ورائه و يتقى به. (بخاری، شماره ۲۹۵۷)

"حکمران مسلمانان سپر آنهاست، قتال پشت سر او صورت می‌گیرد و مردم در او برای خود پناه جستجو می‌کنند."

حکم جهاد

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ. وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُم مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِندَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّىٰ يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِن قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ. فَإِنِ انتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ. وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ. الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ.(البقره ۲:۱۹۰ – ۱۹۴)

"و در راه خداوند با کسانی بجنگید که (برای بستن راه حج بر شما) با شما می‌جنگند و (در این راه) هیچ تجاوزی نکنید. بی‌شک، خداوند تجاوز کننده‌گان را نمی‌پسندد. و آنان را هر جایی که یافتید، بکشید و از جایی که شما را بیرون کرده اند، بیرونشان کنید و (بدانید که) فتنه از قتل بدتر است. و نزد مسجد حرام، (پیش دست‌شده) با آنان نجنگید، مگر اینکه با شما در آنجا بجنگند. پس اگر آنها جنگ راه اندازند، (بدون هر نوع تردد) آنها را بکشید. مجازات این منکرین همین است. اما اگر آنها بازآیند، پس خداوند بخشنده است، شفقت او ابدی‌ست. و تو همواره با آنان بجنگ، تا زمانی که فتنه از بین برود و دین (در این سرزمین)، صرف برای خداوند باشد. پس اگر بازآیند پس (بدانید که) اقدام صرف علیه ظالمان جایز است. بدیل ماه حرام، ماه حرام است و به همین شکل در دیگر حرمت‌ها نیز قصاص وجود دارد. پس هر کسی بر تو تجاوزی کند، به آنها پاسخ همانند تجاوزی دهید که بر شما شده است و همواره از خداوند بترسید و بدانید که خداوند با کسانی‌ست که بر حدود او پابند اند."

بعد از اجازت قتال در سورهٔ حج، حکم آن در قرآن اصلاً در آیات فوق بیان گردیده است. بر علاوه، در هر جای قرآن که قتال ذکر گردیده، به عنوان بیان تفصیل احکام فوق، تاکید بر آن و توضیح برخی مسایلی که در نتیجهٔ عمل بر آن پیدا می‌شود، آمده است.[۵] آیات فوق در سورهٔ بقره زمانی نازل شد که بیت الله به عنوان قبله مقرر شد، مردم برای حج آن بی‌تاب شدند، اما فکر کردند که قریش حایل راه آنها هستند. اگر آنها اقدام کنند، ممکن است جنگ درگیرد و حرمت ماه‌های حرام حایل اقدام مسلمانان خواهد شد. بنابراین، وقتی سؤال شد، قرآن توضیح داد که حرمت هنوزم وجود دارد اما اگر اقدام از طرف قریش شود، حکم الله متعال برای مسلمانان این است که با شمشیر به آن خاتمه دهند. سیاق آیات همین است، اما قرآن مجید سخن را در اینجا ختم نکرده. قرآن، بر علاوهٔ آن، مسؤولیت جنگ آینده، انگیزهٔ محرکهٔ آن و حدود اخلاقی ذیدخل، بلکه اگر دقت کنید، غایت اقدام را در آن به شکلی بیان کرده است که هر دو شکل قتالی که در تمهید این بحث ذکر شد، در نتیجه کاملاً مشخص شده ظاهر می‌شود.

تفصیل مباحث را ما در اینجا بیان می‌کنیم:

ماهیت مسؤولیت

نکتهٔ اولی که از آیات مورد بحث واضح می‌گردد این است که صرف به این سخن اکتفا نشده که مسلمانان

در این رابطه چی بود. ملاحظه بفرمائید: بخاری، شماره ۲۷۳۱ – ۲۷۳۲.

[۵] به همان شکلی که، مثلاً، در آیت ۲۴۴ همین سوره است.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

می‌توانند بمنظور از بین بردن مزاحمتی که قریش در راه حج بیت الله ایجاد کرده اند، شمشیر بردارند، بلکه افزون بر آن، به آنها حکم داده شده که برای این مقصد شمشیر بردارند و تا زمانی آن را برداشته باشند که فتنه باقی نماند و در سرزمین حرم صرف دین خداوند متعال باقی بماند. معلوم است که این یک مسؤولیت سنگین است و نمی‌توان آن را بر یک نظم اجتماعی بدون رعایت قدرت جنگی و اخلاقی آن ماند. بنابراین، قرآن مجید در سورهٔ انفال وضاحت فرموده که ملاحظات مذکور رعایت شده اند و مسؤولیت آنها به همین دلیل در مراحل مختلف کاهش یا افزایش داده شده است.

در مرحلهٔ اول، زمانی که جماعت مسلمانان بیشتر در بر گیرندهٔ سابقین اولینِ مهاجرین و انصار بود و از لحاظ ایمان و اخلاق هیچ ضعفی در آنها وجود نداشت، آنها مؤظف گردیدند با یک نفر علیه ده نفر این مسؤولیت را انجام دهند. الله متعال می‌فرماید:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ حَرِّضِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ عَلَى ٱلۡقِتَالِۚ إِن يَكُن مِّنكُمۡ عِشۡرُونَ صَٰبِرُونَ يَغۡلِبُواْ مِاْئَتَيۡنِۚ وَإِن يَكُن مِّنكُم مِّاْئَةٞ يَغۡلِبُوٓاْ أَلۡفٗا مِّنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِأَنَّهُمۡ قَوۡمٞ لَّا يَفۡقَهُونَ.(الانفال ۸:۶۵)

"ای پیامبر، این مؤمنان را بر جنگ برانگیز (که قبلاً حکم آن داده شده است). اگر از شما صد نفر ثابت قدم باشند، بر دو صد نفر چیره خواهند شد و اگر هزار نفر باشند، پس بر حکم خداوند بر دو هزار چیره خواهند شد. زیرا آنان مردمی اند که بصیرت ندارند."

استاد امام امین احسن اصلاحی در وضاحت بصیرت مذکور در آیت می‌نویسد:

"این بصیرت، جوهر اصلی انسان است. وقتی انسان با آن به میدان جنگ وارد می‌شود، در وجود تنهای خود قدرت یک لشکر را احساس می‌کند، در راست و چپ خود نصرت خداوند را می‌بیند؛ مرگ برای او از زندگی محبوب‌تر می‌گردد چون به او منزلی را نشان می‌دهد که برای افرادی که در راه الله متعال شهید می‌شوند، مختص گردیده است. بصیرت، صبر و ثباتی را در او پیدا می‌کند که او را به تنهایی بر ده شخصی غالب می‌سازد که از آن محروم باشند." (تدبر قرآن ۵۰۶/۳)

این مرحلهٔ اول بود. بعد از آن مردم جدیدی وارد اسلام گردیدند. در این جریان، با وجود اینکه تعداد مسلمانان بسیار افزایش یافت، اما به دلیلی اینکه آنها از لحاظ بصیرت در دین هم‌پایهٔ سابقین اولین نبودند، الله متعال بار مسؤولیت را نیز بر آنها کم کرد و فرمود:

ٱلۡـَٰٔنَ خَفَّفَ ٱللَّهُ عَنكُمۡ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمۡ ضَعۡفٗاۚ فَإِن يَكُن مِّنكُم مِّاْئَةٞ صَابِرَةٞ يَغۡلِبُواْ مِاْئَتَيۡنِۚ وَإِن يَكُن مِّنكُمۡ أَلۡفٞ يَغۡلِبُوٓاْ أَلۡفَيۡنِ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ مَعَ ٱلصَّٰبِرِينَ.(الانفال ۸:۶۶)

"در این وقت، البته خداوند بار شما را سبک ساخت، چون دانست که میان شما برخی ضعیف هم هستند. بنابراین، اگر از شما صد نفر ثابت قدم باشند، بر دو صد نفر چیره خواهند شد و اگر هزار نفر باشند، پس بر حکم خداوند بر دو هزار چیره خواهند شد. و خداوند با کسانی‌ست که (در راه او) ثابت قدم بمانند."

راجع به چگونگی مسؤولیت مسلمانان در جنگ‌ها و معرکه‌ها نیز رویکرد مشابهی اختیار شد. در مواقع بدر و احد و تبوک و غیره، هر مسلمان مؤظف شد در جنگ اشتراک کند و کسانی که در این راه از خود ضعف نشان دادند، از سوی پروردگار با محاسبهٔ سختی روبرو شدند. در یک موقع، به آنها حتی وعید شنوانده شد که اگر اهل و عیال و مال و منال خود را از جهاد در راه الله عزیزتر می‌دارند، منتظر باشند تا الله متعال فیصلهٔ خود را صادر فرماید و آنها را

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

نیز با انجامی دچار سازد که برای تکذیب کننده‌گان رسول مقدر شده بود.[۶] اما راجع به جنگ‌هایی که لازم نبود تمام مسلمانان برای اشتراک در آن بیرون شوند، الله متعال واضح فرمود که حالا دیگر موضوع، کسب فضیلت است و فضیلت مذکور اگرچه در نفس خود امر معمولی نیست، اما مسؤولیت اشتراک در جهاد در این وقت بر تمام مسلمانان عاید نمی‌گردد:

لَّا يَسْتَوِي ٱلْقَٰعِدُونَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُو۟لِى ٱلضَّرَرِ وَٱلْمُجَٰهِدُونَ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ. فَضَّلَ ٱللَّهُ ٱلْمُجَٰهِدِينَ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ عَلَى ٱلْقَٰعِدِينَ دَرَجَةً. وَكُلًّا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلْحُسْنَىٰ. وَفَضَّلَ ٱللَّهُ ٱلْمُجَٰهِدِينَ عَلَى ٱلْقَٰعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا. دَرَجَٰتٍ مِّنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً. وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا.(النساء ۴:۹۵ – ۹۶)

"(برای این جنگ بیرون شوید، چون) مسلمانانی که عذری ندارند و در خانه‌های خود نشسته اند و کسانی که با جان و مال در راه خداوند جهاد می‌کنند، برابر نیستند. خداوند به کسانی که با جان و مال‌شان جهاد می کنند بر خانه‌نشینان یک درجه فضیلت داده است. در این شکی نیست که خداوند با هر یک از آنان وعدهٔ خیر داده است، مگر خداوند به جهاد کننده‌گان در راه او به اجر عظیمی بر خانه‌نشینان فضیلت داده است – درجات و مغرفت و رحمت از جانب خود. و خداوند بخشنده است، شفقت او ابدی‌ست."

با وجود این، قرآن در جای دیگر با صراحت تمام بیان می‌کند که بعد از اینکه بر حکم خداوند به میدان وارد شدید، هیچ کس نباید از خود بزدلی نشان دهد و یا راه فرار از معرکه را اختیار کند. الله متعال آن را چنان جرم بزرگ قرار داده که وعید جهنم را بر آن شنوانده است. خداوند متعال در سورهٔ انفال می‌فرماید:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ إِذَا لَقِيتُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمُ ٱلْأَدْبَارَ. وَمَن يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُۥٓ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِئَةٍ فَقَدْ بَآءَ بِغَضَبٍ مِّنَ ٱللَّهِ وَمَأْوَىٰهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ ٱلْمَصِيرُ.(انفال ۸:۱۵ – ۱۶)

"اهل ایمان، وقتی با این منکرین روبرو شوید، پس به آنها پشت نکنید و (خوب بدانید که) هر کسی در چنین وقتی به آنها پشت کرد، جز کسی که می‌خواهد برای جنگ رزم‌شیوه را تغییر دهد یا می‌خواهد با بخش دیگر اردوی خود بپیوندد، پس با غضب خداوند بازگشته است. جایگاه او جهنم است و چه جایگاه بدی‌ست."

استاد امام در تفسیر آیات فوق می‌نویسد:

"حالا برای مسلمانان در مورد جنگ‌هایی که پیش خواهد آمد بیان می‌کند که وقتی در شکل فوج‌کشی منظم با دشمن روبرو شدید، به آنها پشت نکنید. این هدایت، بر تضمینی مبتنی است که قبلاً ذکر کردیم مبنی بر اینکه برای کسانی که در حمایت آنها خداوند و فرشته‌های او برای مدد و نصرت‌شان ایستاده باشند حرام است که به دشمن پشت نشان دهد."

"وَمَن يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُۥٓ"، در این نوع شرایط، راجع به مردمی که به دشمن پشت می‌کنند فرموده شده که آنها غضب خداوند را گرفته بر می‌گردند و جایگاه آنها جهنم است. از این احکام معلوم می‌شود که پشت کردن به دشمن حین جهاد، با کفر و ارتداد برابر است. این شدت جرم مورد بحث، معلوم است که به دلیل اثراتی‌ست که فرار شخص از میدان جنگ بجا میگذارد و اینکه با بزدلی خود بسا اوقات او خطر بزرگی را برای تمام اردو، بلکه برای تمام ملت خود ایجاد می‌کند.

"إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِئَةٍ"، یعنی مستثنی صرف اقداماتی است که یک عسکر به عنوان تدبیر جنگی اختیار می‌کند یا حالتی که به او پیش آمده و با نظرداشت آن او می‌خواهد خود را از یک سنگر به سنگر دیگر را برساند.

[۶] التوبه ۹: ۲۴.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

منظور این است که آنچه حرام است پشت نشان دادن از نوع فرار است. عقب نشینی‌ای که از نوع تدبیر جنگی باشد از آن مستثنی است." (تدبر قرآن ۴۵۰/۳)

از تصریحات قرآن سه نکتهٔ ذیل کاملاً واضح شده ظاهر می‌گردند:

نخست اینکه، اگر وجود ظلم و عدوان متحقق هم باشد، جهاد تا زمانی فرض نمی‌شود که قوت حربی مسلمانان در مقابل دشمن به حد خاصی نرسد. بعد از شمولیت مردمان دیگر در جمع سابقین اولین، الله متعال این نصاب را در زمان نبی کریم «ﷺ» ۲ در مقابل ۱ مقرر فرموده بود. نمی‌توان تصور کرد که این نصاب در عصر بعد از آن افزایش خواهد یافت، بنابراین، برای مسلمانان ضروری است که بمنظور ادای مسؤولیت جهاد و قتال، نه تنها اینکه سعی کنند وجود اخلاقی خود را مستحکم سازند، بلکه قوت جنگی خود را نیز لازماً به حدی برسانند که حکم آن به مسلمانان عصر رسالت با نظرداشت شرایط آنها داده شده بود:

وَأَعِدُّوا لَهُم مَّا ٱسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَمِن رِّبَاطِ ٱلْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ ٱللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَءَاخَرِينَ مِن دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ ٱللَّهُ يَعْلَمُهُمْ. وَمَا تُنفِقُوا مِن شَىْءٍ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنتُمْ لَا تُظْلَمُونَ.(الانفال ۶۰:۸)

"در برابر آنان، به هر اندازه‌ای که بتوانید نیرو و اسبان آماده کنید، تا به وسیلهٔ آن دشمنان خداوند و دشمنان خود را بترسانید و بر علاوهٔ اینها بر دیگران نیز که شما آنها را نمی‌شناسید، اما خداوند آنها را می‌شناسد. هر آنچه در راه خداوند (برای این مقصد) خرج می‌کنید، برایتان کامل ساخته خواهد شد و هیچ کمی‌ای برای شما نخواهد بود."

دوم اینکه، عدم اشتراک در جهاد صرف در حالتی جرم است که یک مسلمان با وجود نفیر عام[۷] در خانه نشسته باشد. در این صورت، عدم اشتراک در جهاد، بدون تردید جرم بزرگی چون نفاق می‌گردد. در غیر این صورت، جهاد فضیلتی است که احساس دستیابی به آن باید در هر شخص باشد؛ اما جهاد درینصورت صرف یک درجه‌ای از فضیلت است، از جملهٔ فرایضی نیست که اگر انجام داده نشود، شخص مجرم تلقی شود.

سوم اینکه، بعد از واردن شدن به میدان برای قتال فی سبیل الله، پشت نشان دادن از نوع فرار و بزدلی حرام است. هیچ صاحب ایمانی نباید هرگز مرتکب آن شود. فرار از میدان نبرد، جرم بی‌اعتمادی نسبت به نصرت الله متعال، ترجیح دنیا بر آخرت و منحصر ساختن موت و حیات بر تدبیر شخصی است؛ اینگونه تصور را هرگز نمی‌توان با ایمان وفق داد.

جذبهٔ محرکه

نکتهٔ دیگری که از آیات مورد بحث واضح می‌شود این است که قتال نه برای خواهش نفس است، نه برای مال و دولت، نه به هدف تسخیر کشور و حکومت در زمین، نه برای شهرت و کسب نام، نه جهت تسکین احساس حمیت و حمایت یا تعصب و عداوت. قتال، به نحویکه از قید "فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ" بعد از "قَاتِلُوا" پیداست، محض برای الله متعال است. قرآن این سخن را در ابتدای حکم با صراحت کامل بیان نموده که خودخواهی و احساسات انسان هیچ تعلقی با قتال ندارد. جهاد، جنگ الله متعال است که بنده‌های او بر حکم او و طبق هدایت او "فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ" یعنی در راه او می‌کنند. آنها در این جنگ محض نقش آلات و جوارح را دارند. در این راه، آنها هیچ هدف شخصی ندارند، بلکه هدف‌شان برآوردن مقاصد خداوند می‌باشد. بنابراین، آنها نمی‌توانند از این نقش خود به اندازهٔ سر مو انحراف کنند.

الله متعال در سورهٔ نساء می‌فرماید:

[۷] یعنی وضعیتی پیش آید که ارباب حل و عقد هر مسلمان را برای جهاد بخواهند.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ۖ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوا يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱلطَّٰغُوتِ فَقَٰتِلُوٓا أَوْلِيَآءَ ٱلشَّيْطَٰنِ ۖ إِنَّ كَيْدَ ٱلشَّيْطَٰنِ كَانَ ضَعِيفًا.(۴:۷۶)

"(به آنان بگو، ای پیامبر که) اهل ایمان در راه خداوند می‌جنگند و منکرین در راه سرکشان خود. (اینان دوستان شیطان هستند)، پس با این دوستان شیطان بجنگید و بی‌پروا شو، زیرا نیرنگ شیطان بسیار ضعیف است."

نبی کریم «ﷺ» نیز هدف متذکرهٔ قرآن را در برخی مواقع به شکل بسیار خوب واضح فرموده است:

ابو موسی اشعری می‌گوید که شخصی در خدمت نبی کریم «ﷺ» حاضر شد و پرسید که کسی برای کسب مال غنیمت می‌جنگد، کسی برای کسب شهرت و نام می‌جنگد و کسی برای نشان دادن شجاعت خود، شما بگویید که جنگ چه کسی از میان آنها در راه الله متعال است؟ نبی کریم «ﷺ» پاسخ داد که صرف جنگ شخصی در راه الله است که خاص برای علیای کلمت الله وارد میدان شود.[۸]

ابو امامه باهلی روایت می‌کند که یک شخص نزد رسول خدا «ﷺ» آمد و عرض کرد: راجع به شخصی بگوئید که برای منفعت مالی و کسب نام می‌جنگد، او چی بدست می‌آورد؟ پیامبر «ﷺ» پاسخ داد: او هیچ چیزی بدست نمی‌آورد. شخص سه بار سؤال خود را تکرار کرد و نبی کریم «ﷺ» هر سه بار همان پاسخ را داد، بعد از آن فرمودند: الله متعال هیچ عملی را تا زمانی قبول نمی‌کند که خالص نباشد و برای کسب رضایت او صورت نگرفته باشد.[۹]

روایت ابو هریره است که پیامبر «ﷺ» باری فرمود: روز قیامت، قبل از همه راجع به سه نوع مردم فیصله خواهد شد: نخست شخصی که جنگیده و شهید شده بود. الله متعال نعمت‌های خود را به او یادآوری می‌کند. او به آن اقرار خواهد کرد، سپس الله متعال از او می‌پرسد: تو برای من چه کردی؟ او خواهد گفت: من برای تو جنگیدم تا زمانی که شهید شدم. الله متعال می‌فرماید: تو دروغ گفتی؛ تو به این دلیل جنگیدی که مردم به شجاعت تو اعتراف کنند، پس این کار شد. سپس الله متعال برای او حکم عذاب صادر می‌فرماید و او بر رو کش شده در جهنم افکنده خواهد شد.[۱۰]

عباده بن صامت بیان می‌کند که نبی کریم «ﷺ» فرمود: هر شخصی که برای جنگ در راه خداوند برون شد و در آن نیت یک ریسمانی را هم کرد که توسط آن شتر خود را ببندد، صرف همان ریسمان را بدست خواهد آورد؛ بجز آن، هیچ چیز دیگری را حاصل نخواهد کرد.[۱۱]

معاذ بن جبل می‌گوید که پیامبر «ﷺ» در یک موقع فرمود: جنگ‌ها به دو قسم اند: هر کسی خالص برای رضای خداوند جنگید و در آن از حکمران خود اطاعت کرد، بهترین مال خود را خرج کرد، با دوستان خود سلوک نرم داشت و از فساد اجتناب کرد، پس خوابیدن و بیدار بودن او، همه باعث اجر خواهد شد و هر کسی که به هدف تظاهر و کسب شهرت و نام شمشیر برداشت و در آن از حکمران خود نافرمانی کرد و بدین شکل فساد را در زمین برپا کرد، نجات نخواهد یافت.[۱۲]

---

[۸] بخاری، شماره ۲۸۱۰. مسلم، شماره ۴۹۱۹.

[۹] نسائی، شماره ۳۱۴۲.

[۱۰] مسلم، شماره ۴۹۲۳.

[۱۱] نسائی، شماره ۳۱۴۰.

[۱۲] نسائی، شماره ۴۲۰۰.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

به دلیل اهمیت این نوع قتال است که اجر آن نیز خارق العاده بیان شده است. الله متعال می‌فرماید:

وَلَا تَحْسَبَنَّ ٱلَّذِينَ قُتِلُوا۟ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمْوَٰتًۢا ۚ بَلْ أَحْيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ. فَرِحِينَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِۦ ۙ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِٱلَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا۟ بِهِم مِّنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ ٱلْمُؤْمِنِينَ.(آل عمران ۳:۱۶۹ – ۱۷۱)

"و کسانی که (در جریان این جنگ) در راه خداوند کشته شدند، هرگز آنها را مرده مپندار. آنها مرده نیستند، بلکه در حضور پروردگار خود زنده هستند، آنها روزی بدست می‌آورند. هر آنچه خداوند از فضل خود به آنها عطا کرده است، بر آن شادان و فرحان، و کسانی که تا هنوز از میان اخلافشان به آنها نپیوسته اند، در رابطه به آنها خوشحالی کننده که (درین پادشاهی ابدی خداوند) نه خوفی برای آنهاست و نه آنها هرگز غمزده خواهند شد، بر نعمت‌های خداوند و فضل او خوش‌وقت و از این که اجر اهل ایمان را خداوند هرگز ضایع نمی‌کند."

از ابو هریره روایت است که رسول الله «ﷺ» فرمود: مثال شخصی که در راه الله جهاد می‌کند – و الله خوب می‌داند که چه کسی در راه او جهاد می‌کند – مانند شخصی است که در روز روزه بگیرد و شب‌ها در نماز ایستاده باشد و الله متعال برای کسانی که در راه او جهاد می‌کنند وعده داده که چون آنها را وفات می‌دهد، راست به بهشت می‌برد و الی با اجر و ثواب و مال غنیمت، با سلامتی به خانه‌هایشان بر می‌گرداند.[۱۳]

روایت دیگری از ابو هریره است که شخصی در خدمت پیامبر اکرم «ﷺ» حاضر شد و عرض نمود: به من عملی را نشان دهید که در اجر و ثواب با جهاد برابر باشد. پیامبر «ﷺ» فرمود: هیچ چنین عملی نیست. سپس پرسیدند: آیا می‌توانی هنگامیکه مجاهدین از خانه‌های خود بیرون شوند به مسجد رفته پیوسته در نماز ایستاده باشی، هیچ توقف نکنی و پیوسته روزه بگیری، هیچ گاه افطار نکنی؟ او گفت: آخر چطور ممکن است چنین کرد؟[۱۴]

همچنان از ابو هریره روایت است که رسول خدا «ﷺ» فرمود: در بهشت صد درجه است که الله متعال برای کسانی که در راه او می‌جنگند آماده ساخته است؛ فاصله بین دو درجهٔ آن به اندازهٔ زمین و آسمان است.[۱۵]

از ابو هریره روایت است که رسول الله «ﷺ» فرمود: قسم به پروردگاری که جان من در دست اوست، هر شخصی که در راه الله زخمی شد – و الله خوب می‌داند چه کسی فی‌الواقع در راه او زخمی شده است – روز قیامت به شکلی حشر خواهد شد که رنگ اگرچه رنگ خون است اما بوی آن از مشک خواهد بود.[۱۶]

ابن جبر بیان می‌کند که رسول الله «ﷺ» فرمود: آتش جهنم پاهای هر بنده‌ای را که در راه الله متعال غبار آلود شود، لمس نخواهد کرد.[۱۷]

سهل بن سعد می‌گوید که نبی کریم «ﷺ» فرمود: سپری کردن یک روز در مرز برای محافظت در مقابل دشمن، بهتر از دنیا و تمام چیزهای آن است.[۱۸]

---

[۱۳] بخاری، شماره ۲۷۸۷.

[۱۴] بخاری، شماره ۲۷۸۵.

[۱۵] بخاری، شماره ۲۷۹۰.

[۱۶] بخاری، شماره ۲۸۰۳. مسلم، شماره ۴۸۵۹.

[۱۷] بخاری، شماره ۲۸۱۱.

[۱۸] بخاری، شماره ۲۸۹۲.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

حدود اخلاقی

نکتهٔ سومی که از آیات واضح می شود این است که قتال در راه الله متعال با بی‌پروایی نسبت به حدود اخلاقی صورت گرفته نمی‌تواند. اخلاقیات در هر گونه شرایط و بر همه چیز مقدم است و در موقع جنگ و جدال هم الله متعال به هیچ شخص اجازهٔ انحراف از آن را نداده است. مثلاً، فرموده است با کسانی که برای جنگ با شما بیرون آمده اند بجنگید. از شهری که آنها شما را خارج نموده اند، آنها را برون رانید و هر جایی که آنها را دریافتید، قتل کنید. بعد از تمام ظلم و عدوانی که از طرف آنها صورت گرفت و اتمام حجتی که از سوی پیامبر «ﷺ» صورت گرفت، همهٔ اقدامات فوق الذکر برای شما جایز است اما دو موضوع لازماً باید رعایت گردد:

نخست اینکه، در پامال شدن یک حرمت نباید از طرف شما اقدام شود. اگر نزد مسجد حرام و در ماه‌های حرام قتال ممکن است، صرف در حالتی ممکن است که طرف مقابل در اقدام پیش‌دست شود. شما هرگز نباید از طرف خود به آن اقدام کنید.

دوم اینکه، اگرچه می‌توانید پاسخ برابر را به تجاوز کسی بدهید، اما حق ندارید از آن فراتر روید. جنگ کنید، اما هیچ تجاوزی نباید در آن از جانب شما سر زند. به یاد داشته باشید که خداوند کسانی را که از حدود تجاوز می‌کنند بسیار ناپسند می‌دارد و صرف به کسانی کمک می‌کند که در هیچ حالت از حدود او تجاوز نمی‌کنند. قرآن مجید در آیات ذیل، هر دو نکته را در اسلوب بی‌نظیر خود به این شکل بیان می‌کند:

ٱلشَّهۡرُ ٱلۡحَرَامُ بِٱلشَّهۡرِ ٱلۡحَرَامِ وَٱلۡحُرُمَٰتُ قِصَاصٞۚ فَمَنِ ٱعۡتَدَىٰ عَلَيۡكُمۡ فَٱعۡتَدُواْ عَلَيۡهِ بِمِثۡلِ مَا ٱعۡتَدَىٰ عَلَيۡكُمۡۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلۡمُتَّقِينَ.(البقره ۱۹۴:۲)

"بدیل ماه حرام، ماه حرام است و به همین شکل در دیگر حرمت‌ها نیز قصاص وجود دارد. پس هر کسی بر تو تجاوزی کند، به آنها پاسخ همانند تجاوزی دهید که بر شما شده است و همواره از خداوند بترسید و بدانید که خداوند با کسانی‌ست که بر حدود او پابند اند."

استاد امام در تفسیر آیات فوق می‌نویسد:

"منظور این است که جنگ و جدل در ماه‌های حرم یا حدود حرم گناهی است بزرگ، لیکن وقتی کفار حرمت آن را نسبت به شما رعایت نمی‌کنند، شما هم حق دارید به سبیل قصاص آنان را از حرمت این ماه‌ها محروم سازید. در شریعت جان هر انسان محترم است، لاکن وقتی یک شخص برای جان شخص دیگر احترامی قایل نیست، او را قتل می‌کند، در قصاص آن او هم از حق حرمت جان محروم گردیده، قتل می‌شود. به همین ترتیب، احترام به ماه‌های حرم و حدود حرم امر مسلم است، به شرطیکه کفار هم آن را رعایت کنند و دیگران را هدف ظلم و ستم قرار ندهند، اما اگر شمشیرهای آنها در این ماه‌ها و این بلد امین بی‌نیام می‌شوند، پس سزاوار این می‌شوند که در قصاص عمل خود از حقوق امنیت و حرمت محروم گردند. افزون بر آن فرموده است که، همانگونه که قصاص ماه‌های حرام ضروری است، قصاص حرمت‌های دیگر هم به همان ترتیب ضروری است. یعنی از هر نوع حقوق حرمت چیز محترمی که آنها شما را محروم کنند، شما هم حق دارید در قصاص، آنان را از حق حرمت‌شان محروم سازید. پس هر اقدامی را که آنها با نقض حرمت حرم و اشهر حرم علیه شما می‌کنند، شما پاسخش را مو به مو بدهید. البته، حدود تقوی را لازماً رعایت کنید و در نقض هیچ حدی نباید پیش‌قدم شوید و نه هیچ اقدام شما باید خارج از حدود ضرورت باشد. تائید و نصرت الله متعال را صرف مردمی حاصل می‌کنند که در هر نوع شرایط از او بترسند." (تدبر قرآن ۴۷۹/۱)

مهمترین هدایتی که تحت این حکم در قرآن بیان شده، پابندی به عهد است. الله متعال پیمان‌شکنی و نقض

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

عهد را بدترین گناه قرار داده است و بر مسلمانان واضح ساخته که در هر دو شکل قتال، خواه علیه ظلم و عدوان باشد یا بعد از اتمام حجت علیه منکرین حق، آنها نمی‌توانند معاهده‌ای را که با یک قوم منعقد ساخته اند، نقض کنند. سورهٔ توبه، سورت عذاب بر منکرین حق است و در آن به رسول الله «ﷺ» حکم داده شده که تمام معاهدات را با مشرکین عرب خاتمه دهد و آخرین گام را بردارد، اما در آنجا هم بطور کامل واضح ساخته شده که اگر معاهده‌ای با قید زمان منعقد شده است، مدت آن باید لازماً تکمیل شود.[19] به همین شکل، در سورهٔ انفال بیان گردیده که اگر یک قوم معاهد بر مسلمانان ظلم هم می‌کند، نمی‌توان با نقض معاهده به مسلمانان کمک کرد. الله متعال می‌فرماید:

وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَلَمْ يُهَاجِرُوا۟ مَا لَكُم مِّن وَلَٰيَتِهِم مِّن شَىْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا۟ ۚ وَإِنِ ٱسْتَنصَرُوكُمْ فِى ٱلدِّينِ فَعَلَيْكُمُ ٱلنَّصْرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَٰقٌ ۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.(۸:۷۲)

"و کسانی که ایمان آوردند، اما هجرت کرده (به مدینه) نیامدند، شما هیچ گونه رابطهٔ حمایت و نصرت با آنان ندارید، تا زمانی که هجرت کرده نیایند. بلی، اگر در امر دین طالب یاری شما شوند، پس بر شما فرض است به آنان یاری رسانید، اما نه علیه گروهی که میان آنها و شما معاهده‌ای است. (بدانید که)، خداوند می‌بیند هر آنچه انجام می‌دهید."

نبی کریم «ﷺ» هم شناعت عهد شکنی را در مواقع متعدد بیان فرموده است:

روایت ابو سعید است که پیامبر «ﷺ» فرمود: برای اعلان خیانت هر عهد شکن و خاین، یک پرچم به اندازهٔ خیانت او روز قیامت نصب می‌گردد و به یاد داشته باشید که اگر زعیم مردم، مرتکب خیانت و عهدشکنی شود، خاین بزرگ‌تر از او وجود ندارد.[20]

عبدالله بن عمرو بیان می‌کند که نبی کریم «ﷺ» فرمود: هر کسی معاهدی را به قتل می‌رساند، بوی جنت را نصیب نخواهد شد، در حالیکه بوی آن از چهل سال مسافت هم به مشام می‌رسد.[21]

با وجود این، اگر بیم خیانت از جانب مقابل وجود داشته باشد، مسلمانان بی‌شک حق دارند، در الفاظ قرآن، معاهدهٔ ایشان را "عَلَىٰ سَوَآءٍ"، بر روی آنها بزنند. الله متعال می‌فرماید:

وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِن قَوْمٍ خِيَانَةً فَٱنۢبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَىٰ سَوَآءٍ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلْخَآئِنِينَ.(الانفال ۸:۵۸)

"(شما البته در هر حال بر عهد خود پابند باشید) و اگر بیم عهدشکنی از قومی داشتید، پس عهدشان را همانگونه با برابری در مقابل آنها بیانداز. حقیقت این است که خداوند بدعهدان را نمی‌پسندد."

استاد امام در وضاحت آن نوشته است:

"منظور از "عَلَىٰ سَوَآءٍ" این است که شما اجازه دارید در مقابل اقدام آنها عمل بالمثل کنید. از این معلوم می‌شود که جواب قلوخ را نباید با سنگ داد، بلکه پاسخ باید هم‌وزن باشد. برخی مردم فکر کرده اند لازم است اطلاع فسخ معاهده به طرف مقابل داده شود. هیچ دلیلی در حق سخن آنها در واژه‌های آیت به نظرم نمی‌رسد. البته، می‌توان استنباط کرد که محض حدس و گمان برای کالعدم قراردادن معاهده کافی نیست، بلکه نقض آن باید عملاً ظاهر شده باشد. اولاً، خود در فعل "تَخَافَنَّ" که در اینجا استعمال شده تاکید وجود دارد. ثانیاً، قید "عَلَىٰ سَوَآءٍ" نیز آن را

[19] ۹: ۴.

[20] مسلم، شماره ۴۵۳۸.

[21] بخاری، شماره ۳۱۶۶.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

نمایان می‌سازد." (تدبر قرآن ۳/ ۴۹۹)

پیامبر «ﷺ» همین سخن را به این شکل واضح فرموده است:

من كان بينه و بين قوم عهد فلا يحل عهدًا و لا يشدنه حتى يمضي أمده أو ينبذ إليهم عى سواء. (ترمذی، شماره ۱۵۸۰)

"هر کسی با قومی معاهده داشته باشد، تا زمان تکمیل مدتش در آن هیچ تغییر و تبدیلی‌ای ایجاد نکند و اگر بیم خیانت وجود داشته باشد معاهده را با برابری پیش‌روی آنها بندازد."

بر علاوهٔ آن، هدایاتی که در قرآن و حدیث در این زمینه بیان گردیده قرار ذیل است:

۱. حین خروج برای جنگ، نباید خودنمایی شود یا رویهٔ تکبرآمیز اختیار شود. قرآن مجید در سورهٔ انفال تاکید فرموده است که مردم در چنین مواقع الله را زیاد یاد کنند؛ نیز نصیحت فرموده است که روش مردمی را اختیار نکنید که به دلیل کثرت تعداد و اسباب و وسایل‌شان با تکبر برای جنگ خارج می‌گردند. خداوند متعال فرموده است که طنطنه و طمطراق شایان شأن هیچ بندهٔ مؤمن نیست. رزم باشد یا بزم، تواضع و فروتنی عبدیت باید در حال بر بنده‌های خداوند نمایان باشد چون جنگ آنها محض جنگ نیست، بلکه عبادت الله است و لازم است که این بعد آن همیشه در اذهان وجود داشته باشد:

وَلَا تَكُونُوا كَٱلَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيَٰرِهِم بَطَرًا وَرِئَآءَ ٱلنَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ. وَٱللَّهُ بِمَا يَعۡمَلُونَ مُحِيطٌ.(۴۷:۸)

"و همانند مردمی مباشید که از خانه‌های خود تکبر ورزیده و به مردم‌شان خودنمایی کرده بیرون می‌شوند و کسانی که از راه خداوند منع می‌کنند در حالیکه خداوند بر هر آنچه آنها انجام می‌دهند، احاطه کرده است."

۲. هیچ اقدامی نباید علیه اشخاصی صورت گیرد که در موقع جنگ می‌خواهند به یک دلیل بی‌طرف بمانند. در سورهٔ نساء موضوع مسلمانانی ذکر شده که به دلیل ضعف یا کم همتی خود نه آماده بودند با قوم خود یکجا شده علیه مسلمانان بجنگند و نه آماده بودند در گروه مسلمانان شامل شده علیه قوم خود بجنگند. الله متعال می‌فرماید که هیچ اقدامی نباید علیه آنها صورت گیرد:

أَوۡ جَآءُوكُمۡ حَصِرَتۡ صُدُورُهُمۡ أَن يُقَٰتِلُوكُمۡ أَوۡ يُقَٰتِلُوا قَوۡمَهُمۡ. وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ لَسَلَّطَهُمۡ عَلَيۡكُمۡ فَلَقَٰتَلُوكُمۡ. فَإِنِ ٱعۡتَزَلُوكُمۡ فَلَمۡ يُقَٰتِلُوكُمۡ وَأَلۡقَوۡا إِلَيۡكُمُ ٱلسَّلَمَ فَمَا جَعَلَ ٱللَّهُ لَكُمۡ عَلَيۡهِمۡ سَبِيلًا.(۴:۹۰)

"مردمی نیز مستثنی هستند که به سوی شما می‌آیند در حالیکه در خود نه توان جنگیدن با شما را می‌یابند نه با قوم خود را. اگر خداوند می‌خواست، آنان را بر شما دلیر می‌ساخت و آنها نیز با شما می‌جنگیدند. پس، اگر آنها از شما کناره‌گیری کردند و جنگ نکردند و دست صلح و آشتی به سوی شما پیش کردند، پس خداوند به شما نیز اجازهٔ اقدامی علیه آنها نمی‌دهد."

۳. اشخاصی نباید کشته شوند که عقلاً و عرفاً نمی توانند در جنگ شرکت کنند یا نمی‌کنند. از عبدالله بن عمر روایت است که یک بار در موقع جنگ، وقتی معلوم شد که یک زن کشته شده است، پیامبر «ﷺ» مردم را از کشتن زنان و اطفال با بسیار جدیت و سختی منع کرد.[۲۲]

۴. دشمن نباید به آتش کشیده و کشته شود. ابو هریره بیان می‌کند که نبی کریم «ﷺ» حکم داد به جنگ

[۲۲] بخاری، شماره ۳۰۱۵. مسلم، شمراه ۴۵۴۷.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

برویم و هدایت داد که فلان دو شخص را اگر دیدید بسوزانید؛ اما زمانیکه حرکت کردیم، ما را خواست و فرمود: به شما حکم داده بودم که فلان و فلان را در آتش بسوزانید، اما درست این است که هیچ کس، جز الله متعال، نمی‌تواند عذاب آتش را بدهد؛ بنابراین، اگر آنها را دیدید، به قتل برسانید.[۲۳]

۵. نباید به چور و چپاول و غارت دست زد. عبدالله بن یزید می‌گوید که رسول الله «ﷺ» از اینکه دارایی مردم عادی حین پیشروی در کشور دشمن به زور گرفته شود، منع فرمودند. یک انصاری روایت می‌کند یک بار، لشکر بنابر ضرورت شدید در سفر برای جهاد، چند بز را گرفتند و گوشت آنها را پختند و می‌خواستند آن را بخورند. چون به پیامبر «ﷺ» احوال رسید، غذای دیکدان‌ها را ریخت و فرمود: مال غارت بهتر از حیوان مردار نیست.[۲۴]

۶. هیچ شخص نباید مثله شود. بُریده روایت می‌کند که از جمله هدایاتی که رسول الله «ﷺ» حین اعزام لشکر به آن میداد، این نکته را با بسیار تاکید بیان می‌فرمود که به اجساد بی‌حرمتی نشود و اعضای آنها قطع و بریده نشود.[۲۵]

۷. مسدود ساختن راه‌ها ممنوع است. معاذ ابن انس روایت می‌کند که در معیت نبی کریم «ﷺ» برای جهاد خارج شدیم، دیدیم که مردم جای فرود آمدن را مسدود کرده بودند و مسافرین را غارت می‌کردند. هنگامیکه به پیامبر «ﷺ» شکایت شد، فوراً اعلام کردند که برای هر شخصی که جای فرود آمدن لشکر را مسدود کند یا مسافرین راه را چور کند، هیچ جهادی نیست.[۲۶]

www.javedanfaqhamidi.com
www.sirat-e-mustaqeem.net

غایت اقدام

نکتهٔ چهارم، غایت اقدام است. در آیات سورهٔ بقره که قبلاً ذکر شد، با صراحت کامل بیان گردیده که جنگ تا زمانی جاری خواهد بود که دو هدف ذیل بطور کامل تحقق پذیرند:

نخست اینکه، فتنه باقی نماند؛

دوم اینکه، در سرزمین عرب، دین صرف برای الله باشد.

برای مقصد نخست، الفاظ "حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ " آمده است. در آیت ۳۹ سورهٔ انفال (۸) نیز هدف مذکور جنگ در الفاظ کم و بیش مشابه بیان گردیده است. فتنه‌ای که قرآن در اینجا "أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ" (جرم بزرگ‌تر از قتل) قرار داده است بمعنای سعی جهت برگشتاندن کسی از دین و مذهب او با ظلم و جبر است. در زبان انگلیسی به آن "persecution" می‌گویند. این واژهٔ در جاهای مختلف قرآن در همین مفهوم استعمال گردیده است. تریدی نیست که فتنه در حقیقت جرم سنگین‌تر از قتل است. الله متعال دنیا را برای آزمایش آفریده است و در آن به انسان‌ها حق داده شده که هر دین و هر نقطه‌نظری را که بخواهند، با آزادی اختیار کنند؛ بنابراین، هر شخص یا گروهی که دیگران را بالجبر مجبور می‌کند دین خود را ترک کند، در واقع علیه برنامه‌ای که خداوند برای دنیا ساخته است، اعلان جنگ می‌کند. بنابراین، وقتی حکومت منظم مسلمانان در یثرب ایجاد شد، به آنها حکم داده شد که برای از بین بردن حالت فتنه‌ای که در سرزمین عرب برای پیروان رسول الله «ﷺ» پیدا شده است، شمشیر بردارند و

---

[۲۳] بخاری، شماره ۲۴۷۴.

[۲۴] ابو داؤود، شماره ۲۷۰۵.

[۲۵] مسلم، شماره ۴۵۲۲.

[۲۶] ابو داؤود، شماره ۲۶۲۹. ابو یعلی، شماره ۱۴۸۴.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

تا زمانی برداشته باشند که حالت فتنه از بین برود. قرآن مجید حکم محو فتنه را در سورهٔ نساء با اسلوب بسیار مؤثر به این شکل بیان فرموده است:

وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا. الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا.(۴:۷۵ – ۷۶)

"(اهل ایمان)، شما را چه شده که در راه خداوند و برای مردان و زنان و اطفال ناتوان نمی‌جنگید که فریاد می‌کشند: پروردگارا، ما را از قریه‌ای که ساکنینش ظالم هستند، بیرون ببر و برای ما نزد خود همدردی پیدا کن و از نزد خود حامی و مددگاری پیدا کن. (به آنها بگو، ای پیامبر که) اهل ایمان در راه خداوند می‌جنگند و منکرین در راه سرکشان خود. (اینها دوست شیطان هستند)، پس با این دوستان شیطان بجنگ و بی‌پروا شو، چون نیرنگ شیطان بسیار ضعیف است."

حکم جنگ علیه فتنه در مقامات دیگر قرآن هم بیان گردیده است. تردیدی نیست که فرهنگ برگشتاندن مردم از مذهب آنها به اکراه تا حد زیادی از بین رفته است، اما انسان تا زمانی که انسان است، نمی‌توان گفت که این فرهنگ دوباره در کجا و در چه شکلی زنده خواهد شد. بنابراین، حکم قرآن در این مورد تا روز قیامت باقیست. هر زمانی چنین فتنه‌ای سر خود را بر زمین خدا بلند کند، چنانچه حکومت مسلمانان قدرت داشته باشد که آن را از بین ببرد، بر آن لازم است جهت کمک به مظلومان برخیزد و در این راه الله اعلام جنگ کند. هدایت قرآن در این مورد برای مسلمانان ابدی است، هیچ قانون دنیوی نمی‌تواند آن را از بین ببرد.

در اینجا سؤال پیدا می‌شود که بر علاهٔ جبر مذهبی، آیا حکم دیگر اشکال ظلم و عدوانی که ممکن است وجود داشته باشد، همین نخواهد بود؟ پاسخ آن این است که تمام اشکال ظلم و عدوانی را که علیه جان و مال و عقل و رای مسلمانان صورت می‌گیرد باید درجه بدرجه تحت همین حکم دانست. بنابراین، قرآن مجید در سورهٔ حجرات هدایت داده که با هر گروه اهل ایمانی باید بجنگید که مرتکب تجاوز علیه برادران خود می‌شود و با وجود سعی و تلاش برای ایجاد صلح، از رفتار خود باز نه آید:

وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا. فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ. فَإِن فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا. إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ. إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.(۴۹:۹ – ۱۰)

"اگر دو گروه مسلمانان با هم به جنگ افتند، میان آنان صلح کنید. سپس اگر یک گروه از آنها بر دیگری تجاوز کند، پس کسی که تجاوز کرده، با او بجنگید، تا زمانی که او به فیصلهٔ خداوند رجوع کند. پس اگر رجوع کند، میان هر دو با عدل مصالحت کنید و درست درست انصاف کنید. یقیناً، خداوند انصاف کننده‌گان را دوست دارد. اهل ایمان بین خود برادرند، لهذا بین برادران خود صلح کنید و از خداوند بترسید تا بر شما رحم شود."

خلاصهٔ حکمی که در آیات فوق بیان گردیده قرار ذیل است:

۱. هرگاه دو گروه مسلمانان بین خود جنگ کنند، سایر مسلمانان نباید آن را جنگ بیگانه‌ها تلقی کرده، نسبت به آن بی‌اعتنا باشند. به همین ترتیب، برای آنها روا نیست بدون تحقیق در مورد حق و ناحق، محض بر اساس احساسات خانوادگی، قبیلوی یا گروهی حامی یک گروه و مخالف گروه دیگر شوند. رویکرد درست برای آنها این است که با درک کامل موضوع سعی کنند بین فریقین صلح ایجاد کنند.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

۲. اگر یک گروه بر صلح راضی نگردد یا بعد از اینکه راضی شود دوباره به ظلم و عدوان رو آورد، مسلمانان مسؤولیت دارند که اگر قدرت داشته باشند تحت یک حکومت منظم خود علیه گروه خاطی تا زمانی بجنگند که آنها در مقابل فیصلهٔ حکَم سر خم کنند. قرآن فیصلهٔ مزبور را به "أَمْرِ ٱللَّهِ" تعبیر نموده است. معنای آن این است که اگر یک گروه از آن گریز می‌کند، گویا از سر خم کردن در مقابل حکم الله متعال روی می‌گردانند.

۳. اگر طرفین بر مصالحت آماده شوند، الله متعال می‌فرماید که با هیچ طرفی نباید بیجا رعایت شود و نه بر کسی خلاف عدالت فشار آورده شود، بلکه درست مطابق انصاف صلح شود و هر کسی ضرری دیده است باید جبران شود.

روشن است که این حکم صرف در صورتی تطبیق خواهد شد که مسلمانان حکومت منظمی داشته باشند تا زیر چتر آن بتوانند بجنگند. در صورتی که یک حکومت منظم وجود نداشته باشد، پس طبق پاسخی که پیامبر «ﷺ» به سؤال حضرت حذیفه داد، هر مسلمان باید از چنین فتنه‌ای خود را جدا کند:

قلت: فإن لم یکن لهم جماعة و لا إمام؟ قال: "فاعتزل تلک الفرق کلها و لو أن تعض بأصل شجرة حتی یدر کلک الموت و أنت علی ذلک." (بخاری، شماره ۷۰۸٤)

"من پرسیدم: پس اگر مسلمانان نظم اجتماعی‌ای یا حکمرانی نداشته باشند؟ نبی کریم «ﷺ» فرمود: در این صورت، از تمام این گروه‌ها جدا شو، اگرچه لازم شود تا هنگام مردن ریشهٔ درختی را بجوی."

برای هدف دوم، در سورهٔ بقره و سورهٔ انفال، بالترتیب تعبیر "یَکُونَ الدِّینُ لِلَّهِ" و "یَکُونَ الدِّینُ کُلُّهُ لِلَّهِ" اختیار گردیده است. قبل از آن، حکم جنگ در الفاظ "قَاتِلُوهُمْ" بیان گردیده است. از سیاق کلام واضح می‌شود که مرجع ضمیر منصوب در آن مشرکین عرب هستند، لهذا کاملاً مسلم است که معنای الفاظ فوق در اینجا بجز این بوده نمی‌تواند که دین در سرزمین عرب کاملاً برای الله باشد. این هدف به دو شکل ممکن بود بدست آید: نخست اینکه، بجز پیروان دین حق، تمام پیروان سایر ادیان کشته شوند. دوم اینکه، آنها از هر لحاظ به عنوان زیردست زندگی کنند. در نتیجه، زمانیکه منکرین حق بعد از مراحل بسیار صلح و جنگ بطور کامل مغلوب شدند، در آخر هر دو روش اختیار گردید. حکم داده شد که اگر مشرکین عرب ایمان نیاورند، باید از بین برده شوند و در رابطه به یهود و نصاری هدایت داده شد که صرف با گرفتن جزیه از آنها و بعد از اینکه بطور کامل محکوم و زیردست ساخته شوند، به آنها اجازه داده شود در این سرزمین زندگی کنند. البته کسانی از میان آنها که معاندین بودند، هر زمانی که ممکن شد به قتل رسیدند یا تبعید شدند.

در تمهید این بحث نوشتیم که اقداماتی را که نبی کریم «ﷺ» و اصحاب او برای هدف مورد بحث اتخاذ کردند و حکمی که به آنها راجع به قتال داده شد، به شریعت نه، بلکه به قانون اتمام حجت الله متعال متعلق است. قانون مزبور را در مباحث مختلف این کتاب با تفصیل بیان کردیم. خلاصهٔ آن این است که بعد از اینکه حجت الله متعال بر یک قوم تمام می‌شود، بر منکرین حق در همین دنیا عذاب خداوند نازل می‌شود. قرآن می‌گوید که فیصلهٔ عذاب بعد از سپری شدن مراحل انذار، انذار عام، اتمام حجت و بعد از آن هجرت و برائت توسط رسول‌ها، صادر می‌شود و به شکلی صادر می‌شود که محکمهٔ الهی بر زمین ایجاد می‌شود، دینونت خداوند ظهور می‌کند و یک قیامت صغری برای مخاطبین رسول برپا می‌شود. از تاریخ این دینونت، به شکلی که در قرآن بیان گردیده، معلوم می‌شود که بالعموم دو حالت پیش می‌آید: نخست اینکه، تعداد اصحاب پیامبر هم کم می‌باشد و دارالهجرتی نیز برای او میسر نمی‌شود. دوم اینکه، او با تعداد قابل ملاحظه‌ای از دوستان خود دیاریش را ترک می‌کند و الله متعال قبل از خروج

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

آنها سامان زندگی با آزادی و تمکن را برای آنها در یک سرزمین فراهم می‌کند. در هر دو صورت، سنت خداوند در رابطه به رسولان، که در قرآن به شکل ذیل بیان شده است لازماً رو به عمل می‌وشد:

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَآءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُم بِٱلْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ.(یونس ۴۷:۱۰)

"(قانون او همین است که) برای هر قوم رسولی‌ست. پس زمانی که رسول آنها می‌رسد، میان آنها با انصاف فیصله می‌شود و هیچ ظلمی بر آنها نمی‌شود."

در حالت اول، بعد از ترک قوم توسط رسول، خواه در صورت وفات او باشد یا هجرت، این فیصله به نحوی صادر می‌شود که افواج آسمان نازل می‌گردند، طوفان ساف و حاصب می‌خیزد و لشکرهای ابر و باد به شکلی بر قوم رسول حمله‌آور می‌شوند که هیچ یکی از مخالفین او بر زمین باقی نمی‌ماند. به رغم آن، صرف کسانی از آنها به این عذاب دچر می گردند که قرآن واژۀ "مُشْرِكِين" را برای آنها بکار می برد. اما مردمی که اصلاً به توحید معتقد هستند، موضوع این فیصله نمی‌باشند. در مورد آنها قاعده این است که بجای استیصال و محو آنان، عذاب ذلت و محکومیت بر آنها مسلط می‌شود. مثلاً، معلوم است که قاعدۀ مزبور بر بنی اسرائیل تطبیق شد؛ قوم نوح، قوم هود، قوم صالح، قوم لوط، قوم شعیب و دیگر اقوام همانند آنها، بر خلاف بنی اسرائیل، از صفحۀ هستی محو شدند.

در رابطه به حالت دوم نیز قانون همین است، اما فیصلۀ عذاب در آن از طریق شمشیرهای رسول و دوستان او نافذ می‌گردد. در اینصورت می‌توان فهمید که قوم یک اندازه مهلت اضافی نیز بدست می‌آورد. رسول در این زمان، بر مخاطبین خود در دارالهجرت هم اتمام حجت می‌کند، بعد از تربیت و تطهیر و تزکیۀ اهل ایمان، آنها را برای معرکۀ حق و باطل آماده هم می‌کند و نیز اقتدار خود را در دارالهجرت به اندازه‌ای مستحکم می‌سازد که به مدد آن بتواند معرکۀ استیصال منکرین و سرفرازی اهل حق را سر کند.

در خصوص دعوت رسول الله «ﷺ» حالت دوم پیش آمد. بنابراین، بعد از اتمام حجت، نخست یهود مغلوب شدند. آنها طبق معاهده از حق امنیت و محافظت برخوردار بودند، بنابراین هر کسی از آنها مرتکب نقض عهد شد، مجازات تکذیب رسول خدا بر او نافذ شد. نبی کریم «ﷺ» بنو قینقاع را به خیبر و بنو نضیر را به شام تبعید نمودند. سپس بر خیبر حمله شد و اقتدار آنها در آنجا هم از بین برده شد. قبل از این، ابو رافع و کعب بن اشرف از میان آنها در خانه هایشان قتل شدند. بنو قریظه در جریان غزوۀ خندق خیانت کرد. به محض اینکه ابرهای جنگ پراکنده شدند و دیگر خوف حمله از بیرون وجود نداشت، پیامبر «ﷺ» بی‌درنگ بنو قریظه را محاصره نمودند. آنها از مقاومت عاجز شدند و گفتند که هر فیصله‌ای را که سعد بن معاذ «رض» راجع به ما صادر کند، برای ما قابل قبول خواهد بود. در نتیجه، سعد بالاتفاق به عنوان حکَم تعیین شد. به دلیل اینکه تا آن زمان هیچ مجازات مشخصی برای آنها بیان نشده بود، سعد «رض» طبق تورات[۲۷] فیصله نمود که مردان بالغ بنو قریظه به قتل برسند، زنان و اطفال آنها اسیر شوند و مال آنها بین مسلمانان تقسیم شود. فیصلۀ سعد بن معاذ نافذ شد و تمام مردان بنو قریضه طبق آن کشته شدند.[۲۸] بعد از این، هیچ واقعۀ قابل ذکری از سوی آنها تا زمانیکه فیصلۀ قطعی الله متعال در سورۀ توبه در رابطه به آنها نازل گردید، واقع نشد. الله متعال می‌فرماید:

قَٰتِلُوا ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَلَا بِٱلْيَوْمِ ٱلْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ ٱلْحَقِّ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا ٱلْكِتَٰبَ حَتَّىٰ يُعْطُوا ٱلْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَٰغِرُونَ.(۲۹:۹)

---

[۲۷] استثنا ۲۰: ۱۰ – ۱۴.

[۲۸] بخاری، شماره ۴۱۲۱، ۴۱۲۲. مسلم، شماره ۴۵۹۶، ۴۵۹۸.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

"(بر علاوهٔ این مشرکین) با کسانی از اهل کتاب نیز بجنگید که نه بر خداوند و روز آخرت ایمان دارند، نه آنچه را که خدا و رسولش حرام قرار داده است، حرام می‌شمارند و نه دین حق را دین خود قرار می‌دهند، (با آنها بجنگید)، تا وقتی که با دستان خود جزیه دهند و به عنوان ماتحت زندگی کنند."

حکم آیت فوق راجع به هر دو، یهود و نصارا بود. با وجود اینکه آنها در نتیجهٔ اتمام حجت از طرف آخرین پیامبر الله، مستحق عذاب استیصال شده بودند، اما خداوند متعال برای آنها رعایت بزرگی روا داشت که اصلاً به دلیل وابسته بودن آنها با توحید با آنها شده بود. اما آنها از آن فایده‌ای نگرفتند و بعد از رحلت پیامبر «ﷺ»، یک بار دیگر به خیانت و نقض عهد رو آوردند.[۲۹] بالآخره، عمر فاروق یهود خیبر و نصارای نجران را برای همیشه از جزیره نمای عرب تبعید نمود و بدین شکل سخن الله متعال که در قرآن به شکل ذیل بیان شده راجع به آنها کاملاً درست ثابت شد:

وَلَوْلَآ أَن كَتَبَ ٱللَّهُ عَلَيْهِمُ ٱلْجَلَآءَ لَعَذَّبَهُمْ فِى ٱلدُّنْيَا وَلَهُمْ فِى ٱلْءَاخِرَةِ عَذَابُ ٱلنَّارِ.(الحشر ۵۹:۳)

"و اگر خداوند برای آنان (به همین صورت) مجازات بیرون شدن از هر جا را ننوشته بود، به آنان در همین دنیا عذاب می‌داد و در قیامت، برای آنان به هر حال عذاب آتش است."

بعد از اینکه مشرکین عرب هم به این شکل مغلوب شدند، در سورهٔ توبه اعلام شد که هیچ معاهده‌ای در آینده با آنها منعقد نشود؛ افزون بر آن، آنها چهار ماه مهلت دارند، بعد از آن عذاب رسوایی‌ای بر آنها مسلط خواهد شد که هیچ راهی برای برون‌رفت از آن را در دنیا پیدا کرده نخواهند توانست.[۳۰] آخر کار، مکه فتح شد و به شکلی که برخی معاندین مسلمانان، که در غزوهٔ بدر و احد اسیر گردیده بودند، کشته شدند، در این موقع هم برخی معاندین مسلمانان کشته شدند. قبل از این، حکم سورهٔ توبه راجع به آنها نازل شده بود که هنگام حج اکبر اعلام شود که بعد از گذشتن ماه‌های حرام، هر جایی که مسلمانان مشرکین را یافتند، به قتل خواهند رساند مگر اینکه ایمان بیاورند، نماز برپا دارند و زکات بپردازند. صرف مردمی از آن مستثنی شدند که برای یک مدت مشخص با آنها معاهده شده بود. در رابطه به آنها هدایت داده شد که اگر معاهده را نقض نکنند، مدت آن باید تکمیل شود. حکم مزبور واضح می‌سازد که بعد از تکمیل مدت معاهدات، معاندین مورد بحث نیز به انجامی خواهند رسید که برای تمام مشرکین جزیره نمای عرب مقدر شده بود. این، اعلام قتل عام آنها در صورت نیاوردن ایمان بود که در قرآن به شکل ذیل بیان شده است:

وَأَذَٰنٌ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦٓ إِلَى ٱلنَّاسِ يَوْمَ ٱلْحَجِّ ٱلْأَكْبَرِ أَنَّ ٱللَّهَ بَرِىٓءٌ مِّنَ ٱلْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُۥ. فَإِن تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِى ٱللَّهِ وَبَشِّرِ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ. إِلَّا ٱلَّذِينَ عَٰهَدتُّم مِّنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنقُصُوكُمْ شَيْـًٔا وَلَمْ يُظَٰهِرُوا۟ عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُّوٓا۟ إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ. إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُتَّقِينَ. فَإِذَا ٱنسَلَخَ ٱلْأَشْهُرُ ٱلْحُرُمُ فَٱقْتُلُوا۟ ٱلْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَٱحْصُرُوهُمْ وَٱقْعُدُوا۟ لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ. فَإِن تَابُوا۟ وَأَقَامُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُا۟ ٱلزَّكَوٰةَ فَخَلُّوا۟ سَبِيلَهُمْ. إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ.(التوبه ۹:۳ – ۵)

"(پس وقتی فصل حج برسد) برای رساندن (این پیام) به تمام مردم (این سرزمین)، در روز حج اکبر از سوی خداوند و رسول او اعلام عام هم صورت گیرد که خداوند از مشرکین بری الذمه است و رسول او نیز. پس، حالا اگر شما توبه کنید، در حق شما بهتر است و اگر روی گردانید، پس بدانید که از خداوند فرار کرده نمی‌توانید. (ای پیامبر)، مژدهٔ عذاب دردناک را به این منکرین بشنوان. البته مشرکینی که با آنها معاهده بسته اید، سپس آنان در آن چیزی فروگذار نکرده باشند و نه علیه شما به کسی کمک کرده باشند، از این اعلان برائت مستثنی اند. پس معاهدهٔشان را

[۲۹] بخاری، شماره ۲۷۳۰. کتاب الخراج، ابو یوسف ۴۲. فتوح البلدان، البلاذری ۷۳. الکامل فی التاریخ، ابن الاثیر ۱۱۲/۲.

[۳۰] ۹: ۱ — ۲.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

با آنان تا آخر رسانید، زیرا خداوند کسانی را دوست دارد که از بدعهدی خودداری می‌کنند. (روز حج اکبر) بعد از این (اعلان)، وقتی ماه‌های حرام پایان پذیرند، هر جایی که این مشرکین را یافتید، قتل کنید و برای آن آنان را بگیرید، آنان را محاصره کنید و در هر کمینگاه به کمین آنان بنشینید. سپس اگر آنان توبه کنند و نماز برپا دارند و زکات بپردازند، آزادشان گذارید. بی‌گمان خداوند بخشنده است، شفقت او ابدی‌ست."

در نتیجهٔ اقدامات فوق الذکر، هدف جنگ که در "يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ" بیان گردیده بود به آخرین درجه برآورده شد، اما در این جریان، رسول الله «ﷺ» دعوت خود را بیرون از جزیره نمای عرب، به تمام قوم‌های نزدیک نیز پیش کرد[۳۱] و به رؤسای آنها[۳۲] خطوط نوشته بر آنها واضح ساخت که حالا دیگر صرف اسلام می‌تواند ضامن سلامتی آنها شود.[۳۳] معنای آن این بود که حجت خداوندی که توسط رسول الله «ﷺ» بر مشرکین عرب و یهود و نصارا قایم شده است، قبل از رحلت پیامبر «ﷺ» بر اقوام مزبور خارج از جزیره‌نمای عرب هم قایم خواهد شد. نتیجهٔ لازمی آن این بود که قانون جزا و سزای بعد از اتمام حجت توسط رسول‌ها در این دنیا، بر اقوام مذکور هم اطلاق شود. بنابراین، همین کار شد و بعد از تقویت و استحکام حکومت خود در جزیره نمای عرب، اصحاب کرام با این اعلام بر ملت‌های مذکور حمله آور شدند که یا اسلام را قبول کنید و یا آماده شوید به عنوان زیردست جزیه بپردازید. بجز این، هیچ راه دیگر زنده ماندن برای شما باقی نمانده است. هیچ یکی از این اقوام اصلاً علمبردار شرک نبودند، و الی اصحاب با آنها نیز کاری می‌کردند که با مشرکین عرب صورت گرفته بود.

از مباحث فوق معلوم می‌شود که جنگ با اقوام مورد بحث قتال محض نبود، بلکه عذاب الله متعال بود که بعد از اتمام حجت، طبق سنت الهی و به عنوان یک فیصلهٔ الهی نخست بر مشرکین و یهود و نصارای عرب و بعد از آن بر برخی اقوام خارج از جزیره نمای عرب نازل گردید. بنابراین، کاملاً قطعی است که حق جنگ علیه منکرین حق و در نتیجه، عاید ساختن جزیه و آنها را به عنوان محکوم و زیردست نگه‌داشتن بعد از این برای همیشه از بین رفته است. هیچ شخص نمی‌تواند تا روز قیامت به هیچ قومی در دنیا به این هدف حمله کند و نمی‌تواند جسارت کند یک قوم مفتوح را محکوم ساخته بر آن جزیه عاید کند. برای مسلمانان، صرف یک شکل قتال باقی مانده است و آن عبارت از جنگ علیه ظلم و عدوان است. اکنون، تنها شکل قتال در راه الله همین است. جز این، برای هیچ هدفی نمی‌توان به نام دین جنگ کرد.

نصرت الهی

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ حَرِّضِ ٱلْمُؤْمِنِينَ عَلَى ٱلْقِتَالِ إِن يَكُن مِّنكُمْ عِشْرُونَ صَٰبِرُونَ يَغْلِبُوا۟ مِاْئَتَيْنِ وَإِن يَكُن مِّنكُم مِّاْئَةٌ يَغْلِبُوٓا۟ أَلْفًا مِّنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُونَ ٱلْـَٰٔنَ خَفَّفَ ٱللَّهُ عَنكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِن يَكُن مِّنكُم مِّاْئَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا۟ مِاْئَتَيْنِ وَإِن يَكُن مِّنكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوٓا۟ أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ ٱللَّهِ وَٱللَّهُ مَعَ ٱلصَّٰبِرِينَ.(الانفال ۶۵:۸ – ۶۶)

"ای پیامبر، این مؤمنان را بر جنگ برانگیز (که قبلاً حکم آن داده شده است). اگر از شما صد نفر ثابت قدم باشند، بر دو صد نفر چیره خواهند شد و اگر هزار نفر باشند، پس بر حکم خداوند بر دو هزار چیره خواهند شد. زیرا آنان

[۳۱] این واقعه، بعد از صلح حدیبیه رخ داد، زمانیکه در نتیجهٔ معاهدهٔ صلح با قریش، فرصت‌های توسیع دعوت برای رسول خدا «ﷺ» پیدا شد.

[۳۲] اسمای این حکمرانان چنین اند: ۱. نجاشی پادشاه حبش؛ ۲. مقوقس شاه مصر؛ ۳. خسرو پرویز پادشاه فارس؛ ۴. قیصر شاه روم؛ ۵. منذر بن ساوی حاکم بحرین؛ ۶. هوذه بن علی حکمران یمامه؛ ۷. حارث بن ابی شمر حاکم دمشق؛ ۸. جیفر شاه عمان.

[۳۳] بخاری، شماره ۲۹۴۱. مسلم، شماره ۴۶۰۷.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

مردمی اند که بصیرت ندارند. در این وقت، البته خداوند بار شما را سبک ساخت، چون دانست که میان شما برخی ضعیف هم هستند. بنابراین، اگر از شما صد نفر ثابت قدم باشند، بر دو صد نفر چیره خواهند شد و اگر هزار نفر باشند، پس بر حکم خداوند بر دو هزار چیره خواهند شد. و خداوند با کسانی‌ست که (در راه او) ثابت قدم بمانند."

به همان شکلی که آیات فوق سورهٔ انفال حدود مسؤولیت را در قبال جهاد بیان می‌کند، قاعدهٔ الله متعال را در زمینهٔ نصرت او نیز مشخص می‌سازد. در آیات توضیح داده شده که نصرت الهی در جنگ اتفاقی نیست؛ چنین نیست که به هر شکلی که مردم آرزو کنند کمک خداوند هم به همان شکل برسد. الله متعال قاعده‌ای برای آن مقرر نموده است و صرف طبق همان قاعده به بنده‌های خود کمک می‌کند. اگر بر آیات تدبر شود معلوم می‌گردد که قاعدهٔ نصرت الهی مشتمل بر سه نکتهٔ ذیل است:

نخست اینکه، بنیادی‌ترین چیز برای مدد خداوند صبر و ثبات است. هیچ گروهی از مسلمانان تا زمانی مستحق مدد خداوند نمی‌شود که ویژگی صبر را در خود پیدا نکند. هر گروه محروم از آن که به میدان جهاد وارد می‌شود نباید توقع هیچ نوع مدد را از طرف الله متعال داشته باشد. با صفات "صَٰبِرُونَ" و "صَابِرَةٌ" در آیات مورد بحث، همین نکته واضح گردیده است. الفاظ "وَٱللَّهُ مَعَ ٱلصَّٰبِرِينَ" در آخر آیات نیز بر همین حقیقت دلالت می‌کنند.

دوم اینکه، جهت واردن شدن به جنگ، حصول قدرت مادی ناگزیر است. البته تردیدی نیست که هر آنچه واقع می‌شود، به حکم خداوند واقع می‌شود و انسان باید اصلاً بر الله پروردگار عالم توکل داشته باشد، اما این نیز حقیقت است که الله متعال دنیا را به عنوان عالم اسباب آفریده است. این برنامهٔ دنیا تقاضا می‌کند که اگر قرار باشد اقدامی برای نیکی و خیر صورت گیرد، وسایل لازم باید در هر حال برای آن فراهم شود. اسباب و وسایل مذکور باید چگونه باشد؟ یک نسبت آن را الله متعال با قدرت دشمن در آیات مورد بحث سورهٔ انفال تعیین فرموده است. در صورتیکه نسبت مذکور وجود نداشته باشد، مسلمانان باید سعی کنند خود را به آن برسانند. اگر مسلمانان، با مغلوب شدن از احساسات در شوق جهاد، قبل از برآورده شدن این شرط اقدامی کنند، مسؤولیت پیامدهای آن بر دوش خودشان است. الله متعال در این صورت هرگز هیچ وعده‌ای برای کمک به آنها نفرموده است.

سوم اینکه، آنچه قلت قدرت مادی را جبران می‌کند، قوت ایمان است. در "عَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا" و "بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُونَ" همین سخن بیان شده است. واژهٔ "ضعف" در زبان عربی صرف برای ناتوانی فزیکی و مادی استعمال نمی‌شود، بلکه برای ضعف ایمان و حوصله و بصیرت و معرفت هم استفاده می‌شود. به همین ترتیب، معنی "لَّا يَفْقَهُونَ" که در آیات در مقابل قوت ایمان استفاده شده است، محرومی از بصیرت ایمان است. بنابراین، الله متعال فرموده است که منکرین حق چونکه از آن محروم اند و خداوند شما را با نعمت ایمان بسیار خوب نوازیده است، پس اگر در مقابل هزار نفر آنها شما صد نفر هم باشید، با نصرت الهی بر آنها غالب خواهید شد.

نظم سوره واضح می‌سازد که نسبت بین مسلمانان و کافران در آن حین معرکهٔ بدر تعیین شده بود. بعد از آن، مردم بسیاری، که از لحاظ عزم و بصیرت همپایهٔ سابقون الاولون نبودند، به اسلام گرویدند. با وجود اینکه تعداد مسلمانان در نتیجهٔ آن بسیار افزایش یافت، اما قوت ایمان در حدی نماند که سابقون الاولون از آن بهره‌مند بودند. بنابراین، الله متعال فرمود که پس از این، نسبت تعیین شده یک بر دو است. اگر صد مسلمان ثابت قدم باشند، بر دو صد و اگر هزار مسلمان ثابت قدم باشند، به حکم الله بر دو هزار غالب خواهند آمد.

ضابطهٔ نصرت الهی را که توضیح دادیم برای جماعت قدیسینی بیان شده که در معیت رسول الله «ﷺ» و به حکم مستقیم خداوند وارد میدان جهاد شدند؛ ازین‌رو، می‌توان حدس زد که این نسبت با نظرداشت چگونگی ایمان مسلمانان بعد از آنها باید تا چه اندازه کم یا زیاد شود.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

اسیران جنگ

فَإِذَا لَقِيتُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ ٱلرِّقَابِ. حَتَّىٰٓ إِذَآ أَثْخَنتُمُوهُمْ فَشُدُّوا ٱلْوَثَاقَ. فَإِمَّا مَنًّۢا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَآءً حَتَّىٰ تَضَعَ ٱلْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَٰلِكَ.(محمد ۴:۴۷)

"پس (اهل ایمان)، هنگامی که نوبت رویارویی با این منکرین برسد، پس بی‌دریغ گردن بزنید، تا زمانی که آنها را خوب پامال کردید، پس آنها را زندانی ساخته ببندید. پس وقتی بستید، بعد از آن از روی احسان یا با گرفتن فدیه رها سازید. (رفتار شما با آنها باید به همین شکل باشد)، تا زمانی که جنگ بار سنگینش را بر زمین نهد."

از الفاظ آیات واضح می‌شود که تا نزول آن مسلمانان عملاً با جنگی روبرو نشده بودند، اما از حال و احوال پیدا بود که هر زمانی ممکن است واقع شود. در این وقت به مسلمانان گفته شد که اگر با منکرین حق در سرزمین عرب جنگی صورت می‌گیرد، مجازات اصلی آنها کشته شدن است. به دلیل اصرار آنها بر کفر به رغم اتمام حجت از سوی پیامبر «ﷺ»، آنها مستحق هیچ نوع رعایت نیستند، بنابراین، زمانیکه به جنگ دست زنند، باید بیشترین تعداد آنها کشته شوند. صرف در صورتی اقدام بر زندانی کردن آنها شود که حق ته تیغ کردن آنها ادا شده باشد. اما اگر آنها را اسیر ساختید، فدیه بگیرید یا بدون معاوضه رها کنید. بعد از این، هیچ راه دیگری وجود ندارد. تا زمانی که توانایی جنگ آنها از بین نرود، برای شما حکم بر کشتن آنهاست.[۳۴] بدین اساس، در آیات بعدی گفته شده: "ذَٰلِكَ"، یعنی شما باید همین کار را انجام دهید.

در آیت، الفاظ " فَإِمَّا مَنًّۢا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَآءً" برای آن استعمال گردیده است. "مَنًّۢا"، مصدر فعل حذف شده است و در مقابل قتل نه، بلکه در مقابل فدیه آمده است. ادا شناسان زبان می‌دانند که اگر "فِدَآءً" به معنای رها ساختن با گرفتن فدیه است، پس به دلیل قرار گرفتن "مَنًّۢا" با "إِمَّا" در مقابل آن، مفهوم "مَنًّۢا" نیز بمعنای رها ساختن به طور احسان خواهد بود؛ هیچ شکل دیگر احسان را نمی‌توان از آن مراد گرفت.

با وجود اینکه حکم مذکور سورۀ محمد راجع به مشرکین عرب است، اما از هر لحاظ عام است. دلیل آن این است که وقتی نمی‌توان با منکرین رسول بعد از زندانی ساختن آنها رویکرد دیگری انتخاب کرد، جز اینکه بطور احسان رها شوند یا در مقابل فدیه، با دیگران بطریق اولی نمی‌توان رویکرد مختلفی داشت. ازین جهت، حکم مورد بحث قرآن است که به فرهنگ غلام ساختن زندانیان برای همیشه پایان داد و بدین ترتیب ریشه‌های غلامی را برای همیشه از بین برد.

البته، سه نوع زندانی از این حکم مستثنی بودند:

نخست، معاندینی که الله متعال راجع به آنها فیصلۀ نموده بود که هر جایی بدست آیند، از روی قانون اتمام حجت بلافاصله به قتل برسند مانند عقبه بن ابی معیط، نضر بن الحارث[۳۵] و ابو عزه[۳۶] از میان زندانیان غزوۀ بدر و غزوۀ احد. اشخاصی هم که هنگام فتح مکه از عفو عمومی مستثنی قرار داده شدند، به قتل رسیدند.[۳۷]

---

[۳۴] چون بعد از پایان جنگ، کاری که باید با آنها می‌شد، هیچ گزینۀ سومی برای آن، جز اسلام یا شمشیر، وجود نداشت.

[۳۵] السیره النبویه، ابن هشام ۲۱۵/۲.

[۳۶] السیره النبویه، ابن هشام ۸۳/۳.

[۳۷] السیره النبویه، ابن هشام ۴۱/۴.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

دوم، مردم بنو قریظه که حکَم تعیین شده توسط خودشان قانون تورات را بر آنها نافذ ساخت و در نتیجهٔ آن مردان آنها کشته شدند و زنان و اطفال آنها زندانی شدند و به فروش رسیدند.[۳۸]

سوم، زندانیانی که از قبل کنیز و غلام بودند و در برخی مواقع طبق همین جایگاه‌شان بین مردم تقسیم شدند.[۳۹]

هر سه نوع اشخاص، روشن است که به حکم سورهٔ محمد که قبلاً ذکر کردیم، ربطی نداشتند. بنابراین، اگر وقایع عصر رسالت، صرف‌نظر از آنچه با معاندین مذکور صورت گرفت، مطالعه گردد، با اطمینان کامل می‌توان گفت که بجز این سه مورد، رسول الله «ﷺ» هیچ رویکرد دیگری، در مخالفت با حکم سورهٔ محمد، با زندانیان عادی اختیار نفرمودند، بلکه هر آنچه در این زمینه انجام دادند، دقیق در پیروی از احکام آیات فوق انجام داده اند.

برخی وقایع را اینک بیان می‌کنیم:

۱. با زندانیان تا زمانیکه در دست حکومت بودند رفتار بسیار خوب صورت گرفت. در رابطه به اسیران بدر معلوم است که بر خانه‌های اصحاب تقسیم شدند و رسول الله «ﷺ» هدایت داد که "إستوصوا بالأساری خیرا"[۴۰] (با این اسیران سلوک نیک داشته باشید). یکی از اسیران، ابو عزیز، بیان می‌کند که در خانهٔ انصاری‌ای که در آن بودم، صبح و شام به من نان می‌دادند و خود بر خرما اکتفا می‌کردند.[۴۱] هنگامیکه سردار یمامه، ثمامه بن اثال اسیر شد، تا زمانیکه در اسارت بود، غذا و شیر بسیار خوب برای او به حکم نبی کریم «ﷺ» مهیا می‌شد.[۴۲]

۲. بیشتر اسیران غزوهٔ بدر در بدل فدیه رها شدند. از هر اسیری که توان داشت در بدل رهایی خود معاوضهٔ مالی بپردازد، از یک هزار تا چهار هزار درهم گرفته شد و بر کسانی که توان پرداخت معاوضهٔ مالی نداشتند، شرط مانده شد که به ده طفل انصار نوشتن و خواندن یاد دهند. پسر ابو سفیان، عمرو، در عوض سعد بن نعمان، که اسیر ابوسفیان بود رها گردید.[۴۳] از اسیران غزوهٔ بن المصطلق، سیده جویره را نیز والد او حارث بن ابی ضرار در بدل فدیه آزاد کرد.[۴۴] حضرت ابوبکر صدیق بر مهمی گماشته شد. زمانیکه در آنجا اسیر گرفت، یک زن بسیار زیبا نیز در میان آنها بود. پیامبر «ﷺ» او را به مکه فرستاد و چندین اسیر مسلمان را در بدل او رها ساختند.[۴۵] با فرستادن یک اسیر بنی عقیل به طائف، دو مرد مسلمان را از قبیلهٔ ثقیف به همین شکل رها نمودند.[۴۶]

۳. بعضی اسیران، بدون هر نوع معاوضه‌ای رها گردیدند. از میان اسیران غزوهٔ بدر، ابوالعاص، مطلب بن حنطب، وهب بن عمیر بن وهب و ابو عزه به این شکل رها شدند.[۴۷] در صلح حدیبیه، زمانیکه ۸۰ فرد از اهالی مکه از طرف

---

[۳۸] بخاری، شماره ۴۱۲۲. مسلم، شماره ۴۵۹۸. السیره النبویه، ابن هشام ۱۸۸/۳ – ۱۸۹، ۱۹۲.

[۳۹] بخاری، شماره ۳۱۴۴. مسلم، شماره ۴۲۹۴، ۴۶۲۱. السیره النبویه، ابن هشام ۱۰۵/۴.

[۴۰] السیره النبویه، ابن هشام ۲۱۷/۲.

[۴۱] السیره النبویه، ابن هشام ۲۱۷/۲.

[۴۲] السیره النبویه، ابن هشام ۲۱۵/۴.

[۴۳] الطبقات الکبری، ابن سعد ۲۲/۲. السیره النبویه، ابن هشام ۲۲۱/۲.

[۴۴] السیره النبویه، ابن هشام ۲۳۲/۳.

[۴۵] مسلم، شماره ۴۵۷۳. ابو داؤود، شماره ۲۶۹۷.

[۴۶] مسلم، شماره ۴۲۴۵. ترمذی، شماره ۱۵۶۸. احمد، شماره ۱۹۳۲۶، ۱۹۳۷۸.

[۴۷] السیره النبویه، ابن هشام ۲/ ۲۲۸، ۵۰/۳.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

تنعیم شب‌خون زدند، دستگیر شدند و پیامبر «ﷺ» آنها را نیز به همین شکل آزاد کردند.[۴۸] ثمامه بن اثال، که قبلاً ذکر شد، نیز به همین نحو رها گردید.[۴۹]

۴. در برخی مواقع، اسیران بین مردم تقسیم شدند تا آنها خود طبق اصل " فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَآءً" با آنها یا متعلقین آنها معامله کنند. اسیران غزوهٔ بنی المصطلق به همین شکل به مردم داده شدند، اما بعد از رهایی حضرت جویریه، نبی کریم «ﷺ» با او نکاح کرد و در نتیجه تمام مسلمانان اسیران سهم خود را بدون هیچ گونه معاوضه‌ای، با این گفته آزاد ساختند که حالا دیگر با رسول خدا «ﷺ» خویشاوند شده اند. به همین شکل، مردان صد فامیل رها شدند.[۵۰] پیامبر «ﷺ» اسیران سریهٔ هوازن را نیز به همین ترتیب از مردم گرفته آزاد ساختند.[۵۱] در غزوهٔ حنین هم همینگونه شد. هنگامیکه که وفد قبیلهٔ هوازن برای رهایی اسیران خود آمد، اسیران قبل از آن تقسیم شده بودند. وقتی وفد درخواست رهایی آنها را کرد، پیامبر «ﷺ» همه مسلمانان را فرا خواند و به آنها فرمود: این مردم، تایب شده آمده اند. نظر من این است که اسیران آنها رها گردند. هر کسی می‌خواهد، آنها را بدون دریافت معاوضه رها کند و هر کی می‌خواهد معاوضه دریافت کند، از طرف حکومت به او معاوضه پرداخت خواهد شد. در نتیجه، شش هزار اسیر رها شدند و به کسانی که معاوضه مطالبه نمودند از طرف حکومت معاوضه هم پرداخت شد.[۵۲]

۵. مردم، زنان اسیری را که بین آنها تقسیم شده بودند و پدران، برادران، شوهران و دیگر اقارب آنها در جنگ کشته شده بودند، بالعموم آزاد ساختند و با آنها ازدواج کردند. از میان اسیران خیبر، حضرت صفیه به همین شکل به ازدواج پیامبر «ﷺ» در آمد.[۵۳]

www.javedahmadghamidi.com
www.al-mawrid.org

اموال غنیمت

يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلْأَنفَالِ. قُلِ: ٱلْأَنفَالُ لِلَّهِ وَٱلرَّسُولِ. فَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَأَصْلِحُوا۟ ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا۟ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ، إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ.(الانفال ۸:۱)

"آنها از تو راجع به غنایم می پرسند. به آنها بگو که تمام این غنایم ویژهٔ خداوند و رسول اوست. بنابراین، از خداوند بترسید، (در این زمینه نزاعی ایجاد نکنید) و امور بین خود را اصلاح کنید و حکم خدا و رسول او را بپذیرید، اگر مؤمن هستید."

از مطالعهٔ سوره‌ای که آیات فوق در آن واقع است، معلوم می‌شود که بعد از اولین جنگ با مشرکین عرب، بین مسلمانان راجع به چگونگی تقسیم مال غنیمتی که در اثر جنگ بدست آمده بود، نزاع پیدا شد. قرآن آنها را به دلیل نزاع‌شان تنبیه کرد و فیصلهٔ خود را در رابطه به اموال غنیمت شنواند. طبق آن، حق هیچ شخصی بر اموال غنیمت عاید نمی‌شود. تمام اموال غنیمت از الله و رسول اوست و آنها هر کاری بخواهند طبق صواب‌دید خود در خصوص

---

[۴۸] مسلم، شماره ۴۶۷۹. ابو داؤود، شماره ۲۶۸۸.

[۴۹] بخاری، شماره ۴۳۷۲. مسلم، شماره ۴۵۸۹.

[۵۰] السیره النبویه، ابن هشام ۲۳۱/۳.

[۵۱] السیره النبویه، ابن کثیر ۴۵۳/۳.

[۵۲] بخاری، شماره ۴۳۱۸، ۴۳۱۹. السیره النبویه، ابن هشام ۱۰۴/۴ – ۱۰۶.

[۵۳] بخاری، شماره ۴۲۰۱. مسلم، شماره ۳۴۹۷.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

آن انجام می‌دهند. دلیل آن همان است که ما قبلاً با تفصیل بیان کردیم که جنگ‌های زمانهٔ رسالت بیشتر بر اساس قانون اتمام حجت الله متعال صورت گرفته بودند و کسانی که در آن می‌جنگیدند نقش وسایل و جوارح را انجام می‌دادند. آنها بر حکم الله متعال وارد میدان شدند و به شکل مستقیم با کمک فرشته‌های او فتح‌یاب شدند. بنابراین، الله متعال هیچ حقی برای آنان بر مال غنیمت جنگ‌های مذکور قایل نشد. با وجود این، خداوند متعال پیشتر در همین سوره فرموده است که تمام اموال نه، بلکه صرف پنجم حصهٔ آن برای مقاصد اجتماعی مختص و باقیمانده بین مجاهدین تقسیم شود. الله متعال می‌فرماید:

وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا غَنِمۡتُم مِّن شَيۡءٖ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُۥ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ.(الانفال ۸:۴۱)

"(شما پرسیده بودید پس) بدانید که مال غنیمتی که بدست آورده اید، پنجم حصهٔ آن ویژهٔ خداوند، رسولش، خویشاوندان (پیامبر) و یتیمان، مساکین و مسافران است."

کاملاً آشکار است که تقسیم اموال غنیمت هم صرف به این وجه شد که مردم به هر حال جنگیده بودند؛ برای آن، زاد راه را هم خود آماده کرده بودند و برای برآوردن مقتضیات آن سلاح، اسب و شتر و غیره را هم خود مهیا نموده بودند. هرگاه مسلمانان مال غنیمتی بدست آوردند که برای آن لازم نبود چنین ترتیباتی بگیرند، قرآن واضح ساخت که تمام آن برای برآوردن نیازهای اجتماعی دین و ملت و برای غربا و مساکین ملت اختصاص می‌یابند، هیچ بخشی از آن بین مجاهدین تقسیم نخواهد شد:

وَمَآ أَفَآءَ ٱللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ مِنۡهُمۡ فَمَآ أَوۡجَفۡتُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ خَيۡلٖ وَلَا رِكَابٖ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُۥ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ. مَّآ أَفَآءَ ٱللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ.(الحشر ۵۹:۶ – ۷)

"و (منافقین می‌پرسند، پس به آنان بگو که) مالی که خداوند از این یهودی‌ها به سوی رسول‌خود بازگردانده است، پس بر آن نه اسبی تاختید و نه شتری (تا حق شما بر آن قایم شود)، بلکه خداوند است که به رسولان خود بر هر کی بخواهد غلبه عطا می‌کند و خداوند بر همه چیز قدرت دارد. (بنابراین)، هر آنچه خداوند از جانب اهل این قریه‌ها به سوی رسول خود برگردانده است، برای خداوند و رسول و خویشاوندان و یتیمان و مساکین و مسافرین خاص می‌ماند."

در اینجا و قبل از آن در آیت سورهٔ انفال نیز، الله متعال مقاصد اجتماعی‌ای را بیان می‌کند که اموال غنیمت مورد بحث برای آن اختصاص داده شده است.

قبل از همه حق الله متعال بیان شده است. روشن است که الله غنی و از همه چیز بی‌نیاز است. حصهٔ نام او به دین او بر می‌گردد. بنابراین، این حصه صرف در کارهایی به مصرف می‌رسد که نظم اجتماعی مسلمانان برای نصرت دین و جهت حفاظت و مدافعت از آن به عنوان مسؤولیت اجتماعی خود انجام می‌دهد.

حق دوم از رسول الله «ﷺ» بیان شده است. هنگام نزول آیات فوق، بر علاوهٔ نبوت و رسالت، مسؤولیت ریاست مسلمانان نیز بر عهدهٔ پیامبر «ﷺ» قرار گرفته بود و هر لحظهٔ ایشان «ﷺ» در ادای مسؤولیت‌های منصبی صرف می‌شد. کار کردن برای کسب درآمد، بر علاوهٔ مسؤولیت‌های منصبی، برای رسول خدا «ﷺ» ممکن نبود. در این صورت، لازم بود برای پیامبر «ﷺ» نیز حقی در اموال غنیمت در نظر گرفته می‌شد. سهم پیامبر «ﷺ»، ملکیت ذاتی نبود تا بین وارثین ایشان «ﷺ» تقسیم می‌شد. بنابراین، بعد از رحلت رسول خدا «ﷺ» از دنیا، این سهم نیز برای کارهایی اختصاص داده شد که نظم اجتماعی باید در نیابت او انجام می‌داد.

حق سوم، از "ذِی لالقربَیٰ" بیان شده است. روشن است که مراد از آن قرابت‌مندانی است که کفالت آنها به دوش

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

پیامبر «ﷺ» بود و برآوردن نیازهای آنها را ایشان «ﷺ» از لحاظ اخلاقی مسؤولیت خویش می‌پنداشت. رسول خدا «ﷺ» برای تمام مسلمانان همچون پدر بود. ازین‌رو، مسؤولیت مزبور رسول خدا «ﷺ» بعد از ایشان عرفاً و شرعاً به نظم اجتماعی مسلمانان منتقل شد و این حق ذی‌القربی تا زمانی که پیامبر «ﷺ» در دنیا بود، به قرابت‌مندان ایشان «ﷺ» می‌رسید.

حق چهارم، از یتیمان، مسکینان و مسافران است. حین بیان حق آنها، "ل" اعاده نشده به شکلی که در بالا با هر سه: الله، رسول و ذی القربی آمده است، بلکه تحت ذی‌القربی ذکر گردیده است. منظور از آن، اکرام آنهاست که گویا آنها هم تحت اقارب رسول خدا «ﷺ» محسوب می‌شوند. این حق، محتاج وضاحت بیشتر نیست. هر جامعه‌ای که نسبت به نیازهای یتیمان، مساکین و مسافران حساس نیست و در آن یتیم زندگی مصیبت‌باری دارند، مساکین گرسنه می‌خوابند و مسافرین کسی را نمی‌یابند که از احوال آنها پرسان کند، نمی‌توان نام پاکیزهٔ جامعهٔ اسلامی را به آن داد.

از بحث فوق روشن می‌شود که اموال غنیمت اصلاً برای مقاصد اجتماعی مختص شده است. خداوند متعال هیچ حق ابدی‌ای برای مجاهدین در اموال غنیمت قایل نشده که حکومت مسلمانان ملزم باشد تحت هر گونه شرایط آن را ادا کند. حکومت می‌تواند طبق شرایط و حالات تمدنی خود هر روشی را که بخواهد اختیار کند.

www.javedahmadghamidi.com
www.al-mawrid.org

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

۷

حدود و تعزیرات

در حالیکه نعمت اراده و اختیار در این دنیا بزرگترین شرف انسان است، اما نتیجهٔ لازمی آن این نیز است که بارها از سوء استعمال آن در زمین فساد پیدا می‌شود و در نتیجه این گفتهٔ فرشته‌ها راجع به انسان که حین تخلیق او در حضور خداوند اظهار کرده بودند در حق او درست ثابت می‌شود:

أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ ٱلدِّمَآءَ؟(البقره ۲:۳۰)

"آیا مخلوقی را در آن قرار می‌دهی که در آنجا فساد خواهد کرد و خون خواهد ریخت؟"

اولین ظهور فساد در تاریخ انسانی، به دست پسر ابوالبشر آدم صورت گرفت. لهذا، به مجرد آن، ضرورت احساس شد که جهت حفاظت انسان از شر و فساد انسان، تدبیری شود. تمام قواعد جرم و مجازات به دلیل ضرورت مذکور وضع گردیده است. مقصد اصلی آن ریشه کن‌ساختن شر و فساد است و باید هم مقصد آن همین باشد، اما قضیهٔ کسانی که هدایت خدا را قبول نموده بر رسولان او ایمان آورده‌اند، همانند مجرمان عادی نیست. از قرآن معلوم می‌شود که اگر آنها مرتکب جرم بزرگ علیه جان، مال، آبرو یا نظم اجتماعی گردند، فیصلهٔ خداوند است که در همین دنیا به آنها عذاب داده شود تا دیگران عبرت بگیرند و با دیدن عقوبت خداوند عذاب آخرت را به یاد آورند. بر علاوه، اگر مجرمین توبه کنند و راه اصلاح را اختیار کنند، عذاب برایشان وسیلهٔ تطهیر از گناه نیز می‌گردد.

اشکال عذاب مذکور همواره سخت بوده است چون هدف از آن محض استیصال جرم نیست، بلکه مقصد از آن چشاندن مزه به تمام مردمی است و مایهٔ عبرت ساختن تمام مردمی است که با شعور کامل خود را تسلیم خداوند و رسولان او کردند، با آنها عهد اطاعت بستند، دین آنها را به عنوان دین قبول کردند، و بعد از این به چنین جرایم بزرگی آغشته شدند که خداوند پرده از کارهای آنها برداشت و قضیه به محاکم کشانده شد. جرایم مورد بحث عبارت اند از:

۱- محاربه و فساد فی الارض؛

۲- قتل و جراحت؛

۳- زنا؛

۴- قذف؛ و

۵- سرقت.

در آغاز بحث باید در رابطه به جرایم مذکور واضح ساخت که حکم انفاذ مجازات آن را الله متعال به مسلمانان به شکل انفرادی نه، بلکه به عنوان یک جماعت داده است. بنابراین، حکم انفاذ مجازات جرایم فوق به نظم اجتماعی آنان مربوط می‌شود. این یک امر بدیهی است. به همین دلیل است که حکم آن در قرآن شریف در سوره‌هایی بیان شده که بعد از انتقال اقتدار یثرب به نبی کریم «ﷺ» و ایجاد یک حکومت منظم، نازل شدند. اگر یک شخص یا یک گروه در یک خطهٔ ارض اقتدار سیاسی نداشته باشد، هرگز حق ندارد هیچ یکی از این جزاها را بر مجرم نافذ کند. مخاطب احکام چون "فَاجْلِدُوا" و "فَاقْطَعُوا"، امراء و حکام مسلمانان هستند. مسلمانان عادی به هیچ وجه

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

مخاطب این آیات نیستند. ابوبکر جصاص در کتاب خود "احکام القرآن" می‌نویسد:

و قد علم من قرع سمعه هذا الخطاب من أهل العلم أن المخاطبين بذلک هم الأئمة دون عامة الناس، فکان تقديره: فليقطع الأئمة والحکام أيديهما و ليجلدهما الأئمة والحکام. (۲۸۳/۳)

"هر کسی از اهل علم که این خطاب را می‌شنود، فوراً می‌فهمد که مخاطب آن مسلمانان عادی نیستند، بلکه مراد از آن ائمه و حکام آنها هستند. بنابراین، بطور مثال، تقدیر کلام در آن چنین پنداشته می‌شود: پس لازم است که امراء و حکام دست‌های آنها را قطع کنند و لازم است که امراء و حکام به آنها دره بزنند."

جرایمی که در شریعت برای آن مجازات تعیین شده، همین اند. انواع کوچک جرایم مذکور و دیگر جرایم بجز اینها را الله متعال به ارباب حل و عقد مسلمانان واگذاشته است. آنها هر قانونی را که در این خصوص بخواهند، می‌توانند با مشورهٔ متقابل وضع کنند. البته یک نکته در این خصوص هم باید واضح باشد که جزای مرگ از روی قرآن بغیر از جرم قتل و جرم فساد فی الارض، برای هیچ جرم دیگر داده نمی‌شود. الله متعال با صراحت کامل بیان فرموده که هنگامیکه به بنی اسرائیل شریعت داده شد، در همان وقت نوشته شد که جز به عنوان پاداش دو جرم مذکور، فرد باشد یا حکومت، حق ندارد قصد جان دیگری را کند و او را به قتل برساند. در سورهٔ مائده آمده است:

مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي ٱلْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ ٱلنَّاسَ جَمِيعًا.(۳۲:۵)

"هر کسی یک انسان را قتل کرد، بدون اینکه او کسی را کشته باشد یا فسادی در زمین برپا کرده باشد، گویا همهٔ انسان‌ها را قتل کرده است."

ذیلاً، نصوص قرآن مجید را مربوط به جرایم مورد بحث توضیح می‌دهیم.

www.javedahmadghamidi.com
www.al-mawrid.org

محاربه و فساد فی الارض

إِنَّمَا جَزَٰٓؤُا۟ ٱلَّذِينَ يُحَارِبُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَسْعَوْنَ فِى ٱلْأَرْضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُوٓا۟ أَوْ يُصَلَّبُوٓا۟ أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم مِّنْ خِلَٰفٍ أَوْ يُنفَوْا۟ مِنَ ٱلْأَرْضِ. ذَٰلِكَ لَهُمْ خِزْىٌ فِى ٱلدُّنْيَا وَلَهُمْ فِى ٱلْءَاخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ. إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُوا۟ مِن قَبْلِ أَن تَقْدِرُوا۟ عَلَيْهِمْ. فَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ.(المائده ۳۳:۵ – ۳۴)

"(به آنها گفته شود که) کیفر کسانی که با خداوند و رسول او می‌جنگند و در زمین به فساد می‌کوشند، همین است که به شکل عبرت‌انگیز کشته شوند یا اعدام شوند یا دست و پایشان بی‌ترتیب بریده شود یا تبعید شوند. این رسوایی است برای آنان در دنیا و در آخرت عذاب بزرگی‌ست برای‌شان، مگر کسانی که قبل از دست یافتن شما بر آنان توبه کنند. پس (بر آنان تجاوز نکنید و) خوب بدانید که خداوند بخشنده است، شفقت او ابدی‌ست."

هنگامیکه رسول خدا در دنیا موجود باشد و مردم در حکومت او علیه یک حکم یا فیصلهٔ او سرکشی کنند، سرکشی آنها جنگ با خداوند و رسول او تلقی می‌شود. تعبیر فساد فی‌الارض هم به همین شکل است. اصطلاح فساد فی‌الارض برای حالتی استفاده می‌شود که شخص یا گروه با نقض قانون علیه جان، مال، آبرو و عقل و رای مردم بر سر جنگ شود. ازین‌رو، اگر قتل به تروریزم، زنا به زنا بالجبر و دزدی به راهزنی و غارت تبدیل شود یا مردم بدکاری را پیشهٔ خود بسازند یا آشکارا به اوباشی متوسل شوند یا به دلیل آواره منشی، بدمعاشی و بی‌راهی جنسی خود برای عزت و آبروی مردم شریف به تهدید تبدیل شوند یا علیه نظم حکومت به بغاوت برخیزند یا به وسیلهٔ اختطاف، تخریب، ترهیب و جرایم سنگین مشابه آن برای حکومت مشکل امنیتی ایجاد کنند، آنها مجرمین فساد فی

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

الارض تلقی می‌گردند. به منظور سرکوب چنین مجرمین، چهار مجازات ذیل پیشبینی شده است:

۱- تقتیل؛

۲- تصلیب؛

۳ – قطع بی‌ترتیب دست و پا؛ و

۴- نفی.

تفصیل جزاهای فوق الذکر قرار آتی است:

تقتیل

در آیت، الفاظ "أَن يُقَتَّلُوٓا" برای آن وارد شده است. معنای آن این است که مجرمین محاربه با الله و رسول یا فساد فی الارض صرف کشته نشوند، بلکه به شکل عبرتناک کشته شوند. دلیل آن این است که "قَتل" در اینجا به شکل "تَقتِیل" آمده است. اشخاصی که با ظرافت‌های زبان عربی آشنای دارند، می‌دانند که تقتیل برای شدت و مبالغه در نفس فعل بکار رفته است. به این وجه، "تَقتِیل" در اینجا به معنای "شر تقتیل" استفاده شده است. بدین سبب، تقاضای حکم این خواهد بود که آنها به شکلی کشته شوند که برای دیگران عبرت‌انگیز و درس‌آموز باشد. رجم، یعنی سنگ‌سار هم نزد ما تحت این حکم قرار می‌گیرد و رسول خدا «ﷺ» آن را در پیروی از حکم همین آیت بر برخی مردم اوباش زمان خود نافذ ساخت.

تصلیب

تصلیب از "صلب" در "تفعیل" بیان شده است. الله متعال فرموده است: "أَوۡ يُصَلَّبُوٓاْ"، یعنی این گونه مردم صرف تصلیب نشوند، بلکه به شکل عبرتناکی تصلیب شوند. صلیب، آلهٔ چوبی‌ای است که دست‌ها و پاهای مجرم بر آن با میخ کوبیده، آویزان می‌شود تا زمانیکه در همان حالت جان دهد. این شکل مجازات کمتر عبرتناک نیست، اما واژهٔ "تَصلِیب" در آیت تقاضا می‌کند که برای این کار هم شیوه‌هایی انتخاب شود که بیشتر دردناک و عبرت‌انگیز باشد.

قطع بی‌ترتیب دست و پا

مجازات مذکور با الفاظ "أَوۡ تُقَطَّعَ أَيۡدِيهِمۡ وَأَرۡجُلُهُم مِّنۡ خِلَٰفٍ" در قرآن بیان گردیده است. روشن است که حکم قطع بی‌ترتیب در آن هم به دلیل عبرت‌انگیز بودن مجازات است و مقصود از آن همین معلوم می‌شود که اگر جان چنین مجرمی بخشیده هم می‌شود، صرف در حالتی بخشیده شود که تمام اسلحهٔ شرانگیزی‌اش کاملاً بی‌کار گردد و او خود یک نمونهٔ عبرت ساخته شود.

نفی

برای نفی، تعبیر "أَوۡ يُنفَوۡاْ مِنَ ٱلۡأَرۡضِ" اختیار شده است، یعنی اینکه آنها تبعید گردند. تبعید، کمترین مجازاتی است که برای این نوع مجرمین بیان شده است. دو نوع مجازات نخست مجرم را از بین می‌برد. در نتیجهٔ مجازات سوم، او از دست و پای خود محروم گردیده به عنوان یک نمونهٔ عبرت زندگی می‌کند و مجازات نوع چهارم، بدون اینکه به جسم و جان او ضرری برسد، او را صرف از وطن و خانه و کاشانهٔ خود محروم می‌سازد. الفاظ قرآن تقاضا می‌کنند که تحت شرایط عادی، مجازات تبعید به همان شکل داده شود که از آن مراد گرفته می‌شود، اما اگر بنابر دلیلی ممکن نباشد این کار انجام داده شود، منشاء حکم یقیناً با محصور ساختن شخص در یک منطقهٔ خاص یا

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

نظربند ساختن او در خانه‌اش برآورده می‌شود.

جزاهای فوق در آیات با حرف "او" بیان شده اند. این بدین معناست که قرآن مجید به حکومت اختیار داده است که با نظرداشت ماهیت جرم، حالات و شرایط مجرم و اثرات موجود و متوقع جرم، هر جزایی را که از میان آن مناسب تشخیص دهد، می‌تواند به این نوع مجرمین بدهد. بر علاوهٔ جزاهای چون تقتیل و تصلیب، مجازات تبعید به این دلیل در نظر گرفته شده که با وجود انتهای شدت در جزاها، اگر شرایط تقاضا کند، با مجرم امکان نرمی هم وجود داشته باشد. در رابطه به رسول الله «ﷺ» معلوم است که آنعده مجرمین جرم اوباشی را که بانظرداشت حالات و شرایط خود تا حدی مستحق رعایت بودند تحت همین آیت سورهٔ مائده با جلا وطنی مجازات نمودند و مجرمینی که ممکن نبود هیچ رعایتی با آنها صورت گیرد تحت همین آیت سنگ‌سار شدند.

استفسار رسول خدا «ﷺ» در رابطه به متاهل یا مجرد بودن برخی مجرمین زنا و اوباشی هم از همین قبیل بود که فقها به اشتباه آن را مناط حکم دانستند و در نتیجه آیهٔ جلد سورهٔ نور را در رابطه به زانی‌های متاهل منسوخ قرار دادند. گویا مسئله اصلاً این بود که هنگام مجازات این نوع مجرمین، بمنظور تصمیم‌گیری در مورد اینکه با آنها رعایت شود یا نه، بر علاوهٔ بسیاری مسائل دیگر، به این مسئله هم باید توجه شود که آیا آنها متاهل هستند یا مجرد، اما فقها واژهٔ "این هم" را "همین" پنداشتند و به این شکل چنان یک امر بی‌ربط را با قواعد مربوط به حدود و تعزیرات در اسلام داخل کردند که از روی هر دو عقل و نقل، کاملاً بی‌بنیاد است.

استاد امام امین احسن اصلاحی در تفسیر خود "تدبر قرآن" می‌نویسد:

"...در چنین شرایطی، مد نظر قرار دادن صرف این موضوع کفایت نمی‌کند که گروه مرتکب جرم، صرف به مال آسیب رسانده است، بلکه افزون بر آن، شرایط و محل جرم و انگیزه و اثرات جرمی که یک گروه مرتکب آن شده است نیز باید مد نظر باشد. مثلاً، اگر شرایط موجود شرایط جنگی یا بد امنی باشد، اقدام باید لازماً شدید باشد. به همین شکل، در صورتیکه محل جرم در ساحهٔ مرزی واقع شده باشد یا آماج‌گاه دسیسه‌های دشمن باشد نیز اقدام مؤثر لازم خواهد بود. اگر سرکردهٔ شرارت، شخص بسیار خطرناک باشد و بیم وجود داشته باشد که اگر رویهٔ نرم با او اختیار شود، جان و مال و عزت بسیار مردم با خطر روبرو خواهد شد، در این صورت هم بانظرداشت شرایط، اقدام مؤثری باید اتخاذ شود. مختصر اینکه، اهمیت اساسی را در این زمینه واقعیات جزئی و انفرادی نه، بلکه اهمیت اصلی را اثرات مجموعی بغاوت و مصالح کشور و ملت دارد." (۵۰۶/۲)

به این ترتیب، پیامبر «ﷺ» راجع به برخی مجرمین عادی زنا فرمود:

خذوا عني، خذوا عني، فقد جعل الله لهن سبيلاً. البكر بالبكر جلد مائة و نفي سنة والثيب بالثيب جلد مائة والرجم. (مسلم، شماره ٤٤١٤)

"از من بگیرید، از من بگیرید، از من بگیرید. خداوند راهی برای این زنان کشید. این نوع مجرمین، باکرهٔ آنها با باکره بوده، صد دره زده می‌شوند و تبعید می‌گردند. به همین ترتیب، زنان و مردان متأهل نیز از لحاظ جزا با هم می‌باشند: آنها صد دره زده می‌شوند و سنگ‌سار می‌گردند."

اشارهٔ "جعل الله لهن سبيلاً" در این روایت، به زنانی است که یک حکم مؤقتی در بارهٔ آنها در سورهٔ نساء بیان گردیده بود. الله متعال می‌فرماید:

وَٱلَّٰتِي يَأۡتِينَ ٱلۡفَٰحِشَةَ مِن نِّسَآئِكُمۡ فَٱسۡتَشۡهِدُواْ عَلَيۡهِنَّ أَرۡبَعَةٗ مِّنكُمۡۖ فَإِن شَهِدُواْ فَأَمۡسِكُوهُنَّ فِي ٱلۡبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّىٰهُنَّ ٱلۡمَوۡتُ أَوۡ يَجۡعَلَ ٱللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلٗا.(۱۵:۴)

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

"و کسانی از زنان شما که بدکاری می‌کنند، چهار نفر را از میان خود بر آنها به گواهی بخواهید. [1] پس اگر آنها شهادت بدهند، آنها را در خانه‌هایشان نگاه دارید، تا زمانی که مرگ‌شان فرا رسد یا خداوند راهی برای آنان قرار دهد."

اسلوب "وَٱلَّٰتِي يَأۡتِينَ ٱلۡفَٰحِشَةَ" (زنانی که بدکاری می‌کنند) دلیل است که آیت، زنان قحبه را ذکر می‌کند. در این صورت، چون موضوع اصلاً به زنان ربط دارد، مردها مورد بحث قرار نگرفتند. [2] رسول الله «ﷺ» در رابطه به همین نوع مجرمین فرموده است که چون آنها صرف مجرمین زنا نیستند، بلکه به دلیل اینکه آواره‌منشی و بی‌راه‌روی جنسی را معمول خود ساخته اند، مجرمین فساد فی الارض نیز هستند، به این وجه، مجرمینی از میان آنها که با نظرداشت حالات و شرایط خود مستحق رعایت هستند، به جرم زنا تحت آیت ۲ سورۀ نور (۲۴) صد دره و بمنظور نجات جامعه از شر و فساد آنها، در پاداش اوباشی، طبق آیت ۳۳ سورۀ مائده (۵) به تبعید محکوم شوند و مجرمینی از میان آنها که هیچ نوع رعایت با آنها ممکن نباشد، تحت حکم همین آیت سورۀ مائده، طبق "أَن يُقَتَّلُوٓاْ" سنگ‌سار شوند.

الفاظ باکره و متاهل در روایت برای وضاحت همین اصل وارد گردیده است. تا جاییکه بحث ذکر صد دره بر علاوۀ سنگ‌سار مطرح است، منظور از آن صرف بیان حکم است. از روایات ثابت است که نبی کریم «ﷺ» اگرچه آن را بیان فرموده اند، اما مجازات دره را بر علاوۀ رجم بر هیچ مجرمی هرگز نافذ نکرده است. دلیل آن این است که جمع کردن مجازات دیگر با مجازات مرگ، خلاف اخلاقیات قانون است. در خصوص تمام جرایم مانند حبس، دره و جریمه دو موضوع مد نظر می‌باشد:

نخست، عبرت جامعه و دوم، تادیب و تنبیه مجرم برای آینده. روشن است که در صورت مرگ، هیچ نیازی به تادیب و تنبیه وجود ندارد. به این وجه، زمانیکه یک شخص باید برای جرایم مختلف مجازات گردد و مجازات یکی از جرایم مرگ هم باشد، پس اگرچه تمام جزاها در قانون، فیصله یا حکم بیان می‌شود، اما در عمل بالعموم هیچ مجازات دیگری بر علاوۀ مرگ بر شخص نافذ نمی‌شود.

اسلوب جمع در الفاظ "يَسۡعَوۡنَ" و "يُحَارِبُونَ" به این نکته اشاره می‌کند که اگر جرم با ایجاد یک گروه ارتکاب یافته باشد، جزای آن هم به شکل انفرادی نه، بلکه به آن گروه به عنوان گروه داده می‌شود. ازین‌رو، اگر کدام گروه مجرمین مرتکب قتل، اختطاف، زنا، تخریب، ترهیب و دیگر جرایم از این قبیل به شیوۀ فساد فی الارض شده باشد، لازم نیست تحقیق شود جرم مشخصاً توسط کی انجام داده شده و چه کسی مرتکب آن نشده، بلکه هر فرد گروه در این مسؤولیت شریک تلقی خواهد شد و لازماً به همین عنوان با آنها برخورد خواهد شد.

الفاظ "ذَٰلِكَ لَهُمۡ خِزۡيٞ فِي ٱلدُّنۡيَا" در آیت به این دلیل آمده که هنگام جزا دادن به همچون مجرمین، در دل هیچ شخص نباید هیچ گونه احساس ترحم و همدردی پیدا شود. بعد از ارتکاب آن، فیصلۀ پروردگاری که خالق آنهاست این است که آنها در دنیا کاملاً رسوا شوند. مقصد جزاهای مورد بحث همین است و این خصوصیت آن باید تحت هر نوع شرایط مد نظر باشد. استاد امام می‌نویسد:

"رسوایی آنها به این نحو در دنیا، باعث عبرت و بصیرت برای دیگران خواهد شد و در اثر آن در دل کسانی نیز

---

[1] یعنی گواهانی که شهادت بدهند که آنها فی الواقع زنان عادی زنا هستند.

[2] همین مسئله است که به دلیل نفهمیدن آن، آیت زیر بحث در تفاسیر ما به یک معمای لا ینحل تبدیل شده است.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

ترس از قانون و احترام به آن پیدا خواهد شد که ظرفیت ندارند محض به دلیل مفیدیت و عظمت قانون به آن احترام گذارد. نظریات همدردانه و رحم‌دلانه‌ای که به نام فلسفه در عصر حاضر برای جرم و مجرمین پیدا شده است، برکت آنهاست که به هر اندازه‌ای که انسان بظاهر پیشرفت می‌کند، دنیا به همان اندازه در حال تبدیل شدن به جهنم است. اسلام، چنین نظریات مهمل را تشویق نمی‌کند. قانون او بر نظریات هوایی نه بلکه بر فطرت انسانی مبتنی است." (تدبر قرآن ۵۰۷/۲)

در رابطه به جزاهای مورد بحث این شرط نیز با الفاظ "إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُوا مِن قَبْلِ أَن تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ" در آیت بیان شده است که اگر مجرمین خود پیش آمده قبل از اقدام حکومت تسلیم شوند، با آنها همانند مجرمین عادی برخورد می‌شود. در این حالت، آنها مجرمین محاربه یا فساد فی الارض تلقی نمی‌گردند. استاد امام می‌نویسد:

"...این اختیارات ویژه باید صرف علیه باغیانی استعمال شود که تا قبل از تحت کنترل درآورده شدن توسط حکومت بر بغاوت خود پافشاری می‌کنند و حکومت با نیرو آنها را مغلوب و مقهور کند. کسانی که قبل از اقدام حکومت توبه کرده و رفتار خود را اصلاح نموده باشند، هر چنین اقدامی علیه آنها به دلیل رویهٔ گذشتهٔشان جایز نمی‌باشد، بلکه با آنها طبق قانون عادی رفتار خواهد شد؛ در صورتیکه حقوق شهروندان عادی را تلف کرده باشند، باید حتی الامکان تلافی شوند.

اگر تاکید واژهٔ "فَٱعْلَمُوٓا" را مد نظر قرار دهیم، کاملاً واضح می‌شود که برای حکومت جایز نیست علیه کسانی که قبل از دست یافتن حکومت به آنها، توبه و خود را اصلاح کنند، اقدامات انتقام جویانه اتخاذ کند. خداوند غفور و رحیم است، در صورتیکه او کسانی را که قبل از گرفت او راه توبه و اصلاح در پیش می‌گیرند، معاف می‌فرماید، چرا باید رویهٔ بنده‌های او از آن مختلف باشد." (تدبر قرآن ۵۰۸/۲)

البته باید واضح باشد که مسئلهٔ کسانی که راه فرار نیابند و مجبوراً حاضر به اعتراف به جرم شوند فرق می‌کند. حکومت مسلماً اختیار دارد که از این رعایت در حق آنها خودداری کند.

www.javedahmadghamidi.com
www.al-mawrid.org

قتل و جراحت

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ كُتِبَ عَلَيْكُمُ ٱلْقِصَاصُ فِى ٱلْقَتْلَى ۖ ٱلْحُرُّ بِٱلْحُرِّ وَٱلْعَبْدُ بِٱلْعَبْدِ وَٱلْأُنثَىٰ بِٱلْأُنثَىٰ ۚ فَمَنْ عُفِىَ لَهُۥ مِنْ أَخِيهِ شَىْءٌ فَٱتِّبَاعٌۢ بِٱلْمَعْرُوفِ وَأَدَآءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَٰنٍ ۗ ذَٰلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ ۗ فَمَنِ ٱعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَلَهُۥ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۚ وَلَكُمْ فِى ٱلْقِصَاصِ حَيَوٰةٌ يَٰٓأُو۟لِى ٱلْأَلْبَٰبِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ.(البقره ۱۷۸:۲ – ۱۷۹)

"اهل ایمان، در مورد کسانی (از شما) که کشته شوند، قصاص بر شما فرض شده است. به این شکل که اگر قاتل آزاد باشد، پس در بدل او همان آزاد، اگر غلام باشد پس در بدل او همان غلام، اگر زن باشد پس در بدل او همان زن. سپس هر کسی که برای او از جانب برادر او رعایتی شود (می‌توانید آن را بپذیرید، اما اگر قبول شود) پس طبق فرهنگ از آن پیروی شود و هر چه خون بهاست، با خوبی پرداخته شود. این، رعایت است از جانب پروردگار شما و عنایت اوست بر شما. پس هر کسی بعد از این مرتکب تجاوزی شود، پس برای او مجازات دردناک است (در قیامت) – و ای خردمندان، برای شما در قصاص زندگی‌ست، تا شما بر حدود الهی پابند باشید."

به نحوی که حکم قصاص به ما داده شده است، به امت‌های قبل از ما نیز داده شده بود. قرآن در رابطه به تورات می‌فرماید:

وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَآ أَنَّ ٱلنَّفْسَ بِٱلنَّفْسِ وَٱلْعَيْنَ بِٱلْعَيْنِ وَٱلْأَنفَ بِٱلْأَنفِ وَٱلْأُذُنَ بِٱلْأُذُنِ وَٱلسِّنَّ بِٱلسِّنِّ وَٱلْجُرُوحَ قِصَاصٌ ۚ فَمَن

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَّهُ. وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ.(المائده ۵:۴۵)

"و در همین کتاب بر آنها فرض کرده بودیم که جان در برابر جان، چشم در برابر چشم، بینی در برابر بینی، گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان است. و به همین صورت در زخم‌های دیگر نیز قصاص است. پس هر کسی آن را ببخشد، برای او کفاره خواهد شد. (این قانون خداوند است) و کسانی که طبق قانون نازل شدهٔ خداوند حکم نمی‌کنند، همانها ظالم اند."

از آیت واضح می‌شود که قانون قصاص صرف برای حالتی نیست که قتل صورت گرفته باشد، بلکه برای حالاتی نیز است که شخص مجروح شده باشد و یا به یکی از اعضای او آسیب رسیده باشد. از روی قرآن، تمام جرایم مذکور جرایم سنگین اند، اما تا جاییکه قتل مطرح است، قرآن آن را قتل تمام انسانیت قرار داده است. الله متعال می‌فرماید:

مَن قَتَلَ نَفْسًۢا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِى ٱلْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ ٱلنَّاسَ جَمِيعًا. وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَآ أَحْيَا ٱلنَّاسَ جَمِيعًا.(المائده ۵:۳۲)

"هر کسی یک انسان را قتل کرد، بدون اینکه او کسی را کشته باشد یا فسادی در زمین برپا کرده باشد، گویا همهٔ انسان‌ها را قتل کرده است و هر کسی به یک انسان زندگی بخشید، گویا به تمام انسان‌ها زندگی بخشیده است."

قرآن مجید مرتکبین قتل را، مخصوصاً وقتی مسلمانی به قتل برسد، مستحق جهنم ابدی در قیامت قرار داده و با صراحت تمام فرموده است:

وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَآؤُهُۥ جَهَنَّمُ خَٰلِدًا فِيهَا وَغَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُۥ وَأَعَدَّ لَهُۥ عَذَابًا عَظِيمًا.(الساء ۴:۹۳)

"البته، مجازات شخصی جهنم است که مسلمانی را از روی عمد به قتل برساند، او جاودانه در آن خواهد بود، غضب خداوند و لعنتش بر اوست و او عذاب دردناکی برایش آماده کرده است."

بنابراین، مسؤولیت‌هایی که از روی موقف قرآن در رابطه به جرایم مذکور بر پیروان آن عاید می‌شود و مکلفیت‌هایی که بر عهدهٔ آنها قرار می‌گیرد، در الفاظ استاد امام امین احسن اصلاحی، به شکل ذیل است:

"نخست اینکه، هر واقعهٔ قتل باید در تمام قوم اضطرابی ایجاد کند. تا زمانیکه قصاص آن گرفته نشود، هر انسان احساس کند که او از امنیتی که تا هنوز بهره‌مند بود، دیگر محروم شده است. صرف قانون محافظ همه می‌باشد. اگر قانون هدم شود، پس صرف مقتول نیست که به قتل رسیده، بلکه هر انسان در معرض قتل قرار دارد.

دوم اینکه، پیدا کردن قاتل صرف مسؤولیت وارثان مقتول نیست، بلکه مسؤولیت تمام جماعت است، چون قتل صرف مقتول را نه، بلکه همه را کشته است.

سوم اینکه، اگر یک شخص کسی را در خطر ببیند، بیگانه تلقی کردن موضوع و نظرانداز کردن آن برای او روا نیست، بلکه حفاظت و حمایت از او تا حد مقدور برای او لازم است، حتی اگر نیاز باشد او خود برای آن مشقت تحمل کند. چون هر شخصی که در حمایت و مدافعت مظلومی سینه سپر می‌کند، این کار را صرف در حمایت از مظلوم نه، بلکه در حمایت از تمام انسان‌ها انجام می‌دهد که او خود نیز از در جمع آنهاست.

چهارم اینکه، اگر یک شخص قتلی را پنهان می‌کند یا در حق قاتل شهادت دروغ می‌دهد یا ضامن قاتل می‌شود یا به قاتل پناه می‌دهد یا دانسته از قاتل دفاع می‌کند یا دانسته او را از جرم بریء الذمه قرار می‌دهد، گویا تمام این کارها را برای قاتل پدر، برادر و پسر خود انجام می‌دهد، چون قاتل یک، قاتل همه است.

پنجم اینکه، در زمینهٔ قصاص مقتول، کمک با وارثین مقتول یا حکام هم در واقع زندگی بخشیدن به مقتول است زیرا در قرآن بیان شده است که در قصاص زندگی است." (تدبر قرآن ۵۰۳/۲)

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

قانون مجازاتی که در آیات زیر بحث قرآن بیان شده است، مشتمل بر چهار مادهٔ ذیل است:

نخست اینکه، قصاص مسؤولیتی است که از جانب الله متعال بر نظم اجتماعی مسلمانان عاید شده است. برای جامعهٔ اسلامی در آن زندگی است و برای مسلمانان، قانون نازل شدهٔ الله متعال که صرف ظالمان از آن انحراف می‌کنند. بنابراین، حکومت مسؤولیت دارد که اگر یک شخص در حوزهٔ صلاحیت او قتل شود، قاتلین آن را جستجو کند، آنها را دستگیر کند و طبق قانون از آنها قصاص بگیرد.

دوم اینکه، در زمینهٔ قصاص مساوات کامل رعایت شود. بنابراین، اگر غلامی قاتل است، در بدل آن همان غلام و اگر شخص آزاد قاتل باشد، در بدل آن همان شخص آزاد کشته شود. جایگاه اجتماعی شخص هرگز نباید در این خصوص باعث ترجیح شود.

سوم اینکه، اگر اولیای مجروح یا مقتول در بدل جان جان، در بدل عضو عضو و در عوض زخم زخم مطالبه نکنند و آماده باشند با مجرم نرمی کنند، محکمه می‌تواند بانظرداشت ماهیت جرم و شرایط و حالات مجرم، مجازات کمتری نیز به او بدهد.[۳] طبق قرآن، این رعایت است از جانب پروردگار عالم بر مردم و عنایت اوست بر آنها. بنابراین، اگر قربانیان با مرتکبین جرم نرمی کنند، کفارهٔ گناهان‌شان در حضور الله متعال خواهد شد.

چهارم اینکه، به اولیای مجروح یا مقتول در این صورت از طرف مجرم دیت داده خواهد شد. الله متعال می‌فرماید که دیت باید طبق فرهنگ و با حسن سلوک و نیکی زیاد پرداخت شود. استاد امام می‌نویسد:

> "...تاکید بر پرداخت با حسن سلوک و نیکی به این دلیل شده است که دیت بالعموم میان عرب‌ها به شکل نقد نه، بلکه به شکل جنس و مال پرداخت می‌شد، بنابراین، اگر نیت کسانی که باید دیت را پرداخت می‌نمودند خوب نمی‌بود، می‌توانستند نیرنگ‌های زیادی بکار برند. به آسانی ممکن است مطالبهٔ شترها یا بزها یا غله و خرما را از لحاظ مقدار و کمیت برآورده ساخت، اما ممکن است از لحاظ حقیقت و کیفیت، محض خانه‌پری باشد. اگر چنین حالتی پیش آید، بدین معنا خواهد بود که از احسان مردمی که با داشتن اختیار شرعی بر جان یک شخص او را عفو کردند و بر پرداخت یک اندازه مال از طرف او راضی شدند، هیچ قدردانی‌ای صورت نگرفته است. پاسخ احسان آنها باید صرف احسان باشد. یعنی دیت با چنان خوبی، فیاضی و گشاده‌دلی پرداخت شود که آنها احساس نکنند با قبول کردن شتر و بز در عوض خون یک عزیز خود، اشتباهی مرتکب شده اند یا بی‌غیرتی کرده اند." (تدبر قرآن ۴۳۳/۱)

اهمیتی که به کسب رضایت اولیای مقتول هنگام تصمیم‌گیری در بارهٔ رعایت با مجرم در آیات داده شده است، بسیار حکیمانه است. کسب رضایت آنها نه صرف اینکه آتش انتقام آنها را فرومی‌نشاند، بلکه در جوامعی که با جرایم قتل و جراحت مسموم شده اند، تریاق این زهر نیز می‌شود. استاد امام می‌نویسد:

> "...با کسب اختیار مستقیم بر جان قاتل، اول اینکه یک شکلی از مداوا برای زخم بسیار بزرگ وارثان مقتول پیدا می‌شود، دوم اینکه اگر آنها در اینصورت نرمی اختیار کنند، احسان بزرگی بر قاتل و خانوادهٔ او می‌کنند که توقع می‌رود نتایج بسیار مفیدی را ببار آورد." (تدبر قرآن ۴۳۳/۱)

به رغم این، معنای آن این نیست که اگر مسلمانان حکومت منظم نداشته باشند و قضیهٔ قصاص به اولیای مقتول مرتبط شود، آنها در این حق خود از حدود تجاوز کنند و به عنوان مثال از احساسات انتقام جویانه مغلوب شده

---

[۳] یعنی آنها می توانند. مجبور نیستند. چون بعد از نرمی و رعایت از جانب وارثین، تنها فرضیت قصاص تمام شده است، جواز آن از بین نرفته. بنابراین، دولت و جامعه کاملاً حق دارند با نظرداشت ماهیت جرم و شرایط و حالات مجرم، بر قصاص اصرار و از قبول رعایت انکار کنند. برای مطالعهٔ بحث مفصل، مراجعه بفرمائید به موضوع: "مجازات قتل عمد" در کتاب ما "مقامات".

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

سعی کنند بر علاوهٔ قاتل، دیگران را هم به قتل برسانند یا در زعم شرافت و نجابت و برتری خود، در عوض غلام خود آزاد و در عوض زن، قتل مرد را مطالبه کنند یا مجرم را با لطم و شتم کشته، جسد او را جهت فرونشاندن قهر خود هدف خشونت قرار دهند یا راه‌هایی را برای قتل او برگزینند که از آن منع گردیده، مثلاً در آتش سوختاندن یا مثله کردن. به همین ترتیب، در صورت جراحت، اگر بیم وجود داشته باشد که آسیبی که در صورت قصاص به مجرم می‌رسد بیشتر از آسیبی خواهد بود که او به قربانی رسانده است، آنها بر قصاص عضو بجای عضو و زخم بجای زخم اصرار کنند. زمانی که رسول الله «ﷺ» در مکه بودند و حکومت ایشان هنوز در یثرب به وجود نیامده بود، خداوند متعال فرمود:

بِٱلۡحَقِّۗ وَمَن قُتِلَ مَظۡلُومٗا فَقَدۡ جَعَلۡنَا لِوَلِيِّهِۦ سُلۡطَٰنٗا فَلَا يُسۡرِف فِّي ٱلۡقَتۡلِۖ إِنَّهُۥ كَانَ مَنصُورٗا.(بنی اسرائیل ۳۳:۱۷)

"و (بدانید که) هر کسی مظلومانه کشته شود، به ولی او اختیار داده‌ایم. پس در قتل از حد تجاوز نکند، زیرا مورد حمایت قرار گرفته است."

تردیدی نیست که قصاص بظاهر مرگ است، اما قرآن می‌فرماید که قصاص در حقیقت برای تمام انسانیت ضمانت زندگی آنهاست و به این دلیل فرض شده که مردم با پابندی بر حدود الهی زندگی کنند. استاد امام می‌نویسد:

"...این زندگی از لحاظ فرد نه بلکه از لحاظ جامعه است. چنانچه یک قاتل در پاداش جرمش به قتل می‌رسد، اگرچه بظاهر معلوم می‌شود که بعد از تلف شدن یک جان، جان دوم هم گویا تلف می‌شود، اما اگر از لحاظ حقیقت امر دیده شود، با قتل او ضمانت زندگی برای تمام جامعه پیدا می‌شود. اگر از او قصاص گرفته نشود، پس خرابی ذهنی‌ای که به آن مبتلا گردیده مرتکب قتل یک شخص بی‌گناه شده است، به تمام جامعه سرایت خواهد کرد. بیماری تا بیماری فرق دارد. مثال امراضی که باعث جرایم خطرناکی چون قتل، راه‌زنی، سرقت و زنا و غیره می‌شود، همانند بیماری‌هایی است که بسا اوقات برای نجات تمام جسم لازم می‌شود یکی از اعضای آن بریده و جدا شود. با وجود اینکه بریدن عضو از بدن کار سنگ‌دلانه معلوم می‌شود، اما یک داکتر ناچار است به چنین سنگ‌دلی تن دهد. اگر او بر طبیعت خود فشار آورده، به آن تن ندهد، در نتیجهٔ دلسوزی بر یک عضو مجبور است تمام جسم را به هلاکت بسپارد.

جامعه در حیثیت مجموعی خود با یک جسم مشابهت دارد. در برخی اعضای این جسم هم بسا اوقات دقیق همان اختلال پیدا می‌شود که علاجش با مرهم و ضماد ممکن نمی‌باشد، بلکه لازم است عضو مریض از طریق عملیات از جسم جدا شود. اگر با این خیال که عضو مریض است، مستحق دلسوزی دانسته شود و با او نرمی شود، نتیجهٔ این خواهد شد که همان عضو مریض روزی تمام جسم را فاسد و با نابودی مواجه خواهد کرد." (تدبر قرآن ۴۳۶/۱)

{۲}

وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٍ أَن يَقۡتُلَ مُؤۡمِنًا إِلَّا خَطَـٔٗاۚ وَمَن قَتَلَ مُؤۡمِنًا خَطَـٔٗا فَتَحۡرِيرُ رَقَبَةٖ مُّؤۡمِنَةٖ وَدِيَةٞ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰٓ أَهۡلِهِۦٓ إِلَّآ أَن يَصَّدَّقُواْۚ فَإِن كَانَ مِن قَوۡمٍ عَدُوّٖ لَّكُمۡ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَتَحۡرِيرُ رَقَبَةٖ مُّؤۡمِنَةٖۖ وَإِن كَانَ مِن قَوۡمِۭ بَيۡنَكُمۡ وَبَيۡنَهُم مِّيثَٰقٞ فَدِيَةٞ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰٓ أَهۡلِهِۦ وَتَحۡرِيرُ رَقَبَةٖ مُّؤۡمِنَةٖۖ فَمَن لَّمۡ يَجِدۡ فَصِيَامُ شَهۡرَيۡنِ مُتَتَابِعَيۡنِ تَوۡبَةٗ مِّنَ ٱللَّهِۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمٗا.(النساء ۹۲:۴)

"برای هیچ مسلمانی جایز نیست مسلمانی را به قتل برساند، مگر از روی اشتباه. و هر کسی مسلمانی را به اشتباه به قتل رساند، بر ذمهٔ اوست که یک غلام مسلمان را آزاد کند و به خانوادهٔ او خون‌بها بپردازد، مگر اینکه آنها ببخشند. سپس، اگر مقتول به گروه دشمن شما تعلق دارد اما مسلمان است، پس آزاد ساختن یک غلام مسلمان کفایت می‌کند. و اگر او از گروهی‌ست که با آنها معاهده‌ای برقرار است، پس به وارثین او دیت هم پرداخت خواهد شد و

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

یک غلام مسلمان را نیز آزاد کند. و هر کس که برده‌ای نیافت، باید پی در پی دو ماه روزه گیرد. این طریقهٔ بخشایش آن گناه است، به عنوان عنایت خاص از جانب خداوند، و خداوند دانا و حکیم است."

قانون فوق بر سه ماده مشتمل است:

نخست اینکه، اگر مقتول شهروند مسلمان دولت است یا اینکه شهروند دولت نیست اما به یک قوم معاهد تعلق دارد، بر قاتل لازم است که اگر عفو نشده است، دیت را طبق فرهنگ جامعه بپردازد و به عنوان کفارهٔ جرم خود و بمنظور توبه در حضور پروردگار خود، بر علاوهٔ پرداخت دیت، یک غلام مسلمان را نیز آزاد کند.

دوم اینکه، اگر مقتول مسلمانِ مربوط به قوم دشمن است، هیچ‌گونه مسؤولیت در خصوص دیت بر قاتل عاید نمی‌گردد. در این حالت برای او کفایت می‌کند یک غلام مسلمان را جهت پاک کردن گناه خود آزاد کند.

سوم اینکه، در هر دو حالت فوق، اگر آزاد ساختن غلام میسر نباشد، باید در عوض دو ماه متواتر روزه گرفته شود.

این حکم مربوط به قتل خطاست،[۴] اما کاملاً روشن است که حکم جراحت نیز باید همین باشد. بنابراین، در جراحات هم باید دیت پرداخت شود و، افزون بر آن، روزه‌های کفاره هم باید با نظرداشت مقدار دیت گرفته شود.

موضوع قصاص و کفاره در قانون مورد بحث واضح است، اما دیت در هر دو صورت به چه شکل و به چه اندازه پرداخت خواهد شد؟ در آیات مورد بحث سورهٔ نساء، واژه‌های "دِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰٓ أَهْلِهِ" برای دیت استعمال گردیده است. اگر دقت کنید، واژهٔ "دِيَة" در آن در حالت نکره استفاده شده است. راجع به اسم نکره می‌دانیم که جهت تعیین مفهوم خود، بجز لغت و عرف و دلالت سیاق کلام، محتاج هیچ چیز دیگر نیست. بدین سبب، معنای "دِيَة" است: چیزی که بنام دیت معروف است و منظور از الفاظ "دِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰٓ أَهْلِهِ" جز این هیچ نیست که آنچه در عرفِ مخاطب به نام دیت شناخته می‌شود، به ورثهٔ مقتول سپرده شود. قرآن مجید، در جایی که در سورهٔ بقره حکم دیت قتل عمد را بیان نموده است، همین سخن را با واژهٔ "مَعْرُوفٍ" بیان فرموده است:

فَمَنْ عُفِيَ لَهُۥ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَٱتِّبَاعٌۢ بِٱلْمَعْرُوفِ وَأَدَآءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَٰنٍ.(۲:۱۷۸)

"سپس هر کسی که برای او از جانب برادر او رعایتی شود (می‌تواند آن را بپذیرد، اما اگر قبول شود) پس طبق فرهنگ از آن پیروی شود و هر چه خون بهاست، با خوبی پرداخته شود."

آیات سورهٔ نساء که قبلاً ذکر شد و این آیت سورهٔ بقره واضح می‌سازد که حکم قرآن در رابطه به هر دو، خطا و عمد این است که دیت طبق فرهنگ و رواج جامعه پرداخت شود. قرآن مجید نه خود مقدار خاصی را برای دیت تعیین نموده است نه ما را مکلف ساخته در دیت زن و مرد، غلام و آزاد و مسلمان و غیر مسلمان فرقی قایل شویم. نبی کریم «ﷺ» در زمان خود طبق فرهنگ عرب‌ها در مورد قضایای دیت اصدار حکم می‌فرمودند. مقداری که در کتاب‌های فقه و حدیث در این زمینه بیان گردیده است، مطابق فرهنگ عرب‌های آن زمان است. بدیهی است که فرهنگ آنها بر شرایط ویژهٔ تمدنی و پس‌منظر ثقافتی آنها مبتنی بود. گردش ایام، چهارده قرن را در کتاب تاریخ

[۴] اگر خطاء نباشد، این قانون به پرونده اطلاق نخواهد شد. روایت بخاری است که: "العجماء جبار والبئر جبار والمعدن جبار" (اگر حیوانی کشته باشد، هیچ مسؤولیتی بر مالک آن نیست، در چاهی افتیده باشد، هیچ مسؤولیتی بر مالک نیست، در معدن حادثه‌ای رخ دهد، هیچ مسؤولیتی بر مالک آن نیست). یعنی در صورتی بر او مسؤولیتی نیست که اشتباهش در آن هیچ نقشی نداشته باشد. بنگرید: شماره ۱۴۹۹.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

ورق زده است. در شرایط تمدنی و رسوم فرهنگی آن زمان و عصر حاضر از زمین تا آسمان فرقع واقع شده است. در عصر حاضر، نه می‌توانیم در دیت شتر بدهیم نه تعیین دیت با نظرداشت شتران در این عصر کار دانشمندانه است. ماهیت عاقله کاملاً تغییر یافته است و اشکال قتل خطا بوجود آمده است که تصور آن هم در آن زمان ممکن نبود. رهنمایی قرآن برای هر عصر و هر جامعه است. بنابراین، او حکم داده که در زمینهٔ دیت از معروف پیروی شود. طبق حکم مذکور، هر جامعه صرف به معروف خود پابند است. در رابطه به قوانین مبتنی بر معروف بالکل روشن است که با تبدیلی حالات و شرایط می‌توان در آنها تغییر آورد و اگر ارباب حل و عقد یک جامعه بخواهند، می‌توانند موارد دیت را با نظرداشت مصالح اجتماعی خود از سر نو بررسی و مقادیر آن را مجدداً تعیین کنند.

زنا

ٱلزَّانِيَةُ وَٱلزَّانِي فَٱجْلِدُوا۟ كُلَّ وَٰحِدٍ مِّنْهُمَا مِاْئَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِى دِينِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ ۖ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَآئِفَةٌ مِّنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ. ٱلزَّانِى لَا يَنكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَٱلزَّانِيَةُ لَا يَنكِحُهَآ إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ ۚ وَحُرِّمَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ.(النور ۲:۲۴ – ۳)

"زانی زن باشد یا مرد، (اگر جرم آنها به اثبات برسد پس) هر یکی را صد تازیانه بزنید و (در انفاذ) این قانون، احساس نرمی در مورد آنان دامنگیر شما نشود، اگر واقعاً بر خداوند و روز آخرت ایمان دارید. و هنگام مجازات آنها باید یک گروه مسلمانان نیز در آنجا موجود باشند. (بعد از این مجازات) این زانی صرف با زانیه یا مشرکه‌ای نکاح کند و این زانیه را نیز زانی‌ای یا مشرکی به ازدواج خود درمی‌آورد. این، بر اهل ایمان حرام شده است."

نخستین حکم مجازات زنا در سورهٔ نساء آمده است. البته هیچ مجازات معینی در آن بیان نشده است، بلکه صرف همین اندازه گفته شده که تا زمانیکه در بارهٔ زنان قحبهٔ عادی به زنا حکمی نازل نشود، در خانه‌ها قید شوند و به مرتکبین عادی جرم زنا تا زمانی که توبه کرده، حاضر نشوند طرز عمل خود را اصلاح کنند، اذیت برسانید. در مفهوم اذیت، از زجر و توبیخ گرفته تا توهین، تذلیل، نصیحت، ملامت و لت و کوب بمنظور اصلاح آنها شامل است. الله متعال می‌فرماید:

وَٱلَّٰتِى يَأْتِينَ ٱلْفَٰحِشَةَ مِن نِّسَآئِكُمْ فَٱسْتَشْهِدُوا۟ عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِّنكُمْ ۖ فَإِن شَهِدُوا۟ فَأَمْسِكُوهُنَّ فِى ٱلْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّىٰهُنَّ ٱلْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ ٱللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا. وَٱلَّذَانِ يَأْتِيَٰنِهَا مِنكُمْ فَـَٔاذُوهُمَا ۖ فَإِن تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا۟ عَنْهُمَآ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَّحِيمًا.(النساء ۱۵:۴ – ۱۶)

"و کسانی از زنان شما که بدکاری می‌کنند، چهار نفر را از میان خود بر آنها به گواهی بخواهید. پس اگر آنها شهادت بدهند، آنها را در خانه‌هایشان نگاه دارید، تا زمانی که مرگ‌شان فرا رسد یا خداوند راهی برای آنان قرار دهد. و مرد یا زنی که از میان شما مرتکب این عمل شود، به آنها اذیت برسانید. پس اگر توبه کنند و اصلاح کنند، از آنها صرفنظر کنید. بی‌شک خداوند بسیار قبول‌کنندهٔ توبه است، شفقت او ابدی‌ست."

تا زمانیکه حکم قطعی در رابطه به زنا در سورهٔ نور نازل می‌شد، حکم شریعت همین بود. آیات زیر بحث سورهٔ نور حکم قبلی را خاتمه داد و مجازات مشخصی برای مرتکبین زنا برای همیشه تعیین کرد.

جزئیات قرار ذیل است:

۱. زانی مرد باشد یا زن، چنانچه جرمش به اثبات رسید، در پاداش آن صد تازیانه زده شود. طبق روشی که نبی کریم «ﷺ» و خلفای راشدین اختیار کردند و شرح آن در کُتب حدیث و فقه بدست می‌آید:

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

ا. خواه شلاق استفاده شود یا چوب، در هر دو حالت، نه بسیار ضخیم و سخت باشد نه هم بسیار باریک و نرم، بلکه باید بین هر دو، از درجهٔ اوسط باشد.[۵]

ب. مجرم را برهنه و در حالتی که بر سه پایه بسته شده باشد، نباید زد.[۶]

ج. لت و کوب نباید به شکلی باشد که از خود زخم بجا گذارد و نه هم بر یک جا زده شود، بلکه بجز صورت و شرم‌گاه، تازیانه بر تمام بدن او تقسیم شود.[۷]

د. اگر زن حامله باشد، باید به او مهلت داده شود وضع حمل کند و مدت نفاس خود را سپری کند.[۸]

۲. به مجرم در موجودیت یک جماعت مجازات داده شود تا برای او باعث فضیحت و برای دیگران باعث نصیحت شود. قرآن می‌فرماید که هیچ حکومت یا محکمهٔ مؤمنین نباید در این زمینه هرگز هیچ نرمی‌ای روا دارد. دلیل ضرورت چنین سختی با مجرم این است که استحکام جامعه بر پاکیزه ماندن روابط رحمی و محفوظ ماندن آن در مقابل هر نوع اختلال و فساد منحصر است و اگر غور کنید زنا این اهداف را از بین برده، تمام جامعه را به گله‌های حیوانات تبدیل می‌کند و به این شکل، یک تمدن صالح را از بنیاد آن محروم می‌سازد. الله متعال فرموده است: "وَلَا تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ ٱللَّهِ" (در تنفیذ این قانون الله متعال، هیچ احساس نرمی‌ای نسبت به آنها دامنگیر شما نشود).

استاد امام امین احسن اصلاحی در تفسیر آن می‌نویسد:

"یعنی در تنفیذ آن، به هیچ نرمی یا مداهنت یا چشم پوشی‌ای راه داده نشود. نه با زن نرمی صورت گیرد، نه با مرد، نه با امیر، نه با غریب. تنفیذ بی‌درنگ و بی‌رعایت حدود مقرر شدهٔ خداوند، تقاضای لازمی ایمان بالله و ایمان بالآخرت است؛ ایمان کسانی که در این زمینه مداهنت یا نرمی از خود نشان دهند، معتبر نیست. در اینجا باید به این نکته نیز توجه کرد که ذکر زن در سلسلهٔ بیان بر ذکر مرد مقدم است. دلیل آن این است که اگرچه زنا بدون رضایت زن صورت گرفته نمی‌تواند، اما چون او صنف ضعیف است، احتمال بیشتر وجود دارد که احساس دلسوزی در این زمینه بر انسان اثرگذار شود. به این وجه، قرآن ذکر زن را مقدم کرد تا صرف با اسلوب زبان واضح شود که در این رابطه هیچ کسی نزد خداوند مستحق رعایت نیست، خواه زن باشد یا مرد." (تدبر قرآن ۳۶۲/۵)

همین احساس در مورد انفاذ حدود الهی است که پیامبر «ﷺ» به شکل ذیل تعبیر فرموده است:

و أیم الله، لو أن فاطمة بنت محمد سرقت لقطعت یدها. (بخاری، شماره ٤٣٠٤.)

"سوگند به خدا، اگر فاطمه بنت محمد هم دزدی می‌کرد، قطعاً دست او را می‌بریدم."

۳. بعد از انفاذ مجازات بر زانی یا زانیه، هیچ مرد یا زن پاک‌دامن مسلمان نباید با آنها نکاح کند. قرآن می‌فرماید که بعد از این، اگر آنها بخواهند ازدواج کنند، صرف یک زانی یا مشرک و زانیه یا مشرکه باید برای آنها میسر باشد. قرآن هرگز برای هیچ زن مؤمنی اجازه نمی‌دهد که خود را در حبالهٔ عقد یک زانی درآورد و نه برای یک مؤمن رواست حاضر شود چنین نجاستی را به خانهٔ خود بیاورد. هر چنین نکاحی باطل است. الفاظ "لَا يَنكِحُ" در آیت در

---

[۵] احکام القرآن، الجصاص ۲۶۲/۳. احکام القرآن، ابن العربی ۱۳۲۷/۳.

[۶] احکام القرآن، الجصاص ۳/ ۲۶۱ – ۲۶۲.

[۷] احکام القرآن، الجصاص ۲۶۰/۳. احکام القرآن، ابن العربی، ۱۳۲۷/۳. ابو داؤود، شماره ۴۴۹۳. احمد، شماره ۷۲۷۹.

[۸] احکام القرآن، ابن العربی ۴۰۶/۱.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

مفهوم نهی است و الله متعال در وضاحت همین مفهوم فرموده است که: "وَحُرِّمَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ" (این کار بر اهل ایمان حرام گردانیده شده است).

با وجود این، به نحویکه بیان شد، حکم مورد بحث صرف در رابطه به زانی‌ای است که بعد از ثبوت جرم مستحق مجازات قرار داده شود. بکارگیری قاعدهٔ اعادهٔ معرف باللام دلالت می‌کند که "ٱلزَّانِي لَا يَنكِحُ" و "ٱلزَّانِيَةُ لَا يَنكِحُهَآ" در آیت سوم به "ٱلزَّانِيَةُ" و "ٱلزَّانِي" در آیت قبل از آن اشاره می‌کند؛ بجز این، هیچ گنجایشی برای رای دوم در این اسلوب وجود ندارد.

۴. همانند سرقت، در بیان مجازات زنا هم چونکه قرآن صیغه‌های صفت را بکار برده، لهذا، مجازات مذکور نیز سختترین مجازات جرم زنا است و صرف به مجرمینی داده خواهد شد که جرم را بالکل در آخرین شکل آن مرتکب شده باشند و با نظرداشت حالات و شرایط خود مستحق هیچ نوع رعایت نباشند. بدین سبب، افراد معذور از مجازات، اشخاص مجبور و اشخاصی که از محیط، شرایط و پرورشی محروم باشند که برای اجتناب از جرم لازم می‌باشد، مسلماً از این حکم مستثنی خواهند بود.

قرآن مجید راجع به زنانی که مالکین‌شان آنها را به روسپیگری مجبور می‌کردند با صراحت فرموده است:

وَمَن يُكْرِههُّنَّ. فَإِنَّ ٱللَّهَ مِنۢ بَعْدِ إِكْرَٰهِهِنَّ غَفُورٌ رَّحِيمٌ.(النور ۳۲:۲۴)

"و هر کسی آنها را مجبور کند، گناه آن بر اوست، زیرا خداوند بعد از این اجبار آنها، (برای آنها) آمرزنده و رحیم است."

به همین ترتیب، قرآن در رابطه به کنیزان عصر رسالت فرموده است که به دلیل محروم بودن از پرورش و حفاظت خانوادگی و تربیت ناقص اخلاقی، مجازات زنا را بر آنها هم نمی‌توان نافذ کرد؛ حتی اگر مالکین و شوهران آنان تمام کارهایی را که برای پاکدامن بودن آنها لازم است، انجام هم داده باشند، باز هم صرف نصف مجازات جرم به آنها داده خواهد شد. یعنی بجای صد دره، صرف پنجاه دره زده شوند. در سورهٔ نساء آمده است:

أَخْدَانٍ فَإِذَآ أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَٰحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى ٱلْمُحْصَنَٰتِ مِنَ ٱلْعَذَابِ.(۲۵:۴)

"پس در صورتی که آنان پاک‌دامن نگه‌داشته شوند و بعد از آن اگر مرتکب بدکاری‌ای شوند، برای آنها نصف مجازاتی‌ست که برای زنان آزاد تعیین شده است."

قذف

وَٱلَّذِينَ يَرْمُونَ ٱلْمُحْصَنَٰتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَآءَ فَٱجْلِدُوهُمْ ثَمَٰنِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَٰدَةً أَبَدًا. وَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْفَٰسِقُونَ. إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُوا۟ مِنۢ بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوا۟. فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ. وَٱلَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَٰجَهُمْ وَلَمْ يَكُن لَّهُمْ شُهَدَآءُ إِلَّآ أَنفُسُهُمْ فَشَهَٰدَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَٰدَٰتٍۭ بِٱللَّهِ إِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ وَٱلْخَٰمِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ ٱللَّهِ عَلَيْهِ إِن كَانَ مِنَ ٱلْكَٰذِبِينَ. وَيَدْرَؤُا۟ عَنْهَا ٱلْعَذَابَ أَن تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَٰدَٰتٍۭ بِٱللَّهِ إِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلْكَٰذِبِينَ وَٱلْخَٰمِسَةَ أَنَّ غَضَبَ ٱللَّهِ عَلَيْهَآ إِن كَانَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ.(النور ۲۴: ۴ – ۹)

"و کسانی که بر زنان پاک‌دامن تهمت (زنا) ببندند، سپس چهار شاهد را (برای اثبات آن) نیاورند، آنها را هشتاد تازیانه بزنید، و شهادت آنها را هرگز نپذیرید و همین مردم اند که فاسقند. بلی، هر کسی بعد از این توبه و اصلاح کرد، نزد خداوند فاسق نخواهند ماند، زیرا که خداوند آمرزنده است، شفقت او ابدی‌ست. اما کسانی که بر همسران خود تهمت ببندند و جز خود هیچ گواهی نزد آنان موجود نباشد، پس شهادت هر یک از آنها این است که چهار بار نام خداوند را یاد کند و بگوید که او راستگوست و بار پنجم بگوید که لعنت خداوند بر او باشد اگر درغگوست. (بعد

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

از این) مجازات از زن همانگونه برطرف می‌شود که (در پاسخ آن) او هم چهار مرتبه به خداوند سوگند یاد کرده بگوید که آن مرد دروغگوست و بار پنجم بگوید که غضب خداوند بر او باد، اگر او (در این اتهام خود) راستگوست."

آیات فوق، حکم قذف را بیان می‌کند. با وجود اینکه آیات صرف تهمت بر زنان را مورد بحث قرار داده، اما این اسلوب را در زبان عربی "علی سبیل التغلیب" می‌گویند که صرف به این دلیل اختیار شده که بالعموم زنان هدف چنین اتهامات قرار می‌گیرند و جامعه در این نوع مسائلِ مربوط به زنان بیشتر حساس می‌باشد. لهذا، به دلیل اشتراک علت، حکم قذف هم به مرد و هم به زن اطلاق خواهد شد؛ آن را نمی‌توان صرف مختص به زنان دانست.

در آیات، دو شکل قذف بیان گردیده است:

نخست اینکه، شخص بر زن یا مرد شریف و پاک‌دامن اتهام زنا وارد کند؛

دوم اینکه، قذف بین زن و شوهر واقع شود.

در حالت اول، حکم قرآن حکیم این است که شخص باید تحت هر نوع شرایط چهار شاهد بیاورد. کمتر از آن، تحت هیچ گونه شرایطی اتهام او را ثابت نمی‌کند. قرائن، حالات، معاینهٔ طبی، این همه مسائل در این باره کاملاً بی‌معنی اند. اگر انسان آبروباخته و بدکار باشد، هر یکی از موارد مذکور برای اثبات جرم حایز اهمیت بسیارند، اما اگر او به شریف و پاک‌دامن بودن شهرت دارد، قرآن می‌خواهد که اگر از او لغزشی هم سر زده باشد، بر آن پرده انداخته شود و او در جامعه رسوا نشود. بنابراین، در مسئلهٔ قذف، قرآن چهار شاهد عینی می‌خواهد و شخصی که تهمت بسته، اگر از آن قاصر آید خود مجرم قذف قرار می‌گیرد.

مجازات او از روی قرآن مجید این است:

۱. هشتاد دره زده شود؛

۲. برای همیشه ساقط الشهادت قرار داده شود. یعنی شهادت او دیگر در هیچ معامله‌ای هرگز قبول نشود و بدین ترتیب، حیثیت عرفی او در جامعه کاملاً از بین برده شود.

هشتاد دره و رد شهادت – این مجازات دنیوی قذف است. در حضور الله متعال، به شکلی که در آیت ذکر است، چنین مردم فاسق محسوب خواهند شد، مگر اینکه از جرم خود توبه کنند و خود را اصلاح کنند.

در حالت دوم، یعنی اگر قضیه بین زن و شوهر واقع شود، قرآن می‌فرماید که چنانچه شاهد موجود نباشد، قضیه با قسم حل و فصل خواهد شد؛ اصطلاح "لعان" برای آن مستعمل است. لعان بدین معناست که شوهر چهار بار به الله قسم می‌خورد و می‌گوید که در اتهامی که وارد می‌کند، صادق است و بار پنجم می‌گوید که اگر او دروغ گفته باشد، لعنت خدا بر او باشد. در جواب او اگر زن به همین شکل از خود دفاع نکند، مجازات زنا که در قرآن مجید برای آن مقرر شده،[۹] بر او نافذ خواهد شد اما اگر اتهام را رد کند، صرف در صورتی از مجازات بری الذمه می‌گردد که چهار بار به نام الله سوگند یاد کند و بگوید که این شخص دروغگوست و بار پنجم بگوید که اگر او راست می‌گوید، غضب خداوند بر من باشد.

در صورتیکه زن بر مرد اتهام وارد کرده باشد هم به همین شکل فیصله خواهد شد.

---

[۹] یعنی مجازات صد دره. الفاظ "وَيَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ" برای آن استفاده شده است. تعبیر "عَذَابَهُمَا" برای همین مفهوم در آیت قبل از آن (آیهٔ ۲) اختیار شده است. علمای زبان عربی می‌دانند که چنانچه اعادهٔ معرفه به شکل معرفه صورت گیرد و قرینه‌ای مانع نباشد، معرفهٔ دوم بعینه معنای معرفهٔ اول را می‌داشته باشد. بنابراین، هیچ مجازاتی را نمی‌توان بجز صد دره از آن مراد گرفت.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

سرقت

وَٱلسَّارِقُ وَٱلسَّارِقَةُ فَٱقْطَعُوٓا۟ أَيْدِيَهُمَا جَزَآءًۢ بِمَا كَسَبَا نَكَٰلًا مِّنَ ٱللَّهِ ۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۝ فَمَن تَابَ مِنۢ بَعْدِ ظُلْمِهِۦ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ .(المائده ۵:۳۸ – ۳۹)

"(این شریعت خداوند است، آن را محکم بگیرید) و سارق مرد باشد یا زن، (اگر جرم‌شان به اثبات رسد پس) دست آنان را ببرید، در پاداش عمل آنها و به عنوان مجازات عبرت‌ناک از جانب خداوند و (بدانید که) خداوند بر همه غالب است، او بسیار با حکمت است. سپس، هر کسی بعد از این ظلم، توبه و اصلاح کرد، خداوند بر او نظر عنایت خواهد کرد. بی‌شک خداوند بخشنده است، شفقت او ابدی‌ست."

قواعدی که در آیات فوق وضع شده، مشتمل بر نکات ذیل است:

۱. مجازات "قطع ید" برای مرد و زن سارق است. قرآن، الفاظ "ٱلسَّارِقُ" و "ٱلسَّارِقَةُ" را برای آن بکار برده. هر شخصی که با اسالیب بلاغت زبان عربی آشناست، می‌داند که آنها سیغه‌های صفت اند که بر اهتمام و تکامل در وقوع فعل دلالت می‌کنند. بنابراین، صرف بر یک فعل سرقتی اطلاق شده می‌توانند که ارتکاب آن را بتوان سرقت و مرتکب آن را سارق تلقی کرد. پس اگر بچه‌ای از پدر یا زنی از جیب شوهرش یک اندازه پول برمی‌دارد یا یک شخص شیء با ارزش ناچیز کسی را می‌دزدد یا از باغ کسی یک اندازه میوه یا از مزرعهٔ کسی کمی سبزی می‌کند یا مال واقع در یک محل حفاظت ناشده را برمی‌دارد یا گاو و گاومیشی را که آواره می‌چرد، با خود می‌ببرد یا بنابر مجبوری یا اضطراری مرتکب این فعل شنیع می‌شود، پس بدون تردید کار ناشایسته‌ای انجام داده است و باید برای آن تادیب و تنبیه هم شود، اما موارد متذکره سرقتی نیست که حکمش در آیات بیان شده است. آنچه در آیات بیان گردیده، اشد مجازات است و صرف در صورتی تطبیق خواهد شد که مجرم بانظرداشت ماهیت جرم و حالات و شرایط خود مستحق هیچ رعایت نباشد.

۲. جزای قطع ید، "جَزَآءًۢ بِمَا كَسَبَا نَكَٰلًا مِّنَ ٱللَّهِ" است. لهذا، همانگونه که مناسبت بین عمل و پاداش عمل تقاضا می‌کند که دست مجرم بمنظور عبرت ساختن او برای دیگران قطع شود، مناسبت مذکور همچنان تقاضا می‌کند که دست راست او بریده شود، چون اگر غور کنید، انسان اصلاً با همین دست کسب درآمد می‌کند. بر علاوه، واضح است که بانظرداشت اطلاق قطعی واژهٔ "یَد"، دست باید همیشه از مچ بریده شود.

۳. مقصد مجازات قطع ید، "جَزَآءًۢ بِمَا كَسَبَا نَكَٰلًا مِّنَ ٱللَّهِ" است؛ یعنی، بر علاوهٔ اینکه پاداش عمل مجرم است، ذریعهٔ عبرت دیگران هم است تا آنها با دیدن آن بدانند که خداوندی که عقوبت او در دنیا به این حد سخت است، در آخرت با نافرمانان خود چه خواهد کرد. بنابراین، آخرت خود را در حرص دنیا برباد نسازند.

هدف اصلی مجازات همین است. اما حقیقت است که اگر آنها در جامعه‌ای نافذ شوند، در جلوگیری از جرایم هم کمک خواهد کرد. کاهش میزان جرایم، فایدهٔ ضمنی تنفیذ مجازات است و باید مد نظر باشد. استاد امام امین احسن در این مورد می‌نویسد:

"...در آیت، دو دلیل برای قطع ید بیان گردیده است. نخست اینکه، جزای جرم مجرم است، دوم اینکه، "نَكَال" است. معنای "نَكَال" این است که به شخص جزایی داده شود که باعث عبرت دیگران شود. نبود حرف عطف بین هر دو بر این نکته دلالت می‌کند که هر دو هدف در این مجازات مورد نظر است. یعنی، هم پاداش عمل مرتکب است و هم مایهٔ عبرت برای دیگران. کسانی که هر دو بعد را همزمان در نظر نمی‌گیرند، برخی اوقات در این خلجان

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

مبتلا می‌شوند که مجازات قطع دست در مقایسه با جرم بسیار سخت است. حالانکه در آن، صرف مجازات جرمی نیست که از مجرم صادر می‌شود، بلکه جلوگیری از بسیاری جرایم دیگر نیز در آن مورد نظر است که مجرم می‌تواند با جرم خود محرک آن شود، اگر مجازاتی به او داده نشود که جرأت دیگران را بشکند. همانند خواهش روابط جنسی، شدت گرسنگی مال هم در انسان بسیار شدید است. اگر یک اندازه فرصت به این حرص دست دهد، برای اینکه دید چه نتایجی را می‌تواند ببار آورد، سامان بصیرت کافی در شرایط عصر حاضر وجود دارد، بشرطیکه چشم‌های بینا وجود داشته باشد. اگر آمار یک سال جرایم هولناک متمدن‌ترین کشور عصر حاضر، که صرف به دلیل سرقت واقع شده اند، جمع آوری گردند برای باز کردن چشمان کفایت می‌کند، اما پیشانی انسان‌های کشتهٔ تمدن حاضر با شنیدن این سخن عرق‌آلود می‌شود که دست کسی برای سرقت بریده شود، در حالیکه دل او بخاطر هزار واقعهٔ وحشتناکی که بالواسطه یا بلاواسطه از سرقت ظهور می‌کند، نگران نمی‌شود. دزدی یک جرم مجرد نیست، بلکه مجموعه‌ای از جرایم است که منجر به بسیار جرایم خطرناک دیگر می‌شود. اگر راه سرقت مسدود شود، این جرایم کاملاً از بین خواهند رفت یا حد اقل به آخرین درجهٔ خود کاهش خواهند یافت. بنابراین، تجربه نشان می‌دهد که در نتیجهٔ تنفیذ مجازات قطع دست بر جرایم سرقت، نه تنها اینکه واقعات دزدی تا آخرین حد کاهش یافته، بلکه میزان جرایم دیگر نیز پایین آمده است. افزون بر آن، اگر با بریدن چند دست، هزارها سر، هزارها خانه و هزارها آبرو محفوظ می‌شوند، بسیاری اسباب ظلم و شقاوت و بربادی نسل‌ها از بین می‌رود، عقل سلیم می‌گوید که این داد و ستد گران نیست، بلکه سودای نهایت بابرکت است، اما ذهن دانش‌فروشان عصر موجود نمی‌تواند این سخن را درک کند." (تدبر قرآن ۵۱۲/۲)

۴. قطع ید، صرف مجازات دنیوی سرقت است. اما می‌ماند آخرت، نجات در آن صرف از راه توبه و اصلاح ممکن است. مجازات دنیوی نه بدیل توبه است و نه توبه می‌تواند جاگزین آن شود. بنابراین، با وجود توبه و اصلاح، حکومت باید لازماً مجازات مذکور را نافذ کند. با وجود تطبیق مجازات، امور آخرت صرف با توبه و اصلاح درست می‌شود. البته می‌توان توقع داشت که در صورت توبه و اصلاح، مجازات دنیوی ذریعهٔ تطهیر گناهان مجرم شود.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

۸

خوردن و نوشیدن

قُل لَّآ أَجِدُ فِي مَآ أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَىٰ طَاعِمٍ يَطْعَمُهُۥٓ إِلَّآ أَن يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَّسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُۥ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيْرِ ٱللَّهِ بِهِۦ فَمَنِ ٱضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ.(الانعام ۶:۱۴۵)

"به آنها بگو (ای پیامبر که) در وحی که به سوی من آمده است، ندیده‌ام چیزی بر خورنده‌ای حرام شده باشد که میل دارد بخورد، بجز اینکه مردار یا خون ریخته شده یا گوشت خوک باشد که ناپاک است، یا حیوانی که با نافرمانی خداوند به نام غیر الله ذبح شده باشد. در این خصوص نیز کسی که ناچار شود، در حالی که میل آن را نداشته باشد و نه از حد تجاوزکننده باشد، بی‌گمان که پروردگارت بخشنده است، شفقت او ابدی‌ست."

دین طالب تزکیهٔ نفس انسان از هر لحاظ است؛ بنابراین او همواره اصرار داشته که بر علاوهٔ تطهیر باطن، تفاوت بین خبیث و طیب در چیزهای مربوط به خوردن و نوشیدن هم در هر حال مد نظر باشد. الله متعال در پاسخ سؤال مربوط به شکار حیوانات آموزش دیده بطور یک قاعدهٔ کلیه فرموده است: "أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ"[۱] (تمام چیزهای پاکیزه برای شما حلال است). در آیت واضح شده که خبائث تحت هر گونه شرایط ممنوع هستند. حین دعوت یهود و نصارا به ایمان بر پیامبر «ﷺ»، الله متعال به رویهٔ افراط و تفریطی که آنها در این زمینه اختیار کرده بودند، نیز به شکل ذیل اشاره فرموده است:

وَيُحِلُّ لَهُمُ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ ٱلْخَبَٰٓئِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَٱلْأَغْلَٰلَ ٱلَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ.(الاعراف ۷:۱۵۷)

"و پاکیزه‌ها را برایشان حلال و چیزهای ناپاک را حرام قرار می‌دهد و از آنان بارشان را بر می‌دارد و زنجیره‌ها را دور می‌سازد که تا هنوز بر آنها قرار داشته اند."

هیچ فهرست جامع و مانع طیبات و خبائث مورد بحث قرآن در شریعت بیان نشده است. دلیل آن این است که فطرت انسان معمولاً او را در این زمینه درست رهنمایی می‌کند و او بدون هر نوع تردد قضاوت می‌کند که چه چیز طیب و چه چیز خبیث است. او همواره می‌دانسته که شیر، پلنگ، فیل، شاهین، کلاغ، لاشخور، عقاب، مار، گژدم و انسان خود چیزهای قابل خوردن نیست. بر او واضح است که اسب و الاغ برای لذت دسترخوان نه بلکه برای سواری پیدا شده اند. از نجاست بول و براز این حیوانات هم بطور کامل آگاه است. در زمینهٔ درک غلاظت چیزهای نشه‌آور هم عقل او بطور عام به نتیجهٔ درست می‌رسد. بنابراین، شریعت خداوند انسان را در این امور اصلاً به رهنمایی فطرتش واگذاشته است. ممانعت خوردن گوشت حیوانات دارای دندان‌های سگ (تیز)، پرنده‌های دارای چنگال[۲] و جلاله[۳] و غیره که از پیامبر «ﷺ» روایت شده است، بیان فطرت متذکره است. حکم قرآن در رابطه به شراب هم از همین قبیل است. زمانیکه مردم، بانظرداشت برخی فواید شراب در عصر نزول قرآن بار بار راجع به آن پرسیدند، الله

---

[۱] المائده ۵:۵.

[۲] مسلم، شماره ۳۴۳۳، ۴۹۹۴.

[۳] نسائی، شماره ۴۴۵۲. مراد از آن حیواناتی است که به دلیل عادت‌شان به خوردن کثافات، بد بو شده باشد.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

متعال فرمود که گناه آن از فوایدش بیشتر است.[۴] سپس در سورهٔ مائده با صراحت تمام بیان فرمود که شراب نجاست شیطانی‌ای است که هر صاحب ایمان باید خود را از آن حفظ کند:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡخَمۡرُ وَٱلۡمَيۡسِرُ وَٱلۡأَنصَابُ وَٱلۡأَزۡلَٰمُ رِجۡسٞ مِّنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِ فَٱجۡتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ.(۵: ۹۰)

"اهل ایمان، شراب و قمار و بت‌ها و تیرهای قسمت، همه کارهای نجس شیطانی است، پس از آنها دوری کنید تا فلاح یابید."

تمام محدودیت‌های فوق بیان فطرت است. تردیدی نیست که فطرت انسان گاه بی گاه مسخ هم می‌گردد، اما مطالعهٔ عادات انسان‌ها در دنیا نشان می‌دهد که تعداد بزرگ آنها بالعموم در این مورد دچار اشتباه نمی‌شوند. لهذا، شریعت هیچ چیز از این نوع را موضوع بحث خود قرار نداده است. در این مورد، موضوع شریعت تنها آنعده حیوانات و متعلقات آنهاست که تصمیم‌گیری در مورد حلال و حرام بودن آنها تنها با رهنمایی عقل و فطرت برای انسان ممکن نبود. خوک، از بهایم نوع علف‌خور است، اما همانند درنده‌ها گوشت هم می‌خورد، پس آیا او را باید حیوان قابل خوردن دانست یا نه؟ حکم حیواناتی را که ما ذبح کرده می‌خوریم، اگر بدون تذکیه بمیرند، چیست؟ خون این چنین حیوانات، همانند بول و براز آنها نجس است یا حلال و طیب قرار داده خواهد شد؟ اگر حیوانات بغیر از نام الله به نام کسی دیگری ذبح شوند، آیا باز هم حلال خواهند بود؟ به دلیل اینکه ارایهٔ جواب واضح و قطعی به این سؤالات برای انسان مشکل بود، بنابراین ممکن بود در این مورد دچار اشتباه شود. الفاظ "عَلَىٰ طَاعِمٍ يَطْعَمُهُۥٓ" برای دلالت بر همین نکته وارد شده است. بنابر ضرورت مزبور است که الله متعال به وسیلهٔ پیامبران خود برای او واضح ساخت که خوک، خون، حیوان مردار شده و حیوانی که بجز الله بنام کسی دیگری ذبح شده باشد، برای خوردن پاک نیستند و انسان باید از خوردن آن خودداری کند. از خوک به این دلیل که، به نحویکه قبلاً بیان شد، او همانند درنده‌ها گوشت هم می‌خورد، از خون به این دلیل که به طرف درندگی مایل می‌سازد، از مردار به این دلیل که بخاطر مردن به مرگ طبیعی، خون در رگ‌ها می‌ماند و از ذبیحه لغیرالله به این دلیل که این کار شرک آشکاری‌ست که صرف مردم سرکش نسبت به خدا می‌توانند مرتکب آن شوند. در نتیجه، اگر حیوان پاک هم باشد، نجاست علم و عقیده او را ناپاک می‌سازد.

در رابطه به خوردن و نوشیدن، موضوع شریعت اصلاً همین چهار چیز است. با تغییر معمولی در واژه‌ها، حکمی که در سورهٔ انعام بیان گردیده در آیات ۱۷۳ – ۱۷۴ سورهٔ بقره (۲) و آیت ۱۱۵ سورهٔ نحل (۱۶) هم آمده است. سپس، الله متعال برخی ابعاد آن را در سورهٔ مائده واضح فرمود.

نخستین چیز از میان آنها، "مَيْتَة" است. در رابطه به میته ممکن است در اذهان برخی مردم شبهه ایجاد شود که آیا بین حیوانی که به مرگ طبیعی مرده و حیوانی که در اثر حوادث ناگهانی مرده باشد تفاوت وجود دارد یا هر دو یکسان مردار می‌باشند؟ قرآن پاسخ داده است که حکم هر دو یکسان است. به همین صورت، حیوان دریده شده توسط یک درنده هم مردار است، الا اینکه حیوان زنده گرفته شده و ذبح گردیده باشد. الله متعال می‌فرماید:

حُرِّمَتۡ عَلَيۡكُمُ ٱلۡمَيۡتَةُ وَٱلدَّمُ وَلَحۡمُ ٱلۡخِنزِيرِ وَمَآ أُهِلَّ لِغَيۡرِ ٱللَّهِ بِهِۦ وَٱلۡمُنۡخَنِقَةُ وَٱلۡمَوۡقُوذَةُ وَٱلۡمُتَرَدِّيَةُ وَٱلنَّطِيحَةُ وَمَآ أَكَلَ ٱلسَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيۡتُمۡ.(المائده ۵:۳)

"مردار و خون و گوشت خوک و ذبیحهٔ غیر الله بر شما حرام قرار داده شده است و (تحت آن) حیوانی نیز که خفه

[۴] البقره ۲: ۲۱۹.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

شده باشد، از زخم مرده باشد، از بلندی افتاده مرده باشد، در اثر ضرب شاخ مرده باشد، درنده‌ای آن را کشته و خورده باشد، بجز آنچه را که شما (زنده دریافته) ذبح کرده باشید."

واژهٔ "مَيْتَة" در آیات فوق از لحاظ عرف و عادت استعمال شده است. در این شکی نیست که میته در زبان عربی یک مفهوم لغوی هم دارد، اما در صورتیکه در این مفهوم خود استفاده شود، همانند واژهٔ "مردار" زبان فارسی، به معنای هر چیز مرده نمی‌باشد. در اینصورت، یک نوع تخصیص در مفهوم واژه پیدا می‌شود و هر شخص آگاه بر اسالیب زبان، بطور مثال، ملخ و ماهی مرده را شامل مفهوم میته نمی‌داند. این تخصیص چرا پیدا شد؟ دلیل آن غالباً همین است که در این نوع حیوانات خون جاری نمی‌باشد که باید خارج شود و در صورت عدم خروج آن حیوان مردار خواهد بود.

زمخشری می‌نویسد:

قصد ما يتفاهمه الناس و يتعارفونه في العادة، ألا ترى أن القائل إذا قال: أكل فلان ميتة، لم يسبق الوهم إلى السمك والجرات كما لو قال: أكل دمًا، لم يسبق إلى الكبد والطحال، ولاعتبار العادة والتعارف قالوا: من حلف لا يأكل لحمًا فأكل سمكًا لم يحنث و إن أكل لحمًا في الحقيقة. (الكشاف ٢٤١/١)

"واژهٔ "میته" در قرآن از لحاظ عرف و عادت استعمال شده است. آیا نمی‌بینید که چون کسی می‌گوید: فلان شخص، چیز مردار شده را خورد، ذهن ما هیچ‌گاه به ماهی یا ملخ نمی‌رود، به همان ترتیبی که اگر او می‌گفت: فلان شخص خون نوشید، ذهن هیچ‌گاه به جگر یا طحال نمی‌رفت. بنابراین، فقها بر بنای عرف و عادت گفته اند که اگر شخص قسم یاد کند که گوشت نخواهد خورد و بعداً ماهی بخورد، قسم او نمی‌شکند، با وجود اینکه او در حقیقت گوشت خورده است."

به همین دلیل، مراد از "میتة" در این سخن پیامبر «ﷺ» راجع به دریا که "هو الطهور ماؤه، الحل میتة"[5] ماهی و دیگر چیزهایی از این قبیل است که واژهٔ "میتة" را اگرچه می‌توان به اعتبار لغت برای آن بکار برد، اما از لحاظ عرف و عادت نمی‌توان به آنها "میتة" گفت.

از واژهٔ "مَيْتَة" در آیت سورهٔ مائده که در فوق ذکر کردیم و الفاظ "إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ" بعد از "وَمَآ أَكَلَ ٱلسَّبُعُ"، این نکته همچنان واضح می‌گردد که صرف در صورتیکه مرگ حیوان در نتیجهٔ تذکیه واقع شود، مردار تلقی نمی‌شود. تذکیه، سنت انبیاء «علیهم السلام» است و برای مفهومی که بطور اصطلاح استفاده می‌شود این است که حیوان با یک آلهٔ تیز زخمی گردیده، خون او به شکلی ریخته شود که مرگش به دلیل خون‌ریزی واقع گردد. کشتن حیوان به این شکل است که در نتیجهٔ آن گوشت حیوان از نجاست خون بطور کامل پاک می‌شود و علتی که بر اساس آن مردار حرام قرار داده شده دیگر وجود نمی‌داشته باشد.

شیوهٔ صحیح آن، ذبح یا نحر است. ذبح برای گاو، بز و حیوانات مشابه آن خاص است و نحر برای شتر و حیوانات مشابه آن. مراد از ذبح این است که حلقوم و مری (نای غذای) یا حلقوم و ودجین (رگ‌های گردن) بریده شود و نحر این است که چیز تیزی همانند نیزه در حلقوم حیوان به شکلی فرو برده شود که فوارهٔ خون از آن روان و حیوان بالآخره در اثر خون‌ریزی جان دهد.

چنانچه عمل بر شیوهٔ مذکور زمانی ممکن نباشد چه باید کرد؟ پیامبر «ﷺ» فرموده است که در اینصورت با هر چیزی که ممکن باشد، حیوان به شکلی زخمی شود که تمام خون آن از بدنش خارج شود.

عن عدي بن حاتم رضي الله عنه، قال: قلت: يا رسول الله، أرأيت إن أحدنا أصاب صيدًا و ليس معه سكين،

[5] نسائی، شماره ۵۹. "آب آن پاک و مردار آن حلال است."

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

أيذبح بالمروة و شقة العصا؟ فقال: أمرر الدم بما شئت واذكر اسم الله".(ابو داؤود، شماره ٢٨٢٤)

"عدی بن حاتم «رض» می‌گوید که من عرض کردم: ای رسول خدا، به ما بگویید که اگر یکی از ما شکار خود را بگیرد و او چاقو نداشته باشد، آیا با سنگ یا تراشهٔ چوب آن را ذبح کند؟ پیامبر «ﷺ» فرمود: با هر چیزی که می‌خواهید، خون را بریزانید و اسم الله متعال را بر آن بگیرید."

در مورد جواز و عدم جواز شکاری که توسط تیر و تفنگ صورت گرفته هم طبق قاعدهٔ مذکور فیصله خواهد شد. اگر حیوان آموزش دیده شکار را بدرد، الله متعال فرموده است که حکم آن نیز همین است. اگر اینگونه شکار زنده هم بدست نیاید، نباید آن را "میتة" پنداشت.[٦] الله متعال می‌فرماید:

يَسْـَٔلُونَكَ مَاذَآ أُحِلَّ لَهُمْ ؕ قُلْ: أُحِلَّ لَكُمُ ٱلطَّيِّبَٰتُ ۙ وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ ٱلْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ ٱللَّهُ ۖ فَكُلُوا۟ مِمَّآ أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَٱذْكُرُوا۟ ٱسْمَ ٱللَّهِ عَلَيْهِ ۖ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَرِيعُ ٱلْحِسَابِ.(المائده ۵:۴)

"از تو می‌پرسند که چه چیز بر آنان حلال شده است؟ بگو، تمام چیزهای پاک بر شما حلال است و از حیوانات شکاری‌ای که برای شکار آموخته اید، که از علمی که خداوند به شما آموخته است به آنها آموخته اید، (شکاری که توسط آنها شده نیز حلال است). بنابراین، آنچه آنها برای شما نگاه‌دارند، از آن بخورید و (قبل از رها کردن حیوان بر شکار) نام خداوند را بر آن بگیرید[٧] و از خداوند بترسید. بی‌شک، خداوند بسیار زود حساب‌گیرنده است."

از سیاق آیات واضح است که در آیات پیش از آن چونکه حیوان دریده شده توسط درنده صرف در صورتی حلال قرار داده شده است که حیوان زنده بدست آید و سپس ذبح شود، بنابراین راجع به آن سؤال پیدا شد که اگر حیوان تربیت شده شکار را بدرد و شکار قبل از اینکه ذبح شود بمیرد، پس حکم آن چی خواهد بود؟ طبق آیات فوق، دریده شدن توسط چنین حیوانی در واقع تذکیه آن است، لهذا، شکار را می توان بدون ذبح کردن آن خورد. با وجود این، لازم است حیوان تعلیم یافته شکار را برای مالک خود نگه‌دارد. اگر حیوان از شکار خورده باشد، شکار حلال نخواهد بود. این شرط با الفاظ "مِمَّآ أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ" در آیت بیان شده است. در این خصوص هیچ دلیلی برای تفکیک بین شکار توسط درنده و پرنده هم وجود ندارد. معلوم است که به اندازه‌ای که درنده‌ها تربیت می‌شوند، باز، عقاب و شاهین هم ممکن است تربیت شوند.

نبی کریم «ﷺ» هدف مذکور قرآن را به شکل ذیل واضح فرموده است:

إذا أرسلت كلبك فاذكر اسم الله عليه، فأن أدركته لم يقتل فاذبح واذكر اسم الله عليه، و إن أركته قد قتل و لم يأكل كل فقد أمسكه عليك، و إن وجدته قد أكل منه فلا تطعم منه شيئًا فإنما أمسك على نفسه، و إن خالط كلبك كلابًا فقتلن فلم يأكلن فلا تأكل منه شيئًا، فإنك لا تدري أيها قتل. (نسائی، شماره ٤٢٦٨)

"هنگامیکه سگ خود را رها می‌کنید، نام خداوند را گرفته رها کنید. پس اگر ببینید که او شکار را نکشته، نام خداوند را گرفته آن را ذبح کنید و اگر دیدید که کشته است، اما از او چیزی نخورده است، می‌توانید آن را بخورید، به این

---

[٦] اما اگر دریده نشده باشد و حیوان از ترس و خوف بمیرد، "میتة" تلقی خواهد شد. به همین شکل، اگر حیوان دریده نشده باشد و زنده بدست آید، پس باید لازماً ذبح شود. تقاضای تذکیه به هیچ وجه بدون آن برآورده نمی‌شود.

[٧] به نظر ما، مرجع ضمیر در آن صرف می‌تواند "وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ ٱلْجَوَارِحِ" باشد. دلیل آن این است که اگر مرجع آن ""مِمَّآ أَمْسَكْنَ" پنداشته شود، صرف اعادهٔ سخنی خواهد بود که قبل از آن با "إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ" بیان شده است و اگر به "فَكُلُوا" مرتبط پنداشته شود، راجع به آداب عام طعام صحبت می‌کرد که در اینجا کاملاً بی‌ربط می‌بود.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

دلیل که او آن را برای شما نگه‌داشته است. اما اگر خورده باشد، پس خوردن آن روا نیست، چون آن را برای خود نگه‌داشته است و اگر دیدید که سگ‌های دیگر با سگ شما شکار را کشته اند اما نخورده اند، آن را نخورید به این دلیل که نمی‌دانید کدام یکی از آنها کشته است."

در آیت، مسئلهٔ دوم و سوم بعد از "مَيْتَة"، خون ریخته شده و گوشت خوک است. موضوع گوشت خوک محتاج وضاحت نیست. البته در رابطه به خون ریخته شده باید واضح باشد که اصلاً مفهوم الفاظ "دَمًا مَسْفُوحًا" که برای آن استعمال شده است، همان است که در گفتگوی عادی از این واژه‌ها فهمیده می‌شود. در رابطه به طحال و جگر اگرچه می‌توان گفت که آنها هم در حقیقت خون هستند، اما به همان شکلی که قبلاً از زمخشری نقل کردیم، عرف استعمال تقاضا می‌کند که مفهوم خون بر آن اطلاق نشود. به همین ترتیب، از قید "مَسْفُوحًا" معلوم می‌شود که حرمت خون توقف یافته در رگ‌ها و شریان‌ها هم از این حکم مستثنی است.

مسئلهٔ چهارم و آخرین، ذبیحهٔ نام غیر الله است. قرآن در آیهٔ زیر بحث سورهٔ انعام واضح فرموده که دلیل حرمت آن، "رِجْس" خود حیوان، یعنی نجاست ظاهری نه، بلکه "فِسْق" ذبح کننده است. چون ذبح کردن حیوان بنام غیرالله کار مشرکانه است، قرآن آن را به "فِسْق" تعبیر نموده است. روشن است که نجاست مذکور، نجاست علم و عقیده است، به هر چیزی که لاحق شود، عقل تقاضا می‌کند که حکم آن هم همین پنداشته شود. قرآن برخی چیزها را در سورهٔ مائده طبق همین اصل ممنوع قرار داده است. الله متعال می‌فرماید:

ذَٰكُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى ٱلنُّصُبِ وَأَن تَسْتَقْسِمُوا۟ بِٱلْأَزْلَٰمِ ۚ ذَٰلِكُمْ فِسْقٌ ۗ (۵:۳)

"حیواناتی نیز حرام اند که برای بت‌ها ذبح شده باشند و این نیز که شما (گوشت آنها را) با تیرهای قمار تقسیم کنید. (به شما باید معلوم باشد که) تمام اینها، کارهای نافرمانی خداوند است."

استاد امام امین احسن اصلاحی در تفسیر آیات فوق می‌نویسد:

""وَمَا ذُبِحَ عَلَى ٱلنُّصُبِ"، "نصب" برای مذبح و قربان‌گاه گفته می‌شود. در عربستان، مذبح‌ها و قربان‌گاه‌های بی‌شماری بودند که در آن برای خوشنودی موجودات ماوراء الطبیعی، رب‌النوعان و جنات قربانی می‌شد. قرآن آنها را هم حرام قرار داد. از الفاظ قرآن واضح معلوم می‌شود که حرمت آنها محض به دلیل ذبح شدن آنها بر مذبح به ارادهٔ تقرب و خوشنودی موجودات متذکره به وجود می‌آید؛ بحث از این نیست که حین ذبح حیوانات نام الله بر آنها گرفته شده است یا غیر الله. اگر به سبب نام گرفتن غیر الله حین ذبح، حرمت واقع می‌شد، ذکر آن بطور جداگانه لازم نبود. ذکر "وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ" قبل از آن کفایت می‌کرد. به نظر ما، قربانی‌هایی هم که به مزارها و قبرها تقدیم می‌شوند، شامل این حکم هستند. در آن هم خوشنودی صاحب مزار و صاحب قبر مد نظر می‌باشد. هنگام ذبح، خواه نام الله گرفته شود یا نام صاحب قبر و مزار، نام در حرمت آن نقش ندارد، بلکه مقام است که در آن نقش دارد.

"وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ"؛ معنای "اِسْتِقْسام" است: معلوم کردن حصه یا قسمت یا تقدیر. "أَزْلَام" به تیرهای قمار یا فال گفته می‌شود. تیرهای فال در عرب‌ها مروج بود که به وسیلهٔ آن، به زعم خود، فیصله‌های غیب را معلوم می‌کردند و تیرهای قمار هم رواج داشت که به وسیلهٔ آن، پارچه‌های گوشت یا حصه‌های چیزی را بدست می‌آوردند. ما هنگام تفسیر سورهٔ بقره، تحت "خمر و میسر" بیان کردیم که عرب‌ها، مجالس شراب‌نوشی را منعقد می‌کردند، در مستی شراب، شتر هر کسی را می‌خواستند ذبح می‌کردند و مالک را با اعطای هر مقدار پولی که طلب می‌کرد راضی می‌ساختند، سپس بر گوشت آن قمار می‌زدند. گوشتی را که برده می‌شد، می‌پختند، می‌خوردند به دیگران میخوراندند و شراب می‌نوشیدند و این شغل بدمستی بسا اوقات سبب جنگ‌هایی می‌شد که قبیله‌های متعددی را برای سالها به جان همدیگر میانداخت و صدها انسان نذر آن می‌شدند – من فکر می‌کنم که مراد از "استقسام

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

بالأزلام" در اینجا همین حالت دوم است." (تدبر قرآن ۴۵۶/۲)

ذبیحه‌ای که اگرچه نام غیرالله بر آن گرفته نشده، اما نام الله هم بر آن گرفته نشده است نیز تحت این حکم قرار می‌گیرد. قرآن مجید، آن را همانگونه "فِسق" گفته که "مَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ" را فسق قرار داده است. الله متعال حین رد برخی توهمات اهل عرب در رابطه به حیوانات، در سورهٔ انعام فرموده است:

وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ ٱسْمُ ٱللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ ۗ وَإِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰٓ أَوْلِيَآئِهِمْ لِيُجَٰدِلُوكُمْ ۖ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ.(۶:۱۲۱)

"البته، هرگز از حیواناتی نخورید که نام خداوند حین ذبح‌شان گرفته نشده است و به یاد داشته باشید که بلا شبه، این نافرمانی آشکار است. و متوجه باشید که شیاطین به دوستان خود القا می‌کنند تا (در این رابطه نیز) با شما مجادله کنند. و متوجه باشید که اگر سخن آنها را پذیرفتید، هیچ شکی نیست که شما نیز مشرک شده می‌مانید."

چرا نام نگرفتن الله بر ذبیحه و صید فسقی تلقی می‌شود که در نتیجهٔ آن حیوان تحت حکم "وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ" قرار می‌گیرد؟ استاد امام، هنگام بیان وجوه آن، می‌نویسد:

"نخست اینکه، هر کاری که بغیر از نام الله و بیان کبریائی او انجام داده می‌شود، به شکلی که در آیت بسم الله واضح ساختیم، از برکت خالی می‌باشد. حین استفاده از هر نعمت خداوند، خواه کوچک باشد یا بزرگ، لازم است نام او گرفته شود تا از طرف بنده‌های او بر انعام و احسان او اعتراف و اقرار صورت گرفته باشد. تصرف هر شخصی که بغیر از این اعتراف و اقرار در چیزی صورت می‌گیرد، غاصبانه است و غصب، هیچ حقی را ایجاد نمی‌کند، بلکه چنین رویکرد جسارت و گستاخی تلقی می‌شود که مستوجب مجازات نزد خداوند است.

دوم اینکه، حرمت جان تقاضا می‌کند که هنگام ذبح حیوان، نام خداوند گرفته شود. زندگی، از هر شخصی که باشد، محترم است. اگر خداوند به ما اجازت نمی‌داد، گرفتن جان یک حیوانی هم برای ما حلال نمی‌بود. این حق را انسان صرف با اذن خداوند بدست آورده است. به این وجه، لازم است هر زمانی که جان یکی از آنها را می‌گیریم، صرف با نام خداوند بگیریم. اگر نام خداوند را بر آن نگیریم یا نام کسی دیگری را با نام خداوند بگیریم یا آن را به نام غیرالله ذبح کنیم، این کار نه تنها اینکه بی‌حرمتی نسبت به جان آنهاست بلکه بی‌حرمتی نسبت به خالق جان نیز است.

سوم اینکه، در نتیجهٔ آن یک دروازهٔ بسیار بزرگ شرک مسدود می‌گردد. کسانی که بر تاریخ ادیان نظر دارند، می‌دانند که قربانی و نذر از ابتدای تاریخ در عبادات اهمیت زیاد داشتند. به دلیل اهمیت مذکور آن، قربانی در مذاهب مشرکانه نیز بسیار فروغ یافت. هر ملتی که به نیازمندی و عقیدت به غیرالله مبتلا شد، قربانی حیوانات را برای راضی ساختن غیرالله خود، به اشکال مختلف به آن تقدیم کرد. در اخطار شیطان همچنان که راجع به گمراه ساختن انسان‌ها در قرآن مجید ذکر گردیده، به نحویکه در محل آن توضیح دادیم، این ذریعهٔ ضلالت را شیطان بطور خاص ذکر کرده است. اسلام بمنظور مسدود کردن تمام راه‌های مذکور بطور کامل، قفل نام الله را بر جان حیوانات زده است که باز کردن آن جز با کلید نام خداوند با هر کلید دیگر حرام قرار داده شده است. اگر سعی شود بغیر از این کلید، قفل با کلید دیگر باز شود یا شکسته شود، کار ناروا صورت گرفته و هر حیوانی که بدین ترتیب در آن تصرف شود، هم حرام است." (تدبر قران ۱۵۷/۳)

حکم ذبیحه یا صیدی هم به همین شکل است که اگر چه نام الله حین ذبح آن گرفته شده است، اما کسی که نام الله را گرفته است بر الله متعال ایمان ندارد یا ایمان دارد اما او را به عنوان یک رب‌الارباب در انجمن خداها تلقی می‌کند و اصلاً شرک را دین خود قرار داده است. واضح است که نمی‌توان بین ارتکاب شرک هنگام ذبح و ذبیحهٔ مشرک هیچ نوع فرقی قایل شد. قرآن مجید بدین سبب بر علاوهٔ ذبیحهٔ مسلمانان، صرف ذبیحهٔ اهل کتاب را حلال قرار داده است چون آنها اصلاً معتقد به توحید هستند. الله متعال می‌فرماید:

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

ٱلۡيَوۡمَ أُحِلَّ لَكُمُ ٱلطَّيِّبَٰتُۖ وَطَعَامُ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ حِلّٞ لَّكُمۡ وَطَعَامُكُمۡ حِلّٞ لَّهُمۡ .(المائده ۵:۵)

"همه چیزهای پاکیزه حالا برای شما حلال قرار داده شده است. (بنابراین)، غذای اهل کتاب برای شما حلال است و غذای شما برای آنها حلال است."

صرف حالت اضطرار از احکام فوق مستثنی است و آن هم "غَيۡرَ بَاغٖ وَلَا عَادٖ"، یعنی به این شکل که انسان نه آرزو کند نه از حد ضرورت در آن فراتر رود. حکم مذکور در سورهٔ بقره و سورهٔ نحل با همین الفاظ بیان گردیده است. البته در سورهٔ مائده، واژه‌ها بسیار کم تفاوت کرده است. الله متعال می‌فرماید:

فَمَنِ ٱضۡطُرَّ فِي مَخۡمَصَةٍ غَيۡرَ مُتَجَانِفٖ لِّإِثۡمٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ.(۳:۵)

"پس کسی که از گرسنگی مجبور شده، چیزی را از آنها بخورد، بغیر از اینکه مایل به گناه باشد، پس در آن هیچ حرجی نیست، چون خداوند آمرزنده است، شفقت او ابدی‌ست."

استاد امام در وضاحت آن می‌نویسد:

"..."مَخۡمَصَة" بمعنای گرسنگی است. مفهوم مضطر شدن به دلیل گرسنگی این است که انسان به چنان مصیبت گرسنگی گرفتار شود که بظاهر هیچ چاره‌ای جز اختیار کردن بین دو گزینهٔ مرگ یا خوردن حرام باقی نماند. او در چنین وضعیت اجازه دارد با استفاده از یکی از چیزهای حرام هم زندگی خود را نجات دهد. قید "غَيۡرَ مُتَجَانِفٖ" با آن موضوعی را آشکار می‌سازد که در جای دیگر با "غَيۡرَ بَاغٖ وَلَا عَادٖ" بیان گردیده است. یعنی نه در دل آرزومند آن باشد و نه از حد سد رمق تجاوزکننده باشد. از قید "مَخۡمَصَة" آشکارا معلوم می‌شود که در جایی که سایر بدیل‌های غذایی موجود باشد، صرف بنابر این عذر که گوشت ذبیحهٔ شرعی میسر نیست – وضعیتی که در اکثریت کشورهای اروپایی و آمریکایی وجود دارد – هیچ کس حق ندارد حرامی را حلال سازد. گوشت برای بقای زندگی ناگزیر نیست. نه تنها زندگی، بلکه صحت را نیز می‌توان به شکل بسیار خوب با غذاهای دیگر تامین کنیم. قید "غَيۡرَ مُتَجَانِفٖ" این حقیقت را ظاهر می‌سازد که اجازت به هر حال اجازت است و حرام در هر شکل آن حرام است. نه یک چیز حرام می‌تواند شیر مادر شود، نه اجازت، جواز ابدی. به این وجه، برای هیچ انسانی جایز نیست که از حد رفع اضطرار فراتر رود. اگر شخصی با رعایت این محدودیت‌ها زندگی خود را از حرام محافظت می‌کند، الله آمرزنده و رحم‌کننده است. هر شخصی که با استفاده از اجازت، راه‌های خوش ساختن نفس خود را برای خود باز می‌کند، مسؤولیت آن بر دوش خود اوست. اجازت قرآن برای او در روز قیامت عذر شده نمی‌تواند." (تدبر قرآن ۴۵۸/۲)

چیزهایی که ذکر شد، به شکلی که از آیات قرآن واضح است، صرف برای خوردن و نوشیدن حرام است. انواع دیگر استفاده از آنها کاملاً مجاز است. هیچ صاحب ایمانی هرگز نباید در این مورد دچار شک و تردید شود. طبق یک روایت ابن عباس، رسول الله «ﷺ» در یک موقع با صراحت بیان فرموده است:

قال: تصدق على مولاة لميمونة بشاة فماتت، فمر بها رسول الله صلى الله عليه و سلم، فقال: "هلا أخذتم إهابها فدبغتموه فانتفعتم به"؟ فقالوا: إنها ميتة، فقال: "إنما حرم أكلها". (مسلم، شماره ۸۰۶)

"یک بز به کنیز حضرت میمونه در صدقه داده شده بود؛ او مرد. چون رسول خدا «ﷺ» از آن راه می‌گذشت، فرمود: تو آن را پوست نکردی تا بعد از دباغت از آن فایده می‌گرفتی؟ مردم عرض کردند: او مردار شده. پیامبر «ﷺ» فرمود: صرف خوردن آن حرام است."

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

رسوم و آداب

به آنعده شیوه‌های بود و باش و مظاهر تمدن که تهذیب نفس انسان از آن نمایان می‌شود، در اصطلاح "رسوم و آداب" گفته می‌شود. هیچ مرحلهٔ زندگی انسان از آن خالی نبود. رسوم و آداب را در هر قبیله، هر قوم و هر تمدن رایج و به حیث یک فرهنگ عمومی مورد عمل می‌بینیم. تمیز اقوام و ملل از همدیگر بیشتر به وسیلهٔ رسوم و آداب صورت می‌گیرد. به همین ترتیب، دینی را که انبیاء «علیهم السلام» آوردند نیز پیروان خود را به بعضی رسوم و آداب پابند می‌سازد. مقصد دین تزکیهٔ نفس است، لهذا آداب و رسوم دین هم با نظرداشت همین مقصد تعیین شده است. زمانی که نبی کریم «ﷺ» مبعوث گردیدند، بیشتر این رسوم و آداب به عنوان فرهنگ دین ابراهیمی بین عرب‌ها رایج بود. بجز چند چیز، رسول خدا هیچ چیزی بر آنها اضافه نکرد. رسوم و آداب مورد بحث قبل از نزول قرآن موجود بودند و بعد از تقریر و تصویب رسول الله «ﷺ»، به عنوان سنت از طریق اجماع و تواتر عملی اصحاب به نسل‌های بعدی امت منتقل شد. ماخذ آن اجماع امت است و بر همین اساس در تمام امت، هر جا، به عنوان دین پذیرفته می‌شوند. ذیلاً، رسوم و آداب مقرر شده توسط انبیاء «علیهم السلام» را توضیح می‌دهیم:

۱- خوردن و نوشیدن به نام الله و با دست راست.

اولین جزء این حکم، مربوط به اعتراف و اقرار بر نعمت‌های الله متعال و دعای برکت در آنهاست و جزء دوم آن بمنظور یادآوری مداوم این حقیقت است که نعمت‌های جنت در روز قیامت نصیب کسانی خواهد شد که اعمال‌نامهٔشان در دست راست آنها داده خواهد شد. بندهٔ مؤمن زمانیکه در چنین مواقع از دست راست کار می‌گیرد، گویا به شکل نمادین اظهار می‌کند که می‌خواهد در قیامت هم در جمع اصحاب الیمین شامل شود. رسول الله «ﷺ» در سخنان خود به شکل ذیل بر عمل کردن بر این سنت انبیاء «علیهم السلام» تاکید فرموده است:

بسم الله و کل بیمینک. (بخاری، شماره ٥٣٧٦)

"با نام خداوند و با دست راست بخورید."

إذا أكل أحدكم فليأكل بيمينه، و إذا شرب فليشرب بيمينه. (مسلم، شماره ٥٢٦٥)

"هر یکی از شما هنگامیکه غذا می‌خورد باید با دست راست بخورد و اگر می‌نوشد با دست راست بنوشد."

۲- گفتن «السلام علیکم» حین ملاقات و پاسخ آن.

سلام، دعای سلامتی در دنیا و آخرت است که مسلمانان حین ملاقات برای یکدیگر می‌کنند. سبقت‌کننده "السلام علیکم" و پاسخ دهنده "و علیکم السلام" می‌گوید. این موضوع هم در قرآن مجید و هم در احادیث بیان شده است. آداب آن را پیامبر «ﷺ» چنین آموزش داده است:

يسلم الصغير على الكبير والمار على القاعد والقليل على الكثير. (بخاری، شماره ٦٢٣١)

"کوچک به بزرگ سلام دهد، کسی که قدم می‌زند بر کسی که نشسته است و مردم کم به مردم زیاد."

۳- گفتن «الحمد لله» بعد از عطسه، و گفتن «یرحمک الله» در پاسخ آن.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

عطسه ذریعهٔ نجات از یک اختلال عام در وجود انسان است. شکرگزاری برای خداوند بر آن و در پاسخ آن این شیوهٔ دعای رحمت به دلیلی در دین انبیاء «علیهم السلام» مقرر گردیده که بندهٔ مؤمن همیشه از این حقیقت دین آگاه باشد که رحمت خداوند در دنیا و آخرت مشخصاً برای بنده‌های شکرگزار اوست. از برخی روایات معلوم می‌شود که ابتدای آن از اولین بیداری آدم «علیه السلام» بعد از نفخ روح شده است.[1] موجودیت واژهٔ "تشمیت" در زبان عربی دلیل است که این یک سنت قدیمی بود که رسول الله «ﷺ» در امت خود به همین شکل ابقا کرد. پیامبر «ﷺ» می‌فرماید:

إذا عطس أحدكم فليقل: الحمد لله، و ليقل له أخوه أو صاحبه: يرحمك الله، فإذا قال له أخوه أو صاحبه: يرحمك الله، فإذ قال له: يرحمك الله فليقل، يهديكم الله و يصلح بالكم. (بخاری، شماره ٦٢٢٤)

"هر گاه یکی از شما عطسه زد، لازم است "الحمد لله"[2] بگوید و اگر برادر یا مصاحب او بشنود، برای او لازم است در پاسخ "یرحمک الله" بگوید. پس وقتی او "یرحمک الله"[3] گفت، بر شنونده لازم است بگوید: خداوند به شما هدایت دهد و احوال‌تان را اصلاح گرداند."

۴- کوتاه نگه‌داشتن سبیل؛ ۵- تراشیدن موی زیر ناف؛ ۶- تراشیدن موی زیر بغل؛ ۷- کوتاه کردن ناخن؛ ۸- ختنهٔ پسران.

هر پنج مورد فوق از قبیل آداب اند. سبیل بلند، یک نوع هیئت متکبرانه را بوجود می‌آورد. سپس، هنگام خوردن و نوشیدن، چیزها از آن آلوده هم می‌شوند. ناخن‌های بزرگ، بر علاوهٔ اینکه کثافت را جذب و ذخیرهٔ می‌کند، به درنده‌ها مشابهت دارد. ازین‌رو، هدایت داده شده که سبیل‌ها باید کوتاه باشد و ناخن‌های رسیده باید گرفته شود. سه مورد دیگر، برای طهارت بدن لازم گردیده اند. پیامبر «ﷺ» به اندازه‌ای به آن اهتمام می‌ورزید که برای عمل بر برخی از آنها مدت زمان مقرر فرموده است. حضرت انس روایت می‌کند:

وقت لنا في قص الشارب و تقليم الأظفار و نتف الإبط و حلق العانة أن لا نترک أكثر من أربعين ليلة. (مسلم، شماره ٥٩٩)

"(رسول الله «ﷺ») برای کوتاه کردن سبیل، گرفتن ناخن‌ها، تراشیدن موی زیر بغل و زیرناف، چهل شب را تعیین کرد که نباید بیش از این مدت آنها را رها کنیم."

قبل از بعثت رسول خدا، عرب‌ها بالعموم بر این سنت‌های عمل می‌کردند.[4] اینها، سننِ فطرت هستند که انبیاء «علیهم السلام» با نظرداشت اهمیت آنها در امر تزکیه و تطهیر، جزء لازم دین قرار داده اند. رسول الله «ﷺ» می‌فرماید:

الفطرة خمس: الختان والاستحداد و قص الشارب و تقليم الأظفار و نتف الأباط. (بخاری، شماره ٥٨٩١)

"پنج چیز از زمرهٔ فطرت است: ختنه کردن، تراشیدن موی زیر ناف، کوتاه کردن سبیل، گرفتن ناخن‌های رسیده و تراشیدن موی زیر بغل."

۹- پاکی و صفایی بینی، دهن و دندان‌ها.

---

[1] ترمذی، شماره ۳۳۶۸.

[2] "شکر است برای الله."

[3] "الله شما را رحمت کند."

[4] المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، جواد علی ۳۴۶/۶.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

با نظرداشت ذوق پاکیزگی و طهارتی که انبیاء «علیهم السلام» می‌خواهند در پیروان خود پیدا کنند، دو موضوع فوق را هم آنها حیثیت دین داده اند و در تاریخ به عنوان شعایر دینی ذکر شده اند.[۵] از وضوی پیامبر «ﷺ»، به نحویکه به این امت منتقل شده است، معلوم می‌شود که ایشان «ﷺ» در هر وضو با بسیار اهتمام "مضمضه"[۶] و "استنشاق"[۷] می‌کردند. به پاکی دندان‌ها هم به همین شکل توجه می‌نمودند. پیامبر «ﷺ» فرموده است:

لو لا أن أشق على أمتي لأمرتهم بالسواک مع کل صلوة. (بخاری، شماره ۸۸۷)

"اگر فکر نمی‌کردم که امت خود را در مشقت قرار می‌دهم، به آنها حکم می‌دادم وقت هر نماز دندان‌های خود را پاک کنند."

۱۰- استنجا.

پاکی جسم با احتیاط کامل بعد از بول و براز هم از سنت‌های دین ابراهیمی است.[۸] با نظرداشت شرایط، این کار را می‌توان با آب انجام داد یا خاک یا چیزی مشابه آن. از روایات معلوم می‌شود که پیامبر «ﷺ» بالعموم آب استفاده می‌کردند. حضرت ابو هریره روایت می‌کند:

کان النبي صلى الله عليه و سلم إذا أتى الخلاء، أتيته بماء في تور أو رکوة فاستنجى ثم مسح يده على الأرض. (ابو داؤود، شماره ٤٥)

"چون پیامبر «ﷺ» برای رفع حاجت می‌رفت، در یک ظرف یا کوزه آب با خود گرفته می‌آمدم، پیامبر «ﷺ» با آن استنجا می‌کرد سپس دستان خود را برای پاک کردن آن بر زمین می‌ساییدند."

۱۱- غسلِ بعد از حیض و نفاس.

این نیز یک سنت قدیمی است. زمانیکه خون بعد از حیض و نفاس متوقف شود، زنان باید برای پاک شدن غسل کنند. هنگامیکه قرآن راجع به نزدیکی بین زن و شوهر در این حالت سخن گفت، موضوع را به این شکل بیان نمود:

وَيَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلْمَحِيضِ. قُلْ: هُوَ أَذًى. فَٱعْتَزِلُوا۟ ٱلنِّسَآءَ فِى ٱلْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ. فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ ٱللَّهُ. إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ وَيُحِبُّ ٱلْمُتَطَهِّرِينَ.(البقره ۲:۲۲۲)

"و(نکاح ذکر شده است پس) آنان از تو می‌پرسند که حکم حیض (زنان) چیست؟ بگو، آن یک نوع نجاست است. بنابراین، در حالت حیض از زنان دور باشید و تا زمانی که از خون پاک نشوند، به آنان نزدیکی مکنید. پس وقتی خود را شسته پاک شوند، با آنها آمیزش کنید، از راهی که خداوند حکم (آن را) به شما داده است. خداوند یقیناً مردمی را می‌پسندد که توبه می‌کنند و کسانی را که پاکیزگی بر می‌گزینند."

استاد امام امین احسن اصلاحی در تفسیر آن می‌نویسد:

"در آیت، دو واژهٔ "طُهْرْ" و "تَطَهّرْ" استعمال گردیده. معنای "طُهْرْ" این است که حالت ناپاکی زن تمام شود و آمدن خون متوقف شود و معنای "تَطَهّرْ" این است که زن با شستن، پاکیزگی بدست آورد. بمنظور قربت با زن، شرط

---

[۵] المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، جواد علی ۳۴۶/۶.

[۶] آب اندختن در دهان جهت پاک کردن آن.

[۷] آب انداختن در بینی جهت پاک کردن آن.

[۸] المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، جواد علی ۳۴۶/۶.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

"طُهُرْ" مقرر شده و بر علاوهٔ آن فرموده شده که بعد از اینکه زن پاکیزگی حاصل کند، به او نزیک شوید؛ از این معلوم می‌شود که چونکه علت اصلی ممانعت قربت، خون است، بنابراین، اگرچه محدودیت بعد از انقطاع آن برداشته می‌شود، لیکن روش صحیح این است که بعد از اینکه زن خود را بشوید و پاکیزگی حاصل کند، نزد او رفته شود." (تدبر قرآن ۵۲۶/۱)

۱۲- غسل جنابت.

حکم غسل جنابت هم همواره در دین انبیاء «علیهم السلام» وجود داشته است. الله متعال، مخصوصاً قبل از نماز، به شکل ذیل بر آن تاکید فرموده است:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَا تَقْرَبُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنتُمْ سُكَٰرَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا۟ مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِى سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا۟ (النساء ۴۳:۴)

"اهل ایمان، در صورتیکه در حالت مستی هستید، به جای نماز نزدیک هم نشوید، تا زمانی که بفهمید چه می‌گویید، و در حالت جنابت نیز، تا زمانیکه غسل نکرده‌اید، مگر اینکه صرف عبور از آنجا مد نظر باشد."

حکم مذکور در سورهٔ مائده با الفاظ "وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا"[۹] بیان گردیده است. مراد از جنابت در اینجا، حالت نجاستی است که به انسان در نتیجهٔ مجامعت یا انزال لاحق می‌شود. بعد از آن، غسل برای طهارت لازم است. غسل جنابت را باید با اهتمام کامل انجام داد. واژه‌های "اِطَّهَّرُوا" و "تَغْتَسِلُوا" از روی ادبیات زبان عربی بر همین موضوع دلالت می‌کند. توضیح اسوهٔ پیامبر «ﷺ» که راجع به غسل در روایات بیان گردیده، قرار ذیل است:

نسخت دست‌ها شسته شود؛

سپس شرم‌گاه با دست چپ شسته و بطور کامل پاک شود؛

سپس بطور کامل وضو گرفته شود، بجز پاها که برای شستن در آخر مانده شود؛

سپس با انداختن انگشتان در موها، آب به شکلی بر سر انداخته شود که به ته آن برسد؛

سپس بر تمام بدن آب انداخته شود؛

در آخر، پاها شسته شود.

روایاتی را که در این زمینه از امهات المؤمنین حضرت عایشه و حضرت میمونه به ما رسیده است، ذیلاً نقل می‌کنیم:

عن عائشة رضي الله عنها قالت: كان رسول الله صلى الله عليه و سلم إذا غتسل من الجنابة يبدأ فيغسل يديه، ثم يفرغ بيمينه على شماله فيغسل فرجه، ثم يتوضأ وضوءه للصلوة، ثم يأخذ الماء فيدخل أصابعه فِ أصول الشعر حتى إذا راى أن قد استبرأ حفن على رأسه ثلاث حفنات، ثم أفاض على سائ جسده، ثم غسل رجليه. (مسلم، شماره ۷۱۸)

"حضرت عایشه «رض» روایت می‌کند که نبی کریم «ﷺ» زمانیکه غسل جنابت می‌گرفتند، اول هر دو دست خود را می‌شستند، بعد با دست راست بر دست چپ آب انداخته شرمگاه خود را پاک می‌نمودند، سپس همانند وضوی نماز، وضو می‌گرفتند و بعد از آن آب می‌گرفتند و انگشتان خود را در بیخ موی قرار می‌داد؛ چون می‌دید آب به جلد سر رسیده، سه کف آب بر سر می‌ریخت، سپس بر تمام بدن خود آب می‌ریخت، سپس هر دو پای خود را می‌شست."

[۹] المائده ۵: ۶

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

عن ابن عباس، قال: حدثتني خالتي ميمونة قالت: أدنيت لرسول الله صلى الله عليه و سلم غسله من الجنابة، فغسل كفيه مرتين أو ثلاثًا، ثم أخل يده في الإناء، ثم إفرغ به على فرجه و غسله بشماله، ثم ضرب بشماله الأرض فدلكها دلكًا شديداً، ثم توضأ وضوءه للصلوة، ثم أفرغ على رأسه ثلاث حفنات ملء كفه، ثم غسل سائر جسده، ثم تنحى عن مقامه ذلک فغسل رجليه. (مسلم، شماره ۷۲۲)

"ابن عباس «رض» روایت می‌کند که خالهٔ من، حضرت میمونه بیان کرد که وقتی برای رسول الله «ﷺ» آب برای غسل جنابت آماده کردم، ایشان «ﷺ» نخست دستان خود را دو یا سه بار شستند، سپس دست خود را در ظرف انداخت و از آن بر شرم‌گاه خود آب ریخت و با دست چپ آن را شست، بعد این دست خود را خوب بر زمین سایید، سپس به همان شکلی که برای نماز وضو گرفته می‌شود، وضو گرفت، بعد سه کف پر از آب را بر سر ریخت، بعداً تمام بدن خود را شست و سپس از آنجا دور شد و هر دو پای خود را شست."

۱۳- غسل میت.

این غسل هم از جملهٔ سنن انبیاء «علیهم السلام» است.[۱۰] با وجود اینکه تقاضای غسل میت با ریختن آب بطور کامل بر بدن او برآورده می‌شود، اما بانظرداشت اهمیتی که تزکیه و تطهیر در دین دارد، تا جاییکه ممکن باشد، باید با اهتمام کامل به میت غسل داده شود. هدایتی را که رسول خدا «ﷺ» در این باره بر یک موقع داده است قرار ذیل است:

اغسلنها ثلاثًا أو خمسًا أو أكثر من ذلک، إن رأيتن ذلک بماء و سدر، واجعلن في الاخرة كافورًا او شيئًا من كافور. (بخاری، شماره ۱۲۵۸)

"این طفل را سه بار یا پنج بار یا اگر مناسب دانید بیش از آن با آب و برگ توت غسل دهید و در غسل آخر کافور یا فرمود که یک اندازه کافور را نیز در آب بندازید."

اغسلنا وترًا: ثلاثًا أو خمسًا أو سبعًا، ابدأن بميامنها و مواضع الوضوء منها. (بخاری، شماره ۱۲۵٤)

"این (طفل) را در عدد طاق غسل دهید: سه یا پنج یا هفت بار و از راست شروع کنید و از اعضایی که بر آن وضو می‌شود."

۱۴- تجهیز و تکفین.

تکفین میت بعد از غسل او هم سنت دین ابراهیمی است. کفن اگرچه می‌تواند یک چادر تکه‌ای هم باشد که به او پوشانیده شود، اما اکرام میت تقاضا می‌کند که با اهتمام تکفین شود. روایت ام المؤمنین، حضرت عایشه است که کفن سه چادر یمنی تکهٔ نخی به رسول الله «ﷺ» پوشانیده شد که هیچ قمیص یا عمامه در آن نبود.[۱۱] پیامبر «ﷺ» می‌فرماید:

إذا كفن أحدكم أخاه فليحسن كفنه. (مسلم، شماره ۲۱۸۵)

---

[۱۰] در شرایط عادی، غسل دادن به هر مسلمان لازم است. اما اگر در شرایط غیر عادی، غسل و تجهیز و تکفین میت باعث زحمت شود، می‌توان میت را بدون غسل و تجهیز و تکفین دفن کرد. در حدیث شماره ۱۳۴۷ بخاری آمده است که رسول الله «ﷺ» هدایت داد شهدای احد به همین شکل دفن شوند. فقهای ما این رویهٔ پیامبر «ﷺ» را مربوط به شهدا دانسته اند، در حالیکه آن، استثنای عام است که بر همان اصول رعایت در دین مبتنی است که در تمام احکام آن ملحوظ است.

[۱۱] بخاری، شماره ۱۲۶۴. مسلم، شماره ۲۱۷۹.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

"هر یکی از شما به برادر خود کفن بدهد، باید کفن خوب دهد."

۱۵ – تدفین.

در دین انبیاء «علیهم السلام»، جهت رساندن میت به منزل مقصودش، او را با ساختن قبر در زمین دفن می‌کنند.[۱۲] هیچ روش خاصی برای این کار مقرر نشده است. ممکن است با کندن یک خندق، چتی بر آن ساخته شود و نیز ممکن است با حفر یک خندق در پهلوی آن میت در آن قرار داده شود یا میت در تابوت گذاشته و به خاک سپرده شود. تمام این روش‌ها را می‌توان اختیار کرد. البته پیامبر «ﷺ» نپسندید که قبرها پخته شود و یا عمارتی بر آنها ساخته شود.[۱۳]

۱۶ –عیدالفطر؛ ۱۷ – عیدالاضحی.

پیامبر «ﷺ» هر دو جشن را مطابق هدایت الله متعال برای مسلمانان مقرر فرموده است. ذکر یوم السبع، یوم السباسب و دیگر عیدهای مشابه آن در فرهنگ و رسوم مشرکین، بدست می‌آید. در شریعت بنی اسرائیل هم ایام عید وجود داشتند، اما از تورات و دیگر صحیفه‌ها معلوم می‌شود که بیشتر با واقعات تاریخی مهم آنها ربط داشتند. بعد از اینکه الله متعال آخرین شریعت خود را به بنی آدم عطا کرد، دو جشن عید را برای آنها تعیین نمود و هر دو را با دو مظهر بزرگ اسلام و تقوی مرتبط ساخت. عیدالفطر، هر سال در ختم رمضان به تاریخ اول شوال بعد از اینکه عبادت روزه به پایهٔ اکمال خود برسد و عیدالاضحی، به تاریخ ۱۰ ذوالحجه به عنوان یادگار قربانی حضرت ابراهیم «علیه السلام» تجلیل می‌گردند. از روایات معلوم می‌شود که هر دو جشن، بعد از هجرت، در مدینه تعیین گردید. حضرت انس «رض» روایت می‌کند:

قدم رسول الله صلى الله عليه و سلم المدينة و لهم يومان يلعبون فيهما، فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم: "ما هذان اليومان"؟ قالوا: كنا نلعب فيهما في الجاهلية، قال: "إن الله عزوجل قد أبدلكم بهما خيرًا منهما: يوم الفطر و يوم النحر". (احمد، شماره ۱۳۲۱۰)

"زمانی که رسول خدا «ﷺ» به مدینه تشریف آورد، مردم دو روز را تعیین کرده بودند که در آن تفریح و خوشحالی می‌کردند. پیامبر «ﷺ» پرسید: این چه روزهایی اند؟ مردم پاسخ دادند که این روزها در زمان جاهلیت، روزهای سرگرمی و تفریح ما بود. رسول خدا «ﷺ» بر آن فرمود: الله متعال دو روز بهتر را بجای آن برای شما مقرر فرموده است: عیدالفطر و عیدالاضحی."

اعمالی که در دو جشن مذکور به عنوان سنت مقرر شده اند و ما زیر عنوان "قانون عبادات" در این کتاب توضیح دادیم قرار ذیل است:

۱. صدقهٔ فطر؛

۲. نماز و خطبه؛

۳. قربانی؛

۴. تکبیرهای بعد از هر نماز در ایام تشریق.

---

[۱۲] این روش نیز برای شرایط عادی است؛ اگر مرگ در کشتی بحری‌ای واقع شود و بیم وجود داشته باشد که در رسیدن به ساحل دیر خواهد شد، هیچ چاره‌ای جز این نمی‌ماند که میت تسلیم آب شود.

[۱۳] مسلم، شماره ۲۲۴۵.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

هر دو جشن عیدالفطر و عیدالاضحی برای ذکر و شکر و تفریح خاص شده اند. حضرت عایشه «رض» روایت می‌کند که یک بار زمانیکه والد او، حضرت ابوبکر صدیق «رض» کنیزان را در خانهٔ خود از آواز خواندن منع کرد، رسول الله «ﷺ» فرمود:

یا أبا بکر، أن لکل قم عیدًا و هذا عیدنا. (بخاری، شماره ۹۵۲)

"ابوبکر، (بمان آنها بخوانند)، برای هر قوم عیدی می‌باشد و این عید ماست."

www.javedahmadghamidi.com
www.al-mawrid.org

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

قسم و کفارهٔ قسم

لَا يُؤَاخِذُكُمُ ٱللَّهُ بِٱللَّغْوِ فِيٓ أَيْمَٰنِكُمْ وَلَٰكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا عَقَّدتُّمُ ٱلْأَيْمَٰنَ فَكَفَّٰرَتُهُۥٓ إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَٰكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَٰثَةِ أَيَّامٍ. ذَٰلِكَ كَفَّٰرَةُ أَيْمَٰنِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَٱحْفَظُوٓا۟ أَيْمَٰنَكُمْ. كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمْ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.(المائده ۵:۸۹)

"خداوند شما را بر سوگندهایی مؤاخذه نخواهد کرد که بی‌اراده یاد می‌کنید، اما سوگندهایی را که با ارادهٔ پختهٔ دل می‌خورید لازماً شما را بر آنها مؤاخذه خواهد کرد. پس (اگر چنین سوگندی شکستانده شود) کفارهٔ آن این است که به ده مسکین به معیاری غذا دهید که بطور عادی به اهل و عیال خود اطعام می‌کنید یا به آنها لباس برای پوشیدن داده شود یا یک غلام آزاد ساخته شود. پس برای هر کسی این میسر نباشد، سه روز روزه است. این کفارهٔ سوگندهای شماست، وقتی سوگند یاد می‌کنید. (این کفاره را ادا کنید) و از سوگندهای خود محافظت کنید. خداوند اینچنین آیات خود را برای شما توضیح می‌دهد تا شکرگزار او باشید."

قسم در دین دارای اهمیت فوق العاده زیاد است. در اسلام، عمل کردن بر عهد جزء اخلاقیات بنیادین است؛ سوگند، عهد را به آخرین اندازه مستحکم می‌سازد. وقتی مسلمان بر عزم، اراده یا عهد خود به نام الله سوگند یاد می‌کند، گویا پروردگار خود و پادشاه عالم را بر سخن خود شاهد قرار می‌دهد. در تمدن انسانی، قسم هموارهٔ ذریعهٔ استحکام در امور اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بوده است. الله متعال بر همین اساس در قرآن مجید، حین یادآوری عهد بنی اسرائیل با خود، قسم آنها را به آنها یادآوری کرد و آنها را متوجه ساخت که جسارت نکنند عهدی را که پروردگار خود را بر آن شاهد قرار داده اند، بشکنند. الله متعال می‌فرماید:

وَأَوْفُوا۟ بِعَهْدِ ٱللَّهِ إِذَا عَٰهَدتُّمْ وَلَا تَنقُضُوا۟ ٱلْأَيْمَٰنَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ ٱللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا. إِنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ. (النحل ۱۶:۹۱)

"شما نیز، (ای اهل کتاب)، عهد (خود) را با خداوند به اتمام رسانید، چون آن را بستید، و سوگندهای خود را بعد از محکم کردن آنها، نشکنید، در حالیکه خداوند را بر خود شاهد گرفته اید. بی‌شک خداوند می‌داند آنچه انجام می‌دهید."

با وجود اهمیت قسم، بارها شرایطی ایجاد می‌شود که وفا به آن برای شخص ناممکن می‌شود یا احساس می‌کند بخاطر سوگندی که خورده، حق الله یا حق خود او یا حق شخص دیگر تلف خواهد شد. در این حالت می‌توان قسم را شکست، بلکه در بعضی حالات شکستن قسم از روی دین و اخلاق لازم می‌گردد. در شریعت برای آن روش کفاره تعیین شده است. حکم آن در آیتی که قبلاً نقل کردیم ذکر شده است. خلاصهٔ حکم قسم و کفارهٔ آن درج ذیل است:

۱- قسم بعض اوقات بالکل لغو، بی‌فایده و مهمل می‌باشد. تردیدی نیست که بندهٔ مؤمن باید از چنین سوگندهایی هم اجتناب کند، لیکن نعمت بی‌پایان الله متعال بر بنده‌های خود است که بخاطر چنین قسم‌ها در دنیا و آخرت مؤاخذه نخواهد کرد.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

۲- بر عکس، اگر قسم با عزم قوی و با ارادهٔ دل خورده شده باشد، به وسیلهٔ آن عهد و پیمان بسته شده باشد یا در نتیجهٔ آن آثاری بر حقوق و فرایض مترتب می‌گردد و یا در بعضی موارد بر تحلیل و تحریم خداوند اثراتی داشته باشد، الله متعال لازماً در اینگونه موارد مؤاخذه خواهد کرد. بنابراین، انسان نباید هیچ وقت در مورد قسم بی‌پروا و سهل‌انگار باشد، بلکه باید با مسؤولیت تمام از آن محافظت کند.

۳- اگر شکستن قسم بنابر دلایلی لازم باشد، کفارهٔ آن باید پرداخت شود. برای این کار، شخصی که سوگند خورده است، به ده مسکین با معیاری غذا دهد که بطور عام برای اهل و عیال خود فراهم می‌کند یا به آنها لباس بدهد یا یک غلام را آزاد کند. اگر هیچ یک از اینها میسر نباشد، باید برای سه روز روزه بگیرد.

حکم قرآن در رابطه به قسم همین است. رسول الله «ﷺ» سه نکتهٔ ذیل را در وضاحت آن بیان فرموده است:

نخست اینکه، نذر هم یک نوع قسم است، بناً، کفارهٔ آن همان خواهد بود که در قرآن برای قسم بیان گردیده:

كفارة النذر كفارة اليمين. (مسلم، شماره ٤٢٥٣)

دوم اینکه، نباید اجازه داد قسم مانع هیچ کار خیری شود:

إذا حلفت على يمين فرأيت غيرها خيرًا منها فكفر عن يمينك و أت الذي هو خير. (بخاری، شماره ٦٦٢٢)

"اگر در کاری سوگند یاد کردید و چیز بهتر از آن ظاهر شد، با ادای کفارهٔ قسم، همان کاری را انجام دهید که بهتر است."

سوم اینکه، قسم خوردن به نام جز الله هم یک نوع شرک است، بنابراین، سوگند صرف باید بنام خداوند خورده شود:

من حلف بغير الله فقد أشرك. (ابو داؤود، شماره ٣٢٥١)

"هر کسی بجز الله بنام کسی دیگری سوگند یاد کرد، مرتکب شرک شده است."

www.javedahmadghamidi.com
www.al-mawrid.org

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

خاتمه

۱

خداوند را سپاسگزارم که کار تصنیف این کتاب را، که زمانی در سال ۱۹۹۰، مصادف با ۱۴۱۰ هـ شروع کرده بودم، امروز، بعد از هفده سال، به پایهٔ اکمال رسیده است. این کتاب، توضیح تمام دینی است که به وساطت آخرین پیامبر خداوند، محمد «ﷺ» به انسانیت داده شد. این دین را با جدا ساختن آن از هر نوع آمیزش فقه و کلام و فلسفه و تصوف، بدون هر نوع کم و کاست، خالص بر بنیاد قرآن و سنت در این کتاب پیش شده است. چیزهایی که راجع به نبی کریم «ﷺ» در روایات بیان شده است، به عنوان متابعات و در حیثیت حمایوی آمده است و از میان آنها، صرف احادیثی قبول شده اند که معیارها و شرایط محدثین برای صحت روایت را بطور کامل برآورده می‌سازند. هیچ روایتی که از برآوردن شرایط مذکور کوتاه می‌آید در این کتاب نقل نشده است.

برای دستیابی به تعبیری که از قرآن و سنت در این کتاب پیش شده، سعی کرده‌ام هر رای و نقطه نظری را درک کنم که از علمای سلف و خلف به ما رسیده است. سپس هر آنچه را که قبول کرده‌ام، بنابر قلت و کثرت حاملین آن یا نام و شخصیت کسی نه، بلکه بر اساس دلایل آن قبول کرده‌ام. رشحات فکر امام فراهی و استاد امام امین احسن اصلاحی بنیاد و اساس این کتاب هستند، اما هیچ سخن آنها هم، محض بر این بنا که علمای جلیل القدر چون آنها گفته اند، قبول نشده. من بارها ماه‌ها غور کرده‌ام و صرف صحت و عدم صحت دلایل است که بانظرداشت آن در مورد رد و قبول یک مسئله تصمیم گرفته‌ام. بنابراین، مقامات مختلف است که دیدگاه من، چنانیکه با آرای سایر علما و محققین موافق نبوده است، با آرای این بزرگان من نیز تا حد زیادی تفاوت کرده است.

به رغم آن، این کار یک انسان است که به هیچ وجه نمی‌تواند از اشتباه مبرا باشد. من بار بار این کتاب را مرور می‌کنم و آن را اصلاح یا بر آن می‌افزایم. با دیدن نسخه‌های مختلف این کتاب، که وقتاً فوقتاً چاپ شده است، هر شخص می‌تواند ببیند که اگر اشتباهی در عرصهٔ زبان و بیان، علم و نظر و اخذ و استنباط بر من واضح شده است، در چاپ بعدی بدون هر نوع تردد آن را اصلاح نموده‌ام. من همیشه آماده‌ام چنانچه در آینده نیز اشتباهی در آن بر من واضح شود یا واضح ساخته شود، آن را، ان شاءالله، اصلاح کنم. از خداوند پناه می‌خواهم که در امر دین، دانسته و قصداً اشتباهی کنم یا بر اشتباهی اصرار کنم.

با اعتراف و شکر برای عنایت‌های پروردگار خود، می‌خواهم در این فرصت از برادرم شیخ افضال احمد بطور خاص سپاسگزاری کنم که در تمام این مدت، مرا از سعی و تلاش اقتصادی بی‌نیاز کرده است و تمام ضروریاتم را با محبت بی‌نهایت و فراخدلی فراوان برآورده است. همینگونه است خانم من. اگر ایثار و همکاری آنها نمی‌بود، تکمیل این کار با خاطر آرام با مصروفیت‌های خانواده کار آسان نبود. محبت و همکاری برادرم شکیل الرحمن، برادرم داکتر منیر احمد، برادرم محمد انیس مفتی و برادرم الطاف محمود نیز در خصوص رسیدگی به امور شخصی من مستحق شکرگزاری هستند. در دو سال اخیر، برادرم شاهد مولود و برادرم عمران کریم نیز در جمع این احباب شامل بوده اند.

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

من از آنها نیز سپاسگزارم. به همین ترتیب، شکرگزار تلامذه و احباب خود نیز هستم که مشوره‌ها و نقدهای‌شان در رفع کاستی‌ها و خامی‌های این کتاب با من کمک کرده است. از میان آنها، عمار خان ناصر، جناب معز امجد و جناب طالب محسن بطور خاص قابل ذکر هستند. جناب محمد رفیع مفتی و جناب افتخار تبسم هم به همین ترتیب این خدمت را انجام داده اند. آنها تمام روایات مندرج کتاب را بررسی کردند و مشوره‌های بسیار مفید در خصوص رد یا قبول آن ارائه کردند که اکثریت آنها را پذیرفته‌ام. اظهار امتنان برای عزیزم شهزاد سلیم هم ضروری است که به محض تکمیل این کتاب، ترجمهٔ انگلیسی آن را نیز تکمیل کرد.

مسؤولیت چاپ این کتاب را عزیزم منظور الحسن و کارکنان او در بخش تصنیف و تالیف "المورد" به عهده دارند. سپاسگزاری آنها هم واجب است. تلاش و حس مسؤولیت پذیری‌ای که آنها در این کار به خرج می‌دهند از هر لحاظ قابل ستایش است.

این کتاب، نتیجهٔ فکر و تحقیق یک طالب علم است و به همین عنوان تقدیم می‌شود. دعا می‌کنم که اگر با این کار خدمتی برای دین الله متعال صورت گرفته است، آن را قبول بفرماید و ذریعهٔ مغفرت من قرار دهد. دیگر صرف همین آرزو باقی مانده است. جز آن، هر آرزو از دل رخصت شده است:

منتظر ہوں تو فقط ان کی پذیرائی کا

اگر انتظاری است، صرف برای پذیرایی اوست

المورد، لاهور ـــــ جاوید

جمعه ۲۷ اپریل ۲۰۰۷ عـ

مصادف با ۹ ربیع الثانی ۱۴۲۸ هـ

www.javedahmadghamidi.com
www.al-mawrid.org

ـــــ ۲ ـــــ

این کتاب برای اولین بار در سال ۲۰۰۷ به چاپ رسید. بعد از آن، ده نسخهٔ آن به چاپ شدهرسیده است. چاپ حاضر، چاپ یازدهم این کتاب است که در آن تمام کتاب مورد تجدید نظر قرار گرفته است. در نتیجهٔ آن، بجز دو مورد، در هیچ جایی تبدیلی‌ای قابل ذکری نیامده است، اما در مباحث تمهیدی برخی ابواب و در اسلوب بیان و طرز ادای برخی مباحث مسلماً تغییرات آمده است. بر علاوه، ترجمهٔ آیات قرآن مجید که در کتاب نقل گردیده اند، با تفسیر من "البیان" مطابقت داده شده است. همچنان، اشتابهات املاء و نوشتاری هم، تا جاییکه ممکن بود، تصحیح شده است. در این کار تجدید نظر، عزیزم شاهد رضا همکاری نموده است. من سپاسگزار او هستم. در آخر، اظهار امتنان می‌کنم از جواد احسن غامدی و همکاران او نیز که طباعت این کتاب را در شعبهٔ نشر و اشاعت "المورد" به عهده دارد.

کوالالامپور ـــــ جاوید

جمعه، ۱۴ اکتوبر ۲۰۱۶ عـ

مصادف با ۱۲ محرم الحرم ۱۴۳۸ هـ

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

مآخذ

۱. الاتقان فی علوم القرآن، السیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر (م ۹۱۱ هـ)، درالکتاب العربی، بیروت، چاچ نخست ۱۴۱۹ هـ/۱۹۹۹

۲. الاحسان فی تقریب صحیح ابن حبان، البستی، ابو حاتم محمد بن حبان (م ۳۵۴ هـ)، ترتیب: الفارسی، علاؤالدین علی بن بلبان (م ۷۳۹ هـ)، دارالمعرفه، بیروت، چاپ نخست ۱۴۲۵هـ/ ۲۰۰۴عـ

۳. احکام القرآن، الجصاص، ابوبکر احمد بن علی الرازی (م ۳۷۰ هـ) دارلکتاب العربی، بیروت

۴. احکام القرآن، ابن العربی، ابوبکر محمد بن عبدالله (م ۵۴۳ هـ)، دار احیاء التراث العربی، بیروت

۵. اخبار مکه، الازرقی، ابوالولید محمد بن عبدالله بن احمد، مکتبة الثقافه، مکة المکرمه، چاپ دهم ۱۴۲۳ هـ/ ۲۰۰۲ عـ

۶. الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ابن عبدالبر، ابو عمر یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر (م ۴۶۳ هـ)، دارالجیل، بیروت، چاپ نخست ۱۴۱۲ هـ / ۱۹۹۲عـ

۷. برهان، جاوید احمد غامدی، المورد، لاهور، چاپ چهارم ۲۰۰۶ عـ

۸. البرهان فی علوم القرآن، الزرکشی، بدر الدین محمد بن عبدالله بن بهادر (م ۷۹۴ هـ)، دارالمعرفه، بیروت، چاپ دوم ۱۴۱۵ هـ / ۱۹۹۴ عـ

۹. تاریخ الامم والملوک، الطبریف ابو جعفر محمد بن جریر (م ۳۱۰ هـ)، دارلکفر، بیروت، ۱۳۹۹ هـ / ۱۹۷۹

۱۰. تاریخ دمشق الکبیر، ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن الحسن الدمشقی (م ۵۷۱ هـ)، تحقیق: ابو عبدالله علی عاشور الجنوبی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ نخست ۱٤۲۱ هـ/۲۰۰۱

۱۱. تاریخ یحی بن معین (م ۲۳۳ هـ)، روایه الدوری: ابوالفضل العباس بن محمد (م ۲۷۱ هـ)، تحقیق و تعلیق: عبدالله احمد حسن، دارالقلم، بیروت

۱۲. تدبر قرآن، امین احسن اصلاحی (م ۱۴۱۸ هـ)، فاران فاؤندیشن، لاهور، چاپ پنجم ۱۴۱۳ هـ / ۱۹۹۳عـ

۱۳. تزکیۀ نفس، امین احسن اصلاحی (م ۱۴۱۸ هـ)، فاران فاؤندیشن، لاهور، چاپ پنجم ۲۰۰۶ عـ

۱۴. تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر (م ۷۷۴ هـ)، امجد اکیدمی، لاهور، ۱۴۰۳ هـ / ۱۹۸۲ عـ

۱۵. التفسیر الکبیر، الرازی، ابو عبدالله محمد بن عمر بن حسین (م ۶۰۶ هـ)، دارالکتب العلمیه، طهران، چاپ دوم

۱۶. تفهیم القرآن، سید ابوالاعلی مودودی، ادارۀ ترجمان القرآن، لاهور، چاپ سی و هشتم، ۱۴۲۶ هـ / ۲۰۰۵ عـ

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

۱۷. تنویر الحوالک علی موطأ مالک، السیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر (م ۹۱۱ هـ)، شرکهٔ مکتبهٔ و مطبعه مصطفی البابی الحلبی و اولاده، مصر، ۱۳۷۰ هـ / ۱۹۵۱ عـ

۱۸. توضیحات، ایمن احسن اصلاحی (م ۱۴۱۸ هـ)، اسلامک پبلیکیشنز، لاهور، ۱۹۸۶ عـ

۱۹. جامع البیان، الطبری، ابو جعفر محمد بن جریر (م ۳۱۰ ه)، تحقیق: محمود شاکر، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ نخست ۱۴۲۱ هـ/ ۲۰۰۱

۲۰. الجامع الصحیح، البخاری، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل (م ۲۵۶ هـ)، دار السلام، الریاض، چاپ دوم ۱۴۱۹ هـ/۱۹۹۹ عـ

۲۱. الجامع الصحیح، مسلم، ابوالحسین مسلم بن الحجاج النیسابوری، (م ۲۶۱ هـ)، دار السلام، الریاض، چاپ دوم ۱۴۲۱ هـ/۲۰۰۱

۲۲. الجامع الکبیر، الترمذی، ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره (م ۲۷۹ هـ)، دارالغرب الاسلامی، بیروت، چاپ دوم ۱۹۹۸ عـ

۲۳. الجامع الاحکام القرآن، القرطبی، ابو عبدالله محمد بن احمد بن ابی بکر بن فرح الانصاری الخزرجی، شمس الدین (م ۶۷۱ هـ)، دارالکتب المصریه، قاهره، چاپ دوم ۱۳۸۴هـ / ۱۹۶۴ عـ

۲۴. حقیقت شرک و توحید، ایمن احسن اصلاحی (م ۱۴۱۸ هـ) فاران فاؤندیشن، لاهور، ۱۳۰۹ هـ/ ۱۹۸۸ عـ

۲۵. خزانه الادب و لب لباب لسان العرب، البغدادی، عبدالقادر بن عمر (م ۱۰۹۳ هـ)، دار صادر، بیروت، چاپ نخست

۲۶. دعوت دین اور اس کا طریق کار، امین احسن اصلاحی (م ۱۴۱۸ هـ)، فاران فاؤندیشن، لاهور، چاپ دوم ۱۴۱۰ هـ/ ۱۹۹۸ عـ

۲۷. الرای الصحیح فی من هوالذبیح، الفراهی، عبدالحمید (م ۱۳۴۹ هـ)، ترجمه: امین احسن اصلاحی (م ۱۴۱۸ هـ)، مکتبه مرکزی انجمن خدام القرآن، لاهور، ۱۲۹۵هـ / ۱۹۷۵ عـ

۲۸. رسائل الامام الفراهی فی علوم القرآن، الفراهی، عبدالحمید (م ۱۳۴۹ هـ)، الدائره الحمیدیه، سرای میر، اعظم گره، چاپ دوم ۱۴۱۱ هـ / ۱۹۹۱ عـ

۲۹. الروض الانف، السهیلی، ابوالقاسم عبدالرحمن بن عبدالله (م ۵۸۱ هـ)، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ نخست ۱۴۲۱ هـ / ۲۰۰۰ عـ

۳۰. الروش الدانی الی المعجم الصغیر، الطبرانی، ابوالقاسم سلیمان بن احمد بن ایوب (م ۳۶۰ هـ)، محمد شکور محمود الحاج امریر، المکتب الاسلامی، بیروت، چاپ نخست ۱۴۰۵ هـ / ۱۹۸۵ عـ

۳۱. سنن ابن ماجه، القزوینی، ابو عبدالله محمد بن یزیدم (م ۲۷۳ هـ)، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول ۱۳۱۹ هـ / ۱۹۹۸ عـ

۳۲. سنن ابی داوود، الجستانی، سلیمان بن الاشعث (م ۲۷۵ هـ)، دارالجیل، بیروت، ۱۴۱۲ هـ / ۱۹۹۲ عـ

۳۳. السنن الکبریف البیهقی، ابوبکر احمد بن الحسین بن علی (م ۴۵۸ هـ)، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۲۴ هـ / ۲۰۰۳ عـ

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

۳۴. سنن النسائی الصغری، النسائی، ابو عبدالرحمن احمد بن شعیب (م ۳۰۳ هـ)، دارالسلام، الریاض، ۱۴۲۰ هـ / ۱۹۹۹ عـ

۳۵. السیره النبویه، ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر (م ۷۷۴ هـ)، دار احیاء التراث العربی، بیروت

۳۶. السیره النبویه، ابن هشام، ابو محمد عبدالملک بن هشام (م ۲۱۳ هـ)، دارالخیر، بیروت، چاپ دوم ۱۴۱۶ هـ / ۱۹۹۵ عـ

۳۷. السیرة النبویه، ابن اسحاق، محمد بن اسحاق بن یسار المطلبی (۱۵۱ هـ)، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ نخست ۱۴۲۴ هـ / ۲۰۰۴ عـ

۳۸. شرح المواهب اللدنیه، الزرقانی، محمد بن عبدالباقی (م ۱۱۲۲ هـ)، المطبعه الازهریه، مصر، چاپ نخست ۱۳۲۷ هـ

۳۹. صحیح ابن خزیمه، النیسابوری، ابوبکر محمد بن اسحاق بن خزیمه (م ۳۱۱ هـ)، تحقیق و تخریج: داکتر محمد مصطفی الاعظمی، المکتب الاسلامی، بیروت، چاپ دوم ۱۴۱۲ هـ/۱۹۹۲ عـ

۴۰. الطبقات الکبری، کاتب الواقدی، محمد بن سعد بن منیع (م ۲۳۰ هـ)، دارالفکر، بیروت، چاپ نخست ۱۴۱۴ هـ / ۱۹۹۴ عـ

۴۱. عبقات، شاه اسماعیل دهلوی (م ۱۲۴۶ هـ)، قلمی نسخه، پنجاب یونیورستی لایبرری، لاهور

۴۲. فتوح البلدان، البلاذری، ابوالحسن احمد بن یحیی (م ۲۷۳ هـ)، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۲۹۸ هـ / ۱۹۷۸ عـ

۴۳. القاعد الی عیون العقائد، الفراهی، عبدالحمید (م ۱۳۴۹ هـ)، الدائره الحمیدیه، سرای میر، اعظم گژه چاپ نخست، ۱۳۹۵ هـ/۱۹۷۵ عـ

۴۴. الکامل فی التاریخ، ابن الاثیر، عز الدین ابوالحسن علی بن محمد الجزری (م ۶۳۰ هـ)، دارالکتاب العربیف بیروت، ۱۴۲۷ هـ/۲۰۰۶ عـ

۴۵. کتاب الخراج، قاضی ابو یوسف یعقوب بن ابراهیم (م ۱۸۲ هـ)، دارالمعرفه، بیروت

۴۶. الکشاف، الزمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر (م ۵۳۸ هـ)، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ نخست ۱۴۱۷ هـ/ ۱۹۹۷ عـ

۴۷. الکفایه فی علم الروایه، خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی بن ثابت (م ۴۶۳ هـ)، دائرة المعارف العثمانیه، حیدر آباد دکن، ۱۳۵۷ هـ

۴۸. لسان العرب، ابن منظور، ابوالفضل محمد بن مکرم بن منظور الافریقی (م ۷۱۱ هـ)، دار صادر، بیروت

۴۹. مبادی تدبر حدیث، امین احسن اصلاحی (م ۱۴۱۸ هـ)، فاران فاؤندیشن، لاهور، چاپ دوم ۱۴۱۴ هـ/۱۹۹۴

۵۰. مبادی تدبر قرآن، امین احسن اصلاحی (م ۱۴۱۸ هـ)، فاران فاؤندیشن، لاهور، ۱۴۰۸ هـ /۱۹۸۸ عـ

۵۱. مذهب اور جدید چیلنج، وحید الدین خان، المکتبه الاشرفیه، لاهور

۵۲. المستدرک علی الصحیحین، الحاکم، ابو عبدالله محمد بن عبدالله النیسابوری (م ۴۰۵ هـ)، مکتبه نزار مصطفی الباز، مکة المکرمه، چاپ نخست، ۱۴۲۰ هـ / ۲۰۰۰ عـ

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

۵۳. السمند، ابن حنبل، ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی (م ۲۴۱ هـ)، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۵ هـ/۱۹۹۴ عـ

۵۴. مسند ابو یعلی، الموصلی، ابو یعلی احمد بن علی بن المثنی التمیمی (م ۳۰۷ هـ)، تحقیق: ظهیر الدین عبدالرحمن، درالفکر، بیروت، چاپ نخست، ۱۴۲۲ هـ/ ۲۰۰۲عـ

۵۵. المصنف فی الاحادیث والآثار، ابن ابی شیبه، ابوبکر عبدالله بن محمد بن ابی شیبه الکوفی (م ۲۳۵ هـ)، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ دوم، هـ / ۲۰۰۵ عـ

۵۶. المعجم الاوسط، الطبرانی، ابو القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب (م ۳۶۰ هـ)، تحقیق: محمد حسن محمد حسن اسمعیل الشافعی، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ نخست، ۱۴۲۰ هـ / ۱۹۹۹ عـ

۵۷. المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، داکتر جواد علی، دارالعمل للملایین، بیروت، چاپ دوم ۱۹۷۶ عـ

۵۸. المعجم الکبیر، الطبرانی، ابوالقاسم سلیمان بن احمد بن ایوب (م ۳۶۰ هـ)، تحقیق: حمدی بن عبدالمجید السلفی، مکتبة الزهراء، الموصل، چاپ دوم ۱۴۰۴ هـ / ۱۹۸۳ عـ

۵۹. الموطا، المدنی، ابو عبدالله مالک بن انس (م ۱۷۹ هـ)، به روایت: الاندلسی، یحی بن یحی بن کثیر (م ۲۳۴ هـ)، المکتبه الحقانیه، پشاور

۶۰. نظام القرآن، الفراهی، عبدالحمید (م ۱۳۴۹ هـ)، الدائیه الحمیدیه، سرای میر، اعظم کره، چاپ نخست، ۲۰۰۸ عـ

۶۱. Judaism in Islam ابراهیم کیتش، بلاچ پبلشنگ کمپنی، نیویارک، چاپ نخست ۱۹۵۴ عـ

۶۲. The Decline and Fall of the Roman Empire، ایدورد گبن، دی مادرن لایبرری، نیویارک

۶۳. The Talmud of Babylonia: An Academic Commentary، جی نیوزنر، اسکالرز پرس، اتلانتا، ۱۹۹۶ عـ

www.javedahmadghamidi.com
www.al-mawrid.org

"All rights of this book are reserved for the publisher and the author. This copy is for reading purpose only. This copy cannot be uploaded on any website except those of the publisher and the author."

المورد
ادارۀ علم و تحقیق